



انتشارات دانشگاه تهران

۱۷۷۱/۲

چاپ دوم

خلاصة التواريخ

جلد دوم

تأليف

قاضي احمد بن شرف الدين الحسين الحسيني القمي

تجميع

دکتر احسان اشراقی



University of Tehran
Press

1771/2

Kholasat o Tavarikh

Vol.2

by:
Ghazi Ahmad e Ghomi

Edited by:
Dr. E. Eshraghi

ISBN: 964 - 03 -4925 - 9
بهای دوره دو جلدی: ۹۵۰۰۰ ریال



آثار و اسناد تهران

۱۷۷۱/۲

خلاصة التواريخ

جلد دوم

دکتر احسان اسمراتی

۱۳۸۳

۲	۸۱۰
۲۴	۴۵



هفتادمین سال تاسیس دانشگاه تهران - ۱۳۸۳

۷۰ کنگ از ۷۰ سال کنجیه
دانشگاه تهران

خلاصه التوارخ

جلد دوم

۴۱

پیشگفتار ناشر

گرچه دانشگاه تهران، هفتاد سال پیش پدید آمد، اما یک دهه و اندی پس از آن بود که انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از آن رویش باشکوه، جوانه زد و بر شاخسارش شکوفه‌های خرد و اندیشه شکفتند و در همان سال نیز به بار نشستند. دیری دیگر، هنگامی که دانشگاه تهران درختی تناور شد، گشن و پر شاخسار، بر سرتاسر ایرانزمین سایه گستراند. انتشارات نیز هم گام با آن رشد شتاب‌آلود، پیشروی به عمق و درون را آغاز کرد تا بتواند از فرهنگ و دانش رده‌توشه‌ها به مشتاقان ارمغان کند.

اینک، که بیش از نیم سده از عمر انتشارات دانشگاه تهران، به مثابه نخستین ناشر دانشگاهی ایران، می‌گذرد، مفتخریم اعلام داریم که در طول این سال‌ها بسیاری از متون پارسی را به همت استادان فرهیخته‌ای که از استوانه‌های علم و فرهنگ و ادب این سرزمین کهن بوده‌اند، از دهلیزهای تار تاریخ بیرون کشیدیم، به زیور چاپ آراستیم و به خوانندگان عرضه کردیم. همچنین می‌توانیم ادعا کنیم و بر این ادعا پای بفرسیم که این انتشارات دانشگاه تهران بود که سرآغازگر آشنایی مردم میهنمان با آثار فرهنگی، متون و نیز نوشتارهای دانش جهانی شد،

و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران است که می‌توان تاریخ تطور علوم جدید را در سرزمین‌مان و در نیم قرن گذشته جستجو کرد. تا آن‌جا که امروز، شمار عناوین کتاب‌های چاپ نخست انتشارات دانشگاه تهران، فزون از دوهزار و هفتصد عنوان است.

اینک به فرخندگی هفتادمین سال پدیداری دانشگاه تهران، این اثر را که برگزیده‌ای از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران است به پاس گرامیداشت این سال، به همه‌ی خواهندگان، به‌ویژه آنان که این شکوه ماندگاری، برآمدی بر تلاش سترگ آنان بود، ارمغان می‌کنیم. باشد تا انتشار هفتادگنج از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران رهاورد پربار این سال باشد.

دکتر محمد شکرچی‌زاده

سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران



خلاصة التواريخ

تأليف

قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی



۲

به تصحیح

دکتر احسان اشراقی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۷۷۱/۲

شماره مسلسل ۴۹۲۵

منشی قمی، احمد بن حسین، ۹۵۳ - ۹۱۰۱۵ ق.
خلاصه التواریخ / تألیف قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی؛ به تصحیح
احسان اشراقی - تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۳.
۲ ج - (انتشارات دانشگاه تهران: ۱۷۷۱/۱، ۱۷۷۱/۲)
ISBN 964-03-9378-9: (دوره) ۹۵۰۰۰ ریال
ISBN 964-03-4924-0 (ج. ۱)
ISBN 964-03-4925-9 (ج. ۲)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
نمایه.
۱. ایران - تاریخ - صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق. الف. اشراقی، احسان، ۱۳۰۷ -
مصحح. ب. دانشگاه تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ. ج. عنوان.
خ ۸ م ۸ / ۱۱۷۶ DSR ۹۵۵/۰۷۱
کتابخانه ملی ایران
۸۳-۲۵۲۳۳

شابک ۹-۹۳۷۸-۰۳-۹۶۴ (دوره دو جلدی) (2vol.set) ISBN 964-03-9378-9

شابک ۹-۴۹۲۵-۰۳-۹۶۴ (جلد دوم) (vol. 2) ISBN 964-03-4925-9

عنوان: خلاصه التواریخ (جلد دوم)

تألیف: قاضی احمد قمی

تصحیح: دکتر احسان اشراقی

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۸۳ (چاپ دوم)، (چاپ اول ۱۳۶۲)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها دوره دو جلدی: ۹۵۰۰۰ ریال

پست الکترونیک: Press@ut.ac.ir - آدرس سایت: Press.ut.ac.ir

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
	تمهید سخن در ذکر جلوس شاه جلیل ابوالمظفر شاه اسمعیل ثانی برسریر سلطنت و جهانبانی .
۶۱۵	
	تمهید سخن در ذکر جلوس عالی‌شاه اسمعیل ثانی برسریر مسندسلطنت و کامرانی .
۶۲۶	
۶۳۳	اشک فشانی قلم‌سیاه رقم در رحلت شاهزاده نامدار ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا
۶۴۴	گفتار در قضایایی که در سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمائه واقع شده .
۶۴۶	تمهید سخن در فتح قلعهٔ پلنگان در ایام سلطنت شاه کامران .
۶۵۵	در شرح بقیهٔ ایام که بعد از رحلت آن اعلیحضرت سانح شده .
۶۶۱	ذکر جلوس شاه عالمپناه سلطان محمد پادشاه برسریر سلطنت و کامرانی .
۶۶۷	گفتار در وقایع سنهٔ ست و ثمانین و تسعمائه .
	ذکر کشته شدن حسینخان سلطان خنوسلو بدست اکراد واستیلای آن جماعت بر بعضی بلاد .
۶۷۲	
	عطرفشانی خامهٔ مشکین ختامهٔ مرتضی قلی‌خان پرناک و جلال‌خان ولد علی سلطان ازبک و شکست ازبکان به تأیید خالق منان .
۶۷۳	
	ذکر لشگر کشیدن پیاله پاشا و لله پاشا به صوب گرجستان و شیروان و تسخیر آن ولایت و نواحی و قهستان .
۶۷۶	
	ذکر توجه شاهزادهٔ عالمیان و امرای عالیشان به صوب شیروان جهت دفع مخالفان و مظفر شدن بعون ملک‌منان .
۶۷۹	
	گفتار در آمدن شاهزادهٔ نامدار و والدهٔ خیرمدار به جانب دارالسلطنهٔ قزوین و آوردن عادل‌گرای تاتار .
۶۸۷	
۶۹۰	گفتار در وقایع سنهٔ سبع و ثمان و تسعمائه موافق به سال توشقان‌نیل .
	خون‌فشانی قلم سریع‌السیر در بیان واقعهٔ نواب‌بیگم و تسلط و غلبهٔ امرا و پیدا شدن آشوب و تلاطم در میان مردم .
۶۹۵	
۷۰۲	ذکر رفتن امرای عالیشان در ملازمت آصف زمان میرزا سلمان به جانب شیروان
۷۰۴	ذکر شمه‌ای از احوال امرای خراسان و بعضی از ایشان که به عراق آمدند .

صفحه	عنوان
۷۰۵	گفتار در وقایع سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه .
۷۰۶	ذکر شمه‌ای از حوادث روزگار غدار بواسطه مزاحمت اشرار و تغییر و تبدیل مناصب بعضی از ارباب عزت و اختیار .
۷۱۱	گفتار در قضایایی که در خراسان واقع شده بر سیل اجمال .
۷۱۴	ذکر وقایع سنه تسع و ثمانین و تسعمائه .
۷۱۶	ذکر بعضی از وقایع که درین سال واقع شده و فرستادن ابراهیم سلطان به ایلچیگری به جانب روم نزد سلطان مرادخان .
۷۲۳	گفتار در وقایع سنه تسعین و تسعمایه .
۷۳۶	گفتار در ذکر وقایع سنه احدى و تسعین و تسعمائه و شمه‌ای از جنگ غوریان و شکست شاملویان .
۷۴۳	اشک فشانی خامه عنبر فشان در قتل میرزاسلمان و ذکر بعضی از حوادث واقعه در خراسان .
۷۴۷	گفتار در بعضی از وقایع روزگار بعد از قتل وزیر نامدار .
۷۵۲	گفتار در فتح سبزوار و غارت آن دیار به دست غازیان جرار .
۷۵۷	ذکر آمدن رومیان به جانب ایروان و تسخیر آن بلاد بواسطه قلت غازیان .
۷۵۷	ذکر تتمه‌ای از وقایع خراسان بعد از آمدن شاه و شاهزاده عالمیان .
۷۵۹	ذکر وقایع سنه بیچین ثیل .
۷۶۱	ذکر توجه شاه همایون و شاهزاده عالمیان دگر باره به صوب آذربایجان .
۷۶۳	ذکر شمه‌ای از حالات شاهزاده سلطان حمزه میرزا .
۷۶۴	گوهر ریزی خامه گوهر فشان در گرفتاری و استیصال امیرخان ترکمان .
۷۷۳	ذکر وقایعی که در سنه قوی ثیل سانح شده .
۷۷۸	ذکر نهضت رایات نصرت آیات به جانب ییلاق اشکنبر و لشکر فرستادن بر سر ایلچیان کرد بی خبر و مظفر گشتن بعون خالق قضا و قدر .
۷۸۲	ذکر آمدن عثمان پاشا بالشکر بسیار به دارالسلطنه تبریز و حکم غارت و خونریز و قلعه ساختن و آرزوقه و لشکر گذاشتن .
۷۸۶	گفتار در محاربه اسرای عالیشان بارومیان و مظفر گشتن به تأیید قادرمنان .
۷۹۰	ذکر توجه شاهزاده گیتی ستان بر سر مخالفان و ظفر یافتن به تأیید قادرمنان .
۷۹۳	گفتار در محاربه میانه اسرای شاملو و استاجلو در موضع سوسفید خراسان و وقایع آن زمان .
۷۹۶	ذکر بعضی از وقایع متنوعه و تتمه حالات مردم دارالسلطنه .

س	فهرست مندرجات
صفحه	عنوان
	حادثه پیشامد قلی سلطان افشار تورچی باشی و فرار وی به قلعه رومیان از روی اضطرار و نادانی.
۷۹۹	گفتار در آمدن اسرای تکلو و ترکمان به حوالی اردوی همایون و یاغی شدن ایشان .
۸۰۰	ذکر بعضی از وقایع متنوعه که در این سال رخ نمود .
۸۰۹	ذکر رفتن شاهزاده ذی شوکت و شجاعت به جانب عراق بر سر امرای پرتناق .
۸۱۳	جولان کمیت سریع السیر قلم مشکفشان از جنگ شاهزاده صاحب قران با اسرای تکلو و ترکمان و شکست آن جماعت نمک حرامان بتوفیق حضرت ملک منان .
۸۱۹	رفتن شاهزاده عالمیان به آذربایجان به ملازمت پادشاه همایون سکندرشان .
۸۲۹	گفتار در آمدن مرتضی قلیخان از دامغان به جانب عراق و اراده رفتن به درگاه شاه با استحقاق .
۸۳۳	اشک ریزی قلم عنبر فشان در قتل شاهزاده نوجوان حمزه صاحبقران اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان .
۸۳۹	ذکر سوانح حالات و وقایع مهمات بعد از ارتحال شاهزاده قدسی سمات حمیده صفات .
۸۴۶	ذکر رسیدن خبر انتقال شاهزاده عالمیان از جهان گذاران به صوب خراسان و اظهار وقایع که تعرض بدان از لوازم است نزد مورخان .
۸۴۸	گفتار در مجاری بقیه احوال شاه و شاهزاده و اسرا و انقطاع دولت ایشان در نصف این سال .
۸۵۱	ذکر جلوس نواب کامیاب مالک رقاب اشرف اقدس اعلی خلاصه دودمان خلافت مکان آل یس و طه ، السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ، المؤید من عند الله الملك المنان ، ابوالمظفر سلطان شاه عباس بهادرخان خلدالله بلكه وسلطنته بر سریر تخت سلطنت عراق و آذربایجان .
۸۵۸	گفتار در بقیه احوال نواب شاه سلطان محمد و شاهزاده ابوطالب میرزا و اسرا .
۸۶۴	ذکر بعضی از وقایع متنوعه که در دارالسلطنه واقع شده .
۸۷۰	ذکر آمدن عبدالله خان به خراسان و گرفتاری علیقلی خان گورکان و شامت از یکان بی ایمان .
۸۷۵	گفتار در وقایع سنه سیچقان ثیل بعضها ، ست وتسعین وبعضها سبع وتسعین وتسعمائه .
۸۸۳	سو کواری خامه عنبر فشان در قتل مرشد قلی خان و اهل زمان را عبرت از آن .
۸۹۰	گفتار در ذکر وقایع سال سیم از سلطنت آن پادشاه اقلیم چهارم .
	ذکر فرستادن شاه کامیاب ، شاهزاده صندر ، سمی قانع باب خیر ، ابوالنصر سلطان حیدر را به جانب روم .
۸۹۱	

صفحه	عنوان
	ذکر آمدن سلطان زاده ولدعبدالله ازیک به مشهد مقدس معلی مزکی وتسخیر آن ولایت.
۸۹۵	
۸۹۷	شمه‌ای ازوقایع مشهد مقدس معلی.
۹۰۲	ذکر رفتن خسرو همایون به جانب اصفهان .
۹۰۳	ذکر احوال مقرون به و بال بکشتش افشار .
	سال چهارم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک وانجم بر سریر سلطنت و شادمانی ونصرت و کاسرانی .
۹۰۶	
	ذکر یاغی شدن یعقوب ذوالقدر و گریختن به قلعه اصطخر وتوجه و رفتن خلاصه اولاد خیرالبشر به ییلاق قصرزر.
۹۰۸	
۹۱۳	ذکر شمه‌ای از بقایای احوال اسرای خراسان و طغیان [ازبکان].
۹۱۵	ذکر تمه احوال مقرون به و بال یعقوب خان و گرفتاری و قتل وی به تأیید ملک بنان
۹۲۵	اختلافات نسخه برلن بانسخه اصل .
۱۰۹۵	فهرست اعلام.

یادآوری

همانطور که در مقدمه مجلد اول اشاره گردید ، نسخه برلن که در کتاب با علامت اختصاری « لن » نامیده شده ، علاوه بر نواقصی که نسبت به متن اصلی دارد ، حادی مطالب اضافی دیگری نیز هست که به علت اختلافات بسیار ، آوردن آنها در حاشیه ممکن نبود و ناگزیر به پایان کتاب احاله گردید.

اضافات این نسخه - در بخش پایانی - وقایع تاریخی متن را از سال ۹۹۹ هجری قمری (که مشترك بين چهار نسخه دیگر است) تا سال ۱۰۰۱ پیشتر می برد و چون واجد نکات مهمی در تاریخ دوران صفوی است، به یقین مورد استفاده علاقه مندان قرار خواهد گرفت .

تمهید سخن در ذکر جلوس شاه جلیل ابوالمظفر

شاه اسمعیل ثانی بر سر پر سلطنت وجهان بنایی

چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران را به نام^۱ نامی شاه اسمعیل رقم زده بود کوشش برادران کامکار و عمو^۲ زادهای نامدار فایده نداد و وی نوزده^۳ سال و شش ماه تمام به مقتضی حکمت^۴ کریم ذوالجلال و دانای کل حال در قلعه قهقهه بود چنانچه در اواخر شهر شعبان سنه ۹۹۴ او رابه قلعه^۵ بردند در شبی که شاه جمجاه رحلت نمود، افشار^۶ آقای افشار^۷ به سرعت هر چه تمامتر روز دوشنبه بیست و یکم که هفت روز در راه بود خود را به قلعه رسانیده این خبر می دهد. در آن اوان زیاده از هفت نفر از هواخواهان^۸ در نزد آن شهريار حاضر نبودند و بیست و پنج نفر از^۹ قراجه داغیان در قلعه بودند. آن حضرت هریک^{۱۰} از ایشان را به همی نزد خود طلب کرده یکان یکان را فرسود^{۱۱} تا گرفتند و چند نفر از محبان که در بیرون قلعه بودند به درون آورده لوی استیلا بر افراخت. خلیفه انصار بالشکر بسیار در آن حوالی مسکن داشت و نقش مخالفت آن حضرت را در لوح خیال می نگاشت نوکران خود را یک یک و دو دو به درون قلعه می فرستاد تا جمعیت ساخته (یکبار هجوم آورند. شاه اسمعیل ازین مکر اطلاع یافته ایشان را گرفته به جایی محبوس ساخت)^{۱۲} خلیفه انصار چون دید که از رفتگان مانند مسافران^{۱۳} و عقی^{۱۴} مطلقاً خبر نمی آید، دیگر کس به قلعه نفرستاد^{۱۵}. اسرای^{۱۶} عالی تبار [۴۵۹] مثل س. همان خلیفه و^{۱۷} فرخزاد یک کنگرلو و احمد بیک ایشک آقاسی و دیگر غازیان جرار^{۱۸} و تورچیان نامدار از هر دیار به خدمت آن حضرت می آمدند و به سعادت و لازمت مشرف می شدند. انصار خلیفه با خویش و تبار از خوف آن سپاه بسیار خایف و هراسان گشته روز بخت اوتیره و سیاه شد و از خوف رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار و مشعر به استغفار مصحوب یکی از معتمدان خود به درون قلعه نزد آن حضرت^{۱۹} فرستاد. وی رساله او را معروض رای منیر گردانید که انصار خلیفه بنا بر جرایمی که تا غایت از او^{۲۰} صدور یافته تاب^{۲۱} نظر کیما اثر ندارد و اگر مرحمت و عاطفت شاهی او را به جان اسان دهد از مکارم خسروی بعید^{۲۲} نمی نماید. آن حضرت پیغام شفقت آمیز^{۲۳} به وی فرستاد و^{۲۴}

۱- ن: گفتار در جلوس شاه اسمعیل که به توفیق ملک جلیل از قلعه قهقهه بیرون آمده و

وقایع که در آن اوان گذشت ۲- م: و ناسی ۳- ن: عمزادهای ۴- ب: ثوره
۵- ن: «حکمت» ندارد ۶- ب، م، ن: در قلعه ۷- ن: از افشار ۸- م، ن: «افشار» ندارد
۹- ن: «هواخواهان» ندارد ۱۰- ن: از هواخواهان، ب، م: از هواخواهان از ۱۱- ب، م، ن: یکی ۱۲- ن: فرسود که ۱۳- ب، م، ن: بین دو هلال را ندارد ۱۴- ن: گیتی ۱۵- ن: فرستاد
۱۶- م: و اسرا ۱۷- ن: «و» ندارد ۱۸- م، ن: جرار بود ۱۹- ن: «آن حضرت» ندارد
۲۰- م: «او» ندارد ۲۱- م: باب ۲۲- م: نعید ۲۳- م: اسیر ۲۴- م، ن: «و» ندارد

خليفة انصار باتيغ وكفن به درگاه خسرو صف شکن شافت. نظم: ^۱

به امید لطف شه کامکار امان خواه آمد^۲ درون حصار

کفن رابه گردن^۳ درآویخته سرشک ندامت زرو^۴ ریخته

آن حضرت از غایت مرحمت و عنایت خلعت فاخر^۵ به وی^۶ شافقت کرده اعزاز و احترامش نمود.

بیت: ^۷

شه از تاج عزت سرافراختش کرم کرد بسیار بنواختش

زیبالانشینانش^۸ برتر نشاند چه برتر که بر کسی زر نشاند

آن حضرت در روز سه شنبه بیست و^۹ دوم شهر صفر با عساکر نصرت مآثر از قلعه بیرون آمده در آن حوالی نزول اجلال فرمود. نظم: ^{۱۰}

آفتابی روی بنمود^{۱۱} از سپهر جسم و جان^{۱۲} کز فروغ ماه رخسارش منور شد جهان

صبح عیسی دم جهان^{۱۳} مرده رادل زنده ساخت گوئیا روح الله آمد بر زمین از آسمان

در آن^{۱۴} اثنا حیدر سلطان با پسران و قورچیان ترکمان و جمعی از بهادران به اردوی همایون ملحق شده^{۱۵} به عز بسا طبوسی سرافراز گشتند و هر روز از اطراف و جوانب جمعی کثیر به اردوی شاه عالمگیر درآمده^{۱۶} در دو روز عدد آن لشکر عالمسوز به سی هزار رسیده آن حضرت بر کمیت کوه پیکر سوار شده چون آفتاب جهانتاب به حرکت طبیعی به بلاد شرق روی نهاد^{۱۷}. بیت: ^{۱۸}

قیامت نمودند پیرو جوان که خورشید شد سوی مشرق روان

بعد از آن اعلام ظفر اعلام به جانب دارالسلطنه قزوین روان شد. شعر: ^{۱۹}

شتابان شد آن سیل دریا شکوه که نزدش یکی بود دریا و کوه

دو صد کوه گرد از ثریا گذشت زمین را سراز عرش والا گذشت

روز پنجشنبه بیست و چهارم^{۲۰} موضع بافت محل نزول معسکر ظفر اثر گردیده از کثرت سپاه، عرصه آن زمین فراخ تنگتر از حلقه میم وثقه^{۲۱} سوزن نمود. روز جمعه بیست و^{۲۲} پنجم در ایشق فرود آمد^{۲۳}. روز شنبه بیست و ششم چتر همایون فال سایه اقبال برفرق ساکنان دارالارشاد اردبیل انداخت و چون آیت رحمت^{۲۴} نازل آن خطه^{۲۵} طیه گشت و در منزل سیادت و نقابت دستگاهی

۱- م: ندارد ۲- ن: شد. م: ندارد ۳- م: به گردون ۴- ن: ازو

۵- ب، م، ن: فاخره ۶- ب، م، ن: روی ۷- م: ندارد ۸- ب، م: بالانشیناش

۹- م، م، ن: «و» ندارد ۱۰- م: ندارد ۱۱- ن: رخ نموده ۱۲- م: چشم جهان ۱۳- ب، م: جهانی ۱۴- م: در این. ن: درین ۱۵- ن: شدند ۱۶- ن: در آمده در درون آمده

درد و روز ۱۷- م، ن: نمود ۱۸- ن: بیت. م: ندارد ۱۹- ن: بیت. م: ندارد

۲۰- ب، ن: ۲۴ ۲۱- م: سقبه ۲۲- م، ب، ن: «و» ندارد ۲۳- م: آمده

۲۴- ب، م: رحمت خطبه طیه ۲۵- م: خطبه

امیر ابوالولی انجوکه در آن اوان متولی حظیره مقدسه بودند^۱ فرود آمدند و مدت هفت روز در منزل ایشان [۴۶۰] بسر برده^۲ مدار اخراجات خاصه^۳ از پوشش و خورش از سرکار تقابت منقبت^۴ مشارالیه بود چنانچه مبلغهای کلی صرف آنها شده بود. شاه^۵ کاه یاب انواع تفقدات و نوازشات نسبت به وی مبذول داشتند^۶ و بعد از چند روز متوجه زیارت حظیره^۷ مقدسه و روضه^۸ متبرکه شد^۹ نظم: ^{۱۰}

درآمد به آن روضه جان سرشت قیامت ندیده شد اندر بهشت
چو کرد آسمان قدر عالیمقام طواف چنان کعبه ای را تمام
برون آمد آن ماه ناکاسته لب از آستان بوسی آراسته

ویه ایثار^{۱۱} و نذور و صدقات به اصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمود. بیت^{۱۲}:
بداد آنقدر نقد و جنس و^{۱۳} برات که شد فرض بر صدقه خواران^{۱۴} زکات
در روز جمعه سیم شهر ربیع الاول آن زبده ارباب دول^{۱۵} از بلده اردبیل بیرون آمد. شعر^{۱۶}:

برآمد ز کوس روار و غریو غریوی کز آن شد سراسیمه دیو
زبانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه مهر گم کرد^{۱۷} راه
ته نعل اسبان کواکب فشان زمین داده از چرخ گردان نشان
زیرچم همه طوقها مشکبار چو سجنون ژولیده موسایه دار

قریه خانه شیر را از فرنزول موکب ظفر اثر رشک گلستان ارم ساخت. در آن مقام امیره^{۱۸} سیاوش ولد امیره^{۱۹} اساسان حاکم گسکر^{۲۰} به اردوی گردون شکوه مطحق شد و در آن منزل خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا و برادران حسین بیک یوزباشی از ملازمان حاجی ویس بیک بیات^{۲۱} رسید. مشارالیه به جلدوی آن خدمت به رتبه^{۲۲} امارت سرافراز گردید^{۲۳}. صباح از آن یورت فهضت کرده از توتون^{۲۴} سبز گذشته^{۲۵} نزول فرمودند. روز دیگر عساکر^{۲۶} ظفر مأثر روانه شده، چمن ساز و قمش مخیم سرادقات عز و جلال گردید. در آن مقام حاکم همدان فولاد خلیفه شاملو به معسکر ظفر اثر پیوسته در سلک اسرای عظام منتظم گشت. شاه اسمعیل یکروز در آن مقام توقف نمود در آن

-
- ۱- ن: بود ۲- ن: می بردند ۳- ن: «خاصه» ندارد ۴- ن: پناه
۵- م: «شاه» ندارد ۶- م: داشته اند. ن: داشته ۷- ب، م، ن: حضرت حظیزه
۸- ب، م: روز ۹- م: «شد» ندارد ۱۰- ن: بیت. م: ندارد ۱۱- ب: به ایثار. م، ن: با ایثار
۱۲- ب: شعر. ن: بیت. م: ندارد ۱۳- م: «و» ندارد ۱۴- م: خاران
۱۵- م، ن: دولت ۱۶- ب، ن: بیت. م: ندارد ۱۷- ب، م: کرده ۱۸- م: امیر
۱۹- ب، م، ن: امیر ۲۰- م: لسكر ۲۱- ن: ایل بیات
۲۲- ن: مرتبه ۲۳- ب، م، ن: گردیده ۲۴- ن: لولون ۲۵- ب، م، ن: گشته
۲۶- م: عسکر

وقت حکم اشرف صادر شد که مرادخان نبیره^۱ منتشا سلطان استاجلو چون نظر بر سلطنت شاهزاده سلطان حیدر داشته^۲، چشمایش را از کاسه^۳ سر بیرون آوردند^۴. بنابراین پیره^۵ محمدخان استاجلو که رفیق او بود اورا کور ساخته روانه اردبیل گردانید. در هفتم ماه مذکور شاه مؤید کوچ کرده، در اثنای راه نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشک آقاسی باشی خاقان علیین آشیان بدو متعلق بود روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر صفر از قزوین احرام بسته ارباب قلم از مستوفیان میرزا شکرالله و میرشاه غازی و از ناظران بیوتات میرزا سلمان و نویسنده لشکر و وزیر و مستوفی قورچیان و سایر عمله^۶ بیوتات و شاهوردی بیک یکان استاجلو و اثاث تمامی بیوتات و علمها و نقاره خانه که تمامی در رکاب نواب میرزایی بودند به شرف ملازمت سرافراز گشته^۷ نواب میرزایی به تقبیل انامل فیاض شاه جمعه^۸ مشرف گشته [۴۶۱] از عالم زبان آوری و خوش ذاتی و معرکه آرای مضامین این ابیات را به سمع عالی نواب شاهی رسانید. نظم:^۹

که از جان ترابنده و چاکرم	ز خاک درت کرده بخت افسرم
ز تقصیر خدمت سرافکنده ام	درین ^{۱۰} جرم تازنده شرمنده ام
به کوی تواز دولت آگاهیم	گدایی کویت به از شاهیم
بجای بدی نیکی آور به پیش	که آخر نکویی کند کار خویش

و موبکب اعلی پس از قطع بوادی^{۱۱} و صحرا در روز سه شنبه هفتم درچمن میانه نزول اجلال واقع شد. روز پنجشنبه حوالی^{۱۲} سرچم مخیم سرادقات عزو جلال گردید و از آنجا به نیک پی آمده روز شنبه دهم به زنجان^{۱۳} رود فرود آمده در این روز به واسطه خوبی ساعت جمعی کثیر از اسرا مثل حسین سلطان^{۱۴} سولاخ تکللو^{۱۵} پیره^{۱۶} محمد استاجلو در ملازمت شاهزاده اسام قلی میرزا و اسرای طالبش^{۱۷} صدر و قاضی معسکر و علما و نویسندگان دفترخانه^{۱۸} همایون و سادات و اکابر و اعیان ممالک محروسه به عزیمت طبوسی مشرف گشتند. روز دیگر در بلده سلطانیه نزول فرموده به تماشای گنبد آمدند اما به زیارت حضرت مولانا^{۱۹} تاج الدین حسن کاشی نفرمودند و^{۲۰} از آنجا کوچ بر کوچ از راه جکی جکی^{۲۱} روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور به حوالی شهر آمده^{۲۲} در آسیا رود اردوی همایون نزول فرمود^{۲۳} در روز جمعه هفتم، میر سراج الدین شاقمی^{۲۴} که وزیر سلطان حیدر میرزا بود چون به سجده مشرف شد^{۲۵} او را به حیدر سلطان گذرانیدند^{۲۶} و نظر علی

-
- ۱- م: گشت. ن: گشته ۲- ب، م، ن: داشت ۳- ب، م: آوردند ۴- ب: پره. ن: ندارد
 ۵- ن: عمل و فعله ۶- ب، م، ن: گشتند ۷- ن: جهان ۸- م: ندارد
 ۹- م: «و» ندارد ۱۰- ن: وزین ۱۱- م: بودی ۱۲- م: جوانی ۱۳- ب: سربخانه-
 رود. م، ن: سربخانه فرود ۱۴- ن: سلطان و ۱۵- م: ندارد ۱۶- ب: پیره
 ۱۷- م: ندارد ۱۸- ن: لشکر و دفترخانه ۱۹- ن: گردیدند
 ۲۰- م: سولی ۲۱- م: «و» ندارد ۲۲- ن: «جکی» ندارد ۲۳- م: آمدند
 ۲۴- م: «فرمود در» ندارد ۲۵- ب، م، ن: شاه قمی ۲۶- ب، م: گشت ۲۷- ن: سپردند

بیک پسر حسین بیک یوزباشی استاجلو را دست بسته آورده بخشیدند و نفس بیک کیسه مال را به قتل آوردند.^۱ امرایی که در شهر به حفظ و حراست شهر مشغول بودند مثل خلفا و قلی بیک افشار و محمد قلی خلیفه ذوالقدر سهردار و شمشال سلطان^۲ و امیراصلان بیک و^۳ میرزا علی سلطان^۴ قاجار در خدمت شاهزاده‌های نامدار سلطان سلیمان میرزا و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا به شرف پایبوس^۵ شاه‌عالمیان سرافراز گشتند و آن بلده جنت مانند از نزول موکب همایون غیرت افزای گردون شد و شعرای نامدار در باب جلوس آن حضرت فکرها نموده^۶ از آنجمله بعضی ابیات ثبت افتاد. نظم^۷:

شکر که از مقدم شاه جهان	عالم پیر از سرنوشت جوان
داشت زاول ^۸ فلک اندر خبال	آنکه کند بندگی او به جان
لیک نمی‌شد ز قصا مرتسم	صورت این حال به لوح بیان
عاقبت الامر نمود آشکار	آنچه به دل داشت ز مردم نهان
چونکه به توفیق الهی گرفت	مسند شاهنشاه جنت مکان
آمده تاریخ جلوسش زغیب	«شاه قوی طالع صاحبقران»

(و ایضاً^۹ فی تاریخه. شعر^{۱۰}):

گل گلشن شاه جمجاه غازی^{۱۱} چو جا کرد بر تخت دولت به عزت
گل فتح و^{۱۲} دولت شکفت و^{۱۳} رقم شد پی سال شاهی گل فتح و^{۱۴} (دولت)^{۱۵}
وافصح الشعراء^{۱۶} المتأخرین مولانا محتشم کاشی در این باب سی و دو بیت در سلک نظم آورده
که هر^{۱۷} مصرعی تاریخ جلوس آن حضرت است. فی التاریخ.^{۱۸} [۴۶۲]

شعر^{۱۹}:

به که درین گفته معجز بیان	درج بود نام خدای جهان
شکر که قیوم کریم احد	جان ده پوزش طلب جان ستان
پایه ده ^{۲۰} عقده زگیتی گشای	پادشه ملک به حارس رسان
کرد اگر حکم که ^{۲۱} شاه سلیم	ماه ملک فطرت جم پاسبان
بار جنان بست ز اقدام این	دل ز بقا کند و ز ^{۲۲} آثار آن ^{۲۳}

-
- ۱- م، ن، آوردند ۲- م، ن، «و» ندارد ۳- ب: سلطان میرزا واصلان بیک. م: سلطان میرزا اصلام بیک ۴- ن: علی بیک ۵- م: سلطان بیک ۶- ب، م، ن: پابوس ۷- م: نمودند ۸- م: ندارد ۹- مز، ب: زوال ۱۰- ب، بنده گی ۱۱- م: ندارد ۱۲- م: «غازی» ندارد ۱۳- ب، م: «و» ندارد ۱۴- ب، م: «و» ندارد ۱۵- م: «و» ندارد ۱۶- ن: بین الهالین را ندارد ۱۷- م: الشعر ۱۸- ن: «هر» ندارد ۱۹- ب، م، ن: «فی التاریخ» ندارد ۲۰- ب، م: ندارد. ن: نظم ۲۱- م: یارده ۲۲- ب، م: «که» ندارد ۲۳- ب، م: در ۲۴- ن: این بیت را ندارد

خورد بهم^۱ حد جهانی ولی
از که زشاهی که به اقبال اوست
شاهسواری که زشاهان بود
شیر مصافی که به هیجا در آب
کوه شکوهی که زتمکین نهاد
صاحب عالم که ازو برقرار^۲
باد برین طرفه بنا از نشاط
عزلت ده روزه او را بلی
هست محال اینکه بپند به فکر
عقد^{۱۱} به این عقد که پست از جمل^{۱۲}
حال تو انصاف ده ای نامور
کان زر توسکه شاهی که کرد
قاعده بود اینکه شود نام شه
شد چو به این بحر دلی^{۱۰} آشنا
جز به تکلف چوید از^{۱۶} چاره دور
اسم علی جست^۸ دل از بهر این
صاحب این نام شود ز اجتهاد
دوش به آفاق زروی^{۲۱} سپهر
گرچه شد ازوادی طهماسب شاه
وان شه پرد بد به^{۲۴} کرد از صفا
مصلحی آمد که نکوتر نهاد
این^{۲۶} ملک ملک ستان کبیر
گرچه به لوح دل دانای خود

شد بد می تازه زمین و زمان^۲
فتنه ایام ز سردم نهان^۳
امجد و^۴ اشجع به کمال و^۵ توان
جسته مبارز به بنان^۶ ستان^۷
بزم تعین به اساسی گران^۸
مانده^۹ رفاهیت کون و^{۱۰} مکان
تا ابد این بانسی صاحب قران
بساد بدل خسروی جساودان
آدسی این عقد در عقد سان
از ره علم ای ملک^{۱۳} نکته دان
چون کنی آن^{۱۴} نقد سلیم امتحان
سکه در ایات به قلب ولسان
زیسور ایسن عقد معجز نشان
محتشم طالب کاسل بیان
دولت گنجیدن اسم اندر آن^{۱۷}
کس کند از اسم معما عیان^{۱۹}
عسور سران و ملک قیصران^{۲۰}
مژده رسانید بشیری^{۲۲} که هان
شادی و^{۲۳} اصلاح جهان بر کران
جانب فرزدوس عماری روان
قاعده های^{۲۵} نو این خاکدان
وین شه^{۲۷} کامل نسق کامران
زد رقم از^{۲۸} مدت امن و^{۲۹} اسان

- ۱- م: نهیم ۲- م: وزمان ۳- ن: این بیت را ندارد ۴- م: «و» ندارد
۵- م: «و» ندارد ۶- م: نیان ستان ن: بنان و ستان ۷- ب، م: به اساس دگران
۸- ن: بردبار ۹- م: مژ: مانند ۱۰- م: «و» ندارد ۱۱- ن: عقد
۱۲- م: ن: خجل ۱۳- م: ای فلک، ن: این فلک ۱۴- ن: این ۱۵- م: دل، ن: دلم
۱۶- م: ن: بود از ۱۷- م: ن: اندرون ۱۸- ب، م: حست ۱۹- ن: برون
۲۰- ب: قیصران ۲۱- م: بروی ۲۲- ن: بشیرین ۲۳- ب، م: ن: «و» ندارد
۲۴- ب: دیده، م: دیده نکرد، ن: دیده که کرد از صفا ۲۵- م، ن: قاعده های
۲۶- م: ای ۲۷- م: شاه ۲۸- ب، م: ن: «از» ندارد ۲۹- م: «و» ندارد

بیش زهرپاد شهی^۱ کسوس بیم کوفت در اصلاح مهم جهان
 باد^۲ ازو دوربه دوران^۳ که هست پادشه و شیردل و نوجوان^۴
 سی نگرد دل چو بهر مصرعی کامد^۵ یک فکر از این^۶ داستان
 هست بدانسان که به رمز و حساب فهم شود سال جلوسش از آن

شاه عالمپناه چند روز در آسیا رود توقف کرده درباره^۷ اختیار^۸ ساعت^۹ و داخل شدن به دولتخانه^{۱۰} مبارکه^{۱۱} و جلوس سلطنت تأمل تمام داشتند و مولانا الیاس^{۱۲} اردبیلی خال غفران پناه جنت مکانی مولانا احمد اردبیلی^{۱۳} که در علم^{۱۴} نجوم سرآمد عصر بود در بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره اختیار کرده بود. شاه عالمپناه تا آن روز در^{۱۵} نزول دولتخانه مبارک^{۱۶} تأمل بودند. اول قرار دادند که در همان سرزمین منازل ساخته دیواری به طریق قلعه و خندق ترتیب دهند. آخر^{۱۷} خلاف آن^{۱۸} رای کرده به باغ سعادت آباد که نمونه ای^{۱۹} است از گلستان ارم^{۲۰} و عماراتش^{۲۱} چون طباق افلاک سربلند تشریف فرمودند که در آنجا بسر برده تا خوب شدن ساعت اتفاقاً^{۲۲} مرضی طبع اقدس نیفتاد میوه نارسیده باغ را حکم تالان فرمودند و اثری از آن سواي^{۲۳} انگور نماند. قرار به خانه حسین قلی خلفا روملوداد [۴۴۳] که او در آن اوان از مقربان درگاه عالمیان^{۲۴} بوده^{۲۵} نواب عالمپناه^{۲۶} مقرر فرمودند که دوازده هزار کس نگاه داشته بعد از من او خلیفه باشد و در روز یکشنبه ۱۹ شهر مذکوره^{۲۷} بدان منزل رفته بعضی عمارات و تغییرات فرمودند. چند روزی که از این گذشت اسرا و اعیان هر کدام از ترس شاه جهان^{۲۸} خایف و هراسان^{۲۹} که مبادا خیالات فاسده ایشان را که قبل از این نموده بودند منهیان به عرض اشرف رسانند و همگنان در بیم بودند. و هم در آن اوان حاجی اویسی بیک بیات که شاهزاده سلطان مصطفی میرزا را گرفته بود^{۳۰} به درگاه عالمپناه آورد^{۳۱} به شرف تقبیل انامل شاه^{۳۲} نامدار و برادر بزرگوار مشرف گشت رقم عفو و اغماض بر جرایم اعمال او کشیده منظور نظر کیمیا اثر گردید و در سلک و جرگه سایر^{۳۳} شاهزادهای نامدار انتظام یافت. و هم در این ایام روز^{۳۴} سه شنبه ۲۳

-
- ۱- ب، م، ن: پادشه ۲- م: باد از دور. ن: بادهم ازدور
 ۳- ب، م، ن: پادشه شیردل نوجوان ۴- م: کامده ۵- ب، م، ن: درین
 ۶- ب، م، ن: اختیار و ۷- ن: ساعت او ۸- ب، م، ن: در ۹- ن: لیاس
 ۱۰- م: ادبیلی ۱۱- ن: علوم ۱۲- ب، م، ن: «در» ندارد ۱۳- ب، م، ن: مبارکه
 ۱۴- ن: آخر الامر ۱۵- ن: «آن» ندارد ۱۶- ن: نمونه ۱۷- ن: ارم بود
 ۱۸- ن: عماراتش ۱۹- ب، م، ن: اتفاق ۲۰- ن: سوی ۲۱- ب: عالم نیه
 ۲۲- ب، م، ن: بود و ۲۳- ب، م، ن: کامیاب عالم پناه ۲۴- ب، م، ن: مذکور
 ۲۵- ب، م، ن: جمجاه ۲۶- ن: هراسان بودند ۲۷- م: بودند ۲۸- م: آورد و
 ۲۹- ن: شاهزاده ۳۰- ن: «سایر» ندارد ۳۱- م: در روز ۳۲- ن: بیست و یکم

ربیع الاول شاهقلى بیک برادر حسین بیک اخته عمر را باده^۱ سلطان مصطفی به قتل آوردند. و هم در این^۲ ایام، ملازمان شاهزاده پریخان خانم را جواب دادند و جمعی از قورچیان و مقریان که صاحب سلطان سلیمان میرزا بودند از ملازمت اخراج فرمودند^۳ و روز پنجشنبه غره شهر^۴ ربیع الثانی سنه مذکوره، قلی بیک افشار پای بوس منصب قورچی باشی نمود و محمود^۵ بیک افشار از حکومت ساوه عزل شده به حکومت کرمان مامور گشت. و هم درین ایام حکم شد که عیسی خان و سیماوون و آقا جمالی و اسکندربیک افشار را از قلعه بیرون آوردند^۶ و در روز سه شنبه^۷ شهر مذکور شیخ زاده استرآبادی را گرفته^۸ قطع^۹ اعضای او کرده آخر در میدان سوختند^{۱۰}. در روز دوشنبه پنجم^{۱۱} شاهولی حماسی به قتل رسید و بیست و پنج نفر از قورچیان افشار از ملازمت اخراج شده این بیت را نوشته بدیشان فرستاد. ^{۱۲} شعر: ^{۱۳}

قتل این بنده به شمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود

و هم در این روز بشارت بیک افشار ایشک آقاسی حرم را به هزار تومان گذرانیده^{۱۴} و قرباغه رانیز اخراج فرمودند. هم در آن اوان^{۱۵} مرتضی قلی سلطان پرناک که میر صاحب قشون و در دار السلطنه اصفهان قشلاقی^{۱۶} بود و^{۱۷} ولی سلطان قلخانچی اغلی حاکم شیراز با عساکر خود به درگاه آمده منظور نظر^{۱۸} شهریار فریدون فرگردیدند و همچنین اعیان دولت و ارکان حضرت و حکام و داروغگان و سادات و قضات و شایخ و سوالی و صدور و اهالی و کلانتران و سرداران و سرخیلان اعراب و احشام و مستحفظان حصون و قلاع و مقیمان صحاری و جبال و سایر^{۱۹} «سکنه و عموم» متوطنه^{۲۰} ممالک به درگاه عالی آمدند^{۲۱} و از دحام مردم به مثابه ای شد که در کوچه ها راه تردد مشکل بود.

چون سابقاً ذکر^{۲۲} رفت که اسراء از افعال و ارادات^{۲۳} خود خایف بودند، اتفاقاً شرح آنها را به مسامع عز و جلال رسانیدند خلفایی که آن همه عزت و تقرب داشت او را از منصب خلافت عزل فرموده هردو چشمش را^{۲۴} کنندند و او را در روز دوشنبه^{۲۵} شهر ربیع الاول سنه مذکوره از دار السلطنه اخراج فرمودند^{۲۶} و او را روانه دامغان گردانیدند که در آنجا ساکن باشد و جای او را به نورعلی خلفا ولد بلغار خلیفه روملو در روز جمعه^{۲۷} شهر ربیع الثانی سنه مذکوره شفقت

-
۱- م، ن: باده تن. ب: ده دن	۲- ب، م، ن: در سال و ایام
۳- ب: فرمودند در. ن: کرده در	۴- م: «شهر» ندارد
۵- ب، م، ن: محمد	۶- م: زقلعه
۷- ب: آوردند	۸- م، ن: گرفته بودند
۹- ب: قطع نظر	۱۰- ن: سوختند و
۱۱- م: «پنجم» ندارد	۱۲- م: فرستاده
۱۳- م: ندارد	۱۴- ن: گیرانیده
۱۵- م: «اوان» ندارد	۱۶- ن: قشلاق می نمود
۱۷- م: «و» ندارد	۱۸- م، ن: نظر کیمیا اثر شهریاری
۱۹- ن: «سایر» ندارد	۲۰- ب، م: عموم و
۲۱- م: مستوطنه	۲۲- ب، م: آمده اند
۲۳- م: «را» ندارد	۲۴- م: مذکور
۲۵- ن: «۹» ندارد	۲۶- م: ارادات
۲۷- ن: نمودند	۲۸- م: «۹» ندارد

کرده^۱ تاج مرصع و جیفه^[۴۶] مرصع و کمر مرصع و چهار قُب و قُبای زربفت بدو عنایت کردند و امیر اصلان بیک افشار که از فدویان^۲ درگاه بود روانه شوستر گردانیدند^۳ و چون به سامع عزوجل رسید بود که از متولیان^۴ امور شرعی و اوقاف ممالک محروسه عموماً و آذربایجان خصوصاً خیانتها صادر شده همگان را معزول فرموده تولیتها^۵ مخصوص بخود ساخته نواب تعیین فرمودند. و^۶ هم در آن اوان انشای^۷ دیوان اعلی را که جمعی در عزای آن بودند به میرزا محمد^۸ که در آن فن عدیل خود نداشت تفویض فرمودند و در ۲۳^۹ ماه ربیع الثانی سنه مذکوره میرزا شکرالله را وزیر ساختند و سیادت پناه امیر شاه غازی را که از سادات حسینی اصفهان^{۱۰} بود مستوفی گردانید میرزا هدایتالله را ناظر دفترخانه همایون نمودند و^{۱۱} میرزا شکرالله به تاج ساروق و خلّاع فاخره سرافراز شد^{۱۲}. و هم در این روز سارولاجین والله قلی بیک اولاد^{۱۳} شاه قلی سلطان استاجلو به دست غازیان به قتل آمدند. و هم در این روز (حکم سطاغ به نفاذ پیوست که اویماق استاجلو و قاجار و ورساق و بای برد لو کشیک نیایند)^{۱۴}. هم در این روز اولاد اسجادیالت پناه حیدر بیک ترخان حاکم قم، ابراهیم بیک به منصب جباچی و ادهم بیک به منصب قیچاچی سرافراز شدند و^{۱۵} اسلمش بیک ولد شاه رخ خان ذوالقدر که در قلعه اصطخر محبوس بود قیچاچی باشی شد^{۱۶} و اکثر اسرا در این روز به خلعت شاهانه سرافراز گشتند و حضرت ابوالمعصوم میرزا موسیلو قوم نیز کتابدار شد. چون شاه^{۱۷} همایون از بودن منزل خلفا دلگیر شده، درین روز به دولتخانه مبارکه آمده^{۱۸} چون به درب اعلی که^{۱۹} آله قاپی گویند رسیدند، پیاده شده آستانه را بوسه دادند و پیاده به درون رفتند و شروع در تصرف منازل امرای پریخان خانم که در حوالی دولتخانه بود نمودند و تغییر و تبدیلات بسیار فرمودند^{۲۰}. در روزی^{۲۱} از روزها که شاه عالم^{۲۲} آرا اکثر منازل شاه جمجاه را فرود آورده تل خاکی شده بود، به نواب سلطان ابراهیم میرزا خطاب فرمودند که (اینهارا چون خراب نمودم؟ نواب سیرزایی در جواب فرمودند^{۲۳}) که بلی اگر سلاطین روم و هند و ازبک بر این می شدند این کار نمی توانستند^{۲۴} کرد. و هم در روز بیست و پنجم شهر مذکور نواب سلطان ابراهیم میرزا پابوس منصب دیوان بیک^{۲۵} کرده مهر بر

-
- ۱- م، ن: «کرده» ندارد ۲- ن: قدیمان ۳- ن: کردند ۴- م: متوالیان
 ۵- م، ن: تولیها. ب: تولیتها را ۶- م: «و» ندارد ۷- م: انشاء و
 ۸- م، ن: محمد ۹- م: بیست و سیم ۱۰- م: اصفهانی ۱۱- م: «و» ندارد
 ۱۲- ن: شده ۱۳- م، ن: واولاد ۱۴- ب، م، ن: بین الهالین بعداً آمده
 ۱۵- ب، م، ن: و هم در این روز حکم جهان سطاغ به نفاذ پیوست که اویماق استاجلو و قاجار و بای بود
 ۱۶- ن: شده ۱۷- ن: نواب ۱۸- م، ن: آمده ایشان ۱۹- م، ن: «که» ندارد
 ۲۰- م، ن: نمودند ۲۱- ب، م: روزی که ۲۲- ب، م، ن: عالم پناه
 ۲۳- م: بین دو قلاب را ندارد. از نسخه ب اضافه گردید. ن: اینها را خراب نمودند نواب سیرزایی
 در جواب فرمودند که ۲۴- م: نمی توانست ۲۵- ب: دیوان یکی

ظهر احکام زدند و مقرر فرمودند که در هفته دو روز نواب سیرزایی و سیرزا شکرالله در ایوان عدالت که شاه جمجاه در محاذی درب^۱ دولتخانه مبارکه ساخته بود نشسته پرسش سردم نمایند و پروا نچه اشرف نوشته تسلیم کنند. اتفاقاً در آن زمان امن و امان چنان بود که^۲ درویشی باخانی و^۳ سلطانی سخن داشتی، دست او را گرفته به دیوان حاضری ساخت و هیچکس را قدرت^۴ رد^۵ و تمرد نبود. و هم در این سال فرخ فال سیادت و نقابت پناه فرشته خصال شاه^۶ عبدالعلی که^۷ از اجله سادات عظام و نقبای^۸ کرام دارالامان [۴۶۵] کرمان است از سفر حج و حرمین شریفین^۹ زاده‌الله شرفاً و تعظیماً و عتبات عالیات سدره^{۱۰} مرتبات علی راقدهم^{۱۱} الف الف^{۱۲} صلوات معاودت فرموده^{۱۳} به عز بسا طبوسی مجلس بهشت آیین و مجالست محفل فلک‌تزیین^{۱۴} شاه^{۱۵} مستسعد و مشرف گشته به انواع تفقذات پادشاهانه و عنایات خسروانه سرافراز شدند. چه^{۱۶} حضرتش در شهر سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه که احرام آن حرم بسته بودند به شاه جمجاه عرضه نوشته فرستادند. خاقان علین آشیان پروا نچه استمالت باخلع فاخره^{۱۷} جهت ایشان فرستاده شرح^{۱۸} پروا نچه ثبت شد.

«فرمان^{۱۸} همایون شرف نفاذ یافت آنکه سیادت و شریعت پناه نقابت و افادت دستگاه اسیر نظام‌الدین عبدالعلی به وفور توجه و التفات بلاغایات شاهانه و اصناف الطاف و مراحم بلا نهایات خسروانه عزاحتصاص و شرف امتیاز یافته بدانند که عرضه داشتی^{۱۹} که در این ولایه درگاه معلی فرستاده بود به نظر اشرف اعلی رسید^{۲۰} و از مضمون آن چنان معلوم شد که افادت و سیادت پناه داعیه نمود^{۲۱} که به طواف عتبات عالیات مقدسات مطهرات علی شرفها افضل الصلوات^{۲۲} و اکمل التحیات مشرف گشته از اماکن شریفه هودج ارادت و محمل^{۲۳} عزیمت به صوب صواب حرمین شریفین زاد همالله شرفاً و تعظیماً روان سازد. بنابر شفقت بی‌غایت شاهی درباره آن سیادت و شریعت^{۲۴} پناهی^{۲۵} حکم جهانمطاع به حکام و اسرا و مستحفظان طرق^{۲۶} و مسالک فرمودیم که به سلامت و عافیت گذرانیده قدوم آن نقابت^{۲۷} و افادت پناه را به اعزاز و اکرام مقارن دارند. انشاءالله سبحانه توفیق ربانی رفیق طریق آمال و امانی گردد باید^{۲۸} که عنایت و عاطفت نواب همایون مارا درباره خود به درجه اعلی تصور نموده از روی اطمینان خاطر متوجه گشته بعد از استسعاد به سعادت این سوهبت، در آن امکنه متبرکه^{۲۹} و مقامات

-
- ۱- م، ن: در ۲- ب، م: که اگر ۳- ب، م: ویا ۴- م، ن: قوت
 ۵- ن: «ردو» ندارد ۶- م: «شاه» ندارد ۷- م، ن: «که» ندارد ۸- م: نقابت
 ۹- م: الشریفین ۱۰- م: سدر مرتبات ۱۱- م: راقدها ۱۲- م: «الف» ندارد
 ۱۳- م: فرمود ۱۴- م: برین ۱۵- م، ن: چو ۱۶- م: فاخر ۱۷- م، ن: «شرح» ندارد
 ۱۸- ن: پروا نچه فرمان ۱۹- م، ن: داشت ۲۰- م: رسیده ۲۱- ب، ن: نموده
 ۲۲- م: الصلوة ۲۳- م، ن: محل ۲۴- ن: «شریعت» ندارد ۲۵- م: و پناهی
 ۲۶- ب، ن: طریق و مسالک. م: طریق مسالک ۲۷- ب، م: نقابت پناه را
 ۲۸- م: و باید ۲۹- م: مطبرکه، ن: متبرکه و مطهره

مشرفه به دعای دوام^۱ دولت قاهره که ورد^۲ معهود و ذکر مواظب شهود آن سیادت^۳ مرتبت^۴ است قیام و اقدام^۵ نماید و چون مناصب رفیعه^۶ المراتب شرعی^۷ دارالعباده یزد و توابع به دستور جد ساجده^۸ مغفور^۹ من حیث الاستقلال^{۱۰} و الانفراد به آن نقابت و^{۱۱} شریعت پناه مفوض و مرجوع است و در مدت شروع مساعی جمیله آن افاضت پناه در ترویج شریعت غرا و تنسیق ملت^{۱۲} بیضا و سلوک سبیل^{۱۳} امانت و دیانت و تقوی بر ضمیر اشرف واضح گشته، مقرر فرمودیم که تا زمان مراجعت او سیادت پناه فضیلت دستگاه^{۱۴} اسیر رضی الدین عبدالرضا برادر آن^{۱۵} شریعت پناه و نقاوه اعظم السادات امیر محمد سؤمن خلف صدق او که به مسامع عز و جلال رسید که به کمال فضل و صلاح متحلی اند، به اتفاق وکلای عدول مجلس آن نقابت دستگاه به دستور^{۱۶} مستصدی مهمات شرعی و تکفل^{۱۷} امور دینییه بوده از لوازم آن دقیقه ای^{۱۸} ناسرعی نگذارند و غیری مدخل نسازد^{۱۹}. سیادت و نقابت پناه سرتنزی ممالک اسلام غیاثا للسیاده و النقا به والدین^{۲۰} محمد سیرمیران وزیر و داروغه دارالعباده مذکور در تقویت و تمشیت مهمات مشارالیه و امداد و اسعاده^{۲۱} مردم و متعلقان او اهتمام نموده تقصیر و^{۲۲} مساهله جایز^{۲۳} ندارند [۴۶۶] و سیور غالات او را که مستمر و برقرار است از شایئه تغییر مصون دانسته نوعی نمایند که وجوه آن بلامانع به سرکار موسی الیه سال به سال عاید و واصل شود و شکروشکایت وکلای^{۲۴} موسی الیه را موثر شناسند.

چون شاه سکندرشان را از قضات ممالک محروسه و متصدیان امور شرعی و وقفیه^{۲۵} سوء خاطری بذابر بی ملاحظگی ایشان واقع شده بود و به عریک از بلاد ممالک محروسه قضات و متصدیان شرعیات فاضل عادل می خواستند که مقرر فرمایند، چون فضیلت و راستی و عدالت و پرهیزگاری نقابت منقبت مشارالیه به مشابه ای^{۲۶} بر عالمیان ظاهر شده بود که هرگز^{۲۷} از وکلا و کتاب محکمه علیه ایشان را ملاحظه و بداهنه و طمعی به خاطر نرسیده، لهذا مهمات شرعی آنجا را به دستور بدیشان تفویض کرده مقتضی المرام و دوستکام آن نقابت پناه را روانه دارالعباده ساختند.

-
- ۱- م: دوام ۲- ب، م: به ورود. ن: که ورود ۳- ن: سیادت ساب
 ۴- م: مرتب ۵- ن: «واقدام» ندارد ۶- م، ن: رفیع المراتب ۷- ن: شرعیه
 ۸- م: «جد» ندارد ۹- ن: «مغفور» ندارد ۱۰- م: الاستقلال ۱۱- م: «و» ندارد
 ۱۲- م: مثل بیضا ۱۳- م: سبیل و ۱۴- ن: درگاه ۱۵- ب، م: برادر آن
 ۱۶- ن: برادران ۱۷- م: بدست ۱۸- م: دقیقه آن ۱۹- م: نسازد و
 ۲۰- ب، م، ن: والدین میر محمد و وزیر و داروغه ۲۱- ن: واعانت ۲۲- م: «و» ندارد
 ۲۳- م: جایزه ۲۴- ن: وکلای او را ۲۵- ب، م: دقیقه ۲۶- ب، م: بر مشابه
 ۲۷- ب، ن، م: هر کرا

تمهید سخن در ذکر جلوس عالی شاه اسماعیل ثانی بر سریر مسند سلطنت و کامرانی

چون سابقاً ذکر رفت که منجمان حاذق و اخترشناسان صادق روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره را به جهت جلوس مبارک همایون بر تخت سلطنت روز افزون اختیار فرموده بودند چند روز قبل از آن^۱ به نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا امر فرمودند که یراق آن جشن عظیم از همه چیز ترتیب داده گذرانیدن آن مجلس بزرگ به عهده اتمام او باشد. چون روز مذکور عالم افروز شد، جمیع شاهزاده های کرام که اساسی ایشان ثبت^۲ می شود؛ نواب سلطان ابراهیم میرزا، سلطان سلیمان میرزا، سلطان مصطفی میرزا، سلطان محمود میرزا، سلطان احمد میرزا، (امام قلی میرزا، محمد حسین میرزا و ولد سلطان حسین میرزا، نظم:)^۴

نشستند شهزادگان گردشاه	چو عقد ثریا بر اطراف سناه
ستادند چون بندگان کمین	ندیمان سنجیده بی قرین
امیر و وزیر از یسار و یمین	فرو بسته لب خوش کلامان دین
نبرد آزمایشان گردن فراز	سرافکنده پیش از طریق نیساز
یلان سر صرع کمر سر بر	به خدمت همه دستها بر کمر

و اسرای عظام و سایر مقربان و ارکان دولت قاهره و سادات و علما و قضات و اکابر و اعیان ممالک محروسه که در آن اوان در دارالسلطنه حاضر بودند فراخور وضع خود زیب و وزینت کرده به دولتخانه مبارکه حاضر شدند و قاپوچیان و بساولان و ایشک آقاسیان محل به محل قرار گرفته از ملازمان اسرا سوای کفش داری کسی را قدرت و یارای^۵ آن نبود که به درون دولتخانه داخل شود. ملازمان و آقایان اسرا در میدان جلوخان در آن روز بپا ایستاده و انتظار آقایان خود می کشیدند.^۶ نقاره خانها را در^۷ آن روز بدر دولتخانه آورده برپاها کردند. منجمان بعد از تحقیق دقایق و غوامض و^۸ حقایق علم نجوم ساعتی اختیار [۴۷۵] نمودند خالی از مناقص و مناحس مفروق^۹ و منفصل و به سعادت صعود صعود مقرون و متصل. شعر:^{۱۰}

سطلاب سنجان موزون قیاس	به اندیشه گشتند ساعت شناس
به وقتی که با خبری یار بود	نظرها به طالع سزاوار بود

علمای عظام و مشایخ کرام حاضر گشته دوشک و قالیچه همایون^{۱۱} را میرسید^{۱۲} علی عرب و میر رحمة الله پیشماز^{۱۳} برداشته در ایوان چهل ستون در موضعی که نشیمن شاه جنت مکان بود انداخته آن اعلیحضرت بر آن قرار گرفتند و حفاظ کلام ملک علام به ختم سورة انعام اشتغال نموده بعد

۱- ن: ذکر جلوس مبارک همایون که بر ساعت سعد میمون بر تخت سلطنت روز افزون قدم شریف به دولتخانه مبارکه نهاد مقربان عالی مقدار و [اسیران] امرایان شوکت آنا، به پابوس اشرف سرافراز گشته و تغییر و تبدیل منصب داده

۲- ب، م، ن: ازین ۳- م: ثبت نواب می شود. ن: ثبت شد ۴- ب، م، ن: - بین الهالین راندارد ۵- ب، م، ن: در ۶- ب: باری ۷- مز، ب، م: می کشند ۸- م: «در» ندارد ۹- م: «و» ندارد. ۱۰- ن: مقرون ۱۱- ب، م: ندارد. ن: بیت ۱۲- ب، م، ن: همان را ۱۳- ن: می رسید ۱۴- ن: پیشماز را

از فراغ از آن، شاهزاده‌های نامدار و امرای عالیمقدار و مقربان شوکت آثار یگان یگان به پایبوس^۱ اشرف و تهنیه جلوس سلطنت سرافرازگشته به خلعتهای فاخر سرافرازگشتند^۲ و مسیب^۳ بیک تکلو و پیره محمد بیک استاجلو به علم عالی خانی سرافراز شده بدان ملقب گشتند و منصب دیوان یکی^۴ را به شاهرخ^۵ خان ذوالقدر که به واسطه مصاحبت و هواخواهی آن پادشاه عالی مدت بیست سال در قلعه اصطخر^۶ محبوس بود شفقت فرمود^۷ و همچنان او را باخان احمد و سایر مردمی که در آن قلعه بودند آنها را بیرون نیاوردند^۸ و مهری^۹ که دیوان یکی^{۱۰} بر نشانها می زد برای او ساخته میرزا لطف الله شریف شیرازی را^{۱۱} که از جانب والده از سادات رفیع الدرجات عضدیه و به سلامت نفس و یمن قدم موصوف است و زیروی کردند. چه میرزای^{۱۲} مشارالیه مدت پنجسال در مشهد مقدسه عرش منزلت^{۱۳} و دو سال در بلده استرآباد وزارت مرحومی شاه ولی سلطان تاتی اغلی برادر شاهرخ خان مذکور کرده بود از جانب او که در قلعه بود^{۱۴} مهر می زدند. و ایالت قزوین را به مسیب خان شفقت^{۱۵} نموده گیلان را به پیره^{۱۶} محمدخان دادند و حیدر بیک حاکم قم را به سلطانی ملقب ساخته کمر شمشیر مرصع عنایت فرمودند و شکی رابه شمخال سلطان دادند و علیقلی میرزای شاملو نبیره مرحوم دورمیش خان را سفرهچی نموده^{۱۷} کمر مرصع دادند و در جزین رابه حاجی ویس بیک نامزد فرمودند و اسیر حمزه بیک استاجلو را نظارت دیوان عدالت دادند^{۱۸} و ولی بیک تکلو و لدعلی سلطان تکلورا امارت اردستان و نظنز دادند و احمد بیک آساش اغلی استاجلو را پروانچی عجزه و مساکین نمودند و در این^{۱۹} روز قریب به پنجاه شصت کمر شمشیر و خنجر مرصع انعام فرمودند. بعد از آن خواندالاران خوانهای تنقلات^{۲۰} افرنگی مملو از نبات و نان گرجی و اطعمه^{۲۱} لذیذه زیاده از چند و^{۲۲} چون و از^{۲۳} هر چه در حوصله خیال و وهم گنجد افزون به مجلس در آوردند.^{۲۴} نظم:

هر جای چو سفره‌ها گشادند اندر خور پایه خوان^{۲۵} نهادند
از کثرت خوان رنگ در رنگ گردید فراخی جهان تنگ
این نسه طبق سپهر گردان آنجا شده صحنک نمکدان

و صحبت مجلس خلدآیین تا نصف شب کشید^{۲۶} و در آن [۴۶۸] روز و شب نواب ابوالفتح

- ۱- م: پایبوس شرف ۲- ن: شدند ۳- م، ن: مصیب ۴- ب: یکی
۵- ب: به شاهرخ و مسیب بیک تکلو و پیره محمد بیک استاجلو به علم خانی
۶- ب، م: مصطخر ۷- ب: فرمودند ۸- ن: آوردند ۹- م، ب: یکی ۱۰- م، ن: «را» ندارد
۱۱- م: میرزائی ۱۲- ن: منزله ۱۳- ب، م، ن: بودند ۱۴- م، ن: «شفقت» ندارد
۱۵- ب: پیره ۱۶- ب: «نموده» ندارد ۱۷- ن: دادند و احمد بیک استاجلو را پروانچی
عجزه و مساکین نمودند و ولی بیک تکلو... ب: و احمد بیک آسایش اغلی استاجلو را پروانچی
عجزه و مساکین نمودند و ولی بیک تکلو ۱۸- ب، م، ن: و درین ۱۹- ب، م: تنقلات
۲۰- م: طعمه ۲۱- م، ن: «و» ندارد ۲۲- ب، م: «از» ندارد ۲۳- م: در آوردند
۲۴- ب، م: ندارد. ن: بیت ۲۵- م: خان ۲۶- ب، م، ن: کشیده

سلطان ابراهیم میرزا عصادر دست مجلس را گذرانید^۱. شاه عالمپناه تحسین بسیار فرموده بر زبان جاری ساختند که^۲ اگر نه وی، می بود مجلس اینچنین منعقد نمی شد.

و هم در این روز محمدقلی سلطان ولد حاجم خان ازبک والی خوارزم که از^۳ نبایر چنگیز است وایلچیان ابولخان^۴ و لد دین محمد وایلچیان پادشاه^۵ فرنگ [دن سبستیان]^۶ که به پرتکال اشتهار دارد و حکام گرجستان عیسی خان ولد لوند و سیم اوون بیک ولد لواصات و شاه رستم حاکم لرستان که در درگاه گیتی پناه بودند ایشان را به مجلس بهشت آیین در آورده اعزاز^۷ و احترام تمام فرمودند و در روز سه شنبه شهر جمادی الثانی سنه مذکوره^۸ تخماق سلطان ولد شاهقلی سلطان استاجلو که در زمان شاه جنت مکان به رسالت روم رفته بود، سلطان مراد پادشاه روم تبرکات موفور و تنسوقات غیر محصور از غلامان پریش^۹ باخیمه های زرکش و اسبان تازی و باد پایان شامی و حجازی و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس شوشتری و صندوقهای سیم و زر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه که به وی عنایت کرده بود با چاووش سلطان مراد به درگاه عالمپناه آمده به وسیله اسرابه پابوس حضرت اعلی مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بود بر اظهار محبت و وداد و اشعار^{۱۰} قواعد مودت و اتحاد گذرانید.

و هم در هجدهم شهر جمادی الثانی میر عنایت الله اصفهانی قاضی معسکر را مقرر فرمودند^{۱۱} که باتعین نمودن صدر مثال شرعی جهت ارباب مخاصمه و دعاوی^{۱۲} نوشته برظهر آن حکم عالی نویسد. و هم در آن اوان پیکریک قاجار که از نشاء جنون بهره تمام داشت بی تقریب بر سر یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان قاجار زیاد اغلی که حاکم گنجه بود رفته آن بیچاره را در روز یکشنبه ششم شهر رجب سنه مذکوره در حمام به قتل آورد^{۱۳} و بدین اکتفا نکرده مادر وی را نیز به راه عدم فرستاد^{۱۴}. چون این خبر به شاه والا گهر رسید، بسیار برای^{۱۵} عالی گران آمده فرمان همایون به گرفتن او صدور یافت، خدمتش گنجشک و اراسیر قفس^{۱۶} بلا و بسته دام عنا گردیده کبوتر وار در مضراب^{۱۷} اضطراب افتاد. و همچنین در روز سه شنبه هفتم شعبان^{۱۸} سنه مذکوره شاهزاده های عظام، سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا که هردوی^{۱۹} بودند از دراری سلطنت و جهان بینی، به فرموده شاه عالم به قتل آمدند. شاهزاده سلطان سلیمان میرزا را^{۲۰} که قبل از این به خال وی شمخال سلطان سپرده بودند در منزل او محبوس بود، به مشارالیه حکم شد که شاهزاده خواهرزاده خود را خود به قتل آورد. ولادت شاهزاده مذکور در^{۲۱} نخجوان در خانه ارزانی آقای^{۲۲} کلانتر آنجا که مرحومی شاهقلی^{۲۳} خلیفه ذوالقدر سهردار در آن^{۲۴}

-
- ۱- م، ن: گذرانیده ۲- ن: که نه وی بود ۳- ن: «از» ندارد ۴- ب، م: ابوالخان
 ۵- ن: «پادشاه» ندارد ۶- ب، م، ن: والی شتا ۷- ن: اغواز ۸- م: «شهر» ندارد
 ۹- م، ب، ن: مذکور ۱۰- م: پر نشن ۱۱- م، ب، ن: «و» ندارد ۱۲- م: فرمودند تا تعیین
 ۱۳- م: دعاوی وی ۱۴- ن: آوردند ۱۵- ب: فرستاده ۱۶- ب، م: به رای
 ۱۷- م، ب: قفس ۱۸- م، ب، م: مضطرب. ن: مضطرب. ن: ۱۹- ن: شعبان المعظم
 ۲۰- ن: درری ۲۱- م، ب: «را» ندارد ۲۲- م، ن: «در نخجوان» ندارد
 ۲۳- ب، م، ن: آقای ۲۴- ن: شاهقلی سلطان خلیفه ۲۵- ن: در آنجا

ساکن بوده، شب چهارشنبه ۴ شهریور سال ۷۴۰ هجری قمری [بود] و مدت عمرش [۴۶۹] بیست و سه سال. فی الواقع شاهزاده نیکو خصال در کمال صلاح و سداد بود و در مشهد مقدس معلی مزکی که به امر خادم باشی اشتغال داشت، در خدمت علما و فضلا و صلحان شو نمایافته بود و مرتکب ناسروعات به هیچوجه نمی شد بلکه درین مدت کبیره و صغیره از و صادر نشد^۱ و در کرم و سخا و سروت ثانی نداشت و هرچه به دست او در می آمد ایثار می کرد. کرمش به مثابه ای که مردم لفظ سفاقت برو اطلاق می نمودند. اما تربیاتی گذره^۲ بود و به هیچ چیز اعتماد برون بود. شاه جمجاه او را به قصد این آورد که او را از تربیاتی بگذرانند^۳ و والده اش^۴ سلطان آغا خانم همشیره شمشال از حرم به منزل وی آمده حکما را^۵ تعیین فرموده^۶ خود متکفل آن شد اثری و فایده ای نداد. اما سلطان مصطفی^۷ درس^۸ هیجده و نوزده سالگی بود، آفتابی بود از برج پادشاهی^۹ به غایت بفهم بود و بصفا و پاکیزه. این بیت از نتایج طبع و قواد اوست. بیت^{۱۰}:

ای دل غم آشنای^{۱۱} توشد ترک او ممکن

هر روز با کسی نتوان آشنا شدن

میرزا راه اختلاط زنان میل بیشتری بود. بعد از قتل هر دوشاهزاده بیچاره بی گناه، ایشان را در مزار شاهزاده حسین علیه وآبائه التحیه و الثناء دفن کردند. چون اسمعیل فوت شد، والده ایشان^{۱۲} نبش^{۱۳} قبر شاهزاده ها کرده^{۱۴}، جسد ایشان را به مشهد مقدس منوره رضویه نقل نمودند.

و هم در آن اوان در روز پنجشنبه ۱۶ شهریور سال مذکوره، قاصدی از قندهار رسیده^{۱۵} خبر رسانید که نواب سلطان حسین میرزا ولد غفران پناه بهرام میرزا که حاکم قندهار بود، در بیست و یکم^{۱۶} شهر رجب سنه مذکوره، نقد بقا به قابض ارواح سپرده. چون شاه عالمیان^{۱۷} از این قضیه آگاهی یافت به سرعت تمام سوار شده به منزل فرزندش محمد حسین میرزا شتافته، نواب ابوالفتح سلطان ابرهیم میرزا^{۱۸} برادر او را همراه برده به مراسم تعزیه و پرسش اقدام نمود نقل جسد^{۱۹} او را از قندهار به مشهد مقدس^{۲۰} رضویه کرده^{۲۱} در جنب والدش بهرام میرزا در^{۲۲} منزل پس پشت^{۲۳} حضرت امام علیه السلام دفن کردند. عمرش سی و هفت سال و کثرتی^{۲۴}. از و چهار پسر ماند^{۲۵}؛ اول محمد حسین میرزا - که به فرمان شاه اسمعیل همراه

-
- ۱- ب، م، ن: نشده بود ۲- ن: گذرای ۳- ب: بگذرانند
 ۴- ب، م: والدش ۵- ب، م، ن: «را» ندارد ۶- م: و خود ۷- ن: مصطفی میرزا
 ۸- ب، م: «درس» ندارد ۹- ن: پادشاهی تابنده ۱۰- ب، م: ندارد ۱۱- م: «ی» ندارد
 ۱۲- ب، م، ن: ایشان را ۱۳- ب، م، ن: پیش ۱۴- ن: دفن کرده ۱۵- ب، م، ن: رسید
 ۱۶- ب، م: بیست و یکم ۱۷- ب، م، ن: عالم پناه ۱۸- م، ن: «میرزا» ندارد
 ۱۹- ب، م، ن: او از ۲۰- م: مقدس ۲۱- م: کرده و ۲۲- م: و در
 ۲۳- م، ن: پس و پیش ۲۴- م: هفت و کسری ۲۵- م، ن: مانده

شاهزاده‌ها در قزوین به قتل آمد.^۱ دوم مظفر حسین میرزا، سیم رستم میرزا، چهارم سلطان ابوسعید میرزا، پنجم سنجر میرزا، والحال این چهار شاهزاده در قندهار^۲ و هزاره‌اند احوال ایشان در محل خود ذکر خواهد شد.^۳ و حکومت قندهار را به فولاد خلیفه شاملوکه حاکم همدان بود شفقت فرمود.^۴ و هم در آن اوان در روز جمعه عاشر شهر شعبان، قوچ خلیفه مهرداد ذوالقدر را از منصب معزول ساخته،^۵ او را به^۶ ولی سلطان تکلوگیرانیدند و سهر را در گردن نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا انداختند و کاشان را به تیول^۷ وی شفقت کرده مقرر کردند که در هر یکی از ممالک محروسه شهنشاهی که پرنفع و پاکیزه باشد، به تیول او مقرر باشد. از جمله در مملکت آذربایجان قصبه اردوباد^۸ را به وی^۹ شفقت کردند.^{۱۰}

و هم درین اثنا ایلچیان ابراهیم خان والی لارا^{۱۱} از جانب دریا به درگاه خسرو عالی تبار [۴۷۰] آمده، به رسم پیشکش^{۱۲} متکاثره از نقود و جواهر و اسبان تازی رفتار با افسارهای^{۱۳} زرنگار گذرانیدند. شعر^{۱۴}:

دیوئژ اداں بصورت پری^{۱۵} در برو در بحر به جولانگری^{۱۶}

شاهد صحرای طلب خسانگی بسته به زنجیر ز^{۱۸} دیوانگی

چایک ورقصنده^{۱۷} روان فوج فوج مختلف السوان چو گیتو تر به اوج

و همچنین ایلچی سلطان محمدخان مشهور به^{۲۰} میرزاخان ولد سلطان مرادخان والی مازندران با پیشکش^{۲۱} فراوان و رسول جمشیدخان حاکم رشت و قاصد سید سجاد والی حویزه^{۲۲} به دارالسلطنه قزوین آمدند و در ایوان چهل ستون به شرف زین بوسی سرافراز شدند و از زبان حکام خویش اظهار اطاعت نمودند.

و هم در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان^{۲۳} سنه مذکوره نعل مبارک شاه جمجاه که بر سیل امانت در باغچه حرم مدفون بود بیرون آورده، به قصد آنکه به مشهد مقدس معلی مزکی فرستند^{۲۴}، به مزار کثیر الانوار امامزاده شاه حسین علیه و آباءه السلام والتحیه نقل نمودند. همگنان نوحه و زاری بر سپهر زنگاری^{۲۵} رسانیدند. بعد از آن شاه عالمیان به کشیدن آتش^{۲۶} عظیم فرمان داده، خیمها و یارگاهها که در آن حوالی برپا گردیده بودند، خود به نفس نفیس متوجه شد و از صبح تا رواح خود بر سر قدم ایستاده خدمت می کرد.^{۲۷} مهمانداران اطعمه لذیذه

۱- م، ن: آمدند ۲- ن: قندهار ماندند ۳- ب: رفت. ن: یافت ۴- ب، م، ن: فرموده

۵- ب، م، ن: ساختند ۶- ب: و او را ۷- م: بتویل ۸- ن: اردوبادر. م: اردوباد

۹- م: «به وی» ندارد ۱۰- ب، م، ن: فرمودند ۱۱- ن: را ۱۲- ب، م: پیشکشی

۱۳- م، ن: افسرهای ۱۴- ن: بیت. م: ندارد ۱۵- ن: دلیران شیروان به صورت پری

۱۶- ن: در بره ۱۷- م: در برو در بحر جولانگی ۱۸- ب، م: «ز» ندارد

۱۹- م: رقصیده ۲۰- م: «به» ندارد ۲۱- ب، م: پیشکشی ۲۲- ن: جزیره

۲۳- م: شهر شعبان ۲۴- ن: فرستد ۲۵- ب، م: زرنگار ۲۶- م، ن: آیین

۲۷- ب، م، ن: می کردند

کشیده^۱ اصناف خلایق را از آن مایده پرفایده حظی و افرو نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند. در آن اثنا میان حسین سلطان سولاق^۲ تکل و مرتضی قلی سلطان ترکمان نزاع به وقوع انجامیده و از سبب این ترک ادب، عرق پادشاه عجم^۳ و عرب در حرکت آمده^۴ بر کمیت خوش خرام سوار شده، سه نفر از متعینان^۵ را به تیر زده بنابر آن، آن آتش فتنه فرو نشست. شاه گردون غلام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ملک غلام و ذوالجلال والا کرام، روانه دولتخانه گردید.

و هم در آخر ماه رمضان سنه مذکوره از خراسان خبر آمد که شاه قلی سلطان استاجلورا که بگلریگی^۶ خراسان بود، به قتل آورده اند. سبب کشته شدن وی آنکه خدمتش داعیه سرکشی و بی‌روشی داشته، حسین سلطان افشار و خسرو سلطان کوراغلی و اسیر حسن خطیب و سایر غازیان که در بلده جنت نشان هرات^۷ بودند، یکجا نشسته قرعه مشورت در میان انداختند و گفتند که مخالفت شاه اسمعیل محض جهالت و شقاوت است، زیرا که هر کس^۸ که به همراهی بخت نگو، علم^۹ مخالفت و دشمنی^{۱۰} آن حضرت افراشته، انامل روزگار حرف نگونساری^{۱۱} و ادبار بر صحنه کار و بار او نگاشته، و شاه قلی سلطان مرد بی وفاست و دفتر حقوق و تربیت شاه دین پناه بر طاق نسیان نهاده،^{۱۲} طریق مخالفت و عصیان مسلوک^{۱۳} می‌دارد. فرصت از دست نباید داد و خاطر از خبث عقیدت و رجس^{۱۴} مکیدت او پاک باید ساخت. بنابراین مسلح و مکمل گشته به درخانه اش رفتند و^{۱۵} ملازمانش بی استعمال سیوف و رماح^{۱۶}، چون [۴۷۱] رویه گریز آوردند. غازیان هم در خانه اش^{۱۷} دست والی حیات را از تصرف بدنش کوتاه گردانیدند^{۱۸} و فتنه و فساد که در آن بلده به هیجا آمده بود به آب تیغ آتشبار فرو نشانند^{۱۹} و جهت ایصال این خبر قاصدی همعنان برق و باد به قزوین فرستادند. چون^{۲۰} این خبر به سمع پادشاه^{۲۱} والا گهر رسید، حکومت بلده نادره هرات را به ارس^{۲۲} سلطان روملو که والی شروان بود ارزانی داشت. در آن ولاحسین قلی^{۲۳} خلفا که مکرراً علامات غدر و نفاق او بر صحنه احوالش ظاهر و لایح گشته بود کور^{۲۴} گردید و به حکم شاه زبان چشمهایش را بیرون کردند.^{۲۵} و هم در آن اوان سید بیک کمونه که در سلک هواخواهان شاهزاده صفدر سلطان حیدر انتظام داشت به محنت قید و حبس گرفتار شد.

-
- ۱- ب، م، ن: کشیده ۲- ن: سولاق ۳- ب، م: پنجم و عرب ۴- م: آمد
 ۵- م، ن: معینان ۶- م: بگی ۷- ب، ن: «هرات» ندارد ۸- ب، م، ن: هر کسی
 ۹- ب، م: عالم ۱۰- م: «و» ندارد ۱۱- م، ن: دوستی ۱۲- ب، م، ن: نگونسار
 ۱۳- ب، م، ن: نهاده و ۱۴- م: سلوک ۱۵- ب، م، ن: در حسن
 ۱۶- ب، م، ن: «و» ندارد ۱۷- ن: رموح ۱۸- ن: خانه اش ریخته ۱۹- م: گردانید
 ۲۰- ب، م، ن: فرو نشانند ۲۱- م، ن: «این» ندارد ۲۲- ن: شاه
 ۲۳- م، ن: ارش ۲۴- م، ن: «قلی» ندارد ۲۵- ن: کرد ۲۶- ن: کنند

وهم در آن اوان در روز یکشنبه^۱ شهر ذی حجه سنه مذکوره نورعلی خلفا ولد بلغار خلیفه که کمال عزت و مرتبه پیدا کرده بود، بواسطه زیاده روشی^۲ و حرکات ناملایمی که موافق مزاج اشرف نبود مغضوب شده^۳، در زیر لگد پامال گشت^۴. گمان مردم اینکه مرده باشد چون [اجل] نرسیده بود، از آن ورطه جان به کنار انداخت.

وهم در روز دوشنبه^۵ شهر مذکور قلم تقدیر نقش وجود سلطان محمود میرزا واسام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا* از لوح هستی محو ساخت.^۶ بعد از آنکه شاهزاده محمد حسین میرزا رامیل کشیده^۷، نابینا ساخته بودند به قتل آوردند و این چهار شاهزاده نامدار که هریک آفتابی بودند از آسمان سلطنت و در کمال شجاعت و پاکیزگی و قید و خداترسی^۸، به اغوای مقربان درگاه شاهی^۹ بی جهتی به قتل آمدند. شاهزاده سلطان محمود میرزا در سن هجده سالگی بود. مدتی شروان نازد او بود و در خانه فرخزاد بیک ایشک آقاسی می بود. بعد از آن در 'جنگ گیلان' همراه اسرا رفت، والله. قلی سلطان ایچک اغلی لله او را برد و در آخر درس سنه اسرای روملو بود و ارس^{۱۰} 'خان روملو' لله بود و شاه قلی خلفا و لد اوله. رحم و خداترسی وی به مثابه ای بود که در وقت تابستان بر پشت بام نمی خوابید که همسایه ها متضرر نگردند^{۱۱} و بعد از^{۱۲} وی پسری از او در سن دو سالگی، سلطان محمد باقر میرزا مانده بود یکچند در حیات بود آخر فوت شد و اسام قلی میرزا در شهور سنه سبعین و تسعمایه در دارالسلطنه قزوین در منزل معصوم بیک صفوی متولد شد قریب چهارده سال عمر داشت. مدتی در منزل معصوم بیک بود. بعد از آن شاه جمجاه او را به قوج خلیفه مهرداد ذوالقدر سپرد^{۱۳} و در محلی که پیره^{۱۴} محمد بیک استاجلورا به گیلان فرستاد، شاهزاده مذکور را همراه نمود و سلطان احمد میرزا نیز در سن دوازده سالگی بود و در مدت العمر در منزل اسیر اصلان بیک افشار بود بعضی اوقات در دارالسلطنه اصفهان و بعضی دیگر در دارالسلطنه قزوین و محمد حسین میرزا نیز^{۱۵} در همین سن بود. شاهزاده [۴۷۱] سلطان حسین میرزا، محمد^{۱۶} حسین میرزا و همشیره اش اغلان پاشا خانم را که در سن شش هفت^{۱۷} سالگی بودند، به درگاه گیتی پناه شاه جمجاه فرستاده بود^{۱۸} که شاهزاده فاطمه سلطان خانم را که از بنات شاه جمجاه بود و نازد سلطان حسین میرزا^{۱۹}، برداشته به قندهار برند. و این اراده در عقد تعویق و توقیف ماند^{۲۰} و به عمل نیامد.

۱- ن: یکشنبه ۶. ۲- ب: روشنی ۳- م: ن: شد ۴- ن: گشته ۵- ن: میرزا را
۶- ن: ساختند ۷- م: ن: کشیده بودو ۸- ن: خدایرستی ۹- ب، م: ن: شاه
۱۰- م: ن: «در» ندارد ۱۱- م: ن: ارش ۱۲- ن: لله بود و خداترسی وی
۱۳- ب، م: ن: نبودند ۱۴- م: ن: ندارد ۱۵- ب، م: ن: سپردند
۱۶- ب: پره پاشا خانم ۱۷- م: ن: و همشیره اش اغلان ۱۸- ب: و محمد ۱۹- ب، م: ن:
و هفت سالگی ۲۰- م: ن: بودند ۲۱- ب، م: ن: میرزا را ۲۲- ب، م: ن: مانده: ن: افتاد

وهم در آن اوان حسین قلی بیک شاملو که در زمان شاه جنت مکان یساوول باشی بود و به امارت سبزوار سرافراز شده بود به درگاه آمده منظور نظر کیمیای^۲ خسرو زمان شد و منصب ایشک آقاسی باشی بدو عنایت فرمودند.

اشک^۳ فشانی قلم سیاه رقم در رحلت شاهزاده نامدار

ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا

چون شاهزاده نامدار ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا قرب هشت ماه و کسری^۴ در صحبت شاه اسمعیل بسر برد^۵، روزیه روز مشمول عاطفت واحسان و منظور نظر کیمیا اثر و محسود اقران می شد. مکرراً خوش آمدگویان^۶ بی ایمان و دشمنان این دودمان خلافت مکان راه سخن یافته چیزها^۷ به شاه اسمعیل می رسانیدند^۸. آن حضرت^۹ چون نظر بر ذات خجسته صفات و حالات و حیثیات^{۱۰} وی می نمود، شرمش از اقدام بدان عمل که سنت یزید پلید است آمده آن سخنان را اثری نمی ماند و بعضی اوقات جمعی از دوستان مضمون این بیت را به مسامع عز و جلال می رسانیدند. بیت^{۱۱}:

این شاخ پایدار که از تست سربلند
مشکن بدست خویش که آن هم شکست تست
بالاخره که^{۱۲} جمعی کثیر از شاهزاده های عالیمقدار به قتل آمدند، و سلطان حسین میرزا برادر بزرگ نواب میرزایی در قندهار رحلت کرده بود، ارباب غرض «الذین فی قلوبهم مرض» که به دخل و اعتبار آن شاهزاده راضی نبودند، راه سخن یافته، خاطر نشان نمودند که تاوی درمیانه قزلباش باشد^{۱۳} کسی سلطنت ترا قبول نخواهد کرد. و سیرمخدوم شریفی که اراده رواج مذهب اهل سنت نموده^{۱۴} بود و در آن اوان مقرب درگاه همایون بود، مضمون اینکه تا شاهزاده ظفرلوا سلطان ابراهیم میرزا در قید حیات است هیچ مهم و اراده توپیش نمی رود و دیگر شاهزاده نامدار به غایت^{۱۵} خوش طبع و بذله گو افتاده بود. سخنان و محاورات اوتاماسی ظرافت و بلاغت بود و^{۱۶} گستاخانه سلوک کرده، هر چه رخ می نمود بی ملاحظه و محابا^{۱۷} گفت و^{۱۸} شنود می کرد^{۱۹} و از آن کلمات شاه اسمعیل آزرده^{۲۰} می شد و مضمون این بیت که در آن

-
- ۱- ب، م: «و» ندارد ۲- ن: خسروانه خسرو ۳- ن: ذکر معاملات شاهزاده نامدار
 ابوالفتح ابراهیم میرزا و وقایعی که در آن اوان روی نمود ۴- ن: کثری ۵- ن: بسر برده
 ۶- م: گوناگون. ن: غمازان ۷- ب، م، ن: خبرها ۸- م: می رسانید ۹- م: و آن حضرت
 ۱۰- ن: «و حیثیات» ندارد ۱۱- ب، م: «بیت» ندارد ۱۲- ب، م: «که» ندارد
 ۱۳- ب، م: «باشد» ندارد ۱۴- ن: داشت ۱۵- ن: به عنایت ۱۶- م: «و» ندارد
 ۱۷- ب، م: بی محابا ۱۸- ب: «و» ندارد ۱۹- م: می کردند ۲۰- م: آزده

ولا بر نتایج طبع وقاد آن حضرت به طزافت سرزده بود، به سمع عالی وی رسانیده بودند. بیت^۲:

گوز عمر کهنه به ریش عمر نو [آنم]^۳ عمر کهنه و اینم عمر نو
 آنگاه شاهزاده آگاه^۴ از طرح وضع واقف^۵ شده به در خانه نیامد. شاه اسمعیل اسلمس
 آقای شاملو و جمعی را مقرر کرد که نواب میرزایی را در دیوانخانه اش محافظت نمایند. شاهزاده
 کثیرالافاده^۶ [۴۷۲] چند روز در مجلس خویش بر سجاده طاعت قرار گرفته، یک لحظه از
 از عبادت و تلاوت غافل نشد و دو کلمه به شاه اسمعیل نوشته فرستاد^۷. مضمون آنکه، شعر^۸:

بخون ای برادر میالای دست که بالای دست تو بسیار هست

کسی را فلک افسراز زر نکرد که در آخرش خاک بر سر نکرد

نهایتش چند روزی قبر ما از قبر تو کهنه تر باشد. بیت^۹:

کجا آن فریدون^{۱۰} وضحاك و جم شهان عرب، خسروان عجم

همه خاک دارند^{۱۱} بالین و خشت خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

اما تو بواسطه این اعمال^{۱۲} شنیع بهره از عمر و دولت^{۱۳} نخواهی دید. اتفاقاً همچنان شد و نه ساه

فاصله بینهما واقع شد. نظم^{۱۴}:

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند سلطان مرگ هیچ محابا^{۱۵} نمی کند

این قضیه ها یله و واقعه نازله در آخر روز یکشنبه پنجم شهر ذی حجه سنه مذکوره

در دارالسلطنه قزوین در دیوانخانه نواب میرزایی بدست شاملویان بعد از مجادله و مجاهده

که با ایشان نموده بود واقع شد. نظم^{۱۶}:

بی خار اگر گلی میسر بودی هر دم به جهان لذت دیگر بودی

از کهنه سرای زندگانی مارا خوش بودی اگر که مرگ در بر بودی

زمانه در تعزیه و فراق آن یگانه آفاق خوناب بسان قطرات امطار از دیده فروپاشید^{۱۷}

و سپهر غدار لباس نیلگون پوشید. شعر^{۱۸}:

ای بی تو گردش فلک بی مدار حیف باشد زمانه و تو نباشی هزار حیف

جهان بوقلمون از مشاهده این ستم، بی گمان روی در خرابی نهاد و اوراق راحت و امن و امان

را به باد فنا داد^{۱۹}.

ای چرخ جهان خراب از کینه^{۲۰} تست بیدادگری عادت دیرینه تست

ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست

۱-ن: بر زبانهاست جزیان داشت به عنوان طرفه به عرض و سمع عالی ۲-ب، م: «بیت» ندارد

۳-م: اینم ۴-ن: واقف ۵-ن: آگاه ۶-ن: آگاه ۷-م، ن: فرستادند

۸-ب، م: ندارد. ن: بیت ۹-ب، م: ندارد ۱۰-م: فریدون ضحاك جم

۱۱-ب، م: دارند و ۱۲-م: عمل ۱۳-ن: دولت خود ۱۴-ن: بیت. م: ندارد

۱۵-ب، م: محبا ۱۶-ب، م: ندارد. ن: بیت ۱۷-ب: پاشیده

۱۸-ب، م: ندارد. ن: بیت ۱۹-ب، م: داده. ن: بیت ۲۰-ن: فتنه

افصح المتأخرين مولانا عبدی جنابذی در تاریخ این واقعه هایل و قضیه نازل این چنین گفته^۱:

گل گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
بر فلک سود افسرش ^۲ که نهاد	در مقام رضا سرتسلیم
وقت رفتن ازین سرای غرور	با دل مستقیم و طبع سلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا	بنویسد ^۳ کشته ابراهیم

شاهزاده سعید شهید را به فرمان شاه اسمعیل تجهیز و تکفین کرده، در آستانه و مزار مقدس اسامزاده^۴ حسین در جنب سایر شاهزاده ها دفن کردند. علیه رحمة واسعة «و ما الموت الارحله غیر انها من المنزل الفانی الی المنزل الباقی». و متعاقب چنانکه ذکر خواهد رفت، شاه اسمعیل را به همان آداب و قاعده آن جماعت مقتول^۵ بی گناه در جنب^۶ ایشان دفن کردند. نظم^۷:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه	که زد بر جان سوری سرگی راه
هنوز از صید متقارش نپرداخت	که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی سباهش ایمن ز آفات	که واجب شد طبیعت ^۸ را مکافات

بیت^۹:

یدی مکن که درین کشت زار روز جزا بداس دهر بدروی هر آنچه میکاری^{۱۰}
 سن شریف آن حضرت سی و چهار سال، ولادتش در اواخر^{۱۱} شهر ذی قعدة سنه ست و اربعین و تسعمائه اودئیل. از نواب میرزایی صبیله گوهر شاد بیگم که رابعه زمان و^{۱۲} مریم^{۱۳} دوران است مانده^{۱۴}. اما فضایل و کمالات نواب^{۱۵} میرزایی در هر فنی از فنون و آثار کمالات و استعداد وی در جزوی و^{۱۶} کلی هنرها^{۱۷} و صناعات دلیلی^{۱۸} است بر آن که [۷۳] هریک بهتر از فرزندان نامدار اوست^{۱۹} و در علوم عربیت و ترکیب دانی و قواعد منطقی و مباحث کلامی به غایت ماهر بودند. نظم: ۲۰

شاهنشاه افاضل و ^{۲۱} فرمان ده ^{۲۲} ملوک	افراسیاب حکمت و ^{۲۳} نوشیروان علم
پشت و پناه عالم و جان جهان و شرع ^{۲۴}	چشم و چراغ سنت و روح روان علم ^{۲۵}

-
۱-ن: نظم	۲-ن: اسراو	۳-م: بنویسند	۴-ن: شاهزاده
۵-ن: «مقتول» ندارد	۶-م: و در جنب	۷-ب: م: ندارد. ن: بیت	
۸-ب: بر آدم مکافات. ن: مکافات از مکافات	۹-م: ندارد	۱۰-ن: بیت را ندارد	
۱۱-م: در آخر	۱۲-ن: و خلاق دوران است	۱۳-ب: م: مردم	۱۴-ن: مانده
۱۵-ب: ن: «نواب» ندارد	۱۶-م: «و» ندارد	۱۷-م: هنرهای	
۱۸-م: ن: دلیل	۱۹-م: است	۲۰-م: «و» ندارد	
۲۱-ن: فرماندهی	۲۲-م: ندارد	۲۳-ب: پشت پناه عالم و جان و	
جهان شرع. م: پشت پناه عالم جان جهان شرع	۲۴-م: چشم و چراغ سنت روح	۲۵-ن: روان علم.	

بر عرصه معانی پیل^۱ دمان شرع
ای عالمان دهر بنالید زار زار
آتش زیند در کتب و کلک بشکنید
وان داوری^۲ که بی مدد ذهن صائبش
دانا دلی^۳ که قدرت^۴ ادراک او گشاد
در آفتاب جهل بسوزد وجود خلق
دین^۵ پروری که از گهر لفظ خویش بست^۶
و در شعر و سلیقه نظم به مثابه ای که از اشعار خوب وی تا^۷ تا دوسه هزار بیت
سنجیده پاکیزه^۸ از فارسی و ترکی^۹ بر زبانهای اهل حال جاری است. در^{۱۰} برابرشاهی تخلص
جاهی^{۱۱} اختیار کردند. چون نظامی نادر^{۱۲} کلام و در حسن خط نستعلیق تتبع روش استاد و
قبلة الکتاب مولانا میرعلی هروی^{۱۳} کرده به مرتبه ای رسانیده بود که قطعه بی اسم او مردم را
به دغدغه می انداخت. بیت^{۱۴}:

جواهری که بیفتد ز رشحه قلمش برند دست بدست از برای گردن حور^{۱۵}
خطش چون خط^{۱۶} انیکوان دلفریب زجان برده آرام^{۱۷} واز دل شکیب^{۱۸}
بود کلکش^{۱۹} آن جادوی^{۲۰} بوالعجب که بر روی روز افکند زلف شب
ز جادوگری چون شده سحر ساز زهر کار بسته گره کمرده بساز
در علم موسیقی و صوت و عمل^{۲۱} استاد زبان و نادر^{۲۲} او ان بود و مضمون این رباعی گویا
در شان وی وارد شده. شعر^{۲۳}:

ای در عرب و عجم به بی مثلی طاق وی راست ز تو لوای^{۲۴} بزم عشاق
بگرفته بهر مقام آوازه تسو در ترک و حجاز و^{۲۵} در خراسان و عراق
و در عبارت آرای و^{۲۶} سلیقه انشاء^{۲۷} به مثابه ای که، نظم^{۲۸}:

-
۱- ب: وپیل	۲- ب: و شیر	۳- م: داور	۴- م: که بی مددی دهند صبائیش
۵- م: اند	۶- م: دل	۷- م: قوت	۸- ن: وین پروری. ب: م: دین پروری
۹- م: تست	۱۰- ب: تادر سهار بیت. م: در سی هزار. ن: در سه هزار		
۱۱- م: و پاکیزه	۱۲- ن: ترکی او. م: ترکی ویر	۱۳- ن: و در	
۱۴- ن: خواهی. م: خاهی	۱۵- ن: «نا» ندارد	۱۶- ن: هره وای	
۱۷- ب: م: «بیت» ندارد	۱۸- م: ن: خور	۱۹- م: چو	۲۰- م: «آرام» ندارد
۲۱- م: ن: فریب	۲۲- م: ن: کلکش از	۲۳- م: جادوی	
۲۴- م: علم و	۲۵- ن: نادره	۲۶- ن: رباعی. ب: م: ندارد	
۲۷- م: ن: لوای	۲۸- م: «و» ندارد	۲۹- م: «و» ندارد	
۳۰- م: «انشاء» ندارد	۳۱- م: ن: «نظم» ندارد		

خامه او چون گهز افشان شدی نظم سخن لؤلؤ و^۱ سرجان^۲ شدی
و در اسر نقاشی^۳ و تصویر آنچنان چابک دست بودند^۴ که سحر سازان سائی^۵ فرهنگ و
جادو^۶ طرازان خطایی^۷ و فرنگ و عراق و خراسان و^۸ آذربایجان^۹ بر کارهای آن نازنین
صد آفرین می نمودند. شعر^{۱۰}:

چه^{۱۱} صورت کشیدی که صورتگران چو صورت بمانند حیران در آن
همه گشته حیران تصویر او شده مویی از فکر تشعیر^{۱۲} او^{۱۳}
و در چوگان بازی^{۱۴} و قبیق اندازی^{۱۵} عدیل خود نداشتند^{۱۶} و همچو شاهسواری بر روی
زمین نیامده بود. بیت^{۱۷}:

به چوگان چو او ترک تازی نمود^{۱۸} به گوی سر خصم بازی نمود^{۱۹}
تیروی به غیر از آنچه نشانه وی^{۲۰}، به جانب دیگر میل ننمودی^{۲۱}. هنگام رزم سبابت^{۲۲}
حیدری و صولت غضنفری از وی مشاهده گشتی. نظم^{۲۳}:

ز کین چون شدی^{۲۴} گرم در رزمگاه چو خورشید تنها زدی بر سپاه [۴۷۴]
سایر صنایع از دست وی جان نبرده بود و استادان آن فنون به طریق شاگردان اخذ
تصرفات گوناگون از آن شاهزاده عالمیان نمودندی و از آنها^{۲۵} همه بهتر و شغل خوشتر^{۲۶}،
عشق و^{۲۷} عاشقی بود که همگی اوقات با برکات ایشان صرف آن^{۲۸} می شد، چنانچه^{۲۹} خود
می فرمایند. نظم^{۳۰}:

هرزه گردی^{۳۱} بود معجون سخت جانی کوهکن رسم و^{۳۲} آیین محبت در جهان «جاهی»^{۳۳} گذاشت
چون شاهزاده گوهر شاد بیگم صبیئه آن غفران پناه^{۳۴} تمامی اشعار آبدار آن نامدار رادر
سلک حروف تهجی در آورده بر آن^{۳۵} دیباچه ای که حدهیج^{۳۶} دانشمند و منشی نیست نوشته و در
تمامی ممالک ایران و توران و بلاد روم و مغرب و هند انتشار یافته، این کمینه قلیل البضاعه
مجدداً به ترتیب^{۳۷} آن گستاخی ننموده^{۳۸} و^{۳۹} بواسطه یمن، بعضی از اشعار ایشان را در این نسخه

۱- ب، ن: «و» ندارد	۲- م: سراجان	۳- م، ن: نقاشی تصویر را
۴- ب، م، ن: بودی	۵- ن: نامی فرنگ و عراق و خراسان	۶- ب: چادر طرازان
انخطایی. م: چادر ترازان	۷- ب، م، ن: «و» ندارد	۸- م، مز، ب، ن: «و» ندارد
۹- م: دریا بچیان در	۱۰- ن: بیت. م: ندارد	۱۱- م: چو ۱۲- ن: تشعیر
۱۳- مز، م، ن: ندارد	۱۴- مز: تازی	۱۵- مز: تازی. ب، م: بازی
۱۶- م، ن: نداشت	۱۷- ب، م: ندارد	۱۸- ب، م: نبود ۱۹- ب: نبود
۲۰- ن: او	۲۱- م: نمودی. ن: نکردی	۲۲- م، ن: و سبابت ۲۳- ن: بیت
۲۴- ب، م: شده. ن: بشد	۲۵- ب، م، ن: آنهمه	۲۶- م: عشق خوشتر و
۲۷- م: «و» ندارد	۲۸- م: ایشان	۲۹- ب، ن: چنانکه ۳۰- م: ندارد
۳۱- ن: هرزه گردی سخت جانی بد کوهکن. م: هرزه گردی بود سخت جانی کوهکن		
۳۲- م: «و» ندارد	۳۳- ن: جای نهاد	۳۴- ن: مرحوی ۳۵- م، ن: ویران
۳۶- ب، ن: هیچکس و هیچ دانشمندی	۳۷- م، ن: به زینت	۳۸- ب: ننمود. ن: نمود
۳۹- م: «و» ندارد		

درآورد. از جمله قصیده‌ای که جهت^۱ امام ضامن ثامن مفترض الطاعة واجب العصمه گفته^۲ بودند. قصیده^۳:

در کنج هجر تا کی هر شب ز آتش دل
نه همدی که پرسد یکره زمخت من^۴
دور از نهال قدش هر دم چونا میدان
با^۵ آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی را
او خورده جام عشرت باغیر در برابر
حاجی رود به کعبه عاشق به کوی جانان
روی من و جنابی^۶ آن سروری که باشد
یعنی علی موسی سلطان ملک^۷ و دانش
شاهنشهی که آید بر درگاه جلالش
قاصر بود زبانه در ذکر فضل شاهی
شاهان ملک سپاه دارالشفاست کویت
ای مهجۀ لوايت باساره و^۸ خور برابر
آن ناکسی که لعلت آلوده ساخت از سم
آن کونکاشت در دل تخم محبت تو
یکتن کجا تواند کز خاک سر برآرد
خواهم شها که باشم در سلک خادمانت
حفاظ روضۀ توهوش و خرد ربانید
عیسی به روح بخشی هست^۹ از دم تو ماهر
صد منزل است بیرون از لاسکان مکانت
با خصم تیره روزت صعب است هم نشینی
خواهم شها که گیرد لطف تو دست «جاهی»^{۱۰}
چندانکه زهره دارد بر^{۱۱} چنگ ساز عشرت
بادا بقای عمرت دارای داد گستر

بر یاد عارض او سوزم چو شمع محفل
نه بحر سی که گویم یکدم به او غم دل
از غصه دست بر سر از گریه پای در گل
از دیده نقش خالش یکره نگشت زایل
من خورده ساغر خون از دیده در مقابل
هر کس کند زجایی مقصود خویش حاصل
صد چاکرش چو قیصر صد بنده اش چو طغرل
یعنی اسام هشتم شاه رفیع منزل
دست طلب گشوده^{۱۲} روح الامین چو سایل
کز مقدسش خراسان شد منبع فضایل
از درد هر که نالد باید شفای عاجل
ای آستان قدرت با که کشان مقابل
شیرین مباد کاش^{۱۳} الا به زهر قاتل
او را زمزرع دهر بی حاصلیست حاصل
لطف اگر نباشد در روز حشر شامل
کز ماه و خور فرو زدی بر فلک مشاعل^{۱۴}
هر دم ز صوت دلکش بر صورت عنادل
موسی بود ز اعجاز از همت تو کامل
رخش خیال عاجز در قطع آن منازل
زیرا که با اراذل هم صحبتی است مشکل
روزی که جسم^{۱۵} از ارم گردد به خاک واصل
چندانکه مهر دارد بر بام چرخ منزل
یعنی که نقد حیدر طهمااسب شاه عادل (۴۷۵)

۱- ن: به جهت ۲- م: کعبه ۳- م: «قصیده» ندارد ۴- ن: دل ۵- م: تا ۶- ن: خیال ۷- م: خیالی ۸- ب: م: ن: ملک دانش ۹- ن: گشود ۱۰- م: «و» ندارد ۱۱- ب: کانت ۱۲- ب: م: ن: کز ماه و خور فرو شد زدی بر فلک مشاعل ۱۳- ن: بود ۱۴- ن: حاشی ۱۵- م: چشم ۱۶- م: ن: در

واز غزلیات آن ملکی صفات نیز این ابیات نوشته شد. شعرا:

گر صد جفا کشم ز خط مشکبوی او حاشا که آورم سرمونی بروی او
صدره به سوی غیر نظرمی کنم ز بیم یکره اگر نظاره کنم من به سوی^۲ او
دست کسی به دامن وصلش نمی رسد ورنه کرا^۳ که نیست بدل آرزوی او

هر که به زبانم گذرد^۴ نام جدایی^۵ بیخود شوم از هیبت ایام جدایی^۶
بیرون نرود تادم مرگ از دل عاشق لطفی^۷ که کند یار^۸ به هنگام جدایی^۹
سوزد جگر خیل ملک ز آتش آهش^{۱۰} چون ناله کند سوخته شام جدایی
غافل مشواز مرغ دل سوخته جاهی^{۱۱} چون دانه وصل است بهر دام جدایی^{۱۲}

(^{۱۳} چه لذت است ندانم جفا و جور ترا که دبدم بتو افزون شود محبت من
رتیب گرم سخن بود پیش از آمدنم خموش گشت مگر می نمود غیبت من)

رحمی نکرد بر من بدسهری زمانه^{۱۴} آخر فکند دورم زان خاک آستانه
آن مه^{۱۵} که براسیران دانسته می کند لطف حال سرانندام دانسته است یانه^{۱۶}

آخر این ظلم و ستم بر خاکساران بگذرد جور اغیار و تغافل های یاران بگذرد

*

پاکدامان^{۱۷} و حجاب آلودی تو کجا و من بدنام کجا

*

باعث نوییدی اهل و فاست این که^{۱۸} با ما بی وفائی می کی
ایدل ازهر دوجهان بیگانه باش چونکه با ما^{۱۹} آشنایی می کنی^{۲۰}

- ۱- ن: غزل ب، م: ندارد ۲- ن: بروی او، م: «او» ندارد ۳- م: کر ۴- م: مز: گذ
گذرد ۵- م: خدای ۶- م: جدای ۷- ب، م: ن: لطف ۸- ن: باز ۹- م: جدای
۱۰- م: ن: آهت ۱۱- ب، ن: جانی ۱۲- ن: رباعی ۱۳- م: در نسخه «ن»
بین الهلالین ۱۴- م: این زمانه ۱۵- م: نامه با
۱۶- ب: بیت ۱۷- ب، م: باگدایان ۱۸- م: ایکه ۱۹- م: مز: «ما» ندارد
۲۰- بین الهلالین در نسخه «ن» نیست

رباعی:

ایدل چونشیمن تواین کهنه سراسر است غافل منشین گذرگه^۱ سیل فناست
رفتند^۲ یگان یگان همه همراهان تاجشم بهم نهاده ای نوبت ماست

اوقات بایرکات عمر^۲ شریف و زندگانی منیف که سی و چهار سال بود از ایام ولادت باسعادت تا بعد از رحلت والد غفران پناهش ابوالفتح بهرام سیرزا که ده سال است، ایام صبی^۴ و حالت نشوونما بود، و بعضی اوقات در بلده شوشتر تشریف داشتند و آنجاها^۵ بسر می بردند. چون از پدر بازماندند، نواب غفران پناه شاهزاده سلطانم که عمه آن حضرت بود، چون^۶ تعلق خاطر بسیار^۷ بدیشان داشت و از سایر شاهزاده ها و برادرزاده ها بواسطه زیرکی و فطانت^۸ و تمکین و متانت^۹ و قبول^{۱۰} تمام و ادراک^{۱۱} لا کلام وی را دوستر می داشتند، ایشان را به حرم شاهی آورده، شاه جمجاه نیز در مقام رعایت و تربیت آن اعلیحضرت^{۱۲} به مؤدای رعایت^{۱۳} «صلة الرحم تزییدی العمر»^{۱۴} درآمدند، و از غایت فهم و ادراک که آن شاهزاده نیکو خصال را بود و موافق مزاج اشرف دخل در حکایات می کردند، از جانب^{۱۵} آن پادشاه عالی^{۱۶} اسمی به مصلح-الدین چلبی^{۱۷} گشتند. با وجود صغرسن در جمیع جانقی ها و مشوره ها^{۱۸} او را داخل می ساختند و به رای^{۱۹} صوابنمای ایشان عمل می فرمودند و مدار پادشاه عالیجاه بر آن^{۲۰} شاهزاده آگاه بود و معصوم بیک صفوی که به وکالت دیوان اعلی و قرابت پادشاه سپهر اعتلا موصوف بود، او را لله نواب^{۲۱} شاهزادگی نموده، شاهزاده را به خانه او فرستادند. مدت هفت سال [۴۷۶] برین^{۲۲} متوال آن شاهزاده فرشته خصال در ملازمت اشرف بسر بردند. چون سن شریف ایشان از شانزده^{۲۳} تجاوز فرمود^{۲۴} و شاه سکندرشان ایشان را قابل و عاقل می دانستند^{۲۵}، دارایی و حکومت مشهد مقدسه^{۲۶} را که بهترین بلاد عالم و رشک گلستان ارم است و خود آرزوی خدمت آن روضه عرش منزله داشتند، به نواب میرزایی شفقت فرمودند^{۲۷} و وی را بدان منصب در میانه^{۲۸} اهل علم سرافراز ساختند و قرب پانصد نفر از میرزادها^{۲۹} و بزرگ زادگان^{۳۰} جمیع طوایف اویماقات و^{۳۱} قورچیان طهران ملازم ساخته به اعزاز^{۳۲} بسیار و تعظیمات بی شمار، او را

-
- ۱- ن: کین گذر سیل. م: گذر سیل ۲- ب: رفتند و ۳- ن: و عمر شریفش
۴- م: صبی و نشوونما و بعضی ۵- ن: و در آنجا. ب: م: آنجاها ۶- ب: که. م: ندارد
۷- م: «بسیار» ندارد ۸- م: مطانت. ب: خطانت ۹- ن: و مسابت
۱۰- م: و قبول ۱۱- ن: تمام داشت ۱۲- م: ن: اعلیحضرت
۱۳- م: عبارت را ندارد ۱۴- ب: از آن جانب. م: ن: و از آن جانب
۱۵- ن: عادل عالی ۱۶- م: ن: حبیبی ۱۷- ب: م: م: مشورها. م: مشورها
۱۸- ب: م: ن: برای ۱۹- ب: م: بدان ۲۰- ب: م: ن: «نواب» ندارد
۲۱- ب: م: ن: بدین متوال ۲۲- ب: م: شاهزاده ۲۳- م: فرموده. م: ب: «و» ندارد
۲۴- م: ن: می دانست ۲۵- ن: مقدس ۲۶- ن: فرمود و ۲۷- ن: میان
۲۸- اهل عالم. ب: م: میانه اهل عالم ۲۹- م: میرزادهای ۳۰- ن: بزرگ زادها
۳۱- م: «و» ندارد ۳۲- م: باغرابسیا

در شهروز سنه اربع و ستین و تسمائه روانه خراسان ساختند و حکم و فرمان آن شاهزاده عالمیان از هرات و سیستان تا حوالی سمنان براسرای آن حدود نافذ بود. اسرا و اعیان به نوعی که باشاه^۲ سکندرشان سلوک می فرمودند، یکک سرمو نسبت به وی از آن قاعده و آداب تجاوز نفرمودند. تاج و ساروق به خلعت می دادند. چون حکومت نواب میرزایی را قراردادند، به خاطر انور رسید که با وجود میرزا و تیول^۳ همچو مشهد مقدس، وی را وزیری درخواست که به سلامت نفس و کم طمع و تقید و^۴ پرهیزگاری و امانت و راستی و فضایل و کاردانی موصوف باشد. بعد از تأمل و تفکر قرعه آن خدمت به نام والد ماجد مؤلف میرمنشی انداختند. بیت:

برو بود اعتماد^۵ کلی شاه گه باشد محرمش درگاه^۶ و بیگاه

وزارت نواب میرزایی^۱ را به وی شفقت کرده، زمام اختیار و^۷ قبضه اقتدار جزوی و کلی آن حضرت را با سهم ملکی و مالی آن ولایت به وی ارزانی داشتند، و خلاع فاخره^۸ باتاج و ساروق که^۹ در آن اوان^{۱۰} قورق^{۱۱} بود، بعد از صدور عظام و متولیان مشهد مقدسه^{۱۲} و دارالارشاد طیبیه به دیگری نمی دادند^{۱۳}، از روی عنایت مرحمت کردند و به مشافهه علیه بر زبان الهام بیان گذرانیدند که نیک و بد^{۱۴} مهمات وی را از تو می دانم^{۱۵} و به نواب میرزایی فرمودند که سیرمنشی را ریش سفید در خانه تو ساختیم باید که از سخن او بدزروی که رضای او موجب رضای ما است و مقضی المرام شاهزاده عالی مقام روانه آن آستانه^{۱۶} عرش منزلت شدند و مدت هشت سال تمام به عیش و کسارانی و فرح و خوشدلی در آن مکان عرش مکان^{۱۷} اوقات به^{۱۸} طاعت و عبادت و زیارت و دعای پادشاه ثریا منزلت به کسب فضایل و کمالات و اکتساب هنر و حیثیات اشتغال داشتند و در رعایت رعایا و کافه برایا یک سرفرو نمی گذاشتند. بعد از حکومت مشهد مقدسه متبرکه که به سرکردگی^{۱۹} سایر سیرزها و اسرا بر سر هرات رفته تسخیر آنجا نمودند و از آنجا بر سر ابوالخان ازبک به^{۲۰} باورد رفتند. حکومت قاضی و تواج، یکسال و کسری^{۲۱} بدیشان [۴۷۷] تعلق داشت. بعد از آن یکبار به دارایی و حکومت مشهد مقدسه سرافراز گشتند. در این مرتبه دوسال در آن بلده عیدیم المثال اقامت داشتند. بعد از آن^{۲۲} خاطر اشرف

-
- ۱- شهو ۲- ب، م: پادشاه ۳- م، ن: به تیول مشهد مقدس ۴- ن: «و» ندارد
 ۵- م: و بعد ۶- م: ندارد ۷- م: اعتمادی ۸- ب: درگاه ۹- م: میرزایی به وی را
 قرار دادند و زمام: ن: میرزایی به وی قرار دادند و زمام ۱۰- ن: در ۱۱- ب، م: فاخر
 ۱۲- ن: «که در آن اوان قورق بود» ندارد ۱۳- م: «اوان» ندارد ۱۴- ب، م: قاروق
 ۱۵- م: بعد از ۱۶- م، ن: به مقدس ۱۷- م: نمی داند ۱۸- ب، م، ن: بدی ۱۹- م، ن: می دانیم ۲۰- ب، م، ن: «آستانه» ندارد ۲۱- م، ن: آشیان ۲۲- ن: نسخه ها: بعد
 ۲۳- ن: «به سرکردگی» ندارد ۲۴- ن: «به» ندارد ۲۵- ن: کثری ۲۶- ب، م: «آن» ندارد

اندک^۱ انحرافی از ایشان پیدا کرده، از حکومت مشهد مقدس عزل شده^۲، به حکومت دارالمؤمنین سبزوار مأمور شدند. مدت شش سال در آن خطه به کلال و ملال بسر بردند و^۳ این ایات در آنجا از طبع وقادوی سرزده. شعر^۴:

به فلک رساند آن مه^۵ ز تغافل آه مارا زحیا ولی نگوید به کسی گناه ما را
ز جفا منال «جاهی»^۶ نه نکوست ناصبوری بدهد خدای رحمی^۷ دل پادشاه مارا
این مطلع نیز حسب حالی^۸ است که در آنجا فرموده. مطلع^۹:

جاهی^{۱۰} شهید طوس مگر همتی کند کاید برون^{۱۱} سرا زگل سبزوار پای

بعد از آن شاه جنت مکان ایشان را به درخانه طلبیدند. بعد از مدت شانزده سال که از شرف ملازمت درگاه عالیشان دور گشته بودند، به سعادت مجالست مجلس بهشت^{۱۲} آیین و بساطبوسی محفل فلک تزیین^{۱۳} شاه با عدل و تمکین سرافراز گشته چه در تمادی این ایام بعد^{۱۴} هجران همیشه آرزوی آن ناتوان همین بود که در درگاه معلی باشد^{۱۵}. شاه آگاه چون با وی اختلاط فرمودند^{۱۶}، دانستند که درین مدت بر خود حیف و غبنی^{۱۷} نموده اند که چنین شاهزاده کامل^{۱۸} عاقل دانای چون کوه حلم و^{۱۹} وقار را از خود دور ساخته اند^{۲۰}، منصب ایشک آقاسی باشی را به وی ارزانی داشتند اما تمامی رجوع مهمات و روی سخن روز شب به ایشان^{۲۱} داشتند. تا آنکه زمانه ناساگار آن نقش بر روی^{۲۲} کار آورد که شاه جمجاه رحلت فرمودند. یکسال و نیم تمام، آن شاهزاده عالیمقام در خدمت اشرف بسر بردند. بعد از آنکه شاه اسمعیل ثانی بر سریر سلطنت متمکن گشتند و اوضاع و حالات و استعداد و کمالات وی را مشاهده و ملاحظه کردند، در سرتیبه اول دانستند که مهم سلطنت بی امداد و اعانت وی متمشی نمی شود و ضروری سلطنت و ستون دین و ملت است، بالضروره در مقام رعایت در آمده از روی ادب برادرانه سلوک می فرمودند و منصب مهرباری را به وی تفویض فرموده دارالمؤمنین کاشان را به تیول ایشان دادند و در ممالک محروسه هر جا خطه^{۲۳} و قصبه فاخره طیبه بود، چون اردو باد و غیر ذلک به^{۲۴} تیول وی ارزانی داشتند و هشت ماه دیگر که از عمر بی اعتبار ایشان باقی مانده بود، پادشاه^{۲۵} اسمعیل گذرانیدند و از آنجا به عالم جاودانی پرواز فرمودند. نظم^{۲۶}:

-
- ۱- ب، م، ن: «اندک» ندارد ۲- م، ن: شد ۳- م: «و» ندارد ۴- ن: بیت. م: ندارد
۵- م: آنم ۶- م: جایی ۷- ن: صبری ۸- ن: حال است ۹- ن: بیت. م: ندارد
۱۰- ن: جایی ۱۱- ب، م: سرا برون ۱۲- م: «مجلس بهشت» ندارد
۱۳- ن: زمین ۱۴- ن: بعد از ۱۵- ب، م، ن: باشند ۱۶- ن: نمودند
۱۷- ن: «وغبنی» ندارد ۱۸- ب، م: عاقل کامل ۱۹- ب، م، ن: «و» ندارد
۲۰- ب، م، ن: ساختند ۲۱- ب، م: ندارد. ن: با ایشان ۲۲- ب، م: بروی ۲۳- م، ن: خطبه
۲۴- م، ن: «به» ندارد ۲۵- ب: شا ۲۶- ن: بیت. م: ندارد

دریغ آنکه دیگر نیابد زمین^۱ به صد قرن شهزاده ای^۲ اینچنین^۳

دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر نظیرش در آئینه ماه و سپهر

چند مدت که در سزار اسامزاده حسین قزوین مدفون بودند، شاهزاده گوهر شاد بیگم نقل نعش شریف و جسد سنیف آن فردوس منزلت را به مشهد مقدس رضیه رضویه، حامی بیضه الدین [۴۷۸]، قبله اصحاب الحق والیقین، الشهید بارض الطوس^۴ بکید الملاعین علی مشرفها^۵ الصلوة والسلام والتحیه نموده بر در آستانه که به درون حرم محترم می روند، دفن نمودند.

و هم درین روز حکم همایون به قتل صوفیان جریان یافت. منشأش آنکه جمعی از اکراد دیار بکر به سرور به دارالسلطنه قزوین آمده در کنار^۶ شهر نزدیک به^۷ خانه خلفا منزل ساخته به کثرت خویش مغرور شده، در زمان شاه دین پناه (آن گروه گمراه به هر کس که نزاع می کردند می زدند. شاه دین پناه)^۸ بواسطه کم آزاری متعرض ایشان نمی شد. درین روز آن گروه بدروز، داروغه بازار را زدند. منتهیان به عرض خسرو جهان رسانیدند که ایشان پا از^۹ دایره اطاعت و گردن از طوق متابعت^{۱۰} بیرون نهاده اند و به سلاسی عصیان و طغیان ملبس شده و قلع و قمع ایشان در مذهب مسلمانان از قبل واجبات و در طریق سلطنت از مقوله مفترضات است. بنابراین فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مسیب خان ولد محمد خان شرف الدین^{۱۱} اغلی تکللو و سرتضی قلی سلطان ترکمان پرناک با فوجی از^{۱۲} دلاوران بی باک و جمعی دیگر از اسرای کرام^{۱۳}، آن جماعت را به تیغ غضب و سیاست بر اندازند. ملازمان اسرای^{۱۴} عالیشان حسب فرمان قضا جریان تیغ در ایشان نهاده، شمشیریمانی آغاز سرافشانی^{۱۵} کرده، اهل اجل صغیر و کبیر و برناویر را به یک نرخ می فروخت و در نایره غضب غنی و فقیر را بی تفاوت می سوخت. قرب پانصد نفر از آن گروه بداختر به قتل آمدند^{۱۶}. غازیان^{۱۷} جمعی کثیر را دستگیر کرده به درگاه اسلام پناه آوردند و بعد از آنکه صورت غضب شاه عالم پناه تسکین یافت، بر بقایای ایشان رحم^{۱۸} فرموده؛ حکم کرد که دیگر کسی متعرض ایشان نشود. و در روز سه شنبه پانزدهم شهر ذی حجه، شاه علی^{۱۹} خلیفه ذوالقدر حاکم شبانکاره^{۲۰} به قزوین آمد. روز دیگر خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه^{۲۱}

۱-ن نیابد: چنین ۲-م: شاهزاده ۳-ن: بر زمین ۴-م،ن: بارض طوس مکنه الملاعین

۵-ب،م،ن: علی شرفها ۶-ن: کنار در.م: در کنار ۷-ب،م،ن: «به» ندارد

۸-ب،م،ن: بین الهالین ندارد ۹-ب،م: دایره ۱۰-م: متابعت بیرون اند

۱۱-م: شرف الدین ۱۲-م،ن: «از» ندارد ۱۳-م: اکرام.ن: ذوی الاکرام

۱۴-ن: «امرا» ندارد ۱۵-م: سرافشانی ۱۶-م،ن: ندارد ۱۷-ب: قازیان ۱۸-م،ن: ترحم

۱۹-ن: شاه قلی ۲۰-م،ن: شبانگاه ۲۱-ن: کلویه

حلقه عبودیت شاه عالی منزلت را درگوش کرده روی نیاز به آستان اقبال آشیان آورده در ایوان چهل‌ستون به شرف بساطبوسی مشرف گشته، سریرخط بندگی و قدم در دایره فرمانبرداری نهاده قرب دوهزار تومان از نقد و جنس پیشکش نموده هرروز فوجی به سایه چتر همای آسای استقلال^۱ می‌جستند و هرروز^۲ جوتی روی امید به عتبه معلی می‌نهادند.

گفتار^۲ در قضایایی که در سنه^۳ خمس

و ثمانین و تسعمائه واقع شده

چون نوروز اول ایام سلطنت وجهانبانی شاه عالی^۴ بود، در روز دوشنبه^۵ بیستم شهر ذی حجه که ده روز به سال هجری سائده بود، تحویل شمس به برج حمل واقع شد. شاه همایون به عیش و کاسرانی گذرانیده جشن عظیمی و طوی جلیلی نمودند^۶ و اراده^۷ کثیر الفایده به ساختن منازل عالی و عتبه‌های متعالی که هریک از آنها به اسمی موسوم باشند متعلق گشت که بعد از اتمام آنها^۸ و قرار^۹ و مدار^{۱۰} و مقربان درگاه شروع [۴۷۹] در مهام^{۱۱} ممالک محروسه نمایند. لذا^{۱۲} اکثر بلاد مثل هرات و مشهد مقدس و قندهار بی حاکم بود^{۱۳} و فکر و اراده آن خسرو زمان بسیار وزیاده از حد و شمار بود، غافل از آنکه، بیت^{۱۴}:

ما می‌گوییم و دیگران می‌گویند تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

سابقاً ذکر رفت که بعضی از خوش آمدگویان خاطر نشان آن خسرو سلیمان مکان^{۱۵} نموده بودند که چون شاهزاده‌هایی که در درگاه معلی بودند. اندیشه و علاج ایشان شد، جمعی دیگر که در بعضی بلاد و اصباراند^{۱۶} دفع ایشان از لوازم امور سلطنت است. لذا^{۱۷} حکم اشرف به قتل شاهزاده بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا و ولد^{۱۸} میرزای مذکور که موسوم به بهرام^{۱۹} بود در^{۲۰} سن هفت سالگی ماهی بود از افق جهانبانی، عزاصدار یافت که تیمورخان ولد منتشاسلطان استاجلو که در آن اوان^{۲۱} لئے میرزایی بود این عمل شنیع به جای آورد. خان مذکور حسب فرمان عالی در روز پنجشنبه غره شهر محرم سنه مذکوره در سیستان شاهزاده بدیع الزمان میرزا را با بهرام میرزا ولدش به قتل رسانید^{۲۲}.

-
- ۱- م، ن: استعلا ۲- م، ن: هر زمان ۳- ن: ذکر به قتل رسیدن شاهزادگان
بدیع الزمان میرزا ولد او بهرام میرزا و مخالفت نمودن شروانیان بی ایمان در اسر میرزا طاووس
بی ناموس و شکست دادن غازیان رستم توان مخالفان را به توفیق ملک متان
۴- ب، م، ن: عالم ۵- ن: شنبه ۲ ۶- ن: نموده اند ۷- م، ن: از آنها
۸- ب، ن: قرار مدار ۹- ن: بهم ۱۰- ب، م، ن: ولها ۱۱- ب، م، ن: بودند
۱۲- م، ن: ندارد ۱۳- ن: عالیشان ۱۴- ب، م، ن: اصبارند ۱۵- ب، م، ن: لهذا
۱۶- ن: ولداو ۱۷- ن: بهرام میرزا که موسوم به بهرام میرزای والد او بود
۱۸- ن: که در ۱۹- ن: رسانیدند

وهم در این سال مردمان شروان^۱ آغاز مخالفت کرده، طاووس میرزا^۲ که خواهرزاده برهانی که سابقاً دارایی آن ولایت بدو متعلق بوده^۳ او را برداشته به پادشاهی نشانده و عنان اختیار به قبضه اقتدار او^۴ دادند. وی^۵ باعجب و غرور بیرون از ادراک^۶ اوهام و نخوت^۷ و تکبر^۸ تمام روی به شایران^۹ نهاد. حاکم آن دیار ارس سلطان روملو، ششصد نفر از غازیان جنگجوه^{۱۰} رابه دفع آن برگشته روزگار فرستاد. روملویان چون بالای ناگهان در دوفرسخی شایران^{۱۱} به مخالفان رسیدند^{۱۲}. طاووس میرزا باجمعی معتمدان که هریک دعوی انا ولاغیری می کردند حمله کردند^{۱۳}. غازیان اعتماد برآیه کریمه^{۱۴} «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله»^{۱۵} کرده، خود را برقلب مخالفان زدند. ایشان طاقت مقاومت و قدرت استقامت نیاورده، به مضمون: الفرار ملایطاق سن سن المرسلین، عمل نموده روی به هزیمت نهادند. میرزا طاووس مایوس وی^{۱۶} ناسوس به وادی فرار شتافت^{۱۷}. غازیان وی را با چهار صد نفر از آن قوم بی هنر به قتل آوردند و سرهای پرباد^{۱۸} ایشان را به درگاه معلی آوردند. وهم در آن اوان، شاه جهان ایالت قرا باغ به امام قلی بیگ قاجار که قورچی بود او را سلطان گردانیده^{۱۹} به گنجه و قرا باغ فرستادند.

وهم در روز سه شنبه هفدهم^{۲۰} شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاهزاده گوهر سلطان خانم بنت شاه جمجاه غفران پناه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب که در حبالة نواب سلطان ابراهیم میرزا بود، از غایت^{۲۱} تعلق که به نواب میرزایی داشت، از تاریخ رحلت نواب غفران پناه بر بستر بیماری و ناتوانی خوابیده خویش را در رضوان به آن شاهزاده [۴۸۰] عالمیان رسانید^{۲۲} و سه ماه و دوازده روز مفارقت میانه ایشان واقع شد و آخر در بهشت جاودانی به یکدیگر پیوستند^{۲۳}. رحمة الله علیهما رحمة^{۲۴} واسعة. شاه اسمعیل مبلغی^{۲۵} کلی زرداده، قورخمس بیگ شایلو را باجمعی از سادات و علما و مشایخ وزرا مقرر کرده خدمت تجهیز و تکفین شاهزاده^{۲۶} را رابه جای آورده، نعش او را به قم نقل کرده در سردابه شاهزاده سلطانم که در تحت قبه سامیه فاطمیه^{۲۷} علیها السلام است دفن کردند.

-
- ۱-ب،م،ن: شیروان ۲-ب،م،ن: میرزا را ۳-م،ن: که از ۴-ن: بود ۵-ب،م: رو ۶-ب،م،ن: ویا ۷-ن: ادراک و ۸-ن: کبر ۹-ب،م: دیگر ۱۰-ن: بر آن دیار ۱۱-م: جنگجوه آمدند. ن: جنگجو آمده (کذا) ۱۲-م: بر آن. ن: بدان ۱۳-ب،م: رسید ۱۴-ن: نمودند ۱۵-سوره آیه ۹ و ۲۴. م: ولم. ن: کم من فئة قليلة عبثت حبة كثيرة باذن الفرار ۱۶-م: ملایطاق عمل نموده ۱۷-م: پی ۱۸-ن: شتافتند ۱۹-ن: زیاد ۲۰-ب،م،ن: گردانیدند ۲۱-ب: هفدهم ۲۲-م: عنایت ۲۳-ب،م،ن: رسانیده ۲۴-ب: پیوستند ۲۵-م،ن: «رحمة» ندارد ۲۶-م،ن: مبلغ ۲۷-ب،م،ن: شاهزاده ها ۲۸-ب،م: فاطمیه

تمهید سخن در فتح قلعه پلنگان در ایام سلطنت^۱

شاه کامران

در این اوقات فرخنده ساعات به سماع عز و جلال رسید که اسکندر حاکم قلعه پلنگان گردن از چنبر^۲ اطاعت بیرون نهاده زیرا که چند نوبت با حکام کردستان محاربه کرده، سر پنجه شجاعت و اقتدار ایشان را بر تافته و اکنون نیز همان داعیه در ضمیر دارد. بنابراین، رای عالم آرای^۳ به قلع و قمع او عازم و جازم شده، سولاخ حسین^۴ تکلورابدان خدمت^۵ به دینور و کردستان ماسور^۶ ساخته روانه آن صوب ساخت. سولاخ^۷ با جمعی از دلاوران بایراق چون اوراق اشجار و قطرات امطار، شعر^۸:

سپاهی که دریای چین را زگرد کند چون بیابان بروز نبرد
وی چون علم عزیمت بدان جانب برافراخت، اسکندر از خوف عساکر ظفر مآثر خایف و متوهم شده، طریق حزم و احتیاط سرعی داشت و خود را به قلاع و جبال آن حدود که نشیب و فرازش به^۹ ثری و ثریا رسیده و پایان خندق و سرکنگراهش به ماهی و ماه پیوسته، تا غایت کمند اقتدار خسروان عالیقدر به کنگره فتح آن نرسیده و باز بلند پرواز همت سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن طیران نموده [رسانید]. نظم: ^{۱۰}

قلعه مگو کوه فلک پیکری بل به مراتب فلک برتری
سنگ [دلی]، سخت سری، چشم تنگ شیشه افلاک شکسته به سنگ
کنگر او گشته به سدره ندیم کرده به منشار^{۱۱} فلک را دونیم
چون حوالی قلعه محل جنود لشکر ظفر اثر گردید، هراس بی‌مقیاس در دل‌های متوطنان آنجراه یافته، اما والی آن دیار اسکندر، سپاه خود را به افروختن آتش جدال و قتال ماسور گردانید. شعر^{۱۲}:

زبرهای گردنکشان زسان چو طوطی برآورده پر آسمان
سرفریشان سوده بر ماه و^{۱۳} مهر شده تنگ برنسر طایر سپهر
نموده کمان گوشها^{۱۴} پرشکوه به شکل مه نوز بالای کوه
زدیوار صد فتنه در کار او بتان همچو صورت^{۱۵} به دیوار او^{۱۶}

۱- ب: سلطنت پناهی ۲- ب: چتر. م: اختر ۳- ب: آرایبی ۴- م: وحسین ۵- ن: خدمت بحکومت
۶- س: ب، م: ناسور ۷- ب: ن. سولاخ ۸- ب: نظم. ن: بیت. م: ندارد ۹- ب، م: «به» ندارد
۱۰- ب، م: ندارد. ن: بیت ۱۱- ب، م: منشا ۱۲- ن: بیت. م: ب: ندارد
۱۳- م: «و» ندارد ۱۴- م: کمان گوشهای ۱۵- م: «صورت» ندارد ۱۶- ن: بیت را ندارد

بعد از چند روز که لشکر ظفر فرین جلادت آیین در تضييق اهل حصار کوشیده، طریق آیند و روند مسدود کردند و^۱ ابواب مداخل و مخارج بر روی ایشان بستند^۲، غازیان جرار^۳ به یکبار چو آتش از پستی روی به بالا نهادند^۴. اسکندر^۵ بادلورانی^۶ که به نوک ناوک جوشن گذار، نقطه از دایره دینه سها بردارند و به زخم تفنگ قضا رفتار نور از چشم خورشید بستانند، به قدم مقابله و مقاتله پیش آمده دست به راندن تیغ و انداختن تیر کردند^۷. نظم^۸:

کمان کج ابرو به مژگان تیر ز پستان جوشن برآورده شیر

زبرنده شمشیر تارک شکاف شکاف اندر آمد ز تارک به ناف [۴۸۱]

و دست اسپان از دل کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و سنگ میدان جنگ از خون جوانان با فرهنگ یا قوت رمائی شد^۹. شعر^{۱۰}:

ز خون خودها جام صها شده اجل ساقی باده پیمای^{۱۱} شده

زرگهای تن [خون]^{۱۲} برآورده سر ز دریای خون رسته مرجان تر

و از بیم تفنگ اجل چون سنگ پشت روی درمی کشید^{۱۳} و زخم ناوک دلدوز، تن مرد^{۱۴} جنگی چو خار پشت برخار پیکان می شد. چون اعدا و اضداد آیه^{۱۵} فتح جنود منصور را به رأی العین^{۱۶} مشاهده و^{۱۷} ملاحظه نمودند، و از مقدمات احوال خود ضعف و قصور احساس^{۱۸} کردند، دست در دامن فرار زده به طرف قریه ای که در حوالی قلعه بود گریختند. غازیان بقایای آن مخازیل را به ضرب شمشیر آبدار به دارالبوار فرستادند^{۱۹}. چون معارج بخت بلند برپام قلعه پلنگان برآمدند، اسکندر بواسطه حرکت نافرجام ابلق توسن ایام که مرکب مرادش چون عذر لثیمان لنگ بود و عرصه جهان بروی مانند حوصله بخیلان تنگ، بادوسه^{۲۰} نفر مغالیک از آن مهلکه خلاص گشت^{۲۱}. حسین^{۲۲} سلطان سولاخ این خبر را به درگاه معلی فرستاد. قاصد از پلنگان در دو روز به قزوین رسیده، در روز چهارشنبه هفتم^{۲۳} شهریور الاول سنه مذکوره این خبر دادند و اول نقاره فتحی که در درگاه معلی زدند این بود. شاه عالم پناه حکومت آن قلاع را به سولاخ حسین رجوع نمود. جمهور سکنه و عموم متوطنه آن دیار در مهد آمایش و بستر آرامش مرفه الحال^{۲۴} و فارغ البال غنودند^{۲۵}.

-
۱- ب، م، ن: «و» ندارد	۲- ب، م، ن: بستند و	۳- ب، م، ن: «جرار» ندارد
۴- ب، م، ن: نهادند. ن: آوردند	۵- ن: اسکندر را با اولاد که	۶- م: دلاوران
۷- م، ب، م: ندارد	۸- ن: بیت. م: ندارد	۹- ن: شده
۱۰- ن: بیت. م: ندارد	۱۱- م: باد پیمای	۱۲- م: چون
۱۳- م: بی کشند	۱۴- م: سردی	۱۵- ن: «آیه» ندارد
۱۶- ب، م: «به رأی العین» ندارد	۱۷- م: «و» ندارد	۱۸- م: و احساس
۱۹- ب، م: فرستاد	۲۰- ن: «سه» ندارد	۲۱- ب، م: گشته
۲۲- ن: سولاخ حسین. م: حسین سولاخ	۲۳- ب، م، ن: هفدهم	۲۴- م، ن: الحلال
۲۵- م، ب، م: قنودند		

وهم در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع^۱ اول سنه مذکوره میرزا شکرالله از وزارت معزول گشته، شاه عالم^۲ منصب وزارت دیوان اعلی را به نواب^۳ میرزا سلمان که دبیری است روشن ضمیر، که ماه زود مسیر از سرعت کتابتش انگشت تعجب^۴ گزیدی و تیر راست تدبیر از غیرت ذهن صافیش بنان تفکر به دندان تحیرگرفتی، عنایت فرموده^۵ و زمام حل و عقد امور و اهتمام مهمات مصالح جمهور به کف اقتدار او باز داد، وضبط ممالک و حفظ مسالک و مفاتیح ابواب ملک و ملت، و منازم اسباب دین و دولت به قبضه سداد و رشاد و انامل^۶ اهتمام و اجتهاد او متعلق گشت.

وهم در این روز منصب جلیل القدر صدارت را به^۷ سیادت و نقابت پناه، شاه عنایت الله که از سادات رفیع الدرجات و نقبای کثیر البرکات اصفهان بود ارزانی داشت و حل و عقد و قبض و بسط و نظم و نسق این امر خطیر را بدو تفویض فرمود و مقرر شد که در رواج او امر دین و تمشیت امور شرع سید المرسلین و تعمیر بقاع خیرات و توفیر زرع و ربوع^۸ محال موقوفات مساعی جمیل^۹ مشکوره به ظهور رساند و چون بواسطه کثرت و ازدحام خلائق در دار السلطنه علامات طاعون به ظهور رسید، شاه کامیاب در روز چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره، تغییر منزل از دولتخانه داده، به باغ سعادت^{۱۰} نزول فرمودند، و مقرر کردند که اگر طاعون طغیان پیدا کند، رایات عز و جلال به جانب بلدة المؤمنین قم توجه نماید و ایالت پناه^{۱۱} [۴۸۲] حیدر سلطان ترخان ترکمان که هشت سال بود که تیولدار آن ولایت بود^{۱۲} و بدانجا نرفته بود، حسب الحکم متوجه آنجا شد^{۱۳} و حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که سیت^{۱۴} و مردم بیمار را از قزوین به قم نبرند و اگر کسی پنهانی بدان اقدام نماید سیاست نمایند و بی رقم مطاع احدی به شهر داخل نگردد.

وهم در این اوان^{۱۵} مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی که به درگاه عالمنه آمده بود و در یک فرسخی دار السلطنه منزل گزیده بود، حکم مطاع شد که به نواحی^{۱۶} دار المؤمنین قم رفته، در آن حدود باشد و به شهر داخل نشود.

وهم در این ایام سیادت و صدارت پناه میرغیاث الدین^{۱۷} محمد میرمیران اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان صدر بود، با اولاد^{۱۸} اسجاد میرزا مخدوم و میرزا محمد اسین مرخص شده

-
- ۱- ب، ن: ربیع الاول ۲- ن: عالم پناه ۳- ن: به میرزا سلمان ۴- ن: «تعجب» ندارد
 - ۵- ب، م، ن: فرمود ۶- م: انامل و ۷- ن: به شاه عنایت الله ۸- م، ن: «ربوع» ندارد
 - ۹- ب، م: سعادت آباد ۱۰- ن: «ایالت پناه» ندارد ۱۱- ب: بود بدانجا رفته، م، ن: آنجا رفته
 - ۱۲- ن: شده ۱۳- ب: مردم را از قزوین به قم نبرند، ن: مردم از قزوین به قم نروند، م: سیت و مردم از قزوین به قم نبرند
 - ۱۴- ن: در این ایام امیر غیاث الدین ۱۵- ن: به دار المؤمنین قم رفته ۱۶- ن: میرغیاث الدین محمد اصفهانی ۱۷- ب، م: به اولاد

به جانب اصفهان رفتند و قطع نظر از صدارت^۱ و مناصب نمودند. و هم در این ایام حسام بیک ولد بیرام بیک قرامانی که نسبت قرابت از جانب مادر - که خواهر سلطان حیدر قدس سره العزیز باشد - به شاه جمجاه داشت، بواسطه آنکه^۲ فقیری را به قتل آورده، در شهر متواری گشت آخر گرفتار شده به حکم پادشاه زمان مصلوب^۳ گشت و از صدمه سیاست و اجرای عدالت آن اعلیحضرت امن و امان و راحت و امتنان در میان جهانیان شایع شد که هیچکس را یارای زیادتی و میل ستمی برادنی^۴ کسی نمی شد. بیت^۵:

باز گرسنه چشم، بدور عدالتش گنجشک را به خانه چشم آشیان دهد

از اقصای هزاره^۶ قندهار تا نهایت گرجستان و ایروان که سالک محروسه^۷ بود، تجارتها تردد می نمودند و خوف و دغدغه و بیمی نداشتند. و هم در روز جمعه^۸ هفدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره، میرزا مخدوم شریفی که باعث هزارگونه فتنه و فساد بود^۹ به مؤدای^{۱۰} حقیقت انتهای (لاتحیق المکر السئی الابهله)^{۱۱}، مغضوب شده به قید و حبس گرفتار گشت. و هم در این روز اردوغدی خلیفه تکلوکه میروراسین بود، و علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه همایون گرفتار شده مقید گشتند و ایشان را به قلعه فرستادند.

و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب سنه مذکوره شاه عالم پناه را پسری شد. چون مقرر بود که همیشه دیوان خواجه حافظ شیرازی با آن^{۱۲} شاه عالی می گردانیدند، بعد از تفال به دیوان خواجه، شاهزاده را^{۱۳} ابوالفوارس شجاع الدین محمد نام نهادند. و در روز جمعه بیستم ماه شعبان سنه مذکوره للگی^{۱۴} را به ولی سلطان قلخانچی اعلی ذوالقدر حاکم شیراز داده، وی جشن عظیم^{۱۵} ترتیب داده، جمیع اسرا و ارکان دولت را طلب کرده، نغمه عود و چنگ از مطربان خوش آهنگ بلند شد. نظم^{۱۶}:

همه مطربان چست و شیرین زبان به نغمه شکر ریخته از بنان^{۱۷}
دفع از دست مطرب شده کایاب مهی بود در پنجه آفتاب
بتان شکر^{۱۸} لب ترنم سرای جهان پرشکر بود سر تا پیلای
عجب مجلسی چون بهشت برین می و^{۱۹} ساغرش کاسی ماء معین
شاه جهان نیز بدان مجلس بهشت مانند تشریف آورده برمسند دولت متمکن گشت.

شعر^{۲۰}:

-
۱- ب، م: مناصب و صدارت	۲- ب، م، ن: «آنکه فقیر» ندارد	۳- ن: معضوب
۴- م، ن: «و» ندارد	۵- م، ن: دانای	۶- ب، م، ن: ندارد
۷- م: «و» ندارد	۸- م: محروسه تجار تنها تردد می نمودند. ن: محروسه تجار تردد می نمودند	
۹- ب، م، ن: ندارد	۱۰- م، ن: «بود» ندارد	۱۱- ن: معضوب شده
۱۲- م: بین الهالین معوشده	۱۳- ب، م، ن: به آن	۱۴- م: ملکی
۱۵- ب، م: عظیمی	۱۶- ن: بیت. ب، م: ندارد	۱۷- ن: نیان
۱۸- ن: شکر خند	۱۹- م، ن: «و» ندارد	۲۰- ب، ن: بیت. م: ندارد

برآمد سلیمان اقلیم گیر	چو خورشید برمسند دلپذیر [۴۸۳]
سراپرده اش غیرت آسمان	به او اطللس آسمان توانان
پری پیکران از طریق ادب	ز گفتار بر بسته چون غنچه لب
صنوبر قدان هر طرف جلوه گر	ز کاکل همه فتنه را کرده سر

ولی سلطان پیشکش^۱ زیاد از حد، از شتر و اسب و زر و قماش و سایر نفایس که در سرکار او بود تمامی را به نظر اشرف در آورده، گذرانید^۲ و آن شب تا صبح به عیش و کامرانی مجلس گذران بود. چون شاه عالمیان را^۳ خاطر از سمر^۴ فرزند و وراثت سلطنت جمع^۵ گشت، اراده^۶ خاطر عاطر فیض مآثر^۷ بدان تعلق گرفت که برادر بزرگتر خود، که در دارالسلطنه شیراز است، با سه پسر که همراه وی بود، سلطان حمزه میرزا و ابوطالب میرزا و طهماسب و^۸ برادر بزرگتر ایشان شاهزاده حسن میرزا که در طهران می بود تمامی را قصد نماید^۹. اما غافل از مضمون این معنی که، مصرع^{۱۰}: «بیرون ز اراده^{۱۱} توجیز^{۱۲} دگر است»؛ قورچی به قصد این اسرا^{۱۳} تعیین کرده، احکام نوشت که به شیراز فرستند^{۱۴} و شاهزاده سلطان حسن میرزا که در زمان جد جمجاه والی^{۱۵} مازندران بود، چون خبر سلطنت شاه اسمعیل را شنید احرام درگاه وی بسته متوجه شد. شاه جمجاه که^{۱۶} از آمدن وی واقف گشت^{۱۷}، مقرر نمود که در طهران توقف کرده پیشتر نیاید. آنگاه علیقلی سلطان ترکمان را با جمعی از سفاکان به صوب طهران ارسال نمود که^{۱۸} شاهزاده سلطان حسن^{۱۹} میرزا را قصد نمایند. علیقلی سلطان ترکمان به سرعت^{۲۰} روانه شده^{۲۱}، بی گمان به طهران داخل شد و در روز دوشنبه بیست و یکم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به اتفاق علی خلیفه قاجار که حاکم آن ولایت بود، به قصد شاهزاده نامدار سبادت نموده، شاهزاده خنجری برعلی خلیفه انداخته^{۲۲}، بعد از آن به قتل رسید و در مزار اسمازاده بزرگوار^{۲۳} زید علیه التحیه و السلام که در شهر بند آنجا واقع است مدفون شد. عمرش هجده سال، والدش فرخنده خانم دختر زاده نواب غفران پناهی قاضی جهان حسنی^{۲۴} است. شاهزاده به غایت صاحب جمال بود و شاه جنت مکان به او توجه بسیار داشتند.

و هم در آن زمان شاه عالمیان منصب بیگلربیگی^{۲۵} خراسان و ایالت دارالسلطنه هرات را به میرزاده اعظم رکن الدولة القاهره، علیقلی خان شاملو که از نبایر دورش^{۲۶} خان بود

۱- ب: م: پیشکشی زیاده	۲- م: گذرانیدند	۳- ب: م: «را» ندارد
۴- ن: لله و فرزند جمع گشت	۵- م: جمیع	۶- م: «مآثر» ندارد
۷- ن: «و» ندارد	۸- م: نمایند و	۹- م: ندارد
۱۰- م: چیزی	۱۱- م: اسرا	۱۲- ب: م: فرستند شاهزاده
۱۳- م: که از آمدن والی	۱۴- م: «که» ندارد	۱۵- ن: شد
۱۶- م: «که» ندارد	۱۷- ب: «حسین	۱۸- ن: به سرعت تمام
۱۹- ب: «ن: شد	۲۰- م: «ن: انداخت	۲۱- ب: بزرگو
۲۲- ن: حسینی	۲۳- ب: بیگلربیگی	۲۴- ن: دورش

شفقت فرمودند، و وی را لله شاهزاده ظفر لوالسلطان عباس میرزا ساخته، او را روانه هرات گردانیدند و همشیره خود را - شاهزاده زینب بیگم که بهترین بنات شاهی بودند - وی را در حباله نکاح او در آورد. در احکام وی علیقلی خان گورکان نوشتند و تمامی لشکر و ایل شاملو را ملازم وی^۱ گردانیده، او را باجنود بسیار و سامان بی شمار به آن دیار فرستادند.^۲

و هم در آن اوان ستهیان دولت عرض کردند که ابوالخان از یک بهادران که گمراهان راه ضلالت و سرگشتگان^۳ بادیه جهالت اند، پای از حد خود بیرون نهاده^۴، نواحی نیشابور را تاخته اند، و فوجی از آن برگشته^۵ روزگاران^۶ که قوت طامعه ایشان به حرکت در آمده^۷ لوای استیلا^۸ به حوالی دمرخ که مابین نیشابور و مشهد [۴۸۴] مقدس [است] برافراخته اند. حسین بیک ولد سوندک افشار قورچی باشی سابق^۹ که وی قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس معلی بود، در همان موضع بدیشان رسیده، بعون عنایت ربانی قرب صد نفر از آن قوم بی هنر^{۱۰} را مجروح گردانیده، رؤس^{۱۱} ایشان را به درگاه عالم پناه فرستادند.^{۱۲}

و هم در روز سه شنبه پنجم ماه رجب، ایلچیان نظام الملک والی دکن به دارالسلطنه قزوین آمدند و به رسم پیشکش نقود بسیار و قماش بی شمار آوردند، و از جانب پادشاه خود مضامین این ابیات به مسامع عز و جلال آن ستوده صفات رسانیدند. شعر^{۱۳}:

مقیمان آن آستان را غلام	که هستم به صدق و نیاز تمام
نروید از و غیر مهر گیاه	ز مهرت سرم گر شود خاک راه
به دربان لطف تو گیرم قرار	فلک گر کند پیکرم را غبار ^{۱۴}
از و بر دمد بوی احسان شاه ^{۱۵}	گلی کز گلم سرزند سال و ماه

و هم در آن^{۱۶} اوان مرتضی قلی سلطان را که حاکم ولایت مشهد مقدسه^{۱۷} منوره نموده بودند، نعش مبارک شاه جمجه همراه نموده^{۱۸} او را مرخص ساختند. وی بالشکر^{۱۹} بی کران از پرنایک و ترکمان، متوجه خراسان شد.

و هم در شب جمعه بیست و چهارم شهر شعبان سنه مذکوره، ذوذتابه مهیب در برج قوس از جانب مغرب طالع شد و شب به شب از کنار افق ارتفاع می یافت و به نظر به طریق گیسو دار می آمد^{۲۰}.

- ۱- ن: «وی» ندارد ۲- ب، ن: «وی» ندارد ۳- ن: فرستاد
- ۴- م، ن: که بهادران و گمراهان ۵- م، ن: سرگشتگان جهالت اند ۶- م، ن: نهاده اند و
- ۷- ن: برگشته اند م: برگشته و ۸- ب، م: روزگاران که ن: روزگاران و ۹- م: آمده و
- ۱۰- ب: استیلا ۱۱- م، ن: قورچیان مشهد مقدس بوده ۱۲- ب، م، ن: بل هزار مجروح
- ۱۳- م: رداس ۱۴- ب، م، ن: فرستند ۱۵- ن: بیت.. ب، م: ندارد
- ۱۶- م: عیار ۱۷- ن: بیت را ندارد ۱۸- ن: درین ۱۹- ن: مقدس
- ۲۰- م، ن: نموده بودند ۲۱- ن: لشگری ۲۲- م: می آید

و هم 'در شهر شعبان، شاه اسکندرشان، در باغ سعادت آباد جشنی^۲ عظیم^۳ و طوی بزرگی نمودند که هیچ کس از پیران سال دیده مثل آن یاد نداشتند. چون بعد از رحلت شاهزاده جنت انتاء، ابوالقاء سلطان ابراهیم میرزا، شاه^۴ سپهر والاسهر را به شمعخال سلطان چرکس داده کاشان را به تیول او مقرر کردند، و در مقام تربیت او بودند. باعثش آنکه شاهزاده مظلوم^۵ سلطان سلیمان میرزا را^۶ به قتل آورده بود، صبیۀ وی را جهت ابوتراب سلطان نبیره چایان سلطان استاجلو که او را نیز علی رغم محمدی سلطان تخماق پیش کشیده در مقام رعایت او بود^۷، خواستگاری نمود^۸ و طوی مذکوره در باغ سعادت آباد واقع شد.

سابقا گذشت که بعضی از شاهزاده های کامسار که در نهایت بلاد واسصار بودند، و از اردوی معلی تا ایشان خیلی راه بود^۹، توقیفی در اجرای حکمی که برایشان صادر شده بود واقع گشت، و علیقلی خان شاملو که به دارالسلطنه هرات رفت، بعد از تشریف^{۱۱} به شرف پایوس^{۱۲} اختر برج سلطنت و کامساری، شاهزاده عباس میرزا، خلاف حکم شاه زمان به عمل آورد و قورچی^{۱۳} که به شیراز رفته بود، به مرتبه ای عرصه زندگانی را به شاه جمجاه سلطان محمد پادشاه^{۱۴} و شاهزاده ها^{۱۵} و والدۀ ایشان تنگ نموده بود که احدی از ملازمان و خدمۀ ایشان را راه تردد و آمدن^{۱۶} نبود و ایشان دست از حیات خود شسته همگی مترصد خبر دیگری^{۱۷} بودند. چون خالق قضا و قدر در اصل فطرت سلطنت را به نام ناسی شاه سلطان محمد و خلف نامدارش شاهزاده سلطان عباس میرزا نامزد نموده بود^{۱۸}، [۴۸۵] تدبیرات شاه اسمعیل و احکام او اثری ننمود. شعر^{۱۹}:

اگر تیغ عالم بجنبند ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

آنگاه از این اراده ها و اراده دیگر سودا و وسواس پروغلبه نموده که بواسطه مصلحت زمان و تألیف قلب دشمنان چند روزی لمن ملاعین را بر طرف سازد، برو مبارک و سیمون نیفتاد^{۲۰} و قطع صله رحم بنیادش را کند. در روز یکشنبه سیزدهم شهر رمضان^{۲۱} سنۀ مذکوره بی مقدمه بیماری ناگهان وی گمان درگذشت.

مجملی از تفصیل این واقعه نازله آنکه در شب روز مذکور بر کمیت خوشخرام

۱- ب، م: هم شهر	۲- ب، م، ن: جشن	۳- ب، م: عظیمی
۴- م: ابوالقاء	۵- ن: شاهزاده	۶- م، ن: «مظلوم» ندارد
۷- ب، م: «را» ندارد	۸- ب، م: بودو	۹- م: نموده طوی، ن: نمود طوی
۱۰- ب، م: بودو	۱۱- ب، م: تشریف	۱۲- ب، م: پایوس
۱۳- م: قوری	۱۴- ب، م: پاشا	۱۵- م: شاهزاده ها
۱۶- ب: آمد و شد	۱۷- ب، م، ن: دیگر	۱۸- ب، م، ن: بودند
۱۹- ن: بیت، م: ندارد	۲۰- م: یاد، ن: نبود	۲۱- م: رمضان المبارک

سوار شده با حسن^۱ بیک حلواجی^۲ اغلی که منظور^۳ وی بود (در کوچه و بازار و کاروانسراها سیر می کرد، تریاک و فلونیای بیشتری تناول فرموده بود^۴) ویر^۵ بالای اشربه و میوه، وقت^۶ سحر که به دولتخانه آمدند و در منازلی که جهت حسن بیک ترتیب داده بودند و اول دفترخانه همایون بود ساکن گشته استراحت نمودند. در آن اثنا علامات^۷ موت بروی ظاهر شده، از قضای^۸ دیوان آسمانی^۹ نشان عزل حیات فانی بر طغرای (هو الذی خلق الموت والحیوة^{۱۰}) و مضمون «انک میت وانهم میتون^{۱۱}»^{۱۲} مصحوب ایلچی بدورسید و سلطنت عالم را به بی پروایی و تعشق نامردی بیاد فنا داد. نظم^{۱۳}:

اگرچه یقین است ازین خانه رحلت ولیکن نبود این کسی را گمانی
جهان بی ثبات است و^{۱۴} تابوده دایم چنین بود آری سرایی است فانی
آخر این روز حکما و اسرا و وزرا از این قضیه آگاهی یافته، چون در آن منزلی که وی^{۱۵} در آن
خواجیده بود گشوده رفتند کار وی از دست رفته بود. شب^{۱۶} این خبر در میان^{۱۷} مردم انتشار
پیدا کرد. تا صبح دوشنبه چهاردهم، اسرا و وزرا و مقربان بارگاه اجتماع نموده وی را در دولتخانه
غسل داده^{۱۸}، کفن نمودند و به طریقی^{۱۹} که سایر شاهزاده ها^{۲۰} را حملان نقل آستانه اسامزاده
واجب الاحترام شاهزاده حسین (علیه وآبائه التحية والثناء)^{۲۱} نموده بودند، به همان دستور او را
با^{۲۲} آن همه^{۲۳} شوکت و عظمت بردند و در جنب شاهزاده ها دفن نمودند («ولله سبحانه وتعالى
العظیم والقدرة والملك والكبرياء»)^{۲۴}، «بقایای خداست و ملک ملک خدای». و در باب تاریخ
وی گفته اند:

شده^{۲۵} تاریخ فوت شاه جهان «طلب از خون ناحق طفلان»^{۲۶}

از اتفاقات عجیبه آنکه شاه اسمعیل دو روز قبل از آنکه نعش مبارک شاه جنت^{۲۷}
مکان بدان آستان عرش نشان رسیده مدفون گردد وی در قزوین به خاک رفت.

-
۱- ب، م: حسین	۲- ن: تواجی، ب، م: طواجی	۳- ب، م: منصور
۴- ن: بین الهالین ندارد	۵- ن: در	۶- ن: طعام تناول نمود
۷- م: علامت	۸- ب، م: ن: قضایای	۹- م: آسمای
۱۰- سوره ۶۷ آیه ۲	۱۱- سوره ۳۹ آیه ۳	۱۲- بین الهالین در متن «م» و «ن» نیست
۱۳- م، ن: ندارد	۱۴- ب، ن: «و» ندارد	۱۵- ب، ن: «وی» ندارد
۱۶- م، ن: «شب این» ندارد	۱۷- ب، ن: در میان	۱۸- ب، م، ن: دادند و
۱۹- ب، م، ن: به طریق سایر	۲۰- ب، م: شاهزاده ها که حملان، ن: شاهزاده ها حملان	۲۱- ب، م، ن: دادند و
۲۱- ن: بین الهالین ندارد	۲۲- ب، م، ن: به آن	۲۳- ن: «همه» ندارد
۲۴- ن: بین الهالین ندارد. این عبارت در متن م خوانا نیست.	۲۵- م: سز: شاه	
۲۶- نسخه «ن» ناخوانا است	۲۷- م: خبت بدان، ن: خبت آستان	

انجویه^۱ شفقت فرمودند. جهانیان کرم حاتم و عدل انوشیروان^۲ در برابر عطایای^۳ او برطاق
نسیان نهادند^۴. ریاض دین محمدی و نسایم ملت احمدی یوماً فیوماً تضاعف^۵ گرفته، تازه و
خرم ترگشت. رعایا از ظلمات به سرچشمه حیات خضروار رسیدند و خلائی در کنف امن و امان
آرسیدند. نظم: ^۶

آرام یافت در حرم انس و حش و طیر آسوده گشت در کنف عدل^۸ انس و جان
گردون فروگشاد کمر از میان تیغ ایام بر گرفت زه از گردن کمان
وی در ابتدای حال تعلیم از مرحومی میرزین العابدین اجل استرآبادی گرفته، از
طالب علمی وقوف داشتند و نستعلیق را خوب می نوشتند. دماغ کتابت بسیار داشتند و در نقاشی
و طراحی و نقشبندی و طرح عمارت سلیقه تمام داشتند و در آن فن قرین خودنداشتند. شعر^۹ را
بسیار نیک می فرمودند. تخلص «عادلی»^{۱۰} می نمودند. این غزل را در ایام سلطنت در
دارالسلطنه قزوین فرمودند. غزل^{۱۱}:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند دردمند غم شدم امید درمانم نماند
بس که بریاد رخ همصحبانم بگریستم اشک خونین قطره ای در چشم گریانم نماند
از ضعیفی همچو تازی شدتم در پیرهن غیر دست محنت و غم در گریانم نماند
در غم یوسف رخی از بس که خون بگریستم روشنائی در نظر چون پیر کنعانم نماند
«عادلی» از من مجو آیین^{۱۲} رسم و اختیار [۴۸۷] کار عقل از دست رفت و دل بفرمانم نماند
قبل از قلعه و ایاسی که در قلعه بودند اشعار بسیار گفته اند. خصوصاً قصیده ای در شرح
احوال خود گفته، به شاه جنت مکان فرستاده اند.^{۱۳} ایراد آنها در «مجمع الشعرا» شده، اما
با وجود این حالات بواسطه خاصیت مداومت تریاک هیچ پرواعتقاد نبود.

در^{۱۴} شرح بقیه ایام که بعد از رحلت آن اعلیحضرت

سانع شده

چون همگنان از سلطنت شاه اسمعیل راضی نبودند، بعد از گذشتن^{۱۵} او، در دارالسلطنه
قزوین و سایر بلاد و امصار فتنه و حادثه ای روی نمود^{۱۶} و مردم همه خوشحال و فارغ بال متردد
بودند. تبرائی^{۱۷} سرازخانها بیرون کرده به انتقام چند روزه که بر ایشان گذشته بود درآمدند

۱- ن: «انجویه» ندارد	۲- ب: انوشیروان را. م: نوشیروان را	۳- ب: ن: عطای
۴- م: ن: نهاده اند.	۵- ب، م: ن: تضاعیف	۶- ن: بیت م: ندارد
۷- ب، م: «و» ندارد	۸- ب: عدلو	۹- م: شعرا
۱۰- م: عالی	۱۱- م: ندارد	۱۲- ب، م: آیین براسم. ن: آیین برسم
۱۳- م: ن: فرستادند	۱۴- ب: سیاق کلام در شرح بقیه ایام که بعد از رحلت آن	
عالیحضرت سانع شده. م: ن: عنوان ناخوانا است	۱۵- م: ن: کشتن	
۱۶- ب، م: ن: نمود	۱۷- م: ن: بنا بران	

واراده نمودند که میرزا مخدوم شریفی را که محبوس بود^۱ وی را به میدان اسب شاهی آورده به قتل رسانند^۲. او به حمایت سلازمان شاهزاده پریخان خانم از دست آن جماعت رهایی یافته به بلاد روم گریخت^۳. در روز سه شنبه پانزدهم ماه مذکور سنه مزبوره تمامی ارکان دولت ارجمند و اسرای سعادت مند که در آن اوان در پایه^۴ سریر خلافت مصیر بودند، مثل امیرخان موسیلو و پیره^۵ محمدخان استاجلو و قلی سلطان^۶ قورچی باشی افشار و محمدی^۷ خان تخماق استاجلو و ولی سلطان قلخانچی^۸ اغلی و شمشال سلطان و دیگر اسرا و اعیان در میدان اسب شاهی جمعیت نمودند. چون بعد از رحلت شاه جمجاه میانه اسرا و اویماقات انواع مخالفت روی نموده^۹ بود^{۱۰}، چنانچه قبل ازین سست تحریر یافت^{۱۱} آن جماعت اول به تصفیة بواطن یکدیگر کوشیده، زنگ مخالفت را از مرآت ضمائر به صیقل موافقت زدوده، قسم یاد نمودند^{۱۲} که من بعد به هیچ وجه بایکدیگر نزاع وجدال ننموده گذشته ها را کان لم یکن انگا [رنند] ویدانچه صلاح دین و دولت در آن باشد و اسراوریش سفیدان مصالحت در آن دانند به عمل آورند و احدی خلاف آن جایز ندارد^{۱۳}. بعد از آن به اتفاق آصف زمان میرزا سلمان به خدمت شاهزاده پریخان خانم رفته در باب^{۱۴} سلطنت و پادشاهی اندیشه نمایند^{۱۵}.

بعضی اسرا که نهال دولت ایشان از جویا تربیت شاه اسمعیل نشو و نما یافته بود، مثل ولی سلطان حاکم شیراز، صلاح در آن دیدند که شاه شجاع خلف او را پادشاه نمایند و سکه^{۱۶} و خطبه به نام او کرده زمام مهام ممالک در قبضه اقتدار نواب خانم باشد. بعضی قبول این معنی ننموده، رد^{۱۷} فرمودند که شاه شجاع طفل یکساله است، از سلطنت او چه خیزد. چون این خبر به اطراف و اکناف عالم رسد که از اولاد شاه غفران جاه کسی نمانده، مدار برد ختری است که سپهدار لشکر قزلباش است، هرآینه^{۱۸} افتنه و آشوب در ممالک به ظهور پیوندد^{۱۹}. نواب کامکار سلطان محمد میرزا که پسر بزرگ شاه جمجاه است، اگرچه در باصره وی اندک ضعفی واقع است، اما^{۲۰} پسران نامدار دارد که در اندک فرصتی هر یک از ایشان در میدان سلطنت شاهسواری اند بی مانند^{۲۱}. او به پادشاهی اولی است. بعضی رد این سخن نموده^{۲۲} از سلطنت [۴۸۸] شاهزاده سلطان^{۲۳} حمزه میززا پسر بزرگتر آن حضرت که در آن زمان یازده ساله بود سخن گفتند^{۲۴} و جمعی دیگر که شاهزاده^{۲۵} عباس

۱- از متن «ن» اضافه شد	۳- م، ب، ن: گریخت و
۴- م، ب، ن: در سریر خلافت	۶- م، ن: علی قلی سلطان
۷- م، ن: محمدخان	۹- ن: نمود
۱۱- م، ب، ن: یافته	۱۳- م، ب، ن: ندارد و
۱۴- م، ب، ن: «باب» ندارد	۱۵- م، ب، ن: نمایند و ن: نمود و
۱۷- ب: سطره	۱۸- م، ب، ن: «رد» ندارد
۲۰- ن: نه پیوندد	۲۲- ن: «مانند» ندارد
۲۳- ن: نمودند	۲۴- م، ب، ن: «سخن گفتند» ندارد
۲۶- ب: شاهر	

سیرزا را صاحب اقبال می دانستند و در آن وقت نه ساله بود و حسب فرمان شاه جنت سکان صاحب خراسان بود رضا می دادند.

چون مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی بمؤدای^۱ «تؤتی الملک من تشاء تعزمن تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر»^۲:

از قسمت بندگی و شاهی دولت توده می بهر که خواهی^۳،

به پادشاهی شاه سلطان محمد تعلق گرفته بود، قبل از آنکه در مجلس اسرای عظام معامله سلطنت را قرار دهند، جمعی کثیر از قورچیان و مقربان مثل علی بیگ ذوالقدر ولد محمدجان آقا که نسبت بدان حضرت خدمات لایقه به تقدیم رسانیده بود و بدان جهت شاه اسمعیل بدو بی التفات شده بود، با اتباع خود متوجه^۴ شیراز گشت و در همان شب اسکندر بیگ قورچی شامو متوجه شده، اول وی مژده سلطنت را رسانید^۵ و به «خوش خبر خان» موسوم گشت و به مرتبه امارت سرافراز شد و علی بیگ ذوالقدر بعد از استعساد به شرف ملازمت، ایالت^۶ دارالملک شیراز بدو مفوض شد و مرتبه خانی یافت.

چون مجموع لشکر در پادشاهی آن^۷ حضرت یکجهت شدند، اسرای عظام^۸ تمامی قورچیان و ایشک آقاسیان و عمله و فعله بیوات را^۹ به رفتن شیراز مرخص ساختند و روز به روز فوج از ترک و تاجیک و از مردم دور و نزدیک از اطراف و جوانب به استقبال سوکب جلال می شتافتند و نواب پریخان خانم در دارالسلطنه قزوین که مقر^{۱۰} سلطنت است، کمال استیلا^{۱۱} یافته هر صباح تارواح اسرا و ارکان دولت به ملازمت او شتافته به لوازم ممالک داری قیام می نمودند و از بقایای^{۱۲} قزوین و محال قریه^{۱۳} مدد خرج به لشکر داده، اسرا به اتفاق در پروات و احکام مهر می فرمودند و سیرزا سلمان چون در زمان شاه اسمعیل سخنان نفاق آمیز نسبت به نواب خانم به عرض^{۱۴} رسانیده بود و آنچه از شاه اسمعیل نسبت به نواب خانم به ظهور آمده بود از تحریک وی بود،^{۱۵} در این وقت که خانم سلکه زمان گشت، وی اندیشه ناک^{۱۶} شد و به ملاحظه و احتیاط تمام بسر می برد. تا آنکه نواب خانم اظهار عداوت نمود^{۱۷}. شمخال^{۱۸} سلطان خال خانم به قتل سیرزا سلمان مبادرت نمود. مشارالیه چون از این مقدسه آگاهی یافت، فی الفور با معدودی چند راه فرار پیش گرفته متوجه شیراز شد.^{۱۹} جمعی از مردم شمخال تا به ساوه از عقب او شتافته، چون همه جا از^{۲۰} بیابان رفته بود^{۲۱} بدو نرسیده^{۲۲} بازگشتند. مشارالیه به

۱- م: ابتداء سلطنت پادشاهی السلطان الفترء محمد خدا بنده ۲- سوره ۳ آیه ۶۶

۳- م، ن: «بهر که خواهی» ندارد ۴- ب، م: متوجه شده به شیراز رفت

۵- ب، م، ن: رسانیده ۶- ب، م: ایالت و ۷- م: «آن» ندارد ۸- م: عظامی

۹- ن: «و» ندارد ۱۰- ن: «را» ندارد ۱۱- م: مقرر ۱۲- ن: استقلال

۱۳- م، ن: بقاء ۱۴- ن: غریبه ۱۵- ن: به ظهور آمده بود

۱۶- ن: بوده ۱۷- ن: اندیشناک ۱۸- ن: نمود. م: «نمود» ندارد

۱۹- م: و شمخال ۲۰- ن: شدند ۲۱- ب، م، ن: در

۲۲- م: بودند ۲۳- م: «بد» نرسیده

ایلغار تمام خود را به شیراز رسانیده به شرف عتبه بوسی^۱ بندگان^۲ اشرف سرافراز گردید^۳ و در باب مهمات سلطنت وجهان بانی آنچه معروض می‌داشت و موافق تدبیر و رضای اشرف بود مستحسن می‌افتاد و در تنظیم و تنسیق مهم^۴ سرکار خاصه شریفه سعی و اهتمام تمام^۵ بجای آورده، منظور نظر شفقت و عواطف خسروانه گردید، وزارت دیوان اعلیٰ به همان دستور به رای زرین آن دبیر^۶ [۴۸۹] صاحب تدبیر مفوض گشت^۷، روزه روز شوکت و حشمت آن عالی منزلت سمت ارتفاع و اعتلا پذیرفت.

القصه چون تخت شاهنشاهی به وجود فرخنده و رود آن شاه عالیجاه زیب و زینت یافت، سکه زر و رؤس^۸ منبر از اسم سامی و نام نامی آن اعلیحضرت مزین گردید، امرای^۹ عالیشان و مقربان درگاه فلک آشیان کمر عبودیت و بندگی بر میان جان بسته، همگان یکدل^{۱۰} و یک زبان به مراسم شکر گزاری قیام نمودند و زبان حال بدین مقال مترنم می‌ساختند^{۱۱}. نظم: ^{۱۲}
 لله الحمد که آن نقش که خاطر می‌خواست آخر آمد^{۱۳} ز پس پرده تقدیر پدید
 خار هر کید که بدخواه درین راه نهاد خنجر ی گشت که جز در جگر او نخلید
 جمعی که در قلعه اصطخر محبوس بودند و در ایام سلطنت شاه اسمعیل^{۱۴} نجات نیافتند^{۱۵}.
 مثل خان احمد والی گیلان و شاه رخ خان ذوالقدر و محمد بیگ ذوالقدر و قرا بیگ، ایشان را بیرون^{۱۶} آورده رعایتها فرمودند، و شاه رخ خان را منصب خانی داده، سهر به اوشفت فرمودند. و در روز هیجدهم شهر شوال سنه مذکوره اختیار ساعت نموده، از دارالملک شیراز بیرون آمده عنان عزیمت به جانب مقر سلطنت منعطف گردانیدند و نواب سپهر احتجاب بلقیس الزمانی مهد علیایی^{۱۷} فخرالنسایبگم که حرم محترم آن اعلیحضرت بود و مادر شاهزاده عالم و عالمیان، زمام اختیار و قبضه اقتدار مهم خواص و عوام و کافه انام را به رای او منوط ساختند. جمیع^{۱۸} امرا و اعیان بعد از تشرف^{۱۹} به شرف سجده و پاپیوس^{۲۰} اشرف همایون و شاهزاده عالمیان سلطان حمز میرزا، به شرف سجده آن در دریای عصمت و طهارت مشرف گشته، هیچ مهمی بی مشورت و صوابدید آن علیاحضرت فیصل نمی‌یافت. میر قوام الدین حسین شیرازی که سابقا مستوفی ولی سلطان حاکم شیراز بود^{۲۱} به وزارت نواب علیه عالیه منصوب گشتند. چون رایات نصرت آیات که از فارس عازم عراق گشت بواسطه زمستان و کثرت برف و باران به آهستگی می‌فرمودند، آنگاه

۱- م: بوشی	۲- ب: بنده گان . م: شده گان	۳- م، ن: شد
۴- م: مهمام	۵- م: «تمام» ندارد	۶- ب، ن، م: پیر
۷- م: گشت و	۸- ن: «و رؤس منبر» ندارد	۹- م: و اسراء
۱۰- م، ن: همدل	۱۱- ب، م، ن: می ساخت	۱۲- بیت. م: ندارد
۱۳- م، ن: اندر	۱۴- ن: اسمعیل ثانی	۱۵- ن: یافتند
۱۶- ب: برون	۱۸- ن: «مهد علیایی» ندارد	۱۸- ب، م: جمعی. ن: و جمعی
۱۹- ن: «بعد از تشرف» ندارد	۲۰- ب، م، ن: پای بوس	۲۱- ب، م، ن: بود و

موضع قومه مضرب خیام سرادقات جاه و جلال گشته از دار السلطنه اصفهان تمامی سادات و اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان در آن منزل به شرف ملازمت اشرف سرافراز شدند، عنایت خسروانه شامل حال هر یک از آن جماعت فرموده^۱ به نوازشات بی غایات^۲ مفتخر گشتند^۳. روز دیگر نزول اجلال به موضع مهریار نموده، بعد از آن داخل شهر گشتند [و به] دولتخانه که موسوم به باغ نقش جهان است و در لطافت هوا و عمارت رشک باغات عالم است فرود آمده، آن منزل را رشک فردوس برین ساختند^۴. بعد از چند روز که آنجا بسر بردند، عنان عزیمت به جانب کاشان از راه نطنز معطوف ساختند و روز یکشنبه^۵ دهم شهر ذی قعدة سنه مذکوره به ظاهر شهر مذکور نزول اجلال فرمودند. اعیان آنجا [۹۰ ع] پیشکشها^۶ کشیده از کاشان به جانب مدینه المؤمنین قم در حرکت آمدند. روز پنجشنبه چهاردهم ذی قعدة، حیدر سلطان حاکم آنجا با سادات و اعیان استقبال موکب همایون نموده، شاه سکندرشان به شوکت هر چه تمامتر به شهر^۷ داخل شده در دولتخانه آنجا نزول فرمودند^۸ و نواب علیه عالیہ سلطانم والدۀ خود را- که قرب چهل سال بود که در قم ساکن شده بود- اورا برداشته به دولتخانه بردند و نهایت تعظیم و احترام او بجای آوردند و همچنان اورا همراه به قزوین بردند. شاه عالم پناه دهر روز در قم توقف فرموده، بعد از آن به زیارت آستانه^۹ مقدسه منوره سمیه، سیده النساء فی العالمین سرافراز گشته، وداع آن آستان^{۱۰} اعرش نشان نموده، روز دوشنبه بیست و پنجم شهر مذکور متوجه قزوین گشتند^{۱۱}.

در^{۱۲} خطه قم حکم همایون به نفاذ^{۱۳} پیوست که محمدی خان استاجلو با سپا خود محافظت خزانه عاشره نماید^{۱۴} و نگذارد^{۱۵} که احدی از جماعت ترکمان^{۱۶} و چراکسه^{۱۷} به محافظت خزانه مشغولی نمایند. از ورود^{۱۸} این حکم، امیرخان سوسیلو با سپاه^{۱۹} بی کران از تکل و ترکمان جمع آورده به حمایت^{۲۰} شاهزاده پریخان خانم اراده نمود که محمدی خان را از آن خدمت مانع آید^{۲۱}. مشارالیه نیز به اتفاق ایالت پناه پیره^{۲۲} محمدخان استاجلو لشکرگران جمع آورده، آهنگ جدال و قتال نموده،^{۲۳} چند^{۲۴} روز از جانبین هردو لشکر پرشور و شرمترصد جنگ می بودند. نواب^{۲۵} سیادت پناه مجتهد الزمانی میرسید حسین که در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند، جمعی از صلحا و ریش سفیدان به نزد

۱- ن: شده. م: ندارد	۲- ن: «بی غایات» ندارد	۳- ن: گشتند و
۴- م، ن: می ساختند	۵- ن: شنبه با	۶- م: بار پیشکشها
۷- م، ن: «به شهر» ندارد	۸- ن: فرمودند و	۹- ب، م: «و» ندارد
۱۰- ن: آستانه منور سیده النساء سرافراز گشته	۱۱- ب، م: آستانه	
۱۲- م، ن: «گشتند» ندارد	۱۳- م: بود و	۱۴- ب، م: «به نفاذ» ندارد
۱۵- ب، م، ن: نمایند	۱۶- ب، م: نگذارند	۱۷- ب: ترکمانان
۱۸- ن: «چراکسه» ندارد	۱۹- ب، م: در	۲۰- م: سپا
۲۱- ب، ن: به جانب	۲۲- م، ن: آیند	۲۳- ب: پیره
۲۴- ن: نمود. م: ندارد	۲۵- ب، م، ن: هر چند	۲۶- م، ن: «قواب سیادت پناه» ندارد

هریک از اسرای عالیشان فرستاده^۱ نصیحت (ومنع ایشان فرموده نایره خشم و غضب ایشان به آب موعظه و نصیحت)^۲ فرونشسته آخربه مصالحه قرارداد دادند. ومقررگشت که هیچکدام از خانان^۳ خود بنفسه^۴ متوجه کشیک خزانه عامره نشده، هرکدام معتمد و امینی مقرر دارند که با جمعی^۵ کثیر به خزانه عامره رفته به محافظت و محارست آنجا قیام نمایند.

چون از صدور این حکم رایحه^۶ بی شفقتی از جانب همایون نسبت به نواب خانم استشمام عالمیان می شد، شمعخال سلطان به دغدغه افتاده به منزل نواب خانم که در جنب دولتخانه مبارکه بود آمده شروع در کشیک نمود و جماعت توپچیان و تفنگچیان از غلامان و صوفیان که در آن شهر بودند بر سر خود جمع ساخته به حفظ و خراست نواب خانم اقدام می نمود. چون این اخبار به اردوی همایون رسید، میرزا سلمان و جمعی از قربان که نسبت به نواب خانم غباری در خاطر داشتند، این اخبار را به طریق مخالفت و سرکشی به سمع همایون رسانیدند و بعضی مقدمات خاطر نشان نواب علیه^۷ عالیه بیگم نمودند که وی صبیّه شاه غفران پناه و همشیره این پادشاه است و لشکر قزلباش با او در مقام اطاعت و متابعت^۸ تا او در حیات خواهد بود نواب بیگم را بهیچوجه در اسور سلطنت دخلی نخواهد داد^۹ و این مضمون را [۴۹۱] که وی اراده داشت که شاه شجاع را به سلطنت بردارد معروض^{۱۰} داشتند. نواب علیه^{۱۱} عالیه با میرزا سلمان همدستان^{۱۲} در دفع وی شدند و منتظر وقت و رسیدن به دارالسلطنه قزوین می بودند. از قم چون به ساوه رسیدند، دوز در آنجا توقف واقع شد و از آنجا متوجه کاروانسرای دانگ گشتند. در اثنای راه، اسرای بزرگ مثل اسیرخان و قلی سلطان قورچی باشی و پیره^{۱۳} محمدخان و دیگر اسرا که از قزوین استقبال نموده بودند به شرف پایوس اشرف سرافراز گشته^{۱۴} شمول عواطفات^{۱۵} شدند.

روز چهارشنبه چهارم شهر^{۱۶} ذی حجه سنه مذکوره که نزول اجلال در شرف آباد واقع شد، شمعخال سلطان همراه محافه نواب خانم به استقبال آمد. نواب خانم چون به حرم داخل شدند، در آخر همین روز^{۱۷} اسرقضا نفاذ عزاصداریافت که امیراصلان سلطان افشار مهم شمعخال سلطان^{۱۸} را ساخته اسوال و اسباب او^{۱۹} از وی باشد. سشارالیه استثالا^{۲۰} لامره الاعلی، او را به قتل آورد و^{۲۱} پسرانش ایدمور^{۲۲} خایفه و خلیل بیک فرار نمودند. وهم درین شب مقررگشت که خلیل خان حاکم کوه گیلویه نواب خانم را به منزل خود برده، در آنجا رشته حیات او را^{۲۳} به مقراض اجل^{۲۴} قطع نماید.

۱- ن: فرستاد	۲- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد	۳- م: خان، ن: خانه
۴- م: به نفس	۵- ب، ن: جمع	۶- ن: متابعت در آمده
۷- م، ن: بود	۸- ب، م: و معروض	۹- ب، م: همدستان
۱۰- ب: پیره	۱۱- ب، م: گشتند	۱۲- ب، ن، م: عواطف
۱۳- م: شهر ندارد	۱۴- م: «روز» ندارد	۱۵- ب، م، ن: «سلطان» ندارد
۱۶- ن: وی از و باشد	۱۷- م: «و» ندارد	۱۸- ن: آمد
۱۹- ن: «را» ندارد	۲۰- ن: تیغ، م: ندارد	

ذکر ۱ جلوس شاه عالمپناه سلطان محمد

پادشاه بر سریر سلطنت و کامرانی

چون اراده ملک قدیر^۲ «دانا - الذی عزوعلا» - بدین متعلق شده بود که ستون ملک و سلطنت به ذات اقدس شاه ستاره سپاه قایم گردد، چند روزی که شاه اسمعیل متقلد امور سلطنت شده بود، از اوضاع چنین مفهوم می شد^۳ که ایام وی را چندان ثباتی و یقایی نخواهد بود؛ چه همیشه از رفتن و گذشتن خود خبر می داد. شبی از شبها که وی را قولنجی عظیم طاری^۴ شده بود، به مقربان اظهار نمود که بعد از من شاهزاده عباس میرزا^۵ که در خراسان است و می دانم که نشاء از سلطنت با او هست و در طالع او پادشاهی ملاحظه کرده ام قایم مقام من او باشد و منشأ دفع برادران و قتل ایشان گویا که قرار^۶ سلطنت آن خسرو زمان بوده، حیث قال «اذا اراد الله^۷ شیاً هیاء^۸ اسبابه»^۹:

کسی کش رهبر است اقبال بی عیب رسد امداد او از عالم غیب
بود یارش چو تأیید الهی مهیا داردش اسباب شاهی

چون^{۱۰} منجمان صادق و ستاره شناسان حاذق، اختیار ساعت سعدی جهت نزول اجلال بر تخت سلطنت و اقبال نموده بودند، شاه جمعه در روز پنجشنبه^{۱۱} ذی حجه مذکوره به عظمت و شوکت هر چه تمامتر به دولتخانه مبارکه داخل شده بر تخت دولت و جای پدر سپهر منزلت قرار گرفتند. شعرای روزگار در تاریخ سلطنت و جلوس آن اعلیحضرت^{۱۲} تاریخها فکر کردند^{۱۳} از آن جمله این ابیات ثبت افتاد. تاریخ^{۱۴}:

منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف بر فراز مسند^{۱۵} شاهی شه انجم سپاه
خسرو صاحبقران سلطان محمد آنکه هست آستان عالیش شاهان [۹۴۰] عالم را پناه
سال تاریخ جلوسش از خرد جستیم گفت «کاش می بود از ازل سلطان محمد پادشاه»
چون شاه^{۱۶} عالی تبار، آن دیار را به قدوم عدالت لزوم خود منور ساخت، جراحتهایی که در زمان شاه اسمعیل بر دلهای همگنان بود همه را عنایت بی غایت همایون مرهم گشت. بیت^{۱۷}:
بر آراست از عدل و داد آن دیار خدیو بجم آیین عالم مدار
سزاوار احسان کسی را که دید سر قدر سودش به عرش مجید

-
- ۱- م: گفتار در بیان حکایات متفرقه که نواب سکندرشان سلطان محمد و بعضی از امور نواب عالیه. ن
جلوس مدنیت مانوس پادشاه کامیاب سلطان محمد میرزا و وقایعی که در آن آغاز سال خجسته مال
روی نمود ۲- ن: قدیر عزوعلا ۳- م: می شود ۴- م: تاری. ن: واقع
۵- ب: م، ن: میرزا را ۶- ب، م: مزار ۷- ن: «الله» ندارد
۸- ب: جاء. م: خوانا نیست ۹- ب، ن: بیت ۱۰- م: چو ۱۱- ن: پنجشنبه نهم
۱۲- ن: عالیحضرت ۱۳- م، ن: کرده اند ۱۴- م: ندارد
۱۵- م: «مسندشاهی شه» ندارد ۱۶- ب، م: «شاه» ندارد ۱۷- ن: نظم. م: ندارد

بسی گشت پرگار گردون مدار
که حق یافت دوسرکز خود قرار
درم را به دورش عیار دگر
زمانش^۱ گرفت اعتبار دگر
به دورش گذشت ازستم آسمان
زمین خفته در سهدامن و امان
ز بس ایمنی عالم آباد کرد
کمان را زبند زه آزاد کرد
به دوران اوتیغ مصری علم
چو یوسف گرفتار زندان غم
ز بی طعمگی خورده خون سرغ تیر
چو سیمرغ در قاف ترکش^۲ اسیر

سابقاً مذکور گشت که مقر شده بود که خلیل خان افشار نواب پریخان خانم را به منزل خود برد^۳. چون ملازمان خان محفۀ خانم^۴ را به جانب خیابان روان ساختند، مردم نواب خانم سیالغۀ داشتند که محفۀ را به خانه خانم برند. در خلال این^۵، غوغایی میانۀ ملازمان بهم رسید^۶ و کار به سرحدتفتنگ و شمشیر رسید^۷. نواب خانم ملازمان خود را منع نموده رضا به قضا داد و محفۀ خانم را^۸ از راه به خانه خلیل خان برده، در شب نهم ذی حجه، شب مبارک^۹ عرفه به عزیمت فایز^{۱۰} گشت و جمیع اسوا و اسباب او که قریب به ده پانزده هزار تومان می شد، به جایزه، آن خدمت به بمشاورالیه عنایت شد^{۱۱} و نواب علیۀ عالیہ بیگم در امور سلطنت و فرمانروایی ممالک ایران نافذ الامر و فرمان گشته به نوعی شوکت آن علیا حضرت سمت ارتقا^{۱۲} پذیرفت که هر صباح امرای عظام و خاندان عالی مقام بنده وار به درگاه آن فلک اقتدار شتافته به لوازم عبودیت و بندگی^{۱۳} قیام می نمودند و در باب مهمات مملکت محروسه بدانچه حکم علیه صادر می شد^{۱۴} به جان و دل اطاعت و اذعان آن^{۱۵} نموده، احدی رایارای مخالفت رای آفتاب متأثر^{۱۶} وی نبود. آصف زمان میرزا سلمان نیز در منصب وزارت دیوان اعلی مطلق العنان^{۱۷} گشته، بروجهی مورد شفقت و تربیت شاهانه و نواب علیۀ عالیہ گشت که مجموع اسرا و اعیان لشکر قزلباش غاشیۀ بندگی^{۱۸} او را بردوش می کشیدند و به هرجانب که^{۱۹} قلم سحرنگار آن دبیر^{۲۰} پرکار در حرکت آمدی نتایج حسنه در لوازم مملکت دارای به ظهور پیوستی و بدانچه رای زرین و فکر متین اصابت آیین او اقتضا نمودی به صواب مقرون گشته صورت بستی^{۲۱}. و منصب استیفای ممالک را به همان دستور به سیادت پناه امیرشاه غازی اصفهانی عنایت نمودند. وی نیز از کمال استقلال و رشد و کاردانی به مهم مذکور اقدام می نمود و^{۲۲} مهمات ملکی و مالی تمامی در قبضۀ اختیار و اقتدار وی بود. چون^{۲۳} و کالت دیوان اعلی به شاهزادۀ قمرلقا سلطان حمزه میرزا مفوض شده بود، و^{۲۴} مهر و کالت

۱-ب، م: زبانش	۲-م: کرکس	۳-م، ن: برده
۴-ب، ن، م: «خانم» ندارد	۵-ن: این حال	۶-ن: رسیده
۸-م: «را» ندارد	۹-ب، م، ن: مبارکه	۱۰-ب، م: فایض
۱۲-م، ن: ارتفاع	۱۳-ب، ن: بنده گی	۱۴-ب، م، ن: شود
۱۵-ب، م، ن: او	۱۶-ب: تاثیر	۱۷-ن: مطلق الاقبال
۱۸-ب، ن: بنده گی	۱۹-ب: ندارد	۲۰-ب، م، ن: و پرهیز کاران
۲۱-م، ن: صورت نویسی	۲۲-م، ن: «و» ندارد	۲۳-ب، م: و چون
۲۴-ب: «و» ندارد		

جهت آن اعلیحضرت که بر [۴۹۳] ضمن احکام مطاعه^۱ زند ترتیب یافته و اصفهان به تیول آن شاهزاده کامران مقرر گشته بود.

حسین بیگ نبیره خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی^۲ نواب علیقلی خان گورکان شاملو بود - او را وزارت^۳ نواب جهانبانی گیتی ستانی دادند و مولانا افضل متجم قزوینی^۴ که سابقاً سمت خانه خواهی^۵ نواب علییه^۶ داشتند و نواب علییه^۷ عالیه قبل از آنکه به حرم محترم رود در منزل وی می^۸ بودند و خدمات شایسته به تقدیم رسانیده بود^۹، در ملازمت نواب مهدعلیایی تقرب تمام یافته، آنچنان صاحب دخل و مشورت^{۱۰} شده بود^{۱۱} که هیچ مهمی بی رای و صوابدید اوصورت نمی بست. و منصب صدارت رابه نواب میرشمس الدین محمد خبیصی^{۱۲} که از ولایات^{۱۳} کرمان بود، غایبانه مرحمت کرده، حکم اشرف دادند که نواب مرتضی ممالک اسلام میرغیاث الدین محمد میرمیران به کس خود داده از عقب وی ببرد.^{۱۴} باعث بر صدارت وی آنکه در حینی که شاه سکندرشان از دارالسلطنه هرات به دارالملک شیراز می فرمودند^{۱۵}، سیادت و صدارت پناه مشارالیه به ملازمت اشرف رسیده خدمات پسندیده بجای آورده بودند. چون حالات و استعداد و قابلیت^{۱۶} و جامعیت نواب میر بر شاه بی نظیر ظاهر^{۱۷} شده، در آن اوان بر زبان الهام بیان گذرانیده بودند که چون به خدمت شاه بابام می رسم، شرح حالات میرزا خاطر نشان نموده، منصب صدارت که مناسب به احوال ایشان دارد می گیرم^{۱۸}، اتفاقاً خود^{۱۹} به عمل نیامد صدارت خود بدان حضرت شفقت فرمودند^{۲۰} و منصب قضای عسکر را به نواب شاه مظفرالدین علی انجو که از اعظم سادات و^{۲۱} نقبا و اکابر شیراز است شفقت فرمودند. در ایامی که شاه سکندر سپاه در شیراز بسر می بردند، مشارالیه خدمات پسندیده به تقدیم رسانیده^{۲۲} بودند و از محرمان و مخصوصان ایشان بودند، مقرر گشت که تا آمدن صدارت پناه مشارالیه، وی رقم سیورغالات و مناصب شرعیه داده، مهر توقیع بر ضمن احکام همایون بزنند و مهمات شرعی و وقفی را موقوف نداشته، بگذرانند و موجب قاضی عسکر که تاداران زمان سی تومان بود، به جهت خاطر وی به صد تومان قراردادند و منصب انشا^{۲۳} را به خواجه ملک^{۲۴} محمد خواهر زاده خواجه اختیار^{۲۵} منشی هروی که سبق^{۲۶} خدمت به نواب کاسیاب داشت^{۲۷} مرحمت فرمودند

۱- م: ندارد	۲- ن: ندارد	۳- م: از وزارت
۴- ب: قزوین	۵- ن: خوانخواهی	۶- ن: ندارد
۷- م، ن: «می» ندارد	۸- ب: بودو	۹- ن: مشهور
۱۰- م، ن: «بود» ندارد	۱۱- ب: خبیص. ن: ندارد	۱۲- ب، م، ن: ولایت
۱۳- ب، م، ن: برد	۱۴- م، ن: می فرمود	۱۵- ن: قابلیت میر
۱۶- ن: شایع و ظاهر شده بر زبان	۱۷- ب، م، می گردم	۱۸- ب، ن: آن خود
۱۹- ب: نمودند. ن: فرموده	۲۰- م، ن: «و» ندارد	۲۱- م: رسانیده
۲۲- ن: ایشان	۲۳- ن: محمد ملک	۲۴- ب، م، ن: اختیار الدین
۲۵- ن: پیش خدمت	۲۶- ن: بود	

(و نظارت دفترخانه همایون رابه دستور به سیرزا هدایت الله دادند)^۱ و نظارت بیوتات را نصفی به سیرزا احمد کفرانی و نصفی به فتحی بیک گز کیراق عنایت نمودند، و منصب مهرداری را به شاهرخ ذوالقدر عنایت فرموده، وزارت وریش سفیدی و اختیار طایفه جلیل القدر ذوالقدر رابه نواب^۲ سیرزا لطف الله عنایت نمودند. و ولی سلطان ذوالقدر حاکم سابق شیراز که^۳ از شاه سکندر پناه و نواب علیه عالیه شکایت به شاه اسمعیل نموده بود، ذوالقدران کارا و را ساخته، اسباب او را متصرف شدند. الکای گیلان به دستور به خان احمد شفقت شد. شاهزاده مریم سلطان خانم همشیره (۹۴) خود را به عقد نکاح^۴ وی^۵ در آورده، ایشان را رعایت بسیار نموده، پیر فلی بیک چاوشلور الله نواب علیه نموده^۶ ایشان را مرخص ساخته به گیلان فرستادند و ایالت الکای شکمی به عیسی خان گرجی عنایت^۷ فرمودند و سیما و ون^۸ ولدلوا صات^۹ والی و حاکم الکای گرجستان حصه^{۱۰} خود نموده، وی را مرخص گردانیدند و قزوین رابه سلطان حسین خان پدر علیقلی خان شفقت کردند و ایالت طهران^{۱۱} به مسیب خان دادند و ورامین رابه احمد سلطان یازر^{۱۲} عنایت کردند و سبزوار^{۱۳} به قباد سلطان قاجار دادند وارش را به اردوغدی خلیفه تفویض نمودند و کاشان رابه محمد سلطان ترکمان داده، او را به منصب خانی و سمت مصاحبت سرافراز گردانیدند و دارایی دارالسلطنه تبریز^{۱۴} به امیرخان موسیلو عنایت نمودند و نزاعی که میان استاجلو و ترکمان در آن اوان بهم رسیده بودند،^{۱۵} صبیبه^{۱۶} پیره محمدخان را که در حباله شاه اسمعیل بود، به نکاح سلطان مراد ولد امیرخان در آورده، سیانه آن^{۱۷} طوایف صلح و صفایهم رسیده^{۱۸} و حکومت دارالارشاد اردبیل^{۱۹} و طارم و خاخال به پیره^{۲۰} محمدخان استاجلو مرجوع شد و به دستور تولیت آن آستانه مقدسه را به نواب شاه ابوالولی انجو که در زمان شاه جنت مکان متولی بود عنایت فرمودند. حکومت چخور سعد و^{۲۱} ایروان را به دستور به خلیل خان افشار دادند و وی از جانب نواب کامیاب به سمت پدری^{۲۲} شرف امتیاز داشت. و حکومت دارابجرد به شاه علی خلیفه ذوالقدر به قاعده ای که داشت مرحمت نمودند و خوی و سلماس را به حسین خان سلطان خنوسلو^{۲۳} سپردند. فولاد خلیفه شاملو را از حکومت همدان عزل فرموده^{۲۴}، تاهین به وی دادند. و همدان رابه ولی سلطان تکل و ولد علی سلطان شرف الدین^{۲۵}

۱- م، ن: بین الهالین و اندارد	۲- ن: به سیرزا	۳- ن: ندارد
۴- ب: و نکاح	۵- ب، ن: او	۶- م: نمود
۸- م: صبیون، ن: سماون	۹- ب، م، ن: لواصات گرجی که	۷- ن: شفقت
مرخص گردانیدند	۱۰- ن: طهران را	۱۱- ب، بازر، ن: باز
۱۳- ن: سبزوار را	۱۴- ب، ن: تبریز را	۱۵- ن: «بودند» ندارد
۱۶- ب: با صبیبه	۱۷- م، ن: «آن» ندارد	۱۸- ب، ن: رسیده
۱۹- ن: ارده بیل	۲۰- ب: پره	۲۱- ن: «و» ندارد
۲۳- م: چنوسلو، ن: چنوسلو	۲۴- م، ن: فرمودند، ن: فرمود	۲۵- م، ن: شرف اعلی

اغلی مرحمت کردند و دارایی مشهد مقدس مزکی رابه دستور به مرتضی قلی سلطان پرنالک داده، احکام مطاعه جهت او فرستادند و ترشیز رابه شاه علی سلطان افشار دادند. و تربت وزاوه^۱ و محولات و باخرز رابه مرشد قلی سلطان^۲ چاوشلو ولد یکان شاه قلی مرحمت فرمودند، و اسفرائین رابه برادر بزرگتر او^۳ ابراهیم سلطان دادند و نیشابور رابه محمود سلطان صوفی^۴ اغلی عنایت کردند. و دامغان رابه یادگار سلطان روملو دادند و استرآباد رابه دستور به سیرزاعلی سلطان قاجار دادند و سمنان و دماوند و هزار جریب و هبلرود^۵ را خاصه نواب علیه عالییه بیگم نمودند و قم رابه دستور به حیدر سلطان ترکمان^۶ دادند. و ساوه و جربادقان^۷ و آوه رابه سلطان معصوم سلطان ترکمان دادند و سلطانیه را به احمد قلی خلیفه، پسرزاده شاه قلی خلیفه مهرداد ذوالقدر دادند و داروغگی اصفهان را از جانب نواب^۸ جهانبانی کامرانی گیتی ستانی^۹ سلطان حمزه میرزا، به سیر حسین خان مازندرانی که سمت خویشی به نواب علیه عالییه بیگم داشت دادند و حکومت مازندران را [۴۹۴] به سیر علیخان که هم از اقربای وی بود مرحمت کردند و حکومت شروان را به دستور به ارس خان روملو دادند و دارایی گنجه و قراباغ رابه امام قلی سلطان قاجار داده وی را خان گردانیدند. و حکومت شوشتر^{۱۰} رابه دستور به ایغوت سلطان چاوشلو عنایت نمودند^{۱۱}. و دارایی فرح رابه یکان بیگ افشار دادند. و منصب قورچی باشی را به دستور به قلی^{۱۲} سلطان افشار داده وی را رکن السلطنه کردند. و الگوی ابرقوه^{۱۳} و یوانات^{۱۴} به تیول او مقرر شد^{۱۵} و چون یعقوب سلطان برادر وی که سیر کرمان بود و در آن اوان رحلت نموده بود^{۱۶}، ولی^{۱۷} بیگ افشار که از بنی اعمام ایشان بود، و در آن اوان یوزباشی بود - به ایالت کرمان سرافراز شد و منصب یوزباشی رابه ولیه او بکتش^{۱۸} بیگ شفقت کردند و حکومت اردستان رابه قورخمس سلطان^{۱۹} شاملو عنایت فرمودند و سرخس و زور^{۲۰} آباد رابه دستور به ابن^{۲۱} حسین خان ولد سیر حسین سلطان تبادکانی^{۲۲} مشهدی تفویض نمودند و^{۲۳} دینور و کردستان را به دستور به سیلوق حسین تکلودادند و ساوخ - بلاغ را به شاه رخ خلیفه مهرداد دادند و احکام استمالت به جهت نواب علی قلی خان گورکان شاملو فرستاده، خلعت از تاج و کمر مرصع عنایت فرمودند و به دستور دارایی آن^{۲۴} مملکت ولکی نواب شاهزاده ظفر انما سلطان عباس میرزا بدو مفوض فرمودند و به دستور دارایی سیستان و قندهار

۱- ن: و محولات باخرز	۲- ن: قلیخان	۳- ن: «او» ندارد	۴- م: صفوی
۵- ن: فرمودند	۶- ن: هبلرود	۷- م: «ترکمان» ندارد	۸- ن: جربادقان را
۹- م: ندارد	۱۰- م: گیتی ستان	۱۱- م: «پسر	۱۲- م: «شوشتر و دزفول را
۱۳- م: «فرمودند	۱۴- م: «علی قلی سلطان. ن: علی قلی خان	۱۵- م: «ابرقو	
۱۶- م: «ن: یوانات	۱۷- م: «ن: شده	۱۸- م: «و» ندارد	
۱۹- م: «بود» ندارد	۲۰- م: «ولی	۲۱- ن: «بکتش	
۲۲- م: «ن: بیگ سلطان	۲۳- م: «روزآباد	۲۴- ن: «ابن» ندارد	
۲۵- ن: مشهدی	۲۶- م: «و» ندارد	۲۷- م: «آن» ندارد	

را^۱ به اولاد کرام شاهزاده مغفور سلطان حسین میرزا ولد مغفران پناه بهرام میرزا عنایت نمودند.^۲ چون^۳ قبل از آن حمزه بیک شاملو از جانب ایشان به جهت همسازی به درگاه معلی نزد شاه اسمعیل آمده بود و تا آن وقت توقف داشت، نواب کامیاب خلع فاخر جهت شاهزاده‌ها شفقت کرده، حکم استمالت بدین مضمون عنایت نمودند، و حمزه بیک متوجه قندهار شد:

«فرزندان اعزازچند کامکار عالیقدر، نورحدقه سلطنت و شهریاری، مظفر حسین میرزا ورستم میرزا و سلطان ابوسعید میرزا و سلطان سنج میرزا به وفور شفقت شاهانه شرف اختصاص یافته همگی توجه خاطر فیض مآثر به تربیت^۴ و رعایت خود مصروف داشته^۵ بدانند^۶ که برادرم اسمعیل میرزا که چند روزی به اغوا و فساد بعضی بر سر سلسله عاریتی قایم مقام شده، چون در اصل فطرت بدنهاد آمده بود، همیشه همت آن بی‌حمیت^۷ به قطع صلح ارحام و قطع اقوام مصروف بود، و اصلاً مراعات جانب صلح رحم ننموده^۸ انواع آزار و قبیح از آن بی‌حمیت نسبت بدیشان واقع شد و والد^۹ و اعمام و برادر ایشان را بی‌جهت به قتل آورد. با آنکه شفقت و علاقه نواب جنت مکانی ران نسبت بدیشان ملاحظه نموده بود، آن را منظور نداشت (و خلاف مضمون حدیث: «رعایة صله الارحام تزیدی الارحام» راجع عمل آورد)^{۱۰} و لهذا از عمر و دولت و تاج تخت برخوردار ندید و نواب همایون ماکه بتوفیق الله تعالی بر مسند خلافت و جهانداری^{۱۱} متمکن گشتیم^{۱۲}، قرار داد خاطر اشرف مصروف بر آنست که در جمیع^{۱۳} اسور نسبت سنیه نواب جنت مکانی عمل نموده به تدارک مصایب و آزارها^{۱۴} [۴۹۵] که بدیشان رسیده به نوعی قیام نمائیم و در سایه^{۱۵} مرحمت خسروانه به طریقی تربیت^{۱۶} و رعایت ایشان فرمائیم که غبار کدورت^{۱۷} آن بی‌سرانجام از دلها بالکلیه^{۱۸} رفع گردد، به دستوری^{۱۹} که والد^{۲۰} مغفور ایشان به سمت فرزندی نواب جنت مکانی شرف امتیاز داشت، مانیز^{۲۱} همان قاعده حسنه^{۲۲} را منظور^{۲۳} داشته، ایشان را به سمت فرزندی موسوم گردانیدیم، و بهیچ وجه در^{۲۴} اشفاق و علاقه بدرانه شاهانه فرو گذاشتی نخواهد شد^{۲۵}».

و همچنین در شهر سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه^{۲۶}، دوسال و کسری^{۲۷} قبل از این

۱-ب، ن: م: ندارد	۲-ب، م: ن: فرمودند	۳-م: و چون	۴-م: ن: ترتیب
۵-ب، م: ن: شناخته	۶-م: ن: بدانید	۷-ن: ندارد	۸-م: ن: نموده
۹-م: و والد	۱۰-م: آورده	۱۱-ن: بین الهالین را ندارد	۱۲-م: جهانداری
۱۳-ب، م: گشتم. ن: گشت	۱۴-م: جمیع نسبت سنیه	۱۵-ن: جمیع نسبت سبیه نواب	
۱۵-ن: آزارها	۱۶-ن: میان	۱۷-ن: ترتیب	۱۸-ب، ن: کدورت
۱۹-م: بی لکلیه. ن: الملکیه	۲۰-م: و به دستوری	۲۱-م: ن: والد	
۲۲-م: «مالیز» ندارد. ن: به	۲۳-ن: سنه	۲۴-م: ن: مسطور	
۲۵-ب، ن: «در» ندارد	۲۶-م: ن: «نخواهد شد» ندارد	۲۷-ب: تسعمائه و	
۲۸-ن: کثری			

ایلچیان^۱ که از جانب پرتکال پادشاه مقدم آن جماعت میکائیل^۲ که از راه هرموز به دارالسلطنه قزوین آمده بودند^۳، در زمان شاه اسمعیل نیز مرخص نگشتند، معروض بارگاه فلکه اساس گردانیدند که موسم^۴ می‌گذرد و دیگر توقف نمی‌توانند^۵ نمود. حسب الامر اعلی^۶ مرخص گشته جواب^۷ کتابات گرفته، رعایتها^۸ یافته، روانه شدند. شاه کامیاب دست به جود و کرم گشوده موجب سنوات بعضی از اسرای^۹ عظام و قورچیان کرام که ملذذ بود بدیشان عنایت فرمودند. ادنی^{۱۰} قورچی هفتاد تومان و هشتاد تومان^{۱۱} بلکه صد تومان^{۱۲} القرب بیست هزار تومان سخاوت و خزانه معموره در اندک فرصتی خالی گشت و عیار طلا و نقره به دستور زمان شاه جنت مکان، طلا به هزار دینار و^{۱۳} نقره به یکصد دینار^{۱۴} فرمودند و نواب شاه اسمعیل به هشتصد دینار و هشتاد دینار کرده^{۱۵} بود.

گفتار ۱۰ در ولایع سنه ست و ثمانین و تسعمانه

(نوروز اول از سلطنت آن خلاصه ارباب دول)^{۱۶} روز دوشنبه غره شهر محرم الحرام اول سال عربی که سنه مذکوره بود، در یازده ساعت شب سه شنبه سال ترکی، که پارس ثیل بوده باشد، چنانچه^{۱۷} تفاوت بین هشتاد و سه ساعت بوده باشد، چنانچه اول سال ترکی و عربی یکی بود، شاه حمیده خصال^{۱۸} این سال فرخ فال را^{۱۹} در دارالسلطنه قزوین به عیش و کامرانی دریافته امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان ملک و ملت^{۲۰} در ایوان چهل ستون به پای بوس شاه کامران و شاهزاده جهانیان سلطان حمزه میرزا مفتخر^{۲۱} و سرافراز گشتند، لوازم تهنیت به تقدیم^{۲۲} رسانیده مهمانداران^{۲۳} تنقلات^{۲۴} فرنگی و خوانهای^{۲۵} پراز نبات و قند و نان گرجی و اطعمه لذیذ زیاده از حد و از هر چه در حوصله خیال گنجد، به مجلس درآوردند. شعر^{۲۶}:

۱-ب، م، ن: ایلخان	۲-ن: میکال	۳-م، ن: بود
۴-م، ن: موسوم	۵-م: نمی‌تواند. ن: نمی‌توان	۶-م: نواب اعلی. ن: نواب همایون
۷-م: خواب	۸-م: رعایتها	۹-ب، م، ن: «امراه» ندارد
۱۰-ب، م: هشتاد تومان بلکه صد تومان قرب بیست تومان و سیصد تومان ستادند. ن: هشتاد تومان بلکه صد تومان قرب دویست سیصد تومان ستادند	۱۱-م: «و» ندارد	۱۲-ن: خیار
۱۳-ب، م، ن: «کرده» ندارد	۱۴-م: گفتار جشن و سرور نواب کامیاب سپهر رکاب سلطان حمزه میرزا. ن: آغاز سال خجسته مال پارس ثیل ترکی موافق سنه خمس و ثمانین و تسعمایه از سال دوم جلوس میمنت مأنوس است	۱۵-ن: بین الهالین راندارد
۱۶-ب: چنانچه تفاوت بی‌نهایتی است و سه ساعت بوده باشد. م: چنانچه بی‌نهایت است و سه ساعت بوده باشد. ن: چنانچه بی‌نهایت است	۱۷-ن: چنانچه سال اول ترکی و عربی یکی بوده باشد	۱۸-م: صفات
۱۹-ب، م، ن: صفات	۲۰-م، ن: صفات	۲۱-ن: «مفتخر» ندارد
۲۲-م، ن: صفات	۲۳-م، ن: صفات	۲۴-م، ن: صفات
۲۵-ن: «مفتخر» ندارد	۲۶-م، ن: صفات	۲۷-م، ن: صفات
۲۸-م، ن: صفات	۲۹-م، ن: صفات	۳۰-م، ن: صفات

هر جای چو سفره‌ها گشادند
اندر خورپایه خوان نهادند
از کثرت خوان و تگ در رنگ
گردید فراخی جهان تنگ
این نه طبق سپهر گردان^۲
آنجا شده صحنه نمکدان
اکابر و اعالی و ادانی و اقامی^۳ از آن مایه پرفایده معظوظ گشتند .

چون خزاین^۴ و ذخایر^۵ پنجاه و چهار ساله شاه جمجاه از زرقند و استمه^۶ و اقمشه و لباس دوخته و اسب و شتر و اسباب^۷ و جهات^۸ بیوتات و کارخانها که مکرر از آن شاه [۴۹۹] سپهر اعتلا سرزده که دوباره نهصد هزار تومان از نقد و جنس در سرکار خاصه شریفه بهم رسیده و آنچه از دیگر نقایس و اسباب در سرکار شاهزاده‌های نامدار و امیرای عظیم المقدار بود و بدست شاه اسمعیل درآمده بود ، تمامی نصیب^۹ شاه کاسیاب و شاهزاده عالم آرا سلطان حمزه میرزا و نواب علیه‌الیه بیگم شد^{۱۰} .

چون طبیعت جبلی شاه عالی محبوب به کرم چون حاتم بود ، ترک و تاجیک و برنا و پیر و غنی و فقیر و صالح و متقی همه چشم بر مواید کرم آن اعلیحضرت^{۱۱} نهاده ، دست سوال دراز کرده بودند و زمانه درحمد آن یگانه دوران مضمون این ابیات به گوش هوش عالمیان می‌رسانید : نظم^{۱۲} :

هیچ ساهل به خوشدلی و به خشم
تا نیاید ز سایلان تشویر^{۱۳}
لادرا بروی او ندیده به چشم
همه پیش از یار گوید گیر

در اندک روزی آن^{۱۴} همه ز رو جمعیت هبامنشورا شده ، شروع در تقسیم خشت طلا گردید^{۱۵} .
و هم در آن ایام ، شاه قلی بیگ و ولد ارس^{۱۶} خان را منصب خلفایی^{۱۷} شفت کرده ، سلطنت دادند و دماوند و هارود^{۱۸} را تیول^{۱۹} او عنایت فرمودند و سیادت و تقاب پناه سید سلیمان کمونه^{۲۰} که اباً عن جد از اسرای بزرگ این دودمان خلافت مکان است و^{۲۱} بواسطه ارتباط^{۲۲} سلطان حیدر میرزا ، شاه اسمعیل او را از نظر انداخته بود ، همانا که بی توجهی^{۲۳} نسبت به سادات یمنی^{۲۴} ندارد ، وی منظور نظر کمینا اثر شده ، به دستور به مرتبه ابالت سرافراز شد^{۲۵} و^{۲۶} مهر خاصه شریفه که بر احکام « شرف نفاذ یافت » می‌زنند^{۲۷} ، به وی عنایت فرموده^{۲۸} و الکای شوستر^{۲۹} به او دادند .

۱-ب: خان	۲-م: ب: گران	۳-ن: «واقاصی» ندارد	۴-م: خزانه
۵-ن: ذخایر	۶-ب: م: ن: از نقد و اطعمه	۷-م: «وو» ندارد	۸-ن: جهات و
۹-ن: نصب	۱۰-ن: شدند	۱۱-ن: عالیحضرت	۱۲-م: ندارد. ن: بیت
۱۳-ن: تشویر	۱۴-ب: «آن» ندارد	۱۵-ب: م: ن: گردیده	۱۶-ب: ارس
۱۷-ب: ن: خلفای	۱۸-ن: هارود	۱۹-ب: م: ن: به تیول	۲۰-ن: سکونه
۲۱-ب: م: ن: «وو» ندارد	۲۲-ن: ارتباط	۲۳-ن: بتوجهی	۲۴-ن: تمنا
۲۵-ب: م: ن: گشته	۲۶-ب: «وو» ندارد	۲۷-م: مهر لید. ن: مرنند	
۲۸-ب: م: ن: فرمود	۲۹-ب: شوستر را		

و هم دارآن اوان، فرمان همایون شرف نقاد یافت که امرای ترکمان و تکلو جمعیت کرده^۱ بر سر سولاق حسین تکلو- که در دینور نشسته - روند و^۲ به اتفاق بر سرکردان دلالی که^۳ در آن حدود اند^۴ رفته، کارآن جماعت متمرّد^۵ را بسازند. مسیب خان تکلو از دارالسلطنه متوجه شده در هر شهری که ترکمان و تکلو بودند، خود را بدانجا رسانیده^۶، بالاخره آن مهم به مصالحه و باز یافت پیشکش از هم گذشت.

و هم در این ایام^۷ فرخنده فرجام^۸ یعنی روز پنجشنبه شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاه کامیاب را از نواب علیه عالیه بیگم صبیّه ای به وجود آمد^۹، نام وی را^{۱۰} شاه بیگم نهادند و دهه کی^{۱۱} او را به بشارت افشار، که سابقاً ایشک آقاسی حرم بود و چند روزی در زمان شاه اسمعیل مغضوب گشته بود^{۱۲}، به دستور با^{۱۳} ایشک آقاسی^{۱۴} بدو عنایت فرمودند.

چون سابقاً مذکور شد که شاه عالم آرا منصب عالی صدارت را به نواب میرشمس الدین^{۱۵} محمد کرمانی عنایت فرموده، حکم مطاع و خلّاع از عقب وی فرستادند، سیادت و صدارت پناه مشارالیه در روز یکشنبه غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره به حوالی قزوین تشریف آورده، چون این خبر به مسامع عز و جلال نواب کامیاب و نواب علیه عالیه بیگم رسید، خلّاع فاخره از سرتابه^{۱۶} پا بازی نقره واسب بدو^{۱۷} مصحوب^{۱۸} مولانا افضل منجم که از [۹۷ ع] مقربان و مخصوصان درگاه عرش اشتباه بوده به استقبال فرستادند. امرای نامدار و وزرای عالی مقدار و وضع^{۱۹} و شریف آن حضرت را استقبال کرده، در همین روز به سعادت پایبوس آن شاه عالم افروز دشمن سوز به اتفاق خلف خود^{۲۰} نقابت پناه امیر تاج الدین محمود که به انواع فضایل و خصایل آراسته است سرافراز شدند و مشمول^{۲۱} عواطف بی دریغ نواب شاهی و علیا حضرت مهد علیایی گردیدند. شعر^{۲۲}:

آنکه صاد صدارتش گشته از شرف باعث صلوت^{۲۳} و صیام
کرده دیباچه ریاضی^{۲۴} را چون ریاض ارم ز حسن کلام
شعرای سحرنگار در تاریخ صدارت آن عالم مدار فکرها کرده، از آن جمله افصح المتأخرین میرحیدر کاشی معما یی فرمودند^{۲۵}:

۱-ب، م، ن: نموده	۲-ب: «و» ندارد. م، ن: هم	۳-ب، م: «که» ندارد
۴-م، ن: حدود رفته	۵-م: متمرّد	۶-م: رسانیده
۷-ن: سال. م: ندارد	۸-ن: قال	۹-ب، م، ن: آمده
۱۰-م، ن: ندارد	۱۱-م: ندارد	۱۲-م، ن: ندارد
۱۳-ن: «بود» ندارد	۱۴-م: «آقاسی» ندارد	۱۵-م: «الدین» ندارد
۱۶-ب، م: «به» ندارد	۱۷-ن: واسب بازی	۱۸-م: «مصحوب» ندارد
۱۹-ن: «وضع و شریف» ندارد	۲۰-م: «خود» ندارد	۲۱-ن: مشمول
۲۲-ب، ن: بیت. م: ندارد	۲۳-م، ن: صلوة	۲۴-م، ن: رضایی
۲۵-ب: فرموده اند		

رباعی^۱

صد^۲ شکر که از مقدم صدر آفاق اقلیم عراق گشت درخوبی طاق
گفتند جهانیان پی این^۳ ریخ^۴ آمد صدر زمان^۵ به اقلیم عراق

منازل شاهزاده پریخان خانم را که اسمعیل میرزا عمارات عالی در آن نموده بود و حمام^۶ بی‌عدلی در آن جاترتیب داده، به جهت دیوان الصدارة العلیة العالیة الخاقانیة تعیین نمودند و خانه بزرگی که آنرا «خانه دنیا» نام نهاده بود، دیوانخانه کرده، شروع در اسرار صدارت نمودند. شاه کامیاب ویراچنان اختیار و اقتدار دادند که هیچ زمانی^۷ صدور به این استقلال و حشمت و شوکت نبودند. تمامی نذورات و خمس و وجوهات وقفی که در خزانه عامره بود، تمام به رقم وی به مصرف می‌رسید و تولیت اوقاف سرکار حضرات چهارده معصوم - صلوات الله علیهم - که شرعاً بدان اعیان حضرت تعلق داشت^۸، به اسلام پناه مذکور عنایت کردند که محصولات آبراهه رقم خود به ارباب استحقاق^۹ رسد. مهمات شرعی و وقفی تمام به گفته^{۱۰} و نوشته وی ساخته بود و احتیاج به عرض نبود.

و هم درین سال وزارت کل الکای خراسان و سمیزی بمضی از آن محال راه حضرت میرزا شکرالله داده، وی را روانه آن صوب گردانیدند.

و هم در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره، میر سراج الدین علی قمی را که از اعظم سادات^{۱۱} آن ولایت بود^{۱۲} درشهد محمودآباد که در خارج درب کنگان^{۱۳} قم^{۱۴} واقع است، اجلاف^{۱۵} و خبیله^{۱۶} و اوباش قم به تحریک بعضی از ملازمانش به قتل رسانیدند. مدت هفتده سال در بلازمت دیوان اعلی بوده، مدت نه سال وزارت نواب معصوم بیگ که وکیل بودند نمود، به قاعده ای که همگی خود حکایات معروض^{۱۷} می داشت و بقیه سنوات^{۱۸} به وزارت شاهزاده سلطان حیدر میرزا اشتغال داشت و همچنین در مجلس خلد آسای^{۱۹} شامسپهر اعتلا نهایت قرب و عزت تمام داشت، در ایام شاه اسمعیل مغضوب شد. بعد از آن در ایام شاه کامیاب اراده کلاتری قم کرد. مبلغ یک هزار تومان بواسطه طمع دیوانیان و ترجمان سابق تعهد نموده به کلاتری قم رفت. وی در علم فلاح^{۲۰} مهارت تمام داشت [۴۹۸] و مزرعه قمرود که از بایرات قدیم بود، احداث قنواتی چند جهت آن در اراضی غیر آنجا نموده، آن را معمور (گردانید و اراده داشت که در آنجا خانه ها و مساجد و حمام و منار ساخته معمور سازد)^{۲۱}، توفیق^{۲۲} مساعدت نمود و همچنین قناتی چند در سر

-
۱- م: ندارد. ن: تاریخ	۲- م: صدر	۳- ب: ن: زمان	۴- ب: ن: زمان
۵- ب: حماسی ن: حماسی بعدیلی. م: حماسی بعدیلی	۶- ب: زمان		
۷- ب: م، ن: می داشت	۸- ب، م، ن: بیگفته	۹- م، ن: «سادات» ندارد	۱۰- ن: بود که
۱۱- م، ن: کیگان	۱۲- م، ن: «قم» ندارد		
۱۳- م: اخلاف	۱۴- ن: حبه. م: جینه اوباش	۱۵- م، ن: «معروض» ندارد	۱۶- ن: سیوا
۱۷- م، ن: خلد آیین	۱۸- ن: ملاحه		
۱۹- م، ن: بین الهالین را ندارد	۲۰- م: و توفیق		

رودخانه قم احداث کرده باغاتی چند قرب چهارده هزارمین تخم افکن ترتیب داد و در اندک ایامی قریب به ۲ یک هزار و ۲۰۰ بانصد تومان محصول برهم^۴ بست و قلعه قم که پراز خرابه و عمارت بود هموار کرده، باغ نمود. و آن از آثار اوست. جسد او را به کربلای معلی نقل فرمودند.

و هم در روز پنجشنبه محل ظهر یازدهم شهر جمادی الاول، شیخ الاسلام و مقتدای الانام شاه مظفرالدین علی انجوه، اگر چه سمت قضای عسکر داشتند، اما فی الحقیقه صدر بودند، به مرض سوء الفینه^۶ و دق^۷ در دار السلطنه قزوین به جوار رحمت ایزدی پیوستند. وی را بعد از تجهیز و تکفین به امانت در جوار امامزاده بزرگوار شاهزاده^۸ حسین علیه وآبائه التحیه والسلام نهاده^۹ بعد از آن نقل به مشهد مقدس معلی^{۱۰} مژکی نمودند.

صفات حمیده و اخلاق پسندیده میر مرحوم زیاده از آن بود که ذکر توان نمود. - علیه^{۱۱} رحمة من الله الغفور الودود. - و منصب قضای عسکر را بعد از وی به شاه حیدر شریفی که برادر مرحومی میرسید شریف باقی بود دادند.

و هم در آن ایام، مرتضی سمالک اسلام میر غیاث الدین محمد میر میران یزدی مرخص شده به یزد^{۱۲} فرمودند. تفصیل این اجمال آنکه وی حسب الحکم شاه اسمعیل در خارج شهر طیبه قم بسر می برد. چون خبر رحلت شاه سکندرشان به وی رسید، از قم به جانب^{۱۴} شیراز استقبال نمود و همراه موکب همایون به دار السلطنه قزوین آمده، قرب پنج ماه^{۱۵} توقف داشت. آنگاه^{۱۶} مدعیات و ملتسبات خود را ساخته، مخدرات^{۱۷} سرا پرده عصمت که در یزد بودند، خاننش^{۱۸} خانم صبیّه شاه جنت مکان و صفیه خانم صبیّه شاه سکندرشان حسب الامر مطاع به عقد نکاح اولاد امجاد^{۱۹} خود شاه نورالدین شاه نعمت الله^{۲۰} و شاه برهان الدین^{۲۱} خلیل الله در آورده، صدور و علما و مشایخ عقد بسته روانه یزد^{۲۲}، دوستکام و مقضی^{۲۳} المرام گشت. داروغگی یزد به دستور زمان شاه^{۲۴} جنت مکان به میر غیاث الدین استرآبادی مفوض شد.

و هم در این ایام، از جانب شاه مشتری احتشام، والد و اولاد شاهزاده ها مرخص گشتند که نقل نعمش شریف آن جماعت مقتول به مشهد مقدس معلی مژکی نمایند. سلطان آغا خانم^{۲۵} خواهر شمخال سلطان چرکس والدۀ سلطان سلیمان سیرزا و پریخان خانم نمش ایشان را برداشته

۱-ب: قریب چهارده هزار	۲-ب: «به» ندارد	۳-ب: «و» ندارد
۴-م: «ن: بهم	۵-م: «و» ندارد	۶-ب: سوء الفینه. ن: سوء الفیه
۷-م: ذوق. ن: ندارد	۸-م: شاهزده	۹-م: نهاد
۱۰-ب: «ن: «علیه» ندارد	۱۱-ب: «ن: نیز	۱۲-ب: «ن: میردند
۱۳-م: «ب: جانب» ندارد. ن: بیشتر استقبال	۱۴-ب: «ن: چهار پنج ماه	۱۵-ن: «و» آنگاه
۱۶-ب: «ن: مخدرات	۱۷-ن: «و» خاننش	۱۸-ب: «و» اسعاد
۱۹-م: «ن: «الله» ندارد	۲۰-ب: «ن: برهان الدین	۲۱-ن: «و» یزد
۲۲-م: «ن: مقضی	۲۳-ن: «شاه» ندارد	۲۴-ن: «خانم» ندارد

م. توجه گشت. سلطان زاده خانم والدۀ سلطان خیدرمیرزا و خان پرور خانم گرجیه والدۀ امام قلی میرزا و زهره باجی گرجیه والدۀ سلطان مصطفی میرزا و نواب شاهزاده گوهرشاد بیگم صبیۀ نواب سلطان ابراهیم میرزا، نقل شریف والدۀ خوداز^۲ قزوین و از والدۀ اش گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان از قم نموده، همه احرام آن عتبۀ عرش منزله^۳ بستند و آن جسدهای منیف رادر آن آستان عرش نشان مدفون ساختند. علیهم رحمة^۴ و مغفرة [۴۹۹] واسعة.

ذکر کشته شدن حسین خان سلطان خنوسلو بدست

اکراد و استیلای آن جماعت بر بعضی بلاد

چون حسین خان سلطان به حکم شاه سکندرشان در سرحد کردستان به دارایی خوی و سلماس اشتغال^۵ داشت، در این سال، جماعت اکراد آن بلاد که در آنجا قشلاق داشتند و همیشه دم از یکجہتی و بندگی این دودمان خلافت مکان می زدند، به اعلان کلمۀ عصیان، تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده، قرب^۶ هفت هشت هزار جمعیت نموده، به اروسی بر سر حسین خان سلطان خنوسلوآمده، آغاز قتال و جدال نمودند. وی با سیصد چهار^۷ صد نفر از غازیان که با وی می بودند جنگهای مردانه نموده، بسیاری از ایشان را به خاک هلاک افکندند و دادشجاعت و مردانگی دادند. جماعت اکراد را دوسه مرتبه منہزم ساختند. غازیان شیردل همگی دل بر مرگ نهاده، بر سراهل و عیال خود به نوعی که شاید کوشش و کشش می نمودند و هر لحظه خود را بر صفا اکراد زده در هر حمله جمعی از مخالفان را به ضرب تیغ و سنان به راه عدم می فرستادند و راه فرار بر خود مسدود ساخته^۸، هریک از غازیان باده بیست نفر از مخالفان حرب نموده، شهادت می یافتند و حسین خان سلطان با فرزندانش و خویشان و خواص بلازمان^۹ و جمع^{۱۰} کثیری از غازیان^{۱۱} به قتل درآمده جماعت اکراد تمامی اسوال و اسباب ایشان را غارت نموده، زنان و پسران صغیر^{۱۲} و دختران ایشان را به اسیری بردند و سرها و اختر مه ها به خدمت خواندگار^{۱۳} فرستادند و آن الکا را تصرف نمودند.

۱- م، ن: والد ۲- ب، م، ن: خود را ۳- ن: منزله را ۴- ب، م، ن: رحمة الله
۵- م: ذکر مقاتلۀ جماعت اکراد با حسین خان سلطان در حدود کردستان. ن: ذکر عصیان و طغیان اکرادان بی بنیادان که با حسین خان سلطان دارای خوی و سلماس آغاز قتال و جدال نمودند و سلطان مذکور را با فرزندانش او و جمعی کثیر را به قتل آورده و اسوال ایشان را غارت نمودند.

۶- ب: تعرض ۷- ب: اشتغال ۸- م: قریب ۹- ب، م: و چهار
۱۰- ب: ساخته و ۱۱- ن: و بلازمان ۱۲- م، ن: جمعی
۱۳- م، ن: بلازمان به قتل آمده ۱۴- ن: «صغیر» ندارد ۱۵- ن: خواندگار

عطر^۱ فشانای خامه مشکین ختامه مرتضی قلی خان پرناک و جلال خان ولد علی سلطان ازبک و شکست ازبکان به تأیید خالق منان

چنین قصه پرداز این داستان کند شرح از گفته باستان^۲

دراول فصل بهار این سال که سپاه ریاحین و ازهار روی به اطراف بوادی و صحراً و بساتین و کنار جویبار نهاد، و بلبل بی تحمل^۳ به عشق سلطان گل گرفتار گشته، رخت شکیبایی به باد فنا داد،^۴ چون خبر رحلت شاه اسمعیل در سالک خراسان شیوع تمام یافت، و اکثر اسرای خراسان متوجه درگاه فلک اشتباه شده بودند، جلال خان ازبک را آرزوی تاخت و غارت خراسان شده یحتمل^۵ که دیگر آرزوها در کانون دماغ پرخلل وی^۶ راه یافته،^۷ لشکرو مردم خود را جمع نمود.^۸ چون هفت هشت^۹ هزار ازبک جلد^{۱۰} خونخوار که در شب تار چشم مور و مار را به ضرب تیر صاعقه بار می دوختند بهم رسید، متوجه الکای خراسان شد و از^{۱۱} حوالی اسفراین و سبزوار و نیشابور^{۱۲} گرفته، شتروگاوا^{۱۳} و گوسفند بسیار تالان نمود و از آنجا به جانب ولایت مشهد مقدسه متبر که در حرکت آمد. دین محمد میرزا ولد ابوالخان^{۱۴} را که این عیش بود منقلای لشکر ساخت.

چون این خبر به مرتضی قلی سلطان پرناک که حکومت و دارایی آن مملکت^{۱۵} به وی تعلق داشت رسید، سان لشکر خود و قورچیان مشهد مقدس دیده قرب یک هزار و پانصد نفر کاری^{۱۶} به قلم در آورد و مجموع آنها را [۵۰۰] یراق واسب و اسلحه داده، از آستان^{۱۷} ملک آشیان آن سلطان خراسان، شعر^{۱۸}.

شه کاخ احسان، گل باغ عرفان در درج اسکان، مه برج تمکین

اسام بحق، شاه مطلق که آمد^{۱۹} حریم درش قبله گاه سلاطین

بابه کعبه مناجات الخواص و جنابه قبله مناجات السلاطین استمداد همت طلب نموده به ساعت سعید^{۲۰} از شهر بیرون آمده، استقبال لشکر ازبک نمود^{۲۱} و کس پیش محمود

-
- ۱- م: گفتار در بیان جنگ مرتضی قلی خان و جلال خان و کشته شدن و شکست جلال خان. ن: ذکر مخالفت نمودن جلال خان ازبک بی رگ و استقبال نمودن مرتضی قلی خان پرناک بی باک با غازیان ظفر نشان و شکست دادن ازبکان سگان و به قتل رسیدن جلال خان بی ایمان بدست غازیان ظفر نمون بتوفیق ملک منان. ب: ذکر جنگ مرتضی قلی خان با جلال خان و سبب قتل جلال خان
- ۲- ب، م، ن: راستان ۳- م: یحتمل ۴- ب، م، ن: داده ۵- ن: یحتمل
- ۶- ن: «وی» ندارد ۷- ب، ن: یافت. م: ندارد ۸- ن: نموده. م: ندارد
- ۹- ب: و هشت ۱۰- ن: «جلد» ندارد ۱۱- ن: «و از» ندارد ۱۲- ن: نیشابور را
- ۱۳- ب، ن: و شتر ۱۴- ن: ابوالخان میرزا که ۱۵- م: بمالک ۱۶- ن: مرد کاری
- ۱۷- ب، ن: آستانه ۱۸- ن: بیت. م: ندارد ۱۹- ن: آید
- ۲۰- ب، ن: سعد ۲۱- ب، ن: نموده

سلطان صوفی اغلی که حاکم نیشابور بود فرستاده او را طلب نمود و عبدالغنی بیک استاجلو را چرخچی ساخته ، به اتفاق برادر خود فرخ سلطان روان گردانید و منتظر دیگر امرا، مثل ولی سلطان استاجلو چرخچی باشی و شاه علی سلطان افشار حاکم (ترشیز و بوداق سلطان چگنی حاکم قوچان و مردم جلایر و جانی قربان و)^۱ حاکم سرخس و زورآباد میرابن حسین سلطان^۲ می بود.

چون^۳ جلال خان خبر بیرون آمدن مرتضی قلی خان و جمعیت امرا استماع نمود، با ازبکان از ولایت مشهد مقدسه به صوب ولایت جام در حرکت آمد. مرتضی قلی خان از عقب وی بدان حدود روان^۴ شده، در موضعی که دوفرسخ فیما بین وی و ازبک بود، نزول فرمود^۵ و منتظر آمدن امرا و سپاه ظفر لوامی بود و از طرفین آن جماعت پرشوروشین به طلایه داری و حراست ویداری اشتغال داشتند.

صبح چون آفتاب عالمتاب از مشرق سعادت طلوع نموده ، عرصه^۶ گیتی را منور و روشن ساخت ، ازبکان به قصد غارت و یغما سوار شده در حرکت آمدند و مرتضی قلیخان بواسطه رسیدن اسرای عظام و لشکر ظفر فرجام در جنگ تأملی داشت ، که ناگاه علامت^۷ لشکر مخالف ظاهر شده، غازیان شیر نهاد بر مرکبهای تازی نژاد سوار گشته به تصفیة صفوف اشتغال نمودند. میمنه و میسره راه سران^۸ سپاه و دلاوران آگاه نامزد فرمودند و جوانان شیردل آهنگ جدال و قتال نموده به جانب منقلای لشکر مخالف تاختند و از قتل^۹ سپاه خود و کثرت لشکر مخالف اندیشه ننمودند. نظم:

دودریای کین بر لب آورد کف	دها ده برآمد زهر دو طرف
چوباران قوس و قزح در بهار	فروریخت پیکان زهر آب دار
بروی زمین خون دوا و گرفت	خندنگ از دو جانب روار و گرفت

نایره حرب اشتعال یافته از کثرت سهام ازبکان خون آشام روی هوا پوشیده شد. شعر^{۱۰}:

زهر گوشه ای فتنه بالا گرفت	کمند از کمان راه یغما گرفت
جهانی دگر شد ز نو آشکار	سیان زمین و فلک از غبار

جنگ مذکور در روز شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در ولایت جام در حوالی زرشک دست داد و سه مرتبه ازبکان حمله آورده خود را بر سپاه قزلباش رسانیدند و از این طرف

۱-م:ن: مطالب داخل پرائتر را ندارند ۲-م:ن: سلطان افشار ۳-م:ن: چون حاکم
 ترشیز و بوداق سلطان چگنی حاکم قوچان و مردم جلایر و جانی قربان و ۴-ب: روانه
 شد و در ۵-ن: فرموده ۶-م:ن: «عرصه» ندارد ۷-ب: علامات
 ۸-ن: بر بیران. م: پسران ۹-ب: «و» ندارد ۱۰-ن: قلب ۱۱-ن: بیت. ب: ندارد

غازیان شیرشکار به ضرب شمشیر آبدار برایشان زور^۱ آورده، دمار از روزگار ایشان^۲ برمی آوردند.^۳ مجملًا تا محل شام،^۴ غازیان خون آشام [۵۰۱] به جنگ ازبکان مشغول بودند و قرب سیصد نفر ازبک در این معرکه به قتل آمد. جمعی کثیر زخم دار شدند و چون مشاعل از اردوی لشکر نصرت اثر روشن نمودند، ازبکان طبل مراجعت کوفته خود را به دره ای که در آن موضع واقع است کشیدند و مرتضی قلی خان بالشکر خود در همان محل فرود آمده از هر دو جانب قراولان مقرر نموده به لوازم طلایه داری اقدام نمودند. روز^۵ دیگر که خسرو سیارگان از افق آسمان طالع شده، علم سرافرازی برافراشت، جوانان تندخو و نره^۶ شیران جنگجو به عزم رزم در حرکت آمده^۷ و صفها بیاراستند^۸ و آهنگ حرب نمودند. غبار معرکه^۹ پیکار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت.^{۱۰} مرغ روح دلاوران به ضرب شمشیر و طعن سنان از قفس بدن پرواز می نمود. عاقبت لطف ایزدی و^{۱۱} عنایت سربدی شامل حال غازیان گشته، نسیم فتح و ظفر بر پرچم آن عسکر ظفر اثر وزیده و آثار انکسار و شکست بر صفعات لشکر ازبکان ظهور نمود.

درین اثنا، محمود سلطان صوفی اغلی بادیگر مردم از عساکر نصرت مآثر بدیشان ملحق شده، یکبار بر سپاه ازبک حمله آوردند و خود را بر تیب^{۱۲} و قلب لشکر زده جمعی کثیر را به خاک هلاک افکندند. از بکان عاجز آمده، جلال خان خود از پای علم در حرکت آمده قدم به پیشتر نهاد و به حرب مشغول شد. آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سپاه نصرت قرین وزیدن گرفت و علم دولت جلال خان سرنگون شد. ازبکان راه فرار پیش گرفته، غازیان ایشان را تعاقب نمودند. قریب^{۱۳} به یک هزار و پانصد نفر از آن برگشته روزگاران به آتش کارزار بسوختند و جلال خان زنده اسیر غازیان عظام گشت و^{۱۴} سنجر میرزا و دین محمد میرزا با بعضی^{۱۵} از امرای جلال خان به قتل درآمدند و مرتضی قلی سلطان، مظفر و منصور به جانب مشهد مقدس مراجعت نمود و هر مال و^{۱۶} کسب که ازبکان از خراسان برده بودند بازگردانیدند و از^{۱۷} سرهای ازبکان^{۱۸} در میان میدان مناره ساخت^{۱۹}. جلال خان رادر آنجا به قتل آورده سراورا بادیگر سرها مصحوب عبدالغنی بیک به درگاه گیتی پناه فرستادند. ازین فتح عظیم حدود ملک خراسان بر غازیان مسلم گشته، استقلال تمام پیدا کردند و آن ولایات^{۲۰} امن و آباد شد.

۱-ن: رو آورده	۲-م: برایشان	۳-ن: برمی آورند	۴-م: شام
۵-م: روزی	۶-ن: «نره» ندارد	۷-ب: «و» ندارد	۸-م: بیاراستند
۹-م: ن: داشت	۱۰-ن: «و» ندارد	۱۱-ب: قلب	
۱۲-ب، م: قرب یک هزار و پانصد	۱۳-ب، ن: «و» ندارد	۱۴-م: جمعی	
۱۵-ن: «و» ندارد	۱۶-ن: «از» ندارد	۱۷-ن: ازبکان را	۱۸-م: ن: ساختند
۱۹-م: ولایت			

نظم^۱:

(چو تقدیر الهی بود زانسان که گردد مستقل ملک خراسان
نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور
شنیدم این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر)^۲

در روز شنبه هشتم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره این خبر را به پایه سریر اعلی رسانیدند. نقاره های شادکامی کوفته^۳ مرتضی قلی سلطان به جایزه این فتح لقب خانی یافت^۴ و در روز یکشنبه دوم شهر جمادی الاول^۵ عبدالغنی بیگ و بعضی از آقایان خان و وزیر وی ابوتراب بیگ اردوبادی سرجلال خان را با سایر سرها و^۶ اخترها به دارالسلطنه قزوین درآورده، از خیابان درباغ سعادت آباد [۵۰۲] و^۷ میدان اسب شاهی گذرانیدند. شاه صاحب اقبال و شاهزاده مشتری خصال و نواب علیه^۸ عالیه بیگم در تالار سردرگاه میدان مشاهده آنها فرمودند. عبدالغنی بیگ را امارت و سلطنت داده، قصبه اردوباد^۹ به تیول او مقرر شد^{۱۰} و صاحب علم و طبل و قشون گشت و خلعت های فاخر از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر و اسب وزین و زرو قماش جهت مرتضی قلی خان عنایت فرموده^{۱۱}، مدعیات و ملتسمات وی تمام ساخته شد و کلاهی او حسب المرام روانه خراسان گردیدند

ذکر لشکر کشیدن پیااله پاشا و الله پاشا

به صوب گرجستان و شیروان^{۱۲} و تسخیر

آن ولایت و نواحی و^{۱۳} قهستان

در این سال سلطان^{۱۴} مراد خان خواندگار روم تقض عهد و پیمان که فیما بین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان استحکام یافته بود و به قید^{۱۵} [قسم] نسل بعد نسل مؤکد فرموده بودند. در زمان شاه اسمعیل ثانی آن پیمان از طرفین خلل پذیر شده و هیچکدام یکدیگر را تنهیه و پرسشی ننمودند^{۱۶} و^{۱۷} خواندگار را آرزوی^{۱۸} تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان^{۱۹} و گرجستان در دماغ اوجای گرفته، پیااله پاشا و الله پاشا که از وزرای اعظم خواندگار^{۲۰} بودند با هفتاد هشتاد^{۲۱} هزار از عسکر سواره و پیاده و ینکیچری^{۲۲} به تسخیر ممالک مذکور ارسال نمود. پاشایان معظم با خیل و حشم زیاده از حد به صوب مرحد آذربایجان در حرکت آمدند و چون قلعه قارص محل نزول لشکر شقاوت اثر رومیه^{۲۳} شد، پاشایان اول به تعمیر قلعه مذکور پرداخته، از اطراف

۱- م: ندارد	۲- بن: بین الهالین را ندارد	۳- مز: ب: ن: گرفته
۴- م: ن: گرفت	۵- م: الثاني	۶- م: «و» ندارد
۷- ب: ن: در	۸- مز: اردو بار: ن: اردو بار	۹- ن: نمودند
۱۰- ن: فرمودند: م: فرمود	۱۱- ب: م: ن: شران	۱۲- بن: «و» ندارد: م: «و قهستان» ندارد
۱۳- م: «سلطان» ندارد: ن: «سلطان مراد خان» ندارد	۱۴- ن: بقصد	۱۵- م: نمودند
۱۶- م: «و» ندارد	۱۷- بن: آرزوی	۱۸- ب: م: ن: شیروان
۱۹- بن: خوندگار	۲۰- ن: رومیه شومیه	۲۱- ن: فرمودند: م: فرمود
۲۲- ب: و هشتاد	۲۳- ب: ینکیچری	۲۴- ن: رومیه شومیه

و جوانب آرزو به بدانجا کشیدند و ایالت پناه محمدی خان حاکم چغور سعدنیر لشکر خود را مجتمع^۱ ساخته، به هفت هشت^۲ هزار نفر از غازیان خون^۳ آشام که هر یک از ایشان باده کس از رومیه مقاومت می نمودند استقبال لشکر مخالف^۴ نموده، جوق^۵ جوق از جوانان شیرشکار به حوالی قلعه مذکور^۶ تاخت برده و، دستبرد نمایان می کردند، و با سر و اخترمه بسیار و غنیمت بی شمار معاودت می نمودند^۷ و هیچ روزی نبود که چهل و پنجاه نفر از رومیه طعمه شمشیر غازیان نمی شد و راه پیش آمدن برایشان مسدود نموده، جنگهای مردانه می نمودند.

درین اثنا، ابوبکر میرزا ولد برهان که وارث ملک شروان^۸ بود از بیم تیغ آبدار غازیان خونخوار فرار نموده، در کوهستان قمق و قیتاق^۹ بسر می برد^{۱۰}. و در این ولا به اغوای بعضی از اجاسره شیروان طغیان نموده، دم از^{۱۱} مخالفت و عصیان زده، سیصد و چهارصد نفر از اوایش پرس اوجمع آمده، هوای حکومت ملک شیروان در^{۱۲} دماغ او^{۱۳} جای گرفت^{۱۴} و صفحه ای مشتمل بر خلوص عفیت و صفای طویت نزد پاشایان ارسال داشت^{۱۵}، مضمون اینکه:

«بعد از طی مراحل شوق و اخلاص که شیوه محبان صادق الولا است، معروض می دارد که برعالمیان ظاهر و باهر است که سلطنت ملک شیروان اباعن جد به آبا و اجداد عالی مقام این کمینه متعلق بوده چندین سال است که اجداد [۵۰۳] بزرگوار بنده^{۱۶} در آن روضه جنت آساکم و فرمان فرما بوده اند. الحال قریب به پنجاه سال است که از سر بخت و از گون و ناسازگاری فلک بوقلمون پدر مرحومم و این مخلص گرفتار غم و هرگونه محنت و الم بوده ایم^{۱۷}. اکنون که سلطنت خالواده^{۱۸} صفوی روی در تنزل نهاده و ظلم لشکر قزلباش به لهایت رسیده، جمیع^{۱۹} اعیان و اصحاب ملک شروان عرضها و ناسها به من نوشته^{۲۰} استدعای رفتن فقیر بدان صوب با صواب نموده اند و همگی سرو مال خود را طفیل ساخته که شاید به یمین توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش از سر عجزه و مساکین آن^{۲۱} ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی معاونت سپاه ظفر پناه پادشاه اسلام (خلد الله ظله^{۲۲} علی مفاارق الانام)^{۲۳} میسر نیست و حضرت^{۲۴} جل و علا ایشان را مأور گردانیده که قلع و قمع آن گروه بی ایمان نموده، رفع ستم ظالم^{۲۵} از مظلومان نماید و بحمد الله تعالی که به نیت وفاهیت مسلمانان^{۲۶} به سرحد آذربایجان تشریف آورده اند. اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان

۱-ن: مجمع	۲-ب: و هشت	۳-ن: خونخوار خون آشام	۴-ن: مخالفت
۵-م: خون جوق	۶-ن: «مذکور» ندارد	۷-ن: می نمود	
۸-ب، م، ن: شیروان	۹-ن: قهستان	۱۰-ن: می بردند	
۱۱-م: «ملک شیروان» ندارد	۱۲-ن: در سرداشت و مضمون اینکه	۱۳-م: «او» ندارد	
۱۴-ب، م: داشت مضمون اینکه	۱۵-م: بین الهالین را ندارد	۱۶-ب، ن: این بنده	
۱۷-ن: بوده ام	۱۸-ن: خاندان	۱۹-ن: با جمیع	۲۰-ن: نوشته اند
۲۱-م، ن: این	۲۲-م: ظلم	۲۳-ن: بین الهالین را ندارد	
۲۴-ب: حضرت حق جل و علا، ن: حق جل و علا	۲۵-ن: مظلوم	۲۶-ب: مسلمان	

منعطف گردانیده، آن ملک^۱ به تصرف لشکر^۲ ظفر اثر درمی آید^۳ و غنیمت بسیار از شروان^۴ نیز بستان لشکر اسلام می رسد و مخلص بلا اشتباه که همیشه حلقه بندگی پادشاه اسلام پناه در درگوش جان کشیده به شرایط خدمتکاری و جان سپاری قیام نموده و خراج ملک شروان^۵ را هر ساله به خزانه معموره ارسال می دارد. امید^۶ می دارد که همواره ابواب فتح و نصرت بر جبهه آمل اولیای دولت بی زوال مفتوح باد.

چون مکتوب مذکور به مطالع^۷ پاشایان^۸ رسید، مضمون آن را محض صواب دانسته، عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف ساختند و احکام مشتمل بر استمال^۹ تمام به حکام آن مملکت فرستاده، به الطاف و تقدمات خداوندگاری ایشان را مستمال^{۱۰} و امیدوار ساختند^{۱۱} و صحیفه ای که در جواب رقع^{۱۲} ولد برهان^{۱۳} نوشته فرستادند^{۱۴} اینست:

«عالیجناب حکومت مآب معالی نصاب، شجاعت انتساب، اسیر زاده اعظم اکرم دام عزه و مد اقباله سیرزا ابابکر.

بعد از ابلاغ تحف تحیات معلوم رای شریفی بولسون که نامه نامی که آثار مخالفت^{۱۵} و موافقت سواد عنبر فامندن مشاهده اولندی یسخری^{۱۶} زمانده بوصوب صوابه گلوب مضمون بلاغت مشحونه اطلاع بولونوب فهم و دانسته انصاف و اخلاص^{۱۷} و یکجهت بوکنه انواع اعتراف و اولندی و بویابده عتبه گردون نشانه اولاغ گندروب^{۱۸} عرض اولندی و چون خاطر عاطر دریانوال^{۱۹} خاقانی و ضمیر سنیر بیضا مثال سلطانی تسخیر ملک آذربایجان و شروان معطوف اولوپدر^{۲۰}، حالیا بویایامده یورش عسکر ظفر اثر که عدد و شمارنی خدای^{۲۱} بیلور، اول جانب صوابه مقرون دورگورنور، لهذا عنان عزیمت اول صوبه^{۲۲} منعطف اولوب. بوصحیفه ارسال اولدی، انشاءالله الرحمن می ریب و گمان گرجستان داخل ممالک [۵. ۴] محروسه ایلوب^{۲۳} اولکه لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت دورانون باینده^{۲۴} تقصیر اولونمز. به دارالفتح قارص.

آنکاه جماعت رومیه به جانب گرجستان در حرکت آمدند^{۲۵} و سیرزا ابابکر^{۲۶} روزبه روز قوت یافته، بعضی از لشکریان امرای قزلباش که در در بند و شایران^{۲۷} بودند به قتل آورده، اجاره آن دیار بر سر او جمعیت تمام نمودند و تا قریب دوهزار کس به استقبال پاشایان شتافته، بدیشان ملحق

۱-ن: ملک را	۲-ب: ن: عسکر	۳-م: ن: می آورده	۴-ن: شروان
۵-م: ن: شروان	۶-ب: واید	۷-م: پاشیان	۸-م: احتمال م: ن: استمال
۹-ب: ن: ساخته	۱۰-م: ن: «و» ندارد	۱۱-ن: برهان را	
۱۲-ب: نوشته اند فرستاده: ن: ارسال داشتند: م: فرستاده	۱۳-این نامه ترکی در نسخه «ن»		
نیامده	۱۴-م: مخالفت	۱۵-ب: م: منجما	۱۶-ب: م: «اخلاص» ندارد
۱۷-ب: م: گندوزوب	۱۸-ب: م: نوافل	۱۹-ب: پدور	۲۰-ب: خدای
۲۱-م: صوبه	۲۲-ب: م: ایلنوب	۲۳-ب: باینده	۲۴-ن: آمده
۲۵-ب: ن: ابابکرنیز	۲۶-ن: سابران		

گشت و جماعت رومیه در قلعهٔ تفلیس که از معظم بلاد گرجستان است، نزول نموده و 'قلعهٔ تفلیس' را که در رفعت و بلندی به قلعهٔ سپهر برابری می نمود^۲ و در حصانت و استحکام مشهور آفاق است به تصرف در آوردند^۳:

حصاری که از غایت محکمی به عالم نظیرش ندید آدمی
نماید ز رفعت به چرخ برین به نوعی که گردون براهل^۴ زمین
دو صد قرن اگر نسرطایر پرد میندار کوره به برجش برد
بسالی شدی مرغ از آن برفراز به جایی رسیدی سوی سیر باز
چون سلاطین گرجستان بایکدیگر اتفاق نداشتند و هیچکدام از ایشان را حالت مقاومت لشکر رومیه نبود، سلطان محمود خان مشهور به سیم اوون^۵ که شاهی سون بود، به الکای خود که قهستان آنجا بود رفته [عیسی] خان ولد لوند خان در زکم با تحف و هدایای لایقه به خدمت پاشایان شتافت و آنچه لازمهٔ خدمت و شرایط مهمانداری بود به عمل آورده، و از آنجا حکم به احضار لشکر تاتار که مأمور حکم خواندگار^۶ آمد فرستادند و سیم اوون^۷ خان یک دو مرتبه خود را به حوالی اردوی ایشان رسانیده^۸، جمع کثیری را به قتل آورد. چون تاب مقاومت او نداشت و^۹ در برابر ایشان نمی توانست ایستاد، همین که فرصت می یافت خود را به اطراف و جوانب ایشان زده، دستبرد می نمود و در هر مرتبه که آرزو به قلعهٔ تفلیس می آوردند، سر راه برایشان گرفته، جمعی را به قتل می آورد.

ذکر توجه شاهزادهٔ عالمیان و امرای عالیشان

به صوب شروان^{۱۰} جهت دفع مخالفان

و مظفر شدن به عون ملکه متان

چون توجه رومیه به صوب گرجستان و شروان مکرراً به سماع عز و جلال رسیده، و ارس خان بکلریگی^{۱۱} آن ولایت عرضها نوشته، فرستاد که: عثمان پاشا ارادهٔ تسخیر الکای شروان^{۱۲} نموده با عسکری^{۱۳} زیاده از حد متوجه این ولایت است، امر مطاع لازم الاتباع^{۱۴} درین باب چیست؟ امرای نامدار قرعهٔ مشورت به میان^{۱۵} انداخته داعیه نمودند که شاه کامیاب را برداشته، به قرا باغ

- ۱- ب، م، ن: «و» ندارد ۲- ب، م: «م» مینمودند ۳- ن: بیت ۴- ب، ن: «باهر»
۵- ن: «سیم اوون» ۶- ن: «خوندگار» ۷- ن: «سمایون» ۸- ب، ن: «رسانید»
۹- ب: «و» ندارد ۱۰- ن: ذکر توجه نمودن رومیه شومیه به صوب گرجستان و شروان و ابوالفالب سلطان حمز میرزا با امرای عظام و سپاه ظفر فرجام استقبال نموده بدفع و رفع مخالفان روانه گردیدند. م: ذکر آمدن رومیه شومیه به جانب الکای گرجستان و شروان به اتفاق عثمان پاشا بالشکر بمداد ۱۱- ب: «شیروان» ۱۲- ب: «بگی» ۱۳- ن: «شیروان دارد»
۱۴- ب، م، ن: «عساکر» ۱۵- م، ن: «لازم الاتباع» ندارد ۱۶- ب، م، ن: «برسیان»

برند و بالاخره بعضی از^۲ خیرخواهان دولت ابد پیوند به عرض رسانیدند که برابری با غلام غلامان درگاه را باید کرد^۳ و پادشاه را پادشاه باید. اگر خواندگار خود در این عسکر می بود، رفتن نواب کامیاب لایق و مناسب می نمود. نظم^۴:

بجز شاه باشاه هم تنگ^۵ نیست به دریا بجز [۵۰۰] کوه هم سنگ نیست

ندارند تاب شهان چاکران زخورشید برهم خورند اختران

آنگاه قرار بر این یافت که نواب عالمیان ماب^۶ اختر برج سلطنت و کاسرانی، نوباوه^۷ گلستان خلافت و کشورستانی^۸، ابوالغالب سلطان حمزه سیرزا با اسرای عظام و قورچیان ظفر - فرجام^۹ و وزرای نامدار و صدور عالی‌مقدار و بعضی از ارباب قلم و سایر عساکر نصرت شیم^{۱۰}، به دفع مخالفان روان^{۱۱} گردد^{۱۲}، و در این سفر خیر اثر نواب علیه عالمیان رفیق فرزند ارجمند^{۱۳}، سعادت‌مند باشد. حسب فرمان قضا جریان شاهزاده عالمیان بالشکر گران در اسعد زمان در روز یکشنبه^{۱۴} بیست و پنجم شهر رجب سنه مذکوره از دارالسلطنه قزوین بیرون آمده، موضع شرف‌آباد را مضرب^{۱۵} خیام سرادقات جلال ساختند^{۱۶} و از آنجا کوچ نموده در موضع شادسهان^{۱۷} دشتی قزوین نزول اجلال واقع شد و از آنجا کوچ نموده منزل به منزل در هر منزلی دوروز و سه روز توقف می شد تا میانج^{۱۸} من اعمال گرسرود آذربایجان، در آنجا قریب به ده روز توقف واقع شد و در این منزل قریب به ده روز توقف واقع شد و^{۱۹} لشکر عظیم از اطراف وجوانب به اردوی عالی ملحق گشت و بعضی از امرا صلاح در آن دیدند که متوجه دارالسلطنه تبریز شده، اول جماعت افراد را (که قدم از جاده متابعت بیرون نهاده، حسین‌خان سلطان خنوسلورا به قتل رسانیده بودند^{۲۰} و خوئی و سلماس را)^{۲۱} به تحت تصرف در آورده دفع نموده، از آنجا^{۲۲} به ارض^{۲۳} روم و ارزنگان که از ممالک پادشاه روم است روند، و قلعه قارص را خراب نموده، در این زمستان به تاخت و تاراج آن محال مشغول باشند. و چون این اخبار^{۲۴} به سمع پاشایان رسید^{۲۵} از آنجا مراجعت نموده جهت^{۲۶} محافظت ارض روم متوجه خواهند شد و بعضی مخالفت رای مذکور نموده^{۲۷}، می گفتند که لشکر قزلباش که در شیروان است تاب مقاومت رویه ندارند و ایشان تسخیر آن مملکت نموده^{۲۸}، قلاع آنجا را مستحکم می سازند و بعد از آن برایشان ظفر یافتن اشکال تمام دارد، در این ولایه دفع ایشان پرداختن اولی می نماید. بالاخره این رای را به صواب مقرون دانسته،

۱- ب، ن: «و» ندارد	۲- م، ن: «از» ندارد	۳- م، ن: «کرد» ندارد
۴- ن: بیت. م: ندارد	۵- ن: تنگ، م: ندارد	۶- م، ن: «ماب» ندارد
۷- م، ن: بوده	۸- ب، م، ن: کشورستان	۹- ن: کرام
۱۰- ب، م، ن: کرد	۱۱- م: شنبه	۱۲- م: مضرب قیام
۱۳- ن: یافتند	۱۴- ن: شارسهان دشتی	۱۵- ن: «میانج» ندارد
۱۶- ن: «و» ندارد	۱۷- ن: بین الهالین را ندارد	۱۸- ب، م: بودند
۱۹- م، ن: واز آنجا	۲۰- م، ن: ارز روم	۲۱- ب، م: خیر
۲۲- ن: جهت محافظت ارز روم متوجه شدند	۲۳- ن: نمودند	۲۴- ن: ندارد

توجه قرا باغ و شروان را وجهه همت ساخته لوای ظفر اعتلای شاهزاده قمرلقا صفشکن، توران، سمی صاحب قران بدانجا در حرکت آمد و در تاریخ بیست و یکم شهر شعبان سنه مذکوره به دارالارشاد اردبیل داخل گشته، هفت روز در آن مکان عرش نشان به شرایط طواف و زیارت و استمداد همت از روحانیت آن حضرت طلب می نمودند. متولی^۱ آن آستان سدره مکان، سیادت و نقابت پناه اسیر ابوالولی انجو مهمانداری^۲ و خدمات لایقه به تقدیم رسانیده، به تفقدات و نوازشات مفتخر گشت و حفاظ و خدام و عمله و فعله آن آستانه مقدسه به خلاع و رعایتها از ماسوی [۵۰۶] شرف اختصاص حاصل نمودند و در تاریخ بیست و هشتم شهر مذکور وداع آن روضه کثیرالنور نموده، متوجه قرا باغ [شد] واحکام به ایالت پناه ارس خان روملو که امیرالاسرای (شروان)^۳ بود و مدت دوازده سال به استقلال در آن محال حاکم بود و سایر اسرای^۴ تابین وی نوشته فرستادند که مادام که لشکر ظفر اثر بدیشان ملحق نگردد به^۵ حرب روسیه مبادرت ننماید. و چون به منزلی که مشهور به قرا کوپک^۶ است از اعمال قرا باغ نزول نمودند و سان لشکر از اسرای عظام ستادند، مقرر شد که سوای ملازمان خاصه شاهزاده عالمیان و قورچیان خاصه شریفه و ایالت پناه خلیل خان افشار، تمامی اسرا و لشکری^۷ به شروان یورش نماید^۸ و نواب عالی بانواب مهد علیایی^۹ و خانه کوچ اسرا و نواب صدارت پناه میرشمس الدین محمد صدر در قرا آغاچ^{۱۰} در یورتی که حوالی پل سلطان یرداست^{۱۱}، نزول اجلال داشته باشند^{۱۲} و روزه ماه رمضان ندارند و تمامی عجزه و رعایای مواضع و مردم آلوس و احشام که از بیم تاخت و تاراج روسی و شروانی فرار نموده در کوهستان تحصن^{۱۳} داشتند به جا و مقام خود آمده به زراعت و رعیتی اقدام نمودند و اسرای عظام خصوصاً سلطان حسین خان شاسلو و پیره^{۱۴} محمدخان استاجلو و قلی سلطان^{۱۵} افشار قورچی باشی و ولی^{۱۶} خلیفه شاسلو و حسین قلی سلطان^{۱۷} شاسلو ایشک آقاسی باشی و شاه رخ خان ذوالقدر مهرداد و اسیر حمزه خان دیوان بیگی باشی استاجلو و محمدخان مصاحب ترکمان به اتفاق آصف زمان میرزا سلمان، اعتمادالدوله العلیه العالیه^{۱۸} که لشکر مجموع ایشان و جمعی که همراه شده بودند بالشکر قرا باغ از پنجاه هزار متجاوز بودند، از آب کر عبور نموده، به قلعه شماخی یورش نمودند و شب به حوالی قلعه رسیده شهر رادایره وار در میان گرفتند و همانجا فرود آمدند. بعضی از بهادران شیردل پیش رفته آغاز جنگ نمودند و احمد قلی خلیفه ذوالقدر باده بیست نفر از غازیان

-
- ۱- م، ن: متوالی ۲- م: مهمانداری ۳- ن: آنجا ۴- م: بین الهالین را ندارد
 ۵- م: داشته ۶- م، ب: و به حرب ۷- ب: ننمایند. ن: نمایند ۸- ن: کوپک
 ۹- م، ن: لشکریان ۱۰- م، ن: نمایند ۱۱- ن: علیایی، بیگم ۱۲- م: قرا آغاچ
 ۱۳- م، ن: برداشت ۱۴- ب، ن: باشد. م: ندارد ۱۵- م: تحصین ۱۶- ب: پره
 ۱۷- ب، م، ن: علی قلی خان ۱۸- م: «ولی» ندارد ۱۹- ب، م، ن: «سلطان» ندارد
 ۲۰- م: علیه عالیه

به اندرون^۱ شهر درآمده جنگهای مردانه نمودند و^۲ با سر و احترام و کسبب^۳ معاودت نموده خود را به اردو رسانیدند و غازیان خواب و خورد را بر خود حرام ساخته روی نیاز به درگاه خالق کار سازنده نواز^۴ نهاده، مترصد نصرت می بودند و از کثرت جیوش^۵ پرخروش لشکر ظفر اثر قزلباش خوف و هراس تمام بر ضمیر عثمان پاشا و مردم قلعه استیلا یافته^۶ راه فرار بر خود سدود یافتند. علی الصباح که لوای^۷ نصرت و^۸ اعتلای خسرو سیارگان^۹ از افق سعادت طالع گشته، جنود شب را به مصمصام انتقام چون بنات النعش متفرق ساخت، شعر:^{۱۰}

سحرگاه کین مصقل آب رنگ ز آئینه صبح بزدود رنگ
نمود آفتاب کواکب سپاه چو صورت در آئینه^{۱۱} صبحگاه

امرای عظام و عساکر نصرت فرجام به قصد یورش سوار شده، در این اثناء یکی از مردم تاتار در لباس شبانی به میان اردو درآمده از آنجابه شهر توجه می نمود. بعضی از غازیان نزدیک به دروازه^{۱۲} شهر به او رسیده، استفسار احوال نمودند که^{۱۳} چه کسی و به کجا [۵۰۷] می روی؟ وی فی الحال متغیر^{۱۴} گشته در جواب عاجز آمد. غازیان به فراست در^{۱۵} یافتند که از مردم مخالف و جاسوس است. او را گرفته نزد امرا آوردند. وی گفت که من از جانب عادل گرای خان تاتار آمده ام و کتابتی به عثمان پاشا دارم. کتابت را که از گرفتند مضمونش^{۱۶} این بود که در فلان روز بالشکر بی کران به اتفاق پسر برهان بر سر اسر خان و امروز^{۱۷} سلطان وارد و غدی خلیفه و امرایی^{۱۸} که قبل از این در شروان بودند ریخته بعضی از ایشان را به قتل آورده اند^{۱۹} و سه^{۲۰} چهار هزار کس از لشکر قزلباش کشته شده و تمامی اسوال و جهات ایشان را غارت نموده، دوسه هزار کس^{۲۱} از اناث و ذکور به اسیری بردیم^{۲۲}. حالیا چنین مذکور می شود^{۲۳} که لشگری بر سر تو آمده. خاطر جمع دارد^{۲۴} که بایست و پنجهزار کس از لرگی^{۲۵} و قرا برک شروانی^{۲۶} و تاتار فردابه مدد تو می رسیم.^{۲۷}

مجملی^{۲۸} دیگر از آن واقعه آنکه ارس خان بواسطه آمدن عثمان پاشا به الکای شروان اردو^{۲۹} و امرای تابین راجع نموده خیمه به صحر ا زد^{۳۰} و غافل از آنکه بی گمان لشکر تاتار بر سر او

۱- بن: به درون	۲- ب: «و» ندارد	۳- م: کشیب	۴- بن: «بند نواز» ندارد
۵- م: جوش و پر خروش	۶- ب: م، بن: یافته و	۷- م، بن: سواء	۸- ب: «و» ندارد
۹- ب: سیارگان	۱۰- م: ندارد	۱۱- م، بن: آینه	۱۲- بن: «که» ندارد
۱۳- بن: شعر	۱۴- بن: «در» ندارد	۱۵- بن: مضمون	۱۶- بن: او زر
۱۷- ب: امراء	۱۸- ب: م، بن: آوردند	۱۹- بن: سه هزار	۲۰- ب: بن: لشکر قزلباش
۲۱- ب: م، بن: بردند	۲۲- ب: میشد	۲۳- ب: دار	۲۴- بن: ترکی
۲۵- بن: تیروانی	۲۶- ب: میرسیم و	۲۷- بن: مجلل از آن	
۲۸- ب: م، رود و امراء، بن: رفته و امراء	۲۹- بن: زده		

خواهد ریخت که ناگاه در روز چهارشنبه یازدهم شهر رمضان المبارک سنه مذکوره، عادل گرای خان بالشکری بی شمار پرسوی ریخته، او یا ارز سلطان^۱ در آن معرکه به قتل آمدند (پسران^۲ وی شاهقلى سلطان خلفا^۳ و درویش محمد سلطان^۴ و اردوغدی خلیفه^۵ تكلو زنده از آن معرکه بدرآمدند)^۶ دویسر^۷ اردوغدی^۸ خلیفه - که در کمال حسن بودند - بدست رومیان زنده گرفتار شدند. در روز^۹ پنجشنبه نوزدهم شهر مذکور اردوی ارس^{۱۰} خان را تالان نمودند^{۱۱}.

(چون مضمون کتابت خاطر نشان میرزا سلمان و امرای عالیشان شده، دغدغه نمودند)^{۱۲} که مبادا جنگ عثمان پاشا و گرفتن قلعه طولی^{۱۳} پیدا کند و بلاشک درین جنگ جمعی کثیر کشته خواهد شد. بعد از آن لشکر تاتار از یک جانب درآمده، از جانب دیگر روسیه هجوم آورده ایشان را در میان بگیرند و لشکر مستاصل شود. اولی اینست^{۱۴} که دو کس از امرا با قشون و لشکر خود در اینجا بوده و سایر لشکری متوجه تاتار شویم، اول او را شکسته، بعد از آن به تسخیر شماخی معاودت نماییم. همگی رای مذکور^{۱۵} به صواب مقرون^{۱۶} دانسته، ایالت پناه ولی خلیفه شاملو را با سه هزار کس مقرر نمودند که در حوالی شهر بوده نگذارند^{۱۷} که عثمان پاشا فرار نماید^{۱۸} و سایر عساکر آن شخص قاصداً پیش انداخته به عزم جنگ تاتار توجه فرمودند که به یکبار سپاه هردو لشکر به یکدیگر رسیده، صفها بیاراستند و علمها گشودند. اسیر حمزه خان را چرخچی نموده از^{۱۹} هردو جانب دلیران رزم جو بر یکدیگر حمله آورده، غازیان به طعن سنان بسیاری از ایشان را از بالای زین ربوده، به خاک هلاک انداختند. نظم^{۲۰}:

سنانهای خونریز در کار شد زخار سنان دشت گلزار شد

و از آن طرف نیز تیر^{۲۱} مار کردار چون ابر بهار فرومی بارید و جمعی که بر سر قلعه مانده بودند، تاب نیاورده، یک یک از شیران بیشه کارزار خود را به جنگ گاه می رسانیدند چنانچه از آن جماعت دو هزار کس آمدند. ولی خلیفه چون دید که کسی دیگر با او^{۲۲} نمائند اونیز [۵۰۸] بالشکر خود متوجه شده^{۲۳} از یک جانب^{۲۴} حمله بر لشکر تاتار آوردند. از هر طرف که آن جماعت هجوم می نمودند، غازیان شیرشکار از صف تیپ و سپاه جدا شده به ضرب تیغ بی دریغ انبوه آن گروه را از یکدیگر می باشیدند^{۲۵} و بسیاری را بر خاک مذلت نشانیدند. حاصل که در روز یکشنبه بیست و هشتم رمضان^{۲۶} سنه مذکوره که از محل چاشت تا وقت عصر کارزار و مجادله نموده،

۱-ن: ارس	۲-م: پسران	۳-ب: ن: «خلفا» ندارد	۴-ب: م: ن: سلطان را اردوغدی
خلیفه	۵-م: بین الهالین دوبار آمده	۶-ن: پسران وی	۷-ب: م: اردوغدی ندارد
۸-ب: ن: و در	۹-ن: م: «ارس» ندارد	۱۰-ن: نمودند که مبادا جنگ عثمان پاشا و گرفتن	
قلعه	۱۱-م: بین الهالین را ندارد	۱۲-ن: طولی	۱۳-ب: م: آتست. ن: آنکه
۱۴-م: مذکوره را	۱۵-م: مقرون	۱۶-م: بگذراند	۱۷-ن: نماید
۱۸-ب: م: ن: هزار جانب	۱۹-ن: بیت	۲۰-ن: تیر تیز کردار	۲۱-ن: به او نمالد
۲۲-ب: ن: شد	۲۳-م: از جانب	۲۴-م: بی باشند	۲۵-ب: شهر. ن: شهر
رمضان المبارک			

عاقبت الابر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اژدها پیکر غازیان ظفر نشان وزیدن گرفت و لوای دولت تاتاری سرنگون^۱ شد و عادل گرای خان زنده اسیر غازیان شد. نظم^۲:

مزن با سپاهی زخود بیشتر که نتوان زدانگشت بانیشتر

پسر برهان با بقیة السیفی که مانده بودند راه فرار پیش گرفته تاشابران هیچ جا توقف نتوانستند نمود. شعر^۳:

کسی جان سلامت از ایشان نبرد بغیر از اجل هیچکس جان نبرد

و غازیان دست به تاراج در آورده، تمامی اسوال و اسباب ارس خان و اسرا که براه^۴ بودند و چندین کس از اناث و ذکور که اسیر کرده بودند بلمست در آوردند و از آنجا مظفر و منصور به جانب شماخی معاودت نمودند.

چون خبر شکست لشکر تاتار به عثمان پاشا رسید، قبل از آنکه بر سراو آیند، به اضطراب تمام خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیش گرفت. و چون خبر به سمع میرزا سلمان و اسرا رسید که او فرار نموده، جمعی به عقب^۵ او شتافتند. چون وی به ایلغار تمام رفته بود و اکثر غازیان به کسب مشغول شدند^۶، بدو نرسیده باز گردیدند:

سواران روسی در آن رستخیز گرفتند در پیش راه گریز

و اسرا در شماخی نزول نمودند. شعر^۷:

از اطراف لشکر درآمد بشهر سری پرز کینه دلی پرز قهر^۸

آنگاه مؤده^۹ این (فتح را به ملازمت شاهزاده عالی و نواب مهد علیایی عرضه داشت نموده)^{۱۰}، فتحنامه هابه اطراف و اکناف ممالک محروسه فرستادند. شاهزاده گیتیستان شرح این فتح را عرضه داشت نموده^{۱۱}، به پایه سریر اعلی فرستاد. بابا خلیفه قرا داغلو که عادل گرای خان را گرفته بود، او را به رتبه امارت سرافراز ساخته، یک هزار تومان از الکای شروان بدو عنایت شد.

چون خبر فتح به اردوی عالی رسید، نواب سیادت و صدارت پناه میر شمس الدین محمد^{۱۲} این دو کلمه را در باب تهنیت فتح به^{۱۳} اعتماد الدوله میرزا سلمان در قلم آوردند^{۱۴}:

«رسید مؤده فتح از وزیر شاه جهان وزیر ملک سلیمان امیرزا سلمان

چه فتح فاتح ابواب صد هزار فرح چه مؤده واسطه صد هزار امن و امان

۱-ب: سریه گون ۲-ب، م: ندارد. ن: بیت ۳-ب، م: ندارد. ن: بیت

۴-ن: برده بودند ۵-ب، ن: «۹» ندارد ۶-ب، م، ن: از عقب

۷-م: «شد» ندارد ۸-ب، م: ندارد ۹-ن: بیت را ندارد

۱۰-م، ن: بین الهالین را ندارد ۱۱-م: «نموده» ندارد ۱۲-ن: محمد صدر

۱۳-به میرزا سلمان اعتماد الدوله ۱۴-ن: بیت

ورود^۱ اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب اعتمادالدوله (العلیه العالیة الخاقانیه)^۲، صاحب السیف و القلم، حامی طوائف^۳ الاسم، ماحی الظلم و الظلم در زمانی^۴ که دلها از هجوم لشکر اندوه در اضطراب و جانها از عرق حرارت آتش ناامیدی در غرقاب تحیر بود، دلداری^۵ و هواداری نامردان^۶ نمود. حدیث صحیح نبوی^۷ (صلی الله علیه و آله)^۸ در حرب احزاب که «نصرة علی خیر» من اعمال امتی الی یوم القیمه [۵۰۹] اینجا در وادی سلمان که غلام^۹ باخلاص^{۱۰} حضرت امام المتقین^{۱۱} و یعسوب الدین امیر المؤمنین است صلوات الله علیه ظهور تمام دارد. این اسوه^{۱۲} حسنه موجب ارتضاء^{۱۳} اشان و اعتلاء مکان آن عالیشان^{۱۴} در دنیا و آخرت خواهد بود^{۱۵}. جزاکم الله عن الاسلام خیر الجزا و ابد^{۱۶} ظلکم الی یوم القیام.

بعد از فرار عثمان پاشا، از اموال و اثاث لشکر قزلباش و اسیران از زنان و پسران که بدست او درآمده بود، خود را به قلعه در بند کشانیده^{۱۷} از ترس لشکر ظفر اثر در آنجا متحصن شد^{۱۸} و بقیه شروانیان که بیشتر بواسطه دوست هزار تومان بقایای زمان شاه جنت مکان که در آن اوان به یکبار برایشان^{۱۹} حواله شده بود یاغی گشته بودند، خود را به کوهستانها کشیدند^{۲۰}. بواسطه این فترت^{۲۱} خلق بسیار ضایع شد. از صحیح القولی استماع افتاد که عبور لشکر ظفر اثر بر موضعی افتاد که اطفال غازیان روملویه مثابه خربزه زار^{۲۲} در آن صحرا پهن شده بودند و همچنان غازیان از میان آن گذشته، اسبان بر سر و شکم اطفال پانهادند و جمعی دیگر به اسیری رفتند و بسیاری به قحط گرفتار گشته^{۲۳} هلاک شدند^{۲۴}.

چون مشخص آصف زمان و اسرای عالیشان شد که عثمان بی ایمان به جانب در بند رفته در آن قلعه متحصن است، سرعی به تعجیل تمام به خدمت شاهزاده سپهر احتشام و نواب علیه و الامقام فرستاده^{۲۵} عرض نمودند که عثمان پاشا فرار نموده متحصن به قلعه در بند شده و عادل گرای خان زنده بدست درآمده صلاح دولت در این است که اردوی همایون به دستور در همان مکان نزول اجلال داشته باشد. این غلامان^{۲۶} عساکر منصوره را برداشته به در بند^{۲۷} رویم و عثمان پاشا را بدست در آوریم و یکباره قطع آمد شد^{۲۸} این طایفه از این دیار نمائیم. این خبر چون به

-
۱-ن: در ورود. ب: و اخبار	۲-ن: بین الهالین را ندارد	۳-ب: م: طواف
۴-م: ن: «در زمانی» ندارد	۵-ن: و دلداری	۶-ب: م: نامردان
۷-ن: بین الهالین را ندارد	۸-ن: صبر: حد	۹-م: با اخلاص
۱۰-ن: المتقین امیر المؤمنین است	۱۱-ن: آسوده	۱۲-ب: ن: ارتضاء و
۱۳-ن: عالیه: م: عالیشا	۱۴-ب: بود و	۱۵-م: والا بد
۱۶-ب: م: شده	۱۷-ب: پریشان	۱۸-م: ن: کشیده
۱۹-ب: م: فترت خلقی	۲۰-م: ن: «زار» ندارد	۲۱-ن: گشتند
۲۲-ن: فرستاد	۲۳-ب: م: غلام	۲۴-ن: بدر در بند
۲۵-ن: آمد شد از این دیار نمائیم	۲۶-م: آمد و شد از این دیار نمائیم	

نواب مهدعلیایی رسید، قبول این رای ننموده، محمدبیک ترکمان که در آن اوان ایشک آقاسی حرم محترم بود از عقب اسرا فرستادند که بهیچ وجه توقف نکرده در ساعت متوجه اردوی عالی گردند. سیزاسلمان و اسرای عظیم^۱ الشان امتثال فرمان ننموده، عادل گرای خان را برداشته، متوجه اردوی عالی شدند و مهمات شروانات^۲ ناساخته^۳ و قرار نداده در روز پنجشنبه هجدهم شهرشوال سنه مذکوره داخل یورت سلطان^۴ شدند. آنگاه احکام مطاعه به سیم اوون^۵ خان والی گرجستان نوشته مقرر داشتند که خان مشارالیه به اتفاق امام قلی خان قاجار حاکم گنجه و اسرای تاین و لشکر قراباغ به تسخیر قلعه تفلیس قیام نمایند و ایالت پناه محمدخان ذوالقدر که در زمان شاه جنت مکان حاکم دارالمؤمنین استرآباد بود^۶ و در میان ذوالقدران به شجاعت و مردانگی و فراست و تدبیر شهرت تمام داشت، او را بگلریگی شروان نمودند و حسین قلی سلطان استاجلو و علی قلی سلطان چاوشلو و مصطفی سلطان شرفلو و الله قلی سلطان ولد کوکجه سلطان قاجار^۷ و اسرای چاکرلو و قرامانلو را تاین او ساخته، صلاح دیدند که بدان صوب فرستند.

چون نواب علیّه عالیّه^۸ را از اسرای عظام [۵۱۰] سوء مزاجی بهم رسیده، اتفاقاً در آن روز برزبان در مقام^۹ عجز و افکندگی و عذرخواهی از راه صوفیگری درآمده^{۱۰}، نواب مهدعلیایی اعتماد بر آن ننموده در میان زمستان از قراباغ کوچ نموده متوجه دارالسلطنه قزوین شد در آن اوان که سرما به غایت و برودت به نهایت^{۱۱} انجامیده بود، شعر^{۱۲}:

چرخ پوشیده رخ خویش به سنجاب سحاب	در پس پرده شده ماه جهان تاب مقیم
اثر آتش سوزنده چنان باطل گشت ^{۱۳}	کاندرو گشت نهان معجزه ابراهیم
گر برافشانده شدی سوی هوا باده و آب	آمدی بازیکی لعل و ^{۱۴} یکی دریتیم

پیوسته ابر از هوا چون دست کریمان سیم می پاشید و جان از شدت سرما چون دل مخالفان^{۱۵} از بیم می لرزید. در چنین فصلی، در روز جمعه نوزدهم شهرشوال سنه مذکوره کوچ نموده، کوچ بر کوچ به ایلغار تمام به جانب دارالسلطنه توجه فرمودند و مقید به هیچ چیز نگشتند^{۱۶}. چون دارالارشاد اردبیل محل نزول اجلال گشت، اردو و^{۱۷} اشتر را گذاشته قرب یک هفته از راه خلخال و طارم با آنکه گریوهای آن راه از برف مسدود بود، خود را به دارالسلطنه رسانیدند. شروانیان خبر توجه نواب کینی ستانی^{۱۸} شاهزادگی^{۱۹} و اسرای عظام را به جانب عراق به عثمان پاشا رسانیدند و چون

-
۱-م:ن: اعظم	۲-ب: شیروانات	۳-م:م: تا ساخته	۴-م:ب:م: سلطان بود
۵-م:ن: سیادون	۶-ن: بوده و ب:م: «و» ندارد	۷-ب:م:ن: «قاجار» ندارد	
۸-م:ن: «عالیه» ندارد	۹-م:ن: «در مقام» ندارد	۱۰-ن: آمده و	
۱۱-ب: بی نهایت	۱۲-ن: بیت:م: ندارد	۱۳-ن: رست	۱۴-ب:م:ن: «و» ندارد
۱۵-ن: «و» ندارد	۱۶-ب: مخالفان	۱۷-ب:م:ن: مگشته	
۱۸-ن: «و» ندارد	۱۹-م:ن: «ستانی» ندارد	۲۰-م: شاهزاده گی	

از رفتن امرا به جانب قرا باغ و توجه ایشان در رکاب شاهزاده عالمیان و نواب بیگم به جانب دارالسلطنه قزوین آگاه شد، خیال حفظ و حراست و دارایی الکای شروان با خود قرار داده از روی اطمینان خاطر در قلعه در بند از روی قدرت و عظمت تمام قرار گرفت و آن حصاری است در غایت استواری مشهور و به کمال متانت در اقواء و السنه^۱ مذکور. مرغان هوای فضایش با^۲ نسر طایر همراز^۳ و ماهیان خندق عمیقش^۴ با گاو زسین دمساز. نظم^۵:

به سدسکندر^۶ شده توامان فرود آمده^۷ برجی از آسمان

سرکنگرش بر فلک کرده راه شده اره بر فرق خورشید و ماه

نیفتد ز پس رفعت پایه اش پس از قرنهای بر فلک سایه اش

عثمان پاشا با جوانان رعنا^۸ و ساده رخان دلربا در آن قلعه زیبا به عیش و طرب مشغول شده در تهیه جمعیت لشکر و دفع^۹ فتنه و شر اشتغال نموده، حقیقت حال معروض بارگاه خواندگار^{۱۰} نمود^{۱۱} و خود در آن زمستان در آنجا قشلاق نمود^{۱۲}.

گفتار^{۱۳} در آمدن شاهزاده نامدار و والدۀ خیرمدار

به جانب دارالسلطنه قزوین و آوردن

عادل گرای^{۱۴} تاتار

چون باعث توجه و استعجال نواب بیگم بر امرای نامدار و خانان عالم مدار^{۱۵} ظاهر شد، همه اطاعت نموده در رکاب مظفر انتساب آن حضرت، عادل گرای خان تاتار را برداشته متوجه دارالسلطنه شدند و در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام سنۀ مذکوره، که آفتاب عالیتاب در اواخر برج جدی بود و تاراجگر زمستان درختان باغ و بستان رامتل^{۱۶} عاصیان صحرای محشر عریان ساخته بود، اما فرمان فرمای دی و بهمن^{۱۷} همه را پوستین قاقم عنایت [۵۱۱] فرمود^{۱۸} و قلل جبال^{۱۹} از کثرت برف چون دشت و هامون در نظر یکسان می نمود، چمن را که چندین اطفال

۱- م، ن: دانسته ۲- ن: «با» ندارد ۳- م، ن: همراه ۴- ن: عمقش

۵- ب، م: ندارد. ن: بیت ۶- م، ن: سکندرش توامان ۷- م، ن: آمدی

۸- ن: «رعنا» ندارد ۹- ن: وستیز ۱۰- ن: خوندگار ۱۱- ب، م، ن: نموده

۱۲- ن: نموده ۱۳- ن: ذکر رسیدن نواب بیگم و شاه کامیاب از روی اضطراب استقبال

رفتن و خبر خیر اثر فتح امرای مظفر از جانب مازندران رسیدن و فرستادن غازیان شمس الدین دیوهر مکرغریو راه درگاه عرش اشتباه و مشارالیه را جهت نسق مقنعه بر سر کرده و کوچه و میدان و بازار گردانیدن و وقایعی که در آن اوان روی نمود ۱۴- ب: عادل گرای خان

۱۵- م، ن: عالمدار ۱۶- ب، م، ن: «رامتل» ندارد ۱۷- ب، م، ن: وی بهمن

۱۸- ب، م، ن: فرموده ۱۹- م، ن: خیال

ریاحین در مهد زمین بود بجز^۱ نرگس قره العین از نماند، و همگی چون عارض گل پژمرده^۲ و چون شمع لاله دل مرده شدند، شعر^۳:

بجز مردن آتش تمنا نداشت که در زندگی^۴ تاب سرمانداشت
زیر اندر آن^۵ وادی جان گسل زمین و فلک شد بهم متصل
به سوی شفق دید^۶ ها سرگران که می داد رنگش ز آتش نشان

در چنین روزگاری^۷ بی گمان خبر به شاه همایون رسید که اینک نواب بیگم رسیدند. شاه کامباب از روی اضطراب سوار شده به استقبال شتافت و شاهزاده و والد را برداشته به مقر سلطنت درآورد.^۸ قرب^۹ دوهفته از عقب لشکر واردوی ظفر اثر افتان^{۱۰} و خیزان خود را می رسانیدند.

بعد از چند روز که شاه^{۱۱} و شاهزاده و والد ماجده اوقات به عیش و نشاط گذرانید، شروع در مهمات نموده، ایالت^{۱۲} و بگلریگی^{۱۳} شروان را به محمد سلطان حاجیلر^{۱۴} ذوالقدر قوم ابراهیم خان - که در آن اوان از استرآباد آمده بود - شفقت کرده، اورا به مرتبه^{۱۵} خانی سرافراز ساختند و مهمات آن ولایات^{۱۶} را ساخته اورا روانه^{۱۷} الکاگردانیدند و قبل از این، ولی سلطان چرخچی استاجلو که از جانب خراسان آمده بود، ایالت استرآباد^{۱۸} را نامزد او گردانیده^{۱۹}، اورا روانه ساختند^{۲۰}.

و هم در این ایام، اسرای^{۲۱} ترکمان و تکلو که به حوالی همدان رفته بودند، بالتمام به دارالسلطنه آمده، نواب ابراهیم بیگ ولد حیدر سلطان ترکمان حاکم قم که به سرکردگی لشکر والد^{۲۲} خود در آن یساق همراه اسرای ترکمان و تکلورفته به دارالسلطنه آمده، نواب بیگم اورا مقرر کرد که از عقب شاهزاده سپهر اعتلای ظفر لوی قمرلقا، عباس میرزا که - در دارالسلطنه هرات نزد ایالت پناه علیقلی خان شاملو بود - رفته شاهزاده را به دارالسلطنه آورده^{۲۳} ضروریات شاهزاده را به احکام و خلایع فاخره داده ابراهیم بیگ را روانه^{۲۴} خراسان گردانیدند. وی استالالامره العالیه، باجمعی از ملازمان به سرعت تمام روانه شد.

و هم در این سال، ولی خلیفه شاملو را حکومت قائن داده اورا روانه^{۲۵} خراسان گردانیدند و فولاد خلیفه شاملو حاکم آنجا را معزول ساختند و بعضی دیگر از اسرای استاجلورا^{۲۶} مثل مصطفی بیگ ولد شاهوردی بیگ^{۲۷} کچل و محمد سلطان کوشک و شاهقلی سلطان قارنجه

۱-م:ن: تحریر کس ۲-ن: افسروه ۳-ن: تبت.م: ندارد ۴-ب: زنده گی

۵-م:ن: اندرون ۶-ب:م: دیده ها گران ۷-ب:م:ن: روزی ۸-م:ن: درآوردند

۹-ب: و قرب ۱۰-م: افتادن ۱۱-ب:م:ن: شاهزاده و شاه ۱۲-م:ن: «ایالت و»

ندارد ۱۳-م:ن: بیگلریگی ۱۴-ن: حاجیلو ۱۵-ن: ولایت

۱۶-ن: «را» ندارد ۱۷-م:ن: گردانیدند ۱۸-م: «ساختند» ندارد

۱۹-ب:م: اسرای ترکمان و حاکم قم که به سرکردگی والد خود در آن یساق همراه اسرای ترکمان که به حوالی همدان رفته. ن: اسرای تکلو و ترکمان حاکم قم که... رفته ۲۰-ب: ولد

۲۱-ب:م: آورد ۲۲-ب:ن: «را» ندارد ۲۳-م:ن: «بیگ» ندارد

را^۱ در خراسان الکا داده بدان صوب فرستادند. چون بعضی مهمات ضروری ساخته شد، بقیه زمستان را^۲ به شادکامی گذرانیدند.

وهم در این سال، خان احمد والی گیلان لاهیجان بنا بر آنکه امیره^۳ خسرو ولد سرفراز سلطان را که از جانب خود سپه سالار لشته^۴ شاه نموده بود، مردم^۵ جمشیدخان او را از آنجا بیرون کرده بعضی از مردم او را به قتل آورده بودند، لشکرگران جمع آورده^۶، متوجه کوچسغان^۷ که از الکای جمشیدخان است شد و جمشیدخان اسرا و لشکر خود را به سرکردگی قرا بهادر سپه سالار رشت جهت دفع شر^۸ خان به کوچسغان^۹ فرستاد و سه هزار نفر پیاده و سوار^{۱۰} [۵۱۲] از مردم قومی قبل از آمدن مشارالیه به کوچسغان آمده به اتفاق سپه سالار آنجا که مجموع پنجهزار کس بودند، خود را بر لشکرخان احمد زده، جنگ عظیم در میان ایشان واقع شد و شکست بر لشکر جمشیدخان افتاده پانصد نفر از ایشان به قتل درآمدند و از جانب لشکرخان احمد امیر خسرو سپه سالار لشته شاه و میرسید هراش باسی نفر مقتول شدند و خان احمد مظفر و منصور گشته در چمنی که در قرب کوچسغان واقع است، فرود آمده، آن شب به عیش و طرب مشغول شد و صبح ملک او پس داماد خود را حاکم و سپه سالار کوچسغان نموده، اراده نمود که بر سر جمشیدخان رفته رشت را مسخر سازد.

درین اثنا خبر آمدن قرا بهادر بالشکرگران رسید و آخر همان روز مشارالیه در کنار رودخانه سفیدرود نزول نموده، روز دیگر از آب گذشته، آهنگ حرب نمود. هشتصد نفر از قزلباش - از شاملو و استاجلو و ذوالقدر - که ملازم خان احمد شده بودند به جنگ مبادرت نموده، جنگ عظیم دست داد و برنج زاری محل عبور غازیان شده، تمامی اسپان ایشان در آن مکان به گل فرو رفت و پیادگان مردم قرا بهادر در آن میان در آمده چهارصد کس از قزلباش را که اکثر میزها بودند به قتل درآوردند و قرا بهادر خود با فوجی از جوانان کارآمدنی خود را بر سپاه لاهیجان زده، جمعی کثیر را به قتل درآورد و چون مردم لاهیجان ملاحظه نمودند که لشکر مخالف قوت تمام دارد، اکثر روی به هزیمت نهادند و چون خان احمد مشاهده آن حال نمود، تازیانه بر مرکب زده روی به گریز نهاد و مردم رشت او را با سپاه شکسته اش تعاقب نموده، سیصد نفر از مردم لاهیجان با ملک و پس داماد خان احمد به قتل درآوردند، و هفتاد نفر زنده اسیر به رشت فرستادند. و چون خان احمد با بعضی از سپه سالاران لشکر خود که نسبت به او غدری در خاطر داشتند، بدگمان بود از

۱- ن: «را» ندارد ۲- ب، م، ن: «را» ندارد ۳- ب، م، ن: اسیر

۴- ن: «لشته شاه» ندارد ۵- ن: و مردم ۶- ن: نموده

۷- ن: کوچسغان ۸- ن: سر ۹- کوچسغان

۱۰- ب، ن، م: سواره و پیاده (ب: پیاده و سواره) باشا هرخ خلیفه که بایکدیگر همزیان بودند در میان نهاده بعد از آن متوجه مقصد گردید و هم درین ایام که اوایل بهار بود و جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته اطراف صحرا از سبزه و لاله چون قبه خضر اپراز کواکب شد

لشگر جدا شده، برادر طالشه کولی اورا برداشته از آن معرکه بدربرد، چنانچه اکثر مردم خان احمد که در اول شکست فرار نموده بوده تصور نمودند که مگر خان احمد کشته شده و مشارالیه سه چهار روز در میان جنگل با سه چهار نفر بسربرد و چون مشخص نمود که مردم رشت به لاهیجان نیامده اند، وی از همانجا بازگشته از جنگل بیرون آمد، خود را به لاهیجان رسانید.

گفتار در وقایع سنه سبع وثمان وتسعمائه،

موافق به سال توشقان ثیل

روز چهارشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام که اول سال توشقان ثیل و روز نوروز بود، در دارالسلطنه قزوین شاه کامیاب به ایوان چهل ستون آمده، امرای نامدار و وزرای عالیقدر و جمیع ارکان و اعیان دولت قاهره به پایبوس اشرف و شاهزاده کامکار ظفرلوا، ابوالغالب سلطان حمزه میرزا، سرافرازگشته، بعد از آن یگان یگان به باغچه حرم رفته، از پس پنجره نواب بیگم تهنیت نوروز و دعا کرده به مجلس بهشت آیین آمدند و آن روز را به عیش و سرور گذرانیدند.

سابقاً ذکر رفت که نواب بیگم را در سفر قراآغاج از میرزاخان ذخیره خاطری بهم رسیده همچنان در [۵۱۳] کوفت آن بودند و در خیال و اندیشه دفع و رفع ایشان و پاک ساختن معاندان و دشمنان از ولایات مازندران که مملکت موروئی ایشان بود درآمده، قرارداد که اول حاکم و لشگر بدان مملکت فرستاده آن الکارا از وجود جمعی که صاحب خطه آن حدوداند پاک سازد.

مجملی از تفصیل احوال ولایت مازندران آنکه چون سلطنت و دارایی آن مملکت به مرحمت پناه امیر عبد الله خان والد نواب علیه علیه بیگم تعلق می داشت، وی نسبت به شاه جمجاه رضوان بارگاه خدمات پسندیده بجای نمی آورد، لهذا مزاج اشرف از وی منحرف شده میرزاخان را که ابن عم وی بود و بدو نیز حکومت آن ولایت می رسید، به سلطنت آن مملکت تعیین نمودند.

بعد از رحلت او خلفش میرزاخان به حکومت آنجا اشتغال داشت و در این ایام نصرت فرجام که اقتدار مهمام ممالک ایران بدست آن مریم زمان افتاد و مستقل و مطلق العنان گشت، امیر علیخان که از اقربای نزدیک وی بود، اورا به دارالسلطنه قزوین طلب فرموده بعد از اعزاز و احترام رعایت و انعامات از تاج و کمروزی مرصع و چارقب و آیات سلطنت و سایر ضروریات، ایالت آن مملکت را به وی عنایت فرموده، پیره محمدخان استاجلو که خود را از فدویان و یکجهتان نواب بیگمی می دانست، مقرر نمود که به اتفاق مشارالیه به مازندران رفته، اورا بر سر ایالت و دارایی آنجا متمکن گرداند و به اتفاق میرزاخان را بدست درآورده، به پایه سریر اعلی فرستند. میر علیخان و پیره محمدخان چون داخل الکای مازندران شدند، میرزاخان و جماعت دیوان که از جانب ایشان بودند، به قلعه ها متحصن شدند. امر بعد از یکچند روز که در آن مملکت بودند، چون کاری پیش نتوانست برد و نواب بیگمی تعجیل تمام در تسخیر آن دیار می فرمودند، ایالت پناهشاهرخ

خلیفه ذوالقدرمهردار را با جماعت غازیان ذوالقدریه مدد پیره محمدخان روانه مملکت مازندران گردانیدند. خلیفه اطاعت حکم علیه کرده از روی صدق و اخلاص متوجه شد. و هم در این ایام از جانب خراسان خبر رسید که ایالت پناه علیقلی خان شاملو در دادن شاهزاده عالمیان عباس میرزا تأمل دارد. باعثش آنکه از اوایل سلطنت این دودمان خلافت و هدایت تاحال، هرگز دارالسلطنه هرات که از معظم بلاد اقالیم سبعة است، بی شاهزاده نبوده، هر گاه که شاهزاده را به عراق برند، غازیان بی شاهزاده چون در این مکان توقف توانند کرد؟ اطراف وجوابع از مخالفان سلو، هر کدام داعیه ای و هریک اراده ای به خاطر می آورند. نواب بیگمی از استماع این اخبار حمل بر تفاق امر او تسلط ایشان نمود، در مقام قهر و غضب درآمده، سلطان حسین خان والد علیقلی خان که حاکم دارالسلطنه قزوین بود از این معامله هراسان شده، رخصت خراسان طلبید و تمهید نمود که خود رفته شاهزاده را به درگاه معلی حاضر سازد و منع علیقلی خان نموده او را از سماعت بازآرد. سلطان حسین خان به سرعت واستعجال تمام روانه خراسان شد و چون به حوالی خوار و سمنان رسید، خود را به حوالی مازندران رسانیده، بعضی حکایات [۵۱۴] با شاهرخ خلیفه که بایکدیگر همزبان بودند در میان نهاده، بعد از آن متوجه مقصد گردید. و هم درین ایام که اوایل بهار بود و جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته، اطراف صحرا از سبزه و لاله چون قبه خضرا پر از کواکب شده، فراش صبا سبیط^۲ زمین را به فرشهای رنگارنگ آراسته و باغبان صنع چمن جهان را به گلهای گوناگون پیراسته. نظم^۳:

چمن از نسیم صبا شکبار سمن از لطافت چو رخسار یار
زیاد سحر گل دهن کرده باز چو معشوق خندان، عاشق نواز

شاه و شاهزاده و نواب بیگم هوای سیر دریا و ک و زیارت سلطان او یس قرن^۴ علیه الرحمه نموده روز پنجشنبه سیم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بارگاه جاه و جلال و خیمه و خرگاه به حوالی آن جبال^۵ و قلال فرستاده خود به عبادت متوجه شد ارکان^۶ دولت و اعیان مملکت از ترک و تاجیک همه اسباب سیر و فراغت همراه برداشته در آبجا سه روز به سیر و فراغت اقدام نموده روز دوشنبه نزول اجلال به شهر فرمودند. در این اثنا خبر فتح امرای نامدار که به مازندران رفته بودند رسید که شمس الدین^۷ دیو که از اعیان ولایت بود به قلعه متحصن شده و بعد از قتال و جدال قلعه را بدست درآوردند چون مطلب از فرستادن امرای بدان صوب بدست آوردن سیرزا خان ولد سردار^۸ خان حاکم آنجا بود، امرای نامدار گرفتاری او را^۹ وجهه همت ساخته در آن باب جهد^{۱۰} و جد را به اعلی مرتبه رسانیدند.

-
- ۱-ب، م، ن: بین الهالین را ندارد ۲-م، ن: بساط ۳-ن: بیت. م: ندارد
۴-ب: خندان و ۵-ن: قرن^۴ نموده روز پنجشنبه ۶-م: جلال ۷-م: وارکان
۸-ن: شمسالدین ۹-ن: «و» ندارد ۱۰-م: ولد سلطان مراد حاکم آنجا. ن:
ولد مراد خان بود که حکام آن ولایت است ۱۱-ن: او را وجه. م: آورد جهت
۱۲-ن: جد و جهد

میرزاخان چون کثرت^۱ لشکر ظفر اثر^۲ مشاهده کرد خود رابه قلعه فیروزجاه که آن قلعه‌ای است بر قله کوه رفیع واقع واستحکام آن در اطراف عالم شایع. بیت^۳:

بنایش چودلهای سنگین دلان	درش بسته چون خانه مدخلان
فصلش گذشته زهفت آسمان	به تحت الثری خندش توانان
لب خندش آسمان عدم	ازوتابه ملک عدم یک قدم
زیساری عمق او از سپهر	نیفتد درو پرتومه و مهر

متحصن شده لوازم حصارداری به جای آورده، ذخیره بسیار در آن جمع نموده^۴ در مقام مدافعه درآمد. اسرای نامدار از تسخیر آن قلعه عاجز آمده و ایام محاصره استداد یافت^۵ و آثار فتح و ظفر از هیچ جانب روی نمی نمود و صورت نصرت از هیچ طرف چهره نمی گشود و تأخیر این معنی باعث انحراف مزاج نواب علیه^۶ می شد. پیره محمدخان و شاهرخ خان که سرداران لشکر ظفر کردار بود^۷ حقیقت حال معروض بارگاه فلک اشتباه نمودند نواب بیگم مقرر فرمود^۸ که شمس الدین دیورا که بدست در آورده اند روانه اردوی معلی گردانیده در تسخیر قلعه فیروزجاه خواه به صلح و خواه به جنگ سعی نموده، بی آنکه تسخیر آن قلعه نمایند فکری دیگر نکنند و از غضب خسروانه اندیشه نمایند. پیره محمدخان و شاهرخ خان استالا لاسره العالبه، شمس الدین دیورا همراه جمعی از معتمدان خود نموده روانه درگاه ساخت. چون به حوالی دارالسلطنه قزوین رسیدند، نواب بیگم مقرر فرمود که اورا پیراهن زنانه از کرباس و مقنعه به دستور بر سر کرده ریشش را تراشیدند و سرخی و سفید اب بر روی^۹ او مالیده، حوال دوزی از زبانش گذرانیدند و بعضی اوقات تخته کلاه^{۱۰} داران احتساب بر سرش نهاده،^{۱۱} برشتی برهنه اورا سوار کرده ساربانان در عقبش اورا در بغل گرفته بدان وضع اورا از بیستان تا انتهای خیابان آوردند (و مقرر نمودند که)^{۱۲} جماعت مسخره و اوایش در جلوی او بوده باشند^{۱۳}.

چه داند که این پرده نیلگون زبازچه فرداچه آرد برون

چون صبح روز سه شنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره^{۱۴} بود و آفتاب عالمتاب از جانب مشرق طالع شد، نواب بیگم امر فرمودند که اسرا و ارکان دولت قاهره به استقبال رفته خود بانواب شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان^{۱۵} مآب برتالا سر در^{۱۶} درگاه میدان اسب درآمده چپقها کشیدند و منتظر نظاره آن هیأت کریه المنظر بودند. سایر اسرا و ارکان دولت قاهره و عادل گرای خان تاتار برتالارها و درهای باغ سعادت^{۱۷} به تماشای برآمده، شمس الدین دیورا با آن^{۱۸} وضع از خیابان گذرانیده

-
۱- م: از کثرت	۲- ب، ن: اثر	۳- م: ندارد	۴- ب، ن: در آنجا
۵- ن: نموده. ب. نموده	۶- م، ن: «یافت» ندارد	۷- م: بود	
۸- م، ن: فرمودند	۹- ب، م: شمس الدین که وی را ن: شمس الدین را که		
۱۰- ب، ن: بروی	۱۱- ب، ن: نهاده و	۱۲- م، ب: بین الهالین را ندارد	
۱۳- ن: بیت	۱۴- م: مذکور	۱۵- م، ن: عالم	۱۶- ب: سردرگاه
۱۷- ب، م، ن: سعادت آباد	۱۸- ب، م: به آن		

و آخر به منزل عصمت پناه خیرالنسا خانم والدۀ بیگم که^۱ در جنب دولتخانه مبارکه بود و سابقاً منازل^۲ مرحمت پناه شاهقلی خلیفۀ سهرارد و القدر بود درآورده قلقچیان^۳ و کنیزان او را بواسطۀ بی ادبی که سابقاً نسبت به سلسلۀ علیۀ غفران پناه میر عبد الله بعد از فوت او نموده بودند، به سزا و جزای هر چه تمام تر هلاک گردانیدند و در خاشاک ملامت او را سوزانیدند. شمس الدین دیوبه شومی دشمنی که بآن دودمان عالیشان نموده بود، باعث استیصال سلسلۀ خود و سلسلۀ مرحوم میر مراد خان گشت.

آنگاه پیره^۴ محمد خان که^۵ دید از تسخیر قلعه اولاد عاجز است و از بیم نواب بیگمی قادر^۶ بر معذرت هم نیست، تدبیر و اندیشه در فریب و وعده^۷ و وعید نهاده جمعی از مصلحان خیر اندیش را به درون قلعه فرستاده، اولاً از تهدید و تخویف سخنان پیغام داده، آخر مدعاری بر آن قرارداد که چون اخلاص و صوفی گری غازیان نسبت به منتسبان سلسلۀ نبوی ولی زیادۀ از آنست که او را توهمی به خاطر رسد، ضامن و متعهدم که در^۸ خواه گناه او از نواب بیگم^۹ کرده به طریق سایر سادات ممالک محروسه سیورغال و اداراری جهت او گرفته در هر کدام از بلاد که اختیار نماید در آنجا به فراغت بوده باشد و از این سرکشی و قلعه داری سودی به خسران نمی بیند چرا که قدرت عساکر ظفر مائر زیادۀ از آنست که کسی تحصین^{۱۰} به قلاع و جبال تواند جست و چون آن حضرت را نسبت سیادت هست ملاحظه و مساهله از این جهت است^{۱۱}.

میرزاخان بعد از استماع این اقوال، چون دانست که چاره ای بعد تسلیم به درگاه واجب التکریم نیست، جواب داد که هرگاه پیره^{۱۲} محمد خان قسم یاد نماید که قصد این بیچاره نکند و نگذارد که دیگری از امر او^{۱۳} ارکان دولت قاهره حتی نواب بیگم و منتسبان آن سلسلۀ علیہ هم قصد بنده نمایند اطاعت امر کرده به ملازمت می رسد. پیره^{۱۴} محمد خان از استماع این خبر مسرور و خوشحال شده، قبول قسم خوردن و سایر تعهدات نمود^{۱۵} و خود به حوالی قلعه رفته معتمدان میرزاخان را طلب کرده به رصیفه و عبارتی که ایشان القا کردند^{۱۶} قسم بذات الله^{۱۷} و صفاته العلیا یاد نمود^{۱۸}. چون میرزاخان خاطر از سر قتل جمع نمود، به رضا و رغبت متوجه شده نزد خان آمد. خان^{۱۹} عالیشان^{۲۰} در برابر مراسم خدمتکاری به تقدیم رسانیده قلاع الکای مازندران را به میر علیخان

۱-ن: «که» ندارد	۲-ب:ن: منزل	۳-ب: قلقچیان	۴-ب: پیره
۵-ب، م:ن: دید که از	۶-ب:م: قادر بر معذرت.ن: قادر بر معذرت	۷-م: و وعید	۸-ن: عذر.م: ندارد
۹-ب:م: ندارد	۱۰-م: تحصین	۱۱-ب:م: ندارد	۱۲-ب: پیره
۱۳-ب:م: ندارد	۱۴-ب:م: ندارد	۱۵-ب:م: ندارد	۱۶-ب:م: ندارد
۱۷-ن: ندات الله نموده	۱۸-ب:م: یاد نمود	۱۹-ب:م: یاد نمود	۲۰-ب:م: یاد نمود
۱-ن: احمدخان. ب: احمدخان ابدخان	۲-ن: «خان عالیشان» ندارد		

مازندرانی که از اقوام نزدیک مرحومی میرعبدالله خان مازندرانی والی آن ولایت بود سپرده میرزاخان را با عورات و اقوام برداشته روانه درگاه معلی گردید.^۱ قاصدان تیزرو و سرغان باتک^۲ و دو مژده این خبر را در ساعت به درگاه عرش اشتباه آورده نقاره^۳ های فتح زدند و نواب بیگم^۴ پیره محمدخان را مشمول عواطف بیکران گردانیده، خلایق فاخره با اسب وزین و کمروتاج به استقبال فرستاده^۵ قدر او را در میانه خوانین زیاده بر همه نهاد^۶. پیره محمدخان چون به حوالی بیدستان قزوین رسید، نواب بیگم بواسطه قتل پدر بدون کشته شدن او به چیزی دیگر راضی نمی شد. هر چند امرای عظام معروض داشتند که ما با^۷ او قسم خورده ایم^۸ که^۹ نگذاریم که آسیبی بدورسد، امیدواریم که نواب کامیاب از سرخون او گذشته به هر قلعه از قلاع ممالک محروسه که رای صوابنمای^{۱۰} قرار گیرد او را حبس فرمائیم، ملتمس ایشان درجه^{۱۱} قبول نیافته، حکم قتل آن^{۱۲} سیدزاده بی گناه فرمودند و بعضی از قورچیان را به سرکردگی مخلص بیک گرجی به بیدستان فرستاده^{۱۳}، حکم عالیه شد که میرزاخان را بدیشان سپارند که محافظه نمایند.

پیره^{۱۴} محمدخان چون یافت که نواب بیگم در قتل وی^{۱۵} وی مبالغه تمام دارد، نتوانست^{۱۶} که عهد و میثاق خود را به عمل آورد. مخلص بیک با قورچیان در روز چهارشنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره^{۱۷} آن سیدزاده بی گناه را که به تقوی و صلاح و سلامت نفس آراسته بود به قتل آوردند و عورات و مردم او را به طریق^{۱۸} اسیران به شهر در آورده در خانه^{۱۹} اسرا سپردند. بعد از آن به اصفهان بردند. این عمل بر بیگم و والده اش که باعث او بود مبارک نیفتاد و هفده^{۲۰} روز فاصله بعد از قتل میرزاخان و^{۲۱} قتل بیگم و مادر اتفاق افتاد.

میرزاخان^{۲۲} را در گورستان^{۲۳} بیدستان دفن کردند وی در کمال شجاعت و صلاحیت بود اکثر نوافل را به عمل آوردی و نماز تهجد^{۲۴} از وفوت نگشتی و با وجود جوانی پیرامون ملاهی و مناهی نمی شد.

۱-م: ن: گردانیدند	۲-م: تابک: ب: م: بادیک	۳-ن: نقارهای	۴-ب: پره
۵-ن: فرستاد	۶-م: م: نهاده	۷-م: به او	۸-م: خورده ام
۹-ن: «که» ندارد	۱۰-ب: م: نوابنمای: ن: صوابنما	۱۱-م: بدرجه	
۱۲-م: ن: «آن» ندارد	۱۳-ن: فرستاده	۱۴-ن: ب: پره	۱۵-م: او
۱۶-ب: ن: و نتوانست	۱۷-م: ب: سنه اول	۱۸-م: ن: چون	
۱۹-م: بخانه اسرا سپردند و	۲۰-ن: هفت	۲۱-ب: ن: «و» ندارد	۲۲-ب: ن:
میرزاخان	۲۳-م: کوهستان	۲۴-ب: نهجد: ن: تهجد	

خون^۱ فشانی قلم سریع السیر در بیان واقعه^۲ نواب بیگم و تسلط و غلبه^۳ امرا و پیداشدن آشوب و تلاطم در میان^۴ مردم شعر

سخن مختصر گردش روزگار سرقتنه دارد چو کیسوی یار

زدیوار و درفتنه سربرزده زهرسو بلای دگر^۵ سرزده

چون^۶ نواب بیگم در باب تسخیر مازندران و استیصال اولاد میررادخان خاطر جمع نمود ، انحراف مزاجی که^۷ از اقبال پناه اعتمادالدوله میرزا عمادالدین سلمان و خایل خان افشار حاکم کوه کیلویه و قلی سلطان^۸ قورچی باشی افشار و شاهرخ خلیفه^۹ مهرداد ذوالقدر و سلطان حسین خان^{۱۰} شاملو و حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی شاملو و امیر حمزه خان استاجلو و محمدخان مصاحب ترکمان و جماعت ایشان داشت ، در اکثر مهمات^{۱۱} مالی و ملکی ممالک محروسه رای و مصلحت ایشان را منظور نداشته به صوایدید خود عمل می فرمود ، در فکر و تهیه^{۱۲} دفع و رفع ایشان درآمده ، اراده مصروف آن می فرمود که جمعی دیگر از اسرار^{۱۳} تربیت نموده در برابریان جماعت درآرد . از جمله اسکندربیک برادرزاده^{۱۴} خلیل خان افشار را^{۱۵} در برابر وی واقوام شاهرخ^{۱۶} خلیفه را در محاذی او اسکندربیک دانه را در برابر قورچی باشی و مسیب خان را در مقابل جمعی^{۱۷} دیگر در آورده وزارت دیوان اعلی را به میرقوام الدین حسین داده ، اعتمادالدوله میرزا سلمان^{۱۸} و امرای عالیشان را رفع^{۱۹} نمایند . چون اعتمادالدوله العلیه العالیه^{۲۰} و امرای ذوی الاقتدار از این اسرار آگاه گشتند ، شبها بایکدیگر تردد^{۲۱} نموده در فکر^{۲۲} و اندیشه درآمدند و با خود گفتند که اگر در تدبیر این معامله سعی ننمایند^{۲۳} ، نواب بیگم ایشان و سلسله ایشان را برمی اندازد^{۲۴} . آنگاه^{۲۵} بایکدیگر قسم یاد نموده قرار بر این^{۲۶} دادند که چون شاه جمعه که صاحب تاج و تخت و نگین است ، چرا اینچنین بی دخل بوده ، مدار مهمات ممالک محروسه بر عورات بوده باشد . این حکایت را مطلب کرده هریک از امرا مردم اویماقات خود را از مقربان و یوزباشیان و ایشک آقاسیان و قورچیان طلب نموده^{۲۷} قرعه^{۲۸} این مشورت با ایشان در میان انداختند^{۲۹} و همه یکدل^{۳۰} و یکزبان شده قرار بر دفع نواب بیگم و سلسله مازندرانیان دادند و نواب بیگم^{۳۱} از غایت قدرت غافل افتاده ، مقربان یارگله وی مثل میر

۱- ن گفتار در باب اعتماد الدوله و امرای ذوی الاقتدار که از کید و اسرار نواب عالیه بیگم آگاه گشته و امرا با هم قسم یاد نموده یکدل و یکرو شده بی فرموده شاه و الاجاه آن قوم ستم پیشه نواب بیگم و والدش را از حرم محترم بیرون آورده به قتل رسانیدند

۲- م: دیگر ۳- م: چون ندارد ۴- ب: م: که از وی که از و میرزا عمادالدین سلمان اعتماد الدوله و خلیل خان افشار ۵- م: خان ۶- ب: م: ن: خان ندارد ۷- ب: مهماتی ۸- ب: م: ن: را ندارد ۹- ن: را ندارد ۱۰- ن: شاه قلی

۱۱- م: ن: جمعی کثیر ۱۲- ب: م: سلمان را ۱۳- ن: دفع

۱۴- ن: «العالیه» ندارد ۱۵- م: ترد ۱۶- ب: م: ن: از درمکر ۱۷- م: نمایند

۱۸- ب: م: اندازند ۱۹- ب: و آنگاه ۲۰- م: برین ۲۱- م: نمود

۲۲- ب: م: ن: «و» ندارد ۲۳- ب: ن: یکدل و یکرو. م: یکدل و یکرو ۲۴- ن: «بیگم» ندارد

قوام‌الدین حسین وزیر، ملافضل منجم^۱ و آقا جمالی در نهایت غرور و بی عقلی در مقام مدافعه و رفع این معامله نشدند^۲. بالاخره کاریجایی انجامید که^۳ هجوم عام به جایی رسید که اصلاح^۴ در آن مدخلی نمی افتاد

مجملی^۵ از تفصیل این حادثه نازل آنکه چون شاهرخ خان مهردارو^۶ پیره محمدخان استاجلو و امرای رفیق که فتح مازندران نموده به پایه سریر^۷ اعلی آمدند، تمامی ارکان دولت را با خود متفق ساخته مکرراً همگی درخواست خون میرزاخان نمودند و دوم مرتبه نواب بیگم دست رد بر سینه ملتمس ایشان نهاده درجه قبول نیافت، این مقدمات باعث انحراف امر گذشته همگی به خانه^۸ آصف زمان میرزا سلمه^۹ رفته در باب دفع نواب علیه هم سوگند شدند. در خلال این احوال نواب بیگم^{۱۰} خطه قاخره کاشان که به تیول محمدخان مصاحب ترکمان مقرر^{۱۱} بود بواسطه شکایت اهل کاشان از تیول وی تغییر داده رقم اشرف در باب خاصگی آنجا عزا صادر یافت. محمدخان که ملاحظه این حال کرد با امرای همدستان شده شروع در فتنه و فساد نمودند.

اتفاقاً جمعی کثیر از قورچیان تحصیلداران شروان^{۱۲} که به تحصیل آنجا رفته چیزی وصول نشده بود و هریک مبلغ ده تومان دوشلک صد تومان تحصیل به ارباب مناصب در خانه شاهی داده بودند، به دیوان آمده طلب عوض تحصیل خود یا طلب وجه دوشلک می نمودند و مقدمه از نواب میرشاه غازی که مستوفی الممالک بود کردند و مکرراً به منزل وی آمده صحبت رابه خشونت رسانیدند. تا آنکه روز شنبه سلخ شهر جمادی الاول سنه مذکوره مستوفی الممالک مذکور^{۱۳} اقرب به ظهر از دفتر خانه همایون برخاسته به ایوان چهل ستون آمد که روز دیوان بود. بعد از ساعتی که مشارالیه از مجلس برخاسته جهت تجدید وضو بیرون آمد، قورچیان به تحریک بعضی از امرای بر سر راه وی آمده طلب عوض تحصیل نمودند. در آن اثنا بر مشارالیه شمشیر انداخته^{۱۴} وی را در میان گرفتند. میرشاه غازی چون صحبت را غلیظ یافت، خود را به درون منازل ایوان انداخته جمعی از هواخواهان او را در میان گرفته از دست آن جماعت نجات یافت. این خبر چون به مسامع نواب کامیاب و نواب بیگم^{۱۵} رسید، شاهزاده سلطان^{۱۶} حمزه میرزا را با جمعی از امرای نزد یوزباشیان و قورچیان فرستاده ایشان رابه وعده تحصیل^{۱۷} و انعام امیدوار ساخته^{۱۸} از اقدام به امثال این اعمال منع نموده باز آوردند و روز چون به عصر رسید و امرای از در خانه میل به منازل خود کردند به هیأت مجموعی و صحبت اتفاقی به باغ سعادت آباد رفته جانقی و مشوره را در باب قتل بیگم یکی ساخته خبیله و اجلاف و اویش خود را تحریک نموده، اول مقرر نمودند که به دولتخانه همایون^{۱۹} رفته عادل گرای خان را که در یکی از منازل متصل به دیوان خانه همایون می بود او

۱-م: «و» ندارد	۲-م: شدند	۳-م: ن: و	۴-ن: اصلاح را
۵-ب: ن: و مجملی	۶-ب: ن: پره	۷-م: ن: سریر خلافت مصیر اعلی آمدند و	
۸-م: بخان	۹-ن: بیگم	۱۰-م: ن: «مقرر» ندارد	۱۱-ن: شیروان
۱۲-ب: ن: مذکوره		۱۳-م: ن: انداختند میرشاه غازی	
۱۴-ب: م: ن: «و نواب بیگم» ندارد		۱۵-ب: م: ن: «سلطان» ندارد	
۱۶-م: و تحصیل	۱۷-ن: ساخت	۱۸-م: ن: «همایون» ندارد	

را به قتل رسانند^۱ و از آنجا بدرحرم محترم رفته کارسراپردگان عصمت و طهارت را بسازند. آن جماعت بی مروت سوزن الله الله کشیده، از باغ سعادت به دولتخانه مبارک ریختند و در طرفه العینی عادل گرای خان را به قتل آورده سراورا نزد اسرا بردند و از آنجا هجوم بدرحرم آورده چون قورچیان و ایشک آتاسیان و خدمتکاران اهل حرم واقف شدند، درها بر روی آن جماعت بسته از آن جرأت و اراده^۲ مانع شدند. آن قوم بی ترحم دیدند که بدان عنوان کار از پیش نمی رود و بعضی از اسرا مانع آمدند و شب بسر دست درآمد مایوس بازگشتند. شعر^۳:

شبی کان شب سیه تر بود از قار^۴ شبی تیره چو روز دوری یار
جهان تاریکتر از روی زنگی چو چشم مور بر عاشق زنگی

چون بمؤدای^۵ حقیقت انتمای اذ اراد الله شیئا هیاء اسپاه^۶، مقدر چنان بود که در آن معركة پرسیتز نواب بیگم راراه گریزی میسر نشود^۷، بموجب «اذا جاء القضاء علی البصر»، اقبال پناه اع-ماد-الدوله که در آن زمان در درحرم^۸ بود و متعهد می شد که اگر نواب بیگمی یک مبلغی از جهت اسرا و قربان و یوزباشیان بدهد رفع این حادثه می توانم کرد. نواب بیگم اصلا تنزل ننموده همچنان در مقام دشنام اسرا بود. اع-ماد الدوله و قربان درگاه بیگمی تا نصف شب در درحرم بسر برده، دیدند که قضیه از اصلاح و مهم از رس-گاری و فلاح درگذشت، هر کدام به عنوانی خود را پنهانی^۹ از دولتخانه بیرون انداخته به گوشه ای گریختند و منتظر بودند که آخر معامله بعضی به کجا منتهی می شود.

آن شب نواب بیگم در خدمت نواب اعلی و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و برادران، ابوطالب [۵۱۹] میرزا و طهماسب میرزا و همشیره^{۱۰} شاهزاده بیگم و والد، فخرالنسا خانم به محنت و کلفت هرچه تمام تر مرصده فرجی می بودند و از کارخانه غیب و درگاه لاریب رفتن بیگم مقدر شده بود،^{۱۱} که پیر سودمند نمی افتاد و به مضمون^{۱۲} «اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة ولا یستأخرون^{۱۳}» نظم^{۱۴}:

سحرگاه کاین مهر چرخ انتقام برآورد تیغ ستم از نیام
علمهای والا سر افراختند بحرش یرین سایه انداختند

اسرا آن جماعت را مقرر داشته^{۱۵} با جمعی دیگر از ریش سفیدان اویماقات از یوزباشیان و علمداران (نزد شاه جمجه فرستادند که به خودش^{۱۶} خاطر نشان کرده مانع قتل بیگم و والدش نشود. یوزباشیان و علمداران)^{۱۷} بدرحرم آمده، اسرا و قورچیان در دولتخانه جمع آمده^{۱۸}، معروض^{۱۹} رای انور داشتند که

۱-ن: رسانید	۲-ن: ارادت	۳-ن: بیت. م: ندارد	۴-م: ن: از مار
۵-م: ن: مؤدای	۶-ن: «اسباه» ندارد	۷-ب: م: ن: شود	۸-ب: حرم متحرم
۹-ب: ن: پنهان	۱۰-ب: همشیر	۱۱-م: بودند	۱۲-ب: مضمونی
۱۳-سوره آیه ۳	۱۴-ب: ندارد	۱۵-ن: داشتند	۱۶-م: ب: به خوش
۱۷-م: داخل پراترزا ندارد	۱۸-ب: ن: آمدند	۱۹-م: ن: معروض داشتند	

مادام رفع بیگم و والده‌اش^۲ نشود، مهمات سلطنت و معاملات دولت پیش نمی‌رود، اولی^۱ و انساب آنست که مانع نشوند. چون یوزباشیان و علمداران آن سخنان را به مسامح عزوجل رسانیدند نواب^۳ اعلی استغاثه^۴ و درخواه بیشتری کرده، گفت که اگر غرض^۵ دخل اودر مهمات است، من بعد اورا به مازندران فرستاده دراین حدود نباشد. هرچند حکایات مشتمل بر شفاعت به آن جماعت گفت اثری نکرد تا آنکه آن قوم ستم پیشه نهیب داده، نواب بیگم و والده‌اش را گرفته به قتل رسانیدند و این واقعه در چاشت روز یکشنبه^۶ غره شهر جمادی الثانی سنه مذکوره در دارالسلطنه به وقوع انجامید. فی الفور نواب بیگم و والده را به سزار^۷ فیاض الانوار خواتون کوهک برده، بعد از تجهیز و تکفین که در خانه پریخان خانم به عمل آورده بودند، در آنجا دفن کردند و روز دوشنبه^۸ ماه، حسب الامر اعلی از آنجا نقل کرده، به مزار کثیر الانوار اما سزاده شاهزاده^۹ حسین علیه وآبائه التحیه و الثناء دفن نمودند. شعر^{۱۰}:

چنین است آیین چرخ^{۱۱} بلند که زهرت دهد بعد جلاب^{۱۲} آفت

آنکه که بر مردم ظاهر شد که نواب بیگم را به قتل آوردند^{۱۳}، غازیان و قلعچیان سر بر آورده شروع در نهیب و غارت خانه‌های ارباب مناصب نمودند. از جمله خانه میر قوام الدین حسین را آنچه از صندوق و نفایس وی بود، مردم پیره^{۱۴} محمدخان استاجلو برده، سایر متروکات اورا به نوعی نهیب کردند که خانه او با تحت الثری برابر شد و مصداق این مقال مذکور خاطر اهل حال گشت. رباعی^{۱۵}:

آن سیر که از کبر هلاک می‌گفت با خلق سخن به چشم و ابرو می‌گفت

بر کنگره سرای او فاخته‌ای دیدم^{۱۶} که نشسته بود و^{۱۷} کوکومی گفت

و همچنین خانه والده بیگم و جماعت مازندرانیان^{۱۸} و خانه ملا افضل منجم که اعتبار تمام و تقرب مالا کلام یافته، کلاتر قزوین بود و جمعیت بسیار بهم رسانیده بود، تالان کردند و^{۱۹} همچنین خانه اکثر تاجیکان را تالان کردند^{۲۰} و در کوچه و بازار بهر کس از این جماعت می‌رسیدند، مزاحمت می‌رسانیدند. نواب اقبال پناه^{۲۱} اعتماد الدوله [۲۲] میرزا سلمان به خانه خلیل خان رفته نواب میر شاه غازی توسل به محمدخان ترکمان بسته وی به منزل او آمده اورا برداشته به منزل خود برد و جمعی از ملازمان خود را مقرر کرد که کشیک منزل او بدارند و ملا افضل، پناه به قورچی‌باشی و میر قوام الدین^{۲۳} حسین به شاه رخ خان برد و^{۲۴} نواب کامیاب اشرف اعلی چون مشاهده کرد که در فتنه

۱- سن: دفع	۲- م: ن: والده نشود	۳- ب: واولی	۴- ب: و نواب
۵- ب: م: استعانت	۶- ن: غرض ایشان مهمات است	۷- م: بشنبه	۸- م: فیاض انوار
۹- م: جلات	۱۰- م: ن: آورده اند	۱۱- م: بیت: م: ندارد	۱۲- م: جلات
۱۳- م: نشست ام بود	۱۴- م: ن: «و» ندارد	۱۵- م: بیت: م: ندارد	۱۶- م: بیت: م: ندارد
۱۷- م: و اکثر تاجیکان را. م: و همچنین اکثر تاجیکان را	۱۸- م: ن: «و» ندارد	۱۹- م: بیت: م: ندارد	۲۰- م: بیت: م: ندارد
۲۱- م: اقبال پناه ندارد	۲۲- م: بیت: م: ندارد	۲۳- م: بیت: م: ندارد	۲۴- م: بیت: م: ندارد

بازگشته، به ملاحظه آنکه مبادا تشویشی به سلسله علیه نواب سیادت و صدارت پناه، شمس الاسلامی می رسد، عالیجاه تیمورخان استاجلو را مقرر کردند که منزل وی رفته لوازم کشیک و خدمتکاری به تقدیم رساند و قرب پنج شش روز در شهر و بازار فتنه و فساد آشوب بود. روز دوشنبه دوم ماه اسرای^۲ صاحب قدرت و اختیار در خانه آمده پرسش شاه و شاهزاده نموده وقوع این حادثه را^۳ بنابر دولتخواهی و خیرخواهی معروض داشتند. شاه جمجاه در برابر فرمودند^۴ که بیگم در باب تغییر کاشان خوب نکرد^۵ و التماس اسرا را در آن باب قبول نفرمود. آنگاه محمدخان را پیش طلبیده مجدداً پاپوس ایالت کاشان فرمودند و طالقان را که بیگم از تیول اسیر حمزه خان تغییر داده بود^۶ به دستور^۷ بدو عنایت نمودند. بعد از آن احوال اعتمادالدوله میرزا سلمان پرسیدند. اسرا عرض کردند که در منزل خلیل خان است و چون بهم تاجیکان در میان است بهره نواب اعلی اسر فرمایند عمل نماید. شاه جمجاه از روی عاطفت بر زبان الهام بیان گذرانیدند^۸ که مهمات بی وزیر نمی شود وی همان وزیر باشد. چون تسلط و استیلای اسرای ترک^۹ زیاده از حد شد، وی جهت تراضی خاطر همگنان مدت شش^{۱۰} روز در منزل خلیل خان ماند، روز دوشنبه^{۱۱} هفتم، خلعتهای فاخره جهت وی رفته او را بدرخانه آوردند. و همچنین در روز سه شنبه دهم^{۱۲} خلعتها جهت میرشاه غازی مستوفی الممالک آورده، اسرای ترکمان و تکلوسایر اویماقات جمع شده او را از خانه محمدخان بدرخانه بردند.

و هم در این^{۱۳} ایام الکای سمنان را به سیدی یک کهنه داده مهر^{۱۴} شرف نفاذ یافت. را^{۱۵} به دستوری که در زمان شاه جنت مکان داشت بدو شفقت کردند و حسین یک وزیر چون همشیره اش خانجان^{۱۶} خانم دایه نواب شاهزاده^{۱۷} سلطان سلطان حمزه میرزا همشیره^{۱۸} نواب علیقلی خان شاملو بود به حمایت اسرای شاملو محفوظ ماند و به دستور در وزارت مستقل گشت و میر قوام الدین حسین شیرازی که وزیر نواب بیگم بود و خانه او را تالان کرده بودند، و به منزل شاه رخ خان^{۱۹} متحصن شده، بعد از استشفاع^{۲۰} و التماس بسیار بهم خود را قرار^{۲۱} داده مبلغی جریمه داد و^{۲۲} مرخص گشته به شیراز رفت و همچنین^{۲۳} ملا فضل منجم که از^{۲۴} اعیان دولت بیگمی بود به خانه قلی سلطان تورچی باشی، متحصن

۱-ن: میر شمس الدین محمد صدر	۲-م: اسرا و صاحب. ب:ن: اسرا نامدار
۳-م: «را» ندارد	۴-ن: نمودند
۵-م: «نکرد» ندارد	۶-ن: بودند
۷-ب:م: بدستور و عنایت	۸-ب: گذرانیده اند.ن: گذرانیده
۹-ن: ترک» ندارد	۱۰-ب:م: شش. ملو شش روز
۱۱-ن: دهم شهر مذکور	۱۲-ب:م:ن: درین
۱۳-ن: «را» ندارد	۱۴-م:ن: «را» ندارد
۱۵-ن: خانجان	۱۶-ب:م:ن: «شاهزاده» ندارد
۱۷-ب: همشیر	۱۸-م:ن: قرار مبلغی جریمه داده
۱۹-م: «خان» ندارد	۲۰-ن: قرار مبلغی جریمه داده
۲۱-ن: «و» ندارد	۲۲-ب:ن: «و همچنین» ندارد
۲۳-م:ن: «از» ندارد	۲۴-ب:م:ن: «از» ندارد

شده، بوسیله مشاورالیه^۱ ترجمان مومی‌الیه مقطع یافته [به] شهر روان گردید^۲ بعد از این قضایا، رای اسرای عالم‌آرای و وزیر روشن ضمیر دانا بر این قرار گرفت که [۵۲۱] اردوی همایون به آذربایجان رفته مهمات آن بلاد و شروانات و گرجستان را قرار داده، ازدغدغه آمدن رومیه بیرون آیند.^۳ چند روز قرعه این مشورت در میان انداخته^۴، در روز جمعه چهارم شهر رجب المرجب پیشخانه بیرون زده، در آسیا رود^۵ دارالسلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد و از آنجا روز سه‌شنبه ۲۲ به شرف آباد فرموده و از آنجا بعد از اجتماع لشکر و تهیه یراق و اسباب سفر، در چهارم شهر شعبان سنه مذکوره کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گشته، در اوچان، ایالت پناه اسیرخان ترکمان که بگریگی آذربایجان بود^۶ استقبال نموده در چمن^۷ مذکور چتر و اوراق و خیمه و سیایان^۸ به تقطیع و طمطراق زده نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب شاهزاده عالم‌آرای^۹ مهمانی فرمودند و از آنجا به طالع سعد و ساعت نیکو، روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکوره به دارالسلطنه تبریز داخل شده، هریک از اسرا و اعیان در منازل مرغوب فرود آمده، ماه رمضان قصد اقامت کرده روزه داشتند.

مقارن این ایام، اسیرخان اراده وصلت به سلسله شاهیه نموده، به خاطر آورد که شاهزاده^{۱۰} دوران فاطمه سلطان که از بنات شاه غفران پناه بود و در ایام حیات و زندگانی شاه جنت مکانی ناسزد شاهزاد سلطان حسین میرزا این^{۱۱} بهرام میرزا، این شاه اسمعیل بود در حباله نکاح خود درآورد و این اراده با اعتماد الدوله میرزا سلمان و جمعی از اسرای^{۱۲} هواخواهان خود در میان نهاده حقیقت به سامع عز و جلال آن خسرو صاحبقران رسانیدند و درجه قبول یافت و مقرر شد که در این^{۱۳} ایام عقد واقع شود. بعضی از اسرای^{۱۴} استاجلو (و شاملو مثل حسین قلی سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی و پیر محمد خان)^{۱۵} استاجلو و اتباع ایشان به این معامله راضی نبودند و سلسله فتنه و نزاع رادر حرکت آورده مانع می‌شدند. چند روزی بنا بر استرضای خاطر ایشان موقوف شده، در اواخر شهر رمضان این اراده از حیز^{۱۶} اوت به فعل آمد و عقد واقع شد چون ماه رمضان به طاعت و عبادت انقضا یافت، شاهزاده عالم‌آرا روز عید به مسجد شاهی که در صاحب‌آباد واقع است آمده، به اتفاق نواب صدارت پناه میرشمس‌الدین محمد صدر و سایر علمای حقایق دستگاه و اسرا و اعیان و مقربان به نماز عید اقدام نموده، به دولتخانه همایون رفته، همگنان به شرف‌های بوس شاه عالمیان مشرف گشتند. چون توقف بواسطه اتمام میام بود، اعتماد الدوله با اسرای علیه در باب رفتن جدود^{۱۷} و اطراف محالک معروسه که از آن صاحب دغدغه بودند صلاح و مصلحت دیدند، به رای صوابنمایشان^{۱۸}

-
۱-م: «الیه» ندارد	۲-م: ن: کردند	۳-ب: ن: آید	۴-ن: انداخت
۵-م: ن: استارود	۶-م: ب: م: «بود» ندارد	۷-ن: خمس	
۸-م: ن: سایه بان	۹-م: ن: آرا	۱۰-ب: شاهزاد	۱۱-ب: ن: شاه اسمعیل
۱۲-ب: ن: هواخواهان	۱۳-م: ن: درین عقد	۱۴-ن: اسرا و استاجلو	
۱۵-م: ن: بین الهالین را ندارد	۱۶-م: خبر	۱۷-م: حدود در	
۱۸-ب: م: ن: صوابنمای ایشان			

این قرار گرفت که شاه و شاهزاده را در دارالسلطنه تبریز که تختگاه آذربایجان و ایروان و شروان^۱ است گذاشته بعضی از اسرا به کردستان رفته، آن حوالی را نهب و غارت کرده، قلاع ایشان را بدست در آورند و بعضی دیگر در ملازمت اقبال پناه اعتمادالدوله، به طرف شروان^۲ روان گشته آن بلاد را از وجود [۵۲۲] خبیث^۳ مخالفان روسی و شروانی پاک ساخته، اندیشه آبادانی به واجبی نمایند و مقرر شد که امیرخان با اسرای ترکمان و تکلوتائین به جانب کردستان روند و نواب اعتمادالدوله با سایر اسرا و لشکریان و مقربان و یوزباشیان و ایشک آقاسیان و یساولان به جانب قراباغ و شروان^۴. و در روز سه شنبه هفتم شهر شوال سنه مذکوره از شهر بیرون رفته هر کدام برضلع^۵ راه آن محال قرار گرفتند. دورروزی^۶ که از این^۷ قرار گذشت، باز رای^۸ بدین قرار دادند که اسرا بتمام یکی شده به اتفاق به جانب شروان رفته، به مات آن بلاد و گرجستان را ساخته و حسب المرام پرداخته متوجه صوب دیگر گردند. اسرای^۹ الیمقام همه یکدل و یکجهت به رفاقت اعتمادالدوله متوجه قراباغ شده، کوچ بر کوچ در اواخر پائیز و زمستان متوجه آن صوب گشتند و شاهزاده عالم آرا در ملازمت نواب کامیاب در تبریز مانده، خلیل خان افشارها کم کوه گیلویه را میر^{۱۰} اردو ساخته با نواب صدارت پناه میرشمس الدین محمد و میرشاه غازی مستوفی و حسین بیگ وزیر و قلیلی از ترکمان و تاجیکان را گذاشته، دفاتر و مهر بزرگ راه همراه بردند و در این زمستان در تبریز قحط^{۱۱} و گرانی به مشایه ای شد که یکمن نان به سیصد دینار^{۱۲} شد و خروار^{۱۳} گندم صدمنی به بیست و پنج هزار دینار خرید و فروخت می شد و جوهم به دستور و علی هذا القیاس تسعیر سایر اجناس. و اکثر مردم نواحی و ولایات از کرس و^{۱۴} افلاق روبه شهر نهاده در شهر و بازارها و آتشگاه طبّاخان جا گرفته هیچ روزی نبود که جمعی کثیر قریب به پنجاه و شصت^{۱۵} از کوچک و بزرگ به راه آخرت^{۱۶} سرعت نمایند و کمیابی نان بدان^{۱۷} کشید که کلاتر وزیر تبریز بعد از سعی بسیار مقرر دارند که هر روز مقداری من آرد در شهر تبریزی^{۱۸} که از معظم بلاد است در سه دکان^{۱۹} هر کدام در بازار و محله نان پخته در دکان^{۲۰} رابه گل برآورده سوراخی کنند که از آنجا بیرون داده یساولی^{۲۱} مضبوط و موکل باشد که به مشتری رسانیده در میانه میل و حیفی واقع نشود و اجزای نان مذکور سوای آرد از هر جنس و متاعی که دل می خواست در آن به عمل می آوردند. از صحیح القولی استماع افتاد که شخصی از آن نان لقمه ای تناول نمود (دفعه جان تسلیم نمود)^{۲۲} و از بعضی مسموع شد که کبابیان گوشت عورات مرده را کباب نموده

۱-ن: شیروان	۲-ن: شیروان	۳-م، ن: جیب
۴-ب: شروان در. م: شروان روز. ن: شیروان و در	۵-ن: راهی	۶-ن: وروز
۷-ب: ازین	۸-ن: بازرانی	۹-ب، ن: «و» ندارد
۱۰-م، ن: قحط و	۱۱-ب: نیار	۱۲-ن: «و» ندارد
۱۳-ب، ن: شصت کس	۱۴-م، ن: آخره	۱۵-ن: «بدان» ندارد
۱۶-ب، ن: تبریز	۱۷-ب، ن: ودر	۱۸-ب: دکانها را
۱۹-م، ن: «و» ندارد	۲۰-ب، م: بین الهالین را ندارد	۲۱-ن: یساول

سرف می کردند. در ایام زمستان و بعضی از بهار احوال بر این منوال گذشت چون سروت و عدالت شاه کامیاب خبر این اوضاع می کرد.^۲ نظم:

شه‌چو عادل بود ز قحط منال عدل شاهان به از فراخی سال

این حالت گرانی به حسب وضع مقتضای فلکی در بلاد ایران خصوصاً شروان^۳ و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان شیوع تمام یافت و مردم بسیار تلف شدند. چون بهار گشت و علف^۴ در صحرا پیدا شد، مردم متفرقه که از نواحی و ولایات جمع شده بودند روبه صحرا نهاده شروع در خوردن علف کردند و اکثر از^۵ [۵۴۳] آنها مستقی شده در همان حال فوت شدند.

ذکر رفتن امرای عالیشان در ملازمت آصف زمان میرزا سلمان به جانب شروان^۶

چون اعتمادالدوله به اتفاق اسرا از حوالی تبریز کوچ کرده با مردم دول رفت آنجا جهت اجتماع لشکر و فرائر چند روز توقف نمود^۷ هر کس از اسرا و خادمان^۸ سان لشکر خود دیده در آن دشت و بیابان عسکری^۹ زیاده از صنوف^{۱۰} یا حوج و کواکب بروج به نظر درآمد. شعر:

زیاده ز اسواج بحر محیط فزوتنر زیاران فصل بهار

چو برگ درختان فزون از عدد چو ریگ بیابان برون از شمار

بعضی بسان^{۱۱} دریا رزه پوش و گروهی به شکل ماهی جوشن^{۱۲} و، همه^{۱۳} به شکل اژدها در زمین پیچا پیچان و بسان سمندر بر آتش و غاغلطان. به صفت نهنگ زود آهنگ^{۱۴} تیر حرکت و همتای پلنگ شکار دوست بلند همت، و شبیه^{۱۵} شیر شورانگیز رزمخواه، بر مثال ببر^{۱۶} خونریز^{۱۷} تندخوی، مانند کرگدن با سطوت و آتش جوش، به کردار پیل برق زخم رعد خروش، از آن منزل کوچ بر کوچ^{۱۸} متوجه ارسبار و قرا باغ شدند. شدت سرما و کمی^{۱۹} خورش الاغان و اسبان در آن سفر به نوعی شد که خرواری جوبه سه تومان رسید و بعضی از^{۲۰} شبها در سرکار آصف زمان و خاقان عالیشان به هفت تومان رسید اکثر لشکریان از اسب و شتر عاری شدند. با وجود این حالت در آن زمستان از آب کر عبور کرده به الکای شروان^{۲۱} داخل شدند.

-
- ۱-م: میگیرد ۲-ن: بیت. م: ندارد ۳-ن: شیروان
 ۴-ن: طلف ۵-م: «علف» ندارد ۶-ن: اکثر آنها در همان محال فوت شد. ب:
 اکثر آنها مستغنی شد در همان محال فوت شد. م: اکثر آنها مستقی شده در همان حال فوت شد
 ۷-ن: توجه نمودن اعتمادالدوله و غازیان ظفر نشان و امرای عالیشان به الکای شیروان و فتح نمودن قلعه شماخی و غازیان را پریشانی و ناتوانی از سمرقحطی و گرانی ۸-ب: نموده. ن:
 نموده و ۹-ن: خانان ۱۰-م: ن: عسکر ۱۱-ب: ن: صیوف
 ۱۲-ن: بیت. م: ندارد ۱۳-ن: نشان ۱۴-ن: جوش ۱۵-ن: «ورهمه» ندارد
 ۱۶-ب: ن: تیز. حرکت. م: «زود آهنگ» ندارد ۱۷-ب: شبه. م: سینه. ن: سیه
 ۱۸-ن: شیر ۱۹-م: مز، ب: م: و تندخوی ۲۰-م: کوچ ارسبار و قرا باغ شدند. ن: کوچ شدند
 ۲۱-ب: م: یکی ۲۲-ن: «از» ندارد ۲۳-ن: شیروان

چون از اجتماع آمدن اسرا و کثرت لشکر^۱ ظفر اثر مردم آن ولایت^۲ و نواحی پراکنده شده سپاهیان خود رابه کوهستان کشیده بقیه ای از رعایا به قلاع آنجا متحصن شدند، آصف زمان و امرای عالیشان مشاهده کردند که از بودن ایشان در آنجا آن زمستان فایده بر آن نیست و کوهستان را برف چنان گرفته که راه آمد^۳ شد سوارسود است^۴. بالاخره قرعه^۵ مشورت در میان انداختند که فتح قلعه^۶ شماخی نموده بعد از آن از آب گذشته به جانب آذربایجان معاودت فرمایند، آنگاه به اتفاق باعسکر^۷ و سپاه به جانب قلعه^۸ شماخی روان شدند و لشگریان رایات^۹ اقتدار برافراخته روی همت به تسخیر حصار درآوردند. شعر^{۱۰}:

دگر باره ترکان سرها به کف کشیدند برگرد آن قلعه صف

و آن قلعه ایست که باره^{۱۱} آن در رفعت از ایوان کیوان^{۱۲} گذشته و دیده^{۱۳} انجم و افلاک از مشاهده آن

خیره و حیران شده. کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر شامخ در^{۱۴} غایت حصانت. نظم^{۱۵}

عجب قلعه ای برده دست از فلک فرازش سماک و نشییش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهر زده رخنها در حصار سپهر

(زبس کز فلک تابه او راه بود ازو فتنه را دست کوتاه بود

ز نظاره آن هراسان سپاه چونادار از دیدن قرضخواه)^{۱۶}

بعد از چند روز^{۱۷}، اسرا سبیه ها پیش برده آغاز قتال و جدال نمودند و باتیر مردان کن و تفنگ خصم

شکن آن گروه بی سامان که در درون قلعه بودند متلاشی ساختند. شعر^{۱۸}:

تفنگ رخنه در تن چوپیکان زده هزاران گره بررگ جان زد

تفنگ آتش افشان چونخل کریم^{۱۹} ز آتش یلان [۴۴] در عذاب الیم

برون جست تیر از کمان برق وار گریزان شد از اژدها تیرمار

کشیده کمان تیرباران رسید مه از هاله پیچید^{۲۰} و باران رسید

ز گردی که بر چرخ^{۲۱} افلاک شد خلا و ملا عالم خاک شد

آن جماعت چون دیدند که تاب مقاومت ندارند، از درامان درآمده قلعه را دادند. اسرا و خانان

به اتفاق آصف زمان به قلعه درآمده رعایا را مستمال^{۲۲} ساختند و آن قلعه را غازیان تصرف نموده

اسرا از آب کر معاودت نموده خود را به قراباغ^{۲۳} کشانیدند و آن زمستان را آنجا تمام^{۲۴} کرده نوروز

را در قراباغ نمودند. اما قحطی و گرانی و بردن شتران و الاغان^{۲۵} به مشابه ای رسید که اکثر غازیان

۱- ب، م، ن: ولشگریان ۲- م: ولایات ۳- ب: آمد و ۴- ب، م، ن: داشت

۵- ن: عساکر ۶- ب، ن: رایات ۷- ب، م، ن: ندارد

۸- م، ن: «کیوان» ندارد ۹- م: «و» ندارد ۱۰- م: ورعایت حضانت

۱۱- ن: بیت. م: ندارد ۱۲- ن: دو بیت بین الهالین را ندارد

۱۳- ب: روز که ۱۴- ب، م: ندارد. ن: بیت

۱۵- ن: حکیم ۱۶- ن: پیچیده ۱۷- ن: برج ۱۸- م: احتمال

۱۹- ب: بفراغ بال ۲۰- م، ن: «تمام» ندارد ۲۱- ن: اولاهان

چاقها بسته پیاده روانه درگاه شدند و بعضی دیگر گاوها بهم رسانیده رخوت و یرتال خود را بر گاو یار کرده خود از عقب گاو^۱ را میرانیدند و ملازم و نوکر نداشتند. اسرای عالیشان و آصف زمان دیگر صلاح در توقف ندیده احکام مطاعه جابه جا، به اسرای ایروان و گرجستان نوشته مقرر نمودند که چون رایات عز و جلال در آینده سال بدان حوالی جهت دفع و رفع اعادی در حرکت خواهد آمد، مهیا و مستعد بوده، لشکر خود را معمور گردانند. آصف زمان و خانان عالیشان و مقربان بارگاه همایون که به آن سفر^۲ رفته بودند، بالتمام از رفاقت یکدیگر جدا شده هر جمعی افتان و خیزان که دو ماه و کسری^۳ از نوروز آن سال گذشته بود به^۴ اسبار آمده از اسبار به حوالی دارالسلطنه تبریز آمده همه توقف نموده به اتفاق به دارالسلطنه داخل شدند.

ذکر شمه ای از احوال امرای خراسان و بعضی از ایشان که به عراق آمدند

تفصیل این اجمال آنکه، بعد از آنکه واقعه^۵ هایل^۶ مرحومه بیگم واقع شد^۷ و این خبر به خراسان رسید، سلطان حسین خان شاملو پسرزاده^۸ دوریش خان که به سرعت و قدغن تمام از جانب بیگم به هرات رفته بود که شاهزاده^۹ خوش لقاعباس میرزا را بیاورد، خاطر^{۱۰} از ممر آوردن شاهزاده جمع کرده از هرات ولد خود علیقلی خان را وداع کرده ستوجه درگاه معلی گردید. چون به دارالسلطنه قزوین رسید و الکای مذکور به تیول^{۱۱} او بود، توقف کرده جرأت در^{۱۲} آمدن به دارالسلطنه تبریز نتوانست نمود، با آنکه در خدمت شاه و شاهزاده از اسرا کسی نبود و^{۱۳} تمامی اسرا و اعیان به صوب شروان^{۱۴} رفته بودند. چون نفاق و نزاع میانه^{۱۵} اسرا^{۱۶} به اعلی مراتب رسیده بود، سلطان حسین خان توهمات به خاطر خود راه داده در فکر آن^{۱۷} شد که جمعی از اسرا را^{۱۸} با خود متفق ساخته با جمعیت بسیار و لشکر بی شمار خود را به درگاه عالمپناه رساند. اکثر اسرا و مقربان که در عراق بودند جمعیت بر سر مشارالیه کرده احمدقلی خلیفه^{۱۹} (ذوالقدر نبیره شاهقلی خلیفه)^{۲۰} مهردار که حاکم سلطانیه و آن حدود بود، از سلطانیه به قزوین آمده با سلطان حسین خان اتفاق نمود و همگی اخبار ناملایم از جانب آن جماعت به درگاه معلی می رسید. [۵۲۵]

و هم در این سال، چون عداوت و فیمابین امرای شاملو و استاجلو و ترکمان و تکلواستحکام تمام یافت و امرای ترکمان و تکلوها خواه و قدوی شاهزاده سلطان حمزه^{۲۱} بودند، و همگی اوراد^{۲۲} نظر داشتند^{۲۳} به سلطنت برداشته در سایه^{۲۴} لوای اوزندگان^{۲۵} نمایند، امرای شاملو و استاجلو که در^{۲۶} خراسان بودند قرار به سلطنت شاهزاده عباس میرزا که در دارالسلطنه هرات بود داده^{۲۷} و امرای

۱-ن: به گاو	۲-م: ن: گاو میراند. ب: گاو میراند	۳-م: خاقان
۴-م: ن: صفر	۵-ن: کثری	۶-ن: باسبار
۷-ن: گفتار در وقایع سنه سبع و ثمانین و تسعمایه	۸-م: شود	۹-ب: ن: و خاطر
۱۰-ن: «در» ندارد	۱۱-ب: ن: «و» ندارد	۱۲-ن: شیروان
۱۳-م: ن: «اسرا» ندارد	۱۴-ب: «آن» ندارد	۱۵-ن: «را» ندارد
۱۶-م: ن: بین الهالین را ندارد	۱۷-ن: حمزه میرزا	۱۸-ن: داشتند که
۱۹-ب: «در» ندارد	۲۰-ن: دادند و اسرا: داده اسرا	

استاجلو و شاملویی^۱ که درپای تخت و عراق و آذربایجان بودند، آن جانب^۲ را مرعی داشته تعصب و یماقیت^۳ را از دست نمی دادند الاقلیلی از شاملویان خصوصا اسمعیل قلی بیگ و لدولی خلیفه شاملو که در آن اوان از مقربان درگاه شاهزاده سلطان حمزه^۴ بود و ولی خلیفه را الکای قائن داده بودند^۵ علیقلی خان تمکین او نکرده فولاد خلیفه شاملو و^۶ برادرزاده سلطان علی بیگ را تقویت نموده ولی خلیفه را به قتل رسانیدند و نزاع میان این جماعت شاملو و آن جماعت بهم رسیده^۷ و این خبر مخالفت به پایتخت سریر خلافت مسیر^۸ آمد و اعتماد الدوله^۹ میرزا سلمان علی رغم^{۱۰} دشمنان، او را در تربیت داشته و نفاق^{۱۱} عجیبی در میان او سراپیداشد.

و هم در این سال، امیرزاده ابراهیم بیگ ولد حیدر سلطان که به دارالسلطنه هرات از عقب شاهزاده عباس میرزا رفته بود،^{۱۲} از آنجا متوجه عراق شده به قم نزد والدش حیدر سلطان آمد. چون حیدر سلطان که از امرای قدیمی زبان^{۱۳} شاه جنت مکان بود و کیرسن او را دریافته، ضعف و ناتوانی تمام داشت، حسب الحکم در قم توقف کرده، مقرر شد که ولد^{۱۴} او اودهم بیگ که سیر گرم رود بود لشکر او را برداشته به جارد^{۱۵} یساق^{۱۶} حاضر گردد^{۱۷}. وی در زیستان این سال از قم به دارالارشاد اردبیل آمده، حقیقت معروض امرای نامدار و وزیر عالیقدر گردانید. مقرر شد که چون لشکر از شروان^{۱۸} به آذربایجان مراجعت می نماید به دارالسلطنه تبریز رفته در اردوی معلی باشد، و هم در اواخر این سال خدام ملکی خصال شاه^{۱۹} ابوالولی انجوا دارالسلطنه قزوین به اردوی همایون تشریف آورده بوسیله سیادت و صدارت پناه میر شمس الدین صدر شیخ الاسلامی اردوی همایون به وی مفوض شد باتولیت اوقاف غازانی و مبلغ یکصد تومان مواجب از خزانه عامره مقرر گشت. و هم در این سال در روز سه شنبه هجدهم^{۲۰} شهر شوال میر هاشم قمی که از اعیان و اکابر سادات عراق بود و به کثرت^{۲۱} ملک و زراعت مشهور بود در قم فوت شد.

گفتار در وقایع سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه

روز پنجشنبه بیست و سیوم^{۲۲} شهر محرم الحرام سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه، نوروز لوی نیل^{۲۳}. در این سال فرخ فال، شاه نیکو خصال و شاهزاده رضی الافعال در دولتخانه صاحب آباد دارالسلطنه تبریز به عیش و عشرت و فراغت و صحبت گذرانیده^{۲۴} جشنی عظیم فرمودند و اسرا و اعیان و اکابر دارالسلطنه به پای یوس و تهنیت سرافراز گشته شاهزاده [۵۴۴] آفتاب لقایام بهار رابه سیر

۱-ب، ن: «بی» ندارد	۲-ب، م، ن: «و» ندارد	۳-ب: و آن جانب م: و آن جماعت
۴-م: یماقیت	۵-ن: حمزه میرزا	۶-ن: بودند و
۷-ن: بهم رسید	۸-ن: سیر	۹-ن: میرزا سلمان اعتماد الدوله
۱۰-ن: علی الرقم	۱۱-م، ن: نفاق	۱۲-ب، ن: بود و
۱۳-ن: والد	۱۴-م: «و» ندارد	۱۵-ب، ن: یساق شاهی
۱۶-ن: گردود	۱۷-ن: شیروان	۱۸-م: «شاه» ندارد
۱۹-م، ن: بکرت	۲۰-ب، م، ن: سیم	۲۱-م: لوئیل
		۲۲-ب، م، ن: گذرانید

وچوگان بازی گذرانید.^۱ در خلال این احوال امرای عظام و عساکر نصرت فرجام که به صوبه شروان^۲ رفته بودند مراجعت^۳ نموده متوجه پایه سریر خلافت مصر^۴ گشتند. امیرخان بیگلربیگی آذربایجان در ارسباراز امرای رفیق جداگشته، پیشتر به حوالی دارالسلطنه آمده توقف نمود^۵ تا آمدن اعتماد الدوله و امرای ذوی الاحترام، که به اتفاق یکدیگر به شرف پای بوس نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب شاهزاده خورشید لقاسرافراز گردند. قرب یکدو هفته که از این گذشت، اقبال پناه^۶ میرزا سلمان به اتفاق امرای عالیشان به حوالی شهر آمده امرا و جماعتی که در شهر بودند از مقربان و نزدیکان و تمامی شهریان و یازاریان، تافه و سنج^۷ به استقبال آمده، خلعتهای فاخره^۸ جهت امرای عظام و اقبال پناه و علم و نقاره جهت مشارالیه به جایزه سرداری لشکر و رقتن به جانب شروان و بازگشتن بدان عنوان ارسال داشتند و به نوازش و تعظیم تمام اقبال پناه^۹ اعتماد الدوله با امرای عظام مذکور مثل پیرمحمدخان استاجلو و امیرخان ترکمان و قلی سلطان افشار و قورچی باشی و حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی شانلو و شاهرخ خان ذوالقدر و سهردارو مسیب خان شرف الدین اغلی تکللو محمدخان ترکمان مصاحب وارد و غدی خلیفه تکللو و سایر امرا و طوایف اویماقات در روز سه شنبه هجدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور به ساعت سعه به شهر از راه خیابان داخل شده به دولتخانه مبارکه رفته به پای بوس (شاه و شاهزاده سرافراز گشته، بعد از عرض حالات، به منزل و مقام خود رفته قرار گرفتند.

ذکر شده ای از حوادث روزگار غدار بواسطه مزاحمت اشرار

و تغییر و تبدیل مناصب بعضی از ارباب عزت و اختیار^{۱۰}

چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید. نظم:

دل منه بردنبی و اسباب او زانکه از وی کس وفاداری ندید

کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد^{۱۱} کس رطب بی خار ازین بستان نچید

در وقتی که اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان^{۱۲} در سفر شروان^{۱۳} با امرای عالیشان بود، سیادت پناه^{۱۴} امیرشاه غازی مستوفی الممالک در دارالسلطنه تبریز در ملازمت رکاب ظفر انتساب همایون بود و رتق و رفق مهمات کلی^{۱۵} و جزئی در قبضه اختیار و اقتدار مشارالیه بود. اگرچه سیادت^{۱۶} پناه مشارالیه طریق حزم و احتیاط مرعی داشته مهمی که موقوف به مصلحت اعتماد الدوله بود معروض می گردانید، اما از تبریز اخبار ناملایم نزد ایشان رفته که نواب اعلی میرشاه غازی را وزیر کرده، بواسطه مظنه این اراده که از قوت به فعل نیامد، و جمعی از تاجیکان خوش آمدگوی که در خدمت نواب کامیاب اعلی بودند^{۱۷} همیشه سخنان موحش نوشته می فرستادند تا آنکه اعتماد الدوله

۱-ن: گذرانید ۲-ن: شیروان ۳-م: «مراجعت نموده» ندارد ۴-ن: مسیر

۵-م: ن: نمودند ۶-ن: «اقبال پناه» ندارد ۷-م: فیهوشیخ ۸-م: مز، م: فاخر

۹-ن: «اقبال پناه» ندارد ۱۰-ن: اعتبار: ب: اخبار ۱۱-ن: بیت: ب: م: ندارد

۱۲-ب: کس عسل بی نیش زنبوری ندید ۱۳-ن: که میرزا سلطان ۱۴-ن: شیروان

۱۵-ن: «سیادت پناه» ندارد ۱۶-ب: جزوی و کلی: ن: جزوی بالکلیه

۱۷-ن: «سیادت پناه مشارالیه» ندارد: ب: «مشارالیه» ندارد ۱۸-م: بین الهلالین را ندارد

آزرده گشته گرفتن میرمشارالیه را با سایر تاجیکان از صدور^۱ و ناظر و غیرها در میان نهاد^۲ [۵۲۷] با امرای عظام در این باب قسم می خورد و طیب خلیفه ذوالقدر علمدار که یکی از اعیان قزلباش و مقربان درگاه عرش اشتباه بوده به تحصیل وجوه ترجمان و گرفتن میرستوفی موسی^۳ ایه مقرر نموده میرشاه غازی مذکور چون از استماع این اخبار^۴ آگاه شد، در مقام تدارک و تلافی خاطر اقبال پناه و اسرا در نیامده مدار برتغافل نهاد^۵ و چون سیان^۶ او و اقبال پناه عهد و پیمانی^۷ مؤکد به قسم قرار یافته، اعتماد بر آن نمود.

بعد از آنکه^۸ اقبال پناه و اسرا به شهر آمدند، بعضی حکایات به مسامع عزوجل رسانیده نواب اعلیٰ را که مدار بر تصدیق قول و رضای خاطر ایشان قبول کرده فرمود که طیب خلیفه^۹ میر شاه غازی را گرفته به منزل آورد و ضبط اموال و اسباب او نماید. روز پنجشنبه بیستم شهر مذکور، طیب خلیفه مشارالیه را به منزل آورده شروع در ضبط اموال او نمود^{۱۰} و معامله ترجمان مشارالیه به مبلغ پنجهزار تومان با اصل^{۱۱} و فرع و خدمات مقطع یافت و استیفا به خواجه محمد باقر خراسانی که در زمان شاه جنت مکان^{۱۲} بعضی اوقات ناظر و بعضی ایام^{۱۳} وزیر شروان بود، حسب الامر شاه و الا گهر مفوض شد و خواجه فتح الله اصفهانی که مستوفی قورچیان بود، اونیز معزول شده، مبلغی ترجمان از او^{۱۴} گرفتند و سایر تاجیکان اصلاح مهمات خود کرده، از این معرکه به عزت رهایی یافتند. و هم در این اثنا، مسرعان به سرعت تمام از کوه گیلویه آمده، خبر دادند که قلندری به شکل و هیأت شاه اسمعیل ثانی در کوه گیلویه خروج کرده، می نماید^{۱۵} که شاه اسمعیل است و بعضی سخنان آشنا و اخبار مقرون به کذب و ریاض کور می سازد و مردم به گمان و دغدغه افتاده اکثر اذعان قول او نموده اند و^{۱۶} جمعی کثیر از اکراد آن حدود و ولایات بر سر او جمع شده با مردم واقوام خلیل خان افشار که اباً عنجد، حاکم و تیولدار آن ولایات است^{۱۷} یگرو شده، بعضی از اقوام و پسر او را به قتل آورده اند.

چون این حقیقت به سمع اشرف رسید، اسرا صلاح در این^{۱۸} دیدند که خلیل خان متوجه آن صوب شده، تمامی لشگر افشاریه^{۱۹} از کرمان و یوانات و کوه گیلویه با اسرای^{۲۰} فارس بر سر او جمعیت کرده رفع و دفع قلندر نمایند. خلیل خان^{۲۱} به دغدغه و اضطراب تمام متوجه شده روانه آن صوب گردید.

سابقاً مذکور شد که سلطان حسین خان شاملو که از خراسان آمده بود در قزوین که الکای او بود توقف کرده جمعی^{۲۲} از اسرا را بر سر خود گرد نموده بود و اراده آمدن به درگاه معلی داشت.

۱-ب، ن: صدور	۲-ن: خبر	۳-م: نهاد	۴-ب، م: پیمان
۵-ن: آنکه اعتماد الدوله	۶-م، ن: نموده	۷-م، ن: باصل	۸-ب: مکانی
۹-م، ن: «ایام» ندارد	۱۰-م، ن: «ازاو» ندارد	۱۱-ن: می نمایند	
۱۲-ب، م، ن: «و» ندارد	۱۳-ب، م: ولایت است	۱۴-ن: در آن	
۱۵-ب، م، ن: افشار	۱۶-م: باسرا	۱۷-ن: خلیل جان	۱۸-ن: جمع در مقام شتند

اقبال پناه اعتمادالدوله میرزا سلمان چون از امرای شاملو هراسان بود، همگی در دفع و رفع ایشان شده بادیگر امرا قریه مشورت این اندیشه در میان داشت.^۱ چون حسین قلی سلطان شاملو که از اعظم امرای شاملو بود و به کثرت خیل وحشم از همه ممتاز و در درخانه بسر می برد و همت بردفع او گماشته اند شاملو بود. [اسمعیل قلی بیگ]^۲ را در مقام تربیت داشتند، او را ریش سفید شاملو ساخته موسوم به یولداش^۳ گردانیدند. مشارالیه با او یماق^۴ همزیان شده در مقام [۵۲۸] قصد حسین قلی سلطان درآمد و مشارالیه را در شب چهارشنبه ۲ شهر جمادی الاول سنه مذکوره به قتل آوردند. چون مشارالیه به مرض فقرس و مفاصل گرفتار بود و حرکت و قیام نمی توانست کرد، ملازمان از سر او پراکنده شده کنیزی^۵ در آن حالت به قدر تاب و طاقت حفظ اومی کرد و تفنگ را بر کرده بدست او می داد. تا آخر الامر شاملویان^۶ زور آورده، سراورا از تن برداشتند و این رباعی بدیهه، از نتایج طبع و قادی بعضی^۷ از افاضل زمان سرزده.^۸ شعر:

چون بود سرش زفته پر باد فساد باشاه نمک حرامی آغاز نهاد
تا تجربه نمک حرامان گردد دوران سرقتنه جوی^۹ او داد به یاد

و جماعت شاملو و مهدی قلی^{۱۰} بیک ولد او که ایشک آقاسی باشی شاهزاده بود فرار کرده از هم پاشیدند. و هم درین ایام حسین بیگ وزیر که خالوی علی قلی خان بود. روز چهارشنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره او را از وزارت عزل کردند مدتی متواری و بعضی ایام در صندوق بود، در آخر روز جمعه ۲ شهر جمادی الثانی سنه مذکوره در حوالی تکیه^{۱۱} اسیر مقتول شد. بعد از فرار که بدست درآمده بود^{۱۲} به قتل رسید و خواهرش^{۱۳} خانم که مادر علی قلی خان بود و دایه نواب شاهزادگی^{۱۴}، در روز شنبه ۲ شهر مذکور^{۱۵} به قتل آمد و جماعت شاملو و اعوان و انصار ایشان متفرق شد. این اخبار چون به سلطان حسین خان^{۱۶} شاملو رسید و از این جانب چون همگی خبر دفع و رفع خود می شنید، یکباره جرأت آمدن نمی توانست، تا آنکه این حقیقت بر همگان ظاهر شده اکثر مردم از او برگشتند و او خود چون از دار السلطنه قزوین بیرون آمده خود را به اردبیل انداخت و به خطیره^{۱۷} متحصن شد^{۱۸}. اسکندر بیگ شاملو که مشهور به خوش خبر خان بود، از دار السلطنه تبریز به قصد او متوجه حظیره مقدسه شد. بعد از وصول بدانجا او را در آنجا به قتل رسانید^{۱۹} و میرزا محمد کرمانی که وزیر او بود به گیلان گریخت. چون خبر قتل سلطان حسین خان به دار السلطنه تبریز رسید، جای او و الکای او را به اسمعیل قلی بیگ شاملو شفقت فرموده به اسمعیل قلی سلطان موسوم گشت و جای حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی (را به قورخمس سلطان عنایت فرموده او را)^{۲۰}

-
- ۱- ن: نهاده. م: ندارد ۲- ن: او را در مقام داشتند: ترداشتند ۳- ب، ن: یلداش
۴- م، ن: بایماق ۵- ن: کنیری. م: کثیر ۶- ن: «برو» ندارد ۷- م، ن: و بعضی
۸- م: سرزد ۹- م: خوی ۱۰- م: مهد قلی ۱۱- ن: مله گیر. م: مکه متبر مقتول شد
۱۲- م: آمد ۱۳- ن: مادرش ۱۴- م: شاهزاده گی ۱۵- م: مننه
۱۶- ب، م، ن: «خان» ندارد ۱۷- ب، م، ن: بحظر
۱۸- ب، م، ن: شدند ۱۹- م، ن: رسانیده ۲۰- م، ن: بین الهالین را ندارد

ایشک آقاسی‌باشی گردانیدند و جای مهدی‌قلی بیگ ولد حسین‌قلی سلطان^۱ که ایشک آقاسی‌باشی شاهزاد سلطان حمزه میرزا بود به طهماسب‌قلی بیگ^۲ ولد قورخمس سلطان دادند و مناصب شاملو رابه اویماق^۳ دیگر ندادند.

وهم‌دراین ایام، معامله کار خیر امیرخان ترکمان. باشاهزاده^۴ فاطمه سلطان‌خانم که سابقا مذکور شده بود اتمام یافت. چه^۵ بعضی از اسرای شاملو و استاجلو مانع بودند، ترکمانان و تکلویان اتفاق^۶ و جمعیت تمام کرده پیره^۷ محمدخان استاجلو را که در آن‌اوان^۸ بزرگ و ریش سفید طایفه استاجلو بود، به جانب خود آورده، منصب للگی شاهزاده^۹ سلطان حمزه به او نامزد فرمودند و او دل به همان سمت خوش داشت و [۵۲۹] پیرمحمدخان و مسیب‌خان هر دو ساقدوش مجلس عروسی^{۱۰} شدند و قرب یک هفته در منازل امیرخان که در تبریز ترتیب و اتمام داده، طوی و جشن^{۱۱} عظیمی شد و گمان قتنه و نزاعی^{۱۲} که متصور بود به خیر مبدل شد و بی مانع و مزاحمی شاهزاده فاطمه سلطان خانم را در روز شنبه ۱۴ شهر ربیع‌الثانی سنه مذکوره به خانه ایالت پناه امیرخان برده شب یکشنبه زفاف واقع شد و خان^{۱۳} به مطلب و مدعا فایز^{۱۴} گشت.

بعد^{۱۵} از این طوی، محمدخان ترکمان رانیز اراده دامادی به خاطر آمده، دختر عیسی‌خان ولد لوندخان پادشاه گرجی که در نهایت حسن و جمال بود و مرتضی قلی‌خان پرنک^{۱۶} ترکمان اراده خواستگاری او داشت و واسطه محمدخان مشاوریه بود، به جهت خود خواستگاری نموده^{۱۷} به عقد نکاح^{۱۸} و تصرف خود درآورد. چون بعضی مهملات طوی و تغییر و تبدیل در الکای جمعی به اتمام رسید، رای ملک‌آرای اسرا و وزرا به این قرار یافت که چون اوایل تابستان است، به ییلاق اشکنبر که از آنجا تا دارالسلطنه تبریز ده دوازده فرسخ است بیرون رفته در آنجا قرار گیرند و مصلحت وقت و جانقی در آنجا بهره‌چرا قرار گیرد به عمل آورند. وهم دراین ایام^{۱۹} اخبار مخالفت و یاغیگری امرای شاملو و استاجلو و قاجار از خراسان رسید و الکای سبزواری که به اردوغدی^{۲۰} خلیفه تکلوی^{۲۱} بعد از فرار شروان به مشاوریه^{۲۲} عنایت شده بود، قباد سلطان قاجار ولد بوداق خان که قبل از آن حاکم آنجا بود به تحریک امرای شاملو بدانجا آمده سبزواری^{۲۳} تصرف نموده^{۲۴} و ملازمان اردوغدی^{۲۵} خلیفه از آنجا گریخته بیرون آمدند. در عوض سبزواری، قصبه ورامین^{۲۶} ری که عبارت از بلوک بهنام و سیور فرج‌ری است. بدو عنایت نموده احمد سلطان یازر را عزل فرمودند و سبزواری^{۲۷} ناسزد او

۱-ن: «سلطان» ندارد	۲-ب: م، ن: «بیگ» ندارد	۳-ب: ایماق	۴-ب: شزاده
۵-ب: م، ن: «چه» ندارد	۶-ب: اتفاقا	۷-ب: ن: پره	۸-م: «اوان» ندارد
۹-م، ن: شاهزاده‌گی	۱۰-ب: مجلسی عروسی	۱۱-ب: م، ن: جشنی	
۱۲-م، ن: «و نزاعی» ندارد	۱۳-ن: خایض	۱۴-ب: م: فایض	۱۵-ب: و بعد
۱۶-م: نمود، ن: بوند	۱۷-ب: ن: به نکاح و به تصرف	۱۸-ب: ن: سال	
۱۹-ب: اردوغدی	۲۰-ن: تکلونسیت داشت	۲۱-ن: بدو	۲۲-ب: نمود
۲۳-ب: اردوغدی	۲۴-ب: ورامین	۲۵-ب: م، ن: «را» ندارد	

گردانیدند. در روز چهارشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره، مؤلف این نسخه را که از وزارت شاه غازی مستوفی الممالک معزول شده بود وزارت اردوغدی خلیفه و سمیزی بلوکات^۲ مذکوره عنایت فرمودند. در روز دوشنبه ۵ وازدهم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره، نواب اعلی و نواب شاهزاده با جمیع امرا و ارکان دولت قاهره، از دارالسلطنه بیرون رفته در پل شوراب فرود آمدند و تا اواخر شهر مذکور در آنجا توقف کرده، اوایل شهر رجب به موضع اشکنبر نزول اجلال واقع شد و قرب ده پانزده روز در آنجا مانده، اول آرای^۳ اسرای عظام بدین قرار گرفت که نواب کامیاب اعلی سلطان محمد پادشاه^۴، در همین موضع با خانه کوچ توقف کرده، اسرای نامدار شاهزاده^۵ ظفرلوا سلطان حمزه^۶ را برداشته از راه ییلاق بازار^۷ چایی به حوالی نخجوان و ایروان برده مهملات آنجای راسمان داده، از گنجه و گرجستان و قرا باغ بیرون آیند. چون این مشورت به مسامع عزوجل خسر و صاحب اقبال رسید، قبول این معنی ننموده فرمود که مهاجرت فرزند اعزاز چمنند [۵۴۰] از من از قبیل محالات بلکه از مستعانتست، او را نیز باید گذاشت. چون امرا دیدند که در آن مرتبه بی پادشاه و پادشاه زاده کاری از پیش نبردند^۸ و لشگری هم چندان فرمان برداری و اطاعت ننمودند و در این مرتبه نیز کاری پیش نخواهند برد، رای ایشان بدین^۹ قرار گرفت که اردوی^{۱۰} خانه کوچ را در اشکنبر و کلیبر گذاشته، شاه^{۱۱} و شاهزاده را برداشته متوجه ییلاقات^{۱۲} بازار چایی گردند. و در اواسط شهر رجب مذکور خانه کوچ را گذاشته متوجه گشتند.

و هم در اوایل این سال، در روز سه شنبه بیستم شهر صفر سنه مذکوره، حیدر سلطان ترکمان که نزدیک به نود سالگی بود، در قم به عالم آخرت رحلت نمود. مشارالیه در شهر سنه^{۱۳} عشرين و تسعمائه^{۱۴} که نواب شاه جمجاه غفران پناه در دارالسلطنه هرات سیرزا بوده اند^{۱۵} و امیر خان موسیلوله بوده، وی در سن بیست سالگی قورچی تیروکمان نواب شاهی بوده اند. او را در جوار حضرت معصومه علیها السلام^{۱۶} و التحیه دفن کردند. چون خبر فوت او در دارالسلطنه تبریز به مسامع عزوجل رسید، بیشتر از الکای او را که قم و نواحی و توابع باشد، با محلات^{۱۷} به ولد بزرگ او ابراهیم بیگ شفقت فرمودند و^{۱۸} به سلطانی موسوم گشت و منصب ترخانی^{۱۹} با الکای^{۲۰} فراهان اضافه الکای ادهم بیگ پسر^{۲۱} خورد او نمودند و حکم مطاع به نفاد پیوست که ابراهیم سلطان لشکر پدر را برداشته به جاریساق^{۲۲} شاهی که متوجه الکای ایروان است حاضر گردد. چون قوت و استیلا

-
- ۱-ن: نموده ۲-م: بعضی بلوکات ۳-ب، م، ن: رای ۴-ب، م: پاشا
 ۵-ن: و شاهزاده ۶-م، ن: حمزه سیرزا ۷-م: تارار ۸-ن: در
 ۹-ن: «از» ندارد ۱۰-ب، م، ن: نخواهند برد و نبردند ۱۱-ن: برین
 ۱۲-م: اردوی و خانه. ن: اردو خانه ۱۳-م، ن: «شاه» ندارد ۱۴-ب، م، ن: ییلاق
 ۱۵-م، ن: ۹۰۶ ۱۶-م: بودند ۱۷-م: «علیها السلام» ندارد ۱۸-م: محالات
 ۱۹-ن: «و» نقره ۲۰-م: پرخانی ۲۱-ب، م: بالکا ۲۲-ن: پسر کوچک او بود
 ۲۳-م: بخار

امرای نامدار ترکمان و تکلودر درخانه به اعلی مرتبه رسید، احکام مطاعه به بگلریگی تمام ولایات خراسان به اسم مرتضی قلیخان عزورود و شرف صدور یافت.^۱ مشارالیه در همان اوقات از مشهد مقدس به ایلغار تمام بر سر سبزوار آمده سبزوار را^۲ گرفته به تصرف ملازمان احمد سلطان یازرتکلو^۳ داد و قباد سلطان قاجار را^۴ دست و گردن بسته به مشهد مقدس آورد.^۵ و هم در این سال بعضی از امرای استاجلو که در خراسان الکا بدیشان عنایت شده بود، بعد از واقعه ولی خلیفه^۶ چون دانستند که کسی مدد ایشان نمی نماید، بالضروره راه مراجعت پیش گرفته بازگشتند. امت بیک کوشک استاجلو در سمنان توقف کرده شاه قلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو تاورمین آمده میان مردم او و تکلویان نزاع واقع شد و مست علی بیک تکلو که خواهرزاده اردوغدی خلیفه تکلو بود در آن قضیه به قتل رسید و شاه قلی سلطان افتان و خیزان خود را به دار السلطنه تبریز به موکب همایون رسانید و بعضی^۷ از اهل صلاح به میان درآمده میان این دو طایفه صلح واقع شد و در این محل صلاح احوال خود را از جانبین در آن دیدند.

و هم در این سال، روز چهارشنبه ۴ شهر جمادی الاول، اعلان پاشا خانم دختر مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که به دستور شاهزادگان و دختران^۸ در حرم محترم می بود جهت نواب [۵۳۱] شاهزاد سلطان^۹ حمز میرزا عقد بستند. و هم در این سال، منصب جلیل القدر قضای معسر ظفر اثر رابه حضرت شاه ابوالولی انجو که اعلم علما بود تفویض فرمودند و شاه حیدر شریفی را^{۱۰} معزول ساخته وی رخصت تبریز یافت.

گفتار در قضا یابی که در خراسان واقع شده^{۱۱} بر سیل اجمال

در این سال چون اخبار ناملایم در باب قتل امرای عظام شاملو و قتل پدر و مادر و خالوی علی قلی خان شاملو^{۱۲} در دار السلطنه هرات بود^{۱۳} از عراق به خراسان رسید، مشارالیه چاره ای بعد^{۱۴} مخالفت و انتقام ندیدم شاهزاده ظفر لواعباس میرزا را که درس یازده سالگی بود^{۱۵} از تاریخ ولادت تا آن زمان در هرات بود برداشته به قصد سلطنت و ملک گیری از هرات بیرون آورد و کس به اطراف وجوانب نزد امرای تابع و موافق مثل فولاد خلیفه شاملو^{۱۶} حاکم سرکار قاین فرستاده اراده توجه بر سر^{۱۷} مشهد مقدس نمود. چون از غوریان و خوفا و جام و باخرز و ستجاق به ولایت زاوه و محولات رسید، مرشد قلی سلطان چاوشلو که از اعیان امرای استاجلو بود و به کثرت خیل و حشم و شجاعت و تدبیر از تمامی امرا ممتاز بود، با علی قلی خان^{۱۸} پیوسته اراده خاطر را در باب سلطنت شاهزاده

۱-ن: اصداریافت	۲-م، ن: «را» ندارد	۳-ن: کانلو	۴-م، ن: «را» ندارد
۵-م، ن: آوردند	۶-ب: «و» ندارد	۷-ن: علی خلیفه چو	
۸-م، ن: بعضی صلاح	۹-ب، م، ن: «و دختران» ندارد	۱۰-ب، م، ن: «سلطان» ندارد	
۱۱-ب: «را» ندارد	۱۲-ب، ن: شد	۱۳-م: «بود» ندارد	۱۴-ن: بغیر
۱۵-ب، م: «و» ندارد	۱۶-ن: شاملو	۱۷-م: «سر» ندارد	۱۸-ن: قلی خان

با او در میان نهاده،^۱ مشارالیه در این امر با او موافقت و مصادقت مسلول داشته، این رای را پسندید^۲ و خود این امر^۳ را پیش گرفته حلقه یکرنگی و جان سپاری در گوش هوش کشید و شاهزاده عباس میرزا^۴ را در همان ولایت بر تخت سلطنت نشاند. میرسیدعلی جیلعالمی که از سادات صلحا و فضیلائی زمان بود و از مشهود مقدسه بیرون آمده متوجه عراق بود به اتفاق بعضی از صلحا قالیچه سلطنت و پادشاهی آن شاه عالمیان را بدست خود انداخته^۵، شاه عباس بر آنجا نشست^۶ و خطبه^۷ و سکه به نام ناسی^۸ او خوانده صلحا و اتقیا در همان موضع به دعا اقدام نموده مضمون این آیات ادا نمودند. نظم^۹:

خدا یا به شاه ولایت پناه	که این شاه را دار از بدنگاه
هر کار توفیق بادش دلیل	بود مصلحت بین او جبرئیل
فزون مدت عمرش از هر چه هست	کلید در فتح بادش بدست
یکامش فلک با دگردون مدام	زمانش بدام ^{۱۰} و جهانش بکام
زمان باد یار و زمینش رهین	زهی چون من اورا زمان وزین

در روز سعید^{۱۱} از شهر مستصفی سنه مذکوره^{۱۲} بر جلوس سلطنت قرار گرفت و احکام و مناشیر^{۱۳} به ولایات خرابیان نوشته از آنجا به سعادت و اقبال به جانب مشهود مقدسه منوره در حرکت آمدند. بعد از وصول بدان ولایت عرش مکان، احکام و رسل و رسایل نزد مرتضی قلیخان فرستاده اورا دلالت^{۱۴} نمودند^{۱۵} که اطاعت امر پادشاه نموده^{۱۶} به دستور در سلک خانان و امرای عالی شان منحرف نباشد. مرتضی قلیخان از اطاعت ایشان ابا نموده در مقام مقاتله^{۱۷} و مجادله در آمده ابواب جنگ و جدال را مفتوح [۵۳۲] گردانید و مدت^{۱۸} سه چهار ماه تمام نواب شاه عباس با امر اولشگر بی حد و قیاس در حوالی طرق و حوض تونی^{۱۹} که از باغات و مرزوعات توابع بلده است نشست، جنگ و جدل و یورش بسیار واقع شد نتوانستند ظفری بر شهر بند نمود^{۲۰}. بالاخره از فتح آن مأیوس گشته به حوالی نیشابور^{۲۱} آمدند. مدتی به^{۲۲} تسخیر نیشابور^{۲۳} اقدام نموده جماعتی از روملویان^{۲۴} به سرداری درویش محمدخان ولد ارس خان روملو که حاکم آنجا بود مقاومت نموده قلعه نیشابور را ندوختند. چون مقارن محاصره مشهود مقدسه^{۲۵} قیاد سلطان قاجار در میان لشکر ترکمان به جنگ امرای شاملوی^{۲۶} شاه جوان بیرون آمده بود، از معسکر ایشان گریخته به لشکر شاملویان پیوست و در رکاب ظفر انتساب شاهی به حوالی سبزوار

-
- ۱- م: ن: نهاد ۲- م: م: پسندیده خود ن: پسندیده این امر ۳- م: ا: امرا
 ۴- ب: ن: میرزا را بر تخت. م: میرزا بر تخت ۵- ب: انداخت
 ۶- ن: نظم شاه عباس چون به تخت نشست نقش ایران نشست و سخت نشست
 ۷- م: «و» ندارد ۸- م: و نامی ۹- ن: بیت ۱۰- ن: بدام ۱۱- م: سعد
 ۱۲- م: م: مذکور ۱۳- ن: م: بشیر ۱۴- ن: و اطاعت امر ۱۵- م: «نمودند» ندارد
 ۱۶- ن: «نموده که» ۱۷- م: مقابله ۱۸- م: ن: «و» ندارد ۱۹- ب: م: «مدت»
 ندارد ۲۰- ب: تونی و تحمید م: تونی و تحمید ۲۱- م: «نموده»
 ۲۲- م: ن: نیشابور ۲۳- م: «به» ندارد ۲۴- م: ن: نیشابور
 ۲۵- ب: رومیان ۲۶- ن: مقدس ۲۷- م: «شاملو» ندارد

آمده بازسبزواری را از تکلویان گرفت و در آنجا رحل اقامت انداخت.

چون^۱ سبزواری و اسفراین و ترشیز و سایر ولایات خراسان، سوای مشهد و نیشابور مسخر اولیای دولت قاهره عباسیه^۲ شده از آن حدود کوچ بر کوچ متوجه هرات شدند، مرتضی قلی [خان] مسرعان رونده از بی ایصال این خبر به درگاه معلی فرستاد. این اخبار وحشت آثار در بیلاقات^۳ بر کشاط و بازار چایی^۴ به اردوی کیوان پوی رسید. حکم قضا جریان عزامدار یافت که امرای ترکمان و تکلوی^۵ به سرکردگی محمدخان متوجه خراسان شوند و در مشهد مقدس به مرتضی قلی خان و امرای شاهی سیون^۶ پیوسته در دفع و رفع آن جملعت کوشند. محمدخان ترکمان و اسمعیل قلی سلطان شاملو و قورخمس سلطان^۷ و اردوغدی خلیفه و اکثر از ترکمانان و تکلویان از اردوی همایون جدا شده، هریک به الکای خود آمده زمستان را در الکای خود نمودند و ترتیب قشون و لشکرهای خود داده بعد از نوروز نیلان نیل، بالتمام^۸ در حوالی وراسین جمعیت نموده متوجه خراسان گشتند و اردوی همایون که^۹ در بیلاقات بازار چایی و گوگجه^{۱۰} دنگیز بوده به حوالی گنجه و گرجستان آمده، آن^{۱۱} زمستان را در آن حوالی گذرانیدند.

و هم در این سال، میرزا شکرالله که وزیر خراسان بود، چون بواسطه^{۱۲} مخالفتها در خراسان تمکینی^{۱۳} نیافت، در^{۱۴} بیلاق اشکنبر به اردوی معلی آمد و تولیت مشهد مقدس به او شفقت شده متوجه عراق گشت و از عراق چون به داسغان رسید، در آنجا توقف کرد و از بیم غوغای امرا پیشتر^{۱۵} نتوانست رفت و هم در آنجا به عالم بقارحلت نمود. و هم^{۱۶} در این سال، ابراهیم سلطان از قم بالشکر آراسته به درگاه معلی آمد و در حوالی گوگجه دنگیز^{۱۷} به اردوی همایون ملحق شد. و هم در این سال، حکومت گیلان را به سلمان خان پسرزاده عبدالله خان استاجلو داده، سید حسن فراهانی^{۱۸} را وزیر او ساختند. ایشان به گیلان رفته، چیزی^{۱۹} نساختند. و هم در اواسط این سال طاعون و وبا در بلاد آذربایجان و بعضی از ایروان شایع شد چنانچه روزی در دارالسلطنه قرب دو بیست سیصد^{۲۰} نفر می رفتند [۵۳۳]. و در این سال قریب به شش هزار کس از تبریز و مفرقه ولایات^{۲۱} آذربایجان در تبریز رخت نمودند. و هم در اواخر این سال به طریق معهود لشکر تاتار از دشت قباچاق و راه دربند به الکای شروان

-
- ۱-م:ن: چون اسفراین ب: چون و اسفراین ۲-ب: عباس. ن: شاه عباس
 ۳-ن: بیلاق ۴-ب: جاهی. م: چاهی. ن: جای ۵-م:ن: تکلویان
 ۶-م:ن: «سیون» ندارد ۷-م: «سلطان و» ندارد ۸-م:ن: باتمام
 ۹-ن: «که» ندارد ۱۰-م: کوکجه نکیرن: گوگجه تنکر ۱۱-م:ن: «آن» ندارد
 ۱۲-م:ب:ن: «بواسطه» ندارد ۱۳-ن: تمکینی ۱۴-ن: از آنجا به داسغان
 رسیده در آنجا توقف کردم: و از آنجا به داسغان رسید ۱۵-ب: پیشتر ۱۶-ن: و قریب
 به شش هزار کس از تبریز و مفرقه ولایت آذربایجان در تبریز رخت نمود ۱۷-م: بکتر
 ۱۸-م: فراهانی ۱۹-م:ب: «چیزی» ندارد ۲۰-م:ب: سیصد ۲۱-ب: ولایت

آمده شروع در نهب و غارت و اسر مردم آن ولایت نمودند، چون اردوی معلی در حوالی گنجه و گرجستان بود، بعضی امرا به مدد امرای شروان و قرا باغ فرستاده^۱ از آب کر عبور نموده در شهر ذی حجه میانه لشکر تاتار و امرا در حوالی شماخی محاربه عظیمی دست داد و لشکر ظفر اثر غالب آمده، لشکر تاتار شکست یافت و غازی گرای خان که بزادر عادل گرای خان که سابقاً گرفتار شده بود^۲ گرفتار شده، بدست غازیان درآمد و یقیناً السیف لشکر تاتار را خایفاً خاسراً از ولایت شروان گریخته بدشت قبیاق و مقام خود مراجعت نمودند. امرای ظفر شعار که این فتح نامدار کرده، غازی گرای خان را برداشته از شروان در میدانجک به اردوی همایون ملحق شدند و غازی گرای خان را به سجده اشرف آورده، مقرر شد که او را به قلعه الموت برده نگاه دارند در این باب فتحنامه جات نوشته به اقصا و اکناف ممالک محروسه فرستادند.

و هم در این سال خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که از دارالسلطنه تبریز به قصد دفع قلندر شبیه و نظیر شاه اسمعیل که دعوی سلطنت می نمود به کوه گیلویه رفته تاب مقاومت او نداشت رعیت^۳ و لشکر ازو برگشته مشارالیه رانیز^۴ به قتل آوردند و الکای کوه گیلویه بی مانع و مزاحمی^۵ به تصرف قلندر درآمد، حکم و فرمان او در آن نواحی اجرای تمام یافت. و هم در آن سال پیره^۶ محمدخان استاجلو که در زمان شاه جنت مکان مقید و متورع^۷ و مسئله دان بود، بواسطه شرب خمر^۸ و ضعف آن به عالم جاودان انتقال نموده^۹ جای او را به پسرش پیره^{۱۰} مرادخان^{۱۱} عنایت فرمودند و در این سفر^{۱۲} امیرخان مرخص شده^{۱۳} به دارالسلطنه تبریز آمد و امرای ایروان خصوصاً محمدی خان تعقیق به الکای خود مراجعت نمودند. مشارالیه قرب^{۱۴} ده هزار سوار به اردوی معلی آورده بود.

ذکر وقایع سنه تسع و ثمانین و تسعمایه

نوروز نیلان نیل این سال روز شنبه^{۱۵} پنجم شهر صفر سنه مذکوره شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان باب^{۱۶} با امرای عظام و وزرای کرام در موضع میدانجک نوروز نموده به جشن و صحبت مشغول گشتند و تمامی امرا و^{۱۷} مقربان به پای بوس^{۱۸} اشرف اعلی و شاهزاده خورشیدلقا سرافراز گشتند و برای عالم آرای به قرار مهمات گرجستان تعلق گرفته^{۱۹} چند روزی در میدانجک توقف کرده^{۲۰} از آنجا به اخشتا باد گرجستان آمده از آنجا به زکم آمده اردوی همایون در آنجا توقف فرمود^{۲۱} و مسیب خان شرف الدین اغلی^{۲۲} سرکرده لشکر ظفر اثر نموده^{۲۳} اکثر امرای ترکمان و تکلو، مثل ادهم^{۲۴}

۱-م:ن: سیز	۲-ن: فرستاد	۳-ب:ن: «بود گرفتار شده» ندارد. م: «بود» ندارد
۴-م:ن: اکراف	۵-ن: حاکم آنجا	۶-م: لشکر و رغبت
۸-ن: مزاحمتی	۹-ب:ن: پره	۱۰-ن: سورع و سیله وان
۱۲-ب:م:ن: نمود	۱۳-ب: پره	۱۴-ب:م:ن: خصوصاً عنایت
۱۶-م:ن: شد	۱۷-م:ن: قریب	۱۸-ن: سه شنبه
۲۰-ن: «امرا» ندارد. م: «و» ندارد	۲۱-م:ن: پاهوس	۲۲-م:ن: گرفت
کرده و	۲۴-م:ن: فرموده	۲۵-م:ن: «اغلی» ندارد
۲۷-ن: ابراهیم		۲۶-م:ن: نمود

سلطان و غیر ذاک را روانه گرجستان کرده، مقرر شد که دختران سلاطین آنجا را از سلطان محمودخان و لدلواصات^۱ خان و از الکسندر خان و لدلوندخان جهت شاهزاده^۲ [۵۳۴] خورشیدلقا، سلطان حمزه میرزا خواستگاری نموده، پسران ایشان نیز به دستور قدیم به درگاه معلی آمده، در ملازمت رکاب ظفر انتساب بسر برند. بعد از وصول اسرای عظام مذکوره به الکای گرجیان، سلطان محمودخان مشهور به سیمائون کمر اطاعت و اتقیاد بر میان جان بسته و لدخود لواصات^۳ میرزا که در عین حسن و خوبی بود^۴ این بیت در شان او صادر^۵ بلکه وارد گشته بود، شعر^۶:

بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود عاقبت سرز گریبان تو بیرون آورد

اورا با همشیره اش که گوهری بود^۷ در برج عفت و نزهت^۸ با تحف و هدایا تسلیم اسرا کرده، اسرا ایشان را به اعزاز و اکرام تمام به درگاه گیتی پناه فرستادند^۹. در شهر شعبان سنه مذکوره زهره و قمر را به زکم آورده غریواز نظار گیان^{۱۰} لواصات میرزا برآمده حکایت حسن آن^{۱۱} بت کافر کیش بر زبانها افتاده^{۱۲} همه روزه از^{۱۳} آمد و شد او به درخانه ازدحام تمام تماشا بینان^{۱۴} و هجوم خلایق می شد. این رباعی در باب وی از نتایج طبع و قادنواب سیادت و صدارت پناه عالیجاه^{۱۵} بدیهه سرزد^{۱۶}. نظم^{۱۷}:

زنارعیان ز رلف عنبر بویت محراب نمایان زخم ابرویت

اقرار بدین حسن خداداد آرند بینند چو کافرو مسلمان رویت

شاه کامیاب پسر و دختر مذکور را به شرف اسلام سرافراز ساخته از کیش کفر و نامسلمانی بیرون آورد^{۱۸} (دختر را به حباله نکاح شاهزاده خورشیدلقا در آورد^{۱۹}). اسرای عظام معامله اسکندر خان و پیش کشیده، وی در مقام فریب^{۲۰} بوده، دختر و پسر را به آسانی تسلیم نمی کرد و روز بی گذرانید. این خبر که به پایه سریر^{۲۱} اعلی رسید، عرق تعصب اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان در حرکت آمده، در اواخر شهر رمضان سنه مذکوره^{۲۲} از زکم به اتفاق اسرای عظام درخانه، مثل قلی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ خان مهرداد و ذوالقدر و پیره مرادخان و سایر اسرا و مقربان متوجه گرجستان شد^{۲۳} و از آب کرگذاشته به قسق که تختگاه سلاطین گرجستان است نزول نمود و سیمائون خان و سایر اسرا و ارکان دولت ایشان به ملازمت اعتماد الدوله و اسرای عظام شتافته، تحف و پیشکش فرستادند. الکسندر خان چاره در فریب ندید مسئله تسلیم کرد کستندیل^{۲۴} میرزا پسر خود را که درس^{۲۵}:

-
۱- ن: لواصاب	۲- م: «سلطان» ندارد	۳- ن: لواصاب	۴- م: «و» ندارد
۵- ب: «و» صادر گشته بود	۶- ن: بیت	۷- ن: «بود» ندارد	۸- ن: نزهت
۹- ن: آوردند	۱۰- م: نظاره کنان	۱۱- م: «آن» ندارد	۱۲- ن: افتاد
۱۳- ب: «و» در	۱۴- م: تمام شایان	۱۵- ب: «و» عالیجاهی	
۱۶- ب: «و» زده	۱۷- م: ندارد	۱۸- ب: «و» ندارد	
۱۹- م: «و» الهالین را ندارد	۲۰- ن: قریب	۲۱- م: «و» سریر خلافت معبر	
۲۲- م: «و» مذکوره	۲۳- ن: شدند	۲۴- ن: کشدیل	۲۵- م: درین سن

دوازده سالگی بود. با همشیره اش^۱ تسلیم نمود و خراج برگردن گرفته هرساله مبلغ دوازده هزار تومان بقرن نمود که واصل ارباب حوالات^۲ دیوان اعلی گرداند^۳. اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان مهمات گرجستان را حسب الاراده سامان^۴ داده، یک کوچ بیرون نشست. چون همگی^۵ از اردوی همایون برگدغن تمام احکام و اخبار درباب آمدن مشارالیه و امرا می رسید و خاطر متوجه سفر خراسان بود، اعتماد الدوله در همین منزل خلعت پادشاهانه از کمر خنجر و شمشیر و زین^۶ مرصع و جیقه^۷ و اسب و بالاپوش طلا دوز سمور به سیم اوون خان^۸ داده سایر مردم (آنجا به نوازشات ستمناز ساخته، [۵۳۰] چون نقرس و مفاصلی داشت، در محفه قرار گرفته از آنجا)^۹ کوچ کرده شب به کنار آب کرفرود آمدند و صباحش که اول ماه ذی قعدة بود یکجولو^{۱۰} رانده تا اردوی^{۱۱} همایون آمده^{۱۲} به شرف پایوس نواب کاسیاب اعلی و شاهزاده خورشید لقاسرافرازشد و کستندیل میرزا ولد الکسندر خان را که^{۱۳} آورده بود، اورا به ادهم سلطان ترکمان سپردند که قلعه او بوده^{۱۴} محافظت او نماید.

ذکر بعضی از وقایع که درین سال واقع شده و فرستادن ابراهیم سلطان به ایلیچگری به جانب روم نزد سلطان مرادخان

سابقا مذکور شد که عثمان کمر عداوت قزلباش و گرفتن الکای ایشان بر میان بسته، با خود قرار داده بود که تادم واپسین آلوده این و یال و اندوده این عقاب و نکال باشد. چون از شکست شروان^{۱۵} فارغ شده، یکچند اوقات در دریند صرف نموده^{۱۶} اسیران قزلباش و غنائیم و جمعیت و اسباب آن طایفه حق ناشناس را جمع آورده خواست که^{۱۷} اینها را به نظر خواندگار^{۱۸} در آورده دیگر باره در باب آمدن به الکای ایشان مرخص گردد. وی^{۱۹} این جمعیت را به نظر انور پادشاه روم در آورده کمال تحسین یافت و در باب لشکر قزلباش و الکای ایشان مضمونی^{۲۰} چند خاطر نشان نموده آن جماعت را به حرکت در آورد.

و هم در این سال، چاووشی چند از بگریگی ارز روم^{۲۱} و وان و زکم به پای بوس اشرف اعلی سرافراز شده^{۲۲} از سنان پاشا که وزیر اعظم بود و^{۲۳} میل به جانب قزلباش داشت، اشعاری^{۲۴} در فرستادن ایلیچی شده بود که چون عثمان پاشا درسیانه مفسد است ایشان ایلیچی روانه گردانند، شاید که خواندگار بر سر شفقت آمده، گویی به سخنان واهی عثمان پاشا ننماید^{۲۵}. و هم در این سال

۱-م: «همشیره اش» ندارد	۲-ن: حوالات	۳-ب، م: ن: نماید	۴-ب، م:
سامان به کوچ	۵-م، ن: «همگی» ندارد	۶-ب: زرین	۷-ب، ن: جقه
۸-ب، م، ن: «خان» ندارد	۹-ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد	۱۰-ن: بکنجکو	
۱۱-م، ن: باردوی	۱۲-ب، م، ن: آمد	۱۳-ب، م، ن: «راکه» ندارد	
۱۴-ن: بود	۱۵-ب، ن: «و» ندارد	۱۶-ن: شیروان	۱۷-م: نمود
۱۸-م، ن: «که» ندارد	۱۹-ن: خواندگار	۲۰-ن: گردود	۲۱-ب، م، ن: مضمون
۲۲-ب، ن: در آورد	۲۳-م: ارض روم	۲۴-ب، م: گشته	۲۵-ب، م: «و» ندارد
۲۶-م: اشعار	۲۷-ب: نماید		

از ارز روم^۱ لشگر به جانب ایروان آمد، ذخیره باباتی مصالح^۲ و ضروریات قلعه آورده، قلعه قارص که سرحد بود میان الکای خواندگار^۳ و سلاطین صفویه و چند مدت خراب و بیات^۴ افتاده بود، اتمام آن حسب المرام داده لشگر و ذخیره باتوپ^۵ و تفنگ در آنجا گذاشته^۶ مراجعت نمودند. چون این خبر به بگلریگی^۷ ایروان که محمدی خان استاجلو باشد رسید و یمناک^۸ و هراسان مکرراً حقیقت به پایه سریراعلی عرضه داشت نمود^۹ و خود قوت و یارای رفتن و منع آن جماعت از ساختن قلعه نداشت، بالاخره همگنان مصلحت در آن دیدند که ابراهیم سلطان ترکمان که به مزید عقل و دانش و وفور تدبیر و صلاح از اقربان ممتاز و سرافراز بود، به سمت خانی سرافراز گشته به ایلچگری به جانب روم رود و حقیقت به مسامع عز و جلال آن پادشاه صاحب اقبال رسانیده، سنان پاشا^{۱۰} وزیر اعظم را واسطه^{۱۱} سازد شاید که منازعه دیگر باره به صلح منجر شده^{۱۲} این جنگ و نزاع از میان به برخیزد و مسلمانان رفاهیتی پیدا کنند^{۱۳} و چون معامله خراسان و خبر پادشاهی^{۱۴} شاه عباس در میان بود و^{۱۵} بالضروره نواب اشرف اعلی را به جانب خراسان می بایست رفت، صلاح [۵۳۶] در فرستادن ایلچی دیدند که تا رفتن او بدانجا به خراسان و کفایت کار ایشان لشگر رومیان به آذربایجان و ایروان نیاید^{۱۶}. غافل از آنکه^{۱۷}:

ماسی گوئیم و دیگران سی گویند بیرون زاراده تو چیز دگر است

در شهر رمضان سنه مذکوره در موضع زکم مهمات ابراهیم خان را سامان داده خلعتهای فاخر^{۱۸} به او شفقت کردند و او را مرخص ساخته روانه گردانیدند و از جمله کتاباتی که به مشارالیه تسلیم نمودند کتابت وزیر اعظم پاشاست که اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان در مجلس خاتون به خط خود کتابت کرده^{۱۹} تسلیم نمود صورت آن^{۲۰} ثبت شد:

«تاسنان^{۲۱} قلم و^{۲۲} قلم سنان بانی مودت و داد و قانع^{۲۳} کدورت و فساد باشند ذات فرخنده صفات و وجود فایض^{۲۴} الجود کثیر الخیر و الاحسان، جلیل القدر و الشان، معالی جناب، صدارت مآب، ناهج مناهج سلطنت عظمی، ناظم مناظم خلافت کبری، کفیل مصالح العالم، بدرجه مهورالاسم، صاحب السیف و السنان^{۲۵} آمران^{۲۶} الله یا مری بالعدل و الاحسان، صاحب آیات^{۲۷} الشجاعة و الایاله، ناصب ریایات

۱- مزب، م: ارض روم	۲- م: «و» ندارد	۳- ن: خوندگار	۴- ن: نبات
۵- ب، م: ن: قاب	۶- م، ن: «گذاشته» ندارد	۷- م: بیگلریگی	
۸- ب: و همناک، ن: و مکرراً	۹- ب، م: نموده	۱۰- مز: پاشاه. ب: پاشای	
۱۱- ن: واسطه	۱۲- ن: انجامیده	۱۳- ن: کند	۱۴- ب: پادشاهی
عباس، ن: عباس میرزا	۱۵- ب، ن: «و» ندارد	۱۶- ن: نیامد	۱۷- ن: بیت
۱۸- م: فاخره	۱۹- ن: «کرده» ندارد	۲۰- م، ن: این	۲۱- م، ن: باستان
۲۲- ن: «و» ندارد	۲۳- ن: وقایع	۲۴- م، ن: فایض کثیر الخیر	
۲۵- ن: و الامتان	۲۶- ب: امر آن	۲۷- ن: الایات	

العظمه والجلاله، ناشر صجایف الرأفة^۱ فی العالمین، باسط اجناح الرحمة^۲ علی رؤس المسلمین، صدر [بلندتر قدرو لاة] انام، سردار با اقتدار عساکر اسلام، المستفیض من راسه نور^۳ النیرین، المستخفف عند قدره القدر^۴ قدر الفرقدین، سلطان اعظم^۵ الورزافی الافاق، مستخدم الاسراء بالاستحقاق، وسیله ظهور صلاح المسلمین، وذریعة سرور و فلاح عالمین، المستفیض بعنایت الملک المستعان، والمختص بلطایف^۶ الطاف الرحیم الرحمان، سیفالمعارک الصدارة والوزارة والشجاعة والجلالة والحشمة والابهة^۷ والعز والاحسان والرأفة والامتنان، سنان پاشا سبب صلح و صلاح پادشاهان حوزه اسلام و باعث فوز و فلاح حامیان شریعت حضرت سید الانام علیه وآله واحبائه افضل الصلوة و اکمل السلام و وسیله رفاه خواص و عوام باد بالنون والصاد.

«بعد از تشدید قواعد خدمات مخالفت سمات و تأکید معاهد تسلیمات مصادقت آیات تصویر ضمیر منیر خورشید تنویر و تکوین خاطر خطیر فیض تأثیر عمدة الاماجد^۱ والا کارم عمر چاووش زید قدره و رفعت^۲، حسب الامر بر فرات چند نفر از قورچیان و مهمانداران به شروان فرستاد^۳ و در شایران ملاقات بگلریگی^۴ و اسرای شروان بعد از طی مراحل و منازل و اطلاع بر حقایق اعلی^۵ و اسافل آن دیار نموده پیش جناب ایالت مآب صدارت قباب عثمان پاشا حفظ الله تعالی ممن یشاء رفته بغیر معاودت نمود و به ملازمت عالی مشرف می گردید و داند و خدای او آنچه دید، و شنیده باشد خواهد گفت. حسب الصلاح والوعد، (ایالت و امارت پناه حکومت دستگاه ظهیر الایالة والحشمة والرفعة والتکمین)^۶ ابراهیم خان ترکمان که پدر بر پدر از اسرای بزرگند و به شرف خویشی و ارتباط شاه جهان پناه مشرف و سباهی اند، برسم^۷ رساله و اظهار حقوق [۵۳۷] نمک و خدماتی که شاه جنت مکان علین آشیان نسبت به پادشاهان زمین و زمان خداوندگار عالمیان مالک ربع مسکون ثانی سکندرو^۸ فریدون، خدیوارض بالطول والعرض، والی خطه خاگ من السمک الی السماک و پدر جنت مقرر فردوس بارگاه رضوان اشتباه عالمیان پناه بجا آورده و تا از سلطنت و جهان داری و شاهی و شهریاری اثری بر صفحه روزگار خواهد بود، از آن^۹ خدمت و نیکوئی که آن پادشاه غفران پناه نسبت با آن^{۱۰} اعلی حضرت سلیمان مکان، فرمان فرمای زمین و زمان، عادل و اعلم آل عثمان کرده خواهند گفت به عز^{۱۱} عرض اعلای عاکفان آن آستانه سپهر اعتلا رساند. عالم مدارا، سردارا، خورشید و قارا، مخدوما، دگر گنجایش سخن و عبارت آرای درسیان آن سلسله جلیله که منتهی به خاندان رسالت و امامت می شود و ثمره شجره ولایت و کرامتند و آن خاندان^{۱۲} عالیشان ثریا مکان که واسطه امن و امان و رابطه آسایش

۱-ن: الراقبه	۲-ن: الرحیمه	۳-ب:م: نورالنیران المستحفظ. ن: نورالنیران تستحفظ
۴-ن: التقدير	۵-ن: الاعاظم	۶-ن: بطایف
۸-ب:م: تشید	۹-م: اماجد	۱۰-ب:م: رفعة
۱۲-ب:م: تشید	۱۳-ب:م: اعلی	۱۴-ن: بین الهالین راندارد
۱۵-ن: «برسم» ندارد	۱۶-م: «و» ندارد	۱۷-ن: «آن» ندارد
۱۸-م: «آن	۱۹-ب:م: بعض عرض	۲۰-ب:ن: «خاندان» ندارد

عالمیانند نمائنده^۱. مدتی مدید و عهدی بعید^۲ اعلا حضرت جنت مکانی^۳ علین آشیانی^۴، شاه سلیمان-
جاه فلک بارگاه، ثانی اسکندر ذی القرنین^۵، سلطان البرین^۶ و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین،
اسکنه الله^۷ فی اعلیٰ غرف الجنان، به عزم ایران عنان توجه معطوف به این حدود فرموده بعد از تکرار
اسفار و آمدن به این دیار و سفک دماء و نهب بلاد و قراء^۸ خرابی لشکر و توجع بحار^۹ شور و شر، بر آن
پادشاه عالمینا ظاهر شد که وزر و وبال^{۱۰} از نفع و فایده دنیوی و اخروی بیشتر است دانسته از بی لطفی
و کم شفقتی گذشته، پادشاه جنت مکان علین آشیان طریقه صلح و صلاح و شیمه فوز و فلاح سرعی
داشتند. تا آنکه قضیه سلطان بایزید و آمدن پنج پسر او به میان^{۱۱} آمد. با آنکه کسر حرمت مهمان
مذموم است، آن پادشاه غفران پناه به محض محبت و دوستی با پادشاه سلیمان جاه، سلطان السلاطین
فی الافاق^{۱۲}، اعظم القیاصره^{۱۳} و الاکاسره^{۱۴} بالارث^{۱۵} و الاستحقاق، مالک رقاب الامم، سولی الملوک فی
العالم، المستغرق فی بحار غفران الملك العلیم المنان، سلطان سلیم خان و آنکه مملکت و تاج و تخت
سایمانی آن پادشاه فردوس بارگاه و بعد از ارتحال آن وارث^{۱۶} ملک سلیمان به عالم جاودان^{۱۷} این
سلطنت عظمی^{۱۸} و خلافت کبری ابقاء^{۱۹} الله بقائه بقاء الدینا در این خاندان عالمیان امان، نسلا بعد
نسل^{۲۰} و فرعاً بعد اصل^{۲۱} مخلص و مستدام ماند، سلطان بایزید و پنج پسر را چنانکه استماع فرموده اند
به ایالت ماب شوکت قباب خسرو پاشا، با حقیقت و مروت و وفا تسلیم فرمودند و رنگ زنگ از آینه
دولت جهان بسطت^{۲۲} آل عثمان به صیقل این خدمت زدودند و پادشاه سلیمان مکان علین آشیان
والی معموره عالم، اقدم سلاطین بنی آدم جلد وی جایزه آن تفقدات شاهانه چنانچه بدولت می دانند^{۲۳}
فرمودند و عهدنامه چه به دست خط مبارک مؤکد [۵۳۸] به قسم در باب صلح نسلا بعد نسل ارزانی
داشتند که حالیا تعویذ جان و حرز امن و امان طایفه قزلباش است و نمودار یکی از کتابات که آن
اعلیٰ حضرت جنت حضرت^{۲۴} خلد آشیان به خط مبارک و مهر انگشتی^{۲۵} دست اشرف در عذر خدمات شاه
جهان مزین فرموده اند، بایکی از عهدنامه های و الدماجد خلد سریر آن پادشاه زمین و زمان فرمان-
فرمای ممالک جهان خداوندگار تمام عالمیان مراد بخش شاهان جم اقتدار، اعدل و اعظم سلاطین
روزگار که^{۲۶} مزین به خط و مهر اشرف اعلیٰ نموده اند به سند فرستاده^{۲۷} که آن وزیر بی نظیر صاحب تدبیر
در هنگام مجال آنها رایه نظر^{۲۸} خورشید منظر خاقان بحرو و پادشاه هفت کشور رسانند که انشاء الله

۱-ن: نمائنده و	۲-ب، م، ن: عهد بعید	۳-ب، م، ن: مکان	۴-ب، م: استان
۵-ن: ذوالقرنین	۶-ن: الدین	۷-ب، م، ن: «الله» ندارد	۸-ن: «قراء»
ندارد	۹-ن: ابحار	۱۰-ن: در زر و وبال	۱۱-ب: عیان، ن: واعیان
۱۲-ن: والافاق	۱۳-ن: القباثره	۱۴-م: الاکاسره، ن: الاکاکثر	۱۵-ن: بالارث
۱۶-ب، م: «و» ندارد	۱۷-م: وزارث	۱۸-ب، م، ن: جاویدان	۱۹-ب، م، ن: عظیم
۲۰-ب، م: ابقاء الله	۲۱-ب، م، ن: نسلا	۲۲-م: اصلا	۲۳-ب، م، ن: به سلطنت
۲۴-م، ن: می داند	۲۵-ن: «خبث حضرت» ندارد	۲۶-ب، ن: انگشت	
۲۷-ن: «که» ندارد	۲۸-ن: فرستاد	۲۹-ب، م، ن: به نظر اشرف	

تعالی بعد از مطالعه و ملاحظه آن، ملاطفت و مزاحمت دریای رحم و شفقت آن صاحب سعادت و سروت به جوش آمده، تجویز نقص عهد پدران علین مکان و پادشاهان فردوس آشیان ننموده به چند قلعه خراب بی نان و آب که خود به دولت معلوم دارند که درین دوسه^۱ سال مرسوم و معیشت و باروت و ضروریات آن از خزانه پادشاهی داده اند و یک دینار نفع و فایده به پادشاه اسلام و خداوندگار جمیع انام نرسیده به این خاندان جلیل الشان که صاحب خدست و انکند^۲ مضایقه نفرمایند و مملکت موروثی^۳ نواب کامیاب سپهرجناب، مالک رقب اشرف اعلی راباطایفه جلیل القدر قزلباش داخل ممالک محروسه و عساکر منصوره خود شمارند که به مال و لشکر و خدست بعد از اطمینان خاطر به عنایت شاهانه اصلاح مضایقه ندارند کافه عباد و سایر سکنه امصار و بلاد جانبین^۴ به برکت آن سروت و مرحمت چنانچه پیش از این روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان داشته، دعای بقای دولت و سلطنت پادشاهان اسلام و حامیان شریعت خیر الانام علیه وآله و احبائه افضل الصلوٰه والسلام از ملک متعال و قادر ذوالجلال می خواستند از پیش بیش خواهند این دعا از درگاه جل و علا باشند و چنانچه مکرراً از جانب آن دستور اعظم و کفیل مصالح عالم اعمال ناصواب اسمعیل سیر از عفی عن^۵ سیاته که روکش^۶ مانموده اند، باعث نقص عهد و انتقام از دیگران نساوند که کاتبی^۷ که از دیوان الهی نشان اعمال بندگان به توقیع رقم «ولاتر و ازرة وزرا خری»^۸ مزین باشند گناه دیگری از دیگری نتوان طلبید و انتقام برادر را^۹ از برادر نتوان خواست^{۱۰} و از آنجا که غایت عقل و دانایی آن سلطان اعظم الوزرا و مخدوم اساجد الامراست که زیاده از این چراغ حیل و دروغ ایالات صدارت قباب^{۱۱} عثمان پاشا در مجلس پادشاهی و محفل نامتناهی نور دهد چه خدا آگاه و گواهد است که بعد از^{۱۲} وزرو و یال^{۱۳} و اسیر شدن پنجاه هزار مسلمان بالغ و غیر بالغ و احراق مصاحف^{۱۴} مجید و کتب حدیث و انوار و مختار^{۱۵} و امثله [۵۳۹] چیزی دیگر^{۱۶} برای ولی نعمت خود حاصل ننموده، از ترس غضب پادشاهی، چهار دیوار در بند را به الور قاضی لیغ جاو مقام و قتل^{۱۷} چندین هزار قزلباش باز ننموده و می نماید و تا دیگر چه دروغها عرض کند و این ننده پیر عاجز^{۱۸} ناتوان را که سنین عمر از ستین گذرانیده و منازل زندگانی را^{۱۹} به سرحد دار الفنا رسانیده، بجزأت این گستاخیها^{۲۰} از جمله بی ادبان و گستاخان نشمرند که نمی خواهد که به سبب نفع قلیل، خیر^{۲۱} کثیر به آخرت پادشاهان اهل اسلام برسد و خداوند تمام عالم و پادشاه کافه^{۲۲} بنی آدم به جهت این خرابیها که دیده و شنیده اند بادوستان

۱-ب، م، ن: سه سال	۲- ن: واقفندگی اند	۳- م: موروثی	۴- ب، م، ن: «و» ندارد
۵- ن: از جانبین	۶- ب، م: «و» ندارد	۷- ب، ن: عنه	۸- ب، ن: دو کس
۹- م: گاهی از ن: کاتبی از	۱۰- سوره آیه ۶۴	۱۱- ب: «را» ندارد	۱۲- م: خاست
۱۳- ن: جناب	۱۴- ن: بغیر از و یال	۱۵- م: «و» ندارد	۱۶- م، ن: بمصاحف
۱۷- ب، م، ن: «مخنار» ندارد	۱۸- م، ن: دیگری	۱۹- ن: فعل	۲۰- ن: «عاجز»
ندارد	۲۱- ن: «را» ندارد	۲۲- ب، م: گستاخی	۲۳- ن: خیری
۲۴- م، ن: «کافه» ندارد			

موروثی و مخلصان صاحب حقوق خدمت و آنکه^۱ در مقام نقض^۲ عهود و کسر^۳ ایمان پدران جنت بارگاه و پادشاهان فردوس خرگاه گردند. شعر^۴:

من امروز شرح المهای خویش بگفتم تودانی و فردای خویش

رایات عظمت و جلال بعد از فرستادن ایلچی^۵ متوجه قشلاق^۶ [و مقر] سلطنت گشت. شعر^۷:

تاجهان باد در جهان باشی وز بدخلق در امان باشی

در ظلال عواطف شاهی امرفرما و کامران باشی

ابراهیم^۸ از زکم، از اردوی معلی جدا شده از راه قرا باغ و ارسبار به دارالسلطنه تبریز آمده، بعد از ملاقات اسیرخان از راه وان متوجه گشت.

سابقا ذکر رفت که محمدخان ترکمان و شاملو و تکلو که به مدد مرتضی قلی خان به مشهد مقدس معلی رفته بودند، بعد از وصول بدان کعبه ماسول - چون یک مدت در مشهد مقدس توقف ایشان واقع شد - بیشتر باعث خرابی و ویرانی آن ولایت گردیدند و اثر آبادانی^۹ دریاغات آنجا نگذاشتند و چون شاه عباس در دارالسلطنه هرات متمکن بود، بعضی از امرای شاملو به رفاقت اردوغدی^{۱۰} خلیفه تا^{۱۱} حوالی جام رفته کاری نتوانستند ساخت. از آنجا مراجعت کرده باز به مشهد مقدس آمدند و از مشهد مقدس با جمعهم روانه عراق گردیدند^{۱۲}. و هم در این ایام، مرتضی قلی خان قنادیل آن سرکار فیض آثار بر سیل مساعدت به مبلغ دوهزار و^{۱۳} هشتصد تومان برداشته^{۱۴} تمسک سپرد^{۱۵} و خیلی از نقود و ظروف و چینی آلات و جواهر آن سرکار را سادات مشهد مقدس و تحویلداران و سیر نظام کلاتر و سایر خدبه و فعله بردند و از محصولات نیز چیزی بدان سرکار موهبت آثار عاید نشد.

چون امرای عظام و اعتماد الدوله سیرزاسلمان از گرجستان به زکم آمدند، روز دیگر کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه قزوین شدند، چون به گنجه رسیدند، چند روز در آنجا توقف کرده مهملات آنجا را با امرای آذربایجان و شروان ساخته به جانب دارالارشاد اردبیل^{۱۶} فرمودند. یک هفته در آن آستان عرش منزلت توقف کرده، در اینجا خبر فوت شاهزاده فاطمه سلطان خانم که در منزل اسیرخان بود و به مرض دق گرفتار شده بود رسید. پرسش اسیرخان نوشته کس به تبریز فرستادند. در هنگام برف و شدت سرما که قمر در برج جدی بود از آنجا بیرون آمده [۵۴۰] از راه طارم و خلخال تا حوالی

۱- من: آنک	۲- م: «نقض» ندارد	۳- م: کثیر	۴- ن: بیت
۵- ن: ایلچی و	۶- من: قشلاق و سلطنت	۷- ن: بیت، م: ندارد	
۸- ن: ابراهیم خان	۹- م: اثر بادن	۱۰- ب: اردوغدی	۱۱- م: ن: با
۱۲- ن: شدند	۱۳- ب: «و» ندارد	۱۴- ن: برداشته و	۱۵- ب: ن: سپرده
۱۶- م: ن: نزول فرمودند			

خرزویل آمده، کامران وکیل اولاد جمشیدخان به پایه سریر خلافت مصیر شافته، پیشکش و تحف و هدایای بیشتری آورده، مهمانی که داشت قرارداد، از آنجا رخصت انصراف یافت. اردوی کیوان^۲ پوی متوجه دارالسلطنه قزوین شده در روز یکشنبه چهارم شهر ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دارالسلطنه واقع شد.

وهم در این سال، چون است بیک ساروشیخ^۳ ذوالقدر که یوزباشی بود، به اتفاق طیب خلیفه علمدار که مشارالیه منتظر الایاله و^۴ خانی دارالملک فارس بود همیشه سردربی علیخان حاکم آنجا نهاده، باشا هر خ خان حکایت عزل او را در میان نهاده بدین قرار گرفت که چون مشارالیه رابه درگه معلی طلب فرموده اند بعد از آمدن او را عزل کرده ایالت و^۵ خانی شیراز را بدو عنایت فرمایند. امت بیک بواسطه قبول این معنی همیشه تهدید و تخویف به قتل اعتماد الدوله داده، موسی الیه بالضروره اذعان ایالت و مزده آن می داد احکام مطاعه^۶ به غدغن هر چه تمامتر از پی آمدن و حاضر شدن او بالشگر فارس در الکای گنجه و قراباغ صادر شده. مشارالیه بالشگر بسیار جمعیت بی شمار از شیراز به قصد سفرو ساق گرجستان بیرون آمده تادر^۷ دارالمؤمنین قم آمد و اکثر از آقایان و اقوام او کناره کرده، در کاشان توقف کرده بودند. با آنکه اکثر مردم او نیامده بودند، قرب دو سه هزار سوار همراه داشت^۸. چند روز بواسطه احضار آقایان در قم توقف کرده بعد از اجتماع ایشان قرعه مشورت در میان انداخته بایکدیگر تجدید عهد مؤکد^۹ به قسم نمودند^{۱۰} و قرار بر مراجعت داده مهدیقلی بیک ولدشادی بیک ساروشیخ که از ملازمان خان بود و مرد زبان دان و دلاور بود^{۱۱} او را پیشکش و تحف و هدایا داده^{۱۲} عرضه داشت کرد که قلندری که استیلای تمام بر الکای کوه گیلویه یافته و از آنجا رایت سلطنت برافراشته خطبه و سکه سلطنت به اسم خود کرده و مردم پروگرویده اند و خانه کوچ ذوالقدر در فارس بی صاحبند^{۱۳} و او اراده نسخیر فارس (دارد و یقین است که چون او متوجه آن حوالی می گردد به آسانی تسخیر آن نواحی می نماید)^{۱۴} و فارس از دست بیرون می رود و آقایان و لشگریان بواسطه فرزندان و متعلقان همراهی نمی نمایند بالضروره از بلده قم مراجعت کرد که بعد از رفع قلندر بهر جانب که مقرر دارند حاضر گردد^{۱۵} و مهدیقلی بیک با پیشکش و تحفه^{۱۶} در اواخر شهر رمضان در زکم به اردوی همایون ملحق گشته^{۱۷} عرایض و پیشکش را گذرانیده چون اقبال پناه میرزا سلمان و شاهرخ خان در گرجستان بودند و طهماسب قلی بیک و لدبزرگ علیخان در آن سفر همراه بود، حکم اشرف صادر شد که مهدیقلی بیک یا جمعی که^{۱۸} از شیراز آمده اند به گرجستان رفته به اسرا^{۱۹} ملحق گردند. امت بیک یوزباشی مقدمه نیامدن علیخان و برگشتن

۱-ب،م،ن: «اولاد» ندارد	۲-ب،م،ن: کیهان	۳-ب،م: و شیخ
۴-م: «و» ندارد	۵-م،ن: «و» ندارد	۶-ن: «مطاعه» ندارد
۷-ب،م،ن: «در» ندارد	۸-ب،م،ن: داشتند	۹-م،ن: حضار
۱۰-م،ن: نموده اند	۱۲-ب،م،ن: «بود» ندارد	۱۳-ن: فرستاد
۱۱-م،ن: صاحبند	۱۵-م،ن: بین الهالین را ندارد	۱۶-م: گردید. ن: گردیده
۱۷-ب،م،ن: تحف	۱۸-ن: گشتند	۱۹-ب،م،ن: «که» ندارد
		۲۰-ب،م: با اسرا

اورا به عنوان یاغیگری و [۵۴] سرکشی خاطر نشان همگان کرده، آن معامله بواسطه سفر در عقدۀ تعویق بود، تا آنکه در شهر ذی حجه سنه مذکوره - که اردوی گیتی پناه در دارالسلطنه قرار گرفت - طهماسب قلی بیگ و علیخان را با اقوام و اتباع گرفته مهدیقلی بیگ را گرفتند^۲ و ایالت و خانی دارالملک فارس را به است بیک داده، اورا است خان گردانیدند و مشارالیه تقبل بیشتری به اعتماد الدوله و اسرای درخانه کرده محمدباقر دواتدار اعتمادالدوله را وزیر اوساختند و میرشاه میرکه^۳ مستوفی بقایا بود مأمور شد^۴ که به جهت صونک علیخان و اسرا و آقایان ذوالقدر همراه رفته، آن خدمت به تقدیم رساند.

و هم در اوایل این سال، طاعونی در قم پدید آمد که در مدت سه ماه قریب به پنج شش^۵ هزار نفس اذکور و اثاث و صغیر و کبیر به مرض مذکور فوت شدند. چون در ولایت طاعون کمتر می شد، مردم در اوایل حال راه بدان نمی بردند آخر واقف گشته مردم شهر بالتمام متفرق شدند و هر کس به قریه و دهی پناه برده^۶ عیال و اطفال خود را صاحبی کردند. منشاء آنکه جمعی که به مرض طاعون در تبریز^۷ فوت شده بودند، رخوت ایشان را به قم آورده آن منشاء سرایت شد و این طاعون در اوایل سرطان که هوا گرم شد بطرف گشت و قبل ازین نبوده^۸. پنجسال در شهر سنه اربع و تسعین و ثمانمائه^۹. در زمان سلطنت سلطان یعقوب در قم طاعون واقع شده بود و قرب^{۱۰} دوازده هزار کس در آن زمان فوت شدند و بیشتر خرابی قم از آن طاعون بوده^{۱۱}. و هم در اواخر^{۱۲} این سال اسرای شاملو و ترکمان که به خراسان رفته بودند مراجعت کرده به اردوی همایون پیوستند و اخبار خراسان را به نوعی معروض داشتند که بعد رفتن شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان^{۱۳} مآب چاره ای نیست. محمدخان و اسمعیل قلی سلطان وارد و غدی خلیفه و قورخمس سلطان به خلاع و تشریفات پادشاهانه سرافراز گشته، الکابی^{۱۴} که داشتند به دستور برایشان مسلم شد و در سلک خانان و اسرا انتظام یافتند. و هم در اوایل شهر ذی حجه سنه مذکوره، استیفای دفتر شرعیات با وزارت دیوان الصدارة العلیه^{۱۵} به مؤلف این کتاب از دیوان پادشاه معلى القاب مفوض شد.

گفتار در وقایع سنه تسعین^{۱۶} و تسعمایه

نوروزیوننت ایل، روز یکشنبه شانزدهم شهر صفر، شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان مآب در ایوان چهلستون دارالسلطنه^{۱۷} قزوین نوروز را گذرانیده به عیش و فراغت اشتغال نمودند.

۱-ب، م، ن: توابع	۲-ب، م: گرفته	۳-ن: «و» ندارد	۴-م، ن: «که» ندارد
۵-ب، م، ن: بوده	۶-ب، م: پنج و شش	۷-م، ن: بردند	۸-ن: قزوین
۹-ن: نبود	۱۰-م، ن: ۷۹۴	۱۱-م: قریب	۱۲-ب، ن: بود
۱۳-م، ن: «اواخر» ندارد	۱۴-ن: عالمیان مآب	۱۵-م: الکابه	
۱۶-ن: «العلیه العالیه» ندارد	۱۷-ب: تسع و ثمانین و تسعمایه	۱۸-م: در دارالسلطنه	

اعتمادالدوله میرزا سلمان چون استقلال تمام در مهام ممالک و انام یافت، به خاطرش گذشت که صبیۀ خود صفیه خانم را که در سن ده سالگی بود به حبالۀ نکاح شاهزادۀ خورشید منظر، سلطان حمزه میرزا درآورده، در مقام پیش آوردن آن شاهزاده بوده^۱، فارغ البال باشد. چون میانۀ او و قلی-سلطان قورچی باشی یگانگی به مثابه ای بود که، شعر^۲:

مادور و حیم آمده در یک بدن [۵۴۴] من کیم لیلی و لیلی کیست من

این اراده را با او در میان^۳ نهاده همگی امر را تحسین کرده، در شهر ربیع الاول سنۀ مذکوره در خانۀ اعتمادالدوله مجلس نکاح به تقطیع وقاعدۀ و آداب تمام انعقاد پذیرفت. بعد از این اراده، منازل پریخان خانمی که در جنب دولتخانه مبارکه بود و شاه اسمعیل منازل عالی و حمام در آنجا ساخته بود، اعتمادالدوله شروع در تعمیر آن کرده آن^۴ منازل را ترتیب داده، به ساعت خوب بدانجا نقل فرمود و در تهیه اسباب و یراق دختر کوشیده، تحویل بیشتری به گرگیراقان^۵ داد. و هم در این اثناء میرزا عبدالله ولد بزرگ مشارالیه که دو سال وزارت یزد کرده بود، او را به درگاه معلی طلب نموده آمد و استقبالی^۶ او را نمود که نواب شاهزادگی^۷ نیز استقبال فرمودند او را وزیر شاهزاده نمود امامهروکالت که برظهر پروانجات شاهی می زد همچنان^۸ خود می زد. و بقارن این ایام یوسف بیگ مشهور به آقاییک ولد قلی^۹ سلطان قورچی^{۱۰} باشی از بوانات آمده او را قورچی باشی نواب شاهزادگی^{۱۱} نمودند. و هم در روز جمعه^{۱۲} ۸ شهر ربیع الثانی سنۀ مذکوره، مرحومی میر علاء^{۱۳} الملک مرعشی^{۱۴} که از افاضل سادات مرعش قزوین بود به عالم بقا رحلت کرد^{۱۵}. مشارالیه بعد از^{۱۶} قضای عسکر و سر^{۱۷} اصدارت گیلان، چند مدت در مشهد مقدسه بسر برد و در ایام سلطنت شاه اسمعیل به قزوین آمده بواسطۀ تقریبی که با سلطان حیدر میرزا داشت رعایت نیافت و در ایام دولت و سلطنت شاه کامیاب، به مبلغ بیست تومان تقد و جنس سیورغال سرافراز شد اما بواسطۀ کثرت قرض و اخراجات آن و فاقه معاش او نمی کرد و چون فلونیایی بود، قدرت بر ساختن فلونیا نداشت قرار بر خوردن تریاک به حب^{۱۸} داده بود آن^{۱۹} منشاء بیماری او شده^{۲۰} فوت شد و به اعزاز و احترام تمام در تحت قبۀ^{۲۱} سامیه امام زاده حسین علیه و ابیه السلام و التحیه مدفون شد. و هم در اوایل این سال، اعتمادالدوله میرزا سلمان، خواجه محمد باقر مستوفی الممالک را که به سلامت و کدخدایی و بردباری موصوف بود عزل کرده، بالضروره منصب او را به میرزا هدایت الله که ناظر

۱-م،ن: بود	۲-ن: بیت،ب،م: ندارد	۳-ب: میانه	۴-ب،ن: «آن» ندارد
۵-م،ن: کبیر آقایان	۶-ن: داده	۷-ب،م،ن: استقبال	۸-م: شاهزاده گی
ن: شاهزادگی را	۹-م: در بر شاهزاده	۱۰-م: همچنانکه	۱۱-ب،م،ن:
«قلی» ندارد	۱۲-ن: قورچی از	۱۳-م: شاهزاده گی	۱۴-ن: «جمعه»
ندارد	۱۵-ب،ن،م: میر علی المک	۱۶-ن: فرعی	۱۷-م،ن: فرمود
۱۸-ب: «از» ندارد	۱۹-ن: «سر» ندارد	۲۰-ب،م،ن: و حب	۲۱-م،ن: و آن
۲۲-م: شده است	۲۳-ن: فیه		

از آنجا به دامغان آمده اعتمادالدوله میرزا سلمان را انحراف مزاجی پیدا شده، یکدور روز بر بستر بیماری خوابید. مقارن این حال خوابی دیده بود که مشعر بر رفتن او بود^۱. صباح آن روزه منزل سیادت و صدارت پناه شمس الانامی آمده، وصیتی چند نموده، املاکی که در شیراز و اصفهان داشت بالتام وقف حضرات چهارده معصوم علیه السلام کرده، پسران راستولی و ناظر گردانید و مقرر کرد که دوازده وقفیه معتبره نوشته، هریکی را به یکی از مشاهد متبرکه فرستند^۲ و بعضی املاک و اسباب به دختر و زن خود داده، مابقی اسباب و اثاث^۳ سلطنت خود را از نقد و جنس و بیوتات و یراقی که به ملازمان و نوکران سپرده تمام را در حق شاهزاده ظفرانما سلطان حمزه میرزا اعتراف نمود و غلامان خود را از کوچک و بزرگ مدیر ساخت و این وصایا به خط و مهر صدارت پناه میر شمس الدین محمد و نقابت پناه اسلام ملاذی، شاه ابوالولی قاضی معسکر رسانیده متوجه کوچ شدند و در حین منازل شاهوردی^۴ بیک یکان از خراسان از خدمت نواب علیقلی خان و مرشدقلی سلطان آمده معروض داشت که امرای مذکور به حسب سال خورد واقع شده اند و از این رفتن ارادت به خاطر ایشان می رسد اگر در این حوالی توقفی واقع^۵ شود بهتر از رفتن است و آنچه بذل جهد و سعی یکان مشارالیه بوده جهت اصلاح^۶ ذات البین سودی نکرده، چون نزول اجلال در موضع پیش واقع شد^۷ و اخبار از آن جانب رسید که امرای مذکوره شاه عباس را برداشته تا سبزوار^۸ آمده اند و گان آمدن اردوی معلی [۵۴۴] بدان حدود دارند، اقبال پناه اعتمادالدوله، اردو غدی خلیفه و امرای تائین او را که پیشتر فرستاده بود و در آن حدود بودند^۹ طلب فرموده ملاقات کرد و با او^{۱۰} مصلحت چند در هر باب دید بدین^{۱۱} قرار یافت که شاهوردی^{۱۲} بیک یکان را به قتل آورده، چون این خبر به مرشدقلی سلطان رسید^{۱۳} ترسیده ترك آن طرف خواهد نمود. شاهوردی^{۱۴} بیک یکان را در شهر رمضان در همین منزل به قتل آورده^{۱۵} نعش او را نقل به سزار شیخ بایزید بسطاسی نموده در آن مکان او را دفن نمودند و رفتن خراسان را به جد گرفته، چند روزی توقف بواسطه رسیدن امرای همدان و بعضی محال واقع شد. بالاخره قرار بر راه پل ابریشم که آب دارد داده، از راه سیمانند^{۱۶} و والهاک رفتند^{۱۷} و سه چهار^{۱۸} پنج کوچ از آن راه به مزینان آمده، نماز عید فطر را در مزینان کردند. چون خبر آمدن شاه و شاهزاده به علیقلی خان و مرشدقلی^{۱۹} سلطان در سبزوار رسید، از سبزوار کوچ کرده در ملازمت شاه عباس تا به شایمان^{۲۰} و نایمان که از آن محل تا مزینان سه چهار

-
- ۱-ب،م،ن: «بود» ندارد ۲-ب،م،ن: فرستد ۳-ن: اساس ۴-ن: شاهوردی
 ۵-ن: «واقع» ندارد ۶-ن: الاصلاح ذات العین ۷-م: «شد» ندارد ۸-ن: به سبزوار
 ۹-م،ن: بوده ۱۰-م،ن: به او ۱۱-ن: بدیدن ۱۲-ن: شاهوردی
 ۱۳-ب،ن: رسید ۱۴-ن: شاهوردی ۱۵-ن: آورده ۱۶-ن: میمند
 ۱۷-م،ن: بر رفتند ۱۸-ن: و چهار ۱۹-ن: قلی خان ۲۰-ن: شانمان و تانمان

فرسخ است آمده تحقیق نمودند که چه مقدار لشکر همراه دارند. آنگاه از آنجا کوچ کرده مراجعه به جانب سبزوار نمودند و در سبزوار کسی نگذاشته به ایلغار تمام از راه ترشیز متوجه دارالسلطنه هرات^۱ گشتند: پیرغیب سلطان استاجلویا برادران که میر ترشیز^۲ بودند، ایشان را در الکای خود گذاشته (به تربت^۳ رفتند. مرشد قلی سلطان^۴) متحصن به قلعه تربت گشته، علیقلی خان شاه عباس را برداشته به دارالسلطنه هرات رفت. مشخص ایشان نبود که شاه و شاهزاده به طرف مشهد مقدس یا از جانب ترشیز می روند. اما به سرعت و ایلغار تمام که مبادا لشکر از عقب ایشان برسد اکثر خیمه و قالی و پرتال خود را انداخته رفتند و ابراهیم سلطان برادر مرشد قلی سلطان که حاکم اسفراین بود اورا نیز همراه به دارالسلطنه هرات برد و علیقلی^۵ سلطان چاوشلو ولد عوض آقارا در اسفراین گذاشتند. اعتماد الدوله با اسرای عظام مصلحت وقت در آن دیدند که ایشان را تعاقب نموده شاید ظفری واقع شود. و یکچند روز انتظار آمدن ولی سلطان تکلو حاکم همدان کشیدند اثری ظاهر نشد، دوم شهر شوال کوچ کرده به سرحسب سبزوار آمدند. در این منزل باز آوای ایشان بدین قرار گرفت که جمعی از چاوشلویان و مردم و اقوام مرشد قلی سلطان که در اردوی معلی اند مبادا حقایق احوال^۶ را نوشته ارسال دارند، یا آنکه خود گریخته بدانجا^۷ روند مهدیقلی بیگ ولد حسین^۸ بیگ قورچی تیروکمان که از مقربان و قورچی تیروکمان بود و در این سفر روزه ماه رمضان می داشت و در دلش اثر کرده بود که به قتل می رسد، اورا در این روز در سرخه^۹ سبزوار به قتل آوردند و ولد اورا گرفته اسوال اورا به غارت بردند و برادرزاده او محمد شریف بیگ (پسر خلیل بیگ را حکم شد که چشم اورا کند به قلعه فرستند. اتفاقا چون مقدر [۹۴۵] نبود، محمد شریف بیگ^{۱۰} را بعضی درخواه نموده مشارالیه را گریز آئیده به قزوین فرستادند. روز^{۱۱} دیگر نزل اجلال در بلده طبعیه سبزوار واقع شد. گمان اینکه در بند شهر راسته لشکر گذاشته باشند، آن جماعت از بیم و هراس و دغدغه بی قیاس ایلغار کرده رفتند. چون لشکر ظفر اثر به سبزوار داخل شد، سادات و علما و اکابر و اعیان آنجا به شرف بساطبوسی شاه و شاهزاده سرافراز گشته لوازم اطاعت و فرمان برداری به تقدیم رسانیدند^{۱۲} و قبل از این روز، میر علی اصغر سلطان^{۱۳} ولد میر محمد گسکنی که از سادات آنجا^{۱۴} بود و در این غوغا قلعه بر روی آن جماعت بسته بود، به شرف پای بوس اشرف سرافراز شده به طبل و علم سرافراز گردید.

-
- ۱- ب، م، ن: هرات بسرعت هرچه تمامتر پیرغیب سلطان. م: هرات گشتند بسرعت سلطان. ب: هرات گشتند بسرعت. پیرغیب سلطان
 ۲- ن: بر شیر
 ۳- م: بترتیب
 ۴- م، ن: قلی سلطان استاجلو
 ۵- ب: بین الهالین را ندارد
 ۶- م، ن: علی قلی خان
 ۷- ب، م، ن: «باز» ندارد
 ۸- ن: «و» ندارد
 ۹- م، ن: احوال ایشان
 ۱۰- ب، ن، م: بدانجا
 ۱۱- م، ن: حسن
 ۱۲- ب، م، ن: «سرخه» ندارد
 ۱۳- ب، م، ن: بین الهالین را ندارد
 ۱۴- ب، م، ن: روزی
 ۱۵- م، ن: رسانید
 ۱۶- ن: و غوغا سلطان ولد میر محمد
 ۱۷- ب، م، ن: و علما و اکابر آنجا بود

چون دوروز توقف در بلده سبزوار واقع شد، بعضی خاطرنشان اعتمادالدوله نمودند که اگر به سرعت تمام تعاقب آن لشکر نمایند احتمال که آن جماعت بدست درآیند. اقبال پناه در رفتن سرعت نموده، آخر روز از سبزوار بیرون آمده، یکدو فرسخ به راه مسافت طی، از آنجا به موضع آق^۱ بلاغی که ده دوازده فرسخ راه بود آمده^۲، اکثر شتران و الاغان^۳ در آن راه ماندند و مشخص شد که آن جماعت به سرعت رفته^۴ از عقب ایشان نمی توان رفت، اردوغدی^۵ خلیفه را با ادهم سلطان ترخان و اسمعیل سلطان ترکمان و سایر امرای ترکمان از عقب آن جماعت فرستادند که تا تربت رفته، قلعه تربت^۶ را محاصره نموده بنشینند تا رسیدن ریات ظفرآیات. چون از این منزل کوچ شد، سادات و اکابر ارغند^۷ مثل سیرعلی بیگ همیشه دوست، خود را به اردوی معلی انداخته، باعث آوردن پیرغیب سلطان و برادران شد. روز دیگرش^۸ پیرغیب خان با برادران به پایه سیریر خلافت مصیر حاضر شده به پای بوس بندگان^۹ اشرف و شاهزاده نامدار^{۱۰} عالم مدار سرافراز گشتند. اول کسی که از امرای شاه عباس^{۱۱} به خدمت نواب کامیاب آمدند ایشان بودند^{۱۲} از اینجا کوچ کرده به قصبه کرات که شهر ده ولایت ترشیز است نزول نموده از آنجا به دوغانباد^{۱۳} و بوریا باد رفتند. روز یکشنبه ۱۷ شهر شوال سنه مذکوره که اردوی معلی در بوریا باد تربت^{۱۴} بود و از آنجا تا^{۱۵} قلعه، یکدو فرسخ بیشتر نبود، اقبال^{۱۶} پناه اعتمادالدوله زیب و زینت تمام نموده با خواص^{۱۷} خود سوار شده^{۱۸} رفت که ملاحظه قلعه و گرفتن آن نماید. روز دوشنبه ۱۸ شهر مذکور قشون شاهی^{۱۹} با امرای غیر متناهی علمها گشوده، تقاره زنان با حشرو لشکر بی کران به حوالی قلعه تربت آمده نتوانستند که یورش به قلعه اندازند. بعد از ساعتی اردوی همایون در جانب شمال قلعه فرود آمده، اعتمادالدوله میرزا سلمان و شاه رخ خان^{۲۰} در حوالی خرابه های قلعه که وسیله سبیه باشد و امرای ترکمان و بعضی از تنکلو در جانب شرقی قلعه فرود آمده^{۲۱} در جانب دیگر^{۲۲} قلعه امرای شاملو قرار گرفته^{۲۳} چون دایره^{۲۴} قلعه را در میان گرفتند. اعتمادالدوله (میرزا سلمان [۵۴۹]) از کمال غرور و نخوت^{۲۵} خود بتصدی اسر گرفتن قلعه شده^{۲۶} همت مصروف آن داشت که در عرض سه روز که خاک پیش برد قلعه را به تصرف درآورد. مرشد قلی سلطان قرب دویست نفر از چاوشلویان و ملازمان اعتمادی قدیمی خود را با اهالی تربت به قلعه برده به نوعی در حفظ و حراست قلعه کوشید که یکسر تفتنگ

-
- ۱-ن: «آق» ندارد ۲-ب، ن: آمد ۳-ن: اول اغان ۴-م، ن: رفته اند. ب: رفتند
 ۵-ب، م: اردوغدی ۶-م، ن: «تربت» ندارد ۷-ن: «ارغند» ندارد ۸-ن: دیگر
 ۹-ب: بندگان ۱۰-ب: نامدار از ن: نامدار سرافراز ۱۱-م: عباس شاه ۱۲-م، ن: بوده
 ۱۳-م، ن: به وداع آباد ۱۴-ن: هجدهم ۱۵-ن: ترتیب ۱۶-ن: «تا» ندارد
 ۱۷-ن: «اقبال» ندارد ۱۸-ب، م، ن: خواص و عوام ۱۹-ن: شد ۲۰-ن: سپاهی
 ۲۱-ب، م، ن: در کمال غرور و نخوت و شاه رخ خان ۲۲-م، ن: آمدند
 ۲۳-ب، م، ن: ندارد ۲۴-م: گرفتن ۲۵-ن: دایره وار ۲۶-ب، ن: بین الهالین
 ۲۷-م، ن: شد راندارد

ویدالپچ احدی از حوالی قلعه^۱ گذر نمی توانست نمود و همیشه زور بر بیلداران و سیه^۲ سازان آورده آن جماعت را از هم می پاشید.

مقارن این ایام ولی سلطان حاکم همدان و بیرام سلطان ولد حسین سلطان سولاغ^۳ با لشکر تکلو از همدان رسید و سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه که حاکم تون^۴ و طبس بود با لشکر ترکمان^۵ از آن حال آمد و ولی سلطان افشار حاکم کرمان با^۶ لشکر افشار خود را رسانید و مرتضی قلیخان با امرای تاین از شهد مقدس معلی خود را به درگاه سپهر اعتلا رسانید و شاه علی سلطان افشار که در آن حوالی بود آمده^۷ و حسین سلطان افشار ولد سوندوک^۸ بیک تورچی باشی سابق که از امرای شاه کامیاب شاه عباس^۹ بود و در ولایت جام الکا داشت، چون تاب قلعه داری نداشت با مردم و لشکر خود به پای بوس اشرف اعلی^{۱۰} سرانرا شد و در اندک زمانی ترک و تاجیک که در خراسان بودند، قرب هفتاد^{۱۱} هشتاد هزار کس مرکزوار قلعه را در میان گرفتند. اقبال پناه^{۱۲} اعتماد الدوله حواس ظاهر و باطن متوجه تسخیر قلعه نموده، روز تا شب و شب تا صبح به ساختن سیه و بیش بردن خاک اشتغال داشت و از اطراف وجوانب امر را شروع در سیه ساختن کرده محمد خان و لشکر ترکمان سیه از جمع هیمة^{۱۳} پیش برده مقابل به کوهی بلند ساختند. چون سیه اقبال پناه میرزا سلمان پیش رفت، هر شب یکی از امرای بدانجا می رفت که کشیک داشته اگر قضیه ای واقع شود رفع نمایند. شب سه شنبه بیست و ششم شهر شوال سنه^{۱۴} مذکوره، اردوغدی خلیفه تکلو^{۱۵} و سلطان معصوم سلطان ترکمان به سیه مذکور رفته آن شب بسر بردند. سحری^{۱۶} جمعی از شیر حاجی و خندق قلعه بیرون آمده^{۱۷} بر سیه ریختند. سلطان معصوم سلطان پنهان شده، پسر^{۱۸} در سن پانزده^{۱۹} سالگی غافل بر سر اردوغدی خلیفه آمده او را به قتل آورد و جمعی که در سیه بودند متفرق گشته، قتل اردوغدی خلیفه انتشار تمام یافت و باعث جرأت و دلآوری اهل قلعه گشت. در این روز جسد اردوغدی خلیفه را بعد از تجهیز و تکفین به شهد مقدس نقل نمودند و ادهم سلطان ترکمان مقرر شد که اموال او را به قلم گیرد و قشون و الکای او را به مختار سلطان ولد^{۲۰} احمد سلطان پسر محمد خان شرف الدین اعلی تکلو عنایت فرمودند. اردوغدی خلیفه در شجاعت و دلآوری قرینه خود نداشت و هر چه بهم^{۲۱} می رسانید به لشگری می داد. اما به غایت کج خلق^{۲۲} و بد مزاج بود و در محلی که در گیلان میربرانی بود جمعی کثیر از سادات آنجا را به قتل

-
- ۱- م: قلعه مذکور. ن: قلعه مذکور
 ۲- م: دشنه سازان. ن: دسته سازان
 ۳- م: سوراخ. ب: سولاغ
 ۴- م: ن: حاکم طون
 ۵- ن: ترکمان آمد
 ۶- م: «با» ندارد
 ۷- ب: آمد و آمد
 ۸- م: سوندک
 ۹- م: عباس شاه
 ۱۰- ن: «اعلی» ندارد
 ۱۱- م: هفتاد و
 ۱۲- ن: «اقبال پناه» ندارد
 ۱۳- م: ن: همه
 ۱۴- ب: ن: «سنه» ندارد
 ۱۵- م: ن: ولد
 ۱۶- ن: سحر
 ۱۷- م: نهاده
 ۱۸- ن: پسرش
 ۱۹- ن: یازده
 ۲۰- م: ن: واحد
 ۲۱- م: ن: «بهم» ندارد
 ۲۲- م: ن: خلق بود

آورده بود. نتیجه اش آنکه در جنگ شروان^۱ که عثمان [۵۴۷] پاشا غالب آمد، دو پسر او که در حسن و جمال نظیر نداشتند^۲ در آن جنگ ناپیدا شدند و مال و حیات^۳ و سمات ایشان معلوم نشد. مشارالیه بعد از آن^۴ واقعه توبه کرده بود که دیگر سید را به قتل نرساند.

و هم درین ایام، اسرای ترکمان و تکلو خصوصاً محمدخان و ولی سلطان به تسخیر قلعه بایج و سایر قلاع زاوه^۵ رفته جمعی از مردم احمد سلطان صوفی اغلی و ملازمان مرشد قلی سلطان در آنجا بودند فتح قلاع مذکوره کرده، سید و سیدزاده، بیشترین^۶ همه گیسو دار^۷ و طفل^۸ که در قلعه بایج بودند بیرون آورده تمامی آن جماعت را با عورات مردم صوفی اغلی برهنه و عریان کرده آبادانی در هیچ جا نگذاشتند^۹. چون مدت یکماه و کسری^{۱۰} بر این منوال گذشت که از خاله پیش بردن^{۱۱} و سیبه ساختن ظفری بر قلعه نشد. اراده ها بر آن قرار گرفت که حواله ای چند در برابر قلعه بسازند که مردم در قلعه تردد نتوانند نمود. چون مصالح حواله از آجر پخته یافت نمی شد، مسجدی بزرگ که در جنب مزار قطب الاوتاد قطب^{۱۲} عالم بود، و حمام در مزار و آجر کار بود آنها را قلع و قمع فرموده در هنگام شدت سرما و یخ بندها ترتیب جوالها دادند. مقارن این احوال چون میانه^{۱۳} اسرای استاجلو و ذوالقدر و بعضی از افشاریه^{۱۴} و ترکمان و میانه مرشد قلی سلطان طریقه رسانیدن و گرفتن خبر معمول بود و^{۱۵} بنا بر عداوت میرزا اسامان همگنان آنجانب را رعایت کرده در تسخیر قلعه مساهله و مداهنه می کردند، مرشد قلی سلطان نیز^{۱۶} چون یافت که صحبت طریق دیگر وفاق میانه ایشان به اعلی درجه است، طریق روز گذرانیدن و دفع الوقت را پیش گرفته کس فرستاده طرح صلح [انداخت]. از این طرف نیز سیادت^{۱۷} پناه میر سید حسن فراهانی که وزیر و ریش سفید سلمان نبیره عبدالله خان استاجلو بود، او را مکرراً به درون قلعه فرستاده آمد و شد بسیاری^{۱۸} نمود. بعد از آن نقابت پناه میر شاه ابوالولی انجو که قاضی معسکر ظفر اثر بود و نزد همگنان اعتبار تمام داشت او را نیز مکرر به درون قلعه فرستادند که مرشد قلی سلطان رانصایح نموده بدینجانب آورد^{۱۹}. مرشد قلی سلطان در هر مرتبه دست از دامن دولت شاه عباس باز نداشته قرار به این می داد که اردوی معلی از تربت کوچ کرده به مشهد مقدس بروند. بعد از آن از هرات و از اینجا^{۲۰} کسی به مشهد مقدس فرستاده^{۲۱} بهر چه^{۲۲} کرم پادشاهانه اقتضا نماید به عمل آید. مقارن این حال، مرشد

-
- ۱-ن: شیروان ۲-م: ن: نداشت. ب: نداشت و ۳-م: ن: «و» ندارد ۴-ن: «آن» ندارد
 ۵-ب: در آنجا بودند فتح مذکور کرده. م: در آنجا بودند کور کرده. ن: در آنجا بودند. مذکور کرده
 ۶-ن: بیشتری ۷-ن: گیسوها باز کرده ۸-ب: ن: طفلی ۹-م: ن: نگذاشت
 ۱۰-ن: کثری ۱۱-م: «و» ندارد ۱۲-ب: قطیب. ن: و قطب ۱۳-م: ن: اسرای
 استاجلو و ذوالقدر ۱۴-ن: افشار و ترکمان و مرشد قلی سلطان. م: ترکمان و مرشد قلی سلطان
 ۱۵-ب: بنا بر آن عداوت م: بنا بر این عداوت ۱۶-ن: «نیز» ندارد ۱۷-ن: میر سید حسین
 فراهانی ۱۸-ب: ن: بسیار ۱۹-ب: ن: آورد و ۲۰-ن: از آنجا
 ۲۱-ن: فرستاد ۲۲-م: هر چه

قلی سلطان پسر خود را که درس ده سالگی بود به گرو بیرون فرستاده مقرر نمود که والده اش باده نفر از آقایان قدیمی معتمد همراه باشند. والده و ولد مشارالیه با آقایان معتمد از قلعه بیرون آمده تحف و هدایا^۱ که داشتند گذرانیدند. بعد از آن، نواب کامیاب اعلی در این ابواب مضایقه نمود که مرشد قلی سلطان را خود به پای بوسی اشرف اقدس باید رسید و در این باب مبالغه تمام داشت. مرشد قلی سلطان عرض کرد که سید بیک کمونه^۲ (واژه سیدی معتمدی به درون قلعه آیند که در گرو بوده باشند تا مشارالیه بدر آمده به سجده اشرف سرافراز گشته بدانچه مقرر^۳ [۵۴۸] گردد عمل نمایند. حسب الاراده او سید بیک کمونه را)^۴ با جمعی کثیر از وکلای و وزرا و معتمدان اسرا و خانان به درون قلعه فرستاده، مشارالیه فسخ عزیمت بدر آمدن کرده این جماعت را نگاه داشت و مدت بیست روز یکماه^۵ این جماعت بی گناه در درون قلعه گرفتار بودند.

مقارن این حوال، میرزا احمد ولد سیرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر سلطان بود و در این غوغاها شریک و معین او بود و میانه اعتماد الدوله^۶ میرزا سلمان و او صحبت^۷ خصوصیت به اعلی مرتبه انجامیده بود، مشارالیه در بالاخانه سردر قلعه که بدو سپرده بودند زین العابدین نامی نیشابوری^۸ که در خدمت او می بود بابرادر زاده اش همدستان شده، اول شب محل^۹ چراغ، در بالاخانه میرزا احمد رابه تفنگ زدند. مشارالیه چون از میانه رفت اعتماد الدوله را گمان^{۱۰} اینکه در میانه وی محرك سلسله نزاع بود، یحتمل^{۱۱} که من بعد اصلاحی در میانه واقع شود، مرشد قلی سلطان همچنان در وادی غلامی و یکجهتی شاه عباس^{۱۲} را سخ دم و ثابت قدم بوده از آن جاده انحراف^{۱۳} ننمود و زمستان سخت به میان درآمده، مردم به بلای شدت سرما و خشکی^{۱۴} هوا گرفتار شدند و گرفتن قلعه و تهیه اسباب تسخیر آن متعذر بود و بواسطه کثرت و ازدحام^{۱۵} خلایق گاه از اطراف و اکناف خراسان در اردوی همایون جمع شده بودند، گرانی و عزیزی اجناس بهم رسید. در این سال سرما چنان درختان را زد که درختان کاج و ناجو و سرود و یست ساله باغ زاغاف^{۱۶} بلکه باغات تمامی خراسان را سرما برده خشک شد و قطع طرق بواسطه شدت سرما واقع بود.

و هم در این ایام چون خبر استیلای لشکر^{۱۷} شاهی به دارالسلطنه هرات رسیده بود، علیقلی خان مولانا عطاء الله واعظ هروی را با جماعت سادات خصالی^{۱۸} که در هرات می باشند، به رسالت به درگاه معلی فرستاده عرایض و کتابات^{۱۹} رسانیدند و به جواب و خلاص^{۲۰} فاخره سرافراز گشته

۱-ن: هدیایابی	۲-ن: کمونه را	۳-ب:م: نماید	۴-ن: بین الهالین
رانداد	۵-م:ن: و یکماه	۶-ب:م: و میانه میرزا سلمان	۷-ب:ن: و صحبت
۸-ب:ن: نیا کوری	۹-ب:م: شب چراغ. ن: روشنی چراغ	۱۰-ب:م: در گمان	۱۱-ب:ن: و تتمیل
۱۲-ب:م: ن: در گمان	۱۳-ب:ن: خشکی	۱۴-ب:م: ن: ازدحام مردم	۱۵-ب:ن: «خصالی» ندارد
۱۶-ب:م: ن: «لشکر» ندارد	۱۷-ب:ن: رسانیدند و به جواب رسانیدند	۱۸-ب:ن: به خلاص	

مرخص شدند. و هم در این ایام طهماسب قلی بیگ ولد بزرگتر قورخمس سلطان که ایشک آقاسی نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود، و در سیه^۱ اعتماد الدوله مردم قلعه نقب زده بیرون آمده جنگ کردند، مشارالیه را^۲ در آن معرکه تفنگی بران^۳ زده وی بدان درگذشت. (و همچنین در شب تاسوعا^۴) در حوالی قلعه، میر سلطان سلیمان ولد میر محمد گسکنی که در نهایت حسن و جمال بود و در سن^۵ هجده سالگی نهالی بود رسیده، بواسطه چشم زخم زمانه از قلعه بی گمان^۶ تفنگی بر پیشانی او خورده فوت شد، اما پیش از آنکه گلر اسید از باغ مراد چینه به خار فنا گرفتار شد. شعر^۷:

ز گلبرگ^۸ او چون بنفشه برآمد ز آفت بر^۹ و جست باد خزانی
بوقتی که آمد گل از غنچه بیرون شد اندر کفن همچو غنچه نهانی

و در مدت محاصره خیلی مردم از ترك و تاجیک به سرور ایام و^{۱۰} الیالی و شهر به قتل آمدند و تا قرب بیست هزار تومان از تقبلات و جرایم و بقایای سنوات براهالی خراسان اطلاق و حواله شد. و هم در این ایام محمد خلیفه شاملو قوم فولاد خلیفه حاکم قاین^{۱۱} در آن سرکار فرصت یافته، [۵۴۹] جمعی که با او مخالفت داشتند به قتل آورده عرایض به درگاه معلی فرستاد که قاین^{۱۲} را به تصرف گرفته اسر چیست؟ از این صوب استمالت و خلعت جهت او فرستاده زینل سلطان شاملو ولد سلمان خلیفه را مقرر کردند که به ضبط اسوال و صونک^{۱۳} اجنات فولاد خلیفه شاملو^{۱۴} و سلطان علی خلیفه ارغوانلو برادرزاده او که هر دو در دارالسلطنه هرات بودند به اتفاق بعضی به قاین رفته جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نماید. مشارالیه حسب الامر بدانجا رفت.

و هم در این ایام بنا بر^{۱۵} عدم اعتماد بر اسرای استاجلو، پیر غیب خان و برادران او قراخان بیگ و بهادر بیگ را الکای سلطانیه و طارم به دستور^{۱۶} قدیم که به بدرخان مفوض بود شفقت کرده او را روانه عراق گردانیدند و ایالت سبزوار^{۱۷} به حسین سلطان افشار که شاهی سون شده، از جام آمده بود شفقت نمودند و رخصت داده او را فرستادند و حکومت مزینان به حسین خان سلطان دهده^{۱۸} لوی ترکمان که سابقاً ملازم و وکیل نواب غفران پناه ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود عنایت فرمودند و تولیت آستانه مقدسه منوره رضیه رضویه را به میر سید علی مفضل استرآبادی که سابقاً در زمان شاه جنت مکان متولی بود عنایت کردند و مهمات مشهد مقدس و خدام آن عتبه علیه را ساختند. چون براعتقاد الدوله میرزا^{۱۹} سلمان و تایعان ظاهر شد که گرفتن قلعه به یورش و^{۲۰} حواله و سیه متعسر بلکه

-
- ۱-م، ن: در سیه ۲-ب: «را» ندارد ۳-ب، م، ن: ران وی ۴-ن: بین الهالین را ندارد
۵-ن: درین ۶-ن: ترکمان ۷-ن: بیت. م: ندارد ۸-ن: به گلبرگ
۹-ن: برون ۱۰-ب، ن، م: «و» ندارد ۱۱-ن: قاین ۱۲-ن: قاین
۱۳-ب، م، ن: صدیک مهمات ۱۴-ب: حاکم قاین در آن سرکار شاملو و سلطان علی
۱۵-ب، م: بنا عدم ۱۶-م، ن: دستوری که در قدیم به بدرخان بود ۱۷-ب، م: سبزوار را ۱۸-ن: دوهلو ۱۹-ن: «میرزا سلمان و» ندارد ۲۰-ن: و سیه

متغذ است، رای جهان آرای به ترتیب دادن توپ قرار گرفت که توپ دوهزار و هشتصد سنی ریخته شروع در تخریب حصار قلعه گردد^۲ استادان نادر توپچی که در آن اسرا هر بودند و همگی در سلازمت اردوی ظفر انتساب بسر می بردند، خصوصاً استاد مراد بیک تبریزی توپچی باشی و برخوردار بیک ولد حیدر بیک انیس، ایشان را طلب فرموده اسر به ریختن توپ^۳ شد و مقدار چهار هزار سن سس بر اسرا و سلازمان و ارباب و اهالی خراسان و تاجیکان^۱ اردوی همایون رقم شد. محصلان بی زبان مقدار مذکور را گرفته در اندک زمانی توپی که دیوار بست^۴ حصار افلاک را از بیم می پاشید به سرکاری^۵ ادهم سلطان^۶ ترکمان اتمام یافت و در مقابل اردوی ترکمانان نزدیک به قلعه توپ مذکور را نصب کرده به انداختن^۷ شروع نمودند. چند سرتبه که انداختند و پاره که از بالای حصار و برج فرود آمد، اهل قلعه آن را به سیدها و جوالها درست داشته معامله صلح و آمد شد مردم در میان افتاد. و هم در این ایام بعضی^۸ صلاح در آن دیدند که آب قنوات تربت و آب سواضع و دهاتی که در حوالی واقعند و می توان به خندق^۹ و حصار بست در آنجا اندازند، که شاید خرابی به دیوار بست و بروج قلعه رسانیده، مقر ظفری بهم رسد. بهر عنوان که بود با وجود شصت هفتاد هزار مرد سپاهی^{۱۱} رزمجو ظفری بر قلعه نتوانستند نمود. شعر^{۱۲}:

اگر تیغ عالم بجنبند جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

هیچ تدبیر فایده مند و سودی نمی کرد و در این اواخر میان اسرا و میرزا سلمان نفاقی [۵۵۰] بهم رسیده^{۱۴} شروع در عداوت همدیگر نمودند. قلی سلطان قورچی باشی که از اعوان و انصار قدیمی میرزا سلمان بود^{۱۵}، آزر دگی تمام بواسطه تسلط و استیلا وی و پسران او که در خدمت نواب شاهزادگی تقرب تمام داشتند و هیچ کس از پسران^{۱۶} اسرا را در مجلس باز نمی دادند. منحرف المزاج گشته، بواسطه علت و مرض بواسیر که در جمیع اسفار رفیق و انیس او بود، و بنای اعراض و تشدد مرض مدت سه ماه صاحب فراش بود. دیگر اسرا از جوانب^{۱۷} زبان گشوده، میرزا سلمان به رفاقت جماعت تکلوخاطر جمع داشت و اکثر اوقات در بیم بود. چون زمستان رو به رفتن نهاد و سپاه بهار از اطراف جوبیار جلو گر^{۱۸} شد، بقیه شتر و حیواناتی از^{۱۹} الاغ که در اردوی معلی مانده بودند تلف شدند^{۲۰} (و آنقدر شتر و اسب و استر در این مدت ضایع شد که در هر قدمی لشی افتاده بود)^{۲۱}

۱-ب، م: معتبر	۲-ن: کرده	۳-ب، م: تاب	۴-م: تاجیکا
۵-م: پست	۶-ب: به سرکار	۷-ب، م: ادهم بیک	۸-ب: باختن
۹-ن: «بعضی» ندارد	۱۰-ن: به حصار بست قلعه انداخت	۱۱-ب، ن: مرد رزمجو	
۱۲-ب، م: ندارد	۱۳-ن: «و» ندارد	۱۴-ب، م: رسید	
۱۵-م: «بود» ندارد	۱۶-ب، م: پیران	۱۷-ب، م: جانب	
۱۸-م: جلوگر	۱۹-ب، م: که از	۲۰-ن: شده	۲۱-ن: بین الهالین راندارد

جوالی کاه به هفتصد و هزار^۱ رسیده بود. چون دیگر تاب توقف در آن حدود نماند، مدت پنج ماه و هفت روز تمام ایام محاصره در تربت زاوه^۲ واقع شد، اعتمادالدوله خود به درون قلعه رفته، مرشد قلی سلطان راملاقات کرده عهد و قسم بایکدیگر نموده روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مذکوره (از آنجا کوچ کرده قرب یکفرسخ آمده)^۳ اردوی همایون که سه چهار فرسخ طول و عرض آن بود فرود آمدند و مقرر چنین بود که به مشهد مقدس معلی مزکی به طواف رفته در آنجا توقف نمایند که از دارالسلطنه هرات^۴ و توابع همگی از اسرا فرزندان^۵ و معتمدان خود را به درگاه عالیمناه فرستاده^۶ درخواه گناهان در آن آستان عرش مکان نمایند و شفقت و مرحمت شاهانه به دستور شامل حال ایشان گشته به نوازشات و اوامر خدمات ممتاز و سرافراز گردند و قصبه تربت بواسطه نزول اردوی همایون به مثابه ای خراب و ویران گشت که از عمارت بعدگنبد قطب عالم از سقف و دیوار اثری نماند و از اشجار و درخت خلال واری در زمین و ریشه آن نگذاشتند و یک درخت چنار بواسطه ممانعت بعضی در آن قصبه مانده بود، به حکم اعتمادالدوله جهت ترتیب عرابه ای که توپ را بر آن بندد قطع شد و مردم آن ولایت اکثر متفرق و خانه خراب و جلا شدند و بعضی دیگر در قلعه ضایع شد. میرحسین^۷ کلانتر^۸ آنجا ولد میر دوست در آن محاصره به قتل رسید و ملا میر باخرزی و اکثر مردم باخرز در آنجا در حبس بودند.

و هم در این سال، میر محمد یوسف ولد سیر شاه حسین معبر^۹ نیشابوری قلعه اسحاق آباد نشا بور را که موطن ایشان بود در بسته در مقام سرکشی بود، اصلاً به درگاه معلی با وجود قرب جوار نیامد. و هم^{۱۰} درین سال پرمال^{۱۱}، والد مولف میر شرف الدین حسین مشهور به میرمنشی - که در این اواخر عمرو زندگانی عزلتی بجهت طاعت و عبادت اختیار کرده در آستانه مقدسه امامزاده واجب التعظیم^{۱۲} امامزاده عبدالعظیم علیه^{۱۳} و آبائه التحیه و التسلیم مجاور و معتکف شده بود - در شب جمعه هفتم شهر ذی قعدة^{۱۴} سنه مذکوره در خانهای مهتر جمال - که در صحن آستانه مقدسه [۵۵۱] منوره واقع است و در آنجا می بود - اجابت^{۱۵} دعوت حق را بیک گفته، ندای «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^{۱۶} در داد (و لادتش در هفدهم شهر ربیع الاول سنه^{۱۷} اربع عشر و تسعمائه^{۱۸})، مدت عمرش هفتاد و شش سال. مولانا عابدی جنابدی در تاریخ فوت^{۱۹} وی گفته، شعر^{۲۰}:

-
- ۱-ن: هزار دنیار ۲-ن: «در تربت زاوه» ندارد ۳-ب، م، ن: بین الهالین راندارد
 ۴-ن: «هرات» ندارد ۵-ب، م، ن: معتمدان و فرزندان خود را ۶-م: «فرستاده»
 ندارد ۷-ب، م، ن: «میرحسین» ندارد ۸-ن: ولد میر دوست کلانتر آنجا به قتل
 رسید ۹-ب، م، ن: «معبر» ندارد ۱۰-م: شاید هم ۱۱-م: مال
 ۱۲-ن: «امامزاده واجب التعظیم» ندارد ۱۳-ن: مجاور و معتکف شده بود
 ۱۴-م: ذی حجه قعدة ۱۵-ن: «اجابت» ندارد ۱۶-سوره ۹۸ آیه ۲۸
 ۱۷-ب، م: سنه مذکوره ۱۸-ن: بین الهالین راندارد ۱۹-ن: «فوت وی» ندارد. ب،
 م: فوت او ۲۰-ن: تاریخ. م: ندارد

سپهرشرف میرمنشی که بود فلک را سرعجز برپای او^۱
چو از گلشن دهر دلگیر شد ریاض جنان گشت ماوای او^۲
چو تاریخ جستم ز پیر خرد بگفتا بهشت برین جای او

مدفنش در جنب آستانه مقدسه (منوره در منازل متصل به روضه مقدسه)^۲. مؤلف بنده وی در سالی^۴ که بعد از این قوی ثیل باشد، در معسکر همایون ملازم* رکاب ظفر انتساب بود و به سعادت زیارت مشهد مقدس معلی مزکی^۶ سرافراز شد - در درون تکیه درویش یحیی که ساین بالین گاه و پس^۷ پشت روضه مقدسه^۸ عرش منزله واقع است متصل به دیوار مبارک - حفر قبر وی نموده، سنگ و لوح مزار نصب کرده^{۱۰} (ابیات مذکور به خط مولانا علی رضا مشهدی که از خوش نویسان مقرر خراسان بود کننده شد^{۱۱}. اسید که توفیق رفیق نقل نمودن^{۱۲} جسد وی بدان آستان عرش مکان گردد. حالات وی آنکه چهل و پنج سال همراه اردوی معلی در اسفار خراسان و آذربایجان و هنگام رحل اقامت اردوی همایون در دارالسلطنه قزوین ساکن و سیار بود و مدت نه سال به دو^{۱۳} مرتبه در مشهد مقدس به سمت وزارت در آن آستان معلی مکان معتکف گشت و در علم عربیت و معانی بیان استاد فن بود و به حسن خط خصوصاً نسخ و رقاع و تعلیق و شکسته با سزید بیضا داشت. این رباعی^{۱۴} از نتایج طبع و قادایشان است در جواب رباعی که نواب میرشمس الدین محمد صدر گفته بودند. شعر: ^{۱۵}

ای مطلع انوار آلهی رویت وی مقصد اقصای عزیزان کویت
یارب توجه^{۱۶} مظهري که از جلوه تو بردند همه جهانیان ره سویت

رباعی نواب سیر سابقاً مذکور شد. اگرچه ایشان فکر شعر که تر می فرمودند، اما گاهی ابیات مناسب و رباعیات متصوفانه محققانه از ایشان سر می زد. ذکر آنها در مجمع الشعرا نموده^{۱۷}. در تقوی و صلاح و تقید و پرهیزگاری و سلامت نفس و عبادت از عنفوان شباب تا هنگام شیب، به یک و تیره بود. رحمة الله علیه رحمة واسعة.)

و هم در این زمستان، خواجه محمد باقر خراسانی که از استیفای ممالک محروسه عزل شده بود، و همراه اردوی معلی در سفر تربت^{۱۸} بسر می برد، به مرض امتلاء رحلت نمود. و هم در این ایام داروغگی سال^{۱۹} قوی ثیل دارالسلطنه اصفهان که به تیول نواب جهانبانی شاهزاده سلطان^{۲۰} حمزه

۱-ن: عجز پای او	۲-م: پای او	۳-ن: بین الهلالین را ندارد
۴-م: ب، م: سال	۵-م: ن: «ملازم» ندارد	۶-ن: «مزکی» ندارد
۷-ن: پس و	۸-م: ب، مقدس	۹-ن: «و» ندارد
۱۰-ن: بین الهلالین را ندارد	۱۱-م: شده	۱۲-م: نمودی
۱۴-م: «رباعی» ندارد	۱۵-م: ندارد	۱۶-م: «چه» ندارد
۱۸-ن: «تربت» ندارد	۱۹-ن: «سال» ندارد	۲۰-ن: «سلطان» ندارد

میرزا مقرر بود، به علیقلی بیگ فیچ اغلی که از مقربان شاهزاده عالمیان بود عنایت شد. مشارالیه از تربت مرخص شده رفت.

وهم در این ایام قاصدی از یزد آمده خبر قتل قلندر کوه گیلویه را رسانید که اسرای فارس و کوه گیلویه به سرکردگی امستخان نواجی^۱ باشی بر سر او رفته او را دستگیر کرده به قتل رسانیدند و متعاقب کس خان مشارالیه سر او را به درگاه عالمنه می آورد. بعد از [۵۵۴] نزول اجلال به دارالسلطنه هرات، ملازم امستخان آمده سربى قدر قلندر را بر ترا آورد و در کرباس قرمزى بسته در دروازه مدرسه میرزا آوینختند. مولانا قوام الدین شیرازی در تاریخ آن فتح گفته. شعر^۲:

بهر جا که خان سلیمان مکان	پی دفع اعدای دین رونهاد
مخالف بحال اقامت ندید	عنان شکیبایی از دست داد
قلندر چو دید آن سپاه وحشر	نمادش بخود ذره ای اعتماد
چوماده شغالان عاجز گریخت	پراکنده گشتند اهل فساد
چو تاریخ این فتح میخواستم	«گریز مخالف» موافق فتاد

گفتار در ذکر وقایع سنه احدى وتسعين وتسعمایه و شمه ای از جنگ غوریان و شکست شاملویان

نوروز قوی ثیل در تربت حیدریه به عیش و خوشحالی^۳ گذرانیده، روز شنبه ۲۴ شهر ربیع الاول که قمر در اواخر حمل بود، از تربت کوچ کرده^۴ بواسطه تغییر منزل و مکان و اختیار ساعت قرب یکدو فرسخ راه آمده فرود آمدند و در آنجا هفت روز توقف کرده، روز سه شنبه ۴ ربیع الثانی^۵ کوچ کرده به ولایت زاوه فرود آمدند^۶ چند روز که در آنجا اوقات گذرانیدند و همسازى اکثر مردم ولایت خراسان نمودند، رای صوابنمای همگنان از اسرای عالیشان بر این قرار گرفت که تا چمن جام رفته در آنجا توقف فرمایند کس به هرات فرستاده از اطراف وجوانب اسرا به درگاه سپهر اعتلا [آمده] مهمات خراسان را مقرون به خیر و صلاح^۷ پرداخته از آنجا به زیارت حضرت امام همام ثامن ضامن (مفترض الطاعه، واجب العصمه صلوات الله وسلامه علیه^۸) رفته، بعد از آن متوجه عراق گردند. چون به حوالی جام رسیدند، بعضی از اعیان هرات خصوصاً خواجه عبدالمؤمن^۹ سروی واقوام و اعوان خواجه ملک محمد منشی از غوریان از اردوی همایون پادشاه کامیاب شاه عباس گریخته آمدند و نمودند که^{۱۰} در اردوی ایشان هفت و هشت هزار مرد^{۱۱} بیشتر نیست^{۱۲} و در کنار رودخانه تیرپل^{۱۳} در حوالی غوریان نشسته اند^{۱۴} و از عهده لشکر ظفر اثر شاهی بیرون نمی توانند آمد. چون این

۱-ن: نواجی ۲-ن: تاریخ. م: ندارد ۳-ب، م: گریزی ۴-م، ن: خراسان
 ۵-م: خوشحال ۶-ب: کر ۷-ب، م، ن: شهر ربیع الثانی ۸-م، ن: آمد
 ۹-م، ن: بصلح و خیر ۱۰-ن: بین الهالین را ندارد ۱۱-م: عبدالمومنین
 ۱۲-ن: «در» ندارد ۱۳-ب، ن، م: کس ۱۴-ن: نیستند. م: ندارد ۱۵-ن: سربل
 ۱۶-م: نشسته آمدند

خبر محقق گشت^۱، اعتمادالدوله میرزا سلمان^۲ در رفتن سرعت نموده از حوالی جام تاقریه تایباد باختر که قرب ده پانزده فرسخ راه مسافت بود رانده، محل ظهری^۳ بدان مکان رسیدند. بعد از فرود آمدن ولحظه ای استراحت کردن رای صوابنمایشان^۴ براین^۵ قرار گرفت که از تایباد تا محلی که اردوی شاه عباس است ده دوازده فرسخ راه است. عصر تنگی سوار شده صبحی^۶ ایلغارکنان بر سر ایشان روند. چون^۷ روز سه شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره به آخر رسید، اعتمادالدوله میرزا سلمان شاه عالمیان و شاهزاده گیتیستان سلطان حمزه میرزا را با اسرا و مقربان سوار کرده^۸ به ایلغار تمام متوجه مقصد شدند. ولی سلطان تکلو و جماعت تکلویان چون مقدمه العیش^۹ بودند پیشتر از همه کس به تیرپل^{۱۰} رسیدند و از پل گذشته کنار آب را گرفته یکجمله قرب یکهازروپانصد نفر سپاهی مکمل مسلح بر سر اردوی فولاد خلیفه شاسلو که در این طرف آب فرود [۵۹۳] آمده بودند رسیدند و قشون و لشگر شاهی^{۱۱} از پل و حوالی کسو گذشته اول صبح روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور به اردوی شاه عباس^{۱۲} داخل شدند.

تفصیل این اجمال آنکه چون علیقلی خان شاسلو نواب شاه عباس^{۱۳} را از دار السلطنه هرات بیرون آورد، اسرایی^{۱۴} که در آن اوان در درگاه همایون آن پادشاه عالیشان بوده جمع کرده، در موضع سیل از مواضع غوریان که آخر موسوم^{۱۵} به فتح آباد شد^{۱۶} فرود آمده لشکر دو بخش گشته رودخانه را در میان گرفته، فولاد خلیفه و اتباع در آن طرف فرود آمده، در این ضلع که با غوریان بود، اردوی شاهی با علیقلی خان و سایر اسرا فرود آمدند و چند مدت^{۱۷} در آنجا بسر بردند. خبری که^{۱۸} به ایشان می رسید آن بود که اردوی هدایون شاهی از تربت به جانب مشهد مقدسه منوره می رود و ازام اگر بدان حوالی نروند در چمن جام توقف خواهند کرد، خاطر از آمدن ایشان جمع کرده به فراغت در چه تماشای به ساز^{۱۹} و صحبت و عیش و فراغت در هنگام بهار که آن دشت و صحرا گزار گشته بود اقدام داشتند. شب چهارشنبه مذکور از اتفاقات، جمعی کثیر از غازیان کرد^{۲۰} را بر سر راه تایباد فرستاده تا خبری و زبان گیری بدست آورند. این جماعت قرب بیست و پنج^{۲۱} شش نفر از اردوی شاه عباس جدا شده نصف شبی به مقدمه لشکر شاهی^{۲۲} که فزون از حد و حصر بود رسیده، چون از آنجانب می آمدند، همه دستگیر شده یکنفر از آن غازیان که اسبش توانا تر بود خود رابه سبانه^{۲۳} رودخانه و گرززار انداخته (به یرلغانی می رود و از آنجا کنار راه را گرفته)^{۲۴} به سرعت و ایلغار تمام خود

۱-ب، م، ن: شد	۲-ن: «میرزا سلمان» ندارد	۳-ب، م، ن: ظهر
۴-ب، ن: صوابنمای ایشان	۵-ن: بر آن	۶-ن: «صبحی» ندارد
۷-ن: «چون» ندارد	۸-ن: «سوار کرده» ندارد	۹-م: مقدمه العیش
۱۰-م، ن: سرپل	۱۱-ب، م، ن: لشکری	۱۲-م: عباس شاه
۱۳-م: عباس شاه	۱۴-ب، م: اسراء	۱۵-م: مفتوح موسوم
۱۶-م: «مدت» ندارد. ن: روز	۱۸-ب، م، ن: «که» ندارد	۱۹-م، پ: بسازد و
۲۰-ب، ن: کرد و را	۲۱-ب، م، ن: بیست شش نفر	۲۲-م، ن: لشکری
۲۳-ب، م، ن: به میان	۲۴-ن: داخل پراتنز راندارد	

را به اردوی شاه عباس^۱ رسانید. چون علیقلی خان خوابیده و خواننده‌ها و مطربان خوش الحان در بالین او جا گرفته به خوانندگی اشتغال داشتند، سشارالیه صورت حال و آمد لشکر ظفرمال را باز نمود خان قبول ننموده سردم نیز به خوشامد^۲ چیزها گفتند و مقرر^۳ داشتند که این شخص در راه ترمیده^۴ و از هول خواب چیزها به نظر او درآمده او را سیاست نمایند. وی معروض داشت که در این وقت که محل [تحمید]^۵ است، تا اول صبح اگر آنچه من معروض داشته‌ام اثر آن به ظهور رسد فبها، والا مرا هر سیاستی که باید کرد بکنید. چون علیقلی خان چیزی به بهای^۶ این خبر نداد، و به اوتاق رفته خوابید، جمعی از مقربان مثل میرزا محمد کرمانی وزیر و خواجه افضل اردستانی وزیر به فکر افتاده، در این بیرونها متردد و مترصد^۷ بودند. صباح که خورشید بیضا علم به قصد نیر انجم حشم به عزم رزم جوشن زرنگار در پوشیده، قدم در سرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت شب را منهزم ساخت، نظم^۸:

سحرگاه کاین شاه انجم حشم	بجنید از جا به طبل و علم
دمید از افق صبح صادق شکوه	کف اندازد بختی مست کوه
ز داغ افق آسمان در گرفت	فلک پنبه صبح را برگرفت
پی کینه این خونی ^۹ خانه سوز	به خون شست رخسار عالم فروز
ز خورشید و مه طبل زرین بیچنگ	زدند از فلک قدسیان طبل جنگ

ولی^{۱۰} سلطان تکلوه باتکلیوان کینه جو- بر سر اردوی [۵۵۴] فولاد خلیفه شاملو تاخته ایشان شروع در سوار شدن و استعداد یراق بستن گشتند و از این جانب نیز اکثر مقربان و جوانان یکه بانام و نشان خود را به اردوی عالی شاه عباس^{۱۱} رسانیدند و تیپ و قشون شاه و شاهزاده و اقبال پناه^{۱۲} اعتماد الدوله از عقب روان بود^{۱۳}. از طرفین طالبان نام^{۱۴} و ننگ در [سیدان]^{۱۵} مجادله و کین بر یکدیگر تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند. چون صحرای آن سرزمین را آب داده بودند، اسواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی از طرفین غرق گرداب فنا گشت و در اول سرتبه شکست بر لشکر شاهی افتاده این خبر در تماسی اردوی همایون شایع شد و اکثر سردم خراسان خصوصاً اهالی اسفرااین از تیریل رویه گریز نهاده بعضی به کسو و جمعی دیگر به راه خوف^{۱۶} رفتند. چون خبر هزیمت لشکر به اعتماد الدوله رسید، قشون شاه و شاهزاده را با علمهای قدیمی

۱-م: عباس شاه ۲-ن: به جوش آمدند ۳-ب: مقر ۴-ن: براه نرسیده
 ۵-سز، ب: م: تمجید. ن: تمجید ۶-ن: بهای ۷-ب، ن: م: متردد بودند و مترصد صباح
 ۸-م: ندارد ۹-ن: خوبی ۱۰-م: دل ۱۱-ب، ن: نواب شاه عباس
 ۱۲-ن: « اقبال پناه » ندارد ۱۳-ب، م، ن: شدند و ۱۴-ن: بانام
 ۱۵-سز، ب: م: میان. ن: سیانه ۱۶-ب، م: خاف

این دودمان خلافت مکان پیش کرده^۱ رایات ظفر نشان به جانب ایشان معطوف داشت و در نصف ساعتی آن جماعت و لشکر را از پیش برداشت. لشکر ظفر اثر شروع در قتل و قتل نموده قرب هفتصد نفر از آن جماعت به قتل آمدند و دوستان دیگر از مردم متعین دستگیر گشتند و تا وقت چاشت از طرفین جنگ وجدال استداد داشت. لشکر عراق شروع در کسب نموده، بالاخره علیقلی خان از تیمپ شاه عباس^۲ و رکاب^۳ همایون جدا افتاده با جمعی از غازیان ستوجه دار السلطنه هرات گشت و جمعی از یکجهت استاجلو مثل امیر اصلان سلطان ولد و لیخان چرخچی باشی و یک جوانان شاملو و کینه خواهان رزمجو با محمود سلطان صوفی اغلی و جمعی^۴ از قجران خود را به پای تیمپ و علم شاه عباس رسانیده در ملازمت اشرف جمعیت نموده در شب پنجشنبه به شهر هرات رسانیدند چون نشان واجب الاذعان فرمان فرمایی ممالک ایران از دیوان «تؤتی الملک من تشاء و تفرمن تشاء»^۵ بنام ناسی^۶ آن پادشاه گرامی مقدر بود، لهذا در چنان معرکه ذات قدسی صفات از گزند روزگار خلاصی^۷ یافت. شعر^۸:

چو لطف ایزدی باشد مدد کار ز قصد کس نه بینی هیچ آزار

سالمأ صحیحاً باز بر تخت سلطنت در دار السلطنه هرات متعین گشتند. جمعی^۹ از امرای نامدار که^{۱۰} در آن معرکه کارزار به قتل آمدند، فولاد خلیفه شاملو که میر قاپین بود، سلطانعلی خلیفه برادر زاده^{۱۱} او، شاهولی سلطان ولد سیف^{۱۲} سلطان شاملو، قباد^{۱۳} سلطان قاجار حاکم سبزوار^{۱۴}، حاجی کوتوال جغتای حاکم کسویه، ابوالفتح سلطان شاملو پسر زاده آغزیوارخان، خوش خبر خان شاملو و علیقلی سلطان پسر عوض آقاچاوشلو، و نارنجی سلطان استاجلو و احمد بیگ^{۱۵} دیل کسن^{۱۶} استاجلو که هر دو^{۱۷} از تربت از جانب مرشدقلی سلطان به رسالت نزد علیقلی خان آمدند و میرزا محمد وزیر و جمعی دیگر از صغیر^{۱۸} و کبیر در اثنای داروگیر به قتل آمدند و جمعی دیگر از امرایان مثل ابراهیم سلطان برادر مرشدقلی سلطان و حسینقلی بیگ پسر شاهقلی خلیفه^{۱۹} مهرداد ذوالقدر، و برادر زاده او علیقلی بیگ که از ملازمت امتخان [۵۵۵] از شیراز فرار کرده به هرات رفته بود، و سلطانقلی بیگ شروانی^{۲۰} و خواجه افضل وزیر و میرزا جان بیگ^{۲۱} بیچرلو و کیل با بسیاری از غازیان دستگیر شده بدست هریک از لشکر ظفر اثر افتادند.

چون فتحی چنین^{۲۲} روی نمود، اردوی همایون در همان موضع که آنرا سیل می نامیدند

-
- ۱- ب، ن: پیش کرده ۲- م: عباس شاه ۳- م، ن: در رکاب ۴- ب، م: جمعی
 کثیر از قجران. ن: جمعی خود را ۵- سوره ۳ بخشی از آیه ۲ ۶- م: به تمام و تاسی
 ۷- ب، ن: خلاص ۸- ن: بیت. م: ندارد ۹- ب، م: جمعی که
 ۱۰- ب: «که» ندارد ۱۱- م: بردار زاده. ن: سردار زاده ۱۲- ب، ن: یوسف
 ۱۳- ن: و قباد ۱۴- ن: سبزوارو ۱۵- ن: دیل کسبیک ۱۶- ن: «دو» ندارد
 ۱۷- م، ن: و جمعی دیگر از امرایان ۱۸- ب، م: خلیفه ذوالقدر مهرداد
 ۱۹- ن: در شیراز ۲۰- ن: شروانی ۲۱- م: میرزا خان بیگ. ن: میرزا خان بیگ با
 بسیاری ۲۲- م: چنان

فروید آمده، حکم مطاع به نفاذ پیوست که اسرای عظام، مثل محمدخان^۱ و سرتنپی قلیخان وادهم سلطان و سایر اسرای ترکمان باتاجیکان، مثل میرزا احمد ناظر و میرزا محمد منشی که در آن اوان در خدمت اعتمادالدوله از مقربان بود، و میرزا لطف الله وزیر شاه رخ خان، خود را به شهر رسانیده حفظ و حراست دارالسلطنه هرات کرده، اسوال و جهات اسرا و غازیان را تحقیق و تفحص^۴ کرده به قلم درآوردند. جماعت مذکوره استیلا لاسره الاعلی، از همان محل سوار شده متوجه شهر شدند. چون به بیرون شهر^۵ و در بندهای مدرسه میرزا سلطان حسین رسیدند، با آنکه جمعی در آنجا درها را استحکام داده بودند، اسرا زور آورده بیرون شهر و مدرسه را تصرف کرده جرأت رفتن شهر نکردند. اگرچه در آن شب شاه عباس^۶ و علیقلی خان بی سامان داخل شهر شده بودند (و قلیلی از غازیان بر سرایشان بودند) و حفظ دروب بلده به واجبی نکردند، اگرچه داخل شدن^{۱۰} و گرفتن شهر به غایت آسانی^{۱۱} میسر بود، اغماض عین کرده در بیرون فروید آمدند و روز پنجشنبه که به چاشت رسید، جمعی که در بلده حفظ و حراست شهر و دروازه به واجبی کرده دروب را بستند. اعتمادالدوله^{۱۲} میرزا سلمان را گمان اینکه نواب شاه عباس و علیقلی خان که در جنگ بدست در نیامده بودند بمبادا به شهر داخل شده باشند، در رفتن به شهر و داخل شدن اندک توقفی داشت و منتظر خبر از جانب اسرای ترکمان می بود. در همین روز چهارشنبه، اعتمادالدوله میرزا سلمان منشیان را^{۱۳} طلب کرده اسر فرمود که احکام فتحنامه به اطراف و انصار ممالک محروسه به هر شهر^{۱۴} و ولایتی^{۱۵} در قلم آورند مضمون آنکه میرزا سلمان خود بالشگری که همراه داشت، فتحی چنین نمود و اسم شاه و شاهزاده و اسرا اصلا^{۱۶} در آن سرقوم نشد. اسرا از این معنی دلنگ شده به زبان آمدند.

چون سابقاً مذکور گشت که در تربت سیانه اسرا و^{۱۷} اعتمادالدوله پرده نفاق دریده شد و بخیه از روی کار برخاسته بود، اعتمادالدوله فتحی چنین که دید، فی الفور دروادی اسرای بزرگ مثل قورچی باشی و شاه رخ خان و محمدخان سخنان مذکور ساخت که مادام این سه کس را دفع نکنند^{۱۸} سلطنت شاهزاده سلطان^{۱۹} حمزه میرزا مداری پیدا نمی کند و این سخن را بی تحاشی و بلند همه جا مذکور می ساخت و اراده مافی الضمیرش آنکه چون فتحی چنین او را میسر شده و^{۲۰} گرفتن شاه عباس و بلده هرات در این هفته به آسانی میسر است، چون اراده به عمل آید دفع اسرا و شاه کامیاب نموده، شاهزاده ظفر لوی سلطان حمزه میرزا را^{۲۱} بر تخت سلطنت نشاند و معامله دولت و سلطنت

۱-ب، م، ن: محمودخان	۲-ن: «با» ندارد	۳-م: «الله» ندارد
۴-ن: «تفحص» ندارد	۵-ب، م: همایون	۶-م: «بیرون شهر» ندارد
۷-م: از در در. ن: از دروازه بیرون. ب: زور درآورده	۸-م: عباس شاه	۹-ب، م، ن: بین الهالین راندارد
۱۰-م، ن: شدند	۱۱-ب، ن، م: آسان	۱۲-م، ن: میرزا سلمان و ترکمانان
۱۳-م: «را» ندارد	۱۴-ن: شهر به شهر	۱۵-ن: ولایت آوردند
۱۶-م: اضلان	۱۷-م: «و» ندارد	۱۸-ن: نکند
۱۹-ب، ن: «و» ندارد	۲۰-م: «را» ندارد	

را که فی الحقیقه با اوست یکی سازد و معامله دویی و سرکشی را^۱ از میان طوایف قریلباش براندازد و سطح نظرش در رفع این جماعت بود. امرا که پیشتر به شهر^۲ رفته بودند، بعضی چیزها بدست [۵۵۹] ایشان از جمله اسب و ایلخی بیشتری از ابراهیم سلطان که در باغ زاغان بود درآمده، جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمودند. صبح روز پنجشنبه موکب همایون شاهی و شاهزاده عالی به حرکت درآمده به سکینه و قارهرچه تمام تر تار باطریان که از آنجا تا شهر سه فرسخ راه است^۳ آمده فرود آمدند^۴ و منتظر خبر شهر بودند. امرا کس فرستاده حقیقت عرض نمودند. آرای صوابنا بر این قرار گرفت که دولتخانه مبارکه در باغ زاغان قرار گرفته در اطراف وجوانب شهر است و نزول نمایند. نواب کامیاب باغ زاغان^۵ قبول ننموده قرار به مدرسه خاقان سعید سلطان حسین^۶ بایقرا شد. آخر^۷ این روز موکب همایون^۸ به مدرسه میرزا آمده، تمامی اهل حرم و کارخانهای شاه و شاهزاده در یک ضلع مدرسه که متصل به مقبره^۹ است فرود آمده، در ضلع برابرش اعتماد الدوله میرزا سلمان^{۱۰} فرود آمد^{۱۱} و دروازه را بخش کرده، اسرای شاملو به درب عراق رفتند و قورچی باشی و جماعت افشاریه^{۱۲} او به باغ زاغان و حوالی برج خاکستر رفتند و ولی سلطان و لشکر کرمان به باغ جوکی میرزا ولد میرزا شاهرخ نزول نمودند و درب^{۱۳} ملک رابه سلیمان خلیفه ترکمان و ادهم سلطان دادند و درب فیروزآباد رابه مرتضی قلی خان و تابینان سپردند و شاهرخ خلیفه و اسرای ذوالقدر و روملو و سیدیک کمونه به درب قیچاق رفتند و اسرای تکلو بالتمام به باغ گلشن بهرام و باغ سفید و آن حوالی آمدند و محمدخان به حوالی مصرخ رفت و قرب هفتاد^{۱۴} هشتاد هزار کس هرات را^{۱۵} در میان گرفته قبل نمودند.

چون روز جمعه چهارم^{۱۶} مردم مشغول جا^{۱۷} و منزل گشته تمامی در بیرون شهر جا گرفتند، در این روز، نارنجی سلطان که از جنگاه گریخته بود او را پیاده گرفته به قتل رسانیدند^{۱۸} و (قرب سید چهارصد نفر از لشکر گریخته بدست درآمده، بابعضی از گرفتاران به قتل آمدند)^{۱۹} و بعضی از شاموایان که در حوالی بلوکات بودند مثل اسمعیل بیک حاجی طغانلو^{۲۰} و الویک آقا به مدرسه آمده به پایبوس اشرف سرافراز شدند. شاه کامیاب و شاهزاده عالیشان^{۲۱} مآب از گناه ایشان گذشتند^{۲۲} روز شنبه پانزدهم^{۲۳}، اعتماد الدوله میرزا سلمان^{۲۴} در خدمت بندگان اشرف و نواب شاهزاده در خانه زرنگار مدرسه و مقبره نشسته مقرر شد که از طوایف او یماقات هر کس^{۲۵} زنده ای یاسرواخترمه

- ۱-ب، م، ن: «را» ندارد
 ۲-ن: به تسخیر شهر هرات رفته بودند
 ۳-م، ن: سه فرسخ است
 ۴-ن: «آمده» ندارد
 ۵-ب، م، ن: رای
 ۶-ن: زاغان
 ۷-ن: حسین میرزا
 ۸-ن: خزاین وزر
 ۹-م: «همایون» ندارد
 ۱۰-ن: به غره
 ۱۱-ن: «میرزا سلمان» ندارد
 ۱۲-ب: آمده
 ۱۳-ن: افشاریه باغ
 ۱۴-م: «درب» ندارد
 ۱۵-ب، م: هفتاد
 ۱۶-ب، م، ن: «را» ندارد
 ۱۷-ن: ۴
 ۱۸-م: «جا» ندارد
 ۱۹-م: آمدند
 ۲۰-م، ن: بین الالهالین را ندارد
 ۲۱-ن: طغانلو
 ۲۲-ب، ن: گذشته
 ۲۳-ن: ۱۰
 ۲۴-ن: «میرزا سلمان» ندارد
 ۲۵-م، ن: هر کس
 سرواخترمه دارند به نظر رسانند

دارد به نظر رساند. غازیان گرفتاران را به نظر درآورده، میرزاسلمان اصلا در نجات آن جماعت محاباننموده، هرکس که التماس می کرد اعراض می فرمود^۱ آنچنان در قتل آن برگشته روزگاران ساعی بود که به لحظه دیگر نمی انداخت و در میان مدرسه و مسجد سرودست و پا و جسد مقتولان افتاده زسینها از خون ایشان گل شده بود. از جمله مقتولان آن مجلس سلطانقلی بیگ شروانی^۲ خالوی زاده نواب سرحوسی سلطان ابراهیم میرزا بود که به انواع فضایل و خصایل آراسته، در معرکه جنگ زنده بدست در آمده بود. هرچند فقیر مؤلف این نسخه جمعی را بر این داشته^۳ شفیع ساخت، فایده بر آن نداد و آخر الامر او را در آن مجلس [۵۵۷] به قتل آوردند و همچنین اعتماد الدوله میرزاسلمان^۴ فتوی به قتل صد و پنجاه نفر از جماعت استاجلویان^۵ که در قلعه اسفراین بودند داده، جمعی کثیر نیز^۶ از این جماعت در هرات به قتل آمدند و از جمله بعضی که خلاصی^۷ یافتند علیقلی بیگ ولدعلیقلی خلیفه مهرداد ذوالقدر بود که در عین حسن و جمال و خاله زاده^۸ میرزا نظام ولد میرزاسلمان بود. وی اگرچه باعث آن شد و میرزاسلمان قبول نمی کرد، بالاخره جبارقلی بیگ افشار برادرزاده قورچی به حمایت قورچی باشی او را خلاص ساخته به باغ زاغان به منزل خود برد^۹ و جمعی دیگر از گرفتاران را مقرر کردند^{۱۰} که به مدرسه آورده مثل خواجه افضل و ابراهیم سلطان و حسینقلی بیگ و سایر اسیران محافظه نمایند. چند روز اوقات بر این منوال گذران بود^{۱۱}. اقبال پناه میرزاسلمان را نخوت و غرور به مثابه ای دست داده که چشم از همه اسرا پوشید^{۱۲} و در باب دفع ایشان بر ملا می کوشید و به زبان^{۱۳} می رسانید و مقرر کرد که قرب پنجهزار پیاده و بیله ارو کلنگ دار از بلوکات آمده با^{۱۴} لشکر خود که قرب هفتصد هشتصد کس خوب داشت و ملازمان و قورچیان نواب شاهزاده عالم، بر حصار بست هرات یورش آورده بی معاونت اسراشهر را بگیرد و بعد از آن شروع در مدعیات و مطالب خود نماید. غافل از آنکه، شعر^{۱۵}:

فلک تا کراکار سازی کند زمانه به خون گه بازی کند

در شب چهارشنبه ۱۸ شهر مذکور، خود با اهل هرات سوار شده برگرد بعضی از حصار^{۱۶} گشته ملاحظه ها نمود و به قدغن^{۱۷} تمام کس از عقب پیادگان روان نمود.

۱-ب، م، ن: می فرمود و	۲-ن: شیروانی	۳-م، ن: برداشته
۴-ن: «میرزاسلمان» ندارد	۵-ن: استاجلو	۶-ن: «نیز» ندارد
۷-ب، م: خلاص		
۸-م: خانه زاده	۹-م: برده	۱۰-م: گردید
۱۱-ن: «اقبال پناه» ندارد	۱۲-ب، م، ن: پوشیده	۱۳-ن: به زبان
۱۴-ب، م: «با» ندارد	۱۵-ن: بیت. م: ندارد	۱۶-م: حضار
۱۷-ب: باغدغن		

اشك فشانى^۱ خامه عنبرفشان در قتل ميرزا سلمان وذكر بعضى از حوادث واقعه در خراسان

سابقاً مذکور شد که چون در ایام محاصره تربت^۲ میانه امرا و میرزا سلمان صحبت به قتل و غزا انجامید^۳ و در راه دارالسلطنه هرات هم یکدو روز یوزباشیان و مقربان به جهت مدعیات خود بروز در آورده به نزاع و بی حرمتی رسانیدند و صحبت به جایی رسید که وی^۴ یکدو روز از منزل^۵ بیرون رفت و^۶ امرا باز تنزل کرده به تدارک در آمدند اما از آن روز در فکر و اندیشه قتل او بودند. مقصود بیک وزیر قورچی باشی محرك این اراده بود. تماسی اویماقات با یکدیگر در قتل میرزا سلمان اتفاق نموده، شاه رخ خان که از جانب میرزا سلمان بود او را برگردانیده تاجیکان نیز در این قضیه شریک شدند^۷ و از هر اویماقی^۸ چند نفر جلف^۹ و اوباش جدا کرده با یکدیگر به یوسف بیک ولد قورچی باشی متوسل شده او را بانى و باعث این امر نمودند و قرار بدین دادند که او را هرجا که به بینند به شمشیر گیرند. این اراده در خاطرها^{۱۰} جا گرفته در عزی^{۱۱} (۵) این بودند که کجا اتفاق افتد. اتفاقاً صباح روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی سنه^{۱۲} مذکوره، اعتمادالدوله را به خاطر رسید که به زیارت مقرب باری، خواجه عبدالله انصاری رود که در موضع گازرگاه هرات مدفون است و بخوبی آن مقام فیض ارتسام از سایر مزارات ممتاز^{۱۳} است و وی نسب خود را به خواجه منتهی می ساخت. جمعی از مردم هرات که شب و روز با او [۵۵۸] می بودند (و مشاور او گشته بودند) مدار بر اقوال ایشان نهاده از دیگران کناره می فرمود^{۱۴} قرار دادند که به گازرگاه رفته به حمام آنجا روند و شب جمعه آنجا بسر برده روزی به صحبت مشغول^{۱۵} گردند. یراق و اسباب و اثاث^{۱۶} خسروانه اعتمادالدوله را ایشیک^{۱۷} آقاسیان به گازرگاه برده، وی چاشتی روانه آن صوب شد. چون جماعت خبیه و اوباش اویماقات این معنی را دریافته بودند، با جمعی کثیر از قورچیان و مقربان پیشتر به تخت صفر که در سر راه واقع است رفته، انتظار داشتند که چون مشارالیه از آنجا بگذرد او را به قتل آورند^{۱۸}. بعضی از مردم آگاه که واقف شدند، در حوالی تحت صفر این خبر را به اعتمادالدوله رسانیدند. مشارالیه به اضطراب تمام رو به شهر نهاده، این جماعت در تخت صفر در بسو بودند، جلوریز

۱-ب: افشانی	۲-م: تربت	۳-ن: انجامیده	۴-ن: «وی» ندارد
۵-ن: منزل خود بیرون رفت	۶-ب: «و» ندارد	۷-ن: بودند. م: ندارد	
۸-ن: اویماق	۹-م: خلف	۱۰-ن: خاطر جا گرفته	
۱۱-م: «سنه» ندارد	۱۲-ن: مختار	۱۳-ن: داخل پراتنز راندارد	
۱۴-ب: ن: می فرمود	۱۵-ن: مشغولی	۱۶-ن: اساس	۱۷-م: مزب، م: ن:
ایشک	۱۸-ب، م: آورده اند. ن: آورده		

از عقب او تاخته غوغا و سرکه بهم رسید و شهر وارد و برهم خورده غوغایی عظیم حادث شد. اعتمادالدوله سراسیمه خود را نزد شاه و شاهزاده انداخته^۱ حقیقت حال به مسامع عزوجل آن^۲ خسرو صاحب اقبال رسانید^۳ که این اراده و عمل از اسرا سانح^۴ شده . شاه کامیاب اسرای نامدار، مقدسهم قلی^۵ سلطان تورچی باشی و شاهرخ خلیفه^۶ سهردار ذوالقدر و محمدخان ترکمان را طلبیده در مقام اعراض و اعتراف درآمده، اسرا متقی به انکار شده، قسمها یاد کردند که مارا اطلاعی براین نبوده و نیست و ممکن که از جمعی اجلاف این عمل بواسطه^۷ رنجش از تنخواه^۸ موجب سرزده باشد. حاشا^۹ ثم^{۱۰} حاشا که مارا براین اطلاع^{۱۱} بوده یا براین باشیم. هرکس از مقربان و اقوام خود چندکس^{۱۲} تعیین نمودند^{۱۳} که از عقب آن جماعت رفته ایشان را بدست در آورد^{۱۴}.

استداد سخن اعتمادالدوله میرزا سلمان^{۱۵} به طول انجامید و هرچه می‌گفت از روی لجاج و عناد و خطاب^{۱۶} با این دوسیر با اقتدار^{۱۷} بود، تا به سرتبه‌ای که این جماعت را صلب ساخت^{۱۸} و به دلیل ثابت می‌ساخت که این دوسه کس براینند، تا آنکه روز به آخر رسید و آن جماعت صاحب داعیه به مدرسه که دولتخانه بود آمده، هجوم لشگریان طغیان گرفت . چون اسرا از اصرار میرزا سلمان منزجر گشتند، در مقام اصلاح نیامده، علت به طبیعت گذاشتند. میرزا سلمان اعتماد به حمایت^{۱۹} شاهزاده و اسرای ترکمان کرده، مطلقاً تنزل و الحاح نکرد و این جماعت^{۲۰} که^{۲۱} صحبت را آشفته و متلاشی دیدند، شروع در اراده خود نمودند . پسران اسرای مذکور^{۲۲} و یوزباشیان و بهادران به جد گرفته پای ثبات استوار نموده، کس^{۲۳} نزد شاه و شاهزاده فرستادند که اگر میرزا سلمان را به مادادی^{۲۴} فتنه^{۲۵} و بها ، والا خود آمده او را از مجلس^{۲۶} اشرف^{۲۷} بیرون آورده به سیاست هرچه تمامتر به قتل می‌رسانیم^{۲۸} . شاه و شاهزاده قبول این معنی نکرده، چون شب بوده جمعی کثیر از غلامان^{۲۹} و یکچهارتن و تیغ‌بندان شاهزاده در غره و حجره‌های مسجد و مدرسه جا داشتند و اسرا در سیانه^{۳۰} لشکر افتاده بودند، و بیم مخاطره بود صلاح در پیشبرد^{۳۱} آن مهم ندیدند و هر کدام به تقریبی و لطایف الحیل^{۳۲} خود را بیرون انداخته به منازل خود رفتند .

-
- ۱- مز: انداخت . ۲- ن: رسانید ۳- م: رسانیدند ۴- م: شانح. ن: ملاحظه نمود اسرای نامدار ۵- ن: علی سلطان ۶- ن: و ثم حاشا ۷- م: اطلاعی بوده باشد ۸- ن: چندکس از اقوام خود ۹- مز: نموده ۱۰- مز: در آورده ۱۱- ن: «میرزا سلمان» ندارد ۱۲- ب، م، ن: خطابا این دواسیر ۱۳- ب: با اقتدار ۱۴- ب: ساختند. ن: می‌ساخت ۱۵- ب: اعتمادالدوله: بجماعت. ن: اعتمادالدوله و بجماعت ۱۶- ن: آن جماعت ۱۷- ب، م: «که» ندارد ۱۸- ن: مذکور ۱۹- ب، م: که . ن: «کس» ندارد ۲۰- ن: در مجلس ۲۱- ن: در مجلس اشرف او را ۲۲- ب: می‌رسانم ۲۳- ب، ن: ملازمان ۲۴- ب، م، ن: بردن ۲۵- ن: لطایف الحیلی

بعد از [۵۵۹] رفتن امرا و تزلزل^۱ ایشان، غلامان دست به تیغ و تبر حتی سنگ و کلوخ آورده، جمعیت جمعی که مستعد آن دستبرد^۲ شده بودند از هم پاشیده، چون بنات النعش آن قوم را متفرق ساختند. میرزا سلمان آن شب در خدمت شاهزاده بسر برده درهای مدرسه را بستند و فتنه آن شب به خیر گذشت. صباح جمعه شهر مذکور، نظم^۳:

که چون صبحدم شاه گردون خرام برآمد برین ابلق تیز گسام
دم از نورزد صبح صادق شکوه تجلی موسی بر آمد زکوه
قورچی باشی که^۴ در باغ زاغان بود و ماده^۵ و مدد این فتنه ولد او یوسف بیگ بود، چون ملاحظه کرد که شاه و شاهزاده در ماده^۶ وی چنین صلب اند، اندیشه کرد که مبادا میرزا سلمان حيله باخته بعضی از امرا را از راه برده قضیه برعکس^۷ واقع شود^۸، فی الحال کس از عقب (جمع امرا و اویماقات فرستاده تماسی را از میروخان و سلطان و یوزباشی و قورچی و قلغچی فرستاده آن جماعت را حاضر ساخته^۹) و کس از عقب حضرات صدر^{۱۰} و قاضی معسکر و علما فرستاده^{۱۱} در خانه بزرگ سرحوض باغ مذکور مجلس کرده^{۱۲} تماسی متفق اللفظو المعنی در حضور علما قسم یاد کردند^{۱۳} که شاه کامیاب را پادشاه خود دانسته^{۱۴} سلطان حمزه میرزا را بعد از وی ولی عهد شناسند و دیگری^{۱۵} را ندانند و من بعد در میانه تعصب اویماتی و مخالفت و بیگانگی نباشد و در گرفتن قلعه هرات ساعی بوده تغافل^{۱۶} و تأخیر جایز ندارند^{۱۷}. و چون میرزا سلمان میانه قریبش فتنه بهم رسانیده، صلاح دولت در بودن او نیست او را از میانه بردارند. مضامین مذکور را بعد از قسم^{۱۸} نوشته همه مهر خود بر آن نهاده^{۱۹} مصحوب سید سلیمان کمونه که از اعظم سادات و امرا بود و شاهقلی سلطان روملو^{۲۰} که از ریش سفیدان و خیر اندیشان طوایف است، نزد شاه و شاهزاده فرستادند.

شاه شاهزاده بعد از وقوف و اطلاع بر این معنی چون یقین داشتند که خیرگی^{۲۱} قریبش زیاده از آنست که به منع متقاعد گردند - چه در ماده^{۲۲} بیگم که حرم و والده شاه و شاهزاده بود آن عمل شنیع^{۲۳} و فعل قبیح به بعمل آورده بودند بالضروره میرزا سلمان را رخصت داده همراه این دو^{۲۴} میر بزرگ کرده استدعای بیشتری کردند که امرا از سرگناهان او گذشته هرچه داشته

- ۱ ب، م، ن: تنزل ۲ م: دست برد شد. ن: دستبرده شد ۳- ن: بیت. ب: شعر
م: ندارد ۴ م: «که» ندارد ۵ م: باده دیده. ن: و ماده این فتنه ۶ م: ملکش
۷ ب: شود ۸ ب: ساختند ۹- ن: بین الهالین راندارد ۱۰- ب:
صدورو ۱۱- م: فرستاده و ۱۲- ب: کرد و ۱۳- ن: نمودند
۱۴ ن: دانسته و ۱۵- ب: دیگر را. م: ترا ۱۶- م: تغافل و تقصیر
۱۷- م: ندانند ۱۸- ن: رقم ۱۹- م: نهادند ۲۰- ن: روملو
۲۱- ن: خرگی ۲۲- م: قبیح و فعل شنیع ۲۳- ب: م، ن: «دو» ندارد

باشد ازو گرفته او را مرخص سازند که از پی کار خود رود. امرای مذکور میرزا سلمان را پیاده^۱ از مدرسه تا باغ زاغان آورده (ملاقات امرای واقع شود نشد)^۲ و در جنب خیمه مقصود بیک وزیر قورچی باشی او را زنجیر کرده در آن روز مقرر کردند که برجایی نویسد که از نقد و جنس و ملک در سرکار او خواه در اردو و خواه در قزوین که کوچ^۳ او آنجاست و خواه در شیراز که مقام و مسکن او بوده و در دیگر محال و ممالک محروسه که ملازمانش به تحصیل رفته اند چیست؟ مشارالیه در برابر خواست که ایامی برای بگذرانند که شاید دفع الوقتی بهم رسد بیست روز گفت به تنقیح این می توانم داد. بعضی^۴ از نویسندگان که خصم^۵ او و آزردۀ او بودند گفتند که در یکروز مشخص می سازیم و شروع در تنقیح^۶ آن نموده معلوم شد. چون روز به آخر رسید و این شب دیگر مقدر^۷ بود که وی در دنیا باشد.

روز شنبه بیست و یکم ماه مذکور، امرای به فکر افتاده [۵۴۰] ترسیدند که مبادا نوعی دیگر شود که وی نجات یابد و از داشتن او مضرتی به ایشان رسد قرار به قتل او داده، عصر این روز جمعی به در اتاق^{۱۱} آمده او را برهنه کرده شمشیری^{۱۲} بر شکمش زدند (و او را به شمشیر گرفته به قتل آوردند)^{۱۳} و سرش را از بدن جدا کرده به شهر هرات نزد علیقلی خان شاملو فرستادند که خصم او بود. بعد از آن در محلات و بازارها گردانیدند. یکدو روز جسدش بی سر افتاده بود تا آنکه حسب الحکم شاه و شاهزاده و در ایام حیات وصیتی به نقابت پناه میر ابوالولی انجوقاضی معسر کرده بود که تجهیز و تکفین او نماید، وی امتالا لوصیته بدان عمل نموده سرش را بر بدن دوختند و او را به مشهد مقدس معلى نقل کرده^{۱۴} در گنبد میر ولی بیک مدفون شد. شعر^{۱۵}:

این بود عادت سرای سپنج که بود گنج او قرین بسا رنج
هست با انتقال اقبالش زود تغییر یابد احوالش

روز یکشنبه ۲۲ شهر مذکور علما را^{۱۶} حاضر ساخته دخترش که در حباله شاهزاده بود به صیغه سه طلاق مطلقه کردند^{۱۷}. موالی بیک ترکمان در آن باب چند بیت گفته بود به قلم تحریر در آمد. شعر^{۱۸}:

ای شده پرچرخ به اعزاز^{۱۹} و جاه هیچ تدارى خبر از قعر^{۲۰} چاه

-
- ۱- ب، م، ن: «پیاده» ندارد ۲- ب، م: شود ۳- ن: بین الهالین راندارد
۴- م: مقرر کردند که در آن روز برجایی نویسد. ن: مقرر نمودند که در آن روز برجایی نویسد
۵- ب، م: کوچ و گروه او ۶- ب، ن: و بعضی ۷- ب، م، ن: خصم و آزردۀ او
۸- ب: مایبکروز. ب: دیگرروز ۹- م: متقح ۱۰- ن: مقدمه شود ۱۱- ب، م، ن: اوتاق ۱۲- ن: شمشیر ۱۳- ن: بین الهالین ندارد ۱۴- م، ن: فرموده
۱۵- ن: بیت. م: ندارد ۱۶- ب: «را» ندارد ۱۷- ن: نمود. م: ندارد ۱۸- ن: بیت. م: ندارد ۱۹- ب، ن: براغراز جاه ۲۰- ب، م: قروجاه

صبح فلک شمس منور ز مهر
گشت به او^۲ گرم رو از ریش خند
برد به اعزاز به چسارم^۱ سپهر
گر توشدی آصف خسرو نشان
شام به قعر چه ظلمت فکند
در نظر رنسد درست اعتقاد
خاصه سلیمان زمسانی به شان
چون توسلیمان شده بی حد به باد
شاه چه شد گر ز تو دختر گرفت
دختر بوسکر پیمبر گرفت
نیست ز سلمان ج مدیدم آسید
کس طمع میوه ندارد زبید
صاحب سلمان قدیم از کرم
کوری چشم عسریز قدم
مطلب^۳ و مقصود موالی شاه
جمله روا کس کرده بفضل آله

پسران او میرزا عبدالله و میرزا نظام که از وزرای مقربان درگاه شاهزاده بودند، اول قصد ایشان کرده، چون مقدر نبود^۴ به بعضی از اسرای ترکمان خصوصاً محمدخان متوسل شده از قتل نجات یافتند و هر کدام مبلغی جریمه داده به رفتن شیراز سرخص گشتند. دواتداریک قراجه داغلو ایشک^۵ آقاسی را مقرر کردند که به قزوین رفته ضبط اسوال وی نماید. آنچه در اردو داشت به ضبط ادهم سلطان ترکمان مقرر گشت و املاکی که وقف کرده بود وقفنامهجات را طلب کرده در طشت نهاده شستند و هر چه همراه داشت به سرکار خاصه شریفه واصل گشت. غلامانش چون مدیر بودند تمامی خط آزادی گرفتند. ملازمانش با کثرت اسباب و یراق و^۶ جمعیت هر کدام به میانه اویماق خود رفتند و سلسله و سرکار او هیاه منثور^۷ و^۸ بعضی ظرفا^۹ در باب وی این ابیات را گفتند. نظم^۱

آن بی ادبی که فتنه را بود سبب
تاریخ و فاش ز خرد جستم گفت
دانی که ورا فلک^{۱۰} چسان کرد ادب
در «باعث ویرانی عالم» بطلب
و دیگری^{۱۱} چنین گفته. شعر^{۱۲}:
کور سلمان وزیر حضرت شاه
که جهان را به ظلم غسارت کرد
رید بر کار و^{۱۳} بار ملک آخر
لایق ریش خود وزارت کسرد

گفتار^{۱۴} در بعضی از لایع روزگار بعد از قتل وزیر^{۱۵} نامدار

چون خاطر امرا از سر میرزا سلمان و دفع او^{۱۶} و اخراج فرزندان جمع شد، کسی که

-
- ۱-ب، م، ن: چهارم ۲-ب، م، ن: پرو ۳-ب، م: «و» ندارد ۴-ب، م، ن: «نبود» ندارد
۵-ن: ایشیک ۶-م: «و» ندارد ۷-ب: «و» ندارد ۸-ن: «ظرفا» ندارد
۹-ن: بیت: م: ندارد ۱۰-ن: که زافلاک ۱۱-ب، م، ن: دیگر ۱۲-م: «شعر»
ندارد ۱۳-ب، ن: «و» ندارد ۱۴-م: گفتار و در بعضی از وقایع روزگار بعد از
قتل وزیر نامدار ۱۵-ن: «وزیر» ندارد. ب: نواب ۱۶-م، ن: «او» ندارد. ب: «و» ندارد

[۵۹۱] مستعد امر وزارت بود و به رشد و کاردانی و قابلیت و وجاهت^۱ در میانه ممتاز افتاده بود، حضرت میرزا محمد بود که در ایام شاه اسمعیل ترقی کلی کرده بود و^۲ قورچی باشی را با او همزبانی و محبتی بود، تکلیف امر وزارت بدو نمودند. وی چون عاقل بود بعد از قتل میرزا سلمان وی را ناخوش نمود که مرتکب آن^۳ امر خطیر گردد، استعفا^۴ از آن جسته، استیفای دیوان اعلی (را اختیار نمود^۵ . در روز دو شنبه غره شهر جمادی الاول سنه مذکوره میرزا هدایت الله که استیفای دیوان اعلی به او^۶ متعلق بود پایبوس وزارت کرده، استیفای را به میرزا محمد شفقت کردند و حضرت میرزا لطف الله که وزیر مهرشاهرخ خلیفه ذوالقدر بود، به وزارت نواب شاهزاده خورشید لقا سلطان حمزه میرزا سرافراز گشت و وزارت محال خاصه شریفه به میرزا احمد ناظر اصفهانی مرجوع گشت و وزرای اربعه در روز مذکور به سجده و پایبوس مناصب علیه سرافراز گشتند و شروع در مهمات خود نمودند.

در خلال این احوال^۷، غیاث بیگ مستوفی نواب میرزایی که بواسطه سبق خدمت دغدغه وزارت داشت، جمعی از اعوان و انصار او شب در محلی^۸ که بندگان^۹ میرزا لطف الله از در خانه خود^{۱۰} بود دو تفنگ^{۱۱} در حوالی مزار امام فخر رازی بدو^{۱۲} انداخته هردو^{۱۳} برو خورد اما کارگر نیفتاد مدت دوماه صاحب فراش بود.

چون تعصب میرزا سلمان بواسطه گرفتن خراسان از میان برخاست، امرا قسمی که خورده بودند فراموش کرده اراده صلح نمودند. نواب کامیاب قبول این معنی ننموده مذکور گردانید که امرا و^{۱۴} سلطان حمزه میرزا را در این مدرسه کشته می باید شد یا آنکه فرزند دلبندم عباس میرزا را به من می باید داد که او را نیز به طریق سایر فرزندان همراه داشته باشم. امرا چون شاه را در این ماده^{۱۵} صلب دیدند، چند روزی در این وادی به تغافل انداخته از جنگ و صلح چیزی مذکور نمی ساختند. آخر الامر بهانه کردند که قورچیان و غیره متفق^{۱۶} نیستند. مقرر شد که احمدی بیگ لشگری^{۱۷} نویسی طوماری چون شب دیخور دور و دراز بدست گرفته صدر و قاضی معسکر در صفا جماعت گاه مدرسه حاضر شده یک یک^{۱۸} از آن جماعت را حاضر ساخته در باب یکجہتی و یکرنگی و گرفتن حصار بست هری که^{۱۹} موافقت نموده مخالفت ننمایند قسم

۱- م، ن: جامعیت ۲- م: «و» ندارد ۳- ن: این ۴- ب، م: واستعفا. ن: استغفاجسته

۵- ب: نموده که مرتکب آن امر خطیر نگردد و در روز دوشنبه ۶- م، ن: بین الهالین

را ندارد ۷- ب: بدو ۸- ن: عنایت ۹- م: محل

۱۰- م: بندگان ۱۱- ب، م، ن: متوجه خانه خود بود ۱۲- ن: تفنگی

۱۳- ب، م، ن: برو ۱۴- ن: برو خورد ۱۵- م: «و» ندارد

۱۶- ن: «ماده» ندارد ۱۷- م: مشفق ۱۸- ب، م: لشکر نویسی

۱۹- ن: یک یک را ۲۰- ب، م، ن: «که» ندارد

دهند. قرب یکماه اوقات بدین منوال گذشت اما در هیچ باب اتفاقی از هیچکدام ظاهر نشد و محصولات جو و انگور و کشمش بلده و بعضی از بلوکات به تاراج رفت. ایالت دارالسلطنه را به سلمان خان نواده عبدالله خان دادند. وی همین سمت خانی و دارایی آن ولایت داشت. مقارن این احوال^۱، خیلی از امرا و اعیان خراسان خود را رسانیده جمعیت خوبی بهم رسید^۲. اما بیان امرای ذوالقدر و روملو و بعضی از ترکمانان مثل مرتضی قلی خان و مردم قلعه^۳ ربط و اتحاد و آمد شد و خرید و فروخت بهم رسید و رفته رفته معامله به جایی رسید که معامله تسخیر قلعه از خواطر^۴ محو شد. چون قورچی باشی بزرگ و ریش سفید و وکیل در خانه^۵ شده بود، علیقلی خان پسر دو ساله خود^۶ ولی بیک نام را به وساطت قورچی باشی فرستاد^۷ و عذر تقصیرات طلبید^۸. قورچی باشی [۵۴۲] باعث^۹ اصلاح حال آن جماعت شده اگرچه نواب کامیاب قبول نگاه^{۱۰} داشتن طفل مذکور نکردند و امر فرمودند که نزد پدرش برند، اما چون قورچی باشی عمده بود و از صلاح او یاری^{۱۱} تجاوز نبود، این مضامین درگیر افتاد و مقرر شد که به جهت شاه عباس^{۱۲} و علیقلی خان اجناس و خلاع فاخره فرستاده از هرات کوچ فرمایند و جمعی از زندانیان را هم که داشتند بیرون کرده خلعت دادند و از سرگناه ابراهیم - سلطان چاوشلو گذشته او را تاج و ساروق و خلعت داده در جرگه امرا جا دادند. اما چون اعتماد بر بودن او نداشتند و به گمان آنکه مبادا چون مردمش در تربت نزد مرشد قلی خان است بدانجا رود، او را به یوزباشیان اعتمادی سپردند. چون مدت چهارماه تمام اوقات بایرکات در دارالسلطنه هرات صرف شد و ایام باد شمال را دریافتند، قرار بر کوچ داده، روز جمعه پانزدهم شهر شعبان العادل^{۱۴} سنه مذکوره از هرات کوچ کرده به پهل سالار^{۱۵} نزول اجلال فرمودند و هرات را به شاه - عباس و علیقلی خان گذاشته عازم مشهد مقدس معلى مزكى شده^{۱۶}، مقرر داشتند که چون روزه رمضان گذشته خورده شد، این ماه را در مشهد مقدسه^{۱۷} به طاعت و عبادت گذرانیده، مهمات^{۱۸} خراسان را در ضمن آن قرار دهند.

چون اردوی همایون^{۱۹} به غوریان^{۲۰} رسید، امت خان حاکم شیراز و لشکر فارس سرکرده^{۲۱} خود را رسانیدند و به اردوی همایون ملحق گردیدند^{۲۲} از غوریان به راه^{۲۳} جام و خرجرد

-
- ۱- ن: حال ۲- ب، م: رسید. ن: رسیده ۳- م، ن: قلعه را
 ۴- ب: «و» ندارد ۵- ب، م، ن: خاطر ۶- ن: بود و در خانه تردد داشت
 ۷- ب، م: خود را ۸- ب: فرستاده ۹- ب، م، ن: طلبیده ۱۰- ن: «باعث» ندارد
 ۱۱- ب، م: «نگاه» ندارد. ن: نگه داشتن ۱۲- م: یاری ۱۳- م: «عباس» ندارد
 ۱۴- ن: «العادل» ندارد ۱۵- ب، م: سالار ۱۶- ن: شدند
 ۱۷- م: مقدس ۱۸- ب، م: و مهمات ۱۹- م: «همایون» ندارد
 ۲۰- م، ن: غوریان ۲۱- ن: سر قدم کرده ۲۲- ب: گردیدند و
 ۲۳- ب: برده و خرجر جرد. م: پروه و خرجرد

آمده، از آنجا، به حوالی مشهد مقدس آمده در طرُق^۱ نزول اجلال واقع شد. روز سه شنبه^۲ چهارم شهر رمضان المبارک، شاهزاده صادق الولاء، سلطان حمزه^۳ میرزا چون منذور بود که از^۴ محلی که چشمش برگنبد مبارک حضرت امام ثامن ضامن سلام الله علیه افتد از آن محل تا به درون روضه پیاده رود - صبح این^۵ روز احرام آن حرم بسته، جمیع امرا و اعیان در ملازمتش در آن روز گرم که^۶ آفتاب در برج سنبله بود، از طرُق تا به آستانه مقدسه آمده، شب چهارشنبه پنجم رخ نیاز بدان کعبه آمال^۷ رسانیده مضمون این ابیات ادا نمود^۸. شعر^۹:

برآستان تو سودم رخ نیاز شبی که سیل اشک چوخاشاک در ربود مرا

غرض وصال تو بود آمدن ز چندین راه و گرنه هیچ براد دگر نبود مرا

صبح روز پنجشنبه پنجم، شاهزاده بعد از نماز و لوازم زیارت، از آستانه مقدسه سوار شده^{۱۱} با اسرا و وزرا به اردوی همایون که در طرُق بود رفته، در رکاب پادشاه مالک رقاب سوار شده سادات و نقبا و خدام گرام آن آستان^{۱۲} عرش مقام علمها برداشته استقبال^{۱۳} نمودند.

نواب کامیاب به شهر داخل شده، خود را به زیارت سرافراز ساخت و دولخانه مبارکه در حوالی منازل^{۱۴} مرحومی میرزا ابوطالب رضوی که از اعظم نقبا آن ولایت است قرار گرفت و اکثر اسرا به شهر در آمده بعضی در بیرون شهر قرار گرفتند.

مشهد مقدسه درین چند سال بواسطه مخالفت اسرا و آمد و شد^{۱۵} عساکر ظفر لوا خراب و بیات^{۱۶} شده بود چنانچه از سقف بازارها و آبادانی [۵۹۳] دکاکین و کاروانسراها اثری نمانده^{۱۷}، باغاتی که در بلده و خارج آن رشک گلستان ارم بود خلال واری چوب در آنها یافت نمی شد. مردم بلوکات و کوهستان از ظلم غازیان یاغی شده، تردد شهر نمی کردند. آستانه از زینت و قتادیل و اسباب عریان شده تمامی^{۱۸} را به تاراج برده بودند. مردم آن ولایت از وضع و شریف زبان شکایت از دست ظلم و ستم حکام گشوده، از زمین و زبان فریاد الامان الامان^{۱۹} برخاست. اسرا با وجود تسلط و استیلا نتوانستند که حمایت مرتضی قلی خان نمایند چرا که تعدی و ظلم او از آن^{۲۰} گذشته بود که احدى جرأت بر آن تواند نمود. شاه کامیاب محمدخان ترکمان مصاحب را تعیین نمود که به حقیقت عرض سرکار فیض آثار باز رسیده، سوای قتادیل از بیوتات

۱- م: طرف ۲- ن: چهارشنبه ۳- ن: شاهزاده حمزه میرزا

۴- ن: «که از» ندارد ۵- م، ن، ب: و لهذا ۶- م: «این» ندارد

۷- ب، م: «که» ندارد ۸- ن: آمان ۹- ن: نموده ۱۰- م: «شعر» ندارد

۱۱- ب، ن: شد ۱۲- ب، م، ن: آستانه ۱۳- ب، م: استیفا

۱۴- م، ن: منزل ۱۵- م: آمد شد ۱۶- ن: خراب و بیات» ندارد ۱۷- م، ن: نماند

۱۸- ب، م: و تمامی ۱۹- ب، م: «الامان» ندارد ۲۰- ب، ن: آنجا

آن^۱ آستانه مقدسه هرچه برده باشد گرفته بدان سرکار موهبت^۲ آثار رساند. محمدخان چند روز در خدمت صدارت پناه، شمس الاسلامی و نقابت پناه ابوالولی قاضی معسکر و علما و نقبا و افاضل مشهد مقدس تحقیق و پیروی نموده، بسیاری از چینی و کتب و قالی و سایر چیزها حتی قرغان و طبق متصرف شده بود اما سوای چند عدد طبق چیزی باز نتوانستند^۳ گرفت.

مقارن این حال وی را از ایالت مشهد مقدس معلی^۴ عزل فرموده^۵ تکلیف جای او به محمدخان مصاحب نمودند^۶. وی قبول ننمود^۷ تا آنکه ایالت و دارایی مشهد را^۸ به سلمان خان نواده عبدالله خان دادند و میرسیدحسن فراهانی قمی را وزیر او کرده ایشان را در مشهد مقدس گذاشتند که هراستاجلویی^۹ که در تربت و خراسان خواهد بود از مرشد قلی سلطان کناره کرده نزد وی خواهند آمد و حکم شد که مرتضی قلیخان که^{۱۰} در چهار باغ مشهد مقدس که حاکم - نشیمن است ساکن بود، کوچ کرده بیرون نشیند و ایالت استرآباد^{۱۱} به وی دادند.

و هم در این ایام، مزاج اشرف اعلی شاهی منحرف شده، تب محرقی بر ذات خجسته صفات آن قدسی سمات عارض شد. صدور و علما^{۱۲} و مشایخ را طلب فرموده از بعضی مناهی که بدان^{۱۳} مشغول بود و از دیگرها منزّه، توبه و استغفار کرده بر طبق آن قسم یاد نمود و قرب سی^{۱۴} چهل نفر غلام ساده که در خدمت وی بودند ایشان را آزاد کرده رخصت فرمود^{۱۵}. بعد از چند روز شفا یافته به مراسم زیارت و عبادت در آن روضه عرش منزلت اقدام نمود و قرب یکماه تمام در آن روضه خلد آسا بسر برده مهمات تمامی اسرای اهل خراسان را ساخته عازم عراق گشتند. در روز سه شنبه چهارم شهر شوال سنه مذکوره وداع آن حضرت^{۱۶} - سلام الله علیه - نموده به شهر طوس نزول اجلال واقع شد. اردوی مرتضی قلی خان را از^{۱۷} شهر کوچانیده از راه زادکان متوجه سبزوار گشتند و از شهر طوس به تخت خانی که در زادکان واقع است نزول فرموده از آنجا به چمن سبز رفتند و بدو کوچ به موضع نزل آباد که از توابع سبزوار است اردوی همایون نزول فرمود. و هم در این روز قاضی عبدالله خوبی - که در علم انشای ترکی و فارسی مهارت تمام داشت [۵۶۴] و خوش می نوشت و شعر را نیز خوب می گفت - بیمار شده به جوار رحمت ایزدی پیوست. این رباعی ترکی از اشعار اوست است. نظم^{۱۸}:

قاضی نه یمان شکسته حال اولمش سن بر بدر فراقدن هلال اولشمش سن
سن بلبل ایدن گنیدن آبرو دوشدن دیلن دوتلوب گورنیجه لال اولمش سن

-
- ۱- ب، م، ن: «آن» ندارد ۲- ن: فیض آثار ۳- ن: نتوانست
۴- م: ۵- «معلی» ندارد ۶- ن: فرموده و ۷- ن: ننمودند
۸- ب، م، ن: «را» ندارد ۹- م، ن: «بی» ندارد ۱۰- ب، ن: «که» ندارد
۱۱- ب، م، ن: استرآباد را ۱۲- ن: عالمان. م: علما و شایخ ۱۳- ن: بر آن
۱۴- ب، م، سی و ۱۵- ب: فرموده ۱۶- ن: آن حضرت
۱۷- ن: در شهر ۱۸- ب: شعر. م: ندارد

گفتار^۱ در فتح سبزوار و غارت آن^۲ دیار به دست غازیان جرار

سابقاً مذکور شد که حسین بیگک افشار ولد سوندوک^۳ بیگک قورچی باشی سابق^۴ را که از امرای عباسی^۵ بود و ایالت جام داشت - چون^۶ شاهى سون شده^۷ از جانب تربت آمده ایالت سبزوار را بدو داده پیشتر فرستاده بودند. وی جمعی از افشاریه^۸ را بر سر خود جمع کرده در محل عبور اردوی منصور در شهر را بست و یاغی شد. بواعث^۹ آنکه چون معامله هرات و سایر خراسان به دستور سابق بر^{۱۰} شاه عباس^{۱۱} مسلم شد و مرشد قلی خان در تربت ماند، یقین بود که بعد از رفتن اردوی همایون به جانب عراق، آن جماعت غالب^{۱۲} اند و اطاعت ایشان لازم. اگر از این عمل غالب آید نزد ایشان اعتباری داشته باشد و دیگر آنکه چون از جانب قلی سلطان قورچی باشی صاحب دغدغه بود که^{۱۳} مبادا او را در وقت رسیدن به خدمت شاه و شاهزاده بگیراند^{۱۴}، فکر ثانی به صحت ارجح بود با خود^{۱۵} قرار به تحصن داده، با وجود قلیلی از افشاریه که^{۱۶} بر سر داشت برج و باره مستحکم کرده قرار به قلعه داری داد. اردوی همایون یک روز بواسطه^{۱۷} تشخیص امر مذکور در موضع نزل آباد توقف کرده منهیان خبر دادند که وی قرار به تحصن^{۱۸} داده به استقبال نمی آید. صباح که آفتاب نورانی علم برافراخت و لشگر نجوم را منهزم^{۱۹} ساخت، نظم^{۲۰}:

سحرگاه کاین مصقل آب رنگ ز آئینه^{۲۱} صبح بسزدود زنگ
نمود آفتاب کواکب سپاه چو صورت در آئینه^{۲۲} صبحگاه

یعنی که روز دوشنبه دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره، شاه و شاهزاده با امرای عالیمقدار به تسخیر قلعه سبزوار^{۲۳} سوار شده، وقت ظهر به کنار حصار رسیده از هر طرف که لشکر ظفر اثر نزدیک شد از قلعه^{۲۴} بنیاد تفنگ انداختن کردند. ساعتی بر این منوال گذشت، جمعی از مصلحان خیر اندیش التماس کردند که شاهزاده ظفر لوا فرود آمده^{۲۵} شاید که حسین بیگک بنابر توهمی که از جانب قورچی باشی دارد رفع آن نموده به خدمت آید^{۲۶} و نوعی نشود که از

-
- ۱-م: گفتار در دست آمدن سبزوار بدست غازیان ظفرمند ۲-ب: و باز بدست آمدن غازیان جرار ۳-ب: سوندک ۴-ب: م: از جانب تربت آمده ۵-ب: عباس.
ن: عباس شاه ۶-ب: م: و چون ۷-ب: م: ن: شده بود ایالت سبزوار را بدو داده
۸-ن: افشار را ۹-ب: م: ن: باعث ۱۰-ب: م: «بر» ندارد. ن: به
۱۱-م: عباس شاه ۱۲-ب: م: قالبند ۱۳-ب: م: که او را
۱۴-م: ن: بگیرند ۱۵-ب: م: ن: «خود» ندارد ۱۶-ب: م: ن: «که» ندارد
۱۷-ب: ن: تحصین ۱۸-ن: منهدم ۱۹-ن: بیت. م: ندارد
۲۰-ب: م: سبزوار شده. ن: سبزوار متوجه شده ۲۱-ب: م: ن: در قلعه
۲۲-ب: م: ن: آمدند ۲۳-ب: م: آمد

قهر و غلبه غازیان رستم‌شان شهر به فنا رود. اردوی همایون در هشت بهشت و آن حوالی شهر فرود آمده، چون قلی سلطان قورچی‌باشی با امرای عظام متفق بود و در گرفتن حسین سلطان راسخ، لهذا مصلحت در آن دید که درین قضیه تأخیر نباید کرد.

شعر^۱:

زمانه از آنکس تبرا کند گه او کار امروز فردا کند

لاجرم آخر همین روز شاهزاده ظفر لوی خورشید لقا^۲ را سوار کرده از اطراف امرا و قورچیان و غازیان رستم توان همه یکجهت و یکزبان قلعه بلده سبزووار را که هفتصد برج داشت دایره وار در میان گرفت. وقت غروب که خورشید جهانتاب رخساره خویش در نقاب انداخت، بعضی از دلیران معرکه کار زار و هژیران دلیر جرار که در رکاب شاهزاده عالمیان مآب بودند خود را از خندق گذرانیده به پای برجی عظیم که بر جانب شمال [۵۶۵] واقع بود^۳ رسانیده، به ضرب کلنگ^۴ و تیشه برج* را سوراخ کردند و قرب سی چهل کس از دلاوران در پایان آن برج^۵ آسمان سان از ضرب تیرو تفنگ و سنگ افشاران^۶ زخم‌دار و ناچیز شدند. و از جانب دیگر که قلی سلطان و ولی سلطان افشار حاکم گرمان و غازیان تکلو بودند همراه پیدا کرده مقارن یکدیگر لشکر به درون ریختند. چون غازیان افشار^۷ که در درون قلعه بودند این وضع را مشاهده کردند^۸ تمامی سیماب شده به سوراخها و نقبها گریختند. شاهزاده خورشید - لقا امر فرمود که غازیان به شهر درآمده شروع در نهب و غارت نمایند. بعضی از وزرای صوابنا که این حالت را مشاهده کردند، دانستند که از هجوم غازیان^۹ عورات و اطفال شیعیان این بلده^{۱۰} فاجره به فساد می‌رود، التماس از شاهزاده مظفر^{۱۱} کرده که چندین هزار عورات و اطفال مردم درویش صاحب عیال در این شهر شیعه‌اند و در آن حالت تمیزی بهیچوجه نمی‌ماند.^{۱۲} آتش چون در پیشه افتد نه خشک ماند نه تر. شاهزاده عالیجاه مسؤول مذکور را مبذول داشته مقرر فرمود^{۱۳} که جمعی از امرا و آقایان معتبر در دروازه‌های سبزووار نشسته نگذارند که سواره بدرون رود و منادی جار زند که هیچ آفریده‌ای مرتکب عرض و ناموس آن جماعت نگردد. باوجود چون شب به سردست درآمد^{۱۴} و شاهزاده و امرا به وثاق خود رفتند، ترکان و قلقچیان^{۱۵} حتی سایسان و شتربانان به شهر ریخته^{۱۶} شهر را غارت کردند. و آتش^{۱۷} ایام البیض بود. خود^{۱۸}

۱-ن: بیت. م: ندارد	۲-ن: «خورشید لقا» ندارد	۳-ن: واقع است
۴-ب، ن: کلنگ و تیر و تیشه	۵-ب، م، ن: بروج	۶-م: بروج
۷-ب، م: افشار. ن: ندارد	۸-ب، م، ن: «افشار» ندارد	۹-ب، ن: کرده
۱۰-ب، ن: لشکر و غازیان	۱۱-ن: مظفر لقا	۱۲-ن: نمی نمایند
۱۳-ن: فرمودند	۱۴-ن: «و» ندارد	۱۵-م، ن: قلقچیان
۱۶-ب، م، ن: و آن ایام البیض بود	۱۷-م: چون	۱۸-ب: ریخت

به عین‌الیقین مشاهده کردم که قلغچی^۱ هفت نوبت از پیش خیمه مؤلف به شهر رفته پرتال به محل خود آورد و مردم شهر از هول جان و هتک عرض و ناسوس بعضی به نقبها^۲ و سوراخها گریختند. اکثرش خانهای خود را گذاشته در محوطه‌ها و سزراها و پشت باسها جمع شده خانه و مال را بدست یغما دادند. عورات مسلمانان به طریق کله و رسته گوسفندان و همچنین پسران و دختران قرب هزار بلکه در هر محله و گذر یکجا جمع شده غریو افغان^۳ و ناله ایشان به فلک اثیر^۴ می‌رسید. مجملا در همان شب غازیان خاک سبزوار را غربال کرده در^۵ هیچ چیزی نگذاشتند. بازارها و دکان^۶ اینجا را که در هیچ کدام از شهرها به بزرگی و زینت آنجا نیست آتش زدند و چند دکان^۷ صحافی که در آن مصاحف^۸ باری بود سوختند. شب^۹ قیامت نمونه‌ای خواهد بود از آن شب (نعوذ بالله من شرور انفسنا و اعمالنا).^{۱۰}

صبح که خورشید خاوری علم بیضایی از چهار طاق سینایی برکشید، مردم بواسطه عرق شاهزاده دست و پا از تردد کشیده، شاهزاده سوار گشته به شهر درآمد. حسین سلطان که در آن روز ستواری^{۱۱} و به نارین قلعه رفته بود، او را گرفته به نظر اشرف در آوردند. مقربان جلوی آن شاهزاده عالمیان سر او را به ضرب گرز و شمشیر^{۱۲} کوفته به سان خمیر نرم ساختند و در پای دار میدان سبزوار انداختند و جمعی دیگر از افسار به که بدست در آمدند به تیغ بی دریغ گذرانیده مردم او را که قرابت به قلی سلطان تورچی‌باشی داشت اقوام او آنها را محافظت کرده، چون لشکریان از منع متقاعد نمی‌شدند و گمان آن بود^{۱۳} که چون شب به سر دست در آید باز به دستور دوش غارت و بغمای عورات^{۱۴} و اطفال شود، حکم عالی به نفاذ پیوست که عصر این روز کوچ کرده اردوی همایون [۵۹۶] به موضع خسرو جرد که از آنجا تا سبزوار دوفرسخ راه است فرود آمده، مردم سبزوار نجات یابند. آخر همین روز کوچ کرده بدانجا نزول فرمودند و مردم دست از نهب و غارت بازداشته^{۱۵} به عین‌الیقین مشاهده رفت که^{۱۶} قلغچی^{۱۷} دختر طفلی هفت هشت ساله از سیادت^{۱۸} و نقابت پناه میرزا محمود^{۱۹} ولد مرحومی میر شمس‌الدین^{۲۰} علی سبزواری که از اعظم سادات و نقبای ممالک خراسانند، به اسیری برده بود. بعد از تفحص و محنت بسیار بدست درآمده ازو گرفتند. و همچنین خیلی اطفال مسلمانان را از میان بردند و قترتی^{۲۱}

-
- ۱-ن: قولغچی ۲-م، ن: وافغان ۳-ن: «اثیر» ندارد ۴-ن: «در» ندارد
 ۵-ب: دکانی ۶-ن: مصحف ۷-ن: شب قیامت از آن شب نمونه خواهد بود
 ۸-ن: «بین‌الهالین» ندارد ۹-ن: ب: در ۱۰-ن: ستواری بود ب: ستواری
 بنا برین . م: ستواری به نارین قلعه ۱۱-ب، م: ن: شمشیر ۱۲-ب، م: ن:
 «بود» ندارد ۱۳-ب، م: عورات ۱۴-ن: داشتند ۱۵-ب، ن: «که»
 ندارد ۱۶-ن: قلغچی ۱۷-م: سادات ۱۸-ب، م: محمد
 ۱۹-م: شمس‌الدین ۲۰-ن: قرن عظیمی. م: قترت عظیمی

عظیم بربلده طیه^۱ سبزوار^۲ من جمیع الجهات وارد شد.

در این منزل دو^۳ روز توقف کرده نواب قورچی باشی سبزوار را به مردم خود مثل ابراهیم بیگ ایرلو سپرده، ولد اسکندر خان افشار را حاکم فرمود و اسرای خراسان مثل یکان بیگ افشار حاکم فراه و سلیمان^۴ خلیفه حاکم تون^۵ و طبس و ولی سلطان حاکم کرمان مرخص گشته به الکای خود معاودت فرمودند و مهمات خراسان را علت به طبیعت گذاشته، از آنجا به مزیقان آمدند و معاملات مزیقان و حکومت آنجا به حسین خان^۶ سلطان دده لوه که سابقاً در ملازمت نواب غفران پناه سلطان ابراهیم میرزا بود، تفویض کرده از آنجا کوچ بر کوچ متوجه عراق شدند و در روز دوشنبه چهارم^۷ شهر ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دارالسلطنه قزوین واقع شد و آن قشلاق را در آنجا فرمودند. چون بعضی اخبار ناملایم از مرغاب و استیلا رومیه^۸ به درگاه عرش اشتباه آمده بود^۹، اسرای عراق مثل ولی سلطان حاکم همدان و سیدی کمنه حاکم سمنان و شاه قلی سلطان^{۱۰} تبت اغلی حاکم خوار^{۱۱} و ادهم سلطان حاکم فراهان و گرمرو و استخان بیگلربیگی فارس^{۱۲} و اکثر اسرا مرخص گشته به الکای خود رفتند که ترتیب قشون و لشکر داده هنگام توجه به جانب آذربایجان حاضر گردند.

و هم در این ایام یعنی^{۱۳} در عشر اول ذی حجه سنه مذکوره، مرحومی خواجه افضل ترکه اصفهانی که به سید فضل از اقران ممتاز بود و از دارالسلطنه هرات همراه اردوی معلی بود^{۱۴} در آستانه امامزاده واجب التعظیم و التکریم امامزاده^{۱۵} عبدالعظیم علیه وآبائه التحیه والتسلیم بیمار شده، در موضع اندرمان بر بستر بیماری افتاده فوت شد و در آستانه متصله^{۱۶} به حرم امامزاده مدفون گشت. (تاریخ «از جهان رفته بوعلی سینا» یافته اند حال «افضل ماهر» تاریخ است)^{۱۷}. از اجداد وی خواجه صدرالدین ترکه اصفهانی که معاصر زمان سلطان غازان و سلطان محمد خداپندیده بوده فضیلت بی نهایت داشته و از او دو پسر مانده: خواجه صاین الدین^{۱۸} ترکه و خواجه افضل الدین محمد. و ایشان نیز بسیار فاضل بوده اند و تصانیف دارند. خواجه صاین^{۱۹} الدین محمد در ذی حجه خمس و ثمان و ثمانه^{۲۰} در هرات فوت شد و خواجه افضل الدین

-
- ۱-ن: «طیه» ندارد ۲-ب، م: در سبزوار را به مردم خود ۳-ب، م: «دو» ندارد
 ۴-ن: سلمان ۵-م، ن: طون ۶-م: حسین خان دوهلو ۷-ن: دوشنبه ۸-م: «چون» ندارد ۹-م: اروسیه ۱۰-م: «سلطان» ندارد
 ۱۱-ب، ن: خار ۱۲-م، ن: «فارس» ندارد ۱۳-م: «یعنی» ندارد
 ۱۴-ب، ن: بود و ۱۵-ب: امزاده ۱۶-ن: متصل
 ۱۷-ن: بین الهالین را ندارد ۱۸-ب، م، ن: ضیاء الدین ترکه اصفهانی
 ۱۹-ب، م، ن: ضیاء الدین ۲۰-ب، م: به حکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه های
 ساوه به خلق کشیدند و نعش او را از ساوه به اصفهان و در درب آستان مدفون ساختند و از
 خواجه ضیاء الدین

محمد را در ماه رمضان سنهٔ خمسین^۱ و ثمانمائیه به حکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه‌های ساوه به حلق کشیدند و نعش او را از ساوه به اصفهان نقل کرده در درب لبنان مدفون ساختند و از خواجه صاین الدین، خواجه جمال الدین^۲ و خواجه حبیب الله مانندند و از [۵۹۷] خواجه جمال^۳ خواجه علاء الدین بوجود آمده و خواجه حبیب الله در راه مکه معظمه شهادت یافته و از او پسری^۴ مانده بود (خواجه صاین الدین^۵ و از او پسری خواجه حبیب الله که ولد خواجه افضل الدین محمد مذکور است)^۶. خواجه مدتی قضای عسکر ظفر اثر شاه جنت مکانی^۷ نموده و بعد از آن در امور شرعیات و وکالت حلالیات دخل تمام داشت و مجلسی مجلس بهشت آیین بود و بعد از رحلت شاه جمجاه نظارت سرکار آستانه مقدسه و کلیدداری و خادم باشی و مدرس گشت و^۸ بدان آستان^۹ عرش مکان رفت. خواجه در این اواخر بواسطه صحبت نواب میر شمس الدین محمد صدر فکر شعر می کردند^{۱۰} و در رنگ^{۱۱} شعر گفتن مولانا جلال الدین محمد دوانی در برابر جاسی بود. این^{۱۲} رباعی از خواجه است. شعر: ^{۱۳}

کی هجر سرا وصل زبی خواهد بود کی جام من از تو پر زمی^{۱۴} خواهد بود
گفتی که بر تو خواهم آمد روزی یا رب که کدام روز و کی خواهد بود
(رحمة الله علیه و علی التابین^{۱۵} منه.)^{۱۶}

و هم در روز دوشنبه روز غدیر، شاهزاده شهربانو خانم بنت شاه جمجاه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب، در دارالسلطنه قزوین به جوار رحمت ایزدی پیوست. وی زوجه سلمان خان استاجلو بود که نوادهٔ عبدالله خان است و پدرش شاهقلی میرزا از پریخان خانم همشیره شام غفران پناه بوجود آمده بود^{۱۷}. در آستانهٔ امامزاده حسین علیه و آله السلام مدفون شد. سلمان خان در مشهد مقدس بود. ذکر احوال وی در تحت وقایع خراسان سمت تحریر یافته. و هم در این زمستان غازی گرای^{۱۸} خان تاتار که در قلعه الموت محبوس بود رای ملک آرای اسرای عظام بدان قرار گرفت که وی را بیرون آورده تربیت و رعایت فرمایند تا لشکر تاتار جانب قزلباش را داشته من بعدا طاعت رومیه نمایند^{۱۹}. او را از قلعه بیرون آورده به نوازشات و تفقدات خسروانه سرافراز ساختند^{۲۰}.

۱-م: خمسین و ثمانین	۲-ب، م، ن: ضیاء الدین	۳-م: جمال الدین
۴-م: جمال الدین	۵-ب، م، ن: دوپسر	۶-ب، م: ضیاء الدین
بین الهالین را ندارد	۸-ب، م: مکان	۹-م: بعد از آن
۱۰-ب: «و» ندارد	۱۱-ب، م، ن: آستانه	۱۲-ب، م، ن: می کرد
۱۳-ن: به طریق شعر گفتن	۱۴-ب، م، ن: و این	۱۵-ن: بیت. م: ندارد
۱۶-م: «پر» ندارد	۱۷-م: السالین	۱۸-ن: بین الهالین را ندارد
۱۹-ب، م، ن: بودو	۲۰-ب، م: قاضی گرای. ن: عادل گرای	۲۱-ب، م: ننمایند و
۲۲-ب، م: ساخته اند		

ذکر آمدن رومیان به جانب^۱ ایروان^۲ و تسخیر آن بلاد بواسطه قلت غازیان^۳

چون شاه^۴ و شاهزاده بواسطه تشخیص معاملات خراسان متوجه آن صوب باصواب گشتند و اخبار به جانب روم و ارزنجان^۵ و آن سرز و^۶ بوم رفت که میانه لشکر قزلباش نفاق تمام بهم رسیده، در میانه خود دو پادشاه تعیین نموده اند و خیل و حشم و لشگری که بود بالتام متوجه خراسان گشتند و معلوم نیست که انجام کار ایشان در خراسان بکجا منتهی گردد، لشگری که در آن حوالی بود قرب هفتاد هشتاد هزار آدم باتوپ و عرابه به سرکردگی فرهادپاشا متوجه چخور سعد و ایروان گشته، حاکم آنجا محمدی خان استاجلو مشهور به تخماق، با امرای^۷ تابین بعد از سعی و کوشش بسیار و مدافعه بی شمار چون پای ثبات و اقامت در آن دیار از محالات بود- بالضرورة اهل و عیال خود را برداشته به نخجوان آمدند و آن الکا^۸ پست رومیه^۹ در آمده، قلعه ای در ایروان احداث کردند که باره آن در رفعت از ایوان کیوان گذشت و دیده انجم و افلاک از مشاهده آن خیره و حیران شدند. نظم^{۱۰} : [۵۶۸]

عجب قلعه ای برده دست از فلک فرازش سماک و نشیبش سمسک
سرکنگرش خنجر فرق مهر زده رخنه ها در حصار سپهر
زی بس کز فلک تابه او ره بود ازو فتنه را دست کوتاه بسود
رومیان در اندک زمانی آن قلعه را^{۱۱} ترتیب داده از آزوقه و توپ و تفنگ و عرابه
برکرده قرب چهارپنج هزار کس در آن قلعه گذاشته، بقیه عسکر به محال خود معاودت کردند.
منهیان^{۱۲} این خبر را در خراسان به مسامع عزوجل رسانیدند.

ذکر تخته ای^{۱۳} از ولایع خراسان بعد از آمدن شاه و شاهزاده عالمیان

سابقاً ذکر رفت که چون شاه عالمیان از صوب خراسان به جانب عراق روان شدند
و^{۱۴} در مشهد مقدسه^{۱۵} رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتعجب - حکومت آنجا را به سلمان

-
- ۱ م: گفتار در توجه شاهزاده عالمیان به جانب ... ۲ ن: رومیان شومیان به جانب چخور
سعد و ایروان و احداث نمودن قلعه ایروان ۳ ب: قلت غازیان ظفر فرجام ۴ م: و شاهزاده
۵ م: ن: آذربایجان ۶ ب: «و» ندارد ۷ ب: به امرای
۸ ن: «الکا» ندارد ۹ ن: رومیه شومیه ۱۰ م: شده ۱۱ ن: بیت.
م: ندارد ۱۲ ن: «را» ندارد ۱۳ ن: ب: شمه ۱۴ م: «و» ندارد
۱۵ ن: مقدس

خان استاجلو که از اکابر اهل مذکور بود و در مرتبه نسبت دخترزادگی^۱ به این دودمان عالی داشت تفویض کردند به گمان آنکه هراستاجلویی که^۲ درخراسان عموماً و به تخصیص در خدمت مرشد قلیخان^۳ چاووشلو بوده باشد از سرطوع و رضا به خدمت او قیام خواهد نمود^۴. غافل زآنکه این معاملات به مشیت کافی المهمات منوط و مربوط است. بیت* :

در قسمت بندگی و شاهی دولت تودهی بهره‌کده خواهی

چون خبر رفتن اردوی همایون شاهی به عراق به دارالسلطنه هرات رسید و اسرای^۵ ترکمان و مرتضی قلی خان که در میانه سرکشی داشتند و از اینجانب بوده مطلقاً سر به اطاعت فرو نمی‌آوردند، از خراسان به دامغان افتادند^۶، اسرای استاجلو و شاملو همگنان که در آن وادی راسخ دم و ثبات قدم بودند باز صیت کوکبه^۷ عباس بلند شده اسرای دولتخواه محل به محل تا دامغان سراطاعت و فرمان برداری پرغاشیه رکاب دولت آن پادشاه نهاده دانستند که دیگر شاه و شاهزاده و امرای تابع آن دولت را ظفری برخراسان نیست و اقبال این دولت بلند افتاده به تخصیص مرشد قلیخان استاجلو که در راه آن پادشاه ماه رو در طلب همراد که رخس همت را^۸ جولان داد، پیکر مطلوب دوا سبه او را استقبال کرد^۹ و در تسخیر هربلاد که عازم گشت، مقابل ابواب آن خود به خود گشوده، اهالی آن محال چون دولت و اقبال علی اسرع- الحال روی به جانبش آوردند.

مصدق این مقال آنکه چون خان مشارالیه چند روزی درویرانه^{۱۱} تربت پای همت در دامن صبر و شکیبایی کشید، نسیم دولت و اقبال و فتح و اجلال به شامش وزید. در این اثنا به خاطر عاشرش ملهم گشت که از روحانیت حضرت امام همام علیه السلام^{۱۲} استمداد همت طلبیده با خود رفتن مشهد مقدس را قرار داده^{۱۳} باقلیلی از ملازمان خود به حوالی مشهد مقدس آمده چون سلمان خان از آمدن آن^{۱۴} خان عالیشان آگاهی یافت با وجود ستانت و حصانت بلده مذکوره و کثرت مردم و سپاهیان آنجا و قدرت بر منع وی از آمدن از جمیع مقدمات آن^{۱۵} غافل گشته خود با اهالی مشهد مقدسه^{۱۶} به استقبال [۵۶۹] شتافته آن خان عالیجاه را تا روضه مقدسه عرش منزلت آوردند. خان مذکور مدت دوشبانه روز در درون آن که به عالم افروز به طاعت و عبادت و تضرع و زاری اشتغال نموده دست خشوع و ابتهال به درگاه ملک ذوالجلال و الافضال گشاده، نجات خود را حسب المدعا^{۱۷} که در میانه جمعی کثیر از اعدا افتاده بود در تحت قبه مبارکه استدعا نمود.

-
۱-م: زاده‌گی	۲-ب، م، ن: «که» ندارد	۳-م: قلیخان سلطان
۴-ب، ن: نمود	۵-م: بیت ندارد	۶-ن: اسراو
۷-م: افتادند و		
۸-ب: کویه شاه عباس. ن: کویه بلند شده	۹-ب، م، ن: رارنده	۱۰-ن: نموده
۱۱-ب: دپرانه	۱۲-ن: «علیه السلام» ندارد	۱۳-ب، ن: قرارداد ویا
۱۴-م، ن: «آن» ندارد	۱۵-ب، م، ن: او	۱۶-ن: مقدسه
	۱۷-م، ب: الدع	

بیت^۱

هیچ شک نیست که گردد به اجابت مقرون هر دعایی که درین روضه به اخلاص کنند هدف دعا بر حسب مدعا کارگر آمده^۲ آن عالیجاه را یقین حاصل شد که غالب و منصور است بی ملاحظه و محابا به چهارباغ آنجا آمده^۳ ساکن شد^۴ و مردم اطراف وجوانب و سپاهیان و ملازمان سلمان خان تمامی به خدمتش شتافته سر خدمت بر آستانه عبودیت نهادند^۵. سلمان خان چون این وضع را مشاهده کرد چاره ای بعد^۶ رخصت و بیرون آمدن ندید. آن عالیجاه او را مرخص ساخته وی از راه تربت به تون^۷ و جنابد آمده به یزد خود را رسانید و از آنجا به دارالسلطنه قزوین آمده به بای بوس بندگان اشرف و شاهزاده مشرف گردید.

و هم در این ایام شاه قلی سلطان قارنجه^۸ اغلی- که از امرای استاجلو بود و للگی سلمان خان به او مفوض بود و الکای خواف و باخرز را بدو شفقت کرده بودند- در حوالی الکای مذکور بدست ملازمان مرشد قلیخان به قتل رسید. چون مشهد مقدس به تصرف مرشد قلیخان بی مانع و مزاحمی درآمد، مجدداً خطبه و سکه به اسم ساسی و نام نامی شاه عباس^۹ خوانده، حقیقت حال و ارتقای اقبال بی زوال را معروض درگاه فلک اساس شاه عباس گردانیده، بعضی از معتمدان خود را به دارالسلطنه هرات فرستاد^{۱۰}. شعر: ^{۱۱}

که آمد بر آن در ز روی نیاز که بر هر دو عالم نشد سرفراز
بر آن استان هر که ساید جبین به اقبال و دولت شود همنشین

شاه کام بخش کامیاب، شاه عباس حق شناس، پروانچه استمالت به دارایی و حکومت آن ولایت با خلاع فاخره جهت خان عالیشان فرستاده^{۱۲} وی در آبادانی و معموری آن الکا و^{۱۳} خدمت آن استان سپهر اعتلا کوشیده^{۱۴} و تمامی الکای خراسان از سرحد دامغان تا حوالی فراه^{۱۵} و سیستان در تصرف اولیه ای دولت قاهره شاه عباس درآمد.

ذکر وقایع سنه بیچین ثیل^{۱۶}

نوروز این سال، در روز چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول- بعضها^{۱۷} مطابق اثنی و تسعین و تسعمانه واقع شد. نواب همایون اعلی و شاهزاده ظفرلوا در ایوان چهل ستون دارالسلطنه قزوین

۱- م: نظم	۲- ب: کار آمده	۳- ن: «آمده» ندارد	۴- ب: شده
۵- ب: ن: نهاده	۶- ب: ن: بعد از	۷- ن: و تون	۸- م: غاریجه
۹- م: عباس میرزا	۱۰- ب: م: فرستاده	۱۱- ب: بیت. م: ندارد	۱۲- م:
فرستاده و. ب: فرستادو	۱۳- ب، م: «و» ندارد	۱۴- م: کوشیده	
۱۵- ب، م: فرح	۱۶- ن: مطابق سنه اثنی و تسعین و تسعمانه	۱۷- ب: بعضاً	

نوروز را گذرانیده، اسراو اعیان و جمهور مقیمان دارالسلطنه به شرف پایبوس و تهینه آن سال فرخ فال سرافراز^۲ گشتند.

چون در اول فصل بهار که جهان از آرایش گلزار نمودار باغ سعادت گشته بود و اطراف باغ مذکور بساط غربا از ریاحین درخشنده چون قبه خضر ابر کواکب شده، فراش صیابسیط زمین را به فرشهای رنگارنگ آراسته و باغبان صنع چمن آن بستان را [۵۷۰] به گلهای گوناگون پیراسته. شعر^۳:

چمن از نسیم صبا شگبار سمن از لطافت چو رخسار یار
زباد سحر^۴ گل دهن کرده باز چو معشوق خندان^۵ عاشق نواز

شاه کامیاب را به خاطر عاطر رسید که شاهزاده کامکار ابوالغالب سلطان حمزه میرزا را داماد نموده، مهد علیایی اعلان پاشا خانم را که دری است از بحار شاهنشاهی و از صلب شاهزاده سلطان حسین میرزا این بهرام میرزا بوجود آمده، باوی در سلک علیّه ازدواج درآورد. چون سابقاً عقد مناکحه شرعیه بر ملت بهیّه مصطفویه میانّه ایشان واقع شده بود زفاف به حصول^۶ پیوندد. شاه والا گهر در میدان اسب که متصل است به دولخانه مبارکه ابر فرمود که جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب کنند. بنا بر فرمان شاه جهان، فراشان چابک دست، قبه بارگاه را به اوج مهر و ماه برافراشتند^۷. بیت^۸:

یکی بارگاهی چو مینوس بهر گشیدند تا ذروه ماه و مهر

شاه عالمینه در بارگاه قرار گرفته، مطربان خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نوای خسروانی و صوت داودی و لحن باریدی ادا کرده و از صدای بریط و قانون ملک در فلک به رقص آمده^۹، شعر^{۱۰}:

بربط چو عذرا^{۱۱} بریمی گابستی دارد همی از درد زادن هردمی در ناله زار آمده

نالان ریاب از عشق می در سینه بسته دست وی بر ساعدش بالای پی رگهای بسیار آمده

آنچنان عروسی کردند که تاسیزبان قضاقرص^{۱۲} ماه و مهر را بر اطاق فلک جهت مجلس نشینان حضيض خاك نهاده، اجلاسی بدان خوبی و خرمی و اطعاسی بدان وافی و مرغویی ندیده و مضاجعه شمس و قمر در شب پنجشنبه شهر جمادی الاول سنّه مذکوره واقع گشته^{۱۴} همانشب زفاف شد. چند روز در آن میدان عالم افروز، شاه کامیاب با اسرای مستطاب و اکابر و اعیان و اصحاب به مراسم طوی و عروسی اشتغال نموده دادعیش و خوشحالی را دادند.

-
- ۱-ب: «را» ندارد ۲-م: «سرافراز» ندارد ۳-م: نظم ۴-ب: م: صبا
 ۵- خندان و ۶-ب: م: به حصول پیوند ۷-ب: برافراشته اند
 ۸-م: «بیت» ندارد ۹-م: راز ۱۰-م: «آمده» ندارد ۱۱-م: «شعر» ندارد
 ۱۲-ب: م: عذرا ۱۳-م: «قرص» ندارد ۱۴-ب: م: ن: گشت

ذکر توجه شاه همایون و شاهزاده عالمیان دگر باره به صوب آذربایجان

چون^۱ چند روز توقف شاه عالی در ملک عراق واقع شد، امرای آذربایجان و قراباغ و مغان^۲ و گرجستان از انتظار آیات عز و جلال به دغدغه و گمان افتاده، از بس که عرضها نوشتند که معاملات این ولایات بواسطه قرب روسیه و لشگر اکراد منجر به فساد می شود پس لایق و انساب آنست^۳ که اردوی همایون در دارالسلطنه تبریز نزول نموده اندیشه این حدود و سرحد نموده شود - اثری بران ملتسمات ظاهر نشد. تا آنکه امیرخان موسیلو بکلربیگی آذربایجان، وزارت پناه خواجه قاسم بیگ کرمانی وزیر خود را به درگاه گیتی پناه جهت حصول این مطلوب فرستاد و کتابات درشت^۴ به امرای ثلاثه در خانه مثل قلی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ خلیفه ذوالقدر مهرد^۵ و محمدخان مصاحب ترکمان نوشته ارسال داشت.

بعد از آمدن وزیر صاحب تدبیر، رای عالم آرای امرا و خاندان به سفر آذربایجان قرار گرفته مقرر شد که متوجه آن صوب با صواب گردند. چند ماه بر این منوال اوقات گذرانیده در تهیه رفتن بودند تا آنکه [۵۷۱] مکرراً اخبار ناملایم از آن ولایت به مسامع امرا رسید. محمدخان ترکمان بواسطه خاطر امیرخان که خود را زودتر به آذربایجان رسانیده، مقدمه الجیش لشکر ظفر اثر باشد مرخص گشته، بیرون نشست و اردوی همایون در عشاوول شهر رجب المرجب سنه مذکوره از دارالسلطنه بیرون آمده در حوالی شهر چند روز بسر بردند. محمدخان که پیشتر بیرون رفته بود تا حوالی [قروه]^۶ و قاسم^۷ آمده رفتن کاشان را بواسطه مخالفت پسرش ولی سلطان وسیله ساخته خود را به کاشان رسانید. و مسیب خان و ادهم سلطان مرخص شده^۸ به الکای خود رفتند^۹ که ترتیب قشون و لشگر داده به دارالسلطنه تبریز حاضر گردند.

اردوی همایون بعد از آن از آنجا کوچ کرده به موضع زویار نزول کرد، قرب ده پانزده روز^{۱۰} اوقات آنجا صرف کرده به شرف آباد آمدند^{۱۱} و بعد از آن در اواخر شعبان کوچ کرده به جانب سلطانیه روان شدند. چون به میان رسیدند، بواسطه نزاعی که میانه سادات شیخاوند^{۱۲} و امرای طوالش واقع شده^{۱۳} بود اردوی همایون در میان توقف کرده شاهزاده عالی گهر^{۱۴} از شاه کاسیاب مرخص شده، احرام زیارت حظیره مقدسه بسته، معامله مذکوره را وسیله ساخته، با قورچی باشی و شاهرخ خان و سایر مقربان و تاجیکان به صوب اردبیل توجه فرمودند. چون به سعادت زیارت

-
- ۱- م: چون روزی ۲- م: و دامغان ۳- م: اینست ۴- م: در شب
۵- م: قروود، ب، ن: فرود ۶- م: قاسمین ۷- ن: شده هر کدام
۸- م: که در ۹- م: «روز» ندارد ۱۰- م، ن: «و» ندارد ۱۱- م: شیخاوند
۱۲- م: شد و اردوی همایون ۱۳- م، ن: «گهر» ندارد

سرافرازگشتند، آن معامله را برحسب دلخواه قرارداداده از راه رفته باز آمدند و به اردوی هابیون ملحق شده، متوجه دارالسلطنه تبریز گشتند.

چون از منزل میانه کوچ کردند، امیرخان بالشگر وامرای تاپین به سعادت استقبال استسعاد ذاتی را شرف زیادتى^۱ فرموده^۲ سرافراز شد و از آنجا در رکاب ظفر آیات متوجه دارالسلطنه شده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهرشوال^۳ سنه مذکوره به آیین تمام به آن بلده فردوس انجام داخل شدند و (در دولتخانه^۴ صاحبزاد قرار گرفتند)^۵ امیرخان بااعالی و اهالی و بزرگان دیار^۶ مراسم خدمتکاری به تقدیم رسانیدند.

بعد از چند روز تهیه ضیافتی نموده، شاه و شاهزاده را^۷ به منازل خود که در کنار صاحبزاد ترتیب داده بود- (وچشم فلک تاغایت آنچنان عمارتی مرغوب و حصار خوب ندیده بود-)^۸ تکلیف فرمود. چند روز و شب علی التوالی شاه و شاهزاده عالی در آن منزل سامی و محفل گرامی به عیش و شادکامی اشتغال نمودند. خان عالیشان پیشکش^۹ بسیار و تکلیفات^{۱۰} بی شمار ایثار کرده مهمانی عظیم به تقدیم رسانید. بعد از آن، شاه و شاهزاده کامران از آنجا به دولتخانه مبارکه نقل نمودند.

و هم در این سال پینچین ثیل^{۱۱} و اهب متعال شاهزاده مرضی الافعال سلطان حمزه میرز را^{۱۲} از کنیزان خاصه دوپسرکرامت فرمود یکی در دارالسلطنه قزوین شاهزاده اسمعیل میرزا، شب پنجشنبه بیست و ششم شهرجمادی الثانی سنه اثنی و تسعین و تسعمائه، محل خفتن به افق قزوین به طالع دل و چون این میلاد با^{۱۳} اسعاد روی نمود، شاه کامران و شاهزاده نوجوان لوازم جشن^{۱۴} و طوی بجای آورده، منهیان مژده این^{۱۵} مولود سعود به همگنان [۵۷۴] رسانیده، مشتقهای^{۱۶} بسیار از نقود و خلاع فاخره گرفتند و به جهت ایصال مژده، قورچیان عظام به اقصای اصصار و بلاد ممالک محروسه ارسال داشتند؛ و شاهزاده دیگر سلطان حیدر میرزا در دارالسلطنه تبریز نماز^{۱۷} شب دوشنبه دوم^{۱۸} شهر ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه به افق تبریز به طالع میزان^{۱۹} بعضی به طالع سنبله نوشته اند - بوجود آمد. به دستور لوازم طوی و سرور به تقدیم رسانیدند.

۱- جن: تازی	۲- ب: م: فرمود	۳- م: ن: «شوال» ندارد	۴- ب: در
در دولتخانه	۵- ن: بین الهلالین را ندارد	۶- ب: م: ن: آن دمار	
۷- م: «را» ندارد	۸- ن: بین الهلالین را ندارد	۹- م: پیشکشی	
۱۰- م: تکلیف	۱۱- ب: ن: پینچین ثیل	۱۲- ب: «را» ندارد	
۱۳- ب: م: «با» ندارد	۱۴- م: «جشن» ندارد. ن: «جشن و» ندارد	۱۵- ب: م:	
«این» ندارد	۱۶- ب: مشتقهای. م: مشتقهای	۱۷- ب: م: ن: نماز شام	
شب	۱۸- ن: دویم	۱۹- م: «و» ندارد	

ذکر شمه‌ای از حالات شاهزاده سلطان حمزه میرزا

بعد از انتقال میرزاسلمان^۱ از دنیای دون به نعیم^۲ جاودان، جمعی از اترک در مزاج و حاج شاهزاده ماه سیما دخل کرده او را به شرب بعضی از منهیات^۳ ترغیب نمودند و در حین مراجعت خراسان و قشلاق قزوین مخفی و پنهان از بیم شاه کاسران و امرای عالیشان بر ارتکاب آن اقدام می نمودند. چون به دارالسلطنه تبریز^۴ فرمودند، بعضی از پسران و برادران امرای باوی هم کاسه شدند. امر مذکور با دیگر ملاهی که از لوازم آنست بر ملا افتاده^۵ اسمعیل قلیخان شاملو که تواچی باشی صاحب الکای دارالسلطنه قزوین بود با برادران، مصاحب شبانروزی^۶ آن شاهزاده بوده به تجرع باده ارغوانی اقدام می نمودند. علیقلی بیگ^۷ فیج اغلی استاجلو که دیوان بیگی باشی شاهزاده عالی و در معامله قوی ثیل به داروغگی دارالسلطنه اصفهان که از الکای خاصه آن شاهزاده عالیشان بود^۸ رفته بود. در مزاج شریف آن شاهزاده منیف دخل تمام پیدا کرده به وسیله پسری^۹ اصفهانی علی بیگ^{۱۰} نام مشهور به شیطان غارتگر ایمان صد هزار مسلمان که شاهزاده را به او تعلق ظاهری و میل باطنی پیدا شده بود^{۱۱} و به مشابیه تقرب و تسلط علیقلی بیگ نزد شاهزاده بر اقران ظاهر گردید که مافوق آن متصور نبود. مصاحبان سابق پای از تقرب خود به ملاحظه فراهم کشیدند^{۱۲} و مدار شاهزاده بر عیقلی بیگ فیج اغلی بود و وی همیشه به حمایت آن شاهزاده در مقام تفوق و رجحان بر امرای بزرگ^{۱۳} عالیشان می بود^{۱۴} و هر به دو روز مزاج آن شاهزاده را^{۱۵} از یکی منحرف ساخته در مقام آزار وی می شد تا آنکه قشلاق در دارالسلطنه تبریز قرار یافت^{۱۶} وی سوء مزاجی از امرای ترکمان داشت و مابه‌النزاع^{۱۷} ایشان در میان بواسطه شاهزاده عالیان بود که در مبادی حال چون امرای شاملو و استاجلو شاه عباس را در خراسان مطمح نظر خود در پادشاهی گردانیده، امرای کرام ترکمان نیز علی رغم^{۱۸} ایشان در پایه سریر خلافت مصیر شاهزاده سلطان حمزه^{۱۹} رابست گرفته در مقام پیش آمد او در سلطنت بودند و^{۲۰} این صحبت میانه اویماقات به حدی رسید که زیاده بر تعصب مذهب و دین شد و قرب^{۲۱} پنج شش سال در میانه ایشان قتال و جدال بود و^{۲۲} خیلی از مردم شاملو و استاجلو ضایع و خانه خراب و آواره و جلا^{۲۳} شدند و نفاق عجیبی در میانه مردم و^{۲۴} اویماقات و طوایف بهم رسید.

۱-ب، م: میرزاسلمای	۲-ب، م، ن: ونعیم	۳-ب، م: منهیان	۴-ن: ترغیب
۵-ب، ن: تبریز رسیدند	۶-ب، م: افتاد و. ن: افتاده و	۷-م: شبانه روزی	
۸-م، ن: «بیگ» ندارد	۹-ن: «بود» ندارد	۱۰-ب، م، ن: پسر اصفهانی	
۱۱-ن: قلی بیگ	۱۲-ب، ن: «و» ندارد	۱۳-ن: کشید	۱۴-ب: بزرگ
۱۵-م، ن: می بودند	۱۶-ن: «را» ندارد	۱۷-ب، ن: یافت و	۱۸-ن: نزاع
در میانه ایشان	۱۹-ب، م: علی رقم	۲۰-م، ن: حمزه میرزا	۲۱-ب، ن:
«و» ندارد	۲۲-ن: قریب	۲۳-ب، ن: «و» ندارد	۲۴-ن: جلا
و وطن شدند	۲۵-ن: «و» ندارد		

گوهر ریزی خامه گوهر فشان در گرفتاری

و استیصال^۲ [۵۷۳] امیرخان ترکمان

مجملی از تفصیل احوال خان عالیشان و آبای رفیع المکان وی: امیرخان بن محمدی بیک بن امیر خان بن^۱ گلابی بیک بن امیر بیک موسیلو. امیر بیک و گلابی بیک از جانب سلاطین آق قوینلو سالها والی دیاربکر بودند. امیر بیک در زمان سلطنت حسن پادشاه^۴ به غایت معتبر بود و با اسرای سلطان بوسعید جنگهای نمایان کرد و گلابی بیک مهر بر احکام می زد. چون دولت سلاطین مذکور سپری شد، مدتی^۶ امیر بیک در دیاربکر بسر می برد. در^۷ شهور ثلث^۸ عشر و تسعمائه که شاه جنت مکان عالی، ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل ماضی بر سر علاء الدوله^۹ ذوالقدر رفت، در حوالی البستان^{۱۰} امیر بیک مذکور^{۱۱} با اقوام و اتباع متوجه درگاه خاقان اسکندرشان گردید و از امرا کسی که باطل و علم و لشکر و حشم به پای بوس آن خسرو خجسته شیم سرافراز گشت^{۱۲} وی بود. آن اعلیحضرت^{۱۳} به نظر مرحمت درونگریسته^{۱۴} منصب مهورداری به او تفویض فرمود^{۱۵}. چند مدت وی به امر مذکور اقدام نموده^{۱۶}، در ملازمت رکاب ظفر انتساب خاقان سلیمان مکان بسر می برد تا در شهور سنه احدى^{۱۷} و عشرین و تسعمائه^{۱۸} دیو سلطان روملو از بلخ به درگاه خاقان اسکندرشان آمد و یک صندوقچه پراز پیکان که در جنگ از پیکان از اسب و مرد بیرون آورده بود^{۱۹} بدان حضرت نمود و احوال بی صاحبی^{۲۰} خراسان را عرض کرد. لذا^{۲۱} خاقان ظفر^{۲۲} سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه، به نواب کامیاب غفران پناه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب - روح الله روحه العزیز - عنایت فرمود^{۲۳}، امیر بیک را خانی لقب فرموده^{۲۴} آن اعلیحضرت^{۲۵} ساخت و شاه^{۲۶} رابدو سپرده وی را حلیله جلیله خان شیر داده بزرگ نمود و محمدی بیک و شاه جنت [مکان] رضع^{۲۷} یکدیگر بودند. و در سنه سبع و عشرین و تسعمائه که قریب به هفت سال امیرخان در کل ممالک خراسان استیلا و استقلال تمام داشت، بواسطه عمل شنیی^{۲۸} که در باب قتل رحومی میر محمد بن امیر یوسف از وی صادر شده بود، چون این خبر به خاقان اسکندر^{۲۹} شان رسید توهم^{۳۰} آن نمود^{۳۱}

-
- ۱- ب: گهر ریزی. ن: گهر ریز خامه ۲- ن: استیصال ۳- ن: «بن» ندارد
 ۴- ب، م، ن: پاشا ۵- ب، م، ن: «و» ندارد ۶- ب، م: مدت
 ۷- ب، م، ن: ودر ۸- ب، م: ثلاثه عشر. ن: ثلاث و عشر
 ۹- ب، م، ن: علی الدوله ۱۰- ن: بستان ۱۱- ب، م، ن: مذکور
 ۱۲- م، ن: گشته ۱۳- ب: اعلیحضرت ۱۴- ن: کمر بسته
 ۱۵- ن: فرمودند ۱۶- م، ن: «نموده» ندارد ۱۷- ب، م، ن: احدى عشر
 ۱۸- ب: تسعین مائه ۱۹- ن: بودند آنحضرت ۲۰- ن: بی بضاعتی
 ۲۱- ب، ن: لهذا ۲۲- م، ن: ندارد ۲۳- ب، ن: اعلیحضرت ۲۴- ن: شاهزاده
 ۲۵- ن: رضع ۲۶- م: شمع ۲۷- م: سکندر ۲۸- م: به آنکه ۲۹- ن: «نمود» ندارد

که امیرخان سالک طریق خلاف گشته، مبادا در میدان مخالفت جلوه کند، دورمیش^۱ خان شاملورا به‌لنگی شاهزاده سام‌میرزا به‌ایالت خراسان فرستاد^۲. امیرخان، شاه کامیاب‌شاه طهماسب را برداشته متوجه درگاه گیتی پناه گردید. اتفاقاً در اثنای طی مراحل و منازل، مرض مفاصل عام^۳ برمزاج امیرخان عارض شد چنانچه^۴ قوت سواری نداشت. ازاسب غرور پیاده شده در محفه نشست. بعد از اندک زمانی در اردوی معلی در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمائه امیرخان تقدجان به‌قابض ارواح سپرد و اثر^۵ قتل میرمحمدبن میریوسف قبل از یکسال به‌ظهور رسید^۶.

بعد از فوت و ارتحال امیرخان، محمدی بیگ ولد مشاورالیه چون طفل^۷ بود، والده^۸ او را محافظت می نمود تا به سرحد بلوغ و رشد و عقل رسید. منتشا سلطان شیخ^۹ استاجلو^{۱۰} که ازاعظم اسرای عظیم الشان شاه جنت‌مکان بود و [۵۷۴] به‌منصب‌لنگی و امیر دیوانی آن اسکندرثانی شرف امتیاز از دیگر اسرا داشت - دختر خود را به‌حباله نکاح وی درآورده باعث تربیت و^{۱۱} پیش آمد اوگشت. محمدی بیگ مدتی^{۱۲} در اردوی معلی بی‌مهم بسر می‌برد و بعضی^{۱۳} اوقات درسلک قورچیان انتظام داشت. بعد از تمادی ایام، شاه والامقام به‌فکری^{۱۴} افتاد و^{۱۵} او را امیر^{۱۶} گردانید و طبل و علم^{۱۷} عنایت فرمود^{۱۸}. (لشکر ترکمان که از تاریخ فوت امیرخان و قضیه^{۱۹} ذوالفقار تا آن‌اوان سرگردان و پیریشان بودند برسروی متجمع گشته احیا یافتند. شاه سپهر اعتلا الکای همدان به‌وی عنایت فرمودند)^{۲۰} چند سال حاکم آن دیار بود و در آنجا به‌جوار رحمت ایزدی پیوست^{۲۱}، وی در میان^{۲۲} ترکمانان به‌اخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف بود و خاقان^{۲۳} جنت مکان او را بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان نموده^{۲۴} حکم اشرف عنایت کرده^{۲۵} بود. بعد از او جاوالکای^{۲۶} او را به‌امیرخان ولدوی دادند. امیرخان اکثر اوقات در دارالسلطنه قزوین در ملازمت رکاب ظفر انساب بود و همراه اسرا به‌تسخیر گیلان و فتح دارالسلطنه هرات خراسان رفت و مدت^{۲۷} ده دوازده^{۲۸} سال به‌استقلال حکومت الکای علیشکر نمود. بالاخره بواسطه ظلم و تعدی ترکمانان همدان روبه ویرانی نهاده رعایا به‌فریاد و افغان درآمد^{۲۹} شکایت نمودند. شاه عدالت آیین، وی

۱-ب، ن: و دورمیش خان	۲-م: فرستاده	۳-ب، ن: آن بمزاج. م: عام آن
بمزاج	۴-ن: چنانکه	۵-ن: واز
۶-ب، م، ن: طفلی	۷-ب، ن، م: والد	۸-ب، م، ن: شیخلو
۹-«و» ندارد	۱۰-ب، م، ن: و مدتی	۱۱-ب، ن: «بعضی» ندارد
۱۲-ب، م، ن: به فکری	۱۳-ن: «و» ندارد	۱۴-ب، م، ن: میر
۱۵-ن: و علم	۱۶-ن: فرمودند ب، م: فرموده	۱۷-ب، م، ن: قریه
۱۸-ن: بین الهالین راندارد	۱۹-ب، م، ن: پیوست و	۲۰-م، ن: به خاقان
۲۱-ب، ن: نمود	۲۲-ن: شده	۲۳-م، ن: دعاء الکاء او را. ن: جای او را
۲۴-ب، م: «و مدت» ندارد	۲۵-م، ن: ده پانزده سال	۲۶-م، ن: آمده

را از حکومت همدان عزل کرده، در زمستان سختی حکم فرمود که مشارالیه با عساکر خود به خوار و سمنان رفته در الکای خوار قشلاق نماید امثالاً^۱ لفرمان^۱ الاعلی، در فصلی^۲ چنان، آن خان عالیشان با غازیان به خواری عجیبی و ندامت و خجالتی خود را به خوار رسانیده^۳، مدتی آنجا بسربرد، تا آنکه شاه جنت مکانی^۴ به عالم جاودانی رحلت فرمود و نواب شاه اسمعیل بر تخت سلطنت در دارالسلطنه قزوین قرار گرفت. وی از الکای خوار به ورامین آمده، میانه استاجلویان^۵ و ترکمان نزاع بهم رسید. چون نواب شاه اسمعیل را سوء مزاجی با استاجلویان بود و ایشان بواسطه فدویت^۶ مرحومی سلطان حیدر میرزا و قتل او منکوب بودند، پیری یکک قوچیلو^۷ که از ریش سفیدان^۸ معتمد درگاه شاه جمجاه بود و مدتی خدمت تیروکمان شاهی نموده بود^۹ و در قصبه^{۱۰} ورامین او را به قتل آوردند، امیرخان از آنجا به دارالسلطنه آمده مدتی در قزوین بود و^{۱۱} چون مرض صرع^{۱۲} و سودا بر^{۱۳} مزاج وی غالب بود، بواسطه لطافت هوا و ایام بهار آن مرض بر مزاج و طبیعت او غلبه نمود^{۱۴}. حکمای مسیحی^{۱۵} و اطبای عیسوی شیم در معالجه وی^{۱۶} کوشیده جلاب به وی دادند تا او^{۱۷} از مرض مذکور خلاصی یافته، در آن ایام بی الکا در دارالسلطنه بسر می برد. اتفاقاً بواسطه مصلحت وقت و^{۱۸} فکر ناقصی^{۱۹} که شاه اسمعیل نموده (بود، بعضی سخنان به میان افتاده اکثر امرا بواسطه خاطر نواب شاه اسمعیل تقیه نموده)^{۲۰} به مزاج وی سخن می گفتند. امیرخان با وجود غضب و حدت شاه اسمعیلی^{۲۱} بهیچ وجه [۵۷۵] ملاحظه و محابا نکرده طرف نزاع و جدال شد و این معامله بر ملا افتاد و^{۲۲} فی الجمله باعث تقویت بعضی گشت و به^{۲۳} وعده و وعید و تخویف و تهدید شاه و امرا ازجا نرفت^{۲۴}. تا آنکه نواب شاه اسمعیل در آن اثنا رحلت کرد و امرا بالتمام در مقام اطاعت و انقیاد وی درآمده به عنایت معظم و مکرم گردید. چون نواب کامیاب سلطان محمد پادشاه^{۲۵} و مرحومه بیگم از دارالسلطنه شیراز به مقر سلطنت قرار گرفتند^{۲۶} چند روزی که مرحومه پریخان خانم بنت شاه^{۲۷} غفران پناه ابوالقشاشاه طهماسب در حیات بود، سیانه اسرای^{۲۸} ترکمان و استاجلو نزاعی بهم رسید. امرای استاجلو که در آن اوان ریش سفید ایشان پیره محمد خان چاوشلو

-
- ۱- ب: لالفرمان. م، ن: لامرالفرمان ۲- م، ب، ز: فصل ۳- م، ن: رسانید
 ۴- ب، م، ن: مکان ۵- م، ن: استاجلو ۶- م، ن: قدویت
 ۷- ب: قوچی لو- م: قوچیلی ۸- ب، م، ن: «معتمد درگاه» ندارد
 ۹- م، ن: «بود» ندارد ۱۰- م، ن: قصبه ۱۱- ب، م، ن: «و» ندارد
 ۱۲- ب م، ن: سرع ۱۳- م، ن: در ۱۴- ب، م، ن: نموده ۱۵- ن: او
 ۱۶- ن: او را ۱۷- م، ن: «و» ندارد ۱۸- م، ن: ماقصی
 ۱۹- م، ن: بین الهالین را ندارد ۲۰- ب، م، ن: اسمعیل ۲۱- ن: «وفی» ندارد
 ۲۲- ب، م، ن: «و» ندارد. ن: وعده ۲۳- م، ن: برفت ۲۴- ب، ن: پاشا مرحومی
 ۲۵- م، ن: گرفت ۲۶- ب، م، ن: «شاه» ندارد ۲۷- ب، م، ن: «اسرای» ندارد

یافتند ونواب میرزایی^۱ را نیز از این بسیار بدآمده بود^۲ و فی الحقیقه آن بر آن سیمون نیفتاد چه که باوجود اعتقاد طوایف اویماقات وطبقات سلاطین وسادات به حضرت^۳ سلطان اولیاوبرهان [۵۷۶] اتقیا، شیخ صفی الحق والملة والدين، درباره گنبد آن حضرت^۴ گسته اخی نمودند. و فرق نهادند. منشایی^۵ دیگر که باعث استیصال وی شد ظلم بود. چنانچه در کلام درر نظام^۶ حضرت نبوی صلی الله (عایه وآله به ذکر آن ناطق است)^۷ حیث قال: «الملك یبقى^۸ مع^۹ الکفر ولا یبقى^{۱۰} مع الظلم» اهل آذربایجان عموماً و مردم^{۱۱} تبریز خصوصاً با^{۱۲} وجود کثرت جمعیت و وفور ثروت از طمع و طلب وی به جان آمده بودند و همگنان^{۱۳} روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان^{۱۴} چون از سر دیگر قدرتی^{۱۵} نداشتند^{۱۶}، حواله به درگاه صمد کار ساز و^{۱۷} پادشاه بنده نواز نمودند. آخر^{۱۸} دعای سحر^{۱۹} خیزان آذربایجان و صلحا و حاجیان دارالایمان کار خود نموده^{۲۰} نواب شاهزاده ظفر اتما^{۲۱} سلطان حمزه میرزا را باوجود صغرسن و قلت اعوان و انصار محسن^{۲۲} به استیصال وی گماشت. نظم^{۲۳} تادل مرد خدا نامد^{۲۴} بدرد هیچ قومی را خدا رسوا^{۲۵} نکرد

علیقلی سلطان فیج^{۲۶} اغلی کمر عداوات امیرخان چندجا بر میان^{۲۷} بسته به سخنان سنجیده و قراین پسندیده شاهزاده ظفر اتما را منحرف المزاج گردانید. چون تدبیر این کار بی معاونت و اتفاق رضا و همراهی امرا نمی شد، لاجرم شاهزاده را برداشته به خانه یگان یگان ایشان رفته اظهار این اراده نمود و به همگنان^{۲۸} قرارداد. شاه رخ^{۲۹} خلیفه مهرداد ذوالقدر که باشاهزاده هم کاسه بود، قدم پیش نهاده، تمشی این امر را^{۳۰} پیش خود گرفت و کس به برکشاط از عقب ولد خود ابوالقاسم سلطان مشهور به زهرمار^{۳۱} سلطان^{۳۲} که مستجمع جمیع صفات ذمیمه بود چنانچه گفته اند

بیت^{۳۰}:

درددی ویدی و سگ^{۳۱} رویی دوم اونایی ارجویی

فرستاد. وی حاضر شده و قلی سلطان قورچی باشی^{۳۲} که فی الجملة تأملی در اتفاق^{۳۳} داشت، اورانیز

-
- ۱-م: میرزایی را نیز بسیار از این بدآمده
۲-ب، م، ن: «بود» ندارد
۳-ب، م، ن: و حضرت سلطان الاولیاوبرهان
۴-ن: به حضرت
۵-ن: منشاء
۶-ن: انتظام
۷-ن: بین الهالین را ندارد
۸-ن: بینعی
۹-ب: مع العدل
۱۰-ن: بیعی
۱۱-ن: به مردم
۱۲-ن: «باوجود»
۱۳-ب: باجو
۱۴-ن: قدرت
۱۵-ب، م: نداشتم
۱۶-ب: اخرا دعای. ن: واجزای دعای
۱۷-م: «سحر» ندارد
۱۸-ن: نمود
۱۹-م، ن: ظفرلوا
۲۰-ن: محلان
۲۱-ن: بیت. م:
۲۲-ب: خدایانیا مد
۲۳-م: رسول
۲۴-ب، م، ن: عنچی
۲۵-ب، م، ن: به بیان
۲۶-ب، م: و همگنان. ن: با همگنان
۲۷-ن: و شاه رخ
۲۸-ن: از
۲۹-م: به زهرمار
۳۰-م: ندارد
۳۱-م: سبک
۳۲-ن: آفاق

به سخنان ملایم مطیع ساخته، شروع در پرخاش نمودند و هر روز گله و اعتراضی بر 'خان واقوام' و متابعان می فرمودند.

خان، غافل از آنکه دعای مظلومان و آه سحرخیزان دامن گیر او شده، به لشکر وایل و مردم خود مغرور شده و^۳ اگرچه اکثر امرای ترکمان مثل محمد^۴ خان مصاحب و از تکلو همچو مسیب خان و ولی سلطان حاکم همدان دامادوی در پایه سریر خلافت مصیر حاضر نبودند وی در مقام صلاح در نیامده به سخن مردم فریب خورد، چنانچه^۵ از قاسم بیگ وزیر نادان او استماع افتاد که می گفت ساریانان ترکمانان^۶ جمیع اسرا و لشکریان سایر اویماقات را بس است و آن جماعت به این ترانه مترنم^۷ که، بیت^۸:

لب خشک مظلوم از آن گویند که دندان ظالم بخواهیم کند

چون پرده حجاب میانه شاهزاده و امیرخان برخاست، خان در خانه نشسته، آمد^۹ شد در خانه را ترك نموده^{۱۰} یکدوروز که نشست، بعضی از امرای ترکمان و^{۱۱} یوزباشان و قورچیان آن طایفه عظیم الشان نیز همراهی کرده^{۱۲} در خانه خان نشستند و صحبت بالا گرفته، غلامان حمزوی^{۱۳} و اجلاف تبریزی دست^{۱۴} به آزار و اهانت ملازمان و مردم^{۱۵} امیرخان گشودند^{۱۶} و چند نفر از مردم او را به قتل آوردند^{۱۷}. شاهزاده ظفرلوا با وجود کمال غضب از مروت و حلمی که در طینت او سرشته بود میل [۵۷۷] به آن داشت که معامله مذکور منقضی به اصلاح گردد.

شبی از این شبها، یعنی دوشنبه نوزدهم^{۱۸} شهر محرم الحرام^{۱۹} سنه مذکوره، سیادت و صدارت پناه میرشمس الدین محمد صدر را^{۲۰} که در عقل و تدبیر و فطنت وزیر کی عدیل خود نداشت او را طلب فرموده^{۲۱} با او مصلحتی چند دید و او را به پیغام نزد خان عالیشان^{۲۲} فرستاد و آنچه در باب تقصیرات او پیغام شده به سمع شریف خان رسانیده^{۲۳} خان در برابر هریک از آنها جواب مشحون بر عدم مخالفت و کمال مطاوعت به وسیله^{۲۴} (نواب صدارت پناهی^{۲۵} معروض^{۲۶} بارگاه نواب میرزایی گردانید. شاهزاده حقیقت اتما از آن سخنان متأثر شده)^{۲۷} نواب صدر را^{۲۸} فرستادند که او را سوگند

-
۱- ن: براقوام	۲- م، ن: «واقوام» ندارد	۳- ب، م، ن: «و» ندارد
۴- ب، م، ن: محمود	۵- ب، م: چنانکه	۶- ب، م: ترکمان
۷- ب: م: رنم گشت. م. ن: مترنم گشت	۸- ن: بیت. م: ندارد	۹- ب، م، ن:
آمده	۱۰- ب، ن: نمود و	۱۱- م، ن: «و» ندارد
۱۲- ن: جمری	۱۳- ب، م، ن: «دست» ندارد	۱۴- ن: «و سردم» ندارد
۱۵- ن: دست گشودند	۱۶- ن: رسانیدند	۱۷- ن: ۱۹
«الحرام» ندارد	۱۸- ب، م، ن: «را» ندارد	۱۹- م: نافرموده به او. ن:
فرمود به او	۲۰- ب، م، ن: «عالیشان» ندارد	۲۱- ب، م، ن: رسیده و
۲۲- م: پناه	۲۳- م: معرض	۲۴- ن: بین الهلالین را ندارد
۲۵- ب، م، ن: صدارت پناه		

داده به‌سلازمت آورد^۱. چون امرای ذوی‌الاحترام براین نبودند^۲ و ازاین معامله درهم‌شدند بالضروره در حیز توقیف ماند. امیرخان مترصد بود که از جانب نواب شاهزاده اشعاری دیگر واقع شود قدم از سر ساخته خود را به‌سلازمت رساند. چون تغافل^۳ ظاهر شد^۴، جمعی که با او بودند از کمال‌جهل و نادانی او را براین داشتند که در قلعه را به‌بندد. غافل از آنکه آنچنان قلعه را در میان چندین هزار قزلباش^۵ و تبریزی بی‌آزوقه^۶ و یراق جنگ و اسلحه^۷ ناکی نگاه توان^۸ داشت. یک‌دوروز در قلعه بسته بود. آنگاه شاهزاده ظفرلوا برپام مسجدشاهی که در صاحب‌آباد واقع است و مشرف است برخانه^۹ امیرخان برآمده سیبه‌راست کرده شروع در انداختن توپ و تفنگ کردند و مقرر داشتند که شبش^{۱۰} هر که در تبریز باشد از اهل آنجا یورش به قلعه نماید. قلی سلطان افشار قورچی‌باشی که مرد خیر اندیش بود دانست که تبریزیان امیرخان و جماعت ترکمانان^{۱۱} را به طریقی که سویی از ماست بدر^{۱۲} کشند^{۱۳} از قلعه بدر می‌آورند و رسوایی^{۱۴} تمام بر سر آن جماعت می‌آید، در پای شاهزاده افتاده^{۱۵}، التماس نمود که جنگ و یورش را موقوف دارند که او خود امیرخان را از قلعه بیرون آورده به پای^{۱۶} بوس شاهزاده سرافراز گرداند^{۱۷}. قورچی‌باشی شاهزاده را به دولخانه رسانیده^{۱۸} مردم شهر و محله را از مقابل و منازعه منع نموده^{۱۹} دو کلمه به امیرخان نوشت و کس^{۲۰} فرستاد.

امیرخان چون دانست که کار از آن گذشته و دیگر چاره‌ای نیست، در روز جمعه بیست و سوم^{۲۱} شهر محرم سنه مذکوره از قلعه بیرون آمده شمشیر در گردن خود را به صاحب‌آباد رسانید. امرا او را به خدمت نواب شاهزادگی^{۲۲} برده خود را به پای نواب سیرزایی انداخت و عذر تقصیرات طلبید. شاهزاده او را در دیوانخانه مجدد^{۲۳} که در صاحب‌آباد جهت شاهزاده^{۲۴} احداث نموده بود جا داده، شاهرخ خلیفه را مقرر نمود که محافظت او نماید. صباح شنبه شاهزاده با امرا به قلعه و خانه‌های امیرخان رفته اموال و اسباب او را که در عرض سی سال ایالت خصوصاً ایام دارایی آذربایجان بهم رسانیده بود، بالتمام جهت سرکار خود و خاصه شریفه ضبط فرمود و بسیاری امرا و مردم از میان جهت خود بردند. یک‌دوروز که امیرخان را در دیوانخانه نگاه داشتند، چون اعادی

-
۱-ب، م، ن: آوردند	۲-م، ن: نبود	۳-ن: تغافل	۴-ن: نمودند. م:
«ظاهر شد» ندارد	۵-ب، ن: «قزلباش» ندارد	۶-م: آذوقه	
۷-ب: اصلحه	۸-ب، ن: توان نگاه داطت	۹-ب، م، ن: به خانه	
۱۰-ن: «شبش» ندارد. م: شش	۱۱-ب، م: ترکمان	۱۲-ن: «بدر» ندارد	
۱۳-ن: بر کشند	۱۴-م، ن: رسوای	۱۵-ن: افتاد	۱۶-ن: پای
بوسی. م: «بوس» ندارد	۱۷-ن: گردانید	۱۸-م، ن: رسانید	
۱۹-ن: نمود	۲۰-ب، م، ن: نزد امیرخان کس فرستاد	۲۱-م، ن: وسیم	
۲۲-ب: شاهزاده‌گی	۲۳-ن، دو		

[۵۷۸] وی غالب بودند و سهمات وی روی اصلاح و بهبودی نداشت، او را در بالاخانه هشت بهشت که در میان^۲ صاحب‌آباد واقع است و عمارتی است عالی^۴ مزین تاسی به نقاشی و کاشی کاری که پادشاه مرحوم سلطان یعقوب احداث نموده و در نهایت استحکام بود و یک درآهین داشت که چون بسته می‌شد، از جایی^۶ دیگر مری و فری^۷ نداشت. او را به اتفاق اسمعیل بیگ برادرش^۸ و بکتر بیگ^۹ خنوسلو محافظت نمودند و پسرش سلطان مراد و سلطان محمود بیگ و گلایی بیگ و برادرش شاه قلی سلطان هر کدام به یکی^{۱۰} از برای قوم خود متوسل شده علی‌حده بودند. چون قرب ده پانزده^{۱۱} روز از^{۱۲} توقف خان در آن موضع گذشت، محمد سلطان کوشک استاجلو را کوتوال^{۱۳} قلعه قهقهه کرده، امیرخان را با اسمعیل بیگ و بکتر بیگ^{۱۴} مصحوب وی^{۱۵} به قلعه فرستادند. محمد سلطان او را برداشته به قلعه برد اهالی و ادانی^{۱۶} مملکت آذربایجان و دارالسلطنه تبریز از این معامله خوشحال و مسرور شدند. یکی از ظرفای آن زمان در این باب به این رباعی ملهم گشته. رباعی^{۱۷}:

یارب که همیشه ترکمان خوار^{۱۸} شود روز خوششان^{۱۹} همچو شب تار شود

گویند درین طایفه نیکان باشند^{۲۰} نیکش به بلای بد گرفتار شود

چون معامله^{۲۱} امیرخان به قلعه^{۲۲} قرار گرفت، علی‌قلی سلطان فیج‌اغلی که ماده آن بود، به منصب خانی سرافراز گشته الکای تبریز به قاعده‌ای که به امیرخان تعلق داشت به وی دادند و او به منزل امیرخان آمده در آن منازل^{۲۳} به استقلال و عظمت و شوکت تمام قرار گرفته، تمام^{۲۴} امرا و اکابر و اعیان اردو^{۲۵} و آذربایجان تحفه‌ها و پیشکش‌های لایق برده وی را تهنیت نمودند^{۲۶}. (وی به شاه‌ای ترقی نمود^{۲۷} که فوق آن متصور نبود)^{۲۸}. محمدی^{۲۹} بیگ سارو سیلاق^{۳۰} استاجلو که دواتدار نواب شاهزادگی بود^{۳۱} معلم^{۳۲} ولله وی بود، به گفته و تدبیر او عمل می‌نمود. چون علی‌قلی خان را این

۱- ب، «و سهمات» ندارد. م، ن: «و سهمات وی» ندارد ۲- ب، م، ن: میان

۳- ب، م، ن: «و» ندارد ۴- ب، م، ن: مالی و ۵- م، ن: «به» ندارد

۶- ب، م، ن: جای ۷- ن: مستقری ۸- ن: «برادرش» ندارد

۹- ن: دنکر. بیگ. ب، م: نگریگ ۱۰- ن: به خانه. ب، م: بیتی

۱۱- ن: پازده ۱۲- م، ن: «از» ندارد ۱۳- ب، م: کوتوالی

۱۴- ن: دزکریگ ۱۵- ن: وی کرد ۱۶- ب، م، ن: عوالی

۱۷- م: ندارد ۱۸- ب، م، ن: خار ۱۹- ن: و شبشان ۲۰- ن: هستند

۲۱- ن: معامله قلعه به امیرخان ۲۲- ن: «به قلعه» ندارد ۲۳- م، ن: منزل

۲۴- ن: تماسی اسرا و اهالی ۲۵- ب، م، ن: اردوی آذربایجان ۲۶- ب: نمودندی

۲۷- م: نمودندی ۲۸- ن: بین الهالین ندارد ۲۹- ن: محمد

۳۰- ب، ن: سیلاق ۳۱- ن: «بود» ندارد ۳۲- ب، م، ن: و معلم

اختیار و اقتدار روی نمود، باد نخوت و غرور در دماغ او چنان جا گرفت که پیوسته از روی نادانی و بی عقلی می گفت که چون این چندروز زمستان پس سر^۲ شود ایلغار کرده می رویم بر سرارض روم و^۳ همت بر تسخیر آن بلاد می گماریم و کاهی سخن از^۴ اصطنبول^۵ می گفت و حضار مجلس می گفتند که اول به ایروان باید رفت (می گفت ایروان^۶ خود^۷ مسخر است.)^۸ علیقلی خان چون خود را چنان دید، به اغوای^۹ بعضی^{۱۰} از ترکه انان مثل ادهم سلطان ترخان و دیگر مردم مثل محمدی بیگ ساروسلاق^{۱۱} که به او^{۱۲} خاطر نشان کردند که^{۱۳} امیرخان میرذی^{۱۴} شوکت صاحب شان و اعتبار و ایل و اویماق و مردم بی شمار است مبادا که^{۱۵} بواسطه سوانح روزگار نوعی شود که از قلعه بیرون آید و انتقام خود بکشد، چه بعد از گرفتاری امیرخان ریش سفیدی ترکمانان را به ادهم سلطان داده، او را به خانی سرافراز گردانیده بودند^{۱۶}، وی از^{۱۷} بیرون آمدن امیرخان ترسان بود^{۱۸} [کذا] بالاخره زبانها یکی کرده چیزی نوشتند در باب قتل امیرخان و همگنان مهر نمودند و الله قلی سلطان کنگرلو پسر^{۱۹} جعفر سلطان را که از فدویان علیقلی خان بود فرستادند^{۲۰} که در قلعه او را به قتل رساند. وی حسب الفرسوده آن جماعت به قلعه^{۲۱} رفته در او اسط^{۲۲} [۵۷۹] شهر جمادی الاول سنه مذکوره امیرخان را به قتل رسانید^{۲۳} و او را در آستانه مقدسه شهابیه دفن نمودند. بعد از آن ادهم خان اراده خواستگاری زوجه^{۲۴} نکاح خوانده او خواهر سلمان خان استاجلو نمود^{۲۵} و بعد از انقضای عده^{۲۶} آن اراده عمل آمد^{۲۷}. چون خبر قتل امیرخان در تبریز شایع شد، گلایبی بیگ ولد مشارالیه از تبریز فرار نموده به جانب همدان گریخت. در راه^{۲۸} سیانه ملازمان شاهرخ^{۲۹} خلیفه او را گرفته، در محل آوردن^{۳۰} باز گریخته خود را به همدان رسانیده^{۳۱}. محمدخان مصاحب حاکم کاشان که چون^{۳۲} به یقین می دانست که معامله امیرخان اینچنین خواهد شد، پهلوی خالی کرده خود را به کاشان انداخت و در محل آمدن چون^{۳۳} به واسطه فوج رسید، خبر انحراف

۱-ب، م، ن: «جا» ندارد	۲-م: بیس سر	۳-ب، ن: «و» ندارد
۴-ب، م: تجهیز	۵-ن: «از» ندارد	۶-ب، م: استنبول
۷-م: و		
ایروان مسخر است	۸-ب: «خود» ندارد	۹-ن: بین الهالین را ندارد
۱۰-ب، م: به اقوای	۱۱-ن: «بعضی از» ندارد	۱۲-ن: سیلاق
۱۳-ن: با او بودند	۱۴-ن: «که» ندارد	۱۵-ن: به نیروی
۱۶-ن: «که» ندارد	۱۷-م، ن: «بودندوی» ندارد	۱۸-ن: واز
۱۹-ن: بودند	۲۰-ن: پسر خود خلیفه سلطان	۲۱-ب، م، ن: فرستاد
۲۲-ب، م: و قلعه	۲۳-م: رسانند	۲۴-ب، م: زوج نکاح خوانده. ن: زوج به
نکاح خوانده	۲۵-ن: بود بعد از	۲۶-ب، م، ن: وعده
۲۷-ب: آید		
۲۸-ن، ب، م: و راه	۲۹-ن: و شاهرخ	۳۰-م، ن: آوردند
۳۱-ب، ن: «چون به» ندارد	۳۲-ب، ن: «چون به» ندارد	۳۳-ب، ن: «چون» ندارد

مزاج میرزایی را^{۱۱} رانست به امیرخان^{۱۲} استماع نمود، یکدوروز توقف کرد تا امیرخان گرفتار شد. بعد از استماع این اخبار از^{۱۳} در تبریز مراجعت نموده به جانب^{۱۴} در جزین و همدان^{۱۵} رفت و امرای ترکمان و تکلودر این حادثه^{۱۶} به یک قلم روگردان شده، همه در الکای^{۱۷} خود از بیم توقف نمودند و قشلاق این سال در دارالسلطنه تبریز به اتمام رسید.

وهم در این سال پرمال، دو^{۱۸} مجتهد نامدار از دنیای بی‌مدار به دارالقرار^{۱۹} رحلت فرمودند^{۲۰}:
اول رضوان دستگاهی مولانا احمد اردبیلی، روز جمعه بیست و یکم شهر صفر سنه مذکوره (در نجف اشرف و در همان آستانه عرش منزلت مدفون گشت. مولاناسی سال تمام بود که مجاورت)^{۲۱} آن^{۲۲} عتبه علیه نموده بود و بعد از^{۲۳} سفر حج دیگر از آن آستانه بیرون نفرمودند. تقید و ترهده ایشان حد بشری نبود^{۲۴}؛ ملکی بودند در صورت بشری^{۲۵}. مصنفاتش کنزالعرفان، آداب حج، دویم شیخ الطایفه^{۲۶} [مقتدای] فرق الناجیه^{۲۷} شیخ عبدالعالمی بن شیخ علی در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در دارالسلطنه اصفهان. ولادتش در روز جمعه دوازدهم شهر ذی قعدة سنه ست^{۲۸} و عشرين و تسعمائه. مدت^{۲۹} عمرش شصت و هفت سال، مصنفاتش شرح ارشاد، مدفنش به مزار امامزاده ابراهیم طباطبا منسوب^{۳۰} به بقعه^{۳۱} امام همام علی^{۳۲} زین العابدین علیه وآبائه الصلوٰه والسلام در دارالسلطنه اصفهان. چون ابقا سمت تحریر یافته در بیان حالات حضرت شیخ علی- علیه الرحمه که «مقتدای شیعه» تاریخ است- اتفاق^{۳۳} ملاحظه شد «این مقتدای شیعه» تاریخ فوت وی است. (۹۹۳) و هم در روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال سنه مذکوره، اسمعیل بیگ برادر امیرخان^{۳۴} را با بکتریک^{۳۵} خنوسلو^{۳۶} از قلعه قهقهه بیرون آورده خلعت داده رعایت فرمودند.

ذکر^{۳۷} وقایعی^{۳۸} که در سنه قوی ثیل^{۳۹} سابع شده

نوروز این سال در نوزدهم شهر ربیع الاول، بعضها اربع تسعین^{۴۰} و تسعمائه واقع شد. نواب همایون اعلی و^{۴۱} شاهزاده گیتیستان و امرای عالیشان ایام بهار را به عیش و عشرت و خوشحالی

۱-م، ن: «را» ندارد	۲-م: با امیرخان	۳-م، ن: «از» ندارد
۴-م: «به جانب» ندارد	۵-ن: به همدان	۶-ن: جا
کار خود. ن: آن کار خود را	۸-م، ن: و	۹-ن: «به دارالقرار» ندارد
۱۰-ن: رحلت نمود	۱۱-ن: بین الهلالین را ندارد	۱۲-م، ن: درت آن
۱۳-م: «از» ندارد	۱۴-م: بیرون	۱۵-م: و سلیقه بشری
۱۶-ن: طایفه	۱۷-ن: الباحثه	۱۸-ب، م: وسته
۲۰-م، ن: منصوب	۲۱-ن: «به» ندارد	۲۲-ن: علی ابن
۲۴-ن: امیرخان بادنکیر.	۲۵-ن: خبوشلو	۲۶-م، ن: وقایع سنه اربع و تسعین
و تسعمائه	۲۷-ب: وقایع	۲۸-م: قوئیل
	۲۹-ن: و تسعین	۳۰-ن: «و» ندارد

و صحبت و فراغت گذرانیده^۱، خاطر عاظر از مرام عادی و جمیع مکروهات جمع داشتند و اکثر ایام در صاحب آباد جشنها^۲ آراسته به^۳ چوگان بازی مشغول بودند.

در خلال^۴ این حال به سمع شاهزاده کامکار رسید که جماعت اکراد قدم^۵ از جاده متابعت بیرون^۶ نهاده در محل فرصت به بعضی^۷ از محال قریبه^۸ تبریز^۹ تعرض^{۱۰} اسی رسانند. شاهزاده گیتی‌ستان، امارت پناه مهدی قلی سلطان ولد حسین قلی سلطان شاملو را با جمعی از غازیان بر سر ایشان فرستاد که آن جماعت نمک بحرام را گوشمالی^{۱۱} دهد. امارت پناه مشارالیه بر حسب فرموده عمل نموده، چون جماعت اکراد از^{۱۲} توجه غازیان رستم^{۱۳} قران آگاه گردیدند، تاب^{۱۴} مقاومت نیآورده به جانب کوهستان^{۱۵} فرار نمودند [۵۸۰] جمعی که تاب گریختن نداشتند طعمه شمشیر غازیان گشته تا موازی دوازده هزار رأس اسب و استروگا و گوسفند ایشان را غارت کرده به درگاه معلی آمدند. چون جماعت اکراد ملاحظه حال^{۱۶} نمودند، جمعیت نموده اراده کردند که تا قصبه شبستر^{۱۷} و طسوج آمده، غنایم خود را بدست آورند^{۱۸} و چون بر حسب اراده عمل نموده اثری از غنایم خود نیافتند، دست تعرض به رعایا و عجزه^{۱۹} بعضی از^{۲۰} مواضع دراز نموده، در مقام خرابی در آمدند.

چون حقیقت حال معروض بارگاه شاهزاده ظفر پناه و اسرای عالیجاه گردید^{۲۱}، ایالت پناه قورخمس سلطان شاملو را^{۲۲} با لشگری^{۲۳} عظیم بر سر^{۲۴} ایشان فرستادند که تأدیب ایشان نموده، پنبه غفلت از گوش آن جماعت بی هوش بیرون آورد^{۲۵}. ایالت^{۲۶} پناه مشارالیه حسب فرمان قضا جریان شاهزاده گیتی‌ستان بر سر ایشان ایلغار نموده، مانند بحر خروشان و جوشان روبه کردان نهادند. لشکرا گرد فوج فوج از پی هم رسیده، حمله کردند و جنگ در پیوست، جویهای خون در آن معرکه جریان یافته سرهای گردان چون گوی غلطان شد. قورخمس^{۲۷} سلطان چون دید که نصرت با اقبال بی‌زوال شاهی توامان است، غازیان را استمالت^{۲۸} داده گفت که: ^{۲۹}

۱- ن: گذرانیدند	۲- ب، م: به جشنهای	۳- ب، ن: «به» ندارد
۴- م: جلال	۵- ن: احوال	۶- ن: «قدم» ندارد
۷- ن: بعضی از	۸- ب، م: ن: قریه	۹- ن: سر
۱۰- ب، ن: گوشمال	۱۱- م: «از» ندارد	۱۲- ن: رستم
۱۳- م: ۱۵	۱۴- ب: کوه استان	۱۵- ب، م: ن: این حال
۱۶- ن: «شبستر» ندارد	۱۷- م، ب، ن: آوردند	۱۸- م: عجزه و
۱۹- ب، م: ن: «از» ندارد	۲۰- ن: گردند	۲۱- م، ن: «را» ندارد
۲۲- ب، م: ن: لشکر	۲۳- م: «سر» ندارد	۲۴- م: آوردند
۲۵- ن: امارت. م: و امارت	۲۶- ب، م: ن: و قورخمس	۲۷- ب: استمالت
۲۸- ب، م: ن: «که» ندارد		

بيت^۱:

ايا^۲ شير^۳ مردان رستم^۴ شعار مداريد اندیشه از روزگار
چرا پاکشيم^۵ از ره کينه^۶ پس نخسبد شب کور در خانه کس
عاقبت قورچيان ولشگريان به نيروی دولت روزافزون، کردان را مغلوب گردانیده قرب پانصد ششصد
نفر از آن قوم بد اختر به قتل آوردند. لشکر مخالف که عدد ایشان زیاده از هفت و هشت هزار
بود، از پیش اندک جماعتی قرار به فرار دادند. غازيان^۷ مظفر و منصور با غنائیم نامحصور به
دارالسلطنه تبریز معاودت نمودند.

وهم در خلال این احوال، چاووشی اسمعیل نام از جانب فرهاد پاشا^۸ حاکم قلعه
ایروان نزد اسرای عظام آمده، مکتوب نامرغوب مشتمل بر مقدمات^۹ صلح و اصلاح جانین آورد
مشروط بر آنکه بعضی از الکا^{۱۰} و بلاد قزلباش که^{۱۱} در این ایام به تحت^{۱۲} تصرف^{۱۳} خواندگار^{۱۴}
در آمده بدیشان واگذارند و ترک منازعه نموده مجدداً قواعد صلح را استحکام دهند.
چون کتابت^{۱۵} پاشا به مطالعه اسرا رسید، بعضی^{۱۶} از اسرا مضمون کتابت مذکور را به
صواب مقرون دانسته، بعضی دیگر از^{۱۷} اسرا مثل علیقلی خان فیچ اغلی استاجلو که در آن ایام
مشمول عواطف والتفات شاهزاده کامکار بود مخالفت رای مذکور نموده از کمال تجبر و تکبر و
غرور^{۱۸} که لازمه نشاء جوانی و جاه و کاسرانی است قبول^{۱۹} این معنی ننموده، بالاخره جواب کتابت
فرهاد پاشا بدین مضمون نوشته فرستادند که :

«جناب عزت مآب، سعادت نصاب، دولت اکتساب، سردار باوقار رفیع^{۲۰} مقدار خجسته
اطوار^{۲۱}، کافل مهام صغار و کبار، صالح مصالح^{۲۲} روزگار، المختص^{۲۳} بعواطف الله الملك الاعلی،
مشیر^{۲۴} مکرم^{۲۵} فرهاد پاشادام اقباله و زاد اجلاله تعظیمات بی نهایت و تکریمات بی حد و غایت
سر بلند و ارجمند اولوب^{۲۶} ظل همای^{۲۷} آسای عالی^{۲۸} تی که آفتاب عالمتاب سپهر سلطنت و بدر^{۲۹} جهان

-
- ۱-م: «بيت» ندارد ۲-م: ای ۳-ن: شیره ۴-ب: رستم توان
۵-ن: کشم ۶-م: کین ۷-ب، م، ن: «و» ندارد ۸-ب، م: قاضیان
۹-ب: پادشا. ن: پاشای ۱۰-ب، ن: «مقدمات» ندارد ۱۱-ب، م: الکاء بلاد. ن:
الکای ۱۲-ب، م، ن: «که» ندارد ۱۳-م، ن: «به تحت» ندارد
۱۴-ن: به تصرف ۱۵-ن: خوندگار ۱۶-م: کتاب پادشاه. ب: کتابت پادشا
۱۷-ن: بعضی از ۱۸-ن: «از» ندارد ۱۹-م، ن: غروری
۲۰-م، ن: وقبول ۲۱-ب، ن: «رفیع مدار» ندارد ۲۲-ب، ن: اعتبار
۲۳-م: تا این قسمت نامه خط خوردگی دارد ۲۴-ن: المتحصن ۲۵-ن: مبشر
۲۶-م، ن: و مکرم ۲۷-ن: نواب ۲۸-م: آسای. ن: آسمان آسای
۲۹-ب، م، ن: عالی ۳۰-ب، م: «وید». ن: ندارد

افزود آسمان^۱ عظمت و^۲ در فرق جلیل^۳ الاعتباریه^۴ سایه گستریلوب رای ملک آراسته خافی^۵ ومخفی اولیمسه^۶ کیم یوزمان خجسته [۵۸۱] او انده (مزیدسعادت فریداعنی^۷) زبده الامائل والاقران، رسول^۸ ناموس اسمعیل چاووش بنده لرسی^۹ آستان سعادت نشانه داخل اولوب جناب سعادت نصابتک اخلاص نامه سین (ایروشد^{۱۰} روب ابلیغ وجه واحسن بیانله^{۱۱}) احوال^{۱۲} خجسته آمالین^{۱۳} مسامع جاه وجلاله تیوردی^{۱۴} فحوای^{۱۵} سفارت و اخلاص نامه شریفنک^{۱۶} عبارتدن ظاهر^{۱۷} وباهراولان^{۱۸} مضامین صلح آیین که واسطه^{۱۹} آسایش کافه^{۲۰} عباد^{۲۱} وآرایش اقطار^{۲۲} و بلاد دور^{۲۳} باعث انبساط قلوب دور^{۲۴} ونزدیک^{۲۵} موجب انشراح^{۲۶} صدور ترک وتاجیک اولوب بومضمون حقایق مشحون جلوه نمای مناظر شهود اولدی کیم^{۲۷}. بیت^{۲۸}:

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار^{۲۹} آرد
یعلم الله وکفی^{۳۰} به شهید^{۳۱} که بدایت^{۳۲} حال الی یومنا هذا اهل الاسلام وقاطبه (خاص وعامه شققت^{۳۳})
وسرحمت اثرین^{۳۴} ظاهر ایتمکون^{۳۵} غیری^{۳۶} آینه خاطر خطیر^{۳۷} مزده بیرواز^{۳۸} که صورت^{۳۹} جلوه گر
المیوب^{۴۰} هیچ^{۴۱} آفریده^{۴۲} ننگ آزار واضرارنه^{۴۳} رضا ویرمیوب^{۴۴} همواره مکنون ضمیرنیر سز^{۴۵}
رفاه^{۴۶} حال کافه عالمیان وفراغ بال قاطبه جهانیان دور اما بوییرنیچه مدت^{۴۷} که اهل فساد

-
- ۱- ن: آسمان و ۲- م، ن: «و» ندارد ۳- ن: خلیل ۴- م، ن: «یه» ندارد
۵- ن: «خافی و» ندارد ۶- م: اولمسه. ن: اولمیه
۷- ن: داخل پراتتزا ندارد ۸- ب: «رسول» ندارد. م، ن: «رسول ناموس» ندارد
۹- ن: لری ۱۰- ب: ایرونندوب. م. ایرومذب ۱۱- ن: داخل پراتتزا ندارد
۱۲- ن: و احوال ۱۳- ن: مالین وجه احسنه ۱۴- ن: تیوروب عرض اولندی
۱۵- ن: معوای نامه اخلاص ۱۶- ن: «نامه شریفنک» ندارد ۱۷- ن: ظاهراً
وباهراً ۱۸- ب، م: الان. ن: ندارد ۱۹- م: بواسطه. ن: بواسطه ده که
۲۰- م: خط خوردگی دارد ۲۱- ن: مجاو ۲۲- ن: انصار
۲۳- ب: ودر. م، ن: در ۲۴- ن: «دور ونزدیک» ندارد ۲۵- ن: که
۲۶- ن: اشراح ۲۷- ب، م، ن: «کیم» ندارد ۲۸- م: ندارد
۲۹- م: خط خوردگی دارد ۳۰- ن: ندارد ۳۱- ن: هدایت ۳۲- م: داخل
پراتتزا خط خورده ۳۳- ب، م، ن: اثر ۳۴- ب: التمکون. م: المکون.
ن: ندارد ۳۵- م: «غیری» ندارد ۳۶- ن: خطیره ۳۷- ن: پیرادر
ب: برادر. م: برادر ۳۸- ن: صورتی ۳۹- ب: المیوت ۴۰- م، ن:
«هیچ» ندارد ۴۱- ن: که برآفریده ۴۲- ن: اضرارنه ۴۳- ب، م،
ن: ورمیوب ۴۴- ن: «مز» ندارد ۴۵- ب، م: رفاد حال ۴۶- ب، م، ن: مدتی

افسادندن ابواب نزع و کلفت ما بینده^۱ مفتوح اولوب^۲ عجزه و مساکین طرفین^۳ پایمال عبور لشکر قیامت اثر (اولدیلر مجموع اول جانبیدن ابتدا و آغاز^۴ الوب سفک دماء مسلمین و هتک عرض و ناموس ضعفا و مساکین دن بیرسرفوت و فرو گذاشت)^۵ اولمدی. خصوصاً بوا یکی فیله که حضرت سردار اعظم سنان^۶ پاشا اقاویل باطله و اکاذیب لاطایله سنه اعتماد ایدوب، خراسان سفرینه عنان عزیمت خسروانه معطوف اولدی بعضی اسورنالایق آذربایجان سرخند مده^۷ ظهور^۸ گلیوب قتل و یغما (دن بیردقیقه فر گذاشت اولمدی^۹ . بوجهتدن رایات عزوجل ، بعون الله المستعان محمیه تبریزه نزول اجلال ایدوب ظل^{۱۰} عاطفه^{۱۱} شاهانه (وسایه مکرمت پادشاهانه^{۱۲}) آذربایجان ولاتننگ شکسته بال لری اوزرنه^{۱۳} سایه گستر اولدی و بعضی زیونلق که بوسلسله نکک بعضی سردار لرندن^{۱۴} اسیمامیرخان^{۱۵} سمت ظهور تابمشدی تدارکنه بذل توجه خسروانه اولندی. حالا قرین سعادت و اقبال سرحده توجه ایدوب قرب مسافت^{۱۶} طرفین ایجون اول حوالی ده توقف اولنور^{۱۷} اگر وزیر اعظم و مشیران^{۱۸} مفخم وسیله و واسطه اولوب بود جهله کیم پادشاهان رضوان مکان علیین آشیان فردوس نشان حضرتلرنک^{۱۹} زماننده ابواب فساد مسدود و مواد صلح و دوستلق مستحکم و مسدود^{۲۰} و ایدی عمله گتوره لره هر آینه دینا و دنیا نائیک نام لقی^{۲۱} سببی اولوب عند الخالق^{۲۲} و الاخلاق مشکور و مستحسن^{۲۳} گورونه و اگر نزع و جدال و حرب و قتال مقامنده اول^{۲۴} فالالحکم لله العلی الکبیر» هرنه مقدرات ازلی و تقدیرات لم یزلی اولمش اول پرده خفادن جلوه گاه ظهوره^{۲۵} گله. شعر: ^{۲۶} تا قبضه شمشیر که پالایدخون [۵۸۲] تا آتش دولت که بالاگیرد

زیاده نه دیمک^{۲۷} احتیاج دور. بقین^{۲۸} که ارباب عقل و تمیز بومضمون حقایق مشحون^{۲۹} که، نظم: ^{۳۰} مباحش غره که دارم عصای عقل بدست که دست فتنه دراز است و چوب راد و سیراست

احتراز ایدوب (احراز سعادت دارین و ادراک منزلت که صلح و صلاح ضمنتده مندرج دور کسبنه بذل توجه ایده لر)^{۳۱}. نظم: ^{۳۲}

- ۱- ب، م، ن: پاینده ۲- ب: الوب. ن: اولوب و ۳- ن: طرفینده ۴- م: «الوب» ندارد ۵- ن: بین الهالین را ندارد ۶- ب، م: شان. ن: الشان ۷- م: خندیده. ن: حدوه ۸- ن: ظهوره گلوب ۹- م: اولدی ۱۰- ن: اولندی ظل ۱۱- ب، م، ن: عاطفت ۱۲- ن: بین الهالین را ندارد ۱۳- م: اوزمه. ب: اورومه. ن: اوزره ۱۴- ب، م، ن: لرون ۱۵- ن: امیرخان وید ۱۶- ن: مشاقت ۱۷- ن: اولونور ۱۸- ن: سلسله وسیله نیجه کم ۱۹- ن: حضرتلرنیک ۲۰- م: مشدد. ن: مسدود ۲۱- ب، م: لقی ۲۲- ب، ن: عبدالخالق ۲۳- ب: متحسن ۲۴- ب: ظهور ۲۵- ن: بیت. م: ندارد ۲۶- م: اندنمک. ن: اتمک ۲۷- ن: دکل ۲۸- ن: مشحونده ۲۹- ن: بیت. م: ندارد ۳۰- ن: بین الهالین را ندارد ۳۱- ب، ن: بیت. م: ندارد

درین گنبد به نیکی برکش آواز
والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت رایات نصرت^۱ آیات به جانب ییلاق اشکنبر
ولشگر فرستادن برسر^۲ ایلچیان کردی خبر
ومظفر گشتن بعون^۳ خالق قضاو قدر^۴

در تاریخ اوایل شهر رجب المرجب سنه مذکوره، اردوی کیهان پوی از دارالسلطنه تبریز به ییلاق اشکنبر در حرکت آمد و امارت پناه حسین قلی سلطان* برادر علیقلی خان را به حکومت و داروغگی تبریز نصب فرموده^۵، مقرر شد که پانصد نفر ملازم نگاه داشته، به دارایی شهر قیام نماید. و چون کنار آب شور مضرب خیام سرادقات جلال گردید، غازی گرای^۶ خان تاتار که سابقاً ذکر رفت که او را از قلعه الموت بیرون آورده محل اعتماد گشته بود^۷ در منزل جبارقلی بیگ افشار برادرزاده قلی سلطان قورچی باشی می بود و کسی او را^۸ محافظت نمی نمود - به عزم رفتن اردوی همایون از شهر بیرون رفته، فرار نموده به جانب روم توجه فرمود. وی^۹ در مدتی که^{۱۰} در اردوی همایون سیار بود، امرای نامدار از غفلت بسیار سلفت احوال آن خان تاتار نمی شدند و^{۱۱} از عمر معیشت نیز در [تنگی]^{۱۲} بود. این رباعی از نتایج طبع اوست - (در ایام زندان و فراغت آنجا را بر این^{۱۳} ایام ترجیح داده بود^{۱۴})^{۱۵} - نظم^{۱۶}:

تا بوده غم و شادی و^{۱۷} حرمان بوده این نوع گذشته تا که دوران بوده

ما تجربه کردیم که در شهر^{۱۸} شما شادی همه در قلعه و^{۱۹} زندان بوده

الحاصل که چون به بلاد روم رفت، محرك سلسله^{۲۰} فتنه و فساد گشته عثمان پاشا راه آمدن آذربایجان را غمب ساخت. در این اثنا خبر غارت و یغمای زینل خان کرد^{۲۱} در حوالی مراغه و میان دواب به سمع نواب همایون و^{۲۲} شاهزاده گیتی ستان رسید. قهرمان غضب شاهی در باره او به حرکت درآمده، اد هم خان ترخان ترکمان را با سلطان مراد و لدا میرخان و طایفه عظام ترکمان و پیره مراد خان^{۲۳}

-
- ۱- ن: حضرت
۲- ن: «برسر» ندارد
۳- ن: معمون
۴- ب: خالق اکبر
۵- ب، م، ن: «سلطان» ندارد
۶- م، ن: «و» ندارد
۷- م: فرمود
۸- ب، م، ن: «گرای» ندارد
۹- م، ن: «و» ندارد
۱۰- م، ن: «اورا» ندارد
۱۱- ب، م، ن: فرمودی
۱۲- م، ن: «که» ندارد
۱۳- م، ن: «و» ندارد
۱۴- ن: تنگی معشت به جان آمده این رباعی
۱۵- ب، م: بدین
۱۶- م: «بود» ندارد
۱۷- ن: بین الهالین را ندارد
۱۸- ن: رباعی. ب، م: ندارد
۱۹- ب، ن: «و» ندارد
۲۰- ب، م، ن: ملک
۲۱- ب، ن: «و» ندارد
۲۲- م: و سلسله
۲۳- ب، م، ن: «کرد» ندارد
۲۴- ب، ن: «و» ندارد
۲۵- ن: «خان» ندارد

استاجلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو^۱ و غازیان کرام استاجلو برسر او فرستادند. اسرای مذکوره با سه هزار نفر از غازیان ترکمان و استاجلو^۲ و قورچیان به جانب او ایلغار نموده^۳، در وقتی که او سه چهار هزار نفر اسب و استر و گوسفند و گاو از حوالی سراغه و نواحی تبریز غارت کرده^۴ متوجه خوی و ساماس بود^۵، در دیزه و یرمش^۶ کاروانسرا^۷ الکی تلاقی فریقین دست داده، سر راه براو^۸ گرفتند. زینل پرحیل [چون] راه فرار بر خود مسدود یافت، در برابر غازیان صف آرا گشته^۹ آهنگ حرب نمود^{۱۰} و از عساکر نکبت مأثر خود که قرب چهار هزار نفر بودند جمعی را به چرخ پیگیری^{۱۱} مقرر نموده^{۱۲} [۵۸۳] جوانغار و یرانغار خود را به معتمدان سپرد^{۱۳}. از اینجانب نیز ادهم خان صف سپاه آراسته سلطان مراد ولد امیرخان را منقلای لشکر گردانید^{۱۴} و میمنه و میسر را استحکام داده خود با پیره مرادخان استاجلو در قلب جای گرفت. دلاوران رزم آزمای^{۱۵} از طرفین حمله بر یکدیگر نموده داد شجاعت و مردانگی دادند و تیرباران لشکر اکراد به مرتبه ای شد که از کثرت سهام روی هوا پوشیده گشت. شعر^{۱۶}:

خندنگ از کمان راه یغما گرفت زهرگوشه ای فتنه بالا گرفت
میان زمین و فلک از غبار جهانی^{۱۷} دگر شد ز نو آشکار

و^{۱۸} غازیان شیرشکار به ضرب ستان جانستان در هر حمله جمعی را از صدر^{۱۹} زین ربوده به خاک هلاک می^{۲۰} انداختند. چون زینل پرحیل حالت عجز و انکسار از چهره^{۲۱} عسکر خود مشاهده نمود، از میانه^{۲۲} ایشان جدا شده با جمعی کثیر به یکبار حمله بر غازیان آورده، ایشان را به تیغ رسانید و^{۲۳} قریب به ده پانزده نفر از غازیان را به قتل آورد^{۲۴}. از اینجانب نیز ادهم خان و پیره مرادخان از قلب جدا شده با پانصد نفر از دلاوران جنگجوی^{۲۵} رزم آزمای^{۲۶} حمله بر ایشان نموده^{۲۷} نخست کسی که به ضرب ستان برخاک هلاک افتاد زینل بود. اما کسی نمی دانست که زینل است. پسرش ابراهیم میرزا نام که جوانی بود در سن نوزده سالگی و^{۲۸} در کمال حسن و لطافت و مردانگی چون پدر را برخاک راه افتاده دید، برسر او تاخته خواست که او را از دست غازیان خلاص کند، کاری نساخته بدست شاهقلی سلطان پیاده گرفتار گردید.

چون اکراد در اثنای حرب و قتال حال بدین منوال مشاهده نمودند، گرد ادبار بر فرق^{۲۹} خود بیخته، روی به وادی هزیمت نهادند و اکثر از الاغان خود بزیر آمده پیاده گشتند و خود را^{۳۰} بر

-
- ۱- مز، ن: چاوشلو ۲- ب: استار و جلو ۳- ن: «نموده»
 ۴- ن: کرد ۵- ب، م، ن: بودو ۶- ب، م، ن: ورمش ۷- ن: برو
 ۸- ن: بروم، ن: آراسته ۹- ن: «و» ندارد ۱۰- ب: چرخ پیگیری ۱۱- م: نمود
 ۱۲- ن: سپردو ۱۳- ن: گردانیده. م: گردانید میمنه ۱۴- ب، م، ن: رزم آزما
 ۱۵- ن: بیت. م: ندارد ۱۶- م: جهان ۱۷- م، ن: «و» ندارد ۱۸- م، ن: سدره
 ۱۹- ب، م، ن: «می» ندارد ۲۰- م، ن: میان ۲۱- م، ن: «و» ندارد
 ۲۲- ب، م، ن: آوردو ۲۳- ب، م: جنگجو ۲۴- ب، م، ن: رزم آزما
 ۲۵- ن: نمود ۲۶- م، ن: «و» ندارد ۲۷- م: بر فرق خود کرده. ن: بر فرق او کرد
 ۲۸- ن: «خود را» ندارد

بالای کوه کشیدند و هر کس از برابر ایشان می آمد تفنگک^۱ و نیز می زدند. بالاخره جمعی از غازیان از پشت^۲ سرایشان بر بالای کوه برآمده^۳، ایشان را به تیرو تفنگک^۴ از هم پاشیده، قرب هفتصد هشتصد نفر به قتل آوردند و غنایمی که غارت نموده بودند بادیگر اسباب و جهات ایشان بدست غازیان درآمده، به یمن اقبال بی زوال شاهی^۵، به تأیید و عون آلهی باسرها و اختراصها که مقدم ایشان سرزینل خان بود به اردوی کیهان^۶ پوی معاودت نمودند و پسرش را با چند نفر دیگر زنده به پایة سریر اعلی آوردند و ادهم خان و هریک از غازیان که کارهای نمایان نموده بودند به نوازشات خسروانه سرافراز گردیده فراخور حال جایزه و جلد و یافتند و پسر زینل خان را که در حسن و جمال و زیبائی نهال سرو آزادی بود، شعر^۷:

طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی از قامتش چه^۸ وصف بگویم قیامتی
به علیقلی خان قرداش^۹ سپرده، بعد از چندگاه در قلعه قهقهه^{۱۰} محبوس گشت و نواب همایون به فتح و فیروزی در بیلاق اشکنبر توقف نموده^{۱۱}، سی و سه روز آن مکان ارم نشان به یمن مقدم خسرو عالی شان و شاهزاده گیتی ستان رشک فردوس [۵۸۴] برین گشت.

و در خلال این حال، از^{۱۲} متر ددین بلاد روم چنین مسموع گشت که عثمان پاشا وزیر اعظم یورش آذربایجان بر خود مصمم گردانیده، بالشگری فزون از حد و بیرون از عدد از [ارز روم] به جانب گنجه و (ازم) شمکور در حرکت آمده و مقارن^{۱۳} این کتابتی^{۱۴} از غازی گرای تاتار که فرار نموده بود به اسرا نوشته اشعاری به آمدن عثمان پاشا مشارالیه کرده^{۱۵} (جهت اسرا از^{۱۶} قبه سپرو حبر نیزه به تحفه فرستاده بود. اسرا در برابر^{۱۷} خصوصاً علیقلی سلطان، لاجکی به تحفه فرستاده، کتابات نوشته فرستادند.)^{۱۸} عساکر فیروزی متأثر از خوف آنکه مبادا از مر عبور رومیه^{۱۹} و لشکر آن طایفه آسیبی بدان ولایت رسد،^{۲۰} در محل مناسب^{۲۱} قلعه ای به اتمام رسانیده، مستحکم گردانید که تسخیر آن اشکالی^{۲۲} تمام داشته باشد^{۲۳} به سرعت و استعجال تمام از اشکنبر کوچ نموده^{۲۴} جهت دفع عثمان پاشا عنان عزیمت به صوب گنجه و شمکور منعطف ساختند. و چون کنار^{۲۵} رود ارس^{۲۶} محل نزول همایون گردید، علیقلی خان به للگی شاهزاده سلطان حیدر میرزا ولد سلطان حمزه میرزا

۱- ن: تفنگ	۲- ن: پس	۳- م، ن: درآمده	۴- ن: تفنگ
۵- ن: شاهی و	۶- م: کیوان کیهان	۷- ن: بیت. م: ندارد	۸- م: چو
۹- ب: قرداش	۱۰- ب، ن: قهقهه	۱۱- ن: نمود	۱۲- م، ن: «از» نذر
۱۳- ب، م، ن: به مقارن	۱۴- ن: کتابت	۱۵- م، ن: کرد	
۱۶- ب، م: رقبه	۱۷- م: «در برابر» ندارد	۱۸- ن: بین الهالین راندارد	
۱۹- ن: رومیة شومیه	۲۰- م، ب: رسدو	۲۱- ب، م، ن: مناصب	
۲۲- ب، ن: اشکال	۲۳- م، ن: «باشد» ندارد	۲۴- ب: کرده. ن: کرد	
۲۵- ن: بکنار	۲۶- م، ن: ارس رسیدندو		

از سایر اسرا و اولیای دولت قاهره ممتاز و سرافرازگشته، سرمفاخرت به چرخ برین افراشت و جشن سلو کانه و مجلس خسروانه در کنار ساحل ارس آراسته، تمامی اعیان لشکر قزلباش به تخصیص طایفه استاجلو به تشریفات و مرصع آلات پیراسته گردیدند و سه روز آن چنان بزمی آراسته به عیش و طرب مشغول بودند، چنانچه^۱ زمانه مثل آن سوری ندیده بود بلکه گوش جهان نشنیده^۲.

بعد از آن، مجموع^۳ از آب ارس گذشته متوجه دفع مخالفان گشتند و چون یورتی^۴ که به حیدربلاغی اشتهاار دارد محل نزول عسا کر نصرت مآثر گشت، رسولی از جانب غازی گرای خان تاتار به درگاه معلی آمده، عرضه ای مشتمل بر خلوص عقیدت و پاس حقوق نمک به مطالعه اولیای دولت رسانید؛ مضمون آنکه چون این بنده شرمند به یمین عواطف شاهانه از حبس^۵ و قلعہ نجات یافته، منظور نظر کیمیا اثر گشته بود و^۶ در این ولا - بنا بر هر گونه وقایع و حوادث و اتفاقات مفارقت از آن آستان اختیار نموده^۷ به حسب اتفاق به معسکر روسیه ملحق گشت - اراده چنان است که بنا بر حقوق مراحم شاهانه و نمک خوردگی واسطه صلح و مصالحه فیما بین روسیه و قزلباش گشته به وسیله سردار سپهر اعتلا، عثمان پاشا، قواعد^۸ صلح را به مثابۀ «سبعأشدادآ» استحکام داده مرآت کینه و نفاق به صیقل دوستی و وفاق زدوده شود^۹. اسرا و ارکان دولت ارجمند شاهی به این دوسه^{۱۰}

ویرانه - که در این ایام از سمر عبور عسا کر جانبین روی به انهدام آورده^{۱۱} از حیز انتفاع بیرون رفته است و بقیه السیف مردم آن حال به اکناف^{۱۲} و اطراف متفرق گشته آبادانی آنها از محالات است - به حضرت خواندگار^{۱۳} مضایقه نفرمایند اولی می نماید، چه آنکه مصلحت وقت در این است. امرای عظام قبول این معنی ننموده^{۱۴} آنچه [۵۸۵] در جواب عریضه فرهاد پاشا عاز اصداریافت^{۱۵}، در جواب عرضه^{۱۶} مشارالیه نوشته روانه نمودند و از آنجا کوچ کرده^{۱۷} متوجه ساغری بلاغی که از آن تاریخ به حمزه بلاغی موسوم گشت گشتند^{۱۸} و پنج روز در این منزل توقف واقع شد. ایالت پناه محمدی خان استاجلو که به تخمق اشتهاار دارد، باد و هزار نفر غازیان^{۱۹} و ملازمان خود و امرای تائین به اردوی همایون ملحق گشته به شرف سجده و پایبوس نواب^{۲۰} همایون اعلی و شاهزاده گیتی ستان^{۲۱} مشرف شد.^{۲۲}

۱- ن: که	۲- ن: نشنیده و	۳- ن: مجموعه	۴- ن: نواحی
۵- ن: «و» ندارد	۶- ب، ن: «و» ندارد	۷- ن: نمود	۸- ن: «قواعد» ندارد
۹- سوره ۷۸ آیه ۱۲	۱۰- ن: «شود» ندارد	۱۱- ن: «سه» ندارد	۱۲- ن: آورد
۱۳- ن: به اطراف و اکناف	۱۴- ب، م: خونکار. ن: خوندار	۱۵- ن: ننمود	
۱۶- ب، م: یافته. ن: یافته بود	۱۷- ن: عریضه	۱۸- ن: کرد	
۱۹- ن: «گشتند» ندارد	۲۰- ب، م: ن: از غازیان و ملازمان	۲۱- ن: «نواب» ندارد	
۲۲- ن: «گیتی ستان» ندارد	۲۳- ب، م: ن: گشت		

ذکر آمدن عثمان پاشا بالشکر بسیار^۱ به دارالسلطنه تبریز و حکم غارت و خونریز و قلعه ساختن و آذوقه^۲ و لشکر گذاشتن

در موضع ساغری بلاغی، مسرعان به عرض خسروایران رسانیدند و جمعی دیگر از مردم صوفی دیاربکر^۳ شاه‌ی‌سون^۴ شده، به اردوی همایون ملحق گشته^۵ موافق آن ادا نمودند که عثمان پاشا موازی صدوپنجاه هزار کس از عساکر دیار روم^۶، از ولایت انکرس و افلاق و بوسناو آنا^۷ (دولت و منتشایلی و قرمان^۸ و مرعش و شام و حلب و دیاربکر و کفه و وان^۹ و ادرنه^{۱۰} و قرابوقدان) و آن ولایات^{۱۱} فراهم آورده، از [ارز روم] کوچ نمود و^{۱۲} حسب الصلاح، مقصود آغا^{۱۳} حاجیلر - که در سیان^{۱۴} رومیه به مقصود پاشا اشتها یافته بود، ووی در ایام اسیرخان فرار کرده^{۱۵} بد آنجا رفته بود، و قبل از آن^{۱۶} به ایلچیگری به روم هم رفته بود^{۱۷} - فسخ عزیمت^{۱۸} گنجه و (ازم) شمشور نموده به^{۱۹} جانب دارالسلطنه تبریز توجه دارد.

بنابراین، نواب همایون از آنجا کوچ فرموده^{۲۰}، از راه بازار جایی عنان عزیمت به جانب نخجوان منعطف ساختند و چون در دو فرسخی نخجوان نزول اجلال فرمودند، متواتر جواسیس آمده به^{۲۱} نقل نمودند که عثمان پاشا در مرند نزول نموده و^{۲۲} به سرعت روانه تبریز است. نواب همایون اعلی و شاهزاده ظفرلوا، سمی اسیر صاحبقران سلطان حمزه میرزا را که وارث^{۲۳} ملک کیان و ولی عهد خسروایران بود، بایست هزار کس از راه دره دیز^{۲۴} به دفع او فرستاده، خود از آن منزل کوچ فرمودند و از راه اردویاد متوجه^{۲۵} دزمارا درم دول گشتند. نواب شاهزادگی^{۲۶}، شب در آن دره نزول نموده^{۲۷} جمعی را به قراولی مقرر فرمودند و روز دیگر کوچ کرده در حوالی صوفیان مرند - که در آن وقت محل نزول رومیه بود - نزول اجلال فرمودند و^{۲۸} ایالت پناه محمدی خان به قراولی مقرر شد. روز دیگر جماعت اروام از روی خوف و رعب^{۲۹} تمام در آن منزل توقف کرده، عرابه های^{۳۰} ضربزن و توپ^{۳۱} و فرنگی در حوالی^{۳۲} اردوی خود نصب نمودند. اتفاقاً محمدی^{۳۳} خان خود^{۳۴} را

۱- ب: آنکه	۲- ن: بی شمار	۳- ن: آذوقه	۴- ن: و دیاربکر
۵- ب، ن: سیون	۶- م، ن: گشتند	۷- ب، م: «که» ندارد	
۸- ن: روم و	۹- ن: «و» ندارد	۱۰- ن: دانا	۱۱- م: فرمان
۱۲- م: دوان	۱۳- م: خوانا نیست	۱۴- ن: و غیره	۱۵- ن: ولایت
۱۶- ن: «و» ندارد	۱۷- ب، ن: آقا	۱۸- ن: کرد	
۱۹- ب: آنهم	۲۰- ن: بودو	۲۱- ن: و عزیمت	۲۲- ن: نمود به عزم
۲۳- ن: فرمود	۲۴- ب، م، ن: نقل	۲۵- ب، م، ن: «و» ندارد	
۲۶- م: وزارت	۲۷- م: درایز	۲۸- ن: متوجه گشتند	
۲۹- ب: شاهزادگی	۳۰- ن: نمود	۳۱- م: رغبت	۳۲- ن: و محمدخان
۳۳- ن: ندارد	۳۴- م، ن: ندارد	۳۵- ن: حواله	۳۶- ن: محمد
۳۷- ب، ن: م: «خود را» ندارد			

به حوالی اردوی ایشان رسانیده^۱، جمعی رومیه نیز به آهنگ حرب بیرون (آمدند. از اینجانب)^۲ غازیان نفیر کشیده به جانب ایشان جلو انداختند و در حمله اول موزی یکصد نفر^۳ به خاک هلاک انداختند (رومیة غازیان را)^۴ به ضرب تفنگ برگردانیدند و لحظه به لحظه از اردوی عثمان پاشا [۵۸۹] سنجق بیکیان چون دریای پرموج، فوج فوج از عقب یکدیگر به مدد می آمدند و چون^۵ لشکر اروام، امثال^۶ مور و ملخ هجوم آوردند و از قزلباش معدودی همراه بودند^۷، ایالت پناه محمدی خان غازیان را به ضرب شمشیر از حرب مانع آمده، جنگ کنان خود را به دامنه کوه کشیدند و سیصد و هشتاد نفر از رومیه به قتل آورده بودند.

روز دیگر که عبارت از روز پنجشنبه ۲۴ شهر مبارک رمضان سنه^۸ مذکوره است، عثمان پاشا از آنجا برخاسته در آب شور^۹ نزول نمود. شاهزاده گیتیستان بنابر آنکه امام قلی قاچار و بعضی از امرای نامدار به اردوی کیوان^{۱۰} پوی ملحق نگشته بودند، صلاح در جنگ ندیده، پیر غیب خان استاجلو و مهدی قلی سلطان^{۱۱} شاملورا^{۱۲} با هزار کس به شهر فرستادند که به اتفاق حسین قلی سلطان حاکم آنجا به محافظت و محارست شهر قیام نمایند و کوچه بندها را مستحکم گردانیده^{۱۳} در هر دروازه ای جمعی از شهری و قزلباش به محافظت قیام نمایند و احکام مشتمل بر استمال تمام به اهالی تبریز نوشته فرستادند که در محافظت (مردانه بوده نگذارند که کسی به بهانه خانه کوچ بیرون از شهر به جای دیگر رود^{۱۴} و چون به واجبی به محافظت)^{۱۵} و محارست شهر و رفع رومیه قیام نمایند، مالوجهاست سه ساله تبریز به انعام ایشان مقرر باشد.

القصة چون رومیه در کنار شهر نزول نمودند، شب به ملاحظه و احتیاط تمام^{۱۶} بسر برده صباح هفت هشت هزار^{۱۷} نفر سوار و پیاده و تفنگچی به سرکردگی غازی گرای خان تاتار و جفال اغلی امیر الامرای دیاربکر که از نتایج^{۱۸} سلاطین فرنگ^{۱۹} است و سلطان سلیم اورا تربیت نموده دختر خود به وی داده به شجاعت و دلاوری در میان رومیان مشهور و معروف است. از راه کوچه شتر بازان متوجه شهر شدند و چون به سر کوچه بند رسیدند، غازیان به اتفاق شهریان شروع در جنگ نموده، تا محل غروب آفتاب به حرب مشغول بودند و از طرفین داد مردانگی داده، یکصد و هفتاد نفر از رومیه به قتل آوردند^{۲۰} و از قزلباش چهار نفر تبریزی [به قتل رسیدند]^{۲۱} رومیه چون

-
- ۱- ن: رسیده ۲- م: بین الهلالین خوانا نیست ۳- ن: نفرا
 ۴- م: بین الهلالین خوانا نیست ۵- ن: «و» ندارد ۶- ن: «و چون» ندارد
 ۷- ن: بمثال ۸- ن: بودند محمدخان ۹- ن: شهر المبارکه
 ۱۰- ن: «سنه» ندارد ۱۱- ب: شو ۱۲- ن: کیهان ۱۳- م، ن: مهدی قلی خان
 ۱۴- ب، ن: «را» ندارد ۱۵- م: گردانیدو ۱۶- ب: روند
 ۱۷- م، ن: بین الهلالین را ندارد ۱۸- م، ن: «تمام» ندارد ۱۹- ن: «هزار نفر» ندارد
 ۲۰- م: «و» ندارد ۲۱- ن: عاج شریف. م: نباح ۲۲- م: فریک
 ۲۳- ن: وی ۲۴- ن: «و» ندارد ۲۵- م، ن: «به قتل رسیدند» ندارد

کاری نساخته، به اردوی خود معاونت نمودند و شب به لوازم طلایه‌داری قیام نموده^۱، صبح به همان طریق روی^۲ به کوچه‌بند مذکور آوردند و^۳ توپ و بادلیج بسیار به دیوارباغات زده، از یک جانب رخنه کردند^۴ و جمعی به میان باغات در آمدند. تبریزیان هجوم به آن طرف آورده ایشان را به ضرب تیر و شمشیر از باغات بیرون کردند^۵. در این جنگ^۶، شصت و چهار کس از رومیان به قتل آمدند و پنج نفر از اینجانب^۷، و رومیان به خیمه‌های خود رفتند.

چون در این روز نیز اثری از لشکر قزلباش^۸ ظاهر نشد، رومیان اکثر دیوارهای باغات را به ضرب توپ و تفنگ^۹ و ضربزن فرود [۵۸۷] آورده^{۱۰} بودند و امرایی^{۱۱} که در شهر بودند یقین می‌دانستند که روز دیگر رومیان هجوم آورده به شهر داخل می‌شوند، با مردم خود از راه خیابان بیرون رفته از طرف فهوسفنج به اردوی عالی نواب گیتی‌ستانی^{۱۲} ملحق گشتند و تبریزیان چون حال بدین‌منوال مشاهده نمودند و از قزلباش بالکلیه مأیوس گشته یقین کردند که مددی به ایشان نمی‌رسد، هر کس را قوت^{۱۳} و قدرتی بود، در همان شب فرزندان خود را برداشته بیرون رفت و اکثر که قوت^{۱۴} و قدرت نداشتند پیاده با عیالان خود روبه کوه سرخاب نهاده بیرون رفتند و تمامی اسباب و جهات خود را در زیر زمینها و نقبها گذاشتند.

رومیان در اول طلوع صبح عرابه‌ها را پیش آورده دیوارها و کوچه‌بندها که در سر راه ایشان بود به ضرب توپ فرود آوردند و چون ملاحظه کردند که کسی به مدافعه^{۱۵} پیش نمی‌آید تا میان میدان صاحب‌آباد رفته، علمی در آنجا زدند و از خوف تبریزیان بیشتر نتوانستند آمد، فی‌الغور از همانجا برگشته به چمنها در آمدند. روز^{۱۶} دیگر از روی فراغ خاطر به شهر در آمده، دست به غارت و یغما بر آوردند و بنا بر مساجد را جهت آنکه بر بالای آن سب صحابه شده سوختند و اکثر عمارات را فرود آورده، شروع در خرابی نمودند و^{۱۷} قیصریه را که از غایت شهرت محتاج به وصف نیست آتش زده، تمامی کتابها که احادیث و کلام علما بود و^{۱۸} به خطوط استادان تحریر یافته بود فرو ریخت و اموال و اسباب بیرون از شمار از قیصریه بدست در^{۱۹} آورده ینکچریان به محلات^{۲۰} و خانه‌ها در آمده آنچه یافتند بردند [و] شروع در کاویدن نقبها و زیر زمینها نموده اکثر دقایق را بدست در آوردند.

-
- ۱- ب، م، ن: نمودند شب ۲- ن: «روی» ندارد. م: در ۳- ب، م، ن: «و» ندارد
 ۴- ن: کرده جمعی ۵- ن: کرده ۶- ن: مرتبه. م: ندارد ۷- ب، م، ن: غازیان
 ۸- ب، م، ن: «قزلباش» ندارد ۹- ن: «وتفنگ» ندارد ۱۰- م، ن: آوردند
 ۱۱- ن: امرا ۱۲- ب، م، ن: ستان ۱۳- ن: قدرتی و قوتی
 ۱۴- ب: قدرت و قوت. م: قدرتی و قوتی ۱۵- ن: به مدافعه ایشان
 ۱۶- م، ن: روزی ۱۷- م، ن: «و» ندارد ۱۸- م: «و» ندارد
 ۱۹- م، ن: «در» ندارد ۲۰- ن: بمحلها

از اهالی تبریز مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت الله تبریزی^۱ که شیخ الاسلام و مفتی بود و کاسران بیکه اوحدی که قاضی القضاة آنجا بود و در شهر مانده بودند نزد عثمان پاشا رفته، بعد از خطاب و عتاب^۲ ایشان را تعظیمات و تکریمات نموده مخلع ساختند^۳ و روز سیم جار فرمود^۴ که هیچ آفریده ای متعرض احوال^۵ تبریزیان نشده، ترك نهب و غارت نمایند و مردم شهر را استمالت تمام داده، راه آمد شد ایشان به اردوی رومیان گشوده گشت و مردم به سودا و معامله خود مشغول گشتند و عثمان پاشا شروع در تعمیر قلعه نموده، دولتخانه همایون را به قلعه نمودن مناسب^۶ یافت و حصاری بردو آن قرارداد. مجموع اسبان و شتران و الاغان رومیان به نوبت و کشیک، سنگ و آجر و مصالح می کشیدند و تمامی سنگهای مزارات که در سرخاب و جگجیل و چرنداب^۷ بود و^۸ هر یک به قیمت اعلی ترتیب یافته بود، جهت دیوار قلعه می آوردند و هر یوم پنجهزار کس بلکه بیشتر [۵۸۸] در قلعه کار می کردند چنانچه در عرض چهارده روز قلعه را به اتمام رسانیدند.

اما شاهزاده گیتیستان با عساگر رستم توان در کمر درسی که سه فرسخی تبریز است. نزول داشتند و بنا بر قلت^۹ سپاه، اسرای^{۱۰} خیر خواه و مدبران آگاه خدمتش^{۱۱} از حرب مانع آمده نمی گذاشتند که بر سر رومیان تاخت آورد^{۱۲}. اما همه روزه فوج فوج از غازیان، خود را به حوالی اردوی ایشان رسانیده دستبرد نمایان می نمودند و^{۱۳} اسرها و اخترها به پایه سریر اعلی می رسانیدند و جماعت خورجینلوی لشگر قزلباش و پیاده های چمشگرگی^{۱۴} و قلعچیان اردو به طریق دزدی (به اردوی ایشان رفته)^{۱۵}، هر شب قریب به^{۱۶} یکصد اسب و استر و شتر می آوردند و چون شاهزاده گیتیستان^{۱۷} در حرب مبالغه تمام می فرمودند و موافق رای اسرای نامدار نبود^{۱۸}، صلاح در آن دیدند که به اردوی کیهان پوی که در دره ار دم دول نزول اجلال داشت ملحق گشته در باب محاربه نمودن بدانچه فرمان قضا جریان همایون شاهی صادر گردد عمل نمایند و در روز دوشنبه^{۱۹} ششم شهر شوال سنه مذکوره به اردوی همایون ملحق گشته، نواب^{۲۰} به استقبال مبادرت فرموده، شاه و شاهزاده یکدیگر را ملاقات کرده، شاهزاده واقعه را به عرض اشرف رسانید، رای

-
- ۱- م، ن: «تبریزی که» ندارد ۲- ن: عتاب ۳- ب: نموده. م، ن: نمود
 ۴- م، ن: فرمودند ۵- ن: حال ۶- م، ن: «و» ندارد ۷- ب، ن: بناسب
 ۸- ب، م، ن: «و» ندارد ۹- ب: چرنداب ۱۰- ن: «و» ندارد
 ۱۱- ن: قلب ۱۲- ن: و اسرا ۱۳- ن: که در خدمتش بودند ب: خدمتش را
 ۱۴- ب: آوردند ۱۵- ب: «و» ندارد ۱۶- ب، م، ن: چموش کرکی
 ۱۷- بین الهالین را ندارد ۱۸- ن: «به» ندارد ۱۹- ب، م: «گیتیستان» ندارد
 ۲۰- ب: نبود و ۲۱- ب، م، ن: سه شنبه ۲۲- نواب همایون

عقده‌گشای شاه‌ی بدین^۱ قرار یافت^۲ که تا آمدن امام‌قلی‌خان و اسرای تاین وی و لشکر قراباغ (وطولش محاربه موقوف باشد)^۳ و قورچی به طلب‌خان مشارالیه فرستاده شد که به سرعت تمام متوجه درگاه^۴ معلی شود و اگر هنوز لشکریان قراباغ بر سر او جمع^۵ نشده باشند، خود با قلیلی به ایلغار روانه شود^۶ و شش روز در همان منزل توقف [نماید]. روز هفتم امام‌قلی‌خان حسب فرمان^۷ خاقان سکندرشان، بادو هزار کس از طایفه قاجاز و اویماقات قراباغ به اردو داخل شده^۸، به شرف عتبه‌بوسی سرافراز شد و از آنجا کوچ کرده در موضع نهند که چهار فرسخی تبریز است نزول اجلال فرمودند.

گفتار در محاربه اسرای عالیشان با رومیان و مظفر^{۱۰} گشتن بتأیید قادرمنان

در روز دوشنبه بیستم شهرشوال سنه مذکوره، مجموع اسرا و غازیان شیر شکار^{۱۱} به عزم مقاتله^{۱۲} و پیکار به ایلغار به حرب مخالفان شتافتند و از راه فهوسفنج^{۱۳} متوجه شدند^{۱۴} و مهدیقی سلطان شاملو با پانصد نفر از راه سرخاب فرستادند^{۱۵} که شتران رومیه که در آن حوالی چراسی کنند پیش انداخته معاودت نماید^{۱۶} و چون رومیه از عقب شتران آیند، غازیان از اینجانب ایشان را تعاقب نموده دستبرد نمایند و مشارالیه بر حسب فرموده عمل نموده از جانب سرخاب^{۱۷} روانه گشت و محمدی‌خان تخماق در رکاب همایون توقف فرمود^{۱۸}.

اتفاقاً مخالفان از توجه جنود ظفر و رود آگاه گشته، عرابه‌ها را^{۱۹} در حوالی اردوی خود نصب کرده، تفنگچیان و ینکچریان در عقب عرابه قرار گرفتند و چغال اغلی سرکرده لشکر شده آماده و مهای جنگ بودند. از اینجانب عساکر نصرت‌مآثر در رودخانه فهوسفنج^{۲۰} نزول نمودند و شب به لوازم طلایه‌داری قیام^{۲۱} نموده، صباح که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم هشتم [۵۸۹] به عزم رزم‌جوش زرنگار در^{۲۲} پوشیده قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت راسنهم ساخت، چون محقق شد که رومیان از آمدن غازیان مطلع گشته عرابه و توپ و ضربزن را پناه خود ساخته‌اند، رای اسرای عظام بدین قرار یافت که تا محل پیشین توقف نمایند^{۲۳} که مخالفان از

۱-ن: برین	۲-ن: گرفت	۳-م، ن: بین‌الهللین را ندارد	۴-ب، م، ن: اردوی
۵-ن: جمعیت ننموده	۶-ب: «با» ندارد	۷-ب، م، ن: شوند	۸-م، ن:
الفرمان قضا جریان. ب:	الفران قضا جریان	۹-ب: شد	۱۰-ن: ظفر یافتن
برمخالفان بی‌ایمان	۱۱-م: شکا	۱۲-م، ن: مقابله	۱۳-ن:
فهوسفنج	۱۴-م، ن: شد	۱۵-م: فرستاده‌اند	۱۶-ن: نمایند
۱۷-م: سرخ آب	۱۸-ب، م: فرموده	۱۹-ن: «را» ندارد	۲۰-م: فهوسفنج
۲۱-م: اقدام نمود	۲۲-ن: در	۲۳-م، ن: نموده	

آبدن غازیان خاطر جمع نموده^۱ ینکچریان از اطراف وجوانب عرابه ها متفرق شوند و بعد از ظهر سوار شده غافل بر سر ایشان ریخته دستبرد می نمایند.

اتفاقاً جمعی از مردم خورجینلو و اوباش، بی وقوف و اطلاع^۲ اسرای نامدار، جهت تاخت و غارت شتر رفته بودند. چون جماعت اروام تا محل چاشت اثری از آمدن قزلباش نیافتند، قرب یکهزار و پانصد نفر به عزم سیر و قراولی از عرابه جدا شده و نیم فرسخ به جانب فهوسنج آمدند و به^۳ فوجی از مردم خورجینلو که پیشتر رفته بودند دچار شده آغاز محاربه نمودند و مرتبه به^۴ مرتبه جمعی از دلاوران جنود ظفر نشان که به آهنگ^۵ خونریز به میدان ستیز آمده بودند، بدیشان ملحق گشته نایره جلال و قتال التهاب و اشتعال یافت و چون لشکر روبه قوت تمام داشتند، غازیان عنان کشیده محاربه می نمودند و مخالفان ایشان را تا مقب نموده تا کنار رودخانه دوانیدند و قریب به بیست نفر از غازیان و جماعت خورجینلو به قتل آورده، سه نفر زنده اسیر نمودند. چپغال بی مال از استماع این حال مسرور و خوشحال گشته، قریب به دوازده هزار کس از عرابه جدا [کرده] در میدان پیکار صف آرا گشت^۶ و جوانان^۷ و برانغار لشکر خود را به پاشایان و معتمدان سپرده، خود در قلب قرار گرفت و مرتبه به^۸ مرتبه پیشتر می آمد و طالبان نام و ننگ به میدان جنگ در آمده، زلزله در زمین و زمان انداختند.

اسرای نامدار چون استماع این اخبار نمودند، فی الفور سوار شده، صف سپاه آراستند^{۱۰} و از میان^{۱۱} رودخانه متوجه میدان رزم گشته، ابوالقاسم سلطان ولد شاه رخ خلیفه^{۱۲} مهرداد و شاهقلی سلطان پیاده را چرخچی نمودند^{۱۳}. چون چرخچیان از میان دره بالا [آمدند]، شیران ییشه شجاعت و مردانگی به میدان کین تاختند و در هر^{۱۴} حمله جمعی به خاک هلاک انداختند و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی تیره روزگار غرق گرداب فنا می گشت. لمعان سنان آتش فشان صاعقه کردار خرمن زندگانی می سوخت و پیکان سهام خون آشام برق و ار شعله جانسوز در کانون درون می افروخت. از صعود گردو^{۱۵} غبار خورشید^{۱۶} فایض الانوار نقاب ظلمت آثار پیش رو گرفت. شعر^{۱۷}:

ز گردی که برخاست^{۱۸} از رزمگاه^{۱۹} جهان کرد در چشم مردم سیاه
بدان گونه شد گم در آن گرد مهر که می جست با صد چراغش سپهر

-
- ۱- م، ن: نمایند ۲- بی اطلاع ۳- ب، ن: «و» ندارد
 ۴- ب، م: «به» ندارد ۵- ب، م: «به» ندارد ۶- ن: با آهنگ
 ۷- ب، ن: گشته ۸- ن: جوانان و برانغار ۹- م، ن: «به» ندارد ۱۰- ن: شد
 ۱۱- م: «و از میان» خوانا نیست ۱۲- ن: «خلیفه» ندارد ۱۳- ن: نموده
 ۱۴- م: در حمله. ن: در حمله اول ۱۵- ن: «و» ندارد ۱۶- ن: خورشید لقا
 ۱۷- ن: بیت. ب، م: ندارد ۱۸- ب، ن: خواست ۱۹- ب: از رزمگاه. م: در رزمگاه

چون صف سپاه قزلباش از میان رودخانه بالا آمده مشاهده رویان گردید، خوف ورعب^۱ تمام از تیغ^۲ بی دریغ غازیان خون آشام در ضمیر جماعت اروام استیلا یافته، علامت عجز و انکسار از صفحات احوال خود مشاهده نمودند و چنگال دانست که کار به نوعی دیگر و فتح و نصرت و سقوف به عنایت^۳ کار^۴ فرمای قضا و قدر است، به اتفاق غازی گرای^۵ [۵۹۰] تاتار و پاشایان نابکار، عنان ادبار به صوب فرار انعطاف داده، جنود ظفر ورود به تأیید ملک و دود، رایات فتح و فیروزی افراخته، مخالفان را تعاقب نمودند و تا حوالی خیابان شهر از پی ایشان دوانیده، قریب به دوهزار کس را طعمه شمشیر آبدار گردانیده، به آتش کارزار سوختند و ورقه «و اقلوهم حیث وجدتموهم»^۶ برگریبان^۷ جان آن خاکساران دوختند و جمعی کثیر از مردم معتبر و سنجق در این جنگ به قتل آمده^۸ بیرام بیک و ولد سلطان حسین سلطان سلیمانی^۹ که از اسرای معتبر اکراد بود و^{۱۰} در این جنگ به قتل آمده^{۱۱} با کنعان کدخدای^{۱۲} وزیر سنان پاشا و چند نفر دیگر زنده اسیر گشتند و علم چنگال اغلی با چند علم دیگر بدست غازیان در آمد^{۱۳} و غازیان سرهای مقتولان را جدا کرده با احترامها به درگاه اغلی^{۱۴} آمدند.

روز دیگر شاهزاده گیتی ستان^{۱۵} متوجه احوال غازیان گشته^{۱۶} هر کس سرواخرمه^{۱۷} آورده بود، نثار مویکب عالی نموده، فراخور حال به تفقادات و نوازشات سرافراز می گشت و مهدیقلی سلطان شاملو که از راه سرخاب رفته بود، موازی ششصد^{۱۸} نفر شتر و اسب و استر که در آب شور و آن^{۱۹} حوالی بوده پیش انداخته چهل نفر از مستحفظان آنها را^{۲۰} به قتل رسانیده در همان روز به اردوی اعلا^{۲۱} آمد. عثمان پاشا از وقوع این حالات و شکستی^{۲۲} چنین، به غایت مضطرب و پریشان گشته چون چاره ای نداشت با خود قرارداد که انتقام آن از جماعت تبریزیان کشد و از عاقبت «فانظر کیف کان عاقبة الظالمین»^{۲۳} مطلقاً اندیشه ننموده، روز دیگر حکم قتل^{۲۴} عام و غارت و یغمای شهر فرمود.

تماسی ینکچریان خود را به کوچه ها و محله ها انداخته، هر کس را به نظر در آوردند به

-
- ۱- ن: «ورعب» ندارد ۲- م: به تیغ ۳- ن: به فرمان عنایت ۴- ب: «کار» ندارد
 ۵- ب، ن: غازی گرای خان. م: غازی گیری خان ۶- سوره ۴ آیه ۸۹
 ۷- ب، م، ن: به گریبان ۸- م: حسین سلیمان ۹- ن: سلیمان
 ۱۰- م، ن: «و» ندارد ۱۱- ب، ن: آمده و ۱۲- ن: «کدخدای» ندارد
 ۱۳- ن: در آمده ۱۴- م: مز: اعلا ۱۵- م: «ستان» ندارد ۱۶- ب، ن: شده
 ۱۷- ب، م، ن: احترامها ۱۸- م: ششصد نفر. ن: ششصد شتر ۱۹- ن: آن آب
 ۲۰- م: «را» ندارد ۲۱- م: مز: اعلا. ن: اعلا آمده. م: اعلا آمده. ب: اعلا آمد و
 ۲۲- ن: شکستی ۲۳- سوره ۱- آیه ۳۹ ۲۴- ن: قتل و یغما

درجهٔ شهادت رسانیده^۱، (به عالم آخرت می‌رسانیدند)^۲ و از دیوار باغچه‌ها به خانه‌ها در^۳ آمده، هر کس را^۴ که در نقبها و زیرزمینها پنهان شده بود، بیرون آورده^۵ به قتل رسانیدند و آتش قتل و غارت به نوعی بالا گرفت، که [فریاد] لاطاقة لنا اليوم بجالوت و جنوده^۶ از طبقات سموات در گذشته^۷ آیه «ان الله يهلك الحرث والنسل»^۸ بر اموال و اسباب مسلمانان خواندند و قریب به هفت هشت هزار نفر به قتل در^۹ آورده^{۱۰}، با صد نفر از پیرزنان طعمهٔ شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح النسب و علما و صلحا در این^{۱۱} قتل عام شربت شهادت چشیدند^{۱۲} و اطفال شیرخواره را^{۱۳} پای بر شکم نهاده به عالم آخرت رسانیدند و موازی هفت هشت هزار نفر از ساده‌رخان مسلمانان^{۱۴} و دختران سمن سببا و زنان حور لقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نموده در میانهٔ یکدیگر خرید و فروخت نمودند. بسیاری از سنیان^{۱۵} که از این قضیه شاد و فرحان بودند تمامی به قتل رسیدند و محبت آن جماعت مفید نیفتاد^{۱۶}. مجمل^{۱۷} از ظهور اسلام تا غایت، این^{۱۸} نوع قتل عامی بر زمرهٔ مؤمنین سمت ظهور نیافته بود و هیچ یک از سلاطین کفر جرأت به این امری^{۱۹} شنيع نکرده بودند که از این عثمان^{۲۰} بی ایمان نسبت^{۲۱} به مسلمانان صادر شد. این ابیات در [۵۹۹] ذکر این هایلۀ غریبه^{۲۲} و واقعهٔ عجیبه از نتایج طبع میرجعفر تبریزی سرزد^{۲۳}. شعر^{۲۴}:

تبریز چو کربلا شد از شیون و^{۲۵} شین فرقی که بود همین بود در ما بین
کان بهر حسین در محرم بوده است این در رمضان بهر محبان حسین
ومنه

در آخر^{۲۶} ماه روزه تبریز الحق گردید چو کربلا ز خون ناحق
وین طرفه که عیدی از پیش گشت وجه عید عیدی^{۲۷} که ز روز قتل می برد سبق
ایضا من وارداته^{۲۸}. نظم^{۲۹}:^{۳۰}

تبریز که ویرانش از رومی بود غارت زده شد غریب اگر بومی بود
ما^{۳۱} خود به گناه خویشتن معترفیم این بود ز فعل مانه از رومی بود

-
- ۱-ب، ن: رسانیدند ۲-ن: بین الهالین را ندارد ۳-م: «در» ندارد
۴-ن: «را» ندارد ۵-م: آورد ۶-سوره ۲ آیه ۲۴۹ ۷-گذشتند
۸-سوره ۲ آیه ۲۰۵ ۹-ن: آورده ۱۰-ن: تا ۱۱-ن: ندارد. م:
در قتل و عام. ب: درین قتل و عام ۱۲-مز، ب، م: چشید ۱۳-م: «را»
ندارد ۱۴-ب، ن: ماه لقا ۱۵-م: استیان. ن: ایشان ۱۶-ب: نیفادو
۱۷-م: این قوم ۱۸-ب، م، ن: امر ۱۹-ب، م، ن: عثمان پاشا
۲۰-ن: «نسبت» ندارد ۲۱-ن: غریبه واقع ۲۲-ن: سرزده
۲۳-ب: نظم. ن: رباعی. م: ندارد ۲۴-م: «و» ندارد ۲۵-ب: اواخر ماه
تبریز روزه الحق. م: در اواخر تبریز روزه الحق ۲۶-م: عیدی که از روز قبل می برد سبق
۲۷-م: و رادته ۲۸-ب، م: ندارد ۲۹-ن: بین الهالین را ندارد
۳۰-ب: نظم. م: ندارد

چون قادر بیچون منتقم حقیقی است، در همان ایام تیر دعای مظلومان بر هدف استجابت رسیده، مرضی مهلك بر ذات ناپاك آن سفاك طاری^۱ شد و فجاءة^۲ سرپرست هلاك نهاد. در آن ایام پرآلام که این خبر قتل و غزا و نهب^۳ و یغمای او^۴ به اردوی همایون رسید، (نواب صدارت پناه)^۵ میر شمس الدین محمد صدر و نقابت پناه^۶ میر ابوالوالی انجو قاضی معسکر با جمعی از صلحادرشبی از همین شبها که این حادثه نازل و واقع شد، به خواندن ادعیه ماثوره جهت فنا و دفع آن ظالم اقدام نمودند و بی شک دعاها^۷ استجابت یافته، اثر آن بود که بعد از چند روز ظاهر شد.

ذکر توجه شاهزاده گیتی ستان بر سر مخالفان

و ظفر یافتن^۸ به تأیید قادر منان

چون قضیه قتل و غزا و نهب و یغمای تبریزیان به مسامع عز و جلال شاهزاده گیتی ستان رسید، آتش غضب در کانون آن شاهزاده کامکار و امرای عالیمقدار اشتعال یافته، باتمامی عساکر گردون مآثر به عزم محاربه مخالفان سوارگشته، رایات ظفر نشان^۹ به جانب ایشان معطوف داشت^{۱۰}. شعر^{۱۱}:

فرازنده تاج و تخت کیان	فرازنده اخگر ^{۱۲} کاویان
در آورد پا در رکاب سمند	مسیحا برآمد به چرخ بلند
به رای صواب و به صدق درست	به آهنگ روسی میان کرده چست

چون^{۱۳} در محلی که^{۱۴} دو فرسخی دارالسلطنه بود، آن شاهزاده ظفرلوا بدانجا رسیده^{۱۵} نزول اجلال فرمودند، آن شب ایالت^{۱۶} پناه محمدی خان تخماق به لوازم قراولی قیام^{۱۷} نمود. نظم^{۱۸}:

دگر روز چون خسرو ^{۱۹} خاوری	برآمد برین طاق نیلوفری
زمانه در روشنی باز کرد	جهان بازی دیگر آغاز کرد
جهان گشت بحری پراز خون ناب	درو گشته سرها بسان حباب
شد از گشته در هر طرف پشته ای	بهر پشته افتاده هر گشته ای

علی الصباح که به فرمان خالق الاصباح آفتاب از افق مشرق طلوع نمود، مخالفان از توجه لشکر

-
- ۱-ب: ماری ۲-ن: «وفجاءة» ندارد ۳-م، ن: نهب و غارت
 ۴-ن: «او» ندارد ۵-ن: بین الهالین را ندارد ۶-ن: «ونقابت پناه» ندارد
 ۷-ن: وی ۸-ن: ظفر یافتن غازیان رستم شان ۹-ن: آیات
 ۱۰-ب، م، ن: ساخت ۱۱-ن: نظم-م: ندارد ۱۲-ب، م: اختر
 ۱۳-ن: «چون» ندارد ۱۴-ن: در ۱۵-ب: رسید ۱۶-ن: «ایالت پناه»
 ندارد ۱۷-ب: «قیام نمود» ندارد. ن: داشت ۱۸-ن: بیت. م: ندارد
 ۱۹-ب: خسروی

قیامت اثر خبردار گردیده به عزم مدافعه سوار شدند و جمعی از مردم خورجینلو که پیشتر رفته بودند بدیشان رسیده، از جانبین دست به آلات حرب بردند و ابوالقاسم سلطان ذوالقدر که به چرخچگری

مقرر شده بود^۱، از این معنی واقف گشته به سرعت تمام خود را به مدد جماعت خورجینلو رسانیده میانه^۲ ایشان جنگ در پیوست. [۵۹۲] چون این خبر به سمع شاهزاده والا گهر رسید، امام قلی خان قاجار و محمدی خان^۳ استاجلورا چرخچی گردانیده پیشتر فرستادند و خود با سایر امرای نامدار و عساکر ظفر شعار سوار شده متوجه میدان قتال و جدال گردیدند و چون به قرب رزمگاه رسیدند، به ترتیب تیپ^۴ اشتغال نموده صف سپاه^۵ آراستند^۶ و از اینجانب رومیة شومیة، بالشکرگران که قرب شصت هفتاد هزار نفر متجاوز بودند، پیش آمده در هفت محل تیپ بسته صف آراستند و هر^۷ صفی از صفوف ده دوازده عرابه در پیش لشکر باز داشته به انداختن توپ و ضربزن مشغول گشتند. از این جانب غازیان شیرشکار یکذره از کثرت و انبوهی مخالفان نابکار اندیشه ناکرده به عزم کارزار پیش رفتند و هر یک از اسرای نامدار با فوجی از عساکر ظفر شعار به صفی از صفوف ایشان روی نموده^۸ آغاز مجادله^۹ و محاربه نمودند. گاهی مخالفان به غازیان حمله نموده ایشان را به قلب می رسانیدند، گاهی^{۱۰} غازیان نیز^{۱۱} بر مخالفان تاخته^{۱۲} تا کنار اردوایشان^{۱۳} را می دوانیدند. القصه از محل ظهر تا غروب آفتاب به حرب مشغول بوده، از جانبین داد و دراندگی دادند.

در این اثنا، شاه قلی سلطان پیاده با فوجی از شیران بیشه پردلی به یک جانب مخالفان^{۱۴} تاخته، صف ایشان را از هم انداخته تا کنار اردوی عثمانیان دوانیدند و غازیان طناب چند خیمه را از اردوی ایشان به شمشیر زده مراجعت نمودند و^{۱۵} چون شام گشت از جانب رومیان مشاعل افروخته، توپ و ضربزن هارا که در برابر غازیان نصب نموده بودند آتش دادند و غازیان یکذره از آتش بازی^{۱۶} و سنگ اندازی مخالفان اندیشه ننموده بی خوف و هراس حمله بدیشان آوردند و مشعلداران از خوف مشاعل را انداخته گریزان شدند. شاه رخ خان ذوالقدر با فوجی از غازیان پرشور و شروکینه ور، مانند برق و باد بر صف مخالفان تاختن کرده ایشان را از هم انداخت و چغال^{۱۷} بی مال که سردار آن لشکر بدسگال^{۱۸} بود، رعب تمام بر و مستولی گشته^{۱۹} عنان ادبار برگردانیده، روی به وادی هزیمت نهاد و محمد پاشا اسیرالامرای دیار بکر، با موزی پانصد نفر به قتل آمده

-
- ۱- ن: «بود» ندارد ۲- ب، م، ن: در میانه ۳- ب، م، ن: «خان» ندارد
 ۴- ب، م، ن: «و» ندارد ۵- ن: ندارد ۶- ن: سپاه را ۷- ب، م: آراسته
 ۸- م: «هر» ندارد ۹- ب، ن: نهاده ۱۰- ب، م، ن: محاربه و مجادله
 ۱۱- ب، م: گاهی از ۱۲- ن: «نیز» ندارد ۱۳- ن: تاخته ایشان را
 ۱۴- ن: «ایشان» ندارد ۱۵- م، ن: مخالفین ۱۶- ب، م، ن: «و» ندارد
 ۱۷- م: آتش ماضی ۱۸- م: چقال ۱۹- ن: شکال ۲۰- ب، م، ن: شده

(مرادپاشا^۱ امیرالامرای بلاد قرامان و سنجق بگی آنه دولی و وکیل پاشای^۲ دیاربکر باچند دیگر دیگر زنده^۳ اسیرگشتند)^۴ و چون تاریک شده بود، غازیان مخالفان را تعاقب نمودند.

چون^۵ خبر شکست رومی به سمع عثمان پاشا رسید، غصه آن علاوه^۶ سایر امراض گشته در همان شب قرار^۷ برقرار داده^۸ و محل مناجات روز سه شنبه پنجم شهر ذی قعدة الحرام^۹ سنه مذکوره، از چرنداب^{۱۰} کوچ کرده روی به وادی هزیمت نهادند. محل صبح خبر کوچ ایشان به سمع شاهزاده سکندرشان و امرای عالیمکان رسید به ایلغار هرچه تمامتر از عقب مخالفان روان شدند و محل^{۱۱} عصری در شنب غازان بدیشان رسیده، آغاز محاربه نمودند و غازیان شیرشکار متواتر حمله های مردانه نموده، در هر حمله جمعی کثیر برخاک هلاک انداختند. امام قلیخان قاجار با فوجی از دلاوران^{۱۲} از عقب دیوارهای [۵۹۳] باغات درآمده، بریک جانب ایشان حمله آورگردید و^{۱۳} جنگهای مردانه نموده، موازی یکصد و پنجاه نفر به قتل آورد.^{۱۴}

چون مخالفان حالت عجز و انکسار از ناصیه ادبار خود مشاهده نمودند، تمامی شتران^{۱۵} باردار خود را در پیش داشته، غازیان به کسب شتران مشغول شدند و مخالفان در همانجا فرود آمده، عرابه ها را در حوالی خود نصب نمودند. القصه در این مرتبه نیز^{۱۶} شکست^{۱۷} عظیم بدیشان راه یافته، موازی پنج شش هزار شتر باردار با غنائم بسیار بدست عساکر ظفر اثر^{۱۸} افتاد و شاهزاده کامکار و^{۱۹} اسرای رفیع مقدار چنین گمان بردند که عثمان را در شنب غازان توقیفی خواهد بود^{۲۰}، شب با شاعل از شنب غازان گذشته در موضع^{۲۱} نزول اجلال فرمودند و رای عالی بدین^{۲۲} قرار یافت که یکدور روز آنجا توقف نموده غازیان^{۲۳} و ستوران به قدر استراحتی نموده نوبت^{۲۴} دیگر طرح جنگ اندازند و کار آن گروه بی عاقبت را به اتمام رسانند. اتفاقاً در آن شب امراض مهلکه بوجود خبیث عثمان^{۲۵} مستولی گشته اثر اجابت ادعیه مظلومان ظاهر و نمایان^{۲۶} گردید و در همان شب رحل اقامت به سرای آخرت انداخته، روح ناپاکش به درك الاسفل واصل گشت و^{۲۷} مفهوم «سيعلموا الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون»^{۲۸} به وضوح پیوست و منتهیان عالم غیب مضمون

- ۱- ب: م: پاشا را ۲- ن: «پاشای» ندارد ۳- ب: م: از زمره اثرگشتند
 ۴- ن: بین الهالین را ندارد ۵- م: ن: «چون» ندارد ۶- م: علی و: ن: علی و
 ۷- ن: قرار برقرار ۸- م: ن: داد ۹- ن: «الحرام» ندارد ۱۰- ب: ن: چرنداب
 ۱۱- م: عصر. ن: عصر بدیشان رسیده ۱۲- ن: «از دلاوران» ندارد
 ۱۳- ن: «و» ندارد ۱۴- م: ن: آوردند ۱۵- ب: ن: شتر
 ۱۶- ن: «نیز» ندارد ۱۷- ب: ن: شکستی ۱۸- م: ن: افتاده. ن: مآثر افتاده
 ۱۹- ب: ن: با ۲۰- ب: ن: بودو ۲۱- در نسخه ها جا افتادگی دارد
 ۲۲- م: ن: برین ۲۳- ب: م: و صدوران و ستوران. ن: «ستوران» ندارد
 ۲۴- ن: توبتی ۲۵- ن: عثمان پاشا ۲۶- ن: «و نمایان» ندارد ۲۷- ن: «و» ندارد
 ۲۸- سوره ۲۶ آیه ۲۲۷

این ندابه گوش^۱ هوش او رسانیدند «ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار»^۲. نظم^۳:
همیشه تابود لیل و نهار و هفته و ساعت همیشه تابود گردون^۴ و ماه و تیر^۵ و کیوانش
الاهی^۶ تادم محشر خلاص از آتش دوزخ مگردان^۷ و بگردان در میان^۸ نارسوزانش
نزدیکان و مقربان فوت^۹ او را از عسکر مخفی داشته، در محفه می گردانیدند و محل طلوع صبح
کوچ کرده، اکثر الاغان^{۱۰} و شتران که از سمری قوتی لاغرو بون شده بودند، انداخته به سرعت
تمام روانه شدند و بسیاری از احوال و ائقال^{۱۱} ایشان بواسطه آنکه الاغ باری بلکه^{۱۲} سواری
نداشتند در راه ماند^{۱۳}.

چون خبر کوچ ایشان به وضوح پیوست، شاهزاده کامکار و امرای نامدار به ایلغار از عقب
ایشان روان گشته، تاچستر^{۱۴} و طسوج رفتند. چغال^{۱۵} بدسکال از خوف و هراس به ایلغار تمام
بقیه^{۱۶} السیف عساکر هزیمت مآثر را پیش انداخته به سرعت^{۱۷} تمام متوجه بلاد روم شد (باز آمدنت
نیست چورفتی رفتی)^{۱۸}.

گفتار در محاربه میانه^{۱۹} امرای شاملو و استاجلو در موضع

سوسفید خراسان و وقایع آن زمان

در این سال^{۲۰}، متواتر رسولان و ملازمان از جانب مرشد قلی خان استاجلو - که به سعی و
اهتمام خود به حکومت مشهد مقدس معلی اقدام نموده استقلال تمام یافته - با تحف و هدایای
لایقه به درگاه آمده، مجدداً یکجتهی و بندگی^{۲۱} خود را بر صفت ضمیر منیر مرتسم گردانیده، مشمول
الطاف خسروانه گردید و بندگان اعلی و نواب شاهزاده ظفر لوا از اعمال سابق او^{۲۲} اغماض عین
فرموده به تشریفات و تفقدات او را سرافراز نمودند^{۲۳}. از اینجهت که دم از بندگی^{۲۴} نواب کامیاب
اعلی زده بود، دوستی و موافقتی که فیما بین مشارالیه و علی قلی خان شاملو مسلوك بود به مخالفت^{۲۵}

-
- ۱- ن: به گوش و ۲- ن: اسفل السافلین ۳- سوره ۴ آیه ۱۴ ۴- ب، م، ن: ندارد
۵- م: «و» ندارد ۶- م: جز. ب. م: «و» ندارد ۷- م: تیر کیوانش. ن: مهر کیوانش
۸- ب: نظم ۹- م: نگردان. ن: بگردان ۱۰- ن: جان اواز. م: «در میان» ندارد
۱۱- ن: مونت خود ۱۲- ن: اولاغان ۱۳- ن: انتقال ۱۴- ن: و

مرشد قلی خان با علی قلی خان در حوالی ترشیر و شکست علی قلی خان

- ۱۵- ن: ندارد ۱۶- ب: جزو طبوح. م: خیسرو صوح. ن: به شبستر و طوح
۱۷- م: چقال ۱۸- ن: بابقیه ۱۹- ب، م، ن: «به سرعت تمام» ندارد
۲۰- ن: بین الهالین را ندارد ۲۱- ن: «میانه» ندارد ۲۲- ن: ایام. م: ندارد
۲۳- ن: بنده کی ۲۴- م: و ۲۵- م: نمود. ن: ندارد ۲۶- ب: بنده کی
۲۷- ب، م، ن: و مخالفت

[۵۹۴]. و اتفاق مبدل گشته، کلفت و کدورت روز به روز درجهٔ تزايد و تضاعف می یافت تا آنکه علیقلی خان بنا بر آنکه میانهٔ سلطانعلی سلطان شاملو که حسب الامر نواب شاه عباس^۲ و علیقلی خان حاکم قاین^۳ بود - و مرشد قلیخان طریقهٔ مخالفت و مصادقت مستحکم بود، با مشارالیه همواره دم از هواخواهی و اخلاص می زد، نسبت بدو^۴ بی التفات^۵ شده، حکم عزل^۶ او به قاین فرستاد و او تمرد نموده تمکین حکم مذکور نکرد^۷. بنابراین نایرهٔ غضب علیقلی خان اشتعال تمام یافته، به احضار غازیان شاملو و عساکر نواب شاهی فرمان داده، از دارالسلطنهٔ هرات به عزم گرفتن سلطانعلی سلطان به قاین^۸ آمد.

مجملی از تفصیل این واقعه آنکه، قبل از آنکه علیقلی خان به قاین^۹ رسد، سلطانعلی سلطان کتابات مصحوب مردم اعتمادی خود نزد مرشد قلیخان (فرستاده او را از مقدمات مذکوره^{۱۰} و بیرون آمدن علیقلی خان از هرات خبردار گردانید^{۱۱} و استدعای^{۱۲} مدد و^{۱۳} همراهی از ملازمان او نمود. مرشد قلیخان چون واقف شد^{۱۴} از آنجا که عالم غیرت و مردانگی او بود، لشکر خود را^{۱۵} جمع کرده به مدد سلطانعلی خود^{۱۶} متوجه قاین شد.

بعد از وصول بدان ولایت، سلطانعلی خلیفه مراسم اطاعت و بندگی^{۱۷} و لوازم عجز و افکنده گی^{۱۸} به تقدیم رسانیده به ملازمت^{۱۹} شاه کامیجش^{۲۰} کامیاب و خان عالیآب^{۲۱} شافته، خدمات پسندیده و پیشکش لایقه کشیده، چند روز بر آن منوال^{۲۲} گذشت. چون بعضی از اهل فساد به عرض خان^{۲۳} با عدل و داد رسانیده بودند که سلطانعلی خلیفه انتظار لشکر استاجلو و آمدن مرشد قلیخان سی کشد^{۲۴}، خان به عرض اشرف رسانیده، در همان موضع سلطانعلی خلیفه را گیرانیدند. در خلال این احوال چون^{۲۵} خبر آمدن مرشد قلیخان^{۲۶} (به علیقلی خان رسید، در ملازمت اشرف از قاین بیرون آمده، مرشد قلیخان را)^{۲۷} استقبال نمود و در موضع سوسفد از نواحی ترشیر - در روز چهارشنبه دوازدهم^{۲۸} شهر رجب المرجب^{۲۹} سنهٔ مذکوره تلاقی فریقین دست داده در

-
- ۱- ن: تضاعف ۲- ن: عباس شاه م: ندارد ۳- م: ب، م: قاین
 ۴- ن: به او ۵- ن: التفاتی ۶- ن: عدل به قاین م: عزل به قاین. ب: عزل او
 به قاین ۷- م: نکرد و ۸- م: قاین ۹- م: قاین
 ۱۰- م: مذکور ۱۱- م، ن: گردانیده ۱۲- ن: استدعا و ۱۳- ن: «و» ندارد
 ۱۴- م: بین الهالین را ندارد ۱۵- م: «را» ندارد
 ۱۶- ب، ن: سلطان خود ۱۷- ب، ن: بنده گی ۱۸- ن: افکنده گی
 ۱۹- ب، م: و ملازمت ۲۰- ن: «کامیجش» ندارد ۲۱- ن: عالیمآب
 ۲۲- م: این منوال ۲۳- ب، ن: خاقان ۲۴- م: می کشند ۲۵- ب: چون
 آمدن حز. م، ن: چون آمدن ۲۶- ن: قلیخان را شنیده ۲۷- م، ن: بین الهالین
 را ندارد ۲۸- ن: ۱۲ ۲۹- ن: «المرجب» را ندارد

میانه اسرای مذکور جنگ در پیوست و از جانبین به تصفیة صفوف پرداخته، آتش قتال^۱ وجدال به مرتبه ای کمال اشتعال یافته، چند مرتبه جماعت استاجلویان^۲، جماعت شاملویان را پیش انداخته تا پای علم شاهی و علیقلی خانی^۳ دوانیده، باز از تیپ ایشان مردم زور آورده به جماعت استاجلو^۴ تاختند و به هر حمله^۵ از گشته پشته می ساختند. شعر^۶:

ز یکسو لشکر صاحب قرانی عیان کردی^۷ طریق جان ستانی
زیبکان خدنگ شیر آهنگ زمین را داد از خون یلان رنگ
وز آنسو لشکر جزار خانی نکردی کار غیر^۸ تیغ رانی
زدی بر فرق هر کس تیغ خونبار دو تا گشتی ز سر تا پا به یکبار

چون کار نزدیک بدان^۹ انجامید که تیپ مرشد قلیخان از هم پاشیده مردمش راه فرار پیش گیرند^{۱۰}، نایره غیرت و حمیت وی به حرکت درآمد، شمشیر انتقام از نیام بیرون کشیده با صد و پنجاه نفر از جوانان جنگجوی^{۱۱} رزم آزمای^{۱۲} به جانب نواب شاهی و علیقلی خان جلوانداخته و^{۱۳} به یک حمله جمعیت آن گروه بی حمیت را که ثریا صفت جمع بوده، چون بنات النعش متفرق ساختند و^{۱۴} علیقلی خان چون حال [۵۹۵] برای منوال^{۱۵} مشاهده نمود، تاب^{۱۶} استقامت در برابر صولت او نیاورده روی به هزیمت نهاد و نواب شاهی، سالمأ صحیحاً^{۱۷} غانماً بدست او درآمد^{۱۸} چون چشم مرشد قلیخان به نواب شاهی افتاد، فی الفور از اسب فرود آمده روی خود را به رکاب قمر مثالش مالیده لوازم دعا و ثنا بجای آورد و چون به این سعادت عظمی^{۱۹} مشرف شد، علیقلی خان را تعاقب ننموده ملاحظه کرد که مبادا آن در درج سلطنت و پادشاهی از ید قدرت او بیرون رود و فوز^{۲۰} عجبی دانسته مردم و ملازمان خود را از قتل و غارت منع کرده^{۲۱} هر کس بعد از آن بدست درآمدند^{۲۲} بجان^{۲۳} امان یافتند.

روز دیگر مرشد قلیخان، آن گوهر معدن خلافت و شهریاری و نیز اوج عظمت و بختیاری را برسم سلاطین اسکندر آیین برداشته، متوجه اشرف بلاد یعنی مشهد مقدسه^{۲۴} معلی^{۲۵} مزکی شد. چون به حوالی آن بلده فردوس آیین رسیدند، شهر و بازار را آیین بسته، تمامی سادات و نقباء^{۲۶} و

-
- ۱-م: اقبال ۲-ن: استاجلو ۳-ب: م: خان ۴-ب: م: استا
۵-م: حمله را ۶-ن: بیت. م: ندارد ۷-ن: کرده ۸-ن: غیر از
۹-ب: م: بدان شد. ن: بر آن شد ۱۰-م: گرفتند ۱۱-م: مز، م: ن: جنگجو
۱۲-ب: م: ن: آزما ۱۳-ب: م: ن: «و» ندارد ۱۴-ن: «و» ندارد
۱۵-ب: م: ن: بدین منوال ۱۶-ب: م: تا. م: ندارد ۱۷-ن: غانماً صحیحاً
۱۸-ن: در آورد ۱۹-م: عظما ۲۰-ب: ن: فور ۲۱-ن: نکرده کرد
۲۲-ن: آمد ۲۳-م: بجان امان رفتند ۲۴-ن: مقدس
۲۵-ب: م: ن: «معلی» ندارد ۲۶-ن: «ونقبا» ندارد

خدام رفیع مقام و ارباب و اهالی و متوطنان و مقیمان آن عتبه عرش نشان به استقبال بیرون شتافته از جمال خورشید مثال آن آفتاب سپهر حسن و جلال دیده بصیرت روشن گردانیدند و در ضمن دعا گویها^۱ مضامین این ابیات به مسامع عز و جلال شاه کامکار رسانیدند. نظم^۲:

الا ای فلک قدر گردون مقام	حریم درت کعبه خاص و عام
تویی ^۳ ای فلک قدر خورشید رای	که مهر فلک بوسدت خاک پای
چو خورشید تابان ز قصر بلند	حصار ^۴ سپهرت بریز کمند
به شاه خراسان ترا التجاست	میسر ز لطف حقت ^۵ مدعاست
الهی که تا در فلک آسمان	بجان بنده ات رستم داستان
ز شاه خراسان حمایت تراست	حمایت ز شاه ولایت تراست
تو خورشید فیضی و لطف تو عام	الهی بود سایه ات مستدام
بتو تخت و دولت مباهی بود	معین تو لطف الهی بود ^۶

شاه جمجاه، در اواخر شهر رجب المرجب^۷ سنه مذکوره (در مشهد مقدسه^۸ بر سریر تخت سلطنت نشسته)^۹ مشهد مقدس معلی را دار السلطنه ساختند. منشیان عطار د بیان احکام به ولایات^{۱۰} خراسان نوشته، محل به محل امرا تعیین فرمودند و حکم استمالت جهت علیقلی خان به هرات فرستاده، خلایق فاخره^{۱۱} ارسال داشتند و هرات را به دستور بدو عنایت فرمودند.

ذکر بعضی از وقایع متنوعه و تتمه^{۱۲} حالات مردم دار السلطنه^{۱۳}

چون عثمان پاشا- در ایامی که داخل دار السلطنه تبریز شد ترتیب قلعه بهتر و مناسبتر از دولتخانه مبارکه که به صاحباباد اشتهاار دارد ندید چه از جهت وسعت و سایر خصوصیت- از ابتدای غره شهر شوال لغایت^{۱۴} که مدت سی روز بوده^{۱۵} باشد، هر صباح تاشب از چرنداب بالشگر به صاحباباد آمده سرکاری کارکنان نموده شب به اردوی خود مراجعت نمود. آنقدر مصالح از سنگ مزوات سرخاب و غیر ذلک و^{۱۶} عمله و کارکنان^{۱۷} ایشان به جهت ترتیب حصار جمع آوردند^{۱۸} که عقل از آن حیران بماند.

۱- ن: «گویی ها مضامین» ندارد	۲- ن: بیت. م: ندارد
۳- ب: تویی آن. م: «تویی» ندارد	۴- ب، م: حصار
حق از. ن: شه از	۵- ب: حق از. م:
۶- ن: بین الهلالین را ندارد	۷- ن: «المرجب» ندارد
۸- ب: مقدس	۹- م، ن: داخل پراوتز را ندارد
۱۱- مزه فاخر	۱۰- ب، م: به ولایت
۱۲- ب: «و تتمه» ندارد	۱۳- ن: دار السلطنه تبریز. م:
عنوان خوانان نیست	۱۴- ن: لغایت سلخ
۱۶- مز، م: «و» ندارد	۱۵- ب: بود
	۱۷- ب: عمله کارکنان
	۱۸- م: آوردند

چون قلعه اتمام یافت ، عثمان [ملعون]^۱ قرب هفت هزار نفر از میانۀ دوست هزار کس که باوی بودند جدا کرده، به سرداری جعفر پاشا اخته^۲ در صاحب‌آباد گذاشت [۵۹۶] که حفظ و^۳ حراست آن نمایند و درخور این جماعت^۴ آذوقه و توپ و تفنگ و ضربزن و بادلیج و بارو و سایر مایحتاج گذاشته^۵، مهمات آنجا را قرار داده^۶ خاطر از آن ممر جمع نمود که روانۀ قاپی و بلاد روم شود^۷، که ناگاه هادم لذات و قابض ارواح از درد آمده، کار او را ساخت و چنانچه سابقاً ذکر رفت چغال اغلی فوت او را مخفی داشته، در محفه او را نگاه داشته روانه شدند.

چون شاهزاده گیتی‌ستان و اسرای عالی‌شان از تعاقب مخالفان باز گردیده در دنج^۸ آناخاتون که متصل به کوچه باغات تبریز است نزول فرمودند، نواب اعلی و اردوی همایون معلی که در نهند بودند از آنجا کوچ فرموده^۹ به اردوی نواب جهانبانی ملحق گشتند و در روز پنجشنبه چهاردهم شهری قعده به شهر داخل شده^{۱۰}، دولتخانه مبارکه^{۱۱} در منازل مرحوم میراسدالله صدر شوشتری قرار یافت و خانه‌های خواجه مقصود بیگ نویری دیوانخانه نواب‌خانه^{۱۲} عالی گشت و علیقلی خان به دستور به منازل امیرخان که در کنار صاحب‌آباد واقع است رفت و قورچی‌باشی به خانه عریز^{۱۳} بیگ کلانتر که [در محله مهادهمن^{۱۴} واقع است رفتند (و شاهرخ خلیفه به منازل قدیمی خود که]^{۱۵} در محله مهادهمین مذکور واقع بود- رفت)^{۱۶} و اسمعیل قلیخان به منازل کاسران بیگ قاضی^{۱۷} - که نواب صدارت پناه شمس الاناسی در آن می‌نشست- نزول نمود و اسلام پناه میر^{۱۸} ابوالولی انجو در منازل وقعه در سید^{۱۹} حمزه - که سابقاً می‌نشستند- نزول فرمودند و نواب صدارت پناه مذکور در سرخیابان به منزل میر عبدالحسین جهانشاهی فرمودند و جمیع اسرا و ارکان دولت قاهره اکثر در این محلات^{۲۰} که از قلعه دور بود مجتمع گشتند. اما این خانه‌ها از حیز آبادانی افتاده، همین چار^{۲۱} دیواری مانده بود و بقیة السیف مردم تبریز- که (به مواضع و محال بعیده رفته بودند، بازگشته به منازل خود آمدند. اما شهر تبریز که)^{۲۲} رشک بلاد عالم بود، به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادانی در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و^{۲۳} درختها را سر بریده بودند. بعد از چند روز که اسرا و لشکریان در بلده جا گرفتند، نواب شاهزادگی^{۲۴} با اسرای^{۲۵}

۱- مز: ناخوانا است. ن: بی ایمان ملعون ۲- ب، ن: «اخته» ندارد

۳- ن: «و» ندارد ۴- م: به این جماعت ۵- ب، ن: گذاشته و

۶- ن: کرده ۷- ب، ن: شد ۸- ن: دنج اماخاتون ب، م: آقاخاتون

۹- ن: کرده ۱۰- م، ن: شده و ۱۱- م، ن: که در ۱۲- م، ن: «خانه» ندارد

۱۳- م، ن: غزا ۱۴- ن: مهن مذکور واقع بود رفت ۱۵- م: داخل قلاب را

ندارد ۱۶- ن: بین الهالین را ندارد ۱۷- ب، م، ن: غازی ۱۸- ن: «میر»

ندارد ۱۹- م؛ ن: در رسید. مز: ندارد ۲۰- ب: محلات ۲۱- م: چاره

۲۲- م، ن: بین الهالین را ندارد ۲۳- ن: «و» ندارد ۲۴- ن: با اسرا

۲۵- ن: با اسرا

عظام سوار شده به جانب قلعه رفتند که جای سیبه تعیین فرمایند و اطراف و جوانب قلعه را بر اسرا^۱ و اویماقات قسمت نموده، اسرا شروع در سیبه و حواله نمودند و نقب بران (چالاک به نقب زدن)^۲ مأمور فرموده، از دو جانب بریدند^۳؛ یکی از میان مدرسه حسن پادشاه^۴ که سیبه علیقلی خان بود و نقبی^۵ دیگر از سیبه قورچی باشی که در سرپل و یچویه بود و احکام^۶ مطاعه به احضار پیاده و تفنگچی محال آذربایجان فرستاده، در عرض یکماه بیست هزار پیاده و تفنگچی در تبریز جمع گشته، در سیبه ها و نقبها کار می کردند و جوالها بر دور قلعه ترتیب داده، تفنگچیان را بر بالای آن قرار دادند چنانچه تردد رومیه در میان قلعه از بیم تفنگ مشکل بود و قرار بر توپ داده، مقرر گشت که دو توپ بزرگ توپچیان ریخته شروع در انداختن دیوارهای^۷ حصار قلعه شود. مقدار چهار هزار سن [۵۹۷] مسرقم کرده از ترك و تاجیک و شهری باز یافت کرده توپها در اندک زمانی سامان یافت و شب و روز نواب شاهزادگی^۸ در تسخیر قلعه سعی و اهتمام تمام می فرمودند و رومیه شومیه دست از جان شسته، هر چند روز از جانبی بیرون می آمدند و^۹ با اهل سیبه جنگ نموده معاودت می کردند.

شاهرخ خلیفه مهرداد ذوالقدر، در عرض هفت هشت روز سیبه خود را آنچنان پیش برد که تا پای شیر حاجی قلعه پنجاه^{۱۰} قدم بیش نمانده بود و چون رومیان مشاهده این^{۱۱} حال نمودند، دانستند که اگر دوسه^{۱۲} روز به این^{۱۳} طریق گذرد، از سیبه او رخنه در دیوار قلعه می شود و از این رهگذر کمال تزلزل در میان ایشان افتاده بود.

اتفاقاً رومیان فرصت یافته، در محل پیشین روز چهارشنبه بیست و هفتم^{۱۴} ماه مذکور - که اکثر مردم جهت چیزی خوردن از سیبه متفرق شده بودند و سواى اقوام شاهرخ خان و بعضی از متعینان^{۱۵} طایفه ذوالقدر کسی چنان با او نمانده بود - دویست و شصت نفر بر سر او ریخته به یکبار مردم او را به تفنگ گرفته، هر کس از سیبه متفرق گشت و^{۱۶} از بالای قلعه به تفنگ می زدند. شاهرخ خان و جمعی که با او بودند، در میان^{۱۷} خانه ای که وی در آنجا نشسته بود، به یکبار واقف شدند که رومیان در خانه^{۱۸} گرفته اند. مشارالیه و فرزندان و برادرزاده او و اقوام دست به شمشیر کرده بیرون دویدند و جنگهای مردانه کرده، ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه و خلیل سلطان

-
۱- باسرا	۲- ن: بین الهالین را ندارد	۳- ن: بردند
۴- ب، ن: پاشا	۵- ب، ن: نقب	۶- ب، م، ن: با حکام
۷- ن: «و» ندارد	۸- م: دیوارپزی	۹- م: شاهزاده گی
۱۰- ب، ن: «و» ندارد	۱۱- ن: «پنجاه قدم» ندارد	۱۲- ن: «این» ندارد. م: و این
۱۳- ن: «سه» ندارد	۱۴- ن: بدین طریق	۱۵- ن: ۲۷
۱۶- ن: «متعینان» ندارد	۱۷- م، ب، م: «و» ندارد	۱۸- م، ن: «میان» ندارد
۱۹- ن: خانه را		

برادرزاده اش و پیری یک شاملوایشک آقاسی باشی^۱ نواب شاهزادگی^۲ و طیب^۳ خلیفه علمدار ذوالقدر و محمود بیگ سفر اغلی ذوالقدر بایست نفر دیگر از مردم معتبر کشته گردیده^۴، شاهرخ خان را زنده اسیر کرده به قلعه بردند و چون اهل قلعه را این نوع^۵ فتحی دست داد^۶، در لوازم قلعه داری بیشتر اهتمام فرموده، مجدداً سعی گشتند و اطراف و جوانب قلعه را مستحکم گردانیدند و مدت دو ماه و نیم تا اول شهر صفر میانه امرا و قلعه داران شبانروزی^۷ مقاتله^۸ و مجادله بود و مکرراً نقب را به شیر حاجی^۹ رسانیدند و فایده نکرد و^{۱۰} روسیه شومیه واقف گشته تمکین ندادند. نواب شاهزادگی^{۱۱} و علیقلی^{۱۲} خان زر^{۱۳} بیشتری صرف این قضیه نمودند.

حادثه پیشامد قلی سلطان افشار قورچی باشی و فرار وی^{۱۴} به قلعه رومیان از روی اضطراب^{۱۵} و نادانی^{۱۶}

چون مهمات ممالک و مدار در خانه بر^{۱۷} علیقلی خان فیج اغلی استاجلو قرار یافته بود و قلی سلطان قورچی باشی افشار که بعد از قتل میرزا سلمان مدار علیه^{۱۸} در خانه شده بود، از این معنی دماغ خشک و متشکی^{۱۹} بود و اگرچه^{۲۰} یکچندی مقرر^{۲۱} بود که رتق و فتق مهمات به صلاح یکدیگر داده پدر فرزند باشند، التیام ایشان باهم امری مشکل می نمود و بایکدیگر در مقام نفاق بودند و همیشه آزرده خاطر. قورچی^{۲۲} باشی اکثر ایام به طرح گذاشته پهلوی خالی می کرد و^{۲۳} علیقلی خان این معنی را خاطر نشان نواب عالی کرده بود که مشارالیه با امرای ترکمان و تکللو که^{۲۴} فی الحقیقه متصدی^{۲۵} مخالفت اند^{۲۶}، زبان یکی دارد و پیوسته نوشتجات ایشان بهم می آید^{۲۷} خاطر نواب عالی انحراف تمام از وی پیدا کرده بود^{۲۸} و در خفیه^{۲۹} [۵۹۸] کس به طهماسب قلی بیگ ولد اسیر اصلا ن سلطان ارشلوی افشار فرستاده او را طلب کرده بودند که وی را در روی قورچی باشی کشیده او را ضایع سازند.

۱-م، ن: «باشی» ندارد	۲-ب، ن: شاهزاده گی	۳-م، ن: طیب علی
۴-ب، م، ن: گردید	۵-ن: «نوع» ندارد	۶-ب، ن، م: داده
۷-ب: شبانه روزی. ن: ندارد	۸-م: مقابله	۹-م: جاجی
۱۰-م، ب، م: «و» ندارد	۱۱-ب، م: شاهزاده گی	۱۲-ن: «وعلیقلی خان ندارد»
۱۳-ب، م: از، ن: زرواوقات	۱۴-ن: «وی» ندارد	۱۵-ب، ن: اضطراب
۱۶-م: عنوان خوانا نیست	۱۷-ب، ن: «بر» ندارد. م: به	۱۸-ب، ن: الیه
۱۹-ن: ندارد	۲۰-ب، ن: «چه» ندارد	۲۱-ب، م: مقرب. ن: مقرب و
۲۲-ب: قوچی	۲۳-م، ن: «و» ندارد	۲۴-ب، ن: «که» ندارد
۲۵-ن: در مخالفت اند و زبان بارومیان یکی دارد	۲۶-ب، م: مخالفتند و	
۲۷-م، م: می آمد	۲۸-م، ن: «بود» ندارد	۲۹-م: حقه

طهماسب قلی بیگ نیز با سیصد چهارصد نفر از افشاران در شهر محرم الحرام سنه مذکوره به دارالسلطنه داخل شده، در مقام تضييع قورچی باشی بودند تا آنکه آمدن^۱ امرای ترکمان و تکلوا از عراق به آذربایجان نزدیک شد. علیقلی خان به گمان و توهم آنکه^۲ مبادا دفع وی دیگر فرصت نشود و^۳ مشارالیه به^۴ آن جماعت ملحق گردد، دست بردی نماید، بانواب شاهزادگی^۵ گرفتن وی را در میان نهاد و فی الفور این اراده به عمل آمده، آخر روز جمعه بیست و ششم شهر^۶ محرم الحرام سنه مذکوره، طهماسب قلی سلطان ارشلو و جمعی^۷ از مقربان شاهزاده سکندرشان به درون خانه او ریخته، جبارقلی بیگ برادرزاده وی چون از مقدمه آگاه بود، اینقدر فرصت یافت که از دری^۸ دیگر که^۹ براه سنجاران می رفت خود را رسانیده یکدو جلو در آن^{۱۰} در ایستاده بود خود را به اسبان رسانیده به جانب درب سنجاران و سیبه خود رسانیده^{۱۱} رومیان را از آمدن خود خبردار گردانیده دفعه^{۱۲} خود را به پای حصار انداختند. رومیان ایشان را بالاکشیده به درون حصار بردند و این معامله علاوه گرفتن شاهرخ خلیفه گشته باعث قوت رومیان شد.

چون طهماسب قلی سلطان و مقربان شاهزاده عالیشان به خانه قورچی باشی [ریختند]، تمامی اسوال و اسباب وجهات خانه او را^{۱۳} تالان کرده خانه او را با خاک یکسان کرده، عورات ایشان را [عریان]^{۱۴} کرده در خانه نشانیدند و مردم و لشکر او را بدست درآورده، تمامی را مستأصل و پریشان و متفرق گردانیدند.

گفتار در آمدن امرای تکلوا و ترکمان به حوالی اردوی همایون^{۱۵} و یاغی شدن ایشان

چون بعد از قضیه اسیرخان که محمدخان موسیلو از فیهو سفنج معاودت کرده به عراق آمد، صلاح در آن دید که به جانب همدان و کردستان^{۱۶} نزد سولاخ^{۱۷} ولی خان تکلوا رفته، با ایشان قرعه مشاورت^{۱۸} احوال خود در میان اندازد^{۱۹}. چون به درجزین^{۲۰} رسید، چند مدت در آنجا بسربرد^{۲۱} و از آنجا به همدان رفته، هر چند پروانجات استمالات^{۲۲} مصحوب ملازمان و فرستاده های^{۲۳}

-
۱- ن: «آمدن» ندارد	۲- ن: اینکه	۳- ب: «و» ندارد	۴- مز، ب، م: با
۵- ب، م: شاهزاده گی	۶- ن: «و» ندارد	۷- ب، ن، م: «شهر» ندارد	
۸- ب، ن، م: بعضی	۹- ب، م، ن: در	۱۰- ن: «که» ندارد	
۱۱- ب، م، ن: آن آستانه بود	۱۲- ن: رفته	۱۳- ب، م، ن: «او را» ندارد	
۱۴- مز: عوریان	۱۵- ب: معلی. ن: همایون گیتی ستان. م: عنوان ناخوانا است		
۱۶- ب: کردستان	۱۷- مز، ب، م: سولاخ	۱۸- ب، ن: مشورت	
۱۹- ب، ن: اندازد و	۲۰- م: «بدرجزین» ندارد	۲۱- م: برده	
۲۲- ب، ن: استمالات	۲۳- مز: فرستاده ها		

اومی رفت ، بدان اعتماد^۱ نمی کرد تا آنکه از آنجا به قم آمده ، اراده نمود که قم را بدست در^۲ آورد. حصار قم را بر روی او بسته از آنجا به کاشان رفت و در این مرتبه مهم مردم آنجا را به واجبی ساخت تا آنکه در این وقت امتخان تواچی باشی ذوالقدر حاکم فارس با لشکر فارس که در [سنه] پیچین^۳ نیل^۴ به نواب شاهزادگی^۵ [وعده] داده که - چهار هزار^۶ سوار به یساق آذربایجان حاضر سازند^۷ و یکسال از وعده^۸ معهوده^۹ منقضی شده بود - با دویست سیصد نفر از ملازمان خود به کاشان رسیده بود محمدخان که او را ملاقات نموده با او گفتگو^{۱۰} کرده که مهبای^{۱۱} رفتن می باید شد که به اتفاق روانه درگاه معلی گردیم.

محمدخان مضطرب^{۱۲} شده چاره در توقف ندیده^{۱۳} ، یکدوروز^{۱۴} به لطاف الحیل [۵۹۹] گذرانید^{۱۵}. آخر به رفاقت مشارالیه از دارالایمان کاشان بیرون آمد^{۱۶} و چون به قم رسید ، امتخان را بازی داد و با او هم عهدگشت^{۱۷} و به اتفاق روانه قزوین و سلطانیه گشتند و چند روزی بواسطه جمعیت لشکر توقف نمودند و کتابات به اسرای ترکمان و تکلو نوشته کس از عقب سیب خان واقوام به ری^{۱۸} فرستاد و^{۱۹} ولیخان ولد حسین^{۲۰} سلطان سولاخ^{۲۱} را از همدان و کردستان طلب کرده در سلطانیه میانه این اسرا با جمیع لشکر ترکمان و تکلو که در عراق^{۲۲} مانده بودند به یکدیگر ملحق گشته قرب^{۲۳} ده دوازده هزار کس خوب مجتمع گشتند و سافی الضمیر ایشان^{۲۴} [اینکه] انتقام قضیه اسیرخان کشیده^{۲۵} ، شاهزاده ظفرلوا سلطان حمزه میرزا^{۲۶} از دست معاندان بیرون آورده ، دفع علیقلی خان فیج اغلی استاجلوا اسمعیل قلیخان شاملونمایند و همگنان همدستان شده از روی استیلای تمام خود رابه حوالی دارالسلطنه رسانیدند .

چون زمستان صعب^{۲۷} و شدت سرما و برودت هوا به اعلی درجه بود واردوی^{۲۸} سنگین بود ، هر روز یکدو فرسخ راه بیشتر طی نمی توانستند نمود تا آنکه خود را به قهوسفنج که در یک فرسخی دارالسلطنه واقع است رسانیدند و در آنجا از روی قدرت و تسلط نشستند^{۲۹} که تا معامله خود را مشخص سازند.

-
- ۱- ب ، م ، ن : اعتبار ۲- م ، ن : «در» ندارد ۳- ب : پیچین . ن : پیچچی
 ۴- ب : ایل ۵- ن : «به» ندارد ۶- ب ، م : شاهزاده گی
 ۷- ن : «سوار» ندارد ۸- م ، ن : شوند ۹- ن : معهود
 ۱۰- ن : گفت وگو ۱۱- ن : رفتن مهبای . ب- مهبای رفتن ۱۲- ن : مضطرب
 ۱۳- ن : ندید ۱۴- ب : رو ۱۵- ب ، ن : گذرانیده ۱۶- ب ، ن : آمده
 ۱۷- م ، ن : عهد شکست ۱۸- ب ، م : بوی . ن : وی ۱۹- ن : «و» ندارد
 ۲۰- م ، ن : حسین خان ۲۱- ن : و سولاخ را . م ، ب : سولاخ ۲۲- م ، ن : خرقان
 ۲۳- ن : قریب ۲۴- ب ، م ، ن : «که» ندارد ۲۵- ن : کشته ۲۶- م ، ب : میرزا
 ۲۷- ن : صعب شده ۲۸- ن : اردو ۲۹- ب ، م : گشتند . ن : نشستند تا

چون از وقتی که خبر استیلا و غلبه و^۲ آمدن اسرای عالیشان به سلطانیه و زنجان رسید، اسرای در خانه مقدمهم علیقلی خان فیج^۳ اغلی استاجلو به دغدغه افتاده، بعضی مقدمات خاطرنشان نواب شاهزاده سکندرشان نمود. شاهزاده عالی نهمت، عداوت و دفع آن جماعت را قدوه همت خود گردانیده، در آن وادی راسخ شد، یکمرتبه حکم عالی و احکام مطاعه همایون به استخان^۴ ذوالقدر بگلریگی^۵ که رفیق و هم عهد اسرای تکلوترکمان^۶ بود نوشته، مصحوب کورحبیب بیگ^۷ ولد مرتضی چرکس که در یوزه ای ذوالقدری^۸ می بود فرستادند. مشارالیه چون در حوالی زنجان بدیشان می رسد، بعد از اطلاع بر حقیقت اوضاع، بعضی احکام نهانی که به مهدقلی^۹ بیگ ولد شادی بیگ ذوالقدر که در آن اوان و کیل شیراز بود قلمی شده بود [به اوداد] که هرگاه قصد استخان نماید، حکومت شیراز و خانی بدو متعلق^{۱۰} باشد [و] استخان به استصواب محمد خان وی را به قتل رسانید. دیگر احکام مطاعه به اسم ولیخان تکلوحاکم همدان شرف صدور یافت مضمون آنکه: آن ایالت پناه میر سرحد است، و ما^{۱۱} آن حدود را به عهده حفظ و حراست او نموده ایم و در این محل که فیما بین^{۱۲} نواب همایون ما و رومیان منازعه است، آن سرحد را گذاشته بی طلب و فرمان همایون [بر خاسته] آمده^{۱۳} از صوفیگری دور است، در روز که بر مضمون حراست آن حکم قضا نفاذ شرف اطلاع حاصل نماید، از روی امیدواری^{۱۴} متوجه الکای خود گشته، به حفظ و دیار قیام نماید که من بعد^{۱۵} به هر^{۱۶} چه حکم همایون صادر گردد عمل نماید. و در خلال این حال^{۱۷}، جمعی از ریش سفیدان و صوفیان طوایف و اویماقات در مجلس بهشت آیین شاه فلک تمکین جمع نموده، بعد از ذکر و ذاکری که^{۱۸} میانه صوفیه معمول و مذکور است [۴۰۰]، شاه کامیاب بدیشان خطاب فرمود که هر که خلاف اراده و^{۱۹} سخن مرشد نماید تنبیه او چیست. آن جماعت چون یافتند که غرض از آن مخالفت ولی خان تکلواست که به خلاف حکم متوجه درگاه شد^{۲۰}، صوفیان بر زبان آوردند که گوشت بدن او را خام خواهیم خورد که خلاف اراده و رضای مرشد نموده و بر این نیت الله کشیده، مشخص^{۲۱} شد که آن اسرار باری در درگاه عالمپناه^{۲۲} نخواهد بود و این اخبار ایشان را از داخل شدن به درخانه متقاعد ساخت و در همان منزل قرار گرفتند. چون دولتخانه مبارکه در خانه های^{۲۳} مرحومی میر اسدالله

۱- ن: «و» ندارد	۲- م: «و» ندارد	۳- ن: فیجلو
۴- م، ن: «خان» ندارد	۵- ن: بیگلریگی	۶- م: ترکمان
۷- ب، م، ن: ذوالقدر	۸- م، ن: شهدقلی	۹- م: مستن
۱۰- ب: تا. ن: ندارد	۱۱- نسخه ها: خواسته	۱۲- م: «آمده» ندارد
۱۳- ن: امیدواری تمام	۱۴- ن: هر	۱۵- م، ن: احوال
۱۶- ب، ن: که در	۱۷- ن: «و» ندارد	۱۸- م، ن: شده
۱۹- ن: متحقق	۲۰- ن: معلی	۲۱- ن: خانه

صدر سابق بود- چنانچه سابقاً ذکر رفت- شبها امرا با جمعهم، علیقلی خان استاجلو و محمدی خان تخماق استاجلو و اسمعیل قلی خان شاملو و اسام قلی خان قاجار بگلرییکی^۱ قرا باغ، اتاقها در باغچه آن خانه زده، شبها به مراسم کشیک^۲ قیام می نمودند و دست از سبیه و گرفتن قلعه باز داشتند و بخود درماندند.

چند روز براین منوال چون گذشت، به خاطر علیقلی خان رسید که نواب کامیاب و نواب^۳ شاهزاده مستطاب را با سایر شاهزاده ها برداشته به خانه امیرخان که حصار و باره داشت و خود در آن ساکن بود برد^۴. روز چهارشنبه غره شهر صفر (مقرون بالفتح والظفر)^۵ شاه کامیاب را سوار کرده، نواب شاهزادگی پیاده در جلو روانه آن خانه گشتند و مقصد اصلی امرا آن بود که در بیوقت اندیشه شاه و شاهزاده ها^۶، ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا کرده، شاهزاده سلطان حمزه میرزا را^۷ بر تخت سلطنت^۸ نشانند که اسرای آن طرف را دیگر امید نمی ماند. هر چند که اسرا سعی فرمودند، شاهزاده (به ادب و حیا، سلطان حمزه میرزا)^۹ قبول این معنی به هیچوجه ننموده و^{۱۰} منع اسرا فرموده. آنگاه اسرا عرضه ها نوشته هر کدام مصحوب کس خود فرستادند، درجه قبول نیافت. بانصروه اسرای^{۱۱} که از عراق آمده بودند، روز جمعه هفدهم^{۱۲} شهر صفر سنه مذکوره در قریه فهوسفنج و بارنج رحل اقامت انداختند و در عین شدت سرما و برودت که قمر^{۱۳} در اواخر جدی بود بسر می بردند. راهها از آمدن مردم مسدود شد و هر کس که از لشکریان شهری^{۱۴} اشتراک از پی آذوقه^{۱۵} و نقل اجناس ماگوله^{۱۶} فرستاده بودند بالتمام گرفتند و بنیاد مخالفت کردند، تا آنکه از این جانب، اسرای عمده سوار شده، بر سرخیابان دارالسلطنه آمده، کس نزد اسرای عمده فرستاده، از آنجانب نیز مثل محمدخان و دیگر اسرای عالیشان سوار شده یکدیگر را ملاقات نمودند و از صحبت ایشان چون^{۱۷} بوی وفاق نمی وزید و از هر جانب مطالب مشکله اظهار می کردند و محل اعتماد یکدیگر نبودند، به مواعید و اراده محال حواله می فرمودند.

اسرای درخانه شاهی چون به شهر آمدند^{۱۸} و عرض حکایات در مجلس بهشت آیین نواب شاهزادگی^{۱۹} و خان عالیشان علیقلی خان نمودند، از آن مقوله هیچ درجه قبول نیافت و روز دیگرش ادهم خان ترکمان چون محل اعتماد علیقلی خان بود، دوا^{۲۰} طلبیده گفت که مرا رحمت دهید^{۲۱}

-
۱- ب، ن: بیکلرییکی	۲- ن: کشیک	۳- ن: «نواب» ندارد	۴- ب: بردو
۵- ن: بین الهالین را ندارد	۶- ب، م، ن: شاهزادها	۷- م، ن: «را» ندارد	
۸- ن: «سلطنت» ندارد	۹- ن: بین الهالین را ندارد	۱۰- ن: «و» ندارد	
۱۱- ب، ن: اسرا	۱۲- ب، م، ن: هفدهم	۱۳- ب، م، ن: «قمر» ندارد	
۱۴- ن: و شهری	۱۵- ب، م، ن: آذوقه	۱۶- ب: مألوه	
۱۷- ن: و چون	۱۸- م، ن: درآمدند	۱۹- ب، م، ن: شاهزاده گی	
۲۰- ب، م، ن: اورا	۲۱- م، ن: گشتند		

که نزد اسرای ترکمان رفته نوعی کنم^۱ که ترکمانان [۹۰۱] بدین جانب میل نمایند و در میانۀ اسرا صحبتی بهم رسانم. علیقلی خان به طوع و رضا او را رخصت داده مشارالیه به میانۀ ایشان رفت هرچند از اینجانب^۲ حرف زد و درخفیه نیز صحبتها با محمدخان داشت، اثری بر آن ظاهر نشد. چون دید که فایده ندارد او نیز سپر^۳ انداخته تابع ایشان و همدستان همگنان گشت. چون این خبر به شهر رسید که ادهم خان از ایشان شد، عرق حمیت^۴ اویماقیت به حرکت آمده، هرکس از بقیۀ ترکمانان که تورچی و ملازم بودند، بالتمام به اردوی ایشان ملحق گشتند و در خلال این احوال شبی از شبها، شاهقلی سلطان پیاده^۵ ترکمان که مربای تربیت شاهزاده گیتی ستان بود ویا اسرای شاملو خصوصاً اسمعیل قلیخان ربط^۶ و جهت تمام داشت، بواسطۀ آنکه نواب شاهزاده در آن روز به تماشای^۷ اسرا از جیقۀ مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع و خلعت و چیزها عنایت فرمود، به وی نسبت به دیگران چیز^۸ زبونی داده بودند، مشارالیه آنرا وسیله ساخته، فرار نموده^۹ و در شب سه شنبه بیست و یکم شهر صفر سنۀ مذکوره، چون باد و نفر غلام شاهزاده طهماسب میرزا و دده اش^{۱۰} کیخسرو گرجی که از غلامان قدیمی شاه جنت مکانی بود به اتفاق پاکیزه امام قلی ترکمان که از یکجهتان وایشک^{۱۱} آفاسیان نزدیک سلطان صاحبقران بود، آنها را به مواجید کاذه گول زده که میرزا را به^{۱۲} میانۀ ترکمانان برده پادشاه می کنم. غلامان وعده دادند^{۱۳} که شما شب به پایین^{۱۴} برجی که به جانب حمام است آمده ما میرزا را در میان جوالی نهاده باریسمان^{۱۵} به پایین می دهیم و خود نیز از در قلعه خود را به شما می رسانیم.

از اتفاقات حسنه، در اول شب مذکور مقدمۀ مسطور را به عمل آورده، از عانم آورده، بی پروایی و بی حرمی^{۱۶} علیقلی خان، کسی متوجه احوال شاهزاده ها نمی شد و^{۱۷} در اول شب این مقدمه به ظهور پیوست. در همان شب شاهقلی سلطان پیاده و امام قلی پاکیزه، شاهزاده را برداشته از راه سرخاب به اردوی اسرا آوردند و تا اوقات^{۱۸} محمدخان جایی^{۱۹} درنگ نفرمودند.

محمدخان و اسرا از این واقعه خوشحال شدند^{۲۰}. صبح تماشای اسرا اجتماع فرموده شاهزاده را در اوقات^{۲۱} بر کرسی نشانده پابوس کردند و تهنیت یکدیگر فرمودند. ادهم خان چون این وضع

-
- ۱- ب، م، ن: کنند ۲- م: به اینجانب. ن: یرین جانب ۳- ب، م، ن: سر
 ۴- ب: جمعیت او یماقیت م: جمعیت و بماقیه. ن: حمیت آن طایفه ۵- م، ن: در حرکت
 ۶- ب، م: ربت ۷- م: باتماشای ۸- مزه ب، م: چیزی
 ۹- ب، م: نمود نموده در شب ۱۰- مز: دده اش ۱۱- ن: ایشیک
 ۱۲- ن: «به» ندارد ۱۳- ب، م: داده اند. ن: داده ۱۴- ب، م، ن: پپای این
 ۱۵- م: بها باریسمان. ن: باریسمان ۱۶- م: حرفی ۱۷- ب، ن: «و» ندارد
 ۱۸- ب، م: اتاق ۱۹- ب، م، ن: جای ۲۰- م: شد ۲۱- ب، م: اتاق

را مشاهده فرمود، پیغام به علیقلی خان داد که حفظ شاهزاده‌ها^۱ چنین کرده‌اند^۲. قاصد ادهم خان که این خبر رسانید، نواب شاهزاده و اسرای در خانه از بردن طهماسب میرزا واقف گشتند. چون اسرای ترکمان و تکلوشاهزاده‌ای^۳ در میانه^۴ خود دیدند، از آنچه در دل داشتند که معامله خود را به صلح و صلاح منجر سازند^۵، باز آمده سرکشی ایشان زیاده از حد شد و از این جانب اندک تزلزلی پیدا کرده، یکمرتبه اسلام پناه میرابوالولی^۶ انجورا با علما و قضات و اسرا فرستادند همچنان معامله^۷ نامشخص ماند و مدعای اصلی آن جماعت اینکه علیقلی خان فیج اغلی که خونی امیرخان است در درخانه نباشد، او را میر سرحدی کرده بمادختر^۸ بدهد و بستاند و به الکای خود هر جا که اختیار کند برود و^۹ به عمل آوردن این مقدمه و قبول نزد شاهزاده گیتیستان محال بود، چه معاملات^{۱۰} باخان مشارالیه بود و^{۱۱} شاهزاده را^{۱۲} قدرت و اختیاری در امور نبود و اسرا، مثل محمدی^{۱۳} خان تخماق استاجلو [۴۰۴] و اسمعیلقلی خان شاملو و امامقلی خان قاجار و اسرای ذوالقدر همه به واسطه خاطر شاهزاده مطیع و فرمان بردار.

چون مردم به جان رسیدند و از هیچ طرف ابواب فتح بر روی گرفتاران نمی‌گشود و معامله قلعه تبریز و تسخیر آن خود^{۱۴} برطرف شد، و اسرا به یکدیگر افتادند و اگر احیاناً در باب استیصال آن لشکر^{۱۵} همگنان یکدل و یکجهت می‌بودند، آنقدر سپاهی و لشگری^{۱۶} در دارالسلطنه بود که^{۱۷} بایشان مقاومت کرده، بیست‌سی هزار پیاده تبریزی (که هر کدام برابر بیری^{۱۸} بودند)^{۱۹} از راه رودخانه به اردوی آن جماعت رفته دساراز روزگار ایشان برآرند و به یک طرفه العین اردوی ایشان را تالان نمایند. چون مشیت ازلی به وقت دیگر متعلق گشته بود، عقده‌ها رخ می‌نمود^{۲۰}. شعر^{۲۱}:

زیر ایوان چرخ بوقلمون کل اسر بوقته مرهون^{۲۲}

سابقاً مذکور شد که از جماعت ترکمان و تکلو-هر که در دارالسلطنه^{۲۳} در ملازمت شاهزاده بود، از قورچی و مقربان و یوزباشیان^{۲۴} - بالتمام^{۲۵} به اردوی اسرای مذکوره^{۲۶} خود را رسانیده، برادران امیرخان - اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان^{۲۷} که در قلعه قهقهه محبوس بودند - و^{۲۸} به التماس بعضی

-
- ۱- مز: شاهزاده‌ها. ن: شاهزاد ۲- ب، م: کرده‌اند که ۳- ن: شاهزاده را
 ۴- ن: میان ۵- ن: قرار دهند ۶- مز: ابوالی ۷- م، ن: «معامله» ندارد
 ۸- ن: دختری ۹- ن: «و» ندارد ۱۰- ن: مهمات ۱۱- م، ن: هر
 ۱۲- ن: «را» ندارد ۱۳- ن: محمدخان ۱۴- ن: «خود» ندارد
 ۱۵- ن: اشگرو ۱۶- ن: لشگری که ۱۷- م: و. ن: ندارد
 ۱۸- ب، م: سپری ۱۹- ن: بین الهالین را ندارد ۲۰- م: نمود
 ۲۱- ن: بیت. م: ندارد ۲۲- ب: «مرهون» محوشده است ۲۳- ن: دارالسلطنه و
 ۲۴- ن: یولاشیان ۲۵- ب، ن: «بالتمام» ندارد ۲۶- م، ن: مذکور
 ۲۷- م، ن: «سلطان» ندارد ۲۸- ب، ن: «و» ندارد

از اسرا ایشان را از قلعه بیرون آورده، اراده آن بود که علی رغم استازعان تربیت ایشان^۲ کرده شاید مردم از آن جماعت روگردان شوند، اتفاقاً ایشان نیز فرار کرده خود را بدان اسرا ملحق ساختند و جمعی دیگر^۳ که از طوایف دیگر اویماقات بودند و^۴ منظور نظر شاهزاده نامدار نبودند^۵. مثل سلمان خان استاجلو و علی سلطان چیچکلو و ابراهیم بیگ ایرلو و شاهوردی^۶ بیگ سعدلو و طهماسب قلی بیگ شاسلو و غیر ذلک، گریخته به میان مخالفان رفتند. با وجود آنکه از این طرف^۷ همگی بدان جماعت نویدها و تعهدات و مراسلات مترقب داشته^۸ و اگر کسی آمدی^۹ یقیناً مراتب^{۱۰} پیدا کردی، یک کس^{۱۱} از آن جماعت روگردان نشد^{۱۲}. تا آخر الامر، علی قلی خان چاره ای ندید و آن جماعت سر رشته لشگری خود را چون سد^{۱۳} سلاسل درهم پیوسته، شاهزاده^{۱۴} طهماسب میرزا را در میانه خود نصب کرده به دغدغه آنکه روز به روز ترقی ایشان بیشتر شود^{۱۵}، به خاطر آورد که نواب کاسیاب اعلی شاه سلطان محمد و نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا را سوار کرده بر سرایشان رود و آن جماعت را مغلوب ساخته صحبت رایگی سازد.

روز جمعه بیست و پنجم شهر صفر سنه مذکوره مستعد مقابله و مقاتله شده، محل عصر^{۱۶} به کوکبه^{۱۷} هرچه تمامتر سوار شده، اسرا و مقربان سوارگشته^{۱۸} عرابهای پرتوپ^{۱۹} توپچیان پیش انداخته، از راه خیابان بیرون رفتند و بعضی قراولان از مردم طرفین برهم تاخته چند نفری از اطراف به ننگ افتاده^{۲۰}، چون شب درآمد^{۲۱} و تاریک گشت و^{۲۲} غوغا فرو نشست و میانجی شب نمود^{۲۳} (۲۴) شاه و شاهزاده و اسرا چون لشکر شکسته جدا جدا^{۲۵} به شهر^{۲۶} تادو دانگ شب داخل شدند.

روز دیگرش، در محلی که علی قلی خان در درخانه بود، بعضی از مقربان و ایشک^{۲۷} آفاسیان را به خاطر رسیده^{۲۸} که فتنه کنند^{۲۹} شاید راست نشسته فرجی رخ نماید. در این اثنا آواز بر می آرد^{۳۰}

-
۱- ب: علی رقم. ن: علی الرغم	۲- ب، م: «ایشان» ندارد
۳- م، ن: «که» ندارد	۴- ن: «و» ندارد
۶- ن: شاهوردی	۷- ب، م، ن: یکطرف
۸- مز، ب، م: «داشته» ندارد	۵- ب: پیوندند
۹- ن: «آمدی» ندارد	۱۰- ن: مرتب می کرد
۱۱- م: کسی	۱۲- ن: نمی شد
۱۳- ن: «سد» ندارد	۱۴- ب، ن: شاهزاده و
۱۵- ن: نشود	۱۶- ب، م، ن: عصری
۱۷- ب: کویه. ن: کویه	۱۸- م، ن: گردیدند
۱۹- ن: توپ را	۲۰- م: انداخته
۲۱- م، ن: «و» ندارد	۲۲- مز: «و» ندارد
۲۳- م: نموده	۲۴- ن: بین الهالین را ندارد
۲۵- ب، م: «جدا» ندارد	۲۶- ب: یابشهر. م: «به شهر تادو» خوانان نیست
۲۷- ن: ایشیک	۲۸- ب، م، ن: رسید
۲۹- م: کند. ن: سرگنند	۳۰- م، ن: می آورد

که شاهی سیون شده که علیقلی خان را بکشند. مردم هجوم آورده به گمان آنکه از جانب شاه و شاهزاده امر شده، چون داخل خانه‌های [۳. ۴] دیوان خانه^۱ می‌شوند، اسمعیل قلیخان شاملو بیرون آمده، یکدو کس ایشان را زخم‌دار می‌کند و جمعی که متصدی آن امر شده^۲ بودند، ایشان را به قتل آوردند، مثل^۳ طهماسب قلی^۴ قانچی افشار و مهدیقلی الکسن^۵، اغلی ذوالقدر و قاسم بیگ یولی اغلی قاجار که هر سه به قتل رسیدند و این فتنه فرو نشست.

دراول حال که خبر در شهر و بازار افتاد که حسب الامر شاه و شاهزاده علیقلی خان به قتل رسید. مردم در ساعت این مژده را به اردوی اسرای تکل و ترکمان برده، نثاره‌های بشارت زدند و همان ساعت کس به عراق فرستادند جهت تهنیت این خبر، و مبلغها به علت مشتاق از رعایا باز یافت کردند. آخر همین روز علیقلی خان مجلس^۶ و مزین گشته با دوستان خود سوار شد و تا سر خیابان بسر آمده خود را به جهانیان و بازاریان نمود. اسرا^۷ چون واقف گشتند که خبر قتل علیقلی خان دروغ بود و^۸ نشستن ایشان در فیهوسفنج^۹ و آن نواحی (دیگر صورتی ندارد، بایکدیگر)^{۱۰} مشورت کردند که شاهزاده طهماسب میرزا را برداشته به عراق آیند و در دارالسلطنه قزوین میرزا را بر تخت نشاند. مهمات عراق را^{۱۱} بسازند. چون آرای^{۱۲} ایشان بدین قرار گرفت، از آن منزل کوچ کرده یکدو فرسخ بالا نشستند. این خبر که به پایه سریر اغلی رسید، یکمرتبه دیگر علما و قضات را فرستادند^{۱۳} که شاید در میانه به اصلاح منجر شود^{۱۴}. علما بعد از ملاقات و گفتگوی^{۱۵} وعظ و^{۱۶} مراسلات، اسرای عالیشان همانکه می‌گفتند می‌گفتند و این خود^{۱۷} امر محال بود. بعد از آمدن اسرا^{۱۸}، باز رای علیقلی خان بدین^{۱۹} قرار گرفت که شاه و شاهزاده را باز سوار کرده به جنگ برد. نظم^{۲۰}:

روز دیگر که خسرو خاور کرد آهنگ لشکر اختر
علم^{۲۱} زرنکار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند
گشت روشن زیرق تیغش دشت خیل انجم ازو گریزان گشت

علیقلی خان شاه و شاهزاده را^{۲۲} سوار کرده، با اسرای نامدار که در رکاب ظفر انتساب بودند،

-
- ۱- ب، م، ن: دیوانخان ۲- م، ن: شدند ۳- ن: «مثل» ندارد
۴- م: قلی خان. ن: قلی خان قاپوچی ۵- م: الکسی اغلی. ن: ندارد
۶- ن: «و» ندارد ۷- ن: به عیش ۸- م، ن: «اسرا» ندارد
۹- ن: «و» ندارد ۱۰- ب: فیهوسفنج. ن: فیهوسفنج ۱۱- ب، م، ن:
بین الهالین را ندارد ۱۲- م: «را» ندارد ۱۳- ب، م، ن: رای ۱۴- ن: فرستاده
۱۵- ب، م، ن: شود ۱۶- ب، م، ن: گفتگو ۱۷- ن: «و» ندارد
۱۸- ب، م، ن: خبر ۱۹- ن: علمایان رای. م: اسرای ۲۰- ن: برین
۲۱- ن: بیت. ب، م: ندارد ۲۲- ب، م: علمی ۲۳- ب: «را» ندارد

متوجه اردوی آن جماعت گشتند. چون قرب یکفرسخ دیگر مانده بود که به یکدیگر ملحق گردند، اسلمس خان ذوالقدرمهردار ولد شاهرخ خلیفه که ریش سفید جماعت ذوالقدر بود - از اسب پایین آمده در پای اسب نواب شاهی افتاده استغاثه^۱ و تضرع نمود که^۲ نواب کامیاب از سرخون این جماعت برگشته روزگار گذشته، رفتن را موقوف دارد که چون علیخان حاکم شیراز که حسب الامر اعلی^۳ در این ولایت گریگی^۴ فارس بدو مفوض شده^۵، لشکر بسیار جمع نموده متعاقب از آن طرف می رسد و از این جانب^۶ نیز جمعیتی تمام خواهد شد^۷، اگر به التماس این بنده درگاه که^۸ می نمایم نیایند، آن محل امر از نواب اعلی است. شاه کامکار^۹ حسب المسوؤل^{۱۰} مبذول داشته نواب شاهزاده هم رد التماس مهردار ننمود و او هم همراهی فرمود شاه و شاهزاده عنان عزیمت به جانب شهر^{۱۱} مصروف داشته به شهر آمدند.

در خلال این احوال، از کاشان خبر به محمدخان رسید که شاهوردی^{۱۲} خلیفه ولدولی^{۱۳} خلیفه شاملو که در نظر بود بر سر کاشان آمده کاشان را گرفته و یوسف بیگ ولد محمدخان که کاشان بوده در اثنای قلعه داری در نارین قلعه^{۱۴} به تفنگ یکی از تفنگچیان قلعه که همراه وی بوده [۴۰۴] به قتل آمده محمدخان از غصه^{۱۵} ولدوالم بلدپیشان^{۱۶} شده دیگر اقامت ننمود^{۱۷} و کوچ کرده از راه میانه و سلطانیه متوجه عراق شد.

چون مشخص شد که امرا به دارالسلطنه قزوین خواهند^{۱۸} رفت آن بلده فاخره که به تیول اسمعیل قلیخان توچی باشی شاملو که از جانب نواب^{۱۹} شاهزاده سلطان حمزه میرزا به یولدش^{۲۰} مخاطب بود، تماسی عیال و فرزندان شاملو^{۲۱} در آن خطه^{۲۲} خلد آسا بودند آتش در نهادش^{۲۳} افتاد این قضیه^{۲۴} را بانواب شاهزادگی^{۲۵} و علیقلی^{۲۶} خان در میان نهاد. ایشان نیز رای صوابنمای را بدین قرار دادند که اسمعیل قلیخان و شاهوردی^{۲۷} خلیفه ایناللو^{۲۸} از راه طارم و خلخال

-
- ۱- ب، ن: استعانت ۲- م، ن: «که» ندارد ۳- ن: الاعلی
 ۴- ن: بیگریگی گری ۵- ن: شده بودو ۶- ب: از این جماعت
 ۷- ن: «شد» ندارد ۸- مز، ن: «که» ندارد ۹- ن: کامیاب
 ۱۰- ب، م، ن: حسب المسائل ۱۱- ب، م، ن: «شهر» ندارد
 ۱۲- ن: شاهوردی م: شاهوی ۱۳- ب، م، ن: «ولدولی خلیفه» ندارد
 ۱۴- م: «قلعه» ندارد ۱۵- ن: غصه و الم او ۱۶- م: پرایشان
 ۱۷- م، ن: ننموده کوچ کرده ۱۸- ن: خواهد ۱۹- م، ن: «نواب» ندارد
 ۲۰- م، ن: یلدش ۲۱- ن: شاملو که ۲۲- م: خطه آسا. ن: خطه فردوس آسا
 ۲۳- ب، ن: دهانش ۲۴- ب: غضیه ۲۵- م: شاهزاده گی
 ۲۶- م، ن: علی خان ۲۷- ن: شاهوردی ۲۸- مز، ب، م: ایناللو

به سرعت و استعجال خود را به دارالسلطنه پیشتر از امرا داخل شوند^۲ رسانیده هر چه مقتضای وقت باشد به عمل آورد. نواب شاهزادگی^۳ و نواب خانی در تراضی خاطر اسمعیل قلیخان کوشیده^۴ مجدداً تعهدات باوی نمودند و او را رعایت^۵ فرموده مرخص ساختند. مشارالیه به قدغن تمام متوجه آن دیار شد و^۶ رای شاهزاده و خان عالیشان بدان قرار گرفت که خود نیز متعاقب از عقب روان شده به عراق روند و معامله امرای مخالف^۷ را بکطرف نمایند.

ذکر^۸ بعضی از وقایع متنوعه^۹ که در این سال رخ نمود

هم در این سال^{۱۰} محمد قلی میرزا ولد عیسی خان گرجی- که از اعظم سلاطین گرجستان بود- و نهال باکمالش در چمن حسن و جمال طوبی مثال سرسبز گشته، در میانه قزلباش نشوونما یافته بود، و در ایام سادگی و نهایت خوبی و رعنائی منظور نظر شاهزاده کامیاب شده همواره آفتاب مثال همراه^{۱۱} و ملازم آن^{۱۲} نیراخرت برج سلطنت و جلال یعنی شاهزاده نیکو خصال بود و پیوسته جام آمالش از سلسال زلال عاطفت آن قمر طلعت مالا مال^{۱۳} - در شب یکشنبه بیست و چهارم^{۱۴} شهر ذی قعدة الحرام سنه ثلث^{۱۵} و تسعین و تسعمائه^{۱۶} در شب تار، همراه شاهزاده کامکار که به قلعه گیری و لوازم آن^{۱۷} مراسم سیه ساختن در دارالسلطنه تبریز اقدام داشتند- از پشت بام مسجد نصریه- که در صاحب آباد تبریز است- افتاده شربت فنا چشید^{۱۸} و سلطان خلیل یکک ولد شمعال سلطان چرکس که از نیازمندان او بود، نعش او را برداشته به قصد آنکه به مشهد مقدس رضیه رضویه (علی راقده الف الف سلام و تحیه)^{۱۹} برده دفن نماید^{۲۰}، متوجه دارالسلطنه قزوین گشت. دیگر از قضایای هایله و حادثه نازله، فوت غفران پناه^{۲۱} امیر شمس الدین محمد صدر است که (به مرض استسقاء و سوء النینه، در شب دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام حجة مذکوره، در نصف شب لبیک حق را)^{۲۲} اجابت^{۲۳} نمود و در روز مذکور تجهیز و تکفین وی در منزل^{۲۴} میرزا عبدالعسین که از نمایر دختران میرزا جهان شاه^{۲۵} است و خانه مذکور در سرخیابان در حوالی بقعه مظفریه- که از مستجد ثاث پادشاه مذکور واقع است و غفران پناه مشارالیه در آنجا

-
۱- ن: پیش	۲- مز، ب، م: داخل شوند رسانیده. ن: گردانند که
۳- ب، م: شاهزاده گی	۴- م: کوشید
۵- ب، م: غایب	
۶- ن: «و» ندارد	۷- م: عنوان معوشده
۸- ب: مشنوعه	۹- ب: نموده است
۱۰- م: در سال	۱۱- م، ن: «همراه» ندارد
۱۲- م: «آن قمر» ندارد	
۱۳- ن: مالا	۱۴- ن: ۲۴
۱۵- م: ثلاث	۱۶- ن: ۹۹۳
۱۷- م، ن: «و» ندارد	۱۸- ن: چشیده
۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد	۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد
۲۱- م، ن: نمایند	۲۲- م، ن: بین الهلالین را ندارد
۲۳- ن: دعوت حق را لبیک	۲۴- م، ن: «وی در منزل» ندارد
۲۵- م، ن: شلم جهان	

می بود. نموده نعلش شریف آن حضرت را^۱ - امرا و وزرا و اعیان درگاه شاهی حاضر شده، به قلعه مذکور^۲ نقل نموده، به امانت گذاشته شد.

نواب شاهی و نواب شاهزادگی^۳ دو روز قبل از فوت نواب مرحوم، مراسم^۴ پرش بجای آورده، منصب جلیل القدر صدارت را [۹۰۵] به پسر کهنتر نواب مشارالیه امیر تاج الدین محمود - که در فضایل و اخلاق و کمالات زیاده بر^۵ پدر است - شفقت فرمودند و احکام مطاعه واجب الاطاعه در باب صدارت و مراسم تعزیت و استمالت نوشته، خلایق فاخره جهت صدارت پناه مومی الیه و دیگر فرزندان نواب غفران پناه فرستادند^۶. (در باب تاریخ فوت وی میر جعفر تبریزی گفته. شعر^۷:

شمس ^۸ دین صدر عالم و آدم	زین جهان سوی آن جهان فرمود
روشنی بخش شرع بود آن شمس	رفت و ظلمت به شرع روی نمود
ماه ذی حجه بود کو ^۹ برساند	محمل ^{۱۰} خود به کعبه ^{۱۱} مقصود
جای او را به اسر شاه گرفت	پسرش میر [تاج دین] محمود
چونکه محمود جانشینش شد	عاقبت از عطای حی و دود
جعفری گفت بهر تاریخش	بود وی صدر عاقبت محمود

میر، پسر میر تاج الدین محمود خبیصی^{۱۲} است که از اکابر سادات ولایات کرمان بوده^{۱۳} و در آن حدود صاحب ملک و محصول بسیار بوده و همیشه مردم آن ولایت و خراسان از او منتفع می گشته اند و در کرم و مهمانداری شهره^{۱۴} خراسان است و در زمان قرب عبیدخان، پدر میر واحد قاپنی و اهالی آنجا با کوچ و عیال به خبیص^{۱۵} رفته مدت ها^{۱۶} در آنجا بسر می برده اند و آنچه میر مرحوم نسبت بدیشان^{۱۷} به عمل آورده، این نسخه را تاب آن نیست.

بعد از فوت میر، خواجه رشید^{۱۸} کرمانی که کلاتر و بزرگ ولایت کرمان بود بواسطه عداوت مقرر خیلی نقصان و خسران به سرکار وی رسانیده و بعضی از عقارب ایشان بیرون رفته، با وجود^{۱۹} آن نواب صدارت پناهی به جد و جهد خود در نگاه داشتن مابقی و اکتساب دیگر چیزها کوشیده، صاحب چهار صد پانصد تومان محصول شد و هرگز از کرمان به اردوی همایون نیامد و میل مناصب و جاه نفرمود چنانچه در ایام جوانی و اوایل به حال خود فرموده اند. شعر^{۲۰}:

علو همت ما را سر مناصب^{۲۱} نیست از آن مناصب دنیا بما مناسب^{۲۲} نیست

۱- مز، ب، م: ندارد	۲- م: مذکور	۳- م، ن: شاهزاده گی
۴- ب: مرسوم	۵- ن: از، م: ندارد	۶- م: فرستادند
۷- م: ن: ندارد	۸- شمس الدین	۹- م: و کعبه
۱۰- م: خبیصی	۱۱- م: بوده	۱۲- م: شهر
۱۳- م: مدتی	۱۴- ب، م: بدیشان	۱۵- مز، ن: الرشید
۱۶- ب: وجو	۱۷- م: ندارد	۱۸- م: مناسب
۱۹- م: مناسب	۲۰- م: مناسب	۲۱- م: مناسب

مرا که سلطنت فقری مزاحم نیست به جاه میل ندارم چو طبع طالب نیست
چه التفات به دنیا و اهل او دارد کسی که بردل او حب جاه غالب نیست

مرا که علم و ادب هست و فضل و دانش و رای عجب نباشد اگر دل به جاه راغب نیست
و اول سفری که وی از دارالامان کرمان نمودند، سفر زیارت مشهد مقدس است که در شهرو سته
اثنی و سبعین و تسعمائه به سعادت^۱ زیارت آن آستان عرش مکان مشرف و سرافراز گشتند و بعد از آن
تهیه اسباب حج بیت الله الحرام نموده، مستعد زیارت حرمین شریفین، زاد همای^۲ شرفاً و تعظیماً
و زیارت مشاهد مقدسات سدره^۳ مرتبات گشتند و در شهرو سته خمس و سبعین و تسعمائه آمده از
کاشان و راه همدان خود را به عتبات عالیات رسانیدند و اول شهر ذی قعدة سنه مذکور، همراه
حجاج احرام حج بسته، از نجف اشرف و راه بیابان نجد متوجه آن که به آمال شدند و بدان سعادت
فایز^۴ گشته بعد از زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه یقیع - سلام الله علیهم
اجمعین - از همان راه که^۵ رفته بودند عود فرموده، محرم در [۴۰۴] کربلا بسر بردند و همچنان
از راه همدان به کاشان ویزد رفته تا به کرمان تشریف فرموده و در بلده خبیص به طاعت و عبادت
و مطالعة اشتغال می فرمودند تا^۶ در^۷ اواخر اودئیل^۸، مطابق سنه خمس و ثمانین و تسعمائه که
شاه جمجاه سلطان محمد پادشاه^۹ در دارالملک شیراز بر تخت سلطنت نشستند - نواب میرزا به مهم
صدارت یازد^{۱۰} و سرافراز کرده^{۱۱}، پروانجه و خلعت فرستاده، آن حضرت را طلب فرمودند. باعث
آنکه در حینی که حسب الحکم^{۱۲} شاه غفران پناه علین آشیانی^{۱۳} مقرر بود که نواب کامیاب سشارالیه
از دارالسلطنه هرات به شیراز آید از خبیص و^{۱۴} کرمان فرموده^{۱۵}، چون نواب میر به ملازمت و
مجالست اشرف سرافراز شد، نواب^{۱۶} اعلی را بر کماهی استعداد و حالات نواب میر اطلاع شد^{۱۷}
و بر زبان^{۱۸} الهام بیان جاری ساختند که با وجود نفس نفیس میر که مهمات کلی به تخصیص
منصب صدارت از او متمشی می شود، چون به خدمت شاه بابا ام^{۱۹} سرافراز می کردم^{۲۰}، التماس مهم
صدارت جهت اومی کنم. اتفاقاً دیگر ملاقات نواب^{۲۱} اعلی به نواب^{۲۲} جمجاه ستاره سپاه واقع نشد.
چون آن معامله مخزون خاطر آفتاب تأثیر بود، منصب صدارت را به وی تفویض کردند چنانچه
سابقاً در مجلس^{۲۳} ذکر شد^{۲۴}.

-
- ۱- م: «به سعادت» ندارد ۲- م: زاد هم الله ۳- م: «و» ندارد
۴- م: سدر ۵- ب: فایض ۶- ب: م: ص ع ۷- م: «که» ندارد
۸- ن: بین الهالین را ندارد ۹- ن: و در ۱۰- ب: م: اودیل
۱۱- ب: پادشا ۱۲- ن: «یادو» ندارد ۱۳- ن: گشته
۱۴- ن: «حسب الحکم» ندارد ۱۵- ن: «علین آشیانی» ندارد ۱۶- م: «و» ندارد
۱۷- ن: بین الهالین را ندارد ۱۸- ن: نواب کامیاب ۱۹- ن: حاصل شد و بر زبان
۲۰- ن: به زبان ۲۱- ن: «ازو» ندارد ۲۲- م: بابام ۲۳- م: میگردید، ن: میگرد
۲۴- ن: نواب شاه جمجاه ۲۵- ب: م: و نواب ۲۶- ن: «در مجلس» ندارد ۲۷- ن: بشد

وی هفت سال تمام به استقلال و استیلای [ما] لا کلام^۱ به امر صدارت اقدام نمود^۲ و در تمامی اسفار در شروان^۳ و آذربایجان و خراسان همراهی اردوی همایون نمود و^۴ در اواخر بواسطه ضعف و پیری امراض بر مزاج شریف^۵ مستولی گشت و^۶ فایده بسیاری به صلحا و علما و سادات^۷ و فقرا رسانید^۸ و قدرت تمام در دادوستد و نذورات^۹ داشت و هیچ صدری از روی استقلال این چنین صدارت نکرده بود. اخلاق حمیده و صفات پسندیده و فضایل و کمالات آن حضرت زیاده از آنست که درج توان کرد و^{۱۰} یاد رحیز^{۱۱} بیان گنجده^{۱۲} و نواب اعلی را به^{۱۳} توجه تمام بود که با هیچکس مثل آن نبود نواب میر در فضایل و کمالات ممتاز اهل^{۱۴} زمان بود^{۱۵}. خط را خوش^{۱۶} می نوشت و منشی خوب بود و در ایام صدارت تتبع فقه نموده^{۱۷} و در کلام^{۱۸} و عربیت و اصول خود^{۱۹} صاحب فن بودند و در میدان سخنوری گوی تفوق و رجحان از شعرای زمان ربوده بود. شعر^{۲۰} را نیک می فرمودند و گاهی به فکر آن اقدام می نمودند و آنچه از نتایج طبع و قاد آن حضرت سر می زد خوب واقع می شد و فهمی^{۲۱} تخلص می فرمودند. اشعار آن حضرت از قصیده و غزل و رباعی، قریب به دوهزار بیت می شود که^{۲۲} فقیر، حسب الامر نواب میر^{۲۳}، در دارالسلطنه تبریز جمع نموده^{۲۴} (دیباچه ای بر آن نوشته)^{۲۵} این ابیات^{۲۶} از جمله اشعار وی است^{۲۷}. نظم^{۲۸}:

(هرگز بمدعای تو گامی نیافتم	روی دل و جواب سلامی نیافتم
در محنت فراق ندیدم نهایتی	در دولت وصال توداسی نیافتم
در کاینات محرم رازی که او برد	از دوست نزد دوست پیاسی نیافتم
شوخی کزو وفا طلبیدم زمن رسید	در دشت ناز آهوی را می یافتم
فهمی منم که روی زمین بهره دمی ^{۲۹} [۹۰۷]	گشتم تمام و مرد تمامی ^{۳۰} نیافتم

این مطلع نیز از ایشان است. بیت^{۳۱}:^{۳۲}

تنش را دیدم از چاک گریبان گریبان چاک کردم تا بدامان

-
۱- ب، م: تمام. ن: تمام هلا کلام	۲- م، ن: نموده	۳- ن: در شروان
۴- م: «و» ندارد	۵- ن: شریفش	۶- ن: «و» ندارد
۷- م، ن: «سادات» ندارد	۸- ن: رساند	۹- ن: وزارت
۱۰- م، ن: «و» ندارد	۱۱- ن: می گنجند	۱۲- ن: با او
۱۳- ب: حیض. ن: حیض	۱۴- م، ب، ن: بود و بود و هم	۱۵- ن: خوب
۱۶- م، ن: «اهل» ندارد	۱۷- ن: «و» ندارد	۱۸- ن: «و اصول خود» ندارد
۱۹- م، ن: «و» ندارد	۲۰- م، ب، ن: «که» ندارد	۲۱- م، ن: «میر» ندارد
۲۲- م، ن: «میر» ندارد	۲۳- م، ن: نمود	۲۴- ن: بین الهالین را ندارد
۲۵- م، ن: «میر» ندارد	۲۶- ن: اوست	۲۷- م، ن: بیت. ب، م: ندارد
۲۸- م، ن: «میر» ندارد	۲۹- م، ن: «و» ندارد	۳۰- م، ن: «و» ندارد
۳۱- م، ن: «میر» ندارد	۳۲- م، ن: «و» ندارد	۳۳- م، ن: «و» ندارد

(واین مقطع را نیز بسیار خوب فرموده‌اند. بیت^۱:)

سبوی یاده بر سر می‌رود^۲ فهمی به میخانه به محرابش نیاید^۳ سر فروخوش همتی دارد
(و در اواخر عمر این رباعی^۴ بر زبان ایشان جاری شد. رباعی^۵:
بودیم به ملک عدم آسوده زغم نه^۶ آگه از امکان و نه واقف ز عدم
افتاد گذر دو روز بر ملک وجود فرداست که این وجود هم گشته عدم)^۷

ذکر رفتن شاهزاده ذی شوکت و شجاعت

به جانب عراق بر سر امرای پهلپاق^{۱۰}

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت
و مرغزار منهزم^{۱۱} گردید و جنود فیروزی آثار ریاحین و ازهار^{۱۲} اعتدال هوای و اشجار^{۱۳} در اهتزاز
آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید، نظم^{۱۴}:

سلطان بهار از تجمل آراست سپله سبزه و گل
بر [خاست]^{۱۵} بغرم گشت لاله زد خیمه بکوه و^{۱۶} ادشت لاله،
رای صوابنمای علیقلی خان اقتضای آن نمود که شاهزاده گیتی‌ستان، بیت^{۱۷}:

(فروزنده تاج و^{۱۸} تخت کیان فرازنده اختر کاویان)^{۱۹}

رایات ظفر آیات به جانب امرای مخالف معطوف دارد. چون این مقدمات خاطر نشان شاهزاده
مکندرشان گشت، از روی ادب طلب^{۲۰} رخصت از نواب کاسیاب اعلیٰ نموده، مقرر داشت که
امرای آذربایجان و قراباغ بالتام در ملازمت پادشاه زمان بوده، برادر باجان برابر خود ابوطالب
میرزا را به نیابت خود در ملازمت آن اعلیحضرت^{۲۱} گذاشته، محمدی خان تخماق استاجلو را
بگلریگی^{۲۲} آذربایجان وارد کرده، دارالسلطنه تبریز و نواحی را بدو شفقت فرمود و مقرر نمود
که با اهل قلعه تبریز مدارا^{۲۳} و مواسایی نمایند^{۲۴} تا شخص^{۲۵} شدن معامله عراق بدانچه رضای
الهی بدان متعلق شده باشد و مقتضای وقت باشد به عمل آید.

شاهزاده باادب، مهرپروانچه اشرف را التماس نموده گرفت که به دستور اگر ضرور شود

- ۱- ب، م: ندارد ۲- ن: بین الهالین را ندارد ۳- ب، ن: می‌زند
۴- ن: نیارد ۵- م، ن: رباعی «وا» ندارد ۶- ب، م: ندارد
۷- ب، م: نی ۸- ن: بین الهالین ۹- ب، ن: ذو
۱۰- م: عنوان ناخوانا است ۱۱- ن: مرغزار منهدم ۱۲- ن: ازهار به
۱۳- ن: اشجار ۱۴- م: ندارد ۱۵- نسخه‌ها: خواست ۱۶- م: «و» ندارد
۱۷- م، ن: «بیت» ندارد ۱۸- م: «و» ندارد ۱۹- ن: بین الهالین را ندارد
۲۰- ن: «طلب» ندارد ۲۱- ب، م، ن: آن اعلیحضرت ۲۲- ن: یگلریگی
۲۳- ب، ن: «و» ندارد ۲۴- ن: نماید ۲۵- م: مستحسن

احکام شاهی نوشته شود و دفاتر خاصه را همراه برداشته و کالت خود را نیز سپرده که هر داد و ستدی که در خدمت اشرف واقع شود به قاعده سابق مهر و کالت بر ضمن احکام شاهی زده، آن پروانجات مهری داشته باشد و در هنگام وداع بعد از گریه و زاری سفارش فرزندان صغیر خود اسمعیل میرزا و سلطان^۲ حیدر میرزا به شاه عالمپناه نمود (مشعر بر آنکه اگر مرا قضیه ای در راه باشد، امید می دارم که شاه بابام^۳ از احوال آن بازماندگان^۴)^۵ غافل نشود. بعد از آن به ساعت خوب در^۶ روز چهارشنبه چهار^۷ دهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره - که تا هجدهم^۸ آفتاب به حوت بود - از دارالسلطنه بر^۹ سرخیابان نزول فرمود. نظم: ^{۱۰}

شتابان شد آن سیل^{۱۱} دریا شکوه که پیشش^{۱۲} یکی بود دریا و کوه

سه روز به جهت اجتماع^{۱۳} لشکر فیروزی^{۱۴} اثر در سرخیابان توقف کرده، از آنجا از راه سراب متوجه دارالارشاد^{۱۵} اردیلب گشتند^{۱۶} و از اسرا [۴۰۸] و قورچی و تاجیکان زیاده از دویست سیصد نفر همراه آن نوباوه دودمان حیدر صندر نبود. متوکلا^{۱۷} علی الله سبحانه و تعالی - آن شاهزاده با حیا متوجه این راه شده، معاندان و نمک به هرامان همگنان در غیبت سخنان سوحش ناملایم مذکور می ساختند.

روز جمعه بیست و چهارم^{۱۸} شهر مذکور به دارالارشاد داخل گشته، لوازم زیارت آن مراقد مبارکه بجای آوردند و چون شب جمعه سلخ تحویل حمل و نوروز بود، توقف کرده آن شب و آن روز را در آن مکان گذرانیدند^{۱۹} و مترصد بودند که از غازیان^{۲۰} استاجلو و مردم شیخاوند و طوالش و ارشلو و سایر اویماقات و طوایف که در سراب و مغانات و آن ولایات باشند، در رکاب همایون جمع^{۲۱} گردند. چه همه وقت محمدی بیگ سار و سلاق^{۲۲} استاجلو که از مقربان درگاه آن شاهزاده گیتی ستان بود - و به منصب دوانداری سرافراز بود - معروض می داشت که چون به سراب و اردیلب لشکر ظفر اثر خواهد رسید، قریب^{۲۳} پنج شش هزار نفر از سپاهی به اردوی معلی ملحق خواهد^{۲۴} شد. چون مدت هشت روز آن شاهزاده عالم افروز در آن خطه پاکیزه بسر برد، یک متنفس از آن جماعت به ملازمت نرسیدند. آخر الامر، روز یکشنبه دوم^{۲۵} شهر ربیع الثانی از دارالارشاد کوچ

-
۱- ب، م، ن: «هر» ندارد	۲- م، ن: «سلطان» ندارد	۳- ب: بابام
۴- ب: مانده گان	۵- م، ن: بین الالهالین را ندارد	۶- ب: و
۷- م، ن: بین الالهالین را ندارد	۸- ن: ندارد	۹- ن: در
۱۰- ن: بیت. ب، م: ندارد	۱۱- ن: پیل	۱۲- م: پیشکش
۱۳- ب، ن: «اجتماع» ندارد	۱۴- م، ن: فیروژاثر	۱۵- م، ن: «دارالارشاد» ندارد
۱۶- ن: شدند	۱۷- ب، ن: تیوکل. م: فتوکل	۱۸- ن: ۲۴
۱۹- ب، م: گذرانیده اند	۲۰- م، ن: غازیان شیخاوند و مردم استاجلو	
۲۱- م، ن: «جمع» ندارد	۲۲- ن: سار و سلاق	۲۳- ب، م، ن: قریب به
۲۴- ن: «خواهد» ندارد	۲۵- ن: دوم	

کرده، متوجه خلخال گشتند و قرب ده پانزده روز در خلخال بسر برده، آنجا نیز منتظر بودند که مردم ولشگر جمع شوند هیچکس ملحق نگشت، از آنجا کوچ کرده از رودخانه شال^۲ شاهرود گذشتند. چون فیما بین کتل^۳ طارم- که به میانسرای اشتهار دارد^۴- اردوی همایون نزول اجلال فرمود^۵، اسمعیل قلی خان شاملو با اقوام و^۶ لشگر شاملو اکثر پیاده و چارق بسته به اردوی عالی در سرکوچ ملحق گشتند.

مجملی از تفضیل قضیه مشارالیه آنکه وی که^۷ از شاهزاده عالمیان مرخص گشته بود^۸، قرب ده پانزده روز به تعجیل و سرعت تمام خود را به قزوین رسانیده، مردم ولشگر خود را صاحبی نمود^۹. بعد از آن اسرای مخالف از سلطانیه کوچ بر کوچ به حوالی قزوین آمدند و کس نزد مشارالیه فرستادند^{۱۰} و او را استمالت و ترغیبات نموده که به دستور، قزوین بتو^{۱۱} تعلق دارد^{۱۲} بامایکی باش. وی از زنان و نمک^{۱۳} و عهد و میثاقی^{۱۴} که در خدمت شاهزاده ظفرقرین کرده بودند^{۱۵} اندیشه نموده، بهیچوجه قبول آن معنی نکرد و جواب فرستاده اسرا داد.

چون اسرا دانستند که وی از غلامی شاهزادگی روی نمی گرداند، در داخل شدن دارالسلطنه قزوین بجد^{۱۶} گرفته در روز دوشنبه^{۱۷} دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره به دارالسلطنه داخل شده، محمدخان- که للگی شاهزاده طهماسب میرزا باوی بود- میرزا^{۱۸} را برداشته به دولتخانه مبارکه داخل شد و در منازلی که شاه غفران پناه جنت^{۱۹} مکانی بسر می بردند نزول نمود. سایر اسرا محل به محل در منازل مقرر^{۲۰} فرود آمده شاهزاده را به ایوان چهل ستون [۹۰۹] آورده، برجای شاه رضون بارگاه نشاند و شروع در مهمات نمودند. اما ادب ملاحظه کرده سکه و خطبه را که به نام نامی و اسم سامی^{۲۱} نواب کامیاب ابوالمظفر شاه سلطان محمد بود- تغییر ندادند و شاهزاده را در برابر شاهزاده^{۲۲} سلطان حمزه میرزا وکیل و صاحب اختیار این دولت قرار دادند جماعت ترکمانان^{۲۳} و تکلویان از طوایف و یماقات دیگر که مردم و زنان ایشان در قزوین بود^{۲۴} هر که همسایه خانه ایشان بود تمامی را تالان کرده^{۲۵}، به نان شبی محتاج کردند.

-
- ۱- ن: «و» ندارد ۲- ب: شالمی. م: شاکمی. ن: شامکی ۳- ب: ن: کبل
 ۴- ب: دارد و ۵- م: فرموده ۶- ن: «و» ندارد
 ۷- م، ن: «که» ندارد ۸- ن: «بود» ندارد ۹- ن: دوازده ۱۰- م: نموده
 ۱۱- ن: ن فرستاد ب، م: فرستاده اند ۱۲- ن: بدو ۱۳- ن: داشته باشد
 ۱۴- ن: ننگ ۱۵- ن: میثاق ۱۶- ب، م، ن: بود
 ۱۷- م: وجد. ن: جد ۱۸- ن: شبنه ۱۹- م، ن: و میرزا ۲۰- م، ن: جنت مکان
 ۲۱- م، ب: مقرر اسرا محل به محل در منازل مقرر اسرا فروده آمده ۲۲- م، ن: «سامی» ندارد
 ۲۳- ب، ن: «شاهزاده» ندارد ۲۴- ن: ترکمان ۲۵- ب: بودند و همسایه
 ۲۶- م: کرده و بی نان. ن: کرده و به نان

قرب صدهزار تومان از نقد وجنس محمدخان و سردمش از خانه‌های مردم و لشکر شاملو و استاجلو و سرکار خاصه شریفه و غیره و حواله اطلاق^۲ بازیافت نمودند. دخترهای شاهی که در دفترخانه همایون بود^۳ به دست^۴ گرفته ارباب مناصب از تاجیکان تعیین فرمودند.

وزارت^۵ به مرحوم شاه قوام‌الدین محمد ولد مرحمت پناه میرتقی^۶ الدین محمد اصفهانی صدر سابق دادند تکلیف صدارت به وی کردند قبول نکردند و بواسطه دخترزادگی، نواب غفران پناه قاضی جهان شاغل^۷ امر^۸ وزارت گشت و میرزا محمد حسین ولد میرزا^۹ شکرالله را^{۱۰} به منصب استیفا سرافراز ساختند و دیگر ارباب مناصب از صاحب توجیه و اوارجه نویسی و نویسنده^{۱۱} لشکر تعیین نمودند و همه مهرها برظهر احکام زدند و خواجه سلک محمدیزدی- که منشی دیوان‌اعلی و از ابتدای جلوس سلطنت همایون خدمت‌اناشا به وی متعلق^{۱۲} بود- در حینی که اردوی همایون به آذربایجان می‌رفت او را به ری فرستادند که مسیب‌خان تکلورا محصلی کرده زودتر به پایه سریر اعلی رساند وی مدت یکسال و کسری^{۱۳} آنجا ماند و همراه اسرای ترکمان و تکلو بود انشا را بدو داده، «فرمان عالی شد» در احکام نوشتند، اما بواسطه حرمت شاهی مهر پایین زدند. اسرا به حال^{۱۴} الکای خود هر تعدادی و دست‌اندازی که بایست کرد^{۱۵} کردند و لشکری^{۱۶} ایشان قرب ده دوازده هزار کس از سال و شتر و اسباب و یراق به مرتبه‌ای معمور^{۱۷} شدند که آبادانی در ولایت کاشان و قم و ری و قزوین و همدان و توابع نگذاشتند. اسمعیل قلی‌خان که^{۱۸} به صدتشویش عیال^{۱۹} و اطفال خود را توانست^{۲۰} بیرون برد- بر راه رود بارزده^{۲۱} و بدانجا رفت. ترکمانان و تکلویان ایشان را تعاقب کرده، هر مال^{۲۲} واسب و شتری که وی و اقوام^{۲۳} غازیان شاملو همراه برده بودند گرفته آن جماعت پای^{۲۴} پیاده در میان برف به کوه‌های گیلان گریختند^{۲۵} و قرب سیصد چهارصد^{۲۶} از اطفال^{۲۷} صغیر و زنان ایشان در آن زیستان تلف شدند. اسمعیل قلی‌خان بهر عنوان که بود خود را به گیلان رسانیده، از آنجا از کوه‌های سخت به خرز ویل و طارم آمده، به سعادت^{۲۸} پایبوس شاهزاده به ناموس سرافراز گشت.

-
۱- ن: «از» ندارد	۲- ب: «اطلاق و» ندارد	۳- ب، م، ن: بودند
۴- م، ن: شب. ب: بدست	۵- ب، م، ن: وزارت رابه مرهون	۶- ن: نقی
۷- ب، م: شاقل. ن: شامل	۸- ن: امر	۹- ب، م، ن: «میرزا» ندارد
۱۰- م، ن: «را» ندارد	۱۱- ب: نویسند	۱۲- م، ن: تعلق
۱۳- ن: کثری	۱۴- م، ن: آنحال	۱۵- ب، م، ن: «کرد» ندارد
۱۶- ب، م، ن: لشکر	۱۷- ب، م، ن: مأسور	۱۸- ن: «که» ندارد
۱۹- ن: اطفال و عیال	۲۰- ب، م، ن: بیرون توانست برود	
۲۱- ب، م، ن: «و» ندارد	۲۲- م، ن: «هرمال» ندارد	۲۳- م، ن: «و» ندارد
۲۴- م، ن: «پای» ندارد	۲۵- ن: رفتند	۲۶- ن: صد نفر
۲۷- م، ن: اطفال و	۲۸- م: سعادت بوس	

بعد از آنکه وی با اقوام و شاهوردی^۱ خلیفه اینانلو^۲ به اردوی عالی ملحق گشتند، از یاس و دساغ خشکی که اهل اردور اهود بیرون آورده، دوسه^۳ روز در کنار رودخانه شاهرود توقف [۹۱۰] کرده نقاره ها زدند (وقورچی می دیدند^۴ و اوانی و ظروف طلا و نقره که در سرکار خاصه بود به ضرایبان داده مسکوک کردند و از آنجا به طارم داخل شده، در کنار پل رودخانه نزول اجلال واقع شد پیرغیب خان استاجلو^۵ که حاکم طارم بود در آنجا به پای بوس^۶ عالی سرافرازگشته، دوست سیصد کس سان داد^۷ و از مردم احشاشات و ایل و اویماقات افشار و بیات که گریخته به کوههای آنجا متحصن شده بودند و جماعت استاجلویان که در طارم و خرزویل تیول و الکا داشتند - قریب^۸ هزار کس در اردوی عالی مجتمع گشتند و همگی برین بودند که از کربوه های طارم به خرزویل و حوالی قزوین که دوشب راه در میان بود روند^۹ باز بواسطه قلت^{۱۰} لشکر متفکر بودند، چه نشان کثرت آن جماعت می دادند و این هم بذکور می گشت که شاه قلی سلطان پیاده داوطلبیده که با هزار کس خود را بر سر راههای کتل^{۱۱} طارم رسانیده دماراز این لشکر برآورد.

چند روز که توقف واقع شد، آرای^{۱۲} صوابنمای بر آن قرار گرفت که از راه کتل^{۱۳} ماهای دهوی (۹) و چمن ماهن به حوالی سلطانیه آمده، چون در آن حوالی اشگر و ایل و الوس بسیار^{۱۴} از افشاروزنگنه^{۱۵} و غیر ذلک هست، احکام و خلعتها به جهت^{۱۶} اسرا و ریش سفیدان ایشان فرستادند، و از راه مذکور به چمن ماهین که تا سلطانیه^{۱۷} پنج شش فرسخ است آمدند. چند روز بواسطه اجتماع لشکر در آن چمن توقف کرده، احمد قلی خلیفه ذوالقدر^{۱۸} نبیره شاه قلی خلیفه بهر دار که از جانب ترکمانان بود و به تازگی اسارت سلطانیه بدو داده بودند - بواسطه آنکه برادرانش در ملازمت نواب شاهزادگی بودند و رسل و رسایلی^{۱۹} چند در میان واقع شد، به اردوی عالی ملحق گشت.

روز سه شنبه نهم شهر جمادی الاول، اردوی^{۲۰} عالی در دامنه کوه شمالی سلطانیه که به شهر دوفرسخ راه مسافت واقع است - نزول فرمودند^{۲۱}. نواب شاهزادگی به شهر رفته حمام^{۲۲}

-
۱- ب، ن: شاهوردی	۲- مز، ب: ایناللو	۳- ن: «از یاس و» ندارد. ب: از یاس
و. م: از ریاس و	۴- ب، م: درسه	۵- ب، م: میدهند
۶- م: «و» ندارد	۷- م: پایوس	۸- ن: داده
۹- ن: قرب		
۱۰- ب، م، ن: دواندند	۱۱- م، ن: قلب	۱۲- م، ن: گیل
۱۳- ب، م، ن: رای	۱۴- م، ن: گیل	۱۵- ب، م، ن: بسیارند
۱۶- مز، زنگه	۱۷- ب: اسرا و زرا غیر ذلک. م: اسرا و وزراء و غیر ذلک. ن: اسرا	
وزرا و غیر ذلک	۱۸- ن: بسلطانیه	۱۹- م، ن: «ذوالقدر» ندارد
۲۰- ب، ن: رسایل	۲۱- ب، م، ن: به اردوی	۲۲- ن: فرموده
۲۳- ن: که بحمام رود. ب، م: حمام روند		

زدند و از آنجا به اردو آمده، همگی خبر بود که بعضی از اسرای تكلو و تركمان مثل مسيب خان و ادهم خان مترصدند^۱ که چون اردوی عالی به^۲ نزدیک ایشان رسد، آن جماعت را گذاشته، به پایوس شاهزادگی^۳ سرافراز گردند.

چون مدار مهمات شاهزاده طهماسب میرزا ولگی^۴ و رتق و فتق و قبض و بسط^۵ آن بدست محمدخان و ترکمانان^۶ بود، و تكلویان و دیگر مردم از این دریم^۷ بودند، منصب و کالت شاهزاده را به مسيب خان و ایشک^۸ آقاسی باشی^۹ به علی سلطان پاك مال ولد ولی خان تكلو تفویض کردند و یکمرتبه آن جماعت را تسلی ساختند. چون خبر وصول عساکر ظفر مآثر نواب شاهزاده^{۱۱} سمی اسامزاده با هر در طارم و سلطانیه بدان جماعت رسید، از دارالسلطنه با کوچ و یراق و اسباب بیرون آمده به حوالی جکیجکی آمدند و باز برزبانها^{۱۲} می گذشت که ولیخان تكلو آماده^{۱۳} و مہیای آن شده که با سه^{۱۴} هزار کس شیخون بر سر اردوی همایون آورد^{۱۵} و تزلزل من جمیع^{۱۶} الجهات در مردم اردوی عالی که تمامی صاحب غرض بودند واقع بود غافل از آنکه، شعر^{۱۷}:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
مقدر چنین بود که آن شاهزاده متوکل^{۱۸} غالب آید، چه^{۱۹} آن حضرت از لشکر قطع علایق^{۲۰} کرده،
[۹۱] (دست توکل بمدد قل الله^{۲۱} توتی الملک^{۲۲}) گشاده، زبان وقت به فحوای این آیات
مترنم داشت. بیت^{۲۳}:

به تقدیر ایزد پسندیده ام امید از همه خلق ببریده ام
نکو داشت ایزد مراتا کنون نکو دارم تا کنون زنده ام
روز دوشنبه پانزدهم^{۲۴} ماه مذکور، از منزلی که در آن چند روز توقف فرموده بودند کوچ کرده
قرب یکفرسخ راه طی کرده نزول فرمودند. در^{۲۵} روز دیگرش عرض لشکر دیده پنج شش هزار
کس از مردم خوب و زبون به قلم در آمد تا مردم ایل نیز داخل اردوی عالی گشته^{۲۶} بودند.^{۲۷}

-
- ۱- ب: مترسداند. ن: میرسیده اند
۲- ب، ن: «به» ندارد
۳- ن: شاهزاده گی
۴- ن: «لگی» ندارد
۵- ب: بست. ن: دادوستد
۶- م، ن: ترکمان
۷- ب: «و» ندارد
۸- ب، ن: درهم
۹- ن: ایشیک
۱۰- ن: باشی را
۱۱- ب: شاهزاد
۱۲- ب: زنہا
۱۳- ن: آمده
۱۴- ب، م، ن: سی
۱۵- م، ن: «آورد» ندارد
۱۶- م، ن: جمیع جهات
۱۷- ن: بیت. م: ندارد
۱۸- ب، ن: توکل
۱۹- م، ن: چو
۲۰- ب: علاقه. ن: علیقه
۲۱- ب: اللهم مالک الملک
۲۲- ن: بین الهالین را ندارد. م: خوانا نیست
۲۳- م: ندارد
۲۴- م، ن: ۱۰۰ شهر
۲۵- ب، م، ن: و در
۲۶- م، ن: گشتند
۲۷- م، ن: بودند

چون روز دیگر در این منزل توقف شد و از مشیت آن کارزار نزدیک رسیده بود، شاهزاده دیگر توقف و انتظار لشکر^۱ نکشید صبح روز پنجشنبه هجدهم^۲ ماه مذکور از منزل مزبور^۳ کوچ به حوالی صاین^۴ قلعه در دامنه تلی رفیع اردوی همایون در میانه چمنی سبز نزول فرمود و از آن طرف نیز اسرا از جکیجکی بیرون آمده، در دامنه کوه آنجا نزول نمودند و میانه هردو لشکر پنج^۵ شش فرسخ مسافت پیش نبود^۶ (هر دو لشکرهای قتال وجدال گشته^۷)^۸ از یکدیگر بیم و هراس می کشیدند و از شب تا صبح تمامی ایشان به طلایه داری اشتغال^۹ داشته نخواهیدند و از شبیخون^{۱۰} یکدیگر می اندیشیدند. نظم^{۱۱}:

دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری
ستاره کرا بر سر افسر نهد^{۱۲} کرا آسمان رخت بر در نهد

جولان^{۱۳} کمیت سریع السیر^{۱۴} قلم مشکفشان^{۱۵} از جنگ شاهزاده صاحب قران با امرای تکللو و^{۱۶} ترکمان و شکست آن جماعت نمک^{۱۷} حرامان (بتوفیق حضرت^{۱۸} ملک منان)^{۱۹}

خلاصه کلام و ماصدق این فقره^{۲۰} بلاغت انتظام آنکه بادی^{۲۱} فتنه و فساد و شر، محمد خان بدگهر که باعث آن همه^{۲۲} غوغا شد، به مراقبت^{۲۳} اسرای تکللو و ترکمان و بقیه سایر اویماقات روبه صفات عازم جنگ شاهزاده ظفر لوا سلطان حمزه میرزا گشت و به قصد آن از دارالسلطنه قزوین بیرون^{۲۴} نشسته بی ملاحظه^{۲۵} و محابا به جانب سلطانیه در حرکت آمد تا آنکه در حوالی^{۲۶} موضع صاین قلعه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و هردو گروه پرشکوه مستعد قتال وجدال گشته، دست تقدیر مالک الملک بی شبهه^{۲۷} و نظیر الذی یدیه الملک و هو علی کل شیء قدیر^{۲۸} در محاربه و شین بر روی طرفین بگشاد. لاجرم صبح روز جمعه نوزدهم^{۲۹} شهر جمادی الاول سنه مذکوره - که جمشید^{۳۰}

-
- ۱- ن: «لشکر» ندارد ۲- ن: ۱۸ شهر ۳- ب، ن: مذبور
۴- ن: صاین ۵- ن: مسافت شش فرسخ بیشتر نبود ۶- م: نبود
۷- ب، م: گشتند ۸- ن: بین الهالین را ندارد ۹- ن: استغال
۱۰- م: شبیخون ۱۱- ن: بیت. م: ندارد ۱۲- ب: نهند
۱۳- ب: چون ۱۴- ن: «سریع السیر» ندارد ۱۵- ب: شک افشان
۱۶- ب: «و» ندارد ۱۷- ن: بحرمان ۱۸- ن: «حضرت» ندارد
۱۹- ب: «بتوفیق حضرت ملک منان» ندارد. م: عنوان ناخوانا است ۲۰- ن: فرقه
۲۱- ب، م، ن: باو ۲۲- م، ن: اینهمه ۲۳- م، ن: بموافقت ۲۴- ن: برون
۲۵- ن: بملاحظه ۲۶- ب، ن: حوالی صاین. م: حوالی صاین ۲۷- م، ن:
«شبهه» ندارد ۲۸- سوره ۶۷ آیه ۱ ۲۹- ن: جمعه ۱۹ ۳۰- ن: خورشید

ببضاعلم یعنی خورشید^۱ انجم حشم به عزم رزم جوشن زرنگار در پوشیده قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت را منهزم ساخت - شاهزاده صاحبقران گیتیستان، پس از ادای نماز صبح و سودن جبین اخلاص به خاک نیاز و عرض مسئلت^۲ به درگاه کار ساز بنده نواز، زره توکل پوشیده، جرعه ای از جام عنایت روحانیت شاه ولایت نوشیده^۳، پای مبارک در رکاب ظفر آیات^۴ آورد و پهرشیدند دل دل شعار^۵ و سمندتیز رفتار^۶، نظم^۷:

به جستن چو برق و به رفتن چو باد همانا که از برق و از باد زاد

سوار گشته، عساکر نصرت مآثر جابه جا^۸ سوار شده، در رکاب فتح و نصرت آن شاهزاده آفتاب صولت مستعد و آماده جنگ گشتند و همگی دل بر کرم و مدد الهی [۴۱۴] بسته با خود این ترانه داشتند، بیت^{۱۰}:

به بینیم تا این شتابان سپهر در این داوری بر که گردد به مهر

(ز باز چو چرخ گیتی فروز^{۱۱} که پیروز گردد که برگشته روز)^{۱۲}

شاهزاده ظفر لوا خود به ترتیب^{۱۳} صفوف لشکر^{۱۴} پرداخته، میمنه عساکر نصرت مآثر رازید علیقلی^{۱۵} خان استاجلو داده، در^{۱۶} میسره اسمعیل قلیخان شاملو را قرار داد و پیرغیب خان استاجلو و قورخمس^{۱۷} سلطان شاملو را با بسیاری از بهادران جنگجو چرخچی کرده بیشتر فرستاد و خود بانفس میمنت سمات مرتضوی صفات با آصفجاه اقبال پناه میرزا لطف الله و سایر تاجیکان و مقربان و مخصوصان و قورچیان و غلامان و یکجهتان در قلب سپاه نصرت پناه لوای اقبال^{۱۸} برافراخت از نوا در حالات آنکه در آن روز عالمسوز^{۱۹}، به غیر از آصفجاه مذکور کسی دیگر برین^{۲۰} نبود که فتح^{۲۱} از جانب^{۲۲} آن شاهزاده عالمیان خواهد بود^{۲۳}. شاهزاده عالم آرا، لحظه به لحظه صفها را می آراست و از هاتف غیب^{۲۴} و عالم لاریب پیوسته این صدا می شنید^{۲۵} (و ان بنصر کم الله فلا غالب لکم)^{۲۶} طایبان نام و ننگ در میدان کین تاختند و زلزله و ولوله در زمین و زمان انداختند و بی تعاشی راندند تا به حوالی اردوی تکللو و ترکمان رسیدند.

-
۱- ن: جمشید	۲- م: بسیات	۳- م: پوشیده	۴- م، ن: انتساب
۵- م، ب: اشعار	۶- ن: رفتار نشسته	۷- ن: بیت. م: ندارد	
۸- م: جای. ن: هرجا. ب: تیز جای	۹- م، ن: «و» ندارد	۱۰- م: ندارد	
۱۱- م: فراز	۱۲- ن: بین الهالین راندارد	۱۳- م: تیره به تیپ. ن: نیز به تیپ	
۱۴- م، ن: «لشکر» ندارد	۱۵- ب، ن: علی خان	۱۶- م، ن: ودر	
۱۷- ن: قورخمس	۱۸- ن: اقبال دلکاه. م: ندارد	۱۹- م، ن: عالم افروز	
۲۰- م، ب: «برین» ندارد	۲۱- م، ن: برین فتح	۲۲- ب: جانب باشد که	
۲۳- ن: «بود» ندارد	۲۴- ب، م، ن: «غیب و عالم» ندارد	۲۵- ن: شنید که	
۲۶- م: سوره ۳ آیه ۱۶۰			

آن طایفه طایفه نیز صبح جمعه مذکور از منزل مقرر خود کوچ کرده روان شدند و کمان ایشان آنکه^۱ لشکر شاهزاده صفشکن کی جرأت در سبقت جنگ با ایشان می نماید. یکبار^۲ که واقف گشتند و مقدمه لشکر را ملاحظه نمودند، از غایت انانیت و جبروت که با ددر سبیل و بیروت خود کرده بودند، غالب^۳ مطلق خود را می دانستند، چه و لیخان تکلوه که چرخچی و پهلوان پای تخت ایشان بود^۴، از عجب و تکبرش افتاده در حالتی که از باده غرور سرش گرم شده بود مقید نشده به استقبال شتافت و به استعمال آلت کارزار آتش^۵ حرب و پیکار راستعال داد و جنود لشکرتر کمان از طرف قول چشم اسید به نور ماهیچه^۶ لولای شاهزاده^۷ طهماسب سیرزا داشتند و در برانفار از فر شکوه است خان ذوالقدر مستحکم^۸ می دانستند و جوانفار را از لمعان تیغ دستان شهید اعلان تکلوه آرایش می دادند. و چون آن دوسپاه کینه خواه یکدیگر رسیدند، زمانه را دل از حسرت خون شد که چنین دولشکر از یکجنس بایست^۹ به موافقت یکدیگر اعادی دین و دولت را منکوب و^{۱۰} مدعیان ملک و ملت را مقهور گردانیدندی.

آنگاه از طرفین صوت^{۱۱} نغاره و نفیر و آواز سون^{۱۲} بهادران در میدان داروگیر به گوش ساکنان سپهر مستدیر^{۱۳} رسید^{۱۴}. در آن حال جوانان تیزچنگ و شجاعان بانام و ننگ، کمیت تندرو را به مهمیز ستیز سراسیمه گردانیده^{۱۵} و خارخار تعلقات اسباب جهانبانی را به آتش سردی و مردانگی سوزانیده، خود را در مضمار کار زار انداختند و شمشیر کین بر یکدیگر خوابانیدند و صیت جرأت و جلالت در عرصه گیتی انداختند و^{۱۶} در آن روز قیامت انتماء، سنان برق آسا صاعقه کردار خرمن زندگانی می سوخت [۱۱۳] و پیکان سهام خون آشام برق و ارشعله جانسوز را در کانون درون می افروخت و تنگک چون بادشگیر از درع و خفتان و گور که^{۱۷} بیرون می وزید و تیغ سرافشان برفرق مبارزان چون بلای ناگهان می گردید. گرزهایل^{۱۸} در دست سرهنگان قاتل، معبر^{۱۹} کیفیت عذاب ملایک، و خنجر لامع بر زبان قاطع منطوق «انت الباقی و کل شیء^{۲۰} هالک. تیر مرگ^{۲۱} تأثیر چون ناله غمزه دلبران، در^{۲۲} هر آنی ناتوانی رایی تاب می گردانید. شمشیر از^{۲۳} تیز زبانی دشمن تندگوی را خاموش می ساخت و کمان از کمال نخوت و تکبر پشت به جانب مخالف عدورا بر خاک مذلت می انداخت.

-
۱- مز، ب: «آنکه» ندارد	۲- ن: به یکبار	۳- ب: قالب
۴- ب، ن: بودو	۵- از آتش	۶- ب، ن: «و» ندارد
۷- ن: شاه	۸- ن: فرو	۹- ب، م، ن: «مستحکم» ندارد
۱۰- ب، ن: «و» ندارد	۱۱- ن: صوت و	۱۲- ب، م، ن: شیون
۱۳- م، ن: مسند	۱۴- م، ن: برسید	۱۵- ب: گردانیده خار حازم: گردانیده
۱۶- م، ن: هاتل	۱۷- ن: مغز	۱۸- ن: سماء
۱۹- م، ن: ترک تأثیر	۲۰- ب، م، ن: ترک تأثیر	۲۱- ب، م، ن: ترک تأثیر
۲۲- ن: زرههای ناتوانی را بتاب میگردانید	۲۳- ب، ن: «از» ندارد	

القصه سرداران دست راست، مثل علیقلی خان فیج اغلی و محمدی ساروسلاق^۱، نخست تاخت بر مقابل خویش علی^۲ پاك مال تكلو آورده، ایشان نیز درجایی که ایستاده بودند در حرکت آمده بریکدیگر حمله آوردند و^۳ چابک سواران رزمجوی^۴ و سبک روحان تندخوی فنون شجاعت و بهادری و شهون^۵ جلادت و دلاوری^۶ بریکدیگر عرض کرده، نقد حیات از مخزن بدن می ربودند^۷ و در اثنای داروگیر و استعمال تیغ^۸ و تیر شکست بر علیقلی خان و جمعی که باوی بودند ظاهر شد. لشکر اسمعیل قلیخان که در میسره ایستاده بودند به مدد^۹ ایشان به میدان حرب سمنند جهانگرد را^{۱۰} به جولان در آوردند. شاه کرم بیک شاملو که^{۱۱} وکیل اسمعیل قلی خان بود، در آن جنگ مبادرت به پیش رفتن کرده به تفنگ^{۱۲} یکی از آن جماعت شربت شهادت چشید. چرخچیان لشکر شاهزاده عالمیان از پیش بدر رفته به میمنه ملحق گشتند و از صعود گردو^{۱۳} غبار خورشید فایض الانوار ظلمت آثار نقاب در پیش رو گرفت. نظم^{۱۴}:

زگردی که برخاست از رزمگاه^{۱۵} جهان کرد^{۱۶} در چشم مردم سیاه

بدان گونه شدگم در آن گرم^{۱۷} مهر که می چست با صد چراغش سپهر

اسواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی خصوصاً علی سلطان پاك مال ولد^{۱۸} ولی خان تكلو و ولی خان شهو^{۱۹} غرق گرداب فنا گشت. القصه کارزاری بود که دل بهرام خنجرگذار بر بام این^{۲۰} سپهر نیلی^{۲۱} حصار از آسیب آن معرکه بلرزد و چرخ ستمکار از مقام انتقام گذشته جهت مبارزان آن^{۲۲} میدان عافیت می طلبید^{۲۳}. شعر^{۲۴}:

زدندان دلیر^{۲۵} آن آهن کلاه بیکبار بر قلب گاه سپاه

ز تیغ و^{۲۶} تفکهای آهن ستیز زهر گوشه بازار کین گرم^{۲۷} و تیز

در آن گرم بازار جنگ و جدل نبودی خریدار جان جزا جل

(یلان از تفنگ داده دل را از دست . . چنان گشته بی پا و دست)

- ۱- مز: سلاق، ن: سیلاق. م: سار و سلاق ۲- ب: علی سلطان بیک. م، ن: علی بیک ۳- م، ن: «و» ندارد ۴- ن: «رزمجوی» ندارد ۵- م، ن: سنون ۶- ب: دل آوری ۷- م: میر بودند ۸- ب، م، ن: تیر و تیغ ۹- م: و مدد ایشان ۱۰- ن: «را» ندارد ۱۱- ن: «که» ندارد ۱۲- م: تفنگی ۱۳- ن: «و» ندارد ۱۴- ن: بیت. م: ندارد ۱۵- م: رزمگاه ۱۶- ن: گشت ۱۷- ن: گرد ۱۸- م: که ولیخان. ن: «ولد و لیخان تكلو» ندارد ۱۹- ن: مشهور تكلو ۲۰- م، ن: آن ۲۱- ن: یلی ۲۲- م، ن: «آن» ندارد ۲۳- ن: می طلبیدند ۲۴- ب: نظم. ن: بیت. م: ندارد ۲۵- م: دلبران ۲۶- ن: «و» ندارد ۲۷- م، ن: کرد تیز ۲۸- در نسخه ها خوانده نشد

ز نوک سنانهای خاراگذر شده چشمه چشمه ز راه سربسر
در آن انجمن بهر دفع گزند تفکک ریخت بر آتش کین سپند
دهان راتفکک از ستم باز کرد دری در وجود از عدم ساز کرد^۱

دلیران معرکه لشکر شاهزادگی^۲ و هژیران معرکه آن صاحبقرانی خصوصاً اسمعیل قلیخان یولداش^۳ از میمنه بیرون آمده^۴ بر آن جماعت اسب انداخت. لشکر از اطراف و جوانب بهم^۵ آمده، از گرد نعال مراکب ایشان چشمه آفتاب پیوشید و از غبار ستموران ایشان بسیط غبار پرده^۶ اغبر بر سر کشید. نظم^۷

نمودار گشت^۸ از غبار سمنند [۹۱۴] زمین دگر بر سپهر بلند

ز گردمی که بر چشم افلاک ریخت زمین بر سر از دست خود خاک ریخت

بعد از انقضای ساعتی، تیرگی هوا وظلمت ارض و سما منعدم گشته روشنی فتح روی نمود و آفتاب ظفر و نصرت از افق دولت و سلطنت شاهزاده^۹ قمر^{۱۰} طلعت نیر^{۱۱} مراد به احسن وجهی چهره گشود. شاهزاده^{۱۲} ظفر لوا خود چون مشاهده نمود که دیگر توقف سود ندارد و متوکلان^{۱۳} علی الله، جلو انداخته تیمپ^{۱۴} را در حرکت آورد. عاقبت الامر به تأیید خاتمی قضا و قدر، علامات عجز و انکسار و رجعت^{۱۵} احوال آن جماعت ظاهر شده، آن تیمپ نیز در حرکت آمد و به یکبار چترهای هردو شاهزاده^{۱۶} ها بر یکدیگر خورده محمدخان ترکمان به^{۱۷} دست علیقلی^{۱۸} سلطان ذوالقدر از روی زین^{۱۹} به زمین افتاد و مسیب خان تکلودستگیر و اسیر^{۲۰} مرشدقلی^{۲۱} شاملو برادر اسمعیل قلی سلطان شد و در همان معرکه شاهزاده طهماسب سیرزار گرفته به نظر شاهزاده صاحبقران رسانیدند. شاهزاده باسروت بواسطه عرق برادری و حمیت او را نوازش نموده رفیق خود ساخت و دیگر از امرا و سرداران مثل سلمان خان استاجلو و استخان ذوالقدر و شاهقلی سلطان پیاده و شاه علی خلیفه ذوالقدر و ادهم خان ترکمان^{۲۲} و اولاد امیرخان^{۲۳} و اولاد ولیخان و بعضی از اولاد سولای^{۲۴} حسین تکللو و مختار^{۲۵} سلطان

۱-ن: بین الهالین را ندارد ۲-م: شاهزاده کی ۳-م: بولدش ۴-ن: «آمده» ندارد

۵-ن: برآمده ۶-ب، م: پره ۷-ن: بیت. م: ندارد ۸-ب، ن: شد

۹-م، ن: قمر طلعت طالع گشته ۱۰-ن: بر. م: پیر ۱۱-ن: یتوکل^{۱۲}

۱۲-ن: دلیران را باتیمپ ۱۳-ن: «وجنات» ندارد ۱۴-م: شاهزاده ها

۱۵-ب، ن: «به» ندارد ۱۶-ب: علی قلیخان ذوالقدر ن: علی قلیخان ذوالقدر را ن:

علیقلی خان ذوالقدر را از روی زمین گرفته بر زمین انداخته و مسیب خان تکللو اسیر و دستگیر

شد و مرشدقلی خان شاملو برادر اسمعیل قلی خان کشته شد و در همان معرکه

۱۷-ن: زین گرفته بر زمین انداخت ۱۸-ن: اسیر و دستگیر شد و

۱۹-ب، ن: خان ۲۰-ب، م، ن: «ترکمان» ندارد

۲۱-ن: «امیرخان و اولاد» ندارد ۲۲-ن: مز، ب، م: سولای ۲۳-ب: مختار

تکلو چون دانستند و بعین‌الیقین مشاهده کردند که با ولی نعمت برابری نمی‌توان کرد و کار به نوعی دیگر بوده و فتح و نصرت موقوف به عنایت فرمان‌فرمای پادشاه قضا و قدر گذشته، عنان‌ادبار به‌صوب فرار انعطاف داده هر کدام به‌جانبی رفتند. شعر^۲:

نه‌جای قرار و نه‌راه ستیز^۲ نه‌اندند ناکام رودر گریز^۲

جنود ظفر ورود شاهزادگی، صاحب‌قرانی^۶ گیتی‌ستانی^۷ به‌تأییدات^۸ ملک ربانی^۹ (و توفیقات^{۱۰} واهب سبحانی)^{۱۱}، رایات^{۱۲} فتح و نیروزی برافراخته نسیم ظفرشیم «قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا»^{۱۳} ندای «انافتحنالك فتحا مبینا»^{۱۴} به‌گوش هوش عالمیان رسانید و از چهره پیکر نصرت اثر «وینصرك الله نصر اعزیزا»^{۱۵} غبار کلفت رفع گردانید.

چون شاهزاده صاحبقران ملتزم بود که بعد از فتح پیرامون قتل آن فتنه^{۱۶} برگشته روزگار نگردد^{۱۷}، لهذا کسی از آن جماعت گنه‌کار را تعاقب ننمود^{۱۸} و متعرض قتل ایشان^{۱۹} احدی نگشت، آنچه آن جماعت سیاه دل دردل داشتند نمود بالله اگر قضیه برعکس می‌افتاده از آن مردم قریب^{۲۰} به‌سیصد^{۲۱} کس در آن معرکه کارزار کشته افتاده بودند. شعر^{۲۲}:

ز کشته فتنه در آن انجمن نه^{۲۳} تابوت نه نوحه گرنه^{۲۴} کفن

شاهزاده کشورگشای صاحبقران، بعد از سجدات شکرآلهی (و مراسم صلوات و سلام بر ارواح مقدسات حضرات رسالت‌پناهی^{۲۵} و حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌وعلیهم اجمعین)^{۲۶} آخر آن روز عنان عزیمت به‌اردوی عالی معطوف داشته از روی فرح و خوشحالی تشریف فرمودند. (فقیر مؤلف در آن روز عالم افروز، دریای [۴۱۵] علم نصرت اثر آن^{۲۷} والا گهر بود و به‌خواندن سورة انافتحا و ادعیه ماثوره مواظبت می‌نمود)^{۲۸} قاضی عبدالله ورامینی^{۲۹} در تاریخ شکست اینچنین یافته، شعر^{۳۰}:

-
- ۱- ب، م، ن: بجای ۲- ب: نظم . م، ن: ندارد
 ۳- ن: نه‌جای فرار و نه‌راهی ستیز ۴- ب: وستیز ۵- ب، ن: شاهزاده
 م: شاهزاده‌گی ۶- ن: قران ۷- ن: گیتی‌ستانی» ندارد
 ۸- ن: «ات» ندارد ۹- ن: منان ۱۰- ب، م: بتوفیقات ۱۱- ن: بین‌الهالین
 را ندارد ۱۲- ن: رایات ۱۳- سوره ۱۷ آیه ۱۸
 ۱۴- سوره ۴۸ آیه ۱ ۱۵- سوره ۴۸ آیه ۳ ۱۶- ب: قبيله . ن: قبله
 ۱۷- نگرددو ۱۸- ن: ننمود متعرض ۱۹- ن: «ایشان» ندارد
 ۲۰- ن: قرب ۲۱- ن: قرب سیصد ۲۲- ن: بیت . م: ندارد
 ۲۳- ب، م: نتابوت . ن: نه‌تابوت و ۲۴- ب، م: نی ۲۵- م: پناه
 ۲۶- ن: بین‌الهالین را ندارد ۲۷- م: انولاگیر ۲۸- ن: بین‌الهالین را ندارد
 ۲۹- ن: «ورامینی» ندارد ۳۰- ن: تاریخ . م: ندارد

خان همدان که بردش تیر شکست خان کاشان که تیر تدبیر شکست
نص است در اینکه زودتر می بایست تاریخ شکستی که بود «دیر شکست»
بهادران پلتن ویکه جوانان صف شکن که آنچنان دستبردی و فتحی نموده بودند، روز دیگر که
خسروخاوار^۱ یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی برافراخت و لشکر کواکب را مغلوب ساخت،
سرهای ایشان را برنیزه کرده، دوازده هزار نفر مکمل مسلح آماده بر جمعیت^۲ بودند به نوعی در
اطراف و جوانب پراکنده شدند که در یک شبانه روز چهل فرسخ مسافت طی نمودند. شعر^۳:

چو لشکر پراکنده شد در نبرد دگر مشکلی می توان جمع کرد
شکوفه چو ریزد ز باد بهار نگرود دگر جمع بر شاخسار
ز خارا چو بشکست مینای سست به استادی کس نگرود درست^۴

اتفاقاً در آن روز جنگ، بعد از آن همه گردوغبار، از رحمت الهی باران بهاری آن کدورات^۵ را فرو
نشاند. لشکریان آن همه مالی که اسرای مذکوره سالها اندوخته بودند و ملازمان ایشان در آن
اوان به عطف و تعدی بدست آورده بودند^۶، در طرفه العینی^۷ صاحب شدند شاهزاده صاحبقران
برادر خود طهماسب میرزا را به حرم برده به دستور باخود داشت و محمدخان و مسیب خان را به
علیقلی^۸ خان و اسمعیل خان سپردند و^۹ در همان روز عرضه به نواب کاسیاب اعلی که در دارالسلطنه
تبریز بودند^{۱۰} نوشته فرستادند.

روز دیگر صبح^{۱۱} شنبه بیستم ماه مذکور، شاهزاده عالم افروز بیرون آمده اسرا و
لشکریان طایفه به طایفه و اویماق به اویماق هرسر و اخترمه که داشتند به نظر عالی درآوردند
و از جمله آن سرها سرولیخان تکلووسر مظلوم میرقوام الدین محمد اصفهانی- که سابقاً مذکور
شد که وزیر شده بود- و سر شاهقلی سلطان برادر امیرخان باسایر^{۱۲} سرها و اخترمه به نظرانور
رسانیدند و به جهت هریک از دلاوران و شجاعان^{۱۳} میدان شاهزاده صاحبقران جایزه ای از الکا و
خلعت^{۱۴} یادداشت^{۱۵} شد.

نواب شاهزادگی برقاتل میرقوام الدین اعراض و اعتراض بیشتری کرده امر فرمود^{۱۶} که
سر او را بایدن بعد از تجهیز و تکفین به اصفهان نقل نمایند و چون وی با متعلقان که دختر
میر میران یزد بود و صبیله شیرخوار داشت^{۱۷} به امید تمام آمده بود، نواب صاحبقرانی بعد از تأسف

-
۱- ب، م، ن: خاوری	۲- ن: برحمت	۳- ن: بیت. م: ندارد
۴- ن: بین الهالین را ندارد	۵- ن: «همه» ندارد	۶- ن: کدورت
۷- ن: «بودند» ندارد	۸- ب، م: طرفه العین	۹- م، ن: بعلی خان
۱۰- ن: «و» ندارد	۱۱- ب: بود نوشته. ن: بود نوشتند و	۱۲- م: فتح
۱۳- م، ن: «باسایر» ندارد	۱۴- ب، م، ن: شجاعان	۱۵- ن: خلعت داد
۱۶- ن: «یادداشت شد» ندارد	۱۷- م: اسرا فرمود. ن: کرده	۱۸- ب، م، ن: دار

بسیار املاک او را که بعضی اراده صونکیت داشتند بخشیده، از جهات و املاک او طعمی نکرد و سبغی زر به جهت کفن و دفن شهیدان دشت صابین^۲ قلعه انعام^۳ و تصدق فرمودند و از آنجا کوچ کرده به فارسجین نزول اجلال فرمودند. امرا و جماعتی که از جنگ گاه^۴ فرار نموده بودند، چون^۵ به اراسنج رسیدند^۶ بعضی از تکلویان که در ری می بودند، به راه ری رفتند و بعضی دیگر از آن جماعت که در همدان و لرستان^۷ ماوا^۸ داشتند، مثل اولادسولاغ^۹ و ولی سلطان و پسران امیرخان و برادرش اسمعیل سلطان، به راه همدان رفتند [۹۹ و ۱۰۰] و ادهم خان و است خان و سلمان خان^{۱۰} و شاه علی^{۱۱} خلیفه و شاه قلی^{۱۲} سلطان پیاده و جمعی دیگر از رفقا، از راه ساوه راه گردانیده، چون سلطان معصوم ترکمان در این معاملات با امرای^{۱۳} ترکمان همدانستان^{۱۴} نشده بود و از جانب شاهزاده گیتیستان [هراسان] بود از ترس وی (به زرندراسفجان آمده)^{۱۵} خود را به قم رسانیدند. اراده^{۱۶} است خان آنکه قلعه قم را در دست نموده^{۱۷} در مقام مخالفت درآیند. چون چند روزی به خیالات فاسده گذرانیدند، دیدند که اثری بر آن مترتب نمی شود و کسی به راه ایشان همراهی نمی کند و عاقبتی^{۱۸} ندارد، از هم پاشیده است خان و شاه قلی^{۱۹} خلیفه به راه اصفهان رفتند. است خان بدست غازیان افشار و مقصودی که وزیر قورچی باشی سابق به قتل آمد سرش را به درگاه معلی آوردند^{۲۰}. والی لارعلاء الملک^{۲۱} خان در باب وی این تاریخ را گفته .

نظم^{۲۲}:

تاهست خدای جان ستان و جان ده این طور نبوده کیدی فرمان ده

تاریخ سفر سوی مقر^{۲۳} رفتن اوست لا است کافر زن از... کان ده^{۲۴}

وادهم خان و ترکمانان به دارالسلطنه قزوین آمدند و ولیخان سلطان ولد محمدخان که در جنگ نبود و در کاشان بود، چون به ساوه رسید، خبر شکست پدرش شنید گریخته به قم آمد و مدتی در قم^{۲۵} بسر برده و^{۲۶} جرات نکرد^{۲۷} که به درگاه معلی رود، گریخته به خراسان رفت و در دامغان به مرتضی قلیخان پیوست و جمعی دیگر از ترکان و تاجیکان که گرفتار شده بودند^{۲۸}، بعضی مثل مهدی قلی بیگ و ولد شادی بیگ^{۲۹} مشمول عنایت بی غایت گشته و از مقربان گردیدند و بعضی دیگر از ترکان و

۱- ب، ن، م: «و» ندارد ۲- ن: «دشت صابین» ندارد

۳- ن: انعام و تصرف ۴- مز، ب، م: جنگاه ۵- ن: «چون به اراسنج» ندارد

۶- ن: رسیدند و ۷- ب: لراستان ۸- ن: ماوی ۹- مز، ب، م: سولاخ

۱۰- ب، م، ن: «وسلمان خان» ندارد ۱۱- ن: شاه قلی ۱۲- ن: شاه علی

۱۳- ن: آوردی ۱۴- م: همدستان ۱۵- ن: بین الهلائین را ندارد

۱۶- مز، ب، م: نسبت ۱۷- ب: عاقبت. ن: ندارد ۱۸- ب، م: شاه علی

۱۹- ن: فرستادند ۲۰- ن: علام الملک ۲۱- ن: تاریخ. م: ندارد

۲۲- ب: سفر ۲۳- کذا ۲۴- ن: «در قم» ندارد ۲۵- ب، ن: «و» ندارد

۲۶- م: نکرده ۲۷- مز، ب: بود ۲۸- ب، ن: «ولد شادی بیگ» ندارد

تاجیکان را جریمه کرده، به تحصیل داران دادند که (ازیشان وجوه ترجمان بازیافت نمایند)^۲ چون تکلویان^۳ و ترکمانان اکثری به جانب همدان رفته بودند، رای ارکان دولت قاهره بدان^۴ قرار گرفت که شاهزاده گیتیستان بدان صوب رفته، هر کس که از آن جماعت به درگاه آید فهو المراد والا به تیغ سیاست در آمده گرفتار گردند^۵. از فارسجین^۶ کوچ کرده به جانب آب گرم خرقان^۷ اردوی همایون در حرکت آمد و چند روز در آن سرزمین به نشاط و کامرانی گذرانیدند. سلطان مراد ولد امیرخان که در حوالی در جزین^۸ بود، باجمعی از مردم خود^۹ به درگاه عالمپناه آمد و برادر دیگرش گلایی بیگ باپسران ولی سلطان و سولاخ^{۱۰} به جانب بغداد رفتند. شاهزاده گیتیستان چون قبل از جنگ مذکور همدان- که الکای ولیخان تکلو بود و خالوی پیرغیب خان استاجلو بود^{۱۱} به مشارالیه نامزد کرده بود- حسب الوعدۀ پادشاهانه الکای همدان را با توابع به وی شفقت کرده، احکام عالی در آن باب عزامدار یافت و چون اول فصل گل دارالسلطنه قزوین بود و خویبهای^{۱۲} باغ سعادت آباد و اوایل جوزا، به خاطر انور^{۱۳} خطور کرد که چون قرب مکان واقعست سوار شده بدانجا به طریق سیر بفرمایند و (چند روز)^{۱۴} آنجا به نشاط و کامرانی گذرانیده^{۱۵} جمعی^{۱۶} که بواسطه بعضی مهمات و تحقیق حالات بدان ولایات رفته اند^{۱۷} معاودت نمایند و [۱۷۹] نواب شاهزادگی^{۱۸} نیز به اردوی عالی مراجعت کند. مقرر شد که اردوی عالی در همان منزل به دستور توقف کرده نواب عالی و مقربان درگاه ساسی در ملازمت به سیر شهر روند. آخر روز سه شنبه سلخ جمادی الاول سنه مذکوره، نواب شاهزادگی^{۱۹} به سعادت و^{۲۰} کامرانی سوار شده و چاشت روز چهارشنبه غره شهر جمادی الثانی اهالی قزوین استقبال کرده به دولتشخانه مبارکه تشریف بردند. چون بکهنه نواب عالی در قزوین ماندند، (حکم اشرف صادر شد که اردو که در آب گرم توقف^{۲۱} دارند کوچ کرده به شهر آیند. نواب عالی به نفس نفیس متوجه مهمات و الکای عراق گشته^{۲۲}، مدار مهمات جزوی و کلی و ملکی و مالی بر آصفجاه^{۲۳} اعتماد الدوله میرزا لطف الله قرار گرفت از روی استقلال و انفراد تمام به مهمات ایران^{۲۴} می پرداخت^{۲۵} الکای^{۲۶} ری را در کل به علیقلی

-
۱- ب: نمایند که	۲- ن: بین الهالین را ندارد	۳- ب: تکلوان
۴- م، ن: بران	۵- ن: گردند و	۶- م: فارسجین
۷- م: حرین	۸- م، ن: «خود» ندارد	۹- م: سولاخ
۱۰- ن: بود و	۱۱- م: خویبها و	۱۲- م، ن: «بخاطر انور» ندارد
۱۳- م، ن: روزی	۱۴- ن: بین الهالین را ندارد	۱۵- ب: و جمعی شاهزاده گی
۱۶- م، ن: «رفته اند» ندارد	۱۷- م، ن: شاهزاده گی	۱۸- م، ن: شاهزاده گی
۱۹- م، ن: «و» ندارد	۲۰- ب: تشریف	۲۱- م، ب: گشتند مدار کلی و
جزوی و مالی	۲۲- م: باصفجاه	۲۳- ب: ایروان
۲۴- م، ن: انگاه	۲۵- ن: بین الهالین	۲۶- م، ب: انگاه

خان شفقت کردند و ابهر و بعضی محال دیگر^۱ را بر سر قزوین به اسمعیل قلیخان مرحمت فرمودند (و دینور^۲ و سعدآباد و بعضی محال را که الکای سولاغ^۳ بود به شاهوردی خلیفه برادر بزرگ اسمعیل خان^۴ مرحمت نمودند)* و کاشان را خاصه کردند^۵ و همدان را که به پیرغیب خان داده بودند او را مرخص ساخته به الکا فرستادند و قم را به علیقلی سلطان ذوالقدر با بعضی از بلوکات دادند و الکای ادهم خان را که فراهان^۶ و گرمرو^۷ و بعضی از محال قم بود، به شاهوردی^۸ خلیفه اینانلو^۹ دادند و دارا بچردو [تبریز]^{۱۰} را به محمد سلطان ذوالقدر و ساوالباشی عنایت کردند و محلات^{۱۱} و بلوک [وزوان] و جاسب و وشنو^{۱۲} قم را به مرشدقلی سلطان شاملو برادر اسمعیل قلیخان عنایت فرمودند و چون ادهم خان با آن کفران نعمت التجا به درگاه عالمنه آورده و در منزل^{۱۳} علیقلی خان رفت، جرایم او مقرون به عفو^{۱۴} شده ساوه را بدو عنایت کردند و سلطان معصوم ترکمان که در آن ایام از او حیل و خودداری^{۱۵} صادر شده بود، مغضوب گشته به قورخمس سلطان او را گیرانیدند و تمام اسوا و جهاتش به تاراج رفت و ایالت شیراز به دستور به قلیخان ذوالقدر شفقت شد و مهدیقلی بیگ را نیز به وکالت و ریش سفیدی به شیراز فرستادند و احکام به تماسی ممالک محروسه فرستاده خاطر از بلاد عراق جمع فرمودند و داروغه ای به یزد فرستاده، الکای یوانات را به سیدی یک کمونه با الکای کبیر و طسوج دادند و سمنان که الکای او بود تغییر داده (به پسرزاده تبت اغلی عنایت کردند و)^{۱۶} مدت یکماه و کسری^{۱۷} شاهزاده صاحبقران در دارالسلطنه قزوین توقف کرده^{۱۸} در عشرتانی شهر رجب^{۱۹} المرجب از شهر بیرون نشسته^{۲۰}، عازم آذربایجان گشتند و روز جمعه سیم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره^{۲۱} شاهزاده طهماسب میرزا را به قلعه الموت فرستاده محبوس ساختند و کوتوالی قلعه را به حسینقلی سلطان برادر علیقلی^{۲۲} عنایت فرمودند.

القصه که شاهزاده صاحب مروت سلطان حمزه میرزا، از گناه جماعت ترکمانان^{۲۳} و تکلویان^{۲۴} بالکلیه در^{۲۵} گذشته، محمدخان را در طالش و مغانات الکا^{۲۶} داده، مسیب خان را متولی و حاکم دارالارشاد [۹۱۸] اردبیل گردانیدند و از جرایم سلطان معصوم گذشته او را مرخص ساختند که به ساوه رفته یراق^{۲۷} خود کرده به درگاه آید و شاهقلی سلطان پیاده دزمار را عنایت کردند و قورخمس سلطان شاملو را در قزوین گذاشتند.

-
- ۱- ن: «دیگر» ندارد ۲- ب: و تیوزوم: وینورآباد ۳- سز: سلاخ. ب، م: سولاخ
 ۴- ب، م: قلیخان ۵- ن: داخل پرائنز را ندارد ۶- ن: کرده همدان را
 ۷- م: فراهان ۸- ب، م: کریرود ۹- ن: شاهوردی
 ۱۰- سز، ب، م: اینالو ۱۱- ب، م، ن: تبریز ۱۲- ب، م، ن: محلات
 ۱۳- ن: خانه. م: ندارد ۱۴- م: بعف ۱۵- ن: رای
 ۱۶- ن: بین الهالین را ندارد ۱۷- ن: کثری ۱۸- ب، ن: کرده و
 ۱۹- ن: رجب سنه مذکوره ۲۰- ن: رفته ۲۱- ن: «سنه مذکوره» ندارد
 ۲۲- ن: علیقلی خان ۲۳- ن: ترکمان ۲۴- ن: تکلو
 ۲۵- ن: «در» ندارد ۲۶- م: الکه ۲۷- ن: فکر یراق

رفتن شاهزاده عالمیان به آذربایجان به ملازمت پادشاه همایون اسکندرشان^۱

نوبت دیگر صاحبقران عادل با سپاه پردل، طی مراحل و منازل نموده، با سپاه بی کران از تخمین^۲ مهندسان متوجه آذربایجان گشت. شعر^۳:

همی رفت سلطان عاجزنواز سلامت تر از کاروان حجاز
نجستند آن خیل انجم عدد بجز همتی از رعیت مدد

شاهزاده صاحبقران در^۴ اواخر ماه شعبان به دارالسلطنه داخل شده، شاه کامیاب به اتفاق شاهزاده ابوطالب میرزا، نواب عالی را استقبال فرموده، به عظمت^۵ هرچه تاملتر به دولتخانه مبارکه فرمودند. بعد از چند روز شروع در گرفتن قلعه شده، شاهزاده گیتیستان بالشکر بسیار و تفنگچیان بی شمار سوارگشته، اطراف وجوانب قلعه را ملاحظه فرموده، به غوغای هرچه تاملتر و نقاره و نفیرو کرنا^۶ و سورن، سیه تعیین فرمودند و در این مرتبه دورقلعه را گرفته محاصره کردند و در روز اول پنج مرتبه توپ بزرگ را بر برجی که در کنار رودخانه پیش محله^۷ سنجازان واقع است زدند و توپ میانه را^۸ که نواب شاهزادگی^۹ خود ترتیب داده بود، به باغچه مسجد نصریه برده به جانب منازل دفترخانه (بستند و روزی ده دوازده توپ می انداختند دفترخانه)^{۱۰} خاصه که متصل^{۱۱} به دیوار صاحب آباد^{۱۲} بود. آنرا ویران ساخته، سه چهار برج دیگر به زمین^{۱۳} مساوی گشت. اهل قلعه از این معامله به زینهار^{۱۴} آمده، مدت ده روز^{۱۵} مهلت وامان خواستند. کاربر اهل قلعه تنگ شد و همچنین سعی^{۱۶} که در این^{۱۷} مرتبه فرمودند^{۱۸} اگر دراوان سابق می فرمودند یقیناً تسخیر قلعه شده بود^{۱۹}. چون وقت تنگ گشته بود و هر روز خبر آمدن فرهاد پاشا سردار به الکای خوی و سلماس و طسوج می رسید و باعث ترلز قزلباش و تبریزیان می گشت، آن جماعت بی دست و دل گشتند و اهل قلعه به وسیله شاهرخ خان قرار به صلح دادند. در این اثنا خبر رسیدن^{۲۰} سردار نابکار به طسوج رسید. امرای عظام قرار دادند که یورش نمایند اگر تسخیر قلعه شد فهو المدعا^{۲۱}، وگرنه علاجی^{۲۲} دیگر نمایند.

-
۱- ب: اسکندرشان	۲- ن: تخمی	۳- م، ن: ندارد
۴- مز، ب: او را	۵- م: عزمت	۶- م، ن: به
۷- م، ن: «محله» ندارد	۸- ن: «را» ندارد	۹- م، ن: شاهزاده گی
۱۰- م، ن: بین الهالین را ندارد	۱۱- م، ن: «متصل» ندارد	
۱۲- م، ن: آباد متصل	۱۳- م، ن: بر زمین	۱۴- م، ب، ن: به زینهار
۱۵- م، ب: ده دوازده روز	۱۶- م، ب، ن: سعی	
۱۷- م، ب: در	۱۸- م، ب: فرمودند که	۱۹- م، ب، ن: بود و
۲۰- ن: رسانیدند که	۲۱- ن: المراد	۲۲- ن: علاج

روز پنجشنبه نوزدهم^۱ شهر رمضان المبارک^۲ قرار به یورش گرفت و^۳ دو روز پیش از آن نواب شاهزادگی^۴ خود سوار شده، دور قلعه را گردیده مقرر نمود که از^۵ هر سیه به چه عنوان یورش نمایند. شب پنجشنبه مذکور بعد از افطار، مردم جمعیت کرده قریب^۶ بیست هزار کس از قزلباش و تبریزی و مردم نواحی جمع شده، محل چاشت^۷ یورش نمودند و جوانان دلیر قزلباش بر نردبانها دویده^۸ ملاحظه نکردند^۹ و بی محابا رفتند و از مردم تبریز و نواحی نفری^{۱۰} جرات نکرده پیش نرفتند. مرتبه اول که مردم به پای قلعه رفتند، از رویان کسی در^{۱۱} [۹۱۹] سیانه شیر حاجی (نماند و تمام^{۱۲} به اندرون قلعه رفته^{۱۳} به ضرب تفنگ عقب مردم را بریدند و جمعی که اول مرتبه به پای شیر حاجی^{۱۴} رفته بودند، چون ملاحظه کردند که کسی دیگر از عقب ایشان نیامد، لا علاج باز گشتند و در محل بازگشتن قریب به صد کس زخم تفنگ گرفته بیشترش تلف گشتند^{۱۵}. قرب سی چهل نفر از ملازمان خاصه^{۱۶} نواب صاحبقران تا شب در میان خندق^{۱۷} قلعه پنهان بودند. چون شب^{۱۸} به سردست درآمد، بیرون آمدند. در روز یورش مذکور، از کسی که آثار جلادت^{۱۹} ظاهر شد، احمد سلطان آسایش اغلی استاجلو بود که بیشتر از همه کس بر نردبان پناهاده بالا رفت و در سردیوار^{۲۰} شیر حاجی دوسه^{۲۱} کس را به شمشیر زد. چون از هیچ جانب کسی همراهی با وی نمود، رویان هجوم بر سر مشارالیه آورده پنجاه شصت شمشیر برقیه سپراورده^{۲۲} و چند زخم کاری^{۲۳} بلکه مهلک بر چهره او رسیده بود. وی با آن^{۲۴} حالت از نردبان بزی آمده^{۲۵} سالمآ به کنار رفت. چون تسخیر قلعه به یورش نشد، اهل تبریز رایأس^{۲۶} تمام حاصل گشت. همانا^{۲۷} که از ورای اشعار مشیت، فتح آن رجوع به صاحب دولتی هم^{۲۸} از این دودمان^{۲۹} خلافت شده که چون وعده اش می رسد، به یمین اقبال او مسخر خواهد شد. شعر^{۳۰}:

(کارها جز خدای نگشاید بخدا گرز خلق هیچ آید)^{۳۱}

-
- ۱- ن: ۱۹ ۲- ن: «المبارک» ندارد ۳- ب، ن: «و» ندارد
 ۴- ب، م: شاهزاده گی ۵- ب، م، شده و ۶- ب، ن: «از» ندارد
 ۷- م، ن: قریب به ۸- ن: چاشتی ۹- ب، ن: «و» ندارد ۱۰- ب، م، ن: دویند و
 ۱۱- ب، م: نکردند همچنان با. ن: نکرده همچنان ۱۲- ن: احدی
 ۱۳- ب، ن: «در» ندارد ۱۴- ب: تمامی ۱۵- ب: رفتند
 ۱۶- ن: بین الهالین را ندارد ۱۷- ن: شد قریب ۱۸- ب، ن: خاصه شریفه و
 م: خاصه شریفه ۱۹- ن: خندق نهان بودند ۲۰- ن: شب شد
 ۲۱- م: جلالت ۲۲- م، ن: «دیوار» ندارد ۲۳- ن: «سه» ندارد
 ۲۴- م، ن: زده بودند ۲۵- ن: «کاری بلکه» ندارد ۲۶- م: بان
 ۲۷- م: آمد. ن: آمده به کنار رفت ۲۸- م: «یاس» ندارد
 ۲۹- م: همانا که از ورای مشیت فتح. ن: همانا که مشیت فتح ۳۰- ن: «هم» ندارد
 ۳۱- ب: دومان ۳۲- م، ن: ندارد ۳۳- ن: بین لالهالین را ندارد

روز دیگر خبر رسید که فرهاد پاشا از طسوج کوچ کرده متوجه تبریز شد. چون لشکر قزلباش آنچنانکه باید جمع نبودند که سردار را استقبال نمایند، ناچار اهل تبریز را رخصت دادند که از شهر بیرون روند^۱ و در روز سه شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سنه مذکوره، اردوی همایون کوچ کرده در چرنداب نزول اجلال فرمودند^۲.

در آن روز محنت اندوز علامت^۳ روز قیامت مشاهده عالمیان گشت بازارها و خانه ها را آتش زدند و بمؤدای «یوم یفر المرء من اخیه»^۴، هیچکس به یکدیگر التفات نمی فرمود^۵. تا عصری چنان شد که متنفسی^۶ در تبریز نماند. روز دیگر اردوی همایون^۷ از چرنداب کوچ کرده از راه فهوسفنج^۸ و خواجه خوشنام به دو منزل به حوالی اازدم^۹ دول آمدند و روز عید فطر فرهاد پاشا در کنار آب شور نزول نمود فرهاد پاشا آرزو و یازو^{۱۰} و یراق قلعه تبریز را که حسب الامر خواندگار^{۱۱} آورده بود، نقل قلعه نموده، خاطر از آن سر جمع فرمود^{۱۲} و جوانب قلعه را هموار کرده، مراجعت نمود و^{۱۳} مقارن این حال، در اوایل شوال^{۱۴} سردار مذکور چند مرتبه کتابات به امرای عظام نوشته، مقدمات صلح به میان انداخت مشروط بر آنکه الکائی^{۱۵} که در تحت تصرف خواندگار درآمده از ایشان باشد و ازین طرف امرای عظام راضی به صلح شدند مشروط^{۱۶} بر آنکه دست از تبریز بدارند و در عوض تبریز نخجوان را بدهند^{۱۷} یا سوازی جمع تبریز همه ساله پیشکش و تحف و^{۱۸} هدایا به روم فرستند و فرهاد پاشا^{۱۹} و سردار عساکر صریح در کتابات نوشته بود که من به جنگ نیامده ام، غرض من آنست که باعث این صلح شوم و نام نیک در عالم بگذارم. و همچنین ایلچی از جانب محمد پاشا حاکم سواس در روز دوشنبه ششم شهر^{۲۰} شوال نزد محمدی^{۲۱} خان تخماتی به اازدم دول^{۲۲} [۴۲] آمده، جواب مرغوب گرفته مراجعت نمود و علیقلی خان طهماسب قلی بیک ملازم خود را جهت قرار صلح در روز ششم شهر شوال نزد محمد پاشای مذکور فرستاد و در پنجشنبه نهم شهر مذکور ولی بیک چاشنی گیر باشی از جانب فرهاد پاشا به^{۲۳} درگاه معلی آمده^{۲۴} التماس کتابات و اسناد معتبر از جانب نواب کامیاب اعلی و نواب عالی^{۲۵} به خواندگار نمود و مقرر شد که کتابات نوشته مصحوب کس معتبر نزد فرهاد پاشا فرستند^{۲۶}.

-
- ۱- ن: بروند ۲- ب، م، ن: نمودند ۳- م. ن: «علامت روز» ندارد
 ۴- سوره ۸ آیه ۳۴ ۵- ب، م، ن: نمی فرمودند ۶- ن: تنفس ۷- مز: همین
 ۸- ب: فهوسفنج. مز: فهوسفنج ۹- ب: ودل ۱۰- ب، م، ن: یازو و یراق
 ۱۱- م: خواندگار ۱۲- ن: نمود ۱۳- ن: «و» ندارد ۱۴- ن: شهر شوال
 ۱۵- ب، م: الکاء ۱۶- ن: بهمین شرط که ۱۷- ن: با ۱۸- ن: «و» ندارد
 ۱۹- ب، ن: پاشای سردار- ن: پاشا سردار ۲۰- ن: «شهر» ندارد ۲۱- م، ن: محمد خان
 ۲۲- ب، م: ودل ۲۳- ب، م: «به» ندارد ۲۴- ن: آمده بود
 ۲۵- ن: اعلی به خواندگار ۲۶- ب، م، ن: فرستد

منشیان عطار د قلم کتابات مقرون به صداقت و خصوصیت و شمه ای از حقوق قدیمی در قلم آورده، التماس شد که تبریز را واگذارند و هرساله موازی جمع آن بر سپیل خراج به درگاه خواندگار^۱ فرستند. کتابات مذکور^۲ را مصحوب احمد بیگک ایشک آقاسی استاجلو در روز دوشنبه بیستم شهر مذکور نزد فرهاد پاشا فرستادند و قرار صلح یافت^۳ بر نهجی که یکی از شاهزاده های عظام را نیز به درگاه خواندگار^۴ فرستند.

و هم در این ایام که اردوی همایون در موضع اشکنیر^۵ نزول اجلال داشتند، خبر رسید که خضر پاشا حاکم چخور سعد بالشگر بسیار از رومیه واکراد به جانب نخجوان و اردویاد آمده اند. شاهزاده عالی تبار جمعی کثیر از امرا^۶ و لشگری^۷ خصوصاً مرشد قلی سلطان قوچیلو حاکم طار سین^۸ و طهماسب قلی سلطان ذوالقدر حاکم برکشاط^۹ و حیدر قلی سلطان استاجلو حاکم اردویاد را به سرداری ادهم خان ترکمان در روز جمعه هفدهم^{۱۰} شهر مذکور روانه محال مزبور^{۱۱} فرمودند.

چون خضر پاشا به حوالی جولاه^{۱۲} رسیده بود، پیشکش^{۱۳} از مردم آنجا گرفته مردم اردویاد چهار روز مهلت طلبیده بودند. بعد از وصول امرا و عساکر ظفر مائر، خضر پاشا به الکای خود معاودت^{۱۴} نمود و آن محال در تصرف اسرای عظام باقی ماند.

و هم در این ایام، خبر فتح قلعه تفلیس به درگاه همایون رسید که سلطان محمود خان مشهور به سیماون^{۱۵} گرجی بالشگری^{۱۶} عظیم آن قلعه را که از کمال ستانت چون سنجیق گردون از حوادث مصون بود، و از غایت رفعت مرغ بر شرفات آن پرواز نمی توانست نمود. مرکز وارد رسیان گرفته در روز شنبه هشتم شهری قعه سنه مذکوره به یورش اول شهر و حصار بند را تسخیر نمود. رومیان به نارین قلعه رفته، بعد از چند روز امان خواسته^{۱۷}، نارین قلعه را نیز فتح نمود.

چون اخبار مسرت آثار از جانب گرجستان و قرا باغ به مسامع عز و جلال رسید و اکثر امرا در آن حوالی بودند، به خاطر باریافتگان آستان خلافت مکان رسید که یکمرتبه دیگر به قرا باغ رفته لشگری^{۱۸} عظیم فراهم آریم و معاملات شروان^{۱۹} و گرجستان را نظام و نسقی داده ایلچیان نیز از نزد^{۲۰} سردار بیایند بدانچه مقتضای وقت و مصلحت فرصت باشد (مصراع^{۲۱}):

۱- ن: خوندگار	۲- ب: مذکور	۳- ن: بهر
۴- ب، م، ن: خوندگار	۵- ب، م، ن: اشک	۶- ن: اسرای
۷- ن: «و» ندارد	۸- ب، ن: لشگری را	۹- ن: طارم
۱۰- ن: هفدهم. م: هفدهم	۱۱- ن: مذبور	۱۲- ن: جواز
۱۳- ب، م، ن: و پیشکش	۱۴- ب: معاودت	۱۵- ب، م: سیماون. ن:
سمایون خان	۱۶- ب، م، ن: لشکر	۱۷- م، ن: یافته
۱۸- م: لشکر	۱۹- ن: شیروان	۲۰- م، ن: دست سردار بیایند آنچه
۲۱- م، ب: ندارد		

بکوشیم و^۱ بخت^۲ آزمایی کنیم^۳

اردوی عالی (از اشکنبر^۴ نوبت دیگر)^۵ بالشگر فیروزی اثر متوجه قریباغ شد. چون به ارسبار^۶ رسید، امرا از اطراف وجوانب به اردوی عالی ملحق گردید^۷ اردوی همایون به گنجه تشریف برد و از آنجا به زکم جایی^۸ رفته چند روز به جهت مهمات شروان^۹ و گرجستان توقف کرده، (احکام و قورچیان)^{۱۰} بدان محال فرستادند^{۱۱}. امرا و سرداران آن ولایات^{۱۲} تحف^{۱۳} [۴۲۱] و هدایا و پیشکشها^{۱۴} با مردم خود به درگاه عرش اشتباه فرستادند.

و هم در این ایام^{۱۵} علیقلی خان حاکم شیراز با صد و پنجاه نفر از ملازمان قدیم^{۱۶} خود از شیراز آمده، به درگاه معلی توجه نمود و در قزوین توقف کرد و آقایان^{۱۷} ذوالقدر همه با وی (یاغی^{۱۸} شده همراهی وی^{۱۹} نکردند)^{۲۰}.

گفتار در آمدن مرتضی قلی^{۲۱} خان از دامغان به جانب

عراق و اراده رفتن به درگاه شاه با استحقاق

چون مرتضی قلی خان پرنایک بادل هوسناک در آرزوی دارایی و حکومت مشهد مقدس مدتی انتظار کشید و کارش^{۲۲} به جایی نرسید و در هر مرتبه که از مشهد مقدس از جانب مرشد قلیخان بدو کتابات^{۲۳} و رسل و رسائل می رسید اعتماد بر آن ننمود، و چون فی الحقیقه از جانب شاهزاده گیتیستان همگی مشمول عواطف بی کران می بود و^{۲۴} در محلی که ترکمانان و تکلویان با جمعهم جمعیت کرده بودند^{۲۵}، هر چند به وی چیزها نوشتند و او را دلالت کردند که به عراق آمده بدیشان ملحق گردد^{۲۶}، قبول نکرد، درین حال به خاطر آورد که چون در ترکمان بزرگ و ریش سفیدی نمانده و بقیه السیف این جماعت که در الکا و صحرای ساوه جمع شده اند امید^{۲۷} ندارند، صلاح در آن است که احرام آستان بوسی درگاه فلک مقام بسته، در راه^{۲۸} آن جماعت را طلبیده اگر آمدند

۱- م: «و» ندارد	۲- مر: بخت و	۳- ن: بین الهلالین را ندارد
۴- ب: اشکبیر. م: شکبیر	۵- ن: بین الهلالین را ندارد	
۶- ب، ن: به ارسبار	۷- ب، ن: گردیده	۸- م: جای
۹- ن: شروان	۱۰- بین الهلالین: حکام	۱۱- ب، م: فرستادند سرداران.
ن: فرستادند امرای و سرداران	۱۲- ن: ولایت	۱۳- م: تحفه
۱۴- ب: پیشکشها	۱۵- م: «ایام» ندارد	۱۶- ب/م، ن: قدیمی
۱۷- ن: امرایان	۱۸- ب: یاقی	۱۹- م: «وی» ندارد
۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد	۲۱- مر، ب، م: مرتضی خان	
۲۲- ب، ن: «کارش» ندارد. م: «کارش بجایی» ندارد	۲۳- ن: کتابت	
۲۴- ن: «و» ندارد	۲۵- ب، م: بوده اند	۲۶- مر: کرده
۲۷- ن: امید	۲۸- م، ن: آن راه	

فهو المراد، والاخذ از زی به ساوه رود و آن جماعت را برداشته باقشون و لشکر آراسته به خدمت^۱ شاه و شاهزاده رود^۲.

در شهر ذی قعدة سنه مذکوره از دامغان که الکای وی بود، به تقطیع و یراق و سامان متوجه شد. چون به حوالی سمنان و خوار^۳ رسید، ذوالقدران که حاکم آنجا بودند، با اهالی آن ولایت دغدغه کردند که مبادا بنا بر فریبی^۴ و گرفتن این محال^۵ خان مذکور آمده باشد - چه همیشه آن^۶ مردم دغدغه^۷ از وی می بردند - تا آنکه کوچه بند کرده قرار تحصین^۸ به خود دادند. خان عالیشان چون قصد خدمت شاهزاده داشت، و از بدنامی^۹ می اندیشید، ملتفت آن جماعت نشد و از آنجا به نوعی گذشت که از مردم و لشگری او برگ^{۱۰} گاهی از جایی به عنف تصرف نکردند و همچنین چون به الکای ری^{۱۱} و ولایت^{۱۲} و راسین رسید و^{۱۳} هنگام رفع محصولات بود، به نوعی لشگری او سلوک کردند^{۱۴} که توبه گاهی و یکعدد خربزه از خرسنها و پالیزها^{۱۵} که در سر راه ایشان واقع^{۱۶} بود نگرفتند.

چون از (بلوک بهنام و سیور فرخ)^{۱۷} ری به فشار بویه^{۱۸} آمد، کس به ساوه نزد مردم ایل^{۱۹} و اویماق^{۲۰} فرستاده، ایشان را دلالت فرمود آن جماعت بی حقیقت قبول این^{۲۱} معنی نکرده، (فرستاده او را جواب دادند. چون این خبر به وی رسید، از آنجا کوچ کرده به زرند ساوه آمد و در آنجا توقف نموده کس به ساوه فرستاده)^{۲۲} و ترغیب آن جماعت^{۲۳} به بردن درگاه گیتی پناه نمود و آن جماعت از خطه ساوه به دیدن او رفته، اکثر معذرت می گفتند و آمدند و تردد جمعی که همراه او بود^{۲۴} به شهر می شد و او همچنان در بردن ایشان راسخ بود و عرضه ای در آن باب نوشته مصحوب کس اعتمادی خود به درگاه عالیمناه فرستاد و خود متر صد بود که متعاقب روانه گردد. اما گمان ترکمانان^{۲۵} اینکه اراده^{۲۶} دارد که ایل را برداشته تا^{۲۷} استرآباد و خراسان راهها را تاخت نموده^{۲۸} جایی توقف نکند^{۲۹}. جمعی که در [۴۲۲] ساوه بودند از وی احتراز

۱- م : بعد	۲- ن : رود و	۳- ب ، م ، ن : خار
۴- ب ، ن : فریبی به گرفتن	۵- م ، ن : آن محال	۶- ن : «آن» ندارد
۷- ن : از روی دغدغه	۸- م : تحصین	۹- ب ، ن : «سی» ندارد
۱۰- ب ، م : برکت	۱۱- م : بری	۱۲- ن : «ولایت» ندارد
۱۳- ن : «و» ندارد	۱۴- ن : نمودند	۱۵- ب ، ن : فالیزها
۱۶- ب ، م ، ن : «واقع» ندارد	۱۷- ن : بین الهلالین را ندارد	
۱۸- ب ، م : فشار بویه	۱۹- م : اهل	۲۰- م : ایماق
۲۱- ن : «این معنی» ندارد	۲۲- ن : بین الهلالین را ندارد	۲۳- ن : ان جماعت
به درگاه	۲۴- ب ، م ، ن : بودند	۲۵- م ، ن : ترکمان
۲۶- ب ، ن : «اراده وارد که» ندارد	۲۷- ن : «تا» ندارد	
۲۸- ب ، م ، ن : خواهد کرد	۲۹- ب ، م ، ن : نخواهد نمود	

نموده در شهر را بروی بسته^۱ مطلقاً تمکین سخن او نمی کردند که ناگاه از چشم زخم فلک روسیاه^۲ روز یازدهم^۳ محرم سنه ۹۴۹ خبر قضیه هایل و واقعه نازل شاهزاده نامدار به وی رسید، فی الفور بی تحاشی از محلی که در آن نزول نموده بود کوچ کرده، خبر^۴ ترکمانان ساوه نمود و از راه انجیل او را ساوه تا سراج^۵ قم جایی^۶ توقف نکرد^۷ و در راه الوس اعراب نمیری و سعیدی^۸ [را که] در قمرود بود با شتر، غازیان هرچه به نظر ایشان درآمد کسب نمودند^۹ (جماعتی^{۱۰} که در ساوه بودند مثل سلطان معصوم و ولیخان سلطان و شاه بوداق سلطان^{۱۱} و خلیل بیک برادر ابراهیم خان و اکثر اوباش ترکمانان^{۱۲} و ملازمان ادهم خان از عقب مشارالیه به ایلغار تمام خود را به سراج رسانیده، خان را از رفتن دامن باز آوردند و خاطر نشان وی نمودند که قم و کاشان در این محل بی صاحب افتاده و جمعیتی^{۱۳} بسیار در آن هست آنها را به اندک توجهی بدست می توان آورد. مرتضی قلیخان به سخن ایشان فریب خورده، قوت طامعش به حرکت درآمد و آن مرغبات^{۱۴} او را مستحسن افتاد. مردش آنروز و آن شب^{۱۵} اقریه سراج و نواحی آن را^{۱۶} نهب و غارت به مشابهای^{۱۷} نمودند که از آبادانی اثری در وی نگذاشتند.

فقیر مؤلف^{۱۸} در آن سال وزیر قم بود. (شاهزاده نیکو خصال بعد از جنگ ترکمان و تکلوه، این کثیر الاختلال را بدان دیار فرستاده بود)^{۱۹} چون یقین دانست که ترکمانان همسایه مرتضی قلیخان را بی تأخیر و سها به قم می آورند^{۲۰} و در قم نیز قرب سیصد نفر از ترکمانان و هواخواهان ایشان بودند هزار فساد لازم می آمد^{۲۱}، بالضرورة قرعه این مشورت با طهماسب قلی بیک قورجلو^{۲۲} که در آن سال در آن ملک بود و جمعی از غاریان ذوالقدر و اعیان و کدخدایان آن مملکت^{۲۳} در میان انداخت و قرار بر این یافت که در شهر رابسته، تا قوت و قدرت باشد نگذارند که آن جماعت پرشر ظفری بر این مردم یابند و قبل از آن خبر آمدن علیقلی^{۲۴} سلطان حاکم^{۲۵} آمده بود که به زنگان رسیده و انتظار آمدن او نیز بود.

مرشد قلی سلطان شاملو که بعضی از بلوکات قم به تیول او مقرر بود، در آن اوان در خارج شهر بند قم جهت فیصل مهمات خود توقف داشت و قریب^{۲۶} بیست نفر از مردم شاملو و

-
۱- ن: او بسته	۲- مز، ب، م: را سپاه	۳- ن: پانزدهم
۴- م، ن: «خبر» ندارد	۵- ب، م: از راه انجیل او را ساوه: ن: از آنجا	
۶- م: جای. ب: ن: ندارد	۷- ن: نکروه	۸- ن: سعیدی بوده با غازیان
۹- م: جمای	۱۰- م: و سلطان	۱۱- ب، م، ن: ترکمان و ملازم
۱۲- ن: جمعیت بسیاری	۱۳- ن: مرغبات	۱۴- ن: «و آن شب» ندارد
۱۵- ب: از. ن: آنرا به مشابهای	۱۶- ن: «به مشابهای» ندارد	۱۷- ب: سوء الف
۱۸- ن: بین الهالین را ندارد	۱۹- ن: می آورند	۲۰- ن: می آید
۲۱- ن: قورجلو. م: قورجلو	۲۲- مز: «در» ندارد. ن: حاکم	۲۳- ن: مملکت را
۲۴- م، ن: علیقلیخان سلطان	۲۵- ن: «حاکم» ندارد	۲۶- ن: قرب

هفتاد^۱ و هشتاد کس از ترکمان ملازم داشت اورا به شهر درآورده، سرکرده‌ها تمامی ذوالقدران و شهریان نمود و خانه کوچ اورا با خانه کوچ غازیان و اکثر اعیان به نارین قلعه نقل نمود. اتفاقاً در روزی که مرتضی قلی خان به سراج رفته بود^۲، در راه بعضی از شتران غازیان و شتران مرشد قلی سلطان^۳ را (ملازمان وی پیش کرده برده بودند. در همان روز مرشد قلی سلطان)^۴ و جماعت قورخلویان^۵ که در شهر بودند تا قمرود از عقب شتران رفته، شتران خود را گرفته تا^۶ موازی صد نفر شتر دیگر گرفته، آخر روز^۷ به شهر آمدند، چون به صحت پیوست که آن جماعت مرتضی قلی خان را بر در قم^۸ می‌آوردند. مقارن این^۹، بعضی از مصلحان ظاهرانندیش را با محقر ساوری [۴۴] نزد وی فرستادند^{۱۰} که شاید به موعظه و صلاح خان را برگردانیده^{۱۱} چندین خان^{۱۲} مسلمانان^{۱۳} بواسطه آمدن ایشان ویران نگردد. مصلحان چون به آمدن ایشان راغب بودند و به حسب ظاهر آن لشکر^{۱۴} غالب می‌نمودند، آنچه بایست گفت بلکه مرغبات^{۱۵} اظهار کرده در جواب اخبار موحش نا ملایم رسانید.

چون در شهر خبر رحلت شاهزاده صاحبقران انتشار^{۱۶} تمام یافت، و حقیقت معاملات درگاه کیتی پناه و^{۱۷} وجود و عدم اسرا و سپاه معلوم نبود، بالضروره^{۱۸} قرار بر تحصن و درستن شهرداری شد. مرشد قلی سلطان نیز در این وادی یکدل و یکجهت قرب پانصد نفر از ترک و تاجیک سپاهی یراق^{۱۹} دار که سیصد نفر از آن تفنگچی بودند (که در شب تار سور^{۲۰} را می‌توانستند زد)، بهم آمد پنج دروازه قم برای^{۲۱} جماعت بخش شد که محافظت نمایند و جماعت ترکمانان^{۲۲} که در شهر بودند و^{۲۳} خاطر از سمر ایشان جمع نبود. مرشد قلی سلطان آنها را در نارین قلعه فرمود که نگاه دارند تا معامله مشخص شود.

روزشنبه شانزدهم^{۲۴} شهر محرم^{۲۵} سنه مذکوره، مرتضی قلی خان با تمامی سرداران و غازیان ترکمان از سراج کوچ کرده، یکفرسخ راه تا مزار اسامزاده بزرگوار^{۲۶} طیب و طاهر (علیهما^{۲۷} التحیه والابرار آمده)^{۲۸} از آنجا^{۲۹} تا به شهر^{۳۰} نیز یک فرسخ است روز دیگرش از آنجا

-
- ۱- ب، م: به هفتاد. ن: ندارد
 ۲- ب، م، ن: «بود» ندارد
 ۳- م، ن: خان
 ۴- ن: بین الهالین را ندارد
 ۵- م: قورخلویان. ن: قورخلویان
 ۶- ن: با
 ۷- ن: امروز
 ۸- ن: به قم
 ۹- ن: این حال
 ۱۰- م، ن: مسلمان
 ۱۱- ن: برگردانند
 ۱۲- م، ن: مسلمان
 ۱۳- ن: لشکر را
 ۱۴- ن: مدعیات
 ۱۵- ب: انتشاری
 ۱۶- ن: «و» ندارد
 ۱۷- م، ن: بالضرره
 ۱۸- ن: «یراق دار» ندارد
 ۱۹- ب: موی. م: سور
 ۲۰- ن: بین الهالین را ندارد
 ۲۱- ن: برایشان
 ۲۲- ن: ترکمان
 ۲۳- م، ن: «و» ندارد
 ۲۴- ن: ۱۶
 ۲۵- م، ن: محرم الحرم
 ۲۶- ن: «بزرگوار» ندارد
 ۲۷- م: علیهم
 ۲۸- ن: بین الهالین را ندارد
 ۲۹- ن: که از آنجا
 ۳۰- ن: به شهر نیز یک فرسخ» ندارد. م: به شهر یک فرسخ

کوچ کرده به آستانه مقنسه منوره عرش منزله معصومه علیها السلام والتحیه آمده در منازل و مدرسه آستانه و خانه های متصله بدان^۱ نزول نمودند و کسی نزد مرشد قلی سلطان فرستادند که الکای ترکمان را باز به ترکمان داده اند^۲ و قم به ادهم خان تعلق دارد مارا باشما نزعی^۳ نیست والکای^۴ شما جداست و یان^۵ کاری نداریم شما به صحت بیرون رفته، به الکای خود روید که ما داروغه تعیین نموده^۶ شهر را به مردم ادهم خان سپاریم و برویم.

مرشد^۷ قلی سلطان^۸ تمکین سخن ایشان ننموده، در این باب^۹ دشنام^{۱۰} و فحش پیغام فرستاد^{۱۱}. مدت ده دوازده روز مدار برمنازعه و مجادله بود و^{۱۲} چون این جماعت حفظ و حراست شهر و باره و فقیر مؤلف^{۱۳} از نارین قلعه می نمود، و مردم محلات شهر^{۱۴} بالتمام در هر^{۱۵} برجی از بروج حصار تا صباح مشاعل افروخته به لوازم کشیک اقدام داشتند، برترکمانان ظاهر شد که گرفتن این شهر با وجود هفت^{۱۶} هشت هزار آدم که همراه دارند میسر نیست، شروع در تاخت و تالان حومه^{۱۷} و نواحی و بعضی از قری و مواضع قریه که تفتنگچی نداشت^{۱۸} نمودند. شعر^{۱۹}:

بهرجا که ایشان نهادند پی توگویی که افتاد آتش به وی

اثر آبادانی^{۲۰} در هیچ جا نگذاشتند (نه تخم ماند^{۲۱} نه عوامل. حتی چوب مصالح الاملاک را بردند و گوسفند در هیچ جا نگذاشتند)^{۲۲} و مرتضی قلیخان برمنع^{۲۳} آن جماعت طاغی قادر نبود^{۲۴}. بالاخره چون یافت که ارباب غرض، «الذین فی قلوبهم مرض»^{۲۵} بجهت حصول^{۲۶} مدعیات [۴۲۴] خود اورا سرگردان و بدنام ساخته اند^{۲۷}، نادم و پشیمان گشته قرار بر این داد که دیگر^{۲۸} طمعی از مردم شهر ننموده^{۲۹} برود. چون مکرراً از شهر جمعی به رسالت رفته^{۳۰} بودند^{۳۱}، در مرتبه اخیر مبلغ یکصد تومان پیشکش قرار یافت که ملازمی خان بفرستد که بعد از رفتن خان وصول^{۳۲} آن نموده از عقب روانه گردد^{۳۳}،

-
۱- ن: بر آن	۲- ن: «اندوه» ندارد	۳- م، ن: «نزعی» ندارد
۴- ب: اولکاء	۵- م، ن: بان	۶- م، ن: کرده
۷- ب: اولکاء	۸- م، ن: خان	۹- م، ب: دربار
۱۰- م، ن: دشنام داده و	۱۱- م، ن: فرستادند	۱۲- ن: «و» ندارد
۱۳- ب: مؤلف	۱۴- ن: «شهر» ندارد	۱۵- م، ن: «هر» ندارد
۱۶- ب: هفت و	۱۷- ن: «حومه» ندارد	۱۸- م: نمودند که نداشت
۱۹- ن: بین الهالین را ندارد	۲۰- ن: بیستم: ندارد	۲۱- ن: آبادانی
۲۲- م، ن: مانده	۲۳- ن: بین الهالین را ندارد	۲۴- م، ب: میغ
۲۵- ب: نبود و	۲۶- م، ن: «اند» ندارد	۲۷- ن: «حصول» ندارد
۲۸- م، ن: «اند» ندارد	۲۹- م، ن: «دیگر» ندارد	۳۰- م، ن: نموده
۳۱- ن: بیرون رفته	۳۲- ن: بودند و	۳۳- م: وصوان
۳۴- ن: گردد و		

جهت خان از سیوه قم و گلاب^۱ و ساوری لایق بابلغی جهت وکلای درخانه فرستاده ، بعد از مدت چهارده روز محاصره ، در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر^۲ محرم مرتضی قلی از ظاهر قم کوچ کرده، متوجه ساوه شد .

مقارن این وقایع ، علیقلی سلطان^۳ که از زنگان به الکای شراه قم (که مسکن قورخلویان است)^۴ رفته بود، از بیم کثرت لشکر ترکمان قدرت آمدن^۵ به قم نداشت قبل از رفتن مرتضی قلی خان به چند روز فقیر مؤلف برادر اعظم^۶ نقابت و فضایل پناه میرزا محمود را- که به انواع فضایل و کمالات آراسته و به رشد و کاردانی و سپاهگیری از اقران گوی سبقت ربوده- وی را با جمعی از درب قلعه بیرون کرده^۷ از عقب علیقلی سلطان فرستاد که او را برداشته به حوالی شهر درآورد. علیقلی سلطان باز ساوه و ملاحظه در آمدن کرده روز دوشنبه سیم شهر صفر سنه مذکوره خود را به حوالی شهر رسانید. تا آن روز بواسطه احتیاط، فقیر مؤلف^۸ دروازه ها^۹ را نگشوده بود (و اندیشه باز از مراجعت مرتضی قلی خان داشت و باز به اراجیف مذکور می شد که رفته که از ساوه تمامی ایل را کوچانیده بر سر قم آورد)^{۱۰} .

در^{۱۱} خلال این احوال در آخر همین روز مرتضی قلی خان از ساوه خایفاً خاسراً کوچ کرده، مردم ایل او را اعتبار نکرده در شهر به روی^{۱۲} او بسته معاودت نمود و در حوالی سرودخانه قم در موضع سرقله که به کوشک میرزا شاه حسین اشتها^{۱۳} دارد نزول^{۱۴} نمود و^{۱۵} جمعی از ملازمان علیقلی سلطان و قوشچیان او که در عقب می آمدند به ترکمانان^{۱۶} برخورد ایشان را گرفتند. علیقلی سلطان به دستور^{۱۷} حفظ و حراست دروب را به عهده فقیر مؤلف و غازیان نموده، خود بیرون رفت. اما مرشد قلی سلطان و ملازمانش از درب قلعه بیرون رفته در بالای باغ خان^{۱۸} ترکمانان^{۱۹} دست و بغل شده، دلیران جانبین و بهادران طرفین، پای در میدان مبارزت نهاده، دست^{۲۰} به انداختن تفنگ و تیور و اندن خنجر و شمشیر کردند.^{۲۱} شعر^{۲۲}:

تیغ دندان تیز کرده بر تن روین تنان دست درخون یلان انداخته هر دم تبر
در کمین سرکشان خم کرده پشت خود کمان سینه پیش آورده پیش ناوک گردان سپر
کرده از جوشن زبان سینه را خار اشکاف همچو خار اژدها دندان ز برگ گل گذر

-
- ۱- م: به گلاب و. ب، ن: و گلاب ساوری ۲- ن: «شهر» ندارد
۳- ن: قلی خان ۴- ن: بین الهالین را ندارد ۵- ن: «آمدن» ندارد
۶- م: ب: اعزم ۷- ن: آورده. م: ندارد ۸- ب: مؤلف
۹- م: ب: م: دروازه ۱۰- ن: بین الهالین را ندارد ۱۱- ب: و در
۱۲- ب: بروی ۱۳- م: ب: م: و نزول. ن: نزول ۱۴- م: ن: «و» ندارد
۱۵- م: تبر کمان. ن: تبر و کمان ۱۶- م: ن: «به دستور» ندارد ۱۷- م: تبر کمان
۱۸- ب، ن: در انداختن م: و در انداختن ۱۹- ب، م: ن: گردیدند
۲۰- ن: بیت. م: ندارد

چون هیچکدام از طرفین بر یکدیگر ظفری^۲ نیافتند و شب بسر دست درآمد، مرشد قلی^۳ روانه شهر شد و آن شب مرتضی قلی خان^۴ [۹۴۵] کوچ کرده از راه صرم روانه کاشان شد. در وقتی که مرتضی قلی خان در قم بود، ولیخان سلطان پسر محمد^۵ خان ترکمان همراه وی بود از مردم^۶ و عمال بد افعال کاشان به گمان اینکه^۷ باز محمدخان در درخانه مدار علیه^۸ است کتابات و تحف^۹ و هدایا^{۱۰} به وی می رسید. مومی الیه از ترس مرتضی قلی خان^{۱۱} نمی توانست که پیش دستی کرده به کاشان رود، رفتن ساوه را بهانه کرده، از^{۱۲} ساوه شب فرار نموده از خارج راه خود را به کاشان رسانید و در حفظ و حراست آنجا کوشید و از رفتن^{۱۳} مرتضی قلی خان بدانجا می اندیشید. خبیثه^{۱۴} و او باش ترکمانان که سابقاً با وی می بودند در کاشان بر سر وی جمع شدند و شروع در تالان آن ملک نمودند و بهر کس که گمان چیزی می بردند، از وی گرفتند. مرتضی قلی خان که از رفتن ولیخان^{۱۵} سلطان به کاشان واقف شد، میر^{۱۶} اسمعیل وزیر خود را با جمعی از آقایان بواسطه طمع به کاشان فرستاد. مقارن این، خبر به وی رسید که اردوی معلی کوچ بر کوچ از قزاق باغ متوجه عراق است و احکام همایون به امرای^{۱۷} عراق رسیده^{۱۸} که او را تعاقب نمایند و نگذارند که به خراسان یا از طرفی بدر رود^{۱۹}. وی از روی اضطراب تمام به کاشان رفت ولیخان^{۲۰} سلطان او را به شهر نگذاشته همسازي ملازمان او کرده از راه اردستان به^{۲۱} بیابان خود را زده به سمتان رسانیده و از آنجا بدامغان رفت. مصراع^{۲۲}:

کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری

اشک ریزی قلم عنبر فشان در قتل شاهزاده^{۲۳} نوجوان حمزه

صاحبقران اسکنه الله تعالی فی فردا پس الجنان

شعر^{۲۴}:

ایدل به جهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون به^{۲۵} و یا

هر کو کب^{۲۶} مسعود که بنمود جمال پس زود کمال او پذیرفت^{۲۷} زوال

-
- ۱- ن: بر یکدیگر از طرفین ۲- ب، م، ن: «ی» ندارد
 ۳- ب: قلی خان. ن: قلی سلطان ۴- مز: «خان» ندارد ۵- ب، م، ن: میر محمد
 ۶- ب، م، ن: مردم و اعمال بد فعال ۷- ب، ن: انکه ۸- ب، م، ن: الیه
 ۹- مز: تخلف ۱۰- ن: هدایای ۱۱- ن: مرتضی قلی خان
 ۱۲- ب، م، ن: «از ساوه» ندارد ۱۳- م: رفتن ۱۴- ب: خبیثه
 ۱۵- ب، م، ن: ولیجان ۱۶- ن: میرزا ۱۷- ب، ن: یا امرای
 ۱۸- ن: رسید ۱۹- ب، ن: بدرود و ۲۰- مز، ب، م، ن: ولیجان ۲۱- ب، ن: «به» ندارد
 ۲۲- ب: ع. ن: ندارد ۲۳- ب: شاهزاده جوان سلطان حمزه صاحبقران اسکنه الله
 فی الجنان م: شاهزاده نوجوان سلطان حمزه میرزای صاحبقران اسکنه الله تعالی ن: سلطان
 حمزه میرزای صاحبقران اسکنه الله فردوس الجنان ۲۴- ب: ندارد
 ۲۵- م، ن: «به» ندارد ۲۶- ن: موب ۲۷- ب: پذیرفت

پوشیده نماند که عالم امکان^۱ محصور بین العدمین است. وجود حقیقی ندارد بلکه موجودی است^۲ مجازی و صورتی شبیه به صورخیال بازی. نیستی هستی (نمای وهستی نیستی فزای تغییر^۳ حالات)^۴ جهان^۵. حادث اسری است قدیم و تصدیق تصور ثبات قیاسی^۶ عقیم و فکری^۷ غیر مستقیم. فزای هر ممکن از قبیل^۸ واجبات و بقای او از^۹ مقوله تمتعات. نظم^{۱۰}:

ندوخت جامه کامی^{۱۱} به قد کسی گردون که عاقبت به مصیبت نکرد یکتایی
در ماتمسرای جهان بوقلمون، فراش بارگاه قضا شمع بقایربالین احدی نیفروخته و در محنت خانه
دنایای دون خیاط کارگاه قدر، خلعت خلود بر قامت اقامت هیچ بشری ندوخته هرگز رایت دولتی
نیفراشت^{۱۲} که عاقبت الاسرنگونساز نگردانید و نهال سلطنتی نشانده که به^{۱۳} تندباد حوادث از
بیخش نکند. نظم^{۱۴}

جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام
خردمند آنست که چون به دیده اعتبار در حقیقت روزگار (نگرد، بدین شراب غرور متجرع نگردد)^{۱۵}
و بدین دنیای دون مغرور و ملتفت نشود. بیت^{۱۶}:

گیتی که نشیمن^{۱۷} زوال است آسوده دلی درو و بال است^{۱۸}
ماتمکده ایست تیره و^{۱۹} تنگ دروی^{۲۰} نه وفانه بوی ونه رنگ [۴۲۴]^{۲۱}
و بر مقتضای نص الهی و اوامر نامتناهی، حیث^{۲۲} قال^{۲۳} عزاسمه « (لکیلا تأسوا علی ما فاتکم
ولا تفرحوا بما آتیکم »^{۲۴} ذی عقل کسی است که از دولت دنیا به غیر^{۲۵} انفعال بخود راه ندهد و
بقا و فزای او را اعتبار نکند و به علم الیقین بداند ایضا^{۲۶}، شعر^{۲۷}:

این همان چرخ است کزنوشیروان بستد سریر وین همان دوراست کزشاه^{۲۸} اردوان بر بود تاج

این^{۲۹} همان چشمه خورشید جهان افروزست که همی^{۳۰} تافت بر آرا مکه عادو ثمود

۱- ب، م، ن: امکان که	۲- موجود است	۳- م: بغیر
۴- ن: بین الهلالین را ندارد	۵- ن: فرای بغیر حالات جهان	۶- م: قیاس
۷- ب، ن: «ی» ندارد	۸- ن: قبل	۹- م: او را
۱۰- ن: بیت		
۱۱- ب، ن: کافی	۱۲- مز، ب، م: نه فراشت	۱۳- ن: «به» ندارد
۱۴- ن: بیت. م: ندارد	۱۵- ن: بین الهلالین را ندارد	۱۶- م: ندارد
۱۷- ب، ن: نشیمنش	۱۸- مز، ب، م: حراست	۱۹- مز: «و» ندارد
۲۰- ب: دروی نوناف نبوی ونیرنگ	۲۱- م: نیرنگ	۲۲- ن: «حیث» ندارد
۲۳- ن: قال	۲۴- سوره ۵۷ آیه ۲۳: ندارد	۲۵- م، ن: بغیر از
۲۶- م، ن: «ایضا» ندارد	۲۷- ن: بیت. ب: ندارد	۲۸- ب، م، ن:
۲۹- ن: شهزادگان	۳۰- ن: همین	۳۱- مز، ب، م: همین

مصدق این سیاق، انتقال شاهزاده صاحبقران از دنیای دون و جهان گذران است.

سابقاً مذکور شد که چون ایلچیان معتبر با کتابات مقرر، مقرون به صلح و صلاح از آذربایجان به جانب روم فرستاده و در زمستان این سال امری که باعث توقف در آذربایجان^۲ و قرا باغ باشد نبود، و خاطر اشرف از سرکوه گیلویه^۳ و فارس و کرمان جمع نبود و میل^۴ دیدن اصفهان نیز داشتند، قرار قشلاق همایون در دارالسلطنه قزوین داده در روز شنبه بیست و چهارم شهر ذی حجه^۵ حجه^۶ اربع و تسعین و تسعمانه در بلده^۷ طیبه گنجه کوچ فرموده^۸، حوالی سزارفیض آثار شیخ گنجوی نظامی^۹ علیه الرحمه، مخیم سرادقات جاه و جلال گردید^{۱۰} و در آن منزل ایلچیان و فرستادگان از جانب سلطنت پناهی^{۱۱} سلطان محمود خان مشهور به سیماون^{۱۲} و الکسندر خان و منوچهر خان و سایر حکام گرجستان با تحف و پیشکش و هدایای لایقه^{۱۳} به درگاه جهان پناه آمده، به شرف سجده اشرف و پاپیوس شاه عالی و شاهزاده متعالی سرافراز گردیدند و از آنجا کوچ فرموده در کوزک جایی نزول اجلال واقع شد و در این^{۱۴} منزل جان گسل شاهزاده غافل (تجرع به باده ارغوانی نموده)^{۱۵} شب تاروز^{۱۶} در منزل علیقلی خان فیج اغلی به صحبت مشغول گشته، از جنسی^{۱۷} معلوم که از گرجستان آورده بودند، افراط در شرب^{۱۸} آن می فرمودند^{۱۹} همانا که بر ایشان منکشف شده بود که آن ساغرما لامال ساقی اجل بدیشان تکلف می نماید، «که مست خواهیم ازین عالم خراب گذشتن».

آنگاه شاهزاده عالم پناه که مستی و بیهوشی بروی زیادتى نمود^{۲۰} از منزل علیقلی خان سوار شده به دولتخانه آمده^{۲۱} بمؤدای «اذا اراد الله شیاً هیاء اسبابه»، خار^{۲۲} اجل دامن گیرایشان گشته، چون شب کوچ بود^{۲۳} وارد و دربار کردن و رفتن، به حرم^{۲۴} نفرمودند^{۲۵} و در یکی^{۲۶} از آلاچوهای^{۲۷} خاصه که^{۲۸} جهت قوشخانه زده بودند استراحت می فرمایند. در هنگام، خوابیدن، خودی دل لاله ناپاک که اصلش از ارمنه خوی بود و شکل آدم نداشت کوتاه و کوژ پشت و قصان تمام در خلقت و هیأت اورا واقع بود، یتیمی بی پدر و مادر در بازارها نشوونما یافته، به سعی جمیل زینل بیک شربت دار

-
- ۱- م، ن: «دنیای دون و» ندارد
 ۲- ن: قرا باغ و آذربایجان
 ۳- ب، م: کو گیلویه
 ۴- م: مثل
 ۵- ن: حجه سنه ۹۹۴ از بلده
 ۶- ب: فرمود. ن: فرموده در
 ۷- ن: بسطامی
 ۸- ن: نزول نمود
 ۹- م: سلطنه پناهی
 ۱۰- ن: سماون
 ۱۱- م: لایق
 ۱۲- م، ن: در آن
 ۱۳- ن: بین الهلالین را ندارد
 ۱۴- م: مز: باز در
 ۱۵- ب، ن: جنس
 ۱۶- م، ن: شراب
 ۱۷- ن: نموده
 ۱۸- ن: کرده
 ۱۹- ب: آمد. ن: آمد و
 ۲۰- م: فار
 ۲۱- م، ن: «بود» ندارد
 ۲۲- ب: در حرم
 ۲۳- ن: «به حرم نفرمودند» ندارد
 ۲۴- ن: بود یکی
 ۲۵- ن: اطاقهای
 ۲۶- ب، م، ن: که از

پیش افتاده، امین و جلیس شاهزاده عالم مدارگشت و در اندک زمانی چنان ترقی فرمود که از وی محرم تری نزد آن^۱ شمع دودمان پادشاهی نبود. آن بی باک ناپاک، بعد از قرار گرفتن آن ماه انجمن در جامه خواب^۲، چون صاحب وعده و مقدمه بوده^۳، بعضی از غلامان و مقربان که برادر آلاچوق بوده اند، ایشان را رخصت داده به دیوانخانه فرستاده و خود به خاطر جمع خنجر نواب شاهزادگی^۴ از غلاف [۴۴۷] بیرون آورده سینه بی کینه مبارک وی را برهنه کرده، زخم اول بر روی دل آن حضرت و دوم^۵ بر پشت زهارو^۶ سیم به زیر پستان وی می زند و آن شاهزاده مستطاب در عین خواب و بیهوشی از مستی^۷ شراب از تاب زخمهای خنجر به حرکت درآمده، وی از هول جان که مبادا کسی به گمان افتد، چهار زخم دیگر بر آن والا گهر می رساند و چراغ را خاموش کرده به بهانه خدستی که یعنی نواب شاهزادگی^۸ او را بدان مأمور گردانیده باشند^۹ و از عقب کسی فرستاده باشند^{۱۰} به قدغن بیرون می رود و جمعی که در کشیک می باشند، خصوصاً الله وردی^{۱۱} بیک زرگر باشی که همگی منظور نظر و معتمد آن والا گهر بودند، از خاموش شدن چراغ و اضطراب خودی ناپاک به دغدغه می افتد^{۱۲}. بعد از ساعتی که به در آلاچوق می آید^{۱۳}، آواز حرکتی^{۱۴} و دست و پا زدن به گوش وی می رسد، بی تحاشی خود را به درون می اندازد^{۱۵} و می یابد که قباحتی واقع شده. چراغ می طلبد^{۱۶} و ملاحظه می کند که مندیله از سر بافر^{۱۷} آن سروانجمن زیبایی به جای افتاده و بدن همچو نسترنش^{۱۸} در میان جامه خواب^{۱۹} غرق خون شده، لاجرم آن وارث تاج و تخت، دل برواقمه ناگزیر نهاده، در آن شب یعنی^{۲۰} - که شب چهارشنبه بیست و هشتم شهر ذی حجه سنه مذکوره بود - شاهباز روح پرفتوحش بعد از اندک ساعتی از این تنگنای قفس بی بنیاد به عالم قدس پرواز نمود.

نظم^{۲۱}

(زین ششدر بی ثبات فانی رو کرد به ملک جاودانی
بر طارم آسمان علم زد در وادی لامکان قدم زد)

-
۱- ن : در آن	۲- مز : جامه خواب	۳- ن : بود	۴- ب : و خاطر
۵- ب، ن : شاهزاده گی	۶- م، ن : دویم	۷- م، ن : «و» ندارد	
۸- ن : «مستی شراب» ندارد .	مز : مستی و شراب	۹- ب، ن : شاهزاده گی	
۱۰- مز، ب، م : باشد	۱۱- م : باشند	۱۲- ن : ویردی	۱۳- ن : می افتند
۱۴- ن : می آیند	۱۵- ن : حرکت دست	۱۶- ن : می اندازد که مبادا .	
م : می اندازد و می باید که مبادا	۱۷- ن : طبیده ملاحظه می کند		
۱۸- ب : باقران	۱۹- م، ن : سرینش	۲۰- مز : جا مخواب	
۲۱- ن : «یعنی» ندارد . م : که یعنی	۲۲- ن : بیت . م : ندارد		

در مملکت قدم قدم نه کان پرده سرا ترا حرم به^۱

از بعضی استماع افتاد که در هنگامی که آن ملعون، خنجر بر آن شمع شبستان سلطنت زده، از بیرون آلا جوق آوازی شنیده اند که آن حضرت می گفته^۲ به ترکی، که ظلم اینچنین می باشد. آن جماعت که در آن قرب و حوالی بودند، قبای صبر و شکیبایی در بدن پاره کرده بی اختیار نوحه و فریاد^۳ برداشتند و آن شاهزاده مظلوم را بدان وضع برداشته به حرم نزد شاه کاسیاب و شاهزاده و خواتین و اهل حرم آوردند. در آن شب جانسوز (به یک صد صد صورت صفت چون عرصه قیامت در جوش و خروش آمد)^۴ فزع روزا کبر و علامات دشت محشر در میان لشکر مشاهده رفت. خروش و زلازل در چادرها افتاد^۵ و دیده خلایق از فراق آن^۶ برگزیدند حضرت خالق خونا ب^۷ می باشید و روزگار غدار به ناخن^۸ حسرت چهره آمال می خراشید. سردمان در بجر حیرت^۹ افتادند^{۱۰} در آن نصف شب وقت رحیل، قوافل غم و الم در ضمیر برنا و پیر بارها بگشاد و رخت صبر و شکیبایی ایشان را برکنار صحرا نهاد. رباعی^{۱۱}:

ای کرده زلال عیش ماتلخ چو زهر وز دیده احباب روان ساخته نهر
رفتی بسوی سرای فانی که نداشت گنجایش جوهر تو گنجینه دهر
چشم^{۱۲} زخم زمانه نهال قد^{۱۳} دل بند آن شاهزاده یگانه^{۱۴} و در یکدانه که در کمال حیا و آرم و
شجاعت و سروت بود، بی گمان به تیغ ناکامی از پای در آورد و داغ این مصیبت بردل های عالمیان
از زیر و جوان نهاد. (شعر^{۱۵}: [۶۲۸])

دریغا که پڑمرده شد ناگهانی گل باغ دولت به روز جوانی
دریغا که آن نیر اوج شاهی چو صبح دوم بود کم زندگانی
کدام صباح آفتاب است که در عقب خود شام ادباری ندارد، و کدام فارغ البال است
که از محنت روزگار غدار و مزاحمت اشرار نابکار بردل باری ندارد. نظم^{۱۶}:
چنین است آیین این خاکدان بنای جهان کی بود جاودان^{۱۷}
باعث بر آن عمل شنیع که^{۱۸} نسبت به آن شاهزاده^{۱۹} منیع واقع گشت، و نقل استماع افتاد: یکی

-
- ۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۲- ب، م: گفته هرگز ظلم این چنین. ن:
می گفته ظلمی چنین ۳- ن: زاری ۴- ن: بین الهلالین را ندارد
۵- ن: افتاده ۶- م، ن: «آن» ندارد ۷- ن: از دیده خونا ب
۸- م، ن: به ناخن چهره آمال می خراشید ۹- م: هیئت. ن: هیأت
۱۰- ن: افتاده ۱۱- ن: بیت. م: ندارد ۱۲- ب، ن: بر چشم
۱۳- م، ن: «قد» ندارد ۱۴- ن: و در یکدانه» ندارد ۱۵- م: «شعر» ندارد
۱۶- م: ندارد ۱۷- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۸- ب، م، ن: آنکه
۱۹- م، ن: به شاهزاده

آنکه امرای مصاحب مثل علیقلی خان قرداش^۱ و اسمعیل قلی خان یولداش یافته بودند که شاهزاده قمرقا از تسلط و استیلای ایشان به تنگ آمده، جمعی را در^۲ عزی آن^۳ دارد که چون در تخت عراق متمکن گردد، اندیشه ایشان نماید و آن جماعت نمک به حرام، با سیرزا محمد که^۴ در آن اوان مستوفی دیوان و مصاحب بود. قرعه^۵ این مشورت در میان انداخته، قرار بر این دادند که خودی دلاک - که از مقربان و محرمان آن نور حدقه^۶ عالمیان است، و تعلق خاطری^۷ پیش رضاقلی بیگ شاملو ولد پیری بیگ اینانلو^۸ که در آن زمان ایشک آقاسی باشی آن شاهزاده عالی بود [دارد] - او را بر این دارند که بعد از شرب خمر و بیهوشی، غدیری با آن حضرت^۹ نموده^{۱۰} چنانچه پرده از روی کار بر نخیزد او را به قتل رساند^{۱۱}. و نقلی دیگر آنکه، خودی^{۱۲} دلاک^{۱۳} پیش رضاقلی بیگ تمشقی بهم رسانیده^{۱۴} و نواب عالی^{۱۵} را نیز با وی^{۱۶} میلی بود و از گرفتاری خودی^{۱۷} نزد مطلوب آزرده و همگی در مقام قصد خودی^{۱۸} می شدند و^{۱۹} تعویقات درسیانه می افتاد و آن کافر بی باک به توهم قتل خود یا^{۲۰} کثرت محبت جوان^{۲۱} بر آن فعل شنیع پیش دستی نمود. اما از^{۲۲} قرینه و قراین اوضاع^{۲۳} بعد از آن^{۲۴}، نقل اول به صحت اقرب^{۲۵} می نماید و آن جماعت نمک به حرام بعضی پیش از سال و بعضی بعد از آن به قتل رسیدند. شعر:

(اگرچه^{۲۶} یقین است ازین خانه رحلت ولیکن نبود^{۲۷} این کسی را گمانی^{۲۸}
جهان بی ثباتست و^{۲۹} تابوده دایم چنین بود آری سرائی است فانی)^{۳۰}
و در تاریخ رحلت آن اعلیحضرت^{۳۱}، علامی قاضی عبدالله و راسینی اینچنین یافته، نظم^{۳۲}:
گشته چون حمزه ثانی کشته هیچ نابافته از عمر مزه
بهر تاریخ به صد حسرت گوی «آه از کشتن سلطان خمره»

۱- ب، م: قرداش	۲- ن: که در	۳- م، ن: «آن» ندارد
۴- ب، م، ن: که» ندارد	۵- ب، م: حدیقه	۶- ب، م، ن: خاطر
۷- ن: «اینانلو» ندارد	۸- ن: در	۹- ن: به آن حضرت. ب: به آن حضرت
برده. مز: با آن حضرت چنانچه	۱۰- مز: ندارد	۱۱- مز، ب، م: ندارد
۱۲- م، ن: «خودی» ندارد	۱۳- ن: دلاک تا پاک	
۱۴- ن: رسانیده بود	۱۵- ن: اعلی	۱۶- ب، ن: به او
۱۷- ب، م، ن: خود نیز	۱۸- م: خود	۱۹- ن: «و» ندارد
۲۰- م، ن: با	۲۱- ن: «جوان» ندارد	۲۲- ن: و از
۲۳- ب، م: اوضاع	۲۴- ن: «بعد از آن» ندارد	۲۵- م، ن: عرب
۲۶- ب: «چه» ندارد	۲۷- ب: بیودی	۲۸- ب: گمان
۲۹- م: «و» ندارد	۳۰- ن: بین الهلالین را ندارد	
۳۱- ب، م، ن: عالیحضرت	۳۲- ب، م: ندارد. ن: تاریخ	

احوال مقرون به وصال خودی ملعون آنکه، بعد از اقدام بر آن عمل شنیع، چون شمرلعین^۱ در آن شب خود را^۲ به خانه رضاقلی بیگ رسانیده، رضاقلی بیگ از بیم می فرماید که او را در صندوقی کنند تا به بینند^۳ که صحبت به کجا منتهی می شود. چون امرای صاحب مشورت، بلکه صاحب امر [که] در آن قباحه بوده اند، هیچکس نام آن کافر ملعون را بر زبان نمی آورد. تا آنکه یکروز بعد از تجهیز و تکفین آن شاهزاده با تمکین، در کنار آب رودخانه شطر از آن منزل اردو کوچ نمود و نعش مبارک آن حضرت را مقرر کردند که (ایالت و سیادت پناه سید)^۴ بیگ کمونه^۵ و ادهم خان ترکمان برداشته پیشتر به دارالارشاد اردبیل^۶ برند^۷ اتفاقاً در آن شب رضاقلی بیگ به ملازمان خود می گوید که خودی را از صندوق بیرون کرده به کناری برده [۹۴۹] به قتل آورند. ملازمان وی را از اردو بیرون برده، زخمی چند می زنند به گمان آنکه مرده، می گذارند. مشارالیه زخم دارو عریان^۸ و برهنه از ترس، آنکه مبادا کسی بدو درخورد، راهی پیش وی آمده، آن راه گرفته تا می رسد^۹ به محلی که نعش شاهزادگی را در آن منزل فرود آورده آن جماعت که او را می بینند، گرفته آوردند تا به اردوی^{۱۰} شاه [زاده شاه مصیبت رسیده] خنجری چند خود بدست مبارک بروی^{۱۱} زده او را به قتل آوردند^{۱۲} و بعد از آن^{۱۳} سوختند. شعر^{۱۴}

بد اصل را چگونه توان کرد تربیت کس در درون خانه چرامار پرورد
حنظل به تربیت ندهد طعم نیشکر گل برنچیند آنکه همه خار پرورد
مقرر و معین است چنانکه گفته اند، نظم^{۱۵}:

اگر انعی را بیاری زدشت کند بر فراز گل و سبزه گشت
بهر جای مرغوب راهش دهی میان گل آرامگاهش دهی
نصیبش اگر آب حیوان کنی و گر بسترش رشته جان کنی^{۱۶}
نگردد بدان تربیت یار تو کند عاقبت زهر در کار تو

نعش شریف آن حضرت فردوس منزلت^{۱۷} را به حظیره مقدسه نقل فرموده^{۱۸} در آن روضه جنت مانند در جنب آبا^{۱۹} و اجداد عظام مدفون ساختند^{۲۰}. بعد از آن که^{۲۱} شاه کامیاب مالک رقاب، المؤید بن^{۲۲}

-
- ۱- ن: لعین خود را ۲- ن: «خود را» ندارد ۳- ن: به بینند
۴- ب: بزبان مز: ندارد ۵- ن: بین الهالین را ندارد ۶- مز، ب، م: «و» ندارد
۷- ن: آورده بیل ۸- برند ۹- مز: عوریاں ۱۰- ن: رسید
۱۱- مز، ب: اردوی شاه مصیبت رسید. م، ن: شاهزاده مصیبت رسیده
۱۲- ب: بروی ۱۳- ن: آورده سوختند ۱۴- ب: «بعد از آن» ندارد
۱۵- ن: بیت، ب، م: ندارد ۱۶- ن: بیت، ب، م: ندارد ۱۷- ن: بین الهالین را ندارد
۱۸- ن: قرین. م: ندارد ۱۹- م، ن: فرمودند ۲۰- ب، ن: و آباد و احد عظام
۲۱- ن: ساختند و ۲۲- مز، ب، م: «که» ندارد ۲۳- ب، ن: من الله

عندالله الملك المنان، السلطان بن السلطان بن^۱ السلطان، و^۲ الخاقان بن^۳ الخاقان بن^۴ الخاقان ابوالمظفر سلطان شاه عباس بهادرخان برسریرسلطنت متمکن گردید، نعل مبارک آن رضوان جاه را به کربلای معلی فرستادند و در محل خود ایراد خواهد یافت. عمر شریف آن شاهزاده هیجده سال و ده ماه، خط بر عذارش دمیده [بود]. سه فتح نامی او را میسر شد: اول فتح غوریان، دوم^۵ جنگ تبریز بارومیان. سیم جنگ صابین قلعه با لشکر تکللو و ترکمان. از آن رضوان منزلت دو پسر یادگار^۶ مانده اند یکی اسمعیل میرزا که^۷ با سایر شاهزاده ها در قلعه می باشد و یکی سلطان حیدر میرزا که بواسطه مصلحت حال مؤسسان و صلاح احوال مسلمانان او را^۸ به روم^۹ فرستاده اند و الحال در استنبول^{۱۰} در خدمت سلطان مراد پادشاه^{۱۱} روم است. تفصیل این مجمل در محل خود مذکور خواهد شد.

و هم در این سال، روز یکشنبه بیست و سیم شهر صفر سنه مذکوره، حکیم (تقوی خصال مرضی الافعال)^{۱۲} میرزا محمد در دارالعباده یزده جوار رحمت حضرت^{۱۳} عزت پیوست. وی در علم^{۱۴} طبابت علمی و عملی بی نظیر بود و در وادی تقوی و صلاح عدیل خود نداشت. جمع تمامی ادعیه کرده^{۱۵} و نسخه ای مرغوب پرداخته قریب به ۲۰ پنجاه هزار بیت است و آنرا انیس العابدین نام کرده.

ذکر سوانح حالات و وقایع مهمات بعد از ارتحال

شاهزاده قدسی سمات حمیده^{۱۶} صفات

چون شاه کامیاب و شاهزاده های مستطاب از مراسم تعزیه آن گنج نهان فارغ شدند، امرای عظام و عساکر نصرت فرجام و وضع و شریف از ترک و تاجیک جمع شده، قرعه مشورت در باب اسیرسلطنتی^{۱۷} و جهانپانی^{۱۸} و قرارمدار دولت و کامرانی در میان انداختند. آرای^{۱۹} آن جماعت بدان^{۲۰} قرارگرفت که چون بعد از رحلت شاهزاده نامدار، سلطنت و گیتی^{۲۱} ستانی تعلق به شاه والاجاه

۱- ن: ابن	۲- ب: «و» ندارد	۳- ن: ابن	۴- ن: ابن
۵- ن: «سلطان» ندارد	۶- ن: هژده	۷- ن: دو	۸- مز: ندارد
۹- ن: دویم	۱۰- ن: یادگار ماند	۱۱- ب، ن: «که» ندارد	
۱۲- ن: «او را» ندارد	۱۳- ب: پرونا. م: برون	۱۴- ب، م: در استنبول. ن: ندارد	
۱۵- ب، م، ن: پاشای	۱۶- ن: بین الهالین را ندارد	۱۷- م، ن: «حضرت» ندارد	
۱۸- ن: «عم» ندارد	۱۹- ب، م: کرده بود. ن: کرده بودند		
۲۰- م، ن: «به» ندارد	۲۱- ن: سلطان حمزه میرزا رحمة الله علیه		
۲۲- ن: «سلطنت» ندارد	۲۳- ن: پادشاهی	۲۴- ب، ن: رای	
۲۵- ب، ن: برآن	۲۶- ب، ن: گیتی ستان		

سکندر سپاه ابوالمظفر سلطان شاه عباس دارد، [۴۳۰] اگر ما یکی از این شاهزاده ها ابوطالب میرزا یا یکی از فرزندان سلطان حمزه را پادشاه کنیم - قزلباش اطاعت نمی کنند و لشکر خراسان بی گمان به عراق می آیند. پس بنا بر مصلحت وقت آنست که هرگاه سمت پادشاهی بر شاه کامیاب سلطان محمد پادشاه^۶ بوده باشد، به دستور زمان سلطان حمزه میرزا^۷ مهمات از پیش می رود همچنانکه سلطان حمزه میرزا وکیل بود و صاحب اختیار، نام پادشاهی شاه کامیاب داشت، به همان قاعده، پادشاهی^۸ باشاه^۹ بوده، ابوالمنصور ابوطالب میرزا را وکیل گردانیم و مهمات را سرکنیم^{۱۱} و روزی بگذرانیم.

بالاخره به همین قاعده مقرر داشتند و ابوطالب میرزا را وکیل و ولیعهد گردانیده^{۱۲} و اختیار او را تمام^{۱۳} علیقلی خان فیج^{۱۴} اعلی پیش خود گرفت و مهرها به اسم وی نقش کرده^{۱۵} مدار داد و ستد عالم را بر آن نهاده و ددگی^{۱۶} شاهزاده را به قورخمس سلطان شاسلو تفویض کردند و اسمعیل قلی خان به دستور دیوان بیگی باشی وکیل بود و^{۱۷} وزارت دیوان اعلی را به میرزا محمد که مستوفی الممالک بود رجوع نمودند و منصب جلیل القدر صدارت را که سالها بود که نواب میرابوالولی^{۱۸} انجو^{۱۹} مستعد آن شده بود (و موقوف به وقت بود)^{۲۰} به وی عنایت فرمودند^{۲۱} و میرزا لطف الله^{۲۲} که وزیر شاهزاده غفران پناه^{۲۳} بود او را مصاحب اسم نهاده مقرر کردند که او و شاه قلی سلطان خلفای روم و مهر بر احکام مطاعه و احکام شاهزاده بزنند و استیفای ربه میرزا محمد زمان ولد میرزا لطف الله دادند. رایات عز و جلال کوچ بر کوچ از دارالارشاد اردبیل^{۲۴} از طارم و خلخال متوجه قزوین شده در عشر اول شهر ربیع الاول سنه مذکوره، آن بلده طیبه از نزول سوکب همایون زینت دیگر گرفت و بقیه آن سال قشلاق در قزوین به اتمام رسید. اما اسرا و خانانی^{۲۵} که در اطراف وجوانب ممالک محروسه بودند، هیچکدام قبول این^{۲۶} طرحی که علیقلی خان و محمدی ساروسلاق^{۲۷} بجهت خود انداخته بودند نکردند و خود را در سلک اسرای نواب کامیاب مالک^{۲۸} رقاب

۱- ن: «سلطان» ندارد	۲- ن: «ما» ندارد	۳- مز، م، ن: شاهزاده ها که ن:
شاهزاده ها را که	۴- ن: اطاعت نمی کند	۵- ن: «و» ندارد
۶- ب: پادشا	۷- ب، م: میرزا را	۸- ب، م: «شاه» ندارد
۹- م، ن: پادشاه بود	۱۰- ن: «با شاه» ندارد	۱۱- ن: سر کرده روزی بگذرانیم
۱۲- ن: گردانیدند	۱۳- ن: تمامی	۱۴- م: قبح
۱۵- ن: کردند و	۱۶- مز، م: دده گی. ن: ددگی	۱۷- ب، م، ن: «و» ندارد
۱۸- ن: میرابولی	۱۹- ب، م، ن: «انجو» ندارد	۲۰- ن: بین الهالین ندارد
۲۱- ب: فرموده اند	۲۲- ن: «الله» ندارد	۲۳- ن: صاحبقران
۲۴- ن: ارده بیل	۲۵- ب، م، ن: خانی	۲۶- ن: این معنی و
۲۷- م، ن: شاروسلاق	۲۸- ب، م: مالک الرقاب	

قمر رکاب^۱ ابوالمظفر سلطان^۲ شاه عباس بواسطه صرفه و صلاح وفایده خود و مصلحت وقت انتظام داده، یاغی^۳ بیرون آمدند. محمدخان ترکمان که در مغانات^۴ و طولش^۵ بود با آن جماعت وصلت کرده، در مقام مخالفت درآمد و پسرش ولیخان سلطان، کاشان را در بسته اظهار طغیان نمود. بکتش خان افشار که در زمان شاهزاده صاحبقران از و^۶ طغیان ظاهر بود، مجدداً به یزد آمده، سهیل بیک و اغورلو^۷ بیک غلامان^۸ خاصه شریفه که از جانب نواب غفران پناه شاهزادگی^۹ یکی به داروغگی^{۱۰} و دیگری به گرگیری^{۱۱} ماسور بود، ایشان را گرفته یوسف سلطان ولد قلی سلطان افشار قورچی باشی سابق را که حسب الحکم^{۱۲} در نارین قلعه یزد محبوس بود- اورا بیرون آورده با (نقابت پناه مرتضی ممالک اسلام)^{۱۳} میرغیاث الدین محمد سیرمیران یزدی وصلت کرده دختر اورا به حباله خود در آورد و یزد را با کرمان مالا^{۱۴} مثلاً^{۱۵} ملکاً^{۱۶} تصرف کرد^{۱۷}. یوسف سلطان به خود^{۱۸}، الکای بوانات و ابرقوه^{۱۹} را صاحبی کرد. مهدیقلی سلطان شیخ که وکیل حاکم شیراز بود- اونیز در شیراز^{۲۰} به خود سر خان شده، (آقایان ذوالقدر اورا اطاعت^{۲۱} کردند^{۲۲}) [۳۳۱] وی نیز^{۲۳} شیراز را تصرف نمود^{۲۴}. در همدان نیز^{۲۵} سیانه^{۲۶} شاهوردی^{۲۷} خلیفه شاسلو و پیر غیب خان^{۲۸} استاجلو نزاعی بهم رسید. علیقلی خان که وکیل السلطنه بود و میرزا محمد که اعتماد الدوله، عاجز^{۲۹} آمده متحیر ماندند.

ذکر رسیدن خبر انتقال شاهزاده عالمیان از جهان گذران به صوب خراسان و اظهار وقایع که^{۳۰} تعرض بدان از لوازم است نزد مورخان

چون خبر رحلت شاهزاده رضوان منزلت در ممالک خراسان به صحت پیوست، شاه عالمیان جهت رفتن آن^{۳۱} برادر نوجوان مراسم تعزیه بجای آورده، در آستانه مقدسه منوره رضیه^{۳۲} رضویه (علی مشرفها الف صلو و سلام^{۳۳} و تحیه)^{۳۴} صلاحات قیاریا به ختمات^{۳۵} کلام ملک علام ماسور

-
- ۱- ن: «قمر رکاب» ندارد ۲- ن: «سلطان» ندارد ۳- ن: یاغی
 ۴- ب: مغانات ۵- م، ن: طاش ۶- ن: نمودند ۷- م: واز
 ۸- ن: اوغور ۹- ن: ملازمان ۱۰- ب، م، ن: شاهزاده گی
 ۱۱- م: داروغه گی ۱۲- ب، م: کریک راتی ۱۳- ن: «حسب الحکم»
 ندارد ۱۴- ن: بین الهالین را ندارد ۱۵- ن: ملکاً ملکاً ندارد
 ۱۶- م، ن: کرده ۱۷- ن: به خودش ۱۸- ن: ابرقو
 ۱۹- ب، م، ن: «در شیراز» ندارد ۲۰- ب: طاعت ۲۱- ب: کردند
 ۲۲- بین الهالین ندارد ۲۳- ب، ن: نمود و ۲۴- ن: «نیز» ندارد
 ۲۵- ب: میان ۲۶- ن: شاهوردی ۲۷- ب: «خان» ندارد
 ۲۸- ب، ن: عاجز و متحیر ۲۹- ب: که لازم است. ن: در آن اوان
 ۳۰- ب، م: این ۳۱- ب: رضیه ۳۲- ب: اسلام و التحیه. م: و السلام و التحیه
 ۳۳- ن: بین الهالین را ندارد ۳۴- ب: انحنات. م: ختمات. ن: ختم

گردانید. آنگاه تصمیم^۱ آمدن به پای تخت و مقر^۲ سلطنت موروثی که دارالسلطنه قزوین است با خود قرار داده^۳، حکم^۴ مطاع واجب الاتباع به اسرای درخانه مقدمهم علیقلی خان استاجلو و اسمعیل قلی خان شابلو شرف صدور و عز و رودیافت به این مضمون که: «علیقلی خان فیج اغلی و اسمعیل قلی» شاملو به عنایت بی غایت شاهانه مفتخر و سرافراز بوده بدانند که برادر بزرگوار سعید شهید مرحوم را که درسیانه ایشان بود قصد کردند. چون وی به سن^۵ از نواب همایون ما بزرگتر بود، لهذا مملکت آذربایجان و عراق و شروان^۶ و آن حدود را به او واگذاشته مضایقه نمی فرمودیم و همین به مملکت خراسان قناعت نموده بودیم. الحال^۷ که از دیوان ابدی البنیان^۸ نشان واجب الاذعان سلطنت ابد مقرون ما را به طغرای غرای «اناجعلناک خلیفه فی الارض»^۹ شوش و مزین گردانیده اند، و زمام مهام کل اسور ممالک ایران به قبضه^{۱۰} اختیار و حیطة اقتدار دولت روزافزون ما نهاده اند، (بنص ظاهر النص «وآتیناهم ملکاً عظیماً»)^{۱۱} ظاهر و واضح شده که دست توفیق مهجه^{۱۲} اعلام کاه رانی و سنجق مراد دوجلهانی^{۱۳} نواب همایون ما را که از حسیض خاک به اوج افلاک و از تحت سمک به فوق^{۱۴} سموات رسانیده، به محض خاکبوسی و مجاورت و محبت و متابعت و مؤالات و مطاوعت حضرت سلطان الاوصیاء (ویرهان الاصفیاء) به المنیع حاجات^{۱۵} الاولیا و جنابه^{۱۶} الرفیع وسیله^{۱۷} قبول مناجات الاتقیاء، اقضی مرتضی بعد جده الاعلی المصطفی و ابیه علی المرتضی^{۱۸} امام واجب العصمه، مفترض الطاعة، (حجة الله علی كافة البشر، ثامن الائمة الاثنی عشر، علیهم صلوات الله الملك الاکبر)^{۱۹} نظم.^{۲۰}

شهادت خراسان امام یقین	پناه جهان شاه دنیا و دین
فلک بردش صبح و شام آمده	به قد دو ^{۲۱} تا در سلام آمده
ملک گرد آن روضه محترم	کبوتر صفت در طواف حرم
تمنا کند قبله راستان	که خود را کند فرش آن آستان
میسر در اواز دعا مدعا	ز روی یقین قبله گاه دعا

سلطان سریر عزت و عرفان، مصدوقه حدیث صحیح «سندفن منی بضعة بارض خراسان» صاحب الصبر

-
۱- ب، ن : تصمیم	۲- ب : مقرر	۳- ب، م، ن : داد
۴- م، ن : وحکم	۵- ن : قلی خان	۶- م : پس. ن : ندارد
۷- ب، ن : شیروان	۸- م، ن : الحال از. ب : الحال که از	
۹- ن : ابدالتیان	۱۰- سوره ۳۸ آیه ۲۶	۱۱- ن : به صیغه
۱۲- ن : بین الهلالین را ندارد.	و آتیناهم ملکاً عظیماً : سوره ۴۰	
۱۳- ن : «مهجه» ندارد.	ب : مهجه اعلی	۱۴- ن : و جهانبنانی
۱۵- ن : به عبوق سماوات	۱۶- ب، م : الحاحات اولیاء	۱۷- ب : بجنابه
۱۸- م : وصیله	۱۹- ن : بین الهلالین را ندارد	۲۰- بین الهلالین را ندارد
۲۱- ن : بیت. م : ندارد	۲۲- م، ن : بقدر توتا	

والتسليم والرضا، سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام (من الملك الاعلی است، لاجرم بر حسب اقتضای همت گردون اعتلا و مؤدای حقیقت انتمای «الذین بالملک یقوی والملك بالدين یقی») ^۱ [۴۳۴] همگی همت عالی نهمت مصروف و معطوف بر آنست که ظل ظلیل رأفت شاهانه و سایه عاطفت بلند خسروانه بر مفارق برایا و کافه رعایا بروجهی مهتد گردانیم که همگی عباد در مهتاد امن و امن آسوده و در مامن فراغت و رفاهیت آسوده ^۲، مدلول شعر ^۳:

عمر به خشنودی دلها گذار تا ز تو خشنود شود کردگار

ورد زبان و حرز جان ایشان باشد و دست تطاول ستم روزگار و تعرض سر پنجه حادثات ادوار به گریبان احوال ایشان بعد از این نرسد و دست ظلمه از سر عجزه کوتاه گردد. باید که چون بر مضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نمایند، مهمات آنجایی را موقوف دانسته مترصد ورود ^۴ موکب همایون باشند که در این زودی مهمات مملکت خراسان را سامان داده، بتوفیق الله سبحانه ^۵ و تعالی و به یمن امداد حضرات ائمه هدی (علیهم صلوات الله الملك الاعلی) ^۶ - رایات نصرت آیات به فتح و فیروزی و اقبال متوجه آن محال [گردیده]، بعد از استقرار بر مقر سلطنت و مشاهده احوال هر کس به هر جهتی ^۷ بدانچه مقتضی همت شاهانه و مرحمت خسروانه در برابر آن باشد به عمل خواهد آمد ^۸.

دو نفر از قورچیان شاه عالمیان حکم مذکور را به دارالسلطنه آورده، علیقلی خان و اسمعیل قلی خان چون تعریف خانی ^۹ از ایشان سلب شده، درهم شدند ^{۱۰} و در جواب عرضه ای که دلالت بر اطاعت نماید نوشتند و قورچیان را توقف ننموده فرستادند. چون قورچیان به صوب مشهد مقسّم متوجه عرش منزلت رسیدند، حقیقت ^{۱۱} احوال و نفاق ^{۱۲} آن امرای نکبت مآل با پریشانی رعایا و لشکر قزلباش و بی صاحبی آذربایجان و عراق را معروض درگاه عرش اشتباه نمودند، شاه سکندر ^{۱۳} سپاه عزیمت ^{۱۴} آمدن ^{۱۵} به عراق را با خود جزم نموده، احکام مطاعه به امرا ^{۱۶} و حکام حدود بلاد ولایات ^{۱۷} خراسان خصوصاً دارالسلطنه هرات به ایالت پناه معتمد السلطنه علیقلی

-
- ۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۲- ن: «و» ندارد ۳- ن: آسوده باشند
 ۴- ن: بیت ۵- ب، م: «ورود» ندارد ۶- ن: «سبحانه و» ندارد
 ۷- ن: بین الهلالین را ندارد ۸- ن: بهر جهت» ندارد ۹- ب، ن: آمدو
 ۱۰- ن: خلافتی از ایشان شنیده و در همان روز جواب عریضه که دلالت بر اطاعت باشند - نوشتند ۱۱- ب، م: «شدند» ندارد ۱۲- ب، م، ن: حقیقت آن احوال
 ۱۳- ن: نفاق امرای و پریشانی ۱۴- ب، م: سکندرشان
 ۱۵- ب، م: عظمت. ن: عزم ۱۶- ب، م، ن: «به» ندارد ۱۷- ن: با امرا
 ۱۸- ن: ولایت

خان شاملو نوشته مقرر نمود که در حفظ و حراست بلاد و رعایت جانب عجزه اعباد کوشند که رایات عز و اقبال^۲ به فتح و نصرت و فیروزی^۳ و اقبال و توجه مقر سلطنت به جانب دارالسلطنه قزوین است و همچنین احکام مطاعه و استمالات^۴ به حکام و امرای کرمان و یزد و ابرقوه و یوزانات و کل فارس و کاشان که خطبه و سکه به اسم سامی و نام نامی آن شاه عالی کرده بودند فرستاد. آن جماعت^۵ بیشتر از پیشتر در مراسم اطاعت و انقیاد و جان سپاری کوشیده، لوی ولای آن پادشاه جمجاه را برافراشتند^۶.

گفتار در مجاری^۷ بقیه احوال شاه و شاهزاده و امرا و انقطاع دولت ایشان در نصف این سال

نوروز تنکوز^۸ ایل، روز شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنه خمس و تسعین و تسعمائه، در دارالسلطنه شاه کاسیاب و شاهزاده مستطاب^۹ و امرای عالیجناب در ایوان چهل ستون نوروز آن سال را گذرانیده، آنگاه فرمان عالی نواب شاهزادگی^{۱۰} به نفاذ پیوست که مرشد قلی سلطان شاملو علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم دارالمؤمنین قم و ولایات برسر کاشان رفته تسخیر آن بلده طبعه نمایند. امرای مذکور از قم متوجه آن حدود گشته، ولیخان سلطان ترکمان^{۱۱} که [۴۳۳] در آن شهر بود در حصار رابسته مستعد مجادله و مقابله شد. چون امرا بدانجا رسیدند، قرب چهارصد پانصد نفر از سوار و پیاده بر سر ایشان بود در یک ضلع شهر (که آنرا پشت مشهد می نامند)^{۱۲} در باغچه^{۱۳} و عمارات میرحسینی نزول کرده، شروع در ویرانی آن مملکت نمودند^{۱۴}.

چون اواسط بهار^{۱۵} بود و غلات^{۱۶} مسلمانان رسیده بود، تمامی را شروع در چرانیدن^{۱۷} کردند و در درون^{۱۸} شهر ولیخان سلطان و اجلاف و اویش ترکمانان و غیره که بر سر او جمعیت کرده بودند، گمان هرچه بهر کس^{۱۹} داشتند از او^{۲۰} خواهی نخواهی گرفتند، فقط و گرانی در آن شهر اشتداد^{۲۱} و امتداد تمام پیدا کرد و از لشکر این دو^{۲۲} میربی تدبیر هیچ اثر^{۲۳} نصرت و

-
- ۱- م، ن: عجزه و ۲- ب: اجلال. م، ن: جلال ۳- م: فیروزی
 ۴- ن: استمالات ۵- ن: ولایات. م: ندارد ۶- ن: آن جماعت را
 ۷- ن: برافراشته ۸- ب: مجاری بقیه شاه. ن: مجاری احوال ۹- ب: در
 ۱۰- ب، م: تنکوزی ۱۱- م، ن: «مستطاب» ندارد ۱۲- ب، ن: شاهزاده گی
 ۱۳- م، ن: «ترکمان» ندارد ۱۴- ن: بین الهالین ندارد ۱۵- ب، م: باغها
 ن: باغهای عمارت ۱۶- ب: نموده اند ۱۷- ن: «بهار» ندارد
 ۱۸- ب: علامت ۱۹- م، ن: چرانیدن کردن. ن: چرانیدن و درو. م: چرانیدن کردند
 ۲۰- م: «درون» ندارد ۲۱- ن: به هر کس که ۲۲- ب، م: روی خواهی
 نخواهی. ن: او خواهی نخواهی ۲۳- ن: اشتداد ۲۴- ب: «دو» ندارد
 ۲۵- ب: اثر فتح ظاهر نمی شد. م، ن: اثر ظاهر نمی شد

فتحی ظاهر نمی‌شد، آنها در درون شهر و اینها در بیرون. گاهی اگر جمعی از دروازه بیرون می‌آمدند، طرح جنگی می‌انداختند اما از هیچ جانب غلبه و ظفری واقع نمی‌شد و مترصد میانجی بودند که از غیب رخ نماید. در خلال این احوال مقرر شد که حسن سلطان ولد شاهوردی^۲ خلیفه، برادرزاده مرشدقلی سلطان که در آن اوان قورچی شمشیر خاصه شریفه^۳ و حاکم نطفز بود و پنجاه نفر ملازم داشتند او نیز در این یورش همراه اسرای مذکوره^۴ باشد. و هم در این ایام، علیخان ذوالقدر حاکم شیراز که بعد از قتل استخان حکومت شیراز بدو شفقت شده بود از شیراز آمده در دارالسلطنه قزوین تا آمدن اردوی معلی از قراباغ توقف داشت. مرخص گشته به جانب^۵ شیراز روانه شد. چون قبل از آن مهدیقلی بیک ولد شادی بیک ساروشیخ ذوالقدر که وکیل استخان بود و به همان قاعده از دیوان اعلی و کالت شیراز بدو مفوض بود^۶ و در شیراز بود آقایان ذوالقدر بواسطه رنجشی که از علیخان داشتند، درسیانه خود مهدیقلی بیک را خان کرده او را بر خود حاکم ساختند. چون علیخان به کوشک زر رسید، او را استقبال کرده گرفتند و به شهر آوردند و برادرش است را به قتل رسانیدند. بعد از چند روز که علیخان رادرجس^۸ داشتند، او را نیز به قتل رسانیدند و حکومت و دارایی شیراز بی‌متنازعی بر مهدیقلی خان نسلم شد.

و هم در این ایام خبر طغیان فرهاد بیک غلام^۱ که از زمان شاه جنت مکان متصدی و ضابط محصولات خاصه شریفه دارالسلطنه اصفهان بود و در ایام شاهزاده غفران پناه حسب المقطع معاملات اصفهان را پیش خود گرفته وزارت و داروغگی نیز به او مفوض^{۱۱} بود. به دارالسلطنه قزوین رسید. وی در اراضی نقش جهان که مثل آن باغی^{۱۱} و عماراتی^{۱۲} در جهان نبود قلعه‌ای احداث نمود و ذخیره بدانجا کشید و در فکر ترمود و عصیان و سرکشی و طغیان می‌بود [و] با وجود قلعه طبرک^{۱۳} اصفهان که در تمامی ایران به استحکام و متانت آن قلعه نیست، زربیشتری خرج آن قلعه کرده به شامت^{۱۴} او باغ نقش جهان و عمارات آن خراب شد تا آن قلعه اتمام یافت. قلعه‌ای که سر به فلک الافلاک کشیده بود و چشم روزگار مثلش در هیچ اقلیمی ندیده. کنگره بروجش از بی نظاره زمین از سپهر برین سر بر آورده و جدار با استوارش [۳۳۴] با سد سکندر دعوی^{۱۵} همسری و برابری کرده. از درون و بیرون به آهک و [چارو]^{۱۶} و گچ آنرا سفید نموده و پنجره‌های بروج و درهای آنرا از آهن ترتیب داده و خندق و شیر حاجی آنرا تمام از سنگ و آهک بر آورده و آب از خندق^{۱۷} آن بر آمده. شعر^{۱۸}:

-
- ۱- م، ن: میان ۲- ن: شاهوردی ۳- ن: «و» ندارد ۴- ن: مذکور
 ۵- ب، م، ن: و جانب ۶- م، ن: ازین ۷- ن: شده بود ۸- م، ن: بند
 ۹- غلام خاصه شریفه ۱۰- م، ن: مفوض شد. ن: مفوض شده ۱۱- ن: باغ
 ۱۲- ب، ن: عمارتی ۱۳- م، ن: ترک ۱۴- م: شمالت ۱۵- م، ن:
 «وعوی» ندارد ۱۶- مز، ب: جالور. ن: چارو ۱۷- ن: خندق بر آورده ۱۸- ن: بیت

بسد سکندر درش توانان	به برج فلک باره اش همنان
ز بالاش سنگی در افتد بزیر	عجب گر رسد تا قیامت بزیر ^۱
حمل کرده بر خاک ریزش طواف	چو سیمرخ در دامن کوه قاف
محیط فلک خندق آن حصار	نه کس ^۲ را برودست جز کردگار
رواق ^۳ فلک طاق دروازه اش	به عرش برین رفته آوازه اش ^۴

چون این اخبار انتشار تمام پیدا کرد، امرا و وزرا تدبیر کرده میر^۵ جعفر قزوینی^۶ متصدی قزوین را که سابقاً ملازم فرهاد بیگ بوده^۷، دلالت نموده^۸ مقرر کردند که به اصفهان رفته وی را بیاورد. میر جعفر^۹ نیز^{۱۰} از روی قدرت^{۱۱} قبول این معنی نموده، در اندک روزی از راه دلیجان^{۱۲} ورباط ترک^{۱۳} به اصفهان رفته، فرهاد بیگ را برداشته روانه دارالسلطنه قزوین گردید^{۱۴} و مشارالیه همراه اردوی معلی بود.

چون سابقاً مذکور شد^{۱۵} که میانه شاهوردی^{۱۶} خلیفه شاملو^{۱۷} برادر بزرگتر اسمعیل قلی خان^{۱۸} شاملو که حاکم^{۱۹} تیمور(?) و اسدآباد بود و میانه پیرغیب خان استاجلو که حاکم همدان بود نزاعی بهم رسیده بود و آن^{۲۰} نزاع به درجه^{۲۱} اعلی^{۲۲} انجامید^{۲۳}، علیقلی^{۲۴} خان فیج^{۲۵} اغلی که استاجلو بود و اسمعیل قلی خان شاملو هر دو سیر و وکیل در خانه و مدار علیه^{۲۶} مهمات، از این قضیه اندیشه کرده به خاطر آوردند که مبدا نزاع بین^{۲۷} الطایفتین به جایی رسد که دیگر اصلاح نتوان کرد. مقارن این حال خبر رسید که مجدداً میانه آن دو طایفه نزاعی بهم آمده، قریب^{۲۸} به صد شاملو به قتل رسیده. اسمعیل قلی خان بی تحاشی بلکه بی رخصت از دارالسلطنه قزوین بیرون آمده عزیمت همدان نمود. یکدوروز بعد از آن، علیقلی خان در ملازمت نواب شاه^{۲۹} و شاهزاده، اردوی معلی را برداشته از شهر بیرون آمد و در خرقان به اسمعیل قلی خان پیوست. اردوی همایون در خرقان توقف کرده، کس از عقب پیرغیب خان فرستاده، او را به درگاه گیتی پناه آورده از امارت همدان

-
- ۱- ن: عجب تا قیامت رسد تا به زیر. م: این مصرع را ندارد ۲- ن: مکش
 ۳- مز: راق ۴- ن: این بیت را ندارد ۵- م، ن: اسیر
 ۶- ب: قزوین ۷- ب، ن: بود ۸- ن: کرده
 ۹- ب، ن: و میر جعفر ۱۰- ن: «نیز» ندارد ۱۱- ب، م، ن: قدرت نیز
 ۱۲- م، ن: ولیخان ۱۳- ب، ن: «به» ندارد ۱۴- ن: کردند
 ۱۵- ن: می شد ۱۶- ن: شاهوردی ۱۷- ب، م، ن: شاملو
 ۱۸- ب، ن: «خان» ندارد ۱۹- ن: «حاکم» ندارد ن: میر اسدآباد
 ۲۰- ن: و آن و آن ۲۱- ب، ن: انجامیده ۲۲- م، ن: «علی قلی خان» ندارد
 ۲۳- ن: قبح اعلی ۲۴- ب، م، ن: الیه ۲۵- ب، م، ن: بین الطرفين
 ۲۶- م، ن: قرب دو کس از شامسو ۲۷- ن: «شاه» ندارد

معزول گردانیدند و دو هزار نفر ملازم مواجب گرفته وی که صاحب یراق و سلاح^۳ بودند از هم پاشیده آن جماعت متفرق گشتند. آنگاه اراده نمودند که پیرغیب خان را گرفته به قتل آورند. وی چون واقف گشت، با برادرش قراخان سلطان فرار نمود^۴ و خود را به لرستان^۵ انداخته، از آنجا خود را به قلعه کاشان رسانید^۶ و چند روزی در آنجا بسر برد.

اتفاقاً در آن ایام، هربه چند روز میان ترکمانان و شاملویان و ذوالقدران که شهر را محاصره داشتند جنگ واقع می شد. چون پیرغیب خان بدیشان^۷ ملحق گشت، تهور و جمعیت ایشان زیاده گشته، اراده نمودند که از شهیریون آمده جنگ نمایند. این خبر چون به علیقلی سلطان و مرشدقلی سلطان و حسن سلطان رسید، لشکر خود را آماده کرده مترصد جنگ می بودند. قرب چهارصد کس به همه جهت برسر [۴۳۵] این سه^۸ امیر کبیر جمع شده بود و ترکمانان و مردم شهر قرب پانصد^۹ ششصد کس جمعیت کرده^{۱۰}، در عشر اول شهر رجب سنه مذکوره محل چاشت از شهر بیرون آمده^{۱۱} طرح جنگ انداخته^{۱۲} امرای مذکوره از این جانب سوار شده رو بدیشان آوردند. حسن سلطان با تفنگچیان به میان بعضی خرابه ها و عمارتها رفته به مجادله مشغول شدند. علیقلی سلطان با صد کس در تپ^{۱۳} ایستاده از حوالی دیوار بست^{۱۴} خود قدم پیش نهاد^{۱۵}. مرشدقلی سلطان با مردم خود طرح شده از جوانب برایشان می تاخت. علیقلی سلطان چون ملاحظه کرد که آن جماعت بسیارند، فرمود^{۱۶} که سایس خانها و رکابهای خود را باز کرده (حتی غرغویی^{۱۷} داشت^{۱۸} به قوشچی خود گفت که آنرا بردار^{۱۹} مترصد^{۲۰} آن بود) که (اندک زوری از آن جانب به ظهور رسد)^{۲۱} تا قم هیچ^{۲۲} جا توقف نکند. فقیر مؤلف در آن معرکه حاضر بود علیقلی سلطان به حقیر می گفت که دعا کن و او را بسیار مضطر می دیدم^{۲۳}. شعر^{۲۴}:

چو بددل شود پیشوای^{۲۵} سپاه شود کار لشکر سراسر تباه
(سپهدار بند زهره هرگز مباد که ناموس لشکر رود زویاد)^{۲۶}

ترکمانان و پیاده های ایشان به ضرب نقل تفنگهای جانستان در تن ذوالقدران روزنها گشودند.

- ۱- ن: مواجی گرفته به گروهی که
- ۲- پ، م، ن: صلاح
- ۳- م، ن: نموده
- ۴- ب، م: لورستان
- ۵- ن: رسانیده
- ۶- م، ن: بریشان
- ۷- م، ن: «سه» ندارد
- ۸- ن: پانصد کس
- ۹- ن: نموده
- ۱۰- م، ب، ن: آمد
- ۱۱- ب، ن: انداختند
- ۱۲- م: قلب
- ۱۳- ن: نسبت
- ۱۴- ن: نهاده و
- ۱۵- ب، ن: فرمودند
- ۱۶- ب: غرغویی
- ۱۷- م: «داشت» ندارد
- ۱۸- ن: بین الهلالین را ندارد
- ۱۹- ب: و او مترصد
- ۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد
- ۲۱- م: هیجان
- ۲۲- ن: دیدم
- ۲۳- ن: بیت
- ۲۴- م: پیش وای
- ۲۵- ن: بین الهلالین را ندارد

شعر: ۱

تفک آتش افشان درین^۲ کهنه طاق زدودش فلک تیره مه درمحاق
 ز شمشیر کین خود^۳ زره چاک چاک چو بار صنوبر فتاده به خاک
 یکی جوشن افکنده بهر گریز چو آتش ز آهن برون جسته تیز
 فتاده به خاک آن دگر یک هلاک بسی آرزو برده با خود به خاک

مرشد قلی سلطان چون مشاهده کرد که جمعی کثیر زخم دار شدند و این جماعت بدان رسید که مغلوب گردند، به یکبار برجمعی که در مقابل او ایستاده بودند تاخت و اندیشه از تفنگهای آتشبار آن جماعت^۴ خونخوار نکرد. شعر:

به جولان درآمد چو شیران مست سر و شاخ گاو زین می شکست
 گروهی به او غرق جوشن همه ز گرمی چو آتش در آهن همه^۵

آن جماعت از تهور^۶ و جلادت وی که خود را بی مجاهد رسانده^۷ آتش انداخت، از وی اندیشه نمودند. در اثنای آن دلیری و داروگیر، قراخان در آن معرکه به تفنگ یکی از پیاده های وی^۸ از روی اسب به زمین افتاد. چون آن جماعت اینچنین شجاعت و مردانگی از وی دیدند، دیگر تاب مقاومت نیاورده^۹ رو به شهر نهادند. مرشد قلی سلطان و علیقلی سلطان به محل خود مراجعت نموده پیر غیب خان بعد از قتل برادر چند روزی در کاشان بسر برده، از آنجا عازم خدمت شاه عالمیان شده^{۱۰} متوجه خراسان گشت.

و هم در آن اوان که اردوی همایون در خرقان بود، فرهادبیک را گرفته در صندوق کردند و اردوی او را تالان نموده مقرر شد که (سیادت و ایالت پناه)^{۱۱} سید سلیمان کمونه به اصفهان رفته، اسوا و اسباب فرهادبیک را به حیطة ضبط درآورد. کیخسرو غلام قوم فرهادبیک چون از این قضیه اطلاع حاصل نمود، فرزندان فرهادبیک را برداشته به قلعه ای که وی احداث نموده بود در اصفهان بدانجا [۳۳۴] متحصن شد و در اصفهان نیز غوغا^{۱۲} بهم رسید. غازیان ارشروی افشار که سالها در آن شهر ولایت بودند، دست بیداد به تاخت و تالان گشوده انواع فساد کردند. چون علیقلی خان ملاحظه نمود که معامله کاشان و اصفهان و^{۱۳} شیراز و کرمان و سایر آن حال به مخالفت قرار گرفت و تمامی قلاع آن^{۱۴} اسبار بسته شد، بالضروره اردوی همایون از خرقان متوجه ساوه گشته از آنجا در شهر شعبان سنه مذکوره به قم آمدند و قرب ده^{۱۵} روز اردوی عالمسوز در موسم

۱- ن: بیت. ب: ندارد ۲- ب، م: «درین» ندارد ۳- ن: بد

۴- ن: «آن جماعت خونخوار» ندارد ۵- م: ندارد ۶- ن: این بیت را ندارد

۷- ن: سهولت ۸- ب، م: ن: «آن» ندارد ۹- ن: او ۱۰- م: نیاورد

۱۱- ن: شد ۱۲- ن: بین الهالین را ندارد ۱۳- ب، ن: غوغای

۱۴- ن: در ۱۵- م، ن: «آن» ندارد ۱۶- ب، م: دوازده

تموز در بیرون قم توقف نموده^۱ تمامی محصولات مسلمانان در صحرا و باغات بالتام^۲ تالان کردند و قطع اشجار باغات ایشان نمودند و از آنجا به کاشان رفته قرب بیست روز طرح سیبه و یورش بر حصار^۳ کاشان انداخته بهیچ وجه صورت فتح در آینه طالع ایشان مرتسم نمی شد. بالاخره طرح صلح انداخته، شاملویان جانب ترکمانان را^۴ گرفته تعهد گرفتن کاشان نمودند که^۵ قرار بر این^۶ دادند که قبل از این الکای^۷ هبلرود و فیروز کوه به ولیخان سلطان شفقت شده بود ولیخان سلطان بعد از کوچ اردوی همایون بدانجا رفته کاشان را به شاملویان واگذار^۸ در آن سال کاشان به تیول^۹ سه میر مقرر بود یکی ولیخان^{۱۰} سلطان که در کاشان هیچ نکذاشت، دیگری^{۱۱} مرشد قلی سلطان و جماعت شاملویان، و بعد از آن علی قلی خان فیج اعلی به تیول^{۱۲} خود گذرانیده، وزیر و داروغه تعیین کرده^{۱۳} بود.

مدت شش ماه ایام محاصره امتداد یافت محصولات آن ولایات^{۱۴} تمام سبز چرانیده^{۱۵} شد آنقدر اطلاق و حوالات غیر از نهب و غارت بر مردم آنجا واقع شد که تاب و طاقت^{۱۶} ذی حیات نیست. بعد از رفتن اردوی معلی به جانب اصفهان، ولیخان تمکین شاملویان نکرده به همان قاعده در استحکام حصار و قلعه کوشید. غازیان شاملو چون مشاهده وضع نمودند خود^{۱۷} بیرون آمدند.

قبل از رسیدن اردوی همایون به اصفهان، کیخسرو غلام از قلعه بیرون آمده تاخت به حسینیّه آورد و نقابت^{۱۸} پناه میرزا محمد امین ولد غفران پناه میرمیران را گرفته خانه او و مردمش را تالان نمود و قرب دوهزار تومان بدیشان نقصان رسانید. مشارالیه^{۱۹} با سیدی یک کمنه در عوض فرهاد بیک را گرفته به قلعه برد. بعد از وصول معسکر همایون هر چند ملاحظه کردند که شاید به یورش قلعه گرفته شود راه تدبیر به آن^{۲۰} نمی رسید و به رسل^{۲۱} و رسایل و وعده و وعید با غلامان هم سودی نداشت. آخر قرار بدان^{۲۲} دادند که توبی ترتیب داده به ضرب آن توپ تسخیر قلعه نمایند چه مشخص بود که بعد مس گرفتن و کار برای توپچیان پیدا کردن چیزی دیگر بر آن مترتب نمی شود، میرزا محمد که در آن اوان وزیر و^{۲۳} صاحب اختیار بود خود، متصدی ترتیب توپ [۲۳۷] شده توپچیان را در حوالی منزل خود حاضر ساخته^{۲۴} بدان امر مشغول گشت. اهل قلعه و غلامان

-
۱- ن: نمودند	۲- ن: بود	۳- ن: به حصار
۴- مز، ب، م: «را» ندارد	۵- ن: و	۶- م: بدین
۷- الکای فیروز کوه	۸- ب، م، ن: واگذار دو	۹- ب: به تیول
۱۰- مز، ب، م: فولیجان	۱۱- م، ن: دیگر	۱۲- ب: بتول
۱۳- م، ن: فرموده	۱۴- ن: آن ولایت	۱۵- ب، ن: چرانید
۱۶- ن: طاقا بایشان نماند	۱۷- ن: «خود بیرون آمدند» ندارد	۱۸- ن: «نقابت پناه» ندارد
۱۹- ن: مشارالیه را	۲۰- م: بدان، ن: بر آن	۲۱- م: برسل
۲۲- ب: بران، ن: برین	۲۳- م، ن: «و» ندارد	۲۴- ن: شده

خیره جنگره^۱ شبها بیرون آمده در شهر^۲ و بازار تردد می نمودند و بعضی از عمال^۳ فرهاد بیک را که^۴ در خانه تحصیلداران محبوس بودند آشکارا^۵ روز به خانه تحصیلداران رفته ایشان را با مستحفظان که از اعیان بودند گرفته به قلعه بردند و دروازه های قلعه را بسته به انداختن توپ و تنگ اقدام نمودند. نظم^۶:

بستند درها به آهنگ کین در فتنه بست آسمان بر زمین

چون توپ ریخته و آماده^۷ شد و دانستند که کاری از پیش نخواهد رفت به خاطر ارکان دولت رسید که فرهاد بیک را از صندوق بیرون آورده به قتل رسانند. آنگاه وی را از صندوق بیرون آورده در انشای بعضی حکایات سر او را شکسته آزار بسیاری باو رسانیدند^۸. مشارالیه دانست که در این مرتبه با او^۹ مدارا نمی کنند^{۱۰}.

مقارن این حال، خبر اراده^{۱۱} قتل او به قلعه رفت و^{۱۲} خود نیز پیغامی^{۱۳} چند کرد که مشعر بر آن بود که در مقام قصد اویند. کیخسرو که در قلعه بود در صلح کوفته با میرزا محمد امین و سید بیک که در قلعه بودند قرار داد که ایشان را بیرون کرده در عوض میرزا محمد امین دو پسر او را به قلعه آورده باشند تا فرهاد بیک (خلاص گردد). آنگاه عایق خان از خنجه های فاخر مثل تاج و کمر و شمشیر مرصع با دیگر رخوت درخور آن جهت کیخسرو و جمعی که در قلعه بودند فرستاد و فرهاد بیک^{۱۴} نیز از صندوق بیرون کرده آن جماعت از قلعه بیرون آمدند و قلعه را به تصرف ملازمان خان دادند. هم در آن روز حکم به تخریب آن واقع شد و از اطراف وجوانب بیلداران آورده آن را خراب کردند. چون خاطر ارکان دولت قاهره از گرفتن قلعه و بم امله فرهاد آقا جمع شد^{۱۵}، دست تعدی و ستم بر ارباب و اهالی و اهل عزت اصفهان دراز کرده با آنکه مبلغ های کلی عمال^{۱۶} دیوانی آنجا زیاده از حساب دست انداز کرده به حواله و اطلاق داده بود، آن جماعت را به نام هر کدام بدست محصلی داده زیاده از مقدور جریمه مقرر نمودند. بیت:

کسی را که برگشت از روزگار ستم پیشه سازد به هنگام کار

چون قبل از این مذکور گشت که ذوالقدران فارس مهدیقلی خان در میانه^{۱۷} خود سردار کرده قدم از جاده متابعت بیرون نهاده^{۱۸} لشکر عظیم فراهم آورده بعضی از اسرای افشار مثل یوسف سلطان افشار^{۱۹} که او نیز به سری^{۲۰} خود خان شده بود، در بیلاق کوشک ز جمعیت نموده به افشاران^{۲۱} کوه

۱- ن: «جنگره» ندارد ۲- ن: شهره ۳- ن: اعمال

۴- ن: «که» ندارد ۵- اسکار ۶- ن: بیت. م: ندارد

۷- ب، ن، م: آمده ۸- ن: رسانید ۹- ن: باو ۱۰- م، ن: نمی کند

۱۱- ن: «اراده» ندارد ۱۲- ن: «و» ندارد ۱۳- ن: پیغام. ب: پیغامی

۱۴- م، ن: بین الهالین را ندارد ۱۵- م، ن: شده ۱۶- ب، ن: اعمال

۱۷- ن: میان خود حاکم کرده. م: میانه خود کرده ۱۸- ن: نهاده و

۱۹- ن: «افشار» ندارد ۲۰- ن: پسر ۲۱- ب، ن: با افشاران

گیلویه که فی الحقیقه آنها نیز روگردان بودند کس فرستاده مهیا و آماده شدند که اگر اسرا با اردوی معلی از اصفهان به جانب فارس در حرکت آید، ایشان خود را به یزد و کرمان بلکه خراسان کشند. مهدیقلی خان بنا بر احتیاط چون اولاد واقوام علی خان در اصفهان بودند و شاه علی^۲ خلیفه ذوالقدران^۳ در اصفهان به جمایت ایشان اتفاق داشتند و یقین بود که اگر لشگری متوجه شیراز شود او^۴ به طریق برف هنگام^۵ تموز درگداز خواهد آید^۶، یکی از آقایان ذوالقدر را با تحف و هدایا به درگاه معلی به اصفهان فرستاده^۷ عرایض [۳۳۸] نوشته عذر تقصیرات خود طلبید که بعدالیهوم بهره آرای عالم آرای ارکان دولت قاهره تقاضا نماید بدان عمل نمایم. اگر^۸ به ایالت بنده رضا داشته باشند^۹ فبها، والا بهر که شفقت می فرمایند اطاعت می کنم^{۱۰} اما اراده امرای عظام آن بود که اردو را برداشته به جانب فارس روند^{۱۱}. بیت:

ما می گوئیم، دیگران می گویند تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون^{۱۲}

و هم در این ایام، خبر فوت مرتضی قلی خان پرناک^{۱۳} از جانب دامغان رسید و آرزویی که بواسطه گرفتن سمنان و خوار^{۱۴} دردل داشت از آن آرسید.

ذکر^{۱۵} جاوس نواب کامیاب مالک رقاب اشرف اقدس
اعلی خلاصه دودمان خلافت مکان آل یس و طه^{۱۶}،
السلطان بن^{۱۷} السلطان بن^{۱۸} السلطان و^{۱۹} الخاقان بن
الهاقان بن^{۲۰} الخاقان، المؤید من^{۲۱} عندالله الملك المنان
ابوالمظفر سلطان شاه عباس بهادر خان خلدالله ملکه
و سلطنة، بر سریر تخت سلطنت عراق و آذربایجان

چون مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی متعلق به آن شده بود که سریر سلطنت و جهانبانی و تخت مسندگیتی ستانی و قبا^{۲۲} مملکت و تاج شاهی از مکن^{۲۳} غیب و عالم لاریب بمؤدای حقیقت انتمای «توتی الملک من تشاء»^{۲۴} به آن حضرت حواله شود، چند^{۲۵} روزی بنا بر صغر سن و قلت عساکر

-
۱- ن: «و» ندارد	۲- ن: قلی	۳- ن: و ذوالقدران
۴- ن: «او» ندارد	۵- ن: در هنگام	۶- ب، م، ن: آمد
۷- مز، ب، م: فرستاد	۸- ب، ن: و اگر	۹- ب، ن: باشد
۱۰- ب، ن: می کنیم	۱۱- ب: رویم. م: برویم	۱۲- ن: بیت را ندارد
۱۳- م، ن: «پرناک» ندارد	۱۴- ب: خار: ن: ندارد	
۱۵- ن: ذکر جلوس نواب کامیاب شاه عباس عالی اساس بر سریر سلطنت و جهانبانی و تخت گیتی ستانی و تمکین در دار السلطنة قزوین	۱۶- مز، م، ن: طاها	۱۷- ب: ابن
۱۸- ب: ابن	۱۹- ب: «و» ندارد	۲۰- ب: ابن
۲۱- ب: «من» ندارد	۲۲- ن: فضای	۲۳- م: مکن
۲۴- م: سوره ۳ آیه ۲۶	۲۵- م: چنین	

محسن^۱ در مملکت خراسان توقف داشتند. چون مدت هفت سال تمام آن روشنی دیده اهل عالم در خراسان پادشاهی نمود، وقت آن رسید و انتظار به نهایت انجامید، هاتق غیب صدای «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا»^۲ در داد و لسان^۳ حال به مقال «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور» زبان بگشاد. نظم*

کسی را که طالع بود همچو مهر بردگوی دولت زگردان سپهر
کسی را که ایزد کند یاوری نیارد به او هیچکس داوری

به خاطر باریافتگان آن عتبه علیه وسده سنیه رسید که دیگر توقف در خراسان جایز نیست، رایات عز و جلال را به جانب مقر سلطنت معطوف باید داشت، این اراده را^۴ در خاطر قرارداد، مقارن آن^۵ پیرغیب خان استاجلو و سلطان معصوم سلطان^۶ ترکمان و جمعی کثیر از طوایف اویماقات به عز بساطبوسی اشرف سرافراز شده، حقیقت بی صاحبی عراق و تزلزل آن لشکر بی سر را معروض بارگاه عرش اشتباه گردانیدند. مرشد قلی خان استاجلو که مدار در خانه در آن اوان با او بود، کس از عقب بعضی^۷ امرا مثل سلیمان^۸ خلیفه ترکمان که حاکم طیس و تون بود و مستشاخان استاجلو حاکم ترشینر و بدرخان افشار و امام قلی خان قاجار حاکم سبزوار فرستاده ایشان را به مشهد مقدس^۹ عرش منزله آورد و قرار بدان^{۱۰} داد که در رکاب ظفر انتساب روانه عراق گردد. چند روزی به واسطه تهیه اسباب سفر و ترتیب لشکر توقف نموده، بعد از اختیار ساعت اجازه و استجازه از خدام عالی مقام^{۱۱} و اعاکفان آن سده^{۱۲} سدره نشان طلبیده^{۱۳} و داع آن آستانه مقدسه منوره^{۱۴} عرش منزله نمود، شعر^{۱۵}:

درآمد به آن روضه جان سرشت قیامت نموده^{۱۶} شد اندر بهشت
چو کرد آسمان قدر عالی مقام طواف چنان کعبه ای را تمام [۶۳۹]
برون آمد آن ماه ناکاسته لب از آستان بوسی آراسته
فلک را بریز قدم پست داشت که پروانه فتح در دست داشت

آنگاه استمداد همت از باطن قدسی موطن آن حضرت، سلام الله علیه، طلب نموده سادات عظام و نقبای کرام و علما و^{۱۷} مشایخ ذوی الاحترام و سایر مجاوران و عاکفان آن عتبه سدره مقام را به اصناف احسان و انعام خوشحال و فارغ البال گردانید. شعر^{۱۸}:

- ۱- ب، م: محبس. ن: ندارد ۲- سوره ۱۷ آیه ۸۱ ۳- ن: حال به لسان
۴- سوره ۳۵ آیه ۳۴ ۵- ن: بیت. ب، م: ندارد ۶- ن: «را» ندارد
۷- م، ن: این ۸- ب، م، ن: خان ۹- ب، ن: تزلزل
۱۰- ن: بعضی از ۱۱- ن: سلمان ۱۲- م، ب: مقدسه
۱۳- ن: بر آن ۱۴- م، ن: «و» ندارد ۱۵- ن: سد
۱۶- ب، م، ن: طلبیده ۱۷- ن: منوره و ۱۸- ن: بیت. م: ندارد
۱۹- ن: نبوده ۲۰- ب، م، ن: «و» ندارد ۲۱- ن: بیت. م: ندارد

شاه فلک تابع فیروز جنگ	گلبن این روضه فیروزه رنگ
سرورمه رایت بهرام ^۱ جاه	صفدر مهر آیت گردون پناه
داغ نه ^۲ ناصیه سرکشان	تیغ زن ^۳ تارك گردنکشان ^۴
داور عادل دل عالی نسب	والی کافی ^۵ کف والاحسب

حکومت و دارایی مشهد مقدس^۶ را به ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان شفقت فرموده، در عشر اول شهر رمضان مبارک سنه خمس و تسمین و تسعمائه از مشهد [مقدس] عرش منزله بیرون فرمودند. نظم^۷:

سلطاین که کشور گشایی کنند ^۸	به توفیق حق پادشاهی کنند ^۹
چو یابند تأیید از لطف حق	شود حال ایشان به دیگر نسق
نباشد چو دیگر کسان کارشان	بود بوالعجب ^{۱۰} جمله کردارشان
نیندیشد ^{۱۱} از دشمن کینه خواه	نیارند باك از جهانی ^{۱۲} سپاه
چو سازند اعلام همت بلند	بیندند خلقی به خم کمند
وگرفت تسخیر کشور کنند	به یک حمله ملکی مسخر کنند
بهر سوکه تازند بهر ستیز	بر آرند از عالمی رستخیز
(شبی گریخاں شیخون ^{۱۳} کنند)	به یکدم جهانی دگرگون کنند ^{۱۴}

چون رایات ظفر آیات عزوجلّال به سبز واز رسید، خبر توجه شاه کامیاب به جانب^{۱۵} عراق در دارالسلطنه قزوین محقق شد و در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه مذکوره این خبر خیر اثر در دارالسلطنه اصفهان به نواب شاه^{۱۶} سلطان محمد و شاهزاده ابوطالب میرزا و سایر خانات و امرا رسید، تزلزل تمام در ایشان پیدا شده، تفصیل آن و عاقبت احوال ایشان در محل خود تحریر خواهد یافت.

از مستحسنات امور آنکه در هنگامی که شاه کامیاب مالک رقاب از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بودند، حضرت رب العزه آن اعلیحضرت^{۱۷} را پسری کرامت فرمودند. (نظم^{۱۸}):
یکی غنچه از باغ شاهی دینید کز آنسان^{۱۹} گلی چشم گیتی ندید^{۲۰}
منهیان این مژده را به سمع شاه عالمیان رسانیدند. شامسکندر سپاه وی را موسوم به سلطان صفی

-
۱- ن: بهرام و جاه	۲- ن: نهی	۳- م، ن: زبان
۴- ب، م، ن: گردون کشان	۵- ب، م، ن: کاف و کف	۶- م، ن: مقسه
۷- ن: بیت. م: ندارد	۸- م، ن: کند	۹- م، ن: کند
۱۰- ب، م، ن: بالعجب	۱۱- م: نیندشند	۱۲- ب، م: جهان
۱۳- م: شیخون	۱۴- ن: بین الهلالین را ندارد	
۱۵- م، ن: «به جانب عراق» ندارد	۱۶- ب، م، ن: سلطان شاه محمد	
۱۷- ب، م، ن: اعلیحضرت	۱۸- م: ندارد	۱۹- م: کز اینسان
۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد		

میزرا گردانیده، مقرر داشتند که به للگی ابراهیم خان سلطنت مشهد مقدس سزکی^۱ ازو باشد. ولادت باسعادتش روز چهارشنبه^۲ دوازدهم شهرشوال سنه مذکوره (به طالع ... به افاق مشهد)^۳ آنگاه شاه عالمپناه از سبزوآر کوچ کرده، کوچ بر کوچ متوجه دامغان شدند. از اصفهان احکام به سمنان^۴ و طهران و سایر محال عراق رفته بود که هرگاه رایات عزوجل بدن محال رسد، شهر بند و کوچه نمایند آن مردم جاهل و غافل از آنکه، شعر:^۵

به قلعه‌ای که رسد گرسوار گردون است به دولتش بگشاید مفتاح الابواب
چون هاتق غیب اولیای دولت قاهره^۶ به ندای «انافتحنالک فتحامینا»^۷ [۹۴۰] مستظهر ساخته بود^۸، لاجرم به هر شهر و حصار که رسیدند فتح و نصرت خود را به^۹ استقبال استعجال می نمود. بعد از وصول موکب همایون به حوالی سمنان، احمد سلطان ذوالقدر حاکم آنجا ذره وار به شرف خاکبوسی سم مراکب دلدل رفتار شاه کامکار^{۱۰} اسرافراز گردید و کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بسته مشمول عواطف بی کران گشت.

بعد از آن کوچ بر کوچ اردوی همایون به جانب دارالسلطنه قزوین در حرکت آمده، ترک و تاجیک اقبال مثال استقبال آن نیر آسمان عظمت و جلال نموده خود را به اردوی معلی می رسانیدند. از آن جمله ملک بهمن ملک رستم دار باجمعی کثیر از سوار و پیاده درری به شرف عتبه یوسی^{۱۱} اسرافراز گشته، منظور نظر کیمیا اثر گردید و در ملازمت رکاب ظفر انتساب روان شد. احکام مطاعه به استمالت اسرا به کاشان و قم و اطراف و جوانب فرستاده، مژده هارسانیدند. شعر:^{۱۲}

(شکرته که صبح دولت را آفتاب از افق نمایان شد
قاف تا قاف عرصه ایران همچو فصل بهار خندان شد
کار شاه جهان ز لطف اله بر سراد دل محبان شد
کاسران شد^{۱۴} به منتهای امید هر چه می خواست از خدا آن شد)^{۱۳}

چون رایات نصر^{۱۶} آیات به حوالی دارالسلطنه قزوین رسید، ترک و تاجیک و وضع و شریفی که در آن باده بهشت مانند بودند، به استقبال شتافته، شهر و بازار را به صد انواع آیین بستند. منجمان حاذق و اختر شناسان صادق، (نظم^{۱۷}:

به ساعتی که تفاخر کند بدان انجم به طالعی که تولد بدان کند^{۱۸} تقویم)^{۱۹}

- ۱- ن: «سزکی» ندارد ۲- ن: ۱۲ ۳- ب، م، ن: «بین الهلالین» ندارد
۴- ب، م، ن: بر سمنان ۵- ب، م، ن: «و» ندارد ۶- ب، م، ن: بیت
۷- ب، ن: قاهره را ۸- سوره ۴۸ آیه ۱ ۹- ب، م، ن: بودند ۱۰- م: «به» ندارد
۱۱- ن: کامیاب ۱۲- م: «یوسی» ندارد ۱۳- ب: بیت. م: ندارد
۱۴- م: «شد» ندارد ۱۵- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۶- ن: نصرت
۱۷- م: ندارد ۱۸- ب، م: کند بدان ۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد

اختیار ساعت نموده، در روز یکشنبه چهاردهم شهری قعدة الحرام^۱ سنه مذکوره، شاه سکندرشان ستاره سپاه به دولخانه مبارکه داخل شده، برمسند سلطنت در ایوان چهل ستون برجای مبارک جد جنت مکان قرار گرفتند. (شعر^۲):

تعالی الله عجب عالی بنایی	به غایت دلگشا دولت سرایی
درو دیوارش از تصویر و تزئین	سبق برده ز صورخانه چین
بنایی سربه گردون برکشیده	که مثلش دیده دوران ندیده
ز کار اوستادان مصور	به نقاشی همه در دهر نادر
ز صنعت بردرو دیوار ایوان	به هرسو مجلس ویزی نمایان
به دیوارش ز گچ گلها بریده	گل کافوری است از گل دمیده ^۳

اسرا و اعیان در آن مجلس خلد سان^۴ در آمده به تهنیت جلوس سلطنت^۵ زبان به شکر و ثنا^۶ گشوده (بدین مقال مترنم^۷ بودند. شعر^۸):

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی	که سایه بر سرش افکند خسرو غازی
شکوه ^۹ شهیر شاهین همتش بشکست	دل عقاب سپهر از بلند پروازی
چنان بساخت جهان راهوای معدلتش ^{۱۰}	که از طبیعت اضداد وقت ناسازی
از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین	سحریه به پرده دری یاصبا به غمازی ^{۱۱}

پس از آن عامه^{۱۲} افراد برایا و سایر عجزه و^{۱۳} رعایا در پیش ایوان از صمیم قلب و جان دست نیاز به دعا برداشته این نغمه می سرانیدند. شعر^{۱۴}):

یارب تو سراین سایه یزدانی را	می دارنگه بهر ^{۱۵} جهانبانی را
واندر کنف عاطفت خویشش دار [۴۹۱]	این حاسی حوزه مسلمانی را

از صیت و صلابت و ترس و سیاست پادشاهانه سیمرخ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف عزلت و انزو اختیار کرد و یاز در هوادارای^{۱۶} کبوتر به پرواز آمده و شیر یسان جغد از معموره عالم رو به خرابه نهاد. (نظم^{۱۷}):

آرام یافت در حرم انس و حش و طیر	آسوده گشت در کنف ^{۱۸} عدل انس و جان
کردن فرو گشاد کمر از میان تیغ	ایام برگرفت زه از گردن کمان ^{۱۹}

-
۱- ن: ۱۴	۲- ب، ن: «الحرام» ندارد	۳- م: ندارد
۴- ن: بین الهلالین را ندارد	۵- ب: نشان	۶- ن: «سلطنت» ندارد
۷- ب: ستایش. م: سنا	۸- ب: مطرنم	۹- ب، م: نظم
۱۰- ب: شکوه پر	۱۱- م: معتدلش	۱۲- ن: بین الهلالین را ندارد
۱۳- ن: عامه و	۱۴- م: در	۱۵- ن: بیت
۱۶- م: هوادارای	۱۷- م: ندارد	۱۸- م: در حرم
۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد		

هر ظلم و تعدی که از ظلمه برعجزه رسیده بود، حکم به پیرشش آن نافذ گشت. رعایا در ظلمات ظلم به سرچشمه حیات رسیدند و خلاق در مهد امن و امن آرسیدند. (شعر^۱):

خدیو جم آیین عالمدار	بز آراست از عدل و داد آن دیار
سزاوار احسان کسی را که دید	سر قدر سودش به عرش مجید
بسی گشت پرگار گردون مدار	که حق یافت در مرکز خود قرار
درم را به دورش عیار دگر	زمانش گرفت اعتبار دگر
به دورش گذشت از ستم آسمان	زمین خفته در مهد امن و امن
زیس ایمنی عالم آباد کرد	کمان رازیند زه آزاد کرد
به دوران او تیغ مصری علم	چو یوسف گرفتار زندان غم
ز بی طعمگی خورده خون سرغ تیر	چو سیمرغ در قاف ترکش اسیر ^۲

بلده فاخره^۳ قزوین که همیشه دارالسلطنه آبا و اجداد آن خسرو باتمکین بود، از نزول موکب همایون همچو بهشت برین گشت. الحمد لله علی افضاله قدر رج الحق علی مکانه. آنگاه خاطر آفتاب تنویر و ضمیر منیر برجیس تأثیر به انتظام احوال طبقات سادات عظام و طوایف قضات اسلام و مشاهیر علمای اعلام^۴ و جماهیر شعرای ایام و ارباب فضل و کمال پرداخت. نظم^۵:

شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او ^۶	ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار
بر عکس خاطرش گهر علم را فروغ	بر قطب همتش فلک شرع رامدار

بعد از دو روز که آن خسرو عالم افروز کوفت راه انداخته، چون فصل خریف و خزان بود، میل سیر خیابان^۷ و باغ سعادت آباد فرمود. نظم^۸:

خزان چون درآمد به تاراج باغ	ز باد خزان مرد گلزار باغ
بنفشه قد خویش درهم کشید	ز سرتابه رخ نیل ماتم کشید
خزان بس که بر لاله بیداد کرد	فکند از سرش افسروداد کرد
بر افتاد گل از نهال مراد	شدش خرمن ^۹ زندگانی به باد
به فصل چنین شاه اقلیم بخش	به آهنگ آن باغ خود را ندرخش

باغی که به اعتدال هوا و فضای^{۱۱} جانفرا^{۱۲} و لطافت اشجار و آبهای^{۱۳} روان که «جنات تجری من تحتها الانهار»^{۱۴} کلامی است در ذکر آن، عمارات عالیش چون اطلاق افلاک نمایان. نظم^{۱۵}:

-
۱- م: ندارد	۲- ن: بین الهالین را ندارد	۳- ب، م، ن: بلدة طاهره فاخره
۴- ب، م، ن: علام	۵- ن: بیت. م: ندارد	۶- نسخه ها: جوار
۷- ب، م، ن: در	۸- ن: باغ و خیابان	۹- ن: بیت. م: ندارد
۱۰- م: خرمنی زندگانی	۱۱- ب: فضای. ن: فزای	۱۲- ب: جانفرا صحرا
۱۳- م، ن: انهار و انکه	۱۴- سوره ۴۸- آیه ۱۸	۱۵- ن: بیت. ب: شعر

زلالش آب روگشته زمین را فکنده بر زمین ماء^۱ معین را
 نسیمش جعد سنبل شانه کرده هوایش اشک شنبم دانه کرده
 واز نسیم روح پخشش دماغ جان معطر، واز تماشای رنگ آمیزی^۲ خزان^۳ش دیده های همگنان
 منور. شعر^۴:

چه^۵ باغی که شد رشک باغ ارم گل آتشینش چراغ درم
 چنارش قد افراخته بر زمین زده پنجه در ساق عرش برین
 (نهال گلش همچو خوبان شنگ [۹۴۲] به خنا همه ناخنان کرده رنگ
 چو خط بتان سبزه اش دلگشا ز سرگشتگان^۶ش نسیم صبا^۷)

بعد از فراغ از سیرو صحبت همه روزه در دولتخانه مبارکه به دیدن اسرا و قورچی و لشکر ارادت
 - که از اطراف و جوانب سر کرده همه روزه فوج فوج به درگاه عرش اشتباه می آمدند- اوقات مبارک
 صرف می نمودند.

و هم در آن اوان، سسیب خان تکلومحمدخان ترکمان از جانب طوالتش^۸ وارد بیل^۹ به
 درگاه عالمپناه آمده به شرف پای بوس اشرف سرافرازگشته مشمول عواطف بی دریغ گشتند.

گفتار در بقیه احوال نواب شاه سلطان محمد

و شاهزاده ابوطالب میرزا و اسرا^{۱۰}

شعر^{۱۱}:

(چو خواهد قضا آزمونش کند به کردار بدر هنمونش کند)^{۱۲}

چون ظلم و ستم علیقلی خان فیج^{۱۳} اغلی و طمعه های^{۱۴} کلی وی از مسلمانان از^{۱۵} حد گذشت، و وی
 را چندان سالخوردگی و تجربه در امور ملکی نبود و عاقله و مدبر او که محمدی سارو سلاق^{۱۶} بود
 او نیز به غایت عاری وبری از همه چیز بود^{۱۷}، در آن اوان که در اصفهان بودند، نیت^{۱۸} به تخریب
 آن بلدة فاخره و خانه خرابی مسلمانان و آزار و اهانت سادات^{۱۹} و اهل عزت و خاندان قدیم گماشتند
 ناگاه منهی^{۲۰} اقبال ندای خوش ادای «الملک بقی مع الکفر و لایقی مع الظلم» به مسامع ایشان رسانید.
 چنانچه سابقاً مذکور شد، که در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه مذکوره که خبر
 توجه شاهی بدیشان^{۲۱} رسید که از سبزو ارگ گذشته اند، آتش در کانون دل علیقلی خان افتاده،

-
- ۱- ن: ماه ۲- ب: آمیز. ن: آمیزش ۳- م، ن: «خزان» ندارد
 ۴- ن: بیت ۵- ب: چو ۶- ن: بین الهلالین را ندارد
 ۷- ب، م، ن: طالتش ۸- ن: ارده بیل ۹- ن: اسرای نظام
 ۱۰- م: نظم. ن: ندارد ۱۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۲- م: قبیح
 ۱۳- م: طمعه های ۱۴- ن: بی نهایت شده ۱۵- ن: بیلاق
 ۱۶- م، ن: بود و ۱۷- م، ن: «نیت» ندارد ۱۸- ب، ن: «سادات» ندارد
 ۱۹- ن: امینی ۲۰- ن: برایشان

گرداد بارجين^۱ وچهره او را فرو^۲ گرفت واز روی اضطرار به منازل ساير ارکان دولت تردد نموده رای عليلش^۳ برآن قرار گرفت که درآمدن^۴ شتران از صحرا چون تحت الشعاع و ساءت هابط^۵ بود، مقرر داشت که بعد از خوب شدن ساعت پيشتر از رايات^۶ ظفر آيات شاه و شاهزاده رابه دارالسلطنه قزوين رساند.

اما در آن روز محنت سوز مقرر نمود که حسين قلی سلطان برادرش با عیقلی سلطان قورغلو که محل اعتماد و دوشک اغلانی او بود و شاهوردی^۷ خلیفه ایناللو^۸ پيشتر رفته، عیقلی سلطان در قم يراق ایشان را گرفته در محلی که بهم رسند خانه کوچها و بعضی احوال و ائقال را^۹ در قم و نارین قلعه آنجا گذارند و حسين قلی سلطان با جمعی از ملازمان عیقلی خان به طهران رفته حصار آنجا را محافظت نمایند و^{۱۰} شاهوردی^{۱۱} خلیفه به قزوين رفته به اتفاق قورخمس سلطان قزوين را حراست نمایند.

امرای مذکوره چون به قم رسیدند، خبر رايات عزوجل به طهران وری رسید. حسين قلی سلطان اکثر پرتال خود را انداخته به الموت^{۱۲} و آن حوالی که الکای قدیمی ایشان بود گریخت و شاهوردی^{۱۳} خلیفه ایناللو^{۱۴} به الکای^{۱۵} خود به فراهان^{۱۶} رفت و عیقلی سلطان در قم ماند. مقارن این، پروانجه استمالت از جانب نواب کامیاب اشرف اقدس^{۱۷} به عیقلی سلطان آمده، قورچی ذوالقدر آورد. وی^{۱۸} بهر دو جانب عرایض نوشته مترصد وقت بود. پس از خوب شدن [۶۴۳] ساعت، شاه و شاهزاده^{۱۹} باخانان از اصفهان بیرون آمده ابراهیم خان ترکمان رابه داروغگی و ضبط اصفهان گذاشتند و از راه رباط ترك به دلیجان آمدند.

عیقلی خان با آن^{۲۰} همه امید و اعتماد که^{۲۱} بر عیقلی سلطان داشت، استشمام^{۲۲} رایحه نقص عهد و خلاف میثاق^{۲۳} از اوضاع او نموده، امت بیك کوشک^{۲۴} استاجلو را به قم نزدوی فرستاد و بیغاسی^{۲۵} چند نمود که ماجماعتی صوفی زاده و^{۲۶} ایل و اویماقیم و همه عیال^{۲۷} و اطفال همراه داریم و پادشاهی که باز مرشد و مرشدزاده^{۲۸} ماست به ایل^{۲۹} و اویماق ما آمده و از واردین

-
- ۱- ن: چهره و جبین ۲- م، ن: «فرو» ندارد ۳- ب، ن: عالیش. م: بدان
 ۴- ب، م، ن: تا آمدن ۵- سز: ساعتها بد بود. ن: ساعت بد بود
 ۶- ن: رایت ۷- ن: شاهوردی ۸- ن: ایناللو ۹- ب، م، ن: «را» ندارد
 ۱۰- ن: «و» ندارد ۱۱- ن: شاهوردی ۱۲- ب، م، ن: قلعه الموت
 ۱۳- ن: شاهوردی ۱۴- ن: ایناللو ۱۵- ب، م: به الک
 ۱۶- به فرمان ۱۷- ن: اقدس اعلی ۱۸- م، ن: «آوردوی» ندارد. ب: اردوی
 ۱۹- م، ن: شاهزادهها ۲۰- ن: این ۲۱- سز، م: «گه» ندارد
 ۲۲- م: استشمام ۲۳- ن: «میثاق» ندارد. م: مشتاق ۲۴- ن: کوشک اغلی
 ۲۵- ب، م، ن: پیغام ۲۶- م، ن: «و» ندارد ۲۷- سز، م: اعیال
 ۲۸- سز، ب، م: با ایل

چنین^۱ معلوم می‌شود که مرشد قلی‌خان که^۲ وکیل و ریش سفید واز^۳ اویماق استاجلواست^۴ اراده وفاق و یگانگی^۵ دارد که جمیع^۶ لشکر ظفر اثر قزلباش جمعیت کرده به صلح^۷ و صلاح مهمات ممالک^۸ را پیش برده رفع تعصب اویماقی و نزاع^۹ با لکلیه برطرف نمایند و در ملازمت کامیاب ظل‌الله که اکنون ارشاد بدان حضرت رسیده^{۱۰} نواب مالک رفاب شاه سلطان محمد نیز در کل ارشاد و سلطنت را بوی سپردند و ما نیز^{۱۱} تابع گشته می‌رویم و معامله اینچنین قرار گرفته. اولی آن می‌نماید که او^{۱۲} ناسردی و بی‌حقیقتی نکرده در قم را نه‌بندد^{۱۳} و به‌حضور آید که ما^{۱۴} کوچ اردوی معلی را در قم جا کرده، شاه و شاهزاده‌ها^{۱۵} را برداشته به اتفاق به ملازمت اشرف رویم تا بهره‌ای عالم‌آرای پادشاهی تقاضا نماید عمل نغائم و جمعی کثیر از صوفیان و معتبران ذوالقدر به‌مشارالیه چیزها^{۱۶} نوشتند (و نصایح پیغام دادند)^{۱۷} مضمون آنکه «ایگید [اولور، آدی‌قالور] هرچند است بیک کوشک خواست که خاطر نشان آن بی‌حقیقت نماید قبول نکرد^{۱۸}. وی مایوس^{۱۹} مراجعت نموده^{۲۰} نزد علی‌قلی‌خان رفت و شرح حال باز نمود. اردوی ایشان از رودخانه قم کوچ کرده به‌جانب آوه رفتند و^{۲۱} علی‌قلی‌خان و میرزا محمد وزیر^{۲۲} و اکثر اسرا به قصد زیارت به آستانه مقدسه منوره معصومه علیها^{۲۳} الصلوة والسلام والتحیه آمدند که شاید وی شرمی^{۲۴} نموده ایشان را ملاقات نماید فایده نکرد و مع هذا انار و خربزه طلب کردند بجهت ایشان نفرستادند. آنست که کفران نعمت و حقوق و شکستن سوگند و عهد پیمان ثمره خوب ندارد و بیشتر از دو ماه زندگانی نخواهد کرد.

اسرا بعد از زیارت به اردو رفته، از آنجا به‌ساوه رفتند. رای اسمعیل قلی‌خان شاملو بدین^{۲۵} قرار گرفت که چون برادرانش در همدانند، اردو را به همدان برده سرحد هست^{۲۶}، پناه‌ها و محکما دارد، زود زود لشکر را بر آنجا^{۲۷} ظفری نیست، اما علی‌قلی‌خان ترکمان، اینکه^{۲۸} چون بدو رسیده بود که مرشد قلی‌خان در مقام وفاق است و گفته که اختیار^{۲۹} از خانان است به‌رنوع که صلاح دولت

۱- ن: اینچنین	۲- ن: «که» ندارد	۳- ب، م: «واز» ندارد
۴- ن: «است» ندارد	۵- م، ن: یگانگی	۶- ب، م، ن: جمعی
۷- ب، م، ن: وصلح	۸- ن: ملک	۹- ن: «و نزاع» ندارد
۱۰- ب، ن: رسیده و	۱۱- ن: «نیز» ندارد	۱۲- م، ن: «او» ندارد
۱۳- ن: ببند	۱۴- مز، ب: با	۱۵- ن: شاهزاده
۱۶- ب: خبرها	۱۷- ن: بین الهالین را ندارد	۱۸- ب: نکرد و
۱۹- ب، م: مایوس گشت. ن: گشته	۲۰- ب: نمود	
۲۱- ب، ن: «و» ندارد	۲۲- ن: «وزیر» ندارد	۲۳- ن: علیه
۲۴- ن: سیری	۲۵- ب، م، ن: برین	۲۶- ن: سرحدی است محکم
۲۷- ن: بدانجا	۲۸- ن: «اینکه» ندارد	۲۹- ن: اختیار با خان است

باشد به عمل آوردند^۱ که من نیز تابع ایشانم، وبعد اینکه پیاده در جلو نواب کاسیاب اشرف تردد نمایم^۲ منصبی^۳ دیگر نمی خواهم، وی از این سخنان فریب خورده از سازه کوچ کرده متوجه قزوین شد. لشکر پراکنده چون وضع را مشاهده کردند، اکثر تا رفتن به قزوین پیشتر فرار نموده به عنوانی خود را [۹۴۴] به شهر انداختند. چون اردوی ایشان به گلو سجد رسید^۴ و هیچکس بر سر ایشان نماند حیران ماندند. بیت:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

مرشد قلی خان از شهر، سیادت و نقابت^۵ پناه مجتهد الزمانی، میرسید حسین را به جهت ایقاع عهد و ایمان^۶ نزد ایشان فرستاد. آن جماعت را آنقدر حیرت دست داده بود که نمی دانستند چه کنند. در آن^۷ اثناء، باران عظیم بارید که از آن باران نیز بسیار آزار^۸ یافتند و شتران و^۹ اردو و پرتال ایشان در آن صحرا در سیانه گل ماند. اردویی^{۱۰} که قرب ده دوازده هزار آدم دروی از سوار پیاده و قلغچی بود، بسان^{۱۱} بساط شطرنج فی الفور در نور دیده شد^{۱۲}. امرا چون دیدند که کسی بر سر ایشان نماند، نواب شاه سلطان محمد را با سایر شاهزاده ها^{۱۳} و [خرد] و کلان سوار کرده با سعدودی چند از آب باران تر شده و به گل فرو رفته، آخر روز...^{۱۴} ششم شهر ذی حجه سنه مذکوره یکسر^{۱۵} به شهر داخل شدند. نواب شاه و شاهزاده ها^{۱۶} به دولتخانه همایون نزد نواب کاسیاب مالک رقاب رفته، خانات و وزرا متوسل^{۱۷} به قورخمس سلطان شاملو گشتند و به منزل آورفته او را شفیع گردانیدند و در آن شب او را^{۱۸} نزد مرشد قلی خان فرستادند. شفیع مذکور بادی^{۱۹} و ساعی قتل ایشان شده^{۲۰} با آنکه خان را تأملی بوده^{۲۱}، در آن شب مقرر گشت که (مهمان قورخمس سلطان باشند و صباح به ایوان چهل ستون حاضر شوند. قورخمس سلطان به فرموده عمل کرده، صباح روز...^{۲۲} هفتم شهر مذکور)^{۲۳} علیقلی خان فیج اغلی که خان زمان بود با^{۲۴} اسمعیل قلی خان شاملو و محمدی بیک ساروسلاخ^{۲۵} و رضاقلی بیک ایشک آقاسی باشی شاملو^{۲۶} که در آن حسن و جمال بوده^{۲۷}، شاهوردی^{۲۸}

۱- ب، ن: آورند	۲- ب، م، ن: نمایند	۳- ن: منصب
۴- مز، ب: «رسید» ندارد	۵- ب، م، ن: نقابت نپاهی مشهد الزمانی	
۶- م، ن: پیمان	۷- مز، ب، م: «آن» ندارد	۸- ن: آزار بسیاری
۹- ن: «و» ندارد	۱۰- ب، م، ن: اردوی	۱۱- مز: بساط
۱۲- ن: در نور دید	۱۳- ب، م: شاهزاده خورد و کلان. ن: شاهزادگان خورد و کلان	
۱۴- نسخه ها ندارد	۱۵- ب، م، ن: با کثیری	۱۶- ب، م، ن: شاهزاده
۱۷- ن: متصل	۱۸- م، ن: «او را» ندارد	۱۹- ب، م، ن: مبادی
۲۰- ب، م، ن: شدند	۲۱- ب، م، ن: بود	۲۲- نسخه ها ندارد
۲۳- ن: بین الهالین را ندارد	۲۴- ن: «با» ندارد	۲۵- ن: سیلاخ
۲۶- ب، ن: «شاملو» ندارد	۲۷- ب، م، ن: بود	۲۸- ب، ن: و شاهوردی

خلیفه‌اینانلو^۱ و احمدبیک آسایش اعلی استاجلو، این شش نفر را برداشته بر سر حوض پایین^۲ ایوان چهل ستون حاضر گردانیده^۳ شاه والاگهر برایوان برآمده، حکم به قتل این جماعت^۴ فرمود و بر زبان^۵ مبارک جاری گردانید که اینها خونی برادر منند^۶ و قورچی و قلعچی شروع در قتل این شش کس نموده، به ضرب شمشیر و خنجر ایشان را در میان گل پاره پاره کردند و این نتیجه آن بود که در حق شاهزاده سعید شهید^۷ سلطان حمزه میرزا انارالله برهانه به عمل آورد. بودند سال را تمام نکردند. شعر^۸:

هر آن شرکه آید ز نوع بشر ز کفران نعمت نباشد بتر

به کفران نعمت دلیری مکن که بینی مضرت ز چرخ کهن

ریسمان دریای ایشان بسته کشان کشان بیرون برده هر کدام را در گوشه‌ای دفن کردند. نظم^۹:

نوشت نامه تقدیر بر جریده دهر^{۱۰} خطی که فاعتبر و منه یا اولوالابصار

ووزرا وعمال^{۱۱} و تاجیکان را بالتمام گیرانیده جریمه فراخور حال^{۱۲} هر کس مقرر کردند، هفت هزار تومان ترجمان میرزا لطف‌الله^{۱۳} که چهار سال وزارت نواب شاهزاده غفران پناه نموده بود - مقرر داشتند و پنجاه هزار تومان^{۱۴} از میرزا محمد وزیر^{۱۵} - که بعضی ایام بستوفی الممالک بود و اندک زمانی^{۱۶} وزارت دیوان اعلی کرده بود - و از سایر تاجیکان همچنان و^{۱۷} تحصیلداران^{۱۸} [۴۵۰] ویرات داران تعیین کردند و از اترک، اسلمس خان ذوالقدر مهرداد و ادهم خان ترکمان نیز ترجمان مبلغی حواله کرده گرفتند. جمعی از غازیان که از سفر خراسان در رکاب ظفر انتساب همراه آمده بودند و قبل از آن خدمات رسانیده یساق کشیده بودند، ایشان را به انعامات^{۱۹} و افرواکرامات فاخر سرافراز گردانید و استیفای دیوان اعلی به دستوری که در خراسان به خواجه شکرالله اصفهانی متعلق می بود به وی قرار گرفت.

مقارن این ایام، ولیخان^{۲۰} سلطان از کاشان و علیقلی سلطان از قم از راه گولک داغ به شهریار رفته از آنجا به دارالسلطنه داخل شده به شرف پایبوس اشرف سرافراز شدند^{۲۱} و هم در چهاردهم شهر ذی حجه^{۲۲} حجه مذکوره، اسرای فارس، سیما مهدیقلی خان به رفاقت یوسف خان

- ۱- ن: ایناللو ۲- ن: پای ۳- ن: گردانیده ۴- ن: آن جماعت
 ۵- ن: بر زبان ۶- م: برادر منند ۷- ن: «شهید» ندارد
 ۸- م: نظم. ن: بیت ۹- م، ن: ندارد ۱۰- ن: هر کس که فاعتبر و یا
 ۱۱- م: اعمال. ن: عمال تاجیکان ۱۲- م، ن: «حال» ندارد
 ۱۳- ن: تومان که ۱۴- ن: وزیر طلب نمایند ۱۵- م، ن: زمان
 ۱۶- ن: «و» ندارد ۱۷- ن: تحصیلداران تعیین فرمودند ۱۸- م: نعمات
 ۱۹- م: ب ۲۰- م، ن: شد ۲۱- م، ن: حجه مذکور. ب: مذکور

افشار ولد قورچی باشی سابق، و میرزا عبدالله ولد غفران^۱ پناه میرزا سلمان به پای بوس^۲ اشرف سرافراز گشتند.

چون قرب چهل پنجاه روز شاه بزرگ و شاهزاده^۳ در دولتخانه مبارکه در خدمت بندگان اشرف بسربردند، مرشد قلیخان را به خاطر رسید که از بودن ایشان در اندرون مباد الشکر قزلباش را چیزها به خاطر رسد، پس بهتر آنست که ایشان را به قلعه باید فرستاد که خاطر از سر ایشان جمع گردد. شاه بزرگ را باشاهزاده سلطانعلی میرزا و پسرش شاهزاده ابوطالب میرزا و اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا - پسران جنت مکان سلطان حمزه میرزا - مصحوب مهدیقلی خان و پیرغیب خان استاجلو در روز چهارشنبه پانزدهم شهر محرم الحرام^۴ سنه (ست و تسعین و تسعمائه)^۵ به قلعه الموت که شاهزاده طهماسب میرزا در آن محبوس بود فرستاد. امرای مذکور شاهزاده ها را برده، به محمد سلطان چاوشلو پسر عم مرشد^۶ قلی خان که کوتوال قلعه بود سپرده مراجعت نمودند. و هم در این ایام بواسطه آنکه محمدخان ترکمان و خلف او ولیخان^۷ سلطان رافتنه قزلباش می دانستند، الکای هبلرود^۸ و هزار جریب را بدیشان عنایت فرموده، مقرر شد که بعضی محال ازمازندران نیز به تیول^۹ ایشان باشد و^{۱۰} پدر و پسر را به حکم از شهر بیرون کرده روانه آن صوب گردانیدند. و هم در آن اوان منصب عظیم الشان^{۱۱} صدارت را به دستور به نواب اسلام^{۱۲} پناه میرابوالولی^{۱۳} انجوعنایت فرمودند و اعزاز^{۱۴} و احترام بیشتری وی را کرده، زمام اختیار^{۱۵} و اقتدار^{۱۶} مهم^{۱۷} شرع و اوقاف و سیورغالات^{۱۸} را به قبضه شرع مدار^{۱۹} وی نهادند که مختار باشد و بهر^{۲۰} چه رای صوابنمای او باشد بی عرض به عمل آورد^{۲۱} و خلایق فاخره مرحمت کردند و موجب به دستور صدور سابق پانصد تومان رقم عنایت نمودند و وزارت دیوان اعلی را^{۲۲} به میرزا شاهولی^{۲۳} که نبیره مرحومی میرزا عطاءالله اصفهانی بود^{۲۴} و سبق خدمت بواسطه پدرش مرحوم میرزا احمد و خود به مرشد قلی خان داشت، و از حال فرخنده مالش لوامع اشراقات «ان الذین سبقت لهم منال الحسنی»^{۲۵} تابان و از ناصیه امانی و آمالش اشعه قبول «السابقون السابقون اولیک المقربون»^{۲۶} درخشان بود عنایت^{۲۷} [۶۴۶] کردند.

-
۱- ن: «غفران پناه» ندارد	۲- مز: «بوس» ندارد	۳- ن: شاهزاده
۴- ن: «الحرام» ندارد	۵- ن: بین الهالین ۹۹۶	۶- م: میرسید
۷- ب، ن: ولیجان	۸- ب: هبلر و را. م: جبلر و را. ن: حدود	۹- ب: طویل
۱۰- م، ن: «و» ندارد	۱۱- م: ایشان	۱۲- ب، م: صدارت
۱۳- ن: به دستور به میرابوالولی	۱۴- ن: به اعزاز	۱۵- م، ن: اعتبار
۱۶- ب: و اعتبار	۱۷- مز، ب: مهم	۱۸- م، ن: سیورغال
۱۹- ن: و مدار	۲۰- م، ن: هر چه	۲۱- م، ن: آورده
۲۲- ن: «را» ندارد	۲۳- م: شاه ولی	۲۴- ب، م: بوده
۲۶- سوره ۵۹ آیات ۱۱ و ۱۱	۲۷- ن: عنایت نموده شفقت کردند	۲۵- سوره ۲۱ آیه ۱۰۱

ذکر بعضی از وقایع متنوعه که در دارالسلطنه واقع شده^۱

چون شاه کامیاب و خان عالیجناب قرار قشلاق در دارالسلطنه قزوین دادند، در آن فصل اگرچه تاراجگر زمستان درختان باغ وستان را بسان عاصیان^۲ صحرای^۳ محشر عریان ساخته بود، وچمن را که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود بجز نرگس قره‌العینی^۴ ازونماند، و همگی چون عارض گل پژمرده (و چون شمع لاله دل مرده)^۵ شده، اما فرمانفرمای دی و بهمن همه را پوستین قاقم عنایت فرمود^۶ و قلل^۷ جبال از کثرت برف^۸ چون^۹ دشت وهامون در نظر بکسان می نمود، (نظم):

رخساره لاله پر زچین شد آئینه آب آتشین شد
هر برگ که جلوه کرد گستاخ در ریختن آمد از سر شاخ^{۱۰}

به خاطر انور رسید که (بمؤدای حقیقت‌انتمای «تناکحواتوالدواتکثروا»^{۱۱} عمل نموده)^{۱۲}، بعضی از دختران شاهزادگان که هر کدام دری انداز صدف عصمت و طهارت، به عقد ازدواج خود در آوردند. مهد علیا اعلان پاشا خانم صبیبه غفران پناه سلطان حسین میرزا که زوجه شاهزاده^{۱۳} سلطان حمزه میرزا بود، در تاریخ عشر ثالث^{۱۴} شهر ذی حجه حجه^{۱۵} [ست] و تسعین و تسعمایه^{۱۶} نواب صدارت پناه و مشایخ و علما و قضات در مجلس بهشت آیین حاضر شده، مجلس عقد منعقد گشت و چند روز که از آن گذشت زفاف واقع شد.

پس از آن، از دختران شاهزاده‌های (دیگر که هر کدام از یکدیگر بهتر بودند)^{۱۷}، قرعه برنام^{۱۸} مهد علیا.....^{۱۹} خانم صبیبه بزرگ شاهزاده غفران پناه سلطان مصطفی میرزا افتاده، شاه کامیاب مالک رقاب آن در درج عصمت و طهارت رابه عقد نکاح خود در آورده (وطوی عظیمی و جشن جلیلی^{۲۰} در باغ سعادت آباد نموده، در آنجا داد^{۲۱} عیش و فراغت دادند. فراشان چابک- دست، قبه بارگاه و چتر را در آن سرزمین به اوج مهر و ماه رسانیدند. شاه کامیاب به باغ تشریف آورده، اسرا و ارکان دولت را طلب فرموده، در آن مجلس عالم افروز آواز مغنیان طرب ساز، و العنان مطربان خوش آواز از عشرتخانه ناهید در گذشت. شعر:

-
۱- ب، ن: شد	۲- ن: عاصیان	۳- ب، ن: «صحرای» ندارد
۴- ن: قره‌العین	۵- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد	۶- ن: فرموده
۷- ب: قایل	۸- مز، ب: «برف» ندارد	۹- ب: چون برف. م: چون
کوه. ن: چون هامون	۱۰- ن: بین الهلالین را ندارد	۱۱- نسخه‌ها داخل
گیومه را ندارد	۱۲- ن: بین الهلالین را ندارد	۱۳- ب، م، ن: «شاهزاده» ندارد
۱۴- ن: «ثالث سنه» ۹۹۶	۱۵- ب: «حجه» ندارد	۱۶- «بین الهلالین را ندارد
۱۷- ب، م، ن: بنام	۱۸- نسخه‌ها ندارد	۱۹- ب، م، ن: خلیل
۲۰- مز: داد و		

ز نغمه سراپان زهره نوا
زهر سوبتی جام نابی بلست
مغنی چودف رابه دستان گرفت
چو زلف پری پیکران تار عود
همه مطربان چست و شیرین زبان
دفع از دست مطرب شده کامیاب
بتان شکر لب تر نم سرای
عجب مجلسی چون بهشت برین
فرشته به چرخ آمده در هوا
گرفته مهی آفتابی بست
نی انگشت حیرت به دندان گرفت
ز جان حریفان برآورده دود
به نغمه شکر ریخته از زبان
مهی بود در پنجه آفتاب
جهان پرشکر بود سرتا به پای
می و ساغر ش کاس ماه معین
شاه عالمیناه، از باغ به دولتخانه مبارکه^۱ تشریف برده^۲، همان شب زفاف واقع شد. صباحش
چون آفتاب خاوری از برج شاهی طالع گشته^۳، اسرا و مقربان به تهنیت لب گشوده متوجه باغ
گشته^۴ بر مسند مقرر متعین شدند. نظم*:

برآمد سلیمان اقلیم گیر [۹۴۷]
سرا پرده اش غیرت آسمان
پری پیکران از طریق ادب
صنوبر قدان هر طرف جلوه گر
چو حورشید برمسند دلپذیر
به او اطللس آسمان توانان
ز گفتار بر بسته چون غنچه لب
ز کاکل همه فتنه را کرده سر

از صباح^۵ تارواح بسیار و صحبت و نشاط و عشرت گذرانیدند. نغمه^۶ عود و چنگ از دست مطربان
خوش آهنگ بلند بود. مهمانداران اطعمه^۷ لذیذه^۸ و اشربه^۹ لطیفه زیاده از چند و چون و هر چه در
حوصله خیال^{۱۰} گنجد افزون به مجلس خلد آیین آوردند. (شعر):

هر جای^{۱۱} که سفره ها گشادند
از کثرت خوان^{۱۲} رنگ در رنگ
اندر خور پایه خوان نهادند
کردید فراخی جهان تنگ
این نه طبق سپهر گردان
آنجا شده صحنک تمکدان^{۱۳}

سه روز متوالی شاه سکندر سیاه در آن باغ^{۱۴} عالی به عیش و شاد کامی اوقات مبارک صرف نمودند.
و هم در آن ایام^{۱۵} از جانب حویزه و شوشتر خبر رسید که بعضی از لشکر روسی به تحریک
چغال از جانب بغداد و بصره بدان حوالی رفته، اراده تسخیر آن دیار نموده اند. اکابر و اعیان
آن دیار با جمعی از غازیان افشار که در آنجا بوده^{۱۶} جنگ مردانه با روسیه نموده، رومیان منهزم
گشته اند^{۱۷} و این خبر در روز جمعه بیست و چهارم ماه مذکور سنه مزبوره^{۱۸} به دارالسلطنه رسید.

-
- ۱- ب، م: مبارکه آمده ۲- بن: بین الهلالین را ندارد ۳- ن: گشت
۴- م، ن: شده ۵- ن: بیت ۶- مز: صبا ۷- ب، م: نغمه و
۸- ب: بطعمه ۹- ن: لذیذ ۱۰- م، ن: «خیال» ندارد ۱۱- مز: جا
۱۲- م: خان ۱۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۴- ب، م: باغیش ۱۵- ب، م: اوآن
۱۶- ب، م، ن: بود ۱۷- ب، م، ن: گشتند ۱۸- ن: مذکوره

وهم در شب چهارشنبه بیست و نهم ماه مذکور تحت الشعاع^۱ مهر و دیوان اعلی را به علیقلی سلطان ذوالقدر دادند. و باز در این ایام بعضی امرا با یکدیگر (در باب قتل مرشدقلی خان هم عهد و سوگند شده با یکدیگر)^۲ قرار دادند که او را در دولخانه همایون به شمشیر گیرند، چه وی همیشه در منازل دولخانه میان حرم و دیوانخانه شبها می خوابید و روزهم در دولخانه بسر می برد و تردد به جایی^۳ نداشت.

چون امرای مذکوره، مقدمهم پیر غیب خان استاجلو با برادر امیراصلان خان و مهدقلی خان ذوالقدرخان شیراز و یوسفخان افشارقورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر مهردار و قورخمس سلطان روملو و خلفا و سلطان^۴ معصوم سلطان ترکمان و دیگر از اعیان و پسران میرزا سلمان این اندیشه را در ضمیر خود نقش کرده^۵ بودند و منتظر وقت و فرصت بودند و شبها در منازل یکدیگر قرعه این مشورت را در میان انداختند تا آنکه روز شنبه سیم^۶ شهر صفر سنه مذکوره، به همین قصد جمعیت کرده به دولخانه مبارکه داخل شده، در دیوانخانه دراز نشستند. مرشدقلی خان در ملازمت نواب کامیاب اعلی در کتابخانه عالی که میان حرم و دیوانخانه واقع است، تشریف داشتند. بعضی از منیهان این خبر را به مرشدقلی خان رسانیدند وی فرمود که ایشک آقاسیان و قاپوچیان^۷ و یساوولان، ابوابی^۸ که در میانه مفتوح بود بسته، فدائیان^۹ و دوستان وی خصوصاً سلیمان خلیفه ترکمان که داماد خان بود از این اراده آگاه گشته^{۱۰} جمعیت نمودند^{۱۱}. مرشدقلیخان احمدی^{۱۲} بیک لشکر نویس^{۱۳} را (به خانه ای که امرا در آنجا نشسته بودند)^{۱۴} فرستاد^{۱۵} که تا اسامی ایشان به قلم گیرد. بعد از آن رقم نزد آن جماعت فرستاده^{۱۶} که به استقبال نقابت^{۱۷} پناه میرزا محمد امین اصفهانی که از اصفهان آمده بود روند.

امرا چون واقف شدند که اراده ایشان بر ملا افتاد و خان^{۱۸} واقف شده کاری از پیش نتوانستند برد، به اتفاق یکدیگر سوار شده [۹۴۸] تا عیدگاه رفتند که فکر و اندیشه خود^{۱۹} بواقع اندازند رای علیشان^{۲۰} قرار^{۲۱} بر اصل نگرفت از آنجا به خانه یوسفخان قورچی باشی که در سر خیابان بود آمده، آن شب به ملاحظه و دغدغه تمام در خانه او متحصن شدند و ملازمان را فرمودند

-
۱- ن: الشماع بود مهر دیوان	۲- م: بین الهلالین را ندارد
۳- م، ن: به جای	۴- م، ب، م: «و» ندارد
۵- م، ب، ن: گردانیده	۶- م، ب، ن: «و» ندارد
۷- م، ن: ایوانی	۸- م، ن: فدایان
۹- م، ن: نموده بودند	۱۰- م، ن: «احمدی بیک» ندارد
۱۱- م، ن: بین الهلالین را ندارد	۱۲- م، ب، ن: «فرستاده را
۱۳- م، ن: آن نقابت	۱۴- م، ن: خان اطلاع یافت و کار از پیش نمیتواند برد. ب:
۱۵- م، ن: واقف شد کار از پیش نمیتوانستند برد	۱۶- م، ب، ن: خود را
۱۷- م، ب، ن: عالیشان. ن: علیشان	۱۸- م، ب، ن: قرار

که بر دیوار پشت بام برآمده پاسی به دارند و در دولتخانه مبارکه نیز آن شب تا صبح اسرا و قورچیان به لوازم کشیک اقدام نمودند به دغدغه آنکه مبدا اسرا شیخونی بر سر مرشد قلیخان آورند. قورخمس سلطان شاملو و فرهاد آقای غلام از جانب مرشد قلیخان نزد اسرا آمدند و خواستند آن معامله را به اصلاح آورند. اسرا چون یگرو دروادی مرشد قلیخان شده بودند، قبول نکردند.

صبح چون روز شد، اسرا به اتفاق سوار شده به خانه قورخمس سلطان رفتند و مهدیقلی خان ذوالقدر سوار شده به دولتخانه رفت که اصلاح معامله دوش نماید^۲ و انکار از آن^۳، مرشد قلیخان در خدمت نواب کامیاب اشرف اعلی، با وی در مقام عتاب^۴ و خطاب درآمده از اراده ای که کرده بودند گفتگو نمود. مهدیقلی خان اگرچه در صدد جواب در نیامد، اما به گره چشم و زهره ابرو^۵ بر سر پر خاش می بود که مرشد قلیخان یعقوب بیگ ولد ابراهیم خان را که منتظر الاناره بود^۶

طلب کرده^۷ به او فرمود که مهدیقلی خان را از مجلس بیرون برده به قتل رساند^۸. مهدیقلی خان را قوت^۹ و قدرت حرف زدن نماند، یعقوب بیگ او را بیرون آورده گردنش زد و سرش را بیرون برده^{۱۰} پیش ملازمانش انداختند^{۱۱}. چون خبر قتل مهدیقلی خان به اسرا در خانه^{۱۲} قورخمس سلطان رسید، ایشان بی تعاشی خود را به اسب رسانیده رویه صحرا نهادند. خبر در شهر افتاد اسرا و لشکریان را مقرر کردند که از عقب آن جماعت بروند هر که در دار السلطنه بود سوار شده، اسرا را^{۱۳} تعاقب نمودند و قلعه جی در یکطرفه العین اردوی مهدیقلی خان^{۱۴} و برادرش جنید سلطان و سایر آقایان ذوالقدر را که در محوطه خانه^{۱۵} پیره محمد خان استاجلو در راه کوشک چادر هازده بودند تا لان کردند و هر پارچه و الاغی به دست ده کس افتاد. اسرا که از منزل قورخمس سلطان بیرون آمدند^{۱۶}، بموادی^{۱۷} «اذا جاء القضى عمى البصر^{۱۸}»، سراسیمه شده ندانستند که چه باید^{۱۹} کرد. شعر^{۲۰}:

کسی را که برگشت روز از قفا^{۲۱} به کوشش نیابد خلاص از بلا

(اگر باد^{۲۲} گردد بگاه گریز بود آسمان بر سرش فتنه ریز)^{۲۳}

سلطان معصوم سلطان ترکمان به اراده کردستان که خود را ندارد لان^{۲۴} رساند از دروازه ابهر بدر رفت و سایر اسرا خود را به آسارود رسانیدند که به کوه سلطان ویس رفته به جانب کیلان روند.

- ۱- ن: به دیوار ۲- م، ن: «نماید» ندارد ۳- م، ن: از آن نماید
 ۴- ب، م، ن: «و» ندارد ۵- م، ن: ننمود ۶- ن: او
 ۷- ن: بودند ۸- م: کرد. ب، ن: ندارد ۹- ن: رساند و
 ۱۰- ن: قدرت و قوت ۱۱- ن: «برده» ندارد ۱۲- ب، ن: انداخته
 ۱۳- ن: خانه و ۱۴- م، ن: «را» ندارد ۱۵- م: خان برادرش. ن: خان را با
 برادرش ۱۶- سز، ب: خان ۱۷- ب، م، ن: آمده ۱۸- ن: بموادی
 ۱۹- ن: البصیر ۲۰- ب، م، ن: می باید ۲۱- ن: بیت: م: ندارد
 ۲۲- سز: رواز قضا. ب: رواز قضا ۲۳- م: یاد ۲۴- ن: بین الهلالین را ندارد
 ۲۵- ن: باو ذناوران

جمعی که ایشان را تعاقب نموده بودند، هم در دامنه آن کوه بدیشان رسیده میانه ایشان جنگ در پیوست. علیقلی سلطان را زخم دارگرفته مهر ازگردنش بیرون آوردند. روز چهارم بود که مهر در گردن داشت. قورخمس سلطان روملو، خلفا را هم زخم دارگرفته هردو را به دولتخانه آورده در پای ایوان چهل ستون در سرحوض گردن زدند و ریسمان برپای ایشان بسته بیرون بردند و یوسفخان و امیر اصلان بیک را زنده آورده حکم شد که ایشان را به قلعه برند و پیرغیب خان و پسرش هردو در جنگ [۹۴۹] کشته شده^۲ سرایشان را به نظر اشرف رسانیدند و قرب^۳ هفت هشت هزار کسی که بدین جماعت وابسته بودند، چون بنات النعش از هم پاشیدند و پسران سیرزا سلمان را گیرانیده، از سرقتل ایشان گذشتند و به مبلغی جریمه قرار دادند^۴.

چون از این معاملات قطع و فصل جرایم ملازمان امرا فارغ گشتند^۵، شروع در مهمات ممالک فرمودند. شیراز را به یعقوب بیک ولد ابراهیم خان داده اورا خان گردانیدند و زن و صونک^۶ مهدیقلی خان را وی^۷ صاحبی کرد و اورا مرخص ساخته به شیراز فرستادند که لشکر شیراز را برداشته به یساق^۸ خراسان حاضر شود^۹ و همدان را به قورخمس سلطان شفقت کرده اورا خان گردانیدند و ابراهیم خان ترکمان را^{۱۰} الکای تر شیر داده اورا در میان زیستان به خراسان فرستادند و حکومت ولایت قم و فراهان را به سلیمان خلیفه ترکمان دادند و الکای سابق اورا که تون و طیس بوده سلمان خان نبیره عبدالله خان^{۱۱} استاجلو عنایت فرمودند و دارالسلطنه اصفهان را به مرشدقلیخان مرحمت^{۱۲} نمودند و کاشان را به دستور خاصه^{۱۳} فرمودند و ساوه را به سلطان مرادخان ولد امیرخان ترکمان دادند و آوه را به شاه بوداق^{۱۴} سلطان ترکمان و اسلمس خان ولد شاهرخ خلیفه^{۱۵} به دستور مهرداد گردانیدند و اردستان را به تیول او مقرر نمودند و الکای قزوین و ساوخ^{۱۶} بلاغ، بعضی^{۱۷} به خاصه شریفه مخصوص شده^{۱۸} پاره ای بر قورچیان^{۱۹} قسمت نمودند و طهران را به دستور به مسیب خان تکلو دادند و الکای ورامین را به ابراهیم سلطان استاجلو دادند و منصب خلفایی را به دستور به شاهقلی سلطان خلفای سابق عنایت نمودند و الکای دماوند و هبلرود^{۲۰} را به تیول او مقرر کردند و الکای سمنان و خوار^{۲۱} را به دستور به احمد سلطان ذوالقدر مرحمت^{۲۲} نمودند.

۱- ن: بر	۲- ب، م، ن: شدند	۳- م، ن: قریب
۴- ن: دادند و	۵- ب، م، ن: شدند	۶- ن: «صونک» ندارد
۷- ن: «وی» ندارد	۸- ب، ن: بمیان	۹- ن: شدند
۱۰- م: «را» ندارد	۱۱- ن: خان و	۱۲- م، ن: عنایت فرمودند
۱۳- م: ن: خاصه شریفه	۱۴- ب، م: بوداق	۱۵- ن: خلیفه را
۱۶- م: ن: ساوخ	۱۷- ب: «به» ندارد	۱۸- ن: شده بود
۱۹- ن: قورچیان	۲۰- ب: هبلرود، م: هبلرود. ن: ندارد	۲۱- ب، م، ن: خار
۲۲- ن: عنایت		

و هم^۱ در این اوان، مرتضی ممالک اسلام میرغیاث^۲ الدین محمد میر میران یزدی به اتفاق خلفش شاه نعمت الله و ولیخان حاکم کرمان به درگاه معلی آمدند. مرشد قلی خان ایشان را استقبال نموده به شهر داخل شده به عزیمت بوسی اشرف سرازاز شدند. چون در این زمستان لشکر بسیار از مواجب خوار^۳ و لشکرا رادت قرب پنجاه هزار سوار در دار السلطنه قزوین جمع شده بودند و اراده بندگان اشرف به جانب یورش خراسان بود که به مدد ایالت پناه علی قلی خان شاملو رسند، چرا که مدت شش ماه بود که عبدالله خان ازبک^۴ به محاصره دار السلطنه اشتغال داشت و مرشد قلی خان بواسطه بعضی عاقبت اندیشها ملاحظه نموده، رفتن را در عهده تعویق و تأخیر^۵ می انداخت و همه روزه ساعت اختیار می کرد و لشکر می دید و از اسرا در باب ملازم^۶ که هر کدام چند نفر سوار و پیاده و تفنگچی حتی بیلدار و کلنگ دار اسناد می گرفت که به یساق خراسان حاضر سازند. چون^۷ طبیعتش مجبول^۸ به ظلم بود در باز یافت یکدینار مال و جهات چهار دینار و پنج^۹ دینار بر آن افزود و نصف مال مقرر بر تمامی ممالک محروسه به علت زرمند^{۱۰} خرج تفنگچی مقرر کرده به تحصیل داد ویرا باب سیورغالات خصوصاً سرکار مشاهد^{۱۱} مقدمات و آستانهای متبرکات و سادات عاجز بی چیز نصف جمع بلکه یک^{۱۲} برابر سیورغال حواله و اطلاق فرمود و آن را [۹۵۰] قیمت اسب به جهت قورچیان نام نهاد و این اعمال شنیع او^{۱۳} باعث جرأت اشرار و بد نفسان شد که در هر مملکت در مزاج حکام آنجا دخل کرده در سیانه اطلاعات^{۱۴} نامقدز^{۱۵} بر عجزه و رعایا به بهانه مواجب لشکر نمودند و این ظلم شایع شد و رعایا خراب^{۱۶} و اکثر محال بایر و ویران گردید

ذکر آمدن عبدالله خان به خراسان و گرفتاری علی قلی خان

گورکان به^{۱۷} شامت ازبکان^{۱۸} بی ایمان

چون سابقاً مذکور شد که در معلی که شاه کاسیاب مالک^{۱۹} رقاب در مشهد مقدسه رضیه^{۲۰} رضویه (علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیة)^{۲۱} بودند هنوز توجه به جانب مفرسلطنت و عراق نفرموده بودند، عبدالله خان ازبک خاطر از نمر حدود ممالک خود و زبونی اولاد براق خان جمع کرده، اراده تسخیر خراسان نموده بالشگری بی حد عازم آن بلاد^{۲۲} گشت.

-
۱- ب، ن، م: «وهم» ندارد	۲- ن: غیاثا	۳- ب، م: خور
۴- ن: اوزبک	۵- م: تأخیری	۶- ن: ملازمت
۷- ب: چو. ن: چه	۸- ن: راغب	۹- م: چهار پنج دینار. ن: ندارد
۱۰- ن: زرود	۱۱- م، ن: مشاهده	۱۲- ب، م، ن: یکی
۱۳- م: و. ن: ندارد	۱۴- م: اطلاعات	۱۵- ب، ن: مقدر
۱۶- ن: «و رعایا خراب» ندارد	۱۷- ب، ن: «به» ندارد	۱۸- ن: اوزبکان
۱۹- م، ن: ممالک	۲۰- م، ب، ن: «رضیه» ندارد. ن: رضیه (ع)	
۲۱- ن: بین الهالین را ندارد	۲۲- ب، م، ن: ولایت	

چون از آب آمویه گذشته چند روزی در بلده بلخ بسر برد، از آنجا متوجه مرو شاه جهان شد و از^۲ مرو به سرخس آمد^۳. چند روزی که در آن نواحی بسربرد، اول یورش خود را به جانب دارالسلطنه^۴ هرات و تسخیر آن بلده الاقبال که از^۵ معظم بلاد خراسان است و همیشه دارالسلطنه سلاطین زمان و خواقین اوان بوده، معطوف ساخت. چون به حوالی بلده^۶ فردوس مانند رسید، علیقلی خان در حفظ و حراست شهر و حصار و بیرون شهر^۷ کوشیده، عبدالله خان در سه فرسخی شهر منزل اختیار کرده، از یکان به تاخت و تاراج بلوکات اشتغال نموده^۸، نواحی و^۹ بلوکات^{۱۰} به تصرف خود در آوردند.

در^{۱۱} آن اوایل هنوز شاه جمجاه سکندر سپاه^{۱۲} در مشهد مقدسه منوره بودند. علیقلی خان حقیقت حال را عرضه داشت نموده، معروض بارگاه عرش اشتباه گردانید. مرشدقلی خان را صرفه نکرده به جانب عراق در حرکت آمد و به علیقلی^{۱۳} [خان] حکم مطاع عزاصدار یافت که چون رایات عزوجلal به عراق رسد، لشکر عظیمی به مدد او فرستاده خواهد شد^{۱۴} خود با لشکر بی کران خواهیم آمد.

چون مدت سه چهارماه علیقلی خان بیرون شهر را نگاه داشته آنچه نهایت سردی و سردانگی و کوشش^{۱۵} بود بجای آورد و از هیچ جانب کومک^{۱۶} و مددی نرسید، دیگر تاب نگاه داشتن بیرون شهر مانند بیرون شهر را گذاشته در حفظ و حراست شهر کوشیدند. عبدالله خان و تمامی از یکان کوچ کرده به بیرون شهر داخل شدند و حصار آن مملکت را چون دایره در میان گرفتند. غازیان مدت چندماه در آن محاصره مصابرت نمودند اما نایره^{۱۷} جوع در کانون محصوران به مرتبه ای شیوع یافت که دیگر تاب و توانایی در کسی نماند و دود دل گرسنگان از کره^{۱۸} نار در گذشت و قلت ذخیره به مرتبه ای رسید که چرم کهنه را جوشیده^{۱۹} می خوردند و بعضی که اسب داشتند رگ اسبان را گشوده خون آن را می خوردند و بجهت علیق اسبان چوب تراشیده به عوض^{۲۰} آگاه میدادند. نظم^{۲۱}:
 فشرد آنچنان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات
 گرسنه شکم برنمد دوخت چشم که همسایه گوشت بودست^{۲۲} پشم
 گوشت و روغن مانند شب چراغ و عتیق^{۲۳} عزیزالوجود و ناپیدا گشته^{۲۴} بود و بعضی از^{۲۵} [۹۵۱]

۱- م، ن: «چند» ندارد	۲- م: مردم. ن: و از آنجا	۳- ب، ن: آمده
۴- م، ن: به دارالسلطنه	۵- ب، م، ن: «از» ندارد	۶- ب، ن: آن بلده
۷- م، ن: حصار	۸- ب، م، ن: نموده تمامی	۹- م: «و» ندارد
۱۰- ن: بلوکات را	۱۱- ب: بر	۱۲- ن: «سکندر سپاه» ندارد
۱۳- م، ن: علیقلی خان	۱۴- م: یاد	۱۵- ن: «و کوشش» ندارد
۱۶- ب، م: کومک و مدی. ن: مددی و کمکی	۱۷- ن: جوشانیده م: جوشیده	
۱۸- ن: به جای	۱۹- ن: بیت. م: ندارد	۲۰- ن: بود است
۲۱- ب، م، ن: عشق	۲۲- ن: گشت	۲۳- م، ن: «از» ندارد

مردم محتاج (به عوض گوشت لحم گربه و سگ)^۱ بدل مایتحلل می ساختند. نظم^۲:

تهی چون شکم دیگها درطعام	چو طاس فلک سرنگون صبح و شام
طبق را پی طعمه چشم امید	شده چون طبقهای کاغذ سفید
(ز بی طعمگی عالم ^۳ بی ثبات	گرسنه شکم [جوز وار از] ^۴ حیات
به قیمت به از زعفران کاه بود	که روزی به او دانه ^۵ همراه بود
تنور شقایق برافروخته ^۶	ز سودای نانش برافروخته ^۷

ازبکان هرچند سعی و کوشش می نمودند، امارات فتح الباب و علامات ظفر به هیچ باب نمی دیدند آبادانی در نواحی شهر و بلوکات نگذاشتند و خیلی از عجزه ورعایا را مستأصل و ناجیز گردانیدند اسوال و اسباب بسیار بدست ایشان درآمد.

چون چند مدت برین متوال گذشت، مکرراً از طرفین به جهت استحکام بنیان صلح و اصلاح ذات البین ایلچی به یکدیگر فرستادند. مدعای عبدالله خان آنکه علیقلی خان مردم خود را برداشته بهرطرف که خواهد روانه شود و هرات را بی منازعه^۸ و مضایقه بسپارد. این معنی مقبول طبع علیقلی خان نیفتاد و منتظر بود که رایات فتح و اقبال شاهی از جانب عراق به خراسان در حرکت آید و باعث نجات محصوران آن سرز و بوم گردد تا آنکه قریب به هشت نه ماه ایام محاصره امتداد یافت و ازبکان بر سایر بلاد قریبه^۹ به دارالسلطنه استیلا یافتند^{۱۰} و مکت و مؤنت بیشتری بهم رسانیدند و ذخیره غازیان در درون شهر روی به انحطاط نهاد. یکمرتبه علیقلی خان جمعی کثیر از رعایا^{۱۱} از شهر بدرکرد و منحصر درغازیان و کوچ ایشان گردانید^{۱۲} و از جانب نواب^{۱۳} کامیاب اشرف یواسطه^{۱۴} غدر مرشد قلیخان مأیوس مطلق شدند. بالاخره عبدالله خان تدبیر کرده با مردم بلوکات راست آمده طرح شکار انداخت و رفتن به شکار رابهانه کرده مردم شهر بند که به اسر^{۱۵} نگهبانی حصار^{۱۶} و بروج اشتغال داشتند، ساعتی فرصت غنیمت دانسته لحظه ای از کثرت تشویش و کوفت آرسیدند که بیک ناگاه^{۱۷} عبدالله خان و ازبکان^{۱۸} از جانب مصرخ زور آورده برشهر یورش انداختند. شعر^{۱۹}:

علمهای خانی^۱ برآمد به اوج محیط صلابت درآمد به سوج

۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۲- ن: بیت. ب: شعر ۳- ب، م: عالی

۴- مز، ب: جوز و از ۵- م: دایه ۶- م: پردافروخته

۷- ن: بین الهلالین را ندارد ۸- ب، م، ن: بی مضایقه و منازعه

۹- ب، م، ن: قریه ۱۰- ن: یافته ۱۱- ن: «رعایا از» ندارد

۱۲- ن: گردانیده ۱۳- ن: «نواب کامیاب» ندارد ۱۴- ب، م: با هر

نگهبانی. ن: به نگهبانی ۱۵- ب، م: حساب ۱۶- م، ن: ناگاه بیکبار

۱۷- ن: ازبکان بی ایمان ۱۸- ن: بیت. ب، م: نظم ۱۹- ب، م، ن: شاهی

جهانی درآیین چو دریای قیر ز دستور چنگیز^۱ آیین پذیر
 زریگ بیابان فزون لشگری ز جوجی نژادان زهر سوسری
 (همه دشت زادان درنده خوی)^۲ ر بوده ز شیران درنده گوی^۳
 همه زود خشمان دیر آشتی سرشته ز خشمند پنداشتی^۴
 زچوب خدنگ آتش افروختند وز آن جان بسیار کس سوختند

لشکر شاملو دستپاچه شده، اوزبکان و بلوکانیان به بالای برج و باره برآمده علیقلی خان به قلعه اختیارالدین متحصن شد.^۵ ازبکان شهر را گرفتند و در اثنای^۶ آن جنگ به قلعه^۷ برده علیقلی خان چون دید که کار از اصلاح^۸ گذشت، خود به برج قلعه درآمده، جنگ در پیوست. زمان مجادله از صبح تا رواح امتداد یافت. وی در آن روز جنگ رستمانه با اوزبکان^۹ نمود چنانچه هشتاد چوب تیر بریدن او آمده بود تا آنکه در آن معرکه به قتل رسید و این واقعه در اواخر شهر ربیع الاول سنه مذکوره به وقوع انجامید. عبدالله خان بر سریر سلطنت هرات متمکن گردید و از بکان شروع در قتل غازیان شاملو نموده^{۱۰} [۹۵۲] هر کس در آن معرکه گرفتار شده بود به قتل رسید. زنان و فرزندان آن جماعت را تمام اسیر کرده به بندگی^{۱۱} بردند. دوریش^{۱۲} خان ولد علیقلی خان که در سن چهارده سالگی بود در حوض آب باغ زاغان انداخته تیرباران کردند در آن روز از کثرت قتل و غزا صورت فزع اکبر نمودار^{۱۳} و از بسیاری کشتگان اطراف نمونه دشت محشر مشاهده شد. نظم^{۱۴}

زمین از خون مردان^{۱۵} موج زن شد سپرها خشت وجوشنها کفن شد

از احوال این قضا یا زیاده از این^{۱۶} چیزی که لایق به سیاق^{۱۷} این اوراق باشد معلوم نشد. اما دو سال قبل از این که شاه کاسیاب مالک رقاب به خراسان آمدند، از تربت زاوه کس فرستادند به هرات و جسد علیقلی خان شاملو را گرفته مصحوب مقرب الحضرة، حسین بیگ شاملو قورچی شمشیر که سابقاً باخان مذکور می بوده به آستانه مقدسه منوره عرش منزله فرستادند و در اواخر سنه^{۱۸} سیچقان ثیل سبع وتسعين و تسعمائه^{۱۹} در آن روضه خلد آسا^{۲۰} مدفون شد (علیه رحمة من الله الغفار)^{۲۱}

۱- ب: جنگی زآیین پزیر. ن: جنگی زآیین پذیر ۲- م: جوی

۳- ن: این بیت را ندارد ۴- ب، م: پی داشتی. ن: مضطرب ۵- ب، م: ازبکان

۶- ن: شده ۷- م، ن: «اثنای» ندارد ۸- ن: رو به قلعه

۹- ن: صلاح ۱۰- ب، م: ازبکان ۱۱- ب، م، ن: نمودند

۱۲- ب، ن: بنده گی ۱۳- ب، م، ن: و دوریش ۱۴- ن: نمود

۱۵- ن: بیت ۱۶- ب: مردم ۱۷- ن: «این» ندارد ۱۸- م: تسبیح

۱۹- ن: «سنه» ندارد ۲۰- ن: ۹۹۷ ۲۱- ب: آسان ۲۲- بین الهالین را ندارد

مسرعان تندرو^۱ از دارالسلطنه هرات این خبر موحش را در روز پنجشنبه هجدهم^۲ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره رسانیدند. شاه کامیاب مالک^۳ رقاب چون از قتل لاله اش علیقلی خان واقف شدند، انواع حزن و الم کشیده اضطراب بسیار نمودند (و تأسف بسیار خوردند و در) رعایت اولاد مشارالیه که در دارالسلطنه قزوین بودند کوشیدند چون همگی توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف به یورش خراسان منوط بود، و آخر این سال مدت سه ماه مدار مرشد قلیخان بر اختیار ساعت بود و به ساعت مقرر که می رسید باز به وقتی^۴ دیگر می انداخت تا خبر واقعه^۵ هایلله علیقلی خان به صحت پیوست و وی مترصد همین خبر^۶ بود. صباح روز جمعه قبل از صاوة جمعه که در آن ساعت بستی^۷ واقع بود از روی اضطراب که اسرا و لشکریان هم خبردار نبودند، شاه کامیاب را سوار کرده به عزم سفر خراسان از شهر بیرون فرمود و به صحرای کتاباد که در سرباغستان^۸ دارالسلطنه قزوین واقع است نزول نمود.

در اثنای^۹ رفتن علم مرشد قلی خان افتاد. تیمنا^{۱۰} برو مبارک نبود خیمه پیشخانه کسی نزده بود آلاچقی^{۱۱} آورده در^{۱۲} آنجا زدند و آن شب در آنجا بسر بردند و از عقب بیوتات و چتر و اوتاق فرستادند که حاضر سازند. چون یکروز به نوروز سائده بود، مرشد قلیخان آنقدر صبر^{۱۳} نمود که بندگان^{۱۴} اشرف در دولخانه مبارک و ایوان چهل ستون روز نوروز را که^{۱۵} اول سال بود (که^{۱۶} در دارالسلطنه بر مقرر سلطنت قرار داشتند بگذرانند)^{۱۷} و بعد از آن روز^{۱۸} دیگر بیرون روند. اسرا و غازیان و سایر لشکریان بواسطه بی سامانی و پریشانی از این بیرون رفتن دماغ خشک و حزین شده، نه روی توقف داشتند و نه قدرت بیرون نشستن.

و هم در این^{۱۹} سال چون استرآباد از تصرف غازیان بیرون رفته بود و ترکمانان^{۲۰} یقه به خود سر بر آنجا استیلا یافته بودند^{۲۱}، حاجم خان ازبک از جانب خوارزم بدان حوالی آمده بعضی از آن محال را تسخیر نموده به تصرف [۹۵۳] خود در آورد.

و هم در شهر ربیع الاول سنه مذکوره افصح المتأخرین، مولانا محتشم کاشی عالم فانی

-
- ۱- ب، م: تندروان ۲- ن: هجدهم ۳- ن: «مالک رقاب» ندارد
 ۴- ن: بین الهلالین را ندارد ۵- ن: «و» ندارد ۶- ب، ن: بوقتی
 ۷- ن: هایلله واقعه ۸- م، ن: نسبتی ۹- ن: خبر نبودند
 ۱۰- ب، م، ن: باغ استان ۱۱- م، ن: در اثنای طی مراحل
 ۱۲- م، ن: تیمنا خوب نبود ۱۳- مز: الاجقی. ن: الاجوتی ۱۴- ن: «در» ندارد
 ۱۵- م: بسر نمود. ن: صبر نمود ۱۶- ب: بندگان ۱۷- ن: که بسر بردند
 ۱۸- م: «که» ندارد ۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد
 ۲۰- ن: دو روز دیگر اراده نمودند که ۲۱- ن: در آن ۲۲- ن: و یقه
 ۲۳- ب، م: بود. ن: ندارد ترکمان بر آنجا بخود سر

را وداع کرده رخت به جهان جاودانی^۱ کشید. اصل مولانا از قریه نراق قم است اما درکاشان بوجود آمده و نشو^۲ و نما یافته، در اوایل^۳ حال نزد مرحوم مولانا محمد صدقی^۴ استرآبادی مطالعه نمود و طالب علم شد. چون سلیقه شعرش بلند افتاده بود^۵، در آن فن سرآمد زمان و وحید دوران گشت. خالی از ثروت و جمعیتی در اوایل حال نبود. تخلص^۶ محتشم مناسب احوال وی بود اما در اواخر ایام حیات به لنگی پا و احتیاج گرفتار شد و از^۷ زکوة و وظیفه گرفت. اشعار مولانا قرب^۸ ده دوازده هزار بیت می شود از قصیده و غزلیات^۹. از اشعار وی این ابیات نوشته شد. نظم^{۱۰}:

حسن را تکیه گاه آن طرف کلاهست امروز ناز را جلوه گاه آن چشم سیاهست امروز
(بزم^{۱۱}) پرفته از آن طرز نگاهست امروز فتنه در خانه آن چشم سیاه است امروز

زان آستان که قبله ارباب حاجت است محرومی من از عدم قابلیت است
چشم زعین بی بصری مانده بی نصیب زان خاک در که سرمه اهل بصیرت است
رویم که نیست^{۱۲} بر کف پایت به صد نیاز از انفعال بر سر زانوی خجلت است
دو شمشیر که نیست غاشیه کش در رکاب تو آزرده از گرانی بار مذلت است
دستم که نیست پیش تو بر سینه صبح و شام کوته ز حبیب عیب و گریبان راحت است
پایم ازین گنه که نه جاری^{۱۳} براه تست مستوجب سلاسل و قهر و سیاست است
من بعد روی محتشم از هیچ رو بباد دور از درت که مقصد ارباب همت است^{۱۴}

محتشم را اگرچه بخت نساخت محترم^{۱۵} در حریم حرمت تو
نشود تا ابد فراموشی حق نعمت بحق نعمت تو
و هم در این سال که عبدالله خان از بک دار السلطنه هرات را سخر ساخت^{۱۶}، حکومت آن^{۱۷} دیار را به عبدالمؤمن کوکلتاش داده^{۱۸}، قرب دوهزار و پانصد از بک نامی^{۱۹} در آن ولایت گذاشته^{۲۰} از آنجا بر سر ولایت مشهد مقدس^{۲۱} رضیه رضویه - علی راقدها الف الف^{۲۲} صلوٰة والسلام^{۲۳} والتحیه -

-
- ۱- ب: جاویدان ۲- ن: «ونشو و نما یافته» ندارد ۳- ن: در اول
۴- ن: صدیقی ۵- ب، ن: بود و ۶- م: و ن: ندارد
۷- ن: «از» ندارد ۸- م، ن: قریب به ۹- ن: غزلیات وی از اشعار
۱۰- ن: بیت ۱۱- ب: «بزم» ندارد ۱۲- ب: نیز
۱۳- ب: بجایی ۱۴- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۵- ن: محرم
۱۶- م، ن: گردانید ۱۷- م: «آن» ندارد ۱۸- ب، م: دادو. م: داد
۱۹- م: باقی ۲۰- ن: گذاشت ۲۱- م: مقدسه
۲۲- م: «الف صلوٰة و اسلام ۲۳- م: سلام و تحیه

آمده^۱ و در شهرو سنه مذکوره در خارج مشهد مقدس نزول [کرد] . ابراهیم خان چاوشلو^۲ برادر مرشد قلی خان که حاکم آن ولایت بود، با امرای تاین در حفظ و حراست هردو شهر بند آنجا کوشیده، در مقام مجادله و مقابله^۳ با عبدالله خان ازبک در آمدند. چون خبر رایات ظفر آیات شاهی که از دارالسلطنه^۴ قزوین بیرون آمده متوجه خراسانند، به عبدالله^۵ خان رسیده بود، وی صلاح حال خود در صلح دیده، از آمدن شاه ظفر قرین هراسان بود، چنین مقرر کرد که کوچ کرده به الکای خود رود. تامتت چهل روز اگر رایات ظفر آیات به خراسان آمد بهره مصلحت^۶ وقت باشد^۷ با یکدیگر عمل نمایند والا که از آمدن شاه ظفر لوامایوس گردند، ولایت مشهد مقدس^۸ را به ازبکان سپرده کوچ و عیال قزلباش را برداشته به جانب عراق روند. عبدالله خان در ساعت از سر^۹ مشهد [مقدس] برخاسته به جانب بلخ روان شد.

گفتار در وقایع سنه سیچقان ثیل بعضها^{۱۰} است و تسعین

و بعضها سبع و تسعین و تسعمائه

چون در نوروز خورشید جهان افروز [۶۵۴]، در برج^{۱۱} حمل منزل گزید، باد نو بهار در مرغزار وزید و از پرتو حمل سبزه و ریاحین دبید. نظم :

که چون فصل دی رفت و ^{۱۲} نوروز شد	هوای چمن خاطر افروز شد
فرو کوفت رعد از افق کوس جنگ	به جنبش درآمد سپهر دورنگ
فرو ریخت تیر تگرگ آسمان	ز قوس و تیز کرده زه برکمان
(به جنگ سپهر از پی ترک تاز	شد از نجم ثابت فلک نیزه ^{۱۳} باز) ^{۱۴}
زواج فنک تیرباران سحاب	ز بیمش سپردار ^{۱۵} بحر از حباب
ریاحین برآراسته لشگرش	سپر شد گل و قبه نیلوفرش

نوروز^{۱۶} این سال، در آخر^{۱۷} روز یکشنبه بیست و یکم^{۱۸} شهر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و تسعمائه^{۱۹} واقع شده، شاه کامیاب در کنار شهر در وضعی که نزول اجلال داشتند^{۲۰} - روز دوشنبه در کنار شهر^{۲۱} - چون سال دوم^{۲۲} از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم بود - نوروز نموده امرا و سرداران

-
۱- ب: آمده. م: آورده	۲- م، ن: چا و شلو» ندارد	۳- ن: مقاتله
۴- ن: «دارالسلطنه» ندارد	۵- ن: عیبدالله خان	۶- م: صلح ن: صلاح
۷- م، ن: «باشد» ندارد	۸- م، ن: مقدسه	۹- م، ن: «سر» ندارد
۱۰- ب، بعضها سنه. ن: بعضها موافق ست و تسعین و تسعمایه و بعضها موافق		
۱۱- م: «برج حمل» ندارد	۱۲- م: «و» ندارد	۱۳- م: تیره
۱۴- ن: بین الهلالین را ندارد	۱۵- ن: سپروار	۱۶- ب: نیروز
۱۷- ن: اواخر	۱۸- ن: ۲۱	۱۹- ن: ۹۹۶
۲۰- ن: کنار شهر واقع شد	۲۱- ب، م: دوم	۲۲- ن: شدند و

وسایر لشکریان به پای بوس اشرف سرافراز شده^۱ جشنی عظیم نمودند و مدت^۲ پانزده روز جهت جمع شدن لشکر در آن سرزمین توقف واقع شد و از آنجا کوچ کرده به قراباغ بیدستان نزول اجلال واقع شد. اسرای حدود وجوانب را مرخص ساختند که به محال^۳ تیول خود رفته، در تهیه سفر^۴ و رعایت لشکرکوشند و هر میری^۵ که چند ملازم سوار و پیاده و تفنگچی حتی بیگذار و قومش^۶ به یورش خراسان حاضر گرداند سبک گرفتند. از آن جمله سلیمان خلیفه ترکمان حاکم قم مرخص شده، در هشتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به دارالمؤمنین قم داخل شد و میرمیران یزدی نیز مرخص گردیده در شهر مذکور به جانب یزد روان گردید^۷ و همچنین اسرای هر محل مرخص شده به محال^۸ تیول خود رفتند.

اردوی معلی چند مدت دیگر در قراباغ توقف کرده از آنجا به ساوخ بلاغ فرمودند. چون چندان لشکری در اردوی همایون نبود و محل زبونی شتران و الاغان بود، آهسته آهسته کوچ می فرمودند. رایات نصرت آیات چون به حوالی طهران رسید، به خاطر آوردند که نواب شاه سلطان محمد و سایر شاهزاده ها که در قلعه الموت محبوس^۹ اند، ایشان را از آنجا بیرون آورده در قلعه ورامین گذارند. حسب الفرموده عمل نموده، در شهر جمادی الثانی سنه مذکوره ایشان به قلعه ورامین داخل شدند و حفظ و حراست ایشان به^{۱۰} نظر سلطان قارخن^{۱۱} مفوض شد. اردوی^{۱۲} معلی چند روزی که در ری^{۱۳} بسر بردند، از آنجا رایات ظفر آیات به جانب ییلاق لار که در حوالی کوه دماوند واقع است روان گشته، دوماه علی الاتصال در آن محال اوقات گذرانیده، شتران و الاغان مردم اردو توانایی پیدا کرده، از آن ییلاقات و دامنهای^{۱۴} کوه بیرون رفته تا به چمن بسطام نزول^{۱۵} اجلال واقع شد. شاه کامیاب. نظم^{۱۶}:

کمر بر کمر کوه بر کوه راند کریوه کریوه جنیبت جهاندا

ماه مبارک رمضان در آن مکان اقامت فرموده روزه گرفتند. در خلال این احوال محمدخان ترکمان که در هزار جریب می بود^{۱۷} [۴۵۵]، او را طلب فرموده، وی در شهر مذکوره به اردوی همایون داخل گردید^{۱۸}. توقف در آن منزل بواسطه رسیدن اسرا و لشکریان بود که به اردوی معلی حاضر گشته آنگاه روانه خراسان کردند.

۱- ن: شدند و	۲- م، ن: تامدت	۳- م، ن: الحال به تیول
۴- ن: صفر	۵- سز: از هر میری که	۶- ب، م: قومیش
۷- م: گردیده. ن: گردند	۸- «بمحال» ندارد	۹- م، ن: محبوس بودند
۱۰- سز، ب: «به» ندارد	۱۱- سز: «به ابراهیم سلطان چاوشلو قوم مرشد قلی خان که	
	۱۲- م، ن: واردوی	۱۳- ن: «در ری» ندارد
۱۴- ن: دامن	۱۵- سز: نزول اجلال واقع شاه کامیاب. م، ن: نزول اجلال شد	
۱۶- ن: بیت	۱۷- م، ن: می بودند	۱۸- ن: گردیده

سوگواری خامه عنبر فشان در قتل مرشد قلی خان و اهل زمان را عبرت از آن

چون ظلم و اراده‌های باطل مرشد قلی خان از حد گذشت^۱، هر چه می‌کرد باعث انحراف مزاج اشرف می‌بود^۲. از جمله تمامی تیولات و مقرریات^۳ نواب سلطانم جدّه شاه سکندر سپاه بنا بر بعضی اغراض قطع^۴ نمود و توقف در نرفتن خراسان بنا بر آنکه دارالسلطنه هرات گرفته شود^۵، و دیگر حرکات و عداوت با کافه کاینات. شعر^۶:

نکو خواه مردم بود بختیار بد اندیش را بد شود روزگار
دو چیز است مقصود اهل خرد که دانش ازین هردو برنگذرد^۷
یکی اسرق را شدن ممثل دگر با کسی خیر^۸ کردن بدل

شاه کامیاب چون بکلی آزرده خاطر بود و همگی مترصد فرصت و وجدان وقت می‌بود و اراده ازلی و تقدیر لم یزلی به این متعلق شده بود که دیگر اضرار او به مسلمانان نرسد. در آن اثنا حکایت قتل او را با جمعی از مقربان در میان نهاد، تا آنکه در^۹ شب پنجشنبه دهم شهر رمضان المبارک^{۱۰} سنه مذکوره که مرشد قلی خان در اتاق که به جهت کشیک‌خانه او در جنب حرم محترم همایون زده بودند، بر بالای تخت خوابیده و کسی چندان از ملازمان او در آن حدود نبودند، نواب کامیاب اشرف به نفس نفیس خود متوجه شده، به رفاقت است بیک^{۱۱} کوشک اغلی استاجلو و محمد بیک ساروقچی و قرا حسن چاوشلو بر سر او آمده نواب اغلی^{۱۲} هم بروشمشیری زدند^{۱۳}. بیت:

بهر جا که شمشیر در کار کرد یکی را دو کرد و دورا چار کرد

جماعت مذکوره او را به شمشیر گرفته، وی از هول سراسیمه از اتاق بیرون جسته به جانب طویاه گریخت و^{۱۴} در آنجا از هم گذشت.

صبح^{۱۵} این روز اهل اردو شاد و سرور گشته، شاه کامیاب از روی استقلال تمام^{۱۶} خود متوجه ممالک محروسه و اسرا و لشکریان گشتند و منتسبان او را خصوصاً میرزا شاهولی که در آن اوان وزیر دیوان بود، او را گیرانیده ترجمان^{۱۷} او را به مبلغ هشت هزار تومان مقرر کردند که باز یافت نمایند و میرزا محمد که سابقاً در زمان وکالت شاهزاده ابوطالب میرزا وزیر دیوان اغلی بود، وزارت^{۱۸} به دستور به او^{۱۹} شفقت نمودند. چون بعضی حکایات هم در باب محمد خان ترکمان

- ۱- ن: گذشت و ۲- ن: می‌شد ۳- م: مقروزیات. م: مغرویات
۴- م: توقف. ن: توقف نمود ۵- ن: «گرفته شود» ندارد ۶- م، ن: نظم. ب:
ندارد ۷- م، ن: در نگردد ۸- ن: چیز ۹- ن: «در» ندارد
۱۰- ن: «المبارک» ندارد ۱۱- م، ن: «بیک» ندارد ۱۲- م: اغلی
۱۳- ن: شمشیری بروزد ۱۴- ب، م، ن: «و» ندارد ۱۵- م، ن: «صبح» ندارد
۱۶- م، ن: به تمام ۱۷- م، ن: «ترجمان» ندارد ۱۸- ب، ن: وزارت را
۱۹- ب، ن: بدو

به‌سماع عزوجل رسانیدند^۱، صباح روز جمعه یازدهم^۲ شهر مذکور به‌فرمان اعلیٰ، فرخ‌خان پرنک محمدخان را به‌قتل رسانید. شاه جمعه، نظم^۳:

چوکوه پر شکوه عرش پایه که بر بام فلک افکنده^۴ سایه
عقابش با همای مهر هم پر پلنگش با نهنگ چرخ همسر
فلک چون بسته پیراهن او که گرد آمد ز گرد داسن او

چون روزه ماه مبارک رمضان به‌اتمام رسید و نماز عید و شرایط و لوازم بجای آوردند، بعد از آن شروع در انجام سهام آن ولایت و نواحی نموده، ایالت استرآباد را با بسطام به‌بدرخان افشار که قورچی‌باشی بود شفقت کردند و انتظار رسیدن اسرا داشتند که به‌اردوی همایون ملحق گردند. اسرای فارس و [۶۵۶] بعضی از اسرای عراق در آن منازل^۵ به‌اردوی کیهان پوی ملحق شده در... متوجه مشهد مقدسه متبرکه عرش منزله شدند و در شهر ذی‌حجه به‌سعادت زیارت آن آستان ملایک پاسبان سرافراز گشتند و جهت ساختن سهمات^۶ ممالک خراسان چند روزی در آن بلده جنت مانند توقف فرمودند.

و هم در این سال که رایات عزوجل به‌سفر خراسان رفته نهضت نموده بود، رومیان فرصت دانسته قرب سی هزار کس از جانب بغداد-حسب الاسرا سلطان مراد خواندگار^۷- به‌سرکردگی چغال اغلی از راه چمچه مال و سامی دشت به‌جانب همدان آمده، قلعه و روجرد را که از اسهات قلاع آن الکا بود گرفته تعمیر نمودند و قرب دو هزار کس تفنگچی با آرزقه و یراق در آنجا گذاشته^۸ معاودت نمودند.

اما در حین آمدن رومیه، چون جمعی کثیر از لشگر تکلوک سابقاً الکای^۹ دینور و همدان به‌تیول ایشان مقرر بود و بعد از جنگ^{۱۰} صابین قلعه^{۱۱} به‌سلطانیه فرار کرده با کثیری از ترکمانان جانب بغداد رفته بودند، در این یورش همراه بودند، آن جماعت چون بلد آن محال بودند، به‌اتفاق بعضی از اجاسره^{۱۲} رومیه به‌توی و سرکان و بعضی دیگر از بلوکات همدان رفته، نهب^{۱۳} و غارت نمودند و جمعی کثیر را به‌قتل آوردند^{۱۴}. سردم آن ولایت و خانه کوچ لشگر قزلباش بالتمام از همدان و نواحی بعضی به‌جانب قزوین و اکثری به‌آستانه اسازاده واجب^{۱۵} الاکرام سهل بن علی- علیه و آباءه الصلوٰه والسلام- و حوالی گرم‌رود و فراهان رفته، آنجا متحصن شدند. بیگلریگی الکای

۱- ن: رسید	۲- ن: پانزدهم	۳- ن: بیت
۴- مز، ب، م: افکند	۵- ن: «و» ندارد	۶- ب: آن منزل
۷- در نسخه‌ها افتادگی دارد	۸- ب: «سهمات» ندارد	۹- م، ن: خون‌دگار
۱۰- ب: گذاشتند و. ن: گذاشتند	۱۱- م: «الکا» ندارد	۱۲- ن: «جنگ» ندارد
۱۳- ب، م: به قلعه	۱۴- ب، م، ن: اجاسره	۱۵- ب، م، ن: «بهب» ندارد
۱۶- ن: آوردند و	۱۷- ن: واجب الاکرام	

همدان، قورخمس خان^۱ شاملو، با اسرای^۲ تاین و شاهوردی^۳ خان کرد عباسی قریب به شش هفت هزار سوار یراق^۴ کرده خود را به حوالی وروجر رسانیدند. از اتفاقات، بی آنکه مابین لشکر قزلباش و رومیه صفوف قتال و جدال آراسته و جنگی واقع شود^۵، قورخمس خان در اردوی خود^۶ نشسته خبر می یابد که قلیلی از رومیه در این نواحی آمده، نهی^۷ نموده اند وی از بی تاملی و غفلت و نتایج ظلم و بدعت بر سر اسب آمده معدودی چند از ملازمان او خبردار شده از عقب او سوار گشته ناگاه رومیان او را در میان گرفته دستگیر نمودند و نزد چغال اغلی بردند، بی جهت و واسطه شکستی عظیم به لشکر^۸ مذکور رسیده^۹، تمامی پراکنده شدند و^{۱۰} این قضیه در روز دوشنبه دهم شهر ذی حجه^{۱۱} مذکوره بوقوع انجامید و این خبر در عشر اول شهر محرم الحرام سنه^{۱۲} ۱۲۰۷ و تسعین و تسعمانه در مشهد مقدس به مسامع عز و جلال رسید. و^{۱۳} چون ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان را از حکومت مشهد مقدس عزل نمودند، مقرر شد که او را به قلعه اصطخر برده محبوس سازند^{۱۴} و هم در این سال در^{۱۵} شاه کامیاب را حضرت^{۱۶} رب العزه، پسری کرامت فرمود^{۱۷} او را^{۱۸} موسوم به^{۱۹} سلطان حسن^{۲۰} میرزا گردانیدند (به طالع...^{۲۱} به افق)^{۲۲} مشهد^{۲۳} مقدس معلی. للگی شاهزاده را به بوداق^{۲۴} خان چگنی مرحمت نمودند. بوداق خان قریب به هزار تومان از نقد و جنس پیشکش و صرف مهمانی کرده، شاهزاده را به ساعت خوب به منزل خود برد. شاه سکندر سپاه حکومت مشهد مقدس^{۲۵} و نیشابور و قوچان را به وی و اولاد او ارزانی^{۲۶} [۹۵۷] فرمود^{۲۷}. جماعت استاجلویان، مقدمهم است خان کوشک اغلی، تعصب اویماقیت^{۲۸} بجای آورده، معروض داشت که الکای مشهد [مقدس] به جماعت استاجلو منسوب^{۲۹} بود حالیا^{۳۰} در خیل^{۳۱} آن مردم کسی نمانده^{۳۲} به اویماق غیری دهند. اگر مرشد قلی خان و ابراهیم خان بر افتادند، چندین سیرو

-
- ۱- ب، م، ن: سلطان ۲- ب، م، ن: اسراو ۳- ن: شاهوردی
 ۴- ن: جمع. م: ندارد ۵- ن: شد ۶- م: «خود» ندارد
 ۷- ن: نهیی ۸- ن: بلشگری مذکوره ۹- ن: رسیده و
 ۱۰- ن: «و» ندارد ۱۱- ن: «حجه» ندارد ۱۲- ن: سنه ۹۹۷
 ۱۳- ن: «و» ندارد ۱۴- م، ن: نمایند ۱۵- در نسخه ها افتادگی دارد
 ۱۶- م: به حضرت ۱۷- م، ن: فرمودند ۱۸- م: آنرا
 ۱۹- ب: «به» ندارد ۲۰- ن: حسین ۲۱- در نسخه ها افتادگی دارد
 ۲۲- ن: بین الهالین را ندارد ۲۳- ن: در مشهد ۲۴- ب: بداق
 ۲۵- م: مقدسه ۲۶- م، ن: فرموده ۲۷- ب، م، ن: اویماقات
 ۲۸- ب: منصوب ۲۹- ن: غالباً ۳۰- م: خیلی
 ۳۱- ن: دیگر نماند که به اویماق دیگر می دهند

میرزاده از^۱ اویماق استاجلو در معسکر همایون هستند که استعداد دارایی ولایت^۲ مشهد [مقدس] دارند.

نواب اشرف اعلی بعد از استماع این سخنان، به سمع رضا اذعان آن^۳ فرموده، حکومت مشهد مقدس^۴ را به امت خان کوشک اعلی عنایت فرموده^۵، مقرر نمود که بوداق خان چگنی شاهزاده را برداشته همراه اردوی معلی باشد و ایالت همدان و الکای علیشکرنازید اوشد. اردوی همایون در...^۶ از مشهد مقدسه بیرون آمده به عزم توجه^۷ به جانب دارالسلطنه هرات درمابین^۸ حوض تونی^۹ و طرق فرود آمدند. چند روز بواسطه انجام^{۱۰} مهمات در آن یورت توقف کرده^{۱۱} از آنجا به جانب زاوه و محولات اردوی کیهان پوی در حرکت آمد. سلیمان خلیفه ترکمان که در این سال حاکم ولایت قم بود و جهت^{۱۲} ترتیب قشون و لشکر به الکا رفته بود، تمامی ایل ترکمان و آقایان آن طبقه که سابقاً در خدمت خانان و سلاطین ترکمان می بودند، در قم جمع شده ملازم وی شدند. (او نیز ایشان را ملازم کرده، موجب داد)^{۱۳} و بواسطه بسیاری ملازم ستم و ظلم بی حساب در قم نمود (و دست انداز بسیار کرد)^{۱۴} و بهر که گمان چیزی داشت از و گرفت و مدت هفت ماه در قم با این لشکر وحشر بسربرد. چون دولت مرشد قلی خان سپری^{۱۵} شد و^{۱۶} وی داماد او بود، دغدغه تمام در رفتن داشت، مدت سه ماهه در بیرون شهر نشست و میل رفتن نداشت. مکرراً قورچیان از عقب او آمدند بالاخره به دغدغه افتاد که مبادا از رفتن^{۱۷} ترکمانان در مقام قصد اوشوند، به ناچار از قم بیرون رفته، در اواخر ذی قعدة به ری رسید و^{۱۸} از آنجا آهسته آهسته می رفت تا در عشر اول محرم به اردوی معلی رسید. مزاج اشرف از او بواسطه دیر آمدن^{۱۹} او منحرف گشته^{۲۰} در مقام بی التفاتی در آمدند و وزرا و بعضی از مقربان به مسامع عزو جلال رسانیدند که اردوی معلی بر جناح یورش و تسخیر دارالسلطنه هرات و بعضی از ولایات خراسان است که به تصرف اوزبیکه^{۲۱} در آمده صلاح دولت^{۲۲} در این است که وی و لشکر^{۲۳} او را ضایع نساخته او را سر کرده بعضی اسرا نموده پیشتر به دارالسلطنه هرات فرستند که آن بلده را محاصره نماید تا رفتن اردوی همایون بدان نواحی. شعر^{۲۴}:

-
- ۱- م، ن: «از» ندارد ۲- م، ن: «ولایت» ندارد ۳- ب، م، ن: او
 ۴- مز، ب، م: مقدسه ۵- ب، فرمود. م، ن: فرمود و ۶- در نسخه ها افتادگی دارد
 ۷- ن: توجه به دارالسلطنه ۸- ن: پایین ۹- م: تولی. ن: تویی
 ۱۰- ن: «انجام» ندارد ۱۱- ن: کرد ۱۲- م، ن: به جهت
 ۱۳- ن: بین الهالین را ندارد ۱۴- ن: بین الهالین را ندارد
 ۱۵- ن: سرنگون ۱۶- م، ن: «و» ندارد ۱۷- ن: رفتن
 ۱۸- م، ن: «و» ندارد ۱۹- مز، ب: دیر آمدن او ۲۰- م، ن: گشته و
 ۲۱- مز: ازبیکه ۲۲- م، ن: «دولت» ندارد ۲۳- م، ن: لشگری
 ۲۴- ن: بیت. م: ندارد

هرآن سخن که بود مقترن بصدق و صواب بود حقیقت آن نزد هر کسی ظاهر این سخنان مستحسن افتاده، مبلغ پانصد تومان ترجمان دیر آمدن بروی اطلاق کرده مقرر کردند که باجمعی از اسرا بدان صوب عنان توجه معطوف دارد. سلیمان خلیفه حسب الامر الاعلیٰ^۱ با الوند قلی سلطان ترکمان و بعضی از اعیان^۲ قرب دوهزار کس متوجه ولایت خواف و باخرز شدند.

بعد از رفتن ایشان بدان نواحی، بوداق خان چگنی که در ولایت مشهد مقدسه منوره^۳ مانده بود، [۹۵۸] و منتظر بودند که از عقب اردو خود را در زاوه و محولات خواهد رسانید، وی اندیشه نموده در رفتن تأمل نمود. چون قوچان و بعضی از قلاع در بلوکات مشهد مقدس^۴ در دست او بود مردم و لشکر خود را درهم آورده شاهزاده را^۵ برداشته متحصن به قلعه قوچان شد و اظهار مخالفت نمود و کسی نزد سلیمان خلیفه ترکمان فرستاده^۶ او را از حقیقت حال خود خبردار ساخت. سلیمان خلیفه که در آن وقت حسب فرمان قضا جریان قصبه زره خواف^۷ را محاصره نموده بود- قورچی به طلب او رفت که او را به اردوی معلی حاضر سازد. وی یک کوچ از زره به جانب اردو نشسته، سرشب^۸ اردو و مردش به طریق مقرر کوچ کرده او می‌خواست که روز به منزل رود آن روز را به شب رسانیده به اتفاق بعضی از آقایان معتمد خود قرب یکصد و پنجاه نفر به رفاقت الوند قلی سلطان ترکمان فرار کرده متوجه فراه شد.

در آن اوان، شاهزاده رستم میرزا ابن^{۱۱} سلطان حسین میرزا ابن^{۱۲} بهرام میرزا ابن^{۱۳} نواب^{۱۴} شاه اسمعیل، فراه را از تصرف یکان سلطان افشار بیرون آورده، در آن حدود بود. چون^{۱۵} از آمدن خلیفه آگاه گشت، جمعی از مقربان خود را به استقبال فرستاده انواع عزت و حرمت به تقدیم رسانید و چتر و اوراق^{۱۶} و یراق و اسباب خسروانه و خلاع^{۱۷} فاخره از تاج و کمر و زین^{۱۸} و جقه جهت وی فرستاده خود نیز تادر شهر بند استقبال^{۱۹} نموده مقدم وی را در آن محل مبارک^{۲۰} دانسته، ریش سفیدی و وکالت در خانه خود^{۲۱} را به او تفویض فرمود و^{۲۲} این رعایت باعث آن شد که از دیگر طوایف و اویماقات بدانجا میل نمایند.

در خلال این احوال، قرب سیصد نفر از ازبکان بی‌مال به تاخت الکای فراه آمده، جمعی از تجار و مترددین را در راه گرفته به قتل آوردند. چون این خبر در فراه به سمع شاهزاده آگاه رسید

۱- ب، م، اعلیٰ	۲- م، عیان	۳- ن: «منصوره» ندارد
۴- مز، ب، مقدسه	۵- م، ن: «و» ندارد	۶- مز: «را» ندارد
۷- ن: سلمان	۸- مز، ب: فرستاد	۹- ب: خوف
۱۰- م، ن: سه شب	۱۱- مز: بن	۱۲- مز، م: بن
۱۳- مز، م: بن	۱۴- ن: «نواب» ندارد	۱۵- م، ن: و خون
۱۶- ب: اتاق	۱۷- م: قلاع	۱۸- م، ن: کمر زین
۱۹- مز: به استقبال	۲۰- ب، م: مبارکه	۲۱- ن: «خود» ندارد
۲۲- م، ن: «و» ندارد		

با هشتصد^۱ نفر از ملازمان که حاضر بودند، ایلغار کرده خود را به آن جماعت رسانیدند. از یکان چون صید در دام هلاک افتاده تماشای به قتل رسیدند و از آن جماعت چهار نفر زنده بیرون رفتند. و هم در این ایام، یعقوب خان حاکم شیراز، بواسطه آنکه اکثر آقایان ذوالقدر ترمذ نموده با مردم خود به هساق حاضر نگشته بودند، از جانب اشرف مرخص شده، به جانب شیراز رفت که لشکر فارس را جمع نموده بهر جانب که رایات فتح آیات در حرکت آید حاضر شوند. بعضی از آقایان ذوالقدر بعد از استماع این خبر به خدمت بکتاش خان افشار ولد حاکم کرمان که^۲ فی الحقیقه یاغی بود شتافته وی حمایت این^۳ جماعت کرده یعقوب خان را از آن اراده بازداشت. و هم در این ایام منتشا خان را از حکومت دارا بجرد عزل نموده، جای او را به محمد قلی خان ولد مرتضی قلی خان پرنک^۴ داد. غازیان^۵ شیخلو^۶ که بر سر منتشا خان بودند، از او روگردان گشته، وی خود را به کرمان نزد بکتاش خان انداخت و چند مدت در آنجا بسر برد. چون روز^۷ چند اردوی معلی در زاوه توقف نمود، مزاج اشرف اعلی اندک انحرافی بواسطه عارضه پیدا کرده زود به صحت [۹۳۹] مبدل گشت. رای بعضی از امرا و مقربان بر آن قرار یافت که شاه کامیاب از راه تون و طبس به یزد رفته تقبلی که حاکم کرمان ولی خان افشار از قبیل^۸ ولد خود بکتاش^۹ خان قبول کرده در دارالعباده یزد حاضر^{۱۰} سازند^{۱۱} و آنچه در یزد با وجوهای شیراز و کوه گیلویه را مقرر کرده از آنجا به دارالسلطنه اصفهان آیند و در اصفهان ترتیب قشون^{۱۲} و لشکر داده از راه سرحد به همدان و کردستان و بغداد در حرکت آیند و از آنجا از آذربایجان (سر بیرون کنند. بعضی دیگر از امرا این رای را نه پسندیده معروض داشتند که در این محل که بعضی از آذربایجان)^{۱۳} و چیزی از همدان^{۱۴} در تصرف رومیان است و معامله دارالسلطنه هرات و بعضی از محال خراسان نامشخص مانده^{۱۵}، به یزد و کرمان رفتن^{۱۶} باعث سرکشی و مخالفت امرا و آنجا می شود. چه بکتاش خان افشار متوهم است و قلاع مستحکم در آن ولایات^{۱۷} ساخته و آذوقه بیشتری جمع کرده و همچنین افشاریه کوه گیلویه محکم دارند اولی و انسب و صلاح دولت آنست که به اصفهان رفته در آنجا باشند تا سر محصول و وجوهای اصفهان را با وجوهای کرمان و شیراز و کوه گیلویه که تقبل نموده به تحصیل داده به لشکر قسمت کرده^{۱۸} و بعد از آن بهر جانب که مصلحت وقت باشد به عمل آورند. وای ثانی را قرار داده مقرر گشت که از راه سبزوار و دامغان به سمنان آمده، از آنجا بهر چه

-
- ۱- ب، م: ششصد ۲- م: «که» ندارد ۳- ن: آن
 ۴- م: پرنک و از. ن: پرنک دادند ۵- ب: قاصدان. ن: ندارد
 ۶- ن: و از جماعت شیخلو ۷- ب: روی ۸- سز: قبیل ۹- ن: بیکتاش
 ۱۰- ن: نزد و حاضر سازند ۱۱- ن: «و» ندارد ۱۲- ب، م: لشکر و قشون
 ۱۳- م، ن: بین الهالین را ندارد ۱۴- ن: همدان که ۱۵- سز، ب: مانند
 ۱۶- ب: رفتین. م، ن: ندارد ۱۷- ب، م، ن: ولایت ۱۸- سز، ب: کرد

مقرر گردد، اگر به اصفهان باید رفت، به اصفهان روند، و اگر به دارالسلطنه قزوین صلاح باشد توجه فرمایند.

و هم در این^۱ ایام خاطر اشرف از میرزا محمد وزیر انحراف تمام پیدا کرده در حوالی ترشیز و راه ایالت پناه فرهادخان قرامانلو در روز سه شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره گیرانیده، در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر مزبور^۲ سنه^۳ مذکوره او را به قتل آوردند و اجهات و اسباب او را صونک^۴ کرده، در عرض شش ماه وزارت بیست و پنجهزار تومان نقد و جنس و تمسک به قلم^۵ آمد. جسد او را به مشهد مقدس نقل کرده، در آن آستانه عرش مکان او را دفن نمودند. شاه کامیاب قمر رکاب، بلاد خراسان را از مشهد و نیشابور و سبزوار و اسفرااین و قاین^۶ و زاوه و محولات و تون و طبس و ترشیز و جام تا استرآباد و دامغان به تیول امرا مقرر کرده، حاکم بهر محل تعیین نمودند^۷ و از آنجا به دامغان آمدند.

و هم در اواخر این سال حکومت ولایت قم و فراهان راه حسین بیک شاسلو قورچی شمشیر- که از مقربان و قدیمیان^۸ و یکجهتان درگاه بود و الکای نظنز^۹ داشت- عنایت فرمودند و طهران را به فرخ خان دادند و ساوه را به ابراهیم خان ترکمان مرحمت فرمودند و داروغگی کاشان را به بهزاد بیک غلام خاصه شریفه- که قبل از آن در زمان غفران پناه جنت مکان سلطان حمزه میرزا نیز داروغه^{۱۰} کاشان بود^{۱۱}- دادند و داروغگی دارالسلطنه قزوین که خاصه شریفه بود^{۱۲} به پروانه بیک غلام عنایت نمودند.

و هم^{۱۳} در اواخر این سال (در ... شهر ...) وزارت دیوان اعلی را به نواب اعتماد الدوله میرزا لطف الله- که وزارت مهدعلیایی^{۱۴} ناموس العالمین زینب^{۱۵} بیکم به او متعلق بود- شفقت فرمودند و زمام مهام جزوی و کلی ممالک ایران به قبضه اختیار [۴۴۰] و اقتدار آن آصف^{۱۶} زبان مربوط گشت. و هم در این سال شاه خجسته خصال امر فرمود که جسد شاه اسمعیل ثانی- که در مزار متبرک^{۱۷} اما مزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین علیه وآبانه التحیه مدفون بود- با جسد نواب غفران پناه علیه عالییه بیکم و شاهزاده بیکم والد^{۱۸} ناجده و همشیره اعیانی^{۱۹} شاه سکندر سپاه و^{۲۰} جسد شاهزاده سلطان حسن^{۲۱} میرزا که در طهران مدفون بود نبش کرده به مشهد مقدس

-
- ۱- ن: در آن ۲- مز: مذبور. ن: مذکور ۳- ن: هذه السنه
 ۴- م، ن: «و» ندارد ۵- ب: صنگ ۶- ب: به عمل آمده
 ۷- مز، ب، م: قاین ۸- ب، م: فرمودند ۹- ب، ن: قدیمان ۱۰- ن: در نظر
 ۱۱- ن: داروغگی کاشان از و بود ۱۲- م: بدو ۱۳- ن: «بود» ندارد
 ۱۴- م، ن: «هم» ندارد ۱۵- بین الهلالین در نسخه ها افتادگی دارد
 ۱۶- م، ن: علیای ۱۷- ن: ذینب ۱۸- م: وصف ۱۹- ن: متبرکه
 ۲۰- مز: والد ۲۱- ن: اعیانه ۲۲- م، ن: «و» ندارد ۲۳- ن: حسین

برده، در آن آستان^۱ ملائکه پاسبان مدفون گردانند. امتثالاً لامرهم المطاع، ایشان را بدان روضه عرش نشان برده مدفون گردانیدند. علیهم رحمة من الله الصمد.

گفتار در ذکر وقایع سال سیم از سلطنت

آن پادشاه اقلیم چهارم

چون لشکر سرما از طلیعه سپاه بهار رو^۲ به انهزام آورد^۳، نوروز از دوم آن فصل طبیعت حیات گرفته، شعر^۴:

چودی رفت و شد فصل اردیبهشت چمن طعنه زد بر ریاض بهشت

فلکسای شد سایبان^۵ محاب شهابش ز هرگونه زرین طناب

نوروز این سال، روز سه شنبه^۶ چهارم جمادی الاول اودئیل^۷ و بعضیها ثمان و تسعین و تسعمائه در حوالی داسغان گذرانیده به ولایت ری رسیدند. چون شاه سکندرشان، سلطان محمد پادشاه^۸ در قلعه ورامین بودند و باعث آن عمل شنیع مرشدقلی خان بودند، و نواب کامیاب اشرف رضا بدان نداده بودند، همگی مخطور خاطر انور بود که آن اعلیحضرت^۹ را بیرون آورند^{۱۰} تا آنکه در این مرتبه به مقتضای «افضل الاعمال بر الوالدین»، خود به سعادت خدمت و^{۱۱} ملاقات ایشان فایز^{۱۲} گشته، آن حضرت را همراه برداشته مقرر داشتند که همگی همراه یکدیگر باشند. در اوایل فصل بهار، شاه کامکار، از ری^{۱۳} سیرکنان تابه دار السلطنه قزوین فرسودند.^{۱۴} مردم دار السلطنه، شهر و بازار را آیین بسته در روز...^{۱۵} شهر مذکور شاه جمجاه به دولتخانه مبارکه داخل شده بر مقرر سلطنت و خلافت متمکن گشتند و اوقات فرخنده ساعات صرف مهمات نموده به غور^{۱۶} داد عجزه و رعایا وزیردستان به نفس^{۱۷} انفس باز می رسیدند. نظم: ^{۱۸}

ز انصاف آن عادل داد ده ز گرگ عوان رست صحرا و ده

جهان در جهان کرد عدلش عمل که شد در تموز اعتدال حمل

نه^{۱۹} حرف طلب در زبانهاروان^{۲۰} نه چوب^{۲۱} محصل نه کلک عوان

رعیت ز انصاف آباد شد ز بخشش سپاهش همه شاد شد

-
۱- م، ن: آستانه	۲- ن: «رو» ندارد	۳- م: آورده
۴- ب، م، ن: نظم	۵- م، ن: «و» ندارد	۶- ب: سایه بان
۷- ن: شنبه	۸- ن: اودی ئیل. ب: اودیل	۹- ب: پادشا
۱۰- ب، ن: عالیحضرت	۱۱- نسخه ها: آوردند	۱۲- م، ن: «و» ندارد
۱۳- ب، م، ن: فایض	۱۴- ن: از روی سیرکنان و شکارکنان. م: از ری سیرکنان	
و شکارکنان	۱۵- ب، م، ن: فرمودند و	۱۶- در نسخه ها افتادگی دارد
۱۷- ن: غور و داد	۱۸- ن: «به نفس انفس» ندارد	۱۹- ن: بیت
۲۰- م، ن: زحرف. ب: نحرف	۲۱- م: اوان. ن: توان	۲۲- ب: نه چوب

کجان را از آن راستی جان نماند کجی خود در ایروی خویان نماند
 چون دو ماه از فصل بهار گذشت و صحرا و دشت از سبزه و لاله و گل‌های رنگارنگ رشک گلستان
 ارم گردید^۱، شاه جمجاه را میل سیر دریا و ک که در حوالی دارالسلطنه قزوین واقع است شد^۲ و
 آن موضع بواسطه چشمه سار^۳ بسیار و گلها و لاله‌های بی‌شمار از سایر ییلاقات و گشت گاه‌ها مستثنی
 است. چند روز بدان سرزمین رفته، سیروشکار نموده باز به دارالسلطنه مراجعت نمودند.
 و هم در این ایام، یولی‌بیک غلام خاصه شریفه، نه‌مات دارالسلطنه اصفهان را از
 دیوانیان اجاره نموده، حسب الامر مطاع به دارالسلطنه مذکوره^۴ رفت. و به نه‌مات آن مملکت
 اقدام نمود. [۹۹۱]

دکر فرستادن شاه کامیاب، شاهزاده صفدر رسمی قانع باب خیبر

ابوالنصر سلطان حیدر را^۱ به جانب روم

چون سابقاً مذکور شد که بعد از واقعه ورود عثمان پاشا به تبریز^۲ و آن همه قتل و
 خونریزی، پادشاه^۳ اسلام مرادخان^۴ آگاه گشت که این همه نهب و غارت و قتل و خسارت که در
 الکای قزلباش بواسطه او واقع می‌شود گناهان او همه برگردن اوست، فی الجمله از آن اعمال شنیع
 و افعال قبیح متقاعد شده^۵ استشمام رایحه صلح از آن جانب مقربان بارگاه^۶ فلک اشتباه می‌نمودند^۷.
 چه در سال بعد از تسخیر تبریز که سردار پادشاه ذخیره^۸ بدان قلعه می‌آورد اظهار این به امرای
 آن زمان مثل علیقلی خان فیج^۹، اغلی استاجلو نموده کتابات ارسال داشته بود که از این جنگ
 وجدال مسلمانان از طرفین همگی در عذاب و باعث^{۱۰} دماء و فروع چندین^{۱۱} هزار مسلمانان است.
 چون این مضمون خاطر نشان حضرت خواندگار^{۱۲} گشته، اولی^{۱۳} آنست که از آن جانب^{۱۴} اراده صلح^{۱۵}
 به نوعی [شود] که یکی از شاهزاده‌های عالیمقدار را که دری^{۱۶} از صدف خلافت و ماهی^{۱۷} از
 برج ولایت اند، به درگاه خواندگاری^{۱۸} فرستند تا بنیان^{۱۹} صلح و قواعد^{۲۰} عهد و پیمان استحکام

-
- ۱- ب، م، ن: گردیدند ۲- ن: «شد» ندارد ۳- ن: چشمه ساریها گلها
 ۴- ن: مذکور ۵- ب: فت ۶- م، ن: ابوالمضور ۷- ن: «را» ندارد
 ۸- ب: به تدریس ۹- ن: پادشاه و الاجاه سلطان مراد آگاه گشت
 ۱۰- ب: سلطان ۱۱- مز: شد ۱۲- ن: درگاه
 ۱۳- ب، ن: نمودند ۱۴- مز: خبره ۱۵- م، ن: قبح ۱۶- ن: باعث آزار
 ۱۷- ن: چندتن مسلمان است. م: چندین هزار مسلمان است ۱۸- م، ن: خواندگار
 ۱۹- مز، ب، م: اول از آنجا ۲۰- م: «جانب» ندارد. ن: انجا
 ۲۱- م، ن: صلحی ۲۲- ن: «دری» ندارد. م: توی ۲۳- ن: «ماهی» ندارد
 ۲۴- ن: خواندگار ۲۵- ن: مابینان ۲۶- ن: قواعد و

تمام پیدا نماید و از پاشایان سرحد، از [ارز] روم و غیره^۱ نیز اظهاری به این معنی واقع شده بود. در آن اوان، شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا این اراده را^۲ بواسطه صلاح بندگان^۳ خدا و رفع نهم و قتل وغزا مقرون به صواب دانسته، اراده فرمود که یکی از اولاد امجاد خود را روانه آن صوب با صواب نمایند^۴ و کتابات مشتمل بر این مضامین نوشته ارسال داشتند.

از آن جانب پاشایان سرحد حقیقت حال به مسامع عز^۵ و جلال رسانیده و مقرر گشت که ایلچی به درگاه فلک اساس روانه گردانند. متعاقب آن، حسین بیگ چاوش - که یکی از معتمدان و خیراندیشان^۶ به عقل و فراست و ذکا^۷ و کیاست از اقرا^۸ خود ممتاز بود - به ایلچگری فرستادند. مشارالیه بعد از قضیه جانسوز شاهزاده عالم افروز، به سلک عراق وارد شد و توقف داشت تا وقتی که شاه کامبخش مالک رقاب، ابوالمظفر شاه عباس از خراسان به دارالسلطنه قزوین آمده^۹ به مقرر سلطنت تمکین^{۱۰} یافتند. و ایلچی مذکور حقیقت احوال به مسامع باریافتگان عز و جلال رسانیده به همان قاعده که شاهزاده سعید^{۱۱} شهید مغفور قرار داده بودند، مقرر گشت پاشایان عظام سرحد بعد از استماع این خبر خیر اثر، عرایض به همان دستور نوشته، مصحوب مصطفی چاوش^{۱۲} به پایه سریر خلافت مصیر فرستادند^{۱۳}. شاه سکندر سپاه و الاجاه نیز صلاح وقت در صلح دیده در^{۱۴} جواب، احکام مطاعه واجب الاطاعه به مژده^{۱۵} فرستادن شاهزاده عز اصدار یافت که «چون فیما بین جد جنت مکان علین آشیان و پادشاه کیخسرو سلیمان مکان عهد و میثاق به قاعده ای که بر عالمیان ظاهر است استحکام تمام داشت، چند روزی بنا بر اغوا^{۱۶} و افساد^{۱۷} بعضی، خللی در آن واقع شد. اکنون بمؤدای «الولد الرشید یقتدی بآبائه الحر»، چون نوبت^{۱۸} سلطنت و جهان داری [۴۴۴] سالک ایران بما رسید، در جمیع امور ملتزمیم^{۱۹} که [به] روش و قاعده عمل نماییم و چون قبل از این، در ایام برادر سعید صاحبقرانم^{۲۰} مقرر شده بود که یکی از شاهزاده های عظام را به درگاه فلک اقباس^{۲۱} فرستند، ما نیز مقرر داشتیم که فرزند اعز^{۲۲} بر خوردار نصرت شعار، ابوالنصر سلطان حیدر میرزا را بدان آستان معلی نشان آورند. چاوشان^{۲۳} را مرخص ساخته روانه گردانیدند و حسین بیگ چاوش^{۲۴} که سابقاً آمده بود و او را در دارالمؤمنین قم جای^{۲۵} داده بودند، مقرر شد که به دارالسلطنه آمده، مرخص در رفتن

-
۱- ن: غیر و	۲- ن: «را» ندارد	۳- ب: بنده گان
۴- مز: نماید	۵- مز: «عز» ندارد	۶- ب: «به» ندارد
۷- ب: زکا	۸- ن: آمده مقرر داشتند که	۹- مز، ن: «تمکین» ندارد
۱۰- ن: «سعید» ندارد	۱۱- ب، م، ن: چاوش	۱۲- ن: فرستاده
۱۳- ن: از	۱۴- ن: شمرده	۱۵- ب: اقوا
۱۶- ن: افساد که در آن اوان	۱۷- م، ن: نواب	۱۸- ن: ملتزمیم
۱۹- ب: قران. ن: «صاحب قرائن» ندارد	۲۰- ن: اقباس	
۲۱- ن: اعزی خود را از	۲۲- ب، م، ن: چاوش	۲۳- ن: «جای» ندارد

پیشانیها که سالها سرگردان و به آن گرفتار بود، خود را منظور نظر کیمیا اثر یافته، بعضی خیالات فاسد و اندیشه‌های کاسد^۱ مرتبه به مرتبه در خاطرش جا گرفت. چرا که از فرومایگان^۲ زمان بود و نجابتی در ذاتش نبود. نظم^۳:

به بد گوهران جاه و دنیا مده به پهلوی خرمهره گوهر منه
فرومایگان را مکن سرفراز [۹۷۴] فرومایه را پایه عالی مساز
چو بالا بری مردم پست را دهی تیغ هندوی بد مست را

وی^۴ اول با خود قرار داد که میرزاده‌های ذوالقدر و آقایان معتبر را از میان (برداشته کسی را که ازو)^۵ اعتباری باشد و^۶ به ایالت شیراز تواند (رسید زنده نگذارد قرب بیست نفر از آن جماعت ناسدار را که همه نوجوان)^۷ بودند^۸ از هر طبقه و طایفه و سلسله به سیاست هرچه تماستر به قتل آورد و اسوال و اسباب ایشان را تمام گرفته از او باش و اجلاف هر اوبماق و غلامان، جمعی کثیر بر سر خود جمع کرد و خبر طغیان او انتشار تمام پیدا نمود. [چون از خونهای ناحق و عمل^۹ و اندیشه‌های معلق آگاه شد]^{۱۰} در فکر قلعه و قلعه داری افتاد و^{۱۱} اراضی باغ گلشن شیراز که همیشه محل نزول پادشاهان و^{۱۲} دولتخانه سلاطین زمان بود و به مرور و دهور^{۱۳} بابر و با خاک یکسان گشته بود، قلعه مضبوطی بر آن طرح انداخت به اندک زمانی به ظلم و تعدی آن را ساخت و مدارس نامی آن بلده جنت قرین که در ممالک ایران نبود و زینت آن شهر بود و خصوصاً مدرسه دارالوصفا و دارالایتام که از مستحدثات^{۱۴} شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا ابن^{۱۵} میرزا شاهرخ بود باز اوی^{۱۶} صوفی^{۱۷} خلیل ویران کرده^{۱۸}، مصالح آن را صرف عمارت قلعه نمود و اکثر مقابر مسلمانان که در مابین جعفرآباد و مصلی بود، تا فراز هفت- تنان ویران کرده سنگهای آن را در عمارت حصار کار نمود و قلعه را در اندک روزی تمام نمود. نظم:

بنایش چودلهای (سنگین دلان درش بسته چون خانه مدخلان
فصیلش گذشته ز هفت^{۱۸} آسمان به تحت الثری)^{۱۹} خندقش توامان^{۲۰}
لب خندقش آستان عدم ازو تا به ملک یک قدم
ز بسیاری عمق او از سپهر نیفتد درو پرتو ماه و مهر

-
- ۱- ب: باطل ۲- م: فریاد یایکان ۳- م: ندارد ۴- مز: ای
۵- ب: بین الهالین خوانانیست ۶- م: «و» ندارد ۷- ب: بین الهالین
افتادگی دارد ۸- ب، م: بودو ۹- ب، م: اعمال
۱۰- متن چنین است: چون آگاه شد که از خونهای ناحق و عمل و اندیشه‌های معلق
۱۱- ب: «و» ندارد ۱۲- م: «و» ندارد ۱۳- ب، م: دهورو
۱۴- ب، م: محدثات ۱۵- مز، م: بن ۱۶- ب: صوفیه ۱۷- م: کرو
۱۸- م: چو ۱۹- ب: بین الهالین افتادگی دارد ۲۰- ب: این بیت خوانا نیست

شاه عالمیان از دارالسلطنه اصفهان کورحسن استاجلو از عقب یعقوب خان به شیراز فرستادند که او را به درگاه عالمپناه حاضر گردانند. کورحسن که بدانجا رفت، از اوضاع او معلوم نمود که^۱ از بیم وترس اعمال و افعال قبیحه سابقه، روی آمدن به درگاه عالمپناه ندارد. هر روز عذری^۲ و هرساعت عذری می آورد و عرضه ها می نوشت و در آمدن توقیفات و تأخیرات می انگیزخت و التماس می نمود که مأمور به رفتن یساق^۳ خراسان شود و پنجهزار کس بدان سفربرد و مبلغی کلی دیگر به رسم پیشکش به درگاه گیتی پناه فرستد.

مقارن این، وکیل خود را است ناظر با پیشکش و هدایا به درگاه (معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که اگر ملتمس بنده درگاه قبول یابد آنگاه به درگاه^۴ عالمپناه حاضر شوم. متعاقب آن، کورحسن نیز فرصت یافته بی رضای وی خود را به درگاه گیتی پناه رسانیده^۵ حقیقت حال آمدن^۶ آن بدمال را^۷ قرع^۸ سم سمیع^۹ نمود. شاه سکندر جاه عازم رفتن فارس شده، روز دوشنبه غره شهر شعبان المعظم سنه مذکوره از دارالسلطنه به عزم ییلاق کندمان [۹۷۵] از شهر بیرون نشسته نزول اجلال در صحرای لبنان واقع شد و قرب یک هفته جهت اجتماع لشکر و خیل و حشر توقف کرده، از آنجا به جانب کندمان در حرکت آمدند. شعر^{۱۰}:

شتابان شد آن سیل دریا شکوه که پیشش یکی بود دریا و کوه

بعد از آمدن کورحسن بدان عنوان به درگاه شاه، یعقوب خان دانست که رایات ظفر آیات بر سر او در حرکت خواهد آمد و دیگر لشکر و رعیت اطاعت و فرمان برداری او نمی^{۱۱} نمایند و سیادت و نقابت پناه^{۱۲} امیر ابوالمحمد انجو که از^{۱۳} اعظم و اکابر و تقبای عالیشان ممالک فارس اند^{۱۴} در مقام گرفتن او در آمده مردم شهر را به مسجد جامع آنجا طلب کرد و قرعه این^{۱۵} مشورت در میان انداخت. از ته کار شخصی خان را واقف ساخت. وی به بهانه شکار از شهر بیرون رفت و خود را به قلعه اصطخر رسانید روز پنجشنبه نهم شهر شعبان المعظم سنه مذکور به قلعه متحصن شد. نقابت^{۱۶} منقبت مذکور و مردم آن ولایت مسرعان از پی رسانیدن (این خبر به اردوی همایون ارسال داشته)^{۱۷} این خبر در کندمان به اردوی همایون رسید. رایات ظفر آیات از ییلاقات^{۱۸} آنجا به ییلاق قصر زر که رشک صحرای بهشت است و مثل آن ییلاق در ربع مسکون از وسعت جا و صحرا و کثرت چشمه سار و صفا کم است تشریف فرمودند. روز یکشنبه چهاردهم شهر مذکور بدان منزل منیف رسیده، چون تابستان بود^{۱۹} توقف فرمودند و داروغگی شیراز

-
۱- م: «که» ندارد	۲- م: «روز عذری و» ندارد	۳- ب: «یساق» ندارد
۴- ب: بین الهالین راندارد	۵- ب، م: رسانیده و	۶- ب: «آمدن» ندارد
۷- ب، م: «را» ندارد	۸- م: فرع	۹- م: بسمع رساند
۱۰- ب: «نمی» ندارد	۱۱- م، ب: «پناه» ندارد	۱۲- م، ب: «از» ندارد
۱۳- ب: اندر	۱۴- م: «این» ندارد	۱۵- م، ب: بغایت
۱۶- م: بین الهالین راندارد	۱۷- م: ییلاق	۱۸- م: «بود» ندارد

را به مقرب الحضرة حسین خان قاجار عنایت نموده جمیع امرای ذوالقدر مقدم اسلمس خلیفه
مهرداد را با امرا و قورچیان شاملو مقرر شد که به سرقلعه اصطخر رفته آن قلعه را محاصره نمایند
و نگذارند که کسی تردد بدانجا^۱ نموده چیزی به درون قلعه برند. نظم :

سپاه ظفر یار^۲ نصرت شعار نشستند در دامن آن حصار
و آن قلعه ای است که هرگز کسی آن قلعه به جنگ و لشکر نگرفته. شعر :

به سد سکندر درش توامان به برج فلک باره اش همعان

ز بالاش سنگی در افتد بزیر عجب گر رسد تا قیامت بزیر^۳

کسی را که افتد بر آن قلعه راه نهد پای بر چشم خورشید و ماه

اردوی همایون هر به چنده روز تغییر منازل داده به منزل بهتر و سرزمین زیباتر نزول نموده ،
صحرای آنچنان وسیع از کثرت خیمه و بارگاه^۴ و لشکر و سپاه مملو و پر شد^۵. نظم :

ز بس کثرت خلق و جوش سپاه سرا پرده و خیمه و بارگاه

چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور که ره بسته شد بر صبا و دبور

در اندک زمانی لشکر از اطراف و جوانب و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمده ، در آن

بیلاق جمع شد. سپاهی به عدد قطرات امطار ، همه تیغ زن و نیزه گذار. شعر^۶ : [۹۷۹]

یکایک تیغ زن چون نرگس یار^۷ سراسر صف شکن چون زلف دلدار

در اردوی همایون جمع گشته ، اعلام نصرت^۸ اعلام تا خوب^۹ شدن هوا مرتبه مرتبه^{۱۰} به جانب
شیراز در حرکت می آمد. شعر^{۱۱} :

ز سم ستوران بیگانه سوز زمین پرده ها بسته بر روی روز

خرامیدن شرزه شیران مست کمرگاه گاو زمین می شکست

چون اراده شاه جهانیان آن بود که اول به الکای کوه گیلویه رفته ، جماعت اراشلوی^{۱۲} افشار را که
همگی باعث فساد در آن محال اند ، ایشان را به تیغ سیاست از هم^{۱۳} بپاشد ، قاید اقبال شاه جهان پناه
اکثر ایشان را^{۱۴} بی مدد دیگران دستگیر کرده ، طهماسب^{۱۵} قلی سلطان ولد امیر اصلا نسلطان که
رقبه عبودیت پیچیده بود ، گرفتار شده او را به درگاه آوردند^{۱۶} و بعد از چند روز در^{۱۷} سر اردو
بازار او را به قتل آوردند و کس به الکای کوه گیلویه از عقب زهر مار سلطان ولد او فرستادند.
زهر مار سلطان گریخته ، به جانب خراسان رفت و در دامغان گرفتار شده ، آخر او را به

-
۱- ب: بدان جانب	۲- ب: یارو	۳- در نسخه « م » این
بیت. بجای بیت دوم آمده	۴- ب: چند	۵- ب: تغیر
۶- ب: پر شده م: پر شد	۸- ب، م: ندارد	۹- م: مار
۱۰- ب، م: « نصرت » ندارد	۱۱- م: حوت	۱۲- م: بمرتبه
۱۳- م: ندارد	۱۴- م: آراشلو	۱۵- م: از هم پاشیده اقبال
۱۶- ب: و طهماسب	۱۷- ب: آورند	۱۸- م: بر

دارالسلطنة قزوین آورده حسب الامر مطاع در دیگ عذاب جوشید. قرب دومه اردوی معلی در آن ییلاقات بواسطه رفع گرمای شیراز توقف^۱ شد چرا که مذکور می شد که در شیراز گرمی آفتاب جهانتاب گندم در خوشه مانند سپند در آتش می سوخت. شعر:

هوایش چو آه ستمدیده گرم
ز بس گرمیش سنگ چون موم نرم

پس از آن، شاه عالمیان^۲ از راه مشهد مادر سلیمان- علی نبینا و علیه الصلوة والسلام- به جانب خطه فاخره شیراز توجه فرموده^۳، به بلوک مرو دشت آمده، عمارات چهل منار که از آثار جمشید است و بند امیر که از بناهای پادشاه مرحوم عضدالدوله دیلمی است و تفصیل آنها در محل خود ایراد یافته، مشاهده فرمودند و از آنجا به دوکوی به دارالملک شیراز آمده، مردم شهر و ولایت مراسم استقبال تابا جگاه بجای آورده، شهر و بازار را آیین بسته بودند. روز جمعه بیست و چهارم شهر مبارک رمضان سنه مذکوره- به ساعتی که تفاخر کنند بدان انجم- به شهر داخل گشته، در منازل ابراهیم خان ذوالقدر که از سایر منازل آن شهر ممتاز است، نزول اجلال فرمودند. همه^۴ ایام رمضان را روزه گرفتند. بعد از عید و اقدام به لوازم آن به سیر و شکار اشتغال فرمودند.

و هم در این ایام، شاه قلی خان ولد خلیل خان به تحریک حسن خان به قتل رسید. و هم در این^۵ ایام پیشکش و تحف فراوان از اسبان تازی بسیار و زرو نفایس بسیار از جانب عربستان و حویزه ولار به نظر اشرف رسید. چون از ییلاق کوشک زر مقرب الحضرة^۶ العلیه العالیه، جمشیدیک غلام خاصه- که همیشه منظور نظر کیمیا اثر بود- به کرمان از عقب یوسف سلطان فرستاده بودند، وی بواسطه تحصن یعقوب خان به قلعه اصطخر و رفاقت او درآمد تأخیری داشت و منتظر معامله او بود^۷ و قلعه ای در کرمان [۹۷۷] ساخته اراده تحصن^۸ بدان نموده بود. خان زمان و مقرب خاقان جهان [فرهادخان] از شاه عالمیان رخصت طلبید^۹ که خود به کرمان رفته اگر او اطاعت آمدن کند او را برداشته به درگاه آورد و اگر راه مخالفت جوید به جنگ او را بدست درآورده دما را از روزگار او برآورد. نظم:

روان شد به اقبال خان زمان
سعادت بساعد ظفر همعنان

فرهادخان از روی صدق و اخلاص در آخر^{۱۰} روز جمعه ۲۱ شهر شوال سنه مذکوره از شهر بیرون رفته جهت جمعیت لشکر در مزار کثیر الانوار شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه چند روز توقف نموده، از آنجا اقبال مثال روانه کرمان شد. چون به الکای مذکور داخل شد، افشار بر سر او جمع شده یوسف سلطان از ماهیت آن خان زمان چاره ای بعد تحصن به قلعه ندیده^{۱۱}

۱- ب: از گرمی آفتاب جهان تاب مذکور می شد که گندم در خوشه مانند سپند در آتش می سوخت

۲- ب: عالم پناه ۳- ب: بوده ۴- ب: و ولایت ۵- ب: تئمه

۶- م: درین ۷- م: الحضر ۸- ب: می بود ۹- م: تحصین

۱۰- ب: طلبیده ۱۱- ب: شعر م: ندارد ۱۲- م: اواخر ۱۳- ب: م: ندید

و چند روز در قلعه متحصن شده، بالاخره چاره‌ای بعد بیرون آمدن و اطاعت ندیده^۱ بعضی از مصلحان خیر اندیش را در میان انداخته به خدمت خان عالیشان فرستاد. خان نیز ملتسمات وی را مبدول داشته تعهد نمود که درخواه گناهان وی از شاه جهانیان نموده نگذارد که به وی آسیبی رسد و بر صدق این قسم یاد نمود^۲ و حقیقت به پایه سریر اعلیٰ عرض کرد^۳ و خود به قلعه رفته با او ملاقات نمود و او را از قلعه بیرون آورده، چند روز در کرمان جهت انجام مهام آنجا توقف کرده، حسب الامر اعلیٰ^۴ کرمان به ولی خان افشار به دستور شفقت شد و بعضی از محال آنجا مثل قصبه خبیصی به اسمعیل سلطان الپلوکه همراه رفته بود و^۵ پاره‌ای به خاصه شریفه منسوب شده، امرای مذکور در محال الکای خود توقف کرده خان زمان یوسف سلطان را برداشته غانماً سالماً روانه درگاه عالمپناه گردید و در شیراز به شرف عتبه بوسی سرافراز گردید. والتوفیق فی جمیع الامور من الله القادر المجید.

ذکر شمه‌ای از بقایای احوال امرای خراسان

و طغیان^۱ [ازبکان]^۲

چون اکثر بلاد خراسان به حوزه^۳ تصرف ازبکان درآمد، سلیمان خلیفه ترکمان [که] در بلده تون بسر می برد خبر یافت که مردم بجستان یاغی^۴ شده، فی الفور به جانب بجستان روان شد. تلیم^۵ خان ازبک که در آن^۶ اوان در خراسان بود واقف گشته چهار صد ازبک را مقرر کرد که به تون آمده، آن بلده را بدست در آورند. ازبکان در باغستان^۷ تون قرار گرفته بودند. چون^۸ این خبر به سلیمان خلیفه رسید که جمعی از^۹ ازبکان به تون آمده اند^{۱۰}، از سر بجستان برخاسته عزیمت تون نمود و سیصد سوار و دو بیست پیاده تونی همراه داشت.

چون نزدیک به باغستان^{۱۱} و ازبکان رسید، نصف شب بود که ازبکان بیرون آمدند و جنگ در پیوست. سلیمان خلیفه شکست یافته با سواران به قلعه رفت و پیاده‌ها دستگیر شدند و بدست ازبکان به قتل رسیدند. مصطفی سلطان کنگرلو در طبس گیلکی می بود. چون خبر شنید، یراق کرده عزیمت تون نمود. ازبکان چون واقف شدند که او از طبس [۹۷۸] به جنگ ایشان می آید، عزیمت استقبال او کردند^{۱۲}. چون به قریه بستاق که یکی از قرای ولایت قاین^{۱۳} است و مابین تون و قاین^{۱۴} واقع شده تلاقی طرفین بهم رسید، نماز عصر بود که شروع در جنگ نمودند اما هیچکدام بر یکدیگر غالب نیامدند. شعر:

۱- ب، م: ندید	۲- ب: نموده نگذارد که حقیقت. م: ندوده و حقیقت
۳- ب: کرده. م: کرد	۴- ب: الاعلی
۶- مز، ب، م: از کیلان	۷- ب: بحوضه
۱- مز، م: «آن» ندارد	۸- ب: باغ استان
۴- ب، م: «اند» ندارد	۱۰- ب: باغ استان
۱۷- ب، م: قاین	۱۱- ب، م: قاین
	۱۲- ب: چو
	۱۳- مز «از» ندارد
	۱۴- ب: کرده اند م: کرودند و
	۱۵- ب: «و» ندارد
	۱۶- ب: یاقی
	۱۷- مز: تلیم

شب تیره چون شاه خورشید چهر	فرود آمد از سبز خنگ سپهر
ندیدند در شب صلاح نبرد	که نتوان زهم نیک و بد فرق کرد
فرود آمدند از دو جانب سپاه	چو شیر ژیان سر بسر کینه خواه
چو صبح از میان تیغ کین برکشید	بدم اژدر شام را در کشید
چو از کوه سر زد بلند آفتاب	سرفتنه جویان درآمد ز خواب
تفک خانه را جامه در نیل زد	سنان چشم خورشید را میل زد
ز مرغان خونین فولاد دم	شده در هوا راه خورشید گم
شده سینه صندوق پیکان گران	بسی مانده پیکان بی حد در آن

در همان شب، مصطفی سلطان کس^۱ به تون نزد سلیمان خلیفه و کس به جنابد نزد شاه بوداق سلطان ترکمان فرستاد و ایشان را واقف ساخته، این جماعت در همان شب سوار شده، به مدد مصطفی سلطان بیرون آمدند.

علی الصباح که مردم مصطفی سلطان و ازبکان از دو طرف دست به شمشیر و سنان و تیروکمان زدند، پیاده‌های^۲ مصطفی سلطان تفنگ بسیار بر ازبکان ریخته، در این اثنا سلیمان خلیفه و شاه بوداق^۳ سلطان با لشکر نمایان رسیدند و ازبکان^۴ را به اتفاق مصطفی سلطان در میان گرفتند و دویست ازبک در آن معرکه به قتل رسید. تلیم^۵ خان که در قلعه طیس مسینا بود و سلطان علی خلیفه شاملو را محاصره داشت، چون شنید که امرای مذکوره متفق گشته‌اند^۶ و ازبکانی^۷ که به توان رفته بودند شکست یافته تمامی آنها به قتل رسیده^۸، از بیم آنکه مبدا امرا برسر او آیند، از پای قلعه برخاسته رو به گریز نهاد. سلطان علی از قلعه بیرون آمده او را تعاقب نمود و موازی دویست نفر از لشگری او را به قتل رسانیده برگشت و با امرای نصرت شعار ملحق شد. چون قبل از آن میر محمد ترشیزی و میر جمال عرب باصری محمد ازبک را در قلعه کرات ترشیزی محاصره نموده بودند، امرا صلاح در این دیدند که به مدد آن جماعت ترشیر از لوٹ ازبکان پاک گردانند. امرا برسر ترشیز آمده، بایکدیگر در گرفتن قلعه کرات اتفاق نمودند. ازبکان چون دیدند که لشکر بسیار و تفنگچی^۹ بی شمار قلعه را مرکز وارد میان گرفته‌اند، دانستند که ایشان را تاب مقاومت آن جماعت^{۱۰} و نگاه داشتن قلعه نیست، امان طلبیدند و میانۀ ایشان به قسم^{۱۱} قرار یافت که مزاحم ازبکان نگردند و گذارند که سر خود کرده از خراسان بیرون روند و آنگاه که ازبکان از قلعه بیرون آمدند، غازیان همه را گرفته به قتل رسانیدند. چون تلیم خان^{۱۲} خود را به هرات رسانیده بود قرب دوسه هزار نفر ازبک برسر او جمع

-
- ۱- ب: کس نزد
 ۲- ب: از پیاده‌های
 ۳- ب: بداق
 ۴- م: ازبک‌ها
 ۵- م: تلیم
 ۶- ب: گشتند
 ۷- ب: ازبکان را
 ۸- ب: رسیدند م: رسیده‌اند
 ۹- ب: تفنگچی
 ۱۰- ب: نیست و قدرت نگاه
 ۱۱- م: تقسیم. ب: ندارد
 ۱۲- ب: تلیم

شده خود را در این اتنا به حوالی ترشیز رسانید. اسرای مذکوره و تلیم خان در حوالی^۱ از قند بهم رسیدند [۹۷۹] و رودخانه از قند میانه^۲ آن دولشگر سد سکندر شد. ازبکان آب را بر غازیان بسته، مدت یکشب آنروز^۳ در گرمای تابستان الاغان ایشان آب نخوردند و آنروز را به شب رسانیدند.

علی الصباح طالبان نام و ننگ، چنگ در چنگ زده، آتش کشش و کوشش به نوعی برافراخت که تأثیر دخان آن کره زمهریر را به جوش آورد و شعله آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد^۴ هر خدنگی که از شصت... آهنگ جان پهلوانی نمود و هر مرغ تیری که از دست روشن ضمیری^۵ در پرواز آمدی دری درفضای^۶ سینه [امیری] بگشودی. محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه را تفنگ^۷ زدند سلیمان خلیفه را برسر [برادر]^۸ گرفته به قتل رسانیدند. مصطفی سلطان کنگرو با شش نفر فرار نموده به جانب طیس گیلکی رفت. شعر:^۹

به صد حیل سلطان برگشته حال برون^{۱۱} رفت از آن عرصه گاه ملال
چنین است رسم سپهر بلند که ز هرت دهد بعد جلاب قند
ندارد فلک رسم آیین و داد سر کینه دارد بهر نامراد
سلطان علی خلیفه شاملوبه جانب طیس مسینا رفت و بعضی به شیراز آمدند. شعر:^{۱۲}
سپاه خراسان زبون آمدند ز میدان مردی برون آمدند

قرب دوهزار سوار و پیاده در این معرکه به قتل رسیدند^{۱۳}. ازبکان ترشیز را گرفته تلیم به جانب خواف^{۱۴} و باخرز رفت و این واقعه در ماه رمضان سنه مذکور به وقوع انجامید. وهم در این ایام محمد پاشا به حکومت بغداد آمده چغال اغلی معزول گشت. محمد پاشا چاوشی به ملازمت اشرف به دارالملک شیراز فرستاد و یکرنگی^{۱۵} و اخلاص خود را عرضه داشت نمود^{۱۶}. چاوش مذکور در روز چهارشنبه سیم شهر ذی حجه^{۱۷} حجه مذکور به سعادت عتبه بوسی اساس فلک اقتباس سرافراز شد، نوازش و رعایت یافته مراجعت نمود. وهم در این سال جعفر پاشا حاکم قلعه تبریز بواسطه بعضی بی راهیها که با اسرای سرحد شاهی نموده بود^{۱۸}، حسب الامر خواندگار^{۱۹} معزول گشته خضر^{۲۰} پاشا به جای وی منصوب گشت.

ذکر تتمه احوال مقرون به و بال یعقوب خان

و گرفتاری و قتل وی به تأیید ملک منان

هیچ ظالمی و ستمکاری در دنیا آنقدر زندگانی^{۲۱} نکرد که مقارن آن به جزا نرسید^{۲۲}. و هیچ نمک بحراسی راست ننشست که عاقبت زهر فنا نچشید. شعر :

۱- م : بحوالی	۲- م : میان	۳- ب : م : یکشنبه روز
۴- ب : کرد. م : کر	۵- م : مزب، م : نامشخص است	۶- ب : ضمیر
۷- ب : به تفنگ	۸- م : مزب، م : پدر	۹- ب : فزای
۱۰- ب : بیت	۱۱- م : آمدند	۱۲- م : ندارد
۱۳- م : بیت	۱۴- ب : خوف	۱۵- ب : دیگرشکی
۱۶- م : نموده	۱۷- م : ندارد	۱۸- م : خوندار
۱۹- ب : جعفر پاشا. م : ندارد	۲۰- ب : زنده گانی	۲۱- م : نرسیده

ملازم که افتاد حق ناشناس کن از فعل او بر زوالش^۱ قیاس
 هر آن شرکه آید ز نوع بشر ز کفران نعمت نباشد بتر
 به کفران نعمت دلیری مکن که بینی مضرت ز چرخ کهن
 یعقوب خان که اندیشه خود بعد^۲ تحصن قلعه ندید، مدتی مدید اعتماد بر متانت قلعه نموده،
 آن رای را از دیگر آرا گزید و غافل^۳ از آنکه قادر مجید و جبار معید بواسطه کفران نعمت او را
 دست و گریبان بسته بمؤدای^۴ حقیقت انتمای، نظم:

با ولی نعمت اربرون^۵ آبی گرسپهری که سرنگون آبی
 از فضای آن قلعه بیرون خواهد آورد هر چند [۴۸۰] خاطربه سختی و استحکام قلعه جمع داشت
 اما هاتف غیب مضمون «ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم»^۶ به گوش هوش اوسی رسانید
 و هاتف لاریب مدلول «یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده»^۷ بر ساکنان آن قلعه سی شنواید
 شعر:^۸

ولی آخر از چرخ آیین نفاق مه ذوالقدر کرد رو در محاق
 یعقوب خان به استصواب جمعی از ابلهان که رفیق او بودند، نخوت و غرور در دماغ ایشان
 جا گرفته به متانت حصار و ذخیره بی شمار مغرور^۹ گشته در قلعه را بست و به فراغت خاطر در
 آن نشست. نظم:

کشید آن کج اندیش نا پاک کیش ز قلعه خطی از خطا گرد خویش
 در قلعه نگشاد آن بی بصر فرو بست بر بخت فرخنده در
 ارباب سیروتواریخ^{۱۰} چنین نوشته اند که قرب پنجه ز ارسال از بنای آن قلعه گذشته در هیچ زمانی
 احدی از سلاطین آن قلعه را نگرفته اند. شعر:

چه^{۱۱} قلعه ز عالم سر افراخته به عرش برین سایه انداخته
 گذشته سر قله اش^{۱۲} از فلک ز نظاره اش خیره چشم ملک
 فصیلش^{۱۳} کم از عرش والا نبود ز رفعت سر قلعه پیدا نبود
 چو گردون بنایش زبیداد بود به سنگین دلی کوه فرهاد بود
 بنایش بود طاق گردان سپهر دو روزن ز دیوار اومه و مهر
 بروجش زدعوی زبان کرده باز سخن کرده با کنگر عرش ساز
 رواق فلک طاق دروازه اش به عرش برین رفته آوازه اش

-
- ۱- م: زلانش ۲- ب، م: «بعد» ندارد ۳- ب: گزید و قافل، م: گزید و غافل
 ۴- ب، م: بمؤادی ۵- م: بیرون ۶- سوره ۶۲ آیه ۸ ۷- سوره ۴ آیه ۷۸
 ۸- ب: ندارد ۹- ب: مقور ۱۰- ب: و تواریخ ۱۱- ب، م: چو
 ۱۲- م: قلعه اش ۱۳- این بیت در نسخه «م» در پنجمین بیت آمده و مصراعهایش
 مقدم و مؤخر شده است

آن بی‌بصر^۱ غافل از آنکه هر که از چشم ولی نعمت بیفتد اقبال او به ادبار مبدل خواهد شد. سختی قلعه و کثرت مردم و ذخیره سودی ندهد. «اذا انتفی مده، لم ینفع عده»^۲. شاه جهان مدتی تغافل بر احوال وی زده صبر فرمودند. نظم :

صبوری صفات سلاطین بود که تعجیل کار شیاطین بود
و متر صد لطیفه غیبی از درگاه آلهی می‌بودند. چه همیشه به دستور زمان خاقان جنت مکان
جد علین آشیان - انا الله برهانه و روح روحه - [که] اعانت در این نوع امور مشکله از باری^۳ تعالی
عز و علا می‌جستند و امداد از روحانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین می‌طلبیدند. شاه جهانیان نیز به دستور توسل کل
در این واقعه به درگاه کار ساز بنده نواز نموده بودند. شعر:

بد کنش را به روزگار سپار تا از انتقام بستاند
مقارن این ، روزی در مجلس خلد تزیین - که نواب سیادت و صدارت پناه میرابوالوالی انجو
به عرض ثنا گستری و اظهار دعا گوئی زبان گشوده، معروض می‌داشت که ذات اقدس و وجود نفیس
انفس همایون باعث حیات شیعیان است و این دعا گوئی^۴ نه بنابر اغراض دنیوی است - شاه
جهان بر زبان الهام بیان گذرانیدند که دعا جهت^۵ دفع یعقوب باید کرد که باعث فتنه و فساد
عالمی گشته چه تأثیر دعای اجابت انتهای^۶ [۳۸۱] آن اسلام پناه بر ضمیر اشرف ظاهر و هویدا
بودی. استنالا لامره الاعلی، متوجه زیارت مزار کثیر الانوار اما مزاده واجب الاکرام شاه میرعلی
حمزه که در آن بلده فاخر واقع است و^۷ به غایت مزار شریف مکان منیف و محل اجابت دعاست
شده^۸، از روی رقت جهرأ و علانیه^۹ در برابر ضریح مقدس و تحت قبه اقدس یعقوب را دعا کرد.
بیت :

دعاهایی^{۱۰} که بربل نارسیده نوید فاستجنها شنیده
این حکایت در اواخر شهر ذی قعده بود که بعد از بیست و پنج روز اثر آن ظاهر شد. مقرر است
که هر که به خدای^{۱۱} عزوجل واثق باشد احتیاج به مدد هیچکس ندارد. شعر^{۱۲} :
با خدا باش هر کجا باشی وز^{۱۳} خدا جوی هر چه می‌جویی^{۱۴}
چون قرب پنج ماه از تحصن آن گمراه گذشت و معامله از فکر و اندیشه و تدبیر تجاوز نمود،
گاهی رای امرا بدین قرار می‌گرفت که بعضی از ایشان در حوالی^{۱۵} قلعه باشند تا وی به تنگ
آمده امان طلبد، یا اندیشه او مردم قلعه نمایند و رایات عزوجل توجه به عراق نماید.

-
۱- ب: «آن» ندارد	۲- ب، م: عدد	۳- ب: بای
۴- ب: بدستور از	۵- ب: بیت. م: ندارد	۶- ب: بکرکار
۷- م: دعاگوی	۸- ب: بهر	۹- ب: انتما
۱۰- م: «شده» ندارد	۱۱- م: دعاهای	۱۲- ب: باخدای م: بخدای
۱۳- م: نظم	۱۴- م: از	۱۵- ب، م: میخواهی
۱۶- م: بحوالی ب: در حوالی باشند		

درین اثنا شاه کامیاب حکومت و دارایی فارس را به بنیاد بیک یوزباشی و مرجلو ذوالقدر شفقت کرده وی را منصب خانی^۱ و تواجی باشی عنایت فرمودند تا او بقیه لشکر ذوالقدر را صاحبی کرده معلوم همگنان شود^۲ که دیگر یعقوب خان (روی شیراز نخواهد دید. چون اراده و تقدیر لم یزلی چنان بود که یعقوب خان)^۳ بی مدد لشکر و تشویش حشر بدست درآمده گرفتار شود، اتفاقاً یعقوب خان را به خاطر رسید که میرزا جان^۴ بیک وزیر خود را به درگاه عالم پناه فرستاده از شاه عالمیان درخواه گناهان^۵ او نموده جرایم و تقصیرات او به عفو مقرون گردد^۶. میرزا جان بیک در روز عید اضحی^۷ به شیراز آمده، به پای یوس اشرف سرافراز گردید و حقیقت حال مقرون به نکال آن بد خصال را معروض داشته، شاه جمجاه او را مستمال^۸ گردانیده و خلعتهای فاخر جهت^۹ یعقوب خان شفقت کرده، میرزا جان بیک بعد از چند روز که در شهر درملزمت اشرف بود، مرخص گشته از عقب یعقوب خان رفت^{۱۰} وی از قلعه بیرون آمده روانه درگاه عرش اشتباه گردید. شعر:

برون آمد از قلعه زار^{۱۱} و زبون بدان سان که جان آید از تن برون

چو دیدش شهنشاه فیروز جنگ سر قدر سودش به چرخ بلند

در مرحمت بر رخس باز کرد ز میران دورانش^{۱۲} ممتاز کرد

روز پنجشنبه روز غدیر، یعقوب خان داخل شهر شده، به مراحم بیش از پیش و تفقادات بی دریغ خسروانه سرافراز گردید و نسیم عنایت شاهی از غایت مهربانی بر ساحت احوالش وزید و با انواع تلطفات بی غایات^{۱۳} سرافراز و بلند پایه گردید. شعر:

به امید لطف شه کامکار امان خواه آمد برون از حصار [۹۸۲]

دلی پر نهیب و سری^{۱۴} پر شتاب نه عزم درست و نه رای صواب

بعد از آن، شاه خجسته خصال به سعادت و اقبال شیراز را به دستور به وی مرحمت فرمود لشکر شیراز بر سروی جمع شده، استیلا و شأن او زیاده از اول گردید اما از غایت حیرت نمی دانست چه می کند. بیت:

کسی را که برگشت^{۱۵} از روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

مصطفی بیک کچل افشار که همگی باعث فتنه و فساد بود و^{۱۶} در قلعه رفیق وی شده بود، در روز جمعه نوزدهم به قتل رسید و آثار غدر و نفاق همچنان از وجنات و اوضاع آن برگشته روزگار ظاهر و هویدا بود^{۱۷} با وجود عنایات و مراحم خسروانه سودی نمی کرد. شاه جمجاه ملهم گشته

۱- م: خان	۲- ب: گردد	۳- م: بین الهالین را ندارد
۴- ب: «جان» ندارد	۵- م: کنان	۶- ب: گردد و ۷- ب: اضا
۸- ب: استمال	۹- ب: بجهت	۱۰- م: رفته ۱۱- م: زرا
۱۲- م: اوزاش	۱۳- ب: بیدریغ و بیغایات م: ندارد	۱۴- م: و سر
۱۵- م: اروز	۱۶- ب: «و» ندارد	۱۷- م: «بود» ندارد. ب: بود که

عصر^۱ روز دوشنبه بیست و دوم شهر مذکور اسر فرمودند که^۲ تا وی را گرفته نگاه دارند و تحمیل مبلغی براونموده تحصیلداران یکشنبه روز او را بردرخت آویخته لت^۳ و چوب زدند و^۴ روز سه شنبه بیست و سیم^۵ شهر مذکور سنه مزبور او را پاره پاره کرده گوشت [او را] جماعتی که اقبای مقتولان او بودند تناول نمودند. بنیادخان حسب الامر اعلی^۶ جهت ضبط اموال و جهات اویر سرقلعه رفت^۷ ابوالقاسم^۸ بیک حاکم پارسی بدان، باقرخان^۹ بیک و مختار سلطان تکلو که همراه وی بودند به قتل رسیدند. نظم :

گر تیغ سیاست سلاطین نبود در عالم خاک آب خوش کس^{۱۰} نخورد

و هم در این ایام، پیشکش^{۱۱} مجدد حاکم لار و پیشکش و تحف شاهوری و حکام لرستن به نظر انور درآمد^{۱۲}. و هم در این ایام حکم قضا نفاذ^{۱۳} شرف صدور یافت به اسم سلطنت پناه خان احمد والی ولایات گیلان که جماعت شاملو و استاجلو بنابر اغراض با یکدیگر از درگاه عرش اشتباه روگردان شده، گیلان را مأسن خود ساخته اند. در روز^{۱۴} که بر مضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نماید^{۱۵} آن جماعت را^{۱۶} خصوصاً محمد شریف خان چاوشلو را^{۱۷} گرفته به درگاه عالم پناه فرستند و اگر غیر از این به خاطر رسانند، مستعد باشد که با سپاه انبوه سیل نهیب در پاشکوه کوه شکاف بدانجا خواهیم آمد و کس به جهت قتل ولیخان^{۱۸} ترکمان ولد محمد خان مصاحب و^{۱۹} مسیب خان شرف الدین اعلی تکلو که در قلعه گلخندان وری بود، مقرر گشت و ایشان را به قتل رسانیده، سرهای ایشان را به درگاه آوردند^{۲۰} و یولی بیک غلام داروغه سابق اصفهان که تا غایت بنابر التماس^{۲۱} فرهادخان تعیش می نمود در این ایام به قتل^{۲۲} رسید. قبل از رفتن بنیادخان بر سر قلعه^{۲۳} اصطخر، است آقا وکیل یعقوب چون از قتل وی آگاه شد، خود را به قلعه رسانیده، در قلعه را بست. بنیادخان و سایر اسرا در قلعه را گرفته چند روز کشتن و کوشش می فرمودند. بعضی از غازیان سپاه منصور^{۲۴} از یکجانب قلعه راهی یافته خود را به درون [۴۸۳] قلعه رسانیدند.^{۲۵} جمعی که در قلعه بودند^{۲۶} همه را دستگیر کرده، است آقا را به درگاه عالم پناه فرستادند. روز چهارشنبه

-
۱- م : ندارد	۲- م : «که» ندارد	۳- م : «لت و» ندارد
۴- م : «و» ندارد	۵- م : بیستم	۶- ب : الاعلی . م : اعلی همه
۷- ب : رفته	۸- مز : القاسم	۹- ب : باقرخان سیک و حاکم پارسی بدان
۱۰- م : مختار سلطان تکلو	۱۱- ب : ندارد	۱۲- ب : حکم قضا نفاذ شرف
۱۳- ب : پیشکش	۱۴- م : آمده	۱۵- ب : روزی
۱۶- ب : نمایند	۱۷- ب : «را» ندارد	۱۸- ب : ولیخان خان
۱۹- م : «و» ندارد	۲۰- ب : آوردند. م : آورده	۲۱- ب : التماس نواب خان الزمان.
۲۲- م : نواب خان زمان	۲۳- ب : به قتل و قبل از رفتن	۲۴- م : قلعه بست بنیادخان
۲۵- ب : منصور را	۲۶- م : رسانیده	۲۷- م : بوده

دوم شهر محرم الحرام سنه تسع وتسعين و تسعمائه تسخير قلعه شد. شعر :
 در قلعه شد باز نابرده رنج به افسون برو [ن آمد از در] ^۱ ز گنج
 شاه جمجاه مقرب^۲ الحضرت العلیه^۳ مقصود بیک ناظر را جهت ضبط قلعه [و] اموال و ذخیره
 آنجا فرستاد^۴ : شعر :

صبح ظفر از مشرق امید برآمد اصحاب غرض را شب امید سرآمد
 بی^۵ درد سر نیره^۶ و آمد شد شمشیر آن فتح که مقصود جهان بود برآمد
 آنگاه شاه سکندر سپاه^۷ را میل دیدن قلعه شده به رسم سیروشکار بدان صوب روان شد. نظم :
 دگر روز آن شاه گردن^۸ فراز روان شد ز جا همچو عمر دراز
 چو فتح و ظفر از یمن و یسار روان در رکابش بسی شهریار
 ستوران زیبا چنان جلوهرگر ز عمر گرمی شتابنده تر
 ز نعل ستوران به رفتن شتاب روان بر زمین صد هزار آفتاب

بعد از آن شاه کامیاب کامران امر به تخریب آن قلعه فرموده، سنگتراشان نادر و کوهکنان قادر^۱ اطراف و جوانب آن قلعه را که سدره آمد شد مردم^{۱۱} بود کنده درو^{۱۲} عمارت و آب انبارهای آنرا بالتمام ویران کردند و مبلغ یک هزار تومان که قبل از آن جهت گرفتاری^{۱۳} آن حق ناشناس نذر فرموده بودند که^{۱۴} تصدق فرمایند - تسلیم توفیق آثاری عباس علی سلطان نمودند^{۱۵} که به ارباب استحقاق رسانید^{۱۶}.

چون شاه سلیمان مکان خاطر از ممر معاملات کوه گیلویه^{۱۷} و کرمان و فارس جمع نمود، رای عالم آرای جهت استحکام صلح با رومیه و اندیشه فرستادن لشکر ظفر اثر^{۱۸} به خراسان تقاضای آن نمود که عازم عراق گردد. اگر چه در عراق در این سال بواسطه خشکسالی و گرانی و کم محصولی^{۱۹} بود، و فارس به حسب^{۲۰} ارزانی و فراوانی و قشلاق اردوی همایون عالی بهترین محال بود، اما شاه جهان معدلت آیین بواسطه رفاهیت رعایا که سابقاً از ستم و ظلم و تعدی یعقوب کشیده بودند^{۲۱} و بعد از آن اردوی با چنین لشکر بی کران بر آن مملکت وارد گشته، قرب پنج ماه در آن توقف داشتند، به گمان آنکه مبادا بواسطه قشلاق اردوی همایون باعث زیادتى پریشانی ایشان گردد، صلاح در قشلاق ندیدند. چه وسعت ملک شیراز از این قیاس باید نمود

-
- ۱- مز : کلمات بین دو قلاب مغشوش است ۲- ب : و مقرب
 ۳- ب : العلیه العالیه ۴- مز : کلمه نامشخص است ۵- م : نظم
 ۶- ب ، م : پی ۷- م : تیره ۸- ب : سپاس ۹- مز ، ب ، م : گردون
 ۱۰- ب : قادر در ۱۱- ب : «مردم» ندارد ۱۲- م : «و» ندارد
 ۱۳- ب : گرفتاری مردم ۱۴- ب ، م : «که» ندارد ۱۵- ب : «نمودند» ندارد
 ۱۶- م : رسانیده ۱۷- ب : کوکیکوبه ۱۸- مز : اثر» ندارد
 ۱۹- م : محصول ۲۰- م : بجهت ۲۱- م : بوده اند

که قرب هزار تومان بواسطه عمل عمال^۱ که بر بنیچه فرود آورده بودند از آن مملکت بیرون رفته بود هیچکس از لشکریان برگ کاهی نخرید و بواسطه نزول^۲ اکثر محلات ناسی خالی از نزول بود دیگر خصوصیات و فراوانی اجناس از همه باب و لطافت و نظافت آب و هوا و کثرت میوه ها و بسیاری طلبه و فضیای آن بلده جنت آسا^۳ لایعد و یحصی است^۴ چنانچه اکابر سابق و محققان صادق^۵ گفته اند . بیت^۶:

چه مصر و چه شام و چه بروجه بحر همه روستایند و شیراز شهر
منجمان صادق و اختر شناسان حاذق، روز^۷ شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه مذکوره اختیار
ساعت کرده ، شاه جمجاه با سپاه از شهر بیرون آمده، در جانب صحرای قبله که [۶۸۴] پیوسته
محل نزول سلاطین زمان و خواقین بوده^۸ فرود^۹ آمدند و قرب بیست روز در آنجا توقف
فرمودند .

در این^{۱۱} ایام، حسین علی سلطان چکنی ولد بوداق^{۱۲} خان به سببی از اسباب که تحریر آن
لایق به سیاق^{۱۳} کتاب نیست [به قتل] رسید و قرب ده روز جسد او افتاده بود. بوداق خان که
حاکم همدان بود معزول^{۱۴} گشت و کس به گرفتن او و سایر فرزندان او مأمور گشت. چون شاه
عالمیان در اصفهان قرار داده بودند که به سیر یزد توجه فرمایند، رای جهان آرای چنین اقتضا
فرمود که خود از شیراز به ایلغار به دارالعباده یزد رفته، چند روزی سیر و شکار آن خطه پاکیزه
و بلده فاخره کرده از آنجا به دارالسلطنه اصفهان روند و اردوی همایون همراه اعتماد الدوله میرزا
لطف الله به صوب اصفهان در حرکت آمد. شاه سکندر^{۱۵} سپاه آخر روز سه شنبه بیست و نهم شهر محرم
سنه مذکوره از بیرون شیراز روانه دارالعباده گشتند و اردوی معلی سه روز بعد از آن روانه اصفهان
گردیدند .

شاه عالمپناه به دو^{۱۶} روز زمستانی که شبها براه نمی رفتند از شیراز به یزد رفته ، دوازده
روز در آن بلده جنت مانند به سیر و صحبت اشتغال فرمودند و در آنجا نواب اقبال پناه جلالا حاتم بیکا
که از اعیان خطه اردوباد است و همگی او و برادران در اردوی همایون به مناصب علیه
اقدام داشته اند ، ووی مدت دوازده سال به وزارت کل ولایات کرمان مأمور بود ، و در
سلامت نفس و خوش ذاتی ممتاز افتاده، به استیفای دیوان اعلی سرافراز گشت و حضرت میرزا
شکر الله اصفهانی که سبق خدمت خراسان داشت و از آن تاریخ الی غایت به استیفای ممالک
محروسه مفتخر بود، معزول گشت.

۱- ب : اعمال	۲- ب ، م : «نزول» ندارد	۳- م : «مالایعد» ب : می لایعد
و یحصی	۴- ب : «است» ندارد	۵- م : سابق
۶- م : «و» ندارد	۸- ب : رو	۹- ب : بود
۱۱- ب : و هم درین	۱۲- ب : بداق	۱۳- ب : بسیاق کتاب
۱۴- ب : مغرور	۱۵- ب : کندر	۱۶- ب : دو روز نیم که شبها

شاه عالمپناه روز جمعه شانزدهم شهر صفر از یزد بیرون آمد، روز دوشنبه بیست و یکم منه به دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال فرمودند. دوازده روز در اصفهان توقف فرموده، ستوجه حوال رعایا و^۱ تحقیق عمل عمال آنجا شده، بعضی از اعمال آنجا را که زیادتى و ستم بر رعایا کرده بود، فراخور احوال سیاست و جریمه فرمودند و نواب اقبال^۲ آثاری آقا شاه علی دولت-آبادی - که به منصب عالی لشکر نویسی آن شاه جهان پناه اقدام داشت و از اعیان ملک اصفهان بود و به راستی و راست قلمی و وقوف^۳ و دانایی قانون زمان و دستور^۴ اوان است مامور گشت در دارالسلطنه توقف کرده، به محاسبات گذشته آن بلده طیبه و قرار جمع و اجاره سال آینده داده از عقب روانه درگاه عرش اشتباه گردد. وی استالامره المطاع، تاقیریه دولت آباد که منزل اول است، در رکاب ظفر انتساب آمده، شاه عالمپناه^۵ را در منازل خود فرود آورده، مراسم غلامی و لوازم بندگی بجای آورده، دو روز به پیشکش و مهمانی اقدام نمود. شاه عالم^۶ از آنجا روانه نطنز شد. وی توقف نموده به مهمات دارالسلطنه [۹۸۵] اصفهان اشتغال فرمود. شاه سکندر جاه با وجود شدت سرما، در رفتن^۷ دارالسلطنه قزوین سرعت تمام فرمودند و از نطنز به کاشان و از کاشان^۸ به قم و از قم به ساوه و از ساوه به دارالسلطنه فرمودند. چنان به سرعت می رانند، که مرکب سبک عنان باد به سم اسب آن مالک رقاب نمی رسد و سپهر سوار گردون رکاب از همراهی اشهب شیدیزمانند او عاجز می گردید.

روز سه شنبه هجدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره به مقر سلطنت و اقبال داخل شده، به تماشای آیین اشتغال فرمودند و بقیه آن سال فرخ فال را در قزوین قشلاق نموده به عیش و کامرانی گذرانیدند. نظم:

شه خضر رای سکندر ضمیر فریدون علم خسرو جم سریر^۹

نکرد آنکه او کرد در عزم جزم نه حاتم به بزم ونه رستم به رزم

و هم در این ایام، یعنی روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الآخر سنه مذکور، مهدی قلی خان چاوشلو - که شاهزاده صفدر سلطان حیدر را به روم برده بود - مراجعت کرده، به پای یوس سرافراز شد و کتابتی که پادشاه^{۱۰} اسلام خواندگار به نواب کامیاب مالک رقاب ظل آله در باب اتحاد و صلح و صلاح و استحکام بنیان آن نوشته بودند، روز یکشنبه پانزدهم شهر مذکور در ایوان^{۱۱} چهل ستون خوانده شد و حقیقت احوال و قرار جدا نمودن سرحد و بستن سد را معروض مقربان بارگاه عز و جلال گردانید.

و هم در این ایام خجسته فرجام، شاه مشتری احتشام را پسری شد و موسوم به سلطان حسین

۱- ب: به ۲- ب: اقبال اساری شاه علی ۳- ب: به وقوف

۴- ب: دستور به او انست ۵- ب: عالم پناه ۶- ب: عالم پناه

۷- ب: در رفتن ۸- مز: «از کاشان» در حاشیه صفحه ۶۷۸ متن آمده

۹- ب: خسرو جم مسیر ۱۰- ب: پادشاه ۱۱- مز: اوان

سیرزا گشت. ولادت^۱ وی اول شب جمعه چهارم شهر جمادی الاول سنه مذکور به طالع ...^۲ به افق قزوین.

وهم در این ایام بعضی^۳ اسرا که فرار نموده، به گیلان و زستمدار رفته بودند، خصوصاً محمد شریف خان استاجلو و مرشد قلی سلطان شاملو ایشان را به دار السلطنه آورده به قتل رسانیدند.

شعر:

چنین است آیین چرخ و سپهر به خون کسان شسته هر شام چهر
وفا و مدارا ز گردون مجوی^۴ که آمد جفا پیشه و تند خوی

وهم در اواخر این سال، بواسطه اختیار ساعت رفتن به جانب خراسان شاه عالمیان از دولتخانه مبارکه بیرون نشسته به باغ سعادت آباد که در ربع مسکون [۴۸۴] مثل آبی نیست نزول اجلال فرمودند.

و هم در اواخر این سال، خان زمان و مقرب خاقان صاحبقرانی فرهادخان مرخص شده، متوجه تسخیر ممالک خراسان گردید و مقرر گشت که محمدی خان تخماق بیگلریگی چخور سعد و ایروان و اسلمس خلیفه مهرداد و چراغ سلطان حاکم ورامین و فرخ خان پرناک حاکم دامغان و سایر اسرای قاجار و تنگچیان و لشگریان هریلاد و امصار، از خراسان و عراق و کرمان تا بین وی بوده به خراسان روند. خان عالیشان روز شنبه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از شهر بیرون رفته، بعد از چند روز کوچ بر کوچ متوجه الکای خود طهران و سمنان گردید و در آنجا لشکر خود را یراق کرده در عشراول شهر رجب المرجب متوجه خراسان شد. چون سال پارس ثیل به اتمام رسید، این مجلد خامس را تمام نمود بعون الله الملک المعبود، نود و سه سال تمام از سلطنت افزون سلاطین^۵ صفویه و دودمان مرتضویه - که به زمان مظهر موعود متصل گردد - سمت^۶ تحریر یافت. اما از مساعدت روزگار^۷، به یمن تأییدات ملک جبار وقادر مختار، مأمول چنان است که صادرات احوال^۸ و نادات افعال^۹ و مساعدت بخت جوان و روزگار با فرمان آن^{۱۰} شاه جهان و مایه امن و عدل^{۱۱} و امان که سن شریفش^{۱۲} هنوز از مرحله بیست تجاوز نکرده که روزگار دراز است^{۱۳} و شهریار جوان - سالهای بسیار و قرنهای بی شمار بر سریر گاسرانی متمکن بوده^{۱۴} و به عمر طبعی فایز^{۱۵} گردند، و در خلال آن هر روز اقلیمی تازه و ملکی بی اندازه در حیز^{۱۶} تصرف در آورند^{۱۷}، تاریخی علیحده و مجلدی تازه در قید

-
- ۱- ب: وادت ۲- در نسخه ها محو است ۳- ب: بعضی از اسرا فرار نموده
۴- مز: مجو ۵- ن: «سلاطین» ندارد ۶- ب: و سمت
۷- ن: روزگارو ۸- ن: اقوال ۹- ن: احوال ۱۰- ن: «آن» ندارد
۱۱- ن: «وعدل» ندارد ۱۲- ب: ن: شریف ۱۳- مز: درازست
۱۴- مز: بودو. ن: بود به عمر ۱۵- ب: ن: فایض ۱۶- ن: خبر
۱۷- ب: در آوردند

کتابت درآورد. والتوفیق من الله الملك الاحد الصمد. نظم: ۱

به کوشش گرفتند شاهان خراج	ز مادر نیاورد کس تخت و تاج
اگر سرفراز است اگر زیر دست	زمخت به جایی رسد هر که هست
همیشه گماریم همت ^۲ بر آن	که گیتی بگیرد کران تا کران
به شمشیر عالم مسخر شود	بدو نیک عالم میسر شود
از آن شد سرافراز عالم سپهر [۹۸۷]	که دارد علم تیغ رخشان مهر ^۳
کسی را شود شاهد ملکه یار	که بوسد لب تیغ زهر آبدار
ز گل چیدن آنکس بود بهره مند	که از بیم خارش نباشد گزند
کسی آورد گوهر آسان به چنگ	که فارغ بود از نهیب پلنگ

اختتام کلام به دعا اولی:

ای نوبت تو گذشت از چرخ برین	بی نوبت تو مباد عالم نفسی
آوازه نوبت بهر جا برسد	لیکن مرساد از تو نوبت به کسی [۹۸۸]

اختلافات نسخه برلن
با نسخه اصل

اختلافات نسخهٔ برلن

- ص ۱ س ۱: کتاب لب التواریخ من کلام قاضی احمد ابراهیمی حسینی
- ص ۲ س ۱۸: احمد بن میرمثنی ابراهیمی الحسینی خلع به الله عن الاشتغال بما لا یعنی
- ص ۵ س ۸: الخاقان معز الحق والسلطنة الدنيا والدين ابوالمظفر.
- ص ۷ س ۲۱: والحسن والحسين والزین العابدین والمحمد الباقر [والجعفر] الصادق
- ص ۸ س ۱: ونسب آن اعلی حضرت به هشت واسطه به حضرت قدسی منزلت شیخ صفی
- بدین ترتیب میرسد: [شاه عباس] بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان
- حیدر بن سلطان جنید بن ابراهیم بن سلطان شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن سلطان شیخ
- صفی .
- ص ۹ س ۱۰: نامتناهی کاشف انوار الشریعه، مظهر اسرار النبویه بوده اند که آثار او
- در لمعان معانی... .
- ص ۱۹ س ۱۱: و از پادشاهان که به آن حضرت معاصر بوده اند سلطان غازان و برادرش
- سلطان محمد الجایتو ست و به همت بلند آن حضرت مستظهر و مستوثق بوده اند و بر اعدای خود فائق
- گشته اند.
- ص ۲۰ س: گرم تازان ره عشق تو برسم سمند نعل و میخ طلب ازماه و ثریا زده اند
- ص ۱۱ س ۱۳: و در تعریف آن حضرت و مصداق این اسرار سید ابرار امیر قاسم انوار
- میفرماید .
- ص ۱۲ س ۱۶: طلوع اقبال صاحبقران سمی خلیل الرحمن یعنی سلطان شاه اسمعیل
- انا الله برهانه .
- ص ۱۳ س ۱۷: از سمشاد دینوری و او از ابوالقاسم شیخ جنید بن محمد بغدادی و او از
- ابو محفوظ کرخی و او از داود طایی
- ص ۱۵ س ۶: کتاب صفوة الصفات و کل بن اسمعیل بزار اردبیلی آورده
- ص ۱۷ س ۲۳: راجعون و این واقعه در شهر سنهٔ سبعه مائه بود و مدفنش همانجاست
- و حضرت قطب الاقطایی فرمود
- ص ۱۹ س ۱۴: امیرالاسراء ایران سلطان ابوسعید بهادر الجایتو بود .
- ص ۲۱ س ۱: فرموده انا لله وانا الیه راجعون از دودآه منتسبان ...
- ص ۲۷ س ۱۳: بردعی به شهر سرای رفت .

ص ۲۷ س ۱۴ : جانی بیک خان اوزبک حاکم تاماوالوس تاتار در آنروز بوعظ او حاضر شده بود. مولانا در اثناء وعظ حکایت تبریز و ظلم اشرف را بر خلاق بنوعی بیان نمود که حضار مجلس را گریه دست داد.

ص ۲۹ س ۶ : وجواهر واجناس و امتعه نفیسه را که تمام در قلعه النجف جمع نموده بود بیاورد و چهارصد قطار استر...

ص ۲۹ س ۱۷ : دراز کرده و ایشانرا از هم پاشیده بودند و خواتین نیز سر خود کرده هر کدام بدست یکی درآمده در خلوتی سختی شدند. ملک اشرف چون

ص ۳۰ س ۱۱ : با او مینمودند و زبان بفحش گشاده لفاظ رکیک به او می گفتند اتفاقاً اورا بخانه جانی یکی خاتون والده خواجه شیخ کججی بردند.

ص ۳۸ س ۹ : چنانچه گفته اند :

دیدم که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد و جانی بیک زر
و دیگری اینچنین چون در سفته ، فرد :

ص ۴۲ س ۶ : وراقم این نسخه تفصیل حالات آنحضرت را در جلد سادس تذکره الشعرا شاهی و مناقب الفضلای عباسی که موسوم به مجمع الاخبار و مشتمل است بر ذکر حالات اکابر فضلا و علما و شعرا آذربایجان و عراق عرب و عربستان ذکر کرده نام اصلی او...

ص ۴۳ س ۱ : و همچنین مشهور است که امیر صاحبقران تیمور گورکان از غایت اخلاص و اعتقادی که نسبت بحضرت شیخ صدرالدین داشت تمامی اسلک و عقاراتی که در مالک ایران و توران و عربستان و روم و هند و ماوراءالنهر و ترکستان داشت و به زر حلال خود خریداری نموده بود بر سبیل هدیه و نذر بحضرت شیخ عرض کرد و چون آخرهای عمر شریف آن حضرت بود و کبر سن آنحضرت را دریافته بود قبول ننمود و بالاخره عبدگونه التماس حضرت شیخ فرمود که آنرا وقف نموده، بمقدسه منوره مطهره نمودند تولیت شرعی آنرا بخلافت دودمان صفوی، سلطان خواجه علی تفویض فرمایند. صاحبقران گیتی ستان بفرموده عمل نمود...

ص ۴۶ س ۱۳ : و در بعضی از نسخ بنظر زاقم آمده که در حرگاه تیری بر مقتل آنحضرت آمده بدان درگذشت.

ص ۴۶ س ۱۵ : قود یال که از الکاء قبه و قلهان قهستان شروانست دفن نمودند.
ص ۴۶ س ۱۸ : گرویده و از انفاس میمنت اقتباسش روایح فیض حیدر کرار فایح بود و از اشعه جبین خورشید التباسش لمعات جمال عذیم المثال احمد مختار لایح مینمود.

ص ۴۷ س ۷ : علمشاه خاتون را...

ص ۴۷ س ۱۴ : و سایر اولاد امجاد آن گیتی گشای جنت مکان خصوصاً پادشاه کامیاب مالک رقاب کامران ظل سبحان که این نسخه شریف بالقاب همایون آن مظهر عدل و احسان

مزمین گشته و عالم از سایهٔ معدلت و سروت آن سپهر منزلات در کف امن و امان درآمده سطح نظر راقم است.

ص ۴۰ س ۸ : خراسید و این واقعهٔ ها یله و غایلهٔ نازلہ در شهر شعبان سنہ ثلث و تسعین و ثمانمایہ بوقوع انجامید مدت عمر شریفش بیست سال و یکماه. مصیبت زده زمانه...
ص ۴۰ س ۱۴ : سیدوائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در موضع الفندیاز از مواضع ده کندی از محال تبرسران دفن کردند.

ص ۴۱ س ۴ : با برادران شاه جنت مکان علین آشیان شاه اسمعیل انارالله برهانه با ابراهیم میرزا و والدۂ ما جدہ کہ خواہر او بود گرفته...

ص ۴۱ س ۱۱ : آن حضرت با برادران و والدۂ ماجدہ قریب بہ چهار سال...
ص ۴۱ س ۱۶ : اوان کہ سلطان یعقوب برادرش یوسف میرزا را کہ یوسفی بود در حسن و جمال از فرط محبت...

ص ۴۲ س ۵ : علمشاه بیگم آغہ.
ص ۴۲ س ۱۹ : ابداد نموده سلطانعلی میرزا کہ بزرگتر بود التماس اورا بپذول داشته
ص ۴۴ س ۱۵ : شاه عالم پناه برادرہ کہ عنقریب شرف ذکر خواہد یافت ارتفاع یافته...

ص ۴۵ س ۸ : آن آفتاب عالم آرا و متعلقان و ملازمان تعیین نموده...
ص ۴۵ س ۱۹ : وقایع بہ ترتیب عنقریب بہ زبان قلم تقریر خواہد نمود والتوفیق من الموفق المعبود.

ص ۴۶ س ۱ : ذکر حالات مقرون بسعادات شاه ملکی صفات از پی دفع اعادی و شروع در پادشاهی و عالم گیری.
ص ۴۶ س ۱۸ : میرزا و ابراهیم میرزا چنانچہ سبق ذکر یافت در قلعهٔ امطرخر محبوس گشتند.

ص ۴۹ س ۲۴ : رفت. ریش سفیدان ایل اورا درخانۂ اعلان امت والد بابا سلیمان چاوشلو کہ او نیز یکی از متعینان آن طایفہ بود فرود آورده بعد از تعظیبات و تکریمات تمامی مردم استاجلو و سران اویماق برفاقت و باستقبال استعجال نمودند. چون بسعادت پای بوس سرافراز گشتند حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت کہ غازیان استاجلو و سران اویماق برفاقت پیرمردان خود خانہ کوچ خود را بطرف روم.....

ص ۵۰ س ۵ : ہمایون پروانہ سان جمع باشند ایشان حسب فرمان عمل نموده دیگر اویماقات...

ص ۵۱ س ۷ : و اکراد و ذوالقدر...
ص ۵۰ س ۱۷ : حسین بارانی داشت بوسیلهٔ بعضی از باریافتگان گذرانیدہ مضمون آنکہ

ص ۵۲ س ۴: برابر سازد و هنگام اشتعال نایره قتال از اهتزاز نسایم جرأت طینت
مغشوش ایشان را در بوتۀ گیر و دار بگذارد.

ص ۵۳ س ۴: آتشها افروختند و همچنان گذاشتند

ص ۵۴ س ۲۱: برافراشتند نظم:

زده هر طرف خیمه و سایبان	در آن پهن دشت از کران تا کران
ز سبزه رخ خاک پیدا نبود	ز خیمه زمین پرستاره نمود
بسی خیمه و خرگه بی شمار	زده پیش و پس لشکر نامدار

و در آن مقام ...

ص ۵۵ س ۱۲: کثرتی بهم رسیده اخلاص و اعتقادان جماعت بدین سرحد رسیده
بود که صحیح القولی ...

ص ۵۷ س ۴: من توابع گرجستان

ص ۶۲ س ۶: غازیان را رکاب و سایه خانه نبود هر کدام خورجین پرتالی براسب
خود بار داشتند آنها را در پای درختی بر سر یکدیگر گذاشته بعد از فتح بر سر آن آمده هر کدام
خورجین خود را برداشته تصرف در حال دیگری ننمود و بواسطه امانت

ص ۶۳ س ۱۲: و به انواع فضایل و کمالات بر رشد و رشاد آراسته و سالها وزارت
سلاطین ترکمان نموده در آن ایام از وزارت الوند پادشاه بن یوسف میرزا ابن حسن پادشاه پهلوی
تهی کرده بود.

ص ۶۴ س ۱۷: استاجلو محمد و الیاس بیک خونسلو، ایغوداغلی.

ص ۶۵ س ۳: پادشاه مرحوم بابرین میرزا بایسنقر بن شاه رخ سلطان در سنه احدى
وستین و ثمانمائه که بر سریر سلطنت خراسان و مازندران و بدخشان قرار گرفت بفضایل نفیسه و
خصایل آراسته بود و بسختان فقرا و اهل الله میل تمام داشت و مذهب شیعه اختیار کرده بود
روزی با خواص و مقربان نشسته بود تنکۀ نقره در دست دریا عطا گرفته نوشته را بر خواند که نام
دوازده امام است. یکی از حضار گفت در کدام زمان بوده باشد میرزا گفت بنام منست. دیگر سعید
دارین میرزا سلطان حسین میرزا ...

ص ۶۶ س ۶: مثنوی:

بر آشفته شیران کوپال گیر	فرو ریختند از دوسر تیغ و تیر
سنان چشمه خون گشاده ز سنگ	بر آورده صد گونه تیر خدنگ
خدنگی همه سرخ گل بار او	گل خون بر آورده از خار او
همه باد پایان ز خون چون عقیق	شده بانمدزین بخون در غریق

و در خلال این جنگ ...

ص ۶۸ س ۲: غریو کوس داده سرده را کوش دماغ زندگان را برده از هوش

صغیر تیر و چاکاچاک شمشیر دریده مغز پیل و زهره شیر

اما در خلال ...

ص ۶۹ س ۱۱: سال ظفر مال که روز دوم رمضان المبارک ایت ثیل بعضها سبع و تسعمایه بود در بلاد شروان بعیش و عشرت و شادکامی گذرانید.

ص ۷۰ س ۷: شکر اغلی را بچنگ آورده حسن بیک را ترکمانان قرینه رستم واسفندیار می دانستند.

ص ۷۰ س ۱۱: از آن طرف اورا بقراولی تعیین نمودند پیری بیک تجر باجمعی از بهادران صفدر بصوب مقصد ایلتار کرده. . .

ص ۷۱ س ۶: وهم در این سال مغفوری خواجه عقیق منشی اردو بادی که از اولاد امجاد واسباط باو داد محقق طوسی خواجه نصیر الملة والدین محمد بود و از اکابر آذربایجان بمزید فطنت و کیاست و انشا و خط و استعداد و اهلیت بین الاقراں ممتاز افتاد بغایت خط تعلیق را خوش می نوشت از خط طیبه اردوباد احرام درگاه عرش اشتباه و الاجاه بسته بشرف پایوس اشرف سرافراز شد و منظور نظر کیمیا اثر گشته اول کسی که قلم بر طغرای فرامین شاهی ظل الهی نهادوی بود و تغییر طغرای پادشاهان سابق نموده بطوری که تا حال در میان است و مستمر است از اختراعات اوست. خاقان جنت مکان منصب جلیل القدر انشاء را بوی شفقت کرده سالها در خدمت اشرف بدان خدمت مفتخر بود.

ص ۷۲ س ۱۶: در ایران شده بود و انداختند در آن معركة واقع گشت بعد از آن

ص ۷۲ س ۲۰: حضرت نبی آخر الزمان و شاه سردان الوند را منہزم ساختہ

ص ۷۳ س ۱۷: ثلاثه ویزید و (ناخوانا) سایر بنی امیه و عباسیه و شافعی و مالکی و حنبلی گشوده. . .

ص ۷۳ س ۱۷: وهم در این سال مردم بشرف بتاج سرخ دوازده ترك از سقراط شدند وهم در آخر. . .

ص ۷۳ س ۱۸: سلاطین جغتای و قراقوینلو و آق قوینلو اشتغال داشت و در آخر عمر و پیری وضعف انزوا اختیار کرده در دار السلطنه تبریز معتکف بود رحلت نموده و در سرخیابان دار السلطنه خانقاهی موسوم به عید الجنة ساخته در آن مدفون گشت.

ص ۷۵ س ۱۱: و همچنین مصداق این حدیث صحیح و نقل صریح شیخ حسین مذکور از استاد خود سید حسن بن سید جعفر العالی الکرکی نقل نموده که در همان ایام از شام متوجه زیارت شهید مقدس معلی سزکی بودم چون بدار السلطنه تبریز رسیدم نواب پادشاه جلیل سلطان شاه اسمعیل در شکار بودند و روزی که از شکار معاودت فرمودند و اهالی تبریز باستقبال رفته بودند و همراه رکاب ظفر انتساب بشهر داخل میشدند، فقیر بجهت تماشا سر راهی گرفتم که مشاهده گوگبه آن پادشاه مروج مذهب حق ائمه نمایم. دیدم که بر استری سفید سوار شده و

دستمال سرخی بجهت کوفت چشم برپیشانی بسته و همراه او دوازده هزار سوار شده بودند. در آنروز این حدیث که بچند سال قبل از این بنظر رسیده بود بخاطر رسید و تصدیق آن نمودم و ایضاً از غرائب حالات اینست که فقیر مؤلف از شخص صالح صحیح القولی استماع نمودم که او از شخص دیگری متقی نقل نمود که آن شخص گفت که من از یکی از مجاور عتبه علیه عرش منزلت نجف اشرف استماع نمودم که آنشخص از پدر خود که خادم حرم محترم آن روضه مقدسه مطهره بود نقل نمود که شبی در واقعه دیدم که جمعی کثیر نزد حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه آمدند و شکایت از روزگار و تسلط سنیان بدکردار نمودند. پسری نزد آن حضرت ایستاده بود حضرت تاجی بشکل تاجهای مقرر بر سر او نهاد و گفت برو مردانه باش. بعد از اندک زمانی نواب جلیل سلطان شاه اسمعیل غفرله ظهور کرد. اتفاقاً من در گذرگاهی بوی رسیدم چون مرا دید از روی توجه بجانب من در حرکت آمد و بمن خطاب کرد که همان است همان است. گفتم بلی همان است و از من درگذشت. القصه اگر نه این تأیید از جانب حضرت باشد این کار را چون توان پیش برد. لهذا این امر هیچکس را توفیق رفیق نشد چنانچه سابقاً شرف ذکر یافت. ع: این کار دولست کنون تا کرا رسد.

ص ۷۶ س ۱۴: دانست که از مخالفت اونکت تمام از ممر لشکر بدوراه می یابد

بالضروه مادر خود ...

ص ۷۸ س ۱۸: که در آنزمان از واسطه انقلاب زمان بسر خود حاکم شیراز شده بود

ص ۷۹ س ۲: هفتاد و هفت سال بود و دیگر درین سال عمده اهل سلوک و محقق زمان

و صاحب مکاشفه دوران شاه نعمت الله ثانی در رجب سنه مذکور رحلت نمود و بتاریخ فوت وی نیز «نعمت الله ثانی» یافته اند. القصه چون خاقان سکندرشان ...

ص ۸۱ س ۵: از صحیح القولان استماع افتاد که حکام مازندران قریب سی هزار

تومان برسم پیشکش بدرگاه عالمیان پناه در آنزمان فرستاده بودند و ایلچیان ایشان در مدرسه غیاثیه که در دارالمؤمنین قم واقع است آن نقود را منبر ساخته بسکه مجدد در می آوردند که بنظر کیمیا اثر در آورند. اتفاقاً آخر روزی آن صاحبقرانی از شکار آمده گذرش بر در مدرسه مذکور افتاد. صدا و غوغای ضرایبان که زرسکه مینمودند بمسامع عز و جلال رسید. از آواز آن استفسار فرمودند که چه میکنند. مقربان بسمع اشرف رسانیدند که زریست که از مازندران آورده اند و بسکه شاهی ظل الهی در می آورند. بر زبان معجز بیان آن مظهر جود و احسان جاری شد که نه تالونل دور. غازیان که در رکاب همایون بودند بطرفه العینی آن سی هزار تومان را با اسباب و یراق ضرابخانه و ایلچیان که در آنجا بودند غارت نمودند و نیز بعضی از اسرا خواستند که دفع کنند و نام سی هزار تومان بر زبان گذرانیدند اثری نداد. کرم اینچنین بعد امیرالمؤمنین از هیچکس بظهور نرسیده. چون سابقاً....

ص ۸۱ س ۱۷: ناستنهای چنانچه تاریخ آن شرف صدور خواهد یافت طالع شد

ص ۸۲ س ۶: شوال مقرون به فتح و ظفر و اقبال در حوالی ...

- ص ۸۲ س ۱۲: قاجار وطبقه دیگر از دلاوران نامدار اول حصار را . . .
- ص ۸۲ س ۲۰: و چون مصاعد همت آن اعلیحضرت در عنایت ارتفاع از علوکنگره فرقلسایش ایوان کیوان در خجلت و شرمساری، اساس عمارتش بر سرکوهی بلند و سمهدوشید گشته و شرفات باره و بروجش از طاق منطقه البروج گذشته، نظم:
- یلان نعره زن بر سر آن حصار کز آن تافلک بود یک نعره وار
سپهرمنش پلنگی درو چو البرز هرپاره سنگی درو
- ص ۸۴ س ۱۴: از نقود واجناس بی پایان در آن حدود بملازمت رسیده مشمول عواطف خسروانه گردیده مقضی المرام و دوستکام...
- ص ۸۴ س ۱۱: شمس الدین که معلم آن اعلیحضرت بود و منصب صدارت داشت شریک گشت. گفتار...
- ص ۸۴ س ۱۸: دریلاقات آنروز سعید را دریافت جشنی عظیم فرمود و صحبتی بزرگ فرمود مراد بیک بایندر که در یزد می بود...
- ص ۸۴ س ۲۰: از خوف سلطان صاحب قران و شهنشاہ عالمستان
- ص ۸۵ س ۳: یوسف آقا را که یکی از آقایان اعتمادی بود بداروغگی تعیین نمود.
- ص ۸۵ س ۹: بحکومت دارالعباده قرار گرفت.
- ص ۸۶ س ۱۸: چون آن قتل عام مرضی طبع آن خسرو عالی مقام نبود باز بواسطه تشیع وریش سفیدی و بزرگی سعیدارین سیرزا سلطان حسین آرم و رزیده آتش غضبش بهمان اطفایافته متعرض بلاد خراسان نگشتند.
- ص ۸۷ س ۵: تهنیت جلوس سلطنت عراق و آذربایجان و فارس و کرمان بدرگاه....
- ص ۸۷ س ۸: و هم درین سال الوند بیک پسرزاده حسن بیک پادشاه که سابقاً حکایت او مذکور شد در حدود ماردین دیار بکر رحلت نمود.
- ص ۸۷ س ۱۰: و فرستادن پیشکش بجهت خاقان سلیمان مکان دریلاق تخت سلیمان
- ص ۸۸ س ۱۲: در حرکت آمده از آنجا مزار کثیر الانوار قیدار. علیه الرحمة من الله. الجبار. فرموده...
- ص ۹۱ س ۸: بعضی از مورخین نوشته اند که چون رایات جلال بمعرکه جدال
- آلادانه رسید، یکدومنز پیش رفته در پای آق خاقشاق نزول اجلال فرمودند چون عقبات سخت ویشه پردرخت پیش آمد لنگر انداختند و بعضی الکاء او را نهب و غارت نموده قلعه خرپره را که در تصرف ذوالقدر بود جبراً قهر گرفته معاودت فرمودند و صاحب تاریخ حبیب السیر با آنکه در آنزمان بوده میانه خاقان ظفر اثر و آلادانه ذوالقدر سه روز جنگ نوشته که امتداد داشت حال آنکه بصحت پیوسته که مقابله نشده. چون سورخ مذکور در خراسان بود نیکو تحقیق ننموده
- ص ۹۳ س ۱۹: که از جانب سلطان سراد حاکم دارالسلام بغداد بود فرستادند و او

را به ملازمت دلالت فرمودند. پس از وصول رسول مذکور، باریک‌بیک اورا تعظیم کرده خود ولشگریانش تاج پوشیدند و به جهت شاه جهانیان پیشکش فراوان و تحفه‌های نمایان مرتب ساخته آنها را مصحوب ابواسحاق شیرچی خود برفاقت خلیل آقا بدرگاه عرش اشتباه فرستادند. ابواسحاق پیایه سریر خلافت مصیر حاضر شده صورت حال باریک‌بیک و شرح اطاعت و غلامی اورا معروض داشتند. خاقان صاحبقران بر زبان الهام بیان آوردند که اورا وقتی طالب و محب میدانیم که بی‌اندیشه به ملازمت آید. ابواسحاق عود نموده حقیقت را خاطر نشان نمود باریک‌بیک خیال فاسدی بخاطر راه داده از آن اراده پشیمان شده نخست تاج انداخت و اندیشه عصیان و مخالفت بخاطر آورد و بواسطه متانت حصار و کثرت آذوقه فکر شهربندی بخاطر گذرانید و مرحومی سید کمونه را که از اجلاء سادات و نقباء نجف اشرف و عراق عرب بود باحضرت غفران پناه شیخ الطایفه شیخ علی علیهماالرحمه گرفته در چاه حبس نمود و ذخیره بسیار در نارین قلعه بغداد جمع نمود. چون این اخبار قرع سمع آن زبده اولاد حیدر کرار شد، حسین بیک‌الله را متفلا ساخته لوای توجه بدانصوب برافراخت. باریک‌بیک چون بر حقائق حالات اطلاع یافت و میدانست که اکثر مردم بغداد شیعی المذهب اند و در مخالفت با او اتفاق و اطاعت نخواهند کرد، حوصله توقف نداشت بالضروره بجانب حلب گریخت. شاه جهانگشای والجاه در بیست و پنجم شهر جمادی الآخر سنه مذکوره بدارالسلام بغداد داخل شده در چهار باغ میرزا پیربوداق نزول اجلال فرمودند. پس از آن فرمان قضا جریان صادر شد که غازیان مردم باریک پرناک را بوادی هلاک رسانند. بهادران قزلباش آن تراکمه اوباش را به قتل آوردند. شاه ستاره سپاه سید محمد کمونه و غفران پناهی شیخ عبدالعال را از چاه بیرون آورده برفاقت ایشان متوجه زیارت عتبات عالیات سدره سرتبات کاظمین و مشهدين و عسکرین گشتند. اولاً از شط بغداد بجسر گذشته زیارت امامین الهامین المعصومین ابابراهیم موسی الکاظم و اباعبدالله محمد الجواد سلام الله علیهما سرفراز شدند و شرایط زیارت و لوازم عبادت و اطاعت بتقدیم رسانید و شیعیان خاندان مرتضوی و صوفیان دودمان مرتضوی و صوفیان دودمان صفوی به اشاره آن قدوه اولاد ایجاد علی و..... را ویران کرده به آب رسانیدند و بعد از آن آتش در آن حفره انداخته اردو بازاریان آنرا مزبله خود ساختند. خاقان صاحبقران بعد از فراغ زیارت آن مکان عرش نشان اسر بعمارت مجدد در آن آستان کریانی سان فرموده ناظران دیوان، معماران روزگار و مهندسان پرکار را طلب فرمود و مقرر داشتند که بر بالای سراقده شریف آنحضرات خانه وسیعی که دوگنبد عالی ملاصق یکدیگر داشته باشد با دیگر عمارات از مسجد جامع و مدارس و منابر و خوانق و سایر عمارت بنا کنند و سرکاران تعیین نموده بزودی به اتمام رسانند و از جمله معماران ماهر و بنایان نادر استاد سلطان محمود، استاد سلطان حسین بناء قمی بودند که از چابکدستی مقرر برطاق سپهر بستندی و آن عمارات عالی گار آن استادان کاردان است. پس از آن پادشاه زمان احرام زیارت نجف اشرف و روضه مقدسه و آستانه عرش منزله پادشاه تخت امامت مالک ملک و لایت الغالب علی کل غالب مظهر

العجایب ومظهر الغرائب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه بسته. مصراع:

بهر نثار مرقد او نقد جان به کف

متوجه گشتند و چون به آن سعادت فایز گردیدند از قنادیل طلا و نقره و سایر مایحتاج آن روضه مقدسه از فروش و ظروف بنذر برده در رواج و رونق و نظام و نسق آن آستان ملایک پاسبان مساعی جمیله بظهور آوردند و مصحفی که بخط مبارک خود در صغیر سن قلمی نموده بودند چنانچه سبق شرف ذکر یافت. در سر ضریح مبارک گذاشتند و همچنان آن مصحف در کتابخانه آن حضرت است. چون در نجف اشرف آب روان نبود و مانند کربلای معلی سراب مینمود، فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که در قدیم نهری که خواجه عظاملک ... جوینی برادر کافی الکفای خواجه شمس الدین صاحب دیوان از شطرات برداشته احداث نموده و تا نجف اشرف جاری ساخته و در زمان ابقا خان و سلطان احمد چنگیزی ویران شده - امر به بیرون آوردن نهر مذکور نمودند که آنرا برداشته آب به حوالی آن مشهد مقدس و آن بلده اقدس آوردند و سرکاری آن امر جلیل بفرمان پناه قاضی جهان حسنی که ذکر اوصاف و حالات و علوم مکان و صفات او عنقریب در محل خود سمت تحریر خواهد یافت شفقت فرمودند و قریب بدو هزار تومان خرج آن نهر مبارک شده موسوم به نهر شریف ساختند. القصه که تولیت آن عتبه علیه را با حکومت حله و رماحیه با طبل و علم بسید محمد کمونه شفقت فرمودند و بندگان شیخ علی را اعزاز و احترام و تعظیمات فرموده سیور غالات و ادراتات بلاغایات ارزانی داشتند و از آنجا متوجه زیارت آستانه مقدسه عرش مرتبه مولی الثقلین، امام الخاقین اباعبدالله الحسین سلام الله علیه شدند و زبان حال بدین مقام مترنم می ساختند نظم:

آترا که بکربلا گذارست با آتش دوزخش چه کارست

بسعادت زیارت خامس آل عبا، سید الشهدا و رواج و رونق آن آستانه سپهر اعتلا متوجه زیارت مشهد عسکرین که در بلده عظیمه سرمن رای واقعست شدند و ایالت و حکومت بغداد را بخادم بیک طالش امیر دیوان ارزانی داشته او را خلیفه الخلفا لقب فرمودند و از آنجا بتاخت الوس اعراب... که همواره اهالی آن دیار از ایشان متضرر بودند دفع آن جماعت نمودند. درین اثنا بمسامع عز و جلال رسید که در آن حدود بیشه ایست در آنجا شیری مسکن گرفته و انواع آزار بمردم آنجا میرساند و هیچ متنفسی را مجال مرور و عبور در آن حوالی و حواشی نیست هریک از شیران بیشه دلاوری و نهنگان دریای شجاعت گستری در دفع آن سبع از خاقان شیر شکار رخصت طلبیدند آن اعلی حضرت قبول ننموده خود بنفس نفیس نزدیک آن جانور رفته بیک چوبه تیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت. بیت:

برآسد فغان ز آسمان و زمین که بردست و بازوی شاه آفرین

بعد از آن، خاقان سکندرشان متوجه ولایت خوزستان و حویزه گردیده و سلطان آن دیار میر فیاض مشعشی از توجه آن خسرو عالی اطلاع یافته عنان بصوب فرار تافت.

ص ۹۴ س ۱۷: احمد خوزانی اصفهانی به منصب وزارت دیوان اعلی و مولانا شمس الدین اصفهانی بهم استیفاء ممالک بحروسه سرافرازگشتند .

ص ۹۴ س ۱۸: وظفر یافتن برو بتوفیق خالق بحروب .

ص ۹۷ س ۲: شمول عواطف بیدریغ گردید و به تعظیفات بی غایت و عنایات بی نهایت و تفقادات مبتهج و مسرورگشت .

ص ۹۸ س ۱۴: که بیست و دو سال و کسری از آن گذشته بود

ص ۹۸ س ۱۴: فتح الله ابن آقاسین منشی قمی

ص ۱۰۰ س ۹: خاقان گیتیستان نیز در جواب این بیت را سرقوم ساختند . بیت :

هر کس زجان غلام شه بوتراب نیست مد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست

ص ۱۰۰ س ۲۱: میر محمد منشی قمی که از افاضل و خوش نویسان روزگار بود...

ص ۱۰۱ س ۱۱: کرمان و آذربایجان و شروان و دیار بکر و لرستان و خوزستان و حویزه و طبرستان فارغ و مطمئن گشت عازم آن اراده کثیرالفایده گردید .

ص ۱۰۲ س ۱۶: برسن میخوانی و مرا تهدید می کنی عذر شیخ زاده گفته از مجلس برخاست

پس از آن شیخ زاده نورالله را خدمت نموده رخصت داد و اسیر کمال الدین ابیوردی را تعیین نموده برسانت بدرگاه عالمپناه آن اعلیحضرت فرستاد و باز اظهار عجب و نخوت خود نمود .

ص ۱۰۸ س ۱۸: بعضی از مورخان نوشته اند که شاه صاحبقران در دارالملک شیراز

تشریف داشتند در وقتی که طعام میخوردند عرضه از جانب میرعمادالدین محمود نورکمال که

در آن اوان وزیر دیوان کرمان بود از ظلم و ستم آن خان شیبان چیزها نوشته بود و ختم باین بیت نموده، نظم:

ای شهسوار معرکه آخر الزمان از دست رفت معرکه پادشاه کن

شاه و الاجاه لقمه طعامی که در دست داشت انداخته جلو طلبید و سوار شده عازم راه خراسان گشت

ص ۱۰۹ س ۵: مظفر بتکچی که اباعنجد از اکابر استرآباد بمزید جمعیت و اسلاک

بلوک کبود جامه از سایر اهالی استرآباد ممتاز بود ...

ص ۱۰۹ س ۱۵: بمسامع عزوجل شاه عالمیان رسید . شاه جهان از آنجا...

ص ۱۱۵ س ۸: رباعی که از طبع عبیدخان در مدح شاه عالی سرزده بود گذرانیدند

ص ۱۲۲ س ۱۶: احوال او در جلد اول از مجلدات ثمانیه از تذکرة الشعراء شاهی و

سناقب الفضلاء عباسی در سلک تحریر درآورده اسم وی شیرعلی بوده ...

ص ۱۲۴ س ۴: وزارت سلاطین ترکمان و مدتی وزارت خاقان صاحبقران نموده بود

در خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس معلی سزکی مدفون گشت رحمة الله علیه . چون خاقان

صاحبقران ...

ص ۱۲۵ س ۱۰: کالپوش که در حوالی استرآباد واقعست محل نزول ...

ص ۱۲۹ س ۱ : ذکر محاربه خاقان کامکار با سلطان سلیم پادشاه روم در موضع چالدران .

ص ۱۲۹ س ۱۰ : میفرستاد و قبل از آنکه سلطان سلیم پادشاه شود پدرش سلطان بایزید در حیات بود خانی محمد مذکور هر روز تاخت به الکاء روم میرد و قتل و خرابی بسیاری کرد و در آن ایام به آن شهر که یکی از بلاد معتبر روم بود رفته در آن بلده قتل و غارت و فساد بسیار نمود. سلطان سلیم که از آن واقف شد، غیرتش در حرکت آمد کس فرستاد و پیروی احوال مردم آن شهر نمود هزار زیر جامه خونین که غازیان رستم توان ازاله بکارت دختران اعیان ایشان نموده بودند جمع کرده نزد پدرش به اصطنبول فرستاد که لشکر قزلباش به الکاء مردم تواینچنین بی ناموسی کرده اند. سلطان بایزید از آن تجاهر نموده آن قضیه همچنان ذخیره خاطر سلطان سلیم می بود و سبب دیگر آنکه

ص ۱۳۱ س ۱۹ : بردند و بعضی دیگر چنین نقل نمودند که چون سلطان علی میرزای افشار که از اسیرزاده های اویماق افشار بود و شباهتی تمام بغفران پناه سلطان علی میرزا برادر خاقان صاحبقران داشت خاقان سلیمان مکان بغایت اورا عزیز و محترم میداشت و اورا یک نفس از خود جدا نمی ساخت و بطریق آن اعلیحضرت مزین و سلبس و بر مرکب سوار می بود و در آن روز عالم سوز سلطان علی میرزا چون دید که روسیان صحبت بر شاه عالمیان تنگ کردند از میان آن قشون اسب جهانیده پیش رفت و گفت شاه اسمعیل منم. روسیان اورا گرفته نزد سلطان سلیم بردند و چون محقق شد که یکی از غلامان خاقان صاحبقران است بقتل او حکم فرمود.

ص ۱۳۳ س ۱۶ : حسین میرزا بایقرا از ازبکان شکست یافته بود و بعراق آمده به به پایبوس شاهنشاه صاحبقران سرافراز شده بموجب حکم جهان مطاع در ری ساکن بود.

ص ۱۳۳ س ۲۳ : سرافراز شده بود در اواخر عمر ترك مناصب و امور دنیویه کرده بطاعات و عبادات اشتغال داشت در دارالسلطنه قزوین رحلت نمود.

ص ۱۳۴ س ۱۶ : قلعه کاخ را که از بلاد معتبر روم و از جمله شصت شهر روم است و به دیار بکر اتصال دارد و یوسف بیک و رساق از جانب صاحبقران کو قوال آن بود در وقت مراجعت از چالدران آنرا گرفت. کاخ قلعه ایست حصین و حصاری متین در اقطار آن باغات بسیار و بساتین بیشمار و آب فراه در تحت قلعه نمودار «جنات تجری من تحتها الانهار»^۱ و بساطین او بر کنار فرات نمودار فردوس و آب حیات و از بدایع آن موضع سر سال در فصل بهار بمحض قدوت حضرت آفریدگار سه روز پیوسته صفراطیور بجثه عصفور که تازه بر پر آورده از هوا فرود می آید و مردم آنجا آنرا گرفته نمک سود می کنند و در ظروف کرده ذخیره می سازند هر چه در آن سه روز نمیگیرند بال بر آورده می پرند. القصه که باز در همین سال ...

ص ۱۳۵ س ۱۶: میانه لشکر ظفر اثر خاقان صاحب قران و لشکر رومیان و بعضی سوانح آنزمان. چون خسرو صاحبقران...

ص ۱۴۰ س ۱۴: والی آن دیار سیادت منقبت میر عبد الکرم
ص ۱۴۰ س ۲۱: هم درین سال فرخ فال حضرت آله شاه جهان پناه را در دارالرمذ مراغه دویسر نیکو اختر از پی یکدیگر کرامت نمود یکی موسوم به سام میرزا کردند و ولدش در روز [چهار] شنبه ۱۱ شهر شعبان سنه ثلث و عشرين و تسعمائه، دیگر بهرام میرزا تولدش در روز سه شنبه ۲ شهر مذکور

ص ۱۴۰ س ۲۰: هم درین سال شاه قوام الدین نوربخشی که از اکابر سادات ری بود و بواسطه اندک رنجشی و طمع بر قطعه ملکی مولانا امیدی رازی را که از افاضل علما و اکابر شعر بود بقتل رسانید و در باب تاریخ وی افضل نامی تهرانی گفته، قطعه:

نادر عصر امیدی مظلوم	که بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمده گفتا	کای ز حال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس	«آه از خون ناحق من آه»

ذکر حالات مولانا در کتاب مستطاب تذکرة الشعرا تفصیل یافته. گفتار در ذکر فوت سلطان سلیم.

ص ۱۴۲ س ۲: یافته اند ذکر حالات سلطان سلیم در مجلد... کتاب افادت انتساب خلاصة التواريخ به تفصیل مذکور شده. چون خاقان صاحبقران از سفر رحلت خواندگار خاطر از رهگذر ولایت آذربایجان جمع نموده، شکارکنان تابله اصفهان در حرکت آمد و قبل از توجه بدانجام در دارالسلطنه تبریز سیادت و نقابت پناه اسیر عبد الوهاب تبریزی را که از اجله سادات و نقبا و اکابر و فضلاء آنجا بود برسم رسالت بروم جهت پرسش تعزیت سلطان سلیم و تهنیت سلطنت سلطان سلیمان بروم فرستاد. القصه چون خاقان صاحبقران به اصفهان رسید، چون از خلیل سلطان ذوالقدر حاکم شیراز در جنگ چالدران تقصیری واقع شده بود...

ص ۱۴۷ س ۲: «غم بی حساب» بطریق تعمیه تاریخ گشته. قبرش در محاذی پائین پای مبارک حضرت امام همام علیه الصلوة والسلام متصل به گنبد میرعلیشیر در صحن پائین پا نزدیک به پنجره فولادی و عمارت مدرسه شاهرخی. شرح حالات مولانا در نسخه شریفه مونس الاحیاب ذکر کرده. هم درین سال خاقان خجسته خصال والد را قم را که از اعظم اکابر ولایت عراق بود یعنی سعیددارین آقا کمال الدین حسین مسیبی را بمنصب سامی وزارت دیوان اعلی جای میرعمادالدین محمود شفقت کرده موجب اورا بمبلغ هفتصد و پنجاه تومان پروانچه اشرف شفقت کردند^۲.

ص ۱۴۸ س ۱۱: میرمحمد بن امیر یوسف که یکی از اسراء شاهی و صاحب طبل و علم بود در دارالسلطنه هراة الکاء داشت و منصب شاهزاده عالمیان به او متعلق بود و مرجع اهل خراسان بود در دل داشت ویرا بموافقت بابر پادشاه متهم ساخته ...
ص ۱۴۸ س ۱۳: گویند که در وقتی که قصد آن سید مظلوم نمود وی قطعه گفته نزد او فرستاد این بیت از آنجاست. شعر:

بناحق ارتو مرا میکشی ولیک به بین که عاقبت چه کند باتو خون ناحق من
و مولانا شهاب الدین احمد حقیری هروی معمایی در تاریخ قتل آن مرحومی گفته است، نظم:
چون کرد به تیغ جان ستان چرخ فلک از لوح زمانه نام میرک راحک
گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که «قتل بندگان میرک»
و بعضی از علما «والله شهید و هو یحیی الموتی» تاریخ فوتش یافته اند. عمرش پنجاه و شش سال در تاریخ صدارتش «شرح الله صدره فهدی» یافته اند و تاریخ امارتش که صاحب طبل و علم گشته «امیر باستحقاق» پیدا کرده اند.

ص ۱۴۹ س ۱۶: که ذکر حالات او در تذکرة الشعرا ایراد یافته در دارالسلطنه هراة وفات یافت. وهم درین سال مولانا محیی لاری که یکی از علماء زمان بود در شیراز فوت شده مدفنش آنجاست.

ص ۱۵۱ س ۱۰: میرزا شاه حسین از جانب پدر سبزواریست و از طرف مادر بشیخ یوسف بنای اصفهانی که از اکابر مشایخ و اهل سلوک بود میرسد وی در عنفوان شباب...
ص ۱۵۱ س ۱۳: در جنب گلبار دارالسلطنه اصفهان واقعت از مستحدثات آن استاد زمان است چنانچه بردرگاه عمارت مرقوم است بیت...
ص ۱۵۲ س ۲: رباعی:

ای آنکه جهان خوش به لقاسی تو بود تا دور سپهر است بقای تو بود
هرجا که حدیثی بزبانی گذرد ختم سخن آن به که دعای تو بود.
میرزا شاه حسین ...

ص ۱۵۲ س ۷: صحبتها داشتی و در اثر صحبت او شاه عالمیان بشرب مدام افتاده بود و هم درین سال ...

ص ۱۵۲ س ۱۰: قاضی جهان حسنی شفقت فرمودند و قاضی مشارالیه را روانه شیراز نمودند. وی در ذی الحجه

ص ۱۵۳ س ۲۳: اسمعیل و بعضی دیگر «بانی مذهب ائمه دین» پیدا کرده اند
ص ۱۵۴ س ۱۲: رفع بدع ذمیمه از روی بلاد ایوان بالکلیه فرمودند.
ص ۱۵۵ س ۱۶: و خانان و لشکر قزلباش نیز از اویتنگ آمده در جنگ مداهنه نموده اند.

ص ۱۵۵ س ۲: خاقان صاحبقران را پنج پسر بود یکی رستم بیرزا که نزد دیو سلطان روملو می بود و در ایام شاه ملکی صفات فوت شد چهار دیگر که بعد از آن اعلیحضرت بودند با پنج دختر پسران .

ص ۱۵۵ س ۶: واقعه هایل و حادثه نازله غفران پناه امیر جمال

ص ۱۵۵ س ۱۱: باتفاق جدراقم قاضی میراحمد شده ...

ص ۱۵۵ س ۱۱: واقع شد مصطفی سلطان مشهور به کپک

ص ۱۵۶ س ۱۶: خواجه جلال الدین محمد

ص ۱۵۶ س ۱۷: بیت مولانا حیرانی قمی را مناسب حال خود میخواند

ص ۱۵۶ س ۲۲: و این سال اول سالیست که تباشیر مناشیر دیوان از پرتو مهر

سهرآسا از مطلع تنفید و امضاد سیده، اشعه فیض آن بعالمیان رسید. منشیان قضا و قدر نقش توفیق

همایون این کلام بوزن که نظام عالمی بدان منوط گشت - «بنده شاه ولایت طهماسب» - موافق

تاریخ سال مزبور یافتند و حکومت خراسان ...

ص ۱۶۰ س ۹: بر پروانجات ایران باشد .

ص ۱۶۰ س ۱۵: یافته اند. حضرت امیر از جمله شاگردان شیخ الطایفه شیخ علی علیه.

الرحمه است و در نجف اشرف مدتی با شیخ می بوده و در اوایل حال و طالب علمی در دارالسلطنه

هراة پیش مولانا شیخ کمال الدین حسین محتسب دارالسلطنه مذکور در زمان سعید دارین

بیرزا سلطان حسین شرح طوابع خوانده و بعد از آن در شیراز مدتی پیش علامه دوانی مولا

جلال الدین محمد مطالعه کرده...

ص ۱۶۲ س ۹: محمود بیک افشار ولد محمدی بیک و ولد بیرام .

ص ۱۶۲ س ۱۷: گیلان بیه پس برشت نزد اسیره دباغ مشهور به مظفر سلطان رفتند.

ص ۱۶۳ س ۴: دورمش خان که پس از شاه صاحبقران دوسال زیسته بود و اونیز بواسطه

شرب مدام و قلت میل طعام نقص تمام باحشای او راه یافته پهلوی بریستر نتوانی نهاده روز بروز ضعف

قوت پیدا کرده خفت مرض اتفاق نمی افتاد تا آنکه در یکی از شهور این سال آن خان حمیده خصال

از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید و بسبب فقدان باده زندگانی مخمور گشته در بزم حریفان

«ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا»^۱ از اندوه خمار خلاص گردید. نظم :

درین ره خواه خان و خواه درویش در آخر عاقبت مرگ آیدش پیش

در این بستان گیاه خرسی نیست گیاهی بی بقا تر ز آدمی نیست

بعد از حدوث این واقعه، محرمات سراسپرده ایالت و مخصوصان سده جلالت آن حامی ملت را بر

نهج شریعت مطهره غسل داده تکفین نموده سادات بابرکات و صلحای حمیده صفات بروی نماز

گزاردند^۲ و چون از شب اندکی گذشت جنازه اش را مصحوب خضر چلبی که صفات طالب علمی

ودیلانت موصوف بوده و از قدیم الایام ملازمتش مینمود بصوب مشهد مقدسه منوره رضیه رضویه - علی مدقوله الف صلو و سلام و تحیه - گسیل فرمودند.

ص ۱۶۳ س ۱۸ : منهدم سازند اما چون عادت مشتمل بر افادت حی لایزال و حکمت مقتون بمنفعت ملک متعال به نسبت بعضی از سواد برین نهج جاری شده که ذی شوکتی که رخت هستی از سفینه دیرینه دنیا بساحل منزل عقبی نقل کرده، مشتهیات جسمانی بلذات روحانی تبدیل یابد دست قضا بساط حیات او را طی نموده ازین محنت فرا به فضای ریاض قدس رساند. جمعی که در پرتو آفتاب اقبالش پرورش یافته از فیض سحاب مکرمتش نشوونما پذیرفته اند از عقب وی متوجه آن عالم می گردند و نزد همگنان عیانست که علاقه ربط و خصوصیتی که خان مغضرت پناه را نسبت بخواجه حبیب الله بود بهیچ یک از ترکان و تاجیکان نبود. علی هذا پس از رفتن خان باندک زمانی این فتنه خاست و در خلال...

ص ۱۶۶ س ۲۰ :

دهد مرغ را دانه صیاد جلد پشش درخم دام حیلت کشد
بیناد کحل سعادت بچشم که درچشم دل میل غفلت کشد

بعد از استقرار خواجه مشارالیه در دارالسلطنه هراة مهااسکن...

ص ۱۶۹ س ۱۶ : پادشاه خجسته مال درجده... کتاب افادت انتساب خلاصه التواریخ در ذکر سلاطین خلفای گورکانی سمت تحریر یافته و درین سال

ص ۱۷۵ س ۲۰ : در آن زمان چون حکومت دارالسلام بغداد به ایراهیم خان برادر اسیر خان موصول که از اولاد گلابی بیگ ترکمان موصول است متعلق بود ، ذوالفقار خان علی بیگ مشهور به نخود سلطان که...

ص ۱۷۶ س ۶ : ابراهیم خان که در بیلاق ماهی دشت چند روز با چند نفر از ملازمان و شیخ محمد کرانی [در] دیوانخانه خود نشسته بود که ذوالفقار با دویست نفر از اشرار باردوی عمو اسب انداخت .

ص ۱۷۸ س ۷ : تسعمایه و بعضها ۹۳۶ در دارالموحده قزوین .

ص ۱۷۹ س ۱۸ : و شرح این واقعه از عطیه توفیقات الهی تیسیر می یابد. گفتار در ذکر محاربه پادشاه عالم پناه بابعید خان اوزبک در موضع ساروقمش و انهدام اساس جمعیت آن قوم ناتمام.

ص ۱۸۱ س ۵ : پادشاهی و سلطنت مملکت توران بوی تعلق می داشت
ص ۱۸۲ س ۱۵ : مردم اردوبازاری و شتران باری را به شیبۀ تیر گرفتند. اردوبازاریان دلیر و ساریبانان و قلقچیان ... اوزبکان را بضرب تیر از خود جدا می ساختند.

ص ۱۸۳ س ۱۸: در پای آن علم ستاده در آنوقت امداد روحانیت حضرت مقدسه اسیر المؤمنین لجه کرم حضرت ارحم الراحمین و رب العالمین را در جوش آورد و تسیم ظفر تسیم «وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» انقاب از چهره پیکر نصرت اثر «توجه حیث شدت فانك منصور» رفع کرد. ملهم غیب و مرشد «لاریب نیز» والله یؤید بنصره من یشاء^۲ در گوش هوش پادشاه خطاپوش گفت.... اسراء دولتخواه و قورچیان آگاه که از فرط اخلاص کمال اختصاص قدم استوار کرده و پای ثبات افشرد در رکاب ظفر انتساب ایستاده بودند شجاعتی چنین که از آن خسرو با تمکین مشاهده نمودند همه تیغها آخته نیزه ها برافراخته برعبید و عبیدیان تاختند و بطرفه العینی دشمن متحن را منهزم ساخته لوای فتح و نصرت برافراختند. مصداق این سیاق آنکه راقم این حروف در مشهد مقدس رضیه رضویه - علی مشرفها الف الف صلوة و تحیه - از بعضی صلحاء ثقاة استماع نمودم که در شب جمعه یازدهم محرم مکرم که روزش روز فتح آن خسرو عالم افروست، یکی از صلحاء مؤمنین در آن روضه عرش مکین خواب دیده که آنحضرت سلام الله علیه از ضریح مبارک بیرون آمده متوجه بیرون گشته آنشخص از آن حضرت سوال کرده که یاسولا بکجا میروی جواب فرموده اند که بجام بمدد طهماسب می روم صدق یابن رسول الله. القصه که در آنروز....

ص ۱۸۵ س ۲۱: سپاهی است که در آن آب اخضر گشته عیان، اعنی روشنی اهل جهان...
ص ۱۸۶ س ۶: رسانید. شاه حمجاه ظفر پناه از آن جنگاه منصور و مؤید مراجعت نمود و لشکر شکسته اوزبکان از قصبه جام تا سرو شاهجان جایی درنگ نکردند و عجبتر از آن وقایع آنکه بعد از فرار عبیدخان و قرار پادشاه آگاه که بنفس نفیس از بارگیر فلک مسیر فرود آمد...

ص ۱۸۶ س ۱۲: شدند در آنوقت فارس میدان پردلی محمد سلطان تکلوشرف الدین اغلی از نواب عالی از پی تحقیق این اسر رخصت یافته قریب بمعسکر جانی بیک سلطان رفته دونفر...

ص ۱۹۰ س ۱۳: مشهد مقدس امام همام ابا ابراهیم موسی الکاظم سلام الله علیه بسته

ص ۱۹۰ س ۱۹: ذکر آمدن عبیدخان بخراسان

ص ۱۹۰ س ۲۰: بجانب عراق از خراسان

ص ۱۹۲ س ۱۳: بخدمت نواب میرزایی و ملازمت جناب خانی ارسال نموده فرستاد

ملک در وقت مناسب از پی بساط بوسی نواب میرزا و دست بوس خان شوکت اهتمام فرار از گشته و تحف و هدایایی که داشت گذرانید.

ص ۱۹۳ س ۲: پس از وقایع، چون شاه جمجاه نواب سام میرزا رامیخواست که بالطف

و استمالت مفتخر و سرافراز ساخته نزد خود آورد غایتش بواسطه کثرت مخالفان و طغیان

ایشان در محل تعویق می افتاد همه روزه در فکر و خیال آن بودند. اما شاهزاده سام میرزا پس از آن فتوحات و تیسیر عطیات که مذکور شد به اشارت حسین خان شاملو که له و مدار علیه نواب میرزایی بود بصوب فارس و عراق در حرکت آمد و مترصد ورود الطاف شاهی بود. ذکر مجملی از باقی احوال عبیدخان بدافعال .

ص ۱۹۳ س ۲۱ : رسانیدند که قصیده که مولانا هلالی جهت خان عالی گفته : درین مصرع که مصرع : زمغرب تا بمشرق رفت و یکشب در میان آمد، قصدش اینست که چون شاه جمجاه بخراسان می آید خان راه فرار پیش می گیرد و بعضی ابیات آن قصیده اینست ...
ص ۱۹۵ س ۵ : شرح حالات و اشعار مولانا در جداول تذکرة الشعراء عباسی در تلو شعرای خراسان رقم تحریر یافته. و هم درین سال شاه حمیده خصال میر نعمت الله حلی را
ص ۱۹۵ س ۸ : سال ششم از سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم نوروز پارس نیل جمعه دهم رجب .

ص ۱۹۵ س ۲۵ : شیخ زین الدین علی عبدالعالی قدس سره اکثر اوقات رفیق شاه حمیده صفات بودند. جولان قلم در توجه شاه عالمیان بخراسان مرتبه ثانی وظفر براءداه بتأیید ملک منان. چون پادشاه آفاق از سالک عراق بدفع سلاطین اوزبکیه ...
ص ۱۹۶ س ۲۴ : پس از آن قرار یافت که هریک از خانان و سلاطین ایلچی از جانب خود بخدمت شاه عالمیان فرستند. مجملی از ...
ص ۱۹۷ س ۴ : چون این سخنان بمسامع عزوجل شاه عالمیان رسید بغایت شکفته و خوشحال گردید.

ص ۱۹۷ س ۱۱ : روی باسرای دولتخواه کرده گفت اوزبکان درین مرتبه بجنگ نمی آیند و میانه ما و ایشان جنگ واقع نخواهد شد چرا که داب سلاطین اوزبکیه نبوده که ...
ص ۲۰۱ س ۱۹ : مثل اسرای زیک و چگنی و سایر اکراد و اسراء چینی و عربگیرلو و ورساق .

ص ۲۰۲ س ۱۱ : عالم پناه خواجه مظفر صاحب ظفر، کلک زبان را بدعای شاه ملا یک سپاه گویا ساخت .
ص ۲۰۵ س ۱۳ : مواکب داشت و مشاهده و ملاحظه مینمودند . بعد از فراغ از آنها مراجعت نمود .

ص ۲۰۵ س ۱۶ : به جوشیدن درآمدند. القصه که از آن غوغا و فریاد و صدا گوش عالمیان کرگشت .

ص ۲۰۹ س ۱۳ : ثنا گشاده ابوسعیدخان که بزرگتر ایشان بود گشوده ...
ص ۲۰۹ س ۲۳ : ایلچی شاه کامگار عالم مدار ظفر کردار ...

ص ۲۱۰ س ۱۹ : او را از بیابان مرو گذرانیده بولایت سرخس و زورآباد رسانیده و مراجعت نمایند.

ص ۲۱۲ س ۲۴ : اسیریک مشهور بمهرپسرزاده امیرزکریا کججی که سابقاً ذکر او شد متعلق ساخت وزارت نواب میرزایی بمرحومی خواجه شجاع الدین محمود شیرازی شفقت فرمودند.

ص ۲۱۳ س ۵ : سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم اعلی حضرت ...

ص ۲۱۴ س ۴ : جوان بودند حسین خان با آنکه چندان بیسر اوجم نبودند خود را ...

ص ۲۱۴ س ۸ : درگذشت اما راقم از بعضی غازیان صحیح القول که در آن معرکه بودند شنیدم که قراعلی ذوالقدر ...

ص ۲۱۴ س ۱۸ : علیهما الصلوة والسلام در ولایت گرمروسیانۀ تکلوسایر اویماقات جنگ شده ، درین اثنا یانچی اعلی ...

ص ۲۱۵ س ۳ : ایشان را با کدوک علی و قصاب اعلی که محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستاد .

ص ۲۱۵ س ۸ : آوردن روسیان به آذربایجان .

ص ۲۱۷ س ۶ : بر سریر سلطنت بلاد هند نشستہ تمامی امرا و سرداران بلاد هند و جفتای دست بیعت و تبعیت به آن خسرو پاک اعتقاد دادند و آن پادشاه عدالت نهادنیکو اعتقاد مضمون همایون «الولد الرشید یقتدی بابائه» را وجهه همت بلند و منظور نظر بی گزند ساخته خدام درگاه سلاطین پناه بنای نصفت و رأفت در بسیط زمین هند نهادند. سال هشتم از سلطنت آن خسرو با ترحم نوروز لوی ثیل روز شنبه ۳ شعبان المعظم مطابق ثمان و ثلثین و تسعمائه هجریه . شاه جمحاه ستاره سپاه نوروز این سال بعیش و کامرانی و فتح و شادمانی در آذربایجان گذرانیده ، سابقاً مذکور شد اولامه ...

ص ۲۱۹ س ۷ : درآمده بود دری گرانمایه بر منصه ظهور بی قصور و کسور بل از سرتا قدم همه نور جلوه گر گردید و دیده انتظار منتظران مشتاق از دیدار مسرت آثار آن یگانه آفاق فروغ موفور دیده خروش تهنیت بگوش ساکنان سموات رسید. ملکی در صورت بشر قدم سعادت اثر بر عرصه گیتی نهاد. شاه جمحاه او را نذر حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن علیه صلوات من الله الملك المنان نموده حلقه غلامی آن حضرت را در گوش کشید. شعر :

جهان گشت آباد از فشاهی براوج خلافت درخشید ماهی

چه ماهی که خورشید باخیل انجم بود حضرتش را محقر سپاهی

چون فرزند اول و نذر حضرت صاحب الامر بود خانان نامدار و اسراء عالیقدر و صدور عظام و وزرای ذوی الاحترام و سایر ملازمان درگاه سپهر احتشام نقود نامحدود از ایضی و احمر و دروگوهر نثار مهد عالیش نمودند و آن مولد هدایت مسعود مکنی به ابوالغازی و مسمی به سلطان محمد ساختند

وچند قابله قابل و سرضعة شیرین شمایل جوت ارضاع آن جوهر نفاع تعیین فرمودند. اما از پی دفع عین الکمال که لمعه ای از انوار نور حدقه مازاع البصر و... علیه من الصلوة از کیهان دلیلی است روشن بر وقوع مدفوع ان العین حق، خبر کلفت اثر آمدن عبیدخان و محاصره نمودن دارالسلطنه هراة و دشواری و تعب محصوران آن دیار معروض شاه کامکار گردید. گفتار در آمدن ص ۲۲۲ س ۱۵: شعبان مطابق تسع و ثلاثین و تسعمایه در دارالسلطنه تبریز گذرانیدند در اول بهار آن روزگار قمش اغلان...

ص ۲۲۳ س ۲۰: در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه اربعین و تسعمایه از ظاهر هرات

ص ۲۲۴ س ۳: کرج ساوخ بلاغ

ص ۲۲۵ س ۱۷: آمدند چون هفت ماه و نیم آن خسرو واجب التکریم برین نهج که مذکور شد اوقات فرخنده سمات در دارالسلطنه هرات بگذرانند [ایالت آنجا را بدستوری که بشاهزاده بهرام میرزا تفویض کرده بود بشاهزاده سلطنت انتظام سام میرزا که برادر حقیقی اوست مفوض ساخت و آغزیوارخان شاملو را که بوفور سردانگی و دلوری از سایر اسرای آستان جلادت گستری نسبت امتیاز داشت لله آنحضرت ساخت و سرانجام ملک و مال را بوی ارزانی داشت و پس از فراغ از امور مملکت خراسان در هفتم ماه صفر سنه احدى و اربعین و تسعمایه از موضع پل مالان که در یک فرسخی شهر بند هراة واقع است کوچ کرده بصوب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد پس از سودن جبین برخاک آستان آن روضه مبین و آن سده عرش قرین بخاطر فاتر گذرانند که بطریقی که مغفرت پناه میر سید محمد پیشماز که از علما و فضلاء جبل عامل بوده و در اردوی همایون با مرپیشمازی اشتغال داشت خواب دیده بود که آن اعلیحضرت سپهر منزلت در آن روضه مقدسه عرش مرتبه از جمیع مناهای توبه فرسوده و به همان قاعده در آن روضه مقدسه منوره مؤکد بقسم و ایمان توبه نمودند.

ص ۲۲۶ س ۳: درین اثنا خبر آمدن ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان خواندگار پادشاه ممالک روم بدارالسلطنه تبریز و رفتن اولامه سلطان تکلو بر سر شرف خان کرد به بلده شرف خان مذکور در دارالسلطنه هراة بمساع عز و جلال رسید. چون پادشاه جمعا در پانزدهم شهر ذی حجه بداعیه یورش بلخ از دارالسلطنه بیرون آمده، قریب چهل روز در موضع النک نشین توقف کرده بواسطه خبر رومیان فسخ آن عزیمت نموده چنانچه مذکور گشت در ماه صفر...

ص ۲۲۶ س ۱۰: خوارزم بود خود را بیای اعلیحضرت سپهر منزلت انداخته حضرت امام ضامن ثامن صلوات الله علیه را شفیع گناهان خود گردانید. شاه دین پناه قلم غفو بر جریده گناهان وی کشیده اورا در سلک...

ص ۲۲۷ س ۲۲: آن خسرو نوروز یونت ئیل چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان مطابق سنه ۹۴۰. شاه عالمیان نوروز این سال در خراسان کرده بعد از استماع خبر رومیه شومیه بدارالسلطنه تبریز متوجه عراق شدند و منتشاسلطان را با اغلان...

ص ۲۲۸ س ۷: روانه ابهر شده از عقب سیرزاها و امرا با ذریابجان متوجه گشتند. ایراد شمه‌ای...

ص ۲۳۱ س ۸: موسی سلطان حاکم دارالسلطنه تبریز بمجرد استماع توجه آن سلطان سلیمان مکان...

ص ۲۳۲ س ۱۷: که بر جنگ سر کوچ منع کرد و گذاشت که رومیه عرباها را آراستند و آن شکست بشومی دلیری او واقع شد. دیگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی امر فرموده که یک مسلمان از دو کافر فرار نکند.

ص ۲۳۴ س ۶: چاره ماساز که بی چاره ایم گرنوازی به که رو آوریم
ص ۲۳۵ س ۱۹: توقف فرمود، بعد از آن بر سر قلعه وان رفتند از قورچی یک هزار و چهار صد کس در رکاب ظفر انتساب بودند امراء و ملازمان خود بهفت هشت هزار نفر رسید از آن جمله سیصد و پنجاه تنمه تا هزار کس ملازمان. امرا قلعه وان را حصار کردند و وورش انداختند.
ص ۲۳۶ س ۱: او را پسر خوانده. امراء مذکور چون بسعادت مجالست مجلس بهشت آئین سرافراز شدند حکایت مذکور را عرض نمودند.

ص ۲۳۶ س ۳: تشلاق آن سال در صحاری و بیابان پایان رسید اما خواندگار تشلاق در بغداد نمود. محمد خان شرف الدین اعلی تکلو حاکم آنجا حسب الامر همایون اعلی بغداد را انداخته جمیع ذخیره و آذوقه که داشت در شط انداخت و از راه حویزه و بصره متوجه درگاه خلائق پناه شاه جمجه گشت!

ص ۲۳۶ س ۴: مذکور شد و ایضاً از اقوال و افعالش روایح نفاق و خلاف مستقم گشته همواره آثار آن بر ضمیر آفتاب تأثیر ظاهر شده بود و مقارن آن حسن آقا ملازم او بعرض اشرف رسانید که عنقریب وی سالک طریق عناد می گردد. بناء علی تلک الجهات آن خسرو خجسته صفات قصدوی را با بعضی از محرمان و مقربان در میان نهاده در وقتی که آن حال تباه....

ص ۲۳۶ س ۱۱: میرغیاث الدین محمود و میرشمس الدین محمد که وزیر خورد دیوان و وزیر خان بودند به حسن بیگ یوزباشی استاجلو گیرانیده مقید و مأخوذ گشتند و مال و اسباب و جهات ایشان و آن سلسله علیه از خویشان و متابعان تمامی بسرکار خاصه و اصل گشت سوای املاکی که در دارا مجرد ولایت فارس وقف عتبات عالیات سدره مرتبات کرده بودند و هم در آن ایام سه برادر را بقلعه النجق که در متانت و حصانت از قلعه گردون افزون بود و مانندش از دایره فرض عقل بیرون، فصیلش با فلک البروج توامان و خندق عمیقش با گاو زمین همعنان: نظم:

کسی گرشدی چرخ را بر زیر فصیلش ز دور آمدی در نظر
از آن سهمگین خندق پرستیز خلا و ملا خندق و خالک ریز

۱- در این قسمت تا عنوان: «سال یازدهم از فرمانفرمایی آن خسرو غازی» (صفحه ۲۴۱ متن چاپی) این نسخه مطالب را با تقدم و تأخر آورده است.

زحل تا شود بر درش پاسبان کند طوبی و سدره را نردبان
یکی سنگ از آن قلعه باشکوه در افتاده و گشته فیروزکوه
برده و محبوس ساختند و میرعنایت جوزانی عم مرحوم میرزا عطاءالله.....

ص ۲۳۶ س ۱۶: سحر با جابت «یا ایته النفس المطمئنة»^۱ بنعم روح و ریحان رسید و اطاعت امر «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^۲ کرده و بفردوس جنان شتافت و در پس پشت ضریح مبارک در خارج روضه مطهره در رواق و ایوان پنجره بزرگ فولادی مخفی و مدفون گشت و حکمت گویا در همین بود که در همان ایام عراق عرب بدست روسیه درآمد «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است و یکی از فضلاء عصر چنین در سلک نظم درآورد، رباعی:

افسوس که رفت مقتدای شیعه آن هادی دین و پیشوای شیعه
تاریخ وفات او چو جستم زخرد گفتا که بجوز «مقتدای شیعه»

حضرت شیخ رحمه الله علیه از کربک نوح جیل عامل بوده ...

ص ۲۳۷ س ۱: بظهور آورد و در اندک زمانی املاک و رقبات و زراعات و نخیلات در بصره و حله و رماحیه بهم رسانید و حقوق حضرت شیخ غفران پناه برین مذهب و کتب امامیه که نایاب شده بود و بر شیعیان بسیارست، همچنانکه سابقاً شرف ذکر یافت که شاه جنت بارگاه رضوان جایگاه ابوالقاسم اسمعیل انارالله برهاند و غفر ذنبه و عطر بنسیم الرحمة ترابه که تسخیر دار السلطنة بغداد فرمودند آنحضرت را تقویت و تمشیت کرده لوازم اطاعت شرع اطهر و انقیاد احکام و اوامر ملت مظهر نمودند. آنحضرت پانزده سال در زمان دولت آن اعلیحضرت جنت منزلت و ده سال در زمان شاه ثریا رفعت فردوس بارگاه چه در نجف اشرف و چه در عراق و خراسان و آذربایجان و در بعضی اسفار همراه اردوی همایون بنشر احادیث و تألیف و تصنیف و درس و فتوی اشتغال داشتند.

ص ۲۳۷ س ۲: خدام آن شیخ رفیع مقام بالتمام املاک و اسباب وجهاتی که در مدت مسطور بيمين شفقت پادشاهان عالمیان اندوخته بود گذشته نقل بعراق و خراسان نمودند و از نوادر اتفاقات فوت میرنعمه الله حلی است.

ص ۲۳۹ س ۲: منسوب بحضرت خامس آل عباسید الشهدا صلوات الله علیه است میخواندند.

ص ۲۳۹ س ۱۲: شرح حالات مولانا در تذکرة الشعرا مسطور گشته.

ص ۲۳۹ س ۲۲: گردانیده مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که حسین خان شاسلو در ملازمت نواب سام میرزا از ولایت سجستان بصوب ممالک عراق و آذربایجان رفته، بتفیل عتبه علیه شاهی از اسرار سعادت آگاهی تصور نمود و در سلک خدام درگاه سلاطین پناه انتظام یافت خسرو ستوده صفات او را مشمول الطاف و عنایات بیغایات گردانید چنانچه سبق ذکر یافت. مدت سه سال وی بعد از جوهه سلطان بر مستند امیرالاسرای تمکین یافت. اگرچه در آن زمان اختیار و

اقتدار پادشاه کامکار زیاده گردید چه حسین خان مانند جوجه سلطان خیال استقلال نداشت اما بنا بر ترک ادبی که از مردم وی در انداختن آن دو تیر واقع شده بود حضرت شاه را ضمناً به مشارالیه فی الجملة انحراف مزاجی بود بمرور ایام بعضی از امور قبیحه علاوه آن انحراف گردیده خصوصاً عمل شنیع پاشتن قرا و داخل ساختن زهر در شیشه شراب خاصه چنانچه مذکور شد. وایضاً از اقوال و افعالش روایح نفاق و خلاف مستقم گشته همواره آثار آن بر ضمیر آفتاب تأثیر ظاهر شده بود و مقارن آن، حسین آقا ملازم او بعرض اشرف رسانید که عنقریب وی سالك طریق عناد میگردد. بنا علی تلک الجهات، آن خسرو خجسته صفات قصد وی را با بعضی از محرمان و قربان در میان نهاده در وقتی که آن حال تباه در درون خرگاه در مجلس شاه فارغ البال نشسته بود نواب القاس میرزا و سوندوک قورچی افشار و بعضی از تیغ بندان در پشت وی ایستاده پادشاه عاقبت محمود اشارت فرمود که او را در شمشیر گرفته پاره پاره کردند سر او را قبراغلی برسر نیزه کرده در اردوی کیهان [پوی] گردانیده قشون او را بنواب ابوالفتح بهرام میرزا کشورگشادادند. احمد بیگ نور کمال که از وزارت حسین خان بوزارت اعظم سرافراز شده بود با برادرانش میر غیاث الدین محمود و میر شمس الدین محمد که وزیر خورد دیوان و وزیر خان بودند به حسن بیگ یوزباشی استاجلو گیرانیده مقید و مأخوذ گشتند و مال و اسباب و جماعت ایشان و آن سلسله علیه از خویشان و متابعان تمامی بسرکار خاصه و اصل گشت سوای املاکی که در دارا مجرد ولایت فارس وقف عتبات عالیات سدره مرتبات کرده بودند. و هم در این ایام آن سه برادر را بقلعه النجفی که در ستانت و حصانت از قلعه گردون افزون بود و مانندش از داثره فرض و عقل بیرون، فصلیش با فلک البروج توانان و خندق عمیقش با گاو زمین همعان، نظم :

کسی گرشدی چرخ را بر زیر	فصلیش ز دور آمدی در نظر
از این سهمگین خندق پرستیز	خلاء و ملا خندق و خاک ریز
ز حل تاشود بردرش پاسبان	کشد طوبی و سدره را نردبان
یکی سنگ از این قلعه باشکوه	در افتاده و گشته فیروز کوه ^۱

برده محبوس ساختند و میرعنایت خوزانی عم مرحوم میرزا عطاء الله و خواجه معین الدین علی ولد قاضی میرحسین عبدی یزدی در عوض ایشان وزیر دیوان اعلی شد. القصه چون این قضیه در دارالسلطنه هراة بسمع سام میرزا و آغزیوارخان رسید، بتوهم آنکه آنچه بحسین خان رسیده شاید بایشان نیز برسد، چه بعد از دورش خان للگی سام میرزا تعلق بوی داشت - چنانچه سبق ذکر یافت - وایضاً دختر مشارالیه در حباله نکاح نواب میرزا در آمده و حسین خان و آغزیوارخان از یک طایفه بوده آغزیوارخان تربیت یافته حسین خان بود و در اثناء این وقایع پاشتن قرا که این همه ناخوشیها که متفرع برخبات ذات وی بود از ماوراءالنهر گریخته بیلده هرات نزد میرزا و آغزیوار آمده و ایشان را اضلال کرده از مخالفت نسبت بولی نعمت مبالغه تمام کرد و

۱- بخشی از این واقعه در دو جای نسخه تکرار شده است

ایشان رقبه از رقبه تبعیت و اطاعت نوابشاه بیرون آورده بر مرکب استقلال و ضلال سوار شدند و سالک سبیل علیل کفران نعمت گشته از مراحل سلامت درگذشتند و این قضایا در شهر سنه احدى و اربعین و تسعمائه روی نموده در پانزدهم شهر شعبان سنه مذکوره شاهزاده عالیقدر به استصواب آغزیوارخان از ترکان متروک و سپاهیان مفلوک مانند خلیفه سلطان میر آخور و محمود بیگ را از بی حراست گذاشته بصوب مقصد نهضت نمودند و از شنای اموری ...

ص ۴۴۱ س ۱۶ : سال یازدهم از فرمان فرمایی آن خسرو غازی بر سریر کشور گشایی .
نوروز قوی ثیل هفتم رمضان المبارک مطابق احدى و اربعین و تسعمائه در مملکت آذربایجان نوروز فرمودند .

ص ۴۴۳ س ۲۰ : رفتند . شعر :
اگر باد گردد بگاه گریز بود آسمان بر سرش فتنه ریز
کسی را که برگشت روز از قضا بکوشش نیابد خلاص از بلا
رایات نصرت آیات ...

ص ۴۴۵ س ۲۲ : صفات وی در تذکرة الشعرا ایراد یافته و این رباعی ...
ص ۴۴۷ س ۳ : دیگر از قبایح اعمال و فصایح افعال او اینکه بر کسی که در اسری ...
ص ۴۴۷ س ۱۴ : غافل از مضمون این حدیث که « الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم » . متعاقب آن چون عبیدخان برین وقایع متنوع

ص ۴۵۱ س ۱۴ : جدا کردند . صوفیان خلیفه اصلش از سیواس بود چند سال در خراسان حکومت کرد چهار هزار و هشتصد و زیک را در جنگ بقتل آورده بود . در روز دوشنبه و سه شنبه و جمعه دوازده من حلوی قند و چهل من غسل و دویست کله قند و دوازده گوسفند مع یراق و دوهزار دینار زر در راه دوازده امام صرف می کرد . علیه الرحمة من الله الاحد . گفتادر ذکر احوال سام میرزا و آغزیوارخان .

ص ۴۵۴ س ۵ : توانی حق و ثم حق و کفی به شهیدا . و هوای علی اعلا و سر عزیز نواب کامیاب سپهر اعتلا که تا رمق در بدن این متحن خواهد بود ازین خجالت و شرمندگی سربالا چون توانم نمود . بیت :

سر خجالت درویش از آن بود در پیش که گر گناه بیخشدن شرمساری نیست
اکنون انگشت نداشت بدن دان تاسف میگزیم . اگر عاطفت شاه دین پناه شامل این ییگانه گشته نقوش آنرا بزال غفو بشویند قدم از سر ساخته متوجه پایه سریر اعلی میگردم . این هرضه داشت را با رثوس اهل تفاق بدرگه پادشاه آفاق ارسال نمود . وهم درین سال قشلاق در دارالسلطنه تبریز واقع شد .

ص ۴۵۴ س ۱۱ : خان افشار در سرحد کوه گیلویه بر ضمیر خورشید نظیر بر تو انداخته بود

ص ۴۵۴ س ۱۴ : از عراق بصوب آذربایجان چون بلدة سلطانیه ...

ص ۴۵۴ س ۲۸ : بنیایه سریر اعلی بتقریب رسالت و در خواه جرایم مظفر سلطان خلاصی

یافته از جانب مهد علیاخانیش خانم همشیره نواب اعلی آمده بمراحم خسروانه اختصاص یافت
 ص ۲۵۴ س ۲۰: سال دوازدهم از سلطنت آن مظهر امن وامان و گذرانیدن نوروز
 بهین نیل.

ص ۲۵۵ س ۲۱: که هیچکدام از آنها یکدیگر اختلاط نکنند و حرف نزنند و آن‌الله
 موکل باشد.

ص ۲۵۷ س ۱۰: آشکار و نگارنده بندگان با اضطراب قبل از آنکه ...

ص ۲۵۸ س ۵: با ایشان این اندیشه در میان نداشتند.

ص ۲۶۲ س ۲: نیندیشید. از صحیح القولی استماع افتاد که در آن اوقات در هراة هر
 روز به اشارت آن خان دواز انصاف بی‌گزار پنج‌شش کس بدعوی رفض باغواء جهال بلوکات
 بغیر حق در چارسوی هراة کشته میشدند چه از روستائیان بی‌دیانت و شهریان با خیانت هر کس
 نسبت به کسی سوء مزاجی یا اعتقاد باجی داشت او را گرفته نزد قاضی می‌برد که این مرد در زمان
 سلطنت قزلباش سب صحابه کرده و اثبات این دعوی دو شخص باطل جاهل را به ادای شهادت
 نزد قاضی می‌برد و قاضی مداهن خاین بی‌تفتیش حال گواهان و تحقیق عدالت ایشان در حال بقتل
 آن مسلمان حکم کرده او را کشان کشان بچهار سوق می‌بردند و بقتل می‌رساندند. و هم‌درین سال
 مرحومی مولانا اهلی شیرازی در شیراز فوت شد قبرش در جنب قبر غیب اللسان خواجه حافظ
 شیرازیست. شرح احوال وی در تذکرة الشعرا مسطور گردانیده. سال سیزدهم از سلطنت...

ص ۲۶۶ س ۱: خادم باشی آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه رضویه علی ساکنها
 السلام والتحیه از اکابر سادات ماملکان مازندران بود همراه اسراء عظام مثل شاه قلی خلیفه
 ذوالقدر مهرداد و امیر سلطان روملو بقلعه طیس گیلکی مطلب نواب شاهزاده سام میرزا که بعد از
 وصول عرضه ورؤس آن جمع گمره مضله عرق برادری و کرم جبلی آن اعلیحضرت در جوش و حرکت
 آمده سید مذکور و اسراء مسطور بدانصوب رفته شاهزاده دوز افتاده را بنوید مراحم بیدریغ شاهانه
 اسیدوار ساخته از قلعه بیرون آوردند و همراه بدرگاه فلک اشتباه رسانیدند. شاهزاده مشارالیه
 بدستور بر مدارج الطاف واعطاف شاهی رسید و الحمد لله المجید. و در آن زمستان ...

ص ۲۶۶ س ۸: شب پنجشنبه بیست و کم شهر ذی‌حجه حجه مسطوره قرب بطلوع

آفتاب نواب اسمعیل میرزا از علیاجانب سلطانم بوجود آمد. منهیان ...

ص ۲۶۶ س ۱۱: گردید و الحمد لله علی افضاله و قدر رج الحق الی مکانه تحریر قلم
 خجسته رقم در ذکر تعویض سلطنت هرات بشاهزاده خجسته صفات ابوالغالب سلطان محمد
 میرزا و لمگی محمدخان شرف‌الدین اغلی تکللو.

ص ۲۶۷ س ۵: نموده قرب یکسال در آنولایت سرگردان و بیسامان بود و مترصد

لطائف غیبی و نزول موکب همایون شاهی می‌بود. درین اثنا خبرایات ...

ص ۲۷۲ س ۷: سلطنت آن عزیزگشته خالق افلاک و انجم.

ص ۲۷۲ س ۱۰: رایات نصرت آیات بموضع هزار جریب که قریب بدارالسلطنه مذکور است نزول اجلال فرموده قبه بارگاه خلایق پناه را فراشان چابک دست در فسحت اقلیم چهارم برفلک نهم رسانیدند و در همین روز ایالت پناه محمدخان با اشراف و اعیان در رکاب سلطنت ایاب شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا که در سن پنجسالگی بود اقبال مثال باستقبال پادشاه با استقلال شتافتند و در موضع مسطور بعز بساط بوسی اعزاز یافته در حریم لطف عمیم بار یافتند و روز دیگر به پیشواز پادشاه فریدون فرخوای و عوام بیرون آمده چشم براه انتظار داشتند و آخر همین روز که اول وقت طلوع نیر مراد بود خسرو کشورگیر بر بارگیر فلک مسیر سوار گشته متوجه مقر دولت اثر گشت و خروش ارباب هوش و صوت اعیان صلاح نوش از فلک اطلس در گذشت. القصه بدین و تیره موکب ظفر مال بمسقر جلال یعنی باغ شهر تشریف آورده بسان جان در قالب مکان درآمد و روز دیگر بوقت شام بتمشای آئین بازار اراده نموده بر شیدیز پر خیز نشسته برادران نامدار و شاهزاده های عالیمقدار اعنی نواب سام میرزا و القاس میرزا و بهرام میرزا و مقربان سلطنت شعار و قورچیان ظفر آثار و ایشک آقاسیان عالیمقدار و یسا ولان با اقتدار در جلو آن پادشاه عالمدار روان گشتند بی تکلفانه ببازار درآمد و آن خسرو کامکار بریمین و یسار نظر فیض اثر انداخته بر خصوصیات و تکلفات اختراعات پیشه وران و کارنایهای صنعتگران حاضر میگردد و بزبان حال کلمه تحسین القا فرموده اصوات دعوات دعاگویان و جوش و خروش مخلصان بگوش هوش ساکنان آسمان میرسید و بدین طریق تا چهار سوق تشریف برده در آن مقام از سمند خوش خرام فرود آمده بر تختی که در آن اوان از پی جلوس و یخت آن سلیمان مکان احداث نموده بودند نشست برادران و زمره مقربان را نشانده بلوازم صحبت و استماع ساز و ادوار خوانندگان خراسان مشغول فرمود و هنگام انتهای بزم پیشوایان اصناف و کلانتران اکناف را طلب داشته بنوازش پادشاهانه و تفقدات خسروانه شرف اختصاص داده و در باره اهل ساز و مردم خوش آواز انعامات بی قایب کرده ابواب نواید قوی و فعلی بر روی ادانی و عالی بگشاد و چون نزدیک رسید که ساقی شب حریفان با طرب رامکیف خواب سرگران ساخته حاصل دل از احوال خیال سبک گرداند و اصحاب مجلس را از سریر گفتگوی فرود آورده در بستر استراحت خواباند، شاه عالم مدار با چشم خوابدار و سخت بیدار از بزمگه برخاسته بجانب باغ شهر که دولتخانه مبارکه بود توجه نمود و باز کردن آئین که موجب رفاهیت غنی و مسکین است حکم فرمود و پس از انقضای اندک زمانی از قرار آن پادشاه خیرمدار و تمهید بساط نصف و عدالت و امنیت در ساحت آن دیار بخاطر آفتاب مظاهر گذشت که در آن زمستان اگر در ملک خراسان قشلاق کرده شود یمکن که نقص و تشویش...

ص ۲۷۲ س ۱۹: آمده در اثناء راه شاه دین پناه مکرراً گوشه هوش اورا بدر نصایح مفضی بفلاح و لاکلی مواظب موصل بصلاح تزئین داد. تفصیل این اجمال آنکه فرمود که مالک الملک و الملوك زمام مهام در قبضه اقتدار و اختیار ما نهاده و فرمان فرمایی و دارایی این بلاد و اسباب بملازمان ساداده و بدانکه موقوف علیه بقای این نعمت عظمی و مناط دوام این عظمت و

دولت کبری رعایت جوانب رعایا و اصلاح احوال کافه برایاست چه از متصدیان اسور سلطنت هرآنکس که درین مساعده نمود باندک زمانی قهرمان «وتنزع الممک من تشاء»^۱ او را ازین منصب عزل کرد و همچنین از معتکفان اشغال خلافت هرآنکو در تمشی این مهم مساعدت تجویز فرمود بعد از انقضای اندک زمانی محول «وتذل من تشاء»^۲ او را از فراز اعزاز فرود آورد. نظم:

کس ز شاهان بغیر عدل نخواست	آسمان و زمین ز عدل پیاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون	کش بود راستی و عدل ستون
گر نباشد ستون خیمه بجای	بیستون خیمه کی بود برپای
یارب این خیمه سعادت مند	زین ستون تا بحشر باد بلند

اکنون مراقبت و رعایت اهالی این مملکت را از وضع و شریف و قوی و ضعیف بتو حواله نمودم و حکومت و سرداری ایشان را من حیث الاستقلال والانفراد بتو تفویض فرمودم باید که از فیصل سهمات و قضای حاجات غایت نصفت و نهایت سروت مرعی داشته رضای حضرت کردگار طالب و ازسخط منتقم جبار راعب باشی زنهار چنان مکنی که تساهل تودر اسور و تغافل تواز احوال مردم نزدیک و دور موجب فتور و قصور من گردد «یوم یقوم الحساب» بسبب عمل ناصواب تو دامن عرض من از حول دست من فرسوده شود «هذا ما عهدنا لیک والعهد فی الدارین علیک» و جمع این مقدمات را محمدخان بسمع رضا اصفا نمود و عدالت جلیش از فواید مفهومات سمت تضاعف یافت و از همان منزل رخصت حاصل کرد ...

ص ۲۷۳ س ۸ : غضب الوالی شمشر کشید سرش از تن جدا کرد. پس از آنجا کوچ بر کوچ ...

ص ۲۷۳ س ۱۱ : نوربخشی که از اکابر سادات عراق بود و میزید ملک و مال از سایر اکابر مملکت عراق در پیش بود شد . مجملی ...

ص ۲۷۴ س ۱۹ : تحویل نمود باوجود شدت سرما و زمستان بلاد آذربایجان عازم تبریز گشتند.

ص ۲۷۵ س ۱۴ : برابری کرد. نظم :

به سه سکندر درش توانان	به برج فلک باره اش همنان
ز بالاش سنگی گرافتد بزیر	عجب گر رسد تا قیامت بزیر
چو سیمرخ در دامن کوه قاف	عمل کرده بر خاکریزش طواف
سپاه ظفر یار نصرت شعار	نشستند در دامن آن حصار

القصه قریب بدوسه ماه...

ص ۲۷۶ س ۹ : لیکن ره میخانه ز آبادانی راهیست که کاسه میتوان داد بدست

ص ۲۷۶ س ۱۵ : می نمود در آن شب سیاه میانهٔ آنجماعت گمراه از ضرب تیغ و تیر جان و تن را فصل و وصل و فراق و وفاق بود. شعر :

اجل را بجان آشنایی شده میان تن و جان جدایی شده
خواجه کلان که این صورت ...

ص ۲۷۶ س ۲۳ : انداختند و او را براسی چالق نشانیده لوای توجه ...
ص ۲۷۷ س ۱۳ : شاه رخ بن سلطان فرخ که در آن زمان والی شروان بود قوت مقاومت ...
ص ۲۷۷ س ۱۷ : شیخ پادار که یکی از امرای آن دیار بود بضرب چماق ...
ص ۲۷۷ س ۱۸ : کامران میرزا ولد پادشاه مرحوم ظهیرالدین بایر میرزا از بلاد هند به حوالی قندهار آمد .

ص ۲۷۸ س ۱ : شوال مقرون بالفتوحات والاقبال مطابق خمس و اربعین و تسعمائه
ص ۲۷۸ س ۸ : الم می رسانند لکمال الدین اسمعیل :

بسا خاندانهای اهل قدیم	که بودش عصای ستون متکا
که از اوج برجش بیکدست برد	فکندند تا که بتحت الثرا
مساجد شده خندق مارکین	منابر شده هیزم شوربا
سگ مرده افتاده در موضعی	که بد جای پیشانی اولیا
چو اوئاد در سجده افتاده است	چو... گشته ستونها دو تا
اسمان چو قندیل آویخته	چو سجاده افکنده محرابها
نه بر طفل رحمت نه از پیر شرم	نه آزر م خلق و نه ترس خدا
درخت هنر همچو شاخ گوزن	فرومانده بی برگ و نشو و نما
گرانمایه را کار در انحطاط	فرومایه را پایه در ارتقا

بنابر آن فرمان واجب الاذعان عزامه دار یافته که القاس میرزا...

ص ۲۷۹ س ۴ : نظم :

طیور وهم عمری بر پریده	بدیوار فصیلش کی رسیده
ز برج آن کمند وهم کوتاه	بودیک روزن از دیوار آن ماه
بجنب او فلک را اعتباری	سحاب از خالک ریز آن غباری
جهان در عرصهٔ بومش ترابی	فلک بر خندش کمتر حبابی
دروکنجی گرفته ربع مسکون	سراژیک برج او بر کرد گردون

لشکر ظفر اثر بر قلعه...

ص ۲۸۲ س ۱۳ : و دیگری از شعرا که از هر مصرعش تاریخ آن فتح بیرون می آمد گفته و این ایات از آنجاست. قصیده :

وز ادب سدره نشینان فلک از بی هم فوج فوج آمده وصف زده در صف نعال

باچنین عسکرو این جمع کجاری نهاد
که نه اقبال کند جانب او استقبال
و جمعی دیگر این رباعیات را فرموده‌اند. رباعی:
ای خسرو دین که ملک شاهی از تست
از گردش ماه تا بهماهی از تست
شروان چو مسخر توشد روم شکست
وان نیز بتوفیق آلهی از تست
رباعیه:
بیفرد که بود از آفت دوران فرد
کسی فتح چنین نکرد این لطف خداست
و دیگری از فضلا چنین گفته:
خورشید زمانه شاه طهماسب
کش روی زمین مسخر آمد
شروان یکی اشاره او را
در زیر نگین مسخر آمد
پس از آن منشیان عطار نشان ...

ص ۲۸۲ س ۱۹: اقلیم چهارمین گردید الحمد لله الحمید المجد . ذکر احوال شاست مال
خواجه محمد صالح بتکچی و بردن او بدرگاه عالم پناه و بقتل آمدن آن سرمایه فتن و تفصیل این
واقعہ آنکه در آن اوان که خواجه مظفر بتکچی...

ص ۲۸۳ س ۱۶: بوده سراز ربقه اطاعت و متابعت بالکلیه برتافته جمعی از سیاه پوشان
را بر سر خود جمع ساخته کسی با پیشکش و تحفه بخوارزم نزد عمرغازی سلطان که والی ولایت
خوارزم بود فرستاد و او را بمدد طلبید و خود را در سلک هواخواهان او منخرط ساخت . والی
خوارزم را هوای حکومت استرآباد در سرافتاده از احشام و صحرانشینان آن دشت و بیابان سپاه
فراوان بهم آورده . توجه استرآباد گردید. محمد صالح با سیاه پوشان از جنگل جرجان بیرون آمده
به عمرغازی سلطان پیوست و استیلا و طغیان وی بمرتبه ای بود که صدرالدین....

ص ۲۸۳ س ۱۶: متمکن گشت و تبرکات لایق و تحفه های موافق بعمرغازی و سایر
اوزبکان داد. عمرغازی حکومت آن دیار را بوی گذاشته روانه خوارزم گردید. بعد از رفتن اوزبکان
محمد صالح در ولایت مسطور برمسند دارایی قرار گرفته بعضی از لوندان ...

ص ۲۸۶ س ۹: مقیم گردید و با ایالت پناه محمدخان شرف الدین اغلی تکلو بسر
می برد و هم در این سال شاه محمود کنجانی ...

ص ۲۸۹ س ۸: تنبلچی که سردار آن کردان بود فرار نموده...

ص ۲۸۹ س ۱۹: شریف شیرازی که در آن اوان کلانتر شیراز بود او را بمواعید از قلعه...

ص ۲۸۹ س ۲۴: رسیده بود چه که تا جلو بیگم بطریق زبان شاه صاحبقران فردوس
مکان سلوک می کرد. و عواتون حرم محترم بود و سایر شاهزاده ها در سفره او طعام نمی خوردند
بنابر این او را در تبریز گذاشته سایر اهل حرم را همراه بردند و چون طاعون بر طرف شد و شاه
دین پناه باز به تبریز فرمودند ایت ییکه راکه یکی از خدمتکاران اهل حرم بود او را بروی

تا جلوییگم انداخته بیگم را از حرم اخراج فرمودند و حکم شد که او را بشیراز برده بقیه عمر در آنجا ساکن باشد. مشارالیه را برشترلوکی و کجاوه پوشی از نمدبوربار کرده بشیراز رسانیدند چون بشیراز داخل شد رحلت نمود و در مزار متبرک بی بی دختران که در شهر بند شیراز واقع است مدفون گشت. اسم وی بیگی بیگم است بنت سهماد بن بیک بن حمزه بیک بن بکتاش بیک موصول و آباواجداد او از اعظم اسراء حسن پادشاه بوده اند و از آثار خیرات و مبرات آن خیره، قریه حسنا باد ابوالعرا بادی است

ص ۲۹۰ س ۱۰: موهبت آثار نموده و محصولات آن رقبات نیز همچنان جاریست دیگر عمارت گنبد عالیست ...

ص ۲۹۰ س ۱۱: موسومست به جنت سرا در دارالارشاد اردبیل در جنب ...

ص ۲۹۰ س ۱۵: نیاته عفی الله عنها و تجاوز عن تقصیراتها. ذکر انتقال عبیدخان

ص ۲۹۰ س ۱۶: چون ظلم و تعدی و ستم عبیدخان اوزبک در ممالک ساوراء النهر و ترکستان و خراسان امتداد تمام یافت و مدت سی سال بعد از شایبک خان عم پدرش در خراسان و ماوراء النهر و ترکستان دست و پا زد اما بجایی نرسانید و ساعتی برمسند دارایی مملکتی نیارامید و همیشه در غم و غصه و دزدی و حراسی گری اوقات مصروف داشتی و در اواخر عمر و زندگانی بدر دویلائی آتشک گرفتار گشت چنانچه پاهای او از حس و حرکت افتاده دوخته چوب برپاهای او بسته بردوال رکاب محکم نموده بودند. باوجود آن حالت همیشه ایلغارات کردی تفصیل این واقعه آنکه بعد از فرار مشارالیه ...

ص ۲۹۲ س ۲۲: خان عالیشان ازین مژده مفید انواع بهجت و سرور نموده اعالی و ادانی را از استماع این واقعه نافع مسرت بی غایت عارض شده مخبر را بخلاص فاخره و قنود متکاثره خوشحال و مرفه گردانید و در ساعت کیفیت را عرضه داشت نموده مصحوب یکی از آقایان خود بدرگاه عالم پناه فرستاد و منهیان ملأ اعلی

ص ۲۹۴ س ۱۵: انداختند. نظم:

یکی رفته بر خاک ریز از شتاب	بدین سان که بر آسمان آفتاب
بدست دگر نردبان برده پیش	که بر برج خاکی نهد پای خویش
بهم کوه و دریا بجنگ آمده	جهان زان خصومت به تنگ آمده

از صولت غازیان عضن فرصولت ...

ص ۲۹۴ س ۱۹: در جبل بود پیشنهاد وجهه همت تسخیر نهمت گردانیدند و فی الواقع آن کوه باشکوه باقله سپهر دوا ردعوی همسری و باقله قصر این نیلی حصار مناقشه برابری مینمود نظم:

چه کوهی که روئین تن و سخت سر	ز روز فروماندگی سخت تر
در افتد کلاه از سر مهر و ماه	کند گر بیالاش گاهی نگاه

ز بالا چو نخجیرش آید به آب	خورد آب از چشمه آفتاب
بزش از فلک سبزه دلپذیر	بیزعاله آسمان داده شیر
عقابش کند صید مرغ فلک	بود آشیانش فراز ملک
ستاره بر اطراف پیرامنش	درخشنده چون لاله در دامنش
در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای	وطنگاه گبران مردم ربای

عساکر گردون مآثر جاهای حصین و مواضع ارضین آن کوه را جبراً قهراً مسخر گردانیدند و جمعی کثیر از کفار فجار را در مضایق و معاول جبل بقتل آوردند و بنیاد ثبات آن مشرکانرا بیاد حمله آتش آهنگ متزلزل ساختند و بقیة السیف آن مخاذیل چون جراد منتشر بیادیه‌هاویه گریختند. شاه دین پناه بقصد و نیت جهاد بمقتضی «قاتلوا المشرکین كافة»^۱ تا بکنار آب رفته لواصات گرجی که حاکم نصف گرجستان بود فرار کرده خود را بکوه‌های سخت و بیشه‌های پردرخت انداخته پنهان شد.

ص ۲۹۴ س ۲۳: درین سال بعضی از اسرا مثل حسینخان سلطان روملو و پیر سلطان خلیفه و شاه علی سلطان استاجلو و احمد بیک ترکمان با فوجی از بهادران حسب فرمان قضا جریان متوجه رستم‌دار شدند و حاکم آن ولایت ملک جهانگیر بن ملک کاوس به اتفاق رستم‌داریان پناه بقلمه لاریجان برده عساکر قزلباش از روی پر خاش بقلمه جنگ انداختند. ترکان با جمعی از دلاوران بدروازه حصار در آمدند رستم‌داریان نخجیروار متفرق گردیدند. ملک جهانگیر از خوف حسام جنود عالم گیر امان طلبید. در آن اثنا ...

ص ۲۹۴ س ۲۳: درین اثنا پیر سلطان خلیفه که سردار آن سپاه بود از کمال عقل و دانش ذریاگی که در حوالی قلمه بود در آمده پردرخت [هلویی] صعود کرده [هلویی] میخورد اتفاقاً بمدد احمد بیک که بدرون حصار رفته بود رسید. رستم‌داریان چون ناسردی پیر سلطان خلیفه را مشاهده کردند بر سر احمد بیک ریختند و بزخم تبرزین احمد بیک را با جمعی از ملازمان بقتل آوردند. پیر سلطان خلیفه از غایت خوف مراجعت نمود. سال هژدهم از سلطنت آن [برگزیده] خالق افلاک و آنجم نوروز پارس نیل شنبه ۲۴ ذی قعدة سنه ۹۴۸ شاه جمجه نوروز این سال در دارالسلطنه تبریز عشرت و کامرانی نموده در اول بهار که آوازه لشکر ربیع در عالم افتاد و سپاه گیاه و سبزه در حرکت آمد رایت نصرت آیت آن اعلی حضرت به بیلاق او جان در حرکت آمده از آنجا بجانب سهند فرمودند و در آن منزل نواب القاس میرزا

ص ۲۹۵ س ۸: سال نوزدهم از کشور گشایی آن خسرو اقلیم چهارم پنجم ذی حجه، نوروز توشقان نیل ۹۴۹. درین سال شاه خجسته حضال ...

ص ۲۹۵ س ۴: درین سال سادات اسکویه از درجه اختیار و نظر اعتبار ساقط گشته از

مناصب معزول و از بودن در اردوی همایون ممنوع گشته. مجملی ازین مفصل آنکه سادات مذکوره که از قریه اسکویه دارالسلطنه تبریز بودند چهار برادر، اسیر صدرالدین محمد و اسیر نظام الدین احمد و اسیر قمرالدین محمود و اسیر ابومحمد لطف الله. جد ایشان اسیر ابوالقاسم از سادات عالی درجات چینی بوده و جامع جمیع سعادات گشته سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمات او مینموده اند. اولاد مذکوره بوساطت قاضی جهان که ایشان را بررغم تقرب دیگران پیش کشیده و راه داد چنانچه سابقاً شرف صدور یافت کار ایشان مرتبه مرتبه از کلیدداری کتابخانه در خدمت بندگان اشرف مدارالیه اسور سلطنت و پادشاهی و صاحب تدبیر اسور ملک و مملکت و جهانبانی بودند تقرب و محرمیت ایشان در ملازمت شاه عالمیان برسبیل حقیقت بودند و از ماعدای ایشان برسبیل مجاز بودند. القصه خامه دبیر فلک اثر بر صحنه زرنشان مهرنیر قدم در وادی تحریر نهاده و دست صنایع قدسی اوراق لاجوردی سپهر مستدیر را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد انسانی را بدین تقرب و عزت در خدمت پادشاهان و ملوک ندیده در حرم حرم خاص بدینگونه محرم و اختصاص نشنید و تقریبات ایشان رامنشیان عطار د نشان بدین عبارت درمناشیر و فرامین واجب الاذغان در می آوردند و هذاعبارته: «حضرة ولاية ممالك هدايت صواحب ساند عزت و سطوة عصام دولت امرة قوام ملت زاهره جوامع مجامع الكمالات الصوريه والمعنويه ذوى النفوس المقدسة القدسيه، اولى القلوب المتألمة الزكية القدوسيه، صدر المسند الملة الزاهره والائمة الباهره، سراجاً لامعاً السماء النفاية والافاده والهدايه ونظام بالناظم الخلق ومعالم الخلق والنجاية والافاضة والمعالي والدین احمد اوقراً منيراً و بدرستينير الفلك الولاية وشمساً السماء الاعالى وارباب الاقبال و نجماً مضيئاً فى بروج السعادة والاجلال محموداً و شرفاً لشرفات الدرجات السادات العظما و صدقاً... والنجا بالبيئة القيمة والحجة الواضحه لطف اللها و ارباب فضل کمال که دیوان کیوان رتبت جاه و منزلتشان بکتابه وافى هدايت «اولو العلم درجات» آراسته برآستانه رفیعشان سر مباهات و افتخار گذاشته بود و اصحاب جاه و جلال که صحایف احوال ایشان بنقوش کریمه: «وقضلناهم على كثير من خلقنا تفضيلاً»^۱ پیراسته و غاشیه اطاعت و فرمانبرداری ایشان را برجان دوش بریداشتند، شاه کاسیاب ابواب انعامات و تفقذات برایشان مفتوح داشته بهیچ چیز با ایشان مضایقه نمی فرمودند و هر اراده که آن جماعت میکردند بلا توقف بحصول موصول میشد و در هنگام سواری اگر یکی از آن چهار شخص ظاهر نبود آنقدر بر سر امب توقف میفرمود که اوسى آمد اگر چه انواع مکروه و محذور از این سلوک لازم آمدی بدان التفات نفرمودندى و مکرر شاه سپهر اعتلا بجهت خاطر و التماس ایشان بابرادران و ارکان دولت قاهره برسم ضیافت بجانب موضع اسکو می رفتند و مجالس عشرت انگیز و محافل مسرت آمیز تربیت فرمودند و انواع مباسطت و شکفتگی میکردند. از و ادم شنیدم که وی نقل فرمود که در وقتی که شاه جمعه بروضه عرش

اشتباه حضرت امام ضامن صلوات الله در یورش چهارم خراسان داخل شده وداع فرموده بیرون می آمدند، با سادات عظام خلوتی کرده قسم بایشان خوردند. چون بدارالحفاظ آمدند، قاضی جهان را که در آنوقت وزیر اعظم و مختارالدوله بود طلب فرموده گفتند که با سادات معاهده کردیم و قسم خوردیم که هر کس بدایشان بگوید دست بدین خنجر کرده من او را بزنم. غرض که چون با تو حجت دارم اظهار این کردم و لهذا کسی را قدرت این نبود که در باب ایشان تواند که حرفی بمسامع عزوجل رساند تا آنکه سادات بنا بر عدم تقلید شرع نبوی و ارتکاب بمناهی و سلاهی و اظهار بعضی حکایات واهی خاطر اشرف بندگان شاهی مرتبه بمرتبه از ایشان منحرف گشته جواهر ذات خواص ایشان و همگنان هویدا گردید. و دیگر ایشان شکر این نعمت و قدر این موهبت ندانستند و خورسند بعافیت نبودند و در سلسله ایشان کسی نبود که از راه و رسم عالم خبری داشته باشد و ایشان نیز بغایت از همه چیز عاری و بیگانه در امور دیوانی شروع نداشتند اسوری که نسبت بدیشان نداشت مرتکب میشدند و اراده صدارت و وکالت و وزارت بجهت خود بخاطر آورده بودند. بالاخره ارکان دولت قاهره و قاضی جهان که واسطه ارتقاء و اعتلای مکان با ایشان شده بود بنابر اراده های ایشان ورق برگردانید و در مقام تقاق با ایشان می بود و جمعی از محرمان را برین داشته ایشان در خلوت فرصت جستة حقیقت را بمسامع عزوجل رسانیدند تا اینکه شاه عالمیان ملهم گشته آنها را از نظر انداخت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان در قریه اسکویه ساکن گشته دیگر بدرگاه معلی نیایند و نواب اعلی سیورغالات ایشان را که مبلغ کلی میشد شفقت کردند. و هم در این سال استادالیشر عقل حادی عشر...

ص ۲۹۶ س ۵: فوت شد و در مدرسه در جنب والده ماجده اش مدفون گشت و مولانا

حسن علی خراس روی در تاریخ وی گفته قطعه :

بحر دانش غیاث دین منصور	آفتاب سپهر عز و علا
آن خرد پروری که برده سبق	در فضیلت زبوعلی سینا
در اصول و فروع جمله علوم	از همه اعلم از همه اعلا
سالها مسند صدارت بود	جای آن جانشین بدرджа
عاقبت رفت و جا بغیر گذاشت	کرد جا صدر جنت المأوا
سال فوتش سؤال کرد زمن	نکته دانی زمره عقلا
خون فشاندم ز دیده و گفتم	«عقل حادی عشر نماذجها»

ولادتش در شهور سنه ست و ستین و ثمانمیه . میرسرحوم از روی جامعیت در جمیع علوم زیاده از آن بود که در این نسخه بیان توان نمود. کواکب فضایل نفسایی از مطالع طالع آن معلم ثالث طالع و اشراق لواحق کمالات از مقاصد علوم و مواقف تصانیفش ساطع بود و در زمان سلطنت حضرت صاحبقران شاه اسمعیل او را جهت تعمیر رصد حضرت استادالبشر سروج مذهب اثنی عشر خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس سره که در بلده مراغه واقع است طلبیده و آن

عمارت بکلی ویران شده بود. چون میر بعد از وصول بمقصد ملاحظه نمود که اتمام این چون بدوره زحل که بسی سال دیگر وقوع می انجامد میسر است خاقان سکندرشان از طول زمان آن اعراض فرموده در انجام آن سعی نمود و موقوف ماند. در اوایل سلطنت شاه جمجاه ظل الله و در زمان صدارت مغفرت پناه اسیر جمال الدین محمد استرآبادی میرا بدرگاه عالم پناه آوردند که در صدارت او را شریک سازند و این مدعا بوقوع مقرون نشد.

ص ۲۹۶ س ۲۰: که میر از مرض آتشک بغایت احتراز واجتناب داشتی چنانچه از جمیع مردم کناره و احتیاط نمودی و متفربودی و دست بدست هیچ فردی نهدادی.

ص ۲۹۷ س ۲۲: شرح هیاکل النور، رساله در سمت قبله، حاشیه الواح، مختصر کفایه الطلاب کتاب مقاصد و حج البراهین، رساله جام جهان نما، رساله قوس و قزح و بعضی دیگر از مصنفات وی و رسالاتی که در برابر رسالات مولانا جلال الدین محمد دوانی نوشته علیحده است و آنچه به بیاض رفته و ضایع شده زیاده از حد تخمین و حصرست. از صحیح القولی در شیراز استماع افتاد که چند صندوق بزرگ تمامی مسودات بخط میر بود که در ته کتابخانه میر بود خدمه و ملازم زاده ها آنها را بصحافان یکمن بهشتاد دینار می فروختند. تبجیر در جمیع علوم خصوصاً نجوم و طب بسرحد اعجاز رسیده بود. و الدراقم از جمله تلامذه میر بود و از ایشان استماع افتاد که در سفری از اسفار شاه کامکار را تب محرقی حادث شد و میر بمعالجه مشغول بود. بعد از ملاحظه نبض گفت در فلان ساعت آنروز تب مفارقت مینماید و آنچنان شد که او گفته بود. و هم درین سال مرحومی مولانا محمد ابوطالب . . .

ص ۲۹۸ س ۱: شیخ علی علیه الرحمه بمباحثه و تصنیف اشتغال داشته از جمله تصانیفش شرح جعفریه و چون غرض کلی و مطلوب اصلی تحریر تاریخ است وقت آن شد که کمیت خوشخرام عنان عزیمت بصوب ادای حکایات برتابد. پس از آن نواب کاسیاب مالک رقاب . . .

ص ۲۹۹ س ۸: بجهت عمارات و اخراجات آن شفقت فرمودند از جمله مدرسه آستانه منوره معصومه و حمام شاهی واقعه در میدان که بر آن روضه وقف شده و عمارت و باغ مقام حضرت امام همام صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله من الله المنان که بسرکاری میر راستی محتسب الممالک اتمام یافته و عمارت گنبد سرمقبره سادات درموسومان. سال بیستم از فرمانفرمایی آن پادشاه ذی ترحم، نوروز لوی نیل سه شنبه سنه ۱۷ ذی حجه حجه ۹۵۰. نوروز عالم افروز این سال پادشاه ملکی خصال بعیش و عشرت و کابرانی و نشاط و سرور در بلده فاخره قم که بعد از مشاهده مقدسات حضرات ائمه طاهره بحسب احادیث و نسبت فیض و هوا و لطافت و صفا بر سایر بلاد عراق...

ص ۲۹۹ س ۱۳: افتادند و عظیم اندیشه ناکو بی قرار بودند تا آنکه میامن انقاس قدسی جهت اسنیت و امان جهانیان بدعوات مائورات اهل دعا و صلاح شفا یافته زبان قال حال هرگویا نعوای این رباعی به ادا میرسانید. رباعی :

گر تیغ تو یکدم ز میان برخیزد همه را زخان و مان برخیزد
از بستر غم که جای بدخواه تو باد برخیز سبک ورنه جهان برخیزد
خلایق خوشحال و سرورگشته هر کس شکرها [گزارد] و شکرها نهاد و بعد از صحت که ذات انفس
و مزاج اقدس که قوت پذیر شد عالمیان، ع: حیاتی یافته جانی گرفتند. شاه ظفر فرجام اسرای عظام
و غازیان کرام سیما عبدالله خان ...

ص ۳۰۱ س ۱۳: اختلال احوال ولایت هندوستان التجا بدرگاه...

ص ۳۰۶ س ۹: قابل آن پادشاه عادل شرف جبلی را ازدیاد دادند

ص ۳۰۷ س ۹: سال بیست و یکم از سلطنت شاه سپهرنعت نوروز نیلان نیل چهارشنبه
۲۷ ذو حجه حجه ۹۵۱ و آمدن همایون پادشاه بدرگاه شاه عالم پناه. نوروز این سال پادشاه ملکی
خصال بعیش و عشرت و کسرازی در بلدة المؤمنین قزوین قشلاق نموده در اول فصل بهار اردوی
همایون بعزم ییلاق از راه جکیجکی متوجه ابهر گردیده ...

ص ۳۰۸ س ۱۱: پس از چند روز اردوی گردون شکوه [از] قروه در حرکت آمده
فضای روح فزای ییلاق تخت سلیمان از پرتو نزول همایون طراوت سپهر گرفت. در آن اثنا پادشاه
دین پناه به اتفاق همایون پادشاه بعزم شکار سوار گشته چون جرگه بهم پیوست آهوی بیشمار و سایر
جانوران دشتی پا بسته دام تقدیر گشتند. آنگاه شاه... جشنی عظیم اعطاف برافراشتند و اسرا
و مقریان را در بشرف ادراک صحبت.... افزون از حد و حصر در آن مجلس حاضر کردند
و بعد از اکل و شرب اسبان بدوی و شتران قوی و اجناس رنگارنگ اقمشه یزد و فرنگ و مبلغها
سرخ و سفید برسم تکلف....

ص ۳۰۹ س ۱۰: صفی الملة الحق والحقیقه والدنیا و الدین... الروحانیته النبی الامی العربی
و الولی الوصی رفته بتوا عذر زیارت ...

ص ۳۰۹ س ۱۶: ویکهزار سوار از آقایان و اقربای ...

ص ۳۱۰ س ۱۴: دلیران حق شناس از ظاهر قندهار نزول اجلال نمودند و شهر بند آن
ولایت را در میان گرفتند بجد و جهد تمام بمراسم محاصره قیام نمودند. نظم:

سپاه ظفر یار نصرت شعار	نشستند برداسن آن حصار
حصاری که مهر سپهر بلند	برو رفته بالا بچندین کمند
سپهر آستان فلک پایه ای	ز دیوار او آسمان سایه ای
صف کنگرش آسمان عروج	زده خنده بر طاق ذات البروج
کسی را که افتد بر آن قلعه راه	نهد پای بر چشم خورشید و ماه
لب خندق و کنگرش یک یک	یکی در سما و یکی در سمک

القصة که از آن محاصره روز بروز نقص وضعف

ص ۳۱۱ س ۵: حاصل کرده آنچه در خزانه عسکری میرزا بود از نقد و جنس شاهوردی
بیک کچل بالتمام تصرف نموده ضبط کردند چه در وقت رخصت از درگاه عالم پناه نواب همایون پادشاه

عرض کرده بود که مخزونات عسکری میرزا جهت نواب شاهی فرستاده شود و لهذا تسلیم شاهوردی بیک کچل شد که بخدست اشرف برد. چون مقرر بود که هرگاه نواب همایونی بلده قندهار را تسخیر کند آن بلده فاخره را بیک از امرای شاهی سپرده اند و در رکاب ظفر انتساب وی گابل و غزنین را از میرزا کاسران و گماشتگان او انتزاع نمایند و تسلیم همایون پادشاه کرده بولایت خود بازگردند. بنابرین بوداق خان بدرون شهر بلده قندهار رفته نشست و ارك شهر را بتصرف در آورد. همایون پادشاه با امرای عالیجاه شاهی که همراه بودند به بیرون قندهار بعد از سه چهار روز ازین فتح جهان افروز امرای مذکور بی رخصت همایون پادشاه کوچ کرده بالکای خود توجه نمودند و خلاف حکم پادشاه عالیجاه فرمودند. القصه همایون پادشاه بادویست سیصد نفر... ص ۳۱۲ س ۱۱: گردید چون باردیگر قندهار به امداد شاه کاسکار بتصرف همایون پادشاه درآمد و وی در آنجا نزول اجلال فرمود، بنابرین امرای جغتای فوج فوج از کاسران میرزا روگردان شده بخدست حضرت پادشاه کاسکار می آمدند. بعد از آن پادشاه همایون بیرام خان بهارلوراکه از مقربان ...

ص ۳۱۲ س ۱۴: نهضت فرمود. در آن اثنا قراجه بیک که از امرای جغتایی بود بشرف دستبوس پادشاه نامدار مشرف شده و با صناف الطاف اختصاص یافت. و هم درین وقت شیرافکن بهادر ولد قوچ بیک با هزار سوار بجنود ظفر ورود پیوست و همچنان خضرخان حاکم هزاره بادو هزار سوار جرار کینه گذار به اردوی همایون ملحق گشت. چون میرزا کاسران از توجه پادشاه همایون آگاهی یافت کابل را باز گذاشته فرار نمود و همایون پادشاه در غایت عظمت و اجلال و شوکت و اقبال در کابل نزول فرمود. نظم:

روان شد باقبال فتح وظفر سعادت بغیر و پیش راهبر
سعود فلک نصرتش را ضامن جنود فلک در پیش حرز جان

مردم ولایات و بلاد واحشام و صحرائشینان با پیشکش فراوان روی توجه به درگاه پادشاه عالمیان پناه نهاده به تفبیل بساط عدالت مناط همایون استسعاد یافتند. باقی حالات پادشاه مذکور در جلد دیگر سمت تحریر یافته. و هم درین سال قشلاق شاه عالمیان در قزوین واقع شد و قران علومین نیز در آن اثنا بوقوع پیوست. و هم درین سال در حین شکار و جرگه در تخت سلیمان و سرق ابوالقاسم خلفای قاجار علمدار خاصه شریفه تیری از قضا بروخورده فوت شد. و هم درین سال پادشاه با اقبال را بخاطر رسید که در دارالموحدین قزوین باغی احداث نماید تا آنکه در مابین مشرق و صبای آن شهر اراضی موسوم به زنگیاباد را از سرخوسی میرزا شرف جهان ولد غفران پناه قاضی جهان الحسینی خریداری کرده...

ص ۳۱۲ س ۲۲: و در میان و کنار چمنها و انهار عمارات عالی و تالارهای متعالی ایوانها و غرفهای بس متکلف گچ بزی و نقاشی و حوضها و آبشارهای غیر متناهی دروازه ای که سرریس سپهر افراشته و بکاشی الوان پیراسته و در پایان آن باغ کبوتری که بانسراطایر برابری

نمودی بنا نهاده و عرصه باغ را بطریق هندسه بگذرهای سریع و چمنهای مسدس و خیابانهای بی حد از هرجانب بخش نموده و در کنار خیابانها درخت عرعر و سفیدار و چنار نشانیده و چمنها و ... گاه نارون و درخت گل و ارغوان و یاسمن زینت داده مثلثها و مربعها اطرافش را قطعه به قطعه با شجار یک قسم میوه آراسته و از هیچ میوه نیست که از مالک محروم که خلاصه وزیده ربع مسکونست آورده و در آنجا غرس کرده اند، و همچنین جدولهای آب از اطراف وجوانب و در میان خیابان آن باغ جنت نشان روان گردانید. و هم درین سال مرحومی اسیر حسین کربلایی سبزواری متخلص بقدی که از اکابر زمان و در روزگار زبان دان بود، و سابقاً ذکر او رفت در دارالسلطنه هراة بجوار رحمت ایزدی پیوست. نعلش اورا از هراة بمشهد مقدس معلی نقل نمودند و در مشهد مقدس مدرسه و مضعه جهت آثار خیر با تمام رسانید و شرح حالات وی در مجمع الشعرا ایراد یافته. سال بیست و دویم از سلطنت آن برگزیده خالق بیچون. نوروز یونتئیل مطابق سنه ۹۰۲ شاه عالم پناه ماه محرم و صفر را تا عشرين ربیع الاول در یلده قزوین گذرانیده در روز سه شنبه بیست و یکم ربیع الاول از قزوین بیرون رفته به ییلاق یله گنبد که در جکچیکی واقع است نزول اجلال فرمودند.

ص ۳۱۴ س ۸: تواضع و افتادگی نظیر نداشت و گاهی بفکر شعر اشتغال مینمود و فیضی تخلص اختیار کرده بود. اشعار وی در تذکرة الشعرا ثبت افتاد. از تصانیفش رساله در باب سیاه... ص ۳۱۴ س ۱۷: تذکرة الشعرا ایراد یافته. و هم درین سال منتشا سلطان استاجلو که از اعظم اسرای شاهی بود و نواب کامیاب مالک رقاب را بر دوش بزرگ کرده بود بمرگ فجاء از عالم رحلت نمود و قشون اورا به پسرش تیمورخان شفقت کرده بعضی از الکاء وی را بدو عنایت کردند. سال بیست و سیم از پادشاهی آن خسروغازی نوروز قویئیل مطابق سنه ۹۰۳

ص ۳۱۵ س ۱۲: مخالفت القاس نادان که برالسنه وافواه جریان پیدا کرده بود و منشاء اصلی و باعث کلی این بود که بیک اغلی استاجلو که در سلک اسرای شاهی منتظم بود اراده نمود که بالقاس میرزا وصلت کرده یکی از حجله نشینان تنق عفت را که با نواب والدوی هم فراش بود یعنی والده ماجده او جانیگی خانم را در نکاح خود در آورد و این مطلب بوالعجب را بعرض شاه رسانیده نواب شاهی به این وصلت راضی شده پروانچه بارتکاب این امر بالقاس میرزا که در آن اوان بحکم پادشاه عالمیان در شروان والی بود شرف صدور یافت و چون پروانچه مذکور منظر نواب میرزایی گردید از روی اغراض و حصول اغراض بنواب شاه عرضه داشت نمود که بیک اغلی را بدانجانب ارسال فرمایند تا بمطلوب خویش فایز گردد و نواب کامیاب بسخن وی عمل کرده اورا نزد القاس میرزا فرستاد چون نظر سیاست اثر شاهزاده بر آن فضول بیچاره افتاد فی الفور تیری در خانه کمان نهاده بر سینه وی زد که از پشت وی درگذشت و بیک اغلی بهمان زخم کشته شد و بازوجه گور هم آغوش گشت. پس از وصول این خبر پادشاه بخرد، شاد عالمیان متوجه آذربایجان گشته به او جان آمدند.

ص ۱۶ س ۱۵: بملازمت اشرف آمدند و مافی الضمیر اورا عرض کردند و هم درین ایام در تبریز ..

ص ۳۱۷ س ۱۷: اردوی بی منت جسراز روی آن سهل و آسان مینمود و از بسیاری برف کوهها و فضای صحرایکسان شده بود: شعر:

[چرخ پوشیده رخ خویش به سنجاب سحاب]
 اثر آتش سوزنده چنان شد باطل
 در پس پرده شده ماه جهان تاب مقیم
 کاندرو گشت عیان معجزه ابراهیم
 گر برافشانده شدی سوی هوا باده و آب
 آمدی باز یکی لعل و یکی دریتیم
 نواب کامیاب . . .

ص ۳۱۷ س ۲۳: در آمدند . بیت:

سپاهی چو آشفته پیلان مست
 همه نیزه و گرز و خنجر بدست
 نخست متوجه ارش گردیدند . شعر:
 به آهنگ شیران برانگیخت رخس
 سلیمان نشان خسرو تاج بخش
 غبار سپه را برماه برد
 تزلزل به گاو زمین راه برد
 ز نعل ستوران زمین بی قرار
 ولی آسمان با قرار از غبار
 و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه علی چوپان گردیدند .

ص ۳۱۸ س ۹: ساخته ایشان را بدستور در محل مقرر داشتند و هم درین سال سلطان سلیمان خان خواندگار پادشاه روم سپاه بیکران به تسخیر ولایت بصره فرستاد. عبدالله و الی آن دیار از قلعه بیرون آمده تا شب با رومیان مجادله و مقاتله نمود چون دید که برابری با رومی نمیتواند کرد لاجرم شهر را گذاشته فرار نمود و از آن تاریخ بصره بتصرف رومیه درآمد. و هم درین سال مولانا کمال الدین حسین طبیب ولد مولانا رکن الدین مسعود کاشی که از مشاهیر اطبا بود و خدمت طبابت شاه عالم پناه بدو تعلق داشت وفات یافت. و هم درین سال محمدخان شرف الدین اغلی تکلوا از دارالسلطنه هرات بعزم پای بوس شاه خجسته صفات متوجه عراق شد. بمجملی از آن مفصل آنکه بعضی از اسرای استاجلو سطح ایالت هرات هنگام فرصت بمفتاح زبان ابواب غیبت خان را مفتوح مینمودند و از جاده وفاق منحرف شده طریق نفاق می پیمودند. لیکن چون ضمیر صدق پذیر نواب شاهی بر عدم وقوع آن مقدمات ظاهر بود اقوال ایشان را استماع و اعتبار نمی نمود و این حکایات مکرراً بسمع خان رسیده وی از پی ظهور کذب سخنان دشمنان عازم درگاه خلایق پناه گردید و فرزندان رشید خود را قزاق سلطان و تانار سلطان در خدمت نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزا گذاشته با سیمند نقر از نزدیکان و معتمدان در اواسط ماه محرم سنه مذکوره از هرات عازم پای بوس شاه ملکی صفات بیرون آمد و از آنجا بزیارت حضرت امام همام مفترض الطاعه واجب العصمه صلوٰه الله علیه بمشهد مقدس معلی رفته بعد از مراسم زیارت مطالب خود را بروحانیت آنحضرت عرض کرده بوعده حصول آن معروضات مستظهور و پر حضور از آن

دارالسرور مراجعت نمود. چون قریب بولایت قزوین که معسکر آن خسرو حشمت آئین بود رسید آثار الطاف شاهی و ثمرات عنایات خدام پناهی نسبت بخان متعاقب و متوالی گردید حسب الامر اعلی اسرا و قورچیان و وزراء و تاجیکان از پی استقبال خان پسندیده فعال آمده باتفاق آن جماعت پپای بوس اشرف سرافراز شد شاه عالی مکان انواع الطاف بوی نموده اورا بمواعید مراتب سنیه اسیدوار ساخت و روزی چند که خان سعادت مند در خدمت اقدس بود یوماً فیوماً التفات و عنایات نسبت بوی در تزیید بود اما همچنان حسدی که در جسد اهل نفاق بود مزاید شده ابواب غیبت اورا بوقت فرصت مفتوح نمودند و بر صدق دعوی خویش زسره‌ای از ملازمانش را که بکفران نعمت از جاده حقیقت منحرف گشته بودند بشهادت بخدست خسرو با افادت آورده نواب شاهی یکچند باجماع اهل نزاع بحسب ظاهر نسبت بخان خجسته مآثر کم التفات گردید. خان که قلت توجه نواب شاهی و اراده قصد اعادی را مشاهده نمود از ملازمت تقاعد ورزیده چند روزی در زاویه اعتدال اوقات گذرانید و در خلال این احوال نواب شاه و جمعی از متربان درگاه مصلحت در آن دیدند که ایالت هرات را از وی گرفته در عوض حکومت مملکت اصفهان را باو تفویض فرمایند. بعد از تصمیم این عزیزت قاضی جهان وکیل با بعضی از اسرای جلیل نزد خان آمده رقم ایالت اصفهان با خلعت‌های گرامی بنظر آن حاکم ناسی رسانیدند. مشارالیه خلعت این منصب را پوشیده سجدهات شکر بجای آورد. پس از انقضای اندک وقتی از این تدبیر بخاطر فیض مآثر رسید که هرات از اسماهای بلاد ربیع مسکون است و اوایماق استاجلو را بحکومتش میل تمام و بغیر از محمدخان که بتدبیر صایب و سپاه غالب بر اسرای ذی‌شان و سرداران این استان تفوق دارد کسی دیگر را استعداد و حراست و محافظتش نیست. لاجرم فسخ عزیمت معهود کرده حکم فرمود که بدستور سابق ایالت هرات بمحمدخان تعلق داشته باشد و اعلام تجدید احکام و خلع گرامی بوی داده رخصت انصراف ارزانی داشت خان پس از پای بوس شامسلیمان مکان بکام دوستان بجانب مقر خویش رایت توجه برافراشت و در بعضی از شهور سال مذکور ببلده مذکور آمده در مسکن خویش نزول فرمود و ابواب عافیت بر روی اهل آن دیار گشود سال بیست و چهارم ...

ص ۳۱۸ س ۱۷ :- بسیار نمود. نظم :

جهان شد بگرداندرون ناپدید کسی از یلان خویشتن را ندید
بسی کشته کامدز هر دو گروه بخون گشته آغشته هاسون و کوه

قبل از آن القاس میرزا شاه نظر بیک برادر درویش محمدخان حاکم شکی را باجمعی از ملازمان چنداؤل گردانیده بود چون جمعی از مردم چرکس بدیشان رسیدند شاه نظریک پای ثبات افشده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان چرکسان از اسب افتاده بقتل رسید. در آن معرکه پروندی آقا و ملو و جمعی کثیر از ملازمان القاس میرزا بقتل آمدند. چون لشکر چرا کسه بر جنود القاس میرزا غالب آمدند القاس میرزا بتصفیه صفوف قیام نموده در برابر کفار درآمده بیکبار بر

چرکسان حمله کرده چراکسه هزیمت را غنیمت شمرده ملازمان میرزایی آنجماعت راتعاقب نموده سیصد نفر از کفار فجار بداختر را بقتل آوردند بالاخره چون فزونی سپاه اعدا بسیار بود میرزا عنان عزیمت بطرف در بند معطوف گردانید و پس از وصول بدانحدود که شاه دین پناه بشروان تشریف آورده اند و خانه کوچ لشگریان تعاقب نموده تصرف کرده اند و اکنون با سی هزار سوار از مقربان وی بودند جرار مستعد و آماده جنگ و کارزار است چون القاس میرزا خبر شنید ساروقماس و دلو قماس را که از متربان وی بودند . . .

ص ۳۱۹ س ۵ : ساروقماس و دلو قماس

ص ۳۱۹ س ۱۶ : آگاه شد با آنکه زر بنام خود زده بود و در سلطنت یگرو شده، والده خود را در قلعه در بند با ملازمان اعتمادی مثل کهنه شاهوردی و تنبل لواحمد گذاشته بطرف خنالق فرار کرد و لشگریان او فوج فوج روگردان شده به اسرای شاهی پیوستند و اویماق به اویماق نزد اقوام خود رفتند القاس میرزا از خنالق کوچ کرده در کنار آب سمور در قریه مسکینچه از اعمال قهپایه شروان غافل به القاس میرزا رسیده القاس میرزا فرصت موزه پوشیدن نیافته همچنان بی موزه سوار شده...

ص ۳۱۹ س ۲۳ : نظم :

با ولی نعمت از برون آیی گرسپهری که سرنگون ایی

القاسب میرزا با چهل نفر از غازیان بحوالی طر قود رفته خود را بقرم شمخال رسانید و از راه آزا ق بدریا نشسته روانه ولایات کفه شد و ماصدق مفهوم «یوم یفر المرء من اخیه» را بعمل آورده بسوی بلاد روم رفت و خود را به اسلام پول نزد سلطان سلیمان خان رسانید و چون بدانجا رسید از غایت نادانی و کوتاهی عقل کتابتی بنواب شاهی نوشته . . .

ص ۳۲۰ س ۱۴ : رکابدار القاسب میرزا

ص ۳۲۰ س ۱۵ : دروازه های قلعه گلستان را بست

ص ۳۲۱ س ۱۶ : امان یافتند. خان بیگی خاتون صالحه خیره بود رخصت زیارت مشهد مقدس معلی کرده و متوجه شد و قریه راس الحد سمنان که به لامجرد اشتهار دارد و ملک او بود وقف کرد بر روشنایی سرکار آنحضرت صلوة الله علیه و هم در آن اوقات . . .

ص ۳۲۲ س ۱۸ : حسن بیک شاملو که بکرات امارات غدر و نفاق بر صفحه خیالش ظاهر شده بود با اولاد گرفتار گردید و هم درین اوقات ادهم میرزا ولد دیوسلطان بطور رسالت نزد نظام الملک پادشاه دکن رفت .

ص ۳۲۲ س ۲۰ : و از آثار خیرات او مدرسه و مناریست که در نجف اشرف تمام نموده و ریاط عالی و مضعه در راه مشهد مقدس معلی مزکی در موضع الهاک و مضعه دیگر میانه پیش و میمند. ذکر آمدن..

ص ۳۲۴ س ۴: خواب بود بیدارگشت والقاس میرزا مضمون این کلام حقیقت فرجام «الفتنة نائمة لعن الله من ايقظها» را صاحب شده شعر: ملک بادل

ص ۳۲۷ س ۶: دربرگشتن بصد هزار تعب و محنت به الکاء خود خواهند رسید. القصه چون خواندگار به خوی آمد شاه دین پناه امرایی را که در سرنه بودند به اشکنبر طلبیده مقرر فرمود که چون خواندگار تبریز آید باده هزار کس ایلغار نمایند و اولامه را در پای قلعه و ان بدست آرند. پس از آن خواندگار از قصبه یام عبور کرده در روز پنجشنبه بیستم شهر جمادی الآخر سنه مذکوره بشهر تبریز داخل شده در چرنداب نزول کرد والقاس میرزا بیاض عشرت آباد رفته مدت چهار روز در تبریز بودند علی الاغان و سرعلف شتران از پوست درختان و برگ اشجار میدادند و در عرض آن چهار روز موازی پنجهزار اسب و استر بچراگاه عدم شتافتند.

ص ۳۲۸ س ۱۶: که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند. صوفیان لشگرو دلاوران صفدر صدای الله الله و غلغله صلوة درگنبد گردون و چرخ اثير انداختند. روز دیگر کوچ نموده رایت دولت و اعلام نصرت برافراخته القصبه که روز دوشنبه ۲۴ شهر جمادی الثانی سنه مذکوره خواندگار از تبریز بیرون رفت. یتیمان و اوباش و چپانیان و اجلاف تبریز دست به قتل و غزاشوده از عقب اردوی وی عنان ریز رفته جمعی کثیر از رومیان را بقتل آوردند. شاه عالمیان ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را مقرر فرمود که از عقب اردوی خواندگار بقراولی متوجه گردد و ابراهیم خان با محمدی بیک موصول حسب فرمان از عقب رفته در حوالی چبستریا پادشاه روم و دیاربکر و مرعش جنگ عظیم نموده به نیروی دولت و اقبال بیزوال شاه خجسته فعال امیر عتقان را با دو بیست نفر از رومیان بقتل آوردند خواندگار از کثرت خیل وحشم هر روز سه چهار فرسخ راه آنها به تعب بیشتر نمی توانست کرد و لشگری از خوف اسرا و غازیان که از عقب اردو بودند از حوالی اردو و عرابه بیرون نمیتوانستند رفت سلطان سلیم بواسطه آسانی از راه کردستان به وان رفت. شاه ملی سلطان چینی که در آن زمان از جانب شاه عالمیان کوتوال آن قلعه بود آغاز جدال و قتال کرده در مقام مدافعه درآمد رومیان قبل از این در عادی جوز هفت باد لیج و شش توپ انداخته بودند. آنها را بر داشته بر بروج آن قلعه نصب کردند و بیکبار هجوم آورده در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند شاه قلی سلطان از غایت بیم و هراس قلعه را تسلیم نموده سلطان سلیمان حکومت آنجا را به اسکندر پاشا رجوع نمود و آن از ولایت آذربایجان است و قلعه آن بر سر کوهی بلند افتاده از سه جانب آن آبست و از یک طرف خشکی و آن قلعه از بناهای شداد عادت که بر سر آن کوه منبع ساخته و از سنگ و گچ برآورده هر وصله سنگ در آن بمشابه کوهی بزرگ و گران کار کرده استحکامش بمشابه ایست که در وقتی که امیر صاحبقران تیمور گورکان آن قلعه را تسخیر کرد یکی از اسرای وی با غلبه لشگر هر چند خواست که خود مستعدی تخریب آن قلعه تواند شد بر نیامد و هر چند خواستند و کوشش و سعی و جهد نمودند که سنگی از دیوار آن قلعه نتواند کنند میسر نشد. سلطان سایمان بعد از آن از راه دیاربکر متوجه ولایت روم گشت و از آنجا القاس میرزا به اندک لشگری مدد

نموده مقرر کرد که از راه کردستان ببغداد رفته از آنجا بعراق رود و عراق را تصرف نماید. القصه که شاه عالم پناه در آن اوان از عقب سلطان سلیمان روان شده چون بموضع چالدران رسید شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان ...

ص ۳۳۲ س ۱۳: آمدن القاس میرزا بعراق شدن بتقدیر قادر خلاق

ص ۳۳۳ س ۱۵: کلی زرا زعم فقیر امیر وجیه الدین خلیل الله گرفت.

ص ۳۳۴ س ۹: تقی الدین محمد و میر غیاث الدین میر میران

ص ۳۳۵ س ۵: بیرام اوغلان را شکسته لوای استیلا برافراخت. در آن حال قزاق سلطان که اکبر و اشجع اولاد محمد خان بود از عقب رسیدند و براوزبکان تاختند و اندک مسافتی که بجانب اهل نفاق قطع نمود لوای نصرت نمایی خانی با قشونی که از حرکت سم ستوران ایشان زلزله در طبقات زمین و غلغله در مجامع زمان پدید آمدی نمودار معاندان بد کردار گردید ص ۳۳۶ س ۸: معاودت نمود و در روز دوشنبه سیم ماه مبارک رمضان سنه مذکوره بمنزل مراد رسید و هم در اواخر فصل پائیز همین سال قزاق سلطان از خان رخصت یافته به ولایت با خرز که الکای وی بود توجه نمود چون به آن ولایت رسید یک چند بضبط و ربط آن محل و اصلاح احوال سپاه و رعایا پرداخته در خلال آن اوقات خبر رسید که جمعی کثیر از فتنه اوزبکیه بسر داری حق نظر اوغلان ...

ص ۳۳۶ س ۱۷: بقتل آورده و حق نظر اوغلان با معدودی چند خایباً خاسراً از آن مهلکه بیرون رفته خود را بمأمنی رسانیدند و هم در این سال اسکندر پاشا

ص ۳۳۷ س ۵: پریخان خانم از علیا جناب سلطان آقا خانم خواهر شمخال سلطان چرکس که در عقد نکاح آن پادشا با فلاح بود بوجود آمد و ددگی او را به فتحی بیک افشار دادند و هم در اواخر این سال ...

ص ۳۳۸ س ۴: در خلال این احوال معروض سلطان روم شد که میرزا القاس با اودر شیوه نفاق سلوک مینماید و اظهار تبعیت و بیعت از صمیم قلب نمیفرماید. از استماع این نسبت سلطان خواندگار متردد گشته به نزد وی فرستاد که کوچ و متعلقان ملازمان نواب شاه طهماسب را که در همدان و کاشان بچنگ آورده ارسال نماید و غرض ازین تکلیف آن بود که اگر القاس میرزا امتثال حکم وی کرد آن جماعت را نزدش فرستد از روی حقیقت مطیع و متقاد است و الا اطاعت و وفاق وی برسبیل مجاز. القصه چون فرستاده پادشاه روم نزد آن شاهزاده آمد و حکم را بروی عرض کرد مشاورانیه از انقیاد این امر ابا کرده قاصد سلطان سلیمان خایباً خاسراً برگردید و از اوضاع و احوال القاس میرزا آنچه تفرس نموده بود و دلالت بر نفاق و عدم وفاق میکرد بعضی رساند. بناء علی هذا فرمانفرمای ممالک روم محمد پاشا را که وزیر ثانی بود با سی هزار سوار بجانب وی روان ساخت که او را بدست آورده و در زاویه عدم ساکن گردانند. القاس میرزا ...

ص ۳۳۸ س ۱۷: شاه نعمت الله نیز بنواب بهرام میرزا و امرا ملحق گشته چون قریب

بحضار مذکور رسید یکی از مقربان خود را با پروانچه اشرف نزد والی قلعه فرستادند چه در آن استمالت نامه مرقوم بود که القاس میرزا را با بهرام میرزا ملاقات داده روانه اینجانب نماید و اگر به این خدمت شایسته قیام و اقدام کند از نواب شاهی مراتب بلند و انعامات بیرون از حد و چند خواهد یافت. بناء علی ذلک، سرخاب سلطان بانصایح مؤثر و ترغیبات وافر القاس میرزا را از قلعه بیرون آورده بانواب بهرام میرزا ملاقات داد. برادران از روی مودت و محبت بایکدیگر اختلاط کرده شاهزاده بهرام میرزا نواب القاس میرزا را از خوف و خشیت بی التفاتی شاهی بیرون آورده بمواعید مدارج عالی و اکرامات متوالی مسرور ساخته به اتفاق متوجه خدمت خسرو آفاق شدند. در اثناء طی طریق ملازمت پادشاه شفیق بهرام میرزا بسببی از اسباب القاس میرزا را گرفته مقید ساخت و چون نزدیک به اردوی شاهی رسید بنا بر فرمان واجب الاذعان بند از پای او بر داشته در روز سه شنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک ...

ص ۳۳۹ س ۲۱: در اردو ماند نواب کامیاب سپهر کاب در باب اوقسم یاد کرده بود. نواب علیا جناب شاهزاده سلطانم همشیره نواب مالک رقاب القاس میرزا را به ابراهیم خان ذوالقدر و حسن بیگ استاجلو یوریاشی دادند که به قلعه قهقهه برده حبس نمایند. اسرای مذکوره اورا بقلعه رسانیده اورا بحارس قلعه رسانیده بازگشتند. رباعیه:

بادشمن من چو دوست بسیار نشست با دوست نشایدم دگر بار نشست
پرهیز از آن عسل که بازهر آمیخت بگریز از آن مگس که برمار نشست

و جمعی که با او در اوقات مخالفت بسر برده و اعتماد بر عفوشاهی کرده بمرافقت وی بدرگاه گیتی پناه آمده بودند به تیغ سیاست کشته گشته قلیلی از آن مهلکه نجات یافتند و میمان دولت روز افزون...

ص ۳۴۰ س ۸: مصراع: آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود
ص ۳۴۰ س ۱۰: ملازمان بمشهد مقدس معلی مزکی فرستاده در حجره پشت که مابین روضه مقدسه رضویه و گنبد امیرعلیشیر است مدفون گردید.

ص ۳۴۱ س ۱۱: دادند که آنگاه فقیر را طلب نموده حواله علاج نواب میرزایی را بفقیر کردند. فقیر رد آن معالجه کرد و گفت افیون ایشان را بهمان دستور سابق بصندل و نیلوفر و تخم کدو و طباشیر و امثال آنها سمزوج کرده باید داد و مرتضی ممالک...

ص ۳۴۱ س ۱۱: از نواب میرزایی جنت مکانی سه پسر یادگار ماندند. نواب سلطان حسین میرزا و نواب ابوالفتح بهرام میرزا و در سیانه شاهزاده‌ها بفهم و ادراک افتاده بود و اهلیت و استعداد و قابلیت تمام داشت. خط تعلیق را خوش نوشتی و شعر را نیکوگفتی شرح حالات ایشان در جلد خاتمه تذکره الشعرا ایراد یافته و هم درین سال ...

ص ۳۴۲ س ۵: اسکندر پاشا به وان رفت. اسکندر پاشا بازار چخور سعد را سوخت حسین خان سلطان از عقب او رفته ...

ص ۳۴۲ س ۱۵ : در ولایت قاین که منسوبیات بلاد خراسان است در پنج قریه زلزله شد و تخمیناً دوهزار و پانصد نفر و نژد بعضی دیگر سه هزار نفر از مردوزن...

ص ۳۴۲ س ۲۰ : بیرون رفته در صحرا شب بروز آوردند مردم آن ناحیه از غایت جهل و نادانی سخن مولانا اذعان ناکرده بدستور لیای گذشته در خانهای خود در بستر استراحت بخواب رفتند و مولانای مذکور در اول شب که آخر روز حیات وی بود بمراقت عیال و فرزندان و سایر متعلقان بجانب صحرا توجه نمود و مترصد نزول بلیه معهود می بود تا زمانی که نصفی از شب گذشته مولانا را سردی هوا و فسرده گی ارض و سمات تأثر ساخت و از غایت سرما و تأثیر آن بلیه را از ممکنات عذیم الوجود اعتقاد کرده با متعلقان بطرف منزل خویش رایت توجه بر افراخت و چون قدم در خانه نهاد در حال زلزله نازل گشته مولانا با اهل خانه در زیر آوار هلاک شدند

ص ۳۴۲ س ۲۳ : شعر :

از سرگ حذر کردن دو روز روانیست روزی که قضا باشد و روزی که قضانیست
و هم درین سال ...

ص ۳۴۳ س ۲۲ : صفوی که باشاه حسینی ابن عم بود و نسبتش برین وجه است :
معصوم بیک بن خواجه احمد بن خواجه محمد بن سلطان شیخ جنید وی چند سال ...

ص ۳۴۴ س ۵ : قلعه کوکر جنلیق

ص ۳۴۴ س ۸ : شعر :

وژان پس جهاندار چرخ اقتدار بفرخنده بر طالعی شد سوار

ص ۳۴۴ س ۹ : القاس میرزا را که به قلعه برده بودند بر نهجی که قبل ازین سمت تحریر یافت بعد از ششماه که او را در قلعه نگاه میداشتند دو کس خونی او بودند که پدر و برادران ایشان را کشته بود آن جماعت بقصاص خون برادر و پدر او را از قلعه انداختند . چون خبر فوتش معروض شاه شد بزبان قال «انالله وانا الیه راجعون» القا نمود و بلسان حال مضمون این سخن رباعی :

القاس برادرش شیر کمین میکرد خصومت زبی تاج ونگین
کردیم دونیم تا بر آساید خلق او زیر زمین گرفت من روی زمین

ولادتش در روز دهم ظهر صفر سنه اثنی و عشرين و تسعمائه مدت عمرش سی و پنج سال وی اسی بود و چیزی نخوانده منشاء آنکه تا جلو بیگم که خاتون حرم محترم خاقان جلیل بود بواسطه بی التفاتی که با خان بیگی خانم والده القاس میرزا داشت در مقام تربیت او نشد و او را از منظر انداخته بود. القاس میرزا بغایت شجاع و دایر بود و در معرکه های جنگ خود مبادرت نموده مردانگیها کرده ویرا چهار پسر بود: سلطان محمود و سلطان فرخ در ایام حیات او فوت شدند و

سلطان احمد و سلطان خلیل بعد از رحلت او ایشان را در قلعه قهقهه داشتند و شرح مآل ایشان در وقت خود ذکر خواهد شد.

ذکر یاغی شدن آبای ترکمان و قتل شاهوردی سلطان کچل

ص ۴۴۴ س ۲۰: دروازه قیتوجاق را بقزاق سلطان متعلق ساخت و تاتاریک پسر

دیگرش را با امیر حسین خطیب ...

ص ۴۴۶ س ۷: عاشقی می نمود و بسیار شلاین و بی تاب افتاده بود و ابای ازان اوضاع

به تنگ آمده از ملاقات او ابا و استنکاف داشت تا آنکه سحری از استرآباد، بیت:

سپاه سحر چون [علم] برکشید جهان حرف شب را قلم برکشید،

فرار نموده...

ص ۴۴۶ س ۱۲: فرار نمودند یکی از ظرفای استرآباد تاریخ این واقعه از روی واقع

یافته و خوب گفته رباعی:

این حاکم ماکه میراخلیش زده گرگ عجیبی بود که تغلیش زده

این طرفه که او برفت اخلی بزند عکس آمد و تاریخ که اخلیش زده

پس ازان چون این خبر ببلده دامغان رسید امیرغیب بیک استاجلو حاکم آن دیار به ایلغار باسترآباد آمده آن خطه را محافظت نمود. گفتار درآمدن براق خان و سایر سلاطین اوزبک مهرات و قتل شاه محمد سلطان اوزبک ...

ص ۴۴۷ س ۶: سال بیست و هشتم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز سیچقان نیل

پنجشنبه ۴ ربیع الاول سنه ۹۰۸.

ص ۴۴۸ س ۱۲: آن حصار را که چوب بندی کرده بودند قبل از آنکه ...

ص ۴۴۹ س ۵: شعر:

چو شد نام شه سکه بر روی زر زر از نام او یافت زیب دگر

حکومت آن دیار به طیفون سلطان قاجار مغفوز شد.

ص ۴۴۹ س ۱۳: خواجه بیک مهرکه شمه از احوال او مذکور شد چون مقید و

محبوس بود او را روانه قلعه قهقهه گردانیدند. منشا کدورت خاطر اشرف از وی آنکه در وقتی که او صاحب منصب وزارت کل خراسان بواسطه عمل شنیعی ...

ص ۴۵۰ س ۱۳: ایها النبی عرض المؤمنین علی القتال که دلیلی است قاطع بر فضیلت

جهاد با اعداء دین و فرقه ضلال و نص «فضل الله المجاهدین باسوالهم و انفسهم»^۱ برهانی ساطع بر مزیت جهاد و علو مرتبت غازیان مجاهد بنفس و مال روی همت عالی نهمت بصوب بلاد کفار آورد و از شکی ایلغار فرسود و غازیان ...

ص ۳۵۰ س ۱۶: مشرکین از دایره قهروکین - و الله محیط بالظالمین - جان بسلامت
ص ۳۵۰ س ۲۳: رفته بودند بایشارت بایشارت «اقتلوههم حیث وجدتموهم»^۱ بایقادنیران
محاربه ومقاتله فرمان داد وغازیان جلادت شعار آن حصار را درسیان گرفته از اطراف وجوانبش
سیبها پیش برده جنگهای مردانه کرده وکوششهای دلاورانه نمودند وبه تأیید نصرت واستعانت
«وینصیرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین»^۲ آن قلعه منیعۀ رفیعۀ را گشودند وبموجب امر اجابت
قرین «قاتلوههم یدبهم الله بایدیکم»^۳ آن کفار نابکار را بدارالبوار فرستادند و دیگر قلاع که در
آن حوالی بود مسخر غازیان بافلاح شده...

ص ۳۵۱ س ۱۶: یورش نموده شعر:

گرفتند گردان سپرها بچنگ	ز هرسو گشادند درهای جنگ
شبک حصار از خدنگ سپاه	چو از انجم این نیلگون بارگاه
شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل	ز سنگ تنک همچو اصحاب فیل

ص ۳۵۲ س ۲: مثنوی:

چون علم کفر نگو نسازشد	سرور کفار گرفتار شد
رایت اسلام برافراخته	شرك ز بنیاد برانداخته

در مرتبه اول ...

ص ۳۵۳ س ۱۶: شعر:

قرباغ شان تخت ناکاسته	ز کرباس مصری شد آراسته
سرا پرده از دیۀ زرنکار	درو خیمه و خرگه زرنکار
بسیط زمین در سرا پرده گم	درو بارگه رشک چرخ نهم
زهر دوطرف خیمه سایبان	سه فرسنگ راه از کران تا کران

سال بیست و نهم...

ص ۳۵۴ س ۶: غلامی را شکسته باشم و اگر شاه شکست یابد من که غلامم
پادشاه شرق را شکسته باشم و بیوسته...

ص ۳۵۸ س ۹: از قلب بیرون آمده بر غازیان تاخته ایشان را پس راند. درین اثنا
امرا وسایر غازیان اطراف وجوانب اسکندر پاشا فرو گرفتند و بزخم سنان آتشبار و شمشیر آبدار دمار
از روزگار آن جماعت نابکار بر آوردند. آنگاه شاهزاده عالیجاه با فوجی از قورچیان و جمعی از
مقربان بر پشتۀ که مشرف بر زبگاه بود برآمده چون چشم رومیان بر لوای نصرت انتمای آن حضرت
افتاد ارکان ثبات ویدیان قرار ایشان تزلزل پذیرفته عنان ادبار بجانب فرار آورد ینکچریان از
بیم شمشیر غازیان تفگهارا گذاشته ...

ص ۳۶۱ س ۸: خسرو با ترحم نوروز پارس نیل روز شنبه ربیع الاول مطابق سنه ۹۶

ص ۳۶۳ س ۳: ایلچی بدرگاه وقابی خواندگار بفرستند که صلح می کنیم.

ص ۳۶۴ س ۱۰: متمکن بود بعد از آن بواسطه ضعف و پیری استغفار کرده رخصت

گرفت که بعدالامر پای عزلت در دامن خمول کشیده و بطاعت و عبادت و دعاگوئی دوام دولت اقدام نماید. بعد از عزلت رخصت زیارت مشهد مقدسه منوره عرش منزله کرده از آنجا بقزوین که وطن مألوف و مسکن مشعوف او بود آمده رحل اقامت انداخت. روزی چند که در آن بلده طبعه اقامت نموده بود بمساع عزوجل رسید که بعضی از قرای و قنی مثل عبدالباد بشاریات مدت مدید است که در تصرف اوست و بملکیت در تحت تملک خود در آورده. رای جهان آرای اقتضای آن نمود که آن محال را از تصرف و کلای او انتزاع نمایند و اجرة المثل ایام گذشته را باز یافت کنند. مشارالیه بعد از استماع این سخنان موحش قبل از آنکه وقوع پیدا کند بتشویش تمام بنا بر رسم خیرباد و وداع آخر عمر خود را بدرگاه پادشاه غیر نهاد رسانید. خبر آمدن او چون بسمع همایون رسید بخاطر انور راه یافت که اگر قاضی جهان برجای و کالت خود بدستور نشسته استدعای خدمت قدیم خود نماید منع او چون توان کرد. بنابراین در روزی که وی بیابوس اشرف سرافراز میگردد نواب معصوم بیگ صفوی را که مدت چهار سال بود که با سر دیوان بیگی اشتغال داشت و مهر بر احکام بیتی و بیاضی میزد پایبوس و کالت فرمودند که قاضی مشارالیه قطع نظر از آن مهم نماید و نواب مومی الیه مهر بر ضمن احکام برجای و کلای دیوان زد. القصه که قاضی جهان بعد از پایبوس برگرد سر اشرف گردید و نواب کاسیاب بنظر عجز و پیری و ضعف حال و پریشانی احوال او نموده آن مقدمات را طی نمود و مبلغی نیز برسم سیور غال بدو ارزانی داشت و خلهتهای فاخره داده رخصت انصراف داد وی متوجه قزوین شده در راه چون بقصبه زنجان رسید در خانه مجاور آن مزار کثیر الانوار شیخ ابوالفرج زنجانی آخر روز جمعه وقت غروب که هفدهم ماه ذی الحجه شب مبارک غدیر بجوار رحمت ایزدی پیوست. «قاضی جهان ملایا» موافق تاریخ است. ولادتش صبح پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه ۸۸۸ در قزوین مدت عمرش هشتاد و دو سال بعد از آن نقل نعش شریف ایشان کرده در جوار مزار امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین (ع) در مغبه اکابر خالديه به امانت گذاشتند. پس از آن حکم اشرف شرف صدور یافت که او را بکربلای معلی نقل نمایند چون بحوالی بغداد رسیدند در آن وقت طاعون عظیمی در عراق عرب بود راه نیافتند باز نعش را بقزوین آورده درین مرتبه حکم شد که بمشهد مقدس معلی برده مدفون سازند تا آنکه در شهر سنه اربع و ستین و تسعمایه نعش او را بمشهد مقدس معلی آورده در پائین پای آن حضرت در بیرون حرم نهادند. رحمة الله علیه. باقی حالات وی و ذکر صفات او در نسخه شریفه منتخب الوزراء بتفصیل شرف تسطیر یافته. سال سی و یکم از پادشاهی آن خسرو...

ص ۳۷۰ س ۸: مطمن ساخت قرارداد که دیگر با اهل اسلام جنگ ننموده پیوسته

ولایزال بغزاء کفار رفته بجهاد اشتغال نماید. مقارن این حال منهیان نیکورای بمسامع عزوجل رسانیدند که گرجیان سر از گریبان عصیان بیرون آورده متعرض بعضی از بلاد اسلام میشوند لاجرم شاه جمجاه بنا بر رفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان به نص «ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفًا کانهم بنیان مرصوص»^۱ عمل نموده فضیلت غزا و جهاد را پیش نهاد همت عالی نهمت گردانیده بعزیمت جهاد...

ص ۳۷۱ ص ۷: وینصرك الله نصرًا عزیزاً^۲ در داد. شعر :

ص ۳۷۱ ص ۱۳: کوتوال آن قلعه پارساتو...

ص ۳۷۱ ص ۲۵: قلعه ایست در کمال استحکام ، بال طایر وهم و خیال از پرواز بروج آن منکسر و دست حوادث روزگار از دامن خاکریزش کوتاه و قاصر. نظم :

طیور و هم عمری بر پریده	بدیوار فصیلش نارسیده
ز برج آن کمند و هم کوتاه	بود یک روزن از دیوار آن ماه
بجنب آن فلک بی اعتباری	سحاب از خاکریز آن غباری
جهان در عرصه بومش خرابی	فلک برخندش کمتر حبابی
دروکنجی گرفته ربع مسکون	سراز یک برج او بر کرده گردون

از ناوران، آن حصار را پناه ساخته و لوی مخالفت برافراخته، شاه جمجاه...

ص ۳۷۲ ص ۶: سنه مذکوره شاه کامیاب به بلده گنجه فرموده آن بلده فاخره را آئین بسته بودند. شاه جهانیان در منزل شاهوردی سلطان نزول اجلال فرموده...

ص ۳۷۲ ص ۱۹: درین اثنا بقیه از لشکریان عبدالله خان و اکثر متعلقان و مردمان اردوی وی یرباد پایان صبارتار سوار شده چون برق لامع بصوب رزمگاه در حرکت آمدند. شروانیان از مشاهده ایشان بخاطر رسانیدند که مکرراً از جانب شاه عالمیان مدد و کومک بجانب خان عالیشان آمده از بیم آن فرو ریختند و بطرف تبرسران گریختند که غازیان ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند و از رؤس ایشان متارها ساختند. مسرعی بجهت ایصال این خبر تندتر از باد صرصر بدرگاه پادشاه والا گهر فرستادند. و هم درین سال در بلده نخجوان شاهزاده عالمیان سلطان سلیمان میرزا از همشیره شمعخال سلطان چرکس والدۀ مهد علیا پریخان خانم در شب چهارشنبه بیست و سیم شهر الثانی سنه مذکوره قریب بقاره سحر متولد شد. خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی چنین در رشته نظم کشید. تاریخ :

چون یکی از گردش گیتی فزود	دهر برسالی که نهصد بود و شصت
حضرت سلطان سلیمان را خدای	داد و مهرش در دل گردون نشست
بهر تاریخ ولادت فکر من	«نهصد و شصت و یکی» در نظم بست

شاهزاده مذکور را به ابراهیم خان حاکم شیراز سپرده اورا بشیراز بردند. وهم درین سال عثمان پاشا از جانب خواندگار مرتبه دیگر مأسور شده بشهر زور آمد. سرخاب سلطان بی آنکه جنگ نماید آن ولایت را گذاشته بمردیان آمد. رومیان بر آن دیار بی جدال و کارزار مستولی شدند. وهم درین سال در بلاد هند، سه پادشاه نامدار...

ص ۳۷۳ س ۱۱: وهم درین سال نواب مهد علیایی بلقیس الزمانی شاهزاده سلطانم جمیع املاک و رقباتی که در تبریز و قزوین وری و گرسرود اصفهان و استرآباد داشت وقف سرکار حضرات عالیات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین نموده تولیت شرعی را بنواب کامیاب مالک رقاب تفویض فرمود، بعد از آن اعلیحضرت هر کدام که پادشاه وقت باشند. و آن خیرجاریه که از آن تاریخ الی یومنا هذا بدولت روزافزون این دودمان خلافت مکان همچنان بمستحقان میرسد. وهم درین سال ...

ص ۳۷۳ س ۱۹: تفصیل شرح حالات وی در تذکرة الشعرا ذکر نموده وهم درین سال در بلده نجوان شاه عالمیان بمعاملات مشهد مقدس معلی مزکی رسیده ارباب مناصب آنجا را خصوصاً میردرویش بیک صفوی را از تولیت عزل فرموده تولیت را بمرحومی خلیفه اسدالله اصفهانی که از اعظم سادات خلفاء دارالسلطنه اصفهان بود و بمزید علم و فضل و تقوی از سایر سادات آنجا مستثنی بود با شیخ الاسلامی مشهد مقدس شفقت فرمودند. سال سی و دوم از فرمان فرمایی آن خسرو غازی نوروز توشقان نیل روز دوشنبه ۱۷ ربیع الآخر سنه ۹۶۳ شاه عالم پناه چون بخطه طیبه بردع رسیدند صحرای آنجانمونه ای بود از ریاض بهشت آسچنانچه شیخ نظامی علیه الرحمه در تعریف آن بلده میفرماید...

ص ۳۷۶ س ۲۱: نظم:

ز بس خیمه و خرگه و سایبان ز خورشید روی زمین پی نشان

هوانیلگون گشت و دشت آبنوس بجوشید دریا ز آواز کوس

طوایف اصناف و مهندسان اطراف انقیاد حکم مطاع واجب الاتباع کرده بدانچه مقدور ایشان بود در باب تزئین آئین بفعل آورده مهیا ساختند. شاه جمجاه ...

ص ۳۷۷ س ۲: القصه که در آن ایام عشرت انجام شاه برجیس غلام براسم وقواعد

آن طوی قیام نموده :

یکی جشن شاهانه گردید راست مهیا دروهرچه اندیشه خواست

وهم در آنروز مجلس نکاح منعقد شدو به آئین شریعة مصطفوی وطریق سنت مرتضوی آن مهد علیا در حباله نکاح نتیجه شاهان جهان آرا درآمد ونوابشاهی قامت با استقامت عقاد را که عبارت از علای سیر محمد مهدی رضوی قمی وسید محمد پیشماز جبل عاملی بود با سایر صدورو علما ومشایخ وسادات کبار که در آن محفل منیف ومنزل شریف تشریف داشتند بخله تهای گرامی آراسته حضار مجلس را به انعام وافروتقادات متکاثر از اجناس یزد و فرنگ سرافراز گردانید. شعر:

به آئین یزمگامی ساز کردند
 شهتیه تکیه زد برمسند ناز
 فروزان فرشاهی
 بگرد مسند عالم پناهش
 برسم بندگی استاد ه برپای
 بحشمت هریکی افراسیابی
 زمانه برگ عشرت ساز کرده
 زهرسومطربان زهره آهنگ
 نوا سازان نواها ساز کرده
 زبس عیش و نشاط و شادکامی
 چون شب درآمد ، نظم :

که از فردوس درها باز کردند
 بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
 زمین تا آسمان نور الهی
 جهانی از سلاطین سپاهش
 سررفت ز هریک آسمان سای
 سپهر سروری را آفتابی
 ملک درهای دولت باز کرده
 زده چنگ طرب درداسن چنگ
 سرود خرمی آغاز کرده
 جهان را تازه شد رسم جوانی

شبی بود همچون کف موسوی
 شبی کوچنان عالم افروز بود
 هوا مشکبو و صبا مشک ریز

روان بخش چون نکبت عیسوی
 نه شب گویی از روشنی روز بود
 سرزلف مشکین شب مشک بیز

نواب شاهزادهٔ عالمیان بامر زفاف مشغولی کرده مقارنهٔ شمس و قمر و زهره همگان را معلوم گردید
 صباحش زمانهٔ زمرهٔ تهنیت و مبارکباد درگنبد فیروزه قام سپهر انداخت. خانان و اسرا و سایر طبقات
 و وزرا پیشکشها و نثارها بنظر اشرف در آوردند. شعر :

نثار افکن شده گوهر نثاران
 طبق بردست مروارید ریزان
 در آن تاراج دریای زمین پوش

ستاره برمه و خورشید باران
 گهر چینان شده افتان و خیزان
 زلت معزول

شعرای زمان در تاریخ آن اشعار دلپذیر بر لوح بیان نگاشتند از جمله مرحومی قاضی عطار و راسینی
 که از مقربان درگاه بود چنین در سلک نظم کشیده. شعر :

شکر کز لطف شاه دین پرور
 آفتاب سپهر ملت و دین
 سرو بستان شاه اسمعیل
 گشت داماد و کاسرانی کرد
 خواستم تا بشاه جم مقدار
 که رسید این ندا زخیل ملک
 به از این عرضه دادم از خواهی

جم قیصر شکوه و دارافر
 خسرو سروران روی زمین
 نمک خوان خاندان خلیل
 کاسران گشته درفشانی کرد
 سال تاریخ را کنم اظهار
 «وصلت ماه و مهرداد فلک»
 «شاه داماد نعمت الهی»

سال تاریخ «ماه ذوالقعدة»

باز بشنو ز بندهات که شده

درین سال از ولایت استرآباد خبر رسید...

ص ۳۷۷ س ۲۱: نقل نموده در خانه های پائین پا در آن روضه عرش مرتبه

مدفون شد.

ص ۳۷۸ س ۵: ناگاه از قضا چشم زخمی بوی رسیده عصا شکست وبضرب تمام از

بام بریز افتاد.

ص ۳۷۸ س ۱۱: پس از آن امراء عالیجاه ومقربان درگاه خصوصاً بیرام خان بهارلو

که از اولاد علیشکر مشهور بود برین وجه بیرام بیک بن سیف علی بیک بن باریک بیک بن پیرعلی بیک بن علیشکر و در وقت آمدن بولایت ایران و دیدن شاه عالمیان شاه مالک رقاب اورا همراه پادشاه همایون کرده فرستاده بود وبسعی وجانسپاری خان مشارالیه تماسی بلادهند وسواحل سند بتصرف اولیاء دولت قاهره آن اعلیحضرت در آمد باوجود دیگر پسر از پادشاه همایون مثل محمد رحیم میرزا، بیرام خان شاهزاده صفدر جلال الدین اکبر را که در سن دوازده سالگی بود برداشته برجای پدر خجسته سیر برتخت پادشاهی ومملکت داری نشاند واز آن تاریخ الی یومنا هذا که تاریخ هجرت خیرالبرایا بسنه ثلث وعشروالف رسیده آن پادشاه عالیجاه پنجاه ویکسال است که برسریر پادشاهی وسلطنت متمکن است. ذکر توجه پادشاه عالم مدار بجانب قزوین و قشلاق نمودن در آن بلده جنت آیه.

ص ۳۷۸ س ۱۸: بلادواسمار درمیانه معموره افتاده از یکجانب گیلان ورستمدارو

مازندران واز یکجانب همدان ولرستان واز یکجانب ری وخواروسمنان واز یکجانب قم وکاشان واصفهان آنرا دارالسلطنه نموده...

ص ۳۷۹ س ۱۵: جای شاهزاده بهرام میرزا که اسیر دیوان بود ومهر برضمن نشان

میزد والکاء همدان که به او متعلق بود بنواب اسمعیل میرزا داده وزارت آن حضرت را بوالد ماجدراقم این کتاب مستطاب سیرمنشی الحسینی دهند وایشان بصوب الکاء علیشکروان سازند. دراین اثنا شبی از شبها شاهزاده لوند پیشه بی ملاحظه واندیشه بسیر خانها رفته پای قرارش از جای ثبات بیرون رفته چند روز بربستر استراحت غنود...

ص ۳۸۳ س ۱۲: اواخر سال مذکور که قمر درحوت بود احرام طواف آن آستان

ملایک پاسبان بسته از دارالسلطنه قزوین بیرون نشستند واز آنجا کوچ برکوچ متوجه شده نوروزلوی ثیل را درسمنان بعیش وعشرت وجشن وصحبت وچوگان بازی بسر برده بعداز آن علم رقتن بدان صوب باصواب برافراشتند ووالدساجد فقیرحسب الامر...

ص ۳۸۳ س ۱۶: سال سی وسیم از کاسرانی آن برگزیده خلق افلاک وانجم نوروز

لوی ثیل چهارشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ثلاث وستین وتسعمائه

ص ۳۸۵ س ۴: نظم:

چو کرد آسمان قدر عالی مقام طواف چنان کعبه‌ای را تمام
 برون آمد آن ماه ناکاسته لب از آستان بوسی آراسته

وبه ایثار نذورات و تصدقات به ارباب استحقاق و اصحاب حاجات اشارت فرموده و از روضه مقدسه بیرون خراسیده تا جلوخان و در بسته زنجیر آمده بر کمیت دولت سوار شده بطالع سعد و کامرانی بساعت فیروز و یختیاری بچهارباغ که از مستحدثات پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ است و سلاطین جغتای و شاهزاده‌های جهانفرسای که دارایی آن ولایت داشته‌اند هر کدام منزلی ساخته‌اند فرود آمده بر بستر استراحت و تنکای استراحت قرار گرفت. بعد از چند روز در دیوان نشسته در گنبدی که کپک سیرزای ولد سعیددارین میرزا سلطان حسین بایقرا ساخته بود اوقات خجسته ساعات را به آمد و شد مردم جهت تهنیت و مبارکی دارایی مملکت و سلطنت مصروف داشت. بعد...

ص ۳۸۶ س ۱۰: قورچیان و تمامی غازیان و کافه بزرگان کل ممالک، محروسه از جمیع مناهای توبه کرده مؤکد بقسم سازند و احکام و پروانجات ...

ص ۳۸۶ س ۱۸: به جنات عدن انتقال فرموده آن حضرت را از تبریز بمشهد مقدس مزکی نقل کرده در پائین پا در پهلوی قاضی جهان حسنی مدفون گشت و خواجه عبدی بیک مستوفی در تاریخ گفته، تاریخ:

تاریخ وفات صدر فرخنده صفات از هجرت مصطفی علیه الصلوات
 باشد سه عدد مرتبه آحادش ضعفش عشرات و جمع این هردومات
 ولادتش در سنه ۸۸۸ مدت عمرش هشتاد و شش سال مدت صدارتش بیست و یکسال. میر
 مرحوم از افاضل سادات ...

ص ۳۸۷ س ۲: تزیینات و شرح و حواشی دارند از جمله در زمانی که در مشهد مقدسه غریه غرویه علی راسنها الف الف صلوة و سلام و تحیه در ملازمت نواب مجتهد الزمانی شیخ علی علیه الرحمه بوده‌اند حسب الاشارة علیه آن حضرت رساله در باب غیبت حضرت صاحب العصور الرمان و خلیفه الرحمن علیه صلوة من الله الملك المتان نوشته بجلاء العیون موسوم ساخته‌اند و ادله سمعیه و عقلیه در باب ظهور آن حضرت مذکور گردانیده‌اند و رساله لعنیه را که حضرت شیخ نوشته با فصیح عبارات و الطف استعارات ترجمه فرموده‌اند و هم درین سال براق خان ...

ص ۳۸۷ س ۸: شیخ اغلن بن اسلتی اغلن بن ایبه خواجه بن بغنای بن بلعان بن شیبان بن جوجی ...

ص ۳۸۷ س ۱۶: سال سی و چهارم از پادشاهی آن خاقان اقلیم چهارم نوروز نیلان نیل پنجم جمادی الاول مطابق سنه ۹۶۴ درین سال ...

ص ۳۸۸ س ۱۵: به قلعه قهقهه رسانید نواب میرزایی قریب بدو هزار تومان اسباب و ااثاث و یراق بیویات و دواب خود را که همراه داشت بر سکنه و متوطنه و زوار عتبات عالیات نذر نموده سولانا عمادالدین علی قاری استرآبادی را که از صلحاء زمان بود و در خدمت شاه

عالم پناه و شاهزاده سلطانم می بود و کیل ساخته مقرر نمود که فراخور هر کس چیزی از آنها بدهد و خیلی از مردم خوب از آن عطیه متمتع گردیدند و از بقیه جماعتی...

ص ۳۸۸ س ۲۰ : فارغ البال گردانیدند و از اردو هر روز بنوازشی سرافراز ساخته کس به تبریز می فرستادند و بخط مبارک ...

ص ۳۸۹ س ۱۱ : اترک ذی قدرت از دست او بزیهار آمده بودند و عوانان بدفطرت از ترس اودر اضطراب افتاده محصولات اوقاف آن ولایت را خصوصاً سرکار غازانی ورشیدی و علیشاهی بمبلغهای کلی رسیده چنانچه ازین بیت قاضی درویش عتیقی مفهوم می گردد. نظم :

یتشددی مین تومنه جمع وقف غازانی مسافراغلی مجاورالوب سپردی اونی

القصه که شاه عالیجه باخیل و سپاه از چرنداب متوجه دولتخانه صاحباباد شده سادات وقضاة و اعیان و کلانتری و موالی و اهالی به استقبال استعجال نموده بیای بوس اشرف سرافراز گشتند و از راه خیابان خراسان بدرون شهر تشریف بردند. وهم درین اوقات تبت آقا ذوالقدر که به ایلچی گری بروم نزد خواندگار سلطان سلیمان خان رفته بود حسب المرام و دوستکام مراجعت نموده بدرگاه معلی آمده تحف و هدایا و نفایس و تبرکاتی که نواب خواندگار جهت شاه کامکار فرستاده بودند آورده گذرانید. بعد از چند روز...

ص ۳۹۰ س ۳ : چون قبل ازین که شاهزاده های نامدار در درگاه معلی بودند شاه جمجه بواسطه صلۀ رحم که باعث زیادتى عمر است صباىای خود را مهدعلیا شاهزاده گوهر سلطان خانم و بانوی کبری پریخان خانم را بآئین شریعت مرتضوی بعقد ازدواج برادرزاده های گرامی خود نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا و نواب بدیع الزمان میرزا درآورده بود درین سال نواب سلطان ابراهیم میرزا بخاطر خطور کرد جهت تمشیت این امر عظمی کس بدرگاه معلی فرستد لاجرم والد ماجد که ریش سفید و معتمد علیه در خانه وی بود بجهت آوردن...

ص ۳۹۲ س ۷ : سیدعلی شوشتری که به نیابت والد ماجد بخدمت صدارت اشتغال داشت مرخص گشته بزیارت مشهد مقدس معلی روان شد و خود را بدان عتبه سپهر آسا رسانید و ساکن گشت وهم درین سال ...

ص ۳۹۲ س ۱۵ : سیر فرمود و در تعظیم و توقیر ایشان این سرود مینمود که : ظل آللهند پادشهان ...

ص ۳۹۲ س ۱۸ : وهم درین سال روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سنۀ مذکوره که روز مبارک مولود حضرت صاحب النواوالمقام المحمود (صلعم) بود شاه جمجه بدولتخانه مجدد که احداث یافته بود تشریف بردند . ع :

آفتاب دین و دولت خانه رفت

شعرای زمان و اکابر دوران درین باب تهنیت و مبارکبادی قصاید و تاریخها بر صفحه لوح روزگار بیان نموده گذاشتند. خانان و اسراء و وزراء و قربان و قورچیان و سایر اعیان و

کلانتران همایون و ممالک محروسه و شاهزاده‌های عالیمقدار و سلاطین رفیع مقدار که در اطراف و اکناف بودند همگنان ساچقه‌های فراوان و نثارهای بی پایان بنظر اشرف فرستادند و از جمله خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی قصیده دو بیت در باب تهنیت و مبارکبادی دولتخانه مبارکه گفته این ابیات از آنجاست اوله :

صبح صادق چون به فیروزی برآمد بر سریر	گشت دولتخانه مشرق ازو رونق پذیر
روز مولود نبی بود و به نیکویی و سعی	کرد آئین ولادت تازه خورشید منیر
شادمان شد مادر ایام از مولود او	و چه مولودی که در یکروز [شد] آفاق گیر
تا جهان از روز مولود نبی گیرد شرف	باد هر عید غدیر آرایش تاج و سریر
روز نوروز نبی بادت مبارک ز آنکه هست	دولت انگیزه از دولت روز غدیر
در چنین روز مبارک با هزاران فرخی	شد بدولتخانه تو خسرو روی زمین

ص ۳۹۳ س ۱۳: واقع شد چه طالع بناء دارالسلام بغداد و دارالسلطنه اصفهان یکی است و هرچه در بغداد میشود در اصفهان نیز بوقوع می‌انجامد. القصه که درین دوشهر خلقی بسیار و جمعی بیشمار تلف شدند از جمله مغنرت پناه میرفضل الله استرآبادی که ساکن نجف اشرف بود و از افاضل فضلاء و علمای عصر و صلحای دهر در پیش بود بجوار رحمت ایزدی پیوست سال سی و پنجم...

ص ۳۹۴ س ۱۰: که تاجول آب اترك گریخته بود رسیده...

ص ۳۹۶ س ۲: علی سلطان اسرای مغلوب را که همراه برده بود قرار داد که در عوض خوبیهای ایشان مبلغی گرفته آن جماعت را رها کند. بدرخان ورفقا...

ص ۳۹۶ س ۱۴: ذکر گرفتن قلعه قندهار نوبت دویم بسعی شاهزاده عالیمقدار سلطان حسین میرزا...

ص ۳۹۷ س ۷: به تیول شاهزاده بدیع الزمان میرزا که در دارالسلطنه قزوین بود ایالت سیستان را بدو مرحمت کرده...

ص ۳۹۷ س ۱۳: سبزوار رسید از آنجا احرام زیارت حرم امام انس و جن و عرب و عجم بسته کس بخدست برادر باجان برابر خود نواب سلطان ابراهیم میرزا فرستاده او را از آمدن خود آگاه گردانید. نواب ابراهیمی بعضی از مقربان خود را با چند قطار استرازیات و حلویات و جوارشات و خربزه مشهد مقدس و سایر مأكولات و اشربه و غیره باستقبال فرستاده امر عالی شرف صدور یافت که اهالی و ارباب و اهل حرفت و کدخدایان مشهد مقدس یک هفته بازارها و سرکچه ها و محله را آئین باتزئین بسته پس از آن خود تاموضع.... برادر عالی گهر را استقبال نموده او را با اعزاز و احترام بشهر آورده در منزل خود فرود آوردند.

ص ۳۹۸ س ۱۶: آوردند شاه عالمیان آن خاتون را که از خاندان بتکچیان بود سیورغال داده رعایت فرمود و محب علی بیک بابا کش اشتهار یافته از قورچیان چیق شده بمواجب

و تیول و انعامات سرافراز گردید و قشلاق این سال در دارالسلطنه قزوین نموده...

ص ۳۹۸ س ۶۴: کتب احادیث نبوی وامامی مینمایند رستم پاشا...

ص ۳۹۹ س ۷: شهید ساخته بشمشیر زدند و جسد مطهر او را بعد از عصر در دریا انداختند. ولادتش روز سه شنبه سیزدهم شهر شوال سنه ۹۱۱ مدت عمرش پنجاه و پنج سال حضرت شیخ بیشتر اوقات در عتبات عالیات خصوصاً نجف اشرف به تألیف و تصنیف اشتغال داشت از جمله تصانیف او...

ص ۸۵۷ س ۲: گردانیدند و در آن سال زربسیار بضر ب جعفرآباد مسلوك شده و مرحومی قاضی محمد رازی که از مقربان شاه عالی جاه بود در جواب قطعۀ خواجه کمال الدین اسمعیل اصفهانی اینچنین در رشته نظم کشیده، قطعہ:

چهار بودند در اطراف عراق ای شه دین	شهرهایی که نشستگه شاهان بودند
اصفهان آنکه ورا نصف جهان می گفتند	عدل اعمال شه او را ز جهان افزودند
همدان آنکه علشکرو یارانش بود	بزر و سیم همی چترو وثاق اندودند
قم که جز شیعه حیدر نبود ساکن او	سبب آنست که خاک فرجش پیمودند
ری که هر قلعه او هست چولعل یکرگ	حیف و صد حیف که او را بسزا نستودند
شاه افرو درین چاریلد یک تختی	کاهل تاریخ چنین تخت دگر نشودند
بمثل هریک از این چاریکی عنصر بود	که از آن چار جهانی شه دین پیمودند
لقب و نام از آن تخت و سبب گرخواهی	برتو بکشایم اگر چه بکسی نگشودند
بود قزوین چو به ناپاکی مذهب مشهور	ذکرش از صفحه ایام از آن نزدودند
باب جنت لقبش آمد و نامش بشنو	جعفرآباد کزو خلق خدا آسودند
سنیان همچو کتاند و شه دین مهتاب	تاب ناورده تماشای چو کتان فرسودند
سرمه چشم جهانست از آن رو مردم	دیده برخاک قدوم شه دین فرسودند

القصه باغ مذکور در غایت زیب و زینت طرح شده بود.

ص ۴۰۲ س ۶: سخنان حمار سروان علیه العذاب والنیران است «اذا انتفی مدة لم ینفع عد»

ص ۴۰۴ س ۱۴: شهر رمضان آن بوعلی زمان در عفوان شباب که سنش از سی قدم برتر نهاده بود از دارغرور براحات آباد سرور در دارالارشاد اردبیل انتقال فرمود و مولانا محتشم کاشی در تاریخ آن زبده افاضل گفته. شعر:

ملا ابوالحسن که محیط وجود او	زین خاکدان [رساند] با فلاك سوج [فضل]
چون کرد رو بملک عدم ز آسمان رسید	تاریخ فوت گشتن او [ماه اوج فضل]

از حمله تصانیفش...

ص ۴۰۴ س ۱۶: خان میرزا صفوی واد نواب معصوم بیگ وکیل. دیگر رساله روضة الجنان...

ص ۴۰۴ ص ۲۰: در علم کلام و هم درین سال مرحومی شیخ محمد داود استرآبادی که از صلحاء زمان بود در دارالسلطنه اصفهان رحلت نمود اورا بمشهد مقدس معلی آورده در گنبد کبک میرزا مدفون ساختند. و هم درین سال بیرام خان بهارلو که یکی از اسرای ناسدار همایون پادشاه بود بعد از فوت پادشاه مذکور و کالت خلف او جلال الدین اکبر شاه متعلق بود از منصب عزل شد. بعد از چندگاه عزیمت حج نموده در گجرات بدست کفار بقتل رسید. در تاریخ او گفته اند رباعیه:

خانی که گذشت از حشم و طبل و علم شد محرم بزم وصل در راه حرم
اهل دل اگر ز حال و سالش پرسند گویند «شهید شد محمد بیرم»
جلال الدین اکبر بعد از اقامت تمام یافت و مستقل گشت. بیرام خان مرد شیعه موالی بود و رعایت سادات و مؤمنان بسیار فرمودی هر کس از عراق و آذربایجان و فارس و خراسان بخدشت اورفتی رعایتها یافتی.

ص ۴۰۵ س ۱۱: فرستادی و قبل از وفات خواجه میریجان سیاقی را که وزیر او بود با مبلغی کلی بصوب مشهد مقدس معلی نقل کرده بود و التماس کرده بود که ترتیب مدفنی جهت او بدهند. خواجه مشارالیه در باغ پائین پابرجانب غرب صفا و تختی و سردابه جهت او ترتیب داد. بعد از شهادت او را بمشهد مقدس معلی نقل کرده در آنجا مدفون گشت. سال سی و هفتم از پادشاهی آن خسرو اقلیم چهارم نوروز پیچین نیل دوشنبه ۱ جمادی الاول سنه ۹۶۷ ص ۴۰۷ س ۱۰: اسرار عالم رسیده انتشار یافت خواجه محمد میرک خبیصی ناطقی تخلص در تاریخ آمدن وی چنین گفته، تاریخ:

شاه طهماسب سرور شاهان	آنکه بردشمان هجوم آورد
از مه نوکلید روم بدست	لشگری بیش از نجوم آورد
گشت تاریخ سال آمدنش	قیصر آمد ... روم آورد

القصة چون سلطان سلیمان ...

ص ۴۰۹ س ۱۶: نیامده بود گویا ماصدق مفهوم این بیت مینمود، ترکیه:
منبجه گون بیر قیدک چخدی کلیسادن بری چخمدرشيله صورت دورعیان دوربری
بدرگاه عالم پناه آمده ...

ص ۴۱۳ ص ۷: دریاچه عظیمی بود گشادی یافت. خواجه حمدالله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده در کتاب گزیده و نزهة [القلوب] در باب تعریف آن چشمه نوشته که بحیره چشمه سبز بولایت خراسان بحدود طوس دورش یک فرسخ از دودجوی بزرگ است که بطوس و نیشابور می رود هر یک زیاده از بیست آسیا آب گردان. هیچ ملاحی این بحیره را نتواند برید و بقرش نتواند

رسید و یگمان مردم این بود که از پیشینیان نقل می کردند که هرگاه این بحیره بگشاید اکثر ولایات مشهد مقدس تا نساو باورد و مرور آب خواهد برد و همگی مردم از آن درهم می بودند اتفاقاً در محلی که قمر در برج جوزا بود آب چشمه مذکور بیک ناگاه رهایی یافته بر دره ها و رودخانه ها و صحاری بلوکات مشهد مقدس افتاده هرچه در پیش آن آب واقع بود از بیخ کنده تا برو دخانه طوس منتهی شد .

ص ۴۱۳ س ۱۴ : نقره بیشتری مشاهده نمودند برداشتند چون آن جماعت از ضعف و رعایا و کارکنان قریه کارده بلوک شاندرز بودند نتوانستند که آن طلا و نقره را در آن ولایت خرج نمایند بوسیله ای از وسایل بقندهار رفته آن ظروف یافته را خرج کرده در عوض ...

ص ۴۱۳ س ۴ : چون اشیاء مذکور عرضه داشت شاهزاده بنظرانور درآمد داروغه و مشرفی جهت آن محل تعیین نموده ارسال داشتند و بدستور کان فیروزه که در جوار آن قریب ببلده نیشابور واقعست ضابط مقرر داشتند و الحال ...

ص ۴۱۴ س ۱۴ : از خزانه «وتنزل من القرآن ما هوشفاء ورحمة العالمین» شغای عاجل کرامت فرمود .

ص ۴۱۵ س ۵ : آرایش این اوراق در ذکر طوی شاهزاده باستحقاق ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی ...

ص ۴۱۵ س ۱۷ : شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه شاه جمجاه که ملکه زمان بود وعده فرستادن آن شاهزاده گرفته نواب علیه عالییه بوقتی دیگر فرموده بودند و چون قریب بچهار سال از آن انفصال یافت شاهزاده سلطانم که نواب میرزایی ...

ص ۴۱۶ س ۶ : مانده بود باوجوه کبرسن آن عالیجناب را همراه نمود . خدیجه سلطان خانم که زوجه اقااس میرزا بود و از نواب میرزایی دوپسر داشت . او را آق برجک و انکه نموده با جمعی از ...

ص ۴۱۶ س ۱۲ : بیاض شامی که شاهقلی سلطان استاجلو در ایام تیولداری خود احداث نموده و در میانه باغ عمارتی عالی ساخته فرود آوردند . شعر :

در آن ایام چون آن سهدزرین به پیروزی به شهر آمد ز قزوین

آنگاه امر عالی صادر شد که از دروازه دویم سراب تا در چهار باغ آئین بندی کرده بازاری ازخیمه و خرگاه و سایه بانها ترتیب دهند و از جمیع اصناف دکانها تزئین دهند و زرا و مقربان بترتیب اسباب طوی و عروسی مشغول گشتند .

ص ۴۱۷ س ۱۵ : دارالسلطنه قزوین متوجه شده شاهزاده ها از بلوک ... و مایان شهر آمدند . و هم درین سال پادشاه ملکی خصال را پسری شده او را سلطان محمود میرزا نام فرمودند و اتابکی او به قزاقان ایشک آقاسی باشی قزاقان شفتت فرمودند . در باب تاریخ ولادت وی خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی چنین در سلک نظم کشیده ، رباعی :

در نهمصد و شصت و هفت از سال عرب
آمد ز صدف پدید یک در عجب
یوم الثالث نوزده ماه رجب
سلطان شد و محمود پذیرفت لقب
وهم درین سال مرحومی میرحسن عسکری موسوی که از صلحای عصر بود در خطه قم رحلت نمود تاریخ وفاتش «میربهبشتی» یافته‌اند ولادتش را فیاض یافته بوده‌اند. وی در رهق مدفون است. و هم درین سال در روز دوشنبه هفدهم شهر ذی‌حجه حسین بیک چاوشلو قورچی تیروکمان شاه عالمیان که از قربان و معتمدان بود و کمال تسلط و استیلا داشت در دارالسلطنه قزوین فوت شد. جسدش را بمشهد مقدس معلی مزکی نقل نمودند. و هم درین سال شاه جمجاه بتحریرک یوزباشیان و قربان وریش سفیدان نواب سام میرزا را بقلعه قهقهه برده محبوس ساختند منشاء آنکه در وقتی که شاه عالم پناه مریض بود سام میرزا را که در دارالارشاد اردبیل بود از حظیره آمده روانه اردوی معلی گردید. چون در راه خبر صحت مزاج اشرف بدو رسید معاودت نمود. سال سی و هشتم از سلطنت.

ص ۴۱۷ س ۱۸: نوروز نموده در اول بهار واستوی لیل و نهار که شکوفه برشاخسار اشجار قرار داشت ایلچیان ...

ص ۴۲۰ س ۱۹: فرمود و قریب بآن حوالی بایشان رسیده ...

ص ۴۲۱ س ۵: درگذشت از صحیح القولی استماع افتاد که از جمله متروکاتش ...

ص ۴۲۱ س ۱۳: درین سال سیدعلی پیشنهاد جلعالمی که بصلاح و تقوی و سداد موصوف بود و خاقان گیتی ستان با و انواع اعتماد داشت در شب جمعه دویم شهر ذی‌حجه سنه مسطوره و مرحوم خواجه قاسم نظری که مدت سی سال استیفاء دیوان اعلی بوی متعلق و از روی استقلال و عجب لاکلام بدان اقدام داشت رحلت نمود و در تاریخ وی خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی گفته:

مستوفی دهرشه سراج الوزراء
چون دانه مگر زیر زمین رفت که فردا
کاسروز بیفراخت بدولت قد و قامت
سر برزند از خاک بصرای قیامت
هنگام شدن از پی تاریخ وفاتش
گفتا که «شه دین بجهان باد سلامت»
سال سی و نهم از سلطنت. ...

ص ۴۲۹ س ۳: واقع شد. عطر فشانی قلم خجسته رقم در ذکر فوت شاهزاده سلطانم و شرح اندکی از حالات و صفات آن شمس آسمان خدایت. درین سفر شکار

ص ۴۲۹ س ۱۷: بیت: سید المرسلین یعنی حضرت فاطمه بنت ابابراهیم موسی الکاظم سلام الله علیه دفن نمایند.

ص ۴۲۹ س ۲۴: اسمعیل و درحین احتضار آن شاهزاده پرهیزگار وصیت نامه بخط خود نوشته بدین عبارت اختصار فرمودند هذا صورة خطها: «وصیت میکنم من که سلطانم بحضرت شاه طهماسب که تو برادر منی سوگند می دهی بتو بخداوندی خدای تعالی که از غیر ازو

خدایی نیست و به ارواح حضرات چارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم اجمعین که اول مرا بکربلا فرستی، دوم نماز روزه و حج و زکوة و خمس و نذر و رد مظالم که گفته‌ام و در طوبار علیحده نوشته شده بجای آری. دگر هر چیزی که گفته‌ام امر کنی که بجای آرند سفارش ملاعما را بجای آری دیگر ده دهام چهل و سه سال خدمت من کرده، زن پیرست هر چه مال و ملک اوست بعد از مرگ بدو داده‌ام و آزاد کرده‌ام باو بدهید. دیوانی املاکش از تو التماس دارم که باو بدهید اسب خان بیگی خانم و استر زینل هم ازوست و استرجاسی و اسب گل ورن صوفیان را هم باو دهید و دهده سلطان سلیمان کنید و می‌شهد فرستید که زن صالحه است و اگر آید همراه من بکربلا بگذارید بیاید. بعد از آنکه مراجعت نماید البته اورا بمشهد مقدس پیش سلطان سلیمان بفرستید که آنجا باشد دیگر چه بنویسم مرا حلال کن نیز بی ادبی که کرده باشم از گناه من بگذر و مرا فراموش مکن و از خیرات که هم پدر و برادر منی غیر از تو وارثی ندارم دگر کنیزان خود را هم آزاد کرده‌ام. بعد از مرگ مال ایشان را هم داده‌ام اقبال را هم آزاد نموده‌ام. بعد از من ایشان را بتو سفارش می‌کنم که رعایتشان بکنی که غریب‌اند و بی صاحب». القصه احوال خیر مال آن حمیده خصال چنین است که چون در عنفوان شباب و جوانی شاه عالی آثار قید و صلاح و زهد و طهارت و فلاح از وجنات احوالش معلوم نمود در مقام اطاعت او درآمده آن علیاحضرت را نذر حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن صلوات‌الله‌علیه نمود. وی چون بآن شرف مشرف گردید و عاقله و فاضله بود

ص ۴۳۰ س ۱۰: بخواندن علم تجوید و قرائت قرآن داده مولانا عمادالدین علی قاری که در آن فن اعلم از همگنان بود و در مشهد مقدس معلى سزکی می‌بود...

ص ۴۳۱ س ۱۱: روزه و نماز و زکوة و خمس و رد مظالم نموده چنانچه در وصیت‌نامه شرف ذکر یافت و در آستانه مقدسه منوره حضرت معصومه سنی فاطمه علیها الصلوٰة والسلام مدفون شدند و قرب بیست و چهار سال در آن روضه مقدسه مدفون بودند.

ص ۴۳۱ س ۱۲: استخوانهای مطهره ایشان بحایر مقدس [نقل] نموده در سردابه که قبل ازین ترتیب یافته بود دفن نماید. مولانای مشارالیه حسب الامر آن پادشاه نیکوسیر نقل آن بدان آستان عرش نشان نموده در همان سردابه دفن کردند. مصرع...

ص ۴۳۱ س ۲۰: و تجاوز عن تقصیراتها و تقصیرات اسلافها. وهم درین سال حضرت ذوالجلال و الافضال نواب جهانبانی کامرانی ابوالفتح سلطان ابراهیم سیرزا را دختری در مشهد مقدس معلى سزکی از صبیۀ شاه جمجاه گوهر سلطان خانم داده اورا گوهر شاد بیگم نام فرمودند ولادت وی در شهر شعبان سنۀ مذکوره بوقوع پیوست. وهم درین سال ولی بیک استاجلو بساؤل باشی برادر امیر غیب سلطان را برسالت نزد سلطان سلیمان خان خواندگار بروم فرستادند ماحصل مکتوبی که مشارالیه برده بود برسیل اختصار اینست که «از کتابتی که مصحوب مصطفی چاوش و حاجی حسین چاوش ارسال فرموده بودند معلوم شد از آنجا که حق شناسی آن پادشاه عالی‌جاه

است یقین که در ادای حقوق خدمت مخلصان مضمون صدق مشحون «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»^۱ و «وإله يضاعف لمن يشاء»^۲ برحسب «تخلقوا باخلاق الله»^۳ محوظ اعتبار خواهند داشت و لا در باب فرستادن دونفر از ملازمان مخلص بعراق عرب و عمارات عتبات عالیات و صرف نذورات لطف فرموده بخط اشرف خود مؤکد گردانیده بودند زبان از مراسم شکر آن قاصر است و چون بتاریخ سی و چهار سال قبل ازین که مخلص را با طایفه اوزبکیه جنگ واقع شد سلفی جهت شاهد مقدسه چهار امام معصوم و مزار فاطمه بنت اسد و والده حضرت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه که در بقیع مدفونند نذر نموده بود که صرف عمارات و فروش و روشنایی و پرده و صندوق پوش و غیره آن حضرات نمایند و تا غایت میسر نشده، حالیا بیمن همت و شفقت آن پادشاه میسر است توقع آن دارد که در آن باب هم دو کلمه مرقوم قلم محبت رقم فرمایند و چون لواصع انوار عاطفت بر ناصیه احوال فرزندان مخلص یافته بود که قبول مدعایی که عرض شده بود فرموده بودند برای عالم آرای مکشوف باشد که در وقتی که آن استدعا مینمود در طی صحیفه محبت شده بود که بواسطه صغرس فرستادن ایشان بدان صوب صورت ندارد چه بزرگتر ایشان پنج ساله دویم سه ساله و سیم دوساله است. بعد از آنکه از مرتبه طفولیت بسن تمیز رسیدند روانه خدمت خواهند شد. دیگر حکایت سلطان بایزید و فرزندان مرقوم قلم عنبر فام شده بود و مضمونی که بعزة الله تعالی هرگز در خاطر مخلص حظور نکرده بخاطر اشرف آورده حیرت و استعجاب فرموده بودند از مقتضای رای عالم آرای بدیع نمود. حقا که از زمان معاودت ایلچیان عظیم الشان همواره مترصد بود که امروز و فردا فرستاده آن پادشاه با حکم و فرمان و فرستاده های شاهزاده سلطان سلیم خان تشریف آورند که ایشان را تسلیم کنم حالا این کتابت آمده و موجب حیرت حیرت گشته چرا که در طی کتابتی که مصحوب سلطان فرستاده شد و سوگند نامه بخط خود نوشته مصحوب حسن آقا فرستاده شده غیر این نیست که سوگند خورده ایم که ایشان را بملازمان آن اعلیحضرت ندهیم و بفرستاده شاهزاده سلطان سلیم خان سوگند نخورده ایم. البته همان حسن آقا و علی پاشا را بفرستند که همچنانکه قرار یافته تسلیم نمائیم و صدق و کذب معلوم گردد. بدین سبب اسارت مآب ولی بیگ بسا ولی باشی استاجلو را برسبیل استعجال فرستادیم چون این مدعا بتأخیر انجامید حکم مطاع به یکی از پاشاهای سرحد اصدار یابد که سی کس از ملازمان خود و بیست کس از ملازمان سلطان سلیم به اتفاق یساو باشی مذکور روانه گردند و جعفر سلطان بدستور در آنجا باشد که هرگاه خواهند او را رخصت فرمایند و بعد از آنکه خدمت اتمام یافته باشد و حکم و فرمان سلیمانی بجای خود رسیده باشد و مخلص به عهد و پیمان خود عمل کرده باشد، آن بحر جود و احسان بدانچه لایق دانند عمل خواهند فرمود. دیگر چشم داشت آنست که هر کس از منسوبات و تعلقات مخلص بدان صوب آمد پاشاهای حدود سرحد ها را مقرر فرمایند که او را باز فرستند و استدعا آنکه این دو کلمه در ذیل متممات بخط اشرف موشح گردد».

وای بیک متوجه ولایات روم گشته سلطان سلیمان او را خوب دیده مرخص ساخت و او را همراه ایلچیان خود و فرستاده سلطان سلیم خسرو پاشا حاکم وان و سنان آقاچاشنی گیر و علی آقا قاپوچی باشی با دوست نفر از ملازمان روسی نموده در روز پنجشنبه....

ص ۴۳۳ س ۱: بنده خدا سلیمان. القصه که ایلچیان مذکور بنوازش بی دریغ پادشاهانه سرافرازگشته چون قبل ازین که آن خسرو باتمکین فرخ زاد بیک ایشک آقاسی را نزد خواندگار فرستاد. بودند...

ص ۴۳۳ س ۱۴: نی دست تو دارد خبرنی تیغ تو آلودگی. شعرای نامدار در تحسین این کار قصاید یشمار و تاریخ بسیار فرمودند از جمله خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی قصیده گفته و این ابیات ازوست:

نا آدسی بلطف چه حاصل که پروری	با آدسی بجای خودست آدسی گری
شاها بجای خویشتن این کار کرده ای	دولت زتست کز همه از عقل برتری
آن کار کرده ای که بجان تا بروز جشر	طبع سلیم میکندت مدح گستری
و در تاریخ این قصیده چنین است، تاریخ:	
نهصد و شصت و نه از سال عرب	در عجم شد بوالعجب سالی عیان
بایزید و چار تن اولاد او	برگرفتند از میانه روسیان
زین معماجوی تاریخش که شد	«پنج کم از زمره عثمانیان»
القصه صلاح...	

ص ۴۳۳ س ۲۶: «الصلح خیر». چون ایلچیان نعلش سلطان بایزید و اولاد را به استنبول رسانیدند، نواب خواندگار و شاهزاده عالیقدر سلطان سلیم خان از نواب کامیاب مانک رقاب راضی و خشنود شده در مقام تدارک و تلافی و عذرخواهی درآمده انواع خوشحالی و بهجت و سرور در مملکت روم واقع شد و به پاشاهای سرحد نوشتند که من بعد هر حکم و فرمایی که به اسم ایشان از نواب اعلی صادر گردد اطاعت نماید. و هم درین سال در بیستم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره داود بیک ولد لواصات...

ص ۴۳۵ س ۱۸: فوت گشتند و خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی اینچنین در سلک نظم کشیده، تاریخ:

بین که در عرض چار ماه چه شد	اندرین چار سوی کون و فساد
خواجگی رفت و قاضی مرحوم	آن بدین سعد و این بملک عماد
رفت سید بیک کمونه ز پی	که نبودش قرین بدولت و داد
رفت شاطر محمد مغفور	بهرتر صالحان نیک نهاد
بعد از ایشان بخاک شد ترخان	که نظیرش فلک ندارد یاد
بعد ازو رفت قورچی باشی	همه شانرا خدا بیاسر زاد

بهر تاریخ فوتشان گفتند «بجهان شاه دین سلامت باد»
وهم درین سال، بعد از رحلت شاهزاده سلطانم باغواي نواب معصوم بیك صفوی شاه عالی والد
را قم را از وزارت نواب جهانبانی ابوالفتح ابراهیم میرزا خلع فرموده ...
ص ۴۳۶ س ۴: خواجه میرز بیك سابق که وزیرسوندوك بیك قورچی باشی بود سیصد
تومان قبول کرده اورا بوزارت نواب مشارالیه تعیین فرمودند. مشارالیه درین سال بمشهد مقدس
آمد: مولانا معین الدین استرآبادی قصیده‌ای که جهت والد فقیر گفته بود کنایه‌ای بوزارت خواجه
میرزاییک در آن نمود:

سلیم النفس قمی میر منشی خلاف بابویه از باب مانیت
نمی فهمد عتل بعد ذلک که غصب منصب از آداب مانیت
والد فقیر درین سال در دارالسلطنه قزوین پپای بوس سر افراز شده در سلک مجلسیان مجلس
بهشت آئین منخرط گشت. وهم درین سال محمدی بیك منشی که سابقاً منشی بود بعد از فوت
میرزا کافی بمنصب انشا سرافرازگشته اورا از مشهد مقدس بدرگاه عالم پناه طلبیدند. سال چهارم
از سلطنت آن پادشاه والجاه نوروز تنگورئیل پنجشنبه ۶ رجب المرجب مطابق سبعین و تسعمایه
ص ۴۳۸ س ۱: چند روزی بخانه نواب معصوم بیك رفته از آنجا بدارالارشاد اردبیل رفت
ص ۴۳۸ س ۶: خواجه افضل محمد ترکه

ص ۴۳۸ س ۷: میرزین الدین سیدعلی ولد غفران پناه میر اسدالله صدر شوشتری سرعشی
که وی از افاضل و صلاحی زمان بود و سالها برمسند صدارت و عزت متمکن بود شفقت و عنایت
فرمودند.

ص ۴۳۸ س ۱۲: خلیفه اسدالله اصفهانی متولی آستانه مقدسه منوره عرش مرتبه رضیه
رضویه علی مشرفها السلام والتجیه در آن روضه مقدسه بجوار رحمت ایزدی پیوست. شرح حالات
ویرا در تذکرة الشعرا آورده. میر مرحوم در پائین پای مبارک جهت دفن خود سرباده‌ای ترتیب
داده بود در آنجا مدفون گشت و تولیت آن آستانه مقدسه منوره را بعد از مرحوم مشارالیه
بمیر عبدالوهاب شوشتری مذکور شفقت فرمودند. وهم درین اواخر سال، امیر غیب سلطان استاجلو
که بزیارت مشهد مقدس رفته بود چون بدان آستان رسید مقارن آن نواب شاهزاده عالمیان ابوالفتح
سلطان ابراهیم میرزا عرضه نوشته بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود مضمون آنکه: در بیماری شاه عالمیان
نذر کرده‌ام که بگردشاه فریدون فرگردم. شاه جمجاه حکومت مشهد مقدس را به امیر غیب سلطان
شفقت فرمودند.

ص ۴۴۰ س ۶: سراجعت نمود. وهم درین سال شاه حمیده خصال را پسری از خان پرور
خانم دختر شاه قلی گلدادگرگی بوجود آمد و وقوع این عطیه در شهر ذی حجه حجه مذکور
در منزل نواب معصوم بیك بود. و هم درین سال مولانا قطب الدین ...
ص ۴۴۶ س ۲۲: از راه برو بیابان خود را بمکه مشرفه و مدینه معظمه زادهما الله شرفاً

و تعظیماً رساند. پاشای بغداد آنرا موقوف بعرض نواب خواندگار داشت و محل حج فوت میشد. بعد از تشرف بشرف زیارت عتبات عالیات از شهدین و کاظمین و عسکرین و سایر امکنه متبرکه وی بالضروره عود نموده در راه بیمار شده پهلو بریستر ناتوانی نهاده روز بروز...

ص ۴۴۷ س ۳ : در تاریخ وی یافته‌اند ، مصراع :

« شاه باقی زنده هردو سرای »

ولادتش مطابق اثنی و سبعین و تسعمایه.

ص ۴۴۸ س ۱۱ : حاکم لارومزدج و صدرالدین خان ...

ص ۴۴۹ س ۱۵ : فرستادند و بدن او را در گازرگاه در منازلی که برجانب غرب واقع است دفن نمودند و مصطفی‌بیک و مسیب‌بیک بخدمت اشرف‌آمده و مصطفی‌بیک را میرقلبه شروان نمودند او بدانجا رفته بواسطه عفونت آب و هوا آنجا فوت شد و مسیب‌بیک را امیر نموده خاوه ری را به تیول او دادند و در تاریخ قزاق شیخ کمال تربتی که از فضلالی‌زمان بود گفته، تاریخ : حجاج ثانی آنکه ز طوفان ظلم او کس را بهیچ روی نبودی ره نجات بنهاد بر بساط شه کامیاب رخ کج روچو فرزند بود از آن روی گشت مات بودند اهل شهر هری از جفای او راضی بمردن خود و نومید از حیات قتلش چو هست باعث معموری هری تاریخ قتل او شده «باموری هرات» وهم در اوایل این سال فرخ‌فال که آفتاب در حمل بود و قمر در اسد، در شب پنجشنبه دوازدهم ص ۴۵۰ س ۶ : مالوخرج و مقاسمه که از قدیم الایام ...

ص ۴۵۰ س ۱۸ : سال چهل و سیم از سلطنت آن خاقان بلند مکان نوروز پارس نیل روز پنجشنبه نوزدهم شعبان المعظم مطابق سنه ۹۷۳ در اول این سال ...

ص ۴۵۲ س ۲۴ : سلطان حسن میرزا که در دارالسلطنه هرات بود ایشان را بدرگاه گیتی پناه آوردند .

ص ۴۵۳ س ۱ : رکاب نصرت‌ایاب شاهزاده سلطان ابراهیم.

ص ۹۷۲ س ۱۰ : یرتا ولی

ص ۴۵۳ س ۱۴ : پیرقلی‌بیک شاملوسکی آلن بدرگاه شاه جججاه فرستاده و هنوز در اوایل این سال که هنوز محرم سنه ثلث نشده بود، علی سلطان بن الوش خان بن محمد امین بن یادگلد بن میر شیخ اوغلن بن حاجی تولی اوغلن بن عرب اغلن بن فولاد اغلن بن ایبه خواجه ابن تغتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان اراده تاخت استرآباد نموده چون بدان حوالی رسید در اواخر شهر رجب المرجب سنه اثنی و سبعین و تسعمایه درگذشت .

ص ۴۵۳ س ۲۱ : بریده شد در تاریخ گفته‌اند :

باطن شه‌داد چون قتل علی سلطان قرار ازخراسان برطرف شد اوزبک سگ آمدن
گر نشان از سال تاریخش یقین خواهی بدان مرده قتل علی سلطان اوزبک آمدن

وهم درین سال مرحوسی سیرتقی الدین محمدصدر اصفهانی در دارالارشاد اردبیل بجوار رحمت ملک جلیل پیوست .

ص ۴۵۴ س ۹ : کلاتر ششداقدس انور در رکاب ظفرایاب شاهزاده ها از آنجا بدارالسلطنه آمدند . وهم درین سال خبر فوت عبدالله خان بن قراخان استاجلو بگلریگی ولایت شروان که از عمه شاه جمجاء بوجود آمده بود و شرف مصاهرت آن اعلیحضرت نیز داشت و خواهر آن پادشاه نیکوسیر در حباله او بوده فرزندان ازوداشت ، از شروان بدرگاه شاه عالمیان رسید که در شهر ربیع الثانی مذکوره رحلت نموده وهم درین سال شاه ملکی صفات ...

ص ۴۵۵ س ۹ : کمال تقرب داشت و درسخواو کرم دست جودیرسی افراخت خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی در تاریخ وی گفته ، نظم :

ای دل از حق چو در رسد فرمان که تواند زدن دم از کم و کیف
رفت سید شریف آنکه بدر بود مخدوم اهل خابه و سیف
بهر تاریخ فوت او گفتند «حیف سید شریف باقی حیف»

لعلش میرزا به صحرای کربلا نقل نموده در صحرای کربلا قریب بخیمه گاه گنبدی ساخته دفن کردند و از آنجا بمدینه مشرفه نقل نموده اند . وهم در روز دوشنبه هفتم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره اقبال پناه مرحوسی معصوم بیک صفوی با اسراء عظام مثل اسیرخان موصولو و نظر سلطان استاجلو از سفر خیر اثر خراسان مراجعت نموده بیای بوس بندگان اشرف شاه جمجاء سرافراز گشته در منازل خود قرار گرفتند . وهم درین سال محمد جان بیک ذوالقدر که از اعیان آقایان ذوالقدر بود برتبه سرافراز شده حاکم شیراز گشت و شاهولی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر را عزل فرموده بدرگاه گیتی پناه طلبیدند بواسطه آنکه بملازمان چیزی نداده مبلغی کلی از و مطالبه مینمودند .

ص ۴۵۶ س ۲۱ : فرمان فرمایی شاه عالی نوروز توشقان نیل پنجشنبه سلخ شهر شعبان

سنه ۹۷۴

ص ۴۵۷ س ۲۰ : خلیل بیک قورچی باشی

ص ۴۵۸ س ۲ : و هر کس از سادات و علماء و صلحا و مشایخ و فضلاء بخواندن ادعیه مأثوره مأثور فرموده خود بخواندن دعا اشتغال فرمودند و متر صد خبر بهجت اثر و مؤده فتح و ظفر سی بودند .

ص ۴۵۸ س ۸ : رسید که در بلده سروجاریست و اسکندر ذوالقرنین بند آنرا بسته آن بند را خراب کرده ...

ص ۴۵۹ س ۹ : در حوالی قلاع بیج در چهارم شهر محرم سنه مذکوره دل بر آن واقعه ناگزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده ...

ص ۴۵۹ س ۱۸ : بصره و شهرزور قطیف ولایت لحصا قلعه بتلیس کردستان بعضی از

بلاد یمن ولایت سواکن داوایی گرجستان قلعه وان و اخلاط وتوابع از آذربایجان و بلغرط و اره دوس بودن که پایتخت پادشاه آنکرس بوده از فرنک جزیره سفراء مغرب زمین بلده طرابلس و بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب. چون این حادثه عظمی بوقوع انجامید، محمدپاشا وزیراعظم فوت سلطان سلیمان را مخفی داشته، مصطفی پاشا وزیر ثانی را که در صورت فی الجمله مشابهتی پخواندگاری داشت اورا طلب نمود اورا در محافه نشاندند سیر و سلوک میفرمود تا تسخیر آن قلاع نمود و کس بطلب سلطان سلیم خان بکوتاهیه فرستاده اورا طلب نمود. سلطان سلیم بسرعت تمام متوجه ادرنه گردید. چون در نوزدهم شهر مذکور به استنبول رسید اکثر سپاه به استقبال استعجال نموده اورا ببارگاه پادشاهی در آوردند.

ص ۴۶۰ س ۲۴: از تولیت آستانه عرش منزلات معزول فرموده تولیت آستانه مقدسه را دو قسم ساخته، واجبی و سنتی قرار دادند. سرکار واجبی را بنواب میرابوالولی انجوشیرازی و سنتی را بمیر عبدالله عنایت نمودند و ایشان به اتفاق روانه آن آستان سدره مکان گردیدند. و هم درین سال ص ۴۶۱ س ۱۴: جمع آمده بودند و بحسب اتفاق اکثر آنها روی وطن ندیده در آن بلده رحلت نمودند. از جماعه آنها نقابت پناهین میرشریف موسوی کلانتر مشهد مقدس و میرزا ابوالقاسم ولد مرحومی میرزا ابوطالب رضوی هردو درین سال بیمار شده میر شریف در دارالسلطنه مذکور بجوار رحمت ایزدی پیوست و میرزا ابوالقاسم بواسطه تغییر آب و هوا مرخص گشته روانه خراسان شد و تابستان رسیده در راه رحلت نمود.

ص ۴۶۲ س ۱: سال چهل و پنجم از پادشاهی آن برگزیده اولادرسول، نوروز لوی نیل عاشر ماه مبارک رمضان سنه ۹۷۰. درین سال نواب خان احمد پادشاه گیلان برهنمون قاید خذلان سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری پیچیده ...

ص ۴۶۲ س ۹: قاضی محمدرازی نیز قصیده طویلی مقرون باصناف مواعظ و تنبیه جهت او گفته و اشعار به آمدن او نمود و فرستاد. مشارالیه بعد از مطالعه مضامین قصیده و اطلاع بر تمهید مقدمات سنجیده اغماض از آن مقالات نموده، در جواب قصیده ای در سلک تحریر کشیده بعد از های معلول و سخنان نامعقول تمسک بسته با تحف و هدایا بدرگاه پادشاه عالم آرا فرستاد شعر:

بنادان بود پند بسی ناصواب شاید نصیحت نوشتن به آب

بود گرز آواز خوش بی نصیب چه حظ مرده را از علاج طبیب

القصه هر چند در این مدت شاه سپهر رفعت ...

ص ۴۶۹ س ۱۶: یوقلی بیگ را بصلاح اندیشی مقرر فرموده بودند امر مطاع لازم الاتباع چنان عزا صدار یافت که یوقلی بیگ کوچسغان نرود.

ص ۴۷۴ س ۷: توابع و کواکیم و خرگام و بعضی محال دیگر که آنرا بابا کوه و پاشا کوه و قلعه سیره سر و دره های سخت و بلند و کمال استحکام دارد و سیقناها کرده بودند.

ص ۴۷۴ س ۱۳: شاهمیرسلطان حاکم شعر صدرالدین خان باتفاق اسرای مذکورایلغار کرده نزدیک بصبح به سفتاق مذکور درآمدند.

ص ۴۷۵ س ۲۲:

بغارهاش درون مارگرزه از حشرات
بناوهاش درون شیرشرزه از حیوان
ز تنگ عیشی برذروه اش برده های
ز استخوان مسافر ذخیره های گران
در آن اثنا...

ص ۴۷۷ س ۱: بوقوع انجاسید و در روز جمعه ۲۰ شهر مذکور این خبر دردارالسلطنه مزبور بسمع پادشاه عالمیان پناه رسید.

ص ۴۷۷ س ۵: سپردند و در باب فتح گیلان و گرفتاری خان احمد شعرا و فضلا تاریخ بسیارگفتند از آنجمله این قطعه را میرفارغی گفته تاریخ: گیلان چوشد...

ص ۴۷۷ س ۱۰: خان احمد اسیر. وخواجه عبدی شیرازی این رباعی را گفته، رباعی:
چون کرد خدای قطع گرگان زره دفع ظلمه ز لاهجان کرد همه
دفع همه کرده شد بشمشیر فنا تاریخ فهای ظلمه شد «ظلمه»
پس ازآنکه خان احمد قریب بدوسه ماه در بالاخانه یوزباشی مذکور بچشم محبوس و مقید بود
اورا به قلعۀ قهقهه روازه گردانیدند و حکومت بلادگیلان را به الله قلی بیگک اغلی استاجلو و
اسکندر بیگ دانه افشار که قورچی باشی نواب شاهزادگی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و حمزه
بیگ طالش و زینل بیگ ولد ابراهیم خان ذوالقدر و شرف خان کرد ...

ص ۴۷۷ س ۱۹: سی و دو سال درگیلان برسریر سلطنت و دارایی الکاء که عبارت از
گیلان بیه پس باشد سلطنت نموده حاصل معنی بیه بلغت گیل بریده است و این عبارتست از رود
خانه که در آذربایجان قزل اوزون اشتها دارد و درگیلان اسفیدرود و این رود از میان گیلانات
گذشته بدریای «خذر» می ریزد چنانکه ولایت گیلان را منقسم بدو قسم ساخته یک قسم را پیش
و یکی را پس میگویند. قسم علیا که بر جانب الشرق افتاده بیه پس می نامند و قسم سفلی که
بر جانب مغرب است بیه پیش نام نهاده اند. باقی احوال خان احمد در مجلس دیگر ذکر خواهد
شد و التوفیق من الله. و هم درین سال شاه ملکی خصال شاه قلی سلطان استاجلو حاکم چغورسعد
که از اکثر اسرای عالی شان بوفور عقل و دانش ...

ص ۴۷۸ س ۵: هفتاد زرع و در عرض دوزرع بود واصل آن کتابت را که ایلچی
مذکور بروم برد، قاضی کوچک مشرف بعضی بیوتات سرکار خاصه که از شاگردان ناسی مولانا
مالک دیلمی بود بخط جلی کتابت نمود و چون آیات بیشتری در آن درج بود مشارالیه ملتزم شده
بود که مصرعی برکنار واقع نشود. البته آن کتابت را با دیگر تحف و تبرکات مثل سایبان
اندرون عبابی باف زرین مصور و بیرون مخمل قرمزی فرنگی باف یزدی کویزه طلای صرمع
طناهای ابریشم بروم برد. چون کتابات قریب بدو هزار بیت میشد ثبت نیفتاد. و هم درین سال

شاه جمجاه فتحنامه گیلان را با سواد کتابت تهنیت جلوس نواب خواندگار و صورت حکم نصیحتی که سابقاً بخان احمدوالی گیلان نوشته بود اسر فرمود که قریب به قتل نسخ به طریق کتابت نمایند تا جلد شود و بهر کدام از بلاد ممالک محروسه نزد شاهزاده‌ها و خانان و امرا فرستند و جمعی از خوش نویسان و مقربان بدین خدمت مأمور گشتند از آنجمله والد ماجد راقم و فقیر راقم بدین خدمت مأمور گشته، منظور نظر تربیت و عاطفت آن اعلیحضرت گردیده، مدتی در مجلس بهشت آئین خلد قرین بخدمت اشتغال داشت. و هم درین سال سلطان سلیم خان پادشاه روم اسکندر پاشا حاکم دارالسلام بغداد را مأمور ساخت که با لشکر عراق عرب و آن حوایی بر سر جزایر عرب رفته تسخیر آن محال نماید.

ص ۵۵۱ س ۱۷: آنرا خریده وقف بر مدفن مؤمنین و مؤسسات نموده دفن نمایند. نواب سامی بموجب وصیت فرزند گرامی عمل نموده نعش او را بدان بلده جنت مانند فرستاده در آن زمین که رشک بهشت برین است دفن نمودند و تختی و محجری بر آن ترتیب دادند و بعد از آن در ثیلان ثیل نهصد و شصت و پنج خود بزیارت آستانه مقدسه منوره عرش سنزله رضیه - علی مدفونها السلام والتحیه فرمودند چنانچه بتفصیل ذکر یافت. چون نواب سامی قبل از آمدن از زیارت به اردوی همایون و استسعاد بسعادت پایبوس شاهی روزی از روزها نواب اعلی در دیوانخانه مبارکه بر زبان الهام بیان گذرانیدند

ص ۵۵۳ س ۲۳: بواسطه سخنان دشمنان و سرحد خراسان رد این ملتمس شده ...
ص ۵۵۵ س ۱: پس از آن پنج نفر را با اسانت در قلعه دفن نمودند. در خلال این حال بعضی از مردم قلعه بمحمد بیگ اظهار می کنند که چون این کار کردید مهم اسمعیل میرزا را هم کفایت کرده بسازید. ایشان قبول نکرده گفتند که اسرا علی نشده. چون این خبر پیاپی سریر اعلی رسید، نواب کامیاب به ایوان چهل ستون آمد و اظهار نمودند که بی آنکه سرا خبر باشد جمعی از اینجا بخود سر بقلعه رفته سام میرزا را با دو پسر و دو پسر القاس میرزا کشته اند و از بعضی دیگر استماع افتاد که چون شاه عالمیان از رحلت ایشان آگاه گشت، به ایوان چهل ستون آمده نقل فرمود که در قلعه زمین لرزه شد و خانه بر سر سام میرزا و پسران و پسران القاس میرزا فرود آمده و ایشان در زیر آن هلاک شده اند. آنروز عزاکر فته خانان و امرا و سایر مقربان آن عتبه سپهر اعتلا مراسم پرش بجای آوردند و نقل ثانی بصحت اقرب مینماید چرا که آن اعلیحضرت تجویز این امر چون نمایند حاشا حاشا. از صحیح القولی دیگر استماع رفت ...

ص ۵۵۶ س ۲: نواب سامی شعر را بغایت خوب می گفتند و اشعار آبدار بسیار دارند و تفصیل اشعار و باقی حالات ایشان در خاتمه مجلدات تذکرة الشعرا در سلک سلاطین درج یافته. و هم درین سال شاه قلی سلطان استاجلو که با جمعی کثیر از ملازمان بایراق و اسباب و خیل و عام و طبل و حشم بصد زیب و آئین و طمقراق روانه روم شده بود در بلده اردنه بخدمت سلطان سلیم خان خواندگار رسید و تحف و هدایا و کتابات را گذرانید. خواندگار شفقت بسیار و عنایات بی شمار

در باره وی کرده، بعد از چندماه بدرگاه شاه عالم پناه آمد. و هم درین سال مرحوسی میرسیدعلی رضوی قمی که از تولیت مشهد مقدس معلی مزکی عزل شده بود، بدارالسلطنه قزوین آمده بوزارت دارالسلطنه مذکور و تصدی خاصه شریفه سرافرازگشت و در اواخر شهر صفر سنه ست و سبعین و تسعمایه بعد از اتمام مهام، احرام آن کعبه امانی و امال بسته متوجه شد. سال چهل و ششم از سلطنت آن خسرو باترحم نوروزی لان ئیل روز جمعه بیست و دوم رمضان المبارک سنه ۹۷۶ .

ص ۵۵۸ س ۹: درین سال پادشاه ملایک خصال اسر فرمود که علماء و فضلاء در

ممالک محروسه و بلاد معتبره بوعظ اشتغال نمایند از جمله مجتهدان ایشان مولانا عبدالله شوشتری که در روضه مقدسه منوره عرش منزله علی مشرفها الف الف صلوة و سلام و تحقیه بتدریس اشتغال داشتند همه روزه بعد از فراغ از مباحثه آخر روز در مسجد جامع آنجا بوعظ و تفسیر سوره های قرآنی اشتغال داشتند و در این باب خواجه عبدی بیک سستوفی شیرازی گفته تاریخ:

درین سال شد طرح آئین وعظ بفرمان شاه ملا یک فته
به اسلوب تاریخ بنگر که وعظ بود ست و سبعین و تسعمایه

و هم در این سال شاه عالم پناه فرمود که بعضی از اسراء آذربایجان ...

ص ۵۶۰ س ۵: در تاریخ این واقعه تاریخهای طویل خصوصاً مولانا محتشم کاشی فرموده اند اما بعضی دیگر اختصار فرموده اند، تاریخ:

دوستان صد حیف از معصوم بیک آنکه دادی ملک شاهی را نسق
شد شهید آن سید و تاریخ شد «حیف معصوم شهید راه حق»

و دیگری مظلوم سربریده یافته و هم درین سال ...

ص ۵۶۱ س ۱۸: تعهد نموده و هم مرحوسی میرابوالفتح شرقه خراسان بود در اردبیل بمرض فجاء متوجه عالم آخرت گردید. میرابوالفتح جامع علوم معقول و حکمیات بود و نزد مولانا عصام الدین اسفراینی که اعلم علمای عصر خود بود در ساوراء النهر تحصیل نموده بود. بعد از تحصیل و تکمیل مدتی در مشهد مقدس ...

ص ۵۶۳ س ۲: جلو انداخت زینل سلطان نیز به تقلید افتاده جلو انداخت و در حوالی سنگ بست تلاقی ایشان با اوزبکان واقع شده میرحسین سلطان که در تعدادی ده سال میروحا کم سرخس و زورآباد بود و در مرتبه که با اوزبکان نسا و باورد که همسایه نزدیک او بودند جنگ واقع شده و غالب آمده و فتح نموده و نزد شاه جنت سکان به فیروز جنگ اشتها یافته بود و در احکام مطاعه او را فیروز جنگ می نوشتند. درین مرتبه بواسطه اندک مساهله و غفلتی بجهت غرور بل تهوری زینل سلطان در آن معرکه با وجود آنکه کوششهای مردانه کرده بود و جمعی کثیر را از اسب انداخته بود بالاخره بزخم تفنگ بقتل آمد و زینل سلطان نیز در آن معرکه شهید شد. چون این خبر بیایه سریر اعلی رسید، شاه جنت سکان سرخس و زورآباد را بمیر محمد برادر میرحسین سلطان شفقت کرده مقرر نمود که چون خلف مشارالیه ابن حسین میرزا خورد است و سرخس و زور

آباد متصل به اوزبکان و در سرحد واقع شده، میر محمد در محافظت آن محال و سرداری لشکر جغتای کوشد که ولد مرحوم موسی الیه بزرگ شود و حکومت جام را به تبت آقا ذوالقدر که مرد روزگار دیده و سن بود شفقت فرمودند چه مکرر اسر مطاع لازم الاتباع صادر شده بود که هیچکس از حکام و امرای خراسان چون یرتاوولان و دزدان اوزبک بحوالی قلاع ایشان آیند بیرون نروند. مجملی از تفصیل احوال مغفرت پناه میر حسین آنکه مشارالیه از سادات عالی درجات تبادکان مشهد مقدس معلی بود و میانه بلوک مذکور و باورد کتل پاسبان در میان بود و در حینی که شاهزاده جهان آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی به امر دارایی و حکومت اشتغال داشت و والد ماجد اقامت میرمنشی الحسینی به امر وزارت اشتغال داشت، میانه ایشان کمال خصوصیت و محبت بواسطه نسبت سادات ملحوظ و منظور بود چون سیادت پناه مشارالیه صاحب سیف و قلم بود، والد فقیر همگی مهمات کل آنولایت و سرحد را بصوابد و دروای ایشان منوط میساخت و دست او را قوی داشت تا آنکه در سنه پچین نیل جمعی از اوزبکان از راه کتل بر سر بلوک تبادکان آمدند. مشارالیه با ملازمان و جمعی از پیاده ها و تفنگچیان سر راه را گرفته تمامی اوزبکان را بقتل رسانید و سرها و اخترها را بمشهد مقدس انور نزد شاهزاده والا گهر آورد. والد حقیر آنها را یکی از آقایان معتبر نواب میرزایی داده با کس میر مرحوم حقیقت عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاد. شاه جمجه را بسیار متحسن افتاده خلعت و اسب و کمر و شمشیر جهت سیادت پناه موسی الیه فرستاده پروانجات استمال فرستادند که بردانه بوده آن راه را نیکو محافظت نماید و غافل نباشد. اتفاقاً در همین سال باز جمعی از اوزبکان نادان بهمان راه آمده اراده نمودند که ببلوکات ولایات مشهد مقدسه منوره داخل شوند. سیادت پناه مذکور درین مرتبه با جمعی کثیر با ایشان مقابله و مجادله کرده باز غالب آمدند و آن ازبکان را بعضی کشته و بقیه را دستگیر کرده درین مرتبه باز والد ارقام آن جماعت را با اقوام مشارالیه و یکی از آقایان نامی نواب جهانبانی بدرگاه گیتی پناه شاه عالی فرستاد. چون الکای سرخس و زورآباد داخل تیول نواب جهانبانی کاسرانی میرزایی بود و والد ارقام الکا را بحیدرقلی سلطان ورساق که ریش سفید آن اویماق بود داده دوستان و پنجاه نفر از غازیان ورساق که در ملازمت نواب کاسکار جهانبانی می بودند داده بود و اتفاقاً مداخل آن ولایت بموجب و انعام غازیان وفا نمی کرد، حقیقت عرضه داشت نموده معروض حجاب بارگاه فلک اشتباه گردانید که سیادت پناه میر حسین تبادکانی فیروز جنگ است و هر مرتبه که با اوزبکان مقابله نمود غالب آمده اگر شاه کامیاب مالک رقاب او را به مرتبه ایالت سرافراز ساخته الکاه سرخس و زورآباد را بدو شفقت فرمایند که در حفظ و حراست و مزاحمت و ممانعت اوزبکان بهتر از ورساق خواهد بود و در عوض آن الکا هر جا که بسرکار نواب سیرزا عنایت میفرمایند اسرار معلی است. این ملتمس مقبول خاطر اشرف افتاده میر مشارالیه را سلطان ساخته مقرر فرمودند که تا پانصد ملازم نگاه دارد و علم و نقاره و اسبان تازی و کمر و شمشیر مرصع و جلیقه و سایر اسباب امارت و مبلغی هر ساله برات برخاصه شریفه خراسان شفقت فرمودند و در احکام همیشه میر حسین سلطان

فیروز جنگ مینوشتند و در تمانی ده سال که آن حضرت برسند امارت متمکن بود سالی نبود که دوبرتبه فتح براوزبکان نماید و آمد شد اوزبکان از حوالی الکای اوسدود شده بود. و هم درین سال میر صدرالدین محمد ولد میر غیاث الدین منصور شیرازی که سابقاً بتقریبات ذکر پدر و پسر شد در دارالملک شیراز فوت شد. وی در عربیت و الفاظ مغلق عربی و لغت و سایر علوم ماهر بود و عظمی را بهتر از و کسی نگفت. بغایت از خود گذشته و بی نعین بود در تاریخ او گفته اند:

میر صدرالدین محمد بحر علم	آنکه مثلش کسی ندید و نی شفت
برد گنج فضل و عرفان و کمال	شد نهان از چشم و زیر خاک خفت
روح پاکش سوی علین شتافت	چون مجرد از مجسم رخ نهفت
در میان وعظ و در ارشاد خلق	هیچکس چون او در معنی نسفت
وعظ گفتن ختم شد بروی از آن	عقل تاریخ وفاتش «وعظ» گفت

ص ۵۶۳ س ۷: سال چهل و هفتم از فرمانروایی آن پادشاه غازی نوروز یونت نیل سه شنبه دویم شوال بعضها مطابق سبع و سبعین و تسعمایه و بعضها ۹۷۸. درین سال ...

ص ۵۶۴ س ۱: قلعه مینا و تذرج و شمیل.

ص ۵۶۵ س ۱: عزیمت سفر هند نمود و در دریا نشست و کشتی وی در دریا غرق شد و در تاریخ واقعه آن سید پاکیزه مرحومی قاضی عبدالله ورامینی گفته:

محمد یوسف آن پاکیزه گوهر	که در دریایی افتاد ناگاه
پی تاریخ او بانوحه گفتم	«دری بودی بدریا در شدی آه»

میر محمد یوسف پسر میر حسن استرآبادی . . .

ص ۵۶۶ س ۵: سال چهل و هشتم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز قوی نیل یکشنبه ۱۴ شهر شوال مطابق ثمان و سبعین و تسعمایه. آنچه درین سال فرخ از و رای بشیت غیب بظهور آمد و جلوه گر گشته، میلاد باسعاد شاهزاده نیکونهاد و خسرو صبیح الاعتقاد نوباوه بستان سلاطین کامکار، الموسوم به اخ سبط الرسول و خلاصه احفاد البتول الموفق بالتائیدات الملک العلی الاعلی سلطان عباس میرزا خلد ملکه این شاهزاده عالمیان ابوالغالب سلطان محمد میرزاست که از بانوی عظمی و یلقیس کبری مهد علیا فخرالنساء بیگم بنت نواب سیادت و سلطنت پناه امیر عبدالله خان والی مازندران است. وقوع این عطیه ارجمند در حضرت وهاب بی مانند تعالی و تقدس در دارالسلطنه هرات در دولخانه مبارکه که موسوم به باغ شهر است در شب شنبه غره شهر رمضان المبارک سنه مذکوره باقی هرات بطالع سنبله دست داده و «پادشاه هفت اقلیم» تاریخ است. منتهیان مژده این مولود عاقبت محمود را بمساع عز و جلال پادشاه صاحب اقبال رسانیدند. شاه دریانوال زبان شکر بکریمه «رب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء» گشاده آثار جلال و سروری از ولادت باسعادتش استشمام و استنباط فرمودند و کافه خلایق را بفیض انعام عام

محفوظ گردانیده اهل هرات را از ترك و تاجيك از فرط احسان و وفور امتنان مرفه و معمور و سرافراز ساخت. شعر :

همایون قدم بود و فرخنده فال شد از مقدمش سردم آسوده حال
و اشارت عليه بنفاذ پیوست که مولانا افضل منجم قزوینی که از دقیقه شناسان صناعت تنجیم
و متصدیان استخراج موالید و تقویم بود زایچه طالع آن شاهزاده بلند سرتبه را بنویسد:

همه زیج فلک جدول به جدول با سطرلاب فکر کرد مدخل

و هم درین سال در دارالسلطنه هرات چون سیانته شاهزاده کامکار ابوالغالب سلطان محمد میرزا...

ص ۵۹۷ س ۱۰: جوانبخت نامدار کامکار که انوار سلطنت و پادشاهی از ناصیه
همایونش چون نور از چهره حور لایح و تابان و آثار جهانگشایی از مهد گردون و رعشش چون فروغ
مهر از اوج سپهر واضح و درخشان است، فی المهد ینطق علی سعادة جده - اثر النجابه ساطع والبرهان

گرامی دری از دریای شاهی چراغی روشن از نور آلهی

مبارک طالعی فرخ سریری بطالع تاجداری تخت گیری

بر تخت دارالسلطنه هرات متمکن بوده میرزای خراسان باشد و بدستور شاه قلی سلطان لله بوده در
حفظ و حراست آن ولایت کوشد. چون شاه کامیاب مظهر لطف آله بشاهزاده جمجاه نظر التفات
پیش آمد بیشتر از سایر فرزندان و فرزندانها داشت لذا او را در خراسان قائم مقام خود گردانید

ص ۵۷۰ س ۱۰: در آن روضه خلد آسا در جنب بهرام میرزا مدفون شد. و هم درین سال
مفتر پناه آقا کمال الدین زین العباد که از اکابر دارالامان کرمان بود و سالها وزارت شاه مسکن در
سپاه کرده بود در دارالسلطنه قزوین بجوار رحمت ایزدی پیوست و نعش ویرا بکربلای معلی
نقل نموده در حایر مدفون شد. نواب غفران پناه میر شمس الدین محمد صدر که نسبت قرابت بوی
داشت در تاریخ وی گفته شعر:

صاحب دیوان کمال الملک و دین زین العباد مسند آرای وزارت آصف عالی مقام

چون به اقبال شه دین در خراسان و عراق حکم را ند از روی استقلال چل سال تمام

برد طغرای نگوناسی بملک آخرت یافت از حکم قضا منشور عمرش اختتام

جای او پیدا است در دیوان و سال فوت او یافتم تاریخ جای آصف جم احتشام

آقا کمال الدین در ایام جوانی بمهمات کرمان و آن نواحی اشتغال داشت و بعد از بیرون آمدن از
وطن خود از جانب دیوان اعلی بوزارت دارالسلطنه اصفهان و دارالایمان کاشان چند سال مأمور
بود و پس از آن بوزارت نواب جهانبانی بهرام میرزا سرافراز گشت و پس از رحلت نواب میرزایی
شاه عالم پناه او را وزارت کل خراسان از سرحد قندهار و ماوراءالنهر تا سمنان باسبزیها و اکثر
داروگیها دادند. مشارالیه قریب به پانزده سال از روی استقلال در خراسان وزارت و حکومت
فرمودند و آثار خیر و نیکیهای او در خراسان بسیار مانده رحمه الله علیه رحمه واسعة. سال چهل
و نهم از پادشاهی شاه حسینی، نوروز پیرچین ثیل بیست شوال مقرون بالاقبال سنه ۹۷۹

ص ۵۷۰ س ۱۹: امیرہ ساسان باسپاہ فراوان از لشکر بدفع آن قوم بداختر آمدہ بعد از جدال و قتال منہزم گردیدہ گیلکان اکثر ملازمان امیرہ ساسان را بقتل آوردہ بمشقت بسیار از تلاطم دریای ...

ص ۵۷۳ س ۵: جمال الدین محمد لولو تبریزی کہ سابقاً ذکر اورفتہ رجوع نمودند. ص ۵۷۳ س ۱۰: تعیین نمودند در باب میرسید حسن مشارالیه راقم این حروف تتبع اکابر مورخین کردہ معروض میدارد کہ اقبال پناہ مشارالیه دراوان جوانی ومردانگی...

ص ۵۷۴ س ۹: اعلیٰ چوپان کہ دانستہ کہسار جوزولاہج است

ص ۵۷۵ س ۳: جوزولاہج

ص ۵۷۵ س ۷: آلہی بہ تیر سیدحسن اختہ گرفتار اولیہ سن

ص ۵۷۵ س ۲۰: الکاء شال ومستان فرستاد وی در آنجا قلعہ ای محکمتر از خیبر

بنیاد کردہ...

ص ۵۷۶ س ۴: جہت سلطان حسین میرزا نماید بعضی از ...

ص ۵۷۷ س ۵: جزیرہ کرقوس

ص ۵۷۹ س ۲: استنبول

ص ۵۷۹ س ۱۶: باوالداو محمدی بیک ترکمان متعلق بود

ص ۵۸۰ س ۱۲: در سنہ اربع وستین ...

ص ۵۸۰ س ۱۳: ملاقات نمودہ درس مطول بہ اسکندر پاشا می گفت مباحثات بسیاری در آن باب و در فتون دیگر میانہ ایشان وراقم واقع شد و از احوال نواب جہانبانی کامرانی کشورستانی ابوالفتح سلطان ابراہیم میرزا از فقیر استفسار نمودند و از اشعار آبدار آن اعلیحضرت و خط مبارک ایشان از بندہ چیزها گرفتند و مولانا تاریخی جہت آل عثمان در میان داشت و بنام سلطان سلیم خان کہ در آن [زمان] شاہ شدہ بود نمودہ بود. بعضی فقرات آنرا بر بندہ خواند الحق خوب نوشتہ و در سلک تحریر در آوردہ. تصانیفش حاشیہ بر شرح مواقب ...

ص ۵۸۰ س ۱۶: تاریخ آل عثمان، رسالہ در باب شطرنج رسالہ در فن بیطاری. ایام

حیاتش قرب نودسال سال. پنجاہویکم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز ایت ثیل پنجشنبہ ۱۷

شہر ذی قعدہ، عام احدی وثمانین وتسعمایہ

ص ۵۸۲ س ۷: محل می بود بہ نسبت آنکہ در وقتی کہ مادر او حاملہ بود یکی از سادات سببی بمادر او داشتہ و او متولد شد آن شرف باعتقاد آن مردم ناخلف بہ او منتهی گشتہ او را مریدان دادند و آن نذور واجناس را بجهت او می آوردند و کار او خیلی بالا گرفت اتفاقاً اولاد مرحوم میر شمس الدین دیلجانی کہ قرب جواری باو داشتند حقیقت حال را بمسامع عزوجل رسانیدند...

ص ۵۸۳ س ۱۱: خوب پیروی نماید کہ آنها را ہمہ بدست آورد. القصہ کہ بعد از

رفتن ملازمان اسیرخان سشارالیه متواری شده بود اتفاقاً بعضی از قورچیان او را بدست آورده...

ص ۵۸۳ س ۱۸: صاحب سزاقان او را بیهانه رفتن بمتوضی شب تاج و دستاری مقطع برسر او نهاد بطریق سایر مردمان از دولتهخانه همایون بیرون برده گریزانیدند.

ص ۵۸۴ س ۵: درب و یجویه دارالسلطنه تبریز او را گرفته ...

ص ۵۸۴ س ۱۶: در درب سنجاران و پهلوان نشمی در درب و یجویه و پهلوان شرف ولد مصطفی در درب سرو و پسرشال دوز در مهاده سهند و پهلوان آقا محمد در درب نویر و پهلوان عوض در میدان و پهلوان اصلان در درب اعلی و مصطفای ملکائی در محله و کوچه شتربانان و علای حسنجان در شش کیلان...

ص ۵۸۶ س ۳: گوگچه و پهلوان نشمی و پهلوان شرف و پهلوان شیخی گازر و حسن چکمه دوز و حاجی دراز و شاهعلی حریمک...

ص ۵۸۶ س ۱۹: میرزاعلی گوکه

ص ۵۸۷ س ۱۱: خوانده بود بعد از تحصیل و تکمیل چندسال در مشهد مقدس مدرس

بود بعد از آن جاذبه اتحاد و میل بعلم و حدیث و فقه و رجال او را غالب شده بعقبات عالیات سدره مرتبات رفت و آنجا نیز توقف نکرده به جبلعاسل رفت و شروع در تصحیح و مطالعه رجال و حدیث نمود. از جمله تألیفاتش حاشیه بر حاشیه قدیم علامه دوانی و شرح بر تهذیب منطق. و هم درین سال مرحومی قاضی محمد ورامینی بجوار رحمت ایزدی پیوست. وی از اکابر سادات عالی درجات ولایت ری بود. آبا و اجداد قاضی آن مملکت بودند قاضی سشارالیه بعدت فهم و جودت ذهن و فطرت عالی و حید و عصرو یگانه روزگار بود اشعار بسیار از شعرای متقدمین حفظ داشت. شعر را بسیار خوب می گفت و در فن سخنوری و شعر سنجی عدیل و نظیر نداشت و از مقربان و مصاحبان شاه عالمیان بود و مدت پنجاه سال انیس مجلس خاص و از یاران با اختصاص و در تاریخ وی خلف او قاضی عبدالله که او نیز از افاضل بود چنین گفته، شعر:

رفت قاضی محمد رازی علی ولی الله

زان سبب آمده است تاریخش شب فوت علی ولی الله

سال پنجاه و دویم از سلطنت آن سلطان سلاطین نشان نوروز تنگوزئیل پنجشنبه ۱۷

شهرذی قعدة سنه اثنتی و ثمانین و تسعمایه. چون نقطه انجم بسر اعتدال جرم ربیعی پیوست ...

ص ۵۸۸ س ۳: سال ترکی در نوزدهم شهر محرم الحرام ثلث و ثمانین و تسعمایه نواب

شاهزاده ...

ص ۵۸۸ س ۵: داخل شد و چون در ایام طفولیت تریاکی شده بود و هنوز در سن

بیست و یک سالگی بود، شاه جمجاه از این معنی کمال کوفت سراج بهم رسانیده حکما را مقرر فرمود که او را از آن باز دارند و والدۀ ماجده آن شاهزاده، سلطان آغاخانم همشیره شمعخال که در حرم محترم می بود امر شد که چند روزی بمنزل نواب شاهزادگی آمده در حفظ و معالجه آن حضرت

کوشند. وهم درین سال در شهر رمضان المبارک...

ص ۵۸۸ س ۱۰: به استقبال تاییدستان اقبال آمده وهجوم وضع وشریف وترک وتاجیک بمثابه ای شد که از موضع مذکور تا دور دولتخانه همایون خلایق مجتمع شده بودند. وهم درین سال در دویم شهر رجب، مزاج وهاج اشرف اعلی از جاده اعتدال بسرحد اعتلال انحراف نمود. ص ۵۸۹ س ۱۴: محمدی خان تخماق ولدشاه قلی سلطان استاجلو را که یکمرتبه دیگر بروم رفته بود از چخور سعدطلب فرموده اورا بجهت تهنیه جلوس سلطنت سلطان مراد خواندگار طلب فرمود.

ص ۵۸۹ س ۲۰: وداع کرده بمنزل عقبی شتافت نعلش اورا بدارالمؤمنین قم آورده در جوار حضرت معصومه علیها السلام در طوافگاه بر جانب غربی بالینگاه دفن نمودند. تجاوا لله عن تقصیراته، خصوصاً زیارة الحج و مناسکه. وهم درین سال...

ص ۵۹۰ س ۶: پرواز کرد شرح حالات وی در جلد اول تذکرة الشعرا سمت تحریر یافته. وهم درین سال در دارالملک شیراز نواب جهانبانی کاسرانی ابوالغالب سلطان محمد میرزا را از مهد علیا ویانوی کبری بیگم پسری بوجود آمد. منهیان خبر این مولود را بدارالسلطنه قزوین بشاه باتمکین رسانیده، آن خسرو زمانه شاهزاده را مسمی به ابوطالب میرزا گردانیدند. وقوع این میلاد در روز سه شنبه ۲۳ شهر رمضان المبارک سنه مذکوره به افق شیراز بطالع حوت. وهم درین سال در مشهد مقدس معلی در شب جمعه ۲۶ شهر ربیع الاول سنه مذکوره مغفرت پناه امیر صفی الدین محمد ولد نواب مرحومی امیر جمال الدین محمد صدر استرآبادی که ملکی بود در صورت بشر وبعلم وفضل وصلاح وتقوی آراسته بود بجوار رحمت ایزدی پیوست ودر آن آستان عرش نشان مدفون شد. علیه رحمة واسعه من الله الغفور. سال پنجاه وسیم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم. روز جمعه ۲۷ شهر ذی قعدة نوروز تنگورنیل قلیلهائلاث و اکثرها ربع وثمان [وتسعمایه]. در اول این سال فرخ فال که مطلع آمال و اسانی و سطوح اقبال و کاسرانی بود و سلطان جهانگشای بهار باعتدال لیل ونهار فرمان داد ولشکر صبا در باغ وصحرا باستحضار سپاه سبزه وریاحین برخاست و به خنجر بید و پیکان غنچه و سنان سوسن اطراف چمن و اکناف گلشن را آراست، سحاب بر حال لشکر بهار از غایت اضطراب اشک از دیده روان ساخت محمدی خان تخماق که قبل ازین بجهت رسالت مملکت روم طلب فرموده بودند در روز سه شنبه هفتم شهر جمادی الاول بدرگاه کیتی پناه آمد.

ص ۵۹۰ س ۱۹: در روز شنبه هشتم شهر ذی حجه ثلث و ثمانین وتسعمایه، نواب سلطان محمود میرزا را خدای عزوجل پسری شفقت فرمود اورا محمد باقر میرزا نام نهادند. وهم درین سال...

ص ۵۹۱ س ۱۱: برآورد. نظم:

پری وار از دیده ها شدنهان

نور دید وادی بوادی جهان

با با سلطان بنا بر تفاق برادرش...

ص ۵۹۱ س ۲۲ : حاکم استرآباد در قلعه‌ای که در کنار آب جرجان واقع است فوت شد جای او را ...

ص ۵۹۲ س ۱ : محمدسیرزا را دارالملک شیراز از علیاجانب مستطاب بیگم پسری بوجود آمد. چون پنج ماه و یازده روز گذشت، شاه غفران پناه رحلت فرمودند.

ص ۵۹۲ س ۵ : سال پنجاه و چهارم از پادشاهی آن خسروعالی ووداع آن عالیحضرت از.... وتوجه بمملکت جاودانی. نوروزسیچقان نایل روز شنبه هشتم شهر ذی حجه قلیها ثلث و اکثرها اربع وثمانین وتسعمایه در اول این سال پرمالال که شاه ملکی خصال بر بستر صغف و ناتوانی متمکن بود، در درون حرم محترم نشسته وتکیه زد، شاهزاده‌های نامدار مقدسم نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا ونوابسلطان حیدر میرزا درپس پنجره فولادی پپای خدمت ایستاده هر که از اسرای عالی‌مقدار وصدورو مشایخ وعلماء وقضاة وفضلا ووزراء وسایر مقربان ویوزباشیان وتاجیکان و قورچیان رجوع خدمتی بود طلبیده مدت دوماء علی‌الاتصال برین منوال مهمات فیصل می‌یافت باآنکه همتهای بندگان از پیروجوان همگی مصروف آن بود که ذات‌انفس ویدن اقدس قوتی یافته بدستور به ایوان چهل ستون خرامند وشاه جمجاه مترصد آن بود که هوا اعتدال یافته از برودت و بارندگی ایام بهار بیرون آمده متوجه کارسازی کافه عبادگردند وگاهی از ضعف شکایت می‌فرمودند اما بهیجوجه اثر دیگر المی.... در جسم سیمون وطلعت همایون واضح ولایح نبود وصورت استمرار پادشاهی وزندگانی در آئینه مقصود بخوبتر وجهی روی سینمود چنانچه ممالک ایران واطراف جهان تاسواحل دریای عمان در قبضه اقتدار اسرای کامکار وحیطه اختیار غلامان بختیار سعادت یار قرار داشت ودر بسیط بلاد ویساط عدل وداد بنوعی انبساط داشت که همه کس چون آفتاب طشت پر رز از باختر بخاور می‌برد واز بیم تعرض بی‌باکان و دزدان غم نمی‌خورد. نظم :

میرود یکشنبه از عدل تو خورشید فلک
قاف تا قاف جهان طشت زر افشان بر سر
وانوار مرحمت آن اعلیحضرت بسان آفتاب جهانتاب بر مشرق ومغرب عالم می‌تافت اتفاقاً نقصان عین الکمال جمال نمود و سپهر بی‌مهر خدنگ بلا از کمان جفاگشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی بزوال آورد واسباب سلطنت را که در غایت کمال ارتباط یافته بود میل انتقال کرد. شعر :

خوش است عمر دریغاکه جاودانی نیست پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست
وشرح واقعه جانشوز و بیان حادثه غم‌اندوز آنست که شاه جمجاه ملایک سپاه در عشر اول شهر صفر چون داتی بود که بحمام نفرموده بودند میل حمام کرده نوره کشیدند واز حمام که بیرون فرمودند بعد از یک دوروز عرض مرض مجدد بر جوهر ذات ملکی صفات مستولی گشت. قهرمان طبیعت که مدیر مملکت قالب بدن بود ...

ص ۵۹۲ س ۱۳ : این ندای شنیدند، شعر :

چنین رفته است حکم جاودانی
[ابوالقاسم محمد زنده بودی]

نبود از آدمی کس جاودانی
گراز انسان کسی پاینده بودی

ص ۵۹۲ س ۲۱: پرواز نمود. از غرایب حالات «پانزدهم شهر صفر» موافق بتاریخ است. چون ابونصر در خدست و معالجه خیانت کرده بود اوراق بقا را بیاد فنا داد. ایام زندگانی آن برگزیده دو جهانی شصت و چهار سال و یکماه و نوزده روز.

ص ۵۹۳ س ۸: نظم:

پیرگردون زین مصیبت جامه جان چاک زد خسروانجم کلاه خسروی برخاک زد
قامت گردون دو تا شد چهره مه شد سیاه برق این آتش مگر برقبه افلاک زد
القصه در آن صبح صیحه محشر از عالم اصغر برخاست. ندبه و نوحه اسیر و وزیر و صغیر و کبیر آزاد
و اسیر گوشواره کنگره ایوان کیوان گشت و از فرق فرقدان درگذشت و آواز افغان و ناله زاری پیرو
جوان به اوج سپهر زنگاری رسید و آن ایام بهاران و موسم تگرگ و باران بود و آفتاب عالم تاب از
حجاب سحاب روی جهان را گم بینمود و چون ماتم زدگان پیوسته گریان و وعد و برق متصل خروشان
و جوشان و سوزان. دارالسلطنه قزوین که بعیش و طرب چون صبح جنان و صحن ارم خرم و خندان
بود، بیک صدمه صور صفت چون عرصه قیامت در جوش و خروش آمد...

ص ۶۰۱ س ۱: بر حیات خویش لرزان بودند و تا روز رشته زندگانی را از مقطع مقرض
سیاست رنود و او باش چگونه خلاص سازند. اما شمشال سلطان چرکس خالوی سلطان سلیمان
میرزا و پریخان خانم بواسطه تقاضت سلطان حیدر میرزا با جمعی از اسرا به اراده آنکه دستبندی
نمایند...

ص ۶۰۱ س ۹: چه ظاهر شود. در آن اوان سلطان حیدر میرزا به استصواب مادر کربالین
پدر ناسور جا گرفته بواسطه دعوی سلطنت کرد. گمان لشکر استاجلو و شیخاوندان و گرجیان که
«سرج البحرین یلتقیان»^۲ فراهم آمده اند.

ص ۶۰۲ س ۸: اقبالش گشود عیاذ بالله که اگر آن حضرت پسرین سلطنت ننشیند سپاه
قزلباش زود ضایع گردند.

ص ۶۰۵ س ۱۱: برهنه ساختند. شعر:

هنگام آنکه گل دمد از شاخ بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان
زمانه در عزای آن شاهزاده یگانه بدین مقال مترنم بود.

ص ۶۰۵ س ۲۰: غسل داده سرمبارک او را که از بدن جدا کرده بودند بریدن دوخته

۱- دنباله لن در صفحه ۶۰۱ متن چاپی آمده و مطالب دو نسخه اختلاف زیادی
دارد لکن مفهوم حوادث یکی است. ۲- سوره ۵۵ آیه ۱۹

او را نیز در تابوت نهاده چهار نفر از بیلداران باغچه دولتخانه آن تابوت را برداشته بدرآستانه متبرکه امامزاده حسین علیه وآبانه السلام بردند.

ص ۹۰۷ س ۹: برخاست، مصراع: جهان بی جهانان سربى تن است، ومنتظر ورود...
ص ۹۰۷ س ۱۷: اسرای تكلو مثل اردوغدى خليفه وحسين بيك سولاخ كه در كيلان الكا داشتند از استماع رحلت شاه فردوس پناه بشهر داخل شدند.

ص ۹۰۹ س ۲: جدا افتاده بدست جمعى خصوصاًخواجه فرخ گرفتارگشته اورا عريان و برهنه پارچه نمى برسر بدارالسلطنه قزوين آوردند. عوام الناس و خلاق از باسها خاك برسرو ميرىختند. وهم در اوایل شهر صفر مذكوره شاهجنت بارگاه تغيير زر داده بيست دينارى كه رايج بود با دويست دينارى طلا بواسطه قلبى و ناروايى و ناتماسى عيار برطرف ساخته مقرر شد كه هزار دينارى طلا و يكصد دينارى نقره زر جديد در دارالضرب دارالسلطنه مسكوك گردانند و در ساير بلاد بستمور همچنان گفتار در بقيه احوال شاه فردوس جاىگاه شاه رضوان بارگاه در تاريخ سنه ثلث و اربعين و تسعمايه كه از سفر خراسان معاودت نمودند نذر فرمودند كه هرساله بزيارت مشهد مقدسه منوره متبركه سدره مرتبه - على مشرفها الف الف صلوة وسلام و تحية مشرف و سرافراز گردد و از آن تاريخ كه اربع و اربعين و تسعمايه بود تا ثلث و ثمانين و تسعمائه كه چهل سال باشد، آن حضرت را مىسر نشد كه بدان سعادت فايز گردد. هرسال كه وقت ميشد نايبى تعيين كرده و مىفرستاد كه در آخر سال زيارت حضرت كند و بدان شخص مبلغى تومان خرجى راه و استرو تاج و ساروق و قبا و بالاپوش با پوستين شفقت مى كرد و مدامى نيز همراه مى نمود كه در دارالحفاظ قصيده از مدح بخواند و در تادمى اين ايام سال بسال برين منوال مى گذشت. ممالك محروسه شاه عالم پناه آذربايجان، شكى شروان عراق عجم فارس، كرمان، خراسان، كيلان بيه پس و بيه پيش، قندهار، بعضى از لرستان و كردستان. در ايام سلطنت دوجنگ كرده اول با اسراى استاجلو در سكسن جوك دويم در رودجام با عبیدخان وساير خانان از يك كه دويست هزار نفر بودند.

ص ۹۰۹ س ۱۰: رباطات و حمامات كه در تماسى محروسه احداث يافته. وهم روز يكشنبه ششم شهر صفر مذكوره قبل از رحلت شاه جمجاه به هشت روز خواجه اسير بيك مهر كه در قلعه الموت محبوس بود فوت شد. شرح حالات وى در نسخه ممتاز منتخب الوزراء سمت تسطير يافته و روزه شنبه هشتم اين خبر بشاه والا گهر رسيد. وهم درين سال در شب دوشنبه نهم شهر ذى قعدة سيد الاعظم جامع الفضائل والحكم حلال مشكلات الدقايق، كشاف معضلات الحقايق، اسير فخر الدين محمد السماكى الاسترآبادى كه از اكابر علمائى زمان بود در دارالسلطنه قزوين همراهى شاه جنت قرين بجوار رحمت اهزدي پيوست. مير از تلانده استاد البشر اسير غياث الدين منصور شيرازى بود وبعد از ترقيات مدتى در دارالمؤمنين سبزوار مدرس بود. اكثر علما و دانشمندان زمان مثل مولانا احمد اردبيلى و مولانا افضل قاينى و مولانا عبدالله يزدى و مولانا عبدالله شوشرى و مولانا عبدالواحد شوشترى وغيرهم همه شاگردى مير نمودند و او را استاد العلماء

می‌دانند. از جمله نتایج قلم‌خجسته رشمش حاشیه بر شرح حکمة العین و حاشیه بر آلهیات، شرح تجرید. وی را بمشهد مقدس نقل نمودند. و هم درین سال در شهر ربیع الاول شیخ علی‌منشار کرکی که از صلحاء و فضلاء و فقهائ زمان بود و در دارالسلطنه اصفهان بحکم خاقان جنت‌سکان شیخ الاسلام و متصدی زکوة بود رحلت نمود. او را درون بقعه منسوبه به امام الساجدین و قبله العابدین زین العابدین، علیه الصلوة والسلام دفن کردند. و هم درین سال در شهر ذی‌قعدة الحرام مغفرت‌پناه میر مرادخان‌والی مازندران که به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده موصوف بود و نسبت بولاء و حکام مازندران بواسطه سلامت نفس و نفاست ذات اقدس ممتاز و مستثنی بود از دارفنا بدار بقا رحلت فرمود نعلش او را بحایر کربلای معلی نقل نمودند شعر:

اگرچه یقین است ازین خانه رحلت ولیکن نبود این کسی را گمانی

جهان بی‌ثبات است و تابوده‌دایم چنین بوده‌دایم سرایی است فانی

الحمد لله علی نعماته وآلائه و الصلوة والسلام علی محمد وآله و اولاده که این جلد تمام شد و حسب الوقایع باتمام رسید و شروع در جلد دیگر بعون الله و حسن توفیقه خواهد کرد. چون ارباب فضل و هنر و اصحاب علم و تاریخ و سرد سخنور را قدری و این طوایف را و قری‌نمانده لهذا این جماعت بحسب وضع گردش فلک دوار غدار و روزگار بی‌مدار ناسازگار از جمیع چیزها مایوس و دایم حزین و مخذول اند و کلیه آنست که بی‌مظاهرت لطف‌ازلی و قبضه لم‌یزلی سهم سعادت بهدف مراد نرسد و از کثرت فضل و علم و استعداد بی‌معاونت قضا و قدر هیچ کار این طبقه صورت نه‌بدد نظم:

دولت نه‌با کتساب فضل و هنر است الیته با حکام قضا و قدر است

ص ۱۲۹۶ س ۲: تاریخ سلطنت شاه اسمعیل ثانی. حمد و سپاس و ستایش بی‌قیاس پادشاهی‌را سزد که سرافرازی شاهان زمان و خواقین او ان بمقتضای کریمه.... بوجود فایض الجود او متغیر و مربوط است و کارسازی خسروان دوران بمؤدای.... درشان او محصور و منوط و تحف صلوات بر سلطان انبیا و مسند نشین بارگاه رسالت و امطفا.....

خطوط رایتش انا فتحنا مد لشکرش انا کفینا

و درود و سلام بر امیر دیوان و صایت و حجت قاطع ولایت...

شیر یزدان و امام حق امیر المومنین بحر بردی، کان دانش لطف رب العالمین

و برآل و اولاد آن حضرت صل اللهم علیه و علیهم اجمعین.

راقم این فقرات و محرر این مقالات قاضی احمد بن میرمنشی الحسینی ابراهیمی القمی تجاوز الله عن سیاته بحق النبی و الوصی که خود را از کمترین مورخان میدانند، چون بتوفیق ملک قدیر تحریر از رقم تسطیر نصف اول از مجلد خامس کتاب خلاصة التواریخ فراغت یافت

اکنون شعله آفتاب اندیشه از مشرق عنایت ملک علام برافق نصف دوم خواهد تافت و شروع در احوال اولاد امجاد شاه غفران مآل خواهد شد و التوفیق من الله الملك المتعال. و چون در اثنای حکایات و انهای واقعات بذکر اسامی شاهزادگان گرامی یعنی فرزندان جهانیان اعلیحضرت شاه جمجه رضوان جایگاه احتیاج میشود اگر هنوبت زبان قلم خجسته شیم بفتح باب حلاوت القاب کاسبخش و کاسیاب گردد هرآینه موجب اطناب آید قرار باخامه گوهرنگار آنست که در مقام تعبیر از نام نواب اسمعیل میرزا شاهزاده عالمیان و هنگام احترام پادشاه عالم مقام سلطان محمد میرزا پادشاه سکندرشان و هرگاه نام شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا خواهد که بر زبان آرد، سلطان صاحبقران قایم مقام آن دارد و مقصود از ذکر پادشاه عالم و عالمیان، شاه عباس، خاقان گیتی ستان خواهد بود. اگرچه بسیار افتد که اسامی نامی آن پادشاهان تصریح مذکور گردد از باقی شاهزادگان نیز بنام مشهور مسطور شود...

فروغ گوهر معنی نه بنید عقل چشم کلک در نظم سخن زینسان در معنی کشید
رجاء واثق وامل صادق است بعون الهی و توفیقات نامتناهی که تا از حروف معانی
و ظروف مبانی بر عذار اخبار و رخسار آثار رقمی باشد انوار اشراق این نسخه شریفه در مغارب
و مشارق آفاق چون شعاع آفتاب فروغ بخشد و طلعت جهان افروز آن چون شعاع روز در اطراف
عالم درخشد و جواهر مقصود بر حسب مصاد سمت انتظام یابد و آفتاب سعادت بر طلعت ایام
تاید..... چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران را بنام نامی شاه اسمعیل رقم زده بود و از او
برادر بزرگتر و صاحب ولایت عهد و دیگر برادران کاسکار و عم زاده های نامدار در پایتخت و سرحدات
که هر یک آفتاب سیهر سلطنت و ماه آسمان مملکت بودند چنانچه مجموع آنها بیست و دو قمر
بود کوشش آنها از دور و نزدیک، هیچ فایده نداد و شاهزاده عالمیان پانزده مدت نوزده سال و
ششماه بمقتضی حکمت کریم ذوالجلال و دانای کل و حال در قلعه قهقهه محبوس بود چنانچه
که در اواخر شهر شعبان سنه اربع و ستین و تسعمایه داخل شده القصه که از آن تاریخ شاهزاده
چون لعل در کان و در صدف عمان محبوس تا آنکه عنایت الهی بموجب... او را از مضیق
حبس برین وجه که مسطور می گردد بیرون آورده بر سریر سلطنت نشاند. شعر:

اول شکسته باش که اوج سریر ملک یوسف پس از مشاهده قعر چاه یافت

در شبی که شاه جمجه رضوان جایگاه رحلت نمود و بجنت اعلی انتقال فرمود افشار آقا...
ص ۱۸۱ و ص ۱۷: زنجان رود مضرب سر آورده شاهی گردید چون در میانه حکم مطاع
عزاصدار یافته بود که هر کس که به استقبال آید در زنجان توقف کند که در آنجا بسعادت بساط
بوسی سرافراز شود بنابراین جمعی کثیر از صغیر و کبیر دوسه روز در آنجا مجتمع گشتند. در روز
مذکور چون ساعت از نحوست عقرب بیرون آمده بود جمعی کثیر از اسرای استاجلو و تکل و وطالش
مثل پیره محمدخان و سولاخ حسین در ملازمت شاهزاده امام قلی میرزا که در گیلان می بودند و
نواب میر میران اصفهانی صدر و جناب سیر عنایت الله قاضی معسکرو خواجه افضل الدین محمد

ترکه و دیگر علما و نویسندگان دفترخانه همایون و سادات و اکابر واعیان . . .

ص ۱۸۱ س ۲۳: میرسراج الدین علی قمی که بعضی اوقات وزیر معصوم بیگ بود و بعد از آن سمت ملازمت شاهزاده سلطان حیدر میرزا داشت چون برابر آمد او را به حیدر سلطان ترخان ترکمان حاکم قم گیرانید و هم در آن روز نفس بیگ کیسه مال را که از هواخواهان سلطان حیدر میرزا بود بقتل آوردند و امرایی که در شهر بحفظ و حراست دولتخانه

ص ۱۹۱ س ۶: گردون کشید. خلایق بگمان آنکه شاهزادهٔ عالمیان را حالات سابق باقی مانده غافل از آنکه تریاک و تمادی ایام حبس تغییرذات و ماهیت او داده همه خوشحال و فارغ البال بودند. القصه که هجوم خاص و عام از اقصای ممالک محروسه از هر جنس طبقه و طایفه بمشابه‌ای شد که راه‌گذر و عبور برهمگنان تنگ گردید.

ص ۲۲ س ۵: صاحبقران شاهزادهٔ عالمیان چند روز در آسیا رود توقف کرده بواسطهٔ اختیار ساعت خوب به وسواس افتاده داخل شدن شهر و بدولتخانه مبارکه آمدن را موقوف داشت که بساعتی سعید بر تخت جلوس سلطنت قرار گیرد. عمدة الفضلاء و المنجمین مولانا غیاث خال علامهٔ العلمایی مولانا احمد اردبیلی را که در علم نجوم سرآمد بود او را طلبیده امر فرمود که ساعتی بعد و وقتی ارجمند اختیار کند مولانا روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول را اختیار فرمود. شاهزادهٔ عالمیان آن روز داخل شدن بدولتخانه مبارکه موقوف نمودند اما در مرتبهٔ اول قرار بر این دادند که در همان آسیا رود در منازل مرغوب ساخته دیواری بطریق قلعه و خندقی بر دور آن ترتیب دهند. آخر از آن اراده کسپیده سوار شده بباغ سعادت آباد که نمونه‌ایست از گلستان ارم و....

ص ۲۲۲ س ۶: عیسی خان ولد لوندخان گرجی و سیما وون مشهور به سلطان محمودخان ولد لواصات گرجی و آقا جمالی . . .

ص ۲۲۲ س ۸: پنجم ربیع الاول شاهولی حماسی که از هواخواهان سلطان حیدر میرزا بود . . .

ص ۲۲۲ س ۱۱: بهزار تومان گیرانیده و به تحصیلدار حواله فرمودند و قریباً که قابوچی دردویم راه حرم بود از ملازمت اخراج فرمودند و هم در آن اوان.

ص ۲۲۲ س ۱۷: بدرگاه عالی آمده هر کدام از ایشان بوسیله‌ای به پابوس همایون سرافرازگشته منتظر مهلات و درآرزوی خدمات بودند چون سابقاً ذکر رفت.

ص ۲۲۳ س ۶: میرزا محمد دخترزاده و خواجه میرک منشی کرمانی که در فن خط و انشاء سرآمد شده بود تعویض فرمودند و در بیست و سیم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره حضرت میرزا شکرالله را که استیفای کل ممالک محروسه شاهی داشت وزیراعظم نمودند و امیر شاه غازی که از سادات حسینی اصفهان بود و در زمان شاه جنت مکان مستوفی بقایا بود مستوفی الممالک ساختند.

ص ۴۲۳ س ۱۷: پریخان خانم و منازل شاهقلی سلطان یکان و شاهوردی یکان برادر و منازل محمدقلی خلیفه مهرداد و برادران که متصل به دولتخانه همایون بودند فرمودند و تغییرات و تبدیلات بسیار در آن عمارات فرموده الحق منازل اعلی طرح نمودند در روزی از روزها که آن شاهزاده عالمیان اکثر آن منازل را خراب کرده تل خاکی شده بود بنواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا فرمودند که این منازل را چون خراب کردم نواب سیرزایی در جواب فرمودند که اگر تمامی سلاطین روم....

ص ۴۲۴ س ۲: نشسته در هفته دو روز پرسش نمایند و بعد از تنقیح و تشخیص پروانچه اشرف نوشته همانجا تمام کرده بدادخواه دهند اتفاقاً از هیبت و صلابت آن شاهزاده عالمیان احدی را قدرت و یارای تمرد و احتراز نبود. اگر ضعیفی برامیری سخنی داشتی او را پیش انداخته بدان ایوان می برد. تمهید سخن در ذکر جلوس شاه اسمعیل ثانی بر سریر مسند پادشاهی چون سابقاً ذکر رفت که منجمان ...

ص ۴۲۶ س ۲۶: شاه جنت مکان بود قریب به پنجره کاشی کاری خانه دراز انداخته
ص ۴۲۸ س ۶: بمجلس اشرف در آورده هر کدام فراخور احوال خود در محلی مناسب جا یافتند و به اعزاز و احترام سرافراز گشتند و همگنان شرایط عبودیت بجای آوردند بهشتی دیدند آراسته و اطباق زرین و سیمین گسترده شاهزاده عالمیان بصیقل کلمات عنایت انگیز و الفاظ مودت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرایشان بزود. بعد از فراغ از آن جشن شاه کاسیاب از مجلس انور برخاسته بحرم محترم تشریف برده و سایر شاهزاده ها و خانان و اسرا و مقربان بمنازل خود معاودت فرمودند و در روز شنبه سیم شهر جمادی الثانی ...

ص ۴۲۸ س ۲۰: صدور یافت وی مانند صعوه اسیر قفس و بسته دام عنا گردید و کبوتروار در مضرباب و شبکه اضطراب افتاد. پس از این اوضاع جمعی از مفسدان ترك و تاجیک که صلاح خویش در فساد جهان می دیدند شروع در خبث یک یک از شاهزاده های نامدار که هر کدام رکنی حصین و حصنی استوار بودند کرده آن شاهزاده عالمیان را بواسطه استقلال در سلطنت متوهم و بد دل ساختند. شاهزاده نیز بوسوسه فتنه پیشگان شراندیش از برادران خویش بدغدغه افتاد خود را از مضمون کریمه «سنشد عضدك باخیک»^۱ محروم ساخت و شروع در دفع برادران و بنی اعمام نمودند آنست که این امر مذموم بروشوم خواهد بود بیت:

بر شیشه خویشتن مزن سنگ با لشکر خویشتن مکن جنگ

چند روز قبل ازین شاهزاده سلیمان میرزا را نیز باو سپرده هردو را رفیق یکدیگر ساخت و امر فرمود که شمعخال بدفعال آن هردو شاهزاده نیکو خصال را بقتل آورد. مشارالیه بآن امر مبادرت نموده از غضب حضرت آفریدگار و از انتقام منتقم جبار نیندیشید. از حدوث این حادثه و نزول

این واقعه دل‌های عزیزان در آتش و جانها در کش ماند. بیت
از بس که خون دیده احباب موج زد از گریه چرخ بر سر طوفان حباب شد
و آن شاهزاده‌ها در آستانهٔ مقدسهٔ امیرزاده حسین علیه و آياته التحية والثناء در جنب شاهزاده
سلطان حیدر میرزا مدفون گشتند. مثل آدمی و احوال و سرانجام مال او چون مسافر است که منزل
او بهداست و آخر تا توت و لحد. رباعی :

هر دیده که بر مراد صاحب نظر است بیند که سرای زندگی را دوسر است
آنجا که سر رشته سوق العبر است تابوت تراش نزد گهواره گر است
و در میان دومنزل مرحلهٔ چند معدود و چند روزی محدود هر سالی چون مرحله و هر فصلی چون
رباطی و هر ماهی فرسنگی و هر هفته میلی و هر روزی و هر ساعتی مسافتی و هر دمی قدمی و
آدمی دروایمن نشسته و از منزلت فارغ گشته. رباعی:

بنگر که بهمن رسید افسانه عمر آمد بگداز شمع پروانهٔ عمر
تو غافل و خوش نشسته و باد اجل هم کاه امید بردوهم [دانه] عمر
سلطان سلیمان میرزا بیست و سه سال عمر داشت و لادتش سابقاً مذکور شد. وی شاهزادهٔ نیکو
خصال پسنیدهٔ افعال بود بصلاح و تقوی از طفولیت برآمده یکچند در مشهد مقدس معلی مزکی
به امر خادم باشی آن روضهٔ مقدسهٔ عرش منزلهٔ اقدام داشت و در خدمت علماء و فضلا و ارباب
صلاح کسب علم و تقوی کرده نشوونما یافته بود از سن تکلیف تا وقت رحلت از وصغیره و کبیره
در وجود نیامد و در کرم و سخاوت و عطائانی خود نداشت. شعر :

حاتم طی گدای مفلس او مجمع اهل فضل مجلس او
اما شاهزاده سلطان مصطفی میرزا درس هژده سالگی بود بغایت بدیع شمایل و کم‌آزار و نیکو
خصال طبع نظم داشت و شرح آن در خاتمهٔ کتاب مستطات تذکرة الشعرا ایراد یافته. القصه
آن شاهزاده آفتابی بود از برج شاهنشهی و بغایت بفهم و با ادراك بود مولانا آصف اردوبادی
در تاریخ وی گفته است. تاریخ :

چو سلطان مصطفی میرزای مظلوم بفیض رحمت حق گشت و اصل
ز دنیا کرد رحلت روح پاکش بهشت جاودان را ساخت منزل
بهشتی بود از آن تاریخ فوتش ز «میرزای بهشتی» گشت حاصل
هنوز گوش از صدمت زلزله کوس رحیل شاهزادگان جمیل خلاصی نیافته بود که طنین ارتحال
شاهزادهٔ نامدار سلطان حسین میرزای قندهار رسید و آن خبر در شرفات قصر و باغ و غرفات حجره
خیال ارباب حال پیچید :

یکه داغ نیک ناشده داغی دگر نهند.

آنحضرت در بلدهٔ قندهار وفات یافته نعش محفوف برحمت بی اندازه اش نقل بمشهد
مقدس معلی مزکی نموده او را در جنب والد ماجدش نواب بهرام میرزا دفن کردند مدت عمرش

سی و هفت سال. چون قاصد خبر رحلت آن شاهزاده بدارالسلطنه قزوین رسانید و شاهزاده عالمیان از آن واقف شد، سوار شده بمنزل پسرش محمدحسین میرزا که در قزوین در ملازمت آن خسرو با تمکین می بود شتافته نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا برادر او را همراه برده بمراسم تعزیه و پرسش اقدام نمود و همانروز ایشان را از تغزیه بیرون آورده خلعت های وافر و اسباب متکاتر وافر بدیشان شفقت کرد. پس از این واقعه، شاهزاده عالمیان حکومت قندهار بفرولاد خلیفه شاملو که حاکم همدان بود ...

ص ۴۳۰ س ۲۱: التحية والثناء نمودند و از در دولتخانه بدریغ سعادت آباد آورده از آنجا از راه خیابان بزار مذکور رسانیدند. همگنان از صغیر و کبیر و ترک و تاجیک همراه آن نمیش مبارک گریه کنان نوحه و زاری و فریاد و فغان بر سپهرزنگاری رسانیدند و آن روز نمونه ای از صحرای محشر بود و عالم در چشم مردمان تاریک و تیره مینمود. خاقانی:

شد وقت که وقت در سرآید سیلاب عدم ز در درآید
شد وقت که این جهان حمال بنهند محفه مه و سال
شد وقت که مرکبان انجم هم نعل بیفکنند و هم دم
القصه که ندبه امیر و وزیر گوشواره ایوان کیوان گشت .

ص ۴۳۱ س ۱۹: بدارالسلطنه قزوین فرستادند. شعر:

تیغ ز کله سربى مغز دشمنان نسرین چرخ را چو هما استخوان دهد
هر سربک که یاتوزبان آوری کند ایام گوشمال بگزر گران دهد
چون این خبر بگوش ...

ص ۴۳۲ س ۹: باغواى مفسدان چون شیطان بقتل آمدند مجدداً تیرخروش وزاری اؤنشانه مهرو هدف سپهر بگذشت اهل عالم در گرداب حیرت افتادند و بسوگواری این قضایا دستی بر سر نهادند. شعر:

بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکلی سخت پیش
ز اندوه آن محنت جان گسل روان گشت از دیده ها خون دل
شاهزاده سلطان محمود ...

ص ۴۳۲ س ۱۹: دوازده سالگی بود چون شاه جمجاه جنت بارگاه علیاجناب فاطمه سلطان صبیّه خود را بنواب سلطان حسین میرزا در سلک ازدواج در آورده بودند نواب میرزا محمد حسین میرزا پسر بزرگتر خود را با اغلان پاشا خانم که در سن هفت سالگی بود بدارالسلطنه قزوین فرستاد که شاهزاده فاطمه را بقندهار برند. چون شاهزاده جنت جایگاه رحلت فرمود آن اراده در عقد توفیق افتاد و هم در آن اوان حسین قلی بیگ شاملو که در زمان شاه جنت مکان یساول باشی بود و به امارت سبزوار سرافراز شده بود بدرگاه آمده منظور نظر آن شاهزاده عالمیان شد و بمنصب ایشک آقاسی باشی سرافراز گردید. اشک فشانى قلم سیاه عمامه در تحریر کیفیت شهادت

سلطان ابراهیم میرزا مشتمل بر انواع الم و بلا. حکیم دانا و مالک الملک بی همتا «الذی تجیرت الافهام فی مقتضیات حکمت و تعجب الاوهام» جهان فانی و لذت بی ثبات نفسانی را بقدر وسع و توان بمصدق انسان کرامت فرموده و طبایع متنوع افراد بشر را که مصدر خیر و شر است و در ارتقا بمدارج کمال و استعلاء، بمدارج اموال مختلف و متفاوت ابداع نموده گاه از پی ثبات دعوی «ولو بسط الله الرزق بعاده لبغوا فی الارض» ارزاق و فراش معاش را به نسبت افساد می نهند. شعر:

دلا نیست دایم بقا و حیات	که عالم ندارد قرار و ثبات
رسد تخت و بخت از باوج کمال	چو خورشید رخشنده یابد زوال
یا تا بگویم به آوازی	که جمشید کی بود و کاوس گی
کسی را که زد کوس بر پشت پیل	زنندش بنا کام کوس رحیل
منوچهر و کیخسرو و جام کو	... رفت شاپور و بهرام کو
همان منزل است این جهان خراب	که انداخت ایوان افراسیاب
هر آن پاره خشتی که بر منظر است	سر کیقبادی و اسکندری است
همان مرحله است این بیابان دور	که گم شد درویشگر سلم و تور
بجز خاک خوبان درین دشت نیست	بجز خون شاهان درین طشت نیست
چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج	که یک جو نیززد سرای سنج
جهان را نباشد کسی	نه بندد برودل مگر ناکسی

هرچند ارتحال ازین منزل وحشت آباد پرملال به نزهت آباد قرب و وصال همین سعادت انس است و اقبال، اما بازماندگان از وقوع آن حادثه نازله چنان و چندان مضطرب و پریشان حال میشوند که نهایت بیان بیدایت شرح شمه آن رسد و چون حقیقت صاحب واقعه را غیر انتقال از تنگنای مرحله پرغرور بفضای دارالسرور چیزی دیگر پیش نیامده است اعتصام بجبل المتین [الانفصام] اصطبار استوار داشته و نقش مصدوقه «انما توفی الصابرون اجرهم بغير حساب»^۱ برنگین خاطر حزین غمگین نگاشت هرچند عارف خبیر از قلم تحریر و رقم تقریر داند که مقصود از ترتیب این مقدمات توطئه قتل شاهزاده و تفصیل آن واقعه است اما صورت حال از روی اجمال شرح انتقال و ارتحال آن شاهزاده غفران مال سلطان عادل کامل فاضل است که صدای این صیت هایل همچو سم قاتل و زهره لاهل در مزاج کافه بنی آدم و در طبایع اهل عالم بود. شعر:

از سیل اشک بر سر طوفان واقعه	خونابه قبه قبه بشکل حباب شد
ماتم سرای گشت سپهر چهارمین	روح القدس به تعزیت آفتاب شد
از بس که خون دیده احباب موج زد	از گریه چرخ بر سر طوفان حباب شد

تفصیل این اجمال آنکه چون شاهزاده کامکار ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا...

ص ۲۳۳ س ۸: اقران میشد... آن طایفه مخذوله را آتش رشک در نهاد افتاده و نایره حسد در کانون جسد ایشان اشتعال پذیرفت، هنگام عرض مهام فرصت یافته در باره آن شاهزاده

کثیرالافاده سخنان ناملایم موحشی که تشوش خاطری بود معروض داشتند چه آن شاهزاده کثیرالافاده را اهلیت تن واستعداد برسریر سلطنت زیاده از دیگران بود همچو آفتاب درسیان پادشاهزادگان نهان می نمود.....

ص ۶۳۳ س ۱۷: قبول نخواهد کرد با آنکه آن شاهزاده از سلطنت وامارت نیز معرض بود همیشه از روی عزلت وانزوا کنج نشینی و درویشی می نمود. در خلال این احوال امیر مخدوم...
ص ۶۳۴ س ۷: بسیار هست از مضمون حقایق مشحون «یدالله فوق ایدیهم» غافل نبوده...

ص ۶۳۴ س ۱۲: اعمال شنیع و افعال قبیح که جمعی کثیر از سیدزاده های مظلوم چه کبیر و صغیر و بیگناه کشتی و به سخنان مفسدان بی ایمان و مخربان مخالف مذهبان عمل نمودی و این علت و خال کلفت بر رخ خود گذاشتی تا انقراض زمان از آن باز خواهند گفت و مثل ملاعین بنی امیه و متغلبان عباسیه همگی ترا یاد خواهند نمود و از عمر دولت...
ص ۶۳۴ س ۱۶: در دارالسلطنه قزوین در دیوانخانه آن شاهزاده جنت قرین تفسیر عام از خواص وعوام برآمد و فزع روز اکبر نمودار یوم محشر گردید سیل خون از دیده ها چون رود چیحون روان گشت سحاب بموافقت احباب سیل سرشک از چشمها فرو ریخت و رعد از فغان بازماندگان خروش در گنبد گردون افکند و برق از آتش دل مهجوران آفاق را پر شعله و شرر ساخت بیت:

برآمد ابری از دریای اندوه فرو بارید سیل از کوه تا کوه
آفتاب چرخ معالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب فلک سعادت از اوج جلال
بحضیض و یال آمد...

ص ۶۳۴ س ۲۵: در سینه تست... زهی سنگدلی کوه از سختی این واقعه اختلال
باستحکام اوراه نیافت و زهی سیه رویی زمین که از استماع این مصیبت خاک بر رخسار و خاشاک
برسر نکرد...

ص ۶۳۵ س ۱۲: مکافات از غرایب حالات آنکه بعد از وقوع این واقعه نازله اسلمش
مذکور را شاه اسمعیل برستمدار بکاری فرستاد در همان ایام در حوالی رستمدر به تیغ آبدار
گرفتار شد و از جمعی که در آن قضیه باوی بودند همچنان در آن اثری نماند.

ص ۶۳۵ س ۱۴: نواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا شاهزاده برفعت منقبت و قوت
سلطنت از تاجداران روزگار و تخت نشینان جم اقتدار افسروار برسر آمده بقدم همت بلند فرق فرقد
را تحت آسایی سپر گردانیده ماه که در علومنزالت با سپهر برین پهلومی نماید در قصر جلال او سزاوار
صف نعال آمد و خورشید که با شمشیر آتشبار ممالک شرق و غرب میگشاید بسلاح داری صفران

ذرات عدد او افتخار نمود و همای همایون قدسش در بسط جهان چنان پروبال گشود که از جلاجل باز کبک دری دانه بمنقار بیرون آورد و صاحب دست سخا پرورش چنان گوهر بار شد که صحن زمین از عکس جواهر گوناگون بسان سقف گردون گشت. نسیم کرمش اگر بر اشجار در جان گذشتی همه درختان بجواهر ثمین بارور گشتی خسرو سیار کان اگر آستین مثال بشرف دستبوس او اختصاص یافتی علم صفت بالا دست کیوان جاگرفتی و اگر لمعه از پرتو تجلی رای انور به پیکر ماه رسیدی سرمایه نور تا صبح نشور بافتاب جهان تاب بخشیدی و تا پیر پرتو دیر جهان کشته ندای «احسن اذا کان امکان فعله فلن یدوم علی الاحسان با مکان» بگوش او رسانیده بود در چمن دولت خویش جز نهال احسان نمی نشانند و تا تغییر احوال لیل و نهار و تبدیل دولت و انتقال در ضمیر منیر او جاگیر شده بود صحیف آمل اهل سؤال جز بعین عنایت و اجابت نمی خواند و با این فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احوال مجالست از باب فضل و کمال و مخالطت اهل علم و ارباب استعداد بر خود فرض عین و عین فرض میدانست و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه کرام تقدیم منازم اجابت سرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور می آورد و اصداف اسماع جهانیان بلایی آثر ما نوره او مشحون شد وصیت صدق عنایت و آوازه حسن رعایت او بحال اهل فضل با طرف کشور و اقالیم. بجزویر رسید چون تاب آفتاب عالمتاب و مانند نسیم صبا جهان پیمای بر عالمیان واضح گردید و خردمندان کامل و هنرمندان فاضل از اطراف و اکناف دولت مثال روی امید بدرگاه آن شاهزاده افاضل پناه آوردند و پیوسته علماء وافی درایت و شعراء متواتر فرستاد که پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و بینش و سرافرازان عالم علم و پیشوایان اهل فرد و صدر نشینان مجالس عقلی و نقلی بودند بنواب افاضل مآب آن شاهزاده کاسبخش کامیاب خود را رسانیده خاک درگاه او را سرمه کردار در چشم می کشیدند و بشرف مجالست اختصاص می یافتند و بواسطه کمال کرم و بذل نعم و خوش سخنی و تازه رویی و بذله گویی مطیع و منقاد بلکه از جان و دل غلام آدمی گشتند و ملوک جهان و پادشاهان اطراف ایران از استماع عظمت و شوکت و فربزرگی و جهان بینی و تمهید قواعد تمکین و دانایی او انگشت حیرت بدندان می گرفتند حصر و تعداد کمالات و حیثیات آن حمیده صفات غیر متناهی است و اگر احیاناً کسی خواهد که پایان رساند الهام این بروج حیران ماند. در علم عربیت...

ص ۶۳۶ س ۸: بمثابة که شعرای نامدار و فصحای روزگار همواره...

براستماع اشعار در باره آن قدوة ابرار نهاده از روی شاگردی سلوک می فرمودند. بیت:
خامه او چون گهر افشان شدی نظم سخن لؤلؤ مرجان شدی...

ص ۶۳۶ س ۱۷: عصر او ان بود و طنبور را بغایت الغایت خوش می نواختند...

ص ۶۳۶ س ۲۱: جواهری که بیفتد زرشحه قلمش برند دست بدست از برای گردن حور

ص ۶۳۷ س ۱۴: نمودندی... القصه بنوعی جمعی از هنرمندان و پیشه واران را که تربیت

فرمود هریک و حید زمان و یگانه دوران شدند و خود مهارت تمام در تذهیب و جدول و عکس

سازی و رنگ آمیزی و مجلد حکاکی و غیره و زه تراشی و قاشق سازی و طنبور و تبر سازی و نقاری و باقی هنرها و نقوش و صنایع پردازی چنان نازک و زیبا کرده بودند که در ازنه سابقه بسعی و اجتهاد پادشاهان ماضیه کمتر میسر شده باشد و آن شاهزاده کثیر الافاده مجموع فضلا و ارباب هنر و پیشه و ران را بمواجب و انعامات و مواجب و تفقذات بنوعی خوشحال داشت که پیش از آن امکان نداشت

ص ۶۳۷ ص ۱۸ : مدت عمر شریف آن حضرت سی و پنج سال و لادتش در اواخر شهر ذی قعدة سنه ست و اربعین و تسعمائه و دئیل. از نواب میرزایی یک صبیبه در مشهد مقدس معلی مزکی بوجود آمد که رابعه زبان و مریم دوران است و مسمی بگوهر شاد بیگم گشته و اکنون مدت دوازده سال شد که آن فرخنده خصال بواسطه حوادث روزگار و سوانح لیل و نهار بعد از زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات پناه ببلد امین و کعبه مستبین بمؤدای «و من دخله کان امناء» که محیط «رجال لاتلیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» برده و احرام قول «وجهک شطر المسجد الحرام»^۲ بسته و معتکف آن کعبه امانی و آمال گشته و خود را فارغ البال از دنیا و مافیها ساخته و مستغرق ... شده شعر:

زهی نیک بختی که او را خدای
سوی نیک بختان شود رهنمای
و ذلک هو الفضل الکبیر. شرح احوال آن شاهزاده در سنوأة آینده مذکور خواهد شد
انشاء الله و حده العزیز و از غرایب اتفاقات و نوادر عجایب آنکه حرم محترم نواب جهانبانی
میرزایی علیا جناب گوهر سلطان خانم که صبیبه بزرگ شاه جمجاه غفران پناه بود بعد ازین واقعه
جگرسوز و حادثه غم اندوز اثر حیات و زندگی در خود نگذاشته سرقعها و کتبها و چینی آلات و
آنچه از نفایس بود تمامی ضایع و نابود ساخت و در خانه را بر روی خود بست و ترک خورد و
خواب نمود با هزاران درد و سوز از تلخی هجران جان شیرین برفشاند و در جهان نام نیک بحسن
ازو یادگار ماند. شعر:

جان فدای دوست کن کم زان زن هندونه ای
کز وفای شو در آتش زنده سوزد خویش را
و این حادثه دو ماه و ده روز بعد از آن غایله در پانزدهم شهر ربیع الاول به وقوع
انجامید شعر:

روانش بخلد برین شاد باد.
القصه بعد از ارتحال آن شاهزاده ملکی خصال ارکان جهان متزلزل شد و اساس عالم
بکلی مختل گشت بیت:

او کوه علم بود که برخاست از جهان
پی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک

*

دریغ آنکه دیگر نیابد زمین
بصد قرن شه زاده ای اینچنین

دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر
نظیرش در آئینه ماه و مهر
و در تاریخ این واقعه هایل افصح الشعراء المتأخرین مولانا عبدی جنابدی منه فی التاریخ:
گل گلزار حیدر کرار
خلف آل احمد ابراهیم
برفلک سود افسرش که نهاد
در مقام رضا سرتسلیم
وقت رفتن ازین سرای غرور
بادل مستقیم و طبع سلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا
بنویسد « کشته ابراهیم »

ذکر حالات و مقالات آن شاهزاده کثیرالافاده زیاده از آنست که درحیز تحریر و نمط
تسطیر در توان آورد حقا که اگر این مقله زنده شود و سحبان حیات یابد هیچکدام از عهده تقریر
و تحریر آن بیرون نتوانند آمد. فکیف این دل شکسته عاجز. اما بعضی حالات و تمامی اشعار شریف
آنحضرت را در رساله موسومه بمقالات ابراهیم که باسم صبیبه . . .

ص ۶۳۷ س ۱۹: نوشته واز جمله اشعار آنحضرت اکتفا شده با این رباعی که در
اواخر کار که شاهزادگان کامگار بقتل می آمدند فرموده بود. علیهم رحمه والمغفره من الله الملك
الودود. شعر:

بفلک رساند آن مه زتغافل آه ما را
زحیا ولی نگوید به کسی گنله مارا
زجفانال جاهی نه نکوست ناصبوری
بدهد خدای رحمی دل پادشاه مارا

*

جاهی شهید طوس مگر همنی کند
کاید مرا برون زگل سبزوار پای

*

ای دل چو نشیمن تو این کهنه سراسر است
غافل منشین گذر که سیل فناست
رفتند یکان یکان همه همراهان
تا چشم بهم نهاده ای نوبت ماست

ذکر اندکی از بسیاری حالات مقترن بسعادت آن شاهزاده پسندیده صفات قدسی سمات
و تلمه وقایع آنسال.

ص ۶۴۰ س ۱۷: اشرف در جمیع یورشها و ییلاقات و قشلاقات بسر برده همگی
انیس و جلیس و محرم و صاحب سر بودند.

ص ۶۴۰ س ۲۰: منزلت شدند چنانچه در طی بعضی از سالهای گذشته سمت تحریر یافته
پس از آنکه آن نور چشم عالمیان و نور حدیقه جهانیان در آن مکان ملایکه پاسبان قرار و استقرار
گرفتند و حکم و فرمان ایشان از قندهار و سیستان و هراة و استراباد تا یزد و تهران نافذ و جاری و
روان بود و اسراء آنمعال کمال اطاعت و اتقیاد و فرمانبرداری بجای می آوردند و خلعت آنحضرت
باتاج و سارق که دادن آن مخصوص آن شاهزاده کاسران بود می پوشیدند و از اطراف و جوانب
همگی از افراد سلاطین و ترک و تاجیک و رویزیارت نهاد در ضمن آن بشرف مجالست صحبت
فیض بخش آنحضرت مستعد و سرافراز شده سرمفاخرت بفرقدان میرسانیدند و مدت هشت ماه.....

ص ۶۴۲ س ۲۳: پرواز فرمودند «والموت الراحلة غیرانها من المنزل الفانی الی منزل الباقی» و در جوار رحمت ایزدی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر وطن ساخت و حظایر قدس را بر مجالس انس اختیار فرمود و عالمی را خود کدام واقعه ازین قضیه نازل دلسوزتر و جانگذازتر تواند بود. شعر:

تادیده دید واقعه زین بتر ندید دل کین خیر شنید کمش باخبرندید
قلم تحریر هرچند در رقم تقریر حالات و قضایا و مزایای آن شاهزاده دانا بسط و اطناب و زیادتى نماید گنجایش دارد همانا که بر اصحاب دولت و ارباب حقیقت ظاهر خواهد بود که فقیر سالها پرورده آن دولت و برآورده آنحضرت بود و در سلک غلامان و غلامزادگان انتظام داشت و مصنف عنایت و فنون رعایت بر اقراں سابق و بر همگنان فایق بود. شعر:

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید.

دبیر فلک کاخترانش نوشت بخورشید حل کرده نامش نوشت
ز تاج زرش یک زمرد سپهر چو خورشید بر عالمی گرم مهر
خبر چون زجودش یکان تاختی جگر پاره پاره برانداختی

ص ۶۴۴ س ۳: پیشکش نموده و چون آن شاهزاده عالمیان را بخود سرگران میدید چیزی نوشته مهر کرده بر طبق آن قسم یاد نمود که هرچه داشته باشد تمامی تعلق بسر کار خاصه شریفه دارد و او را در آن حقی نیست. پس از آن هر روز فوجی از عراق و خراسان و فارس و کرمان و لرستان و کردستان و عربستان و آذربایجان و شروان بسایه چتر.....

ص ۶۴۵ س ۲۲: دفن کردند و هم در اول این سال و هم درین روز واقعه آن شاهزاده عالمیان را خدای عزوجل دو دختر از کنیزان شفقت فرمود اولین را فخرجهان خانم و دومین را مسمی به گوهر سلطان خانم نموده اولین را به قورخمس بیگ که در آن اوان از مقربان بود سپرد گوهر سلطان خانم را در حرم نگاه داشتند ذکر فتح قلعه کردستان.....

ص ۶۴۸ س ۱: میرزا شکرالله... که وزیر اعظم شده بود و در منازل خلفا و مملو مسکن داشت از وزارت...

ص ۶۴۹ س ۱۶: شجاع الدین محمد... و فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که سنجمان ثاقب فکرت و اخترشناسان صایب فطنت و عارفان دقایق تنجیم و واقفان حقایق تقویم استخراج زایچه طالع نمایند. بیت:

بوقت ولادت بفرمود شاه که دانا کند سوی اختر نگاه
سطرلاب سنجمان موزون قیاس باندیشه گشتند ساعت شناس
در روز بیستم...

ص ۶۴۴ س ۱۷: بدان تعلق گرفت که جمعی دیگر از شاهزاده های نامدار و میرزاده های کامکار که هر کدام در یکی از بلاد و امصار تشریف دارند در قلع و قمع او کوشند از آنجمله

نواب شاهزاده عالمیان نورحده جهانیان ابوالنصر سلطان حسین میرزا پسر بزرگتر نواب سکندر شان ابوالغالب سلطان محمد میرزا که آفتابی از برج پادشاهی و ماهی درخشان از مطلع جهانبانی و خاقان جنت مکان جد بزرگوارش انارالله برهانه اورا از سایر فرزندان و فرزندزادگان عزیز و گرامی تر میداشت در ایام حیات خود بدارایی مازندران فرستاده بود اتفاقاً بعد از قضیه آن پادشاه رضوان بارگاه چون خبر سلطنت عم خود را استماع نمود از مازندران عزیمت درگاه وی بسته متوجه دارالسلطنه قزوین شد چون خبر....

ص ۶۵۰ س ۱۹: برخلیفه زد پس از آن سفاکان اورا در میان گرفته شربت شهادت چشانیدند و مرغ روحش از قفس تن پرواز کنان بشاخسار طوبی درآمده براج شهدا فی مقصد صدق عند ملیک مقتدر آرام گرفت وجد مبارک آنحضرت....

ص ۶۵۱ س ۱: شفقت فرمودند و اورا خان گردانیدند چه مشارالیه قبل ازین بشرف خدمت آن شاهزاده عالمیان آمد اورا منظور نظر کیمیا اثر ساخته سفره چی ساخت و کمر مرصع عنایت فرمود چون اهلیت و لیاقت و نجات او زیاده از آن خدمت و منصب افتاده بود لاجرم بدان رتبه و مرتبه سرافراز گشت و تمامی غازیان شاملورا از بزرگ و کوچک ملازم وی گردانیده.....

ص ۶۵۱ س ۲۴: کیسودار می آمد و بغایت بزرگ و نمایان و روشن شد و ازین ممر انواع اراجیف در میان مردم افتاد و شاهزاده عالمیان چون از علم نجوم خبری داشت بغایت هراسان شده دغدغه ناک گردید و شبها که متوجه گردیدن میشد از رؤیت آن ستاره مهیبه به تحقیق احکام آثار نجوم بمرحومی مولانا الیاس اردبیلی و مولانا افضل قزوینی امر فرمود و عاقبت رایها بر آن قرار گرفت که تأثیر آن ازین دیار و بلاد نخواهد بود چه آن ستاره موحشه آنچنان قریب التأثير بود که در بیست روز تأثیر کرد و واقعه ناگزیر آن شاهزاده عالمیان روی نمود....

ص ۶۵۲ س ۱: در مقام تربیت ... بعضی از افراد و وصلت و پیوند درآمده در باغ سعادت آباد جشنی عظیم و طوی بزرگی نمودند چنانچه هیچکس از پیران سالخورده و اکابر روزگار دیده مثل آن ندیده و نشنیده بودند چون شمعخال سلطان چرکس خواهرزاده خود شاهزاده عالم آرا سلطان سلیمان میرزا را که در مشهد مقدس معلی نشوونما در خادمی و صلاح و تقوی نموده بود و باعتقاد جمعی که با او معاشرت داشتند از آنحضرت گناه صغیره و کبیره سر نزده نوداو را با شاهزاده خورشیدلقا سلطان مصطفی میرزا بقتل رسانیده...

ص ۶۵۲ س ۸: سیاق کلام در شرح بقیه ایام. چون سابقاً گذشت... که بعضی از اهل فساد و جمعی از طبقه عناد که بدنهاد آمده بودند بواسطه پیش آمد کار خود و خوشامد خاطر نشان آن شاهزاده عالمیان کرده بودند که باوجود یکی از اولاد امجد شاه غفران پناه علین آشیانی انارالله برهانه پادشاهی و سلطنت شما درمیان قزلباش اعتباری نخواهد داشت و قراری نخواهد گرفت و لهذا وی در مقام قطع صلح رحم که نشانه انقطاع عمر است درآمده از آن مقوله نه اندیشید و تا آن اوان در فکر بعضی از سایر شاهزادگان که بعد از وی حسب مکان داشتند می بود

ص ۶۵۲ س ۱۳: آمدوشد نبود. القصه. شعر:

مأمی گوئیم و دیگران می گویند بیرون زاراده تو چیزی دگر امت
حاصل که چون سلطان محمود آقا بدارالسلطنه هرات رسید و حکم را به نظر خان رسانید
خان نیکو اعتقاد بدان خدمتی که مأسور شده بود آنروز و آنشب را موقوف داشت و . . .

ص ۶۵۲ س ۱۹: برطرف سازد... غافل از آنکه طایفه علیه قزلباش بولایت علی
ولی الله ظهور کرده و دست ولایت کار خود خواهد کرد. رباعی:

سلطان ممالک ولایت علی است شاهنشاه کشور هدایت علی است
آری شه دین کاشف اسرار یقین ازمن بشنو بصدروایت علی است
لاجرم قطع صلہ رحم و قضیه بیموجب... بروسبارك نیفتاد

ص ۶۵۳ س ۷: بیاد فنا داد انا لله وانا الیه راجعون! رباعی:

آنها که محیط شمع آداب شدند وز کشف دقیقه شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند بیرون گفتند فسانه و در خواب شدند

ص ۶۵۳ س ۱۵: دفن نمودند شعر:

چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
ص ۶۵۳ س ۱۶: ملک خدای. شعر:

هر بد که می کنی تو بیند ارکان بدی گردون فرو گذارد و دوران رها کند
قرض است فعلهای تو در پیش روزگار در هر کدام قرن که باشد ادا کند

ص ۶۵۴ س ۵: حاصل شده اند یکی فخرالنسایکم و یکی علیاجناب گوهر سلطان خانم
واحوال هریک از آن دراری اصداف سلطنت در محل خود ایراد خواهد یافت انشاء الله وحده العزیز
ص ۶۵۵ س ۱: نسیان می نهادند از صحیح القولی از مشرفان بیوتات آن خسرو حمیده
صفات استماع افتاد که در عرض یکسال زیاده از صد هزار تومان از سرکار خاصه شریفه بیرون
رفته بمردم عاید شد اما آنچه رفته بود زیاده بر آن از پیشکشها و صونک بهم آمده بود...

ص ۶۵۵ س ۴: آرسیدند امنیت و رفاهیت در ایام اویمشابه رسید که اکثر بلاد که
سواد اعظم و سرحد بود مثل قندهار و هراة و غیر ذلک حاکم نداشت و راههای اطراف و جوانب
چنان امن گشته بود که خورشید و ارتجار طبق زیر سر گرفته متردد بودند و هیچکس مقید به همراه
وقافله نمی شد....

ص ۶۵۵ س ۱۰: عادل می نمودند... و از حکمت و هندسه و تاریخ و قوف تمام داشتند

ص ۶۵۶ س ۴: اسرا و اعیان و یوزباشیان و ایشیک آفاسیان و قورچیان و از ارباب قلم

نواب میرزا سلمان وزیر اعظم و نواب میر شاه غازی مستوفی المالك درمیدان . . .

وامرا و بزرگان بخانه او رفته ملازمت او می نمودند و در شیراز قبل از آمدن به پایتخت سریر خلافت مهیر منصب...

ص ۶۶۳ س ۱۶: بعمل نیامد و ملاقات شاه حمیده صفات ایشانرا میسر نشده بمؤدای المؤمنون حد شروطهم...

ص ۶۶۴ س ۱۰: وقزوين... والد ماجد نواب علیقلی خان بیگلربیگی خراسان مرحمت فرموده اورا خان و صاحب قشون ساختند و مرحومی میرزا محمد کرمانی را که قبل از آن در زمان شاه جنت مکان وزیردارالارشاد اردبیل بود وزیر او گردانیده...

ص ۶۶۴ س ۲۲: سپردند و الکاء مرند را به ابراهیم بیگ پیاده ترکمان دادند و سراغه را به مکش سلطان ولدالله قلی سلطان ایچک اغلی مقرر کردند و ولایت نخجوانرا به عبدالغنی سلطان استاجلو که سابقاً ملازم شاهقلی سلطان یکان بود و در جنگ اوزبک بردانگیا کرده مرحمت فرمودند...

ص ۶۶۵ س ۱۶: ولی بیگ یوزباشی افشار که عم او بود داده اورا سلطان گردانیده و نوابحاتم بیگ اردوبادی را نیز وزیر او ساختند و منصب ایشیک آقاسی باشی بهماندستور زمان شاه اسمعیل شده بود اورا اسیر کرده اکثرالوسات و احشاشات را بارودبار بتیول او دادند و الکاء طالقانرا بغلیل سلطان تاتی اغلی برادرزاده شاهرخ خلیفه مرحمت کردند و حکومت... را بشاهقلی سلطان قارنجه استاجلو عنایت نمودند و در جزین رابه است بیگ تکلو مرحمت کردند و منصب قورچی باشی را بدستور زمان شاه اسمعیل به قلی سلطان افشار داده ویرا رکن السلطنه و مختار الدوله گردانیدند....

ص ۶۶۸ س ۴: محفوظ گشتند بعد از آن اکثر اسرا و مقربان از ترك و تاجیک را بخلاص پادشاهانه از تاج و سارق و چهارقب سرافراز ساخته آن روز بفروز را بنشاط و سرور و مسرت گذرانیدند...

ص ۶۷۰ س ۵: یقین نمودند. نواب میر و فرزندان و وکلاء دیوان الصداره و ملازمان بآنجا رفته خانه بزرگی که نواب اسمعیل میرزا در آن منزل ساخته و آنرا خانه دنیا نام نهاده تمامی مکتب بفرزهای فرح‌فرزای دلگشای خواجه حافظ شیرازی از آنجمله، شعر:

خوش کرد یاری فلکت روزداوری تا شکرچون کنی وجه شکرانه‌آوری

آن خانه را دیوان الصداره نموده قریب به بیست زوج قالی وقالیچه‌ها در آن فرش انداختند نواب سیر شروع...

ص ۶۷۰ س ۷: شوکت نبودند و مکرراً بر زبان الهام بیان می‌آوردند که سلطنت شرع بمیر تعلق دارد و مرا به هیچوجه در آن دخلی نیست و مبلغ پانصد تومان رقم مواجب مدارث شفقت کرده از خزانه عاسره واصل گردانیدند و تمامی نذورات....

ص ۹۷۰ س ۱۲: ممیزی بستور که در زمان شاه جنت مکانی بمرحومی آقا کمال الدین نندین العباد کرمانی مفوض بود بنواب میرزا شکرالله.....

ص ۹۷۰ س ۱۸: که وکیل بودند و اکثر اوقات که معصوم بیگ بمازندران و خراسان و هراة رفته بود بعد از آنکه متوجه سفر حج شد مهرشارالیه در گردن میر بود و مهرمیزد و حکایات خود معروض میداشت و بقیة سنوارة که معصوم بیگ مشارالیه در راه حج سعادت شهادت دریافت میر خدمت شاهزادگی سلطان حیدر میرزا که در خانهای معصوم بیگ که لله او بود تشریف داشت می کرد و همچنان در مجلس همایون راه داشت در ایام نواب شاه اسمعیل بواسطه اندک مضایقه در باب آب باغچه و خانه نواب علیه سلطانم والدۀ مآجد آن شاهزاده نموده بود و بیشتر بواسطه خدمت معصوم بیگ و سلطان حیدر میرزا و خصوصیت معاندان شاه اسمعیل منصوب شده در خانه یادگار بیگ یوزباشی روملو محبوس شد بعد از فوت شاه اسمعیل نجات یافته بقم آمده بخدمت شاه و شاهزاده سرافراز شد در وقت رفتن پدارالسلطنه قزوین در بلده ساوه....

ص ۹۷۱ س ۱۳: اجمال آنکه از تفصیل احوال مشارالیه آنکه در وقتی که شاه اسمعیل بر سریر سلطنت متمکن شد و بر فراز تخت سلطنت نشسته چون همشیره میر مشارالیه پری بیکر خانم که از علیاحضرت خاناش خانم همشیره شاه جنت مکانی بوجود آمده خلیله پادشاهی مذکور ازو دختری صفیه سلطان چنانچه سبق ذکر یافت داشت نواب میرمیران بعد از مدتی که شاه اسمعیل بیرون آمده مشارالیه خلف خود شاه نورالدین نعمت الله را بخدمت آن پادشاه عالیجاه فرستاد و خود بعد از ایامی روانه درگاه شد همانا که این معنی قطع نظر از پادشاهی کرده بواسطه دیگر روابط که در میان بود برخاطر اشرف آن پادشاه عالیشان گران افتاده و در مقام بی التفتاتی در آمده چه در آن ایام تا در حیات بود فرزندانرا نطلبید. میرمیران چون بحوالی دارالسلطنه قزوین رسید شاه اسمعیل حکم فرمود که مشارالیه در حوالی شهر قم توقف کرده داخل شهر نشود تا بهرچه حکم جهانمطاع صادر گردد عمل نماید و شاه نعمت الله ولد بزرگ میر مشارالیه که در اردوی همایون اورا رخصت داده نزد پدر فرستاد اتفاقاً مشارالیه چهار پنجمه در قریه لنجرود که تا شهر دو فرسخ راهست و در بعضی ایام در مقام با احترام حضرت امام صاحب العصر و الزمان معتکف گشت تا آنکه بتنگ آمده علاجی دیگر نیافت اراده نمود که به آستانه معصومه قم که در خارج بلده واقع است چند روزی بمراسم زیارت اقدام نماید اتفاقاً مقارن آمدن وی بدان حوالی و خبر فوت ...

ص ۹۷۱ س ۱۸: خلیل الله عقد ازدواج بسته مجلس عالی از اجتماع صدور و علما و خاندان و وزراء و امرا و اعیان ممالک آراسته صحبتی و جشنی عظیم نمود چون شاهزاده ها اولاد عظام در دارالعباده بودند صحبت طوی را به محل زفاف انداخت و در همان ایام دوستکام و مقتضی المرام

ص ۹۷۲ س ۵: مدفون ساختند چون نواب سلطان ابراهیم میرزا در ایام دارایی مشهد مقدس ترتیب سردابه و مدفن جهت خود نموده بود آن شاهزاده و خلیله جلیله اش در آن مکان که متصل به آستانه در روضه مقدسه است در دارالحفاظ مدفون ساختند، علیهم رحمة و مغفرة واسعة و حشرهم مع امام معصوم مظلوم بلافاصله...

ص ۹۷۶ س ۱۸: پرسش نمودند همچنان آن غایله در میان بود و درین مرتبه نیز که شاه سکندرشان بر سریر سلطنت ایران قرار گرفت تهنیتی به هیچ باب نشد... خواندگار....

ص ۹۷۷ س ۶: مسدود ساختند. پادشاهان مذکور را از منزل شرابخانه شوره گل که راه بجانب گرجستان می رود اول اراده رفتن گرجستان نمودند چون سلاطین گرجستان بایکدیگر اتفاقی نداشتند و هیچکدام از ایشانرا حالت مقاومت بالشگر...

ص ۹۷۷ س ۸: قیتاق بر سر می بردند چون در آن اوان دیوانیان شاه سکندر نشان غافل افتاده قریب بمبلغ دویست هزار تومان مالوجهات الکاء شروان در دفاتر ثبت بود و شاه جنت مکان آنرا بواسطه مصلحتها گذاشته حواله نمی نمود و مستوفیان برصد قورچی شدید عنف حواله کرده به تحصیل دادند قورچیان به یکبار بر سر رعایا هجوم آورده رعایا پریشان دست از هم دادند مقارن این حال بعضی از اجامره و اوباش....

ص ۹۷۷ س ۱۰: بر سر او جمع آمده قورچیان را جواب دادند. ارس خان واردوغدی خلیفه و سایر امرای تا بین از هجوم عام رعایا و قرب رویان اندیشیده و نتوانستند که مدد قورچیان نمایند لاجرم هوای حکومت....

ص ۹۷۹ س ۱۳: قتل آوردند ولله پاشا قرب یکماه در شروان توقف نموده خود متوجه روم شد چرا که عثمان پاشا از راه دربند بر سر لشکر آمده پیاله پاشا را باده هزار سوار مقرر گردانید که در شماخی باشد و... پاشا را با پنج هزار مرد در ارش گذاشت و کس از عقب عادل گرای خان و لشکر تاتار فرستاد و ارس خان حاکم شروان بواسطه آمدن رویان اسراء تا بین و لشکریان خود را جمع نموده بر یکجانب خیمه در صحرا زد و متر صد جنگ و جدال می بود و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده کس بدرگاه گیتی پناه فرستاد و طلب شاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران نمود چون توجه رومیه....

ص ۹۸۱ س ۵: مهمانداری نواب صاحبقرانی عالی و نواب مستطاب علیه عالیه بیگم و سایر خانان و نواب مدارت پناه و میر شمس الدین محمد صدر و نواب میرزا سلمان وزیر اعظم نموده خلعات....

ص ۹۸۲ س ۲: به اردو رسانیده القصه فیما بین آتش جدال اشتغال یافته نصرت بر لشکر قزلباش افتاده در آن معرکه جنگ پیاله پاشا را زنده گرفته قیتاس پاشا مقتول شد و عثمان پاشا خود را به قلعه شماخی رسانید و اسرا هنوز از احوال ارس خان و امرای تا بین او خبری نگرفته

که مقارن آن احوال لشکر تاتار با عادل گرای خان که مکرراً حکم خواندگار از عقب ایشان رفته بود
 رفته بود
 رفته بود
 رفته بود

ص ۶۸۴ س ۱ : وزیدن گرفت و باد مراد به تحریک الله رؤف بالعباد از جانب غازیان ظفر نشان در جنبش آمد...

ص ۶۹۰ س ۴ : به لاهیجان رسانید و بدستور بر سریر سلطنت خود تمکن یافت شعر :
 این جهان همچو شیشه ساعت
 گاه در زیر و گاه بر زیر است ...
 گفتار

ص ۶۹۰ س ۱۱ : به مجلس اشرف آمدند و آنروز را بدستور جشن نموده . تنقلات و خوانها کشیده اطعمه و اشربه فراوان کشیدند و بعضی از خانان و تاجیکیان را خلعتهای نوروزی شفقت فرموده بخلاع فاخره سرافرار ساختند چنین روزی که از ایام بهار و حوادث لیل و نهار گذشت بواسطه انحراف مزاج ...

ص ۶۹۵ س ۱۵ : میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر خود نامزد فرموده انتظار آن می کشید که سلطان حسین خان شاسلو شاهزاده صاحبقران کاسران ابوالمنصور سلطان عباس میرزا را که داخل شهر گرداند شروع در دفع جماعت مذکور نماید . چون سیرزاسلمان و سایر امرا استنشاق رایحه این اراده نمودند بخاطر رسانیدن که ، ع : پیش دستی کن که تبود دست پیشین را بدل

ص ۶۹۷ س ۱۵ : گریختند و آفاجمالی که از معتمدان و محرمان گشته بود تدبیر کرده بفراشی چیزی قبول کرد که او را در جوالی نهاده به بیرون رسانید.

ص ۷۰۰ س ۱ : شهر روان گردید در این ایام الکاء سمنان که خاصه نواب علیه بود به تیول سیدسلیمان کمونه مقرر فرمودند و شعرای شیرین گفتار در باب قتل عادل گرای خان تاتار ایات بسیار در سلک تاریخ کشیدند و از جمله مولانا عبدالله نزاری تبریزی اینچنین در رشته نظم کشیدند:

روز شکست تاتار از لشکر قزلباش	وقتی که قتل کفار از تیغ غازیان شد
عادل گرای خانرا از دست برد دوران	از طوق دست بستند گردن زغل گران شد
شاهزاده جوانبخت بخشید جرهش آخر	از حادثات دوران یکچند در امان شد
لیکن قلم به قتلش چون رفته بود اول	آخر چنانکه گردون میخواست آنچنان شد
روزی که نام کردند عادل گرای خانش	تاریخ روز قتلش «عادل گرای خان» شد

پس از قضیه رفتن نواب بیگم میرزاسلمان و خلیل خان و قورچی باشی شروع در دیدن خزانه و اسوال و اسبابی که نواب بیگی آنچه خلاصه و زیده سرکار شاه جنت مکانی و مصونکهای ایام شاه اسمعیل مانده بود و بیگم به حرم آورده بود و حماسی که شاه اسمعیل متصل به خانهای حرم احداث نموده بود و نمی گردید آنها خزانه نموده بود و تماسی آنها در زر و جواهر و طلا مسلوب

و کتب و فیروزه چینی واقشه و اسباب و یراق طلا و نقره و سایر نفایس کرده مدت یک هفته درهای دولتخانه را بر پشت بسته شب و روز عرض آن سی دیدند و اکثر چیزها و اجناس را بمساعدت ترك و تاجیک از جمله خواجه عبدالقادر کرمانی و غیر ذلک مقرر نموده مدعیات خود را خوب ساختند و چیزی در محل نگذاشتند گفتار در ذکر..... پس ازین رای

ص ۷۰۲ س ۱۸ : خورش الاغان و اشباء در آن فرمانند عنقا شد:

در خاقاه و باغ نه صادر نه واردست	با پیرنبه گشت حریف گران برف
از پس که سربخانه هر کس فرو کند	سرد و گران و بی مزه شد میهان برف
وقتی چنین نشاط کسی را مسلم است	کاسباب عیش باشدش اندراوان برف

در میان زمستان اسراء و لشگریان بی جسر از تخته پل رودارس عبور کرد.....

ص ۷۰۵ س ۱۸ : از اکابر و سادات دارالمؤمنین قم بود و سالها خدمت آن اعلیحضرت نموده بشرف خصوصیت و محرمیت و مصاحبت سرافراز بود و یکدو مرتبه بوزارت اعظم ناسزد شد و تا مبلغ دوازده هزار تومان بجهت سرکار خاصه شریفه عاید ساخته و بکثرت اسوال و محصولات و لطافت و ظرافت طبیعت اشتها تمام در سمالک ربع مسکون داشت بجوار رحمت ایژدی پیوست او را در طوافگاه خلف روضه مقدسه مطهره معصومه علیها السلام والتحیه دفن نمودند.....

ص ۷۰۷ س ۱۴ : رهایی یافتند اما نواب کامیاب مالک الرقاب خود را از اعتمادالدوله و اسراء استدعای قرار بهم میر شمس الدین محمد صدر نمود فرمودند که از سرگناه گذشته او را به من بخشند و در باقی بهمت و معاملات خود. . .

ص ۷۰۷ س ۱۹ : یگروشد باعلی بیک و لدخلیل و اسکندریک برادرزاده او در مقام جنگ و جدال در آمده با ده هزار سوار افشار و پنج هزار کس از لشگر میر جهانگیر علایی صف آرای کرده شکست بر لشگر افشار افتاد و علی بیک را بقتل آوردند و اسکندریک زخمدار شده و کوه گیلویه مقر آن قلندر گشته ...

ص ۷۱۰ س ۷ : کوچ را که نواب علیه سلطانم در حرم محترم تشریف داشتند با شاهزاده ها ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا و همشیره او سایر حریمهای اعتمادالدوله و خانان و اسراء را گذاشته خود از راه از دم دول متوجه بازار جایی شد...

ص ۷۱۰ س ۲۰ : دفن کرده پس از آن بکربلای معلی نقل نمودند...

رخصت تبریز یافت و از اردوی همایون جدا شده به تبریز آمد. پس ازین قضایا و وقوع حوادث چون اخبار تنه انگیز در باب قتل اسرای عظام شاملو و قتل پدر و مادر علیقلی خان شاملولله و خالوی او در دارالسلطنه هرات به علیقلی خان مشارالیه رسید بموجب «ونریدان نم علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» ...

ص ۷۱۱ س ۲۱ : از هرات بیرون آورد که از سر قدم ساخته حاضر شوند زیب سخن در

جلوس شاهزادهٔ صاحب قران بر سریر تخت سلطنت خراسان بتأیید ملک مستعان. موافق امور و کاشف مافی‌الصدور مناسبت هراسی که در فطنت هر فطنتی و صاحب‌دولتی ابداع نماید همگی همیش را بر آن مصروف داشته اسباب و ادوات آن آماده و مهیا گرداند. بیت:

زیر ایوان چرخ بوقلمون کل امر بوقته مرهون

تا آن وقتی که از برای ظهورش مقرر گشته در نرسد مقصود کارگر نیاید غرض از تمهید این مقدمات و تسطیر این مقالات ذکر سلطنت و پادشاهی آن نوباوهٔ بستان ظل آلهی است که چون در جبلت بی‌علت آن مهر سپهر سلطنت و حشمت و آن آفتاب... مناسب کشورستانی و جهان‌بانی بیشتر مأخوذ بود از روزی که آن خورشید طلعت بهرام منزلت بوجود آمد همگی همت شام‌جنت مکان علین‌آشیان و شاهزادهٔ عالم و عالمیان چنانچه سابقاً شرف تقریر یافت و دیگر همت و دعای همگنان از ترك و تاجیک و دور و نزدیک مصروف بر پادشاهی آن عالمپناهی و باوجود آنکه نواب شاهزادگی صاحب‌قرانی سلطان حمزه‌سیرازی برادر بزرگتر بود و ولایت عهد به او نزدیکتر می‌نمود، شاهی این شق ارجح و اقوی بود ... جامهٔ سلطنت و پادشاهی بر قد بلند اختر آن والا گهر دوخته بود و اظهار آن تا غایت و تمکن بر تخت سلطنت موقوف... مشیت و قرار یافته می‌بود لاجرم درین ایام فرح انجام علیقلی‌خان شاملولله و جمیع آقایان و... طبقهٔ جلیلیهٔ شاملو و سایر غازیان و امرا و تاینیان از طوایف استاجلو و قاجار که در رکاب ظفر [آیات] بودند همه یکدل و یک‌زبان در پادشاهی... گشته آن صاحب قران را برداشته شایسته و بایسته پادشاهی جهان‌بانی دانسته از دارالسلطنهٔ هراة بیرون آوردند و سر برانقیاد و فرمان حکم او نهادند کس از عقب امرا [مثل] فولاد خلیفهٔ شاملو که حاکم سرکار قایمین....

ص ۷۱۲ س ۳: بر تخت سلطنت نشانده... منجمان حاذق و اخترشناسان صادق اختیار

ساعت نموده، بیت :

بساعتی که تولا کند بدان انجم بساعتی که تفاخر کند بدان تقویم

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی‌الآخر سنهٔ مذکوره که آفتاب در برج اسد بود آن اعلیحضرت درس جد بزرگوارش شاه جنت بارگاه که بر تخت سلطنت نشسته بود میرسید علی جبلعلی... .

ص ۷۱۲ س ۱۲: زمان و زمین... و همگنان رسم و عادت‌ی که در حین جلوس سلاطین

متعارف است بجای آورده است و زبان به ثنا و دعا گشادند و هر کرا هر چه مقدور بود نثار و ایثار نمود بیت :

ز و گوهرش بر سر افشانند و را شاه گیتی ستان خواندند

چون شاه عالمیان تخت سلطنت را بفروشکوه همایون زیب وزینت داد، بشارت سلطنتش در خراسان انتشار یافت تمامی امرا و خانان زبان بشکر بی‌پایان گشاده و خطبه و سکه بنام ناسی

والقاب گراسی آن عالمیان پناهی خواند احکام و نشان پادشاهی مشحون به طغرای غرای منشیان عطار دشتان در قلم آورده اول نشانی که نوشته به مرتضی قلی خان پرنالک به مشهد مقدس فرستاده اورا استمالت داده طلب فرمودند.... در سلک خانان منخرط ساخته مشهد مقدس به همان قاعده به تیول او مقرر باشد. مرتضی قلی خان مراسم تعظیم و تکریم حکم و قورچی بجای آورده بالضروره بواسطه تعصب اویمایت و اینکه میانۀ ترکمانان و شاملویان مجدداً چند خون عظیم واقع شده بود اعتماد نکرد چون میدانست که امراء در خانه شاهی بغایت مسلط و قوی و شاه عالی در دست ایشان و خور دسال است از رفتن ابانموده در مقام معذرت در آمد. خانان شاه عالمیانرا برداشته روانۀ مشهد مقدس علی مزکی شدند. چون لشکری حد و قیاس

ص ۷۱۲ س ۲۲: موافقت نموده چون سابقاً تکلور و رسلو بر سر هم بودند و اکنون ترکمان و تکلوی یکی شده او نیز بجهت تعصب اویمایت در بلده نیشابور را نگشود و اطاعت ننمود چون زمستان سخت بود چندان به تسخیر آنولایت التفات ننموده متوجه سبزوار گشتند و سبزوار را گرفته به قبادسلطان دادند و تکلویان گریخته بعراق رفتند و ولایت اسفراین و ترشیر خود در دست اسرای استاجلوی عباسی بود تمامی ولایت... سبزوار... به قباد سلطان دادند و تکلویان گریخته به عراق رفتند.

ص ۷۱۳ س ۱: نیشابور و تون که اورا نیز سلمان خلیفه ترکمان و لسهراب خلیفه بایندر داشت، گرچه همشیره مرشد قلی خان زوجه او بود اما او نیز تبعیت مرتضی قلی خان نمود احکام استمالات نوشته فرستادند و اسرا بالتمام رخصت انصراف داده هر کدام بالکاه خود رفتند و اتمام قشلاق آنسال را بدار السلطنه هراة رفته قرار گرفت. پیش ازین مرتضی قلی سلطان حقیقت حالات را کماهی نوشته بدرگاه نوابشاهی و نوابشاهزادگی صاحبقرانی حمزه ثانی عرض نمود. قاصد وی این اخبار و وحشت آثار را به ییلاقات بازارچایی به اردوی... بدرگاه... نواب شاهی و نواب شاهزادگی صاحبقرانی سلطان حمزه ثانی عرض نمود... این اخبار... همایون رسانید. حکم پادشاه سکندرشان عزامدار یافت که برخی از امراء ترکمان و تکلویان خصوصاً آوردوغدی خلیفه تکلوی و علی سلطان برادر مسیب سلطان و ملازمان ولی سلطان حاکم همدان بسرکردگی محمدخان مصاحب و بعضی از امراء شاملو مثل اسمعیل قلی سلطان و قورخمس سلطان و غیره ذلک به خراسان رفته ...

ص ۷۱۳ س ۱۵: بدامغان رسید... خبر سلطنت شاه سلیمان حشمت در خراسان

شنید.

ص ۷۱۴ س ۱۴: ... مسئله دان بود و کتاب ارشاد فقه مسئله می نمود و احتراز و اجتناب از چیزها کرده همیشه بوسواس و تقوی گرفتار بود.

ص ۷۱۴ س ۲۱: سرافراز گشتند و همچنین نوروز این سال شاه جهانیان و ظل سبحان شاه

عباس در دارالسلطنه هراة در باغ شهر نموده امرای شاسلو تشرف پایبوس و سجده اشرف اعلی سرافراز گشته ایشان نیز لوازم و مراسم خدمات پادشاهی را بجای آورده خان الله آن اعلی حضرت سپهر منزلت را که اول نوروز سال پادشاهی بود به طمطراق هرچه تمام تر و قرق و قیتاق بیشتر بایوان بزرگ در آورده بر تخت نشانده خود در پیش ایستاده بقواعد خدمتکاری قیام نمود و زبان بشکر بی پایان گشود. بعد از آن خود و آقایان شاسلو پیشکش و افراز هرجنس و متاع بنظرانوران پادشاه خجسته سیر در آوردند و تیمناً آنرا که اظهار علامات پادشا هست به عمل آوردند و به تلقین ملهم توفیق زبان سعادت بیان گشاده سرود بشارت از پرده کراست بنواخت:

چو حفظ الهی نگهبان تست جهان از کران تا کران آن تست
بزن گوی دولت که میدان تراست خدای جهان را چنین است خواست

پس از آن متوجه احوال لشکر و غازیان شده به مهمات ملک و مملکت و لوازم سلطنت و حشمت و پادشاهی گماشته چشم بر ممالک ایران داشته.... ایروان و گرجستان....

ص ۷۱۶ س ۳: ممتاز ساخته چون همگی از اردوی همایون شاهی احکام از عقب وی و اسراء میرسید و خاطر از سمر خراسان و سلطنت پادشاهی شاه عالمیان که بر تخت سلطنت خراسان متمکن شده بود نگران داشتند لاجرم اعتماد الدوله بالضروره با آنکه کوفت... نقرس....
ص ۷۱۶ س ۱۰: محافظت او نماید بعد از آن پسر و دختر را بشرف اسلام سرافراز ساخته بدستور دختر را در عقد و ازدواج شاهزاده عالم آرا در آوردند. ذکر بعضی...

ص ۷۱۶ س ۲۳: عثمان پاشا ننماید.. صلح و صفا تجدید یابد لاجرم در شهر رمضان سنه مذکوره در موضع زکرم ابراهیم سلطان ترکمان را لقب خانی داده مهمات اورا سامان نموده اورا بقای روانه گردانیدند. و هم در این سال

ص ۷۱۷ س ۳: مراجعت نمودند مجملی از تفصیل این مفصل آنست که چون الله پاشا از شروان به استنبول رفت سلطان سرادخان خواندگار بواسطه آنکه شروانرا چرا فتح و تسخیر ننموده بخود سر متوجه قاپی شدی اورا به قتل رسانید و سنان پاشا وزیر اعظم را با یکصد هزار سوار لشکر به آذربایجان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الثانی لوی ثیل ثمان و ثمانین و تسعمایه بقارص و ایروان نزول نمود...

ص ۷۲۳ س ۲۱: مفوض شد و حسب الحکم اشرف اعلی مؤلف را نایب و صاحب اختیار مهمات شرعی گردانیدند و رقم اشرف صادر شد. گفتار در وقایع...

ص ۷۲۳ س ۲۴: اشتغال نمودند و بدستور صدور و وزراء و خانان و امراء مستوفیان و مقربان و یوزباشیان و ایشیک آقاسیان و اعیان و کلانتران و اکابر ممالک محروسه به بساطبوسی سرافراز گشته بخلعتهای فاخره سرافراز شدند و همچنین شاه عالمیان مظهر امن و استنان شاه عباس در دارالسلطنه هراة در باغ شهر که دولتخانه مبارکه است نوروز سال مذکور را که سال سیم

از سلطنت و پادشاهی ممالک خراسان آن خسروگیتی‌ستان بود گذرانیدند علی‌قلی خان شاملو و بعضی اسراوتاییان و آقایان شاملو بدستور در خدمت اشرف گذرانیده و لوازم و مراسم پادشاهی را بعمل آوردند. اما احوال عراق چون اعتمادالدوله ...

ص ۷۲۴ س ۱۹: بیست تومان مالوجهات رقبات قزوین مالوجهات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را به سیورغال....

ص ۷۲۴ س ۲۲: مدفون شد. شاهزاده صاحبقران با تمامی خانان و میرزااسلمان به تشییع جنازه او حاضرگشتند. و هم در اینسال....

ص ۷۲۵ س ۳: میرزا محمد منشی که از آذربایجان و عراق مایوس گشته به مهمات بخراسان رفته و در آنجا اورا دخلی نداده نااسید باز به عراق آمده و مرغبات جهت رفتن نواب شاه و شاهزاده عالمیان بخراسان به اعتمادالدوله گفته ایشان را بیرون خراسان تحریر نمود. اول قرار مهمات بر رفتن خراسان ...

ص ۷۲۶ س ۹: ... از داسغان اردوی همایون در حرکت آمده متوجه بسطام شد. چون قبل ازین سمت تحریر یافت که شاهوردی....

ص ۷۲۶ س ۲۰: دفن نمودند و میرزا نظام ولد اعتمادالدوله از جانب نواب صاحبقرانی بجهت تکفین و تجهیز او مأمورگشتند بدین خدمت اقدام نمود. بیت:
خود کشته حافظ را خود تغریه میداری

پس از آن بواسطه آمدن اسرای تکللو در سر منزلی توقف واقع میشد چون لشگرگران همراه اردوی همایون بود از راه ... رفتن دشوار و صعب می نمود...

ص ۷۲۷ س ۱: چه مقدار لشگر قدرت بر مقاومت دارند. یانه چون برایشان ظاهر شد که لشگری گرانست و باز انتظار اسراء تکللو و افشار کرمان و ذوالقدر شیراز می کشند و روز بروز عسکر میرسد....

ص ۷۲۷ س ۳: الکاء خود... چون زمستان نزدیک است و این لشگری کدل و یکجهت در گرفتن قلاع نخواهند بود زود ضایع میشوند در بهار باز بر سر ایشان می رویم...

ص ۷۲۷ س ۲۴: سرافراز شد و نیشابور هم به تصرف اولیای دولت درآمده میر محمد یوسف ولد میر شاه حسین و ... نیشابوری قلعه تاباد را کشیده از اولیای دولت عباس شاهی شد. چون اردوی شاهی دو روز در سبزوار ...

ص ۷۲۸ س ۱۶: قلعه آمدند ... مرشد قلی خان در چهارکنج قلعه سایه بانها را بر افراشته بر بالای در قلعه تیرسایبانها زده مردم خود را در برجها قرار داده خود در مقام بجاده و مدافعه درآمد. خانان و اسرا چون اختیار اطراف و جوانب قلعه نموده دانستند که گرفتن آنچنان قلعه بدینگونه که اسرا مشوش باشند و کار ایشانرا میرزا سلمان پیش گرفته میخواهد که این تسخیر و فتح به نام او مذکور گردد. بیت:

چو در لشگری اندر افتد خلاف تو شمشیر خود را مکن در غلاف
اقبال و طالع اسرای عباسی امداد نمود و اسرا از یورش از جای عنان نمود و پارهٔ بی‌دست
ودلانه بر بالای تلی که مشرف بود بر قلعه ایستاده و مردم کارخانه وارد و بازارها که این وضع
را دیدند همگنان از هم پاشیده قرار بر فرود آمدند. چتر و اوراق و دولتخانهٔ شاهی و نواب صاحب
قرانی در جانب شمال قلعه فرود آمد ...

ص ۷۳۱ س ۱۴: تفنگ زدند. برادر مشارالیه با زین العابدین گریخته باردوی شاهی
آمدند و مبلغ یکصد تومان بجایزه گرفته خلعتها و اسب شفت شد. اعتماد الدوله

ص ۷۳۱ س ۱۷: شدت سرما

ز برف گشته زمین همچو ... کافور زابرمانده جهان همچو گنبدی بی‌نور
ص ۷۳۱ س ۲۴: سرافراز گشتند. جواب کتابات را به نوعی که فایده مند بود گرفته روانه
دارالسلطنه هراة گردیدند. و هم درین سال ...

ص ۷۳۳ س ۲۱: جمع میداشت و در اثنای این رد و قبول و کلا میان ایشان دوسه
نوبت اسراء ترکمان مثل محمدخان مصاحب اراده کرده که بر سر میرزا سلمان شبیخون آورد و
میرزا سلمان به ولی سلطان تکلو توسل جسته با وجود آنکه خود قریب هزار ملازم خوب داشت
اعتماد بر آنها نکرده شبها بکشیک شهید اغلیان تکلورامی طلبید و بیشتر اوقات ...

ص ۷۳۵ س ۴: مدفون ساختند. همچون مؤلف یعنی بنده وی در رکاب ظفر
انتساب در ممالک خراسان بود در سال قوی‌نیل بعد ازین چون به مشهد مقدس معلی مزکی
رسید و به آستان بوسی سرافراز شد ...

ص ۷۳۶ س ۱۵: نوروز قوی‌نیل روز یکشنبه ۲۸ صفر ختم بالحیروالظفر سنهٔ مذکوره
شاه و شاهزاده در قصبهٔ تربت زاوه بشادکاسی و عیش و عشرت و نشاط و کامرانی نوروز نموده
خاقان نامدار و اسراء عالیقدر و اکابر و اهالی هردیوار که در آن معرکهٔ ظفر اثر جمع آمده بودند
با پیشکشهای بسیار بشرف بساطبوسی سرافراز گشته همگنان در مجلس همایون قرار گرفته به
تفقدات پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرافراز گردیدند. بعد از کشیدن خانهای مستقل و اشربه و
اطعمهٔ متکثر اکثر آنها به خلعتها سرافراز گشته بوثاق خود فرمودند و همچنین در همین روز سعد
شاه جهان و نورچشم عالمیان شاه عباس بهادرخان در دارالسلطنه هراة در باغ شهر نوروز نموده
خان زمان علیقلی خان لله و سایر اسراء و آقایان شاملو بسعادت بساطبوسی سرافراز گشته هر کدام
فراخور حال احوال خود به انعامات شاهانه مشرف و اسیدوار گردیدند و این سال چهارم از پادشاهی
آن برگزیدهٔ آفاق و انجم بود. پس از آن رای عالی شاه و خان خیرخواه تقاضای آن نمود که ساعت
سعید اختیار کرده از شهر به عزم سیر ییلاقات و بلوکات بیرون آیند تا بعد از آنکه حقیقت احوال
شاه و شاهزاده یعنی پدر و برادر نیکو سیر معلوم گردد که هرچه اراده دارند برچه مقتضی وقت باشد
و مصلحت دانند عمل نمایند و ساعت خوب و روز مسعود از شهر بیرون فرموده چند روز جهت

تهیه اسباب سفر و انجاء مهمات لشکر و حشر در مدرسه میرزا که خارج دارالسلطنه هراة واقع است نزول اجلال فرمودند و انتظار آمدن مولانا عطاءالله و اخبار برخواستن اردوی شاهی از سرتربت می کشیدند. نواب شاه و شاهزاده تا اواخر حمل بواسطه حیل مرشد قلی خان در تربت ماند.... در روز ۲۴ شهر ربیع الاول.....

ص ۷۳۷ س ۱۶: فرود آمدند... مجلا اردوی وسیعی بهم آمدند که نزدیک بدوسه فرسخ طول و عرض آن میشد لاجرم اگر کسی وثاق خود را گم می کرد بچند روز از سرکردگی می کشید تا آنرا می یافت در آن سرزمین...

ص ۷۳۷ س ۲۰: اقدام داشتند بعد از نماز فریضه ظهر و عصر با قورچیان و بعضی اسرای نامدار تکل و ترکمان و ذوالقدر و افشار به قصد پیکار متوجه اردوی شاهی ظل سبجانی که در کنار آب تیرپل قرار داشتند و مسافت ده فرسخ راه بود شدند. ذکر رفتن شاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران بجانب هرات و جنگ غوریان.

اراده حضرت ملک ملک بخش فعالیت کبریا چون به بقا و ابقای ذات انفس که سالها بر سریر سلطنت و جهانبانی متمکن خواهد بود رایت عنایت برافراشته بوجود او وجود او عالمی را در ظل حمایت و عاطفت او منوط و مربوط فرموده شاهباز بلند پرواز اقبال او را بر سر جهانیان گسترانیده و بواسطه اراده که به حسب خام طمعی و نمک بحرامی از کج بینان روزگار بی اختیار صادر گردد و نقصی در ذات حمیده صفات نخواهد چه «الخیر فی ماوقع» وقوع هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه و وصول رابطه منوط گردانیدند. نظم:

در تمام آفرینش بیش هر کو عاقلست هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کاملست
در مبادی احوال انبیاء و اولیا تا بمضایق و شداید گرفتار نشدند بمرتبه نبوت و ولایت
نرسیدند. یوسف نبی تا بزندادان نرفت بر سریر پادشاهی قرار نگرفت شرح این مثال و تفصیل این
اجمال آنست که سابقاً شرف عرض یافت که چون شاهزاده عالمیان شاه اسمعیل از دنیا رحلت
فرمود و سلطنت بوجود باوجود شاه سکندرشان سلطان محمد پادشاه که والد اکبر شاه فردوس
مقرمزمین گردید آن اعلیحضرت دو خلف نامور یکی شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه را که با
والده ماجده در خدمت اشرف می بودند و شاهزاده دیگر پادشاه گیتی ستان شاه عباس که در دارالسلطنه
هراة بداریایی مملکت خراسان اشتغال داشتند و محبت میانه پدر و پسران و برادر با یکدیگر
چنان بود که هیچکدام خود را بردیگری ترجیح نمیدادند و هر کدام دیگری را بر خود عزیزتر
میداشتند انشاءالله بعد از این در محل خود مذکور خواهد شد که بعضی از اسراء و معاندان
با شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در میان نهادند که خلع پدر بر سلطنت نموده او را بر تخت
سلطنت نشاندند خطبه و سکه باسم مبارک او مزین سازند قبول نفرمود. چون میرزا سلمان جابری
که رکن السلطنه اعتمادالدوله بود و فکر دور و دراز و اندیشههای مبرا از عقل و ایجاز اراده داشت

که چون صبیح خود را در سلک خادمان حرم عالی شاهزادگی در آورده بود و باعث آن همه فتنه و فساد میانهٔ طوایف و اویماقات عالی گشته بود و علی رقم شاملویان و تکلویان و ترکمانان را پیش کشیده خیال باطلی پیش گرفته اگرچه شاه و شاهزاده بآن راضی نبودند بحسب وضع آنچنان افتاده بود که مشارالیه شاه و شاهزاده را برداشته بخراسان برد. شعر:

من فکر همی کنم قضا می گوید بیرون زارادهٔ توجیز دگرست

چون مقدر چنان بود که میرزاسلمان در دارالسلطنهٔ هراة بقتل رسد اجل اورا گریبان گرفته کشان کشان بیاض ز اغان که مقتل او در آن مکان بود رسانید چنانچه ذکر خواهد شد القصه چون روز سه شنبه یازدهم

ص ۷۳۸ س ۷ : میرزا محمد کرمانی که بعد از قتل سلطان حسین خان از عراق گریخته بدانجا رفته بود و در خدمت خان می بود.

ص ۷۳۸ س ۸ : شاه عالمیان که در آن وقت درس دوازده سالگی بود و در اتاق خوابیده بود آن اعلیحضرت را واقف نساختند و لشکر ظفر اثر شاه و شاهزاده که متوجه آن جنگ بودند ایشان نیز دو بخش شده قبل از آنکه بر سر تیرپل برسند ولی سلطان تکلور را با جمعی از اسرا بر سر فولاد خلیفه که بر سر آب مسکن داشت فرستاد و تیپ شاه و شاهزاده از پل گذشته متوجه اردوی شاهی ظل سبحانی شدند و اعتماد الدوله میرزاسلمان با اکثر اسرا تیپ شاه و شاهزاده را گذاشته چرخچی شده بیشتر در حرکت آمدند.... صباح

ص ۸۳۸ س ۱۷ : مستعد براق بستن ... مردم اردوی شاهی از کنار آب آواز جنگ و جدال را شنیده تیغها آخته و نیزه ها سرانداخته را ملاحظه نمودند دانستند که آن شخص راست می گفته پس از آن چون آفتاب عالمتاب قدم در معرکهٔ فلک دوار نهاد و سپاه ظلمت شب را منهدم ساخت خان عالیشان علیقلی خان یراق پوشیده بخدمت اشرف رفته آن اعلیحضرت سوار کرد. شاه کامکار چون از توجه پدر و برادر عالیقدر آگاهی یافت و پرتو این خبر برخاطر انور ... فرمان داد که دنیان شاملو و بهادران جنگجو سوار شده علمها را برداشته تیپ و صفها را آراسته و جمعی را بیشتر فرستادند اگرچه لشکر آن پادشاه بحرور کمتر بود اما اعتماد کلی بر عنایت حضرت پروردگار عالی داشت آن دو لشکر پر خروش و دو دریای پر جوش بمؤدای «سرج البحرین بلتیان» بر یکدیگر تاخته. شعر:

سحرگاه کین شاه انجم حشم بجنبید از چه بطل و علم

دمید از افق صبح صادق شکوه کف انداز شد بختی مست کوه

ز داغ افق آسمان در گرفت فلک پنبه صبح در برگرفت

از طرفین صف قتال و جدال آراستند و از سرجان که متاعی بود پس گران بر [خاستند] میان

آسمان وزمین غباری بر [خاست] که جز بیاران خون نمی نشست جانرا باتن نزاعی پیداشد که جز بعد شمشیر به قطع و فصل نمی رسید. فارسان عباسی بر بالای نیزه و گیسوی بزخم چنان فتنه انگیز بودند که روز صاف را شب زفاف می پنداشتند و دلیران حمزوی جام مالامال خون جگر که سافی اجل میداشت شراب ناب می پنداشتند. شعر:

بجنبش درآمد دو دریای خون شد از سوچ آتش زمین لاله گون ...

ص ۸۳۸ س ۱۹: روان بود و چون اکثر لشکریان از طوایف اوبماقات عباسی بودند آن صحرا و دراز لشکر بعنوان دیگر آرسیده میرفتند و خود را داخل قشون و تیب و قشر نمی نمودند زیادت ز سور و فزون از ملخ گرفته همه کوه و هاسون و شخ

ص ۷۳۹ س ۱: خلافت مکان که به یمن آن فتوحات غریبه و تسخیرات عجیه روی نموده چنانچه از اول این کتاب مستطاب تا حال شرف ذکر یافته پیش انداخته خود را به صف لشکر عباسی رسانیدند و از اطراف و جوانب جنگ پیش بردند علیقلی خان سعی و کوشش بسیار نمود و آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و ...

ص ۷۳۹ س ۱: معطوف داشت ... شعر:

پایاده دوسو برسر بارگی	بجنبید لشکر بیکبارگی
سم باد پایان فولاد نعل	بخون دلیران زمین کرد لعل
درنگ کمانهای بازو شکن	بسی خلق را برده از خویشتن
ستیزدولشگر چوازد گذشت	زمانه یکی را ورق در نوشت
قوی دست رافتخ شد رهنمون	بزنهار خواهی درآمد زبون

عاقبت نسیم فتح و نصرت از سهب «مال النصر الا عند الله» بر علم شاه سکندرشان پدر بزرگوار وزید و صبح اقبال از مطلع آمال او دمید و در نصف ساعتی ...

ص ۸۳۹ س ۸: هرات رسانیدند ع: چشم زخمی عظیم واقع شد. شاهزاده جوانبخت روشن ضمیر بعون تأیید الهی و قوت پادشاهی باجمعی قلیل یکجمله از قریه سول تا شهر که از ده فرسخ متجاوز است از دیدهای بداندیشان نهان در حفظ امان حضرت ملک منان در آمده داخل حصار دارالسلطنه گشتند و شاه و خان هردویی گزند بر سریر تمکن قرار گرفتند و شهر را بستند ...

ص ۷۳۹ س ۱۸: میرزا محمد وزیر را از شخصی که سشارلیه را گرفته بود استماع افتاد که اورا گرفته میخواستم که چون تاجیک است زنده بیارم العاج بیشتری کرد که نمی خواستم چشم برچشم میرزا سلمان اندازم مرا بکش لهذا حسب الالتماس او سرش را آوردم ... و جمعی دیگر ص ۷۳۹ س ۲۳: بدست هریک افتاده و این جنگ وجدال از صبح تا چاشت امتداد داشت و مال و اسوال تمامی اردوی همایون بدست لشکر عراق درآمد شاه و شاهزاده از قریه سول

گذشته یکدو فرسخ راه آمدند اردوی کیهان پوی نزول نمودند آنموضع را به افتخار آباد موسوم ساختند درین روز چهارشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره بود چون چنین فتحی میسر شد میرزا سلمان بگمان آنکه شاه نوجوان و علیقلی خان لله کودکان در وقت شکست بجای پدر رفته هراة همچنان خالیست در آنروز در آنموضع نزول فرمودند لشکریان هرسر و اختر مه وزنده که بدست ایشان درآمد بود بنظر انور شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در می آوردند. راقم این کتاب در آنوقت در خدمت آن شاهزاده خورشید منزلت بودم آن اعلیحضرت را بغایت ملول و مقبوض یافتم اصلاً منبسط از آوردن گرفتاران و سرهای مقتولان نمیشد. در آن اثنا شخصی آمده و خورجین رکاب شاهي ظل الهی را براستری همچنان بقاعده بسته بنظر مبارک آن نورحدقهٔ جهانیان رسانید چون گشودند رخوت پوشیدنی و کمرخنجر آن برادر جانی خود را مشاهده نمود رقت تمام نمود و از مجلس برخاسته بحرم محترم رفت. میرزا سلمان در همان مجلس بی تابی کرد منشیان عطار در قم را طلبیده خود مسودهٔ فتح نامه نموده آن فتح را باسم خود سمت تسطیر داد و مطلقاً اسم شاه و شاهزاده والا گهر شاهزاده عالیقدر و اسم اسراء معتبر را در آن قید نکرد. اینمعنی باعث آزردهی خاطر شاهرخ خلیفه ذوالقدر که مهردار بود و تمامی ذوالقدر بفرمان او بودند و همچنین قلی سلطان قورچی باشی افشار که از اعظام اسراوریش سفیدی هزار افشار بود گردید و همچنان عداوت میرزا سلمان را با آنکه تا غایت بزور بال و پر آن اسرا زندگانی داشت در دل گرفتند و در قتل او عازم و جازم گشتند. میرزا سلمان نادان بموجب :

چو تیره شود سرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

چشم از آن اسرا پوشیده ایشانرا برکنار نهاده و در امور سلطنت گیری مشورت را با ایشان برطرف نمود و علی رغم ایشان اسراء ترکمان را پیش کشید...

ص ۷۴۱ سی ۷: قرار گرفت پیداشاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران نمودند میرزا سلمان

با شاه و شاهزاده سوار شده تا در مدرسهٔ خاقان سعید آمدند مقرر شد. . .

ص ۷۴۱ سی ۱۰: فرود آورد... پس از آن نشیمن خانان و اسرای ذیشان را قرار داده

امیر شد که شهر را مرکز وارد رسیان گیرند قورچی باشی...

ص ۷۴۲ سی ۵: آراسته ... خط نسخ تعلیق را خوش می نوشت و شعر را خوش می گفت

و بهشتی تخلص داشت این رباعی از اشعار اوست که مرقوم گشته. رباعی:

دلرا بنوید وصل خرم کردم رو خاطر اغیار پر از غم کردم

در دیده خیال روی او آورم خود را بنشاط و عیش همدم کردم

و در شجاعت و تیراندازی عدیل خود نداشت...

ص ۷۴۲ سی ۹: خلاصی یافتند از جملهٔ خلاص و نجات یافتگان یکی میرزا جان بیک

بیچرلو و کیل بود که چون او را به محمدخان مصاحب ترکمان سپرده بودند مشارالیه در حبس

ملازمان او بهر عنوان که بود فرار نمود و میرزا سلمان بر سر قرار او اعراض بیشتری بمحمدخان نمود دیگری علیقلی خان ...

ص ۷۴۲ س ۱۳ : خواجه افضل وزیر که سابقاً این قطعه میرزا سلمان از نتایج طبع خود بدو نوشته بود. بیت :

ای آصف هراة فراسویت مباد از ماکه چاکران شه ذره پروریم
توشیشه مراتی و ماسنگ این حباب شاید که دور گردد و روزی بهم خوریم
اورا بغلامان شاهزاده صاحبقران سپرده در حیره‌های بالاخانه مدرسه حبس نمودند و
ابراهیم سلطان ...

ص ۷۴۰ س ۱۹ : می‌کوشید.... و دروادی اسراء بزرگ مثل قلی سلطان قورچی باشی و شاهرخ خلیفه و محمدخان مذکور ساخت که مادام که این سه کس را دفع نکنند سلطنت سلطان حمزه میرزا قرار نمی‌گیرد و همگی این حکایات شنیع را بی‌تجاشی بیانگ بلند شهرت میداد و از گوشه و کنار معاندان او این را با قبح بیان بدیشان میرسانیدند و اراده و مافی الضمیرش آنکه چون فتح نموده و بیکهفته بزور اسرای تکلو و لشکر خود و بیاده شهر و بلوکات دارالسلطنه هراة را خواهد گرفت بعد از آن دفع اسرای مذکوره نموده سلطنت را یکی خواهد ساخت و دویی از میان قزلباش بر [خاست] اما نمیدانست که :

کبوتر که پهلو زند با عقاب به قصد سرخویش دارد شتاب
القصه که بتدبیر و عقل خواجه ملک محمدشاهی و خواجه عبدالؤمن قوم مقرر کرد که
پنج هزار پیاده ...

ص ۷۴۴ س ۱ : تاختند... میرزا سلمان را بعضی از غلامان و آقایان در پیش انداخته او را بمدرسه رسانیدند وی خود را بخدمت شاه و شاهزاده رسانیده متحصن به دولتخانه گردید. ازین معرکه و غوغا شهر برهم خورد و غوغایی عظیم و حادثه بزرگ روی نمود. اول آوازه افتاد که شهر هراة گرفته شد تقاره کوفتند و آخر در شهر خبر افتاد که میرزا سلمان را بقتل رسانیدند و در شهر بشارت زدند....

ص ۷۴۶ س ۵ : محروسه خصوصاً دارالسلطنه اصفهان که اصل او از آنجا بود و برادر و ابناء عم و اقوامش در آنجا بسر می‌بردند....

ص ۷۴۶ س ۷ : ... که نوشته شود عرض که دفع الوقتی شود و شبها بمیان آید چنانچه گفته‌اند اللیل جبلی :

که داند که این پرده نیلگون ز بازیچه فردا چه آرد برون
چون مرحومی میرزا ابوتراب نطنزی که مستوفی دفتر خاصه شریفه بود و دفاتر اموال صونک نیز با او بود او را حاضر ساختند و او بمیرزا سلمان و میرزا سلمان به اوعدو بودند او قلم

بدست گرفته گفت چه احتیاج مدت است... یکساعت....

ص ۷۴۶ س ۱۱ : عصر این روز ... جمعی از جلفان قزلباش خصوصاً طهماسب قلی بیگ بن بکتش بیک موصول که یوزباشی ترکمان بود و بجلافت وی اعتباری و ناهمواری موصوف بود برسر او آمده مشارالیه او را برهنه کرده ...

ص ۷۴۶ س ۱۶ : کرده بود چه در ایام حیات و اواخر زندگانی آن شهید بر زبان الهام خود در شبی از شبها که نواب صدر و حضرت میرابوالولی انجوقاضی معسکر در صحبت وی بودند بقاضی معسکر مشارالیه بی جهت رو کرده گفت که عتقرب این طایفه قزلباش مرا بقتل خواهند آورد و کسی که متوجه سیرت من شود نیست و اندیشه کفن دفن من کند بهمه حال به تو وصیت می کنم که چون مرا به قتل رسانند و غریبان سازند پوستین خود را ستر عورت من نمایی و متوجه تغسیل و تجهیز من گردی. سیادت پنه مشارالیه امثال الوصیه سر او را حاضر ساخته پرندهش دوختند و غسل مشارالیه بدان خدمت اقدام نموده ... بعد از تغسیل...

ص ۷۴۷ س ۱۳ : به بیوتات سرکار خاصه شریفه واصل سازد و فتهایی که مشارالیه بر کل املاک خود نوشته بود چنانچه سابقاً مذکور شد که در دامغان خوایی در باب شهادت و رحلت خود دیده، دوازده وقفیه تویسانید که هر کدام یکی از مشاهد مقدس فرستد و آن املاک نفیس را اکثرش در شیراز و بعضی در اصفهان داشت و بر مدرسه که پدرش خواجه میرزا علی جابری در دارالملک شیراز در جنب مزار امامزاده واجب الاحترام شاه علاءالدین حسین - علیه و آله التحیه و الثناء - در راه درب بالکت نزدیک به تل مشهور به تل خلیل احداث نموده و اونیز املاکی که داشته بر آنجا وقف کرده مشارالیه نیز بهمانند ستور بر آنجا وقف نموده به تحریک میرزا احمد ناظر اصفهانی طلبیده تمامی را در پشت آب شستند و دو اقداریک و لدفرخزادیک فرا داغلویشیک آقای باشی که از یساوان صحبت بود تحصیلدار صونک مال و اسباب او و فرزندان که دارالسلطنه قزوین بود و علیخان بیک ایشیک آقاسی باشی شاملو که میرادو بازار بود و در قزوین او را گذاشته بودند نوشته فرستادند و غلامانش که هشتاد نفر بودند چون قبل از آن در دامغان ایشانرا مدبر ساخته بود ...

ص ۷۴۷ س ۹ : جریمه او را به مبلغ پانصد تومان قرار داد و مبلغ دوست تومان کاروانسرای را که در یزد ساخته بنواب شاهزادگی داده سیصد تومان تنمه را همسازی کرد محمدخان و قوچی باشی و شاهرخ خان را با برادر سیرزا نظام الملک خلعات کرده

ص ۷۴۷ س ۱۷ : ابیات

نورالعیان اعیان گرد سم ستوش
موسی صفت همیشه دوسرهای طوش
آمد زعالم غیب «پرنور باد کورش»

شد کشته در خراسان آن آصفی که بوده
چون عیسی مجرد قابل بقرب حق بود
روزی که شد ازین دهر از بهر سال تاریخ

ص ۷۴۸ س ۱۴: ... کارگر نیفتاد :

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای ...

ص ۷۴۹ س ۱۲: خلّاع فاخره از سرتاپا واسب و زین سرّص و بعضی اجناس وامتعه نفیسه بدرون شهر برند و شیخ نصرالدین محمد استرابادی که سالها در دارالسلطنه خدمت شاه سکندر سپاه و اهل حرم و شاهزاده‌ها نموده بود و به تعلیم شاه عالمیان نیز اقدام داشته او را با اغرلویک قیجاچی فرستادند....

ص ۷۴۹ س ۱۹: عازم مشهد.... شعر :

بمنزلگه خویش گشتند باز بخوبی شده صلح را کار ساز..

ص ۷۵۰ س ۱۲: به شهر داخل شده ... و بحمام فرمودند و بعد از غسل زیارت و تغییر لباس سفر متوجه زیارت گشته بعد از تلثیم و تقبیل سلات سنیات و عتبات عالیات شرایط زیارت و لوازم طاعت و عبادت بجای آورده زبان به پرسش سادات و خدام آن روضه عرش مقام گشوده انواع صلات و تصدقات بسادات و مستحقین آنجا رسانیدند....

ص ۷۵۱ س ۱: آثار رساند... با وجود ترکمانیت و جنسیت و تعصب اویمائیت به قهر درآمده در مقام آزار و اندک کنی از صلاح حال او شد. شعر :

وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی

ص ۷۵۱ س ۴: چند عدد طبق اما از آن خبر نداشت که انتقام از درگاه ملک علام مقرر است در هر وقت که میخواید بعمل می‌آورد و بعد از اندک روزی در صندوق اسکان استرآباد ترکمانان آنجا بر سر او ریخته او را هلاک کردند و از جمله ثقه نقل کرد که هزار لنگری چینی که هریکی به سه تومان می‌ارزید از سرکار او بردند و دیگر اثاث او براین قیاس شعر :

ناحق بستانی از کس و ناحق دهی بکس زردیگران برند و تو دلّال مظلمه

شاه سکندرشان چون حال او را مشاهده نمود دانست که مردم مشهد دیگر اطاعت و فرمانبرداری او نخواهند نمود.... ایالت مشهد مقدس....

ص ۷۵۱ س ۷: وزیر کرده ولگی او را به شاه قلی سلطان قارنجه استاجلو که در تدبیر و عقل و فراست نظیر نداشت دادند و الکاه جام و یاخرز را که در تصرف سرشد قلی خان بود بدو عنایت فرمودند و به گمان اینکه چون سلمان خان آقا و اسیرزاده طایفه استاجلوست، تمامی استاجلو که در خراسان است بر سر سرشد قلی خان جمعند انداخته برخدست وی خواهند آمد وزارت مشهد مقدس را که همیشه از جانب دیوان اعلی بواسطه آنکه مالوجهات مشهد مقدس سیورغال سرکار فیض آثار مقررست و مواجب امرا از خارج داده می‌شود به خواجه فتح الله اصفهانی که در آن زمان ناظر دفترخانه همایون بود عنایت فرمودند....

ص ۷۵۱ س ۱۲: نواب صدر وقاضی معسکرو حضرت مولانا عبدالله شوشتری وخواجه افضل الدین محمد ترک که در آن ایام خادم باشی و ناظر سرکار آستانه مقدسه بود طلبیده... از بعضی مناهی....

ص ۷۵۱ س ۲۲: می گفت... و مدتها به تحریر انشا و تسطیر کتابت روم و هند اقدام داشت در راه بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست و نهش او را از سبزوار به مشهد مقدس نقل نمودند و یادگار و خلفی نماند... این رباعی ترکی...

ص ۷۵۳ س ۳: چرا که گفته اند: پیش دستی کن که نبود پیش دستی را بدل... زمانه از آنکس...

ص ۷۵۴ س ۴: ... خانه را به یغما دادند:

عادت آنست که چون سملکتی فتح شود مال غارت شود و خانه همانند برجای اندرین فتح ز اقبال شه کشور گیر مال باخانه و یا خانه نشین شد یغما عورات مسلمانان...

بوجود آمده بود... که در مشهد مقدس او را بحکومت تعیین نموده بودند و در آن روز شاه و شاهزاده با ارکان دولت قاهره در جنازه وی حاضر شده بعد از قواعد شرعی او را در آستانه اماسزاده.....

اشتغال.... از حضرت و اهب المواعب و روحانیت آن امام مظهر المعائب و مظهر الغرایب نصرت و تأیید و دولت پادشاه سعید را که کوس ولای او را درشش جهت عالم آرزوی زدن داشت مسئلت نمود و نجات و فیروزگشتن خود را حسب المدعا که در میانه اعدا و جمعی کثیر از معاندان افتاده بود در تحت قبه مبارکه سامیه.....

بیرون آمدن ندید.... مرشد قلی خان بواسطه سبق خدمت آبا و اجداد بدو دمان جدا و عبدالله خان در مقام تعرض و گرفتاری او در نیامده او را مرخص...

ص ۷۶۰ س ۱۲: بحصول پیوند... خدام شیخ الاسلام بهاء المله والدین محمد عاملیا چنین فرمودند:

این عقد که شهزاده عالم فرمود	با طالع ارجمند و بخت مستعود
چون خیر عقود بود از روی شرف	تاریخ وقوع آن شده خیر عقود...
شاهد...	

ص ۷۶۰ س ۱۴: ... بارگاه برافراشتند... شعر:

سرا پرده از دیبه زرنگار	در آن خیمه و خرگه بیشمار
بسیط زمین در سرا پرده گم	درو بارگه رشک چرخ نهم
بی بزم شهزاده آن بارگاه	ز سرهرسو برافراشته سر به ماه
امیران بجای خود از چهارسوی	فزون هریکی راز جم های وهوی

میدان لب سبزی بود در نزهت و صفا چون خاطر اهل حضور پر نور و عرصه از غایت
نضارت و طراوت غیر تغزای روضه ارم . نظم :

بساط سبزه چون جان خردمند هوای معتدل چون جان فرزند
ص ۷۴۰ ص ۴۶ : بسیار آمد ... شاه سکندرشان در این سور پر سرور به نفس نفیس
نمود اهتمام تمام فرموده بترتیب جشن و براق طوی و جمع اسباب آن امر فرمود و مردم ممالک
عروسه هر که در دارالسلطنه حاضر بود همه را به مجلس حاضر نمود و نثار و ایثار بسیار فرمود
چنانچه حجله سپهر از جمالی عروس ناهید زینت یافته نظیر آن جشن کم دیده . شعر :

بهر جای مجلسی ساختند	بهشتی نو آئین پیرداختند
همه شهر جشن و همه شور و سوز	بهر گوشه صحبت بهر جا حضور
همه مملکت گشته عشرت سرای	مغنی زهر پرده عسرت زدای
سرای جهانرا نوایی سرود	فرستاده هردم به شادی درود

در اثنای آن جشن و صحبت منجمان حاذق و اخترشناسان صادق بعد از رعایت احتیاط
باختیار وقت در مجلس خاص آن شاهزاده عالمیان را با هزاران شمع و چراغ و مشاعل بجانب
حرم محترم برده هرسو زبان تهنیت داشت به ثناخوانی و گهرفشانی برگشادند . پس از آن چون
خسرو خاور به خلوتخانه غروب خراسید و جهان معجز کحلی موضع شب در سر کشید خلوتخانه
زفاف سعادت محل اجتماع نیرین سپهر سلطنت و برج مقارنه سعدین و نیرین آسمان ابهت و جلالت
گشت . شعر :

دهان ناشتا از لقمه پرشد	صدف شایسته یک دانه درشد
لب از یاقوت سابی چون پیرآسود	زر اندر بوته سود و سیم اندود
چو مرغ تشنه زد بر چشمه منقار	از او آب حیات آمد پدیدار

و این مضامعه مبارکه شمس و زهره در شب پنجشنبه ششم شهر جمادی الاول سنه
مذکوره واقع شد و همان شب زفاف بوقوع انجامید . صبح روز پنجشنبه شاهزاده عالم افروز بعد
از حمام بدستور ایام سور و عظمت تمام به مقام مجلس جشن و طوی آمده ساقدوشان رعنا و
پروانچنان ساه زیبا در پیش و پیش آن سه شب چهارده جهان آرا در خرگاه جمع گشتند :

وثافی مدور بسان سپهر	سپهری پراز ماه و ناهید و مهر
درون و برونش معرق بزر	صرح به یاقوت و در و گوهر

کرشمه ساقیان شیرین کار بانها شراب تلخ مذاق خوشگوار باز شده دست بغارتگری
عقل و هوش برآوردند و قفقه سرود مطربان خوش آواز به آهنگ نوای هرگونه ساز راست گشته
پرده دری عشاق مدهوش آغاز نهادند . پس از آن شروع در کشیدن ظرفهای پراز تنقلات فرنگی
و کله های نباتهای معری و نان گرجی و قندآبادجی نموده و خوانسالاران اطعمه و شرابداران اشربه

وحلاوه فرنی وپالوده آنقدر که در وسعت آن صحبت کثیرالبهجت گنجد کشیدند. القصه که..... سیزبان قضا...

ذکر وقایع وحالات شاه عالمیان در...

نوروز این سال فرخ فال را آن برگزیده ملک متعال در باغ شهر دارالسلطنه هراة بدوستکامی وخرسی گذرانید. خان الله و امرا وارکان دولت قاهره در آن بلده فاخره بعد از گذراتیدن نوروز و آن سورپرسور آخروز بمیدان پای حصار آمده شروع در چوگان بازی و بقیق تازی نمودند شاه والاجاه که در آن اوّلین شروع در چهارده نموده بود بسان آفتاب درخشان برباد پای گیتی نورد سوارگشته فرصت گوی زدن و راه تیر انداختن به دلاوران تهمتن آن انجمن نداد و باوجود حدّات سن و صغر ذات محسن در شجاعت و تهور و دلوری آیتی اقتاده و کارهای خجسته آثارش باوجود خردسالی طراز کسوت مفاخر و مآثر سلاطین روزگار دیده گردیده ملهم توفیق ساعت بساعت زبان سعادت بیان گشوده سرود بشارت از پرده کرامت باین مضمون می نواخت. نظم:

چو حفظا الهی نگهبان	توست	جهان از کران تا کران	آن توست
بزن گوی دولت که میدان تراست		خدای جهان را چنین حکم خواست	

وزبان حال در آن زمان ترجمان تقدیر آنهی و واسطه عنایت نامتناهی بود که مضمون بشارت مشعوش نه تغییر پذیرفت و نه در حیر تأخیر افتاد و:

صد قرن در زمان گذرد تا زمام سلک	اقبال در کف چوتو صاحبقران نهد

القصه:

تا در نرسد و عده هر کار که هست سودی نرسد یاری هره را که هست پادشاهی که هفت کشور در نظر او محقر می نماید قناعت به مملکت خراسان نمود و مترصد وقت می بود در اوایل فصل بهار یعنی در زمانی که سلطان نوروز از قهرمان شتا خلاصی یافته سلطان گردون سریر آفتاب به تخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین دورنگ گلین را به فیروزی بیاراستند فراش ظفر بترتیب آئین ریح مسکون سراپرده در کشید و قبه بارگاه رفعت و جلال را از سایبان سپهر گذرانیده بساط امن و آسایش بگسترانید مرشد قلی خان چاوشلو احرام خاکبوسی درگاه پادشاه بهرام انتقام نموده با آقایان فریش سفیدان چاوشلو پیشکش و هدایای بیشمار سامان نموده عازم دارالسلطنه هرات گردید. پس از وصول آن خان رفیع مکان به حوالی آن مملکت شاه والاجاه و خان الله خیر خواه از آمدن وی واقف شدند کس به خیر مقدم او تعیین نموده انواع ماکولات و نفایس خوردنی ها به استقبال او فرستاده روز دیگر خان نیکوسیر با اسراء تائین و آقایان طبقه جلیله شاملو تاعیدگاه و سرخیابان به استقبال آمده آن جماعت را به درون شهر برده به پابوس اشرف اقدس سرافراز فرمودند مرشد قلی خان چون به خدمت رسید به رسم پیشینیان چندی زانورده خاك را بوسه داده و برگردد آن اعلیحضرت مکرر گردید و به زبان حال مضمون این مقال ادا فرمود:

بحمد الله که دولت کرد یاری نشد ضایع طریق جان سپاری

به کلام دل جمال خویش بنمود	مرادی کز خدا مقصود ما بود
ید قدرت به آن معنی رقم زد	به هر راهی که این بنده قدم زد
به کلام دوستان گردید حاصل	تمنائی که دایم داشت در دل

پس از فراغت از آن مجلس وصیبت، منازل مناسب جهت خان و آقایان تعیین نموده و مهمانداران ایشان را زود آوردند و شروع در خدمات و مهمانداری فرمودند خان لله و اسرا و ارکان دولت قاهره هر چند روز به منزل مرشد خان رفته قدم او را به اعزاز و احترام تلقی نموده به مراسم یگانی و عذرخواهی اقدام نمود و همه روزه خانان بعشرت بیشتر در سیرگاهها و باغات به عیش و صحبت و نشاط مشغول گشته یکدوماه توقف مرشد قلی خان در آن دیار واقع شد بالاخره چون مرشد قلی خان را اراده غدیری در خاطر راه یافته بود در آن ایام انتظار براقدام آن می کشید مرشد قلی خان و آقایان شاملو از این عمل قبیح و فعل شنیع آگاه شده در خود داشتند و اظهار آن لایق وقت نمیدانسته اما متوهم و در فکر اندیشه می بودند مرشد قلی خان چهره مصادقت و مصافحت را به ناخن بدگمانی بخراشید چنانچه آثار آن از مجاری گفتار و کردارش می سراید یکدومرتبه آقایان شاملو در خانه و حمام که مرشد قلی خان بکه پیرهن و برهنه بدن بود اراده کردند که او را به شمشیر گیرند علی قلی خان نیکونهاد به محض غلامی و جانشیناری که او در راه شاه نیکو اعتقاد کرده بود و پرده بر روی این کار دریده کشیده بود آن جماعت صاحب اراده راسخ فرمود و اظهار این معامله نمود و همچنان در مقام خاطرجویی و همراهی او می بود مرشد قلی خان چون بر حقیقت حالات اطلاع یافت دیگر تاب مقاومت نیاورد به هر عنوان که بود رخصت گرفته خود را از هراة بیرون انداخت و یکجلمتوجه مشهد مقدس شد اما همچنان در مقام غدر و مکرر فریب با علی قلی خان می بود و همگی مخطوط خاطرش این بود که نواب کامیاب مالک الرقاب را از علی قلی خان گرفته خود لله باشد.... ذکر توجه شاه سکندرشان و شاهزاده صاحب قران از مملکت عراق بصوب آذربایجان.

روزی چند که پادشاه دولتمند و شاه ارجمند سعادتمند در دارالسلطنه گذرانید و از کوفت سفر خراسان بیرون آمدند و قورچیان و لشکریان سامانی گرفته پیوسته اسراء آذربایجان و مغان و قراباغ و شروانات و گرجستان کس به خدمت فرستاده و التماس رایات نصرت آیات بدانصوب و محال می نمودند. چون تعلل و توقفی در رایات نصرت آیات بدانولایات واقع شد اسراء آنسرحد به شکایت درآمده معروض درگاه فلک اشتباه شاه جمجاه و شاهزاده آگاه گردانیدند که معاملات. . .

ص ۷۶۱ س ۱۸: به الکاء خود رفتند و هم درین سال علی قلی خان فیج اغلی استاجلو که از ملازمان و مقربان شاهزاده صاحبقران گیتیستان بود و در معامله قوی ثیل داروغگی اصفهان را در تربت زاوه گرفته به اصفهان رفته بود و بیچین ثیل بدرگاه معلی آمده در مسلک مقربان و مخصوصان شاهزاده منخرط گردید و اسمعیل قلی بیک ولدولی خلیفه شاملو که از محرمان و یکجهتان

شاهزاده ثریا مکان بود مصاحب و همداستان گردید و به اتفاق در خدمت آن سلطان آفاق خدمت می نمود و از تحفه های اصفهان چیزی که بدرگاه همایون آورده اعلی بیگ شیطان بود که کمال رعوبت و زیبایی داشت و غارتگر ایمان بود. درین سفر شاهزاده نیک سیر او را از علیقلی بیگ گرفته در سبک غلامان و ملازمان خود جا داد. و هم درین سفر شاهزاده عالیقدر مجلس شراب را بر ملا انداخته با مصاحبان و مخصوصان به ظاهر یاده می پیمود چه قبل از آن بواسطه خاطر والد ماجد و بعضی از اسرای ریش سفید در خانه مثل قلی سلطان قورچی باشی ملاحظه علانیه آن می فرمود :

اگر چه یاده فرح بخش و باد گلپیزست بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیزاست
پس از آن اردوی همایون از حوالی دارالسلطنه قزوین کوچ کرده

ص ۷۶۲ س ۱ : سرافرازگشتند بعد از قواعد زیارت و مراسم خلعت، سادات و خدام آن عتبه عالیه را به تفقذات و نوازشات شاهانه سرافراز ساخته به فقرا و عوام الناس نذورات و تفقذات و احسانات فرمودند. پس از آن که معامله نزاع و کدورت مذکوره را بر حسب صلاح دولت قرارداد آن جماعت را به خلعت های فاخره سرافراز گردانیدند و ذاع آن آستانه و بارگاه نموده از راه تون سیر خود را به خدمت پدر بزرگوار کیوان و قار رسانیدند....

ص ۷۶۲ س ۱۱ : پیشکش فراوان و تحفه های بی پایان از زر و گوهر و لیدی از ظرایف و تحف و جواهر و لالی شاهوار و اقمشه و امتعه و اجناس نفیسه و اسبان تازی با زین های زرین و قطار های شتر و خیمه و سایبان و خرگاه از سقراط و مخمل و اطلس همه در غایت تکلف و لطافت بشاه و شاهزاده عالیجاه کشیدند بغایت الغایه مستحسن افتاد. شاه و شاهزاده خان شارالیه و آقایان و برادران را به خلعت های فاخره سرافراز ساخته او را مشمول عواطف پیدریغ فرمودند و از آنها بدولتخانه مبارکه نقل نمودند پس از قرار و استقرار در دارالسلطنه تبریز سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخته سادات و قضات و علما و اکابر و اشراف و تجار و اهل حرفه و بازار را به نوازشات خسروانه سرافراز گردانید و هر که ظلمی رفته بود تدارک نموده و فقرا و مساکین را به تفقذات مفتخر ساخته دست ظلم متغلبه را از زیادتی و تعدی و ستم کوتاه گردانید و تشلاق این سال در دارالسلطنه تبریز قرار دارند.....

ص ۷۶۲ س ۲۳ : به تقدیم رسانید او را سلطان حیدر نام نهادند و شاه سکندرشان یعنی جد عظیم الشان و جده اش سلطانم از مقدم این مولود سیمنت و ورود خوشحالی بسیار فرموده بعد از آنکه خانان و اسرا و خواتین ایشان مشتلقها و و نثارها داده بود دست همت دریانوالشان بحرکت در آمده و کافه خلایق را به انعام عام محظوظ گردانیدند و طبقات مردم را فوج فوج از ترك و تاجیک شهری و بومی از فرط احسان و وفور امتنان محظوظ ساختند و اشارت عالی شاه متعالیه به نفاذ پیوست که میرزا عرب منجم سروی که از دقیقه شناسان صناعت تنجیم و مستخرجان دقایق تقویم

بود زایچه طالع آن شاهزاده بنویسد و مولانا مرتضی‌المشهور باحرف اردوبادی در تاریخ ولادت آن گوهر درج سلطنت گفته. تاریخ :

از اوج سلطنت بسعادت طلوع کرد
فرخنده اختری که جهان را ازو ضیاست
سال ولادتش طلبدم ز عقل گفت
از در درج اشرف اگر خوانیش رواست
ص ۷۶۵ س ۱۸: حکم اشرف بدین عبارت منشیان بلاغت فشان و دبیران لطافت بیان
در سلك تعزیر کشیده بدو شفقت کردند :

«فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون تربیت جمعی که بحسب استعداد حسبی و سببی ابا عنجد خلاصه حیات و سرمایه اوقات صرف خدمات این آستان عالیشان نموده باشند و به اعتبار قابلیت ذاتی و مکتسبی گوی تفوق و رجحان از اقران ر بوده از محتتمات امور خلافت و کاسرانی و متحمات سرکار سلطنت و جهانبانی است لهذا امارت پناه شمس‌الالحکومه والدین محمدی بیک موصول را که از صفایح حال فرخنده فال لوانع اشراقات ... تابان و از فاصیه امانی و آمالش اشعه استعداد ... درخشاست و مع هذا باوجود حدادث و عنفوان شباب بمنزله عقل و فراست رشد و درایت از اقران و اکفا امتیاز تمام دارد و من کل الوجوه مستعد تربیت شاهی دانسته بتفوق طایفه موصول و اویماقات ترکمان و آن طبقه سربلند و ارجمند گردانیدیم و زمام اختیار آن زمره عالیمقدار را از اسرا و قورچیان عظام و سایر عساکر نصرت فرجام به قبضه اقتدار او داده فیصل قضایا و مهام و انجاح مقاصد و سرام ایشانرا بعده اهتمام او مقرر فرمودیم اسرای کبار و سلاطین نامدار و سایر آقایان آن طایفه عالیمقدار حسب المسطور مقرر دانسته شرایط متابعت و وظائف مطاوعت به تقدیم رساند و رای و صلاح او را در جمیع مواد کلیاً و جزئاً معتبر دانسته آنچه در هر باب از سوانح امور معظم که واقع شود بدو رجوع گردانند تا بروجعی که متضمن صلاح آن طایفه باشد عمل نموده به فیصل رساند و اگر بذروه عرض باید رسانید با بلغشان و احسن وجود خاطر نشان اشرف اعلیٰ نموده بنوعی که منتج حصول سرام و مقتضی مصلحت ناموس و نام آن طایفه باشد فیصل دهد سبیل امارت دستگاه سومی الیه آنکه در جمیع ابواب قانون حق و حساب و قاعده صدق و صواب منظور داشته از منهج قویم عدالت و انصاف عدول نور زد و از روی استقلال تمام با سر مزبور قیام نموده خود را در زجروتأدیب آن طایفه سرخص شتاسد و بدانچه صلاح دولت قاهره و اصلاح حال آن طایفه داند عمل نماید وقع ذلک بدار السلطنه تبریزی شوال سنه اربع و خمسين و تسعمائه.» القصه که بعد از رحلت محمدی بیک جاوالکاء او را به پسر بزرگ او اسیر بیک

ص ۷۶۶ س ۱: در فصلی که بحسب اتفاق آنسال شدت هوا بمرتبه بود

که آسمان همواره پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین شکم قائم پوشیده :

زیرف گشته زمین همچو صفحه کافور
ز ابر مانده جهان همچو گنبد بی نور

خان عالیشان

ص ۷۹۷ ص ۱۰ : شفقت کرده احکام مطاعه واجب الاطاعه و خلاع فاخره
بوی شفقت کرده آذربایجانرا باو و برادران او و بعضی از ترکمانان بتیول دادند و مبلغ چهارهزار
تومان زوقداز خزانه عاسره برسبیل قرض باوعنایت کرد واورا بدارالسلطنه تبریز فرستادند.....
ص ۷۹۷ ص ۱۷ : گفته اند بیت :

گر بگردی بلاد ایمازا ملحدستان و کافرستانرا

ص ۷۷۰ ص ۱ : ذوی الاحترام ازین مقدمات واقف گشتند مانع رفتن آن صدارت پناه برسرآن
مقدمه گشته نواب صدارت پناه نیز چون دیدند که اسرا برین نیستند و بی رضای ایشان این امرصورت
پذیر نیست بالضرورة این مقدمه درحیز توقیف و تعویق افتاد. اما اسیرخان از عرض آن سخنان
بد هیچنانی مترصد می بود

ص ۷۷۰ ص ۱۹ : با اسراء ... و خواص خصوصاً علیقلی بیگ و محمدی بیگ ساروسولاخ
دواتدار استاجلوبه قلعہ

ص ۷۷۱ ص ۱۵ : بوی دادند یکی چون رود دیگر آید بجای

ص ۷۷۳ ص ۷ : مدفون شد... و داخل بهشت برین گردید. سولانا بعد از ضبط اکثر
علوم به شیراز رفته مدتی در خدمت سولانا جلال الدین محمود شیرازی تحصیل نمود و از آنجا
به زیارت مشهد مقدس سزکی معلى فرموده چند روزی در بلدة المؤمنین سبزوار در خدمت استاد
العلما میرفرخالدین سماکی استرآبادی مباحثه فرمود و از آنجا در سال طاعون عراق عرب که
سنین هجرت به نهصد و شصت و سه رسید بود باتفاق مغفرت پناهی مولانا افضل الدین محمدقائینی
بنجف اشرف رفته از آن تاریخ تا این زمان ارتحال که سی سال تمام باشد سجاور و معتکف آن
آستانه بوده بعد یکسال که سفر حج فرمود دیگر از آن آستانه دوری نمود و درین مدت بمطالعه
فقه و حدیث و تفسیر اشتغال فرمود. تقید و زهد ایشان حد بشر نبود و بلکه ملکی بودند بصورت
بشر مصنفاتش شرح برکنز العرفان، آداب حج، حاشیه ارشاد، رسالات فارسی در کلام و واجبات
اسلام و در تاریخ وفات آنحضرت فردوس منزلت سیرابوطالب معمایى خواهرزاده میرحیدر معمایى
چنین فرمود. تاریخ :

پاك طنيت پاك دامن پاك زاد	مفتی شرع نبی احمد که بود
مفتیان دین ز روی اعتقاد	آنکه سودندی جبین بر خاک او
دانش از گرد عصیان اتحاد	آنکه از آلودگی هرگز نیافت
گفت جنت از قدومش خیرباد	شد روان ناگه سوی خلد برین
تیره شد مهر سپهر اجتهاد	منخسف گردید ماه اوج شرع
چون بمهر چارده معصوم زاد	چون پناه و مقتدای شیعه بود
«حشر وی با چارده معصوم باد»	شیعه ای گفت از بی تاریخ او

... ولادتش در شب جمعه نوزدهم شهر ذی قعدة سنه ست و عشرين و تسعمائه مدت

عمرش شصت و هفت سال. چون تاریخ رحلت والد ماجد آن حضرت «مقتدی شیعه» گشته، تاریخ وفات وی «این مقتدی شیعه» شد پنجاه و سه سال که لفظ «این» باشد بعد از پدر بجوار رحمت حق پیوسته مدفنش صفة بالای سرانمازاده بزرگوار ابراهیم طباطبا منسوب به بقعه حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه. اخلاق حمیده و صفات پسندیده حضرت شیخ بسیارست. حضرت شیخ در اوائل پیش شاگردان والد ماجد خود سیما مولانا محمد ابوطالب مطالعه فرموده بودند و بعضی اوقات با مولانا شمس الدین محمد جعفر و مولانا احمد ابیوردی مباحثه نموده شرح تجرید را با حاشیه بهتر از علماء شیراز ضبط فرموده بودند و در اواخر بتصحیح کتب فقه و رجال و احادیث قیام و اقدام نموده از بلاد عجم خطه کاشانرا خوش فرموده بودند و قریب به هزار تومان در آن مملکت اسلک و مستقلات بهم رسانیده بودند اما اکثر اوقات بابرکات آنحضرت بسفر میگذاشت. مصنفاتش شرح ارشاد حضرت شیخ بعد از رحلت شاه جنت مکان و واقعه و مصادره اسمعیل میرزا ترك توطن کاشان نموده بدارالسلطنه اصفهان نموده تا در حیات بود آنجا بسر می برد علیه و آباءه المجتهدین رحمة الله الملك المبین. و هم در اواخر این سال.....

ص ۷۷۸ س ۶: در اواخر فصل بهار که صحرا و مرغزار پراز سبزه و لاله زار گشته بود و عندلیبان صحرایی به فریاد و فغان آمده کوه و دشت چون مخمل سبز مینمود، شامسکندر شان و شاهزاده صاحبقران از دارالسلطنه هراة در حرکت آمده بچند کوچ به ییلاق اشکبزنزل اجلال فرمودند چه آن سرزمینی بود بغایت نزه و لطیف. نظم :

یکی مرغزاری چو باغ بهشت	که گفتی تورضوان در لاله کشت
گل هفت رنگ اندر آن مرغزار	علفخوار اسبان و جای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه	سپاهش گرفتند یکروزه راه

ص ۷۷۸ س ۹: مظنه آمدن روسی بدارالسلطنه تبریز اراجیف در میانه خلایق مذکور میشد که مقصود آقا کوزه کنانی تبریزی که مدتی در سلک ملازمان حسن بیگ و حسین بیگ یوزباشی استاجلو بودند پس از آن در ملازمت شاه سکندر شان بسر می برد و چند سال قبل از این در ایام میرزا سلمان به ایلچگیری بجانب روم رفته بود پس از مراجعت چند مدت در خدمت امیرخان بسر میکردند در آخر از دست تعدی و ستم امیرخان فرار نموده باستنبول رفت و بعضی مقدمات در باب تسخیر آذربایجان عموماً و از تبریز خصوصاً خاطر نشان پاشایان و وزرای اعظم نمود و باسم اهالی و اکابر تبریز طاوس و قوریقی گرفته نهانی فرستاده و باعث آوردن رومیه فی الحقیقه بلاد آذربایجان او بود و رومیانرا دلیر گردانید. القصه که در حال قضیه علیقلی خان که مدار و صاحب امتیاز دولت و مملکت آذربایجان بود مقرر نمود که برادرش متنفسی از اهل تبریز را مانع آمده نگذارد که از دارالسلطنه بیرون رود و حکم اخراج میرزا عبدالحسین جهانشاهی که قبل از این کلانتر دارالسلطنه بود و مولانا عبد الوفا قاری زاویه که مردم زاویه گمان تسنن

به او داشتند و یک دوی دیگر باخانه کوچ نمود و قبل از ورود اردوی کیهان بوی به ییلاق در وقتی که
 هست. نظم :

ص ۷۷۸ س ۱۷ : ما تجربه کردیم که در ملک شما.

ص ۷۷۸ س ۱۸ : چند روزی که شاه و شاهزاده در ییلاق اشکنبر به خیر و خوبی گذرانیدند...

ص ۷۸۰ س ۹ : و این مطلع نیز از برای او واقع شده و زبان تبریز را نیز در او دخلی

هست. نظم :

آن کرد پریچهره ندانم که چه کرد است کز جمله خوبان جهان گرد بردست
 آن جوان اسیر را.....

ص ۷۸۰ س ۲۱ : شعر :

سرا پرده شاه چرخ اقتدار زمین را کشیده ز دیبا حصار
 همه دشت گشته کران تا کران پراز خیمه و خرگه و سایبان

و در این سر منزل شریف و محفل مزین که رشک سلسبیل است در آن صحرای جانفزا و هوای دلگشا که نسیم بهشت را اعتدال می بخشد و ارم از غیرت طراوت آن رودخانه سر در نقاب می کشد و طرفی انواع ریاحین مشکبو و گلهای رنگین تو بر تو شکفته و در جانب مرغان شیرین زبان بهزار دستان صلابت و نغمه می گفته شاهزاده گیتی ستان یکدو هفته در آنجا به عیش و عشرت گذرانیده و در آن صحرا و بیابان بسیر و شکار مشغول گشته و حوش و طیور نگذاشت. شعر :

ز خون شکاری زمین شد تمام چو دامان چرخ از شفق وقت شام

ص ۷۸۱ س ۲ : و شاهزاده را خان قزلباش بآداب و طمطراق تمام بمنزل خود برده و سرفاخرت بچرخ برین برافراشت. شاهزاده گیتی گردون احتشام تمام امراء و لشکریان را در آن مقام به خلعت و کمرواسب سرافراز ساخت. شعر :

برافراشت خرگاه و برده سرای ز دیبای زربفت کرده پپای
 نهاده به خیمه درون تخت رز همه پیکر تخت زر و گهر
 نشسته برو شاهزاده چو ماه بچنگ اندرش گرز و بر سر کلاه
 ز دست بتان نوش کرده بکام شراب عقیقی ز زرینه جام
 در آن عیش و عشرت... چند روز روان شد از آن منزل دلفروز

ص ۷۸۱ س ۵ : از آنجا بیکرشاط آمده چون معلوم شد که عثمان پاشا بگنجه و ششکور رفته و از آن طرف میل رفتن باذربایجان دارد اردوی عالی از آنجا معتکف گشته بجانب ییلاق باندارجایی در حرکت آمدند .

ص ۷۸۱ س ۱۳ : شعر :

اگر به خصم طریق دگر سلوک کنی ره وفاق سپاری بسی به از جنگ است
 ... و از آنجا بیاز ارجبال تشریف برده چند روز در آن سرزمین به شکار ماهی اشتغال

فرمودند و قزل‌آله بالغ که مانند آن از قسم ماهی نیست و در آن رودخانه‌ها و افراسر شکار فرمودند و چون در این منازل جمعی از صوفیان از بلاد روم شاهی سون شده خود را باردوی همایون رسانیدند آن جماعت خبر آمدن عثمان پاشا را از جانب قارص و ایروان باذریبجان دادند و اردوی کیهان پوی کوچ باوج گکیسا فرمودند و از آنجا به جانب نخجوان نهضت فرمود و در نخجوان کهنه نزول اجلال واقع شد. ذکر آمدن عثمان پاشا . . .

ص ۷۸۲ س ۳: سابقاً شرف عرض یافت که چون ساغری بلاشی مضرب خیام اردوی گردون احتشام گردید جمعی از سرعان خیراندیش بعرض خسرو عدالت کیش رسانیدند و جمعی دیگر موافق آن از صوفیان روم بمسامع عزوجل رسانیدند که . . .

ص ۷۸۲ س ۱۵: از امراء قورچی و سپاهی دواسبه بی‌شتر و خیمه از قریه چولاه و بل ضیاءالملک گذشته آن قطره‌ایست که زیر طاق آبگون گردون مثل آن نیست و آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده‌اند. القصه که شاهزاده از آنجا عبور کرده واز مرنند و در گذشته برسر عسکر رومی رفته ایشانرا از رفتن به تبریز مانع آیند و نواب شاه سکندرشان و قلی سلطان قورچی باشی که میر اردو بود اورا برداشته از راه جولفا وارد وباد آزاب ارس گذرانیده بکوه‌های ارزوم و دول وخواجه خوشنام روند که از طرف تبریز باز به اردوی معلی ملحق خواهند گردید. شاهزاده ظفر لواروز دیگر کوچ کرده و داع والده ماجده نموده سفارش فرزندانش بدیشان نموده متوجه غزاو جهاد با رومیان بدنهاده گردید. شعر:

روان شد باقبال فتح و ظفر
سعدت به فیروزیش راهبر
سعود فلک نصرتش راضمان
جنود ملک درپیش حرزجان

پس از توجه صاحبقران بجانب رومیان، یعنی روز دوشنبه بیستم شهر رمضان المبارک سنه مذکوره چون شب سردست درآمد در میان دوه . . .

ص ۷۸۲ س ۱۷: صباح چون روز شد کوچ کردند در حوالی صوفیان مرنند که در آنوقت محل نزول رومیان بود در مقابلۀ ایشان فرود آمدند و محمدی خان استاجلو را بقراولی مأمور ساخته آنروز نیز مجادله و ستیزی واقع نشد .

ص ۷۸۲ س ۴: فوج فوج چون دریای پروج هجوم آورده محمدخان بواسطه کثرت اعدا غازیانرا از حرب مانع آمد.....

ص ۷۸۵ س ۱۱: احوال خیر مال شاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران اینکه در وقتی که شاهزاده عالمیان از نخجوان متوجه مرنند شد قلی سلطان افشار قورچی باشی که امیر اردو شده بود اردوی همایونرا با اغرق برداشته در خدمت شاه سکندرشان و شاهزاده‌های محترم جهانبا و حرم علیه و صدور و تاجیکان و کارخانها آزاب اورس گذشته بارزوم دول وخواجه خوش [نام] آمده در عقب کوه سرخاب نزول اجلال فرمودند.

ص ۷۸۵ س ۱۴: و همچو شیرعین اورا در میان گرفته التماس نرفتن بینمودند و امرا انتظار سرحد میکشیدند چه در آن ایام نافرجام هنوز لشکر گنجه و قرا باغ باردوی همایون ملحق نگشته بودند و بیست هزار ترکمان و تکنوییک قنم در عراق بودند.

ص ۷۸۵ س ۱۷: و هر کس را برسی خوردند اورا به قتل می آوردند و سرش از تن جدا کرده همراه می داشتند.

ص ۷۸۷ س ۶: چون غازیان از توجه رویان واقف شدند تمکین خود را از دست ندادند چه میدانستند که لشکرگران در عتب خواهد بود پای ثبات در جای خود انداخته...
ص ۷۸۷ س ۱۶: طالبان بانام و تنگ و بهادران با فرهنگ بیدان جنگ در آمده زلزله و غلغله و ولوله در زمین و زمان انداختند.

ص ۷۸۸ س ۱۱: چون علم روم نگوئسار شد باعث برگشتن سردار شد
ص ۷۸۹ س ۹: پس از آن، دست به نهب و غارت برگشادند و هر چه اسم مال از صامت و ناطق بر آن اقتد تاراج نمودند و یک ستف را درست نگذاشتند و قطع جمیع اشجار باغات کردند. اکثر عمارات عالی و مساکن و اماکن را مصدوقه «اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها» مشاهده افتاد و قضیه... صورت حال پیش آمد.

ص ۷۹۰ س ۷: و در این باب تاریخ مولانا مرتضی اردوبادی المتخلص به آصف چنین فکر نمود. شعر:

چو عثمان ثانی فرعون سک بود	بنای ظلم را گردید بانی
جهنم را مقام خویشتن ساخت	ز بد کرداری و بد زندگانی
چو سال فوت آن ملعون بجستم	خرد گفتا که گو «فرعون ثانی»

ص ۷۹۲ س ۷: رویان در میان دیوار بستها و باغات جمع شده عرابها را بر دور خود بطریق حصار نصب نمودند.

ص ۷۹۲ س ۱۲: در عقب و میان شتران شروع در تفنگ انداختن نمودند.
ص ۷۹۳ س ۱۴: فرخ قال یعنی تخافوی نیل که سال ششم است از سلطنت آن بر کزیده خالق افلاک و انجم در دار السلطنه هراة به عیش و خوشدلی گذرانیده در خلال این احوال...
ص ۷۹۳ س ۱۲: گفتار در محاربه اهل دانش و بینش و واقفان کارخانه آفرینش چون فروغ آفتاب جهاتتاب روشن و بسان لمعان صبح صادق مبین است که قادر مختار عزشانه هرگاه دولتندی را خواهد که بلوشان و سوسکان در مقرر سلطنت متمکن سازد و تاج و هاج سلطنت و شهریاری را بفرق فرقدسای او برافروزد و جهانیانرا در ظل رأفت و عدالت اویاز دارد اورا به تباشیر صبح دولت و مبادی ایام سلطنت بطرف تشویشات و فنون واقعات پرورش دهد تا آن

دی‌دولت بهر صفت از اقبال و ثقال و انعام و انتقام و لطف و عنف و مهر و کین و سرعت و تمکین ترتیب یابد و نیر عالم فروز از افق می‌تابد و وطنش... روز بروز بر تضاعف جاه و جلال او می‌افزاید و از انقلابات غریبه و انتقالات عجیبه اصح برهان واضح بیان لایح. بر صدق این مقالات و سوانح حادثات و وقایع حالات شاه حمیده صفات سپهر حرکاتست چه عنایت الهی چون سریر پادشاهی را باو عنایت فرمود اول بار او را به کمال صفات جلال و نعوت جمال تربیت نمود تا قدر دولت سلطنت دانسته غایت عدالت و مرحمت بظهور آورد و در جمیع امور طریق نصف و شیوه سویت سلوک و مرعی دارد. القصه که تا این زمان شاه جهانیان در میان شاسلویان در دارالسلطنه هراة بسر می‌برد. چون رایات عز و جلال از قاین به جانب ترشیز نهضت نموده چون فریقین به قریه فخره سوسفد که مزار متبرکه اسامزاده واجب الاحترام... که در آنجا واقعست رسیدند ترتیب صفوف داده میانه شاسلویان و استاجلویان جنگه عظیم دست داد.

ص ۷۹۵ س ۱: آن دولشگر و آن دو دریای خونخوار بهم رسیدند بهرام تیغ گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست انداخت و سمانک راسخ را نیزه خطی خورد ساخت و زیان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن میگفت صوت نای رؤین به مسامع ساکنان قلعه قنعی افلاک رسید و صدای کوس حربی صور اسرائیل در جهان دمید. شعر:

ز غریدن کوس حربی ز دور	گمان بود کماند سرافیل و صور
گره در گلوها فرو بست کرد	ز بیخوابی اندامها گشت زرد
ز فریاد افغان چون رستخیز	بو حش بیابان درآمد گریز

افواج آن دولشگر در کوشش آمدند و چون اسواج بحر اخضر جوش آوردند نیزه ها چون سپاه ملخ فضای صحر را سیاه کرده نقاب کجلی بر رخسار آفتاب می‌بست و پیکانهای آبدار چون پند دلپذیر مصلحان در دلهای مبارزان می‌نشست و تفتنگ مرکه آهنگ بمؤدای... هر لحظه مهره در دل ایشان می‌انداخت. باد حمله دلاوران حلقهای زلف زره را از هم میگشاد و سرشک خون قیرگون پرچم را رنگ بقم میداد. طاوس اسان از جمله باز می‌ایستاد چون زاغ کمان گوشه گرفت و شاهین اجل پروبال گشوده مرغ روح را صید کرد از شبارسم سمند جهان نورد روی هوا فلک اغبر شد و از خون دل دلیران معرکه روی زمین کان یا قوت احمر گشت. عاقبت الامر شعر:

ستیز دولشگر چو از حد گذشت زمانه یکی را ورق در نوشت

ص ۷۹۵ س ۱۱: خود را برتیب شاهی که بندگان اشرف در میان آن بودند باراده آنکه اعای حضرت را از شاسلویان جدا ساخته خود را در ظل ظلیل ابدی انظلیل در آورد. اتفاقاً به حسب همت این کار را از پیش برده و گروه جمعیت آن جماعت را...

ص ۷۹۵ س ۱۹: در آن معرکه نواب حسین خان شاسلو که در آن ایام جلودار جلو خاصه شریفه بود و به حسین آقا اشتها ر یافته بود بنابر یکجهتی و یکرنگی به جانبی بیرون رفته خود را بدست استاجلویان دانسته گرفتار ساخت و شرح احوال او عتریب شرف تسطیر خواهد یافت و

این واقعه روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه مذکوره بوقوع پیوست و مرشدقلی خان شاه کاسیاب را برداشته خود پیاده در جلو باتاق و خیمه و خرگاه خود برده آنچه داشت همه را پیشکش نمود.

ص ۷۹۵ س ۲۱: شعر:

روان شد سوی مشهد آن پادشاه بیاری اقبال و عون آنه
و چون از غبار سوکب همایون هوای ولایت تربت راوه و محولات مایه بخش مشک
اذ فرو غنبر سارا گشت ، شعر:

بزرگان شهر آگهی یافتند سوی رایت شاه بشتافتند
بهشکرانه جانرا کشیده به پیش که دیدند روی خداوند خویش

ص ۷۹۶ س ۱۲: مرشدقلی خان که این جانشپاری بتقدیم رسانیده آن اعلیحضرت را به مشهد مقدس معلی مژکی آورده مجدداً سلطنت و پادشاهی را رواج داد وصیت کشورستانی آن ثمره شجره دودمان صفوی را در اقطار و امصار عالم منتشر گردانید همگنان رسم و عاداتی که در حین جنوس پادشاهان متعارف است به جای آورده دست و زبان بدعا و ثنا گشاده هر کرا هر چه مقدور نثار و ایثار نمودند

زرو گوهرش بر سر افشاندند ورا شاه صاحبقران خواندند

پس از آن چون آن صاحبقران تخت سلطنت را به فروشکوه همایون زیب و زینت داد و بشارت سلطنتی را در عرصه آفاق عموماً و خراسان خصوصاً منتشر ساخت و مرشدقلی خان و اقوام و ملازمان را از مورد و بزرگ بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانیده پایه قدر و منزلت همه را بلند ساخت و مرشدقلی خان را سار و اعلان ناسیده حکم قضا نفاذ صادر گردید که فرامین و احکام مطاعه من بعد از القاب و کالت و اختیار سلطنت او را بان لقب نویسد و زمام اقتدار و قبض و بسط سهام عالم را بدست او داد و تخت . ایالت دارالسلطنه هراة را به علیقلی خان الله عنایت فرمودند و احکام مطاعه و خلق فاخره جهت او بدارالسلطنه هراة روان ساختند و هراة را بدستور به بتیول او عنایت فرمودند.

ص ۷۹۶ س ۱۵: و همچنین شهر به شهر خراسانرا به امرا شتت کرده هر کدام را

بمحال تیول رخصت انصراف ارزانی داشت و در خلال این احوال بعضی از ملازمانرا که در این مدت بجانشپاری اقدام داشتند خصوصاً حسین خان شاملو که سبق خدمت آن اعلیحضرت داشت و مدتها در دارالسلطنه هراة بجنوداری خاصه شریفه اقدام داشت و در جنگ سوسند گرفتار شده همراه گرفتاران بمشهد مقدس رفته بود شاه عالمیان او را طلبیده در خواست جرایم جنگ از مرشد قلیخان نموده او را مشمول عواطف بیدریغ گردانیده او را توری شمشیر خاصه گردانید و شمشیر خود را باو سپرد و همگی او را با خود انیس و رفیق داشت و همچنین از مظهر شجاعت و مظهر احسان گنج علی سلطان که در آن یورش خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود او را بعواطف

پادشاهانه ممتاز و سرافراز ساخته اول خانی که درمیانهٔ امرا تعیین کردند مشارالیه بود اورا؛ خان لقب فرموده خواف و بناخروزا بدان حاکم عادل عنایت کرده رخصت رفتن بالکاه ارزانی داشت و بعضی دیگر را فراخور حال بموجب و انعام مفتخر و سرافراز ساخت و هرکس را بشغل و خدمتی مأمور گردانید. رباعی :

تأیید الهیش جویاریها کرد عالم بگرفت و کامرانیها کرد
هر بنده که در رکاب او روزی رفت بر مرکب فدر سرفرازیها کرد

چون مجاری امور سلطنت بروفق مرام انجام و انتظام [یافت] همت کیوان رفعت آن اعلیحضرت در آبادی و معموری و کثرت اهالی خراسان عموماً و از مشهد مقدس خصوصاً که دارالسلطنه ساخته بودند بمرتبه رسید که مشهد مقدس با منقبت ... جامه رشک در رود نیل زد و به یمن معدلت آن سپهر منزلت خراسان رشک ربع مسکون گردید.

ص ۷۹۷ س ۱۲: و اسماعیل خان شاملو به خانهای علیخان بیک و کامران بیک اوحدی که سابقاً نواب صدارت پناه شمس الاسلامی میرشمس الدین محمد صدر می نشست نزول نمودند و نواب صدارت پناه مشارالیه در خانهای میرزا عبدالسین که در خیابان و برابر قلعه مظفریه واقع است نشستند .

ص ۷۹۷ س ۱۹: مانده بود در این زمستان اکثر جاها را بحال نشستن و عمارت باز آوردند .

ص ۷۹۷ س ۲۱: و درختها و باغات را تمام انداخته بودند و سقفهای خانهها را با اکثر دیوارها بگمان دغینه شکافته بودند .

ص ۷۹۸ س ۲: و اسرای مذکوره همه روزه و هر شب باتفاق ملازمان خود در سبیه ساختن و نقب زدن به قلعه بودند .

ص ۷۹۸ س ۲: و اسرای بزرگ از اطراف وجوانب قلعه همه ترتیب سبیه خود داده ...

ص ۷۹۹ س ۳: و روزگار جهت دفع عین انکمال اینچنین خطبر محیفه لیل و نهار کشید .

ص ۸۰۱ س ۱: و یاغی گردد چون اهل قم و عمال آنجا ازین مقدمه آگاه گشتند ...

ص ۸۰۱ س ۲: دست ظلم و بیداد و دست انداز گشوده بهر که گمان چیزی داشت اورا

از آن عاری ساخت .

ص ۸۰۲ س ۷: حکم مذکور را میدهد چون در حکم مذکور باسم است خان مخالفت

محمدخان و امرا منظور بود امرا از این درخشم شدند کور حبیب مغارن این ...

ص ۸۰۳ س ۱۲: که شاه و شاهزاده از سرخون ایشان در گذشته بستور پیای بوسی

ایشان مشرف گشته در سلک غلامان منخرط باشند التماس ایشان نزد شاه جهان و شاهزاده

عالمیان ...

ص ۸۰۳ س ۱۶: بولایت آلان و براغوش واهر و تومان مشکین و آن حدود ...

ص ۸۰۵ س ۵ : قاضی معسکر بامرحومی مولانا محمد علی شیخ الاسلام تبریزی بعضی از علما و صلحا و قضاة وریش سفیدان اویماقات که امرا را نصیحت نموده خاطر نشان نمایند که ارشاد و سلطنت در میان قزلباش شاه سکندرشان شاه سلطان محمد واقع است و او شاهزاده سلطان حمزه میرزا را ولی عهد خود نموده و عالمیان و تمامی صوفیان این دودمان خلافت مکان برینند و غیر این به عمل آوردن^۱ و سوای ایشانرا مرشد دانستن^۲ از صوفیگری و طالبی دورست اسرا بعد از اصفاء این مقدمات اذعان بدین مقالات نموده معروض داشتند که ما نیز شاه سکندرشان را مرشد خود میدانیم و نواب شاهزادگی را ولیعهد و جانشین میدانیم غایتش ...

ص ۸۰۷ س ۹ : مزین به جیقه و تاج مرصع و کمر زرین مرصع شده همراه محمدی بیک ساروسولاخ دواتدار که آنکه او بود و جمعی دیگر از یکرنگان ...
ص ۸۰۷ س ۱۱ : آن سه کس ناقص عقل بناحق مقتول شده اند و شاه و شاهزاده در باره او صلب دیدند من بعد در آن صحرا و بیابان ...

ص ۸۰۷ س ۱۵ : بمؤدای «ماعلی الرسول الالبلاغ» باز به اردوی ایشان رفته آنچه لوازم خیرخواهی و عافیت ایشان بود مذکور ساختند و به مواعظات و مراسلات دل ایشانرا نتوانستند نرم نمود ...

ص ۸۰۹ س ۱۴ : سرتاسر مملکت و اردوی بدان عظمت که از نور ظلمت زیبای آن نونهال پر عروس و سرور بود از هول آن واقعه ناگریز دلسوز محل ماتم و انجمن شیون همگنان گشت. شاهزاده صاحبقران ازین واقعه نازله در آن شب هایل به غایت محزون شده اما «والذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا الله وانا الیه راجعون^۳» را مرهم آن جراحت ساخت شاهزاده عالم افروز صباح آنروز حکم بتجهیز و تکفین وی نموده بعد از فراغ آنها و لوازم آداب بشرع مطهر حضرات بسادات و علما و افاضل و صلحا بر جنازه محفوف برحمت بی اندازه نماز گزارده مراسم تعزیه بجا آورده تصدقات فرموده آش حلال دادند و مقرر کردند که ...

ص ۸۰۹ س ۱۸ : که جراحت دل عالمیانست. شرح این مقال و مفصل این اجمال آنست که پیش از این سال به شامت بعضی از مردم بی مال عادت به مداومت فلونیا فرمودند و ترغیب این پریشان آنکه مرحومی میرعلاء الملک مرعشی فلونیایی بود. القصه که آنحضرت طبیعت را بدان عادت داد همیشه مزاج و هاج ایشان از تناول آن منحرف سی گشت تا آنکه سفر آذربایجان روی نمود و یکدو سال برین منوال برایشان گذشت تا آنکه در پاییز این سال که اردوی همایون به بیلاقیات بازار جایی و نخجوان و حوالی دارالسلطنه تبریز در حرکت بود آنحضرت باز بواسطه صحبت جمعی از اعزه که همیشه با آنحضرت هم وثاق در اتاق بودند به طعمها منجز میل کرده مطلقاً از امراض ذمیمه مزمنه نه اندیشیدند و بدان التفات نفرمودند و غافل از

۱- لن : آوردند

۲- لن : دانستند

۳- سوره ۲ آیه ۱۵۶

مضرت آنها بالاخره واقف گشتند که بر پشت پای ایشان ورسی طاری گشته به فکر افتادند. مفارن اینکه اردوی معلی بدار السلطنه تبریز بهد از رحلت عثمان پاشا و رفتن رومیان آمد آنحضرت چون داخل آن بلدة فخره گشتند اراده زیارت مشهد مقدس معلی نمودند که مرخص گشته متوجه گردند. شدت سرما و پروت هوا بمرتبه اعلا بود امراض آنحضرت روز بروز تضاعف پیدا کرده منجر بسوء الغینه واستسفا گردید و آنحضرت پهلو بر بستر نهاده اطباء حاذق جمع گشته ترتیب ادویه و اشربه لطیفه و وظیفه معالجه مشغول گشتند شاه جمجاه و شاهزاده عالمپناه متوجه احوال ایشان شده نوازشات و تفتقات فرمودند و همه روزه وزرا و مقربان و اطباء و حکما را بخدست ایشان میفرستادند چون معلوم عالمیان گشت که مهمات معامله ایشان از صحت گذشته و از دست معالجه و دعوات صالحه بیرون رفته دو روز قبل از آن واقعه ناگزیر که آنحضرت در حیات بودند شاه کامیاب و شاهزاده مالک رقاب منصب ساسی و مهم گرامی صدارت را بخلف آنحضرت جامع کمالات حاوی معقولات و منقولات اسیر تاج الدین محمود که در فضایل و اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده حمیده گوی سبق از افاضل سادات ممالک محروسه ارثاً و استحقاقاً برده شفقت فرمودند و این مژده بنواب مشارالیه فرستاده در همان روز تاج و ساروق و خلاع فاخره با احکام مطاعه جدا جدا از نواب شاه و شاهزاده اتمام یافته بخدست نواب سیر فرستادند نواب سیر در حیوة بود تا آنکه در شب دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه حجه ثلث و تسعین و تسعمانه که بر آنحضرت رحلت منکشف از راقم این نسخه که در خدمت آنحضرت می بود دعای عدیله طلب نموده زبان الهام بیان بوصیت گشاده چنین فرمود که ترا وصی خود گرداندم اگر میسر شود نقل نعش من به مشهد مقدس معلی مژکی نمایی والا بدار المؤمنین که آن نیز از اماکن شریفه و بلاد طیبه است کن و تا نصف شب در حرف و حکایت بود و فرمود که در آذربایجان نگذارد و تا نصف شب در حرف و حکایت بوده فرمودند که بکسی مانم که یراق بر بدن خود چست کرده و شلوار پوشیده متوجه سفر عالم آخرتست و همواره اللهم الحقنی بالرئقی الاعلی ، بر زبان معارف نشان ایشان جاری میشد. پس از آنکه علامت احتضار بر ایشان ظاهر گشت تلقین بکلمه شهادتین و کلمه طیبه اشهد ان علی ولی الله و سایر ائمه المعصومین حجج الله نمودند و لبیک حق را اجابت نموده مرغ روح پرفنوح ایشان از روی شوق و اطمینان بسوی سدره و ملاء اعلی در پرواز آمد. در آن شب غم اندوز بازماندگان بناله باناله و خروش چون دریا بجوش آمده صبح چون این خبر مصیبت جانسوز پناه سکندرشان رسید زبان بآیه کریمه «انالله وانا الیه راجعون» گشوده نواب شاهزاده صاحبقران مهرها و توقیعات آنحضرت را از انگشتی و غیر ذلک طلبیده در کیسه مخمل سرخ نهاده بمهر شریف خود سر آنرا مهر کرده بداعی سپرد که بفرزندان عالیشان ایشان رساند و پس از آن حکم تجهیز و تکفین آنحضرت نموده اسرا و وزرا و نواب سیر ابوالولی قاضی

معسکرواول به مسجد مظفریه نموده در آنجا بریشان نمازگزارند^۱ و سه روز تفریة آنحضرت را در آن مسجد گذاشته بعد از آن نقل به سرخاب نموده در مقبره مرحومی میراشراف اوحدی که از اکابر و اعیان دارالملک آذربایجان بوده به امانت گذاشته شد که در آن وقت حسب الوصیه نقل بعراق یا خراسان چنانچه شرف عرض یافت نموده شود و تصدقات و خیرات و آتش بزرگ و ختمات قرآنی نموده حافظ غضنفر تبریزی که از جمله صلحا و اتقیا بود جهت سر قبر آنحضرت تعیین نموده صبح و شام بتلاوت کلام ملک علام قیام و اقدام مینمود. ملازمان و رکابداران و فراشان هر شب بسمقبره ایشان به افروختن شمع و مشعل مشغول بودند و هر شب جمعه بتصدقات و خیرات و طعامها و حلواها اقدام میشد.

ص ۸۱۰ س ۱۶: قریب به هزار تومان مداخل و حاصل او از زراعت و دهفنت میشده و همه را صرف آینده و رونده مینموده.

ص ۸۱۰ س ۱۸: سردستان حاتم طائی گشته و هر سال زمستان آن اسیر عالیشان پانصد عدد قبا و پانصد پیراهن و زیر جامه و پانصد پوستین و پانصد عربی پاپوش و پانصد کپنک و پانصد فوطه سرترتیب به محتاجان و مستحقان میرسانید و صاحب تاریخ حبیب السیر مولانا غیاث الدین الشهیری خواند امیر در کتاب تاریخ خود [در] ذکر اکابر ایران اسم آنحضرت را برسم سخا و کرم و عطا ایراد کرده چنین نوشته^۲... و این نسخ را تاب ذکر مقامات و حالات و مراتب این دودمان عظیم الشان کثیر الاحسان [نیست] انشاء الله الرحمن مجلدى علیه در ذکر مناقب و اوصاف آن سلسله علیه پرداخته شود بمنه و کرمه و توفیقه. القصه که بعد از فوت میر تاج الدین محمود نواب میر شمس الدین محمد صدر که از پدر نامدار بازماند...

ص ۸۱۰ س ۲۲: «که به سعی جمیل خود بهم رسانیدند مثل باغ باجگاه که در خطه دلگشای خبیص احداث فرموده اند و آن باغیست بطرح که در ربع مسکون مثل و نمودار آن نیست از باغ ارم داگشتر و از بستان فردوس روح افزاتر در میان خیابانها و کنار چمنها و گذرها و بهر گوشه از چهار جانب دیوار درختان چنار و نخیلات نشننده درون انهار باشجار میوه دار آراسته باندک زمانی معمور و مشجر و پر نخل و مکروم ساختند.

ص ۸۱۲ س ۱: و نواب شاهی را با ایشان محبت و التفات زیاده از حد بود و با آنحضرت یارانه و مخصوصانه سلوک میفرمودند و در اول صدارت مبلغ چهل تومان متوجهات رقیات و املاک وی را در ولایت خبیص و کرمان سیورغال ابدی و احسان سرمدی ایشان و اولاد و امجاد بعد از ایشان شفقت فرمودند و در دارالسلطنه هراة بعد از قصد و قتل میرزا سلمان وزیر اعظم مجدداً عنایت بیغایت در باره آنحضرت میفرموده حکم قضای فاذعرا صادر یافت که حکم مجدداً در باب تعویض منصب عظمی صدارت در باب امضاء تنفیذ سیورغالات و مسلمیات و تفاوتهای آن مؤکد بلعنت

نامه نستلابعدنسل در قلم آید. راقم این نسخه نفیسه مسوده آنرا حسب العبارة و اسر آن پادشاه جمجاه درست نویسانیده بمهر آثار مزین ساخت.

فرمان همایون شرف نفاذ یات که چون بسابقه تأیید «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» صدر مسند «انا جعلناک خلیفه فی الارض»^۲ مقر و ذات قدسی صفات و مستقر وجود قدوسی سمات گردیده و از دیوان عالیشان «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان»^۳ نظام بهام «الملک و الدین توانان» مخصوص اولیاء دولت بی زوال و خاص خواص سلطنت ابدی الاتصال گشته بر عموم عالمیان و کافه جهانیان بمثابه شمس شارق و اشراقات صبح صادق ساطع و لامع است که در مقام سپاس این عطایا و موقف شکر این مزایا جلوه همواره داعیه ضمیر انور و اراده خاطر فیض گستر آنست که در نشر عواطف بیکران و بذل عوارف بی پایان و نسبت بمؤسسان ارکان دین مبین و مشیدان بنیان^۴... که بمصدق کریمه «انما یشی الله من عباده العلماء»^۵ و مصدوق منطق العلماء... الانبیاءند خصوصاً جمعی که باین صفات رضیه و ملکات ملکیه مدخول حکم حدیث شریف و شمول مدلول خبر خجسته اثر شرف اختصاص داشته از اعظم سادات عالیدرجات و اماجد تقیاء ذوی البرکات که هر یک نهال باکمال ریاض نبوت و امامت و دوحه طوبی مثال حدایق ولایت و کرامتند و مضمون حقیقت مشحون^۶... مبین ارتفاع و اعتلای منزلت و مکان ایشان است بعلو حسب مستثنی و ممتاز و بسمو نسب معزز و سرافراز بر طبق فحوی^۷... از شایبه ریاعاری بود در اهلیت و احسان و رعایت و استحقاق اشفاق گوی تقوق و رجحان از زمره اعالی جهان و طبقات اشراف جهانیان ربوده باشند بروجهی بذل توجه و التفات فرمائیم که مآثر آن تا انتهای زمان و انقراض دوران بر صفحه روزگار و صحایف لیل و نهار باقی ماند. لهذا مجدداً شمه ای از الطاف کامله بیضاخصال شاهی و رشدهای از الطاف دریا نوال پادشاهی در باره سیادت و صدارت پناه نقابت و افاضت دستگاه نجابت و هدایت انتباه اسلام ملاذخلاق معاذ علامه العلماء الاماسیه فهمامة الحکما الاسلامیه مطاع اعظم النقباء علی الاطلاق مستخدم ارباب العمایم بالاستحقاق شمساً الاسلام و المسلمین محمداً که در جامعیت ملکات علیه و جایزیت کمالات بهیه مشمول این مقالست^۸... و اول جلوس سلطنت روز افزون و بدایت طلوع نیر خلافت ابد مقرون بی وساطت و وسیله غیری بمنصب ساسی رتبت و مهم والا منزلت صدارت نواب کامیاب همایون ما که اعلی مناصب کارخانه خلافت و پادشاهیست من حیث الاستقلال و الانفراد سمت اختصاص یافته مرکوز خاطر انور و مکنون ضمیر منیر شرع پرور آنست که همچنانکه در مبادی حال استقرار آن عالیشان در مسند صدارت مقارن تمکن اشرف اعلی بر سریر سلطنت واقع تا منتهی زمان از آن سلسله علیه تغییر نیافته همیشه با دولت این خاندان

۳- سوره ۱۶ آیه ۹۰

۲- سوره ۳۸ آیه ۲۶

۱- سوره ۴ آیه ۵۹

۷- ناخواناست

۶- ناخواناست

۵- سوره ۳۵ آیه ۲۸

۴- ناخواناست

۹- ناخواناست

۸- ناخواناست

ولایت مکان توام باشد ضمیمه سایر مکارم و تنظفات و علاوه دیگر مراحم و تفقذات فرموده مقرر فرمودیم که چون بموجب حکم جهانمطاع که سابقاً عزاصدار یافت جمع رقبات سیادت و صدارت پناه مومی الیه که بسیورغال مقرر شده بلا مبلغ بسیورغال آن نقابت و افاضت پناه مقرر است هر تفاوت و نو درآمدیکه در سرکار املاک و رقبات آن نقابت منقبت و اولاد امجاد عالی منزلت که در مملکت کرمان واقع است بوده باشد خواه رقبات و املاک قدیمی که به سیورغال مقرر دانسته داخل سیاه جمع و بازدید ننمایند و دانسته به سیورغال ابدی و احسان سرمدی مؤکد بلعنت نامه مقرر شناسند و اصلاً از بابت تفاوت و نو درآمد اطلاق و حوالتی بر آن سرکار ننمایند و قلم و قدم کوتاه و کشیده داشته بعیزان تفاوت و نو درآمد اصلاً در بازدید سرکار آن سیادت و صدارت پناه مدخل نساژند و پیرامون نگردند و از حکم بازدید آنرا مستثنی دانند و بحکم تقیض این معنی مستمسک نشده بهرمضمون که خلاف این حکم باشد در پروانجات سابق و لاحق که هر کس حاصل نموده باشد یا نماید معتبر دانند. بعده حکام عظام دارالامان کرمان و عمال و متصدیان مهمات دیوان و متکفلان اشغال سلطانی که در این باب غایت اهتمام بجای آورده در اسضاء و اجرای این حکم همایون که با المشافه العلیه صادر شده کوشیده مطلقاً مجال تخلف احدی از مدلول لازم الاذعان قضا جریان ندهند و به هیچوجه من الوجوه مساهله جایز ندارند و هر ساله حکم مجدد نطلبند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عارفه را در دفتر خلود ثبت نموده از شایه تغییر و تبدیل و استرداد و انسداد محروس و محفوظ شناسند در این ابواب قدغن عظیم لازم دانسته به هیچوجه من الوجوه از فرموده عدول نجویند و تخلف نورزند «فمن بدله بعد اسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم» اکتب بالامر العالی الاعلی لازال نافذاً مخلصه آفی شهر جمادی الثانی قوی ثیل احدی و تسعین و تسعمائه بدار السلطنه هراة حمیت عن الافات.

القصه که نواب میر در تمامی ایام صدارت فایده بسیار و زر بیشمار به سادات و علماء و صلحا و مشایخ و فقرا و ارباب استحقاق رسانید و شاه سکندرشان اورا مختار علی الاطلاق نموده بودند که هیچ امری را موقوف به عرض اشرف نداشته به رأی صوابنمای خود عمل نماید و در دادوستد موقوفات و نذورات و تعیین مناصب شرعیات قدرت تمام داشتند در هیچ زمانی صدری با استقلال ایشان نبوده اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده آنحضرت همچنانکه در مالیات و تفویض مهمات لا در زبان نواب اعلی هرگز نبوده همانستور در ایشان نیز هم رده هیچ ملتسمی نمیشد. فضایل و کمالات آنحضرت زیاده از آنست که عرض توان نمود یا در نسخها عرض کرده در حیز بیان و نمط تسطیر گنجد. وی جامع منقول و معقول بودند و حاوی فروع و اصول گشتند. در ایام صدارت یکدم بی مطالعه و مباحثه نبودند و تتبع علم اصول و فقه و حدیث و بعضی از اقسام ریاضی و حکمی نمودند و در جمیع علوم و فنون خصوصاً علم عربیت و کلام صاحب فن و قادر و ماهر گشتند و در عبارت و انشاء و کیفیت به انشاگری بیش از منشیان دانا متبحر بودند و خط

تعلیق و شکسته نستعلیق را بغایت خوش می نوشتند با وجود علو نسب و سمو حسب و سمت منصب هرگز خیال کبر و انانیت پیرامون خاطر خاطر ایشان نمی گشت و در میدان سخنوری و شعر و شاعری گوی تفوق و رجحان از شعرای زمان ربوده و فهمی تخلص میکردند و گاهی بفکر آن می افتادند و آنچه از نتایج طبع و قاد آنحضرت سرزده و فقیر بطریق حروف تهجی در سلک تحریر کشیده از قصاید و هفت بند و غزلیات و رباعیات و دیباچه بر آن نوشته و هزار بیت میشود و این ابیات از روایح انفاس ایشانست ، شعر :

تنش را دیدم از چاک گریبان گریبان چاک کردم تا بدامان
سبوی باده بر سر میرود فهمی به میخانه به محرابش نیاید سرفرو خوش همتی دارد
واکثر اشعار آبدار در بار آنحضرت را با کماهی حالات و اوصاف در جلد چهارم کتاب تذکرة الشعراء و مناقب الفضلا که موسوم است به مونس الاربار منظوم ساخته و در اواخر این رباعی بر زبان ایشان جاری گشت:

بودیم بملک عدم آسوده ز غم نه آگه از امکان و نه واقف ز عدم
اقتاد گذر دو روز بر ملک وجود فرداست که این وجود هم گشته عدم

در تمامی یساقها و سفرها از آذربایجان و شروان و خراسان همراه اردوی معلی بودند و در اواخر از یورش ثانی آذربایجان چنانچه معروض گشت ضعف و ناتوانی و پیری بر مزاج شریف ایشان مستولی گشته رحلت فرمودند پس از آنکه شاهزاده صاحب قران از عقب مخالفان متوجه عراق میشد راقم این نسخه نعش نواب سیراز را از سر خاب برداشته بر شتر بسته در رکاب ظفر انتساب آن مالک رقاب بعراق روان شد. اتفاقاً روزی از روزها در راه نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه بر شتر نعش نواب مشارالیه گذشته فقیر از جانب آنحضرت بدینمقال عرض حال ایشان [نمود]

بخدمت تو پس از مرگ مرغ روح مرا همان ملازمت صبح و شام خواهد بود

نواب شاهزادگی را بسیار خوش آمده چون اردوی همایون آن شاهزاده عالمیان بطارم رسید و از قزوین خبر مخالفت امرا و استیلاء ایشان نوعی دیگر مذکور میشد و دغدغه داشت که مبادا به نعش شریف ایشان نقصانی رسد بعد از استخاره نعش مبارک آنحضرت را در مزارهای امامزاده های واجب التعظیم و التکریم امامزاده قاسم و امامزاده ابوالعالی و امامزاده ابراهیم علیهم التحیة و التسلیم که در طارم قریب به پهل شاه رود و سفید رود که بگیلان می رود واقع است بر سبیل امانت تابوت به پلغار گرفته نهاده شد . در روز جمعه بیستم شهر ربیع الثانی سنه ثلث و تسعین و تسعمائه بعد از آنکه جنگ ترکمان و تکل و واقع شد و شاهزاده صاحب قران متوجه شروان و آذربایجان گشت و واقعه هایلله ایشان رخ نمود و شاه سکندر شان و شاهزاده ابوطالب میرزا به عراق و اصفهان آمده در سنه تنگوزئیل نواب کامیاب مالک رقاب اشرف اعلی خلدالله ملکه ابد ا مقرر سلطنت ایران را تحت ظل ظلیل خود در آورده اندیشه و اراده آن بود که مرخص شده نعش مذکور را برداشته به مشهد مقدس معلی مزکی برد که درین اثنا قضیه مشهد مقدس

چنانچه بعد ازین شرف عرض خواهد یافت واقع شد و آمد و رفت به خراسان بشامت اوزبکان بی ایمان قطع گردید و در تاریخ عشر ثالث محرم الحرام اودئیل سبع وتسعین وتسعمائه بطارم رفته نعش مبارک آنحضرت را که از هم ریخته بود در کیسه متقالی سفید نهاده و در صندوقی تازه نهاده نقل به دارالمؤمنین قم نمود و در شب جمعه دوازدهم شهر صفر آنحضرت را بآداب وقاعده مقرر بروضه مقدسه مطهره حضرت معصومه صلوات الله علیها در آورده برگرد ضریح مبارک ایشان در صفا و در آستانه برجانب شرق نهاده شد و تصدقات و خیرات فرموده و آتش حلال کشیدند . له الحمد والمنة که حسب الوصیه آن خدمت را بتقدیم رسانید چه ارض قم در شرافت همچو آستانهای مقدساتست و باسناد صحیح از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که اموات را به بیت المقدس محشر و منتشر بود اما مردم خطه قم که مدفونان و مردگان ایشان را در آن مکان در قبر محاسب کنند از قبر نخست برند و اموات آن بلده مغفورند سه سال و هشت ماه نعش ایشان در طارم بواسطه انقلاب زمان مانده بود اما معامله صدارت نواب میرتاج الدین محمود که سابقاً عرض شد چون احکام مطاعه شاه و شاهزاده باخلاق فاخره بدارالمؤمنین کرمان رسید آنحضرت در فکر آمدن بودند بواسطه رسیدن محصولات و ترتیب اوازم اسباب و یراق آن منصب عظمی چند روزی توقف داشتند و یکمرتبه از تسلط و استیلا بکتش خان افشار که در آنملک دم از مخالفت این دولت میزد اندیشه ناک و ملاحظه داشتند تا آنکه قضیه نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا روی نمود چنانچه بعد ازین شرف عرض خواهد یافت بعد ازین حادثه بکتش خان شروع در طمع از سرکار ایشان نموده اکثر املاک ایشان خصوصاً فرمیتن را که در ایام صدارت خریداری نموده بودند باباغ باجگاه و غیره بعنف گرفتند و بعد از قتل بکتاش خان اوزبکان بکرمان آمده انواع ... بدانحضرت راه یافت و شرح آنها در مجلس ایراد خواهد یافت انشاء الله وحده العزیز و هم درین سال محمد بیگ برادرزاده میرزا کافی منشی اردو بادی که منشی نواب شاهزادگی سلطان حمزه میرزا بود بجوار رحمت ایزدی پیوست و در تاریخ فوت او مولانا آصف اردو بادی چنین گفته :

حضرت شمساً ز جهان خراب	رفت بصد محنت و اندوه و غم
[بیگ] اجل نامه عمرش درید	زد بسوی عالم عقبی قدم
رفت ازین عالم فانی دریغ	با دل پر حسرت و با...
آصف دلخسته بتاریخ گفت	حیف از آن منشی زرین قلم

بعد از محمد بیگ منشی انشا را به میرزاخان ولد میرزا کافی که در آن ایام وزیر قورچیان نواب شاهزاده عالمیان بود داد و وزارت قورچیان شاهزاده عالی را به جناب میرزا جان بیگ شفقت کردند ص ۸۱۴ س ۱۳ : راقم این نسخه چنانچه سبق ذکر یافت نعش شریف میرشمس الدین محمد صدر را برداشته در رکاب ظفر انتساب روان شد .

ص ۸۱۴ س ۱۵: نوروز مذکور را بدستور همه سال شاه مرضی الخصال در دارالسلطنه تبریز نمود و همچنان شاه عالمیان نور حدقه جهانیان ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان در مشهد مقدس معلی در شب جمعه مذکور بطاعت و احیاء گذرانیدند. القصه که شاهزاده سلطان حمزه در حظیره مقدسه بیرون فرمودند و در حوالی آستانه مقدسه و درخانه یکی از سادات شیخاوند فرود آمده چند روز توقف فرمودند.

ص ۸۱۴ ش ۲۲: آخر الامر آن شاهزاده بوداع زیارت آستانه مقدسه آمده بعد از مراسم زیارت دو رکعت نماز باخلاص و نیاز بگذارد و روی تضرع و خشوع برخاک استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش فتح و فیروزی طلبید و بعد از فراغ مناجات بدرگاه حضرت واهب العطیات و یا عالم السرو الخفیات، وداع آن روضه مطهره نموده توکل بر فضل نامتناهی حضرت الهی نمود و بسعادت . . .

ص ۸۱۵ س ۱۱: و خود و فرزندانرا برداشته با غازیان شاملو به الموت آمده متوجه دیلمان و گیلان شد و بصد تشویش متوجه اردوی عالی گردید .

ص ۸۱۵ س ۱۵: و مطلقاً شرم ننمود شعر:

ای مگس منزل سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت مامیداری

ص ۸۱۶ س ۲: و سرکار خاصه شریفه و خانهای تاجیکانی که در دارالسلطنه تبریز در خدمت اشرف بودند خصوصاً میرزا محمد ناظر الممالک اصفهانی . . .

ص ۸۱۶ س ۱۵: نگذاشتند: هر کسی راهوای مملکتی هر سری را خیال سلطنتی
حاصل این قضیه آنکه . . .

ص ۸۱۷ س ۴: بطارم داخل و حوالی پل و دوراه قریب به مزار اکثر الانوار امامزاده قاسم علیه وآبانه السلام . . .

ص ۸۱۸ س ۱: به اردوی عالی مراجعت فرمودند باز بعضی از کج بینان و دوراندیشان اراجیف انداختند که ولیخان تکلوشیخون می آید. چون در میان هر دو اردو مذکور بود که چون اردوی همایون شاهزاده گیتیستان نزدیک قزوین میرسد . . .

ص ۸۱۸ س ۷: و یک مرتبه اویماق تکلورا تسلی ساخت و با ادهم خان نیز وعده چند در میان نهاده ملاحظه اطراف و جوانب نمود پس از آن . . .

ص ۸۱۸ س ۹: در آن ایام مردم دوربین کوتاه نظر را گمان این بود که چون لشکر مخالف زیاده از حد است ظفر ایشانرا خواهد بود شعر:

غلط بین که بدخواه را در سراسر است که فیروزی از کثرت لشگر است

بصد رنج کوشش نماید بجان که جمع آورد لشگر بیکران

نداند که هنگام رزم آوری ز حق نصرت آید نه از لشگری

محمدخان که خمیر مایه این فتنه و فساد بود به طمع زیادتی و زیاده سری پای بر بخت

خود زده بدین حرکت نامناسب و اقدام بی موجب لشگری را گمراه ساخت ...
شوربختی که دهد دامن اقبال زدست
زود باشد که ازین غصه گریبان بدرد
مشارالیه اصلا اندیشه ننموده ...

ص ۸۱۸ س ۲۰ : نزول نمودند ...

روان شد به اقبال و فتح و ظفر
سعادت بفیروزیش راهبر
سعود فلک نصرتش راضمان
جنود ملک در پیش حرزبان

ص ۸۱۹ س ۲ : صباح روز پنجشنبه شهر مذکور، شعر :

روان شد بدان قلعه صاینین
وطنگاه شاهان ایران زمین
خجسته معند ظفر زیران
سعادت قرین نصرتش همعنان

ص ۸۱۹ س ۴ : نزول نمودند و از اتفاقات حسنۀ همان سرزمین جنگ گاه پادشاه سعید
جنت قرین سلطان ابوسعید الجایتوست که اونیز با امیرچوبان که از اسرای پدر او بود جنگ نمود
ص ۸۱۹ س ۱۲ : در وقت فصل ربیع بدیع که سلطان عدالت شعار بهار لشگر
آراسته و ریاحین و ازهار را در عرصه گاه « فانظرالی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض » احضار
فرموده تمام روی زمین را بتأیید من کل روح نهج تسخیر فرمود .

ص ۸۲۰ س ۳ : بنده نواز در روز جمعه نوزدهم شهر مذکور جمع شدن لشگر مذکور
را نپائید و از مقوله فی [التأخیر] آفات اجتناب لازم دید امضای عزیمت را صواب دانست دست
توکل بر حبل متین تأیید صمدانی استوار کرد .

ص ۸۲۰ س ۶ : در آن حال شدی توقف سوار
بنیروی تأیید پروردگار

ص ۸۲۰ س ۱۶ : برافراخت. فقیر مؤلف در آن مصاف در پای علم آن خسرواکناف
وزیده اولاد عبدمناف بودم و یک هزار و سیصدشمردم که با آن شاه دین پرور بودند چون نظر کیعیا
اثرش بر آن غلام دعاگر افتاده فقیر را مخاطب ساخته بر زبان الهام بیان گذرانیدند که قاضی مرد
سید صالحی دعا کن کمینه بدعوات ماثوره مشغول بود دست اخلاص از روی تضرع و ابتهال
بدرگاه حضرت ذوالجلال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت آن سپهر منزلت را مسئلت نموده
و بر حسب سنت سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه و ...

ص ۸۲۳ س ۲۰ : مختار سلطان تکلو بالشگری چنان از کثرت سواد و بسیاری یراق و
استعداد و بی توقف منهزم شده کالجراذ المنتشر متفرق و پراکنده شدند. شعر :

برآمد ز شور سیه رستخیز
نبد دشمنانرا مجال گریز
همه راه اگر دشت و گرپشته بود
پراز خسته وجسته و کشته بود
ز بیم جهاندار صاحبقران
فرو ریخت از هم سپاهی گران
ندیده کسی از دورگرد سوار
گزیدند یکسر طاریق فرار

ابراء مذکوره پاره بقم و جمع دیگر به همدان گریختند .

ص ۸۲۴ سی ۱ : قضا و قدر نظم :

چو سر منزلش داد یزدان پاك
ورا از سیاهی دشمن چه باك
یکی تن که باوی بود کردگار
نباید که اندیشد از صدهزار

ص ۸۲۵ سی ۲ : شاهزاده عالم آرا طهماسب را برداشته بدولتخانه مبارکه داخل

شد عساکر نصرت شعار را از فتح نامدار چندان غنیمت از قطار اشتران پر بار و اسبان تازی
صرصر رفتار بدست افتاد که پای تقریر و دست تحریر بسرحد وصف آن نرسد . شعر :

غنیمت کشان بر در شهریار
غنیمت کشیدند بیش از شمار
آحاد و افراد مردم اردوی همایون که معاش یو می نداشتند چندان مال و شتر بهم آوردند
که از احتیاج بیرون آمدند و از وقت فتح تا صبح در کشاکش بودند و آن همه مال و جمعیتی
که ابراء مذکور سالها اندوخته بودند و ایشان و ملازمان و اتباع بغنم و تعدی از مسلمانان
گرفته بودند صاحب شدند .

ص ۸۲۵ سی ۴ : یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی بر افراخت و لشگر کواکب را
مغلوب ساخت شاهزاده صاحبقران در آن محل بدیوانخانه رفیع برآمده به تخت شهریاری و
جهانبانی برآمده به عشرت و شاد کامی مشغول شد . شعر :

بگرد تخت خوبان سرای
جهان را داده از رخ روشنائی
پریچهره بتان نازك اندام
ز جعد از بهر دلها بافته دام
جوانان لطیف ناز پرورد
ز چشم بد ندیده رویشان گرد
بریشم زن ره عشاق میزد
صلای عشق بر آفاق میزد
کرشمه ساز کرده ساقی مست
ز غمزه ناولك افکن شست در شست
خرامان جام بر کف چون تذروی
شکفته لاله از شاخ سروی

حدیقه منزل همایونرا نزهت و طراوت بی اندازه و روضه سلطنت و جلالت از رشحات فتح
و نصرت و فیروزی سرسبز و تازه و بواسطه بشاشت و خوشحالی آرام انتظام اسباب سرسبز و تازه و
بواسطه بشاشت و خوشحالی آرام انتظام اسباب سرور جنود محبت رخت بسته و سپاه غم و اندوه
پشت هزیمت داده و از صولت عساکر منصور لشگر دشمن شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلی
بر افتاده ساخت . شعر :

که جاوید صاحبقران شاد باد
زفتش جهان یکسر آباد باد
بر او آفرین از جهان آفرین
که نارد بفرش زمان و زمین
زمین گلشن از پایه تخت اوست
زمان روشن از پرتو بخت اوست
فلک بنده و اخترش یار باد
خدای جهانش نگهدار باد

پس از آن تواچیان و ایشک آقاسیان امر به آوردن سرو اختر مه و جماعت اسیر و گرفتار و زنده نمودند .

ص ۸۲۵ س ۲۲: مقرر نمود آقارضای قاضی که از جانب اولاد امجاد میرغیاث الدین صدر سابق اصفهان مشهور بمیرمیران همراه در اردوی اعلی بود و همان ازوکلای سلسلهٔ علیه ایشان بود رفته . . .

ص ۸۲۶ س ۲: شفقت کرده تمامی آنجماعت را کفن نموده در آن محل دفن نمودند پس از آن دبیران لطایف نگار منشیان بلاغت شعار خصوصاً میرزا محمد منشی سابق که در آن اوان مستوفی الممالک دیوان اعلی شاه سکندرشان بود و سمت مصاحبت شاهزادهٔ صاحبقران داشت و مهر بر ضمن احکام عالی شاهزادگی میزد و در آن یورش همراه بود صورت عظیم امور و جلایل احوال که در آمدت روی نموده بود به نوك خامهٔ گوهر بار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها پرداختند و قورچیاز را با طراف و جوانب ممالک محروسه فرستادند. شعر :

بپرداخت منشی صاحب هنر	بسی نامه در باب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلک دیر	ز میدان کافور گرد عبیر
بصد لطف چون گشت پیراسته	بمهر همایون شد آراسته
رسانید قاصد به هر کشوری	صدایش برآمد زهر منبری

صورت فتح نامهٔ قم ثبت افتاد

«امر عالی شرف نفاذ یافت آنکه سادات عالی درجات و قضاة منبع البرکات و ارباب و اهالی و موالی و کدخدایان و رعایا و جمهور سکنه و متوطنان برایاء دارالمومنین قم احسن الله احوالهم و انجح بالخير آمالهم به عنایات بلاغیات عالی و مراحم بلانهایات متعالی مفتخر و سرافراز و مکرم و معزز گشته بدانند که همیشه عون و عنایات و توفیقات نامتناهی قرین روزگار خجسته آثار این دولت بی زوال بوده در جمیع مواد توکل بحضرت حق تعالی جل و علا و حضرت ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و توسل به لطف غیر متناهی حضرت رسالت پناهی صل الله علیه وآله نموده و به مضمون اینکه

خود را به ماسپار و عدورا به ماگذار آنکه ببین که دست ولایت چه میکند

عمل کردیم لاجرم اولیاء دولت قاهره از مکن غیب و محل لاریب باحسن وجهی و اسهل رمزی به حصول موصول میگردد و اعدای سلطنت عظیم الانتقال قرین ادبار و انکسار گشته متوجه دارالبوارس شود و مؤید این حال و مصداق این مقال قضیهٔ طایفهٔ مخذول العاقبة تکل و ترکمان که با وجود شفقت و مرحمت عالی که نسبت بدیشان زیاده از دیگر او یمافات مشاهده عالمیان میشود بواسطهٔ قضیهٔ امیرخان لجاج نموده در مقام مخالفت و لجاج و نمک بحرانی شدند و هر چند حسب الالتماس ارکان دولت قاهره و ریش سفید قزلباش پروا نجات بایشان نوشته خلعتهای فاخره جهت ایشان فرستادیم اصلاً در مقام سرکشی و مخالفت به مضمون «الشقی الشقی فی بطن امه مضمون این بیت که، شعر :

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه سفید کردن آن نوعی از محالاتست
 باز بنا برین طرفه تر آنکه برادر بیدولت بی سعادت طهماسب میرزا را دست آویز کرده نام پادشاهی
 برو نهاده خیالات فاسد در سویدای خاطر جا داده وغافل از آنکه زمام امور سلطنت و پادشاهی
 به مقتضای حقیقت انتمای «توتی الملک من تشاء وتنزع الملک من تشاء»^۱ در قبضه تأیید
 کرد کارست. شعر:

نکوئی جهانداری از سرریست که شاهی نمودار پیغمبر است
 کسی را سزدرایت افراشتن که ده را تواند نگهداشتن
 سریر بزرگی نه جائیست خرد بخوردی کسی گوی دولت نبرد
 در دارالسلطنه قزوین که مقر سلطنت و منزل خلافت این دودمان ولایت مکانست
 نزول نموده خان ومان و عرض وناموس و اموال و اسباب چندین هزار نفس از ترك و تاجیک و
 وضع و شریف برباد افتاده به جمعیت هرچه تمامتر از فحوای این بیت، شعر:
 باولی نعمت از برون آبی گر سپهری که سرنگون آبی
 غافل شد اراده مقابله رایات فیروز آثار نمودند و نواب عالی بتائید ملک متعال و موکب
 دولت بی زوال:

بزرگ کرده او را فلک نگیرد خوار عزیز کرده او را ملک ندارد خوار
 مضمون حقیقت مشحون و ماتوفیقی الا بالله، منظور انظار اجابت آثار ساخته بامرای نامدار
 و مقربان فلک اقتدار و قورچیان نصرت شعار و دلیران لشکر ظفر کردار و خدام عتبه عالی مقدار و
 غازیان شیرشکار و عساکر فیروز آثار قرین نصرت و ظفر به مقتضای «والله یؤید بنصره من یشاء»^۲
 برفع و دفع طایفه شدید القوه شدیم و رایات ظفر آیات بواسطه بقیه عساکر منصوره چند روزی در
 چمن سلطانیه توقف فرمودیم. در این اثنا خبر رسید که مخالفان ضلالت نشان از روی غرور به
 ییلاق جیکچکی آمده همانساعت بلا توقف اردوی کیهان پوی کوچ کرده در چمن صایین قاعه
 چتر فلک فرسای براوج اعتلا افراشتیم چنانچه فاصله بین الفریقین زیاده از دو فرسخ بود روز دیگر
 که روز جمعه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه تسعین و تسعمائه بود قرین فتح و اقبال پای سعادت
 در رکاب دولت و اقبال نهاده بشوکت هرچه تمامتر سوار شدیم و عساکر گردون مآثر و غازیان
 عظام و قورچیان عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام و توپچیان و تفنگچیان بهرام انتقام و سایر
 ملازمان ذوی الاحترام در رکاب نصرت آیات ترتیب میمنه و میسره داده و صفها آراسته شروع
 در مقدمات جنگ و جدل شد. نواب عالی در ترتیب جا گرفته دست راست و چپ را بامرای عظام
 عالی مقدار و شیران بیشه گیر و دار سپرده چرخچی تعیین فرمودیم و مخالفان بی ایمان بهیات اجتماعی
 قشون قشون و فوج فوج پیش آمده صف آرای کرده شعله حرب التهاب یافت مکرراً از طرفین بر یکدیگر
 تاختند مرتبه اول شکست بر چرخچی مخالفان افتاد علی سلطان ولد ولیخان تکلوکه سرمایه

فتنه و فساد ایشان بود بقتل رسید و مخالفان زور آورده چرخچی مارا گردانیدند مجملا تا عصر تنگی جنگ عظیم بهم رسیده بود آن نمک بحرامان دل از جان برگرفته نزدیک بدان شد که چشم زخمی عظیم واقع شود که نواب عالی به مضمون خیر مشحون «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» تکیه برالطاف بینهایت بارالهی و امداد بواطن قدسی موطن حضرات عالیات نموده به مضمون این بیت :

کسی را که ایزد بود کارساز زیاری لشکر بود بی نیاز

با معدودی چند که همراه بودند به موجب نص کریم صریح کم «من ثمة قلیله غلبت فته کثیره»^۲ بنفس نفیس حمله کرده باوجود آنکه قلیلی از ملازمان مخصوص در رکاب عالی در تیب مانده بودند بروجهی پیش برد که مخالفان و موافقان مخلوط شده تمیزجوانان طرفین از یکدیگر نمی شد بحسن توفیق ملک متعال و مساعدت بخت فرخ فال شکست برلشکر نکبت اثر ایشان افتاده نسیم فیروزی و شمیم نصرت و فیروزی برپرچم علم ظفر فرجام وزید ، مخالفان بی شکوه بیکبار منهزم شدند و غازیان شیرشکار برادر بیدولت طهماسب را با محمدخان روسیاه و مسیب خان نامراد و بیرام خان ولد سولاخ حسین و مرتضی قلی ولد اردوغدی خلیفه و علی سلطان ترکمان گرفته دویت سیصد کتل را در پای تیب ایشان از پشت زین برروی زمین انداخته سرهای ایشانرا برسر نیزه ها کردند و سرولیخان تکلو و علی سلطان و لداو و خلیل بیک نموده ابوطالب میرزا، بیرام بیک قراب اغلی و شاه قلی سلطان تکلو برادر امیرخان و سرداران ایشانرا بنظر هالی در آوردند و تفصیل آن بروجهی است که درضمن پروانچه نوشته شده. غرض که بهیمن تأیید الهی چنان فتحی شد که در هیچ عرصه و اوان کسی نشان نداده. شعر :

چشم فلک ندید و نه بیند به هیچوجه این دوات عظیم که ما را میسرات
بیت :

نباشد چنین کارها سرسری که ایزد دهد نصرت و یرتری

الحمد لله الذی اذهب عنا الخرن^۳ که اعدای دین و دولت ابدی الغایت نیست و نابود شده و مملکت عراق مجدداً بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و اصلاد غدغه از هیچ ممر بخاطر انور راه نیافت روز دوشنبه و یکشنبه آنجا توقف نمودیم که سرها و اخترها کشیدند و بلا توقف متوجه الکاء همدانیم و بعد از قرار و مدار مهمات عراق باستعجال تمام بدارالسلطنه تبریز مراجعت نموده به محال متعلقه رومیه شومیه رفته آن بلاد را به تحت تصرف این دولت قدیم الامثال می آوریم باید که بدین مژده مسرت آثار که مصحوب رفت آثار نظام الدین مهدی قلی بیک ایشک آقاسی ابواغلی فرستادیم مسرور و شادمان بوده آوازه طبل شادمانی و غوغای تقاره شادکامی به عیوق رسانیده در دعا گوئی تقصیر ننمایند

نواب شاهزاده گیتیستان بعد از دو روز از آنجا کوچ کرده به قصد آنکه جمیع امراء گریخته جمعیت نموده به همدان میروند و از آنجا فتنه کرده به بغداد متوسل خواهند شد اراده یورش همدان نمودند و راه از قزوین گردانیده ...

ص ۸۲۶ س ۱۷ : وشمشیر در گردن انداخته به شرف پایبوس شاهزاده صاحب قران، سرافراز گشتند . علیقلی خان استاجلو چون توجهی به ادهم خان داشت در مقام تربیت و محافظت او گردید.

ص ۸۲۷ س ۱۱ : سوق کلام در توجه شاهزاده سپهراحتشام بجانب بلده قزوین در اول جوزا یعنی در زمانی که سلطان گل بر تخت تجمل قرار گرفته و بلبل هزارستان به صد زبان و بیان به انواع فریاد و فغان باغ سعادت را پر نوا ساخته و اطراف جنمها به انواع سبزه و ریاحین آراسته، شاهزاده صادق الاعتقاد و العقیده همت عالی نهمتش بمقتضای آن شد که درین فصل بهار عدالت شعار سری بدار السلطنه قزوین کشیده و بعد از سیروتماشای گل :

سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت و اطراف جویبار سپاه سمن گرفت

به احوال ستمدیدگان و جفا یافتگان و تاراج زدگان آن بلده جنت نشان باز رسیده تلافی جبر و آزار خاطر ستمندان آن جماعت نماید و مقرر شد که اردوی همایون همچنان در ییلاق خرقان توقف داشته نواب مالک رقاب با امرا و مقربان شاهی بسیر و تماشا رفته زود مراجعت فرمایند. آخر روز سه شنبه سلخ جمادی الاول سنه مذکوره بسعادت و کامرانی سوار گشته متوجه دار السلطنه شدند. شعر :

بزرگان شهر آگهی یافتند پیابوس شهزاده بشتافتند

بشکرانه جانرا کشیدند پیش که دیدند روی خداوند خویش

و شهر را آیین بسته از هر طرف تعبیههای لطیف انگیزته روز چهارشنبه غره شهر جمادی الثانی یکسر باغ سعادت آباد که رشک باغ ارم و فردوس پر نعم است تشریف بردند :

جهانی بشادی بیاراستند بهرجای رامشگری خواستند

همه شهر در زیور و درنگار گهریوش شد هم زمین از نثار

بآیین بستند هر چارطاق که هریک بدی رشک نیلی رواق

پپوشیده برهریکی زیوری فرازش بهر گوشه رامشگری

همه مملکت گشته آراسته درویم و دیوار برخاسته

شاهزاده صاحبقران در باغ فردوس نشان به عیش و نشاط و کامرانی گسترده بزمهای

خسروانه آراست. شعر :

بگسترده فراش صد نوع فرش ز بهجت زمین گشته مانند عرش

شد آراسته بزمی از ناز و نوش که مثلش ندیده به مینو سروش

خورشهای الوان ز اندازه بیش به خانهای زرین نهادند پیش

می ارغوانی به زرین قدح به سیخواره افتاده عکس قدح
ساقیان سیمین ساق و پروانچیان زرین نطق ساغرهای مالامال در گردش آورده مغنیان
خوش الحان و نغمه سرایان شیرین زبان نوای ارغنون و صدای بریطوقان در گنبد گردون انداختند
و دعای آن خسرو دین پرور بدین ترانه و سرود می نواختند. بیت :

که تا باشد جهان صاحبقران باد زمانه حکم کش او حکم ران باد
مظفر باد بر اعدا سپاهش نیفتاد از سر دولت کلاهش
مرادش را سعادت راهبر باد ز نو هر روزش اقبال دگر باد

و بعد از عیش و عشرت بدولتخانه مبارکه درآمده سایه التفات بر ساحت آن بلده و تدبیر
مصلح ساکنان آن خطه نفیسه انداخت. سادات و علما و اکابر که در آن بلده بودند همه را
به نوازش خسروانه سرافراز ساخته خلعتهای پادشاهانه شفقت فرمود و هر که را ظلمی رسیده بود
بعدالت تدارک فرموده فقرا و مساکین را به انعامات مفتخر گردانید.

ص ۸۲۸ س ۷: برادر اسمعیل قلی خان شاملو دادند و ایالت شیراز را چون قبل ازین
به علیخان مرحمت کرده بودند بدو عنایت کردند. مهدیقلی بیگ ساروشیخ ذوالقدر را
و کیل وریش سفیدآقایان ذوالقدر نمودند و الکاء بوانات و کبیروطسوج کاشان بسیل سلیمان کمونه
دادند و الکاء سمنانرا اضافه خوار کرده به پسرزاده تبت اغلی عنایت کردند. چون ادهم خان
ترکمان با آن همه عقوق و یمک بهرامی ...

ص ۸۲۸ س ۱۴: که از تبریز روگردان شده بود بمیان ترکمانان رفت و در معرکه جنگ
پیش آهنگ بود التجا بدرگاه نواب عالی آورده و ملتجی به علیقلی خان قیج اغلی گشته شاهزاده
جرایم اورا مقرون بعفو ساخته ...
بمؤدای «والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین» او را همان به حالت
خود باز گذاشته ...

ص ۸۲۸ س ۱۱: بتاراج رفت و صاحبقران دست در میانوال گشاده ابراء مذکوره را
نوازشات نموده خلعتهای فاخره خسروانه دادند. شعر:

چو بحر عنایت درآمد بجوش سپه جام انعام کردند نوش
سرانرا همه خلعت خاص داد به بخشش دل همگنان کردشاد

ص ۸۲۸ س ۱۹: از گناه ... در گذشته. شعر:

بدرگاه او هر که کرد التجا همه کار او شد به خوبی روا

ص ۸۲۸ س ۲۳: القصه که مدت یکماه و کسری شاهزاده عالی در دارالسلطنه قزوین
توقف داشتند. گفتار در توجه شاهزاده صاحبقران به آذربایجان. بعد از وقوع فتح مبین چنین
و قرار و مدار مهمات عراق و فارس در دارالسلطنه قزوین شاهزاده صاحبقران نصرت قرین آرزم

آیین در ساعت سعدسعید در عشرثانی شهر شعبان از دارالسلطنه قزوین بیرون رفته ...
 ص ۸۲۹ س ۷: شاهزاده جهانیان منزل به منزل از روی عیش و نشاط و فراغت وصحت
 شعر:

بهر منزلی مجلسی ساختند بهشتی نوآیین پرداختند
 ص ۸۲۹ س ۸: استقبال فرموده مقدم یکدیگر را به مراسم اعزاء و اکرام گرامی فرموده
 از جانبین دقیقه از دقایق شرایط حرمت و خدمت و نوازش فرو گذاشت ننمودند. پس از آن داخل
 شهر شده.

ص ۸۳۰ س ۱۵: به کنار رفت . شعر :
 اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد [رگی] ' تا نخواهد خدای
 ص ۸۳۰ س ۱۸: شعر . بیت :
 تادر نرسد وعده هر کار که هست سودی ندهد یاری هریار که هست

ص ۸۳۱ س ۳: روز چهارشنبه بیست و چهارم

ص ۸۳۱ س ۹: آب شهر

ص ۸۳۱ س ۱۷: سه شنبه ششم شهر مذکور

ص ۸۳۲ س ۱۵: مهدی قلی خان مشهور بسیماون

ص ۸۳۱ س ۱۷: نمیتوانست نمود. شعر :

آن حصاری که طرف بلده او در علواز ستاره دارد عار

حصن او حصن اختر ثابت بام او بام گنبد دوار

ص ۸۳۲ س ۱۹: و اکثر اسرا در رکاب شاه مستطاب و شاهزاده کامیاب بودند

بخاطر باریافتگان آستان خلافت مکان رسید که یکمرتبه دیگر بقرباغ رفته لشکر عظیم فراهم
 آورد .

ص ۸۳۳ س ۱۴: علی خان که بخدمت نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اعلی ابوالمظفر

شاه عباس بمشهد مقدس آمده هر کدام شهر که از عراق و خراسان که خواهد به تیول او مقرر شود
 مرتضی قلی خان . . .

ص ۸۳۳ س ۱۵: می بود و اراده رسیدن بخدمت آن اعلیحضرت در خاطر داشت و در

وقتی که . . .

ص ۸۳۴ س ۲۰: توقف نکند و الکاء استرآباد را که الکاء او بود بحوزه تصرف درآورده

ص ۸۳۵ س ۲۱: چون مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلی خان شاملو بواسطه

بعضی از ولایت قم که به تیول او بود در قم بود چند نفر از شتران او و چند قطار از شتران
 ترکمانان همراه غازیان ذوالقدر بکسیب برده بودند . .

ص ۸۳۶ س ۶: و خود باملازمان خود سوار شده پنج دروازهٔ قم حراست نمود چهار را بست و یکی را گذاشت که آمدن غازیان از آنجا باشد چون شب از مردم شهر و محلات جمعی کثیر را بمرحلهای بارو فرستاد آنشب تا صبح بامردم قم و جماعت قم کشیک داشت. صباحی مرشد قلی سلطان که در حوالی آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ معصومه سلام الله علیها او را با فرزندان در آنروز جناب مولانا آقا جانی متولی سرکار آستانهٔ مقدسه با حضرت میرمخدوم قاضی القضاة قم... ص ۸۳۶ س ۷: در این اثنا خبر رسید که نواب جهانیان کاسران صاحبقران علی قلی سلطان حاکم قم را رخصت داده بود که بعراق آمده بعضی ایل و الوسات غازیان را که در شراه و فراهانند جمع نموده بدرگاه رود سلطان مشارالیه را در زنجان رود گذاشته اند. مشارالیه از سلطانیه بولایت شیراز روانه شد. مرشد قلی سلطان شاملو و هفتاد نفر دیگر از ترکمانان با وی می بودند او را سردار لشکر ذوالقدر و اهل قم نموده صد کس دیگر از ذوالقدر و مردم خود و از قم سان داده فرزندان علی قلی سلطان و مرشد قلی سلطان بنارین قلعه برده بر هر که از ترکان که محل اعتماد بودند فرزندان ایشانرا داخل نمودند و هر دروازه را به ذوالقدریان و شاملویان سپرده بردنارین قلعه کسی اعتمادی نیز تعیین نمود و بمردم شهر و محلات آدم قسمت نموده مقرر شد که تمامی حصار و مرحله را تا صبح محافظت نمایند و از سرشب تا صبح مرشد قلی خان را سوار کرده دورهٔ شهر را از درون حصار گشته طریق جرأت کشیک مرعی می شد. اتفاقاً مولانا آقا جانی که بر ساله رفته بود با زن در اصل مولانا از حزب ترکمانان بود و با محمد خان و طوایف ایشان تبریزی داشت (۹) ترك سفارت و نمک خوردگی اهل قم را گذاشته مرغبات در آمدن ترکمانان بقم کرد. خان روز دوشنبه ۱۱ شهر محرم از آنجا کوچ کرده یکفرسخ را پیش نشسته بمراغه طیب و طاهر آمد و مولانا از درب ری به شهر داخل شده بعضی از مردم که بر دروازه و پشت حصار به محافظت اشتغال داشتند بایشان رسانیده که شاهزاده حمزه میرزا را شهید کرده اند و شما به عبث هرزه کاری مکنید و حریف ترکمانان نمی شوید اولی آنست که در پی کار خود بروید. چون مولانا را منزل در بیرون شهر بود یقین که چون مرتضی قلی خان و ترکمانان به آستانه میرفتند مشارالیه دیگر فساد و تحریکات میکرد غازیان شاملو و ذوالقدر صلاح وقت در آن دیدند که مولانا آقا جانی را با سایر ترکمانان که درین... بودند مثل ابوالمعصوم میرزای موصول و طهماسب قلی بیک عمزاده او و زینل بیک [کرد]^۲ و قریب ده پانزده نفر از ترکمانان ملازم امرای ترکمان بحرمت و عزت هر چه تمامتر در خانههای واقعه در قلعه نشانده از یراق جنگ ایشانرا عاری داشتند و خدمات میکردند تا معاملات مشخص شود. القصه که روز دیگرش مرتضی قلی خان با اجلاف و او بایش ترکمان بقم آمدند و در جوار مزار حضرت معصومه علیها الصلوٰة و التحیه ماوا گرفتند و ملازمان ایشان بدریغ هارونی و سایر باغات فریب بآستانه خیمه زده ارادهٔ یورش شهر نمودند.

ص ۸۳۷ س ۱۷: به رسالت فرستاده امیر اسماعیل مختار ساوجی وزیر وی مرددانی

عاقل بود باو بیغمی چند نمود الحق مشارالیه نیز چیزها درین باب درخفیه خاطر نشان او کرده بود تا آنکه در مرتبه اخیر مبلغ ده تومان جهت میراسمعیل وزیر و پاره آرد وجو و گلاب و نار و میوه و چورک و حلوا جهت سرکار خان فرستاده شد.

ص ۸۳۸ س ۸: شهر رسانیده تا آنروز تخته‌پل را انداخته بیرون رفته تا سرقلعه استقبال نموده و سلطان را به شهر درآورد حاصل که در آنروز راقم . . .

ص ۸۳۸ س ۱۶: گرفته پس از قرار و استقرار سلطان در نارین قلعه و خبر آمدن مرتضی قلی خان باز به حوالی بلده و سر رودخانه . . .

ص ۸۳۹ س ۴: کاشان و عمال آنجا از وزیر و داروغه که از جانب نواب شاهزاده منصوب بودند . . .

ص ۸۳۹ س ۱۲: احکام همایون بعزل سلطان شاملو که در دارالسلطنه قزوین و حسین قلی سلطان استاجلو برادر علیقلی سلطان شاملو که در ری بود و علیقلی سلطان که در قم بود . . .

ص ۸۳۹ س ۱۶: گریزگاه نداری. اما آنچه در قم باو متقبل شده بود مشارالیه بابا احمد قمی را که ملازم او بود آن مبلغ را به تحصیل او داد و چون علی قلی سلطان به قم آمد بابا احمد را ملازم سلطان ساخت و آنچه را وصول نموده به سرکار سلطان داد.

ص ۸۴۱ س ۵: روز سه‌شنبه

ص ۸۴۱ س ۱۳: می‌فرمودند و مغنیان و مطربان خوش‌الحان به سرود این ابیات مجلسیان را آگاه می‌کردند. شعر:

مغنی به آواز چنگ و چغانه	چه خوش‌گفت در شاه غم‌این فسانه
که ای شاه برخیز کافاس عمرت	بود مایه دولت جاودانه
غنیمت شعر شام عشرت که داند	که روز دگر زنده باشیم یا نه
مباش از می لعل خالی زمانی	که پیداست بنیاد کار زمانه
درین بزمگه چند غافل نشینم	ز صوت اغانی و چنگ و چغانه
بکعبه مرو جامی از خانه خود	که خالی نباشد ازوهیچ خانه

ص ۸۴۲ س ۱۸: پرواز نمود و از این صحرای اندوه و ملال بجوار رحمت ایزد متعال انتقال فرمود تا جهانست سلطانی‌چو او بر تخت سلطنت نشست و سروری به اعتدال او درجوبار مملکت نرسته. شعر:

بکوشش چو رستم به بخشش چو حاتم
چو نوشیروان عدل و حیدر دلاور
عمر شریف آن اعلیحضرت هجده سال هشتماه تمام بود آخر الامر . . .

ص ۸۴۳ س ۱: ترا حرم به . . .

شد وقت که این جهان حمال
بنهند محفه مه و سال

شد وقت که مرکبان انجم
هم نعل بیفکنند و هم سم

و در آن شب دیجور صیحه محشر از نزدیک و دور بر [خاست] و نفیر نوحه از امیر و وزیر و صغیر و کبیر

کوشواره کنگره ایوان گشت و آوازه فغان وزاری از اوج سپهر زنگاری بگذشت و آن هنگام زمستان و موسم برف و باران بود و آفتاب عالمتاب از حجاب سحاب روی جهان آرا نمود چون ماتمزدگان پیوسته گریان بود و رعد و برق سوزان و خروشان القصه که آلاچی ...

ص ۸۴۳ سی ۱۳ : و سپهر بی مهر خدنگ بلا از کمان جفا برگشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی به زوال آورد و اسباب سلطنت که در غایت کمال ارتباط یافته بود میل انتقال کرد. روزگار غدار عین الکمال را جمال نمود و نیل دغدغه از مصیبت آن شاهزاده بر جمال حال جهانیان کشید .

ص ۸۴۵ سی ۷ : دارالارشاد ردیبل تقل نمایند و در درون حظیره منوره مقدسه مدفون سازند و ایشان از اردو جدا شده چون شب درآمد در کنار همان آب خیمه و خرگاه زده شمعها و مشعلها افروخته حفاظ کلام ملک علام بتلاوت اقدام نمودند. شعر :

شب آمد چه شب از دهای سیاه فرو بسته ظلمت پس و پیش راه
شب سخت بی مهر و تاریک چهر بتاریکی اندر که دیدست مهر
فرو دوخته لب بمسارها ستاره گره بسته بر کارها
قصه در شب گذشته که این قضیه واقع شده هنگام توجه به منزل دگر ...

ص ۸۴۴ سی ۱۸ : آه از کشتن سلطان حمزه و مولانا آصف اردوبادی در تاریخ رحلت آن جنت منزلت بهتر یافته. تاریخ :

شاه سلطان حمزه صاحبقران گشته شد از جور گردون بیکنه
عقل گفتا سال تاریخش بجوی از «طلوع دولت عباس شاه»

سلطان حمزه میرزا شاهزاده بود در کمال شجاعت و عدالت و کرم و صفت از تاجداران روزگار و تخت نشینان جم اقتدار برتر، در چمن دولت خویش جز نهال احسان نمی نشاند و تا تغییر احوال لیل و نهار و تبدیل غم و انتقال جز تخم مروت و عاطفت بر مزارع قلوب نمیکاشت و با خلاق حمیده و آداب پسندیده موصوف و معروف بود. انعام عام چون فیض غمام بغاص و عام میرسید و جهان و جهانیان در پناه رأفت او آرمیده بودند. جهت مناقب و آوازه محامدش در اطراف جهان منتشر شده بود میلش همواره بعدالت و رفاهیت عجزه و رعیت پروری می بود و در ایام فرح انجام او امور دیوانی و اسباب جهانیان در غایت انتظام سرانجام داشت. القصه شاهزاده با وجود این حالات پیوسته شمع تمام به شرب مدام داشت و زندگانی را بی لعل فام حرام می پنداشت چون نرگس و لاله همیشه در هوس جام و پیاله بود و یسان لب لعل جانان بی راح ریحانی و شراب ارغوانی دهان نمی گشود تا در آن شب جانستان شرابیهای گران آن بر سر ایشان آمد چنانچه عرض یافت .

که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست که نه در آخر صحبت بنداست بر [خاست]
و مدت سلطنت و حشمتش نه سال تمام ...

ص ۸۴۷ س ۱: شاه عباس تعلق دارد و سالهاست که در خراسان بر سریر سلطنت متمکن است و تا غایت که برادر بزرگ کامکارش در قید حیوة بود پیرامون ممالک عراق و فارس و آذربایجان نمی‌گشت .

ص ۸۴۷ س ۷: و روزی می‌گذرانیم یحتمل که چون اسم پادشاهی سلطان محمد پادشاه در میان باشد شاه عباس بخراسان فراغت کرده مزاحم پدر نگردد بالاخره . . .
ص ۸۴۸ س ۱۸: بجا آورده تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و سادات آنولایت . شعر:
همه جامه کرده سیاه و کبود ز خون دل از چشمها رانده بود
و بغایت از آن قصه ناگزیر محزون شده امانص «و بشر الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا لیه راجعون»
را مرحم آن جراحت ساخت ...

ص ۸۵۱ س ۴: فرستاده ، شعر :

خطبها را دهان بذکر تو باز تا ممر سخن زبان باشد
سکه‌ها را دهان بنام تو باز تا ز زردر جهان نشان باشد

ص ۸۵۱ س ۹: روز شنبه

ص ۸۵۴ س ۱۳: ایستاده سایر ملازمان خود را بالشگر مرشد قلی سلطان و سلطان مذکور طرح ساخت که از اطراف و جوانب برایشان تاخت آورد. مرشد قلی سلطان در آنروز داد تهور و دلوری داده مجدداً یک و تنها بمیان آن جماعت رفت و بیرون آمده ...

ص ۸۵۷ س ۱۳: دو پسر اورا یکی سیرزا عبدالحسین و دیگری سیرزا علاء الدین محمد ص ۸۵۸ س ۱۲: سال هشتم از سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم . درین سال فرخ فال یعنی تنگوزنیل پادشاه حمیده خصال در مشهد علی مزکی نوروز به قاعده مقرر معهود در روضه مقدسه نموده پس از آن بشوکت و عظمت هر چه تمامتر در چهارباغ آنجا که رشک هشت بهشت و فردوس گشت نموده امرا و سادات و متولی و قباء و خدام ذوی الاحترام سپهر اعتلا بیابوس تهنیه سلطنت کل ایران سرافراز گشته همگنان مشمول عواطف بیدریغ گشته بخلاص پادشاهانه و تفقادات خسروانه سرافراز گشتند. آنجماعت نیز به رسم و عادت که در حین جلوس پادشاهان بر تخت می‌باشد و متعارفست دست و زبان به ثنا و دعا گشاده هر کدام را آنچه مقدور بود نثار و ایثار نمودند. شعر :

زرو گوهرش بر سر افشاندند و را شاه صاحبقران خواندند

پس از آن باطراف و جوانب خراسان احکام استمالت به حکام و داروغگان نوشته ارسال داشتند و مصمم در آمدن به عراق و آذربایجان گشتند .

ص ۸۵۹ س ۱: توقف داشتند و بواسطه نسبت ادب برادر بزرگتر که در عراق و آذربایجان بودند دست بر خاطر داشتند چون آن قضیه ناگزیر نواب مشارالیه واقع شد ...
ص ۸۵۹ س ۲: پادشاهی نمود و از عمر شریف آن اعلی حضرت سپهر منزلت که بیایه سریر سلطنت و خلافت آمده شانزده سال شمسی منقضی گشته بود ...

ص ۸۵۹ س ۷: جایز نیست ومهدیقلی خان استاجلو که در آن اوانلله ووکیل...
ص ۸۵۹ س ۹: اویماقات خصوصاً بسطام آقا ترکمان که یکی از آقایان معتبر اسیر خان موصول بود...

ص ۸۶۰ س ۵: شفقت فرموده واحکام استمالت وخلعت های فاخر جهت مظهر شجاعت ومعدلت واحسان گنجعلی خان که حاکم خواف وباخرز بود فرستاده در خراسان اعتماد تمام بر آن دوخان معتمد نموده وحفظ وحرست آنحدود وولایات را بدیشان فرموده از سبزو ار دوی همایون نهضت فرموده بدامغان وسمنان وری وطهران در حرکت آمدند و...
ص ۸۶۱ س ۳: چون قبل ازاین که خبر رایات عزوجلل به جانب عراق باصفهان مسموع سمع آن اسرای نادان شده بود...

ص ۸۶۱ س ۷: چون حضرت عزت وعزوعلا جامه سلطنت وپادشاهی را برقدبلند اختر نواب شاهی ظل آلهی دوخته بود وموقوف وقت می بوده چون بالکای ساوخ بلاغ رایات عزوجلل رسید ترک وتاجیک و وضع وشریف...
ص ۸۶۱ س ۲۱: خصوصاً نواب سیادت ونقاوت دستگاه مجهذ الزمان میرسید حسین و حضرت میررحمت الله نجفی وقورخمس سلطان شاملوواکابر واعیان که...

ص ۸۶۲ س ۱: روز شنبه...
ص ۸۶۲ س ۹: دمیده ودر تاریخ جلوس آن اعلیحضرت چون در محرم نهصدونودو شش خبر به دارالامان کرمان رفته بود که آن اعلیحضرت سپهر منزلت برتخت سلطنت نشسته نواب میرتاج الدین محمود ولد نواب غفران پناه میر شمس الدین محمدصدر این رباعی را فرمودند تاریخ:

صد شکر که آیین عدالت نوشد خورشید زمانه معدلت پرتوشد
کیخسرو عهدچون بشاهی بنشست تاریخ شهی جلوس کیخسرو شد
ص ۸۶۴ س ۱۵: کسی را که برگشت ازو روزگار همه آن کندکش نیاید بکار
ص ۸۶۵ س ۴: متوجه دارالسلطنه گردند غافل ازآنکه تیر تدبیر را بسپرتدبیر دفع توان کرد. هیهات هیهات باناوك دیده دوز تقدیر سپر آهنین باکاغذ نم یافته وحصار عنكبوت بافته با هم سمت مساوات دارد.

ص ۸۶۵ س ۱۶: ابراهیم خان ترکمان که بایلچیگری بروم رفته بود ومدت پنجسال وکسری آنجا مانده در اول این سال باردوی همایون در دارالسلطنه قزوین ملحق شد همراه شاه وشاهزاده آمده بود...

ص ۸۶۸ س ۱۷: بودند مثل حسین بیك شاملو قورچی شمشیر اورا الکاء نظنز داده شروع در تربیت او نمودند واكثر آقایان شاملو ملازم او شدند وسایر جماعت را که...
ص ۸۶۹ س ۱۷: مرحمت کردند وسی تومان سیورغال در شیراز مجدداً عنایت کرده

ص ۸۶۹ سی ۲۲: عنایت کردند و نقابت پناه امیر اسماعیل ساوجبی را که از سادات مختار بود در زمان شاه جنت مکان علین آشیان وزیر دارالمؤمنین استرآباد وزارت کرده بود پس از آن بامرتضی قلی خان می بود و در آمدن به عراق در رگاب ظفر انتساب بود مرشد قلی خان اورا وزیر خود ساخت و در دارالسلطنه اصفهان که پیش از آن الکاء شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا بود مرشد قلی خان بتیول خود گذرانید.

ص ۸۷۱ سی ۸: مرشد قلی خان که باعث این خدمت بود بعضی از خواتین خودو امرا را با بعضی از تبرکات و تسوقات و اسباب طوی به خانه عصمت پناه زهره باجی که جدّه آن علیاحضرت بود فرستاد. شعر:

ز دیا و یاقوت و مشک و عبیر ز کمخا و زربفت و خزو حریر
زر و زیور و گوهر شاهوار وزانگونه چیزی که آید بکار

و ائاث بیشمار و یراق بسیار با زینتی و تجملی لایق همراه نمود و در شب وصول هما یونش بعد از رسوم و آداب طوی بدرون دولتخانه مبارکه نثار و پای انداز نموده شاهزاده را درآوردند و همچنین با صد هزار حشمت و آیین شاه نصرت قرین را از باغ بدولتخانه آورده در اثنای آن مجلس و جمع اسباب چنانچه زبید و سزد که در غایت کمال ترتیب یافته بود منجمان حاذق و اختر شناسان صادق بعد از رعایت احتیاط به اختیار وقت آن مخدره تنقی ابهت و عفت را به منزل خاص برده پس از آنکه خسرو خاور به خلوتخانه غروب خرامید و جهان معجر کحلی مرصع شب را در سر کشید خلوتخانه زفاف سعادت اتصاف محل اجتماع نیرین سپهر سلطنت و برج مقارنه سعدین آسمان ابهت و جلالت گشته، شعر:

دهان ناشتا از لقمه پرشد صدف شایسته یک دانه در شد
لب از یاقوت سایی چون برآسود زر اندر بوته سودوسیم پالود
چو مرغ تشنه زد بر چشمه منقار ازو آب حیات آمد پدیدار

و این جشن در اواخر محرم الحرام سنه ۹۹۶ اتفاق افتاد.

ص ۸۷۴ سی ۸: قرار دادند و میرزا عبدالله پسر میرزا سلیمانرا به حسن بیک اغلان خلیفه شاملو به تحصیل دادند.

ص ۸۷۴ سی ۱۰: خان داده وی چون در ایام قورچیگری با جناب میرزاخان بیک اردبیلی مصاحبت و آشنائی داشت و درین ایام در جریده اعمال سابق و سایر تاجیکان بواسطه آنکه مستوفی قورچی ابوطالب میرزا بود اورا نیز جریمه کرده به تحصیلدار داده بودند یعقوب بیک اورادر خواست نموده وی را به وزارت او مأمور ساختند.

ص ۸۷۴ سی ۱۳: ترکمان که داروغه اصفهان بود در همان ایام او نیز اصفهانرا انداخته بدرگاه گیتی پناه آمده بود مرشد قلی خان اورا ...

ص ۸۷۵ س ۱۶: گردید، شعر:

از رعیت هرآنکه مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود

ص ۸۷۵ س ۲۱: براق خان که همیشه میانه ایشان بمداوت و دشمنی بود...

ص ۸۷۶ س ۷: در آوردند . مردم بلوکات و نواحی با اوزبکان سرراست بودند
بی مضایقه سربرقه اطاعت درآورده متابعت نمودند .

ص ۸۷۶ س ۱۵: علیقلی خان در حفظ و حراست حصار و مرحلها و برجها کوشیده خود
با غازیان رستم توان شاملو شب و روز در جنگ و جدال و منع و قتال می بود و هیچ پادشاهی و
لشگری را قدرت گرفتن حصار و قلعه هراة نبوده چرا که آن قلعه ایست بغایت محکم و استوار و
بلندی باروی آن به مرتبه که پاسبانش اگر بکنگره برآمدی از آسیب شیرفلک در خطر بودی و
عمق خندقش بهیشتی که اگر در تهش سبزه دمیدی از تعرض گاوزمین امان نیافتی . شعر :

فلک مثال حصاری که سد اسکندر بدی بنسبت اونسج عنکبوت نزار

بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست کمند فکر فکندن بطرف بام و حصار

زمحکمی به طریقی که منجنیق سپهر به سنگ حادثه کاهش فکندی از دیوار

دلاوران شاملو در شیوه شجاعت و بهادری بعد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی مثال
عبدالله خان هر روز در گرفتن آن شهر دل افروز فکرواندیشه دیگر می نمود لویخان را مقرر کرد
که شروع در توپ انداختن نمایند و یکدوسنگ توپ قریب به بیست من بلکه زیاد برپیش
مسجد جامع ملکان که در درون شهرست انداخته اند که تا نصف در میان گچ و آجر و کاشی
نشسته والی یومنا هذا برجای خود ماند . القصه ...

ص ۸۷۸ س ۷: متحصن شد ازبکان از حصار پایین رفته سرداران و آقایانرا گرفته به
شمشیر زدند . . .

بسی تن که بی مرشد از تیغ تیز نه دست نبرد و نه پای گریز

هرآن کونشد کشته از تیغ تیر بردند غارت کنانش اسیر

ص ۸۷۸ س ۱۱: و کوششهای مردانه کرد چنانچه دست از آستین توانائی بیرون آورده
پای جلادت پیش نهاد و تانم قوه در جگر توانائی داشت پای ثبات قایم داشت.

ص ۸۷۸ س ۱۱: انجاسید اوزبکان قلعه را بجاروب غارت پاك رفتند و اثر آبادانی
نگذاشتند . شعر :

نشان از درویرج و بارونماند مران قلعه راهیج دارونماند

پس از آن خرابی بسیار :

سرای سپنجی بدین سان بود یکی خوار و دیگر تن آسان بود

یکی برفراز و دگر برنشیب یکی بافزونی دگر با نهیب

بیا تا ز دنیای دون بگذریم زدانش جهانی بدست آوریم

که شادی آن جاودانی بود نه چون این غم آباد فانی بود

ص ۸۷۸ س ۱۲ : شاملو نموده...

برآمد ز شور سپه رستخیز نبد غازیانرا مجال گریز

ص ۸۷۸ س ۱۷ : کفن شد. از صحیح القولی استماع افتاد که سوای لشکر قزلباش از مردم شهر و بلوکات تاده هزار نفس بدست آن جماعت در آن شهر کشته شد. شعر:

بسی دیدم درین گردنده دولاب ندیدم هیچ دورش بریکی آب

اگر خورشید یکساعت بلند است زمانی دیگر از پستی نژند است

چو حال این است شوبا داده خورسند معجو آزار بهر خورده چند

ص ۸۷۹ س ۲۰ : درآورد وهم در شهر رجب المرجب سنه مذکوره در بلده بخارا اعلامی مولانا میرزاجان شیرازی که از علماء متبحر بود رحلت نمود وهم در آنجا مدفون شد مولانا در فضیلت جامع علوم حکمی و ریاضی و کلامی و طبیعی و اصول بود و انواع فضایل و کمالات را حاوی گشته گوش و گردن ایام به جواهر فضایلش مزین می نمود. بیت :

ز درك عالی علمش عیون مدرکه قاصر ز كنه آیت فضلش نفوس ناطقه مضطر

از جمله تصانیفش آنچه در ایران قبل از رفتن توران در سلک تحریر در آورده بود حاشیه بر اثبات واجب جدید علامه دوانی، حاشیه بر حاشیه خطائی، حاشیه بر حاشیه مطالع، حاشیه بر حاشیه تصدیقات مطالع، حاشیه بر شرح حکمت العین، حاشیه بر حاشیه قدیم علامه دوانی که مولانا حیفی نوشته و آنچه در ماوراءالنهر تصنیف نموده حاشیه بر مطول، حاشیه بر شرح مواقف، حاشیه بر بحث حال شرح جامی بر کافیه، مجموع دوازده مجلد است. وی از جمله شاگردان استاد العلماء خواجه جمال الدین محمود شیرازی بود عمرش از شصت سال تجاوز کرده بود...

ص ۸۸۰ س ۱ : جاوانی کشید شرح حالات مولانا کماهی در تذکرة الشعراء شاهی

مذکور ساخته...

ص ۸۸۰ س ۲۱ : کوکلتاش که از مخصوصان و معتمدان او می بود و منصب عالی

صدارت هم داشت...

ص ۸۸۱ س ۲۲ : از سلطنت عراق و آذربایجان و فارس و کرمان بود و سال نهم از

سلطنت خراسان بود در آن روز...

ص ۸۸۲ س ۱۳ : ورامین جهت احتیاط که به خراسان نزدیکتراند و قلعه مذکوره

استحکام تمام دارد در آنجا...

ص ۸۸۳ س ۱ : گفتار در ذکر قتل مرشد قلی خان چاوشلو و محمد خان ترکمان و بعضی وقایع

نمایان. چون از هرگونه علامات و ادله محقق گشت که مرشد قلی خان در مقام مکروغدر و حیل و تلبیس و ظلم و تذویرات است، شاه جهان پناه را به حکم و جوب دفع ضایل که در شرع ثابت شده ضرورت گشت که در تدبیر کار اوسعی نماید.

ص ۸۸۳ م ۱۹ : گریخت و در آنجا به رفاقت بندگان صمیمی قدروان جان به حواله دیوان قهر و انتقام از وجه خیانت کفران نعمت بقابض ارواح سپرد. شعر :
ملازم که افتاد حق ناشناس کن از فعل او بروانش قیاس
در آن شب این خبر بلند شد تقاره چیان تقاره های شادمانه کوفتند .

ص ۸۸۳ م ۲۰ : استقلال تمام بدیوانخانه آمده بر تخت سلطنت قرار گرفتند .
شه آسمان تخت بیضانگین مسیح آستان کلیم آستین
حسینی نسب شاه حیدر شکوه کزوتیغ موشد براندام گوه
طرازنده افسر سروری فرازنده رایت حیدری
برازنده تیغ انجم گهر نگارنده حکم خورشیدفر
زمین استقامت زمان انتقام فلک احترام و ملک احتشام
ز بیداری بخت شد کامیاب کس این بخت هرگز نبیند بخواب

ص ۸۸۴ م ۱۰ : داخل شده و در اوایل شوال احرام رفتن مشهد مقدس که ثانی کعبه ورکن مقام است بسته بسعادت و فتح و اقبال و ظفر روان شدند و زبان حال به مضمون اینمقال مترنم ساختند. شعر :

چوآیم جانب کویت دوصد منزل یکی سازم دگر بیرون روم در هر قدم صد جاکنم منزل
شاه جهانیان چون به حوالی آن شهر دلبند رسیدند غسل زیارت کرده پیاده باستانه
تشریف بردند و سعادت زیارت دریافته بلوازم طاعت و عبادت اقدام نموده از حضرت واهب
المواهب و روحانیت آن امام مظهرالعجایب و مظهر الغرائب نصرت و تأیید مسئله نمودند. پس
از آن صلحا و اتقیا و زوار را به تفقدات شاهانه و تصدقات خسروانه سرافراز ساخته به چهارباغ آنجا
که دولتخانه مبارکه آن پادشاه زمانه بود و شاهزاده برخوردار منظورانظار حضرت آفریدگار،
المنصور سلطان صفی میرزا ابقاء الله تعالی در آنجا می بود و تا متولد شده بود شاه عاقبت محمود
اورا ندیده بود دیده بدیدار فرزند سعادت مند ارجمند منور ساختند.

ص ۷۸۴ م ۱۲ : توقف فرمودند گفتار در ذکر آمدن روسیان از راه بغداد به جانب همدان
ص ۸۸۵ م ۸ : دوشنبه ذی حجه مذكوره روز عبد اضحی بوقوع انجامید
چغال اغلی قورخمس خان را مجبوس ساخته همراه به بغداد برد .

ص ۸۸۷ م ۳ : با جمعی از امرا خصوصاً مظهر شجاعت و احسان گنجعلی خان که
در آن ولایات الکاءها و قلعهها کشیده داشت چرخچی لشکر ظفر اثر باشند .

ص ۸۸۷ م ۹ : برداشته بقلعه... که در سیانه کوه و کتل مابین قوچان و اسفراین
واقعست متحصص شد. سابقاً داخل اسفراین بوده الحال از آنجا جدا شده و آن قلعه ایست در صحرای
همواری افتاده و از هیچ جانب حواله و همپایه ندارد و سربلک الافلاک کشیده و در متانت
و حصانت باخیر همسری میکند :

دژی بود با آسمان هم نبرد
تودانی که بر تارک مهر و میخ
نبرده کسی نام او در نبرد
نشايد ز دل نیزه و تیرو تیغ
الحاصل که بوداق خان ...

ص ۸۸۸ س ۱۱ : پیدا کرده اما زود مزاج همایون از برکات دعوات و تصدقات روی بصحت ، بیت ، نگویم ...

نگویم مزاجش گرفت اعتدال
خلاق را حدایق آمال و یساتین امانی از شقایق بهجت و ریاحین شادمانی آراسته و پیراسته شد پس از آن ..

ص ۸۸۸ س ۱۵ : در حرکت آیند و انتقام از رومیان کشیده آن الکاء را نهب و غارت نمایند.

ص ۸۸۸ س ۱۶ : والابد ار السلطنة اصفهان نزول اجلال فرمایند. و هم درین سال بعد از قتل مرشد قلی خان نواب میرزا لطف الله شیرازی وزیر شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا را در چمن بسطام وزیر نواب مستطاب مهد علیایی زینب بیگم عمه شاه عالمیان پناه نمودند و مقرر شد که بر ضمن احکام شاهی در پائین وزیر خط و مهر نهد و هم بعد از قتل مرشد قلی خان نواب فرهاد بیگ قراة النلو که یکچند در ملازمت شاهزاده سعید شهید مغفور می بود بواسطه تسلط اعدای که نواب شاهزادگی را با او بی توجه کرده بودند انداخته به روم رفت. چون خبر توجه شاه عالم پناه را که به عراق آمده و بر سریر توجه موروثی متمکن گشته مشارالیه اقبال وار بدرگاه عالم پناه شتافت و مشمول عواطف بیدریغ گردید و شاه جهانیان او را در سلک مقربان در آورده خان فرمود ...

ص ۸۸۹ س ۷ : دفن نمودند و وزارت دیوان اعلی را به میرزا لطف الله که وزارت نواب علیه عالیہ بیگم بدو متعلق بود شفقت فرمودند و زمام مهام کلی و جزئی ممالک ایرانرا به قبضه اقتدار و حیطة اختیار آن آصف روزگار دادند وی همچنان به وزارت مهد علیایی اقدام می نمود و جناب آقا شاه علی دولتا بادی که سابقاً در سلک مستوفیان دفترخانه همایون شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا منخرط بود در وقتی که میرزا محمد وزیر شد او را وزیر خود ساخت بعد از رحلت او او را لشکر نویس کردند.

ص ۸۸۹ س ۹ : دامغان به تیول امرا تعیین کرده و جابجا لشکر گذاشت و اسفراین را به ابو مسلم سلطان برادر قرا حسن استاجلو عنایت فرمود و خاف و بعضی محال غوریان که سابقاً به تیول نواب شجاعت شعار مظهر دلیری و احسان گنج علی خان مقرر بود مشارالیه با وجود همسایگی هراة و تسلط اوزبکان همچنان الکای خود را حفظ و مراست نموده بود که مرغی را قدرت پرواز از حوالی آن نبود و حوالی و حواشی الکاء او را اوزبکان فرو گرفته بودند و دامغانرا به فرمان سلطان روملو دادند.

ص ۸۸۹ س ۱۲ : فرمودند اورا ریش سفید طبقه جلیله شاملو گردانیدند اسرمطاع شد که آقایان معتبر شاملو وایل را تمامی صاحبی کرده ترتیب قشون و لشکر دهد و این طبقه را که در راه این دولت محنت ها کشیده اند پیش آورده رعایت نماید .
ص ۸۹۰ س ۱۰ : گذرانیده و جشنی عظیم نمودند امرا و لشکریان را بانعام و خلعت سرافراز ساختند و ...

همه دشت و خرگاه پرده سرای	زدیا و زربفت کرده پبای
زدست بتان نوش کرده بکام	شراب عقیقی ز زرینه جام
بدان عیش و عشرت چو شد چندروز	روان گشت از آن منزل دلفروز

ص ۸۹۰ س ۱۴ : مقرر داشتند که همگی همراه باشند و در سواریه قشون و علم و تیپ در عقب ایشان بوده هنگام نزول بقاعده درحرم محترم مسکن سازند و عم و برادران و برادرزاده را به تفقادات شاهانه سرافراز ساخته آنچه مایحتاج ایشان بود زیاده بر آن انعام فرمودند
ص ۸۹۱ س ۳ : دریاوک و کوه موسوم بحضرت سلطان اویس که ...

ص ۸۹۱ س ۱۷ : مسلمانان است. شعر :

اگر بیر اولسه و گریوز شر سواشماق عیب دور بارشماق هنر

ص ۸۹۲ س ۱۸ : روش و آداب و سلوک جد بزرگوار عالممدار رامطمح نظر دانسته آنرا منظور داریم و به نهجی که صلح و صلاح و اتحاد و دادمیان آن دو پادشاه عالیجاه قرار یافته بود مانیز بدان اقتدا فرموده. . . .

ص ۸۹۵ س ۶ : گردید دولتیار همچنان باحسین بیگ شاملو بدار المؤمنین قم آمده با وی می بود .

ص ۸۹۶ س ۱۷ : گردید و در اردوی همایون بیماری شیوع یافته خیلی مردم از ترك و تاجیک رحلت نمودند در این اثنا . . .

ص ۸۹۸ س ۱۵ : استماع افتاد که در روز دخول آن شهر در وقتی که سلطانزاده در صنفه میرعلیشیر برادر آستانه که بدرون میروند ایستاده و فراشان در را بسته گفتگوی ساچق و نثار داشتند شخصی از غازیان از بالای منار مدرسه میرزا شاهرخ تفنگی بر آن بی ایمان بسته بر بالای سراو بردیوار آمد. مشارالیه ازین قهر به غضب رفته آن همه قتل و غزا جهت آن عمل فرمود و قرب ...

ص ۸۹۸ س ۱۶ : وارد نشده فصاحت شعاری مولانا شانی مرثیه گفته و شرح آن قضیه را بیان نموده این بیت مصدق آنست شعر :

هنوز اگر بفشاری تو خاک مشهد را سفینه بر سر خون تابه کریلا برود

ص ۸۹۸ س ۱۸ : بردند و آن مملکت را به چاروب غارت تمام پاک روب کردند و چندین هزار مصحف و تفسیر را بگمان آنکه کتب شیعه است در آب انداختند و از جمله اکثر

آنها را بیاب شاهی که در درب سراب واقعت برده آن حوض را انباشتند و هر کس که گستاخی در سرکار آنحضرت کرد و تصرف در اسباب ...

ص ۸۹۹ س ۴ : علیه‌اللعنه خود را منسوب ساخت و به جهت آشنایی غایبانه که در آمرتبه که عبدالله‌خان به محاصره مشهد مقدسه آمده بود بمراسلات به میانه ایشان بهم رسیده بود چون مولانا را به مجلس او حاضر ساختند صحبت مولانا او را خوش افتاد و باز حکم به عدم قتل او نمود اما از آنجا که تعصب بخارائیان و سوختها و اهل بغی و عصیان است هجوم عامی بر سر عبدالله‌خان آورده چیزها مذکور ساختند عبدالله‌خان بالضروره ملجاء شده حکم بقتل آنحضرت فرمود. آن جماعت ضالۀ مضله بعد از قتل بسوختن آنحضرت اتفاق کردند هر چند سعی نمودند اصلاً آتش در اعضای پاکیزه آن بزرگوار اثر نکرد و شب بمیان درآمد همچنان در میان آتش و خاکستر او را گذاشتند و پراکنده شدند. اتفاق، شیعه مؤمنی همان شب بدن مبارك آنحضرت را از میان خاکستر بیرون آورده به منزل خود برده و غسل و تکفین نموده به امانت گذاشته و این نقل از [صحیح] القولی عدلی استماع افتاد. اما بعد از آن مشخص شد که آنحضرت را به مشهد مقدس معلى نقل نموده یا همانجا مدفون ساخته یقین است که آن شهید ثالث بمرافقت قافلۀ «الان اولیاءالله لا یموتون ولكن ینقلون من دار الی دار» بمنزل «فأدخلوها بسلام آمنین»^۱ بازیدان آستان عرش نشان رسیده‌اند و از اغذیه صالحه «ولحم طیرما یشتهون»^۲ مزاج لازم‌الابتهاج را منبسط گردانیده‌اند رحمة‌الله‌علیه و سایر الشهداء قوت روح حاصل کرده با حریفان بزم «ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً»^۳ از نوشیدن جرعه جام مسرت انجام ...

ص ۹۰۱ س ۱۰ : آن عارضه ممتد شد عجب حالت حیرت‌فرزایی و مشکل قصه دهشت‌افزایی. ذاتی که سلامت همه آفاق در سلامت اوست، از کسوت صحت عاری ماند و وجودی که نظام سلسله وجود از میامن عدالت اوسمت انتظام یابد داشت از حلیۀ اعتدال عاطل گشت. اطباء حاذق جمع آمدند و نواب علیه‌عالیه بیگم بترتیب ادویه و وظیفه معالجه مشغول بودند. اما از پرتوقعیت آن صاحب دولت میدانستند که قانون شفا جز از دارالشفاء «و ننزل من القرآن ما هو شفاه»^۴ چشم نتوان داشت و هردارو که به طبیب لطیف «الله لطیف لعباده»^۵ در مطبۀ «و اذا مرضت فهو یشفین»^۶ سودمند نیاید فرموده طبیب دلها و حبیب خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله «و دواء اسراضکم بالصدق» پیش نهاد همت ساخته دست تصدق کوچک و بزرگ از سراخلاص برگشادند و به مزارات شریفه و مواضع متبرکه ولایت ری نذورات و صدقات فرستادند. فقرا و مساکین را تصدقات دادند و به سیاست دعوات صالحه که صافی دلان و گوشه‌نشینان از برای اصلاح کار جهان و جهانیان مواظبت سینمودند به ظهور پیوست و صدقات و زکوات که^۷ کارگر آمد مزاج همایون روی بصحت نهاد :

۱- سوره ۱۰ آیه ۴۶ ۲- سوره ۵۶ آیه ۲۱ ۳- سوره ۵ آیه ۷۶
 ۴- سوره ۱۷ آیه ۸۲ ۵- سوره ۴۲ آیه ۱۹ ۶- سوره ۲ آیه ۸۰

نگویم مزاجش گرفت اعتدال که عالم شد ایمن ز خوف زوال

ص ۹۰۲ س ۱۶ : دغدغه بیشتر است :

چو داریم درکشور خود عدو به دیگر دیار از چه آریم رو

ص ۹۰۳ س ۱۳ : صاحبقران سلطان حمزه میرزا را همچنان گذرانید و همچنین مدت سه سال شد که ...

ص ۹۰۳ س ۱۶ : یعقوب خان را چون از ویواسطه آنکه اکثر آقایان او از شیراز نزد او رفته بدو متوسل شده بود مدتی حکم مطاع لازم الاتباع آن میرنفاع ...

ص ۹۰۳ س ۲۰ :

سپاهی بکثرت فزون از شمار ظفر، بندگان تسلط شعار

به هیجا چو آشفته پیلان مست همه نیزه و گرز و خنجر بدست

نه از مرگشان باک و نترس تیغ تیز نه از آب بیم و نه ز آتش گریز

ص ۹۰۳ س ۲۰ : متحصن شود از آقایان افشار و مقصودییک وزیر قلی سلطان افشار قورچی باشی سابق تاجیکان جلادت شعار بود و در آن اوان بر سبیل مصاحبت و خدمت افشاریت با او می بود.

ص ۹۰۳ س ۲۱ : ندیده اما اراده نموده که طرح صلح و صلاح بایعقوب خان انداخته کدورتی که در میان بود به صفا مبدل سازد یعقوب خان بقوت و کثرت لشکر خود مستظهر گشته آن سخن را مسموع نداشت.

ص ۹۰۳ س ۲۳ : گلزار شد بکتاش خان به موجب^۱ با لشکریان خود متفرق گشتند
ص ۹۰۳ س ۲۵ : سرش را نزد یعقوب خان آورد ملازمان و لشکریان یعقوب خان از پی افشاران روان گشته بسیاری از آن جماعت را به تیغ بیدریغ از هم گذرانیدند و وی را فرود آورده سرش را بریدند و مقصودییک مشارالیه که محرك سلسله فتنه و فساد در آن ایام بود او را نیز بقتل رسانیدند. پس از آن یعقوب خان به یزد داخل شد سر بکتاش خان را فرمود که در شهر و بازار گردانیدند و مضمون این مقال بگوش هوش اهالی آنجا رسانیدند :

هر سربک که او نشیند بجای خویش از دست روزگار به بیند سزای خویش

پس از آن یعقوب خان سراورا مصحوب یکی از ملازمان خود عرضه داشت نوشته پیاپی سریر اعلیٰ فرستاد و اموال و اسباب و هر چه از بکتاش خان بوده جماعت افشار به یعقوب تصرف نمود
ص ۹۰۸ س ۲۵ : سابقاً مذکور شد که یعقوب خان ذوالقدر را [از] خراسان مرخص ساخته به جانب فارس روان گردید که در سال نو لشکر بسیاری بهم رسانیده تابه جار و یساق شاهی بهرجا که احتیاج شود متوجه گردد ...

ص ۹۰۹ س ۹: از آن جماعت نامدار را از سلسله علی خان حاکم سابق و مهد قلی خان و حمزه و غیر ذلک ...

ص ۹۱۰ س ۲۴: فرمودند، شعر:

یکی مرغزاری چو باغ بهشت که رضوان تو گفتی در لاله کشت
گل هفت رنگ اندر آن مرغزار علفخوار آسان و جای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه سپاهش گرفتند یکروزه راه
شاه صاحبقران در آن مکان فرود آمده هر هفته تغییر جا و منزل مینمودند.

ص ۹۱۱ س ۱۹: کمرگاه گاو زمین می شکست و هر روز سادات و نقبوا کابر و فضلا و علما و صلحا طبقه طبقه و طایفه بطایفه انجوتیه و نقباء شریفه و علماء منصوبیه دشتکیه و افاضل الشانیه و اعیان دست غیبیه و سایر اصحاب روز بهانه و لاهجیه و غیر ذلک باستقبال آمده پیشکش و تحف و هدایا خود را گذرانیده مشمول عواطف بیدریغ گردیدند.

ص ۹۱۲ س ۱۲: روزه گرفتند. چون هلال فرخ فال شوال به فروغ عالم افروز جهانرا منور گردانید، شعر:

روز طرب رخ نمود روزه به پایان رسید رایت سلطان عید بر سر میدان رسید

نواب سیادت و صدارت پناه میرابوالولی انجو که شیرازی بود و مدت بیست و پنج سال بود که از آنملک بیرون آمده به مراتب و مناصب عتبه سرافراز گشته بعالی منصب صدارت بدان مملکت میانه افران و امثال تشریف برده بودند بدستور مقرر معهود باتفاق حضرت سادات و مشایخ و علما و فضلا و صلحاردوی معلی و دارالملک شیراز عزیمت مصلی جهت اقامت صلوة عید نمودند:

خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد غریب را وطن خویش میبرد از یاد
حضرات در مصلی شیراز نماز گزارده خلعت مقرر ایشانرا از تاج و ساروق و لباس تقره باف از قبا و بالاپوش آورده پوشیدند و بیای بوس اشرف اعلی رفتند. آخر روز عالم افروز شاه فیروز برسبیل سیر سوار شده از راه مصلی و حافظیه به جانب مزار کسیر الانوار شیخ عاشقین فرمودند. اهالی شیراز بزبان نیاز به هزاران اعزاز میگفتند:

طلوع کوکبه عید بر تو میمون باد گه هست ظلمت تویر جهانیان میمون
مخالف تو چو ماه از محاق در کم و کاست ولیک دولت تو چون هلال روز افزون

ص ۹۱۲ س ۲۶: داخل شد چون قبل ازین در ییلاق قصر زر ولی سلطان حاکم کرمان باردوی همایون آمده منظور انتظار بیغایات گشت و شاه عالم پناه او را بمنصب ایشک آقاسی باشی حرم محترم سرافراز نمودند و حضرت حاتم بیک نیز که سابقاً وزیر ولی سلطان در کرمان بود و بعزاقبال همراه والده او بخدمت اشرف آمده بود خان زمان بواسطه ربط افشار ولی

سلطان مذکور افشار واسمعیل سلطان آردپلوا افشار وحاتم بیگ مشارالیه را همراه بکرمان برد ملازمان او به تمامی . . .

ص ۹۱۳ س ۸: برداشته بجانب شیراز در پرواز آمد والتوفیق من الله الاحد الصمد. و هم در اواخر روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شوال مقرون بالخیروالاقبال که شاه مشتری خصال در میدان شیراز به چوگان بازی اشتغال داشت :

کامران و کامبخش و کامیاب دولت و نصرت ملازم در رکاب

بر هر طرف که چشم نهی جلوه ظفر وز هر طرف که گوش کنی مژده امان
زمانه خواست که نیل عین الکمال جمال فرخنده مال آن سپهر عظمت واجلال کشد
بنابرین چون عنان جهانستان به جانب زدن گوی معطوف ساخت ویر سمند غزال رفتار غزاله دیدار
سهیل چشم سپهر خشم کیوان حشم مشتری جبین بهرام کین آفتاب انبساط زهره نشاط، عطارد
فطنت ماه سرعت چون آفتاب بر سر خنگ فلک سوار بود ابرصفت براقی که چون برق بر روی هوا
بی آرام بود و یاد پیمایی که بسان آب بخوش خرامی بساط خاک می پیمود در اثنای تک و تاز و نشیب
و فراز به جهت دفع آسیب الکمال بیگ پهلوان افتاده و پادشاهی که پای عزت بر تارک کیوان می نهاد
با اسب بر روی زمین افتاد و پای چپ مبارک را آسیب کسری دست داد و فغان از جان جهانیان
برآمد و ذات بی مثال را که عین سعادت و اقبال بود از تصاریف ایام بی فرجام صدمت و ناتوانی
روی نمود. درین اثنا، هاتف غیب از ورای استار مشیت لاریب بگوش هوش عالمیان رسانید
و به تلقین ملهم توفیق زبان سعادت بیان گشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت

چو حفظ الهی نگهبان تست جهان از کران تا کران آن تست
بزن گوی دولت که میدان تراست خداوند عالم نگهبان تراست

پایی که بوسه گاه سلاطین و ملثم خواقین است حاشا که آسیب بدو راه یابد اما حضرات
انبیاء که خاصان درگاه کبریا اند خصوصاً حضرت موسی و حضرت نبی ماصلم به کسر دست و
شکست دندان مبتلا گشته اند. القصه که در آن شب شکسته بندی حاذق که کمانگرو سرآمد دهر
بود در آن فن حاضر ساخته وی حکمت افلاطون و معرفت بلیناس در انواع معالجه ید بیضابه
ظهور آورد. علی الصباح وضع و شریف از سادات شیراز و اکابر و امرا و وزرا بدولتخانه همایون و
منزل استراحتگاه آن پادشاه ربع مسکون درآمده همگنان برگرد آن اعلیحضرت گشتند و زر بسیار
واقمشه بی شمار تصدق فرمودند و قریب به یکصد و پنجاه نفر غلام آزاد کردند. راقم این حروف
خط آزادی تمامی آنها را بقلم تحریر در آورده به مهر مهر آثار مزین گردید. چون مقرر است که
بواسطه کسر استخوان اعضا آنمقدار که سال صاحب کسراست یکروز حساب میشود تابه صحت
مبدل میشود اتفاقاً شاه عالمپناه را در آن وقت بیست سال تمام بود مدت بیست روز آن پادشاه
فیروز صاحب فراش بودند تا ذات خورشید مثالش از حسیض اعتلال باوج صحت و کمال اعتدال
رسید و ربع شکستگی باعدای دولت وی انتقال کرد. صحت کمال دارد و علت زوال یافت.

پس از آن داوری و مناظره با اسب افتاد و این رباعیات امیرمعزی نیشابوری که جهت سلطان سنجر سلجوقی که از اسب افتاده گفته مناسب حال این پادشاه ملکی خصال افتاد:

شاهها ادبی کن فلک بدخو را کاسب رسانید تن نیکو را
گر گوی گنه کرد به چوگان بزنش و اسب خطا کرد به من بخش اورا

رفتم بر اسب تا بجرمش بکشم گفتا که نخست بشواین عذر خوشم
نه گاو ز منیم که جهان برگیرم نه چرخ چهارسم که خورشید کشم

ص ۹۱۵ س ۱۵: بیرون آمدند تا آن وقت که عدالت پناه با خط امن و امان گنجعلی خان در میان اوزبکان در خراسان حکومت و قلعه داری در الکاء خود می نمود شاه جهانیان مکرراً احکام نوشته از عقب او فرستاد. مشارالیه حسب الامر اعلی متوجه پایة سریر خلافت مصیر گردید.

ص ۹۱۵ س ۲۷: زهر فنا نه کشید. ما صدق این مقال و مدلول این قیل و قال احوال مقرون بوبال و مشحون بوبال یعقوب خان بد فعال است...

ص ۹۱۶ س ۵: کفران نعمت بیای قصاص خواهد کشید و این کار و رای قلعه داری و بیش از اندازه بهادری است:

هست مخصوصان درگاه الهی رابسی حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی
ص ۹۱۶ س ۱۳: رفیق او بودند مثل مصطفی یکک کچل افشار و مختار سلطان تکلوو غیرذلک.

ص ۹۱۶ س ۲۶: آوازه اش:

محیط فلک خندق آن حصار نه کس را برودست جز کردگار

ص ۹۱۸ س ۵: گرفتار شود در اثنای این، شاه عالمیان به شکار کلنک رفته کلنک بسیار شکار فرمودند و در آن صحرا یک کلنکی بقورچی داده جهت یعقوب خان قلعه فرستادند یعقوب خان ازین شفقت سرافراز شده...

ص ۹۱۹ س ۳: جماعتی که پدر و برادر اورا بناحق کشته بودند خوردند

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند

ص ۹۲۱ س ۳: از همه باب و غالب خورش ایشان شکروخرما و برنج است و در باب

لطافت آب و هوا و کثرت سیوه های لذید خصوصاً اقسام انگور که به مراتب از نبات مصری شیرین تر است و از آن نتوان ریخت در آن بلده فاخره بسیار است پیش از آنکه وارد شیراز گردد و از جمعی ثقه و صحیح القول استماع نموده بود که انگور شیراز به مراتب از انگور ری و سمنان بهتر است چون خود بدان صوب باصواب رسید تصدیق آن قول نمود و از فیض آن سرزمین که بطریق زمین یونان خاصیتش صفای ذهن و تیزی فهم و کسب علم و فضائلست چه عرض توان نمود چنانچه از یونان حکما بیرون آمدند از این بلده علم آیین فضلا و علماء بسیار بظهور رسیده حال هزار

افاضل و طلبه در آن بی شمار و هر کس از بلاد بدانجا به جهت تحصیل رفت علامه زمان و نادر دوران گردید و تفصیل آن سه الایعد ولایحصی و از زمان سابق تا این اوان چنانست در متانت و خصوصیت آن بلده جنت منزلت کسی راسخی نیست چنانچه شیخ العاشقین سعدی شیرازی علیه الرحمه والمقره میگوید .

ص ۹۲۱ س ۱۰ : فرمودند وهم در این سال در دارالملک شیراز شاه صاحبقران جهت تسخیر قلعه اصطخر مبلغ یک هزار تومان تبریزی نذر شرعی فرموده بودند که بعد از گرفتاری یعقوب مردود تصدق فرمایند. بعد از انجام مرام و انجاح مدعا واستجاب دعا مبلغ مذکور را به جناب عباس علی سلطان شاملو که در سلک اتقیاء و صلحا و زهاد موصوف و مندرجست داده مشارالیه بسادات و صلحا و فقرا و علما و مستحقین رسانیدند .

ص ۹۲۱ س ۱۱ : بوداق خان که وی همگی منظور نظر کیمیا اثر بود و به آیو قدراش مخاطب می شد در شب صحبت شراب ...

ص ۹۲۱ س ۱۵ : به یزد رفته همین در روز از صباح تا شام طی راه نمود با وجود آن شب استراحت می نمودند بعد از وصول و نزول در آن خطه دلگشا. . .

ص ۹۲۱ س ۲۳ : مأسور بود چون سفر تسخیر کرمان با نواب خان زمان فرهادخان رفیق بود و در آن سفر جان سپاری بسیار و خدمات بی شمار به تقدیم رسانیده بود نواب خانی در مقام تربیت او در آمده بمسامع عز و جلال رسانیده که او را وزیر دیوان گردانند چون شش ماه به سال نو مانده بود و میرزا الطاف الله وزیر مبلغ بیست هزار تومان تقبل نموده بود که به سرکار خاصه شریفه واصل سازد و در میان بود شاه جهانیان بواسطه مصلحت مشارالیه را مستوفی الممالک گردانیده ضمناً قرار دادند که در اول سال نو او را پای بوس وزارت بفرمایند. نواب حاتم بیک در دارالعباده یزد مستوفی الممالک گشته ...

ص ۹۲۲ س ۱۲ : شدت سرما و پرودت هوا تا دارالسلطنه قزوین توقف فرمودند و چون بکاشان رسیدند در آنجا کورحسن استاجلو بقتل رسانیدند ...

ص ۹۲۲ س ۱۷ : بتماشای آئین بندی که اهل قزوین چهار بازار و میدان سعادت را کرده بودند ...

ص ۹۲۳ س ۱۷ : خراسان گردد مشارالیه در کتاباد قزوین جهت آنکه^۱ روز به روز مانده بود توقف فرمود که آن سال را در خدمت و ملازمت اشرف دریافته پپای بوس سرافراز گردد

سال دوازدهم از پادشاهی خراسان و سال پنجم از سلطنت عراق و

تبریز و فارس و کرمان آن نظر کرده خالد منان

نوروز توشقان ثیل روز پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی الاول سنه تسع و تسعین و تسعمایه شاه

کامیاب مالک رکاب طوبی له و حسن مآب در باغ سعادت آباد دار السلطنه که رشک فردوس برین و باخلد قرین بود و در آن سال بواسطه ملایمت هوا در وقت تحویل جمیع اشجار پر شکوفه و برگ و اطراف چمن و جداول انهار پر از سبزه و ریاحین رنگارنگ شده بودند.

درختان در آن ماه برفی که خوردند درین ماه کردند سراسر شکوفه

وقت تحویل را بآنین جمیل گذرانیدند و چون قبل از آن بجهت اختیار ساعت و اراده توجیه مملکت خراسان از دولتخانه مبارکه چنانچه عرض شده بباغ مذکوره تشریف شریف برده و علماء و افاضل و اکابر و خاندان و سایر اسراء و مقربان بشرف پای بوس اشرف اعلی و تهنیه نوروز سرافراز گشته در این روز نواب حاتم بیگ اردوبادی که قبل از آن بشش ماه مستوفی الممالک گشته بود اورا وزیر اعظم و اعتماد الدوله العلیه الخاقانیه گردانیده درین روز عالم افروز بیای بوس وزارت مفتخر و مباهی گشت. و حضرت میرزا لطف الله شیرازی که مدت ها خدمت این دودمان خلافت سکان کرده بود و در خدمت شاهزاده صاحب قران سلطان حمزه میرزا وزارت را بدرجه اعلی رسانیده بود و بعد از آن دو سال دیگر سمت وزارت اعلی حضرت سپهر منزلت داشت چنانچه عرض یافت و برگرد سراسر میگردید اورا باغوا و افساد بعضی از مفسدان و معاندان عزل فرمودند. اتفاقاً در آن روز وزیر معزول مذکور که بصد طمطراق و آرزو از منزل خود که در سرخیابان دار السلطنه قزوین واقع است سوار شده متوجه سعادت آباد گشت که بدستور بیای بوس مشرف گشته در ملازمت باشد اتفاقاً بعضی از متهمان و جاسوسان در میان خیابان این مزده پر شور را بان بیمار بی حضور که گرفتاری تب ربع داشت رسانیده یکبار اورا پژمرده ساختند.

شعر :

چو فانیست دنیا و آمال او نیرزد به ادبار اقبال او

نه این اعتبارات بی اعتبار همه نیست گردد سرانجام کار

از پی نیر اقبال زوالی و از عقب هر منصبی انتقالیست . نظم

چنین است تا بود گردان سپهر که بانوش زهرست و با کینه مهر

مشارالیه بعد از استماع اینکه حاتم بیگ پاهوس وزارت کرد عنان جلورا معطوف ساخته بجانب منزل خود روان شد . و جمعی که در جلو در خانه او ازدحام و جمعیت داشتند متفرق و پراکنده شدند. لیس فی الدار غیره دیار .

و هم آن روز جناب خواجه^۲ شاه علی دولتا بادی اصفهانی که دو سال بود که لشکر نویس خاصه شریفه بود او را مستوفی الممالک ساختند. و هم حاتم بیگ بنیابت او پاهوس نمود. چون آقا شاه علی مشارالیه بواسطه تنقیح محاسبات در دار السلطنه اصفهان حسب الحکم اعلی توقف داشت و همراه اردوی معلی بدار السلطنه قزوین نیامده بود وزیر قورچیان خاصه ملک بیگ خط و

مهر او را بر پروانجات میگذاشت. و بعضی از ظرفاء اردوی همایون در باب عزل و نصب وزراء مذکوران این تاریخ گفتند، شعر:

تا وزیر شه دین حاتم شد قامت آصف سابق خم شد

سال عزلش ز خرد جستم گفت موئی از خایه حاتم کم شد

چون اراده اشرف اعلی برفتن خراسان جهت دفع طغیان عبدالمؤمن خان مصمم گشته بود بالاخره رای عالی و جاقی با اسراء متعالی بدان قرار گرفت که فرهادخان سرکرده لشکر ظفر اثر گشته محمدی خان استاجلو مشهور بتخماق و سایر اسراء از ری تا بسطام بخراسان رفته بعضی از بلاد خراسانرا تسخیر کرده مشهد مقدس معلی سزکی را که در حسن و بها و شرافت مکان و استجاب دعا و لطافت آب و هوا در هفت اقلیم عالم ممتاز و مسلم است بتحت تصرف اولیاء دولت قاهره درآورد. شاه کامیاب قمر رکاب تاخوارری بر سبیل شکار رفته خبر توجه شاهی ظل الهی در ممالک خراسان شایع گشته اوزبکان از آن اندیشه هراسان گشته ببلاد خود روند. شامستاره سپاه قرب ده روز تازی بشکار رفته آوازه شاه گلدی انتشار تمام در خراسان یافت. آنگاه پادشاه عالمنه از ری بسعدت و اقبال معاونت فرموده بدار السلطنه قزوین تشریف آوردند. سایه دولت و آفتاب مرحمت و عدلت بر کافه رعایا و عامه برپا انداختند.

و هم درین ایام کلانتر و مردم خطه ساوه از ظلم و تعدی و ستم و زیادتی شاه قلی سلطان پیاده ترکمان که حاکم آنجا بود دادخواهی نموده رای جهان آرا تقاضا نمود که حاکمی عادل خداترس نیکو کردار بر آن جماعت گمارد.

خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملکست پوهیز کار

بعد از فکر و اندیشه قرعه بنام نامی مظهر عدل و احسان گنج علی خان که در شجاعت و عدالت و رعیت پروری و آبادانی مملکت و معموری در میانه لشکر ظفر اثر قزلباش ممتاز و مستثنی است و سالها در خراسان و بعد از آمدن شاه جهانیان بصوب تخت در میان اوزبکان که در اطراف و جوانب الکاء او بودند غاشیه جان سپاری و رعیت داری بردوش انداخته حلقه غلامی و صوفیگری و اعتقاد را در گوش داشت افتاد با و عنایت فرمودند. ولایت آوه را بقورچیان زیگ که از ملازمت آن خان عالیشان بمرتبه قورچیگری و تقرب سرافراز شده بودند شفقت نمودند. و مردم ساوه ازین عطیه سجدات شکر ایزدی بجای آورده در دعا گوئی افزودند.

و هم در اوایل این سال منصب سامی قضای عسکر ظفر اثر را بشریعت شعار اسیر علی خان اوحدی خلف اکبر مرحومی امیر اشرف که سابقاً ذکر حالات و خدمات او درین دودمان خلافت مکان شده برحمت فرمودند. و هم درین [ایام] جناب خواجه محمد شفیع نیشابوری که سابقاً وزیر ابراهیم خان ترکمان در ترشیز و ساوه بود بواسطت شیخ حسن داود استرآبادی مستوفی سرکار نواب فرهادخان گردید. و هم درین ایام مهدی قلی سلطان تجرلو شاسلو ولد حسین قلی سلطان ایشک

آقاسی باشی که سابقاً ذکر حالات ایشان شده مشارالیه در جنگ عثمان پاشا بدست رومه افتاده بود مدتی در روم و آن مرزبوم گرفتار میگردید چون صباح شد مرخص گشته بدار السلطنه مروین آمد. نواب کامیاب مالک رقاب بواسطه آنکه حقوق خدمت و یکجهتی و اخلاص و جان سپاری که مشارالیه و پدر او در راه آن پادشاه عالمپناه نموده بودند و ذکر شده مقرر فرمودند که بجهت او خلاع فاخره از تاج و کمر مرصع و اسب وزین لباس فاخره باستقبال برده تمامی ترك و تاجیک تا قریه سونک قزوین او را پیشواز نموده بآئین تمام و اعزاز و احترام بدار السلطنه قزوین آورند. ایشک آغاسیان و امراء و مقربان و قورچیان حسب الامر خاقان کشورستان عمل نموده او را بشهر در درآورده بدولتخانه همایون بردند. بعد از سودن جبین برآن خاك آستان خلدقرین شاه نصرت آئین باتمکین منصب سامی موروثی او را بدو عنایت فرموده الکاء همدان را بتیول او مقرر ساختند. و هم در روز یکشنبه بیست و هشتم منته امر اعلی بنفاذ پیوست که نواب حسین بیگ شاملو قورچی شمشیر حاکم قم بر سر دولتیاری نابکار که مجدد غدر او بر مرآت ضمیر منیر کیمیا تأثیر ظاهر شده بود بسلطانیه و آن حوالی رفته او را بدست درآورد. نواب حسین بیگ مشارالیه با دلبران شاملو بدان ولایات رفته دولتیاری برگشته روزگار بواسطه حقوق سابق و نمک مشارالیه چنانچه ذکر شده باز بقدیم اطاعت پیش آمده دست از جنگ و جدال بازداشت و کس بخدمت نواب مشارالیه فرستاده رسوم مهمانداری و ساوری بجا آورده از طرفین بمقام اصلاح درآمدند. و مقرر شد که نواب حسین بیگ با هفت نفر از خاصان خود بدرون قلعه که او خود در آن ولایت احداث کرده بود و مردم خود را در آنجا جمع نموده رفته قرار بدار صلح دادند و دولتیاری را با برادران برداشته بدرگاه برند. بعد از رفتن مشارالیه بدرون قلعه و عهد و میثاق چون بیرون آمد، جمعی از اقوام و برادران دولتیاری او را پشیمان کرده از آمدن او را نادم ساختند و شروع در تحصن نموده و برادران او در مقام مجادله درآمدند. چون خبر در عرض یکشب انروز از سلطانیه بدار السلطنه رسید، شاه جهانیان مهدی قلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو را نیز بمدد حسین بیگ بجانب سلطانیه روان نمود. و بعد از آن با آنکه شاه عالمیان اراده رفتن خراسان فرموده بودند که خود را بمدد فرهادخان برسانند و اختیار ساعت نموده به آسیارود دار السلطنه رفته از آنجا بجانب بیدستان فرموده لاجرم بواسطه معامله دولتیاری بشهر فرموده، بحمام تشریف بردند و از حمام بیرون آمده آخر روز چهارشنبه چهارم شهر رمضان بایلغار تمام بر سر دولتیاری یورش فرمودند و غازیان و قورچیان همه بی شتر و خیمه در رکاب ظفر انتساب روان شدند و نواب اعتمادالدوله حاتم بیگ را در شهر گذاشتند و بعضی خدمات سامور ساختند. چون آوازه صیت توجه و آمدن شاهی ظل الهی بدان حوالی و نواهی رسید غازیان شیر شکار قبل از ورود موکب همایون شاه کامکار جماعتدار دولتیاری نابکار را بدست درآورده شاه عالمپناه متوجه سیر و شکار آن دیار گردید. اسیر شکاران جار رسانیدند که پیاده ها از هر محل بیرون کرده شکار صحرا و جبال را یکجا جمع کنند و وحوش وسیع را بیک طرف رانند. شاه جهانیان براق براق صفت زیرین آورده

و عنان بهلال نعل ماه سیر زهره جبین داده بامقربان و مخصوصان مریخ اقتدار در آن عرصه بر سر شکار تاخته تیر نشاط هر طرف می انداختند.

برگشادند دست را بشکار	برشکاری زمانه گشت حصار
باز بدرید سینۀ تیهو	یوز بگرفت گردن آهو
گشته تازان بسوی گور کمند	چون شهاب از قفای دیونژند
شد هوا همچو ابر پروردین	از پر باز و باشه و شاهین

خاک شکارگاه در آن عرصه شکاری رنگ لعل بدخشانی گرفت و سنگ خارا در آن جرگه رنگ یاقوت ربانی پذیرفت. چند روز در آن حدود بنشاط شکار گذرانیده روانه دارالسلطنه گشتند و حسین بیک شاملو و لشکر یانش دولتیار بد کردار با مردم و وزیرش گرفته در صندوق کرده از عقب اردوی همایون متوجه درگاه گشتند. شعر:

باولی نعمت اربرون آئی گرسپهری که سرنگون آئی

وقلاعی که در تصرف داشت اول قلعۀ کرفس که خود در آن متحصن شده بود و ثانیاً قلعۀ انگوران و ثالثاً قلعۀ بیجار که مزه بیک برادر او در آن متحصن بود و وی در آن معرکه داد مردی و مردانگی در قلعهداری داده بود همه را بعد از تسخیر امر بتخریب آن شد. القصه که در آخر روز چهارشنبه هژدهم شهر رمضان المبارک سنه مذکوره جناب شاهوردی بیک بای بردلو یساول صحبت از جانب آن پادشاه ثریا منزلت بمشتلق گرفتاری دولتیار بدارالسلطنه آمده نواب اقبال پناه اعتماد الدولة العلیة الیه جلالاً حاتم بیکاکه در شهر تشریف داشتند باین خبر مژده خلعتهای لایق و مبلغی زربمشتلق داده. شاه کاسیاب مالک رقاب روزه شنبه بیست و چهارم بشهر نزول اجلال فرسودند. روز چهارشنبه بیست و پنجم نواب حسین بیک قورچی شمشیر دولتیار و تبا'عش در میان صندوق داخل دارالسلطنه قزوین گردانیدند. وی چند روز همچنان در صندوق بود و وزیر او خواجه بکان همدانی نیز در صندوق محبوس بود. روز پنجشنبه سیم شهرشوال دولتیار بدفعال را بمیدان سعادت برده اورا پاره پاره نمودند و صوفیان گوشت او را خوردند و خواجه بکان وزیر و جمعی دیگر از مردم اورا بقتل رسانیدند. اینست جزای هر که عصیان ورزید. وهم در شب دویم منته درعین طریقه مخترقه شاهزاده سلطان علی میرزا و طهماسب میرزا و اسمعیل میرزا را که بجهت دیدن و ملاحظه احوال ایشان بدرگاه کریاس اساس طلب فرموده بودند. بکوتوالی ایوانه میرزاگرچی که از سلاطین زاده های ولایت گرجستان بود بقلعۀ الموت روانه کرده رعایت بسیار ایشانرا فرمودند حیث قال النبی العربی صلی الله علیه وآله وسلم «رعایة صلة الرحم تزید فی العمر» و بمؤدای کریمه «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»^۱ مراقبت ایشانرا اولی دانسته بکوتوالی قلعۀ مذکور سفارشها فرمودند.

وهم درین سال فرخ‌قال رای آن خسرو کامکار صاحب اقبال بر آن قرار گرفت که صبیۀ سلطنت پناه خان احمد گیلانرا که از عمۀ ماجده اش علیا جناب مریم بیگم بوجود آمده و موسوم است یحسان بیگم جهت خلف ارجمند فیروز بخت سعادت‌مند خود ابوالمنصور سلطان صفی میرزا طال عمره فی ظل ظلیل ابدی التظلیل والده الاعلی، خواستگاری نمایند. و بجهت قرار مدار این کار خیر یکدومرتبه از ریش سفیدان معتبر معتمد و خادمان حرم محترم بگیلان^۱ فرستاده چیزی مشخص ساختند. بالاخره رای عالم آرای بر آن قرار گرفت که عمده المنجمین و قدوة المستخرجین مولانا جلال الدین منجم که بزبان دانی ورشاد، موصوف است و سالها در مملکت گیلان مقیم بوده و خصوصیت تمام باخان گیلان دارد او را بجهت تشخیص ساختن و قرار دادن این امر بگیلان روانه سازند. مولانای سشارالیه در اول شهر رجب بگیلان رفته در نصف ماه مذکور مراجعت نمود و خبر رسانید که خان احمد عرض بینماید که قبل از این بنده نذر کرده ام و قسم خورده که مادام که صبیۀ من بالغ نشود من بولایت عقد نکاح او با حدی نکنم و خود را از ولایت عزل کرده اند اما از روی طرح در آخر گفته که کس بفرستند که شیرینی خورده شود و ضمناً اظهار آزدگی نموده چنانچه بعد از این شرف عرض می یابد. الحاصل که شاه کامیاب قمر رکاب در قزوین از حضرات صدور و علماء و مشایخ استفتا نماید اگر حسب الشرع جایز باشد چون صبیۀ صغیره است فقیر بولایة عقد کنم و فتوی را گرفته بفرستند. چون مولانا جلال منجم این اخبار را رسانیده شاه کامکار نواب سیادت و صدارت پناه میر ابوالولی صدرا نجوی را که در فنون علم خصوصاً در فقه یگانه دورانست و نواب قدسی القاب مجتهد الزمانی میرسید حسین و حضرت علای شیخ بهاء الدین محمد عاسلی را طلب فرموده صورت مسئله مذکوره تقریر فرمودند حضرات سشارالیه هم در جواب فرمودند که این نذر و سوگند منعقد نمیشود و موافق مذهب علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین نیست چه خان احمد چون فرزند دیگر جز آن صبیۀ ندارد و وارث ملک، سوروئی خود او را میداند یحتمل که تأسلی و دفع الوقتی^۲ کرده باشد. نواب صدارت پناه و مشایخ کرام صورت فتوی را بمولانا جلال داده او را روانۀ گیلان گردانند. درین مرتبه که خان احمد فتاوی علماء را ملاحظه نمود دیگر معذرتی نتوانست آورد. بدرگاه گیتی پناه عرض نمود که از علماء و مقربان هر که را تعیین میفرمائید بگیلان روان سازند که تانکاح مذکور بولایت هر که از جانب اشرف وکیل باشد جهت نواب شاهزادگی نور حدیقه سلطنت و کابرانی عقد بسته شود. مولانا جلال بسرعت و استعجال از گیلان بدار السلطنۀ قزوین آمده حقیقت معروض داشت. شاه باتمکین و خسرو سلیمان قرین نواب اقبال پناه اعتماد الدوله حاتم بیگ را وکیل عقد کرده خدام فرشته احترام شیخ بهاء الدین محمد را با حضرت میرزا ابراهیم همدانی و سایر طالب علمان و مولانا جلال منجم همراه نموده جهت نکاح آن دواختر برج سلطنت بگیلان روان نمودند. مشارالیه هم حسب الامر

۱- لن : بگیلا
۲- لن : دفع الوصی

اعلی‌پدان صوب باصواب رفته بخدماتی که مأمور بودند معروض خان احمد و حرم علی‌اش داشتند. ایشان نیز اطاعت و انقیاد امر مذکور نموده آن در درج خدات و شرف دودمان سلطنت و روحانیت در بهترین ساعتی و مرغوب‌ترین وقتی و فرخترین طالعی که مولانا جلال اختیار نموده بمقدار دواج شاهزاده و هاج^۱ درآوردند. خان احمد پادشاه گرم‌جلی رادر حرکت آورده مجلس انس و خرمی بسان بهشت برین آرایش و ترتیب داده دست دریا مقاطر بیذل اسوال گشاده جهانرا ازبزم جمشید و جشن فریدون یادداد و حضرات عالیات مذکوره راباهر که رفیق ایشان بودو بدیشان تعلق میداشت از بزرگ و کوچک بنکنتات و نفقات و انعامات محظوظ و بهره‌مند گردانید و خواص و عوام آن دیار را از مایده انعام و فواید اکرام بنصابی وافی رسانید و چندروز طویها و جشنها و مهمانیها کرده و فرستادگان را اجازت مراجعت داده در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکور بشرف پای بوس اشرف اعلی سرافراز شدند و حقیقت عرض نموده مراسم تهنیت بجای آوردند.

و هم دراواسط این سال کس از دارالسلطنه تبریز بدارالسلطنه قزوین آمده حاکم تبریز عرضه داشت نموده که ازقابی خواندگار امر شده که کس تعیین فرمایند که سرحد و سنور میانہ الکاء قزلباش و رومی مقرر شود که در میانہ دانسته باشد و از قاعده قرارداد در نگذرند و تصرفی در مملکت یکدیگر نشود. شاه نصرت پناه قراحسن چاوشلورا که از اعظام امرا بود و بمزید عقل و کاردانی و رشد و زبان دانی از سایر امراء ممتاز و مستثنی مینمود و حکومت دارالسلطنه قزوین باو تعلق داشت اورا مقرر فرمودند که بدارالسلطنه تبریز رفته آن معامله را مشخص سازد. امیر مشارالیه حسب الامر اعلی بدانجا رفته همراه پاشایان معامله سنور و سرحد را مشخص ساخته از قریه ارشتناب که از قری وقفی غازانی است و از آنجا تا تبریز ده فرسخ شرعیست و مابین سراب و میانہ و دارالسلطنه تبریز واقع است قرار دادند که از آنجا تا تبریز از رومیان باشد و از اینجا تا ترکمان کنده و میانہ از قزلباش باشد. رومیان سجلات کرده‌مهر خود بر آن نهادند. و بعد از خدمات و تکلیفات و مهمانیها امیر مذکور را روانه درگاه عالمنه گردانیدند. به از صلح کاری نباشد دگر. مشارالیه در شهر ربیع الاول سنه الف بدارالسلطنه آمده بپای بوس سلطنت مناط سرافراز شد و ایالت کرمان را بدو شفقت کرده اورا بدارالامان کرمان فرستادند.

و هم در غره شهر محرم مکرم که منشأ عقد سنین و مبداء شهور آن سال نخستین بود آن خسرو باتمکین چون شاهوردی خان ولد محمدی خان عباسی از راه غلامی و جانشپاری پیش آمده مکرر پیشکشها و تحفها بدرگاه جهان پناه ارسال داشته شاه و الاجاه را بخاطر رسید که بامشارالیه وصلت کرده همشیره او را که باکره است و در غایت خدات^۲ و طهارت افتاده^۳ جهت آن اعلیحضرت خواستگاری^۴ نموده نکاح نمایند. شاهوردی خان نیز اراده نمود که بیکی از اقوام

۱- لن : فرهاج ۲- لن : خدات ۳- لن : افتاه ۴- لن : خاستگاری

شاهی ظل الهی پیوندد. چون این التماس بمسامع عزوجل رسید شاه جهان پناه صبیّه نواب بدیع الزمان میرزا ولد نواب بهرام میرزا را باوعنایت فرمود. لاجرم مقصود بیک ناظر رابجهت آوردن همشیره شاهوردی خان مقرر داشته خلّاع فاخره از تاج و کمر مرصع واسپ وزین وسایر ملبوسات بجهت شاهوردی خان مرحمت فرموده زرقالین را که مقررست باساز یراق واسبابطوی ناظر مشارالیه بخرم آباد رسانید و بعضی از طلبه را همراه برده خاتون مشارالیه را نکاح بسته بدارالسلطنه قزوین آورد. و همچنین فرستادهای شاهوردی خان بجهت بردن صبیّه نواب بدیع الزمان میرزا بدارالسلطنت آمده او را نیز بقاعده وآداب وترتیب عقد بسته بلرستان بردند. شاهجهان پناه طوی وجشن نموده همشیره او را درسالک سایر خادمان حرم محترم متخرط گردانید. و هم در روز دوشنبه مقرون بالفتح والنصره والاقبال، مصطفی سلطان کنگرلو حاکم طیس با اوزیکانی که بتاخت الکاء او آمده بودند جنگ نموده یکصد نفر از اوزیکان را بقتل رسانیده بابعضی دیگرکه اسیر و دستگیر شده بودند از خراسان بدرگاه همایون آمدند. شاه جهانیان ملازمان او را رعایت فرموده خلّاع جلدو از اسپ وزین وتاج و کمر ارسال داشتند. سابقاً شرف عرض یافت که شاه جهان پناه درین سال مطمح نظرکیعیا اثر ونیت خیر نهمت آن بود که خود بممالک خراسان بلکه قندهار وسیستان رفته الکاء موروثی را از دست معاندان گرفته وجود خبیث آن طایفه را از آن بلاد فاخره پاک سازد وساعت اختیار کرده بیاغ سعادت آباد نزول اجلال فرمودند. درخلال این احوال فرهاد خان چون اطراف وجوانب الکاء طبرستان و آذربایجان و عراق را آشفته میدید لاجرم صلاح رفتن اشرف بخراسان ندیده خود داوطلبید وبا سایر امراء متوجه خراسان گشت. چون درین ایام اسفر این وجوین وسبزووار در تصرف امراء شاهی بود از نیشابور تا هراة اوزیکان داشتند خان مشارالیه برسر نیشابور رفته آن بلده طیه را سرکزار محاصره ویکچند روز آن شهر را احاطه نموده سیه ها و نردبانها پیش برده بدان رسانید که آن بلده را تسخیر نماید. چون عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان در مشهد بود بغایت از آمدن خان بخراسان هراسان گشته متحصن بقلعه مشهد اقدس شده قدرت بیرون آمدن نداشت. اتفاقاً [شاه] عالم آرا را بخاطر رسید که چون رایات ظفر آیات شاهی همراه لشگری نیست مبادا چشم زخم روزگار آسیبی برخان مذکور واقع شود وباعث برشماتت اعدا وپیشانی احبا گردد، حکم اشرف بنفاذ پیوست که فرهادخان در روز متوجه درگاه شود که سال آینده بی قضای الهی و بتوفیقات نامتناهی بسعادت و اقبال متوجه خراسان و دفع و رفع آن گروه بی ایمانست. خان مذکور امتثالاً بفرمان الاعلی دست از سیه ویورش بازداشته متوجه درگاه معلی گردید و در روزیکشنبه شاه عالمیان تاساوخ بلاغ باستقبال خان رفته در روز چهارشنبه چهاردهم شهرشوال خان داخل قزوین شد.

و هم درمنتصف شهر ذی حجه حجه سمنوره نواب کامیاب اعلی بقصد سیر وشکار متوجه ری شده تاکن و سلقان آمده شکارکنان باز بدارالسلطنه تشریف بردند.

وهم در شهر ذی حجه از جانب عبدالمؤمن ولد عبدالله خان بدخشانی موسوم بمیرزا خواجه مشهور بخواجهم که از ملازمان او بود برساله وایلچیگری بیایه سریر اعلی آمده گتاتاب او را رسانید. چون مشحون بردلیری و بابائی وزیاده سری بود شاه عاقبت محمود قرار بیجنگ داده نورعلی بیگ که یکی از قورچیان عظام بود بایلچیگری نزد او فرستاده در برابر نوشتند که صلاح صلاح جنگست. انشاء الله الرحمن بعد از نوروز رایات ظفر آیات متوجه خراسانست و قرار کار بر جنگ و کار زارست نه آنکه بدستور همه سال مدار برفریب وفرار دهند. چون فرهادخان از خراسان بعراق آمده عبدالمؤمن خان بیشه را خالی دیده متوجه خراسان شد. و خبر او در عراق شایع شد. شاه عالم پناه یورش خراسانرا بسال نو انداخته متوجه دیگر مهمات که ضرورتر میبود گشتند. و خواجه ایلچی مذکور را بنواب اقبال پناه حاتم بیگ سپردند. وی در منزل نواب مشارالیه میبود. و در شهر محرم متوجه دارالسلطنه اصفهان و دارالعباده یزد شد. از آن محال سیر و شکارکنان باز بقزوین آمده عزیمت زیارت مقدسه دارالارشاد اردبیل نمودند. و در میان زمستان که آفتاب عالمتاب در برج جدی بود متوجه دارالسلطنه قزوین شده روزیکشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه الف بدارالمؤمنین قم آمده روز دوشنبه بجانب قزوین در حرکت آمدند یکشب بیشتر در آنجا توقف نکرده از راه طارم و خلخال بدارالارشاد تشریف برده بعد از سؤدن جین برخاک آن سرزمین ملتسمات خود را معروض داشته ندای اجابت انما در آن روضه مقدسه و حفیره منوره از هاتف غیب و عالم لاریب استماع فرمودند. و در اول دلو از آنجا بقزل آغاچ و تماشای کنار دریا رفته فرهاد خانرا بر سر طولالش و حاکم آنجا فرستادند. و ولدانصار خلیفه که حاکم قراجه داغ بود وی از اعادی خود که در درخانه قوی و صاحب اختیار بود خصوصاً مقصود بیگ ناظر قراجه داغلو توهمات و دغدغه نمود و مردم خود را از آب ارس گذرانیده بر آن ضلع نشست. غازیان ظفر نشان واقف شده بر سر لشگریان و اموال او آمده تمامی را نهب و غارت نمودند. در که بر تافت سر از حکم توجان داد بیاد. شاه عالمیان در آخر حوت از آذربایجان داخل دارالسلطنه قزوین شده مقرر نمود که فرهادخان بر سرخان احمد بگیلان رفته او را بدست درآورد. باعث برغبان خاطر اشرف از خان احمد آنکه مشارالیه قطع از مضایقه های ناخوش و مقالات مشوش در باب وصلت کتابتی طولانی عریض مشتمل بر شکایت بسیار و نکایت بی شمار بمقربان نامدار نوشته ماحصلش آنکه کار من بجائی رسیده که دست اهل و عیال خود را گرفته بدیار کفر روم. خاطر عاطر دریا مفاطر از آن سخنان منحرف گشته بر زبان الهام بیان جاری ساختند که خان احمد سالها در قلعه محبوس بود و چون نوبت سلطنت با سمعیل میرزا رسید او را از قلعه بیرون نیاورد و والد ماجدم شاه سلطان محمد چون بر سریر سلطنت متمکن گشت او را از قلعه بیرون آورده همراه بدارالسلطنه قزوین آورد و رعایت و شفقت بسیار بدو نموده اساس و اسباب و جمعیت بیشتر از زر و گوهر و اسب و شتر و استر بدو داد. مع هذا همشیره خود را با مال فراوان بدو داد و تمامی مملکت گیلانرا

که در تصرف قزلباش بود بدو ارزانی داشت و او را دوستکام و مقضی المرام بمقام خود فرستاد و بعد از آنکه ایران بوجود فایض الجودنواب همایون سامزین شد مائیز روش پدرناصور منظور داشته همواره ممدومعاون او بوده و انواع نوازش و پریش خویشاوندانه بجا آوردیم^۱ و چون او را صبیۀ بود و ازین سلسله علیه از عالم یگانگی و رفع بیکانگی بجهت فرزند ارجمند سعادت مند خود طلب نمودیم. در هر مرتبه که احدی ملاحظه نماید چه تصور و فتور و کسر و نقصان بحال او راه یافته که او از دست مابیلاد کفر رود و از ساچه نقصان و خسران بدو مملکت او راه یافته القصه. بیت :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

و خان احمد همچنان بر سر آن سخنان بود و در مقام تدارک و تلافی نبود. لاجرم نواب همایون فرهاد^۲ خانرا بر سر او بگیلان فرستاد. خان زبان از راه گسگر متوجه آن دیار گردید و رای عالم آرای همگی متوجه رفتن خراسان و اندیشه آن معاندان می برد. و هم از معظم وقایع این سال کثیر الاختلال ارتحال سیادت و مغفرت پناه مرتضی ممالک اسلام میرغیاث الدین محمد میرمیران یزدی بود که مدتی بر بستر بیماری و ناتوانی افتاده در قریۀ ندوشند یزد رحلت نمود. نعش شریف آن آن حضرت را بتفت برده در جنب مقابر اجداد و اقوام عظامش دفن نمودند. و در شهر جمادی الثانی سنۀ مذکوره خیر فوت او و بدار السلطنۀ قزوین رسید.

و هم درین ماه قورخمس خان شاسلو که از حبس پادشاه دارالاسلام بغداد خلاصی یافته بدرگاه گیتی پناه بدار السلطنۀ قزوین آمده پناه بدولتخانه مبارکه آورده بطریق صوفیان سعل اسلمش گشت. کسی از خلفاء و ذاکران و طریقچیان او بحال او نپرداخته پسرزاده اش کلب علی بیک بن طهماسب قلی بیک بر سر او آمده او را در دولتخانه مبارکه پاره پاره کرد و بدت سه روز لاشۀ او در زیر چادر شب شطرنجی نهان بود. و بالاخره جمعی از شاسلویان او را برده دفن نمودند.

و هم درین ایام سلطان معصوم ترکمان باحسن سلطان شاسلو ولدشاهوردی خلیفه که از مردودان و گریختگان درگاه بودند ایشانرا گرفته بدار السلطنت آوردند. شاه ترحم نموده از جرایم ایشان گذشته امان یافتند.

و هم درین اوان اسمعیل سلطان برادر اسیرخان موصلورا که او نیز از گریختگان درگاه بود او را گرفته آوردند. در اثناء سیاست گریخته پناه آستانۀ امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین برد. پیر احمد موصلو که از اقوام بود او را بقتل رسانید. بیت :

سری که گردن از اسرت کشید دورانش بر آستان تو اکنون کشان کشان آورد

وهم در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شوال شاهزاده سلطان حسین میرزا که درس سه سالگی بود و کمال فطرت و فراست داشت در دارالسلطنه قزوین داخل حوربان بهشت گردید. نواب صدارت پناه میر ابوالولی حسب الامر عالی بتجهیز و تغسیل او قلم آورد و او را در جنب قبر امامزاده دفن نمودند.

وهم درین سال شاه دریا نوال مقدار یک هزار خروار گندم که در آن سال هر خرواری بهفت هزار دینار قیمت داشت از محصولات قریه دستجرد دارالسلطنه قزوین بفقراء و مستحقین و صلحاء و ساکین انعام و تصدق فرمودند.

وهم در اواخر این سال بعد از مراجعت دارالارشاد اردبیل حکم بتخریب قلعه قهقهه که در آن حوالی واقعست فرمودند. و آن قلعه را حسب الامر اعلی از حصانت باطل نمودند و کوتوالان را برطرف ساختند.

وهم در ذی حجه حجه مذکوره این سال مولانا آقا جانی تبریزی که از افاضل زمان بود و خدمت تولیت آستانه مقدسه سنوره قم تعلق بدو داشت بعد از تشرف بزیارت حج بیت الله الحرام و طواف رکن و مقام در آن بلده معظمه زاده الله شرفا و تعظیما جان بجانان سپرد و در آن ارض طیبه مدفون گشت.

وقایع سال سیزدهم از سلطنت خراسان و سال ششم از پادشاهی کل ایران

نوروز این سال و تحویل آفتاب عالمتاب بیرج حمل آخر روز جمعه ششم جمادی الثانی لوی ثیل بعضها الف بعضی احدی والف. در روز شنبه هفتم، پادشاه اقلیم چهارم در دارالسلطنه قزوین بایوان چهل ستون برآمده بدستور مجلس جشن نموده آن روز را بنشاط و انبساط گذرانیدند. چون سلطان بدیع آئین ربیع سپامبزه و ریاحین بر اطراف صحراء و بساتین کشید و بیدادگران خیل شتا پای عزم در رکاب رحیل آوردند موکب اعلی درین ایام نشاط انجام عنان عزیمت بصوب ولایات گیلانات و تسخیر آن محال مصروف داشتند. بیان این حال و تفصیل این مقال فراو و استیصال سلطان سریر برمسند فضل و افضال خان احمد پادشاه گیلان است. سابقاً شرف عرض یافت که چون شاه جمجاه از مملکت خراسان بتخت ایران آمده در دارالسلطنه قزوین بر سریر سلطنت و پادشاهی متمکن گشتند معاسلات و دارایی گیلان بخان مشارالیه امضا فرموده صداقت و محبت بواسطه عرق سیادت و طریقه مصاهرت بمثابة بود که جدائی و بیگانگی بهیچوجه من الوجوه در میان نبود. در خلال این احوال در یورش اول خراسان که مرشد قلی چاوشلو در چمن بسطام بقتل رسید بعضی از امراء چاوشلو مثل محمد شریف خان حاگم قزوین پسرزاده حسین بیکه قورچی تیرو کمان شاه جنت مکان و محمودخان پسر پیره محمدخان روگردان شده تحصن بگیلان جستند و بخدست خان احمد پیوسته خود را بدو رسانیدند. بعد ازین قضیه گمان

باریافتگان این آستان این بود که حضرت خان احمد اخلاص و دولتخواهی و مباهرت و قومی را منظور داشته آن جماعت سردود را گرفته نزد آن پادشاه صاحب قران می فرستند. مشارالیه از آن تجاها نوده پس از آن حکم جهان مطاع صادر شد که خان احمد آن جماعت را بدرگاه گیتی گیتی پناه فرستند. مشارالیه همچنان تغافل نمود تا آنکه بعضی از اسراء مثل فرهاد خان و غیره بخان احمد چیزها نوشته پیغام دادند که لایق بحال آن جناب نیست که جمعی که سردود و روگردان ازین درگاه همایون شده باشند و بدانجا گریخته و مع هذا حکم اعلی فرستادن آنها شرف صدور یافته مساهله نموده بتغافل گذرانند. آخر این نتیجه خوبی و ثمره نیکویی نخواهد داد. و حضرت خان اعقل مردم زمانه است بهتر از دیگران معاملات پادشاهی و سلطنت را میداند و طریق نمک خوردگی و صوفیگری و حقوق قدیمی و خویشی و قومی این نیست که جماعت سردود را بی واسطه وفایده خودنگاه دارد و اکابر چنین گفته اند :

رباعی :

با دشمن من چو دوست بسیار نشست	با دوست، نشایدم دگر بار نشست
پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت	بگریز از آن مگس که بر مار نشست

و خان احمد پادشاه ازین مفتحات غافل شده بود همچنان ایشانرا بدرگاه نفرستاد تا آخر حکم جزم رفته بالضروره فرستاد چنانچه مذکور گشت و اسیر حسام الدین گیلانی که وکیل و صاحب اختیار خان بود در میانه محرك سلسله فتنه و فساد گشته مانع بود و نمیگذاشت که خان احمد حقوق خدمات سابق را که اباعنجد برین دودمان ولایت مکان دارد برقرار [دارد]. چون دانست که بخیه کار او برفاقتاده و شاه جمجاه انتقام از او خواهد کشید میرحسام الدین باخان احمد قرارداد که توسل بدرگاه خواندگار می باید جست تا در حمایت او از آفات واردات مصون باشیم و تا آن نمیشود شاه و الاجاه دست از ماباز نمیدارد و سفارشات و کتابات از حضرت خواندگار می باید گرفت. خان احمد چون این سخنان را استماع نمود گول خورده بامیر حسام قرارداد که بیهانه زیارت مکه معظمه زاده الله شرفاً و تعظیماً بروم رفته خود را بقایای رساند و عرضه و نوشتجات او را بنظر سلطان مراد خواندگار رسانیده ملتمسات او را صورت دهد. اسیر حسام ظاهراً بقصد زیارت نهانی بدریا نشسته متوجه استنبول گردید که حاجات و ملتمسات خان احمد را معروض بارگاه خواندگاری و وزراء اعظم گرداند و التماس سفارش خان احمد و الکاء او نماید که درین باب بنواب کامیاب قمر رکاب اشرف اعلی چیزی بنویسد. اما خان احمد بجهت اخفاء این امر تدبیر کرده بود عرضه بنواب کامیاب مالک رقاب نوشت که میرحسام الدین درین و لاقصد زیارت مکه معظمه نموده روانه زیارت شد مبادا که اعداء معروض دارند که او را بروم فرستاده. اتفاقاً در آن ایام ایلچی از درگاه گیتی پناه بجهت گرفتن قلعه نهاوند که در تصرف رومیان بود بقایای رفته بود و نواب خواندگار امر کرده بود که طاوس قیورقی قلمی فرمایند که سنجق دار و مستحقفظان رومی که در قلعه نهاوند [هستند] آن قلعه را بتصرف اولیاء قاهره شاهی دهند. در آن وقت

میرحسام‌الدین مذکور واقف‌گشته بوزراء اعظم عرض مینماید که مقررست که هرچا پای‌اسب رومیه بدانجا رسد از تصرف بیرون ندهند و آن شرارت و بدنفسی اوباعث آن‌شد که نه‌آوند ندادند و مع‌هذا معروض ساخته که می‌خواهم که طاوس قیورقی بمن عنایت شود که جهت خواندگار در قزوین قلعه بسازم . و دیگر حکایات نامالایم موحش که حد او نبود از روی جهل و نادانی مذکور ساخت حضرت خواندگار و وزراء اعظم گوش بسخنان واهی آن سفیه‌نکرده نصیحتی‌چند در جواب نوشتجات خان‌احمد نوشته ارسال داشتند. در خلال این احوال خواجه مسیح زرگر لاهیجانی که در آن اوان از جمله وزراء خان احمد بود و مدار مهمات و دادوستد و معاملات آنجا با و می‌گذشت بواسطه تشیع و صوفیگری که بدین دودمان خلافت مکان داشت چون واقف شد که خان احمد پادشاه را در خلال این احوال کفران نعمت می‌نماید و با ولی‌نعمت و یا ولی نعمت‌زاده در مقام منازعه است زبان نصیحت بیان از روی صلاح و نمک‌خوردگی گشوده بحضرت خان احمد پادشاه عرض نمود که اطاعت شاه سپهر منزلت که ولی‌نعمت است واجب و لازم است و تا غایت اثر دودمان این سلاطین گیلان بمحض شفقت و عنایت بی‌غایات ایشان مانده و ایشان شما را از قلعه اصطخر بیرون آورده بجا و مقام خود فرستادند. و اینها همه از دولت این سلسله علیه است که روزی بندگان گشته و در هر مرتبه از مراتب رضا جوئی خاطر اشرف اقدس اعلی‌مقدم بر جمع چیزهاست . خان احمد پادشاه چون این سخنان خیر از آن خواجه عاقبت اندیش اصفا فرمود جهل و نادانی او را بر این داشت که با خواجه مشارالیه بی‌التفات گردد. لاجرم تقویت جانب میرحسام‌الدین کرده خواجه مذکور را فدوی و یکجهت شاه دانست. خواجه نیز بنا بر صلاح کار خود و پیش‌بینی و مال‌اندیشی در میانه این غوغا روگردان از خان احمد پادشاه شد کوچ‌بر کوچ بقزوین آمده بعد بساط بوسی اعلی‌سرافراز شد . و حکایات گیلان و بندوبست آن دیار را بواجبی خاطر نشان همایون نموده و رفتن میرحسام‌الدین بروم

فهرست اعلام اشخاص

«آ»

- آبای ترکمان: ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۷۷، ۳۴۶، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۷، ۹۷۰.
- آرخ وزیر ساوجی: ۲۱۸، ۲۱۳، ۱۶۰.
- آصف اردوبادی [مولانا...]: ۱۰۴۰، ۱۰۴۰.
- آغا خانم [سلطان...]: ۱۰۶۷، ۱۰۵۵.
- آغزیوارخان ولد دسری سلطانی شاسلو: ۱۹۰.
- ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۰۱، ۱۹۱.
- ۷۳۹، ۲۶۶، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۱، ۲۴۰.
- ۹۴۹، ۹۴۸، ۹۴۵.
- آقا بیگ ← یوسف بیگ
- آقاجانی تبریزی [مولانا...]: ۱۰۶۵، ۱۰۹۱.
- آقا جمالی: ۱۰۲۱، ۱۰۰۵، ۶۹۶، ۶۲۲.
- آقا شاه علی دولتآبادی: ۱۰۷۴.
- آقا کمالی: ۹۰۳.
- آقا محمد: ۵۸۴.
- آق ساق سیف الدین: ۴۰۳.
- آلادانه (علاءالدوله ذوالقدر): ۹۰.
- آسیرزای ملکانی: ۵۸۴.
- آوجی شان عربگیرلو: ۲۲۳.
- آهی [میرزا...]: ۱۹۵.
- آیش سلطان: ۲۸۷.
- آیو قدداش: ۱۰۸۱.

«الف»

- ابا ابراهیم ← موسی الکاظم (ع).
- ابابکر (خلیفه): ۶۱۳، ۷۳.
- اباعبدالله ← محمد الجواد (ع).
- اباعبدالله الحسین (ع): ۹۳۵.
- ابدال بیگ دده ذوالقدر: ۸۷، ۷۷، ۶۹.
- ۳۵۶، ۱۱۲، ۱۰۰.
- ابراهیم (ع): ۶۸۶، ۲۳۳، ۱۴۳، ۹۷.
- ابراهیم [امامزاده...]: ۱۰۵۴.
- ابراهیم [ولد سلطان سکندر] [سلطان...]: ۱۶۹.
- ابراهیم [سید...]: ۴۴.
- ابراهیم [شیخ...]: ۶۲، ۳۴، ۳۳.
- ابراهیم اسینی هروی [امیر سلطان...]: ۳.
- ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۱۷.
- ابراهیم بیگ: ۱۰۱۸، ۲۸۹.
- ابراهیم بیگ الپاوت (ابراهیم خلیفه): ۳۵۸.
- ابراهیم بیگ ایرلو: ۸۰۶، ۷۵۵.
- ابراهیم بیگ زیاداغلی قاجار: ۴۷۱.
- ابراهیم بیگ ولد حیدر سلطان ترکمان: ۶۸۸.
- ابراهیم بیگ بختی: ۳۶۱، ۳۵۴.
- ابراهیم بیگ ولد حیدر سلطانی [امیرزاده...]: ۶۱۰، ۷۰۵، ۶۲۳.
- ابراهیم پادشاه: ۳۲۴.
- ابراهیم پاشا: ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۱۶.
- ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳.
- ۲۴۴، ۹۴۵.
- ابراهیم خان ترکمان: ۲۹۵، ۱۷۶، ۱۷۵.
- ۷۱۸، ۸۳۵، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۵.
- ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۸۹، ۹۰۶، ۱۰۶۹.
- ۱۰۸۳.

- ابوطالب میرزا [شاهزاده...]: ۶۵۰، ۵۹۰
 ۸۴۰، ۸۴۷، ۸۲۹، ۸۱۳، ۸۰۳، ۶۹۷
 ۸۶۰، ۸۶۴، ۸۶۹، ۸۸۳، ۹۰۷ -
 ۱۰۲۲، ۱۰۵۴، ۱۰۶۱
 ابوطاهر ولد امیر سلطان ابراهیم الامینی [امیر-...]: ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰
 ابوالفتح - ابراهیم میرزا [سلطان...]
 ابوالفتح اسحق - صفی الدین اردبیلی
 ابوالفتح - محمودخان [سلطان...]
 ابوالفتح [میر...]: ۵۶۱، ۹۹۳
 ابوالفتح بیک: ۷۶، ۷۸
 ابوالفتح سلطان شاملو: ۷۳۹
 ابرالفرج زنجانی [شیخ...]: ۳۶۳، ۹۷۲
 ابوالقاسم - محمد (ص)
 ابوالقاسم اصفهانی [میر...]: ۵۸۱
 ابوالقاسم بخشی: ۱۲۶
 ابوالقاسم بیک: ۹۱۹
 ابوالقاسم رضوی مشهدی ولد میرزا ابوطالب
 [میرزا...]: ۴۱۷، ۴۶۱، ۹۹۰
 ابوالقاسم سلطان مشهور به زهرمار سلطان:
 ۷۶۸
 ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه مهرداد
 ذوالقدر: ۷۸۷، ۷۹۸، ۷۹۱
 ابو مجاهد - لطف الله [میرزا...]
 ابو محفوظ الکرخی: ۱۳، ۹۲۷
 ابوالمحمد انجو [امیر...]: ۹۱۰
 ابوسلم سلطان: ۱۰۷۴
 ابوالمعالی [امامزاده]: ۱۰۵۴
 ابوالمعصوم میرزا (موصول): ۱۷۶، ۶۲۳
 ۱۰۶۵
 ابونصر: ۱۰۰۱
 ابوالنصر [حکیم...]: ۶۰۰
 ابونصر ولد صدرالشریعت گیلانی: ۵۹۲
 ابوالوفا [خواجه...]: ۱۲۵
 ابوالولی انجوشیرازی [امیر شاه...]: ۴۶۱
 ۶۱۷، ۶۸۱، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۴۶، ۸۴۷
 ۷۵۱، ۸۶۹، ۷۹۰، ۸۰۵، ۹۰۱، ۹۱۷
 ۹۹۰، ۱۰۳۳، ۱۰۵۰، ۱۰۷۸، ۱۰۸۶
 ۱۰۹۱
 ابی عبدالله الحسین (ع): ۲۳۹
 اتک سلطان: ۲۰۹
 اچه سلطان قاجار: ۱۳۳
 احمد (ص) - محمد (ص)
 احمد [امیر نظام الدین...]: ۲۹۸
 احمد [خان...]: ۲۶۲، ۶۲۷
 احمد [قاضی میر...]: ۹۴۰
 احمد [میرزا...]: ۸۶۹
 احمد آقای چاوشلو: ۱۷۰
 احمد ایبوردی [مولانا...]: ۴۳۹، ۱۰۴۲
 احمد اردبیلی [مولانا...]: ۶۲۱، ۷۷۳
 ۱۰۰۲، ۱۰۰۵
 احمد ارزنه [شهاب الدین...]: ۲۱۱
 احمد اسود ایبوردی: ۱۳
 احمد اصفهانی [نورالدین...]: ۲۴۷، ۲۴۸
 ۲۴۹
 احمد باقلانی [پیر...]: ۲۴
 احمد بن بویه [معز الدوله...]: ۶۴
 احمد بن خواجه محمد بن سلطان شیخ جنید
 [خواجه...]: ۹۶۹
 احمد بن شرف الدین حسین الحسینی ابراهیمی
 القمی الشهیر به میر منشی [قاضی...]:
 ۳۱۸، ۹۲۷، ۱۰۰۳

- احمد بن صدرالدين شيرازى [مولانا...]: ۱۴۷
 احمد بيك (ولد علاءالدوله): ۹۶، ۹۵
 احمد بيك آسايش اغلى استاجلو، (احمد - سلطان آسايش اغلى استاجلو): ۶۲۷، ۸۳۲، ۸۶۸
 احمد بيك افشار، (احمد سلطان افشار): ۵۸۷، ۴۱۰
 احمد بيك ديل كسن استاجلو: ۷۳۹
 احمد بيك صوفى اغلى، (احمد سلطان - استاجلو صوفى اغلى): ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۲۵
 احمد بيك قياپاد اغلى قاجار: ۳۹۶، ۳۹۴
 احمد بيك نوركمال اصفهاني: ۱۸۹، ۱۶۶، ۲۴۳، ۲۳۶، ۹۴۸، ۲۱۸، ۲۱۳، ۱۹۰
 احمد بيك دواتدار: ۲۲۴
 احمد پادشاه (گيلانى، والى گيلان) [خان...]: ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۵، ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۷، ۹۱۹، ۶۹۱، ۶۸۹، ۵۸۱، ۵۴۶، ۹۹۰، ۱۰۸۷، ۱۰۸۶، ۹۹۲، ۹۹۱، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳
 احمد پاشا: ۶۰۲، ۴۰۲، ۳۶۹، ۳۴۲، ۳۲۵
 احمد چلبى: ۱۳۶، ۹۳
 احمد چنگيزى [سلطان...]: ۹۳۵
 احمد حقيرى هروى معمايى [مولانا شهاب - الدين...]: ۹۳۹
 احمد خليفه وفادار شاملو: ۴۷۱
 احمد خوانى [خواجه شهاب الدين...]: ۲۱۲
 احمد خوزانى اصفهاني: ۹۳۶
 احمد زيارتگاهى [خواجه...]: ۲۵۷
 احمد سارويى [خواجه سلطان...]: ۸۵
 احمد سلطان (داماد شيبك خان): ۱۰۹
 احمد سلطان (: احمد بيك) آسايش اغلى استاجلو: ۸۳۰
 احمد سلطان (: احمد بيك) استاجلو صوفى اغلى: ۲۰۰، ۱۸۰، ۱۶۳، ۱۱۵
 احمد سلطان افشار: ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۹۶، ۱۹۰، ۲۴۵، ۳۹۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۷۳۰، ۹۰۷
 احمد سلطان پسر محمد خان شرف الدين اغلى تكلو: ۷۲۹، ۲۱۳
 احمد سلطان ذوالقدر: ۸۷۴، ۸۶۱
 احمد سلطان شاملو: ۳۰۹، ۳۰۴، ۳۰۳
 احمد سلطان يا زرتكلو: ۷۱۱، ۹۰۷
 احمد شاهمير: ۴۷۴
 احمد شيرازى [شيخ محبى الدين] (شيخ زاده لاهجى): ۱۰۱
 احمد طيسى [مولانا...]: ۲۳۱
 احمد غفارى [قاضى...]: ۳
 احمد قلى خليفه ذوالقدر: ۷۰۴، ۶۸۱، ۶۶۵، ۸۱۷
 احمد قنغرات [خواجه...]: ۱۱۹، ۱۰۹
 احمد گيلانى [كاركيا سلطان...]: ۱۴۱، ۱۷۰
 احمد ماضى: ۴۶۷
 احمد مختار (: پيغامبر «ص») ۳۷۴، ۹۲۸
 احمد ميزرا [سلطان...] (پسر القاس ميرزا) ۳۱۵، ۳۴۴، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۳۲
 احمد ناظر اصفهاني [ميرزا...]: ۷۴۸، ۷۴۰، ۱۰۳۳

فهرست اعلام اشخاص

۱۰۹۹

ارز (اروز سلطان) (: ارس سلطان روملو):

۰۶۸۳، ۰۶۸۲

ارزبار (وکیل) : ۰۱۳۷

ارس خان روملو (: ارس سلطان روملو):

۰۶۳۲، ۰۶۶۵، ۰۶۷۹، ۰۶۸۱، ۰۶۸۲، ۰۶۸۴

۰۱۰۲۰

ارسطو: ۰۴۶۳

ارشتی آقا: ۰۴۰۷، ۰۴۰۵

ارغون شاه: ۰۲۰

ارگنج اغلی: ۰۳۱۵

اروز سلطان ← ارز (اروز سلطان)

اروس بی: ۰۱۱۹

اری قلی بی شدیه: ۰۵۷۷

ازبک سلطان (خان): ۰۲۶، ۰۵۶۲، ۰۵۶۶

استاجلو محمد: ۰۹۳۰

اسحق الاردیلی ← صفی الدین اردیلی

اسحق سیاوشانی [خواجه...]: ۰۱۹۱

اسحق نبی (ع): ۰۲۵۵

اسدالله ← علی (ع)

اسدالله اصفهانی [خلیفه...]: ۰۹۸۷، ۰۹۷۴

اسدالله شوشتری [امیر...]: ۰۳۸۶

اسدالله صدر شوشتری مرعشی [میر...]: ۰۳۳۵

۰۹۸۷، ۰۸۰۲، ۰۷۹۷، ۰۴۳۵

اسد تبریزی [مولانا...]: ۰۴۵۶

اسد مرعشی [میر...]: ۰۲۶۲

اسفندیار: ۰۷۰، ۰۹۵، ۰۲۸۹، ۰۹۳۱

اسکندر مقدونی: ۰۴۷۸، ۰۴۸۵

اسکندر (حاکم قلعه پلنگان): ۰۶۴۶، ۰۶۴۷

اسکندر بیک: ۰۹۶

اسکندر بیک افشار، (برادر زاده خلیل خان

افشار): ۰۴۷۳، ۰۴۷۷، ۰۶۲۲، ۰۶۹۵

۰۹۹۱

احمد ولد میرزا عطاءالله اصفهانی (میرزا...):

۰۷۳۱

احمدی ایوردی [مولانا...]: ۰۵۶۲

احمدی بیک لشگری نویس: ۰۷۴۸، ۰۸۷۲

اخوش بیک گرجی: ۰۳۵۰، ۰۳۵۲

اخی بیک: ۰۹۴

اخی سلطان تکلو: ۰۱۶۲، ۰۱۷۱، ۰۱۷۲

ادریس بیک: ۰۲۴۳

ادریس القمی [شیخ...]: ۰۲۶۳

ادهم بیک (پسر حیدر سلطان ترکمان):

۰۶۲۳، ۰۷۰۵، ۰۷۱۰

ادهم بیک روملو: ۰۳۵۳، ۰۳۵۴، ۰۳۵۶ -

۰۳۵۷

ادهم خان (بیک) ترخان ترکمان (: ادهم

سلطان ترکمان): ۰۷۷۲، ۰۷۷۸، ۰۷۷۹

۰۷۸۰، ۰۸۰۴، ۰۸۰۵، ۰۸۱۸، ۰۸۲۳، ۰۸۲۶

۰۸۲۸، ۰۸۳۲، ۰۸۳۵، ۰۸۳۷، ۰۸۴۵، ۰۸۶۸

۰۱۰۶۳، ۰۱۰۶۲

ادهم سلطان (: ادهم خان) ترخان ترکمان

۰۷۱۴، ۰۷۱۶، ۰۷۲۹، ۰۷۳۳، ۰۷۴۰، ۰۷۴۱

۰۷۴۷، ۰۷۵۵، ۰۷۶۱، ۰۷۷۲

ادهم منشی [مولانا...]: ۰۱۵۶

ارخ وزیر ساوجی -> آرخ وزیر ساوجی

اردلان: ۰۸۷۳

اردوان: ۰۸۴۰

اردوانه بیک: ۰۹۲، ۰۹۳، ۰۹۵

اردوشاه [امیر...]: ۰۱۳۳، ۰۱۳۸، ۰۱۳۹

اردوغدی خلیفه تکلو: ۰۶۴۹، ۰۶۸۲، ۰۶۸۳

۰۷۰۶، ۰۷۰۹، ۰۷۱۰، ۰۷۱۱، ۰۷۱۳، ۰۷۲۱

۰۷۲۳، ۰۷۲۹، ۰۱۰۰۲، ۰۱۰۲۰، ۰۱۰۲۴

ارزانی آقای کلانتر: ۰۶۲۸

[شاهزاده]: ۶۳۳، ۶۳۱، ۶۲۹، ۶۱۷، ۵۰۰

۶۶۷، ۶۶۶، ۶۴۵، ۶۴۲، ۶۳۵، ۶۳۴

۶۷۶، ۶۷۳، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸

۸۸۹، ۷۶۶، ۷۴۸، ۷۲۴، ۷۱۴، ۷۰۷

۱۰۰۳، ۱۰۰۶

اسماعيل بيك (برادر امير خان): ۷۷۳، ۷۷۱

اسماعيل بيك حاجي طغانلو: ۷۴۱

اسماعيل تبريزي [امير...]: (شنب غازاني):

۰۱۲۸

اسماعيل چاووشي (: چاووشي اسماعيل): ۷۷۶

اسماعيل خان: ۸۲۵، ۸۲۸

اسماعيل ساوجي [مير...]: ۱۰۶۶، ۱۰۷۰

اسماعيل سلطان: ۸۰۵، ۸۲۶، ۱۰۹۰

اسماعيل سلطان الپلو: ۹۱۳

اسماعيل قلي بيك (خان، سلطان) شاملو: ۷۰۵

۷۰۸، ۷۱۳، ۷۶۳، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۵

۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۰

۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۸، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰

۸۵۳، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۲۳، ۱۰۲۴

۱۰۳۸، ۱۰۴۸، ۱۰۶۳

اسماعيل قليخان يولداس: ۸۲۳، ۸۴۴

اسماعيل قلي سلطان شاملو (: اسماعيل قلي

بيك، (خان) شاملو).

اسماعيل مختار ساوجي [امير...]: ۱۰۶۵

اسماعيل ميرزا [شاهزاده...]: (اسماعيل ثاني

[شاهزاده]: ۳۲۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳

۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۶

۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹

۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶

۳۸۷، ۳۸۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۵

۶۰۲، ۶۰۷، ۷۲۰

اسكندر بيك شاملو (: خوش خيرخان):

۷۰۸، ۷۳۹، ۱۰۲۲

اسكندر بيك دانه: ۶۹۵

اسكندر پاشا: ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۵۰

۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۰۳

۴۶۱، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۸۰، ۶۰۲، ۹۷۱

۹۹۲، ۹۹۷

اسكندر خان (: الكسندر خان): ۷۱۵، ۴۵۷

۰۷۱۶

اسكندر خان افشار: ۷۵۵

اسكندر ذوالقرنين: ۹۸۹

اسلام مراد خان: ۸۹۱

اسلمس آقاي شاملو: ۶۳۴

اسلمش (اسلمس) بيك: ۷۶، ۷۷، ۷۸

۶۲۳، ۱۰۱۰

اسلمس خان (خليفة) ذوالقدر مهردار (ولد

شاهرخ خليفة مهردار): ۸۰۸، ۸۶۸

۸۷۴، ۹۱۱، ۹۲۳

اسلمس خليفة مهردار (: اسلمس خان -

ذوالقدر: ۹۲۳

اسماعيل آرد پلو افشار: ۱۰۷۹

اسماعيل [امير]: ۶۱۳، ۹۰۰

اسماعيل بهادر خان [سلطان شاه...]:

(اسماعيل ماضي) ۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱

۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۵، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۵۳

۱۶۷، ۱۹۶، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۵

۲۹۰، ۲۹۶، ۳۶۴، ۴۲۹، ۷۶۴، ۹۲۷

۹۲۹، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۹، ۹۴۷، ۹۷۵

۹۸۳، ۱۰۰۴، ۱۰۱۰، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸

۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۸

اسماعيل ثاني [شاه...]: (اسماعيل ميرزا

فهرست اعلام اشخاص

۱۱۰۱

افضل تركه اصفهانی [خواجه ...]: (افضل

الدین محمد): ۳۳۳، ۴۳۸، ۵۶۱ -

۷۳۹، ۷۴۲، ۷۵۵، ۷۵۶، ۹۸۷

۱۰۰۴، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵.

افضل الدین محمد تركه ← افضل تركه -

اصفهانی.

افضل الدین محمد قاینی [مولانا...]: (افضل)

۱۰۰۲، ۱۰۴۱.

افضل قزوینی [مولانا ...]: ۱۰۱۵.

افضل منجم قزوینی [مولانا...]: ۶۶۹،

۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۹۹۶.

افضل نامی تهرانی: ۹۳۸.

افضل واثقی [میر...]: ۳۱۳.

افلاطون: ۱۰۷۹.

اقش سلطان: ۲۸۷.

اکبر پادشاه [جلال الدین ...]: ۳۹۶، ۴۰۵،

۵۸۶، ۹۰۱، ۹۷۶، ۹۸۱.

الامه سلطان: ۲۰۰.

البرس خان: ۲۰۹.

البوانی (خضر): ۱۷.

الغ بیک خان سعدلو: ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶،

۳۵۸، ۳۶۸، ۳۶۹، ۵۷۲، ۵۷۹.

الغ میرزا: ۳۱۱، ۳۱۲.

القاس میرزا [شاهزاده ابوالغازی ...]: ۱۵۵

۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۲۳

۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۹۵

۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶

۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳

۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴

۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱

۳۵۰، ۳۹۱، ۴۱۷، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۴.

اسمعیل میرزا [شاهزاده...] (پسر حمزه میرزا)

۷۶۲، ۸۱۴، ۸۴۶، ۸۶۹، ۹۰۷، ۹۵۰

۹۹۲، ۱۰۰۴، ۱۰۱۸، ۱۰۴۲، ۱۰۸۵

۱۰۸۹.

اسمعیل وزیر: ۸۳۹.

اشرف چوپانی ← ملک اشرف چوپانی -

[ملک ...]: ۲۴، ۱۳۸، ۹۲۸.

اشرف اوحدی [میر ...]: ۲۸۸، ۱۰۵۱.

۱۰۸۳.

اصلان [پهلوان ...]: ۵۸۴، ۹۹۸.

اصلان [ملک ...]: ۱۳۵.

اصلان بیک افشار [امیر ...]: ۴۴۸، ۴۷۳

۶۰۱، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۳۲، ۷۹۹

۸۷۲، ۸۷۴.

اصلان خلیفه روملو: ۲۲۸.

اصلان سلطان ولد ولیخان چرخچی باشی

[امیر ...]: ۷۳۹، ۹۱۱.

اعتمادالدوله ← میرزا سلمان.

اعتمادالدوله ← میرزا لطف الله.

اغرلو (اغورلو) بیک: ۸۴۸.

اغش سلطان: ۲۸۸.

اغلان است: ۹۲۹.

اغلان پاشا خانم: ۶۳۲، ۷۱۱، ۷۶۰، ۸۷۰

۱۰۰۸.

اغلن بن املی اغلن بن ایبه خواجه بن یغنا

بن بلغان بن شیبان بن جوجی: ۹۷۷.

اغلی بیک شیطان: ۱۰۳۹.

افراسیاب: ۲۱۰، ۴۰۲، ۶۳۵، ۱۰۰۹.

افشار آقا: ۱۰۰۴.

افشار منصور: ۲۵۴.

افضل اردستانی [خواجه ...]: ۷۳۸.

امامزاده شاهزاده حسین ← حسین [امامزاده شاهزاده ...].

امامزاده حسن ← حسن [امامزاده...].

امامزاده عبدالعظیم ← عبدالعظیم [امامزاده...].

امامزاده قاسم ← قاسم [امامزاده...].

امامقلی بیگ ولد بدر خان استاجلو: ۴۷۳،

۵۸۱

امامقلی بیگ (خان، سلطان) قاجار: ۶۴۵،

۶۶۵، ۶۸۶، ۷۸۳، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۰۳،

۸۰۵، ۸۰۹، ۸۷۶.

امامقلی خلیفه جمشکزیگی: ۳۳۱.

امامقلی ترکمان (پاکیزه): ۸۰۴.

امامقلی میرزا [شاهزاده ...]: ۶۱۸، ۶۲۶،

۶۳۲، ۶۷۲، ۱۰۰۴.

امان بیگ کرجی: ۳۵۲.

است آقا: ۹۱۹.

است بیگ (خان) کوشک اغلی استاجلو:

۷۱۱، ۸۵۲، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۸۳، ۸۸۵،

۸۸۶، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸.

است بیگ (خان) ساروشیخلو ذوالقدر: ۸۸،

۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۷۲۲،

۷۲۳، ۸۰۱، ۸۰۲، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۹،

۷۵۵، ۸۲۳، ۸۲۶.

است بیگ تکللو: ۱۰۱۸، ۱۰۴۸.

است ناظر: ۹۱۰.

اسیدی رازی [مولانا...]: ۲۷۴، ۹۳۸.

امیر بیگ (مشهور به سهر): ۹۴۴.

امیر بیگ [خواجه...]: ۱۰۰۲.

امیر بیگ کججی [خواجه...]: ۳۴۹.

امیر چوپان: ۱۰۵۷.

امیر خان (بیگ) بن گلابی بیگ بن امیر بیگ

۵۵۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶، ۹۴۸، ۹۶۹،

۹۸۲، ۹۹۲، ۹۹۱.

الکسندر خان ولد لوند خان: ۷۱۵، ۸۴۱.

اللهقلی بیگ (ولد شاهقلی سلطان استاجلو)

۵۸۴، ۶۲۳.

اللهقلی (سلطان) ایچک اغلی استاجلو:

۳۲۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۸۰، ۴۷۵، ۴۷۶،

۴۷۷، ۵۶۳، ۵۷۰، ۶۰۷، ۶۳۲.

اللهقلی سلطان کنگرلو: ۷۷۲.

اللهقلی سلطان ولد گوگجه سلطان قاجار:

۶۸۶.

الله وردی بیگ زرگر باشی: ۸۴۲.

الوبیک آقا: ۷۴۱.

الوخانم (عمه شاههاسب): ۴۱۶، ۴۱۷،

الوند بیگ: ۴۵، ۹۳۳.

الوند پادشاه ← الوند ولد یوسف بیگ ...

الوند ترکمان ← الوند ولد یوسف بیگ

الوند خان افشار: ۲۳۵، ۲۵۴.

الوندقلی سلطان ترکمان (الوند ولد یوسف

...): ۸۸۷.

الوند ولد یوسف بیگ بن حسن پادشاه ترکمان

(الوند پادشاه): (الوند ترکمان)

۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،

۱۰۵۴، ۹۳۰.

الیاس اردبیلی [مولانا...]: ۶۲۱، ۱۰۱۵.

الیاس بیگ ایغوداغلی [امیر...]: ۵۶، ۶۳،

۸۰، ۸۱، ۸۷، ۴۳۶.

الیاس بیگ خونسلو: ۹۳۰.

امام ثامن ضامن (امام رضا علیه السلام):

۳۸۲، ۳۸۹، ۳۰۵، ۴۳۱، ۶۳۸، ۷۳۶،

۷۵۰، ۷۶۷.

- بابر میرزا: ۲۱۷. ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۱، ۳۴۷، ۳۲۴
 باجسته (سردار فرنگ): ۵۶۴. ۵۸۱، ۴۱۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۶۷، ۷۳۲
 بادنجان سلطان روملو: ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۱۰. ۱۷۰
 باریک یک پرنالک: ۹۳۴، ۱۳۳، ۹۳، ۷۶. بدر خان افشار: ۹۷۹، ۸۸۴، ۸۵۹
 بدیع الزمان میرزا (ولد سلطان حسین باقرا): ۱۰۸۸، ۹۷۹، ۹۷۸، ۳۳۲، ۱۳۳، ۹۶
 بدیع الزمان میرزا (ولد بهرام میرزا): ۳۳۸، ۳۹۷، ۴۴۸، ۶۴۴
 براق خان بن سونجک خان بن شیبان- بن جوجی بن چنگیزخان: ۲۸۷، ۲۰۹
 ۸۷۵، ۳۸۷، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۹۷۰، ۱۰۷۱
 برخوردار بیک (ولد حیدر بیک انیس): ۷۳۳، ۷۳۲، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۱۲۴، ۱۱۷، ۱۱۶
 بردی بیک خان ازبک (ولد جانی بیک خان): ۴۱۸، ۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴
 ۴۶۳، ۴۳۶، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۲۰، ۴۱۹، ۹۳۷، ۸۹۳، ۷۱۹، ۵۷۵، ۵۳۵، ۵۲۲
 ۹۸۶، ۹۸۵
 بایزید سلطان ولد چایان سلطان: ۱۰۵۳
 بایستقر میرزای ترکمان: ۲۳۷
 بایستقر میرزا: ۴۳، ۴۲
 بایندر خان: ۲۸۹
 بایندر بیک ملکن اغلی: ۳۴۳
 بایندر خان طالش: ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۷۴
 بتول (زهرا «ع»): ۵۶۶
 بجوقه (؟) خان: ۲۰۹
 بداق خان (سلطان) قاجار: ۲۴۴، ۲۰۱
 ۴۱۲
 بدر بیک بختی: ۳۵۶، ۳۵۵، ۲۴۳
 بدرخان استاجلو: ۲۲۲، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۶۲
 ۳۱۹، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۲۳

- بکتریک خنسلو: ۷۷۳، ۷۷۱
 بگه اردلان: ۳۴۳، ۳۳۸
 بلغار خلیفه روملو: ۶۳۲، ۶۲۲
 بلیناس: ۱۰۷۹
 بنیاد بیک (خان): ۹۱۹، ۹۱۸
 بوبکر (خلیفه اول): ۷۴۷، ۳۷۴
 بویک خان: ۲۰۹
 بوجهل: ۴۶۶
 بوداق بیک ذوالقدر اغلی: ۲۴۴، ۹۶
 بوداق خان (سلطان) چگنی: ۷۰۹، ۶۷۴
 ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۱۰۸۱
 بوداق خان قاجار: ۲۷۷، ۲۷۲، ۲۶۶
 ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲
 بوسعید [ملک سلطان...]: ۷۶۴، ۴۷۳
 بوعلی سینا: ۷۵۵
 بوکایی [خواجه...]: ۳۷۵
 بوالولی انجو (ابوالولی انجو): ۷۹۷
 بهاءالدین [شیخ...]: ۱۶۷
 بهادر [امیر...]: ۴۷۴
 بهادر ازبک: ۱۷۲
 بهادر بیک: ۷۳۲
 بهرام: ۱۰۰۹
 بهرام بیک: ۹۴
 بهرام پاشا: ۵۶۸
 بهرام میرزا [شاهزاده...]: ۱۹۶، ۱۵۵
 ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۸
 ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۸۹
 ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۷۹
 ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۶۹، ۵۷۰، ۵۷۵
 ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۴۴، ۶۶۶، ۳۹۸، ۹۴۵
- ۹۷۶، ۹۹۶، ۱۰۰۷، ۱۰۸۸
 بهزاد (نقاش): ۵۱۶
 بهزاد بیک: ۸۸۹
 بهمن [ملک...]: ۱۴۰
 بیاض [امیر...]: ۳۰، ۲۹
 بیاقوبهادر: ۱۸۱
 بیچرلووکیل: ۱۰۳۱
 بیرام اوغلان (اوغلان) ازبک: ۲۴۵، ۲۴۱
 ۲۴۶، ۳۳۵، ۳۳۶
 بیرام بیک قاجار: ۳۵۶، ۳۵۳
 بیرام بیک قرامانلو (قرامانی): ۵۸، ۵۷
 ۷۷، ۸۳، ۸۸، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۰
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۲، ۱۷۰
 بیرام بیک قرباغلی: ۱۰۶۱
 بیرام خان بهارلو: ۳۱۲، ۴۰۵، ۹۴۰
 ۹۷۶، ۹۸۱
 بیرام سلطان ولدحسین سلطان سولاغ سلیمانی
 ۷۲۹، ۷۸۸
 بیقلو چاوش: ۱۳۰، ۱۳۶
 بیک کمانه (کمنه): ۱۷۶، ۳۱۶، ۴۰۶
 ۶۳۱، ۶۹۹، ۷۳۱، ۷۴۱، ۷۵۵، ۸۲۸
 ۸۴۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۹۸۶
 بیکتش بیک (ولد الله قلی سلطان): ۵۷۰
 بیگم [مهدعلیا...]: ۵۶۷، ۶۸۸، ۶۹۱
 ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸
 ۶۹۹، ۷۰۶، ۷۴۵، ۷۶۶، ۸۸۹
 بیگی بیگم [شاه...]: (دختر مهماد بیک
 زوجه - شاه محمد ۲۹۰
- «پ»
 پاشتان قراویوزی قراشاملو: ۲۲۴، ۲۲۵-
 ۲۴۰، ۲۵۳

- پاینده محمد خان: ۴۵۳.
پرتو پاشا: ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۰، ۵۶۸، ۴۵۸، ۵۷۹.
- پروانه بیک غلام: ۸۸۹.
پروندی آقاي شاملو: ۳۱۸.
پریخان خانم (شاهزاده ...): ۳۳۷، ۱۵۵.
۶۲۳، ۶۲۲، ۶۰۷، ۴۵۴، ۳۹۷، ۳۷۲.
۷۶۶، ۷۵۶، ۷۲۴، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۹۸.
۱۰۱۷، ۱۰۰۶، ۱۰۰۱، ۹۷۸، ۹۷۳.
پسر شال دوز: ۹۹۸، ۵۸۴.
پناه محمدخان ذوالقدر: ۶۸۶.
پناهی [مولانا ...]: ۱۲۲.
پهلوان قلی سلطان: ۳۹۲، ۳۶۱، ۲۸۷.
پهلوان اصلان: ۵۸۶، ۵۶۴.
پهلوان عوض: ۵۸۶، ۵۶۴.
پهلوان یاری: ۵۸۶، ۵۸۵.
پیاله پاشا: ۱۰۲۰، ۶۷۶.
پیراغلی آقا چاوش باشی: ۴۰۳.
پیر بوداق [میرزا...]: ۹۳۴.
پیرعلی بیک: ۹۷۶.
پیر عمر بیک شیره چی باشی: ۱۳۱.
پیر غیب بیک طالش: ۱۳۲.
پیر غیب خان استاجلو: ۸۲۰، ۸۱۷، ۷۳۲.
۸۲۷، ۸۲۸، ۸۴۸، ۸۵۳، ۸۵۴.
۸۵۰، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۴.
پیرقلی بیک افشار: ۳۳۰.
پیرقلی بیک (سلطان) شاملو: ۴۵۳، ۱۸۰.
۹۸۸.
پیر محمد خان: ۴۳۷، ۳۴۷، ۳۴۶، ۲۰۹.
۴۴۹، ۴۴۲.
پیر سنان: ۱۱۷.
- پیره محمد بیک چاوشلو: ۴۵۴.
پیره محمد بیک (خان) استاجلو: ۴۷۳،
۶۸۱، ۷۱۴، ۸۷۳، ۱۰۰۴.
پیره مرادخان: ۷۱۴، ۷۱۵.
پیره مرادخان استاجلو: ۷۷۹، ۷۷۸.
پیره یولقلی بیک: ۴۷۳.
پیری بیک اینانلو: ۸۴۴.
پیری بیک شاملو: ۷۹۹.
پیری بیک قاجار: ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۱۱۸،
۹۳۱.
پیری بیک قوچیلو استاجلو: ۶۰۸، ۶۰۷.
پیری بیک قوچیلو: ۷۶۶.
پیری سلطان روملو: ۱۲۶.
پیکریک قاجار: ۳۱۹، ۶۲۸.
پیلتن بیک: ۷۲.
تاتاریک (سلطان): ۳۴۴، ۳۹۰، ۹۷۰.
تاج الدین: ۱۲۴.
تاج الدین ← حسن داود [شیخ ...].
تاج الدین ← حسن کاشی.
تاج الدین ابراهیم (شیخ زاهدگیلانی): ۱۳.
تاج الدین [میر...]: ← محمد خیمصی.
تاجلو بیگم: ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۶،
۲۴۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۹۶۹.
تاجی بهادر تواچی باشی: ۲۸۸.
تبت آقا ذوالقدر: ۳۲۵، ۳۴۲، ۹۷۸، ۹۹۴.
تبت اعلی: ۸۲۸، ۱۰۶۳.
تبرک خان شاملو: ۱۸۰.
تبرک سلطان: ۲۰۱.
تبنکوز [خواجه...]: ۴۵۰.
تبنکوز ← میرزاییک [خواجه ...]: ۴۵۰.
تخماق سلطان: ۶۲۸.

فهرست اعلام اشخاص

۱۱۰۷

جان محمد قاسم [امیر...]: ۱۳۸.
 جان وفا میرزا: ۱۱۰، ۱۱۱.
 جانی بیک بن اوزبک خان (جانی بیک خان)
 جانی بیک سلطان: ۲۶، ۲۷، ۲۸،
 ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶.
 ۹۲۸، ۹۴۲.
 جانی قربان: ۶۷۴.
 جاهی ابراهیم میرزا [شاهزاده...]
 جبارقلی بیک افشار: ۷۴۲، ۷۷۸، ۸۰۰،
 جبریل اسین (ع): ۱۴، ۲۳۳، ۴۲۶.
 جرکن (جرکین) حسن تكلو: ۱۳۷، ۱۴۷،
 جعفر [شیخ...]: ۳۴.
 جعفر [میر...]: ۲۱۳، ۲۱۸.
 جعفر بیک کنگرلوی استاجلو: ۴۲۰، ۴۳۶،
 ۴۷۳.
 جعفر بیک ولد قزاق: ۴۴۹.
 جعفر پاشا اخته: ۷۹۷، ۹۱۵.
 جعفر تبریزی [میر...]: ۷۸۹، ۸۱۰.
 جعفر دجلی: ۵۴۶.
 جعفر ساوجی [میر...]: ۱۶۰.
 جعفر سلطان: ۲۶۷، ۷۷۲، ۹۸۵.
 جعفر الصادق (امام ع): ۹۲۷.
 جعفر علی [امیر...]: ۱۴۱.
 جعفر قزوینی [میر...]: ۸۵۳.
 جعفرکاشی [میر...]: ۵۶۵.
 جعفر محمد صادق [ابی عبدالله...]: ۱۰.
 جغتای بهادر: ۱۶۹، ۱۸۱.
 جلال [مولانا...]: ۱۰۸۷.
 جلال بیک خلخالی: ۸۷.
 جلال خان: ۴۵۳، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵،
 ۶۷۶.

ترشیزی [خواجه...]: ۲۰۳.
 ترکمان اوخلو: ۳۹۴.
 تقی الدین ← محمد [شاه...]:
 تقی الدین ← محمد صدر اصفهانی
 تلیم خان ازبک: ۵۷۶، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵،
 تمورتاش: ۳۱.
 تمور سلطان: ۱۰۹، ۲۰۱.
 تنبلو احمد: ۳۲۰.
 تنش بی (تنیش بی): ۱۸۱، ۲۶۰.
 تنکری بردی سلطان: ۲۰۹.
 توکل بن اسمعیل بزار اردبیلی: ۹۲۷.
 تولک بهادر خان: ۴۴۲.
 تیمور اردلان: ۹۰۸.
 تیمور خان استاجلو (ولد منتشا سلطان): ۶۴۴،
 ۶۹۹.
 تیمور سلطان ولد شیبک خان: ۱۱۱، ۱۱۵،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۲۰۲.
 تیمورگورکان [امیر...]: ۳۲، ۵۸۳، ۹۰۱،
 ۹۲۸.
 تین محمد سلطان: ۲۲۶.
 «ث»
 تاسن الاثمه (امام رضا ع): ۸۴۹.
 «ج»
 جالینوس: ۲۹۳.
 جامی: ۱۴۹، ۷۵۶.
 جان بیک پچرلو وکیل [میرزا...]: ۷۳۹،
 ۹۱۸، ۱۰۳۱.
 جان بیگی خاتون: ۹۲۸.
 جان صدقی [مولانا...]: ۵۹۰.

جلال الدين ← اكبر شاه .
 جلال الدين ← محمد دواني.
 جلال الدين ختني [سيد ...] (مشهور به - معشوق): ۱۱۰.
 جلال الدين لوله ← محمد لوله تبریزی.
 جلال الدين منجم: ۱۰۸۶.
 جلال ميرزا: ۱۰۹۲.
 جلنجو ← قطب الدين بغدادی: ۴۴۰.
 جمال الدين [خواجه...]: ۷۵۶.
 جمال الدين ← علی (پسر ارشد شيخ زاهد).
 جمال الدين ← محمد استرآبادی.
 جمال الدين ← محمد صدر.
 جمال الدين ← محمد لولوتبریزی.
 جمال الدين محمود شیرازی.
 جمال الدين ← اصفهانی [سيد...]: ۲۱۰.
 جمال الدين گیلانی [سيد...]: ۱۳۰.
 جمال الدين مرمری [خواجه...]: ۵۸۷.
 جمال عرب باصری: ۹۱۴، ۹۴۰.
 جمالی [آقا...] (ولد آقا کمالی کرمانی): - ۴۵۴، ۴۵۵.
 جم (جمشید): ۱۰۷، ۴۸۸، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۳۴، ۹۱۲، ۱۰۰۹.
 جمشید بيک: ۹۱۲.
 جمشید خان (ولد سلطان محمود خان): ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۶۳۰، ۶۸۹، ۷۲۲.
 جمیل [امير...]: ۳۱۰.
 جنید [سلطان...]: ۳۴، ۳۶، ۳۷.
 جنید بن محمد البغدادی [ابوالقاسم شيخ...]: ۱۳، ۶۷، ۹۲۷.
 جنید بيک: ۳۳۴.
 جنید سلطان: ۸۷۳.
 جوجی خان بن چنگیز خان: ۲۶.
 جوشن آقا: ۳۴۷.
 جوکی میرزا (ولد میرزا شاهرخ): ۷۴۱.
 جوهه سلطان تكلو: ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸.
 جهان پره: ۲۹۵.
 جهان حسنی [قاضی...]: ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۰۷، ۳۳۷، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۹، ۴۳۵، ۵۵۹، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۷۲، ۹۷۷.
 جهان گرویدی [قاضی...]: ۴۵۶.
 جهان شاه بن قرا يوسف ترکمان: ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۸۰۹.
 جهان شاه پادشاه: ۵۰.
 جهانگیر سپهسالار [امير...]: ۴۷۲، ۴۷۵.
 جهانگیر علایی [مير...]: ۱۰۲۲.
 «ج»
 چاووشی اسمعیل: ۷۷۵.
 چایان سلطان اشرفو استاجلو (محمد بيک سفره چی استاجلو): ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۲.
 چراغ سلطان «گرام پا» استاجلو: ۲۴۲، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۵۳، ۹۰۷، ۹۲۳.
 چرنداب سلطان شاملو: ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۷۷، ۳۹۱.
 چغال (چيغال) اغلی: ۷۸۳، ۷۸۶، ۷۸۸، ۷۹۱، ۷۹۳، ۷۹۷، ۸۷۱، ۸۸۴، ۸۸۵، ۹۱۵.

جلال الدين ← اكبر شاه .
 جلال الدين ← محمد دواني.
 جلال الدين ختني [سيد ...] (مشهور به - معشوق): ۱۱۰.
 جلال الدين لوله ← محمد لوله تبریزی.
 جلال الدين منجم: ۱۰۸۶.
 جلال ميرزا: ۱۰۹۲.
 جلنجو ← قطب الدين بغدادی: ۴۴۰.
 جمال الدين [خواجه...]: ۷۵۶.
 جمال الدين ← علی (پسر ارشد شيخ زاهد).
 جمال الدين ← محمد استرآبادی.
 جمال الدين ← محمد صدر.
 جمال الدين ← محمد لولوتبریزی.
 جمال الدين محمود شیرازی.
 جمال الدين ← اصفهانی [سيد...]: ۲۱۰.
 جمال الدين گیلانی [سيد...]: ۱۳۰.
 جمال الدين مرمری [خواجه...]: ۵۸۷.
 جمال عرب باصری: ۹۱۴، ۹۴۰.
 جمالی [آقا...] (ولد آقا کمالی کرمانی): - ۴۵۴، ۴۵۵.
 جم (جمشید): ۱۰۷، ۴۸۸، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۳۴، ۹۱۲، ۱۰۰۹.
 جمشید بيک: ۹۱۲.
 جمشید خان (ولد سلطان محمود خان): ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۶۳۰، ۶۸۹، ۷۲۲.
 جمیل [امير...]: ۳۱۰.
 جنید [سلطان...]: ۳۴، ۳۶، ۳۷.
 جنید بن محمد البغدادی [ابوالقاسم شيخ...]: ۱۳، ۶۷، ۹۲۷.
 جنید بيک: ۳۳۴.
 جنید سلطان: ۸۷۳.

- حسن بیک یوزباشی استاجلو: ۳۳۹، ۲۴۴، ۳۴۳، ۳۶۸، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۴۲، ۸۹۳، ۹۳۱.
- حسن بیک شکر اغلی: ۸۹۳.
- حسن بیک قورچی تیروکمان: ۹۳۱.
- حسن پادشاه (ابوالنصر...): ۴۲، ۳۶، ۳۴، ۷۹، ۶۹، ۱۵۰، ۷۹۸، ۹۳۰، ۹۳۳.
- حسن ترخان: ۴۶۴.
- حسن چکمه دوز: ۵۸۶، ۹۹۸.
- حسن خان: ۹۰۶، ۹۱۲.
- حسن خطیب (امیر...): ۶۳۱.
- حسن خلیفه: ۱۱۷.
- حسن داود [شیخ تاج الدین...]: ۹۰۰.
- حسن سلطان دورغوت اغلی: ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۱.
- حسن سلطان ریشه‌ری: ۲۸۹.
- حسن سلطان شاملو: ۱۰۹.
- حسن سلطان ولد شاهوردی خلیفه: ۸۵۲، ۸۵۴.
- حسن عسکری موسوی [میر...]: ۴۱۴، -.
- ۹۸۳.
- حسنعلی بیک قیناق: ۳۱۸.
- حسن فراهانی قمی [میر...]: ۷۱۳، ۵۸۷، ۷۳۰، ۷۵۱.
- حسن قاضی [امیر...]: ۲۵۷، ۲۵۹.
- حسن کاشی [تاج الدین...]: ۶۱۸.
- حسن میرزا [شاهزاده سلطان...]: ۵۵۹، ۵۸۸، ۶۵۰، ۸۸۵، ۸۸۹، ۹۸۸.
- حسن هزارجریبی [سید...]: ۱۴۰.
- حسن (امام ع): ۷۸۹، ۹۲۷.
- حسین [آقا...]: ۸۰.
- حسین [سید...]: ۵۷۰.
- حسین [شیخ...]: ۹۳۱.
- حسین [کارکیا سلطان...]: ۸۴.
- حسین [میر شرف الدین... (میر منشی)]: ۷۳۴، ۷۳۵.
- حسین [امامزاده...]: ۳۶۶، ۶۳۵، ۹۷۲.
- ۱۰۱۷، ۱۰۰۷.
- حسین [مولانا میر...]: ۴۷۵.
- حسین [میر...]: ۲۵۹، ۹۹۴.
- حسین [میرزا سلطان...]: ۱۶۸، ۱۰۷۵.
- حسین [میر سید...]: ۵۵۵، ۵۷۳، ۸۶۷.
- ۱۰۶۹، ۱۰۸۶.
- حسین آقا: ۹۴۸.
- حسین آقا (حسین خان شاملو...): ۱۰۴۶.
- حسین اییوردی [امیر کمال الدین]: ۱۰۸.
- حسین اردبیلی [مولانا...]: ۲۳۷.
- حسین اصفهانی [میرزا شاه...]: ۱۳۲.
- حسین بارانی [سلطان...]: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۹۲۹.
- حسین بیک [میر...]: ۳۵۹.
- حسین بیک اخته عمر: ۶۲۲.
- حسین بیک چاوشلو: ۳۶۰، ۴۰۶، ۴۱۵.
- ۸۹۲، ۹۸۳.
- حسین بیک دولتیار: ۱۰۸۵.
- حسین بن سولاخ: ۱۰۰۲.
- حسین بیک شاملو: ۷۵۲، ۸۷۸، ۸۸۹.
- ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۹۰۲، ۱۰۶۹.
- ۱۰۷۰، ۱۰۷۵، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۹۱.
- حسین بیک علی خانی: ۴۴.
- حسین بیک فیج اغلی: ۲۳۵.

فهرست اعلام اشخاص

۱۱۱۱

۷۲۹، ۷۳۲، ۷۵۲، ۶۳۱.
 حسین سلطان تبادکانی [میر...]: ۵۶۲،
 ۵۶۳، ۵۶۶، ۶۶۵، ۹۹۳، ۹۹۴.
 حسین سلطانی سلیمانی (سلطان...): ۷۸۸.
 حسین سلطان سولاخ (سولاخ، سولاخ) تكلو:
 ۶۱۸، ۶۳۱، ۷۲۹.
 حسین سلطان ولد برون سلطان تكلو: ۲۳۱.
 حسین شیرازی [میر قوام‌الدین ...]: ۶۹۵.
 ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۱۰۲۱.
 حسین صاحب دیوان [خواجه ...]: ۱۱۳.
 حسین صدر [امیر کمال‌الدین ...]: ۸۶.
 حسین صدر اصفهانی [امیر...]: ۱۵۶، ۱۹۵.
 حسین عبدالصمد عاملی [شیخ ...]: ۷۵.
 حسین عبدی یزدی [قاضی میر ...]: ۹۴۸.
 حسین علاء‌الدین [شاه ...]: ۱۰۳۳.
 حسین علی سلطان چگنی: ۹۰۶، ۹۲۱.
 حسین قاضی [میر ...]: ۲۴۹.
 حسین قلی (برادر قزاق خان): ۴۳۵، ۴۴۸.
 حسین قلی بیك (پسر شاه‌قلی خلیفه مهرداد-
 ذوالقدر): ۷۳۹، ۷۴۲.
 حسین قلی بیك (سلطان) شاملو: ۲۱۳، ۳۹۰.
 ۴۴۲، ۴۶۷، ۶۸۱، ۶۹۵، ۷۰۰، ۶۰۸.
 ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۳، ۸۲۸.
 ۸۶۵، ۱۰۰۸.
 حسین قلی خلیفه (خلفا) روملو: ۶۰۷، ۶۲۱.
 ۲۸۶، ۶۳۱.
 حسین کربلایی: ۲۸۶.
 حسین قلی سلطان استاجلو: ۱۰۶۶.
 حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی: ۷۰۸.
 ۱۰۸۴.
 حسین کیای چلاوی: ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲.
 ۸۳، ۸۶.

حسین بیك لله شاملو: ۴۹، ۵۲، ۶۹، ۷۷.
 ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۳.
 ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۷۸، ۲۷۹.
 ۲۸۰، ۹۳۴.
 حسین بیك وزیر: ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۸.
 حسین بیك یوزباشی استاجلو: ۲۳۵، ۴۷۳.
 ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۷.
 ۶۱۹، ۹۴۸، ۱۰۴۲.
 حسین پاشا: ۵۶۸.
 حسین تبادکانی [امیر...]: ۹۹۴.
 حسین جان (خان) سلطان روملو: ۲۲۵،
 ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۹.
 ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵.
 ۳۴۲، ۳۵۳.
 حسین چاوش [حاجی ...]: ۹۸۴.
 حسین خان سلطان خنوسلو: ۶۰۸، ۶۷۲.
 ۶۸۰.
 حسین خان سلطان دده‌لوی ترکمان: ۷۳۲.
 ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵.
 حسین خان شاملو (سلطان حسین خان شاملو)
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸.
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲.
 ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۹.
 ۲۴۰، ۲۸۱، ۶۹۱، ۶۹۵، ۷۰۴، ۷۰۷.
 ۷۰۸، ۹۴۷، ۹۴۸، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷.
 حسین خان قاجار: ۹۱۱.
 حسین خان مازندرانی [میر...]: ۶۶۵، -
 ۱۰۱۷.
 حسین خطیب [امیر...]: ۳۴۴، ۹۷۰.
 حسین سبزی فروش: ۵۸۶.
 حسین سلطان (بیك) افشار ولد سوندوك بیك

حمزه خان (بيك، سلطان) استاجلو: ۱۸۲،
۶۲۷، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۹۵، ۶۹۹.

حمزه سلطان ذوالقدر: ۱۸۰.

حمزه سلطان قازوق: ۱۶۲، ۱۹۵.

حمزه سلطان طالش: ۱۱۸، ۳۵۴، ۳۵۶.

۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۷، ۶۰۳، ۶۰۶.

حمزه ميرزا [شاهزاده ابوالغالب سلطان...]:

۵۵۹، ۵۶۷، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸.

۶۸۰، ۶۹۰، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵.

۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۵.

۷۳۲، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۴۵، ۷۴۸، ۷۵۰.

۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۸، ۸۰۱، ۸۰۳.

۸۰۶، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۳۹.

۸۴۴، ۸۴۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۸۹.

۸۹۲، ۹۰۵، ۹۰۴، ۱۰۰۳، ۱۰۴۹.

۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۶۷، ۱۰۷۰.

۱۰۷۴، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۸۲.

حياتي تبريزي [مولانا ...]: ۳.

حيدر [سلطان...]: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰.

۴۱، ۴۴، ۴۶، ۷۷، ۸۷، ۹۸، ۱۱۷.

۴۱۶.

حيدر بيك: ۳۵۹.

حيدر بيك انيس (ولد استاد شيخي تويچي):

۳۸۸، ۷۳۳.

حيدر بيك (سلطان) تركمان: ۴۴۸.

حيدر پاشا: ۳۲۵.

حيدر بيك (سلطان) تركمان: ۳۰۹، ۴۷۱.

۵۶۳، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۷.

۶۴۸، ۶۶۵، ۶۸۸، ۷۰۵، ۷۱۰، ۱۰۰۵.

حيدر قلى سلطان استاجلو: ۸۳۲.

حيدر صفدر (على عليه السلام): ۳۹، ۶۱.

۸۱۴، ۱۸۴.

حسين محتسب [مولانا شيخ ...]: ۱۶۰،
۹۴۰.

حسين مستوفى الممالك [خواجه شاه...]:

۲۱۸.

حسين مصيبي [كمال الدين ...]: ۹۳۸.

حسين ميرزا (حسين خان): ۱۶۳.

حسين ميرزا بايقرا [سلطان ...]: ۶۵، ۸۴.

۸۶، ۹۶، ۱۱۳، ۱۲۶، ۲۶۱، ۳۰۵.

۳۱۱، ۵۸۶، ۹۳۷.

حسين ميرزا (ولد بهرام ميرزا) [شاهزاده -

سلطان ...]: ۳۶۸، ۳۹۶، ۳۹۷.

۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۴.

۴۵۶، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳.

۶۶۶، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۶۰، ۸۷۰، ۹۷۹.

۹۹۳، ۹۹۷، ۱۰۰۷، ۱۰۱۵، ۱۰۹۱.

حسين ميبدي [قاضى ...]: ۸۴.

حسين منشى قمى [آقا كمال الدين...]: ۱۱۹.

حسين ولد مير دوست [مير ...]: ۷۳۴.

حضورى قمى [مير ...]: ۵۶۲.

حليمه بيگى آغا: ۳۷.

حسين تقيب [امير قوام الدين ...]: ۱۹۵.

حمار مروان (مروان حمار): ۴۰۲، ۹۸۰.

حمدالله مستوفى قزوينى [خواجه ...]: ۹۸۱.

حمزه بيك (ولد خميس بيك) افشار: ۴۷۳.

حمزه بيك جاسلو ذوالقدر: ۱۶۱، ۱۷۶.

حمزه بيك شاملو: ۶۶۶.

حمزه بيك (خليفه، سلطان) طالش: ۳۵۳.

۹۹۱.

حمزه بيك فيج اغلى استاجلو: ۴۹.

حمزه بيك كاشانه سجن اغلى: ۳۲۰.

حمزه بيك غزال اغلى: ۲۳۵.

- حیدر علی [خواجه...]: ۱۳۸.
- حیدرقلی سلطان افشار: ۲۸۹، ۲۹۵.
- حیدرقلی سلطان ورساق: ۹۹۴.
- حیدرکاشی [میر...]: ۶۶۹.
- حیدرکرار (علی علیه السلام): ۷، ۱۲۲.
- ۲۶۹، ۶۳۵، ۹۲۸.
- حیدر معمای کاشی [میر...]: ۵۹۳، ۵۶۵.
- حیدر میرزا [شاهزاده سلطان...]: ۳۵۲.
- ۵۸۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۸.
- ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۴۹، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۳.
- ۷۲۴، ۷۶۲، ۷۸۰، ۸۱۴، ۸۴۶، ۸۶۹.
- ۸۹۱، ۸۹۳، ۹۲۳، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱.
- ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۱۹.
- حیرانی قمی [مولانا...]: ۹۸، ۲۸۶، ۳۷۳.
- ۹۴۰.
- صیفی [مولانا...]: ۱۰۷۲.
- «خ»
- خادم بیک طالش: ۶۹، ۹۳۵.
- خادم علی پاشا: ۱۱۶، ۳۰۱.
- خاتم المجتهدین (شیخ علی): ۲۳۷، ۲۳۸.
- ۲۳۹، ۲۹۶، ۳۱۳.
- خالدین ولید: ۳۷۵.
- خان احمد پادشاه - احمد پادشاه (والی گیلان).
- خان بیگم: ۱۰۸۶.
- خان بیگی خانم: ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۶۹.
- ۹۸۴.
- خان پرور خانم گرجیه: ۶۷۲، ۹۸۷.
- خانجان خانم: ۶۹۹.
- خانجان خانم: ۶۰۸.
- خانش خانم (مهدعلی...): ۱۴۱، ۱۵۰.
- ۱۵۵، ۳۷۶، ۴۴۶، ۴۶۹، ۶۷۱، ۹۵۰.
- ۱۰۱۹.
- خان گلدی بدر: ۲۲۴.
- خان الله - محمدخان شرف الدین اغلی تکلو.
- محمد خان تکلو: ۱۰۳۸.
- خان محمد استاجلو: ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵.
- ۹۶، ۱۳۰، ۱۳۱.
- خان میرزا (میرزا سلطان اویس): ۱۱۴.
- ۱۱۸.
- خان میرزا صفوی (ولد معصوم بیک صفوی):
- ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۹، ۵۰۶، ۵۶۱، ۹۸۰.
- خانی بیگی: ۳۰.
- خدیجه بیگم: ۳۵.
- خدیجه سلطان خانم: ۴۱۶، ۴۱۷، ۹۸۲.
- خرم آقا: ۳۵۴.
- خسرو (ولد سرفراز سلطان): ۶۸۹.
- خسرو پاشا: ۲۳۱، ۹۸۶.
- خسرو پرویز: ۵۰۲.
- خسرو خان: ۴۵۸.
- خسرو سلطان کوراغلی: ۶۳۱.
- خضر: ۱۷.
- خضر آقا استاجلو: ۱۳۱.
- خضر پاشا ذوالقدر: ۳۵۹، ۸۳۲، ۹۱۵.
- خضر چلبی روملو: ۱۶۳، ۲۴۷، ۲۵۶.
- ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵.
- خلفا بیک طالش: ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۶۳.
- ۷۷، ۸۸، ۱۳۰.
- خلفا میرزا: ۶۰۵، ۶۰۶.
- خلقی اختاچی [شیخ...]: ۲۹.
- خلیفه [شاه...]: ۲۸۸.
- خلیفه اسدالله: ۴۳۸.
- خلیفه انصار: ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۷۱.

- خلیفه سلطان شاملو: ۲۴۱، ۲۴۵، ۹۴۹.
خلیل [سلطان...]: ۸۸.
خلیل آقای یساول: ۹۰، ۹۳، ۹۳۴.
خلیل الله بن شیخ ابراهیم [امیر...]: ۳۶، ۱۰۱۹.
خلیل الله [میرزا...]: ۶۷.
خلیل بن شیخشاه پادشاه بن فرخ یسار بن ...
محمد بن کیتباد [سلطان...]: ۱۵۰، ۱۵۳.
۲۵۶
خلیل بیک (ولد شمعغال سلطان چرکس)
[امیر زاده]: ۸۰۹، ۸۳۵، ۴۷۳.
خلیل بیک کرد: ۴۴۸.
خلیل خان افشار: ۶۴۳، ۶۸۱، ۶۹۵، ۶۹۸.
۶۹۹، ۷۰۷، ۷۱۴، ۷۸۹، ۱۰۲۱.
خلیل خان قاجار: ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶.
خلیل الرحمن (حضرت ابراهیم): ۱۲، ۲۳۳.
خلیل سلطان ذوالقدر: ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۶.
۲۵۵، ۹۳۸، ۱۰۱۸.
خلیل منجم [مولانا...]: ۲۹۶.
خلیل موسیلو [صوفی...]: ۱۸۹.
خواجه بیک: ۹۷۰.
خواجه خوشنام: ۸۳۱.
خواجه شیخ کججی: ۹۲۸.
خواجه کلان [امیر...]: ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳.
خواجهکی (پسر یريجان تمغاچی): ۳۲۰.
خوافی [ملک...]: ۲۷۵.
خواند امیر: ۱۶۷، ۱۰۵۱.
خوجکی صاعدی: ۲۱۳.
خودی دلاک: ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۵.
خورکیای طالقانی: ۲۶۲.
خوش خبرخان ← اسکندر بیک شاملو.
خیرالدین بیک: ۳۵۹.
خیرالدین پاشا: ۲۳۰.
خیرالدین بیک: ۳۵۹.
خیرالنساء: ۶۹۳.
«د»
داراب: ۴۸۰.
داعی صغیر ← محمد بن زید.
دان سبستا (دن سبستیان): ۵۸۹.
دانه محمد بیک افشار: ۱۱۰.
داود بیک (ولد لواصات گرجی): ۴۳۴، ۵۵۸.
داود خلیفه: ۲۵۸.
داودطایی: ۱۳، ۹۲۷.
دباج رشتی [امیر... (مظفر سلطان)]: ۱۴۱، ۹۴۰.
دده بیک قورچی باشی: ۱۱۳، ۱۲۶، ۲۱۴.
دده خان احمد شاهمیر: ۴۷۴.
دده سلطان مصطفی: ۶۲۲.
درزی علی: ۲۴۴.
درزیار قورچی باشی: ۲۳۳.
درویش بی [شیخ...]: ۱۸۱، ۲۶۴، ۲۸۷.
۲۸۸
درویش بیک ترکمان: ۱۷۰.
درویش بیک توپچی: ۳۶۰.
درویش بیک حمزه حاجیلو: ۱۶۲.
درویش بیک شاملو: ۱۶۵، ۱۶۶.
درویش بیک عشقی (عتیقی) [قاضی...]:
۳۸۹، ۹۷۸.
درویش خان ولد براق خان: ۳۹۳، ۵۹۱.
درویش علی مغول: ۲۴۱.
درویش محمدخان (ولد ارس خان روسلو):
۷۱۲.

دیو سلطان روملو: ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۰، ۷۶۴، ۹۴۰.
دیو سلطان شاسلو: ۱۱۰.

«ذ»

ذاکر: ۳۸۴.
ذوالفقار بن علی بیک مشهور به نخود سلطان ترکمان: ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۷۶۵، ۹۴۱.
ذوالفقار بیک پازوکی: ۳۵۶.
ذوالقدر اغلی: ۱۳۰، ۲۳۶.

«ر»

رئیس خاکی: ۵۷۸.
رئیس صالح: ۵۷۹.
رئیس عیسی: ۸۷.
رئیس قاسم: ۵۷۹.
رئیس قرمان: ۵۷۹.
رجب ابدال: ۲۳۵.
رحمة الله پیشماز [میر...]: ۶۲۶.
رحمت الله نجفی [میر...]: ۱۰۶۹.
راستی محتسب الممالک [میر...]: ۳۴۰.
رستم دستان: ۷۰، ۹۵، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۸۹، ۴۰۲، ۴۸۰، ۹۲۲، ۹۳۱.
رستم بیک (رستم پادشاه): ۴۳، ۲۴۳، ۳۱۹.
رستم بیک (خان) افشار: ۳۴۳، ۳۹۴، ۳۹۵.
رستم پادشاه (ولد مقصود بیک بن حسن - پادشاه): ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵.
رستم پاشا: ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۶۳، ۳۹۸، ۴۲۱، ۹۸۰.

درویش محمدخان حاکم شکی: ۱۵۳، ۲۷۹.
۲۹۵، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۸۳، ۴۸۳.
دلو بوداق روملو: ۶۰۱.
دلو پروانه: ۲۴۳، ۲۴۴.
دلو قدوز: ۴۰۸.
دلو قیماص: ۳۱۸، ۳۱۹.
دلو یادگار: ۲۱۷.
دمری سلطان: ۱۷۱، ۱۷۲.
دن سبستیان (دان سبستا): ۶۲۸.
دواتدار بیک قراجه داغلو: ۷۴۷، ۱۰۳۳.
دوراق بیک: ۲۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷.
دورغوت اغلی افشار: ۳۹۴.
دورمش (دورمیش) خان شاسلو: ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰.
۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۳۷، ۷۰۴، ۷۶۵، ۸۷۸، ۹۴۸.
دوست خان ازبک: ۳۹۲.
دوست کاریزی [میر...]: ۲۳۷، ۷۳۴.
دوست محمد خان: ۲۰۹.
دولت گرای خان تاتار: ۵۷۲، ۵۷۹.
دولتیار خان زنگنه: ۸۹۴، ۸۹۵، ۹۰۲.
۹۰۸، ۱۰۷۵، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵.
دونمز بیک: ۴۱۲.
دین محمد سلطان ازبک (دین محمد ازبک): ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۸۷، ۳۹۵، ۲۸۸، ۳۰۰.
دین محمد بن الوش خان ازبک ← (دین محمد سلطان ازبک): ۲۸۷، ۳۶۲، ۳۹۵.
دین محمد ازبک: ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۰.
دین محمد میرزا (ولد ابوالخان): ۶۲۸، ۶۷۳، ۶۷۵.

- رستم روز افزون [آقا...]: ۱۱۴.
- رستم عباسی [شاه...]: ۹۴.
- رستم قلی بی: ۱۸۱.
- رستم سیرزاین سلطان حسین میرزاین بهرام
- میرزاین نواب شاه اسمعیل: ۶۳۰، ۵۵۱.
- ۶۶۶، ۸۸۷، ۹۴۰.
- رشید [خواجه...]: ۲۸.
- رشیدخان: ۲۰۹.
- رشید کرمانی [خواجه...]: ۸۱۰.
- رضا (علیه السلام): ۹۰۰.
- رضا قلی بیگ شاملو ولد پیری بیگ اینانلو:
- ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۶۷.
- رضای قاضی [آقا...]: ۱۰۵۹.
- رضی الدین عبدالرضا [امیر...]: ۶۲۵.
- رفیع [سید...]: ۱۰۹.
- رفیعی (: میر حیدر معمای کاشی): ۵۹۳.
- رکن الدین ← مسعود کاشی [مولانا...]
- رکن الدین کازرانی حکیم [ملا...]: ۲۶۳.
- رمضان بیگ: ۳۵۹.
- روشن امیر بن ابل بن شیخ بیدارالکردی -
- السبحانی [شیخ...]: ۱۳.
- «ز»
- زال گرجی: ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶.
- زانش (پادشاه روم): ۵۷۹.
- زاهدگیلانی [شیخ...]: ۱۳، ۱۴، ۱۵.
- ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳.
- زکریا [بیره...]: ۲۴.
- زکریا کججی [امیر...]: ۶۳، ۸۰، ۱۲۴.
- ۲۶۳، ۹۴۴.
- زنگی: ۱۷۱.
- زهرا (علیها السلام): ۱۴، ۳۱۴.
- زهرا (دختر شیخ زاهدگیلانی وزن شیخ صفی
- الدین): ۱۵.
- زهر مار سلطان (ولد طهماسب قلی سلطان):
- ۹۱۱.
- زهره باجی گرجی: ۶۷۲، ۱۰۷۰.
- زینب بیگم: ۸۸۹، ۱۰۷۴.
- زینب سلطان خانم: ۵۷۰.
- زین الدین ← علی عبدالعالی: ۹۴۳.
- زین الدین جبلعلی [شیخ...]: ۳۹۸.
- ۵۸۷، ۵۸۹.
- زین الدین سلطان شاملو: ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۱۸.
- زین السلطان: ۱۵۰.
- زینش بهادر: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷.
- ۱۷۸.
- زین العابدین (ع): ۹۲۷، ۱۰۰۳، ۱۰۲۷.
- ۱۰۴۲.
- زین العابدین خطیب [امیر...]: ۲۵۹.
- زین العابدین صفوی [امیر...]: ۱۱۸.
- ۱۲۳.
- زین العابدین نیشابوری: ۷۳۱.
- زینل بیگ اوریاد: ۴۷۱.
- زینل بیگ (خان، سلطان) شاملو: ۱۰۰.
- ۳۵۵، ۹۸۴، ۱۰۶۵.
- زینل بیگ (سلطان) ذوالقدر: ۴۷۱، ۴۷۲.
- ۴۷۷، ۹۹۱.
- زینل بیگ شربت دار: ۸۴۱.
- زینل خان شاملو (زینل بیگ، زینل سلطان
- شاملو): ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۴۰.
- ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۲.
- ۱۷۳، ۱۷۵، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰.

- زینل سلطان (بیگ) ذوالقدر: ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۶، ۹۹۳.
- زینل سلطان شاملو: ۷۳۲.
- «سی»
- ساتلمش بیگ: ۴۱۲، ۳۱۹.
- سارو اصلان: ۱۰۴۷.
- ساروپره قورچی باشی استاجلو: ۱۳۱، ۱۳۰.
- ساروقپلان (ولد علاءالدوله ذوالقدر): ۹۰.
- ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵.
- ساروقورخان: ۴۱۲.
- ساروقیماس: ۳۱۸، ۳۱۹.
- سارولاجین: ۶۲۳.
- ساروعلی مهردار تکلو: ۷۷، ۸۸.
- ساسان [اسیره...]: ۴۶۸، ۶۱۷، ۵۷۰.
- ۶۱۷.
- سام میرزا [شاهزاده...]: ۱۴۸، ۱۵۵.
- ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۴، ۱۸۸.
- ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰.
- ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶.
- ۲۷۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۵۵۰.
- ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶.
- ۵۵۷، ۷۶۵، ۹۳۸، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۵.
- ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۸۳، ۹۹۲.
- سپهسالار سعید: ۴۶۸.
- سجاد بن سید بدران شمشعی [سید...]:
- ۲۹۵، ۶۳۰.
- سحبان: ۷، ۱۰۱۳.
- سراج الدین سلطان: ۱۶۴.
- سراج الدین «علی قمی»: ۶۷، ۱۰۰۵.
- سراج الدین شاقمی [میر...]: ۶۱۸.
- سرمساق: ۶۰۳.
- سرخاب سلطان: ۳۴۳.
- سرخاب اردلان (سرخاب کرد): ۳۶۷.
- سرخاب کرد: ۳۶۷، ۳۷۳، ۹۷۴.
- سرفراز سلطان: ۶۸۹.
- سری سقطی [شیخ...]: ۱۳.
- سعدی: ۱۳، ۴۵۵، ۱۰۸۱.
- سعید بن ابوسعید خان بن کوجم خان [سلطان...]: ۳۹۳، ۴۳۷.
- سعید [شیخ...]: ۳۹۸.
- سعید محمد [ملک...]: ۱۳۸.
- سکندر: ۹۵۲.
- سلامش: ۱۳۸.
- سلجوقشاه بیگم: ۳۷.
- سلطان آغا خانم: ۶۲۹، ۶۷۱.
- سلطان احمد: ۹۷۰.
- سلطان بخت: ۳۱.
- سلطان برقوق: ۱۳۸.
- سلطان تکلو: ۱۳۲، ۱۰۲۷.
- سلطان جنید بن ابراهیم: ۹۲۷.
- سلطان حسین بناء قمی [استاد...]: ۹۳۴.
- سلطان حسین خان شاملو: ۱۰۲۱، ۱۰۲۹.
- سلطان خلیل بن شیخ شاه خلیل بن شیخ شاه.
- سلطان روملو [اسیر...]: ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۸۴.
- ۲۹۳.
- سلطان زاده (ولد عبدالله خان ازبک): ۸۹۵.
- ۸۹۶، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۰.
- سلطان زاده خانم: ۳۵۲، ۶۷۲.
- سلطان علی بیگ: ۷۰۵.
- سلطان علی خلیفه ارغوانلو: ۷۳۲، ۷۳۹.
- سلطانعلی خلیفه (سلطان) شاملو: ۷۹۴، ۹۱۴.
- ۹۱۵.
- سلطانعلی مشهدی [مولانا...]: ۴۵۰.

سلطانعلی میرزا [شاهزاده ...]: ۹۰۷، ۸۶۹، ۹۲۹
 سلطان علی میرزای افشار: ۹۳۷
 سلطان قانیساو: ۳۵۹
 سلطانقلی بیگ شروانی: ۷۴۲، ۷۳۹، ۵۷۰
 سلطانی [مهد علیا، شاهزاده ...]: ۲۱۹، ۲۶۳، ۳۹۰، ۴۱۶، ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۶۱
 ۹۵۰، ۸۸۳، ۶۴۵، ۶۴۰، ۵۵۳، ۴۶۹
 ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۲، ۹۸۷، ۱۰۱۹
 سلمان [میرزا ...]: (اعتمادالدوله)
 ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۱، ۶۴۸، ۶۱۸
 ۶۹۹، ۶۹۸، ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۵، ۶۸۶
 ۷۰۸، ۷۰۶، ۷۰۵، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰
 ۷۲۳، ۷۲۲، ۷۲۱، ۷۱۷، ۷۱۶، ۷۱۵
 ۷۳۳، ۷۳۲، ۷۳۱، ۷۳۰، ۷۲۹، ۷۲۴
 ۷۴۲، ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۳۸، ۷۳۷، ۷۳۴
 ۷۴۸، ۷۴۷، ۷۴۶، ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۴۳
 ۷۹۹، ۷۶۹، ۸۷۴، ۸۷۲، ۷۶۷، ۷۶۳
 ۱۰۲۵، ۱۰۲۲، ۱۰۲۰، ۱۰۱۶
 ۱۰۳۱، ۱۰۲۹، ۱۰۲۸، ۱۰۲۷، ۱۰۲۶
 ۱۰۳۲، ۱۰۳۴، ۱۰۴۲، ۱۰۵۱
 ۱۰۷۰
 سلمان خان استاجلو: ۷۴۹، ۷۳۰، ۷۱۳
 ۷۷۲، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۷، ۷۵۶، ۷۵۱
 ۸۷۴، ۸۲۶، ۸۲۳، ۸۰۶
 سلمان خلیفه شاملو: ۱۰۲۴، ۷۳۲
 سلمان ساوجی [خواجه ...]: ۳۷۴، ۲۸۱
 ۴۶۳، ۴۶۷
 سلمان فارسی: ۱۹۷، ۷۴۷
 سلمان میرزا: ۴۷۳
 سلیمان (پیغاسبرع): ۲۳۱، ۱۳۵، ۱۱۴
 ۸۴۰، ۵۳۱، ۵۲۵، ۵۲۴، ۴۸۹

سلیمان بن سلطان حیدر [سید ...]: ۱۲۸
 سلیمان بیجن اوغلی (سلیمان بیگ بیجن): ۳۹
 سلیمان بیگ: ۱۳۵
 سلیمان بیگ بیجن: ۳۸
 سلیمان بیگ بیات: ۳۸۸
 سلیمان بیگ ترکمان (ولد سهراب خلیفه): ۶۰۱
 سلیمان بیگ توپچی باشی: ۲۸۸، ۲۸۹
 سلیمان بیگ کرد: ۳۴۲
 سلیمان بیگ ملکن اغلی ذوالقدر: ۴۱۰، ۸۸
 ۴۱۲
 سلیمان ترکمان (سلیمان بیگ بیجن اغلی): ۴۰، ۳۹
 سلیمان چلبی: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۷
 سلیمان خلیفه ترکمان (ولد سهراب خلیفه): ۸۷۴، ۸۷۲، ۸۵۹، ۷۵۵، ۷۴۱، ۷۲۹
 ۹۱۵، ۹۱۴، ۹۱۳، ۸۸۷، ۸۸۶، ۸۸۲
 سلیمان خواندگار روم [سلطان ...]: ۱۴۲
 ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۷۶
 ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۴۳، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۱
 ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۰۱، ۳۰۰
 ۳۵۲، ۳۴۲، ۳۳۸، ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۲۷
 ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۶۱، ۳۵۹
 ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۷۶، ۳۷۲، ۳۷۰
 ۴۲۰، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۳
 ۴۵۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۳، ۴۳۱، ۴۲۱
 ۵۸۰، ۵۷۲، ۵۴۴، ۴۷۷، ۴۶۰، ۴۵۹
 ۹۸۴، ۹۸۱، ۹۷۸، ۹۴۵، ۹۳۸، ۶۷۶
 ۹۹۰، ۹۸۶
 سلیمان سلطان روملو: ۲۲۸

- سلیمان شاه بن شیرخان افغانی: ۳۷۳.
 سلیمان کمونه [سید...]: ۶۶۸، ۷۴۵، ۸۵۵
 ۸۹۶، ۱۰۲۱، ۱۰۶۳.
 سلیمان میرزا [شاهزاده سلطان...]: ۳۹۱،
 ۴۶۰، ۵۶۷، ۵۸۸، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۹،
 ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۷۱، ۹۷۳،
 ۱۰۰۱، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۱۵،
 ۱۰۱۷.
 سلیمان ولد میرمحمدگسکنی [میر، سلطان...]:
 ۷۳۲.
 سلیم خان خواندگار روم [سلطان...]: ۱۲۴،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۴،
 ۲۳۴، ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴،
 ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶،
 ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۷۷، ۴۹۱، ۵۴۰، ۵۴۵،
 ۵۴۶، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰،
 ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۹، ۷۱۹، ۷۸۳، ۸۹۳،
 ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۹۰، ۹۹۲،
 ۹۹۷.
 سنان پاشا: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۵، ۲۴۴،
 ۳۶۹، ۳۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۳۱،
 ۵۷۱، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۷۷، ۱۰۲۵.
 سنجاب سلطان افشار: ۲۰۱، ۳۴۴، ۳۴۵.
 سنجر میرزا: ۶۳۰، ۶۷۵.
 سند باد: ۴۶۳.
 سولق: ۳۱۲.
 سولاخ (سولاخ) حسین تکلو: ۶۰۷، ۶۴۶،
 ۶۴۷، ۶۶۵، ۶۶۹، ۸۰۰، ۸۲۳، ۸۲۶،
 ۸۲۷، ۸۲۸، ۱۰۰۴، ۱۰۶۱.
 سونجک محمد سلطان: ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۰۹،
 سوندك سلطان: ۲۰۱.
 سوندوك ييك افشار: ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۳۶،
 ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۶۰، ۳۶۲،
 ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۳۵، ۵۰۱، ۷۲۹،
 ۷۵۲، ۹۴۸.
 سهراب ييك (خليفه) (ولد انصار خليفه):
 ۳۴۵، ۵۸۵، ۵۸۶، ۱۰۲۴.
 سهراب چلاوى [امير...]: ۸۴.
 سهروردی [شيخ ابونجيب...]: ۱۳.
 سهل بن علی [امامزاده...]: ۲۱۴، ۸۸۴.
 سهيل ييك: ۸۴۸.
 سیاوش [اميره...]: (ولد اميره ساسان): -
 ۶۱۷.
 سيد بيك ولد معصوم بيك صفوی: ۵۸۱.
 سيدالشهدا (حمزه عموی پیامبر (ص)): -
 ۵۵۹.
 سيدالمرسلين (پیغامبر (ص)): ۲۳۸، ۴۲۹.
 سيف بيك ييات: ۳۷۷.
 سيف الدين احمد بن يحيى بن سعد تفتازانى.
 سيف الدين → حسنى قزوینی [قاضی...]: ۳۶۳.
 سيف سلطان شاملو: ۷۳۹.
 سيف على بيك: ۹۷۶.
 سيفی بيك: ۱۰۱۷.
 سيفی قزوینی ← يحيى سيفی قزوینی
 سيدم میرزا: ۱۸۱، ۲۴۱.
 سيماوون خان (بيك) (ولد لواصات): ۳۹۲،
 ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۵۸، ۵۵۹، ۶۲۲، ۶۲۸،
 ۶۷۹، ۶۸۶، ۷۱۵، ۷۱۶، ۸۳۲، ۱۰۰۵.
 سونجک سلطان: ۱۵۸.
 سيونج محمد سلطان: ۲۶۴،
 ۱۵۸، ۲۶۴.

«ش»

شاپور: ۱۰۰۹.

شاحسین [میرزا...]: ۳۶۴.

شادی بیک سارو شیخ ذوالقدر: ۸۲۶، ۸۰۲.

۸۵۲.

شادی عسس: ۲۴۵.

شاطر بیک: ۳۴۶.

شاطر علی: ۱۹۰.

شان بیک بیات [امیر...]: ۳۵۵.

شانی [مولانا...]: ۱۰۷۵.

شاه ابراهیم [شیخ...]: ۶۳، ۶۲.

شاه ابوالولی انجو [امیر...]: ۷۳۰.

شاه برهان‌الدین خلیل‌الله: ۶۷۱.

شاه بوداق سلطان ترکمان: ۸۷۴، ۸۳۵.

۹۱۴.

شاه بیگم: ۶۶۹.

شاه حسین اصفهانی [میرزا (خواجه) ...]:

۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۳۹.

۹۳۹، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۴.

شاه حسین بیک ارغوان: ۳۰۲.

شاه حسین معبر نیشابوری [میر...]: ۷۳۴.

۱۰۲۶.

شاه حیدر شریفی: ۷۱۱، ۶۷۱.

شاهرخ [میرزا...]: ۲۷۷، ۲۶۷، ۷۹.

۳۳۹، ۷۵۶، ۹۰۱، ۹۷۷، ۱۰۷۵.

شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ‌شاه: ۲۵۶.

۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۳.

شاهرخ بیک افشار: ۱۱۸، ۱۲۶.

شاهرخ بیک ذوالقدر سفره چی: ۳۸۸.

شاهرخ خان (خلیفه) ذوالقدر مهرداد: ۲۰۱.

۶۲۳، ۶۲۷، ۶۶۵، ۶۸۱، ۶۹۰، ۶۹۱.

۶۹۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۶.

۷۱۵، ۷۲۲، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۴.

۷۴۸، ۷۶۱، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۸۷.

۷۹۱، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۸، ۸۲۹.

۱۰۱۸، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲.

شاه رستم: ۶۲۸.

شاهزاده حسین: ۶۲۹، ۶۷۱، ۶۸۹، ۷۲۴.

۸۸۹.

شاه رینب خانم: ۱۵۵.

شاهسوارکرد [میر...]: ۲۴۲.

شاه عبدالعلی: ۹۲۴، ۹۰۷.

شاه علی حرمک: ۹۹۸.

شاه علی خلیفه ذوالقدر: ۶۴۳، ۸۲۳، ۸۲۶.

۸۵۸.

شاه علی دولت آبادی اصفهانی [آقا...]:

۹۲۲، ۱۰۸۲.

شاه علی سلطان افشار: ۶۷۴، ۷۲۹.

شاه علی سلطان چینی: ۲۰۱، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۹.

شاه عنایت‌الله: ۶۴۸.

شاه غازی مستوفی الممالک [میر...]: ۶۱۸.

۶۲۳، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۶، ۷۰۷.

۷۱۰، ۱۰۰۵، ۱۰۱۶.

شاهقلی [خواجه ...]: ۲۲۵، ۲۳۱.

شاهقلی بابا تکلو: ۱۱۶، ۱۱۷.

شاهقلی بلیان کرد: ۳۳۷، ۳۵۵.

شاهقلی خلیفه مهرداد ذوالقدر: ۵۵، ۲۰۱.

۲۲۳، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۱۶.

۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۷.

۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۷۰، ۵۸۲.

۶۲۸، ۶۶۸، ۶۹۳، ۸۱۷، ۹۵۰.

شاهقلی سقا: ۴۵۵.

- شاهوردی بیگ سعدلو: ۸۰۶.
- شاهوردی بیگ (سلطان) کچل: ۳۱۱، ۳۰۹.
- ۳۳، ۳۴۶، ۶۸۸، ۹۷۰، ۹۷۳.
- شاهوردی بیگ کنگرلو: ۲۸۵.
- شاهوردی خان کرد عباسی: ۱۰۸۷، ۸۸۵.
- شاهوردی خلیفه اینانلو: ۸۸، ۸۱۷، ۸۲۸.
- ۸۶۵، ۸۶۸، ۱۰۸۸، ۱۰۹۰.
- شاهوردی خلیفه شاملو (ولد ولی خلیفه):
- ۸۰۸، ۸۴۸، ۸۵۲، ۸۵۳.
- شاهوردی سلطان (بیگ) زیاد اعلی قاجار:
- ۲۷۷، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۲.
- ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۶۹.
- ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۲۰، ۴۲۱.
- ۶۲۸، ۸۶۹.
- شاهولی [سیرزا...]: ۸۸۳، ۸۶۹.
- شاهولی حماسی: ۶۲۲.
- شاهولی سلطان تاتی اعلی ذوالقدر: ۳۹۷.
- ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۹۱.
- ۶۲۷، ۹۸۹.
- شاهولی سلطان شاملو (ولد یوسف سلطان):
- ۷۳۹.
- شجاع بیگ (ولد مصطفی سلطان ورساق):
- ۱۲۶، ۴۵۸.
- شجاع الدین محمود شیرازی [خواجه...]:
- ۹۴۴.
- شرف باقی [مولانا...]: علی باقی
- شرف (پسر مصطفی): ۴۸۴، ۵۸۶.
- شرف ← علی باقی [مولانا شرف الدین...]:
- شرف بیگ (خان): ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶.
- شرفخان کرد (ولد شمس الدین): ۴۷۳.
- ۴۷۷، ۹۴۵، ۹۹۱.
- شاهقلی سلطان استاجلو: ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۷۵.
- ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶.
- ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷.
- ۴۶۰، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۲۲، ۵۴۵، ۵۶۷.
- ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۸۳.
- ۶۸۸، ۷۱۱، ۷۵۹، ۷۷۱، ۷۷۹، ۸۰۵.
- ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۷۴، ۹۸۲، ۹۹۱، ۹۹۲.
- ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۳۴.
- شاهقلی سلطان افشار: ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۸.
- ۳۳، ۳۵۳، ۳۵۸، ۴۴۸، ۹۱۲.
- شاهقلی سلطان پیاده: ۷۸۷، ۷۹۱، ۸۰۴.
- ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۲۸، ۹۰۶.
- شاهقلی سلطان تبت اعلی: ۷۵۵، ۱۰۶۱.
- ۱۰۸۳.
- شاهقلی سلطان خلفای روسلو: ۷۴۵، ۸۴۷.
- شاهقلی سلطان یکان: ۱۰۰۶، ۱۰۱۸.
- شاهقلی گلبادگرچی: ۹۸۷.
- شاهقلی سیرزا: ۷۵۶.
- شاه قوام الدین محمد: ۸۱۶.
- شاه قوام الدین نوربخشی: ۹۳۸.
- شاه کرم بیگ شاملو: ۸۲۲.
- شاه مردان (علی علیه السلام): ۲۰۷، ۲۸۶.
- شاه منصور: ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۴.
- شاهمیر سلطان سپهسالار: ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۷، ۹۹۱.
- شاهمیر علی حمزه: ۹۱۷.
- شاه نجف (علی علیه السلام): ۲۵، ۴۳.
- ۴۲۱، ۴۳۶، ۴۷۴.
- شاه نعمت الله (پسر محمد میرمیران یزدی):
- ۸۷۵.
- شاه نورالدین شاه نعمت الله: ۶۷۱.
- شاهوردی بیگ بای بردلو: ۱۰۸۵.
- شاهوردی بیگ یکان استاجلو: ۶۱۸، ۱۰۰۶.

- شرف جهان [میرزا...] (ولد قاضی جهان): ۲۷، ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۶۶، ۴۲۱.
- شرف الدین ← حسین مشهور به میرمنشی.
- شرف الدین ← علی باقی [مولانا...].
- شرف الدین ← علی یزدی [مولانا...].
- شرف الدین مورخ [مولانا...]: ۵۶۵.
- شروانشاه بن فرخ یسار بن خلیل الله: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹.
- ۶، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۶.
- شریف باقی [میرسید...]: ۹۸۹، ۴۵۵.
- شریف بن میر تاج الدین علی بن مرتضی بن میر تاج الدین علی استرآبادی: (شریف جرجانی): ۸۱، ۱۰۰.
- شریف تبریزی [مولانا]: ۴۳۸.
- شریف جرجانی [میرسید...]: ۱۳۰، ۱۲۵.
- ۱۳۱، ۱۶۵، ۲۸۹، ۴۵۵، ۶۷۱.
- شریف شیرازی [میرسید...]: ۱۱۷، ۱۰۰.
- ۴۰۹.
- شریف موسوی [میر...]: ۴۱۰، ۴۴۲، ۴۵۴.
- ۴۶۱، ۹۹۰.
- شریفی [میر...]: ۶۰۷.
- شعیب آقا: ۸۵.
- شکر اغلی: ۹۳۱.
- شکر الله مستوفی [میرزا...]: ۵۷۸، ۷۵۳.
- ۶۱۳، ۵۱۸، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۴۸، ۶۷۰.
- ۷۱۳، ۸۱۶، ۱۰۰۵، ۱۰۱۴.
- شکر الله اصفهانی [خواجه...]: ۸۶۸، ۹۲۱.
- شکر خازن [خواجه...]: ۲۸، ۲۹.
- شمخال سلطان چرکس: ۳۱۹، ۵۵۸، ۶۰۱.
- ۶۰۵، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۷۱.
- ۸۰۹، ۹۷۳، ۹۹۸، ۱۰۰۱، ۱۰۱۵.
- شمر: ۸۴۵، ۹۰۰.
- شمسا (محمد بیک برادر زاده میرزا کافی): ۱۰۵۵.
- شمس اصفهانی [ملا...]: ۹۴.
- شمس دیلجانی [میر...]: ۳۶۳، ۵۸۲.
- شمس الدین [قاضی...]: ۸۴.
- شمس الدین ← علی سزواری [میر...].
- شمس الدین ← محمد بیک متفرقه.
- شمس الدین ← محمد صدر کرمانی خبیصی.
- شمس الدین اصفهانی [مولانا...]: ۹۳۳.
- ۹۳۶.
- شمس الدین خان: ۲۱۶.
- شمس الدین خان کرد: ۳۵۳، ۳۵۴.
- شمس الدین دیلجانی [میر...]: ۹۹۷.
- شمس الدین دیو: ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳.
- شمس الدین سلطان: ۲۰۱.
- شمس الدین صاحب دیوان [خواجه...]: ۹۳۵.
- شنب غازانی ← اسمعیل تبریزی.
- شهاب الدین ← احمد ارزنه.
- شهاب الدین ← احمد خوافی.
- شهاب اهری [شیخ...]: ۳۲۸.
- شهربانو خانم: ۷۵۶.
- شهریار [میر...]: ۳۷۷.
- شهریار سربدار: ۴۴۷.
- شهسوار بیک: ۱۳۰.
- شبیخ خان اوزبک: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸.
- ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴.
- ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۵۴.
- شیخ پادار: ۲۷۷.
- شیخ زاده استرآبادی: ۶۲۲.

فهرست اعلام اشخاص

۱۱۲۳

- شیخ زاهد گیلانی: ۱۳.
 شیخشاه اصفهانی [قاضی...]: ۴۵۴.
 شیخشاه پادشاه بن فرخ یسار: ۱۲۹، ۹۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳.
 شیخ الطایفه ← عبدالعالی بن شیخ علی.
 شیخم میرزا: ۱۲۲.
 شیخ نظامی: ۹۷۴.
 شیخی گازر: ۵۸۶، ۹۹۸.
 شیرخان: ۳۰۱.
 شیرخدا (علی علیه السلام): ۱۹۷.
 شیرعلی پناهی [مولانا...]: ۱۲۲، ۹۳۶.
 شیرفران اعلی: ۳۵۰، ۳۵۲.
 شیر محمد سلطان: ۲۰۱.
 شیرین: ۵۰۲.
 «ص»
 صاحب الزمان (حضرت ولی عصر): ۶۵، ۲۳۷، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۵۰.
 صادق (امام صادق «ع»): ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۶۳.
 صالح سلطان: ۱۹۰.
 صابن الدین ترکه [خواجه...]: ۷۵۵، ۷۵۶.
 صدرالدین ← علی طیب [مولانا...].
 صدرالدین ← محمد [میر...]: ۲۹۸.
 صدرالدین ترکه اصفهانی [خواجه...]: ۷۵۵.
 صدرالدین خان استاجلو: ۲۶۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵.
 صدرالدین خان ذوالقدر: ۲۳۲، ۳۰۰.
 صدرالدین خان صفوی (ولد معصوم بیگ): ۴۶۸، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۶۰۳.
 صدرالدین مروی [شیخ...]: ۱۶، ۶۰۶، ۹۸۸، ۹۹۱.
 صدرالدین موسی [شیخ، سلطان...]: ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۹۲۷، ۹۲۸.
 صدرکاشی ← محمدکاشی [قاضی...]:
 صفی الدین اردبیلی [شیخ... (اسحق بن -
 الشیخ ابین الدین جبرئیل...): ۸، ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۲۷، ۹۹۹.
 صفی میرزا [سلطان...]: ۸۶۰، ۱۰۷۳، ۱۰۸۶.
 صفیه خانم: ۶۷۱، ۷۲۴.
 صلاح الدین رشید: ۱۳.
 صوفیان خان: ۲۸۷.
 صوفیان خلیفه: ۲۲۴، ۹۴۹.
 صوفیان خلیفه روملو: ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱.
 «ض»
 ضحاک: ۶۳۴.
 ضه بیک گرجی: ۴۲۱.
 ضیاء الدین سلطان: ۲۰۳.
 ضیاء الدین سلمانی اصفهانی [خواجه...]: ۴۵۵.
 ضیاء الملک: ۱۰۴۴.
 «ط»
 طاوس میرزا: ۶۴۵.
 طبل خواجه: ۱۸۱.
 طفا تیمور غلام: ۲۸.
 طغرل: ۶۳۸.
 طوسی [خواجه نصیرالدین محمد...]: ۱۰۲، ۶۳۸.

عادل گرای خان تاتار: ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴،
۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۲، ۶۹۶، ۶۹۷،

۷۱۴، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱.

عادل: ۱۰۱۶.

عالیه بیگم: ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۹۰،

۸۸۹، ۱۰۱۷.

عباس [امیر...]: ۲۶۲.

عباس بهادر خان [سلطان شاه ابوالمظفر...]

۵، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱،

۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۶، ۷۴۷،

۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۹، ۷۶۳، ۷۵۸، ۸۹۲،

۹۰۰، ۹۲۷، ۱۰۰۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷،

۱۰۲۸، ۱۰۵۶، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸،

عباس علی سلطان شاملو: ۳۹۴، ۳۹۶، ۹۲۰،

۱۰۸۱.

عباس میرزا [شاهزاده سلطان...]: شاه

عباس: ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۶۵، ۶۸۸،

۶۹۱، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۴۸، ۹۹۵،

عبدالباقی یزدی [میر...]: ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۷،

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۵، ۴۵۵، ۴۶۶،

عبدالحسین [میرزا...]: ۸۰۹.

عبدالحسین جهانشاهی: ۷۹۷، ۱۰۴۲،

۱۰۶۸.

عبدالحی منشی [خواجه...]: ۷۳، ۴۲۲،

عبدالرحیم سلطان: ۲۰۹.

عبدالرزاق [میر...]: ۱۴۵.

عبدالرزاق گیلانی [مولانا...]: ۴۷۰، ۴۷۷،

عبدالعالی بن شیخ علی (شیخ الطایفه): ۷۷۳،

۹۳۴.

عبدالعزیز سلطان: (پسر عبید خان): ۱۷۱،

۱۹۰، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۴۵،

۳۴۶.

طویقون بیگ (سلطان) قاجار: ۳۳۰، ۳۴۹،

۳۵۳، ۳۵۶.

طهماسب [سلطان شاه...]: (طهماسب خان،

طهماسب شاه): ۳۷، ۸۹، ۱۲۷، ۱۳۴،

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،

۱۸۳، ۲۸۱، ۳۶۴، ۳۸۶، ۴۰۷، ۴۳۲،

۴۳۷، ۵۹۴، ۶۲۰، ۶۳۸، ۶۴۵، ۷۵۶،

۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۹۲۷، ۹۴۰، ۹۴۲،

۹۸۳، ۱۰۳۳.

طهماسب قلی بیگ (پسر بزرگ علیخان):

۷۲۲، ۷۲۳، ۱۰۳۳، ۱۰۹۰.

طهماسب قلی بیگ شاملو: ۸۰۶.

طهماسب قلی بیگ قورخلو: ۸۳۱، ۸۳۵.

طهماسب قلی بیگ (ولد قورخمس سلطان):

۷۰۹، ۷۳۲.

طهماسب قلی سلطان (ولد امیر اصلان سلطان):

۹۱۱.

طهماسب قلی سلطان ارسلو: ۷۹۹، ۸۰۰.

طهماسب قلی سلطان ذوالقدر: ۸۳۲.

طهماسب قلی قانچی افشار: ۸۰۷.

طهماسب میرزا: ۵۹۲، ۶۵۰، ۶۹۷، ۸۰۳،

۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۱۵، ۸۱۸،

۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۶۹، ۹۰۷،

۱۰۲۳، ۱۰۵۸، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۸۵،

طیب خلیفه ذوالقدر: ۷۰۷، ۷۲۲، ۷۹۹،

طیغون سلطان قاجار (طویقون بیگ قاجار):

۹۷۰.

«ظ»

ظهير الدين - محمد باير پادشاه.

«ع»

عادل [ملک...]: ۱۳۸.

- عبدالعظیم [حضرت امامزاده ...]: ۲۵۴
 ۷۵۵، ۷۳۴، ۵۹۸، ۳۱۵، ۳۱۳، ۲۷۳
 ۰۹۰۱
 عبدالعظیم بابلکائی [میر ...]: ۳۳۸
 عبدالعظیم خادم [میر ...]: ۲۶۶
 عبدالحی [امیر نظام الدین ...]: ۶۲۴
 عبدالغفار [میر ...]: ۱۴۵
 عبدالغنی [خواجه ...]: ۳۷۵
 عبدالغنی بیک استاجلو: ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶
 ۰۱۰۱۸
 عبدالقادر [خواجه ...]: ۹۰۳
 عبدالکریم [میر ...]: ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۴۸
 ۰۹۳۸
 عبدالقادر کرمانی: ۱۰۲۲
 عبداللطیف [مولانا ...]: ۱۸
 عبداللطیف خان (سلطان): ۲۰۹، ۲۲۶
 ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۴۴
 عبدالله [سلطان ...]: ۴۰۹
 عبدالله انصاری [خواجه ...]: ۷۴۳
 عبدالله [قاضی ...]: ۹۹۸
 عبدالله [میرزا ...]: (پسر میرزا سلمان):
 ۷۲۴، ۷۴۷، ۸۶۹
 عبدالله بدلا [میر ...]: ۴۶۱، ۹۹۰، ۱۰۷۰
 عبدالله خان [امیر ...]: ۶۹۰، ۶۹۳، ۹۹۵
 عبدالله خان ازبک: ۵۹۱، ۴۳۷، ۴۷۳
 ۵۷۶، ۷۴۹، ۷۵۶، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷
 ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۹۵، ۹۰۱
 عبدالله خان استاجلو: ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۰۹
 ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۲۴
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۷۲
 ۵۵۳، ۷۱۳، ۸۷۴
 عبدالله خان بن اسکندر خان بن جانی بیک
 سلطان: ۳۹۳
 عبدالله خان بن قراخان استاجلو: ۴۵۴، ۴۵۵
 عبدالله خان (ولد اسکندر خان ازبک): ۴۵۷
 ۴۵۷، ۴۵۸، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸
 ۰۷۱، ۱۰۷۶، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹
 عبدالله خان مازندرانی [میر ...]: ۴۵۴، ۶۹۴
 عبدالله دیوانه: ۱۴۱
 عبدالله شوشتری [مولانا]: ۸۹۶، ۸۹۸
 ۸۹۹، ۹۹۳، ۱۰۰۲، ۱۰۳۵
 عبدالله فارسی [امیر ...]: ۱۳
 عبدالله لاله [سید ...]: ۲۴۲
 عبدالله مروی [خواجه ...]: ۱۱۳
 عبدالله نثاری تبریزی: ۱۰۲۱
 عبدالله وراسینی [قاضی ...]: ۸۲۴، ۸۴۴
 ۰۹۹۵
 عبدالله هاتقی [مولانا ...]: (خواهر زاده
 جامی): ۱۴۹
 عبدالله یزدی [مولانا ...]: ۵۸۷، ۱۰۰۲
 عبدالله خوبی [قاضی ...]: ۷۵۱
 عبدالله خفیف [شیخ ...]: ۱۳
 عبدالملک [مولانا ...] (ولد مولانا شمس -
 الدین پرنیقی): ۱۹
 عبد مناف: ۷، ۳۳، ۹۰، ۱۰۵۷
 عبدالمؤمن خان: ۱۰۸۳، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹
 عبدالمؤمن کوکلتاش: ۸۸۰
 عبدالمؤمن مروی [خواجه ...]: ۷۳۶، ۱۰۳۲
 عبدالواحد شوشتری [مولانا ...]: ۱۰۰۲
 عبدالوفا قاری [مولانا ...]: ۱۰۴۲
 عبدالوهاب شوشتری [امیر ...]: ۱۴۲
 ۳۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۹۸۷
 عبدالوهاب تبریزی [امیر ...]: ۹۳۸

- عبدی بیك شاملو: ۴۹، ۵۲، ۶۹، ۷۷، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۲۱۳.
عبدی بیك مستوفی شیرازی [خواجه ...]:
۹۷۳، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۶، ۹۸۹، ۹۹۳.
عبدی جنابذی [مولانا ...]: ۶۳۵، ۷۳۴، ۱۰۱۳.
عبید خان ازبک: ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۵۶۵، ۸۱۰، ۹۳۶، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۵، ۱۰۰۲.
عبدی شیرازی [خواجه ...]: ← عبدی بیك مستوفی شیرازی: ۹۹۱.
عثمان: ۷۰، ۷۳، ۳۷۴، ۶۱۳، ۴۶۶.
عثمان پاشا: ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۳، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۳۰، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۹۱، ۹۷۴، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۵۰، ۱۰۸۴.
عثمان چلبی قوللر آقاسی: ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱.
عرب محمد طرابزونی: ۴۰۸.
عزالدین ← علی سلطان چیچکلو.
عزالدین بیك: ۱۳۷.
عزی: ۳۱۵.
عزیز آقا: ۹۶.
عزیز بیك کلانتر: ۷۹۷.
عزیز کوکه [میرزا...]: ۵۸۶.
عسکری خان تاتار: ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۹.
عسکری میرزا: ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۱.
عشقی کاشی [مولانا...]: ۳۶۷.
عصام الدین اسفراینی [موانا...]: ۵۶۱، ۹۹۳.
عضدالدوله دیلمی: ۹۱۲.
عطاءالله [مولانا...]: ۱۰۲۸.
عطاءالله اصفهانی [میرزا...]: ۲۳۶، ۳۳۲، ۷۳۱، ۹۴۷، ۹۴۸.
عطاءالله رازی [قاضی...]: ۴۰۹.
عطاءالله واعظ هروی: ۷۳۱.
عطاءالله وراسینی [قاضی...]: ۴۳۳.
عطاءالله اصفهانی [میرزا...]: ۸۶۹.
عطاءالله رازی [قاضی...]: ۴۰۰.
عطار وراسینی: ۹۷۵.
عطا ملک جوینی [خواجه...]: ۹۳۵.
عقیق منشی اردوبادی [خواجه...]: ۹۳۱.
علاءالدوله ذوالقدر: (ولد ناصرالدین ذوالقدر ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۷، ۷۶۴).
علاءالدوله عباسی: ۲۹۵.
علاءالدین [خواجه...]: ۷۵۶.
علاءالدین ← احمد بن مولانا صدرالدین علی طیب شیرازی.

- علاءالدین ← حسین [شاه...]: ۱۰۳۳.
 علای، علاء حسنجان: ۵۸۶.
 علاءالملک خان: ۸۲۶.
 علاءالملک مرعشی [میر...]: ۴۳۸، ۹۴.
 ۵۶۱، ۷۲۴، ۱۰۴۹.
 علامه دوانی: ۱۰۷۲.
 علای علاء حسنجان: ۹۹۸.
 علایی قزوینی [میرزا بیگ...]: ۱۰۱.
 علمشاه حلیمه بیگم بیگی آغا [مهد علیا...]:
 ۹۲۹، ۴۲:
 علمشاه خاتون: ۹۲۸.
 علی: (مشهور به بخشی میرزا) ۵۸.
 علی [امیر...]: ۹۲۷، ۵۴۶.
 علی [میرزا خواجه...]: ۱۰۳۳.
 علی [خلیفه سید...]: ۱۴۱.
 علی زین العابدین (علیه السلام): ۶۱۴.
 علی [سید...]: ۳۸۶.
 علی [شیخ...]: ← (شیخ الطایفه)
 علی [شیخ جمال الدین...]: ۱۵.
 علی [شیخ خواجه...]: ۳۳، ۳۲.
 علی [شیخ الطایفه شیخ...]: ۲۳۶، ۱۹۵.
 ۲۳۷، ۷۷۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۹۳۴، ۹۳۵.
 ۹۷۷، ۹۴۰.
 علی [میرزا...]: ۵۸.
 علی [کارکیا میرزا...]: ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۸۴.
 ۸۸.
 علی [میرسید...]: ۳۳۵، ۹۸۷.
 علی آقا آفجه سقال یوزباشی: ۴۰۷.
 علی آقای چاوش باشی: ۵۶۰.
 علی آقای قاپوچی باشی: ۴۱۸، ۴۳۱.
 علی آقا قوللر آقاسی: ۳۵۹.
 علی آمو [میر...]: ۴۴۲.
 علی اکبر موسوی [میر...]: (ولد میرهادی
 موسوی: ۴۷۰.
 علی انجو [شیخ الاسلام مظفرالدین...]:
 ۶۷۱.
 علی بافقی [مولانا...]: (شرف بافقی): ۲۸۰.
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۵۶۵، ۵۶۶.
 علی بن ابی طالب (ع): ۲، ۱۳، ۳۷، ۴۶،
 ۴۸، ۷۶، ۷۸، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۴۳،
 ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۶، ۲۶۲، ۲۷۶.
 ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰.
 ۴۱۱، ۴۲۷، ۴۴۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۱۶.
 ۵۵۶، ۵۶۶، ۵۹۳، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۵.
 ۹۸۵.
 علی بن الامام محمد باقر (ع): ۱۶۱.
 علی بن ← عبدالعالی [شیخ الطایفه شیخ...]:
 علی بن موسی الرضا (ع) [سلطان...]: ۱۷۸.
 ۳۰۶، ۳۸۰، ۴۵۰، ۶۰۶، ۸۵۰.
 علی بیگ: ۱۳۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۲۹، ۳۵۹.
 ۳۹۰، ۱۰۲۲.
 علی بیگ (برادر چراغ سلطان): ۹۰۷.
 علی بیگ [شاه...]: ۲۸۹.
 علی بیگ اصفهانی (مشهور به شیطان): ۷۶۳.
 علی بیگ ترکمان: ۷۷، ۷۸.
 علی بیگ تکللو: ۷۱۱.
 علی بیگ چاکرلو: ۴۹.
 علی بیگ نایمان [میرزا...]: ۵۷۶.
 علی پادشاه [سلطان...]: ۳۷، ۴۰، ۴۱.
 ۴۲، ۴۳، ۴۴.
 علی پاشا ذوالقدر: ۳۲۵، ۴۰۲، ۴۱۷.
 ۴۲۱، ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۷۸، ۹۸۵.

خلاصۃ التواریخ

علی سلطان استاجلو (ذوالفقار کش) [شاه...]:

۲۰۰، ۲۰۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۰۴،

۳۳۵، ۳۴۶.

علی سلطان افشار: ۶۶۵.

علی سلطان بن الوش خان بن جوجی بن

چنگیز خان: (علی سلطان اوزیک) ۴۵۳

۹۷۹، ۹۸۸، ۱۰۲۴.

علی سلطان پاك مال: ۸۱۸، ۸۲۲.

علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر: ۱۵۹، ۲۶۳

۲۶۴، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۷۷، ۳۷۸

۳۹۶، ۳۹۷.

علی سلطان ترکمان: ۱۰۶۱.

علی سلطان تكلو: ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۵۱

۳۵۳، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۶۲۷

۱۰۶۰.

علی سلطان چیچکلو: ۱۴۶، ۱۵۲، ۸۰۶

علی سلطان قاجار [میرزا...]: ۶۱۹، ۶۶۵

علیشاه خواجه...]: ۳۱.

علی شکر: ۳۹۹، ۷۶۵، ۸۸۶، ۹۷۶، ۹۸۰

علی شوشتری مرعشی [میرسید...]: ۳۹۲

۴۳۸، ۹۷۸.

علیشیر [میر...]: ۳۲، ۵۱۸.

علی صدر [میرسید...]: ۵۶۱

علی طبیب [مولانا صدرالدین...]: ۲۹۳.

علی عبدالعالی [شیخ زین الدین...]: ۹۴۳

علی عرب جبلعاسلی [میرسید...]: ۶۲۶

۷۱۲، ۷۲۵.

علی قاری [مولانا عمادالدین]: ۱۰۷۱.

علی قاینی [میرسید...]: ۶۵.

علی قلندر [امیر...]: ۲۸.

علیقلی بیگ قاجار: ۵۵۸.

علی پیشنماز جبلعاسلی: ۹۸۳.

علی تبریزی [خواجه جمال الدین...]: ۵۷۳.

علی تنبلچی [سلطان...]: ۲۸۹.

علی جابری [خواجه میرزا...]: ۱۰۳۳

علی جبلعاسلی [میرسید...]: ۱۰۲۳

علی خان اوحدی: ۷۲۳، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴

۱۰۷۸، ۱۰۸۳.

علی حربک [شاه...]: ۵۸۶.

علیخان (حاکم فارس): ۷۲۲، ۷۲۳، ۸۰۸

علیخان [میر...]: ۶۶۵، ۶۹۰.

علیخان بیگ ایشیک آقاسی شاملو: ۱۰۳۳

۱۰۴۸.

علیخان بیگ ترکمان: ۳۵۲، ۶۴۹.

علیخان بیگ چاوشلو: (پسر پیره محمد) -

۶۰۷.

علیخان بیگ گرجی: ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷.

علیخان ذوالقدر: ۸۵۲، ۸۵۸.

علیخان مازندرانی [میر...]: ۶۹۳.

علی خطیب محتسب [میرسید...]: ۴۵۵

۴۵۶.

علی خلیفه [شیخ...]: ۶۸.

علی دوانی [شیخ...]: ۷۸.

علیرضا مشهدی [مولانا...]: ۷۳۵.

علی رضوی قمی [میرسید...]: ۳۳، ۴۲۹

۴۴۶، ۴۶۰، ۵۵۸، ۵۸۹، ۹۹۳.

علی زین العابدین (ع): ۴۱۱، ۷۷۳.

علی سبزواری [میرشمس الدین...]: ۷۵۴

علی (سرره) [شیخ...]: ۳۸۶.

علی سلطان ازبک: ۳۳۵، ۳۷۷، ۳۹۴

۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۷

علی سلطان استاجلو [شاه...]: ۱۶۱.

- علیقلی (بیک) فیج اغلی استاجلو (علیقلی خان
قرداش : ۶۹۱، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۳۹،
۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۹، ۷۶۳، ۷۶۸، ۷۷۱،
۷۷۲، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۹۰، ۷۹۴، ۷۹۵،
۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱،
۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷،
۸۰۸، ۸۱۳، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۵،
۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۸،
۸۴۱، ۸۴۴، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۳،
۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۶۵،
۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۲، ۸۷۴، ۸۹۱، ۸۹۳،
۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳،
۱۰۷۱،
علیقلی بیک ولد علیقلی خلیفه مهرداد: ۷۴۲
علیقلی بیک (برادرزاده شاهقلی خلیفه مهرداد
ذوالقدر) : ۷۳۹
علیقلی خان شاملو : ۶۶۵، ۶۸۸، ۶۹۱،
۶۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۳۱، ۷۳۷،
۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۹۳،
۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۰۰، ۸۷۵، ۸۷۶،
۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۱۰۱۸، ۱۰۲۲،
۱۰۲۳، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱،
۱۰۳۲، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۷،
۱۰۶۵، ۱۰۶۶،
علیقلی خان حاکم شیراز : ۸۳۳
علیقلی خان قرداش ← علیقلی بیک فیج اغلی
علیقلی سلطان (پسر عوض آقا چاوشلو) : ۷۳۹
علیقلی سلطان ذوالقدر : ۸۲۷، ۸۳۵، ۸۳۸،
۸۷۲، ۸۷۴
علیقلی خلیفه مهرداد ذوالقدر : ۳۹۶، ۴۰۶،
۴۳۶.
- علیقلی سلطان چاوشلو : ۶۸۶، ۷۳۹.
علیقلی سلطان قورغلو : ۸۶۵.
علیقلی میرزا ی شاملو : ۶۲۷.
علی قاری [مولانا عمادالدین ...] : ۴۳۰.
علی قمی [میر سید ...] : ۵۸۰، ۱۰۰۵.
علی قوشچی [مولانا ...] : ۱۲۸، ۲۹۶.
علی کاتب مشهدی [مولانا سلطان ...] :
۱۴۷.
علی کاشی [غیاث الدین] : ۵۹۲.
علی کوکه [میرزا ...] : ۹۹۸.
علی کیا : ۸۲.
علی المرتضی (ع) : ۱۱، ۸۴۹.
علی مفضل استرآبادی [میر سید ...] : ۵۸۱.
۷۳۲، ۸۹۹.
علی منشار کرکی [شیخ ...] : ۱۰۰۳، ۶۱۴.
علی میرزا [سلطان ...] : ۴۶.
علی میرزا افشار [سلطان ...] : ۱۳۱.
علی ولد قاضی میر حسین عبدی یزدی [معین-
الدین ...] : ۹۴۸.
علی هروی [مولانا میر ...] : ۶۳۶.
علی یزدی [شرف الدین ...] : ۱۶۶.
عماد اصفهانی [قاضی ...] : ۴۳۵.
عماد [ملا ...] : ۹۸۴.
عمادالدین ← محمود شیرازی [حکیم ...].
عمادالدین ← علی قاری استرآبادی.
عمادالدین بیک (: عمادالدین شروانی) :
۵۷۰.
عمادالدین شروانی : ۵۷۰.
عمادالدین قاری [مولانا ...] : ۴۲۹.
عمدة المتورخین ← کمال الدین عبدالرزاق
سمرقندی.

۱۴۷، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۶
 ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۸
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۵، ۲۸۶
 ۲۸۹، ۲۹۳.

غازی خان ذوالقدر: ۲۴۴، ۲۴۷.

غازی گرای خان: ۷۱۴، ۷۵۶، ۷۷۸، ۷۸۰.

۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۸.

غزالی شهدی [مولانا ...]: ۳۴۹.

غیاث الدین ← علی [خواجه ...].

غیاث الدین ← علی کاشی.

غیاث الدین ← محمد شهیدی [مولانا ...].

غیاث الدین ← محمد میر میران اصفهانی [میر ...].

غیاث الدین ← محمد میر میران یزدی.

غیاث الدین ← محمود [میر ...].

غیاث الدین ← منصورین امیر صدرالدین

محمد شیرازی [امیر ...].

غیاث الدین [مولانا ...] [مشهور به خواند

امیر]: ۱۶۷.

غیاث الدین استرآبادی [میر ...]: ۶۷۱.

غیاث بیگ مستوفی: ۷۴۸.

غیاث الدین صدر میر میران: ۱۰۵۹.

غیاث الدین نقشبند یزدی: ۹۰۴.

غیاث خوزانی [امیر ...]: ۲۵۶.

غیب بیگ (سلطان) خان استاجلو [امیر ...]:

۳۲۵، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۷.

۴۰۳، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۵۲، ۴۷۱، ۵۷۱.

۷۸۳، ۹۸۴، ۹۸۷.

«ف»

فارغی [میر ...]: ۹۹۱.

فاطمه (علیها السلام): ۹۰۵.

فاطمه بنت ابا ابراهیم موسی کاظم (ع):

۹۸۳.

عمر (خلیفه دوم): ۷۳، ۱۹۳، ۲۰۷، ۳۷۴.

عمر چاووش: ۷۱۸.

عمر غازی سلطان: ۲۰۹، ۲۸۷.

عمرو معدی کرب: ۲۰۲.

عنایت الله [خواجه ...]: ۲۹۹.

عنایت الله تبریزی: ۷۸۵.

عنایت خوزانی [میر ...]: ۲۳۶، ۹۴۷.

۹۴۸.

عنایت الله نقیب اصفهانی [امیر ...]: ۵۶۱.

۶۲۸، ۱۰۰۴.

عنبر [خواجه ...]: ۴۰۹.

عوض [بهلوان ...]: ۵۶۴، ۵۸۶، ۹۹۸.

عوض آقا چاوشلو: ۷۳۹.

عیسی (ع): ۷۹، ۱۴۳، ۶۳۸، ۱۰۳۳.

عیسی (پسر باسلیق بیگ): ۲۵۶.

عیس خان بیگ (پدر موسی سلطان موسیلو):

۲۲۳.

عیسی چاشنی گیر: ۴۰۹، ۴۱۸.

عیسی خان گرجی (ولد لوند گرجی): ۴۰۹.

۴۱۰، ۴۳۷، ۶۲۲، ۶۷۹، ۷۰۹، ۶۲۲.

۶۲۸، ۸۰۹، ۱۰۰۵.

عیسی سلطان موسیلو: ۲۱۹.

عیسی یعقوبی [قاضی ...]: ۱۰۱.

عیطان [امیر ...]: ۳۲۹.

«غ»

غازان [سلطان ...]: ۱۱، ۷۵۵.

غازان بیگ: ۳۶۸.

غازی [سلطان ...]: ۲۰۹.

غازی بیگ [سیدی ...]: ۷۲.

غازی خان تکلو (ولد جرکین حسن تکلو):

فهرست اعلام اشخاص

۱۱۳۱

فرهاد خان: ۸۹۶، ۹۰۶، ۹۰۵، ۹۱۲، ۹۱۹، ۹۲۳.

فریدون: ۳۱۴، ۴۸۵، ۶۳۴، ۱۰۸۷.

فریدون جعفر تقیب نیشابوری [میر ...]: ۲۳۷.

فخرالنسا بیگم: ۴۵۴.

فخر رازی [امام ...]: ۷۴۸.

فضولی بغدادی [مولانا ...]: ۴۰۹.

فلاطون: ۴۶۳، ۴۶۴.

فولاد سلطان: ۱۲۱.

فولاد خلیفه شاملو: ۵۷۹، ۶۱۷، ۶۳۰، ۶۸۸، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۳۲، ۷۳۷، ۷۳۸.

۷۳۹، ۱۰۰۸، ۱۰۲۹.

فهمی ← محمد صدر [میر شمس الدین ...].
فیاض مشعشی [میر، سلطان ...]: ۹۴، ۹۳۵.

فیض الله [میر ...]: ۴۳۵.

فیضی [میر ...]: ۲۷۴، ۳۱۴.

فیل پاشا (ولد شمس الدین): ۴۱۶، ۴۱۷.

«ق»

قارخن [سلطان ...]: ۸۸۲.

قارنجه سلطان: ۱۵۹، ۱۶۰.

قارون: ۲۸۱، ۳۱۴.

قاسم [امامزاده ...]: ۱۰۵۴، ۱۰۵۶.

قاسم [خواجه ...]: ۲۵۷.

قاسم [میر ...]: (پسر امیر زین العابدین - خعیب): ۲۵۹.

قاسم انوار [امیر ...]: ۱۱، ۳۲، ۹۲۷.

قاسم بیگ (قاسم خلیفه): ۱۶۲.

قاسم بیگ پرناک: ۷۵.

قاسم بیگ حکیم شیرازی: ۲۲۴.

فاطمه بنت اسد: ۹۸۵.

فاطمه (دختر شیخ زاهد): ۲۱.

فاطمه سلطان خانم [شاهزاده]: ۷۰۰، ۶۳۲، ۷۰۹، ۷۲۱، ۷۶۷، ۱۰۰۸.

فارغی [میر ...]: ۴۷۷.

فاضل [مید ...]: ۱۴۸.

فایق بیگ: ۱۲۴.

فتح الله [آقا فتوح الدین ...]: ۷۹، ۸۰، ۹۹.

فتح الله اصفهانی [خواجه ...]: ۷۲۵، ۷۰۷، ۱۰۳۴.

فتح الله ابن آقا حسین منشی قمی: ۹۳۶.

فتحی بیگ: ۱۰۱۷.

فخر جهان خانم: ۱۰۱۴.

فخرالدین محمد السماکی [میر ...]: ۶۱۵.

فرخ [خواجه ...]: ۱۰۰۲.

فرخ بیگ: ۴۰۹، ۴۷۱.

فرخ چرکس [سلطان ...]: ۱۳۸.

فرخان پرناک: ۸۸۴، ۸۸۹، ۹۰۶، ۹۲۳.

فرخ زاد بیگ قواد اغلو ایشک آغاسی: ۳۷۶، ۴۳۳، ۵۸۹، ۶۳۲، ۱۰۳۳.

فرخ سلطان: ۶۷۴.

فرخ یسار: ۱۵۴.

فردوسی: ۴۴۴، ۴۹۳، ۵۱۶.

فرنگیر خانم (دختر شاه اسمعیل): ۱۵۵.

فرهاد بیگ غلام: ۵۶۴، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۷۳، ۸۹۵.

فرهاد بیگ (خان) قرمانلو: ۱۰۷۴، ۱۰۸۱، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰.

۱۰۹۲.

فرهاد پادشاه: ۳۵۵.

فرهاد پاشا: ۱۳۰، ۴۰۲، ۷۵۷، ۷۷۵، ۷۸۱، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۸۹، ۸۹۶.

- قاسم بیگ شروانی: ۳۷۲، ۳۹۴، ۵۶۴.
 قاسم بیگ یولی اغلی قاجار: ۸۰۷.
 قاسم بیگ کرمانی [خواجه ...]: ۷۶۱، ۷۶۹.
 قاسم پاشا: ۵۶۸.
 قاسم جنبادی [میرزا ...] (قاسم گنابادی): ۳۹، ۴۴۳.
 قاسم حسین سلطان: ۳۱۰.
 قاسم جلاد: ۲۷۴.
 قاسم علی بیگ: ۳۹۶.
 قاسم کاهی کابلی: ۳۷۳.
 قاسم گنابادی [میرزا ...]: ۵۹۰.
 قاسم نظری [خواجه ...]: ۴۲۸، ۹۸۳.
 قاسم هروی [میرزا ...]: ۱۶۶.
 قاضی اغلی: ۵۶۵.
 قال خان: ۲۰۹.
 قاهر [ملک ...]: ۱۳۸.
 قانیسا وغوری [سلطان ...]: (قانیسا و سلطان مصر): ۹۶، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸.
 قانیساو [بیگ ...]: ۱۹۰.
 قایتبای ناصر سیفی [سلطان ...]: ۱۳۸.
 قایتمس بیگ (سلطان) خنسلو: ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۳۲۲، ۳۵۴.
 قباد: ۵۸۰.
 قباد [امیره ...]: ۲۸۸، ۲۸۹.
 قباد آقا: ۲۳۵.
 قباد سلطان قاجار (ولد بوداق خان): ۲۳۱، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۳۹، ۱۰۲۴.
 قباد میرزا [شاه]: ۲۱۴.
 قدسی (امیر حسین کربلانی): ۲۸۶.
 قدور میش خان (اچه سلطان): ۱۳۳، ۱۳۶.
 قدوز [سلطان ...]: ۱۳۸.
 قدوز سلطان تکلو: ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۱۵.
 قدوز فرهاد: ۴۰۳.
 قرا اغورلو: ۴۰۸.
 قرابک شروانی: ۶۸۲.
 قرابوقال: ۱۲۶.
 قراییک (خان) استاجلو: ۹۲، ۹۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۸۵۴، ۸۳۲، ۸۵۵.
 قراپیری: ۳۵۳، ۳۵۴.
 قرا بهادر: ۱۸۱، ۶۸۹.
 قراجا اغلی ذوالقدر: ۲۱۴.
 قراجا بهادر: ۲۸۸.
 قراجا بیگ: ۲۵۳، ۲۷۷.
 قراجا سلطان تکلو: ۱۵۹.
 قراجا میرک: ۳۳۸.
 قرا حسن استاجلو: ۱۰۷۴.
 قراچه الیاس بایر دلو: ۵۳، ۵۴.
 قراجا پاشا: ۱۳۰.
 قرا حسن چاوشلو: ۸۸۳، ۱۰۸۷.
 قرا خلیفه شاملو: ۳۴۰.
 قرا خواجه: ۵۷۷، ۵۷۹.
 قرا سلطان شاملو: ۲۰۱، ۵۵۰.
 قرا علی ذوالقدر: ۹۴۴.
 قراغوش خان: ۲۰۹.
 قرا قایتمس: ۲۳۵.
 قراقباد: ۳۱۸.
 قراگوز پادشاه: ۱۱۶.
 قرا محمود آوجی باشی: ۲۳۵.
 قرا باغه (لقب): ۶۲۲.
 قرچقای محمد: ۷۲.
 قرقره: ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۳۴۲.
 قزاق بیگ (سلطان) روملو: ۱۳۷، ۱۶۲.

فهرست اعلام اشخاص

۱۱۳۳

قنبر بیک آسایش اغلی استاجلو: ۴۱۰، ۴۱۲
 قنبر خان شاملو: ۹۰۶
 قنبر علی بی: ۱۸۱
 قنقرات خان: ۲۰۹
 قنقرا سلطان روملو: ۳۵۶
 قوام بیک: ۱۳۸، ۱۳۹
 قوام الدین ← حسین شیرازی
 قوام الدین ← حسین صدر اصفهانی
 قوام الدین ← حسین قنبر
 قوام الدین بن شاه شمس الدین بن شاه قاسم
 نوربخش: ۲۷۳، ۲۷۴
 قوام الدین شیرازی [مولانا ...]: ۷۳۶
 قوام الدین طرشتی [شاه ...]: ۱۶۲
 قوچ خلیفه مهرداد ذوالقدر: ۶۳۰، ۶۳۲
 قورچی باشی ← مقصود بیک وزیر
 قورخمس سلطان روملو: ۸۷۲، ۸۷۴
 قورخمس سلطان (بیک) شاملو: ۶۴۵، ۶۶۵
 ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۲۳، ۷۳۲، ۷۷۴
 ۸۲۰، ۸۲۸، ۸۴۷، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۷۳
 ۸۷۴، ۸۸۵، ۱۰۱۴، ۱۰۳۴، ۱۰۶۹
 ۱۰۷۳، ۱۰۹۰
 قوزقرن (پیری بیک قاجار): ۷۰
 قیابایک قاجار: ۱۷۱
 قیتاس پاشا: ۱۰۲۰
 قیدار نبی: ۲۱۵، ۸۹۴، ۹۳۳

«ك»

کارگیا سلطان ← احمد گیلانی ← احمد
 گیلانی - [کارگیا ...]
 کارگیا سلطان حسین ← حسین [کارگیا ...]
 کارگیا میرزا علی ← علی [کارگیا ...]

۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۹۰
 ۳۹۱، ۹۷۰
 قزاق خان تکللو: ۴۳۵، ۴۴۸، ۴۵۶
 قزل ارسلان: ۵۴۵
 قزل احمد اغلی: ۱۳۹
 قصاب اغلی: ۲۱۵، ۹۴۴
 قطب الاقطاب ← صفی الدین اردبیلی
 قطب الدین ← ابوبکر الابهری
 قطب الدین ← حسن بونی [قاضی ...]
 قطب الدین بغدادی [مولانا ...] (شهریه
 جلنجو): ۴۴۰، ۹۸۷
 قطب قصه خوان [ملا ...]: ۴۶۱
 قل محمد بهادر: ۳۲۹
 قلندر کوه گیلویه: ۷۳۶
 قلی بیک (سلطان) قورچی باشی افشار: ۶۱۹
 ۶۲۲، ۶۶۵، ۶۸۱، ۶۹۹، ۷۰۶
 ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۳۳، ۷۴۴، ۷۵۲، ۷۵۳
 ۷۵۴، ۷۶۱، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۸، ۷۹۹
 ۸۴۸، ۱۰۱۸، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۹
 ۱۰۴۴، ۱۰۶۵، ۱۰۷۷
 قلی بیک بن بکتش بیک موصلو: ۱۰۳۳
 قلی بیک شاملو: ۶۳۳، ۱۰۶۹
 قلیچ علی رومی: ۵۶۹، ۵۷۸
 قلیچ خان: ۴۰۲
 قلیخان ذوالقدر: ۸۲۸
 قلی سلطان قارنجه [شاه ...]: ۱۰۱۸
 قمرالدین ← محمد [اسیر ...]
 قمری (از اهلای خوبشان): ۴۴۷
 قمش اغلان ازبک: ۱۸۱، ۲۲۲
 قنبر (غلام سلطان حیدر): ۷۷
 قنبر اغلی: ۲۳۶، ۹۴۸
 قنبر بیک: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

کاشی (مولانا رکن الدین مسعود کاشی): ۲۹۳
 کاشی منشی اردوبادی [میرزا ...]: ۴۳۵، ۱۰۵۵
 کامران [میرزا ...]: ۱۴۷
 کامران بیک اوحدی: ۱۰۶۸، ۷۹۷، ۷۸۵
 کامران میرزا ابن بابر پادشاه ... بن امیر تیمور
 گورکان: ۳۱۰، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۳۱۰
 ۳۱۱، ۳۹۲، ۴۷۱، ۴۷۴، ۷۲۲
 کاوس: ۱۰۷، ۱۰۰۹
 کاوس [ملک ...]: ۱۴۰
 کاوس شروانی [امیر ...]: ۳۰، ۳۱
 کاهی کابلی [مولانا ...]: ۳۷۸
 کبری بیگم: ۹۹۹
 کبکی سبزواری: ۲۰۳
 کبه خلیفه مهرداد: ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵
 کپک بی: ۱۱۹
 کپک سلطان استاجلو: ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۶۴
 کپک قران: ۲۴۴
 کپک میرزا: ۹۷۷
 کججی [خواجه شیخ ...]: ۲۷، ۳۰
 کچل بیک حاجیلر: ۲۸۹
 کچل بیک ذوالقدر (الیاس بیک): ۸۰
 کچیک خواجه: ۲۷۱
 کدوک علی: ۹۴۴
 کرجلو احمد: ۲۱۵
 کرد بیک: ۱۶۲
 کستندیل میرزا: ۷۱۵، ۷۱۶
 کسر عیسی: ۳۵۹

کسگن قراسلطان: ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۰۹
 ۲۷۲، ۲۹۶
 کلان [خواجه ...]: (خواجه کلان غوریانی):
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵
 ۲۷۶، ۲۷۷
 کلب علی بیک: ۱۰۹۰
 کلیم (موسی ع): ۲۸۱
 کمال الدین ← اسمعیل اصفهانی
 کمال الدین ← حسین ایوردی
 کمال الدین ← حسین صدر
 کمال الدین ← حسین محتسب
 کمال الدین ← حسین منشی قمی
 کمال الدین ← عبدالرزاق سمرقندی
 کمال الدین ایوردی: ۹۳۶
 کمال الدین استرآبادی [میر ...]: ۵۸۱
 کمال الدین اصفهانی [سید ...]: ۲۰
 کمال الدین حسینی مسیبی [آقا ...]: ۷۹
 کمال الدین زین العباد [آقا ...]: ۹۹۶
 کمال الدین زین العباد کرمانی: ۱۰۱۹
 کمال اسمعیل اصفهانی: ۳۹۹
 کمالی [آقا ...]: ۲۱۳، ۳۹۱
 کمونه (سید ...): ۹۳۴
 کوچک [قاضی]: ۹۹۱
 کور حبیب بیک ولد مرتضی چرکس: -
 ۸۰۲، ۱۰۴۸
 کور حسن تفتگیچی: ۱۹۰
 کور حسن یساول: ۴۶۸
 کور حسن استاجلو: ۹۱۰
 کور سلیمان قورچی: ۱۴۶
 کور سهراب: ۳۱۹
 کور شاه علی روملو: ۴۶۸

گنیش قمی [میر...]: ۴۰۹، ۴۵۰، ۴۵۲
۴۶۱

گوزل احمد بایندر: ۷۸
گوگچه سلطان قاجار: ۲۰۱، ۲۸۹، ۳۱۷
۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۷۷، ۵۸۶، ۹۹۸
گوهر سلطان خانم [شاهزاده...]: ۷۶
۳۹۰، ۴۱۵، ۶۴۵، ۶۷۲، ۹۷۸، ۹۸۴
۱۰۱۲، ۱۰۱۴، ۱۰۱۶

گوهرشاد بیگم: ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۴۳، ۶۷۲
۹۸۴، ۱۰۱۲

گیلیدی ← (گلدی محمد سلطان).

«ل»

لات: ۳۱۵
لاهیجی [شیخ زاده...]: ۱۰۱، ۱۰۲
لسانی [مولانا...]: ۲۳۹
لطف الله شریف شیرازی [میرزا...]: ۶۲۷
۷۴۰، ۸۴۷، ۸۲۰، ۸۲۷، ۸۶۸
۸۸۹، ۹۲۱، ۱۰۷۴، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲

لطیف بیگ: ۷۲
لطیف میرک: ۲۸۸
لله بیگ: ۹۰، ۹۴
لله پاشا: ۴۰۹، ۶۷۶، ۱۰۲۵
لواصات بن داود (لواصات لواصات خان گرجی):

۲۹۴، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۰، ۳۷۱
۳۸۳، ۳۸۴، ۶۲۸، ۷۱۵، ۱۰۰۵
لؤلؤ ساجلو [خواجه...]: ۲۸، ۲۹
لوند خان (بیگ گرجی): ۱۴۷، ۱۰۳، ۳۱۷
۳۴۷، ۳۴۸، ۴۲۱، ۶۲۸، ۶۷۹
۷۰۹، ۷۱۵

لیلی: ۴۴۴، ۷۲۴

کورشاهرخ ← بن علاء الدوله ذوالقدرشاهرخ
خان ذوالقدر ۹۴، ۹۵، ۲۲۲، ۲۳۱

کوسه پیرقلی چرند: ۳۴۹
کوجم خان (کوجونجی خان): ۱۵۷، ۱۵۸
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۸

کوجنکجی خان: ۱۷۹
کوجونجی خان (کوجم خان): ۱۵۷، ۱۵۸
کوکلناتش: ۱۰۷۲

کهنه شاهوردی: ۳۲۰، ۳۲۱
کیارستم: ۴۶۸، ۴۶۹
کیا احمد سلطان: ۴۷۴
کیچوک یوزباشی: ۲۱۴

کیخسرو: ۲۰۷، ۴۸۵، ۱۰۰۹، ۱۰۶۹
کیخسرو غلام (از اقوام فرهاد بیگ): ۸۵۵
۸۵۶، ۸۵۷

کیخسرو گرجی: ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶
۸۰۴

کیقباد: ۲۰۷
کیدبوقا: ۱۳۸

«گ»

گتی چخک (لقب مظفر سلطان): ۲۵۵
گدوک علی: ۲۱۵
گرگین ولد لوند بیگ گرجی: ۴۲۰، ۴۲۱
۵۵۹

گسکن قرا سلطان بن جانی بیگ سلطان: ۲۴۱
گللابی بیگ بن امیر بیگ موسیلو: ۷۶۴
۷۷۱، ۷۷۲، ۸۲۷

گلباد گرجی: ۲۹۴
گلدی (گیلیدی) محمد سلطان: ۱۸۱، ۲۰۹
گنج علی خان (سلطان): ۱۰۴۷، ۱۰۶۹
۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۸۳

گنجوی [شیخ...]: ۳۷۵

- محمد [خواجہ جلال الدین ...]: ۹۴۰.
 محمد [سید ...]: ۲۴۴.
 محمد [سلطان ...]: ۱۴۰، ۸۷.
 محمد [شاطر ...]: ۹۸۶.
 محمد شجاع الدین ...]: ۱۰۱۴.
 محمد [قاضی ...] (ولد قاضی مسافر): ۷۶،
 ۴۰۰، ۳۸۹، ۳۸۸.
 محمد [ملک سلطان ...]: ۵۸۱.
 محمد [مولانا ...]: ۱۴۷.
 محمد [میرزا ...] (ستونی دیوان): ۶۲۳،
 ۷۴۸، ۸۴۴، ۸۴۷، ۸۸۹، ۹۹۳،
 ۹۹۴، ۱۰۰۵، ۱۰۳۰.
 محمد [میر شمس الدین ...]: ۹۴۸، ۹۴۸.
 محمد [میر صدرالدین ...]: ۹۹۵.
 محمد [نورالدین ...]: ۲۴۹.
 محمد آقا یساول [درویش]: ۱۱۴.
 محمد ابراہیم میرزا: ۵۸۶.
 محمد ابوطالب [مولانا ...]: ۲۹۷، ۱۰۴۲.
 محمد ازبک: ۹۱۴.
 ۲۹۶.
 محمد استرآبادی [میر جمال الدین ...]: ۱۳۲،
 محمد استرآبادی [شیخ نصرالدین ...]:
 ۱۰۳۴.
 محمد اصفہانی [میر تقی الدین ...]: ۸۶،
 ۳۳۴، ۳۹۲، ۴۲۹، ۸۱۶، ۸۲۵.
 محمد الجاتیو [سلطان ...]: ۲۱، ۲۴، ۱۰۲.
 ۳۶۳.
 محمد امین موسیلو [سلطان ...] (داماد
 کوچم): ۱۸۶، ۲۴۳.
 محمد امین اصفہانی [میرزا ...]: ۶۴۸،
 ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۷۲.
 «م»
 مالقوج اغلی: ۱۳۰.
 مالک دیلمی [مولانا ...]: ۴۳۵، ۴۰۱،
 ۴۷۸، ۹۹۱.
 مالی بیک: ۳۹۰.
 مانی: ۵۱۶.
 مبارکہ [خواجہ ...]: ۲۵۷، ۲۵۸.
 مجلسی [مولانا ...]: ۳۸۸.
 مجنون: ۴۴۴.
 مجنون سلطان شاملو: ۳۶۱.
 محب علی بیک باباکش: ۳۹۸، ۹۷۹.
 محب منکال [امیر ...]: ۲۵۷، ۲۵۸.
 محتشم کاشی [مولانا ...]: ۳۶۷، ۳۷۳،
 ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۴۰، ۵۶۰، ۵۶۵،
 ۶۱۹، ۸۷۹، ۸۸۰، ۹۸۰، ۹۹۳.
 محراب بیک: ۹۰۵.
 محسن [میر ...]: ۵۶۲.
 محسن رضوی [میر ...]: ۱۶۱.
 محمد (محمد المصطفیٰ حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ
 علیہ وآلہ): ۱۰۲، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۸۱، ۵۵۹، ۵۶۶،
 ۱۰۰۱، ۱۰۰۳، ۱۰۵۲.
 محمد [آقا ...] (پسر آقا رستم): ۱۱۴.
 محمد [ابوالفوارس شجاع الدین ...] (پسر
 شاہ اسمعیل دوم): ۶۴۹.
 محمد [امیر قمرالدین ...]: ۲۹۸.
 محمد [امیر شاہ ...]: ۱۳۱.
 محمد [پهلوان آقا ...]: ۹۹۸.
 محمد [حکیم میرزا ...]: ۸۴۶.
 محمد [خان ...]: ۹۲، ۹۶، ۱۳۲.
 محمد [خواجہ ...] (ولد خواجہ مظفر بیکچی
 ۳۹۸.

- محمد بابر شاه بن ... تیمور گورکان: ۱۶۹، ۳۰۱
- محمد الباقر (ع): ۹۲۷
- محمد باقر [شاهزاده سلطان ...] (ولدسلطان محمود میرزا): ۹۹۹، ۶۳۲، ۵۹۱
- محمد باقر خراسانی [خواجه ...]: ۷۰۷، ۷۳۵
- محمد باقر دواتدار: ۷۲۳
- محمد باقر مستوفی الممالک [خواجه ...]: ۷۲۴
- محمد بالغی: ۲۹
- محمد البکری: ۱۳
- محمد بلخی [مولانا همام الدین ...] (مشهور به امیر خواند): ۱۶۷
- محمد بن ابراهیمیان: ۱۴
- محمد بن امیر یوسف [امیر ...]: ۱۲۰، ۹۳۹، ۲۴۹
- محمد بن الحارث: ۵۴۶
- محمد بن زید (داعی صغیر): ۱۰۰، ۱۰۱
- محمد بن شیخشاه [سلطان ...]: ۲۷۷
- محمد بن امیر یوسف [میر ...]: ۷۶۵
- محمد بیک افشار: ۳۳۳
- محمد بن آقا رستم روز افزون [آقا ...]: ۱۴۰، ۱۴۸، ۳۲۲
- محمد بن امیر یوسف [میر ...]: ۷۶۴
- محمد بهادر خان [سلطان ...]: ۵۵۹
- محمد بهارلو: ۱۳۸
- محمد بیرم: ۹۸۱
- محمد بیک استاجلو ۶۹، ۷۷
- محمد بیک ایغوداغلی: ۱۳۴
- محمد بیک (از اسرای خواندگار): ۳۵۴
- محمد بیک (حافظ قلعه در بند): ۹۸
- محمد بیک (برادرزاده میر زکریای کججی): ۲۶۳
- محمد بیک ذاکر اغلی (از اسرای خواندگار): ۳۶۲
- محمد بیک ساروقچی: ۸۸۳
- محمد بیک سفرهچی استاجلو: ۱۰۰
- محمد بیک قوللر آقاسی: ۳۵۹
- محمد بیک (برادر زاده میرزا کافی): ۱۰۵۵
- محمد بیک (منشی دیوان اغلی): ۵۹۰
- محمد بیک (ولد عزیز آقا): ۹۶، ۹۹۲
- محمد بیک حسینی: ۳۸۴
- محمد بیک خنوسلو: ۲۹۳
- محمد بیک ذاکر اغلی: ۳۶۲، ۳۶۱
- محمد بیک شیر بخت اغلی طالش: ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۹
- محمد بیک قوینچی اغلی: ۶۰۸، ۵۵۴
- محمد بیک متفرقه: ۴۷۷، ۴۹۲
- محمد بیک منشی: ۵۹۰، ۹۸۷
- محمد پادشاه [شاه سلطان ...] (سلطان محمد پادشاه): ۲۱۹، ۳۶۳، ۴۳۱، ۵۶۶
- ۵۶۷، ۷۱۰، ۷۶۶، ۸۰۶، ۸۱۱
- ۸۱۵، ۸۴۷، ۸۶۰، ۸۶۴، ۸۶۶
- ۸۶۷، ۸۸۲، ۸۹۰، ۱۰۶۸
- محمد پاشا تک اغلی: ۲۴۳، ۳۲۵، ۳۳۱
- ۳۳۸، ۴۵۹، ۵۸۹، ۷۹۱، ۸۳۱
- ۹۹۰، ۹۱۵
- محمد پیش نماز جبلعالمی [سید ...]: ۲۲۵، ۹۷۴، ۹۴۵
- محمد الجواد (ع) [اباعبدالله ...]: ۹۳۴
- محمد ترشیزی [میر ...]: ۹۱۴
- محمد جامه باف [شاه ...]: ۲۴۵
- محمد جبلعالمی: ۴۲۸

محمد جعفر [شمس الدين ...]: ۱۰۴۲.
 محمد حسين [ميرزا ...] (ولد ميرزا شکرالله)
 ۸۱۶، ۱۰۰۸.
 محمد حسين ميرزا [سلطان] (ولد القاس -
 ميرزا): ۳۴۴، ۴۵۲، ۵۸۶، ۶۲۶،
 ۶۲۹، ۶۳۲.
 محمد حسين ميرزا (ولد سلطان حسين ميرزا):
 ۸۴.

محمد خان موسيلو: ۸۰۰.

محمد خدا بنده [سلطان ...] (ايلخان مغول):

۷۵۵.

محمد خليفه قورچی باشی شاملو: ۲۲۸،

۷۳۲.

محمد خليلان: ۱۴.

محمد دارویی [پير ...]: ۱۸.

محمد داود استرآبادی [شيخ ...]: ۴۰۵،

۵۶۵، ۹۸۱.

محمد دواني: [مولانا جلال الدين ...]: ۷۸،

۱۲۸، ۱۶۰، ۲۹۷، ۴۲۲، ۷۵۶.

محمد رازی [قاضی ...]: ۴۴۰، ۳۹۹،

۹۸۰، ۹۹۰.

محمد رحيم ميرزا: ۲۶۱، ۹۷۶.

محمد روز افزون [آقا ...]: ۱۴۰، ۱۴۸،

۳۲۲.

محمد زمان [ميرزا ...] (ولد ميرزا لطف الله):

۸۴۷.

محمد زمان ميرزاين بديع الزمان ميرزا ولد

ميرزا حسين بايقرا: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸،

۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۱.

محمد سلطان ازبک [شاه ...]: ۳۴۴، ۳۴۵،

۹۷۰.

محمد سلطان ← تكلو شرف الدين اغلی

محمد سلطان چاوشلو: ۸۶۹.

محمد جعفر [شمس الدين ...]: ۱۰۴۲.

محمد حسين [ميرزا ...] (ولد ميرزا شکرالله)

۸۱۶، ۱۰۰۸.

محمد حسين ميرزا [سلطان] (ولد القاس -

ميرزا): ۳۴۴، ۴۵۲، ۵۸۶، ۶۲۶،

۶۲۹، ۶۳۲.

محمد حسين ميرزا (ولد سلطان حسين ميرزا):

۸۴.

محمد حكيم [ميرزا ...]: ۱۰۱۷.

محمد خان استاجلو (رفیق مرادخان): ۶۱۸.

محمد خان استاجلو (خان محمد استاجلو): ۹۱،

۹۲، ۹۵، ۱۲۹، ۱۳۰.

محمد خان (مشهور به ميرزا خان): ۶۳۰.

محمد خان آقا ايشيک آقاسی: ۱۱۸.

محمد خان ازبک: ۸۸۴.

محمد خان بن اويس خان: ۲۶۶.

محمد خان چاوشلو [پيره ...]: ۷۶۶.

محمد خان ذوالقدر اغلی: ۱۷۸، ۱۸۰،

۱۸۲، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۲۹،

۳۳۶، ۳۹۷، ۴۵۶، ۵۹۱، ۹۸۹.

محمد خان (بيک) شرف الدين اغلی تكلو:

۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۱۵،

۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲،

۲۸۶، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،

۳۰۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵،

۳۷۹، ۳۹۰، ۴۴۸، ۴۵۱، ۶۴۳، ۹۴۲،

۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۱۰۶۱.

محمد خان شيان (شيباني): ۱۱۰، ۱۱۷.

محمد خان (بيک، محمدی بيک، محمد بيک)

مصاحب ترکمان: ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۴۶،

۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۹۴، ۶۸۱، ۶۸۶،

۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۶، ۷۰۹،

- محمد سلطان حاجیلر ذوالقدر: ۸۲۸، ۶۸۸، ۹۱۵.
- محمد سلطان کوشک استاجلو: ۷۷۱، ۶۸۸.
- محمد السماکی الاسترآبادی [امیر ...] ← (قمرالدین محمد السماکی الاسترآبادی).
- محمد سیف الملوك [امیر شاه ...]: ۱۳۹، ۱۴۱.
- محمد سیف صدر [امیر ...]: ۲۶۱.
- محمد شریف خان استاجلو: ۱۰۹۱، ۹۲۳.
- محمد شریف خان چاوشلو: ۹۱۹.
- محمد شفیع نیشابوری [خواجه ...]: ۱۰۸۳.
- محمد شهیدی [مولانا غیاث الدین ...]: ۵۸۲.
- محمد شیرازی [امیر ...]: ۱۲۰.
- محمد شیرازی [خواجه شیخ ...]: ۳۶۲.
- محمد صالح بتکچی استرآبادی [خواجه ...]: ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶.
- محمد صدر [میر شمس الدین ...] (فهمی): ۷۶۹، ۸۱۲، ۸۱۳.
- محمد صدر استرآبادی [میر جمال الدین ...]: ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۹۹۹.
- محمد صدر اصفهانی [میر تقی الدین ...]: ۴۳۷، ۴۵۳، ۴۵۴، ۹۸۹.
- محمد حیدر خبیصی کرمانی [میر شمس الدین ...]: ۶۸۱، ۶۸۴، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۳۵، ۷۵۶.
- ۷۹۰، ۸۰۹، ۹۰۵، ۹۹۶، ۱۰۲۰.
- ۱۰۲۲، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۶۹.
- محمد صدقی استرآبادی [مولانا سلطان ...]: ۳۱۴، ۸۸۰.
- محمد طالش [میرزا ...]: ۱۱۰.
- محمد طوسی [خواجه نصیرالدین ...]: ۲۹۶.
- محمد العالمی: ۷۵، ۱۰۳۵، ۱۰۸۶.
- محمد علی [مولانا ...] (ولد مولانا عنایت الله تبریزی): ۷۸۵، ۱۰۴۹.
- محمد غالب [میر جمال الدین ...]: ۲۹۶.
- محمد قراچه: ۶۹.
- محمد قلاتی [شاه ...]: ۳۹۶.
- محمد قلی خلیفه ذوالقدر مهرداد: ۴۷۱، ۴۷۶، ۵۷۱، ۵۹۱، ۶۰۱، ۶۱۹.
- ۶۲۸، ۱۰۰۶.
- محمد قلی میرزا (ولد عیسی خان گرجی): ۸۰۹.
- محمد قلی خان (ولد مرتضی قلی خان پرنانک): ۸۸۸.
- محمد کاشی [قاضی ...]: ۸۴، ۹۸، ۹۹.
- ۱۰۰.
- محمد کججی [خواجه ...]: ۶۳.
- محمد کرانی [شیخ محمد ...]: ۹۴۱.
- محمد کرمانی وزیر [شیخ ...]: ۱۷۶، ۶۶۹.
- ۷۰۸، ۷۳۸، ۷۳۹، ۸۶۶، ۸۶۸.
- ۸۸۳، ۱۰۱۸، ۱۰۲۹.
- محمد کره: ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷.
- محمد کلانتر [خواجه شیخ ...]: ۱۰۰.
- محمد کمونه [سید ...]: ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۹.
- ۱۹۰، ۲۷۴، ۹۳۵.
- محمد کوکی [حاجی امیر ...]: ۳۱۱، ۳۱۲.
- محمد گسکنی [میر ...]: ۷۳۲.
- محمد لوله تبریزی [خواجه ...]: ۱۵۲.
- ۱۵۶، ۵۷۳.
- محمد مزید ترخان: ۱۱۹.
- محمد مشکک رستمدراری [مولانا ...]: ۸۹۹.
- محمد مقیم: ۴۵۵، ۵۸۳.
- محمد منشی قمی [خواجه میرزا ...]: ۹۴.
- ۱۰۰، ۷۲۵، ۷۳۶، ۷۴۰، ۹۳۶.
- ۱۰۲۶، ۱۰۵۹.
- محمد مؤمن [امیر ...]: ۶۲۵.
- محمد مهدی رضوی قمی [امیر ...]: ۱۶۱.

خلاصة الترايخ

محمدي بيك (ولد حسن سلطان افشار): ۲۵۴

محمدي خان حاكم چخورسعد: ۶۷۷.

۷۱۷، ۷۵۷، ۷۸۱، ۷۸۲، ۸۳۱.

محمدي موسيلو: ۳۶۲، ۱۰۴۰.

محمد يوزباشي روملو: ۶۱، ۶۲.

محمد يوسف [مير...] (ولد مير شاه حسين

معبر نيشابوري): ۷۳۴، ۹۹۵، ۱۰۳۶.

محمد يوسف صدر [مير...]: ۴۳۸، ۵۶۱.

۵۶۴، ۵۶۵.

محمود [امير تاج الدين...]: ۱۰۵۰،

۱۰۵۱، ۱۰۵۵، ۱۰۶۹.

محمود [خواجه...]: ۲۹، ۳۰، ۱۱۱.

محمود [سلطان...]: ۴۰۹.

محمود [خواجه شجاع الدين...]: ۲۱۲.

محمود [ملك سلطان...]: ۱۹۲.

محمود [مير غياث الدين...]: ۲۱۸، ۲۳۸.

۹۴۶، ۹۴۸.

محمود [مير...] (ولد مير خواند هروي):

۳.

محمود [ميرزا...] (ولد مير شمس الدين علي

سبزواري): ۷۵۴، ۸۳۸.

محمود آقا [سلطان...]: ۱۰۱۶.

محمود بيك (ولد يرام بيك قرامانلو): ۱۶۲.

۱۶۹.

محمود (بيك) خان افشار: ۳۱۶، ۳۱۹،

۶۰۱، ۶۲۲، ۹۴۰، ۹۴۹.

محمود بيك ذوالقدر مهردار: ۲۲۳، ۲۳۷.

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵،

۲۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۹،

۷۷۱، ۷۹۹.

محمود بيك قاجار: ۸۲.

۴۲۹، ۵۶۲، ۵۸۷، ۹۷۴.

محمد ميرزا [سلطان...] (بن ابوالحسن ميرزا

سلطان حسين بايقرا): ۱۲۷.

محمد ميرزا [شاهزاده سلطان...]: ۲۶۶،

۲۷۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۴، ۳۷۹،

۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۵۲،

۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۶۷، ۵۹۰،

۵۹۲، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۰۰،

۱۰۰۴، ۱۰۱۷.

محمد ميرك خبيصي ناطقي [خواجه...]:

۹۸۱.

محمد ميرميران اصفهاني [مير غياث الدين...]

۶۴۸، ۵۶۱.

محمد ميرميران يزدي [مير غياث الدين...]:

۳۳۶، ۴۴۲، ۶۲۵، ۶۴۸، ۶۷۱،

۸۷۵، ۹۰۳، ۱۰۹۰.

محمد مير يوسف [امير...]: ۱۲۲، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۴۹.

محمد ناظر الممالك اصفهاني [ميرزا...]:

۱۰۵۶.

محمد وراميني [قاضي...]: ۲۷۳، ۴۶۲،

۹۹۸.

محمد ولد مير غياث الدين منصور شيرازي:

۲۹۸، ۳۴۹.

محمد ولي بيك [امير...]: ۸۶.

محمد الهادي المهدي (ع): ۴۱۰.

محمدي بيك تخماق: ۵۸۹.

محمدي بيك بن اميرخان: ۷۶۴، ۷۶۵.

محمدي بيك ساروسلاق استاجلو: ۷۷۱، ۷۷۲.

۸۱۴، ۸۲۲، ۸۴۷، ۸۶۴، ۸۶۷.

محمدي بيك تركمان: ۱۷۰، ۲۰۱، ۹۴۰.

۹۹۷.

- محمود خان (سلطان ...) : مشهور به سیمائون
 ۲۰۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۳،
 ۴۴۲، ۴۴۶، ۶۷۹، ۸۴۱.
- محمود جاسی [خواجه ...] : ۵۸۰.
- محمودخان ولدلواصات خان گرجی (سیمائون) :
 ۷۱۵، ۸۳۲، ۱۰۹۱.
- محمودجان دیلمی [ملک ...] : ۱۳۳.
- محمود خبیصی، ۶۶۹، ۸۱۰.
- محمود چرکس : ۴۰۸.
- محمود دیلمی [ملک ...] : ۸۰.
- محمود زرین قلم نیشابوری [مولانا نظام -
 الدین شاه ...] : ۴۵۰.
- محمود سرخ [خواجه ...] : ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۳.
- محمود سلطان صوفی اغلی : ۵۶۶، ۶۷۴،
 ۶۷۵، ۷۳۹.
- محمود شیرازی [خواجه جمال الدین ...] :
 ۱۱۳، ۴۲۲، ۵۸۷، ۹۴۴، ۱۰۴۱،
 ۱۰۷۲.
- محمود شیرازی [حکیم عمادالدین ...] :
 ۳۴۰، ۹۳۸.
- محمود غزنی : ۴۴۶.
- محمود کنجانی [شاه ...] : ۲۸۶.
- محمود میرزا [شاهزاده سلطان ...] : ۴۷۵،
 ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۳۲،
 ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۹۹.
- محمود نورکمال [میر عمادالدین ...] : ۹۳۶.
- محمی الدین ← احمد شیرازی.
- محمی الدین [خواجه ...] : ۱۸.
- محمی الدین بردعی [مولانا قاضی ...] : ۲۶،
 ۲۷، ۳۰.
- محمی الدین نوری [شیخ ...] : ۱۱.
- محمی لاری [مولانا ...] : ۱۴۹، ۹۳۹.
- مخال اغلی : ۹۶، ۱۳۰، ۱۳۱.
- مختار سلطان تکلو (ولد احمد سلطان) :
 ۷۲۹، ۸۲۴، ۹۱۹، ۱۰۵۷، ۱۰۸۰،
 ۶۴۸، ۶۳۳، ۶۴۹.
- مخلص بیک گرجی : ۶۹۴.
- مراد [سلطان ...] (پسر امیر خان) : ۷۶۷،
 ۷۷۱، ۷۷۸، ۷۷۹، ۸۲۸.
- مراد بن سلطان با یزید [سلطان ...] : ۱۲۴.
- مراد [سلطان ...] (پسر سلطان سلیم) :
 ۵۸۹، ۶۷۶، ۶۲۸، ۷۱۶، ۸۴۶،
 ۸۸۴، ۹۳۳، ۹۹۹، ۱۰۲۵.
- مراد (بن سلطان یعقوب) [سلطان ...] :
 ۴۵، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۹، ۱۳۳.
- مراد بیک بایندر : ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۹۶،
 ۳۵۴، ۴۵۸، ۹۳۳.
- مراد بیک جهان شاه لو : ۸۲، ۸۳.
- مراد بیک تبریزی توپچی باشی [استاد ...] :
 ۷۳۳.
- مراد پادشاه : ۷۹۲.
- مراد ترکمان [سلطان ...] : ۱۵۴، ۸۷۴.
- مراد خان [میر ...] : ۴۴۱، ۵۹۱، ۶۹۰،
 ۶۹۳، ۶۹۵، ۱۰۰۳.
- مراد خان [سیر ...] (والی مازندران) :
 ۶۱۴، ۶۳۰.
- مرادخان (ولد تیمور خان) : ۴۷۳، ۴۷۵.
- مراد خان استاجلو (ولد تیمور خان منتشا
 سلطان) : ۴۷۳، ۴۷۵، ۶۱۸، ۶۳۰،
 ۷۷۹، ۷۷۸.
- مراد خان نبیره منتشا سلطان : ۶۱۸.
- مراد سلطان : ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۵۱.

- مراد ورجه: ۵۸۲.
- مرجومک سلطان: ۱۷۶.
- مرشد قلیخان (سلطان) استاجلو: ۷۹۳، ۷۵۸.
- ۷۹۴، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۹.
- ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶.
- ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۳، ۸۸۵.
- ۸۸۶، ۸۹۰، ۸۹۸.
- مرشد قلی سلطان چاوشلو: ۷۱۱، ۶۶۵.
- ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۹.
- ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۸، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶.
- ۱۰۲۸، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۷.
- ۱۰۳۸، ۱۰۷۰، ۱۰۷۲، ۱۰۷۴.
- ۱۰۹۱.
- مرشد قلی سلطان شاملو: ۸۳۳، ۸۲۸، ۸۲۳.
- ۸۳۵، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۴، ۸۵۵.
- ۸۵۶، ۹۲۳، ۱۰۶۵، ۱۰۶۸.
- مرشد قلی سلطان قوجیلر: ۸۳۶، ۸۳۲.
- ۸۳۷، ۸۳۹.
- مرتضی (علی علیه السلام): ۱۸۷، ۱۴۹، ۱۰۵.
- مرتضی اردوبادی: ۱۰۴۵.
- مرتضی چرکس: ۸۰۲.
- مرتضی علم الهدی [سید ...]: ۷۵، ۱۱.
- مرتضی قلی سلطان پرنک ترکمان: ۶۲۲.
- ۶۳۱، ۶۴۳، ۶۶۵، ۶۷۳، ۶۷۴.
- ۶۷۵، ۶۷۶، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲.
- ۷۱۳، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۴۰، ۷۴۱.
- ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۸، ۸۲۶، ۸۳۳، ۸۳۶.
- ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۳۵، ۸۵۸.
- ۸۸۸، ۸۹۷، ۸۹۸، ۱۰۲۴، ۱۰۴۰.
- ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۷۰.
- مرتضی قلی ولد اردوغدی خلیفه: ۱۰۶۱.
- مروان: ۴۶۶.
- مروان حمار: ۹۸۰.
- مریم بیگم: ۱۰۸۶.
- مزه بیگ: ۱۰۸۵.
- مسافر اغلی: ۳۸۹.
- مسافر تبریزی [قاضی ...]: ۲۳۷.
- مستنصر بالله علوی: ۵۹۳.
- مسعود بیدگلی [مولانا ...]: ۷۶.
- مسعود کاشی [مولانا ...]: ۲۹۳.
- مسیب بن علی خزاعی: ۷۹.
- مسیب خان (بیگ) تکلو (شرف الدین اغلی):
- ۳۹۰، ۴۵۶، ۶۲۷، ۶۴۳، ۶۶۹.
- ۶۹۵، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۴، ۷۶۱.
- ۷۶۹، ۸۰۱، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۳.
- ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۶۴، ۸۷۴، ۹۱۹.
- ۹۸۸، ۱۰۲۴، ۱۰۶۱.
- مسیح مریم: ۴۲۶.
- مسیح زرگر لاهجانی: ۱۰۹۳.
- مسیح شروانی: ۳۲۱.
- مصر قورچی قورغلو: ۲۱۴.
- مصطفی (محمد ص): ۱۸۷، ۱۴۹، ۱۰۵.
- ۳۸۰، ۴۶۸، ۵۹۶، ۸۴۹.
- مصطفی [سلطان ...]: ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸.
- ۳۶۳، ۶۲۹.
- مصطفی بیگ (ولد یولر قسطنطینی پاشا): ۲۴۳.
- ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰.
- مصطفی بیگ ورساق: ۳۷۷، ۳۹۰، ۴۴۸.
- ۴۵۶.
- مصطفی بیگ کچل افشار: ۹۱۸، ۶۸۸.
- ۹۸۸، ۱۰۸۰.
- مصطفی پاشا چاوش (مشهور به یقنلو): ۱۳۰.
- ۱۳۴، ۵۶۸، ۵۷۰، ۸۹۲، ۹۹۰.
- مصطفی چاوش: ۹۸۴.
- مصطفی سلطان شرفلو: ۱۷۳، ۲۱۶، ۵۸۱.
- ۶۸۶.

- مصطفی سلطان کپک: ۹۴.
مصطفی سلطان کنگرلو: ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵
۰۱۰۸۸
مصطفی ملکانی: ۹۹۸.
مصطفی میرزا [شاهزاده سلطان ...]: ۴۷۱،
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶
۵۸۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۷
۶۲۱، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۷۲، ۸۷۰
۰۱۰۰۷
مصطفی یساقچی: ۴۰۸.
مصلح الدین چلبی ابراهیم میرزا: ۶۴۰.
مصلح الدین سعدی [شیخ ...]: ۱۳، ۹۱۲
مصلح الدین لاری [مولانا ...]: ۵۸۰.
مظفر [خواجه ...]: ۲۸۲، ۲۸۵.
مظفر بتکچی [خواجه ...]: ۱۱۴، ۱۳۲
۱۶۵، ۲۰۲، ۹۳۶.
مظفر حسین میرزا: ۶۳۰، ۶۶۶.
مظفرالدین ← علی انجو [شیخ الاسلام...].
مظفر سلطان ← امیره دباچ رشتی: ۱۴۱، ۱۵۰
۱۶۲، ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۶
۳۶۴، ۴۶۸، ۹۴۰، ۹۴۹.
معانی تبریزی [مولانا ...]: ۴۳۱.
معاویه: ۶۴.
معتضد عباسی: ۶۴.
معزالدوله ← احمد بن بویه: ۶۴.
معزالدين اصفهانی [میر ...]: (محمد -
اصفهانی): ۲۱۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۱۳
معز امیر اسدالله [شیخ الاسلام...]: ۳۸۱.
معزی نسایی [امیر ...]: ۵۶۷.
معشوق ← جلال الدین ختنی [سید ...]: ۱۱.
معصوم بیگ بن خواجه احمد بن ... شیخ
جنید: ۹۶۹.
- معصوم بیگ صفوی: ۳۱۶، ۳۴۳، ۳۵۳
۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۸، ۴۰۶، ۴۰۸
۴۰۹، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۴۸
۴۴۹، ۴۵۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳
۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۵۳، ۵۵۹
۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۲، ۶۰۷، ۶۳۲
۶۴۰، ۶۷۰، ۶۷۲، ۹۸۰، ۹۸۷
۹۸۹، ۹۹۳، ۱۰۰۵، ۱۰۱۹
معصوم سلطان ترکمان [سلطان ...]: ۶۶۵
۷۲۹، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۳۵، ۸۵۹، ۸۷۲
۸۷۳
معصومه (علیها السلام): ۲۹۰، ۴۲۹
۵۹۰، ۵۹۸، ۷۱۰، ۸۳۷، ۸۶۶
۹۰۵، ۹۸۴، ۱۰۶۵
معین الدین ← علی ولد قاضی میر حسین
عبدی یزدی.
معین الدین علی (قاسم انوار): ۳۲.
معین الدین یزدی [خواجه ...] (ولدعلاسی
قاضی میر حسین مینبدی): ۲۳۶.
معین استرآبادی [مولانا ...]: ۴۳۶، ۹۸۷
مغول خانم: ۱۱۱، ۱۱۴.
مقبول قمی [میر ...]: ۳۶۷.
مقصود آغا حاجیلر (مقصود پاشا): ۷۸۲.
مقصود بیگ بن حسن پادشاه: ۴۲.
مقصود بیگ ایموز ذوالقدر: ۳۹۶.
مقصود بیگ وزیر قورچی باشی: ۷۴۳
۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۹، ۸۲۶، ۹۰۶
۹۲۰.
مقصود بیگ ناظر: ۱۰۷۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹
مقصود بیگ نویری: ۷۹۷.
مقصود پاشا: ۷۸۲.
مکش سلطان ولد الله قلی سلطان: ۱۰۱۸.
ملاء ساوجی [آقا ...]: ۱۶۰.

ملقوج (مالقوج) اغلی: ۱۳۱.
 ملک [میر...] : ۴۷۶.
 ملک اشرف چوپانی: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱.
 ملک بیک خویی: ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۳۱.
 ۲۳۷، ۲۴۱، ۱۰۸۲.
 ملک خوافی [خواجه ...]: ۲۷۲.
 ملک خویی: ۲۲۸.
 ملک زرگر [خواجه ...]: ۱۶۶.
 ملک محمد یزدی [خواجه ...]: ۸۱۶.
 مشاد دینوری: ۱۳، ۹۲۷.
 می چلبی: ۲۴۴.
 منتش: ۵۴.
 منتشا سلطان استاجلو: ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹.
 ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۲۵.
 ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۲.
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۸، ۳۰۷، ۳۱۵.
 ۶۱۸، ۶۴۴، ۷۶۵، ۸۵۹، ۸۸۸، ۹۴۵.
 منشی القمی [میر...] احمد بن شرف الدین
 حسین الحسینی: ۲، ۳۳۳، ۳۸۳،
 ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۷۸، ۵۵۸.
 منصور بیک افشار: ۸۸.
 منصور بیک پرنالک: ۹۸، ۴۱.
 منصور بیک قبچاقی: ۷۷.
 منصور [ملک ...]: ۱۳۸.
 منصور حلاج: ۴۲۳.
 منصور شیرازی [امیر غیاث الدین ...]:
 ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۹۶،
 ۳۱۳، ۴۴۰، ۵۸۰، ۹۹۵، ۱۰۰۲.
 منکتهای خان: ۲۰۹.
 منوچهر: ۴۸۵، ۱۰۰۹.

موسی (ع): ۲، ۱۴۳، ۶۳۸، ۷۴۵، ۱۰۷۹.
 موسی الکاظم (ع): ۸، ۷، ۹۳۴، ۹۴۲.
 موسی پاشا: ۳۰۰، ۳۰۱.
 موسی سلطان موسیلو: ۲۲۳، ۲۳۱، ۹۴۶.
 مهتر جمال: ۶۱۳.
 مهتر دولتیار: ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱.
 مهتر شاهقلی عربگیر لو: ۱۵۰، ۱۵۱.
 مهدقلی بیک (خان) ذوالقدر (ولد شادی -
 بیک سارو شیخ): ۷۲۲، ۷۲۳، ۸۰۲،
 ۸۰۷، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۴۸، ۸۵۲،
 ۸۵۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۲،
 ۸۷۳، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸،
 مهدی قلی خان استاجلو: ۱۰۶۹.
 مهدقلی سلطان افشار: ۲۸۹.
 مهدقلی سلطان چاوشلو: ۷۷۹، ۸۷۴،
 ۸۹۳، ۹۰۷، ۹۲۲.
 مهدی قلی سلطان شاملو (ولد حسین قلی
 سلطان): ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۷۴، ۷۸۳،
 ۷۸۶، ۷۸۸، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴.
 مهرانکیز بیگم: ۳۰۵.
 مهری شاعره: ۱۹۴.
 مهرداد بیک بن حمزه بیک بکتاش موسیلو:
 ۲۹۰.
 مهین بانو (شاهزاده سلطانم): ۱۰۵، ۴۲۹،
 ۴۳۰.
 میر باخرزی [ملا ...]: ۷۳۴.
 میر درویش: ۹۷۴.
 میرزا بیک سابق [خواجه ...]: ۴۳۶.
 میرزا بیک [خواجه ...] (شهور به تنبکوز):
 ۴۵۵.
 میرزا جان بیک: ۱۰۵۵.
 میرزا خان (ولد مراد خان): ۶۹۰، ۶۹۱،
 ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۶.

- میرزا خان (ولد میرزا کافی): ۱۰۵۵.
- میرزا خان بیک اردبیلی: ۱۰۷۰.
- میرزا خان شیرازی [مولانا...]: ۱۰۷۲.
- میرزا خواجه خواجه: ۱۰۸۹.
- میرزا کافی: ۹۸۷.
- میرزای باباقلی: ۵۸۶.
- میر سید شریف جرجانی علامه: ۱۰۰.
- میر شاه (مستوفی): ۷۲۳.
- میر شاه غازی: ۶۹۶، ۵۷۳.
- میر شاهی: ۴۰۵.
- میرک [قاضی...]: ۴۵۶.
- میرک بن شرف الدین کرمانی [خواجه...]: ۲۶۲، ۲۶۳، ۱۰۰۵.
- میر منشی: ← شرف الدین حسین: ۹۷۶، ۶۴۱.
- ۹۸۷.
- میرمیران اصفهانی: ۱۰۱۹، ۱۰۰۴، ۵۶۴.
- میرمیران یزدی: ۸۲۵، ۸۸۲، ۹۰۴.
- میریجان سیاقی [خواجه...]: ۹۸۱.
- میکائیل: ۶۶۷.
- «ن»
- نادی بیک قاجار: ۱۳۷.
- نارنجی سلطان استاجلو: ۷۴۱، ۷۳۹.
- نارین بیک قاجار: ۱۶۰.
- ناصر بیک رزقی: ۳۵۶.
- ناصرالدین ذوالقدر: ۱۳۵، ۸۹.
- نجم اصفهانی [میر...]: ۱۵۴.
- نجم ثانی [امیر...]: ۱۰۱، ۹۸، ۹۴.
- ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹.
- ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶.
- نجم رشتی [شیخ...]: ۸۷.
- نجم زرگر [شیخ...]: ۹۶.
- نجم گیلانی: ۸۲، ۹۴، ۱۰۰.
- نجیب یزاز [حاجی...]: ۲۴.
- نخود سلطان: ۱۷۵.
- ندار بیک: ۱۷۶.
- نشمی [پهلوان...]: ۵۸۴، ۵۸۶، ۹۹۸.
- نصرالدین ← محمد استرآبادی.
- نصیرالدین محمد طوسی [خواجه...]: ←.
- محمد طوسی [خواجه نصیرالدین...]: ۲۹۶.
- ۹۳۱.
- نظام [میرزا...]: (پسر میرزا سلمان): ۷۴۲.
- ۷۴۷، ۱۰۲۶، ۱۰۳۳.
- نظام الدین احمد [امیر...]: ۲۹۸.
- نظام الدین ← عبدالعلی [امیر...]: ۶۲۴.
- نظام الدین ← محمود زرین قلم نیشابوری [مولانا شاه...]: ۴۵۰.
- نظام الملک: (پادشاه هند): ۳۲۲، ۳۷۳.
- نظام الملک [خواجه...]: ۳۶۴، ۳۴۹.
- نظامی گنجوی: ۵۱۲، ۶۳۶، ۸۴۱.
- نظر بی [شیخ...]: ۲۸۸.
- نظر سلطان (بیک) استاجلو لله: ۴۴۸، ۴۴۷.
- ۴۵۶، ۴۷۱، ۹۸۹.
- نظر علی بیک (پسر حسین بیک استاجلو):
- ۶۱۸، ۶۱۹.
- نعمت الله بیک: ۲۷۸، ۲۸۰.
- نعمت الله حلی [امیر...]: ۱۹۵، ۲۱۸.
- ۲۳۷، ۲۳۸، ۹۴۳، ۹۴۷.
- نعمت الله کرمانی [شاه...]: ۱۱۷، ۳۳۸.
- ۳۴۱، ۴۴۶.
- نعمت الله یزدی [نورالدین...]: ۳۷۶.
- نفس بیک: ۶۱۹، ۱۰۰۵.
- نوح (ع): ۲۸۱، ۴۶۵.
- نورالدین ← احمد اصفهانی.
- نورالدین ← محمد.
- نورالدین نعمت الله یزدی [شاه...]: ۳۷۶.
- ۱۰۱۹.

نورالدين كاشي [حكيم ...]: ۴۳۰، ۴۴۰
 نورالله [شيخ زاده ...]: ۹۳۶
 نورالله اندلسي [قاضي ...]: ۱۰۱
 نورالهدی [میر ...]: ۳۶۳
 نورعلی خلفا (بيک): ۱۰۸۹، ۶۳۲، ۶۲۲
 نورعلی روملو: ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴
 نوشيروان عادل: ۵۲۷، ۴۸۸، ۴۶۶، ۲۹۳
 ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۸۰، ۵۹۴، ۶۳۵
 ۸۴۰
 «و»
 واحد قايینی [میر ...]: ۸۱۰
 وجیه عمرالبکری [قاضي ...]: ۱۳
 ولی بيک (سلطان، خان) افشار: ۶۶۵
 ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۴۱، ۷۵۳، ۸۸۸
 ۹۱۳
 ولی بيک بهارلو [خان ...]: ۶۰۱
 ولی بيک چاشنی گیر باشی: ۸۳۱
 ولی بيک يساول باشی: ۴۳۱
 وليخان سلطان ترکمان (ولد محمد خان -
 صاحب: ۸۳۵، ۸۲۷، ۸۲۶، ۷۶۱، ۸۳۹، ۸۴۸، ۸۵۱، ۸۶۸، ۸۶۹
 ۹۱۹
 ولی سلطان (حاکم کرمان): ۸۷۵، ۷۵۵
 ۱۰۷۸
 ولی سلطان (حاکم همدان): ۷۵۵، ۷۲۹
 ۷۶۹
 ولی خان (بيک) تکلو: ۷۳۷، ۶۳۰، ۶۲۷
 ۷۳۸، ۸۰۲، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۲
 ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۵۶، ۱۰۲۴
 ۱۰۲۹، ۱۰۵۶، ۱۰۶۰
 وليخان (ولد حسين سلطان سولاغ): ۸۰۱

ولی خليفه شاملو: ۴۳۶، ۴۴۸، ۴۴۹
 ۴۷۱، ۵۶۳، ۵۸۱، ۶۸۱، ۶۸۳
 ۶۸۸، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۴۹، ۸۰۸
 ۱۰۳۸
 ولی خليفه روملو: ۴۴۸
 ولی سلطان چرخچی استاجلو: ۶۷۴، ۶۸۸
 ۷۳۹، ۹۸۴، ۹۸۵، ۱۰۱۸
 ولی سلطان قلخانچی ذوالقدر: ۵۶۷، ۶۲۲
 ۶۴۹، ۶۵۰
 ولی سلطان يلکولی ذوالقدر: ۳۲۲
 ويس بيک بیات [حاجی ...]: ۶۱۷، ۶۲۷
 ويس سلطان: ۲۴۳، ۳۳۶، ۳۴۴
 ويس قرن (اويس قرن): ۴۶۶
 «ه»
 هارون [امامزاده ...]: ۱۵۱
 هارون (برادر موسى (ع)): ۲
 هاشم صفوی یوزباشی [سید ...]: ۴۷۷
 هاشم موسوی قمی [میر ...]: ۵۶۱، ۵۸۰
 ۷۰۵
 هدايت الله [میرزا ...]: ۶۲۳، ۷۲۴
 ۷۴۸
 هراش [میر سید ...]: ۶۸۹
 هلاکو: ۶۹۸
 هلالی [مولانا ...]: ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۹۴۳
 هلاهل بهادر: ۱۶۵
 همادالدين ← محمد بلخی [مولانا ...]
 همايون پادشاه [میرزا ...] (پسر بابر میرزا):
 ۲۱۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸
 ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۷۸
 ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۰۷، ۵۸۰
 هيبت آقا ذوالقدر: ۵۶۳

«ی»

- یکان شاهقلی: ۶۶۵.
- یوسف (ع): ۳، ۴۶۲، ۵۴۰، ۵۹۴، ۷۱۵، ۱۰۲۸، ۶۱۳.
- یادگار سلطان (بیک) روسلو: ۶۶۵، ۱۰۱۹.
- یادگار محمد بیک موسیلو ترخان ولد سرجومک سلطان بن امیر خان ترکمان: ۳۹۶، ۴۳۵.
- یار احمد آقا (خلیفه): ۹۸، ۱۶۴.
- یوسف آقا: ۹۳۳.
- یوسف [امیر...]: ۳۴۷.
- یوسف بنای اصفهانی [شیخ...]: ۹۳۹.
- یوسف بیک (الوند): ۶۹.
- یوسف بیک استاجلو: ۵۸۵، ۵۸۶.
- یوسف بیک ورساق: ۱۳۴، ۹۳۷.
- یوسف پرنیتی [مولانا...]: ۲۶.
- یوسف خلیفه: ۶۲۸.
- یوسف سلطان: ۲۸۶، ۲۸۸.
- یوسف بیک (مشهور به آقا بیک) ولد قلی سلطان قورچی باشی: ۷۲۴، ۷۴۳، ۷۴۵.
- یوسف سلطان افشار: ۸۴۸، ۸۵۷، ۸۶۸، ۸۷۲، ۸۷۴، ۹۰۴، ۹۱۲، ۹۱۳.
- یوسف میرزا: ۴۱، ۹۲۹، ۹۳۰.
- یولداش ← اسمعیل قلی بیک: ۷۰۸.
- یولداش تواچی باشی شاملو: ۸۰۸.
- یولقلی بیک ذوالقدر ایشک آقاسی: ۴۲۹، ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۹۹۰.
- یولی بیک غلام: ۸۹۱، ۹۰۳، ۹۰۴.
- ۹۰۵، ۹۱۹.
- یونس خان: ۳۹۲.
- یار احمد خوزانی اصفهانی [امیر...]: ۹۴، ۱۰۰.
- یاری: ۱۷۴.
- یاری [پهلوان...]: ۵۸۵، ۵۸۶.
- یاری بن جابوقا (یاری): ۱۷۵، ۵۸۶.
- یلنجی قلی (اغلی): ۲۱۴، ۹۴۴.
- یحیی بیک امیر سنجاق: ۲۴۴.
- یحیی سینی قزوینی [میر...]: ۳، ۱۰۰.
- یزید: ۴۱، ۴۰۸، ۶۳۳، ۹۳۱.
- یساول [آقا...]: ۱۸۶.
- یعقوب (ع): ۲۳، ۵۴۰، ۵۹۴.
- یعقوب (پسر باریک پرنالک): ۱۳۳.
- یعقوب [سلطان...]: ۷۷۱.
- یعقوب بیک یوزباشی افشار: ۴۵۴، ۸۷۳، ۸۷۴.
- یعقوب پادشاه: ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۹، ۱۳۳.
- یعقوب خان ذوالقدر (حاکم شیراز): ۸۰۳، ۸۸۸، ۹۰۴، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۷، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱.
- یعقوب خان بیک بایندر: ۷۶.
- یعقوب سلطان افشار: ۳۹، ۵۶۳، ۶۶۵، ۷۲۳، ۹۲۹.
- یعقوب سلطان قاجار: ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۴۴، ۲۷۸.
- یعقوب میرزا ← یعقوب پادشاه: ۳۸.
- یکان بیک افشار: ۶۶۵، ۷۵۵.
- یکان بیک شاملو: ۷۷.
- یکان سلطان افشار: ۸۸۷.

فهرست نام جایها

«آ»

۷۷۱، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۹۸،

۸۰۰، ۸۰۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۸،

۸۲۹، ۸۴۱، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۸،

۸۸۸، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۶،

۹۳۸، ۹۴۴، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۹،

۹۸۱، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۳، ۱۰۰۲،

۱۰۱۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۳۸،

۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰،

۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۶۳، ۱۰۶۸،

۱۰۷۲، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹.

آربه چای نخبجوان: ۱۷۰

آستان قدس: ۳۸۰

آستانه امامزاده حسین: ۶۳۵، ۷۵۶.

آستانه حظیره (اردبیل): ۵۶۱.

آستانه شهابیه: ۷۷۲.

آسیارود: ۶۰۶، ۶۱۸، ۶۳۱، ۷۰۰، ۸۷۳

۸۷۳، ۱۰۰۵، ۱۰۸۴.

آغداش: ۵۷۴.

آق خاقشاق: ۹۳۳.

آق شهر: ۱۳۷، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۵۲، ۹۳۷

آق گنبد: ۳۳۶.

آق مغان: ۳۵۳، ۳۵۴.

آلاروق: ۲۳، ۱۰۴۸.

آلتون کپری: ۲۴۱.

آلمه بلاغی همدان: ۷۷، ۱۰۵۴.

آله (اله) قاپی: ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۲۳.

آناسیه: ۱۳۲.

آب (آقه): ۵۷۹.

آب آمویه ← آمویه [آب...]

آب اتل: ۵۶۷، ۵۶۸.

آب تیرپل: ۱۰۲۸.

آب تین: ۵۶۷، ۵۶۸.

آب شور: ۱۲۸، ۳۲۴، ۷۸۳، ۸۳۱.

آب کر ← کر [آب...].

آب گرم خرقان: ۸۲۷.

آذربایجان: ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۱۶، ۳۴، ۳۷

۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۶۳، ۶۹،

۷۴، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۴،

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۷

۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۹۰،

۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸،

۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱،

۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۷۲،

۲۸۲، ۲۹۱، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۵،

۳۲۳، ۳۳۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۴۳،

۳۷۲، ۳۷۸، ۴۱۶، ۴۳۸، ۴۶۱،

۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۲۲، ۵۵۸،

۵۷۳، ۵۷۴، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۷۶،

۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۰، ۷۰۰، ۷۰۱،

۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۳، ۷۱۷،

۷۲۱، ۷۳۵، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۶۸،

فهرست نام جایها

۱۱۴۹

آند: ۳۳۱. ۲۸۸، ۲۶۲، ۲۳۱، ۱۷۰، ۱۵۳، ۹۸

آمل: ۱۶۱. ۲۹۰، ۳۳۲، ۳۴۳، ۴۰۰، ۴۳۷

آموش: ۵۸۰. ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۷۱، ۵۵۰

آمویه [آب...]: ← آب آمویه ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۸۷، ۶۱۷

آناخواتون [دره...]: ۱۳۴، ۱۲۳، ۲۳۴، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰

۱۵۷، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۷۴، ۲۶۵

۲۹۹، ۳۳۶، ۳۴۴، ۴۵۷، ۵۷۶

۷۶۴، ۸۷۶، ۸۹۵

آنادولی [آنه دولی]: ۴۹۵، ۴۰۲، ۳۲۳

۵۶۸، ۵۶۹، ۷۸۲، ۷۹۲

آوه: ۱۶۰، ۶۶۵، ۸۶۶، ۸۷۴

آیدین [حصار...]: ۳۷۱

«الف»

ابرقوه (ابرقو): ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۶۶۵

۸۴۸، ۹۰۴

ابهر: ۱۳، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۲۸، ۳۰۷

۳۹۹، ۸۲۸، ۸۷۳

ایبورد: ۱۲۷

اترک: ۹۷۹

احمدآباد: ۵۸۶

اخستاباد: ۵۷، ۷۱۴

اخلاط: ۳۴۵، ۳۵۴، ۴۳۱، ۴۵۹

ادرنه: ۹۹۲، ۹۹۰، ۷۸۲، ۵۴۵

اران: ۷۶۷

اراسنج: ۸۲۶

ارجوان: ۲۸۸، ۴۸

ارجیش: ۳۶۸، ۳۵۳، ۳۳۰، ۲۴۵، ۲۴۴

اردبیل: ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸

۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵

۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹

ارکج: ۲۸۷

اروس: ۵۷۲، ۵۷۹

اروفه: ۱۳۳

اروسی: ۳۲۲، ۳۳۷، ۶۷۲

- ازقند: ۹۱۵.
- ازم شمکور: ۷۸۰، ۷۸۲.
- ازوم دول: ۸۳۱، ۱۰۲۲.
- استا ← قلعه استا.
- استاره: ۴۸، ۲۸۸.
- استرآباد: ۹۶، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۴۶، ۳۷۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۳۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۲۷، ۶۲۵، ۶۸۶، ۶۸۸، ۸۸۴، ۸۸۹، ۹۳۶، ۹۷۴، ۹۸۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۳، ۱۰۳۴، ۱۰۶۴، ۱۰۷۰.
- استنبول: ۱۴۲، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۱۹، ۴۵۹، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۸۰، ۵۸۹، ۸۹۳، ۹۸۶، ۹۹۹، ۹۹۷، ۱۰۲۵، ۱۰۴۲، ۱۰۹۲.
- اسحاق آباد نشابور ← قلعه اسحاق آباد نشابور.
- اسدآباد: ۸۵۳.
- اسفانیه: ۵۷۷.
- اسفراین (اسفرائین): ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۳، ۳۶۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۵، ۴۴۷، ۶۶۵، ۶۷۳، ۷۱۳، ۷۳۸، ۸۸۹، ۱۰۲۴، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۸۸.
- اسفیریس اردبیل ← دروازه اسفیریس اردبیل.
- ۱۱.
- اسفزار [قریه...]: ۲۴۵.
- اسفیدرود: ۹۹۰.
- اسکو: ۲۶۳.
- اسکوی: ۲۹۸.
- اسکویه: ۲۷۰، ۲۹۸.
- اسلامبول: ۱۲۴، ۳۹۸، ۴۳۳.
- اشکنبر: ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۷۸، ۷۸۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳.
- اشکور: ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶.
- اصطخر: ۴۱، ۹۱۱، ۱۰۸۱.
- اصطنبول: ۷۷۲، ۸۴۶، ۹۳۷.
- اصفهان: ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۲۱۳، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۷۳، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۶۵، ۶۹۴، ۷۳۵، ۷۵۶، ۷۶۳، ۷۷۳، ۸۲۵، ۸۴۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۲، ۸۷۴، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۵، ۸۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۷۶، ۹۷۶، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۹۶، ۱۰۰۳، ۱۰۱۷، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۴، ۱۰۸۲، ۱۰۸۹.
- اعلی چوپان: ۹۹۷.
- افتخارآباد: ۱۰۳۱.
- افلاق: ۱۲۹، ۳۲۳، ۷۸۲.
- اکره: ۱۶۹، ۲۱۷، ۵۸۶.

فهرست نام جایها

۱۱۵۱

۵۹۶، ۶۳۷، ۷۳۹، ۷۸۲،
 ۸۲۷، ۸۴۹، ۸۵۲، ۸۸۹، ۸۹۲،
 ۸۹۵، ۹۰۹، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۳۱،
 ۹۴۰، ۹۷۶، ۱۰۱۱، ۱۰۲۰، ۱۰۹۱،
 ایروان: ۳۱۷، ۴۰۳، ۵۸۴، ۵۹۹، ۶۴۹،
 ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۷،
 ۷۵۷، ۷۶۷، ۷۷۲، ۷۷۵، ۹۲۳،
 ۱۰۲۵
 ایره دوست: ۳۲۶
 ایقاز: ۱۳۹
 ایلی: ۱۲۹
 ایوان چهل ستون قزوین: ۴۰۱، ۴۳۷،
 ۴۴۹، ۵۸۷، ۹۹۲
 ایویازی: ۱۲۴
 «ب»
 بابا خاکی: ۱۲۶، ۱۲۷
 باباکوه: ۴۷۴، ۹۹۰
 باب جنت قزوین: ۳۷۹، ۳۹۹، ۴۰۰
 باخرز: ۲۶۴، ۲۷۲، ۳۳۶، ۳۸۵، ۴۵۷،
 ۶۶۵، ۷۱۱، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۵۹،
 ۸۸۷، ۹۱۵، ۱۰۳۴، ۱۰۴۸، ۱۰۶۹
 باد غیس: ۱۲۶
 بادکویه (باکو): ۵۷۴
 بادکوی شروان (باکو): ۲۵۵
 بارگیری: ۳۲۴، ۳۵۳
 بارنج: ۸۰۳
 بازار جبال: ۱۰۴۳
 بازار جایی (بازارچایی): ۳۶۸، ۳۶۹، ۷۱۰،
 ۷۱۳، ۷۸۲، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۴۳
 ۱۰۴۹
 بازار صباح: ۴۰۶

الباغ: ۳۵۵، ۳۶۲
 البرز [کوه...] ← کوه البرز.
 البستان: ۸۹، ۹۰، ۱۳۵، ۷۶۴
 الشگرد: ۳۲۲
 الفندیار: ۹۲۹
 الموت [قلعه...] ← قلعه الموت.
 النجق [قلعه...] ← قلعه النجق.
 النک جام: ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲
 النک شاده: ۲۷۲
 النک کهدستان: ۱۴۱
 الوند [کوه...] ← کوه الوند.
 اله داغ: ۷۴
 اموک: ۳۵۵
 انامی: ۱۲۹
 انبوه: ۴۷۲
 انجدان: ۵۸۲
 انجیلوند ساوه: ۸۳۵
 اندجان: ۱۸۰
 اندخود: ۱۱۵، ۱۲۶، ۵۷۷
 اندرمان: ۷۵۵
 اندلس: ۱۰۱
 انکرس: ۳۲۳، ۷۸۲، ۹۹۰
 اوجان: ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۷۴، ۱۳۴، ۱۴۹
 ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۵۴،
 ۲۶۲، ۲۹۵، ۳۱۵، ۷۰۰
 اونیک: ۳۵۴
 اهر: ۳۲۸، ۳۳۷، ۱۰۴۸
 ایج: ۳۲۷
 ایازیه: ۴۶۰
 ایران: ۶، ۱۹، ۷۲، ۱۰۱، ۲۰۹، ۲۱۹،
 ۳۶۴، ۴۵۷، ۴۶۱، ۵۲۶، ۵۹۳

- بازار کهنه: ۴۰۶.
 بازة عارفی: ۴۱۶.
 باغ ارم: ۳۷۵، ۴۹۲.
 باغ باجگاه: ۱۰۵۱.
 باغ جوکی میرزا: ۷۴۱.
 باغ جهان آرای: ۱۰۹، ۱۲۵.
 باغچه مسجد نصریه: ۸۲۹.
 باغچه و عمارات سیر حسینی: ۸۵۱.
 باغ خان قم: ۸۳۸.
 باغ زاغان: ۷۴۱، ۷۳۱، ۳۰۴، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۴۶، ۸۷۸، ۱۰۲۹.
 باغستان تون: ۹۱۳.
 باغ سعادت: ۱۰۶۲، ۱۰۸۸.
 باغ سعادت آباد: ۳۱۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۵۲۰، ۶۲۱، ۶۴۸، ۶۷۶، ۶۹۲، ۶۹۶، ۷۶۰، ۸۲۷، ۸۶۳، ۸۷۰، ۹۲۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۸، ۱۰۸۲.
 باغ شهر: ۹۹۵.
 باغ نقش جهان: ۸۵۲.
 باغ هارونی: ۱۰۶۵.
 باغ سفید: ۳۷۵، ۷۴۱.
 باغ شمال: ۳۷۶.
 باغ عشرت آباد: ۳۲۷، ۳۷۶.
 باغ علی خان: ۱۵۷.
 باغ گلشن بهرام: ۷۴۱.
 باغ گلشن شیراز: ۹۰۹.
 باغ مراد: ۲۵۸.
 باکو (بادکوبه): ۹۷.
 بالینگاه: ۳۹۰.
 باورد: ۲۶۶، ۲۸۷، ۳۶۲، ۴۵۳، ۶۴۱، ۹۸۲، ۹۹۳، ۹۹۴.
 بای بردلو: ۶۲۳.
 بتلیس: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۴۴، ۳۳۱، ۳۵۶، ۹۸۹.
 بجستان: ۹۱۳.
 بحر اخضر: ۱۰۴۶.
 بخارا: ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۶۱، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۹۳، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۶۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۱، ۱۰۷۲.
 بدخشان: ۱۱۴، ۱۱۸، ۳۵۱، ۹۰۱، ۹۳۰.
 برات لی: ۳۹۲.
 براغوش: ۱۰۴۸.
 برج خاکستر: ۱۷۴، ۷۴۱.
 برخوار اصفهان: ۱۴۷.
 بردع: ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۸۹۴، ۹۷۴.
 برکشاط: ۷۱۳، ۷۶۸، ۸۳۲، ۱۰۴۳.
 برگه [سرای...]: ۲۷.
 بستان: ۹۱۳.
 بسطام: ۱۰۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۴۶۱، ۸۸۴، ۱۰۲۶، ۱۰۷۴، ۱۰۸۳.
 بسقال: ۵۷۵.
 بصره (البصره): ۲۳۶، ۲۶۰، ۳۱۳، ۴۵۹، ۵۴۶، ۸۷۱، ۹۴۶، ۹۸۹.
 بغداد: ۷۴، ۸۰، ۸۴، ۹۳، ۹۴، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸.

- بیج: ۹۸۹.
 بیدستان قزوین: ۶۹۴، ۶۹۳، ۵۹۱، ۴۵۴، ۱۰۸۴، ۹۹۹، ۸۹۶.
 بیستون: ۱۴۰.
 بیگرد: ۲۷۸، ۵۹.
 بیه پس: ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۱۰۰۳، ۹۴۰، ۴۷۴.
 بیه پیش: ۱۰۰۳، ۹۹۸.
 بیه سر: ۴۷۲.
 «پ»
 پاسین: ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۳۰، ۳۲۲، ۵۶، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۹.
 پاشاکوه: ۹۹۰.
 پرتکال: ۶۶۷، ۶۲۸، ۵۸۹، ۳۵۲.
 پرنیق: ۱۹.
 پشت مشهد قم: ۸۵۱.
 پل خاتون: ۳۳۶.
 پل سالار: ۷۴۹.
 پل سلطان یرد: ۶۸۱.
 پل شاهرود: ۱۰۵۴.
 پل شوراب: ۷۱۰.
 پل مالان: ۹۴۵، ۳۰۴، ۲۴۰، ۱۴۸.
 پل محمودی: ۱۱۱.
 پنجره فولادی: ۹۳۸.
 «ت»
 تاباد: ۱۰۲۶.
 تاشکند: ۵۹۱، ۳۹۳، ۳۸۷، ۳۴۷، ۲۸۷.
 تایاد باخزر [قریه...]: ۷۳۷.
 تباد کان مشهد: ۹۹۴.
 تبدی: ۳۱۷.
 ۵۸۰، ۵۴۶، ۴۴۶، ۴۳۲، ۳۶۶، ۵۸۲، ۸۸۸، ۸۸۴، ۸۷۱، ۸۲۸، ۹۱۵، ۹۴۷، ۹۳۵، ۹۳۴، ۹۳۳، ۹۷۲، ۹۷۹، ۹۹۲، ۱۰۹۰۰۱۰۶۲.
 بقعه محمدیه: ۵۶۲.
 بقعه مظفریه: ۸۰۹.
 بقلان: ۱۱۸.
 بقیع: ۸۱۱.
 بکر: ۵۵۹، ۴۴۲، ۳۰۲.
 بلخ: ۱۳۴، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۶، ۳۴۷، ۴۲۷، ۴۴۲، ۴۴۹، ۵۷۶، ۵۹۱، ۷۶۴، ۸۷۶، ۸۹۹.
 بلط: ۱۲۴.
 بلغراط: ۹۹۰.
 بناب: ۱۴۹.
 بندآهین (تنگ کلچک): ۱۲۰.
 بندامیر: ۹۱۲، ۳۳۴.
 بندقدار: ۱۳۸.
 بندماهی: ۳۵۳.
 بوانات: ۸۴۸، ۸۲۸، ۷۲۴، ۷۰۷، ۶۶۵، ۱۰۶۳، ۸۵۱.
 بوسنا (بوسنه): ۷۸۲، ۳۲۳، ۱۲۹.
 بولاق: ۳۱۷.
 بهنام: ۸۳۵، ۷۰۹.
 بههان: ۳۳۵، ۳۳۴.
 بی بی دختران [مزار...]: ۲۹۰.
 بیت الله الحرام: ۸۱۱، ۴۴۰، ۳۱۳، ۱۰۸.
 بیت المقدس: ۱۰۵۵، ۳۳.
 بیجار: ۱۰۸۵.

۹۵۲، ۹۷۴، ۹۹۸، ۱۰۲۲، ۱۰۳۹

۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴

۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۶، ۱۰۸۱

۱۰۸۷

تخت خانی (در زادکان): ۷۵۱.

تخت سلیمان: ۷۸، ۱۱۹، ۳۱۲، ۹۳۳.

تخت صفر: ۷۴۳.

تخته سر: ۴۷۳.

تذریع: ۹۹۵.

تربت [قصبة ...]: ۶۶۵، ۷۳۰، ۷۳۳

۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۹

۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۲

۷۵۸، ۷۵۹.

تربت حیدریه: ۷۳۶.

تربت زاوه: ۴۵۷، ۷۳۴، ۸۷۸، ۱۰۲۷

ترجان: ۵۴، ۷۳۴، ۸۷۸، ۱۰۲۷، ۱۰۳۸

۱۰۴۷

ترشیز: ۳۸۵، ۶۶۵، ۶۷۴، ۷۱۳، ۷۵۹

۷۹۴، ۸۷۴، ۸۸۹، ۹۱۴، ۹۱۵

۱۰۳۴، ۱۰۴۶.

ترکستان: ۱۱۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۷

۵۹۱، ۹۲۸.

ترکمان کندي: ۱۶۰، ۱۰۸۷.

ترکور: ۳۴۴.

ترنذ (معبر ...): ۱۲۰.

تزرک: ۵۶۴.

تفلیس: ۴۲۰، ۴۳۴، ۵۵۸، ۶۷۹.

تکه ایلی: ۱۱۶، ۱۱۷، ۴۵۹.

تکیه درویش یحیی (مشهد مقدس): ۷۳۵

تکیه میر: ۷۰۸.

تل خلیل: ۱۰۳۳.

تبرسران: ۳۹، ۴۰، ۸۷، ۹۸، ۳۷۲

۹۲۹، ۹۷۳.

تبریز: ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱

۴۰، ۴۲، ۴۳، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵

۹۸، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۱۶

۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳

۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵

۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۵

۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۵۴، ۲۷۴

۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵

۲۹۶، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷

۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۷۶، ۳۷۸

۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰

۴۰۳، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۰

۴۵۴، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۸۰

۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵

۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱

۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۶۱

۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۰

۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۷، ۷۸۲

۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۶

۷۸۹، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۵، ۸۰۹

۸۱۲، ۸۱۳، ۸۲۵، ۸۳۰، ۸۳۱

۸۳۲، ۸۴۶، ۸۹۱، ۹۱۵، ۹۲۸

۹۳۱، ۹۳۸، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۹

- تلواری [رودخانه ...] ← رودخانه تلوار
تنکابن: ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۷۳.
تنگ کلچک: ۱۲۰.
تنگه: ۳۷۲.
توتون سبز: ۶۱۷.
توران: ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۴۴، ۵۲۶، ۵۷۲، ۶۳۷، ۹۲۸، ۹۴۱.
توقات (توقاط): ۱۲۴، ۱۲۹، ۴۵۹، ۳۳۰.
تول: ۲۳، ۲۴.
توسک: [دره ...]: ۳۵۱.
تون: ۷۲۹، ۷۵۵، ۷۵۹، ۸۵۹، ۸۷۴، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۱۳، ۹۱۴، ۱۰۲۴، ۱۰۳۹.
تونیان: ۲۴۱، ۲۴۵.
توی و سرکان: ۸۸۴.
تهران (طهران): ۱۰۱۳.
تیریل: ۷۳۷، ۷۳۸، ۱۰۲۹.
تیمور(?) : ۸۵۳.
تین [آب، نهر ...]: ۵۶۷، ۵۶۸.
«ج»
جاجرم [قنبه ...]: ۱۰۹.
جاسب: ۸۲۸.
جاگروود: ۴۷۵.
جام [قصبه ...]: ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۲۲، ۳۸۵، ۴۵۷، ۵۶۳، ۵۸۰، ۶۷۴، ۷۱۱، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۳۷، ۷۴۹، ۷۵۲، ۸۸۹، ۱۰۳۴.
جبان: ۶۰.
جبلعامل: ۴۳۰، ۹۴۵، ۹۴۷، ۹۹۸.
جربادقان: ۱۸۹، ۱۹۰، ۵۸۲، ۶۶۵.
جرجان: ۱۳۲، ۲۰۲، ۳۴۵، ۳۷۷، ۳۹۴، ۱۰۰۰.
جرون: ۷۸، ۵۶۳.
جزایر: ۴۳۰، ۵۴۶، ۵۴۸، ۹۹۲.
جزیره: ۹۵، ۴۵۹، ۹۹۰.
جزیره آب: ۱۶۰.
جزیره انجیل: ۵۷۷.
جزیره کرفوس: ۵۷۷.
جعفر آباد: ۳۷۹، ۳۹۹، ۴۰۰، ۹۰۹، ۹۸۰.
جغتای: ۱۱۹، ۳۰۱، ۹۳۱، ۹۴۴، ۹۹۴.
جغتو نغتو: ۳۴۰.
جکی جکی: ۳۱۳، ۶۱۸، ۸۱۸، ۸۱۹، ۱۰۶۰.
جلایر: ۶۷۴.
جمشگزک: ۳۵۹.
جنابد: ۷۵۹، ۹۱۴.
جنت سرا: ۲۹۰.
جواد: ۳۱۶.
جواز: ۱۹۰.
جوهرم: ۲۱۷.
جوز: ۹۹۷.
جوز و لاهج [کهسار ...] (خور و لاهج): ۵۷۴، ۵۷۵، ۹۹۷.
جولاه: ۸۳۲.
جولفا: ۱۰۴۴.
جوین: ۱۰۸۸.
جهرم: ۳۷۷.
جیلان: ۴۶۱.
جیحون: ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۴۹۸، ۸۹۸.

«ج»

چالدران: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۱،
 ۱۵۴، ۲۳۳، ۳۲۹، ۹۳۷، ۹۳۸.
 چاه زسرم: ۵۰۳.
 چبستر: ۷۹۳.
 چغور سعد: ۵۲، ۵۳، ۷۰، ۱۳۹، ۱۷۰،
 ۲۱۸، ۳۲۸، ۳۴۲، ۳۵۳، ۴۰۳،
 ۴۱۸، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۷، ۷۵۷،
 ۸۳۲، ۹۲۳، ۹۹۱، ۹۹۹.

چرنداب: ۳۲۷، ۳۸۹، ۴۰۴، ۷۸۵، ۷۹۲

۷۹۶، ۸۳۱.

چشمه سبز: ۴۱۳، ۹۸۱.

چشمه علی: ۳۱۳.

چمچه سال: ۱۴۰، ۸۸۴.

چمن بسطام: ۸۸۲، ۱۰۹۱.

چمن جام: ۷۳۶، ۷۳۷.

چمن سبز: ۷۵۱.

چمن سلطانیه: ۸۸، ۱۰۶۰.

چمن صابین قلعه: ۱۰۶۰.

چمن فارسجین ابهر: ۱۹۰.

چمن لزگی: ۷۴.

چمن ماهن (ماهین): ۸۱۷.

چمن مخور ساوخ بلاغ: ۱۷۸، ۲۲۲.

چمن میانه: ۶۱۸.

چمن وان: ۲۴۳، ۲۴۴.

چولاهه: ۱۰۴۴.

چول سمنان: ۱۸۳، ۳۲۵، ۳۹۴.

چهار باغ: ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲.

۴۳۴، ۹۷۷، ۹۸۲، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳.

چهار باغ مشهد مقدس: ۴۱۷، ۷۵۱.

۷۵۹.

چهار باغ میرزا پیر بوداق: ۹۳۴.

چهل ستون (قزوين): ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۴۴.

۶۶۷، ۶۹۹، ۷۲۳، ۷۵۹، ۸۱۵.

۸۵۱، ۸۶۲، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۴.

۸۷۹، ۹۲۲، ۱۰۰۰، ۱۰۹۱.

چهل منار: ۹۱۲.

چیچکتو: ۱۱۵.

چین: ۲۰۶، ۴۷۹، ۴۹۳، ۵۱۱، ۵۱۴.

۵۲۶، ۵۱۹.

«ح»

حاجی ترخان: ۵۶۸.

حجاز: ۱۰۹، ۳۲۳، ۴۴۲، ۴۵۹، ۸۲۹.

حجلودار: ۳۸۶.

حرمین (عراق): ۵۵۹.

حرمین شریفین: ۶۲۴، ۸۱۱.

حسن آباد ابوالغراباد ورامین ری: ۲۹۰.

حظیره صفویه (آرامگاه شیخ صفی): ۳۱۶.

۵۹۸.

حلب: ۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۲۳، ۳۵۹.

۳۶۷، ۳۶۸، ۴۵۹، ۷۸۲.

حله: ۱۹۰.

حمزه بلاغی: ۷۸۱.

حمید: ۹۲، ۳۰۱.

حوض تونی: ۷۱۲، ۸۸۶.

حویزه: ۹۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۹۵، ۶۳۰.

۸۷۱، ۹۱۲، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۴۶.

حیدر بلاغی: ۷۸۱.

«خ»

خاف: ۱۰۷۴.

خاک فرج: ۹۸۰.

خامنیه شبستر: ۱۰۰.

فهرست نام جایها

۱۱۵۷

۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۳،
۷۲۵، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳،
۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۴۳، ۷۴۸،
۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۵، ۷۵۶،
۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵،
۷۷۷، ۷۹۳، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۲۶،
۸۳۴، ۸۳۹، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰،
۸۵۵، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۴،
۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۱،
۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۹، ۸۹۲، ۸۹۵،
۸۹۶، ۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۸، ۹۱۰،
۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۲۰،
۹۲۱، ۹۲۳، ۹۳۰، ۹۳۳، ۹۳۶،
۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۵،
۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۱، ۹۶۹، ۹۸۱،
۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۴،
۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۲، ۱۰۱۴، ۱۰۱۸،
۱۰۱۹، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵،
۱۰۲۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴،
۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸،
۱۰۶۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲،
۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹،
۱۰۹۰، ۱۰۹۱.

خرجرد: ۳۲، ۷۴۹.

خرزویل: ۱۶۲، ۴۲۸، ۷۲۲، ۸۱۶، ۸۱۷،
خرسک: ۵۶۴.

خرقان: ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۸،
۳۱۴، ۸۲۷، ۸۵۳، ۸۵۵، ۱۰۶۲.

خرگام: ۴۷۲، ۴۷۴، ۹۹۰.

خرم آباد: ۹۴، ۲۹۵، ۱۰۸۸.

خسانی: ۳۲۰.

خسرو جرد: ۷۵۴.

خانقاه شیخ عبدالله خفیف: ۱۳.

خانقاه قطب الاقطاب: ۱۱.

خان کورمز: ۲۹۹.

خانه دنیا: ۶۷۰.

خانه شیر [قریه ...]: ۶۱۷.

خاوه ری: ۴۵۶، ۹۸۸.

خبوشان: ۱۲۶، ۱۷۸، ۲۴۱.

خبیص: ۸۱۰، ۸۱۱، ۹۱۳، ۱۰۵۱.

ختن: ۱۸۰، ۱۹۶.

خذر (دریای خزر): ۹۹۱.

خراسان: ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸،

۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹،

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱،

۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱،

۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰،

۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۳۱، ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷،

۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۰،

۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۴۹، ۳۷۳،

۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۱،

۳۹۷، ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷،

۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۸،

۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۵۵۳،

۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۰، ۶۱۳، ۶۳۱،

۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۷۰، ۶۷۳،

۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱،

۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۱،

- خطای: ۱۸۰، ۱۹۴، ۴۸۶ .
- خلخال: ۸۷، ۱۶۲، ۱۷۰، ۳۳۲، ۶۸۶، ۷۲۱، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۴۷، ۸۹۴ .
- ۱۰۸۹ .
- خنس: ۳۳۰ .
- خواتون کوهک [مزار ...]: ۶۹۸ .
- خواجه خوشنام: ۱۰۴۴ .
- خوارری: ۷۶، ۵۷۹، ۶۹۱، ۷۵۵، ۷۶۶، ۸۳۴، ۸۵۸، ۸۷۴، ۹۷۶، ۱۰۶۳ .
- ۱۰۸۳ .
- خوارزم: ۱۰۹، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۶۱، ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۵۳، ۵۹۱، ۶۲۸، ۸۷۹، ۹۴۵ .
- ۲۱۱ .
- خواف: ۳۸۵، ۴۴۸، ۴۵۷، ۷۳۸، ۷۱۱، ۷۵۹، ۸۸۷، ۹۱۵، ۱۰۴۸، ۱۰۶۹ .
- خوردولاهج (جوزولاهج) [کھسار...]: ۵۷۴، ۵۷۵، ۹۹۷ .
- خوراشاه [قریه]: ۱۳۲ .
- خورنق: ۴۰۰ .
- خوزستان: ۹۴، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۲۶، ۴۳۸، ۹۳۵، ۹۳۶ .
- خوشاب: ۳۵۵ .
- خوی: ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۴، ۸۸، ۹۳، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۲۱۷، ۲۴۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۵۲، ۵۸۱، ۶۷۲، ۶۸۰ .
- ۷۷۹، ۸۲۹، ۸۴۱ .
- خیابان (تبریز): ۷۸۴، ۷۹۷، ۸۰۳، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۴، ۹۷۸ .
- خیابان درباغ سعادت آباد: ۶۷۶ .
- خیالقی: ۳۱۹ .
- خیبر: ۴۹۵، ۵۷۶، ۹۹۷ .
- حیمه گاه (کریلا): ۴۶۱ .
- خیوق [قصبة ...]: ۲۸۷ .
- «د»
- دارابجرد: ۱۶۲، ۳۲۷، ۸۲۸، ۸۸۸، ۹۴۶، ۹۴۸ .
- دارویه: ۱۸ .
- داشتموز: ۱۹ .
- دامغان: ۱۰۹، ۱۷۳، ۳۱۳، ۳۴۶، ۶۲۲، ۶۶۵، ۷۱۳، ۷۵۸، ۷۵۹، ۸۲۶، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۶۱، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۶، ۹۰۶، ۹۱۱، ۹۲۳، ۹۷۰، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۳۳، ۱۰۶۹، ۱۰۷۴ .
- داواییلی: ۱۳۹، ۳۰۰، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۹، ۴۵۹، ۹۹۰ .
- دراپوزون: ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۴ .
- درب اصفهان (قم): ۳۳۳ .
- درب اعلا (تبریز): ۵۸۴، ۹۹۸ .
- درب بالکت: ۱۰۳۳ .
- درب چهارباغ (مشهد): ۴۱۶ .
- درب ساوه (قم): ۳۳۳ .
- درب سراب: ۱۰۷۶ .
- درب سرده (سرد): ۵۸۴ .
- درب سرو (سرده): ۹۹۸ .
- درب سنجاران: ۵۸۴، ۹۹۸ .
- درب عراق: ۷۴۱ .
- درب فیروز آباد: ۷۴۱ .
- درب قجاق: ۷۴۱ .
- درب کنگان قم (درب کهنگان): ۷۹، ۶۷۰ .

- درب کهنگان قم ← درب کنگان : ۷۹.
 درب لبنان : ۷۵۶.
 درب ملک : ۷۴۱.
 درب ناوقان (شهد): ۴۴۲.
 در بند شروان : ۳۷، ۹۸، ۳۲۱، ۳۷۲،
 ۶۷۸، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۲۰، ۱۰۲۰.
 درب نویر : ۵۸۴، ۹۹۸.
 درب ویجویه : ۵۸۴، ۹۹۸.
 در جزین : ۱۳۲، ۱۵۱، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۶۲۷، ۷۷۳، ۸۲۷.
 درنا (کوه) : ۸۹، ۱۳۵.
 دروازه اسفیس اردبیل : ۱۱.
 دروازه خوش : ۲۵۹، ۳۴۴، ۳۴۵.
 دروازه دویم سراب : ۹۸۲.
 دروازه سراب (شهد): ۴۱۶.
 دروازه عکاشه : ۱۳۸.
 دروازه فیروز آباد : ۲۵۸، ۳۴۴.
 دروازه قیتوجاق : ۹۷۰.
 دروازه کندگان : ۳۱۱.
 دروازه ماشور : ۳۱۱، ۳۱۲.
 دروازه ملک (هرات): ۳۴۴.
 دروازه ملک قوجاق : ۲۵۹.
 درو [موضع ...] : ۳۴۱.
 دره گز : ۲۶۴.
 دریاوک قزوين : ۲۶۲، ۳۸۶، ۶۹۱، ۸۹۱،
 ۱۰۷۵.
 دریای ارومی : ۳۴۴.
 دریای چین : ۶۴۶.
 دزج آنا خاتون : ۷۹۷.
 دزفول : ۹۴، ۲۳۴، ۲۹۵، ۳۳۵.
 دزمار (?) ازوم دول : ۷۸۲.
 دستجرد : ۱۰۹۱.
 دشت قبیجاق : ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۰۹، ۳۱۸،
 ۷۱۳.
 دقوز آلام : ۵۴، ۵۳.
 دکن : ۳۷۳.
 دل : ۱۳۷.
 دلی : ۱۶۹.
 دلیجان : ۷۶، ۸۶۵.
 دماوند : ۶۶۵، ۶۶۸، ۸۷۴.
 دمد الشکرد : ۳۵۴.
 دمورقایی : ۳۸.
 دمه درجزین [قریه ...] : ۲۴۲.
 دنه کوهی (?) : ۷۴.
 دوان [قریه ...] : ۷۸.
 دوغری : ۳۲۴.
 دولت آباد [قریه ...] : ۹۲۲.
 ده کندی : ۹۲۹.
 دیار بکر : ۱۸، ۳۴، ۳۶، ۹۰، ۹۱، ۹۶،
 ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
 ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۳،
 ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲،
 ۴۵۹، ۶۴۳، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۹۱،
 ۷۹۲، ۹۳۳، ۹۳۶، ۹۳۷.
 دیار قرم : ۵۷۹.
 دیر : ۸۱.
 دیز [درو ...] : ۷۸۲.
 دیزه : ۷۷۹.
 دیزه ویرمش : ۷۷۹.
 دیلجان : ۷۶، ۳۶۳.
 دیلمان گیلان : ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۷۲،
 ۴۷۳، ۴۷۴، ۱۰۵۶.
 دینور : ۳۹۴، ۶۴۶، ۶۶۵، ۶۶۹، ۸۲۸،
 ۸۸۴.

ديوجامه [قصبة...]: ۳۶۲.

رودخانه مرو: ۴۱۳.

»ج«

روس: ۲۰۶، ۵۲۶.

روسيه: ۹۰۲.

رادكان: ۱۲۶.

روم: ۱۸، ۳۲، ۵۰، ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۱۱۳

راسفجان: ۱۱۶، ۸۲۶.

، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹،

رانكوه: ۸۸، ۴۷۳.

، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،

رباط الهالك: ۳۲۲.

، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۶،

رباط پريان: ۷۴۱، ۴۴۹.

، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶،

رباط پشت بادام: ۲۱۳.

، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،

رباط ترك: ۸۵۳، ۸۶۵.

، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۸۲، ۳۰۰،

رباط خاكستر: ۴۳۴.

، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۲،

رباط علاقه: ۳۸۴.

، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷،

رباط نيك پي زنجان: ۲۱۸.

، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۱،

ربع رشیدی: ۲۸، ۳۰.

، ۴۳۷، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰،

رستمدار: ۸۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۹، ۲۹۹،

، ۴۶۵، ۴۷۷، ۴۸۶، ۵۲۶، ۵۳۷،

، ۹۷۶، ۱۰۱۰.

، ۴۶۵، ۴۷۷، ۴۸۶، ۵۲۶، ۵۳۷،

رشت: ۸۷، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۵۴، ۲۵۵،

، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۶۰، ۵۶۴،

، ۴۶۸، ۴۶۹، ۶۳۰، ۶۸۹، ۶۹۰،

، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۷،

، ۶۴۰.

، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۹،

رکناباد: ۱۰۷۸.

، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۷، ۶۶۶، ۷۱۶،

رساحیه: ۱۹۰.

، ۷۱۷، ۷۵۷، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۲،

رود ارس: ۳۵۴، ۷۸۰، ۷۸۱، ۱۰۴۴،

، ۷۹۳، ۷۹۷، ۸۴۱، ۸۴۶، ۸۹۳،

، ۱۰۸۹.

، ۸۹۴، ۹۰۴، ۹۰۷، ۹۲۲، ۹۲۸،

رودبار: ۴۷۲، ۸۱۶.

، ۹۳۷، ۹۴۵، ۹۷۸، ۹۸۴، ۹۸۶،

رودجام: ۱۰۰۲.

، ۱۰۷۴، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳.

رودخانه ازقند: ۹۱۵.

روم ایلی: ۵۶۸.

رودخانه اهر: ۳۲۶.

رهق: ۱۶۱، ۹۸۳.

رودخانه تلوار: ۱۴۰، ۳۴۳.

ری: ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۵،

رودخانه تیریل: ۷۳۶.

، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۷۱، ۲۲۲، ۲۳۱،

رودخانه شاهرود: ۸۱۷.

، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۱۵، ۳۳،

رودخانه طوس: ۴۱۳، ۹۸۲.

، ۲۹۹، ۴۳۰، ۴۴۸، ۴۵۴، ۷۰۹،

رودخانه قم: ۶۷۱، ۸۳۸، ۸۶۶.

«س»

- سارم: ۸۸.
 ساروقمش: ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۶۱۷، ۹۴۱.
 ساروقایه (ساروقایه): ۵۴، ۵۵، ۷۴.
 ساری: ۴۰، ۲۰۲.
 ساغری بلاغی (حمزه بلاغی): ۷۸۱، ۷۸۲، ۱۰۴۴.
 ساقسلمان: ۱۲۳، ۲۶۶، ۲۷۷.
 سالیان: ۵۷۴.
 ساسره: ۲۸.
 ساوخ بلاغ: ۸۴، ۱۰۰، ۱۷۰، ۲۲۲، ۳۸۶، ۴۳۰، ۶۶۵، ۸۸۲، ۸۷۴، ۱۰۶۹، ۱۰۸۸.
 ساورود: ۱۸.
 ساوه: ۱۱۶، ۱۹۰، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۳۵، ۴۴۸، ۴۷۱، ۵۶۳، ۶۲۲، ۶۶۵، ۷۵۶، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۴، ۸۸۹، ۹۰۶، ۹۲۲، ۱۰۸۳، ۳۸۵، ۳۴۹، ۲۸۸، ۱۴۸، ۱۰۹، ۳۹۷، ۴۱۶، ۵۸۸، ۵۹۸، ۶۳۳، ۶۴۲، ۶۷۳، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۳۲، ۷۳۹، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۴، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۷۹، ۸۶۱، ۸۶۴، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۷۹، ۱۰۰۲، ۱۰۰۸، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۳۵، ۱۰۴۱، ۱۰۶۹، ۱۰۸۸.
 سجستان: ۱۹۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۹۴۷.

- ۸۱۶، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۴، ۸۶۵، ۸۸۲، ۸۸۶، ۸۹۰، ۸۹۶، ۹۰۱، ۹۱۹، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۸۰، ۹۹۸، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۹.

«ژ»

- زادکان: ۷۵۱.
 زاوه: ۳۸۵، ۴۳۴، ۶۶۵، ۷۱۱، ۷۳۰، ۷۳۶، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۹.
 زاویه حسینی: ۷۹، ۸۰.
 زاویه شیخ زاهد: ۱۴.
 زاویه صوفی خلیل: ۹۰۹.
 زاویه کرج: ۲۲۴.
 زاویه منصوریک جمشگزکی: ۷۷.
 زرشک: ۶۷۴.
 زرنده راسفجان: ۸۲۶.
 زرنده ساوه: ۸۳۴.
 زره خواف: ۸۸۷.
 زکم: ۱۴۷، ۳۱۷، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۳۳، ۱۰۲۵.
 زمین داور: ۳۰۹.
 زنجان: ۳۶۳، ۸۰۲، ۹۷۲، ۱۰۰۴.
 زنجان رود: ۸۹۵، ۱۰۶۵.
 زنجان رود: ۳۶۶، ۶۱۸، ۱۰۰۴.
 زنگ: ۴۷۹.
 زنگان: ۸۳۵، ۸۳۸.
 زنگیاباد (قزوین): ۳۱۲.
 زور آباد جام: ۱۸۷، ۵۶۲، ۵۶۳، ۶۶۵، ۶۷۴، ۹۴۴، ۹۹۳، ۹۹۴.
 زول: ۲۱۸.
 زویار: ۴۰۶، ۴۶۰، ۷۶۱.
 زیارتگاه [قریه ...]: ۲۵۷، ۲۵۸.
 زیک: ۹۴۳.

- سخت سر: ۴۷۶.
سد سکندر: ۶۸۷.
سدیر: ۴۰۰.
سراب: ۱۰۸۷، ۸۱۴، ۱۰۳، ۲۹.
سراجة قم: ۸۳۶، ۸۳۵.
سران: ۱۸۰.
سرانديب: ۱۹.
سرای [شهر...]: ۹۲۷.
سرای برگه: ۲۷.
سربند: ۲۹۹.
سرچم: ۶۱۸.
سرخاب: ۷۸۸، ۷۸۶، ۷۸۵، ۷۸۴، ۲۳۹.
۷۹۶، ۱۰۵۰.
سرسکند: ۳۵۱.
سرخس: ۱۱۰، ۲۰۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۶۶۵.
۶۷۴، ۹۹۳، ۹۹۴.
سرودخانه: ۱۰۶۶.
سرف: ۳۲۳.
سرقله: ۸۳۸.
سرق: ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۹۳.
سرمن رای: ۹۳۵.
سعادت آباد: ۱۰۱۵، ۴۳۲.
سعدآباد: ۸۲۸.
سعیدآباد: ۲۸، ۲۹.
سعين: ۳۳۱.
سفید رود: ۱۰۵۴، ۶۸۹، ۴۲۸.
سقسین: ۴۸۶.
سکتوار: ۴۹۴.
سکه: ۵۷۹.
سلطانيه: ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۳۴، ۲۴۲.
۲۵۴، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۹۴، ۴۴۸.
- ۵۵۳، ۶۱۸، ۶۶۵، ۷۰۴، ۷۳۲.
۷۶۱، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۸، ۸۱۵.
۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۸۴، ۸۹۴.
۸۹۵، ۹۴۹، ۱۰۶۵، ۱۰۸۴.
سلقان: ۱۰۸۸.
سلماس: ۳۳۷، ۳۴۴، ۵۸۱، ۶۷۲، ۶۸۰.
۷۷۹، ۸۲۹.
سمام: ۴۷۲، ۴۷۴.
سمنان: ۷۶، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۸۳، ۳۸۲.
۴۴۱، ۵۷۹، ۶۴۱، ۶۶۵، ۶۹۱.
۶۹۹، ۷۱۱، ۷۵۵، ۷۶۴، ۷۶۶.
۸۲۸، ۸۳۴، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۶۱.
۸۷۴، ۸۸۸، ۹۲۳، ۹۷۶، ۹۹۶.
۱۰۲۱، ۱۰۶۳، ۱۰۶۹.
سمرقند: ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶.
۱۷۹، ۱۹۳، ۲۲۶، ۳۸۷، ۳۹۳.
۴۳۷، ۴۸۶.
سمن دره: ۱۲۹.
سمور [آب...]: ۳۱۸، ۳۱۹.
سنجاران: ۸۰۰، ۸۲۹.
سند: ۲۷۱، ۹۷۶.
سنقر: ۳۹۴.
ستقور ← سنقر: ۴۷۱.
سنگجک: ۱۶۲.
سواس: ۸۳۱.
سواکن: ۹۹۰.
سوز: ۱۷.
سورلغ: ۸۴، ۸۵.
سورسره: ۱۷.
سوری: ۳۹۲.
سوسفد سوسفید: ۷۹۳، ۱۰۴۶.

فهرست نام جایها

۱۱۶۳

- سول: ۱۰۳۰.
 سولان: ۱۰۵۳.
 سونک: ۴۶۰.
 سهند: ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۴، ۳۱۶، ۳۸۸، ۳۸۹.
 سیاه آب: ۱۱۱، ۱۱۲.
 سیحون: ۸۹۸.
 سیستان: ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۸۰، ۳۴۵، ۲۱۳، ۴۴۸، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۶۵، ۷۵۹، ۱۰۱۳.
 سیل (فتح آباد): ۷۳۷، ۷۳۹.
 سیواس: ۱۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۴۵۹، ۵۶۸.
 سیور فرخ (ری): ۷۰۹، ۸۷۴.
 «شی»
 شابران: ۹۷، ۶۴۵، ۶۷۸، ۶۸۴.
 شادمان [حصار...]: ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۵۹۱.
 شادسپهان دشتی قزوین: ۶۸۰.
 شاده: ۲۷۲.
 شال شاهرود: ۳۰۲، ۸۱۵، ۹۹۷.
 شال مستان (شال و مستان): ۳۰۲، ۵۷۵.
 شام: ۲۷، ۵۰، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۴۵۹، ۵۳۷، ۵۸۳، ۸۷۲، ۹۲۱.
 شاهرخیه [آب...]: ۳۸۷.
 شاهرود (رود): ۸۱۷، ۸۱۵، ۴۲۹.
 شبانکاره: ۶۴۳.
 شبرغان: ۱۱۵، ۱۳۸، ۵۷۷.
 شبستر (چبستر): ۱۰۰، ۳۲۹، ۷۷۴.
 شتربانان: ۹۹۸.
 شراه قم: ۸۳۸، ۱۰۶۵.
 شرف آباد: ۱۹۵، ۶۸۰، ۷۶۱.
 شروان: ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۱، ۵۵۳، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶، ۶۰۲، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۵، ۶۶۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۳۰، ۸۱۲، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۴۹، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۶، ۹۸۸، ۹۸۹، ۱۰۰۲، ۱۰۱۴، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۵۴.
 شروانات: ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۸۶، ۷۰۰، ۱۰۳۸.
 شرور: ۷۰، ۱۵۴.
 شش کیلان: ۵۸۴، ۹۹۸.
 شعر: ۴۷۴، ۹۹۰.
 شکی: ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۴۷، ۴۱۱، ۶۲۷، ۹۷۰، ۱۰۰۲.
 شماخی: ۵۸، ۵۹، ۲۷۷، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۴۲، ۷۱۴، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۱۰۲۰.

فهرست نام جایها

طبس گیلکی: ۲۱۳، ۵۵۰، ۹۱۳.
 طبس مسینا: ۸۶، ۹۱۴، ۹۱۵.
 طخارستان: ۱۱۸.
 طرابزون (درابزون): ۳۶، ۳۵۷، ۳۵۹.
 طرابلس: ۴۵۹، ۹۹۰.
 طراز: ۱۸۰.
 طرفان: ۱۸۰.
 طرق: ۴۳۴، ۴۴۲، ۳۸۴، ۷۱۲، ۷۵۰.
 -۸۸۶
 طرکود: ۳۱۹.
 طسوج: ۷۷۴، ۷۹۳، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۱.
 ۱۰۶۳.
 طوالش: ۲۵۵، ۴۷۱، ۷۶۱، ۷۸۶، ۸۱۴.
 ۸۶۴، ۸۴۸.
 طوس: ۱۰۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۰.
 ۶۴۲، ۶۴۳، ۷۵۱، ۹۸۱، ۱۰۱۳.
 طهران (تهران): ۲۷۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۸۳.
 ۶۴۰، ۶۵۰، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۷۴.
 ۸۸۲، ۸۸۹، ۸۹۶، ۹۰۱، ۹۰۶.
 ۹۲۳، ۱۰۶۹.

«ع»

عادلجوز: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۶۸.
 عبدل آباد: ۲۵۱، ۹۷۲.
 عبات عالیات: ۴۵۵، ۵۶۴، ۶۲۴، ۸۱۱.
 عثمانی: ۲۳۴.
 عدن: ۴۵۹.
 عراق: ۴۲، ۴۹، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱.
 ۸۷، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴.
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۸.
 ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۳.
 ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱.

۱۱۶۵

۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۱.
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۹۱، ۱۹۶.
 ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۲۶.
 ۳۲۸، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۹۹، ۴۰۹.
 ۴۳۸، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۰، ۵۶۵.
 ۵۹۵، ۶۳۷، ۶۷۰، ۶۸۶، ۶۹۱.
 ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۱۲.
 ۷۱۳، ۷۲۱، ۷۳۹، ۷۵۲، ۷۵۵.
 ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۱، ۸۰۰، ۸۰۳.
 ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۳، ۸۲۷.
 ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۴۴، ۸۴۷.
 ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰.
 ۸۶۱، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۱.
 ۸۹۲، ۹۰۱، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۳.
 ۹۳۳، ۹۳۸، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۵.
 ۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۲، ۹۸۱، ۱۰۱۳.
 ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۸.
 ۱۰۴۱، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۶۱.
 ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۸.
 ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۲، ۱۰۷۴.
 ۱۰۸۱، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹.
 عراق عجم: ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۵۴، ۱۹۰.
 عراق عرب: ۶۴، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۹۰.
 ۱۵۴، ۱۷۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۹۷.
 ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۶۶.
 ۳۹۳، ۴۵۹، ۴۶۱، ۵۴۶، ۵۸۰.
 ۹۲۸، ۹۳۴، ۹۴۷، ۹۷۲، ۹۸۵.
 ۹۹۲.
 عراقین: ۱۸، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۷۵.
 عربستان: ۵۸۷، ۹۱۲، ۹۲۸، ۱۰۱۴.
 علاقه بند: ۴۱۶.
 علی چوپان (اعلی چوپان): ۳۱۷، ۵۷۴.

فارسجین: ۷۶۱، ۸۲۷.
 فارسک: ۲۸۳.
 فاریاب: ۱۱۵.
 فانی: ۱۴۷.
 فتح آباد: ۷۳۷.
 فرات: ۳۶۴، ۹۳۵، ۹۳۷.
 فراه: ۱۵۰، ۲۴۰، ۲۵۱، ۳۴۵، ۷۵۵،
 ۷۵۹، ۸۸۷.
 فراهان: ۵۷۳، ۵۸۲، ۷۵۵، ۸۶۵، ۸۷۴،
 ۸۸۹، ۸۸۴.
 فرنک: ۲۱۷، ۳۵۲، ۴۳۷، ۴۷۸، ۴۹۷،
 ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۶۸، ۵۸۹، ۶۲۸،
 ۶۳۷، ۷۸۳.
 فرنگستان: ۵۰۰.
 فسا: ۳۲۷، ۴۴۷.
 فشاربویه: ۸۳۴.
 فندقیه: ۳۸۹.
 فوشنج: ۱۲۶، ۱۷۱، ۲۶۹، ۲۵۰.
 فول آبگینه: ۷۸.
 فهوسفنج (فهوسنج): ۷۰۶، ۷۸۴، ۷۸۶،
 ۷۸۷، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۳۱.
 فیروزجاه [قلعه ...]: ۶۹۲.
 فیروزکوه: ۷۶، ۸۱، ۱۴۶، ۱۷۲، ۸۵۶.
 «ق»
 قارص: ۶۰۲، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۰.
 قازاق: ۱۸۰.
 قازچایری: ۱۲۴.
 قاقزبان: ۵۴، ۴۰۳.
 قامل: ۱۸۰.
 قانلو چمنی: ۳۰۱، ۳۶۹، ۴۰۴.

عمارت علیشاهی: ۳۸۹.
 عمارت غازانی: ۳۸۹.
 عمارت گنبد عالی: ۲۹۰.
 عماسیه: ۲۱۷، ۳۳۰.
 عمان [دریای ...]: ۲۸۲، ۴۶۶، ۴۹۸.
 عمان [کوه ...]: ۲۸۱.
 عیدالجنه [خانقاه ...]: ۹۳۱.
 «غ»
 غازانی [عمارت ...]: ۳۸۹.
 غجدوان: ۱۲۳.
 غرجستان: ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۶، ۳۳۵،
 ۳۳۶، ۳۴۶.
 غزنین: ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲.
 غسلگاه (مشهد): ۵۵۱.
 غور: ۱۳۹.
 غوریان: ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۶۹، ۳۸۵،
 ۳۹۱، ۴۴۸، ۷۱۱، ۷۳۶، ۷۴۹،
 ۸۴۶، ۱۰۲۸.
 «ف»
 فارس: ۳۷، ۳۸، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱،
 ۸۷، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۸۲، ۲۸۹،
 ۳۲۶، ۳۳۴، ۴۳۸، ۴۶۱، ۴۷۰،
 ۷۰۲، ۷۰۷، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۶،
 ۷۴۹، ۸۰۱، ۸۰۸، ۸۴۱، ۸۵۱،
 ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۸، ۸۸۸، ۹۰۲،
 ۹۰۳، ۹۱۰، ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۳۳،
 ۹۴۳، ۹۴۶، ۹۴۸، ۹۸۱، ۱۰۰۲،
 ۱۰۱۴، ۱۰۶۳، ۱۰۶۵، ۱۰۶۸،
 ۱۰۷۲، ۱۰۷۷، ۱۰۸۱.

- قاین (قائین، قائین): ۳۴۲، ۱۳۴، ۶۵، ۴۴۰، ۵۸۰، ۶۴۱، ۶۸۸، ۷۰۵، ۷۳۲، ۷۹۴، ۹۱۳، ۹۶۹، ۱۰۲۳، ۱۰۴۶.
- قربان یازی: ۵۶۷.
- قرشی [خطه، قلعه ...]: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳.
- قرو: ۷۶۱.
- قری [قریه ...]: ۱۴۷.
- قزل آغاج: ۱۰۸۹.
- قزل اوزن (رود): ۴۷۲، ۹۹۱.
- قزوين: ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹.
- ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۵.
- ۲۲۸، ۲۷۴، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۱.
- ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۸.
- ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۷۴.
- ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷.
- ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴.
- ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱.
- ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۱۶.
- ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۳۰.
- ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۵.
- ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۷.
- ۵۲۳، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۲.
- ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۸۰.
- ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰.
- ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۸، ۶۲۷، ۶۳۰.
- ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۶۷.
- ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۶، ۶۸۰، ۶۸۶.
- ۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۸.
- ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۸.
- ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۵، ۷۴۶.
- ۷۴۷، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۲.
- ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۶، ۸۰۱، ۸۰۷.
- ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷.
- قبرس: ۵۶۸، ۴۳۶.
- قبجاق: ۳۳۵.
- قبری: ۱۴۷.
- قبله شروان: ۹۸۸.
- قبه: ۹۲۸.
- قپلان: [موضع ...]: ۳۲۳.
- قجره [قریه ...]: ۹۰۲.
- قراآغاج (قراغاج): ۶۹۰، ۶۸۱، ۳۵۲.
- قراباغ (قره باغ): ۳۳۲، ۲۷۸، ۸۹، ۵۰.
- ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۳.
- ۳۹۲، ۴۲۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۶۴۵.
- ۶۶۵، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۰۱.
- ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۰، ۷۱۴.
- ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۶۱، ۷۸۶، ۸۰۳.
- ۸۱۳، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۴۱.
- ۸۵۲، ۸۸۲، ۹۷۱، ۱۰۳۸، ۱۰۳۵.
- ۱۰۶۴.
- قرا باغ بیدستان: ۸۸۲.
- قرا بوقدان: ۷۸۲، ۳۲۳.
- قراکوپک: ۶۸۱.
- قراجه اردهان: ۱۳۹.
- قراجه داغ: ۴۷۳، ۴۷۱، ۳۲۷، ۵۵.
- ۱۰۸۹.
- قراحمید: ۹۱.
- قرا داغ: ۷۰، ۶۹.
- قرادنگیز [آب ...]: ۵۶۸.
- قراسان: ۱۱۶، ۱۲۹، ۳۲۳، ۳۵۹، ۴۰۲.
- ۴۵۹، ۷۸۲.
- قراقره: ۲۱۷.

- ۶۲۳، ۶۲۷، ۸۸۵، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۹، ۹۲۹، ۱۰۹۳.
 قلعه افلاک: ۲۷۵.
 قلعه الموت: ۳۵۰، ۴۳۷، ۴۵۵، ۵۸۸، ۷۱۴، ۷۷۸، ۸۲۸، ۸۶۵، ۸۶۹، ۱۰۰۲، ۱۰۵۶، ۱۰۸۵.
 قلعه النجق: ۲۸، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۶۴، ۳۳۷، ۹۲۸، ۹۴۶، ۹۴۸.
 قلعه انگوران: ۱۰۸۵.
 قلعه اولاد: ۱۴۰، ۱۴۸، ۶۹۳.
 قلعه اولتی: ۳۰۰.
 قلعه ایزد خواست: ۳۳۴.
 قلعه بارگیری: ۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۲.
 قلعه باکو: ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۲۹۵.
 قلعه بایج: ۷۳۰.
 قلعه برتیس: ۲۹۴.
 قلعه بیات: ۲۹۵، ۳۳۵.
 قلعه بیج: ۴۵۹، ۴۶۰.
 قلعه بیقر (بیگرد): ۹۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲.
 قلعه پلنگان: ۶۴۶، ۶۴۷.
 قلعه تربت: ۴۴۷.
 قلعه تفلیس: ۲۹۴، ۶۸۶، ۸۳۲.
 قلعه تومک: ۱۳۷، ۳۵۰، ۳۵۲.
 قلعه جزیره: ۹۱.
 قلعه حصار: ۱۲۴.
 قلعه حمید: ۹۳.
 قلعه خبوشان: ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۴۷.
 قلعه خرسک: ۴۷۷.
 قلعه خرپره: ۹۳۳.
 قلعه خیبر: ۳۵۱.
 قلعه داراب: ۵۷۳.
- ۸۱۹، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۰، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۴، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۰، ۸۹۲، ۸۹۳، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۸، ۹۱۲، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۳۷، ۹۴۱، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۳، ۹۸۷، ۹۹۳، ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰، ۱۰۱۵، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۶، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۵۴، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۹، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳.
- قسطنطنیه: ۴۶۰.
 قسق: ۵۹۹، ۷۱۵.
 قصر زر (کوشک زر): ۹۰۸، ۹۱۰، ۱۰۷۸.
 قطیف: ۴۵۹.
 قلعه ایورد: ۴۵۳.
 قلعه اخلاط: ۹۹۰.
 قلعه اختیارالدین: ۱۲۳، ۱۴۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۷، ۴۴۹، ۸۷۸.
 قلعه ارجیش: ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱.
 قلعه اردلوج گرجستان: ۳۵۳.
 قلعه ازبادوج: ۳۵۰.
 قلعه استا: ۸۲، ۸۳، ۲۷۵.
 قلعه اسحاق آباد نشابور: ۷۳۴.
 قلعه اسفراين: ۷۴۲.
 قلعه اشبار: ۳۳۶، ۳۴۶.
 قلعه اصطخر: ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۷۶، ۵۸۲.

- قلعه داسغان: ۱۷۸
 قلعه دربند: ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۶۸۵، ۶۸۷
 قلعه ریشهر: ۲۸۹
 قلعه سرخاب: ۳۴۳، ۲۷۸
 قلعه سرسره: ۴۷۴
 قلعه سفید: ۳۳۴
 قلعه سکت: ۴۵۸، ۴۵۹
 قلعه سکتوار: ۴۹۷، ۵۰۰
 قلعه سلوط: ۳۲۱
 قلعه سیره: ۹۹۰
 قلعه شماخی: ۳۱۸، ۷۰۳
 قلعه شوشتر: ۲۸۹
 قلعه طبرک اصفهان: ۸۵۲، ۹۰۷
 قلعه طبس گیلکی: ۹۵۰
 قلعه عادلجوز: ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰
 قلعه غجدوان: ۱۲۲
 قلعه فارسجین ابهر: ۱۹۵
 قلعه فراه: ۱۹۶
 قلعه فیروزجاه: ۶۹۲
 قلعه فیروزکوه: ۸۲
 قلعه قارص: ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۷۱۷
 قلعه قبله: ۲۷۸، ۳۱۸، ۳۱۹
 قلعه قم: ۶۷۱
 قلعه قهقهه: ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۸۸، ۴۴۰، ۴۷۷، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۸۱، ۶۰۲
 ۶۰۷، ۷۷۱، ۷۸۰، ۸۰۵، ۹۷۷
 ۹۸۳، ۹۹۱، ۱۰۰۴، ۱۰۹۱
 قلعه کاخ: ۹۳۷
 قلعه کاشان: ۸۵۴
 قلعه کرات ترشیزی: ۹۱۴
 قلعه کرفس: ۱۰۸۵
 قلعه کشتی نور: ۱۴۱
 قلعه کلات: ۲۴۱
 قلعه کلمسن: ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
 قلعه کلیس: ۱۴۰
 قلعه کماخ: ۱۳۴
 قلعه کواش: ۳۸۳
 قلعه کوچ: ۴۲۰
 قلعه کورسن: ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
 قلعه کوکرچیلیق: ۳۴۴، ۹۶۹
 قلعه کوله: ۵۰۰
 قلعه کوکیان: ۵۷۲
 قلعه کیش: ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
 قلعه گرجی: ۲۷۹
 قلعه گلبن: ۶۵
 قلعه گلخندان فیروزکوه: ۸۱، ۹۱۹
 قلعه گلستان: ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۲۷۸، ۲۸۰
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰
 قلعه لوری: ۱۴۰، ۱۶۰
 قلعه ماغوسه: ۵۶۹
 قلعه ماکو: ۷۴
 قلعه مانسکوب دارقرد: ۳۵۰
 قلعه مریوان: ۳۳۸
 قلعه مزروت: ۳۷۰
 قلعه مظفریه: ۱۰۴۸
 قلعه منتش: ۵۶، ۵۷
 قلعه موش: ۳۵۶
 قلعه موضع کمره: ۵۸۲
 قلعه مینا: ۹۹۵
 قلعه نهاوند: ۱۰۹۲
 قلعه نیا: ۵۶۴
 قلعه وان: ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۳۶
 قلعه ورامین: ۸۸۲، ۸۹۰، ۹۰۷

- کردقلعه: ۲۷۵.
 کرده بیشه: ۳۲۵.
 کرفوس: ۹۹۷، ۵۷۰.
 کرک نوح جبل عامل: ۹۴۷، ۲۳۶.
 کرم: ۳۱۷، ۱۴۷.
 کرمان: ۱۰۱، ۱۰۰، ۷۶، ۷۵، ۳۸، ۳۷.
 ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶،
 ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۸،
 ۵۶۷، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۶۵، ۷۰۲،
 ۷۰۷، ۷۲۹، ۷۴۱، ۷۵۳، ۷۵۵،
 ۷۰۷، ۷۲۹، ۷۴۱، ۷۵۳، ۷۵۵،
 ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۴۱، ۸۴۸، ۸۵۱،
 ۸۵۵، ۸۵۸، ۸۷۵، ۸۸۸، ۹۰۲،
 ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۸، ۹۱۲، ۹۱۳،
 ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۳۳، ۹۳۶،
 ۹۹۶، ۱۰۰۲، ۱۰۱۴، ۱۰۲۶،
 ۱۰۶۹، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹،
 ۱۰۸۱، ۱۰۸۷.
 کرمنیه: ۱۲۵.
 کریت: ۵۷۰.
 کریوه رودبار: ۴۷۶.
 کریوه سخت سر: ۴۷۶.
 کریوه صاین: ۱۵۳، ۱۵۶.
 کنزار: ۲۹۹.
 کسو: ۷۳۷، ۷۳۸.
 کسویه: ۷۳۹.
 کسیم: ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴.
 کشاط: ۲۹۴.
 کعبه: ۳۹۸، ۳۷۴، ۲۸۱، ۲۷۶، ۲۲،
 ۱۰۷۳، ۶۳۸.
 کفاله: ۵۷۰.
 ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۴۸، ۸۵۱، ۸۵۵،
 ۸۵۶، ۸۶۱، ۸۶۸، ۸۷۴، ۸۸۰،
 ۸۸۹، ۹۲۲، ۹۷۶، ۹۹۶، ۱۰۴۲،
 ۱۰۶۶، ۱۰۸۱.
 کاشغر: ۱۸۰.
 کاظمین: ۹۸۸، ۹۳۴، ۱۵۱.
 کاظمیه: ۱۹۰.
 کالپوش: ۹۳۶.
 کاوزگل [دریاچه ...]: ۸۹.
 کبود جانیه: ۹۳۶، ۲۸۳.
 کبودگنبد ری: ۲۲۸.
 کبیر: ۱۰۶۳، ۸۲۸.
 کتاباد [صحرای ...]: ۱۰۸۱، ۸۷۹.
 کتل پاسبین: ۹۹۴.
 کتل طارم: ۸۱۷.
 کته: ۱۲۹.
 کر [رودخانه، آب ...]: ۹۷، ۶۸، ۴۲،
 ۹۸، ۲۷۸، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۳،
 ۶۸۱، ۷۰۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶.
 کربلای معلی: ۲۱۸، ۳۱۳، ۴۲۹، ۴۳۰،
 ۴۳۱، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۱،
 ۵۶۱، ۵۹۱، ۶۷۱، ۷۸۹، ۸۱۱،
 ۸۴۶، ۸۹۸، ۹۰۵، ۹۳۵، ۹۷۲،
 ۹۸۴، ۹۸۹، ۹۹۶، ۱۰۰۳، ۱۰۲۲،
 ۳۸۶.
 کرج ساوخ بلاغ: ۹۴۵، ۲۲۸.
 کردستان: ۳۲۲، ۲۸۹، ۲۱۶، ۱۴۸، ۸۸،
 ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲،
 ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۸، ۴۷۱، ۶۴۶،
 ۶۶۵، ۶۷۳، ۷۰۱، ۷۶۷، ۸۰۰،
 ۸۰۱، ۸۷۳، ۸۸۸، ۹۸۹، ۱۰۰۲،
 ۱۰۱۴.

- کفه: ۳۲۳، ۳۷۲، ۴۵۹، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۷۸۲.
- کلاردشت: ۴۷۳.
- کلبار: ۹۳۹.
- کلخوران: ۱۷، ۵۵۵.
- کلسکین: ۲۳۵.
- کلوسجرد: ۸۶۷.
- کلهر: ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۹۹.
- کلیبر: ۷۱۰.
- کلیدر: ۴۴۷.
- کلیسا: ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۵۱.
- کماخ: ۳۳۰، ۳۵۷.
- کن: ۱۰۸۸.
- کندسان: ۲۱۳، ۹۱۰.
- کنعان: ۵۹۴.
- کواش: ۴۲۳، ۳۵۵.
- کوتاهیه: ۴۰۱، ۴۵۹، ۹۹۰.
- کوتم: ۴۷۱.
- کوثر [آب ...]: ۷۹.
- کوجسغان (کوجسغان): ۴۶۹، ۴۷۱، ۶۸۹، ۹۹۰.
- کوچه شتربانان: ۷۸۳.
- کورک جایی: ۸۴۱.
- کورم: ۳۹۲.
- کوسو: ۳۱.
- کوشک زر (قصر زر): ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۷۳، ۹۱۲.
- کوشک میرزا شاه حسین (سرقله): ۸۳۸.
- کوکه: ۴۷۴.
- کوکیسیم: ۹۹۰.
- کوسر دوه: ۳۲۴.
- کوه البرز: ۸۲، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۷۷.
- کوه الوند: ۹۰، ۴۹۷.
- کوهدم: ۴۷۴.
- کوه دماوند: ۸۸۲.
- کوه سرخاب: ۱۰۴۴.
- کوه سلطان ویس: ۸۷۳.
- کوه قاف: ۸۵۳، ۸۶۳، ۸۶۲.
- کوهک [آب ...]: ۵۹۱.
- کوه گیلویه: ۹۴، ۲۰۰، ۲۳۵، ۳۲۸، ۳۲۹.
- ۳۹۴، ۴۷۵، ۶۴۳، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۰۷.
- ۷۱۴، ۷۲۲، ۷۳۶، ۸۴۱، ۸۸۸.
- ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۱۱، ۹۲۰، ۹۴۹.
- کهدستان: ۱۲۳، ۳۳۵، ۳۳۶.
- کهنگان [درب ...]: ۷۹.
- کیچ [ولایت ...]: ۱۹۲، ۲۱۳.
- کیف: ۳۴، ۳۵.
- «ک»
- گازرگاه هرات: ۲۴۵، ۴۷۳، ۹۸۸.
- گجرات: ۳۷۳، ۵۸۶، ۹۸۱.
- گجیل: ۷۸۵.
- گرجستان ۴۹، ۵۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۰، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۳۴، ۴۵۹، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۹۹، ۶۲۸، ۶۴۹، ۶۶۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۶، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۶۱، ۸۰۹، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۴۱، ۹۳۰، ۹۹۰، ۱۰۲۰، ۱۰۳۸، ۱۰۸۵.

۷۰۸، ۷۱۳، ۷۲۴، ۷۲۹، ۷۶۵
 ۸۱۶، ۸۷۳، ۹۱۹، ۹۲۳، ۹۷۶
 ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۱۰۰۴، ۱۰۵۴
 ۱۰۵۶، ۱۰۸۶، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰
 ۱۰۹۳

کیلانات: ۱۰۹۱

کیلان بیه پس: ۸۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲
 ۹۴۰، ۹۹۱، ۱۰۰۲
 کیلان لاهیجان (کیلان لاهیجان): ۸۸، ۴۷
 ۵۶۳

«ل»

لار: ۷۸، ۹۴، ۱۵۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۶۳۰
 ۸۲۶، ۸۸۲، ۹۰۳، ۹۱۲، ۹۱۹
 ۹۸۸

لاهیجان (لاهیجان): ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۸۸
 ۱۴۱، ۲۶۲، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴
 ۵۷، ۵۷۱، ۶۸۹، ۶۹۰، ۱۰۲۱۹۹۱
 لاهور: ۲۵۲

لحصا: ۹۸۹

لرستان: ۹۴، ۲۹۵، ۴۷۱، ۶۰۶، ۶۲۸
 ۸۲۶، ۸۵۴، ۹۱۹، ۹۳۶، ۹۷۶
 ۱۰۰۲، ۱۰۱۴

لشتن‌شاه (لشتن‌شاه): ۴۷۲، ۶۸۹

لنجان: ۹۱۰

لنجرود: ۱۱۹

لواسان: ۳۵۲

«م»

مارد: ۳۵۹

ماردین: ۹۵، ۱۳۵، ۹۳۳

مازندران: ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
 ۱۴۸، ۱۵۹، ۴۰۸، ۴۴۱، ۴۴۷

کرگان [آب ...]: ۳۹۵

کرما رود: ۶۹، ۷۰

گرم‌رود: ۴۳۰، ۶۸۰، ۷۰۵، ۷۵۵، ۸۲۸
 ۸۸۴، ۹۴۴، ۹۷۴

گرمیان: ۱۱۶، ۱۲۹

گزل دره (گوزل): ۱۴۷، ۱۷۰، ۳۳۱
 ۳۵۵

گسکر: ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۶۱۷
 ۱۰۹۰

گلدیگلشن: ۵۸

کلیجان: ۴۷۳

گنبد قطب عالم: ۷۳۴

گنبد کپک میرزا: ۹۸۱

گنبد میر علیشیر: ۱۴۷، ۳۹۱، ۴۵۰، ۹۳۸
 گنبد میر ولی بیگ: ۷۴۶

گنجه: ۶۹، ۳۱۷، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۲۰
 ۴۲۱، ۶۲۸، ۶۴۵، ۶۶۵، ۶۸۶

۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۱، ۷۲۲

۷۸۰، ۷۸۲، ۸۳۳، ۸۴۱، ۸۹۴

۹۷۳، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵

گور: ۳۶۸

گوری: ۳۷۰، ۳۸۳

گوك تپه: ۱۵۳

گوك داغ: ۸۶۸

گوگجه دنکیز: ۵۰، ۷۱۳

گیلان: ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۴۵، ۴۷

۶۲، ۸۴، ۸۸، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۶۳

۱۶۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۷۳

۲۶۴، ۳۶۶، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۸

۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴

۴۷۷، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۷۰، ۵۷۱

۵۸۱، ۶۰۷، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۸۹

- ۰۹۸۹، ۹۸۷، ۹۳۶، ۵۹۸
سراغه: ۱۰۱۸، ۹۳۸، ۷۷۹، ۷۷۸، ۲۹۶، ۰۱۰۶۵
سرعش: ۴۱۷، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۲۳، ۱۳۵، ۰۷۸۲، ۷۲۴، ۵۹۸، ۵۶۸
سرخاب: ۰۴۵۸، ۱۲۵، ۱۱۵، ۰۳۴۴
سرکوز: ۳۲۵، ۳۲۴، ۲۷۹، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۰۱۰۴۴، ۱۰۱۸، ۷۸۲
سرو: ۱۲۵، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۵۴، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۰۹۸۹، ۹۸۲، ۸۷۶، ۳۷۳، ۲۵۲
سرودشت: ۰۹۱۲
سروشاهجان: ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۰، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۶۴، ۲۶۵
۰۹۴۲، ۸۷۶
مزار بی بی دختران: ۰۲۹۰
مزار شاهزاده حسین: ۰۶۴۳، ۵۶۴
مزار شاه زنده: ۰۳۴۵
مزار شیخ العجم: ۰۳۳
مزار کجیل: ۰۵۸۴
مزدج: ۰۹۸۸
مزینان: ۰۷۳۲
مسجد پنجه علی: ۰۶۰۴، ۵۶۵
مسجد جامع اردبیل: ۰۱۲
مسجد جامع خواجه علیشاه: ۰۳۸۹
مسجد جامع قزوین: ۰۶۰۷
مسجد جامع قلعه قرشی: ۰۱۲۲
مسجد خواجه علیشاه: ۰۳۱
مسجد شیخ صفی: ۰۳۰۹
مسجد سراغیان: ۰۳۰
مسجد مظفریه: ۰۱۰۵۱
- ۰۶۹۰، ۶۶۵، ۶۳۰، ۶۱۴، ۵۹۱، ۵۵۹
۰۶۹۸، ۶۹۶، ۶۹۵، ۶۹۳، ۶۹۱
۰۸۶۹، ۹۳۰، ۹۳۲، ۹۵۰، ۹۷۶
۰۱۰۰۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹
ماورالنهر: ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۰۲، ۱۰۱
۰۱۱۶، ۱۲۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹
۰۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸
۰۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰
۰۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۶۳
۰۲۶۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۴۴، ۳۹۳
۰۴۱۶، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۴۳
۰۵۶۱، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۲۸
۰۱۰۷۲، ۹۹۶
ماه‌های وهوی (؟) [کتل ...]: ۰۸۱۷
ماه‌ی دشت: ۰۹۴۱، ۸۸۴، ۱۷۶
محمود آباد ۶۳، ۶۵، ۲۹۳، ۵۷۴
محمودی [قریه ...]: ۰۱۱۱، ۱۱۰
محمودی [نهر ...]: ۰۱۱۲
محلات: ۰۷۲۸، ۷۱۰
محلّه شتربانان: ۰۵۸۴
محولات: ۷۱۱، ۶۶۵، ۴۳۴، ۳۸۵، ۲۵۰
۰۱۰۴۷، ۸۸۷، ۸۸۹
مدرسه آستانه (قم): ۰۸۳۷
مدرسه دارالصفاء: ۰۹۰۹
مدرسه سلطان حسین بایقرا: ۰۷۴۱
مدرسه شاعرخی [عمارت ...]: ۰۹۳۸
مدرسه غیاثیه: ۰۹۳۲
مدرسه میرزا (هرات): ۰۷۳۶
مدرسه میرزا سلطان حسین (مدرسه میرزا): ۰۱۰۲۸، ۷۴۰
مدینه معظمه: ۰۳۳، ۱۰۰، ۱۳۸، ۲۳۸
۰۳۱۳، ۴۳۰، ۴۴۰، ۵۵۵، ۵۶۲

فهرست نام جایها

۱۱۷۵

، ۸۸۵ ، ۸۸۴ ، ۸۸۱ ، ۸۸۰ ، ۸۷۶
، ۸۹۶ ، ۸۹۵ ، ۸۸۹ ، ۸۸۷ ، ۸۸۶
، ۹۴۲ ، ۹۴۱ ، ۹۳۶ ، ۹۰۰ ، ۸۹۷
، ۹۸۲ ، ۹۸۱ ، ۹۷۴ ، ۹۷۲ ، ۹۴۵
، ۹۹۰ ، ۹۸۹ ، ۹۸۷ ، ۹۸۴ ، ۹۸۳
، ۹۹۳ ، ۹۹۴ ، ۹۹۸ ، ۹۹۹ ، ۱۰۰۳
، ۱۰۱۲ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۲۴ ، ۱۰۲۷
، ۱۰۳۴ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۳۸ ، ۱۰۴۱
، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۴
، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۴
، ۱۰۵۶ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۸ ، ۱۰۷۳
، ۱۰۷۶ ، ۱۰۸۳ ، ۱۰۸۸ .

مصر: ۱۱۷ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۳۲۳
، ۳۵۹ ، ۳۹۹ ، ۴۳۷ ، ۴۵۹ ، ۴۶۲
، ۵۴۰ ، ۵۴۹ ، ۵۷۱ ، ۵۹۴ ، ۹۲۱ .

مصرخ [دروازه ...]: ۷۴۱ .

مصلی: ۹۰۹ .

معبر جواد: ۶۹ .

مغان: ۲۷۸ ، ۵۸۱ ، ۷۶۱ ، ۷۶۷ ، ۱۰۳۸
مغانان: ۴۷۱ ، ۵۶۳ ، ۸۱۴ ، ۸۲۸ ، ۸۴۸
مغرب: ۶۳۷ .

مکران: ۱۹۲ ، ۲۱۳ .

مکه معظمه: ۳۳ ، ۱۰۰ ، ۱۳۸ ، ۳۹۲
، ۷۵۶ ، ۹۳۶ ، ۹۸۷ ، ۱۰۹۲ .

ملاطیه: ۳۵۹ .

ممسنی: ۳۳۴ .

مشاباد: ۲۸ .

منتشا ایلی: ۳۲۳ ، ۷۸۲ .

مندلی: ۱۹۰ .

مورا: ۳۲۳ .

موزه: ۱۲۹ .

مسجد نصریه: ۱۳۲ ، ۸۰۹ .

مسکاب (مسکاو): ۱۸۰ ، ۵۷۲ .

مسکاو ← مسکاب .

مشکین: ۱۰۴۸ .

مشهد بار کرسف کاشان: ۱۶۱ .

مشهد مادر سلیمان: ۹۱۲ .

مشهد محمود آباد (قم): ۶۷۰ .

مشهد مقدس: ۷۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۴۷

، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۸

، ۱۸۳ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۰۰ ، ۲۲۴

، ۲۲۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰

، ۲۵۱ ، ۲۵۸ ، ۲۶۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷

، ۲۱۳ ، ۲۲۲ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰

، ۳۴۷ ، ۳۴۹ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۶

، ۳۷۷ ، ۳۸۰ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶

، ۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۴ ، ۳۹۶

، ۳۹۷ ، ۴۰۱ ، ۴۰۷ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲

، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷

، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶

، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۲ ، ۴۴۶

، ۴۵۰ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۷

، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳

، ۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۱ ، ۵۷۰ ، ۵۸۱ ، ۵۸۸

، ۵۸۹ ، ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۶۲۷ ، ۶۲۹

، ۶۳۰ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳

، ۶۴۴ ، ۶۶۵ ، ۶۷۱ ، ۶۷۳ ، ۶۷۴

، ۶۷۵ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۲۱

، ۷۲۴ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۲ ، ۷۳۴

، ۷۳۵ ، ۷۳۷ ، ۷۴۶ ، ۷۴۹ ، ۷۵۰

، ۷۵۱ ، ۷۵۷ ، ۷۵۸ ، ۷۵۹ ، ۷۹۳

، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۸۰۹ ، ۸۱۱ ، ۸۳۳

، ۸۵۰ ، ۸۵۹ ، ۸۶۰ ، ۸۶۱ ، ۸۷۵

- موش: ۳۳۰، ۳۳۱.
 موصل [آب...]: ۲۱۷.
 مهادههند (مهادههن): ۹۹۸، ۷۹۷، ۵۸۴.
 مهتر جمال [خانه‌های...]: ۷۳۴.
 مهران رود: ۲۸.
 میانج (میانه): ۶۸۰.
 میان دوآب: ۷۷۸.
 میانسرای: ۸۱۵.
 میانه (میانج): ۷۷۲، ۷۶۲، ۷۶۱، ۶۱۸.
 ۸۰۸، ۱۰۸۷.
 میدان اسب شاهی: ۶۷۶.
 میدان اسب قزوین: ۷۶۰، ۶۹۲.
 میدان درب ناوقان: ۳۹۰.
 میدان سعادت: ۱۰۸۵، ۱۰۸۱، ۴۶۰، ۴۰۶.
 میدان سلطان: ۱۷۸، ۱۷۳.
 میدان صفی‌آباد: ۳۳۳.
 میدانجک: ۷۱۴.
 میمنه: ۱۱۵، ۱۴۱.
 سین‌گول: ۴۹.
- نراق قم: ۸۸۰.
 نزل آباد: ۷۵۱، ۷۵۲.
 نسا: ۱۲۷، ۲۶۶، ۲۸۷، ۴۵۳، ۹۸۲.
 ۹۹۳.
 نیشابور (نیشابور): ۷۱۲.
 نطنز: ۱۰۶۹، ۹۲۲، ۸۸۹، ۶۲۷.
 نظام آباد: ۴۰۶.
 نقش جهان: ۹۰۶.
 نهاوند: ۱۰۹۳، ۲۹۹.
 نهر شاهی: ۳۹۴.
 نهند: ۷۸۶.
 نیریز: ۸۲۸، ۳۲۷.
 نیشابور (نیشابور): ۳۰۹، ۲۵۱، ۲۲۴، ۱۸۸.
 ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲.
 ۷۱۳، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۶۵، ۴۳۵، ۳۱۳.
 ۱۰۲۴، ۹۸۲، ۹۸۱، ۸۸۹، ۸۸۵.
 ۱۰۸۸.
 نیک پی: ۶۱۸.
 نیک سر: ۱۲۴.

«و»

- وادی فاطمه: ۵۵۹.
 واسط: ۱۹۰.
 وان: ۳۲۴، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۲۸، ۲۱۵.
 ۳۵۲، ۳۴۲، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷.
 ۷۲۱، ۷۱۶، ۴۳۱، ۳۶۸، ۳۵۵.
 ۹۹۰، ۹۴۲، ۷۸۲.
 وراسین ری: ۷۰۹، ۶۴۹، ۶۰۷، ۳۰۸.
 ۸۷۴، ۸۳۴، ۷۶۶، ۷۱۳، ۷۱۱.
 ۱۰۷۲، ۹۲۳.
 ورس قهپایه قزوین: ۴۲۱.

«ن»

- ناصرآباد: ۴۰۶.
 نجد: ۸۱۱.
 نجف اشرف: ۲۳۶، ۲۱۸، ۱۰۰، ۹۴.
 ۷۷۳، ۴۳۰، ۳۷۴، ۳۶۴، ۳۲۲.
 ۹۳۵، ۹۳۴، ۹۳۲، ۵۹۴، ۸۱۱.
 ۱۰۴۱، ۹۸۰، ۹۷۹، ۹۴۷، ۹۴۰.
 نخجوان: ۱۴۷، ۱۳۹، ۱۳۸، ۷۰، ۶۹.
 ۳۵۶، ۳۴۴، ۳۴۲، ۱۷۰، ۱۵۲.
 ۶۲۸، ۳۹۱، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۲.
 ۸۳۲، ۸۳۱، ۷۸۲، ۷۵۷، ۷۱۰.

فهرست نام جایها

۲۱۷۷

، ۷۹۶ ، ۷۹۴ ، ۷۶۵ ، ۷۵۹ ، ۷۵۸
 ، ۸۸۰ ، ۸۷۹ ، ۸۷۸ ، ۸۷۶ ، ۸۵۰
 ، ۹۳۹ ، ۹۱۴ ، ۸۸۸ ، ۸۸۶ ، ۸۸۳
 ، ۹۸۸ ، ۹۵۰ ، ۹۴۸ ، ۹۴۵ ، ۹۴۰
 ۱۰۱۹ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۳ ، ۹۹۶ ، ۹۹۵
 ، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۴ ، ۱۰۲۳ ، ۱۰۲۲
 ، ۱۰۳۱ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۲۷
 ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۳۸ ، ۱۰۳۷ ، ۱۰۳۲
 ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۶ ، ۱۰۴۵
 ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۴ ، ۱۰۸۸
 هرسوز: ۳۵۲ ، ۶۶۷
 هری (هرات): ۱۴۸ ، ۲۳۳ ، ۷۴۸ ، ۹۸۸
 هزاراسب: ۲۸۷ ، ۲۸۸
 هزارجریب: ۱۴۰ ، ۱۵۹ ، ۴۶۱ ، ۶۶۵
 ، ۸۸۲ ، ۸۶۹
 هزاره: ۴۳۰ ، ۶۳۰
 هزاره: ۶۴۹
 هشت بهشت: ۷۵۳ ، ۷۷۱
 هشت بهشت: صاحب آباد تبریز: ۱۵۰
 مشترود: ۳۱
 هفت تنان: ۹۰۹
 هلمند: ۲۷۱
 علیه‌گراں: [قریه ...]: ۱۴۰
 همدان: ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۹۶ ، ۱۲۹ ، ۱۴۱
 ، ۳۷۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۰ ، ۲۹۹ ، ۱۵۹
 ، ۵۷۹ ، ۴۷۱ ، ۴۴۸ ، ۴۴۷ ، ۳۹۹
 ، ۶۸۸ ، ۶۳۰ ، ۶۱۷ ، ۵۸۳ ، ۵۸۲
 ، ۷۷۲ ، ۷۶۹ ، ۷۶۶ ، ۷۶۵ ، ۷۲۹
 ، ۸۱۶ ، ۸۱۱ ، ۸۰۲ ، ۸۰۰ ، ۷۷۳
 ، ۸۴۸ ، ۸۲۸ ، ۸۲۷ ، ۸۲۶ ، ۸۲۵
 ، ۸۸۵ ، ۸۸۴ ، ۸۷۴ ، ۸۶۶ ، ۸۵۳
 ، ۹۸۰ ، ۹۷۶ ، ۹۲۱ ، ۸۸۸ ، ۸۸۶

وروجرد: ۸۸۵

وزوان: ۸۲۸

وسطان: ۲۴۳ ، ۳۵۵ ، ۳۶۸

وشنوه قم: ۸۲۸

وندیک: ۵۶۴ ، ۵۶۹ ، ۵۷۷

ویجویه: ۷۹۸

«ه»

هبلرود: ۸۳ ، ۶۶۵ ، ۸۵۶ ، ۸۶۹

هرات (هری): ۸۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵

، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۳۲

، ۱۳۴ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹

، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳

، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱

، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹

، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶

، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱

، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۳۹

، ۲۴۱ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱

، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶

، ۲۶۷ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶

، ۲۹۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۳۵

، ۳۳۶ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۷۹ ، ۳۸۲

، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۸۴ ، ۳۸۸ ، ۳۹۱

، ۴۳۵ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲

، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۵۰ ، ۴۵۷ ، ۴۶۱

، ۵۵۱ ، ۵۵۹ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶ ، ۵۶۷

، ۶۳۱ ، ۶۴۱ ، ۶۴۴ ، ۶۸۸ ، ۶۹۱

، ۷۰۴ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۳ ، ۷۲۱

، ۷۳۰ ، ۷۳۲ ، ۷۳۴ ، ۷۳۶ ، ۷۳۷

، ۷۳۷ ، ۷۳۹ ، ۷۴۰ ، ۷۴۱ ، ۷۴۲

، ۷۴۳ ، ۷۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۴۹ ، ۷۵۵

«٥»

يام [قصبة ...]: ٣٢٧.

يزد: ٧٦، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ١١٧، ٢١٣،

٣٠٩، ٣٨٨، ٦٢٥، ٦٧١، ٧٢٤،

٧٥٩، ٨١١، ٨٢٥، ٨٢٨، ٨٤٦،

٨٤٨، ٨٥١، ٨٥٨، ٨٨٢، ٨٨٨،

٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٨، ٩٢١، ٩٢٢،

١٠١٣، ١٠٨١.

يلغز آقاج: ٢٣١، ٢٣٤.

يله گنبد: ٣١٣.

يمن: ٣٢٣، ٤٣٧، ٤٥٩، ٥٤٩، ٥٧١،

٩٩٠.

١٠٠٨، ١٠٢٤، ١٠٦٢، ١٠٧٣.

هند (هندوستان): ١٣٣، ١٦٩، ٢١٧، ٢٥٢،

٢٩٥، ٣٧٧، ٣٦٥، ٣٠١، ٣٩٦،

٤١٣، ٤٤٩، ٥٢٦، ٥٤٣، ٥٦٥،

٥٧٢، ٥٨٠، ٥٨٢، ٥٨٣، ٦٠٣،

٦٢٣، ٦٣٧، ٩٢٨، ٩٤٤، ٩٧٤،

٩٧٦، ٩٩٥، ١٠٣٥.

هند دکن: ٣٢٢.

هندوستان (هند): ٣٧٣، ٣٩٦، ٤٤٤،

٤٦٥، ٥٢٩، ٥٧٦، ٥٨٧.

هنير (?): ٢٤٣.

فهرست ملل و نحل

«آ»

٢٠٠، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠،

٢١١، ٢١٢، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣،

٢٢٤، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥١،

٢٥٥، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٦٥،

٢٦٥، ٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٥، ٣١٣، ٣٣٥،

٣٣٦، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٦٥، ٣٩٣،

٣٩٥، ٤١٢، ٤١٣، ٤٤٢، ٤٤٧،

٤٥٧، ٤٥٨، ٥٦٢، ٥٩١، ٦٢٣،

٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٤، ٧٨٠،

٨٩٧، ٩٠١، ٩١٣، ٩١٤، ٩٣٧،

٩٤٢، ٩٨٥، ٩٨٥، ١٠٠٢.

استاجلو، استاجلویان: ٤٩، ٥٠، ٥٥، ٥٧

٦٣، ٩٢، ٩٥، ١٦٠، ١٦٢، ١٧٠،

١٩٥، ٢٠٠، ٢١٣، ٢١٤، ٢٥٤،

٢٦٤، ٥٧١، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٦،

٦٠٧، ٦٢٣، ٦٨٨، ٦٨٩، ٧٠٠،

٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٩، ٧١١، ٧٣٠،

٧٣٢، ٧٣٩، ٧٤٢، ٧٥٨، ٧٥٩،

٧٦٣، ٧٦٧، ٧٧٩، ٧٨١، ٧٩٣،

٧٩٤، ٧٩٥، ٨١٤، ٨١٦، ٨١٧،

٨٥٣، ٨٦٦، ٨٨٥، ٨٨٦، ٩١٩،

٩٢٩، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٤، ١٠٢٣،

١٠٤٢، ١٠٣٤.

اسلام: ٢٠٩، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩،

٢٩٤، ٣١٧، ٣٥٢، ٣٧٠، ٣٧١،

٣٧٢، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٤،

آق قوینلو: ٤٥، ٧٤، ٧٦، ٩٠، ١٢٤،

١٣٣، ٧٦٤، ٩٣١.

آل احمد: ٢٠٧.

آل رسول: ٢٠٢.

آل عبا: ١٥٦.

آل عثمان: ٢٢٩، ٤٦٠، ٥٨٠، ٧١٨،

٧١٩.

آل علی: ٣٦٢، ٤٤٤، ٥٥٧.

آل یزید: ٥٨٣.

«الف»

اثنی عشر (مذهب...): ٤٦٣.

اتراك: ٣٨٩، ٣٩٣، ٤٦٧، ٥٩٨.

اخلو: ٣٤٦.

ارامنه خوی: ٨٤١.

ارشلوی (اراشلوی) افشار: ٨١٤، ٨٥٥،

٩١١.

اروسیان: ٥٧٩.

ازبک، ازبکان، ازبکیه (: اوزبک، اوزبکان،

اوزبکیه): ١٠٠، ١٠٩، ١١٠، ١١١،

١١٣، ١١٥، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١،

١٢٢، ١٢٣، ١٢٦، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٧،

١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٨، ١٦٩،

١٧١، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٠، ١٨١،

١٨٢، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧،

١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧،

«ت»

تاتار (تاتار): ۷۱۳، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۷۹

۷۱۴، ۷۷۸، ۹۲۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱

تاجيك، تاجيكان: ۲۸، ۱۹۳، ۲۴۵، ۲۴۵

۲۵۵، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۶

۴۳۰، ۴۶۰، ۴۷۷، ۵۶۳، ۵۸۲

۶۶۸، ۶۹۱، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۲۹

۷۳۲، ۷۳۳، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۶۱

۷۷۶، ۷۹۸، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۶

۸۴۶، ۸۶۱، ۸۶۸، ۹۰۲، ۹۹۶

۱۰۰۸، ۱۰۱۸، ۱۰۲۳، ۱۰۶۰

۱۰۷۵

تبرانيان: ۷۳، ۲۰۳، ۲۲۰

تتار (تاتار): ۲۰۹

تتاري: ۲۰۶

ترساين: ۴۰۹

تراكمه: ۴۵، ۱۰۷

ترك، تركان: ۱۹۳، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۰

۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵

۳۱۸، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۴

۳۹۹، ۴۰۶، ۴۳۰، ۴۶۰، ۵۸۲

۶۶۸، ۶۹۱، ۶۹۹، ۷۲۹، ۷۳۲

۷۷۶، ۷۹۸، ۸۲۶، ۸۳۶، ۸۴۶

۱۰۲۳، ۱۰۶۰، ۱۰۷۵

تركستاني: ۲۰۶

تركمان، تركمانلن: ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۴۳، ۳۷۷

۳۹۴، ۳۹۵، ۵۸۳، ۶۰۷، ۶۸۸

۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۱۲

۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۹

۷۳۰، ۷۴۰، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۸

۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۸۹، ۴۹۴

۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷

۵۴۳، ۵۶۹، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۴۸

۶۷۷، ۶۷۸، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۰

۷۷۶، ۷۸۹، ۷۴۸، ۸۷۵، ۹۰۱

اسمعيليه: ۵۸۲

اعراب: ۴۳۰

اعراب باديه: ۳۲۸

اعراب سعیدی: ۸۳۵

اعراب نمیری: ۸۳۵

افشار، افشاران، افشاريه: ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱

۲۱۴، ۲۸۹، ۳۱۶، ۳۴۵، ۵۸۸

۶۰۱، ۶۲۲، ۷۰۷، ۷۲۹، ۷۳۰

۷۴۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۱۸

۸۲۶، ۸۵۷، ۸۷۱، ۸۸۸، ۹۰۳

۹۱۲، ۹۴۹، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۲

۱۰۲۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱، ۱۰۷۷

افشاران کرمان: ۲۶۳

افشاران کوه گيلويه: ۸۵۷

افغان: ۳۰۲

اکراد: ۹۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۵۷

۳۶۰، ۳۶۹، ۷۶۱، ۷۸۸، ۸۳۲

۹۲۹

اکراد ديار بکر: ۶۴۳

اماميه [مذهب ...]: ۱۰۱، ۲۶۹، ۲۸۴

۳۹۸

«پ»

بايندریه: ۲۰۱

بنی امیه: ۷۳، ۹۳۱، ۱۰۱۰

بيات: ۶۰۱

«پ»

پرنالك: ۴۲

سادات خصالي: ۷۳۱.
 سادات شیخاوند: ۷۶۱.
 سادات عضدیه: ۶۲۷.
 سربداران سبزوار: ۴۱۲، ۴۴۷.
 سلاطین جغتای: ۴۴۳.
 سنی، سنیان: ۶۲، ۶۵، ۱۹۳، ۳۷۴، ۳۷۵.
 ۴۶۶.
 سنیان قزوین: ۳۷۵.

«ش»

شافعی: ۸۹۹، ۹۳۱.
 شاملو، شاملویان: ۴۹، ۵۵، ۸۳، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۱۳،
 ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۲۱، ۶۰۳،
 ۶۰۵، ۶۳۴، ۶۸۹، ۶۹۹، ۷۰۰،
 ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱،
 ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۱،
 ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵،
 ۸۰۴، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۳۵،
 ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۷۸، ۹۱۹،
 ۱۰۱۵، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۳۵،
 ۱۰۳۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۹، ۱۰۳۷،
 ۱۰۳۸، ۱۰۵۶، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶،
 ۱۰۶۹، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۵،
 ۱۰۸۴.
 شروانیان: ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۲۵۶، ۲۷۹،
 ۲۸۲، ۳۴۱، ۳۷۲.

شریعت مصطفوی: ۵۹۷.

شیخاوند، شیخاوندان: ۸۱۴، ۱۰۰۱.

شیخلو: ۸۸۸.

شیعه: ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۹۳، ۳۷۵،
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۴۲، ۵۹۸، ۷۷۳.

۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۲۹،
 ۹۳۳، ۱۰۲۶، ۱۰۲۸، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵،
 ذوالقدران شیراز: ۲۶۳.
 ذوالقدران فارس: ۸۵۷.
 ذوالقدرلو: ۵۷.
 «ژ»

رستمدراریان: ۸۱.

رشتیان: ۸۷.

روملو، روملویان: ۱۶۲، ۶۰۱، ۶۳۲،
 ۶۴۵، ۶۸۵، ۷۴۱، ۷۴۹، ۱۰۲۴،
 رومیه، رومیان، رومی: ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶،
 ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۱،
 ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۲۶۳، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۲،
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،
 ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲،
 ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶،
 ۳۵۷، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۳۱، ۴۵۸، ۳۵۹،
 ۴۹۸، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۰،
 ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۹، ۶۷۶، ۶۷۷،
 ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۳،
 ۷۰۰، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۱،
 ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۶، ۷۹۱،
 ۷۹۲، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۳۲، ۸۷۱،
 ۸۸۴، ۹۲۰.

«ز»

زنگنه: ۸۱۷.

«س»

سادات افطسی: ۲۱۸.
 سادات حسینی اصفهان: ۶۲۳.

فهرست ملل و نحل

شیعی، شیعیان: ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۳۷، ۴۰۸، ۴۳۰، ۴۶۶، ۵۸۸، ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۷، ۷۵۳، ۹۱۷.

«ص»

صفوی، صفویه: ۳، ۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۸۵، ۳۹۰، ۴۴۳، ۵۵۲، ۶۷۷، ۷۱۷، ۸۰۲، ۸۲۳، ۹۲۳، ۹۳۴، ۱۰۴۷.

صوفی، صوفیان، صوفیه: ۴۲، ۴۷، ۵۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۴۶، ۵۷۰، ۵۷۴، ۷۸۲.

صوفیان تکللو: ۱۱۶، ۱۱۷.

صوفیان جیلانی: ۴۳۵.

صوفیان روم: ۱۲۴.

صوفیان مرنند: ۷۸۲.

صوفی‌گری: ۲۰۸، ۶۰۸، ۶۸۶، ۶۹۳.

«ع»

عاد: ۸۴۰.

عباسیه: ۷۳، ۲۷۳، ۹۳۱، ۱۰۱۰.

عبیدیه، عبیدیان: ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۷۸.

عجم: ۱۸، ۵۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶.

عرب: ۱۸، ۵۷، ۵۸۲، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶، ۳۶۴.

عربان بادیه: ۳۶۴.

عربگیرلو: ۲۰۱، ۲۷۸، ۲۹۳.

علوی: ۲۷۱.

علویه: ۶۰.

«غ»

غرجستانیان: ۱۳۹.

غریبلر: ۵۷۱.

۱۱۸۳

«ک»

فرنکیان: ۴۵۸، ۴۶۴، ۵۶۹، ۵۷۸، ۵۷۰.

«ق»

قاجار: ۲۰۱، ۶۰۱، ۶۲۳، ۷۰۹، ۷۸۶.

قزاق: ۹۲۳، ۹۳۳، ۱۰۲۳.

قبران: ۷۳۹.

قراداغیان: ۶۰۴.

قراقوینلو: ۵۱، ۹۳۱.

قرامانلو: ۷۷، ۶۸۶.

قزاق: ۲۰۹، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱.

قزلباش، قزلباشان، قزلباشیه: ۳۸، ۷۶، ۷۷.

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳.

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۸۵.

۱۸۶، ۱۸۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲.

۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴.

۲۸۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۴.

۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶.

۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰.

۳۶۰، ۴۷۰، ۶۰۲، ۶۳۳، ۶۷۴، ۶۷۷.

۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۹.

۷۰۷، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۵.

۷۴۵، ۷۴۶، ۷۵۷، ۷۷۰.

۷۷۵، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵.

۷۸۷، ۷۸۸، ۸۰۹، ۸۲۹، ۸۳۰.

۸۳۱، ۸۳۶، ۸۴۷، ۸۶۹، ۸۸۱.

۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۱، ۹۰۲، ۹۳۴.

۹۳۷، ۹۳۹، ۱۰۰۱، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶.

۱۰۲۱، ۱۰۳۳، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴.

قورخلویان: ۸۳۶، ۸۳۸.

«ک»

کرد، کردان: ۹۱، ۲۰۱، ۲۹۳، ۳۲۲.

۷۳۷، ۷۶۷، ۷۷۸.

کردان دلالی: ۶۶۹.

«گ»

گبران: ۱۳۷، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۸۴، ۴۰۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۵۸، ۵۵۹.

گرجی، گرجیان: ۱۳۹، ۱۳۷، ۵۷، ۵۶، ۲۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۷۳، ۶۰۱، ۱۰۰۱.

گیل: ۵۷۱، ۹۹۱.

گیلانیان: ۲۶۲.

گیلکان: ۱۶۲، ۱۶۳، ۴۶۱، ۴۷۴، ۵۷۰، ۵۷۱.

«ل»

لوزگی: ۶۸۲.

«م»

مسلمان، مسلمانان: ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۱.

خلاصة التواريخ

۲۳۳، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۵۲، ۳۸۱،

۳۸۲، ۳۸۹، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۵۶،

۶۰۴.

مصريان: ۱۳۵.

موسیلو: ۴۲، ۲۰۱.

«و»

ورساق: ۵۵، ۶۰۱، ۶۲۳، ۹۴۳.

«ه»

هرویان: ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۶۱.

«ی»

یقه ترکمان: ۲۸۸، ۵۷۶.

ینکچری، ینکچریان: ۱۲۴، ۱۳۰، ۲۳۰،

۲۴۳، ۲۴۴، ۳۰۰، ۳۲۶، ۳۵۷، ۳۶

۳۷۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۷۱، ۵۷۸،

۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۷.

فهرست مشاغل و مناصب

ایلچی، ایلچیان: ۲۱۱، ۱۴۱، ۱۳۵، ۱۲۹

۰۴۱۹۳۶۳، ۲۹۵

«ب»

باشلیغ: ۱۶۴، ۲۵۹، ۲۸۶، ۳۰۹، ۳۲۰

۰۳۲۰، ۳۰۹

باشلیغ اکابر: ۳۵

بالغچی: ۲۹

بتکچی: ۳۰، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۶۵

۰۳۹۸، ۲۸۲، ۲۰۲

برات داران: ۲۵۷

بوی نوکر: ۳۲۸

بیگلر بیگی، بیگلر بیگیان: ۵۴۶، ۵۸۰

۰۶۰۹، ۵۶۷، ۵۹۹

«پ»

پاشا، پاشایان: ۱۳۰، ۲۴۴، ۳۲۳، ۳۳۵

۰۵۴۶، ۴۵۸، ۴۰۲، ۳۹۸، ۳۶۳، ۳۶۰

۰۶۰۲، ۵۶۸

پروانچی: ۶۲۷

پیشماز: ۴۲۸

«ت»

تابوت تراش: ۱۰۰۷

تحصیلدار: ۴۷۰، ۸۲۷، ۱۰۶۱

ترخان: ۱۱۹، ۴۳۵، ۶۰۱، ۹۸۶

ترخانی: ۷۱۰

تفنگچی، تفنگچیان: ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۸

۰۳۷۶، ۳۴۸، ۳۳۶، ۳۲۱

«آ»

آوجی باشی: ۲۳۵

آلای ییگی: ۳۳۰

آختاچی- آختچی: ۲۹، ۳۲۵

آقایان: ۶۲۷

«الف»

استر بانان: ۲۹

اعتمادالدوله: ۴۷۱، ۵۵۹

امرای تائین: ۳۲۱، ۴۱۰، ۷۵۷

امرای خورده: ۴۷۳

امرای درخانه: ۳۰۷، ۳۴۶

امرای سنجق: ۳۰۰

امیر آخور: ۲۴۰، ۳۸۶

امیرالامراء: ۱۷۴، ۲۱۵، ۵۶۸، ۷۶۷

امیرالامرای ایران: ۱۹، ۹۲۷

امیر دیوان: ۳۵۳، ۵۵۹، ۷۶۵، ۹۳۵

۰۹۷۶

امیر دیوان صدارت: ۸۴

امیر سنجق: ۲۴۴

امیر دیوان صدارت: ۸۴

اوارجه نویس: ۸۱۶

ایشک آقاسی: ۱۷۰، ۳۷۶، ۴۳۳، ۴۶۱

۰۴۶۹، ۵۸۹، ۶۰۹، ۸۰۶، ۹۵۱

۰۱۰۶۱، ۱۰۵۹

ایشک آقاسی باشی: ۵۸۹

ایشک آقاسی باشی حرم: ۱۰۷۸

«ح»

حکیم (طیب): ۲۲۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۴۳۰، ۴۵۲، ۶۰۰.

«خ»

خادم باشی: ۳۳۸، ۳۹۱، ۵۸۸، ۷۵۶.
خطیب: ۴۵۵، ۴۵۶.
خلیفه (مقامی در میان صوفیان صفوی): ۶۸
۱۶۲، ۲۴۱، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۷۱،
۵۶۳، ۵۸۱، ۲۱۰، ۲۴۶، ۲۴۸،
۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۱۶،
۳۳۱، ۳۳۲.

خلیفه الخلفا: ۴۹، ۹۵۰.

خوانسار: ۶۲۷.

خواندگار، خوندگار (لقب سلطان عثمانی):
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵،
۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰،
۳۰۰، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۶۸، ۳۶۹،
۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۹، ۴۳۳،
۴۳۶.

«د»

داروغه، داروگان: ۱۰۹، ۱۷۱، ۲۳۸،
۳۸۲، ۴۱۴، ۹۸۲، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸،
داروغگی: ۳۴۶.
دبیر: ۱۰۵۹.
دده: ۷۷، ۱۰۰، ۱۱۰.
دروازه بان: ۲۲۰.
دواتدار: ۲۲۴.
دیوان بیگی: ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۶۲۳.
دیوان بیگی باشی: ۶۸۱، ۷۶۳.

تفنگچی باشی: ۱۹۰، ۳۹۵، ۴۷۳.

تفنگچیان خاصه شریفه: ۴۷۵، ۴۷۶.

تمغاچی، تمغاچیان: ۳۲۰، ۳۳۳.

تواچی، تواچیان: ۴۹، ۸۳، ۱۰۸، ۱۷۰،

۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۱.

تواچی باشی: ۲۸۸.

توپچی، توپچیان: ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳،

۳۲۱، ۳۶۰، ۳۸۸.

توپچی باشی: ۲۸۱، ۲۸۸.

تولیت: ۴۴۰.

تولیت آستانه عرش منزلت [حضرت رضا (ع)]:

۴۶۰.

تولیت آستانه مقدسه [مشهد مقدس]: ۴۳۹،

تولیت حظیره مقدسه (اردبیل): ۴۴۰، ۵۵۰.

تولیت دارالارشاد اردبیل: ۴۴۰.

تیولدار، تیولداران: ۳۸۲.

۳۹۴، ۹۸۲.

«ج»

جباچی: ۶۲۳.

جلودار: ۶۱.

جلودار جلوی خاصه شریفه: ۱۰۴۷.

«چ»

چاشنی گیر: ۴۱۸، ۴۳۱.

چاشنی گیر باشی: ۸۲۹.

چاوش، چاوشان: ۱۳۶، ۳۳۱، ۲۴۴.

چاوش باشی: ۴۰۳، ۵۶۰.

چترداری: ۵۱.

چرخچی، چرخچیان: ۷۷، ۹۲۰، ۱۲۴،

۱۳۰، ۳۳۶، ۳۹۵، ۴۲۰.

چکمه دوز: ۵۸۶.

«ر»

رکابدار خاصه شریفه: ۱۰۰.

«ز»

زرگر: ۵۱۰.

زرگرباشی: ۸۴۲.

«س»

سالار بزرگ: ۴۷۴.

سپهسالار: ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲.

سبزی فروش: ۵۸۶.

سرکاران آستان قدس: ۳۸۰.

سرکار خاصه شریفه: ۴۷۳.

سرهنگ، سرهنگان: ۶۷، ۱۷۵.

سفروچی: ۱۰۰، ۳۸۸، ۲۴۴.

سنجق بیگی: ۷۸۳.

«ش»

شیخ الاسلام: ۵۵۵، ۶۱۴.

شاطر: ۴۳۴.

شیرهچی: ۹۳۴.

شیرهچی باشی: ۱۳۱.

«ص»

صاحب دفتر: ۶۱۳.

صحاف: ۵۱۰.

صدر، صدارت: ۸۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۷،

۱۲۶، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰،

۱۹۵، ۲۱۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۰،

۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۱۴،

۳۹۲، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۷۰، ۵۶۱،

۵۶۵، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱.

«ض»

ضابط: ۴۱۴.

ضابط محصولات خاصه شریفه: ۸۵۲.

«ط»

طبيب (حكيم): ۲۹۳، ۴۴۰.

طغرا نویسان: ۲۷۱.

«ع»

علاقه بند: ۵۵۵.

علمدار خاصه شریفه: ۳۱۲، ۹۶۱.

عمله بیوتات: ۶۱۸.

غ

غلام خاصه شریفه: ۹۱۲.

«ف»

فراش، فراشان: ۳۷۶، ۱۰۷۵.

فرمانفرمای آنادولی: ۵۶۸.

فرمانفرمای شروان: ۳۸.

فرمانفرمای عراقین: ۳۴.

فرمانفرمای قرمان: ۴۰۲.

فواکه فروش: ۵۱۶.

«ق»

قاپوچیان: ۲۴۲، ۶۰۴.

قاپوچی باشی: ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۱.

قابله: ۲۲۸.

قادر اندازان: ۵۷۷، ۵۷۹.

قاضی: ۸۴، ۹۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۴۹، ۲۵۷،

۲۶۱، ۲۷۳، ۳۴۲، ۳۸۸، ۳۴۵،

۴۵۴، ۵۶۵.

قاضی القضاة: ۳۶۳، ۱۰۶۵.

قاضی معسکر، قضاة معسکر: ۴۳۵، ۴۳۸،

۵۶۱، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱.

قراول، قراولان، قراولی: ۱۷۱، ۲۱۱، ۲۱۲،

۳۳۱، ۳۴۲، ۳۶۸، ۳۷۷.

قضای عسکر: ۴۳۸.

قضای دارالسلطنة قزوین: ۴۴۶.

قلنجی، قلنجیان: ۲۸، ۳۴۶، ۳۶۶، ۳۹۵

قورچی، قورچیان: ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶،

۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۳،

۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۳،

۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۲۰، ۳۲۱،

۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰،

۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۳۷،

۴۷۵، ۴۷۶، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴،

۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۱،

۶۱۲

قورچی باشی: ۸۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۶،

۲۰۳، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۴،

۲۷۸، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۶۰،

۳۶۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۶، ۴۰۹،

۴۳۵

قورچی تیروکمان: ۳۶۰، ۴۰۶، ۴۱۵،

قورچی خاصه شریفه: ۶۸۱.

قورچی شمشیر: ۱۰۶۹.

قورچی گری: ۱۰۷۱.

قوشچی: ۸۳۸، ۸۵۴.

قوللر آقاسی: ۲۷۵، ۳۲۹.

قیجاجی: ۳۹۷، ۱۰۳۴.

قیجاجی باشی: ۶۲۳.

«ک»

کاتب دفترخانه: ۲۴۷.

کدخدای: ۱۰۵۹.

کدخدایان کل: ۳۸۲.

کدخدایان محلات و بازار: ۴۰۳.

کشیکچیان: ۶۰۴.

کفشداری: ۶۲۷.

کلانتر، کلانتران: ۶۳، ۷۹، ۹۳، ۱۰۱،

۱۳۹، ۲۱۱، ۲۴۶، ۳۸۲، ۴۱۰.

کلید داری: ۷۵۶، ۹۵۷.

کوتوال، کوتوالی: ۲۴۵، ۲۸۰، ۳۲۱،

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۱، ۵۵۴.

«گ»

گازر: ۸۵۶.

گرکیراق: ۵۹۸.

گهوارهگر: ۱۰۰۷.

«ل»

لشگر نویس، لشگر نویسان، لشگر نویسی:

۲۰۰، ۹۲۲، ۱۰۷۴.

لله، للگی: ۴۹، ۵۲، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۱۰۰،

۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۴،

۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۳۸۰، ۳۹۷،

۴۰۹، ۴۵۷، ۴۷۱، ۴۷۵، ۵۶۷.

«م»

متولی: ۲۸۸، ۳۱۶، ۳۸۱.

متولی دارالارشاد اردبیل: ۳۴۴.

متولی مشهد مقدس رضوی: ۵۸۸.

محاسبان: ۲۰۳.

محتسب: ۴۵۵، ۴۵۶.

محتسب الممالک: ۳۴۰، ۹۵۹، ۳۴۰.

محصل، محصلی: ۳۴۸، ۶۱۲.

محلان: ۵۹۷.

مستوفی، مستوفیان: ۲۰۳، ۳۶۲، ۴۱۴،

۵۸۷، ۹۷۳، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۲،

۹۸۲، ۹۸۶، ۹۹۰.

مستوفی الممالک: ۲۱۸، ۶۹۶.

مستوفی دیوان اعلی: ۹۴، ۱۰۵۹.

مستوفی بقایا: ۷۲۳.

فهرست مشاغل و مناصب

- مستوفی قورچی، قورچیان: ۱۰۷۰.
مشتلقچیان: ۴۱۶.
مشرف، مشرفی: ۱۲۱، ۴۱۴.
مطهران: ۵۹۹.
معرف اردوی همایون: ۲۷۴.
معلم: ۵۹۹.
معلمه: ۵۹۹.
معمار: ۷۹.
ملازمان: ۲۳۵.
ممیزی ملوکات: ۷۱۰.
منجم: ۲۹۶.
منشیان: ۲۰۳.
منشی دیوان اعلی: ۵۹۰.
منهیان: ۱۹۸، ۹۲۱.
مهردار: ۵۵، ۸۸، ۹۰، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۳۶، ۴۷۱، ۴۷۶، ۵۷۱، ۶۰۱، ۶۱۱.
میرآخور: ۴۰۸، ۴۰۹.
میراردو: ۲۷۰، ۳۴۳.
میر دیوان: ۳۶۴.
میر نظام: ۷۲۱.

«ن»

- ناظر: ۷۰۸.
ناظرالمالک: ۵۸۲.
ناظر اسوال صونک: ۵۱۷.
ناظران بیوتات: ۶۱۸.
ناظر بیوتات خاصه شریفه: ۴۳۵.
نایب الوکاله: ۵۹۹.

- نقaban: ۳۵۵.
نقاری: ۷۹.
نقاشی: ۷۹.
نقب چیان: ۳۸، ۳۲۱.
نقیب: ۲۳۷، ۳۳۴، ۵۶۱.
نویسنده دفترخانه همایون: ۶۱۸، ۶۲۳.
نویسنده لشکر: ۶۱۸.
«و»
وزارت: ۶۹۸.
وزارت استرآباد: ۵۷۶.
وزارت اعظم: ۳۶۴.
وزارت اعظم دیوان اعلی: ۵۷۶.
وزارت خراسان: ۲۱۲، ۶۱۳.
وزارت دیوان اعلی: ۱۱۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۳۶۴، ۵۸۷.
وزارت کل ممالک خراسان: ۳۴۹.
وزارت کل ولایات کرمان: ۹۲۱.
وزارت محال خاصه شریفه: ۷۴۸.
وزارت مملکت: ۴۴۶.
وزیر اعظم: ۲۱۶، ۳۶۹، ۳۹۸، ۴۵۹، ۶۲۱، ۹۴۵، ۹۹۰.
وزیر ثالث: ۵۶۸.
وزیر ثانی: ۳۳۸، ۳۴۲.
وزیر خاصه شریفه: ۲۸۸.
وزیر خراسان: ۳۹۱.
وزیر داروغه اصفهان: ۱۵۱.
وزیر دیوان اعلی: ۲۱۸.
وزیر عراق: ۴۰۹.
وزیر قم: ۸۳۵.
وزیر قورچیان: ۲۲۵، ۶۱۸، ۱۰۵۵.
وزیر قورچی باشی: ۴۳۶.

يساول باشى مردم: ۳۶۳، ۴۳۱، ۸۲۸،
 ۹۸۴، ۹۸۵.
 يساول باشى ديوان: ۴۴۲.
 يساول قور: ۵۸۲.
 يساول قورچى: ۴۶۷.
 يساول مجلس بهشت آئين: ۴۶۸.
 ينكچرى، ينكچريان: ۱۲۴، ۱۳۰، ۲۳۰،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۰۰، ۳۵۷، ۳۲۶،
 ۳۷۲، ۵۷۸.
 يوزباشى، يوزباشيان: ۶۱، ۲۰۳، ۲۱۴،
 ۲۱۷، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۶۸،
 ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۸، ۴۷۳، ۶۰۲، ۶۰۳.

وزير مملكت خراسان: ۲۱۷.
 وكالت در خانه: ۲۱۵.
 وكالت شاهى: ۴۲۲، ۵۵۹.
 وكالت نواب اعلى: ۳۰۷.
 وكالت نواب شاهى: ۴۰۶.
 وكيل: ۷۸، ۹۸، ۱۰۰، ۲۷۰، ۶۰۱.
 وكيل السلطنة: ۳۶۴، ۴۴۱.

«ى»

يرتاولان: ۴۱۲، ۵۶۳.
 يساقچى: ۴۰۸.
 يساول، يساولان: ۹۳، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۳۷،
 ۲۴۲.

لغات - ترکیبات - اصطلاحات

«آ»

- آتالیق (آتالیق) : ۳۸۷.
آتش دادن (شلیک) : ۱۸۲.
آتشک (بیماری) : ۹۵۹.

«الف»

- اتابکی : ۹۸۲.
اتاق (اتاق) : ۴۰۶.
اتاقه : ۱۹۹.
احکام ثبتي و بیاضی : ۳۶۶.
اخترمه (غنیمت جنگی) : ۳۵۴، ۳۳۱.
ادونخانه : ۶۰۷.
اردو بازاری ، اردو بازاریان : ۱۲۳، ۲۹.
۱۸۲، ۹۳۴، ۹۴۱.
ازناوران (به زبان گرجی ، مردان دلاور) :
۱۳۷، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۵۰، ۳۵۱ ،
۳۵۱، ۳۷۱، ۳۸۳، ۴۲۰، ۴۲۱ ،
۴۳۴.

اسب انداختن : ۱۷۶.

اسب بدو : ۴۳۷، ۶۶۹.

اسب تازه زور : ۲۳۵.

اسب جنیت : ۱۸۲.

اسب یوز : ۲۴.

استر پالانی : ۲۹.

استر جامی : ۹۸۴.

اشرفی قبروسی : ۴۳۶.

النک : ۱۴۱.

النک نشین : ۲۶۶.

الکا : ۹۰، ۱۶۹، ۱۹۵، ۵۱۹.

الوس : ۹۰، ۳۰۱، ۳۷۷، ۱۰۶۵.

انگور آبی : ۵۱۹.

انگور حسینی : ۵۱۹.

انگور صاحبی : ۵۱۹.

انگور فخری : ۵۱۹.

انگور نوری : ۵۱۹.

اویماق، اویماقات : ۴۹، ۵۰، ۸۰، ۸۹،

۱۶۲، ۳۳۵، ۹۶۴، ۱۰۶۹.

ایلچیداری : ۵۸۹، ۲۰۸.

ایلچیری : ۷۷، ۲۰۸، ۲۹۶، ۴۰۸، ۴۲۰.

ایلغار : ۵۳، ۷۰، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۱۳۷،

۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۳۳، ۲۳۵،

۲۸۴، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۷،

۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۳،

۳۴۶، ۳۴۷ ...

ایناق : ۱۹.

«ب»

باب اعلی (اله قایی) : ۶۰۴.

باد نمودن (باد زدن) : ۱۶۶.

بازیافت : ۲۴۶.

باشلیغ : ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۲.

باشلیغ برانغار : ۲۵۲.

- بدرو (منفذ آب): ۴۱۳، ۴۱۴.
 بدرگ (یدگهر، بد طینت): ۹۹.
 برانغار (جناح راست سپاه، به مغولی): ۱۸۱.
 برج کبوتر: ۳۱۲.
 بلوکاتیان: ۲۶۰.
 بیت اللطف: ۲۳۳، ۲۶۶.
 بیوتات معموره: ۵۵۰.
 بوزه خانه (شرابخانه): ۲۳۳.
 «پ»
 پارچه (درستن بمعنی نوعی کشتی): ۵۷۰.
 ۵۶۴
 پرسش (بازجویی): ۸۷.
 پرسش تعزیت (تسلیت): ۴۶۰، ۱۴۲.
 پرسش دیوان: ۳۸۵.
 پس سرکردن (از سر باز کردن): ۴۱۷.
 پروانچه: ۱۴۹، ۳۳۷، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۶۱.
 ۵۵۰.
 پیش بند رودخانه (سد): ۱۵۴.
 پیره (پیر، مقتدا): ۲۴.
 پینکی (چرت، بغض چ): ۳۷۸.
 «ت»
 تاج دوازده ترك حیدری: ۴۵.
 تالان: ۵۴، ۳۳۵، ۶۰۶.
 تیرانیان: ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۶۱.
 تتماج (به ترکی نوعی آتش): ۶۱۱.
 تخته بند (سنگر باچوبهای بر روی هم انباشته): ۴۷۲.
 تخته پل: ۱۰۶۶.
 تخته کلاه: ۴۵۵، ۴۵۶.
 ترجمان: ۱۱۴.
 تریاکی: ۴۷۵.
 تریاکی گذره: ۵۸۴.
 تک پا (جان به تک پا برون بردن، جان بدر بردن): ۷۲.
 تلند (تلنده؟ کج زبان): ۲۴۵.
 تمسک سپردن (سند دادن): ۷۲۱.
 تمسک نوشتن: ۵۸۰.
 تمغاچی زاده (به معنی مجازی نوعی تحقیر): ۳۳۵.
 تمغاوات: ۴۴۹، ۵۹۷.
 تنکه طلا: ۳۵۱.
 تنکه نقره: ۹۳۰.
 توپ اندازی: ۵۷۷.
 توپ فرنگی: ۳۰۰.
 توجیهات: ۵۹۷.
 توشه دان: ۴۷۳.
 ۸۱۰.
 تومان تبریزی: ۳۱۶.
 تیپ: ۷۸، ۳۵۷، ۴۰۳، ۴۱۲، ۸۵۴.
 ۱۰۶۱، ۱۰۶۰.
 تیپ بستن: ۷۹۱.
 تیول: ۱۹۵، ۲۱۸.
 «ج»
 جارویساق: ۳۱۶، ۱۰۷۷.
 جامیش (گاومیش): ۳۵۴.
 جاقی: ۲۱۲، ۲۱۷، ۶۴۰.
 جبه: ۲۷۴.
 جبه خانه خاص: ۲۸.
 جذوار (نوعی دارو): ۳۴۰.
 جرگه شکار: ۲۹، ۱۱۶، ۳۴۰، ۴۷۶.
 جعبه دان (ترکش): ۲۸۸.
 جلدو: ۴۴۷، ۶۱۷.
 جلودار: ۶۱.

- جلوریز (سریع): ۱۰۹.
جلوکشیدن (عنان کشیدن): ۶۰۳.
جلوگردانیدن (عنان بازگردانیدن): ۱۳۱.
جوانغار (سناج چپ سپاه): ۷۷۹، ۱۸۱، ۱۲۳.
جوق: ۳۳۴.
جیقه: ۱۰۴۹.
- «ج»
چارطاق (آئین): ۵۱۵.
چهارسوق: ۹۵۰.
چارق: ۷۰۴.
چارو (نوعی ساروج): ۸۵۲.
چاوش: ۹۸۴.
چپانیان (با تشدید پ بمعنی مردم بی سروپا):
۹۶۶.
چترداری: ۵۱.
چترواتاق: ۳۹۰.
چراغخانه: ۸۶۸.
چله خانه: ۱۱۷.
- چماق مرصع: ۵۸۹.
چنداول (عقب دار سیاه): ۳۲۹، ۳۱۸.
۹۶۴، ۳۳۱.
چوب بندی: ۹۷۰.
چوب مصالح و اسلاك: ۸۳۷.
چول (بیابان): ۳۹۴، ۳۲۵، ۱۸۳.
چول ساختن (خالی از سکنه نمودن): ۲۱۷.
- «ح»
حلوی قندی: ۵۱۸.
حواله ساختن (نشانه و هدف گرفتن): ۳۶۰.
حویج خانه (آشپزخانه): ۱۶۸.
- «خ»
خارش چنگ: ۵۱۲.
- خانه کوچ: ۳۳۲، ۲۲۰.
خریژه ابدالی: ۵۱۸.
خریژه باباشیخی: ۵۱۸.
خریژه ببری: ۵۱۸.
خریژه خسروی: ۵۱۸.
خریژه سبز خط: ۵۱۸.
خریژه صبح سعادت: ۵۱۸.
خریژه میرزایی: ۵۱۸.
خروار صدمنی: ۳۲۶.
خفی و جلی [قطعه...] (بمعنی خط ریز و درشت): ۵۱۶.
خوش نویس مقرر: ۷۳۵.
خون گرفته (قاتلی که قتل پاپیچ اوشده): ۲۲۱.
خیر باد: ۵۵۲، ۳۶۳.
خیمه پیشخانه: ۸۷۸.
خیمه زرکش: ۶۲۸.
- «د»
دارالضرب: ۶۱۱.
دارالقضا: ۴۵۵.
دانگ: ۳۰۸.
داوطلبیدن: ۸۱۳.
ددگی: ۹۶۷.
دریندان (محاصره): ۲۲۳.
دستگردان: ۳۹۶، ۳۹۴.
دفا تر خلود: ۱۰۵۳.
دفتر خانه خاصه: ۹۰۶.
دماغ خشکی: ۸۱۷.
دواسیه: ۷۵۸.
دودانگ شب: ۸۰۶.
دوشک اغلانی: ۸۶۵.

- دوشلک حکمی: ۴۲۱.
دوشلک وکالت: ۵۸۷.
دولتخانه، دولتخانه مبارکه، دولتخانه همایون
۳۱، ۴۹، ۷۹، ۲۱۴، ۲۸۰، ۳۲۲،
۴۰۰، ۴۰۶، ۳۰۸، ۴۱۰، ۴۱۸،
۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶،
۹۲۳، ۱۰۵۸، ۱۰۶۳، ۱۰۷۰.
دینار تبریزی: ۲۲۱، ۲۷۲.
دیوار بست: ۲۴۷، ۳۳۶.
دیوان اعلی: ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷، ۳۵۱.
دیوانخانه، دیوانخانه مبارکه: ۴۰۸، ۵۵۲،
۵۵۵.
«ر»
راهبر بضم «ب» بمعنی راهن: ۴۴۶.
رسم الوزاره: ۴۵۵.
رونده (تندرو): ۷۱۳.
رهاوی (مقامی در موسیقی): ۱۰۰.
ریش سفیدی: ۶۶۴.
«ز»
زبان گیری (کسب اطلاع از فردی از لشکر
حریف): ۲۳۵، ۳۶۸.
«س»
ساجق (هدیه قبل از جشن و عروسی): ۹۷۰،
۱۰۷۵.
ساروق: ۱۰۵۰، ۱۰۷۸.
ساقدوش: ۷۰۹.
سان: ۱۰۶۵.
سآوری: ۶۷، ۸۳۶.
سایسخانه: ۳۹۵.
سرکار خاصه، سرکار خاصه شریفه: ۴۴۹،
۴۷۳، ۵۹۸، ۱۰۵۶.
سست جلو (ظاهراً: تنبل و بیکاره): ۱۸۳.
سفره خانه: ۶۰۵.
سقر لاط کبود: ۴۴۲.
سقناق، سیقناق (استحکامات): ۴۷۴، ۳۴۸،
۴۷۵.
سمو پزی [صحبت ...]: ۴۵۲.
سنجق: ۷۸۸، ۵۰۰.
سنگ قرغان (گلوله توپ): ۵۷۷، ۵۷۸.
سورن، سورن: ۶۷، ۱۱۰، ۱۸۱، ۲۰۵.
سیبه: ۳۰۰، ۳۶۱.
سیخچه: ۳۸۷.
سیورغال، سیورغالات: ۸۸، ۸۹، ۱۶۶،
۳۳۳، ۴۷۰، ۵۹۷، ۱۰۶۹.
«ش»
شادیانه: ۱۷۵.
شامیانه: ۱۷۳.
شرابخانه: ۲۲۶، ۲۳۳.
شربخانه: ۶۰۵.
ششپر: ۱۸۶، ۲۱۰.
شکار جرگه (جرگه شکار): ۳۱۲.
شلاین (افراط در تقاضا): ۳۴۶.
شهر بند: ۱۷۷.
شهرندان: ۱۹۱.
شیبه تیر: ۳۹۵، ۵۷۰، ۸۴۱.
شیلان: ۱۲۱، ۴۱۸.
«ص»
صاحبی کردن: ۷۲۳.
صاحب توجیه: ۸۱۶.
صاحب مذاقان: ۵۸۳.
صحنک (طبق کوچک): ۶۶۸.
صنعت پرداز (شعبه بازی): ۳۳۸.

فهرست لغات - ترکیبات - اصطلاحات

۱۱۹۵

صوتها و نقشها بستن: ۲۵۵.

صونک: ۲۱۵، ۳۳۳، ۷۲۳.

صونکیت: ۸۲۶.

«ض»

ضرب زن (نوعی توپ): ۱۳۱، ۱۹۸، ۲۰۵.

۲۰۸

«ط»

طاسک (نوعی جامه زر تار): ۲۵۵.

طاقیه تراکمه آق قوینلو: ۴۵.

طرح (واژه‌ای نظامی): ۱۳۰، ۱۸۱.

طوی: ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۷۶، ۳۷۹، ۹۷۴.

«ع»

عاقرها (دارویی است): ۳۴۰.

«غ»

غرغو: ۸۸۹.

غورسی: ۳۲۲، ۳۸۲.

«ف»

فرنکی (توپ): ۱۹۸، ۲۰۵.

فرنکیان (اروپائیان مسیحی): ۵۶۴.

فرنکی باف یزدی کویزه: ۴۷۸.

فصیل: ۲۶۰.

فعلگی: ۳۶۴.

فلوری (واحد پول ایتالیای قدیم): ۵۶۴.

فلونیا، فلونیایی: ۴۷۷، ۷۲۴.

فیج (پیک): ۷۳۶.

فیج شاهی: ۴۰۹.

«ق»

قاتق: ۶۱۲.

قادر انداز: ۵۷۷.

قادرغه: ۵۱۶، ۵۶۴، ۵۷۷.

قاری: ۴۳۰.

قالین (قالی، قالیچه): ۳۹۰، ۴۱۵.

قالیان (نوعی کشتی): ۵۶۴.

قیاق (قیق): ۳۸۵.

قیق تازی: ۳۹۰.

قانون (ساز): ۱۰۶۳.

قزغان (دیگ): ۷۵۱.

قزقان، قزغان (نوعی توپ): ۵۶۹، ۵۷۷.

قلماقی (نوعی سلاح): ۲۰۴.

قمارخانه: ۲۲۶، ۲۳۳.

قورخانه: ۱۵۹، ۲۷۳، ۳۲۹.

قورخانه خاصه: ۳۲۸.

قورق: ۶۴۱.

قول (قلب لشگر): ۵۷۹.

قوش کوش، سفنی: ۸۸۲.

قیصریه: ۲۵۵، ۳۸۹.

قین (شکنجه): ۱۹۴.

قیلوقه کردن (؟) (ظواهر آنوعی مجازات): ۲۸۶.

«ک»

کافتن: ۳۰، ۲۲۱.

کرنا: ۱۳۱، ۲۰۵.

کریوه: ۴۷۶.

کسبیدن: ۱۸۲.

کسیب: ۳۳۵.

کشیکخانه دولتخانه همایون: ۵۸۲.

کشیکخانه‌های تورچیان: ۵۸۳.

کف انداز (کف بردهان آمده و ییخود):

۳۶

کله بست (چوب و تخته بمنظور سنگربندی

سرمهم کردن): ۴۷۴.
 کمانگر: (در متن بمعنی شکسته بند): ۱۰۷۹.
 کندیل کردن (خفه کردن): ۴۳۳.
 کوچ و اغروق (اهل و عیال و بار و بنه): ۳۱۱.
 کوچه بند: ۱۵۸، ۱۷۴، ۲۲۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵.

«گ»

گتی چخک (لقبی برای مظفر سلطان رشتی): ۲۵۵.

محتاجان سرماخور: ۱۶۸.
 محصلی: ۶۱۲.
 مجوزۀ طلا: ۲۱۶.
 مذاق زدن: ۱۶۸.
 مرتضی ممالک، مرتضی ممالک اسلام: ۳۴۱.
 ۳۷۶، ۴۴۶، ۴۵۵.

مرکزوار: ۹۱.
 مسلمیات: ۱۰۵۱.
 مسوده دیوان اعلی: ۵۹۰.
 مشق عود رسانیدن: ۴۷۶.
 مصنفان [نقش بستن ...] (آهنگ ساختن): ۴۲۸.

مضحکان: ۲۵۵.
 معجون خانه: ۲۲۶.
 مفصل [مرض ...]: ۷۰۸.
 مقاسمه: ۹۸۸.
 منقلا: ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۶۲، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۹، ۴۲۰.

موالیان: ۲۶۵.
 مواجب خوار: ۶۰۰.
 موجی (اصطلاحی نظامی): ۱۳۰، ۱۳۱، ۳۹۵.

مهجه (مهجه علم، ماهجه): ۶۳.
 مهر مسوده دیوان اعلی: ۵۸۷.

«ن»

ناجو (درخت): ۷۳۱.
 نسخه سنجان (نواگران): ۵۱۲.
 نقاره: ۹۰، ۳۶۰.
 نقاره خانه: ۱۹۸، ۴۲۶، ۶۲۷.

گهواره گر: ۲۵۵.
 گودم: ۲۰۵.
 گورکه: ۸۳۱.
 گوسفند مرد: ۲۷۳.
 گیرانیدن: ۴۵۵.

«ل»

لعل یکرگ: ۹۰، ۹۸۰.
 لک بخش [دست ...]: ۱۶۹.
 لوندان مجهول: ۲۵۹.
 لوند و مفتخوار و تلند: ۲۴۵.
 لوندی: ۲۸۴.
 لوند پیشه: ۶۹، ۳۷۹، ۹۷۶.

«م»

مادنه (نوعی کشتی): ۵۷۷، ۵۷۸.
 مالوخراج: ۹۸۸.
 ماهجه، ماهجه لوا: ۲۷۱، ۳۳۲.
 ماه یکسواره: ۵۰۶.

متوجهات رقیبات و اسلاك: ۱۰۵۱.
 مثال شرعی: ۶۲۸.
 محال خاصه شریفه: ۷۴۸.
 محال خالصه: ۴۴۶.

«ی»

- یاسا: ۳۱۹.
 یراق: ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۵۷، ۳۷.
 یرتاو لی ظاهراً گشت اکتشافی: ۲۲۲، ۴۵۳، ۹۸۸.
 یساق: ۳۳۳.
 یصال کردن: ۵۸۵.
 یکصد دیناری نقره: ۶۱۱.
 ینکچری: ۳۰۰، ۹۷۱.
 یورت: ۷۴، ۲۴۶، ۴۴۲، ۶۱۷.

- نقاره سحری: ۲۱۹، ۴۷۶.
 نقاره شادیانه: ۱۷۵، ۴۱۲.
 نقرس: ۷۰۸.
 نمد تکه: ۴۰۶.
 نوبتگاه: ۴۷۶.

«ه»

- هزار دیناری طلا: ۶۱۰.
 هفت جوش: ۳۵۱.
 هنگامه های دلپذیر: ۴۰۴.

فهرست کتب و رسالات

«آ»

آداب حج: ۷۷۳، ۱۰۴۱.

«الف»

اثبات واجب: ۲۹۷.

اثبات واجب عربی: ۴۰۴.

اثبات واجب فارسی: ۴۰۴.

اخلاق منصوری: ۲۹۷.

انیس العابدین: ۸۴۶.

ایمان الایمان در علم کلام: ۲۹۷.

بوستان: ۳۸۲.

بهجة المباحج: ۳۷۴.

«ت»

تاریخ آل عثمان: ۵۸۰، ۹۹۷.

تاریخ تیموری: ۳۳۸.

تاریخ گزیده: ۹۸۱، ۹۹۱.

تذکرة الشعراء (تذکرة ساسی): ۳۱۴، ۵۵۱.

تذکرة الشعراء شاهي: ۹۲۸، ۹۳۶، ۹۳۸.

۹۳۹، ۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۷۴.

۹۸۷، ۹۹۲، ۹۹۹، ۱۰۰۷، ۱۰۵۴.

۱۰۷۲.

تذکرة الشعراء عباسی: ۹۴۳.

تفسیر سورة هل اتی: ۲۹۷.

تهذيب حديث: ۴۰۴.

«ج»

جلاء العمیون: ۹۷۷.

«ح»

حاشیة ارشاد: ۱۰۴۱.

حاشیة اشارات: ۲۹۷.

حاشیة الفیه: ۲۳۷.

حاشیه بر اثبات واجب جدید: ۱۰۷۲.

حاشیه بر ارشاد: ۲۳۷.

حاشیه بر الهیات: ۱۰۰۳.

حاشیه بر انوار شافعی: ۵۸۰.

حاشیه بر بحث مجهول مطلق: ۵۶۲.

حاشیه بر تهذيب اصول فقه: ۵۶۱.

حاشیه بر تهذيب منطق: ۵۶۱.

حاشیه بر حاشیة تصدیقات مطالع: ۱۰۷۲.

حاشیه بر حاشیة خطائی: ۱۰۷۲.

حاشیه بر حاشیة قدیم مولانا جلال الدین

علامه محمد دوانی: ۵۸۰، ۵۸۷.

۹۹۸، ۱۰۷۲.

حاشیه بر حاشیة مطالع: ۱۰۷۲.

حاشیه بر حکمة العین: ۱۰۰۳.

حاشیه بر شرایع: ۲۳۷.

حاشیه بر شرح [کافیة] جامی: ۵۸۰.

حاشیه بر شرح حکمت العین: ۱۰۷۲.

حاشیه بر شرح مطالع: ۵۶۲.

حاشیه بر شرح مواقف: ۵۸۰، ۱۰۷۲.

حاشیه کلام: ۴۰۴.

حاشیة کتر: ۵۶۱.

حاشیه بر مبحث حال شرح جامی بر کافیه:

۰۱۰۷۲

حاشیه مطول: ۰۱۰۷۲

حاشیه تجرید: ۰۲۹۷

حاشیه حکمت: ۰۲۹۷

حاشیه زورا: ۰۲۹۷

حاشیه شمسیه: ۰۸۴

حاشیه طوالع: ۰۸۴

حاشیه قدیم: ۰۵۸۷

حبیب السیر [تاریخ ...]: ۰۱۰۵۱، ۰۱۶۷

«ج»

خسروشیرین (عبدالله هاتقی): ۰۱۴۹

خلاصة التوايخ: ۰۱۰۰۳، ۰۹۳۸، ۰۵، ۰۳

«د»

دلیل هدی: ۰۲۹۷

دیوان خواجه حافظ شیرازی: ۰۶۴۹

دیوان قصاید و غزلیات مولانا محمد صدقی

استرآبادی: ۰۳۱۴

«ر»

رسالات فارسی در کلام و واجبات: ۰۱۰۴۱

رساله اسرار الصلوة: ۰۳۹۹

رساله رعایت صله رحم و سادات: ۰۵۶۲

رساله در اصول فقه: ۰۵۶۲

رساله در باب شطرنج: ۰۹۹۷

رساله در بیطاری: ۰۵۸۰

رساله در شطرنج: ۰۵۸۰

رساله در علم منطق: ۰۴۰۴

رساله در فن بیطاری: ۰۹۹۷

رساله در معما: ۰۸۴

رساله در مشقات: ۰۸۴

رساله [لغنیه]: ۰۳۸۷

روضه الجنان در حکمت: ۰۴۰۴

روضه الصفا: ۰۱۶۷

ریاض رضوان: ۰۲۹۷

«س»

[سفیر] در هیأت: ۰۲۹۷

«ش»

شاهرخ نامه: ۰۵۹۰

شاهنامه فردوسی: ۰۵۱۶

شاهنامه امیر تیمور گورکان: ۰۱۴۹

شاهنامه شاه اسمعیل: ۰۵۹۰، ۰۱۴۹

شرح ارشاد: ۰۲۳۷، ۰۵۶۲، ۰۱۰۴۲

شرح الفیه: ۰۳۹۹

شرح تهذیب اصول: ۰۱۶۰

شرح بر تهذیب منطق: ۰۹۹۸، ۰۵۸۷

شرح بر حدیث و تفسیر سوره انا انزلنا: ۰۵۸۰

شرح بر شرایع: ۰۳۹۹

شرح بشرح حادی عشر فارسی: ۰۵۶۲

شرح بر کافیه: ۰۸۴

شرح بر کنز العرفان: ۰۱۰۴۱

شرح بر فرایض خواجه نصیرالدین محمد

طوسی: ۰۴۰۴

شرح بر فصوص حکم: ۰۱۲۸

شرح تجرید: ۰۲۹۷، ۰۱۰۰۳، ۰۱۰۴۲

شرح جعفریه: ۰۲۹۸، ۰۵۶۲

شرح حاشیه قواعد: ۰۲۳۷

شرح حکمة العین: ۰۸۴

شرح آیات احکام: ۰۵۶۲

شرح دیوان حضرت امیر: ۰۸۴

شرح شمایل ترمذی: ۰۵۸۰

شرح شمسیه: ۰۱۶۵، ۰۴۳۹

- شرح طوابع: ۱۶۰.
شرح لمعة دمشق: ۳۹۹.
شرح مطالع: ۳۱۴.
شرح تفریح: ۳۹۹.
شرح هداية: ۸۴.
شوارق در علم کلام: ۴۰۴.
- «ص»
صفوة الصف: ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۳۱، ۹۲۷.
- «ع»
العرفان: ۵۶۱.
- «ق»
قرآن مجید: ۱۴۲، ۴۶۶، ۵۴۸، ۵۶۹، ۵۷۶، ۹۰۱.
قواعد: ۲۹۶.
قواعد بقاعدة قواعد شیخ شهید: ۳۹۹.
- «ک»
کتاب هزار رساله: ۳۹۹.
کفایه منصوری در حساب: ۲۹۷.
کنز العرفان: ۷۷۳.
- «گ»
گوی و چوگان (منظومه): ۵۹۰.
- «ل»
لب التواریخ: ۹۲۷.
- لوامع الهیات: ۲۹۷.
لیلی و مجنون (عبدالله هاتفی): ۱۴۹، ۵۹۰.
- «م»
مجمع الاخبار (مناقب الفضلای عباسی): ۹۲۸.
مجمع الشعراء: ۱۲۲، ۲۶۲، ۴۲۸، ۵۶۶، ۷۳۵.
محاكمات: ۲۹۷.
مرات الحقایق: ۲۹۷.
مشارق: ۲۹۷.
مطلع السعدین: ۵۰.
مقالات ابراهیم: ۱۰۱۳.
مناسک حج وما يتعلق بها: ۳۹۹.
مناقب الفضلای عباسی (مجمع الاخبار): ۹۲۸، ۱۰۵۴، ۹۳۶.
منتخب الوزراء: ۹۷۲، ۱۰۰۲.
مونس الابرار: ۱۰۵۱.
مونس الاحباب: ۹۳۸.
- «ن»
نزهة القلوب: ۹۸۱.
- «و»
وقایع حالات سلطان محمود خان حاکم بکر: ۵۹۰.
- «ه»
هفت منظر: ۱۴۹.

